



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



احکام و حقوق کودکان در اسلام



تأليف: محمد الشرفي

مطبوعات آية الله العظمى شيخ محمد باقر المجلسي قم، ايران

1

تأليف:

محمد الاسلامي والمجلسي قم، ايران

مطبوعات آية الله العظمى محمد باقر المجلسي قم، ايران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها

نویسنده:

قدرت الله انصاری

ناشر چاپی:

مرکز فقهی ائمه اطهار (علیهم السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۲	احکام و حقوق کودکان در اسلام بر گرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها
۳۲	مشخصات کتاب
۳۲	جلد ۱
۳۲	اشاره
۳۶	فهرست مطالب
۵۴	مقدمه معاونت پژوهش
۶۰	پیش گفتار
۶۰	اشاره
۶۰	اهمیت فقه و جایگاه فقها
۶۱	فقه شیعه، به مثابه میراثی پُرمايه
۶۲	ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه
۶۶	مسئولیت خطیر نسبت به کودکان
۶۷	درباره کتاب حاضر
۶۷	اهداف در تألیف این کتاب
۶۸	مشخصات این کتاب
۷۰	نحوه تدوین مباحث کتاب
۷۱	ساختار کتاب
۷۴	فصل اول: کلیات
۷۴	اشاره
۷۶	گفتار اول: حق، حقوق، تکلیف، حکم
۷۶	الف: معنای حقوق
۷۷	ب: معنای حق
۸۱	ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن

۸۲	د: مفهوم و معنای حکم
۸۳	ه :- اقسام حکم
۸۵	و: افتراق حق با حکم
۹۷	گفتار دوم: کودک (صغیر)، حجر
۹۷	۱- کودک در لغت
۹۹	۲- کودک در فقه
۹۹	۳- کودک (صغیر) در حقوق مدنی
۱۰۰	۴- کودک در کنوانسیون حقوق کودک
۱۰۰	۵- مراحل سنین کودک در فقه
۱۰۱	۶- کودک ممیز
۱۰۳	۷- تحقیق در این مسأله
۱۰۴	۸- حجر در لغت و اصطلاح فقهی
۱۰۴	۹- اقسام حجر
۱۰۵	۱۰- موجبات حجر
۱۰۵	۱۱- حجر در حقوق مدنی
۱۰۶	۱۲- حجر حمایتی و حجر سوء ظنی
۱۰۷	۱۳- ادله فقهی حجر کودک
۱۱۰	۱۴- مبنای حقوقی حجر کودک
۱۱۱	گفتار سوم: بلوغ
۱۱۱	۱- اهمیت تحقیق در مورد بلوغ
۱۱۲	۲- بلوغ در لغت و فقه و حقوق
۱۱۳	۳- علائم بلوغ
۱۱۳	۴- علامت اول: احتلام
۱۱۴	۵- ادله فقهی علامت بودن احتلام
۱۱۸	۶- مباحث مطرح شده در ذیل علامت اول
۱۱۹	۷- علامت دوم: انبات (رویش موی خشن)

- ۸- علامت سّوم: سن بلوغ ۱۲۱
- ۹- ادّله فقهی معیار سن بلوغ پسران ۱۲۱
- ۱۰- ادّله فقهی معیار سن بلوغ دختران ۱۲۳
- ۱۱- علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران ۱۲۶
- ۱۲- تحقیق در سن بلوغ دختران ۱۲۸
- ۱۳- ترجیح دیدگاه مشهور فقها ۱۳۲
- گفتار چهارم: رشد ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- ۱- رشد در لغت ۱۳۶
- ۲- رشد در اصطلاح فقها ۱۳۷
- ۳- ادّله دیدگاه فقها در مورد رشد ۱۳۷
- ۴- تحقیق در مفهوم رشد ۱۳۹
- ۵- اعتبار ملکه ی نفسانی ۱۴۱
- ۶- اعتبار عدالت در تحقّق رشد ۱۴۲
- ۷- رشد در حقوق مدنی ۱۴۳
- ۸- سفیه در لغت و اصطلاح ۱۴۴
- ۹- حکم فقهی سفیه ۱۴۵
- ۱۰- احراز رشد ۱۴۶
- ۱۱- وقت آزمایش ۱۴۷
- ۱۲- اثبات رشد ۱۴۸
- ۱۳- مقایسه رفع حجر در فقه با حقوق موضوعه ۱۵۲
- فصل دوّم: احکام کلیّ مسئولیت در برابر کودک ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- گفتار اوّل: ولایت بر کودک ۱۵۶
- ۱- ولایت در لغت و اصطلاح ۱۵۶
- ۲- انواع ولایت در فقه ۱۵۸

- ۱۶۰ - انواع ولایت در حقوق مدنی
- ۱۶۲ - گفتار دوم: احکام وصیت نسبت به کودک
- ۱- وصیت در لغت و اصطلاح
- ۲- وصیت در اصطلاح حقوق مدنی
- ۳- شرط بودن بلوغ در وصی
- ۴- وصی در حقوق مدنی
- گفتار سوم: ولایت حاکم، قضات، و عدول مؤمنین بر کودکان فاقد سرپرست
- الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست
- ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتمام
- ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی
- د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست
- ه: ادله فقهی ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست
- و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی
- ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق
- د: دادگاه صالح برای نصب قیم
- ج: ولایت عدول مؤمنین بر ایتمام و کودکان بی سرپرست
- گفتار چهارم: شرایط و محدوده ولایت و پایان آن
- الف: شرایط اعمال ولایت
- ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت
- ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی
- د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت
- فصل سوم: مستحبات ازدواج یا رعایت حقوق کودک قبل از ولادت و در دوران حمل
- اشاره
- گفتار اول: زمینه سازی جهت رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج
- ۱- طرح مسأله
- ۲- بهترین بنیان در اسلام

- ۳- حق داشتن پدر و مادر شایسته ۲۰۶
- ۴- زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج ۲۰۷
- ۵- ازدواج مکروه ۲۱۶
- ۶- نتیجه گیری از مباحث گذشته ۲۲۰
- ۷- پاسخ به یک پرسش ۲۲۱
- ۸- شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین ۲۲۲
- گفتار دوم: احکام جنین و رعایت حقوق کودک پیش از تولد ۲۳۳
- ۱- تغذیه مادر در ایام بارداری ۲۳۳
- ۲- اضطرار به خوردن غذای حرام ۲۳۶
- ۳- حق حیات جنین ۲۳۸
- فصل چهارم: حقوق کودک بعد از ولادت ۲۸۲
- اشاره ۲۸۲
- گفتار اول: انجام امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولد نوزاد ۲۸۴
- اشاره ۲۸۴
- ۱- تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز ۲۸۴
- ۲- غسل نوزاد ۲۸۸
- ۳- گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد ۲۸۹
- ۴- کام برداری ۲۹۱
- ۵- تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم ۲۹۲
- ۶- عقیقه برای نوزاد ۲۹۳
- ۷- شرایط عقیقه ۲۹۴
- ۸- ولیمه در تولد کودک ۲۹۷
- ۹- حق داشتن نام شایسته ۲۹۸
- ۱۰- بهترین نام ها ۳۰۰
- ۱۱- بدترین نام ها ۳۰۱
- ۱۲- مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک ۳۰۲

- ۱۳- ختنه نوزاد پسر ۳۰۶
- ۱۴- جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ ۳۰۷
- ۱۵- وجوب ختنه بعد از بلوغ ۳۰۷
- ۱۶- دعا در وقت ختنه ۳۰۷
- ۱۷- استحباب تبریک و تهنیت در تولد نوزاد ۳۰۹
- ۱۸- اهمیت سنت تبریک تولد نوزاد ۳۱۰
- گفتار دوم: رعایت حق کودک در نسب و هویت ۳۱۱
- ۱- مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق ۳۱۱
- ۲- حق ثبت نسب ۳۱۳
- ۳- وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین ۳۱۴
- ۴- نتیجه ۳۱۷
- ۵- وجوب اقرار و اعتراف به نسب ۳۱۷
- ۶- اثبات نسب در نکاح صحیح ۳۱۹
- ۷- دلیل دیدگاه فقیهان ۳۱۹
- ۸- تعمیم حکم در ازدواج موقت ۳۲۱
- ۹- شرایط اثبات نسب ۳۲۱
- ۱۰- شرایط تحقق و اثبات نسب در حقوق ۳۳۱
- ۱۱- آثار الحاق کودک به والدین ۳۳۲
- ۱۲- چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک ۳۳۴
- گفتار سوم: نسب ناشی از شبهه و زنا ۳۳۸
- الف: نسب ناشی از وطی به شبهه ۳۳۸
- ب: نسب ناشی از زنا ۳۴۱
- گفتار چهارم: تلقیح مصنوعی ۳۴۹
- ۱- مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح ۳۴۹
- ۲- جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور ۳۵۱
- ۳- حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه ۳۵۲

- ۴- دلایل فقهی این دیدگاه ۳۵۳
- ۵- نسب در تلقیح مصنوعی ۳۶۱
- ۶- ادله تحقق نسب در تلقیح مصنوعی ۳۶۵
- ۷- نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی ۳۶۸
- ۸- تذکر چند مطلب ۳۶۹
- ۹- انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی ۳۷۱
- گفتار پنجم: اقرار به نسب (اقرار به پدری) ۳۷۳
- ۱- طرح مسأله ۳۷۳
- ۲- شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه ۳۷۴
- ۳- شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی ۳۷۵
- ۴- عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب ۳۷۶
- ۵- انکار نسب بعد از اقرار ۳۷۷
- ۶- تذکر چند مطلب ۳۷۸
- فصل پنجم: احکام لقیط (گمشده) و تبّتی (فرزندخواندگی) ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- گفتار اول: احکام لقیط ۳۸۲
- ۱- مفهوم لقیط در لغت و اصطلاح ۳۸۲
- ۲- شرایط ملتقط ۳۸۳
- ۳- وظایف ملتقط ۳۸۴
- ۴- احکام لقیط ۳۸۸
- ۵- وارث لقیط ۳۹۳
- گفتار دوم: احکام تبّتی (فرزندخواندگی) ۳۹۵
- ۱- مفهوم تبّتی ۳۹۵
- ۲- حرمت تبّتی ۳۹۵
- ۳- ادله حرمت تبّتی ۳۹۶
- ۴- عدم اثبات نسب با تبّتی ۳۹۶

- ۴۰۰ ----- ۵- پرسشی درباره تبّتی
- ۴۰۳ ----- ۶- تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست
- ۴۰۷ ----- ۷- محرمیت اطفال مجهول النسب با خانواده های سرپرست
- ۴۰۸ ----- ۸- فرزندخواندگی در حقوق مدنی
- ۴۱۰ ----- ۹- آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت
- ۴۱۲ ----- فصل ششم: احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه
- ۴۱۲ ----- اشاره
- ۴۱۴ ----- گفتار اول: حق کودک در تغذیه با شیر مادر
- ۴۱۴ ----- ۱- اهمیت شیر مادر
- ۴۱۵ ----- ۲- نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر
- ۴۱۸ ----- ۳- فواید شیر مادر
- ۴۲۰ ----- ۴- حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک
- ۴۲۱ ----- گفتار دوم: احکام فقهی شیر دادن به نوزاد (رضاع)
- ۴۲۱ ----- الف: وجوب شیردادن مادر به نوزاد
- ۴۲۲ ----- ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر
- ۴۲۴ ----- ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد
- ۴۲۷ ----- د: استحقاق مادر برای گرفتن اجره المثل شیر دادن
- ۴۲۸ ----- هـ: مدّت شیرخوارگی و چگونگی آن
- ۴۳۰ ----- و: شیرخوارگی بیش از دو سال
- ۴۳۲ ----- ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی
- ۴۳۳ ----- ح: شیرخوارگی و ایجاد محرمیت و قرابت
- ۴۳۴ ----- ط: ادّله فقهی ایجاد قرابت با شیرخوارگی
- ۴۳۵ ----- ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع
- ۴۳۹ ----- ک: احکام مترتّب بر رضاع
- ۴۴۰ ----- ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی
- ۴۴۲ ----- گفتار سوم: کودک و حق نفقه

- ۴۴۲ - نفقه در لغت و اصطلاح -----
- ۴۴۳ - وجوب نفقه کودک بر والدین -----
- ۴۴۳ - ادله وجود نفقه کودک بر والدین -----
- ۴۴۶ - نفقه نوه و نتیجه -----
- ۴۴۷ - استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب -----
- ۴۴۹ - ترتیب وجوب نفقه -----
- ۴۵۱ - شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق -----
- ۴۵۲ - وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد -----
- ۴۵۴ - پایان زمان وجوب نفقه -----
- ۴۵۵ - مقدار نفقه -----
- ۴۵۶ - ترتیب در پرداخت نفقه -----
- ۴۵۸ - الزام به انفاق -----
- ۴۵۹ - نفقه کودک در حقوق مدنی -----
- ۴۶۰ - شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی -----
- ۴۶۱ - مقدار نفقه در حقوق مدنی -----
- ۴۶۱ - متقابل بودن نفقه اقارب -----
- ۴۶۲ - الزام به انفاق نفقه اقارب -----
- ۴۶۳ - گفتار چهارم: نفقه کودکان بی سرپرست، یتیم و فقیر -----
- ۴۶۳ - الف: طرح مسأله -----
- ۴۶۳ - ب: زکات اموال -----
- ۴۶۴ - ج: زکات فطره -----
- ۴۶۵ - د: انواع کفّارات -----
- ۴۶۸ - هـ: انفال -----
- ۴۷۲ - و: خراج و جزیه -----
- ۴۷۲ - ز: خمس درآمدها -----
- ۴۷۴ - ح: صدقات مستحبی -----

۴۷۶	فصل هفتم: حضانت، تعلیم و تربیت کودک
۴۷۶	اشاره
۴۷۸	گفتار اول: حق حضانت
۴۷۸	۱- حضانت در لغت و اصطلاح فقه
۴۷۹	۲- وجوب حضانت
۴۸۱	۳- ماهیت حضانت (حق یا تکلیف)
۴۸۲	۴- تعیین اولویت در حضانت اطفال
۴۸۲	۵- ادله فقهی این نظریه
۴۸۵	۶- حضانت طفل در صورت فوت پدر یا مادر
۴۸۵	۷- ادله این دیدگاه
۴۸۶	۸- حضانت کودک در صورت فوت والدین
۴۸۷	۹- شرایط حاضن
۴۹۲	۱۰- سلب حضانت از دارنده ی اولویت
۴۹۲	۱۱- حق ملاقات طفل در مدت حضانت
۴۹۴	۱۲- اجرت حضانت
۴۹۵	۱۳- پایان زمان حضانت
۴۹۶	۱۴- ادله فقهی این دیدگاه
۴۹۷	۱۵- مراقبت و نظارت بر نوجوانان
۴۹۷	۱۶- مسائل مربوط به حضانت در حقوق مدنی
۵۰۳	گفتار دوم: حق تعلیم و تربیت
۵۰۳	۱- تربیت در لغت
۵۰۳	۲- تعریف تربیت
۵۰۴	۳- تربیت در اصطلاح فقه و حقوق
۵۰۵	۴- تعلیم در لغت
۵۰۵	۵- تعریف تعلیم
۵۰۶	۶- تعلیم در اصطلاح فقها

۵۰۶	۷- اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام
۵۱۱	۸- اهمیت تعلیم و تربیت در دوران کودکی
۵۱۲	۹- سفارش اولیای دین به تعلیم و تربیت در دوران کودکی
۵۱۶	۱۰- اقسام تربیت
۵۱۷	۱۱- حکم تعلیم و تربیت
۵۱۸	۱۲- ادله وجوب تعلیم و تربیت
۵۲۵	۱۳- اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان
۵۲۶	۱۴- استحباب تعلیم و تربیت در بعضی امور
۵۲۷	۱۵- یاد آوری چند مطلب
۵۳۱	۱۶- فضیلت تربیت و پرورش ایتم
۵۳۳	۱۷- روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایتم
۵۳۶	۱۸- ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر
۵۳۷	۱۹- ولایت عدول مؤمنین بر تربیت ایتم
۵۳۷	۲۰- تربیت کودک در حقوق مدنی
۵۳۸	۲۱- تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک
۵۳۸	۲۲- مقایسه تعلیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک
۵۴۲	فصل هشتم: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان و اولویت های آن
۵۴۲	اشاره
۵۴۴	گفتار اول: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان
۵۴۴	۱- طرح مسأله
۵۴۴	۲- مراحل تعلیم و تربیت
۵۴۹	۳- احیای شخصیت کودک
۵۵۰	۴- عوامل احیای شخصیت در کودک
۵۵۷	۵- اظهار مهربانی و عطوفت نسبت به کودکان
۵۶۲	۶- اجتناب از افراط در محبت به کودک
۵۶۴	۷- والدین الگوی تربیتی کودکانند

- ۸- عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده ۵۶۷
- ۹- ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است ۵۶۸
- ۱۰- تربیت با موعظه ۵۷۸
- ۱۱- آداب موعظه ۵۸۰
- ۱۲- تربیت با تشویق ۵۸۳
- ۱۳- نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث ۵۸۳
- ۱۴- فواید تشویق ۵۸۶
- ۱۵- آداب تشویق ۵۸۷
- ۱۶- تربیت با بیان قصه ۵۸۷
- ۱۷- تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان ۵۸۸
- ۱۸- تربیت با امر و نهی به کودک ۵۸۸
- ۱۹- تربیت با قهر و دوری از کودک ۵۸۸
- ۲۰- تربیت با تنبیه و تأدیب کودک ۵۸۸
- گفتار دهم: اولویت های تعلیم و تربیت اسلامی نسبت به کودکان ۵۹۰
- ۱- تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان ۵۹۰
- ۲- اثر ایمان به خدا در وجود کودک ۵۹۲
- ۳- معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۹۳
- ۴- آموزش قرآن کریم ۵۹۵
- ۵- آموزش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۹۷
- ۶- آموزش فرائض دینی ۵۹۷
- ۷- آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها ۶۰۰
- ۸- توصیه به دعا برای فرزندان ۶۰۲
- ۹- آموزش علوم مختلف ۶۰۳
- ۱۰- آموزش نیازهای جامعه اسلامی ۶۰۶
- ۱۱- آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی ۶۰۷
- گفتار سوم: تربیت کودکان نسبت به آداب ضروری ۶۱۰

۶۱۰	۱- ادب نظافت
۶۱۱	۲- ادب غذا خوردن
۶۱۲	۳- تربیت کودک به آداب اجتماعی
۶۱۷	۴- مشورت با نوجوانان
۶۱۸	۵- کمک به نوجوانان در انتخاب دوست
۶۱۹	۶- افراد شایسته دوستی برای فرزندان
۶۲۰	۷- عدالت و مساوات در بین اطفال
۶۲۱	۸- آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین
۶۲۲	۹- آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک
۶۲۴	نمایه
۶۲۴	اشاره
۶۲۶	آیات
۶۳۲	روایات
۶۵۰	اصطلاحات
۶۵۹	اعلام
۶۶۶	اماکن
۶۶۸	جلد ۲
۶۶۸	مشخصات کتاب
۶۶۹	اشاره
۶۷۳	فهرست مطالب
۶۹۳	فصل نهم: ولایت بر اموال کودک (اداره اموال کودک توسط اولیا)
۶۹۳	اشاره
۶۹۵	گفتار اول: ولایت پدر، جد پدری، وصی، قیم و حاکم
۶۹۵	۱- ولایت پدر و جد پدری
۶۹۶	۲- ادله فقهی ولایت بر اموال صغار
۷۰۰	۳- تذکر چند مطلب

- ۴- ولایت پدر و جدّ پدری بر اموال کودک در حقوق مدنی ۷۰۲
- ۵- ولایت وصی ۷۰۲
- ۶- ادلّه فقهی ولایت وصی بر اموال صغار ۷۰۳
- ۷- ولایت وصی بر اموال صغار در حقوق مدنی ۷۰۵
- ۸- ولایت وکیل پدر، و یا جدّ پدری ۷۰۵
- ۹- ولایت حاکم ۷۰۶
- ۱۰- ادلّه ولایت حاکم بر اموال ایتمام ۷۰۷
- ۱۱- ولایت قضات و مؤمنین عادل بر اموال ایتمام ۷۰۷
- ۱۲- ولایت حاکم و قضات در حقوق مدنی ۷۰۷
- ۱۳- شرایط ولایت اولیا بر اموال صغار ۷۰۸
- ۱۴- احراز مصلحت یا عدم مفسده ۷۱۶
- ۱۵- عدم نفوذ تصرّفات خالی از مصلحت ۷۱۷
- ۱۶- رعایت مصلحت طفل (مولی علیه) در حقوق مدنی ۷۱۷
- گفتار دوّم: موارد تصرّف اولیا در اموال صغار ۷۱۹
- اشاره ۷۱۹
- ۱- خرید و فروش و تجارت ۷۱۹
- ۲- مصالحه در اموال کودک ۷۲۰
- ۳- مضاربه در اموال کودک ۷۲۰
- ۴- رهن گذاردن اموال کودک ۷۲۱
- ۵- تصرفات ولی قهری به نفع خود ۷۲۲
- ۶- اجاره اموال کودک ۷۲۳
- ۷- حق الزحمه ولی ۷۲۵
- ۸- حق الزحمه ولی در حقوق مدنی ۷۲۸
- ۹- استیفای حقوق مختلف کودک ۷۲۹
- ۱۰- موارد سقوط ولایت اولیا بر اموال صغار ۷۳۳
- فصل دهم: ولایت بر نکاح صغار ۷۳۵

۷۳۵ اشاره
۷۳۷ گفتار اول: ولایت پدر، جدّ پدری، وصی و حاکم بر نکاح صغار
۷۳۷ ۱- ولایت پدر و جدّ پدری
۷۳۷ ۲- ادله ولایت پدر و جدّ پدری بر تزویج صغار
۷۴۰ ۳- تذکر چند مطلب
۷۴۰ ۴- ولایت پدر و جدّ پدری بر تزویج صغار در حقوق مدنی
۷۴۱ ۵- ولایت وصی بر نکاح صغار
۷۴۳ ۶- ولایت حاکم بر نکاح صغار
۷۴۵ ۷- شرایط ولی در اعمال ولایت بر نکاح صغار
۷۴۸ ۸- رعایت مصلحت در نکاح صغار از دیدگاه قانون مدنی
۷۵۰ گفتار دوم: احکام و آثار نکاح صغار
۷۵۰ اشاره
۷۵۰ الف: تضمین مهریه
۷۵۰ ب: حرمت ازدواج
۷۵۱ ج: عدم اختیار بر فسخ نکاح بعد از بلوغ
۷۵۲ د: حرمت نزدیکی با زوجه صغیره
۷۵۲ ه: مجازات نزدیکی با زوجه صغیره
۷۵۳ و: وجوب پرداخت نفقه زوجه صغیره
۷۵۴ ز: عدم رعایت مصلحت در نکاح صغار
۷۵۵ ح: توارث بین صغیرین
۷۵۶ گفتار سوم: تحقیق در مسأله ولایت بر ازدواج
۷۵۶ ۱- ایراد بر ولایت بر ازدواج صغار
۷۵۷ ۲- مترقی بودن حکم ولایت بر نکاح صغار
۷۶۴ ۳- اسلام و مسأله ازدواج جوانان
۷۶۹ فصل یازدهم: اعتقادات کودک
۷۶۹ اشاره

گفتار اول: پاکی و طهارت روحی کودک - - - - - ۷۷۱

اشاره - - - - - ۷۷۱

۱- طهارت روحی کودک (فطرت توحیدی) - - - - - ۷۷۱

۲- فطرت توحیدی در قرآن و احادیث - - - - - ۷۷۲

۳- فطرت توحیدی جاذبه ای نیرومند - - - - - ۷۷۵

۴- فطری و واقعی بودن فطرت توحیدی - - - - - ۷۷۶

۵- نتیجه بحث - - - - - ۷۷۸

گفتار دوم: طهارت جسمی کودک - - - - - ۷۷۹

اشاره - - - - - ۷۷۹

۱- تبعیت کودک از پدر و مادر مسلمان خود - - - - - ۷۷۹

۲- دلایل تبعیت کودک از پدر و مادر - - - - - ۷۸۰

۳- تبعیت کودک از دار الاسلام - - - - - ۷۸۱

۴- طهارت کودک با پذیرش اسلام - - - - - ۷۸۲

۵- آزادی عقیده در کنوانسیون حقوق کودک - - - - - ۷۸۶

۶- نقد و بررسی - - - - - ۷۸۷

گفتار سوم: رعایت احکام مذهبی نسبت به کودک فوت شده - - - - - ۷۸۸

اشاره - - - - - ۷۸۸

۱- تلقین محتضر - - - - - ۷۸۸

۲- خواباندن محتضر به طرف قبله - - - - - ۷۸۸

۳- غسل میت - - - - - ۷۸۹

۴- وجوب غسل کودک سقط شده - - - - - ۷۸۹

۵- تکفین، حنوط و دفن کودک میت - - - - - ۷۹۰

۶- نماز میت، بر کودک - - - - - ۷۹۱

فصل دوازدهم: عبادات کودک - - - - - ۷۹۳

اشاره - - - - - ۷۹۳

گفتار اول: نماز کودک - - - - - ۷۹۵

- ۱- مشروعیّت عبادات کودک ۷۹۵
- ۲- شرایط نماز کودک ۷۹۸
- ۳- ادّله لزوم رعایت شرایط در نماز کودک ۷۹۹
- ۴- برخی از شرایط و اجزاء استثناء شده در نماز کودک ۸۰۱
- ۵- اذان و اقامه توسط کودک ۸۰۵
- ۶- انعقاد نماز جماعت با کودک ۸۰۶
- ۷- عدم انعقاد نماز جمعه با کودک ۸۰۷
- ۸- امامت کودک در نماز واجب ۸۰۸
- ۹- امامت کودک در نماز مستحب ۸۱۰
- ۱۰- امامت کودک در نماز مستحبی برای غیر بالغ ۸۱۰
- ۱۱- حکم قضای نماز میت نسبت به کودک ۸۱۱
- ۱۲- ادّله این نظریّه ۸۱۲
- ۱۳- نیابت نمودن کودک در نماز و روزه ۸۱۳
- ۱۴- استحباب انجام عبادات به نیابت از والدین ۸۱۵
- ۱۵- تبعیّت کودک از والدین در وطن و سفر ۸۱۶
- ۱۶- اعراض کودک از وطن والدین ۸۱۷
- ۱۷- نماز کودک در سفر ۸۱۹
- گفتار دوم: روزه کودک ۸۲۱
- ۱- طرح مسأله ۸۲۱
- ۲- ادّله استحباب روزه برای کودک ۸۲۲
- ۳- احکام روزه کودک ۸۲۴
- ۴- عادت دادن کودک به روزه داری ۸۲۵
- ۵- آغاز تمرین روزه گیری توسط کودک ۸۲۶
- ۶- بلوغ کودک در ماه رمضان ۸۲۷
- گفتار سوّم: اعتکاف کودک ۸۲۹
- ۱- مفهوم اعتکاف و دلیل استحباب آن ۸۲۹

- ۸۳۰ ۲- اتمام اعتکاف در روز سوّم
- ۸۳۱ ۳- محرمات اعتکاف نسبت به کودک
- ۸۳۲ گفتار چهارم: زکات اموال کودک
- ۸۳۲ ۱- مفهوم زکات
- ۸۳۲ ۲- زکات نقدین (طلا و نقره)
- ۸۳۳ ۳- زکات غلات و حیوان
- ۸۳۵ ۴- استصحاب پرداخت زکات از سرمایه تجاری کودک
- ۸۳۷ ۵- استصحاب زکات در دیگر اموال کودک
- ۸۳۸ ۶- عدم وجوب زکات فطره بر کودک
- ۸۳۹ گفتار پنجم: خمس اموال کودک
- ۸۳۹ ۱- بیان مسأله
- ۸۴۰ ۲- شرط نبودن بلوغ در برخی از موارد خمس
- ۸۴۰ ۳- ادله تعلق خمس به بعضی از اموال کودک
- ۸۴۲ ۴- شرط بودن بلوغ در وجوب خمس
- ۸۴۴ ۵- عدم شرط بلوغ در وجوب خمس
- ۸۴۷ گفتار ششم: حج کودک
- ۸۴۷ ۱- مفهوم حج و اهمیت آن
- ۸۴۸ ۲- عدم وجوب حج بر کودک
- ۸۴۹ ۳- مشروعیت حج کودک
- ۸۴۹ ۴- استصحاب حج برای کودک
- ۸۵۰ ۵- ادله استصحاب حج برای کودک
- ۸۵۱ ۶- استصحاب واداشتن کودک به انجام حج
- ۸۵۲ ۷- استصحاب عمره برای کودک
- ۸۵۳ ۸- اولیای کودک در حج
- ۸۵۳ ۹- ولایت مادر در حج کودک
- ۸۵۴ ۱۰- تعمیم ولایت در حج کودک

- ۱۱- اجازه ولی کودک در حج ۸۵۶
- ۱۲- هزینه حج کودک ۸۵۸
- ۱۳- میقات احرام کودک ۸۶۰
- ۱۴- محرمات احرام نسبت به کودک ۸۶۱
- ۱۵- جواز استفاده از سایه ۸۶۲
- ۱۶- حکم کفاره احرام نسبت به کودک ۸۶۲
- ۱۷- شیوه انجام مناسک حج توسط کودک ۸۶۴
- ۱۸- شرایط طواف نسبت به کودک ۸۶۵
- ۱۹- نماز طواف کودک ۸۶۸
- ۲۰- قربانی در حج کودک ۸۶۸
- ۲۱- طواف نساء در حج کودک ۸۶۹
- ۲۲- حکم ترک طواف نساء نسبت به کودک ۸۷۰
- ۲۳- حکم بطلان حج نسبت به کودک ۸۷۱
- ۲۴- هزینه قضای حج کودک و زمان آن ۸۷۲
- ۲۵- بلوغ کودک در اثنای مناسک حج ۸۷۳
- ۲۶- بررسی دو فرع پیرامون حج کودک ۸۷۶
- ۲۷- نیابت کودک در حج ۸۷۷
- ۲۸- هدیه کردن پاداش حج توسط کودک ۸۸۰
- ۲۹- نیابت از کودک در حج ۸۸۱
- گفتار هفتم: حکم جهاد نسبت به کودک ۸۸۳
- ۱- مفهوم جهاد و اهمیت آن ۸۸۳
- ۲- مشروعیت جهاد برای کودک ۸۸۴
- ۳- بررسی چند فرع فقهی پیرامون جهاد کودک ۸۸۶
- گفتار هشتم: امر به معروف و نهی از منکر نسبت به کودک ۸۹۲
- ۱- مفهوم و اهمیت این دو فریضه ۸۹۲
- ۲- وجوب کفایی یا عینی بودن این دو فریضه ۸۹۳

- ۳- عقلی یا تعبدی بودن این دو فریضه ۸۹۳
- ۴- انجام امر به معروف و نهی از منکر توسط کودک ۸۹۴
- ۵- وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر کودک به حکم عقل ۸۹۵
- گفتار نهم: حکم سلام نسبت به کودک ۸۹۶
- ۱- مفهوم سلام و تحیت ۸۹۶
- ۲- استحباب سلام در حق کودک ۸۹۷
- ۳- وجوب پاسخ به سلام کودک ۸۹۸
- فصل سیزدهم: تصرفات کودک ۹۰۱
- اشاره ۹۰۱
- گفتار اول: خرید و فروش توسط کودک ۹۰۳
- ۱- مفهوم تصرف و قلمرو آن ۹۰۳
- ۲- بطلان خرید و فروش توسط کودک ۹۰۴
- ۳- صحت خرید و فروش کودک با اذن ولی ۹۰۹
- ۴- دیدگاه های دیگر در مورد خرید و فروش توسط کودک در این مسأله ۹۱۳
- ۵- فرع فقهی ۹۱۴
- ۶- معامله توسط کودک در حقوق مدنی ۹۱۴
- گفتار دوم: انجام رهن توسط کودک ۹۱۶
- ۱- مفهوم رهن در لغت و اصطلاح ۹۱۶
- ۲- عدم صحت رهن توسط کودک ۹۱۶
- ۳- رهن کودک در قانون مدنی ۹۱۷
- گفتار سوم: ضمان، کفالت، حواله، صلح ۹۱۸
- ۱- مفهوم ضمان در لغت و اصطلاح ۹۱۸
- ۲- عدم صحت ضمانت کودک ۹۱۹
- ۳- ضمان در حقوق مدنی ۹۲۰
- ۴- مفهوم حواله در لغت و اصطلاح ۹۲۰
- ۵- عدم صحت حواله کودک ۹۲۱

- ۹۲۲ ۶- حواله در حقوق مدنی
- ۹۲۲ ۷- مفهوم کفالت در لغت و اصطلاح
- ۹۲۳ ۸- صحت کفالت از کودک
- ۹۲۳ ۹- کفالت در حقوق مدنی
- ۹۲۴ ۱۰- مفهوم صلح در لغت و اصطلاح
- ۹۲۴ ۱۱- عدم جواز صلح کودک
- ۹۲۵ گفتار چهارم: شرکت، مضاربه، مزارعه، ودیعه، عاریه
- ۹۲۵ الف: شرکت
- ۹۲۷ ب: مضاربه
- ۹۲۹ ج: مزارعه
- ۹۳۱ د: ودیعه
- ۹۳۵ هـ :- عاریه
- ۹۳۸ گفتار پنجم: وکالت، وقف، هبه، صدقه، اجاره و اقرار
- ۹۳۸ الف: وکالت
- ۹۴۲ ب: وقف
- ۹۴۵ ج: هبه
- ۹۴۷ د: صدقه
- ۹۵۱ هـ :- اجاره
- ۹۵۸ گفتار ششم: احیای اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه و سبقت نسبت به آن
- ۹۵۸ الف: احیای موات
- ۹۶۸ گفتار هفتم: جعاله، غصب، وصیت
- ۹۶۸ الف: جعاله
- ۹۷۱ ب: غصب
- ۹۷۳ ج: وصیت
- ۹۷۷ گفتار هشتم: حمایت از کودک در برابر بهره‌کشی اقتصادی و ممنوعیت به کارگیری او در کارهای سخت و زیان آور
- ۹۷۷ ۱- طرح مسأله

- ۲- اهمیت کار در اسلام ۹۷۷
- ۳- بهره گیری از کار کودک ۹۸۰
- ۴- پیامدهای کار کودکان ۹۸۲
- ۵- دیدگاه اسلام نسبت به کار کودک ۹۸۴
- ۶- مقررات خاص برای حمایت از کودک در قوانین کار جمهوری اسلامی ایران ۹۸۸
- ۷- حمایت از حقوق کاری کودک و نوجوان در اسناد فراملی (بین المللی) ۹۹۰
- فصل چهاردهم: اقرار، قضا، شهادت، دعاوی، اجتهاد، تقلید و روایت کودک ۹۹۳
- اشاره ۹۹۳
- گفتار اول: اقرار ۹۹۵
- ۱- مفهوم اقرار در لغت و اصطلاح ۹۹۵
- ۲- حکم اقرار نسبت به کودک ۹۹۶
- ۳- اقرار کودک در قانون مدنی ۹۹۸
- گفتار دوم: قضاوت کودک ۹۹۹
- ۱- تحلیل مفهوم قضا ۹۹۹
- ۲- اقسام قضاوت ۱۰۰۰
- ۳- عدم اهلیت کودک برای قضاوت ۱۰۰۰
- گفتار سوم: شهادت (گواهی) کودک ۱۰۰۵
- ۱- تحلیل مفهوم شهادت ۱۰۰۵
- ۲- امکان پذیرش شهادت کودک ۱۰۰۶
- ۳- شرایط شهادت کودک ۱۰۰۹
- ۴- شهادت کودک در حقوق مدنی ۱۰۰۹
- ۵- شهادت فرد بالغ نسبت به دوران کودکی ۱۰۱۰
- گفتار چهارم: دعاوی کودک ۱۰۱۱
- ۱- مفهوم دعوی در لغت و اصطلاح ۱۰۱۱
- ۲- عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا ۱۰۱۲
- ۳- ادله عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا ۱۰۱۲

- ۴- تفصیل در مسأله ۱۰۱۳
- ۵- عدم شرط بلوغ در خواننده ۱۰۱۵
- ۶- اهلیت اقامه دعوی در حقوق مدنی ۱۰۱۵
- گفتار پنجم: اجتهاد، تقلید و نقل روایت توسط کودک ۱۰۱۷
- ۱- مفهوم اجتهاد ۱۰۱۷
- ۲- تحلیل مفهوم تقلید ۱۰۱۸
- ۳- امکان رسیدن کودک به مرتبه اجتهاد ۱۰۱۸
- ۴- اعتبار فتوای کودک ۱۰۲۰
- ۵- صحت تقلید کودک ۱۰۲۴
- ۶- عدم قبول روایت کودک ۱۰۲۶
- ۷- تحقیق در مسأله ۱۰۲۷
- ۸- معیار در شرایط راوی ۱۰۲۸
- فصل پانزدهم: جنایت علیه کودک ۱۰۲۹
- اشاره ۱۰۲۹
- گفتار اول: جنایت علیه نفس و اعضای کودک ۱۰۳۱
- اشاره ۱۰۳۱
- ۱- طرح موضوع و اهمیت آن ۱۰۳۱
- ۲- قتل کودک ۱۰۳۴
- ۳- عدم قصاص بالغ به جهت قتل کودک ۱۰۳۷
- ۴- قصاص قاتل کودک از دیدگاه قانون مجازات اسلامی ۱۰۳۸
- ۵- وجوب کفاره در قتل کودک ۱۰۳۹
- ۶- جنایت بر اعضای کودک ۱۰۴۰
- ۷- جنایت بر دندان کودک ۱۰۴۱
- ۸- جنایت بر آلت تناسلی کودک ۱۰۴۵
- گفتار دوم: رعایت حق کودک در اخذ دیه و عفو از قصاص نسبت به وی ۱۰۴۶
- ۱- ولایت در قصاص و اخذ دیه ۱۰۴۶

- ۲- عفو ولی از قصاص ۱۰۴۷
- ۳- دیه کودک در حین آموزش مهارت ها و فنون مختلف ۱۰۴۸
- ۴- رعایت حق کودک با داشتن حق قصاص ۱۰۴۹
- ۵- اشتراک کودک با بالغ در حق قصاص ۱۰۵۳
- ۶- عدم جواز قصاص ۱۰۵۶
- ۷- حبس قاتل ۱۰۵۷
- ۸- استیفای قصاص توسط کودک ۱۰۵۸
- گفتار سوم: اعمال منافی عفت با کودک ۱۰۶۰
- ۱- زناى بالغ با کودک ۱۰۶۰
- ۲- لواط با کودک ۱۰۶۳
- ۳- تعزیر بوسیدن کودک با انگیزه شهوانی ۱۰۶۵
- ۴- احکام فقهی مترتب بر لواط با کودک ۱۰۶۶
- ۵- دلیل این حکم ۱۰۶۷
- ۶- تذکر چند مطلب در ارتباط با این حکم ۱۰۶۷
- ۷- تصریح قانون مدنی به مسأله مورد بحث ۱۰۶۹
- ۸- قذف کودک ۱۰۶۹
- ۹- قذف کودک در قانون مجازات اسلامی ۱۰۷۲
- گفتار چهارم: جنایات مختلف علیه کودک ۱۰۷۳
- ۱- کودک ربایی ۱۰۷۳
- ۲- رها کردن کودکان ۱۰۸۰
- ۳- سوء استفاده از کودکان در تکدی گری ۱۰۸۰
- ۴- عوال بزه دیده واقع شدن اطفال در زمینه تکدی ۱۰۸۲
- ۵- بزه دیدگی کودکان در جرایم مواد مخدر ۱۰۸۳
- ۶- گمراه نمودن (اضلال) کودکان ۱۰۸۶
- ۷- مجازات مرتکبین جنایات علیه کودک در فقه ۱۰۸۸
- ۸- مجازات جنایات علیه کودک در قوانین داخلی ۱۰۹۱

- ۹- حمایت بین المللی از کودکان در برابر جرایم مواد مخدر ۱۰۹۳
- فصل شانزدهم: بزهکاری کودکان و تأدیب آنها ۱۰۹۵
- اشاره ۱۰۹۵
- گفتار اول: بزهکاری و مسئولیت کودک ۱۰۹۷
- اشاره ۱۰۹۷
- ۱- مفهوم بزهکاری اطفال ۱۰۹۷
- ۲- گسترش بزهکاری در بین کودکان ۱۰۹۸
- ۳- علل افزایش بزهکاری در بین کودکان و نوجوانان ۱۰۹۹
- ۴- میزان تأثیر هر یک از علل ذکر شده ۱۱۰۰
- ۵- مسئولیت کودک و ارتکاب بزه ۱۱۰۱
- ۶- عدم جواز اجرای حدود بر کودک ۱۱۰۳
- ۷- عدم جواز اجرای تعزیر بر کودک ۱۱۰۵
- ۸- مسئولیت کیفری کودک در قانون مجازات اسلامی ۱۱۰۶
- گفتار دوم: تأدیب و تنبیه کودک ۱۱۰۷
- ۱- مفهوم تأدیب و تنبیه در لغت و اصطلاح ۱۱۰۷
- ۲- جواز تأدیب کودک ۱۱۰۸
- ۳- نمونه هایی از تأدیب کودکان در روایات ۱۱۱۰
- ۴- حمایت از کودکان بزه کار در اسناد بین المللی ۱۱۱۷
- گفتار سوم: ولایت بر تأدیب ۱۱۱۹
- ۱- ولایت امام و حاکم شرع ۱۱۱۹
- ۲- ولایت پدر و جد پدری بر تأدیب کودک و ادله آن ۱۱۲۳
- ۳- ولایت وصی بر تأدیب کودک ۱۱۲۷
- ۴- ولایت وکیل بر تأدیب کودک ۱۱۲۸
- ۵- ولایت معلم بر تأدیب شاگرد ۱۱۲۹
- ۶- تأدیب کودک به وسیله دادگاه اطفال ۱۱۳۰
- ۷- دادگاه اطفال در ایران ۱۱۳۲

- گفتار چهارم: مقدار تأدیب ۱۱۳۵
- ۱- طرح موضوع ۱۱۳۵
- ۲- مقدار تأدیب با ضرب ۱۱۳۶
- ۳- یادآوریهای مهم ۱۱۴۰
- ۴- مقدار تأدیب به وسیله معلم ۱۱۴۱
- ۵- تنبیه کودک در قانون مجازات اسلامی ۱۱۴۱
- ۶- بحث اخلاقی در تأدیب ۱۱۴۲
- گفتار پنجم: حکم خسارات بدنی ناشی از تأدیب ۱۱۴۳
- ۱- ضمان در تأدیب ۱۱۴۳
- گفتار ششم: ارتکاب قتل توسط کودک یا مشارکت کودک در آن ۱۱۴۷
- ۱- ارتکاب قتل توسط کودک ۱۱۴۷
- ۲- اختلاف قاتل با اولیای مقتول ۱۱۴۹
- ۳- اشتراک کودک با بالغ در قتل ۱۱۴۹
- ۴- امر شدن کودک به قتل ۱۱۵۰
- ۵- اکراه کودک به قتل ۱۱۵۱
- ۶- دیه جنایات کودک ۱۱۵۲
- ۷- تصادم دو کودک با یکدیگر ۱۱۵۳
- ۸- کودک فاقد عاقله ۱۱۵۴
- ۹- حکم کفاره قتل نسبت به کودک ۱۱۵۷
- فصل هفدهم: کودکان استثنایی ۱۱۵۹
- اشاره ۱۱۵۹
- گفتار اول: علل و عوامل به وجود آمدن کودکان استثنایی ۱۱۶۱
- ۱- مفهوم کودک استثنایی ۱۱۶۱
- ۲- آفرینش جهان در کامل ترین نظم ممکن ۱۱۶۳
- ۳- ارتباط اعمال انسان با مصیبت ها و حوادث تلخ ۱۱۶۵
- ۴- عوامل مؤثر در به وجود آمدن کودکان استثنایی ۱۱۶۶

۱۱۷۲	گفتار دوم: مراقبت های ویژه
۱۱۷۲	۱- رشد شخصیت
۱۱۷۴	۲- تأثیر برخورد دیگران
۱۱۷۴	۳- الهام از دستورات حیات بخش اسلام
۱۱۷۶	۴- توصیه اسلام نسبت به کمک به مریض و یتیم
۱۱۷۸	۵- نتیجه بحث
۱۱۷۸	۶- برنامه ریزی دقیق و منظم
۱۱۸۰	۷- حمایت از کودکان استثنایی در قانون اساسی و اعلامیه های جهانی
۱۱۸۱	فهرست منابع
۱۱۸۱	اشاره
۱۱۸۳	الف - منابع تفسیری
۱۱۸۴	ب - منابع فقهی
۱۱۹۸	ج - منابع حقوقی
۱۲۰۱	نمایه
۱۲۰۱	اشاره
۱۲۰۳	آیات
۱۲۰۶	روایات
۱۲۲۲	اصطلاحات
۱۲۳۲	اعلام
۱۲۳۷	اماکن
۱۲۳۸	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: انصاری، قدرت الله

عنوان و نام پدیدآور: احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنکرانی / مؤلف قدرت الله انصاری.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیا)

موضوع: کودکان (فقه)

موضوع: فقه جعفری - رساله عملیه

موضوع: فتوای شیعه - قرن ۱۴

موضوع: فقه تطبیقی

موضوع: والدین و کودکان (اسلام)

شناسه افزوده: فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱- . موسوعه احکام الاطفال و ادلتها: مقارنه تفصیلیه بین مذهب الامامیه و المذاهب الاخری. برگزیده

رده بندی کنگره: ۲۰۱ ۱۳۹۱ ف ۹ ک/ ۱۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۳۰۸۳

احکام و حقوق کودکان در اسلام (جلد اول)

مؤلف: قدرت الله انصاری

تاریخ نشر: ۱۳۹۲ * نوبت چاپ: اول * چاپ: اعتماد

ناشر: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار:

ویراستار: محمد مهدی مقدادی

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۶-۸

قیمت: ۱۸۵۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار، تلفن: ۷۷۴۹۴۹۴ و ۷۸۳۲۳۰۳

قم شعبه ۱: خیابان ارم، جنب مدرسه کرمانی ها، تلفن: ۷۷۴۴۲۸۱، ۷۷۴۴۲۷۱

شعبه تهران: سه راه ضرابخانه، پاسداران، خیابان شهید کاشی ها، پلاک ۶، تلفن: ۲۲۸۴۳۹۶۵

ص: ۱

جلد ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

احكام و حقوق كودكان در اسلام بر گرفته از موسوعه احكام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنكرانى

مولى قدرت الله انصارى

ص: ۳

مقدمه معاونت پژوهش ۱۵

پیش گفتار ۲۱

اهمیت فقه و جایگاه فقها ۲۱

فقه شیعه، به مثابه میراثی پُرمايه ۲۲

ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه ۲۳

مسئولیت خطیر نسبت به کودکان ۲۷

درباره کتاب حاضر ۲۸

اهداف در تألیف این کتاب ۲۸

مشخصات این کتاب ۲۹

نحوه تدوین مباحث کتاب ۳۱

ساختار کتاب ۳۲

فصل اول

کلیات / ۳۵

گفتار اول: حق، حقوق، تکلیف، حکم ۳۷

الف: معنای حقوق ۳۷

ب: معنای حق ۳۸

ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن ۴۲

د: مفهوم و معنای حکم ۴۳

هـ: - اقسام حکم ۴۴

و: افتراق حق با حکم ۴۶

ص: ۵

گفتار دوم: کودک (صغیر)، حجر ۵۸

۱. کودک در لغت ۵۸

۲. کودک در فقه ۶۰

۳. کودک (صغیر) در حقوق مدنی ۶۰

۴. کودک در کنوانسیون حقوق کودک ۶۱

۵. مراحل سنین کودک در فقه ۶۱

۶. کودک ممیز ۶۲

۷. تحقیق در این مسأله ۶۴

۸. حجر در لغت و اصطلاح فقهی ۶۵

۹. اقسام حجر ۶۵

۱۰. موجبات حجر ۶۶

۱۱. حجر در حقوق مدنی ۶۶

۱۲. حجر حمایتی و حجر سوء ظنی ۶۷

۱۳. ادله فقهی حجر کودک ۶۸

۱۴. مبنای حقوقی حجر کودک ۷۱

گفتار سوم: بلوغ ۷۲

۱. اهمیت تحقیق در مورد بلوغ ۷۲

۲. بلوغ در لغت و فقه و حقوق ۷۳

۳. علائم بلوغ ۷۴

۴. علامت اول: احتلام ۷۴

۵. ادله فقهی علامت بودن احتلام ۷۵

۶. مباحث مطرح شده در ذیل علامت اول ۷۹

۷. علامت دوم: انبات (رویش موی خشن) ۸۰

۸. علامت سوم: سن بلوغ ۸۲

۹. ادله فقهی معیار سن بلوغ پسران ۸۲

۱۰. ادله فقهی معیار سن بلوغ دختران ۸۴

۱۱. علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران ۸۷

۱۲. تحقیق در سن بلوغ دختران ۸۹

۱۳. ترجیح دیدگاه مشهور فقها ۹۳

گفتار چهارم: رشد ۹۷

۱. رشد در لغت ۹۷

۲. رشد در اصطلاح فقها ۹۸

۳. ادله دیدگاه فقها در مورد رشد ۹۸

۴. تحقیق در مفهوم رشد ۱۰۰

۵. اعتبار ملکه ی نفسانی ۱۰۲

۶. اعتبار عدالت در تحقّق رشد ۱۰۳

۷. رشد در حقوق مدنی ۱۰۴

ص:۶

۸. سفیه در لغت و اصطلاح ۱۰۵

۹. حکم فقهی سفیه ۱۰۶

۱۰. احراز رشد ۱۰۷

۱۱. وقت آزمایش ۱۰۸

۱۲. اثبات رشد ۱۰۹

۱۳. مقایسه رفع حجر در فقه با حقوق موضوعه ۱۱۳

فصل دوم

احکام کلی مسئولیت در برابر کودک / ۱۱۵

گفتار اول: ولایت بر کودک ۱۱۷

۱. ولایت در لغت و اصطلاح ۱۱۷

۲. انواع ولایت در فقه ۱۱۹

۳. انواع ولایت در حقوق مدنی ۱۲۱

گفتار دوم: احکام وصیت نسبت به کودک ۱۲۳

۱. وصیت در لغت و اصطلاح ۱۲۳

۲. وصیت در اصطلاح حقوق مدنی ۱۲۴

۳. شرط بودن بلوغ در وصی ۱۲۵

۴. وصی در حقوق مدنی ۱۳۲

گفتار سوم: ولایت حاکم، قضات، و عدول مؤمنین بر کودکان فاقد سرپرست ۱۳۳

الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست ۱۳۳

ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتام ۱۳۴

ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی ۱۳۹

د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست ۱۴۰

هـ: ادله فقهی ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست ۱۴۲

و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی ۱۴۵

ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق ۱۴۶

ح: دادگاه صالح برای نصب قیم ۱۴۹

ط: ولایت عدول مؤمنین بر ایتام و کودکان بی سرپرست ۱۵۳

گفتار چهارم: شرایط و محدوده ولایت و پایان آن ۱۵۹

الف: شرایط اعمال ولایت ۱۵۹

ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت ۱۶۰

ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی ۱۶۱

د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت ۱۶۱

مستحبات ازدواج یا رعایت حقوق کودک

قبل از ولادت و در دوران حمل / ۱۶۳

گفتار اول: زمینه سازی جهت رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج ۱۶۵

۱. طرح مسأله ۱۶۵

۲. بهترین بنیان در اسلام ۱۶۵

۳. حق داشتن پدر و مادر شایسته ۱۶۷

۴. زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج ۱۶۸

۵. ازدواج مکروه ۱۷۷

۶. نتیجه گیری از مباحث گذشته ۱۸۱

۷. پاسخ به یک پرسش ۱۸۲

۸. شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین ۱۸۳

گفتار دوم: احکام جنین و رعایت حقوق کودک پیش از تولد ۱۹۴

۱. تغذیه مادر در ایام بارداری ۱۹۴

۲. اضطراب به خوردن غذای حرام ۱۹۷

۳. حق حیات جنین ۱۹۹

فصل چهارم

حقوق کودک بعد از ولادت / ۲۴۳

گفتار اول: انجام امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولد نوزاد ۲۴۵

۱. تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز ۲۴۵

۲. غسل نوزاد ۲۴۹

۳. گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد ۲۵۰

۴. کام برداری ۲۵۲

۵. تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم ۲۵۳

۶. عقیده برای نوزاد ۲۵۴

۷. شرایط عقیده ۲۵۵

۸. ولیمه در تولد کودک ۲۵۸

۹. حق داشتن نام شایسته ۲۵۹

۱۰. بهترین نام ها ۲۶۱

۱۱. بدترین نام ها ۲۶۲

۱۲. مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک ۲۶۳

۱۳. ختنه نوزاد پسر ۲۶۷

۱۴. جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ ۲۶۸
۱۵. وجوب ختنه بعد از بلوغ ۲۶۸
۱۶. دعا در وقت ختنه ۲۶۸
۱۷. استحباب تبریک و تهنیت در تولّد نوزاد ۲۷۰
۱۸. اهمیت سنّت تبریک تولّد نوزاد ۲۷۱
- گفتار دوم: رعایت حق کودک در نسب و هويت ۲۷۲
۱. مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق ۲۷۲
۲. حق ثبت نسب ۲۷۴
۳. وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین ۲۷۵
۴. نتیجه ۲۷۸
۵. وجوب اقرار و اعتراف به نسب ۲۷۸
۶. اثبات نسب در نکاح صحیح ۲۸۰
۷. دلیل دیدگاه فقیهان ۲۸۰
۸. تعمیم حکم در ازدواج موقت ۲۸۲
۹. شرایط اثبات نسب ۲۸۲
۱۰. شرایط تحقق و اثبات نسب در حقوق ۲۹۲
۱۱. آثار الحاق کودک به والدین ۲۹۳
۱۲. چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک ۲۹۵
- گفتار سوم: نسب ناشی از شبهه و زنا ۲۹۹
- الف: نسب ناشی از وطی به شبهه ۲۹۹
- ب: نسب ناشی از زنا ۳۰۲
- گفتار چهارم: تلقیح مصنوعی ۳۱۰
۱. مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح ۳۱۰
۲. جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور ۳۱۲
۳. حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه ۳۱۳
۴. دلایل فقهی این دیدگاه ۳۱۴
۵. نسب در تلقیح مصنوعی ۳۲۲
۶. ادله تحقق نسب در تلقیح مصنوعی ۳۲۶
۷. نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی ۳۲۹
۸. تذکر چند مطلب ۳۳۰
۹. انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی ۳۳۲
- گفتار پنجم: اقرار به نسب (اقرار به پدری) ۳۳۴

۱. طرح مسأله ۳۳۴

۲. شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه ۳۳۵

۳. شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی ۳۳۶

ص: ۹

۴. عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب ۳۳۷

۵. انکار نسب بعد از اقرار ۳۳۸

۶. تذکر چند مطلب ۳۳۹

فصل پنجم

احکام لقیط (گمشده) و تبّی (فرزندخواندگی) / ۳۴۱

گفتار اول: احکام لقیط ۳۴۳

۱. مفهوم لقیط در لغت و اصطلاح ۳۴۳

۲. شرایط ملتقط ۳۴۴

۳. وظایف ملتقط ۳۴۵

۴. احکام لقیط ۳۴۹

۵. وارث لقیط ۳۵۴

گفتار دوم: احکام تبّی (فرزندخواندگی) ۳۵۶

۱. مفهوم تبّی ۳۵۶

۲. حرمت تبّی ۳۵۶

۳. ادله حرمت تبّی ۳۵۷

۴. عدم اثبات نسب با تبّی ۳۵۷

۵. پرسشی درباره تبّی ۳۶۱

۶. تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست ۳۶۴

۷. محرمیت اطفال مجهول النسب با خانواده های سرپرست ۳۶۸

۸. فرزندخواندگی در حقوق مدنی ۳۶۹

۹. آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت ۳۷۱

فصل ششم

احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه / ۳۷۳

گفتار اول: حق کودک در تغذیه با شیر مادر ۳۷۵

۱. اهمیت شیر مادر ۳۷۵

۲. نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر ۳۷۶

۳. فواید شیر مادر ۳۷۹

۴. حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک ۳۸۱

گفتار دوم: احکام فقهی شیر دادن به نوزاد (رضاع) ۳۸۲

الف: وجوب شیردادن مادر به نوزاد ۳۸۲

ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر ۳۸۳

ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد ۳۸۵

د: استحقاق مادر برای گرفتن اجره المثل شیر دادن ۳۸۸

ه -: مدت شیرخوارگی و چگونگی آن ۳۸۹

و: شیرخوارگی بیش از دو سال ۳۹۱

ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی ۳۹۳

ح: شیرخوارگی و ایجاد محرمیت و قرابت ۳۹۴

ط: ادله فقهی ایجاد قرابت با شیرخوارگی ۳۹۵

ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع ۳۹۶

ک: احکام مترتب بر رضاع ۴۰۰

ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی ۴۰۱

گفتار سوم: کودک و حق نفقه ۴۰۳

۱. نفقه در لغت و اصطلاح ۴۰۳

۲. وجوب نفقه کودک بر والدین ۴۰۴

۳. ادله وجود نفقه کودک بر والدین ۴۰۴

۴. نفقه نوه و نتیجه ۴۰۷

۵. استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب ۴۰۸

۶. ترتیب وجوب نفقه ۴۱۰

۷. شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق ۴۱۲

۸. وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد ۴۱۳

۹. پایان زمان وجوب نفقه ۴۱۵

۱۰. مقدار نفقه ۴۱۶

۱۱. ترتیب در پرداخت نفقه ۴۱۷

۱۲. الزام به انفاق ۴۱۹

۱۳. نفقه کودک در حقوق مدنی ۴۲۰

۱۴. شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی ۴۲۱

۱۵. مقدار نفقه در حقوق مدنی ۴۲۲

۱۶. متقابل بودن نفقه اقارب ۴۲۲

۱۷. الزام به انفاق نفقه اقارب ۴۲۳

گفتار چهارم: نفقه کودکان بی سرپرست، یتیم و فقیر ۴۲۴

الف: طرح مسأله ۴۲۴

ب: زکات اموال ۴۲۴

ج: زکات فطره ۴۲۵

د: انواع کفارات ۴۲۶

ه :- انفال ۴۲۹

و: خراج وجزیه ۴۳۳

ز: خمس درآمدها ۴۳۳

ح: صدقات مستحیی ۴۳۵

ص: ۱۱

فصل هفتم

حضانة، تعليم و تربيت كودك / ۴۳۷

گفتار اول: حق حضانة ۴۳۹

۱. حضانة در لغت و اصطلاح فقه ۴۳۹

۲. وجوب حضانة ۴۴۰

۳. ماهيت حضانة (حق يا تكليف) ۴۴۲

۴. تعيين اولويت در حضانة اطفال ۴۴۳

۵. ادله فقهی این نظریه ۴۴۳

۶. حضانة طفل در صورت فوت پدر يا مادر ۴۴۶

۷. ادله این دیدگاه ۴۴۶

۸. حضانة كودك در صورت فوت والدین ۴۴۷

۹. شرایط حاضن ۴۴۸

۱۰. سلب حضانة از دارنده ی اولويت ۴۵۳

۱۱. حق ملاقات طفل در مدت حضانة ۴۵۳

۱۲. اجرت حضانة ۴۵۵

۱۳. پایان زمان حضانة ۴۵۶

۱۴. ادله فقهی این دیدگاه ۴۵۷

۱۵. مراقبت و نظارت بر نوجوانان ۴۵۸

۱۶. مسائل مربوط به حضانة در حقوق مدنی ۴۵۸

گفتار دوم: حق تعليم و تربيت ۴۶۴

۱. تربيت در لغت ۴۶۴

۲. تعريف تربيت ۴۶۴

۳. تربيت در اصطلاح فقه و حقوق ۴۶۵

۴. تعليم در لغت ۴۶۶

۵. تعريف تعليم ۴۶۶

۶. تعليم در اصطلاح فقها ۴۶۷

۷. اهميت تعليم و تربيت در اسلام ۴۶۷

۸. اهميت تعليم و تربيت در دوران كودكي ۴۷۲

۹. سفارش اوليای دين به تعليم و تربيت در دوران كودكي ۴۷۳

۱۰. اقسام تربيت ۴۷۷

۱۱. حكم تعليم و تربيت ۴۷۸

۱۲. ادله وجوب تعليم و تربيت ۴۷۹

۱۳. اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان ۴۸۶

۱۴. استحباب تعلیم و تربیت در بعضی امور ۴۸۷

۱۵. یاد آوری چند مطلب ۴۸۸

ص: ۱۲

۱۶. فضیلت تربیت و پرورش ایام ۴۹۲

۱۷. روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایام ۴۹۴

۱۸. ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر ۴۹۷

۱۹. ولایت عدول مؤمنین بر تربیت ایام ۴۹۸

۲۰. تربیت کودک در حقوق مدنی ۴۹۸

۲۱. تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک ۴۹۹

۲۲. مقایسه تعالیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک ۴۹۹

فصل هشتم

عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان

و اولویت های آن / ۵۰۳

گفتار اول: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان ۵۰۵

۱. طرح مسأله ۵۰۵

۲. مراحل تعلیم و تربیت ۵۰۵

۳. احیای شخصیت کودک ۵۱۰

۴. عوامل احیای شخصیت در کودک ۵۱۱

۵. اظهار مهربانی و عطوفت نسبت به کودکان ۵۱۸

۶. اجتناب از افراط در محبت به کودک ۵۲۳

۷. والدین الگوی تربیتی کودکانند ۵۲۵

۸. عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده ۵۲۸

۹. ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است ۵۲۹

۱۰. تربیت با موعظه ۵۳۹

۱۱. آداب موعظه ۵۴۱

۱۲. تربیت با تشویق ۵۴۴

۱۳. نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث ۵۴۴

۱۴. فواید تشویق ۵۴۷

۱۵. آداب تشویق ۵۴۸

۱۶. تربیت با بیان قصه ۵۴۸

۱۷. تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان ۵۴۹

۱۸. تربیت با امر و نهی به کودک ۵۴۹

۱۹. تربیت با قهر و دوری از کودک ۵۴۹

۲۰. تربیت با تنبیه و تأدیب کودک ۵۴۹

گفتار دوم: اولویت های تعلیم و تربیت اسلامی نسبت به کودکان ۵۵۱

۱. تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان ۵۵۱

۲. اثر ایمان به خدا در وجود کودک ۵۵۳

ص: ۱۳

۳. معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۵۴

۴. آموزش قرآن کریم ۵۵۶

۵. آموزش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ۵۵۸

۶. آموزش فرائض دینی ۵۵۸

۷. آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها ۵۶۱

۸. توصیه به دعا برای فرزندان ۵۶۳

۹. آموزش علوم مختلف ۵۶۴

۱۰. آموزش نیازهای جامعه اسلامی ۵۶۷

۱۱. آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی ۵۶۸

گفتار سوّم: تربیت کودکان نسبت به آداب ضروری ۵۷۱

۱. ادب نظافت ۵۷۱

۲. ادب غذا خوردن ۵۷۲

۳. تربیت کودک به آداب اجتماعی ۵۷۳

۴. مشورت با نوجوانان ۵۷۸

۵. کمک به نوجوانان در انتخاب دوست ۵۷۹

۶. افراد شایسته دوستی برای فرزندان ۵۸۰

۷. عدالت و مساوات در بین اطفال ۵۸۱

۸. آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین ۵۸۲

۹. آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک ۵۸۳

نمایه ۵۸۵

آیات ۵۸۷

روایات ۵۹۲

اصطلاحات ۶۰۴

اعلام

اماکن

ص: ۱۴

جامعه انسانی بسان بوستانی است که گل ها و نهال های گوناگون به آن زیبایی و جذابیت داده اند. کودکان، غنچه ها و نونهالان این بوستانند که حضورشان شادابی بوستان است و رونق گلستان آفرینش. شخصیت خاص کودکان و شاخصه های فردی و اجتماعی آنان، همچنین ظرفیت و طرافت های وجودی آنان چنان اقتضا می کند که دیگران، خواه والدین و خواه نهادهای اجتماعی، در راستای حفظ و نگاهداری آنان تلاش و کوششی دوچندان داشته باشند. چرا که نهال وجود کودکان همواره در معرض آفت ها و آسیب های گوناگون است. افزون بر این که آنان آینده سازان جامعه هستند و بی گمان تلاش برای تعلیم و تربیت صحیح و پاسداشت حقوق شان در واقع تأمین و تضمین آینده ای کامیاب و بهتر است.

توجه به حقوق کودکان و نوجوانان نه تنها جزو آموزه های پر تأکید دینی که مورد وفاق همه انسان های وظیفه شناس و مسئولیت پذیر است. از این رو این موضوع در دهه های اخیر همواره محور دغدغه های محققان، خیر اندیشان و بسیاری از مجامع بین المللی

قرار گرفته و علاوه بر تلاش های عملی، آثار فراوانی درباره اهمیت و حقوق آنان تدوین شده و مقررات متعددی در حمایت آنان به تصویب رسیده است.

شریعت مقدّس اسلام نیز به کودکان و مسائل مربوط به آنان توجهی جامع و شامل دارد و برای آنها جایگاهی ارزشمند قائل است. اسلام کودک را نعمت و امانت الهی در دست والدین می داند و برای تربیت و پرورش وی از جهت جسمی و روحی، مادی و معنوی، اخلاقی و عقلی احکام و توصیه های مفصلی بیان داشته است. این امر به گونه ای است که می توان ادعا کرد بر پایه تعالیم و آموزه های این دین مقدّس، الگوی جامع و کامل تربیتی و حقوقی برای کودکان قابل تدوین و ارائه است. برای آگاهی بیشتر مخاطبان گرامی به جاست که در این جا به گونه ای کوتاه، برخی از مهم ترین اصول رفتار با کودک از منظر اسلام بیان گردد؛ اصولی که می تواند در تبیین دیدگاه و ترسیم نظام حقوقی و چارچوب تربیتی کودکان مورد عنایت و بهره برداری قرار گیرد:

۱. کرامت کودکان: در دین اسلام کودکان مانند دیگر انسان ها از شخصیت، کرامت و حیثیت انسانی برخوردارند و برخورد شایسته و رفتار انسانی با آنان مورد سفارش این مکتب است. قرآن کریم کسانی را که کودکان بی سرپرست را مورد تکریم قرار نمی دهند، سرزنش کرده است. (۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده اند: «فرزندانتان را گرامی بدارید و به شایستگی تربیت کنید تا مورد مغفرت قرار گیرید». (۲)

۲. مصلحت محوری: مهم ترین عاملی که اقدامات والدین و سرپرستان را نسبت به کودکان جهت می دهد، رعایت مصلحت، خیر و صلاح، به تعبیر دینی، «غبطه» آنان است. از این رو در حقوق اسلام هیچ مربی یا سرپرستی نمی تواند بدون رعایت مصلحت کودک اقدامی را مرتکب شود. اهمیت این امر به گونه ای است که بر اساس آیات و روایات تصرّف در مال صغیر نیز باید به بهترین شیوه و با رعایت صلاح وی باشد. (۳)

ص: ۱۶

۱- (۱). «بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ» سوره فجر، آیه ۱۷.

۲- (۲). حر عاملی، وسائل الشیعه، بی تا: ۱۲۳/۱۵.

۳- (۳). سوره انعام، آیه ۱۵۲ و سوره اسراء، آیه ۳۴؛ حر عاملی، بی تا: ۱۸۳/۱۲.

۳. مهرورزی و ترحم: از نظر اسلام مهربانی و محبت نسبت به کودکان در زمره اصول بنیادین رفتار با آنان است. در این آیین مقدس پیرامون مراعات حال اطفال و مهرورزی و عطف نسبت به آنها سفارش های بسیاری شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اسوه نیکو و برجسته اخلاق است، نسبت به کودکان مهر و رأفت داشت. (۱) همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که خداوند بنده خود را به خاطر محبت و شدت دوستی فرزندش مورد لطف و رحمت قرار می دهد. (۲) در حدیثی دیگر از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «به بزرگسالان خود احترام بگذارید و به کودکان ترحم و عطفت نمایید.» (۳)

۴. آسان گیری و مسامحه: کودکان به لحاظ سن کم و عدم درک کامل واقعیات و ناآگاهی از خیر و صلاح و امور شایسته و ناشایسته، مستحق آسان گیری و مدارا هستند. در تعالیم اسلامی برای رفق و مدارا با کودکان و آسان گرفتن کارها در مورد آنان و نیز تغافل، عفو و گذشت از خطاهایشان توصیه های زیادی آمده است. به عنوان نمونه از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمودند: «خدا رحمت کند کسی را که فرزندش را به خیر و نیکی راهنمایی و مساعدت کند، به این که بر او آسان گیرد و از سختی و خطای او درگذرد و او را مورد آزار و اذیت قرار ندهد.» (۴)

۵. جلوگیری از آسیب یا خشونت: به طور کلی در اسلام ایراد آسیب و خشونت علیه انسان های بی گناه نارواست و به طور قطع ممنوعیت آن در مورد کودکان معصوم و کم توان اولویت بیشتری دارد. از این رو، هر عملی که به نوعی خشونت، آسیب و ضرر به جسم ظریف و روح لطیف کودک تلقی شود باید ترک گردد. آیاتی از قرآن کریم (۵) و بسیاری از احادیث از جمله روایت پیشین بر این مطلب دلالت دارد.

ص: ۱۷

۱- (۱). «التلطف بالصبيان من عادة الرسول» لطف و مهرورزی به کودکان از عادات حمیده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. فیض کاشانی، المحججه البيضاء، بی تا: ۳۶۶/۳.

۲- (۲). حر عاملی، وسائل الشیعه، بی تا: ۹۸/۱۵.

۳- (۳). ابن بابویه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ۱۶۳.

۴- (۴). حر عاملی، وسائل الشیعه: ۱۹۹/۱۵.

۵- (۵). سوره ضحی آیه ۹ و سوره بقره آیه ۲۳۳.

۶. عدالت و اعتدال در رفتار: بر پایه آموزه های اسلامی، پدر و مادر در اعمال علاقه نسبت به اطفال و نیز شیوه برخورد با هر کودک باید بر پایه عدالت و اعتدال رفتار نمایند. حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرموده اند: «بین فرزندان خود به عدالت رفتار کنید، همان گونه که دوست دارید فرزندانان و مردم نسبت به شما به عدل و داد رفتار نمایند»^(۱). اسلام در برخورد با کودکان، وحتى در مهر و محبت به آنان، نه افراط را می پسندد و نه تفریط و کوتاهی را. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: «بدترین پدر کسی است که در نیکی و محبت به فرزند به زیاده روی و افراط کشیده شود»^(۲).

با مروری بر منابع گران سنگ کتاب و سنت اسلامی با حجمی انبوه از آیات و روایات مواجه می شویم که هر یک به گونه ای به مباحث و مسائل مربوط به کودکان و حقوق آنان پرداخته است. سیره عملی پیشوایان دینی نیز منبعی ارزشمند برای آشنایی با دیدگاه های اسلامی درباره حقوق کودکان و شیوه رفتار با آنان است. درنگ در این منابع به روشنی آشکار می سازد که نگاه اسلام به حقوق کودکان، نگاهی جامع و چند سویه است. این نگاه ناشی از مبانی نگرشی و روشی این دین در امر تعلیم و تربیت است. تعلیم و تربیتی که هم به مسائل مادی و دنیوی کودک توجه دارد و هم به مسائل معنوی و اخروی وی. این جامعیت یکی از ویژگی ها و مزیت های نگرش اسلام درباره حقوق و احکام کودکان است. برخورداری از این میراث سترگ از یک طرف و اهمیت توجه به حقوق کودکان و نوجوانان از طرف دیگر اقتضا می کند که دانشیان و پژوهشیان جهان اسلام توجه و تلاش خود را معطوف صید مروارید های حکمت از این دریای ناپیدا کرانه کنند. از آن جا که امروز خوشبختانه توجه به حقوق کودکان در اغلب جوامع جهان مورد توجه قرار گرفته و پیروان ادیان مختلف و اندیشه های دینی و غیر دینی گوناگون سعی بر ارائه دیدگاه های خود درباره حقوق کودک دارند، بایسته است که دیدگاه های اسلامی درباره احکام و حقوق کودکان نیز مورد باز پژوهی قرار گرفته و در

ص: ۱۸

۱- (۱). مجلسی، بحار الانوار: ۱۱۳/۲۳.

۲- (۲). «شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَا الْبُرِّ إِلَى الْإِفْرَاطِ» تاریخ الیعقوبی: ۳۲۰/۲.

ساختاری منسجم و روزآمد به محضر اندیشمندان و دغدغه داران و نیز مراکز علمی داخلی و بین المللی ارائه گردد.

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام که از آغاز شکل گیری با ژرف اندیشی بنیانگذار فقیدش مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی رحمه الله دغدغه و داعیه بیان دیدگاه های مبتنی بر فقه اهل بیت علیهم السلام را داشته و دارد، ضرورت بنیادین توجه به مباحث حقوقی، فقهی و تربیتی کودکان را درک و آن را به عنوان یکی از محورهای فعالیت های علمی و پژوهشی خود قرار داد که نخستین رهاورد آن نگارش «موسوعه احکام الاطفال وادلتها» درهشت مجلد است. این اثر علمی به شیوه استدلالی و تطبیقی (مطالعه دیدگاه ها و مستندات فقه امامیه با تطبیق بر مذاهب فقهی اربعه اهل سنت) مجموعه احکام کودکان و نیز بخشی از مهم ترین حقوق آنان را در اسلام بررسی کرده است.

این موسوعه که با اشراف ریاست محترم مرکز، آیت الله شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی و مدیریت حجت الاسلام والمسلمین قدرت الله انصاری (نگارنده محترم اثر حاضر) و تلاش و همکاری محققان ارجمند حجج اسلام محمد جواد انصاری، ابراهیم بهشتی دامغانی، عباس علی پیوندی، عبدالحسین جمالی، علی سعیدی و سید علی اکبر طباطبایی به انجام رسیده و شش مجلد آن چاپ و منتشر شده، تاکنون مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. از آن جا که امکان داشت حجم زیاد این مجموعه و مباحث مفصل آن به زبان عربی مانع بهره برداری خیل فراوانی از دانش پژوهان و علاقه مندان گردد، مقّر شد تلخیصی از اثر یادشده به محضر علاقه مندان تقدیم شود. از این رو نگارنده ارجمند با تلاشی در خور تحسین به تلخیص این مجموعه و افزودن پاره ای از مباحث جدید، همچنین تطبیق مباحث مطرح شده بر مقررات داخلی و پیمان نامه حقوق کودک و نگارش آن به زبان فارسی اقدام نمودند.

در این جا برای اطلاع مخاطبان گرامی به عناوین برخی از عمده ترین مباحثی که در کتاب حاضر مورد توجه قرار گرفته اشاره می شود: اهمیت فقه و لزوم توجه به احکام و حقوق کودکان از منظر فقه اسلامی، تعریف مفاهیمی چون حق و تکلیف و حکم، حجر

کودک، احکام صغیر، احکام بلوغ، رشد کودک و راه های احراز آن، همچنین رشد کودک از منظر فقهی و حقوقی، ولایت بر کودک، احکام وصیت نسبت به کودک، مفهوم و محدوده ولایت بر کودکان بدون سرپرست، رعایت حقوق کودک در امر ازدواج، حقوق کودک قبل و بعد از ولادت، لزوم رعایت حق کودک در نسب و هویت، تلقیح مصنوعی، احکام کودکان گمشده و فرزندخواندگی، احکام و حقوق کودک در تغذیه، رضاع و نفقه، حضانت، تعلیم و تربیت کودک، عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت کودکان، ولایت بر اموال کودک، ولایت بر نکاح صغار، لزوم توجه به احکام و حقوق کودک در مسائل عقیدتی و تربیتی، عبادات کودکان، تصرفات کودک و اموری چون خرید و فروش و دیگر عقود، احکام کودکان در مورد اقرار، قضا و شهادت، و تقلید، جنایت در حق کودکان، احکام بزهکاری کودکان و تأدیب آنها، و احکام و حقوق کودکان استثنایی.

اینک که به یاری خداوند پژوهش حاضر به انجام رسیده و آماده عرضه به اصحاب معرفت و اندیشمندان و پژوهندگان حقوق کودکان است، سزااست که پس از ادای شکر به محضر خداوند متعال، از ریاست و مدیریت مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام و نگارنده گرامی جناب آقای انصاری و نیز ارزباب فرهیخته این اثر جناب آقای دکتر ناصر قربان نیا و همه کسانی که در پیدایی این اثر نقش داشته اند، تشکر و قدردانی شود. امید که خداوند همگان را در انجام وظایف خطیر و مسئولیت های سترگی که بر دوش گرفته اند یاری رسان باشد.

دکتر محمدمهدی مقدادی

معاون پژوهشی مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)

پاییز ۱۳۹۱

ص: ۲۰

حمد و سپاس به درگاه خداوند متعال و درود و سلام بر هدایتگران بشر، خاصه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بر خاندان پاک و مطهرش، به ویژه امام عصر ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اهمیت فقه و جایگاه فقها

(۱)

اهمیت هر علم، به موضوع آن بستگی دارد. موضوع علم فقه، کردار و رفتار مسلمانان از آغاز تا پایان زندگی است. در حقیقت فقه، قوانین زندگی سالم و برتر مادی و معنوی و مقررات فردی و اجتماعی مسلمانان می باشد. به علاوه، دربر دارنده ی دستورالعمل هایی برای کسب سعادت در عالم آخرت و رسیدن به نعمت های بزرگ الهی است.

به اعتراف بسیاری از صاحب نظران منصف، فقه اسلامی از مترقی ترین و کامل ترین قوانین حقوقی موجود در جوامع بشری است و عمل به آن می تواند بخش عظیمی از مشکلاتی را که در جهان امروز فراروی انسان است، را برطرف سازد.

ص: ۲۱

۱- (۱) فقه در لغت به معنی فهم و علم است (لسان العرب ۵: ۱۵۰؛ مصباح المنیر: ۴۷۹ معجم الوسیط: ۶۹۸) و به حسب اصطلاح فقها به عبارات مختلف تعریف شده که از میان آن ها عبارت «علم به احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی آنها» «العلم بالأحكام الشرعية العملية من ادلته التفصیله» متداول و مشهور می باشد، ر. ک: کشف الرموز ۶: ۶، التنقیح الرائع ۱: ۵، جامع المقاصد مقدمه: ۱: ۶، معالم الدین قسم الفقه.

بدین جهت است که آیات و روایات بسیاری، ضمن اشاره به اهمیت علم فقه، مسلمانان را به فراگیری و تحقیق نسبت به آن ترغیب و تشویق می نماید.

در قرآن کریم می خوانیم: شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی جمعیتی برای فراگیری فقه و دانستن مسائل دینی به دیگر شهرها مسافرت نمی کنند؟ (و ما كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْزِلُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ). (۱).

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: آموزش مسائل فقهی از بهترین عبادات است. (أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفِقْهُ). (۲) هم چنین فرموده است: آن گاه که خداوند خیر بنده ای را بخواهد، به او توفیق کسب دانش فقه و فهم مسائل دینی عطا می فرماید.

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ». (۳).

فقه شیعه، به منابه میراثی پرمایه

در این میان، فقه شیعه که می توان آن را فقه اهل بیت: نامید، میراثی است ژرف و گران قدر، عظیم و انسان ساز، فقهی که ساختار، بنیاد و هدف آن، برپایی عدالت فردی و اجتماعی، به رهبری و ولایت پاک ترین راهبران است.

مکتب فقهی شیعه را امتیازها و برجستگی های فراوانی است، منبع علوم و معارف آن گستره ای وسیع دارد، بیش از دو قرن گفتار و سیره امامان معصوم: رهنمودها و راهبردهای آنان در مقاطع گوناگون، و پاسخگویی به مسائل و حوادث نوپیدا در اعصار و امصار، متمایز و گاه متضاد، ذخیره ای سترگ و آموزه هایی استوار و متقن را فرا راه بشر نهاد، تعالیمی که در هر دوره و جامعه ای، راهبر و راهگشا است.

ص: ۲۲

۱- (۱) سوره توبه ۹: ۱۲۲.

۲- (۲) شیخ صدوق، الخصال (۲-۱): ۳۰، ح ۱۰۴.

۳- (۳) شیخ مفید، الأمالی ۱: ۱۵۸، (المجلس التاسع عشر)، ح ۹.

در مکتب شیعه بیش از دو قرن، وحی توسط خاندان عصمت و طهارت، تفسیر علمی و عملی شد، آن گاه که سر سلسله حکومت امویان (خلیفه دوم) جمع و نقل احادیث نبوی را منع می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام به جمع احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله می پرداخت و اصحاب و یارانش را نیز به این امر مهم فرا می خواند.

ابن عباس شاگرد آن حضرت، نظرات استاد و مولای خویش را در تفسیر وحی، به مردم می آموخت و عمار و ابوذر در کوچه و خیابان، دیدگاه های اهل بیت: را تبلیغ می نمودند و هنگامی که خلفا و دست اندرکاران حکومت برای ساماندهی جامعه و تنظیم قوانین و مقررات به قیاس و استحسان روی آوردند، دانشگاه صادقین علیهما السلام صدها عالم فقیه، متکلم و متخصص در علوم آن روز را تحویل جامعه داد، این مهم را امامان معصوم: درسخت ترین دوران پی گرفتند و به قیمت استقبال از رنج ها، زندان ها و به مسلخ رفتن ها، معارف انسان ساز و فقه تشیع را عرضه داشتند و اندیشه حاکم را نقد و رد کردند.

این حرکت پس از غیبت آخرین امام معصوم علیهم السلام با دست مایه ای عظیم، توسط شاگردان عسکریین علیهما السلام پی گیری شد و با بهره گیری از «اصول اربعه‌ماه» و دیگر آموزه های اهل بیت، کتاب ها تألیف شد و عالمانی متعهد پرورش یافتند.

ضرورت بررسی احکام و حقوق کودک در فقه

هر چند فقه شیعه از سابقه ای به قدمت ظهور شریعت اسلام، برخوردار است و در این مدت بسیاری از فقها و صاحب نظران در موضوعات مختلف آن تحقیق نموده و نظریات خود را که بر گرفته از ادله اربعه، به ویژه قرآن و روایات است، در قالب کتاب، رساله، مقاله و فتوا ارائه نموده اند، و با اطمینان می توان ادعا نمود در این دوران طولانی، ذهن تیزبین فقیهان مسائل پیچیده فقهی را با کندوکاو و صف ناپذیری حلّاجی نموده و گره های بسیاری را با انگشست تحقیق و تدبیر، از زندگی بشر باز نموده اند، لیکن نمی توان پذیرفت تحقیقات انجام شده کافی است، بلکه به دلیل گستردگی دامنه فقه (که امور مختلف زندگی بشر در تمام دوران عمر از تولّد تا وفات و از دنیا تا آخرت را

شامل می‌گردد) چه بسا در بعضی موضوعات که بسیار هم مورد نیاز بوده، یا تحقیقی صورت نگرفته و یا اندک و به طور ناقص انجام شده است، و با عنایت به این که فقه شیعه با زیرساخت اجتماعی و انسانی اش، و ویژگی‌هایی که در روش استنباط و حتی منابع استنباط دارد، می‌تواند پاسخگوی نیازهای قانونی و حقوقی جهان امروز باشد. کافی است با ذهن جهان‌نگر و تلقی درست از انسان و اسلام، و فهم صحیح از رسالت دین، به سراغ این ذخیره عظیم رفت و با شناختن واقع بینانه از نیازهای نوپیدای انسان امروز، خلأها و نیازهای جوامع را بر منابع شیعی عرضه کرد. این کار طبیعه نهضتی جدید خواهد شد و ایران شیعی را اُمّالقری و راهبر جهان اسلام، و پناهگاهی برای مستضعفان جهان خواهد نمود.

آری! اگر معارف پاک و زلال اهل بیت: و جمال دلربای فرهنگ و فقه شیعه بدون پیرایه، به مردم دنیا برسد، و نسبت به آن آگاهی پیدا کنند چنان که خود فرموده اند، مردم فوج فوج به آنان روی می‌آورند: «فَإِنَّا لِلنَّاسِ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلِمَاتِنَا لَا يُبْعُونَا»^(۱) به هر صورت از جمله موضوعات با اهمیت، که ضرورت تحقیق در آن غیر قابل انکار و مورد نیاز جامعه امروز می‌باشد، تحقیق در حقوق و احکام مربوط به اطفال است؛ چرا که در ابواب مختلف فقه، برای کودک حقوقی بیان شده و والدین و دیگر افراد جامعه ملزم به رعایت آن می‌باشند. شناسایی آن‌ها و آگاهی دادن به والدین گامی مؤثر جهت احقاق حقوق کودک خواهد بود. به عبارت دیگر اولیای اطفال نسبت به فرزندان خود به ویژه در زمان طفولیت آن‌ها، دارای مسئولیتی خطیر می‌باشند. خداوند متعال در قرآن خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و اهل و عیال و فرزندان خویش را از آتشی که هیزم آن، انسان‌ها و سنگ‌ها است، نگاهدارید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ...)^(۲)

ص: ۲۴

۱- (۱) معانی الاخبار: ۱۷۴، باب معنی قول الصادق علیه السلام من تعلم علماً، ح ۱، وسائل الشیعه ۹۲: ۲۷، باب ۸ من ابواب صفات القاضی، ح ۵۲.

۲- (۲) سوره تحریم ۶: ۶۶.

نگهداری خویشتن از عذاب الهی، به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است و حفظ و نگهداری فرزندان و خانواده، به تعلیم و تربیت و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی تحقق می یابد.

امام زین العابدین علیه السلام، سعادت و شقاوت فرزندان را با تربیت آن ها مرتبط و والدین را در این خصوص دارای مسئولیت خطیر می داند و می فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ»^(۱). بدون شک، آگاهی از حقوق کودک، والدین اطفال و دیگر سرپرستان و مسئولان (مانند قیم، مربی، معلم) را در عمل به وظیفه خویش یاری خواهد نمود.

از سوی دیگر، جامعه پیشرفته بر پایه سازندگی و بر اساس عدالت، آزادی و شناخت واقعی حقوق انسان بنیان نهاده می شود و اولین عامل توفیق و توسعه در جامعه متمدن و با فرهنگ، تربیت و پرورش نونهالانی است که سازندگان واقعی فردای آن جامعه می باشند، و بی توجهی به سرنوشت و حقوق آنان، می تواند آینده جامعه را با خطراتی جدی روبرو سازد.

هر چند بسیاری از کودکان جامعه ی امروز از مزایای زندگی مادی برخوردارند، اما طیف عظیمی از سرپرستان همین کودکان، در جهت تربیت دینی آنان، به وظیفه خود آن گونه که بایسته و شایسته است، عمل نمی کنند. این دسته از کودکان از گام نهادن در راه سعادت که اساس آن بر پایه ی دین و دینداری بنا نهاده شده، محروم می باشند، و در حقیقت بزرگترین حق معنوی آنان تضییع می گردد. ولی دردناک تر از آن، وضعیت کودکانی است که حقوق مادی و معنوی آنان، هر دو نادیده گرفته می شود. در جامعه امروز کم نیستند کودکانی که از سحرگهان تا پاسی از شب به خاطر پول، همانند برده، تن به کار اجباری می دهند تا از گرسنگی نمرند، آنان که از بامدادان تا غروب آفتاب در لجن زارها و انبارهای زباله و مناطق فقیرنشین، گرانباترین اوقات خود را تلف می نمایند و وسیله ای برای سرگرمی ندارند. و نیز اطفالی که به شکل های مختلف توسط

ص: ۲۵

والدین خود و دیگر بزرگسالان، مورد انواع آزارهای جسمی و چه بسا سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند و چون قادر به دفاع از خود نیستند، همواره حقوق مسلم آنان در برخورداری از امنیت، رفاه، آموزش رایگان، تربیت دینی و بسیاری از موارد دیگر به راحتی نادیده گرفته می‌شود.

به گفته بعضی از محققین، در سال‌های پیش، ارتباط اطفال با مواد مخدر موضوع مهمی محسوب نمی‌شد، هم‌چنان که این موضوع در کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌های آن زمان منعکس نشده بود، اما امروزه نرخ بالای استفاده غیرمجاز از مواد مخدر توسط اطفال، زنگ خطر جهانی است که از یک سو، تربیت و بالندگی اطفال و هم‌چنین رفاه و سعادت آنان را به مخاطره می‌افکند، و از سوی دیگر، اقتصاد ملی و نظم اجتماعی را تهدید می‌کند.^(۱)

متأسفانه در جوامع امروزی به علت سقوط اخلاق، به ویژه در جوامعی که دارای پیشرفت صنعتی می‌باشند با استفاده از ناتوانی، ضعف، بی‌اطلاعی، و گاهی نیاز اطفال، گروهی از آنان را به جرائم جنسی وادار ساخته‌اند و عده‌ای فاسد، خواسته‌ها و لذت‌های کثیف خود را با بهره‌کشی جنسی از اطفال، برآورده می‌سازند و موجب هتک حرمت فردی و اجتماعی آن‌ها می‌شوند. اگرچه دستیابی به آمار دقیق در این زمینه دشوار است، زیرا سوءاستفاده از کودکان اقدامی مخفیانه است که در آن، کودکان اغلب از طریق شبکه‌های زیرزمینی قاچاقچیان، رد و بدل می‌شوند، با این وجود تخمین زده می‌شود که تقریباً یک میلیون کودک که غالباً دخترند، هر سال به این تجارت چند میلیارد دلاری کشانده می‌شوند.^(۲)

کوتاه سخن این که، در عصر حاضر در سرتاسر جهان، میلیون‌ها کودک بر اثر عواملی چون فقر، بیماری، جنگ، خشونت، تبعیض نژادی، استثمار، بی‌سوادی، عدم احساس مسئولیت و غفلت والدین نسبت به تربیت صحیح اخلاقی، دینی و اسلامی آنها، از حقوق مختلف و مسلم خویش محروم مانده‌اند.

ص: ۲۶

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۱۰.

۲- (۲) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۲۰۲.

چگونه بشر می تواند ادعای تمدن و عدالت خواهی داشته باشد، در حالی که زیباترین و معصوم ترین مخلوق عالم را می گردد، آزار و اذیت می شود، دزدیده و فروخته می شود و مورد بهره کشی های غیرانسانی قرار می گیرد؟!

باند های مافیای تجارت کودکان، بعضی از مواقع بدون هیچ مانعی به فعالیت مجرمانه خود ادامه می دهند... با وجود این، اطفالی که حتی سر شکایت هم ندارند، به اشکی آرام می گیرند و به ناپناهی پناه می یابند، در این موقعیت چه باید کرد؟

آیا ما بزرگسالان - هر کس به سهم خود - در مقابل کودکان مسئولیت نداریم؟

بی گمان نمی توان دست روی دست گذاشت و شاهد تضييع حقوق کودکان، و تماشاگر جدایی فوج جوانان و نوجوانان مسلمان از فرهنگ خود شد و تنها با نگاشتن چند کتاب تخصصی برای گروه خاص و در سطح فهم آنان، کار را تمام شده تلقی کرد، و از کنار گروه عظیمی که تشنه دانایی و فهم دقیق مسائل و برنامه ریزی روشن برای زندگی خود و تربیت فرزندانشان می باشند، گذشت. و نیازهای آنان را نادیده انگاشت تا راهزنان دین و فرهنگ، آنان را از راه به در برند و زمانی سر از لاک خود در آورند که بیغوله بانان، بر همه جا دست انداخته و دیگر کار تمام شده باشد.

امروز، هم دنیا می خواهد بفهمد که ما چه می گوییم، و هم مسلمانان که در جای جای دارالاسلام زندگی می کنند، می خواهند وظایف خود، به ویژه مسئولیت خویش در قبال فرزندان و حقوق آن ها را بدانند.

و از طرفی، آموزه های شریعت و دانش فقه گسترده و عمیق است، نه ما، که اگر ده ها گروه بسان ما دست به کار شوند، نمی توانند تمامی مسائل آن را چنان که باید، بکاوند و حق مطلب را اداء کنند.

بنابراین، نیاز مردم و جامعه می طلبد که در موضوعات مختلف فقه از جمله کودکان، تحقیق جامع و گسترده و روزآمد صورت پذیرد.

با مراجعه به فهرست کتاب های موجود در کتابخانه ها و نیز با مطالعه کتاب شناسی های مهم و تحقیقات دیگری که به عمل آمد، مشخص شد کتابی جامع و کامل، که در برگیرنده مسائل مختلف فقهی مربوط به کودکان باشد، در فقه شیعه و اهل سنت وجود ندارد و فقیهان مسائل مربوط به کودک را به تناسب، در مباحث مختلف و به طور پراکنده بیان کرده اند.

از سوی دیگر، تخصصی شدن ابواب مختلف فقه و ارائه مباحث به طور منظم و پژوهش بیش تر در مسائل مورد نیاز و با اهمیت که به هر دلیل مورد تحقیق قرار نگرفته، همواره خواست صاحب نظران بوده است. بدین جهت نگارنده این سطور، در مرکز فقهی ائمه اطهار: که یادگار پُر خیر و با برکت مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی رحمه الله می باشد، طرح تحقیقی احکام فقهی اطفال را با نام «موسوعه احکام الاطفال و ادلتها» با اشراف استاد محقق حضرت مستطاب جناب حاج شیخ محمد جواد فاضل لنکرانی و با کمک جمعی از فضلاء محترم (حجج اسلام آقایان محمد جواد انصاری، علی سعیدی، سید علی اکبر طباطبایی، ابراهیم بهشتی، عباسعلی پیوندی، عبدالحسین جمالی)، تحقیق و تدوین نمودیم که بالغ بر هشت جلد گردیده است و بحمدالله تا کنون پنج جلد آن منتشر شده است. بعد از انتشار چهار جلد اول که با استقبال خوبی از سوی افراد و مراکز تحقیقی همراه بود، تصمیم گرفته شد گزیده مباحث مطرح شده در آن، با ذکر مهم ترین مبانی و ادله و نیز دیدگاه فقهای بزرگ و صاحب نام شیعه در مورد حقوق کودک به زبان فارسی با نام «حقوق و احکام کودک در فقه اسلامی» در دو جلد تدوین و ارائه گردد و در این میان تلاش گردید پاره ای مباحث مهم و کاربردی و نیز تطبیق با مقررات مهم داخلی و بین المللی بدان افزوده شود.

اهداف در تألیف این کتاب

الف: استفاده بیش تر فارسی زبانان، به ویژه دانشجویان و اساتید دانشگاه در رشته های فقه، حقوق، و فضای اسلامی.

ب: تطبیق احکام فقهی مربوط به کودک با مواد قانون مدنی ایران و کنوانسیون های بین المللی که در ارتباط با حقوق کودک صادر شده به ویژه پیمان نامه (1) حقوق کودک.

ج: پاسخ به برخی شبهه ها و ایرادها که نسبت به بعضی از احکام فقهی مطرح شده است، مانند بلوغ دختران در سن نه سالگی، ولایت بر نکاح صغار و جواز تنبیه کودکان.

مشخصات این کتاب

۱ - جمع آوری احکام فقهی، اخلاقی، و حقوق کودک به روش فقه استدلالی در یک مجموعه دو جلدی که در نوع خود کم نظیر می باشد.

همان گونه که پیش تر اشاره شد اکثر احکام اعم از فقهی، اخلاقی و حقوقی مربوط به کودک از دوران انعقاد نطفه تا بلوغ که در کتاب «موسوعه احکام الاطفال وادلتها» جمع آوری شده، در این کتاب نیز بیان گردیده، با این تفاوت که از استدلال های طولانی و نیز اشکال و ابرامی که در مباحث فقه استدلالی بیان می شود، خودداری شده و فقط به بیان حکم و دیدگاه فقها و استدلال بر آن به طور مختصر، اکتفا شده است، به گونه ای که هشت جلد موسوعه به دو جلد تقلیل یافته است. البته بعضی از مباحث که کاربرد علمی

ص: ۲۹

۱- (۱) سازمان های بین المللی در دهه های اخیر با هدف حمایت از کودکان و نوجوانان اقداماتی انجام داده که مهم ترین آن کنوانسیون حقوق کودک می باشد که در نوامبر (۱۹۸۹) به اتفاق آرا در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید و در سپتامبر ۱۹۹۰ با توجه به بند الف ماده (۴۹)، به مرحله اجرا گذارده شد. کنوانسیون حقوق کودک حاوی حداقل استانداردهای حقوقی، اخلاقی است که مورد توافق دولت ها قرار گرفته و بیانگر توقعات و آرزوهای جامعه بین الملل در مورد حمایت از کودکان و مراقبت از آن هاست؛ تاکنون بسیاری از دولت ها این پیمان نامه را تصویب نموده و به آن ملحق شده اند. مجلس شورای اسلامی ایران، کنوانسیون حقوق کودک را که مشتمل بر یک مقدمه و (۵۴) ماده می باشد، در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۱، به تصویب رساند و در تاریخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۱ به تأیید شورای نگهبان قانون اساسی رسید و اجازه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به آن صادر گردید، مشروط بر آن که مفاد آن در هر مورد و در هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد یا قرار گیرد، از طرف دولت جمهوری اسلامی ایران لازم الرعایه نباشد.

بیشتری دارد مانند: مباحث تعلیم و تربیت کودک، ولایت و قیمومیت بر کودک و... هم چنان گسترده بحث شده، ولی مباحثی که این گونه نیست، مثل ولایت بر نکاح کودک، جهاد کودک و... با رعایت اختصار عنوان گردیده است.

ضمن این که مباحث مطرح شده در این کتاب هماهنگ با ابواب و فصول «موسوعه احکام الاطفال» نمی باشد و در آن جابه جایی صورت گرفته، به طوری که بعضی از مباحث جلد ششم و هفتم در آغاز این کتاب آمده است. این تصمیم به جهت رعایت آن چه امروزه در تدوین کتب علمی رایج شده، که مفاهیم کلی مباحث را در بخش آغازین تحقیق قرار می دهند، اتخاذ گردید. بنابراین، کتاب «حقوق و احکام کودک...» ناظر به کتاب احکام الاطفال است، لیکن ترجمه آن نمی باشد.

۲- علاوه بر احکام و حقوقی که مستقیماً به کودک مربوط می شود مانند عبادات کودک، حق نفقه و حق تربیت از احکامی که تکالیف و تعهدات والدین و دیگران نسبت به کودک محسوب می گردد، مانند ولایت پدر و جد پدری بر اموال کودک و ولایت بر نکاح نیز سخن به میان آمده است.

افزون بر این بعضی از مسائلی که با تسامح می توان آن ها را حق کودک نامید و به واقع در زمره حقوق نمی باشد، نیز مطرح گردیده است، مانند شرایطی که اسلام برای انتخاب همسر (مستحبات نکاح) بیان نموده است تا موجب پرورش کودک سالم و سعادت مند شود.

۳- برای آن دسته از حقوق کودک که غالباً به عنوان مباحث اخلاقی بیان می شود، مانند مباحث تعلیم و تربیت، مبانی و ادله فقهی بیان شده تا مسئولیت والدین و دیگران در این وظیفه بسیار خطیر بیش تر روشن گردد و خود را به انجام آن ملزم بدانند.

۴- در بحث از مفاهیم (فصل اول و دوم) بر خلاف آن چه متداول است، فقط به تعریف مفهوم اکتفا نشده و بعضی از عناوین مانند حجر، رشد، بلوغ و عدم تعلق احکام الزامی به کودک مورد تحقیق قرار گرفته و برای اثبات نظریه ای که اختیار شده دلیل ارائه گردیده است، چرا که در مباحث فقه استدلالی صرف بیان مفهوم بدون ذکر دلیل کارآیی لازم را ندارد.

۵- هم چنین بر خلاف آن چه در نشر کتب فارسی در سال های اخیر متداول است که در ذکر منابع و زیرنویس ها ابتدا نام مؤلف و سپس کتاب را می نویسند، در این کتاب فقط به ذکر کتب اکتفا گردیده مگر در مواردی که تشابه اسمی وجود داشته باشد که در این گونه موارد به ناچار نام نویسنده کتاب هم آورده شده است.

اتخاذ این روش بدان جهت است که چون در این کتاب در اکثر مباحث به نظریه مشهور فقها اشاره شده و در نتیجه می باید به کتب فقهی ارجاع شود ذکر نام تعدادی از بزرگان فقها در هر بحث موجب تکرار ملال آور و بی فایده خواهد بود. البته در کتابنامه نام تمامی نویسندگان به همراه کتاب ها آمده است.

۶- با توجه به آن چه ذکر شد مقصود از احکام در عنوان کتاب تمام احکام فقهی مرتبط با کودک اعم از احکام وضعی و تکلیفی است و نیز اعم از احکامی که به طور مستقیم به شخص کودک تعلق می گیرد و یا احکامی که والدین کودک و دیگر افراد در ارتباط با وی دارند، هم چنین مقصود از حقوق معنایی فراتر از مفهوم اصطلاحی و رایج در علم حقوق می باشد.

به عنوان مثال یکی از احکام فقهی که در مسائل نسب و هویت کودک بحث می شود، عدم جواز انکار نسب توسط پدر کودک بعد از اقرار به آن می باشد، این حکم در دایره حقوق کودک به معنی رایج آن قرار نمی گیرد، ولی در فقه مطرح شده و می توان آن را از حقوق فقهی کودک بر شمرد.

۷- در تمام مباحث مطرح شده در این کتاب سعی شده است از عناوین فقهی به ویژه عناوینی که در متن آیات و روایات آمده است، استفاده گردد.

نحوه تدوین مباحث کتاب

در یک جمع بندی کلی می توان مباحث مطرح شده در این کتاب و شیوه ارائه آن را به دو قسم تقسیم نمود.

قسم اول: مباحثی است که در قالب تکالیف و تعهدات والدین و دیگران نسبت به کودک از آن ها بحث می شود.

قسم دّوم: احکام و حقوقی است که در ارتباط با کودک در فقه بیان شده است و متعلق آن شخص کودک می باشد، مانند مسائل عبادی کودک، معاملات او، دخالت کودک در دعاوی مالی و غیرمالی نسبت به خود و دیگران.

مباحث مطرح شده در قسم دّوم به ترتیب ابواب فقه در کتب مشهور فقه استدلالی، مانند شرائع الاسلام و جواهرالکلام می باشد. به بیان دیگر مسائلی که در کتب فقهی از طهارت تا دیات در خصوص کودک وجود دارد به اجمال از آن ها بحث شده است، به همین جهت در بعضی ابواب فقهی که احکام بیشتری در ارتباط با کودک وجود داشته، بخش مربوط به آن دارای قلمرو بیشتری است و در ابوابی که مسائل کمتری مطرح گردیده، بخش مربوط به آن از حجم کمتری برخوردار است.

ساختار کتاب

این کتاب در دو جلد و طی هفده فصل ارائه گردیده است و مباحث آن اجمالاً بدین قرار است:

الف: جلد اول

فصل اول: واژگان کلیدی در احکام و حقوق کودک مانند حق، حقوق، تکلیف، حکم، کودک ممیز و غیر ممیز، محجور، رشید، سفیه و بلوغ.

فصل دّوم: احکام کلی در ارتباط با مسئولیت دیگران نسبت به کودک مانند ولایت بر کودک، وصیت نسبت به وی، قیمومیت بر کودک، شرایط و محدوده ولایت و پایان آن.

فصل سّوم: مستحبات ازدواج یا زمینه سازی برای رعایت حقوق کودک قبل از ازدواج و نیز احکام جنین در فقه و حقوق و مسائل مربوط به کنترل موالید.

فصل چهارم: امور اعتقادی و مذهبی بعد از تولّد نوزاد، و نیز رعایت حق کودک در نسب و هویت و مسائل مربوط به تلقیح مصنوعی.

فصل پنجم: احکام لقیط (کودکانی که پدر و مادر آن ها معلوم نیست) و تبّی (فرزندخواندگی)

ص: ۳۲

فصل هشتم: احکام و حقوق کودک در تغذیه با شیر مادر و نیز مسائل رضاع و شیر دادن به نوزاد، نفقه کودک، و راه های تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و یتیم و فقیر.

فصل نهم: مسائل حضانت، مانند تعیین اولویت در حضانت کودک، شرایط مستحقین حضانت، و نیز احکام و حقوق کودک در تعلیم و تربیت.

فصل دهم: عوامل و شیوه های مؤثر در تعلیم و تربیت و اولویت های آن، مانند تعلیم و تربیت کودک در جهت ایمان به پروردگار، معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مطهر آن حضرت، و آموزش فرائض دینی.

ب: جلد دوم

فصل نهم: احکام ولایت بر اموال کودک، و اداره آن و شرایط دخالت در اموال کودک.

فصل دهم: احکام ولایت بر تزویج کودکان.

فصل یازدهم: اعتقادات کودک و مسائلی مانند پاکی و طهارت جسمی و معنوی وی، و رعایت حقوق او در داشتن اعتقادات مذهبی.

فصل دوازدهم: عبادات کودک مانند نماز، روزه و حج.

فصل سیزدهم: احکام مربوط به دخالت و تصرف کودک در اموال خود و دیگران از قبیل خرید و فروش، حواله، ضمانت، مضاربه، ودیعه، اجاره، صدقه، و هم چنین بحث از حمایت کودک در برابر استثمار اقتصادی و ممنوعیت به کارگیری وی در کارهای سخت.

فصل چهاردهم: مسائل مربوط به اقرار کودک و دعاوی او در امور مالی و نیز گواهی وی در همین زمینه.

فصل پانزدهم: جنایت بر کودک (کودک آزاری)

فصل شانزدهم: مباحث تنبیه کودکان و ممنوعیت اجرای حدود شرعی بر آنان و راه های جلوگیری از بزه کاری کودکان.

فصل هفدهم: مباحث مربوط به کودکان مریض، معلول و عقب مانده و شیوه برخورد و راه های کمک به آنان.

در پایان بر خود لازم می دانم، از استاد محقق حضرت آیه الله حاج آقا محمدجواد فاضل، رییس محترم مرکز فقهی ائمه اطهار: که ضمن نظارت بر حسن انجام این تحقیق، با حمایت مادی و معنوی خویش، ما را پشتیبانی و دلگرمی بخشیدند، صمیمانه تشکر نمایم.

هم چنین از مدیر محترم مرکز، حضرت حجه الاسلام والمسلمین حاج محمدرضا فاضل کاشانی و نیز معاون پژوهشی مرکز، جناب آقای دکتر محمد مهدی مقدادی که در به سامان رسیدن این تحقیق در مراحل مختلف پیگیری جدی نمودند و هم در ویراستاری آن بذل محبت کردند و جناب آقای دکتر ناصر قربان نیا که زحمت ارزیابی این تحقیق را متقبل شدند و نیز از برادران محقق، آقایان شیخ یونس فرخنده و شیخ روح الله انصاری و شیخ عباس کوهی که بازنویسی و تطبیق و تصحیح و مقابله مباحث را به عهده داشتند و در این خصوص وظایف محوله را با جدیت پیگیری کردند، هم چنین از آقای مهدی پاشازاده که تایپ و اصلاح این تحقیق را به عهده داشتند، تقدیر و تشکر می نمایم.

امید آن که، این خدمت کوچک، بخشی از دین ما را در قبال حوزه علمیه و نظام مقدس اسلامی جبران نماید و موجب رضایت خداوند متعال و حضرت بقیه الله الاعظم، امام عصر علیه السلام واقع شود و ذخیره ای باشد برای روزی که (لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ). (۱) ان شاء الله تعالی

قدرت الله انصاری

ص: ۳۴

(تبیین واژه های کلیدی در احکام و حقوق کودک)

الف: معنای حقوق

واژه «حقوق» معانی گوناگونی دارد، ولی چند معنی آن بیش تر مورد گفتگو است:

۱ - حقوق به معنای مجموعه ی مقررات حاکم بر روابط اجتماعی. به تعبیری دیگر، مجموعه ی بایدها و نبایدهایی که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آن ها می باشند و دولت ضمانت اجرای آن ها را بر عهده دارد.

۲ - حقوق به معنای علم حقوق: مقصود از حقوق در این مفهوم، دانشی است که به تحلیل قواعد حقوقی و سیر تحوّل آن ها می پردازد.

۳ - حقوق، جمع حق: در هر نظام حقوقی برای تأمین سعادت اجتماعی و فردی انسان و جلوگیری از هرگونه تجاوز و تعارض، امتیازها و قدرت های قانونی مشخصی اعتبار می شود که به هر یک از آن ها اصطلاحاً «حق» می گویند و مجموع آن ها را حقوق می نامند.

حقوق به این معنا، مجموعه ای از امتیازات فردی یا گروهی شناخته شده در جامعه است که ناشی از قوانین و مقررات حاکم بر آن می باشد و قراردادی و وضعی است (۱).

ص: ۳۷

۱- (۱) ر. ک: دکتر محمد جعفر لنگرودی، مقدمه عمومی علم حقوق: ۱۲-۱۳؛ مصطفی دانش پژوه، قدرت الله خسروشاهی، فلسفه حقوق: ۱۶-۱۷؛ محمدعلی آقایی، اصطلاحات حقوقی: ۱۴.

بنابراین حق حیات، حق مالکیت، حق زوجیت، حق والدین، حق کودک و مانند این‌ها به اعتبار معنی اخیر است. مقصود از حقوق (که به عنوان اسم این کتاب انتخاب گردیده و از آن‌ها بحث خواهد شد) معنی اخیر می‌باشد.

ب: معنای حق

۱. حق در لغت

کلمه ی حق در لغت، در مفاهیم مختلفی به کار رفته، مانند ضد باطل، ثابت (۱)، یقین (۲)، واجب. در قرآن کریم می‌خوانیم: (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ) (۳) یعنی بر اکثر آن‌ها ثابت و واجب شد (عذاب)، زیرا از کسانی می‌باشند که از حالشان پیداست در حال کفر می‌میرند.

در عبارات بعضی از محققین آمده است، معنای اصلی حق، موافقت و مطابقت است؛ بر کسی که چیزی را به مقتضای حکمت ایجاد می‌نماید و نیز فعلی که بر طبق حکمت و مصلحت از فاعل صادر می‌شود، حق اطلاق می‌گردد. به همین اعتبار خداوند حق است، زیرا خالقیت او و افعالش به مقتضای حکمت است و نیز بر اعتقاد مطابق با واقع و حقیقت، و کردار و گفتاری که به حسب آن چه لازم است، صادر و بیان شده، حق اطلاق می‌شود. (۴)

به نظر می‌رسد هر چند کلمه ی حق در مفاهیم مختلفی استعمال شده است، ولی می‌توان در تمام این کاربردها نوعی ثبات و تحقق را در نظر گرفت، بنابراین معنی اصلی حق، ثبات و تحقق است.

۲. حق در اصطلاح

حق در اصطلاح فقها و حقوق دانان به نوعی اختیار و توان و سلطه تفسیر گردیده است. (۵) در غالب تعریف‌هایی که از حق می‌شود قبل از هر چیز بر این عنصر اصلی تکیه شده است.

ص: ۳۸

۱- (۱) لسان العرب ۱: ۱۲۲، النهایه فی غریب الحدیث والاثر ۱: ۴۱۳.

۲- (۲) معجم الوسیط: ۱۸۷.

۳- (۳) سوره یس ۳۶: ۷.

۴- (۴) مفردات راغب: ۲۴۶.

۵- (۵) حق و تکلیف: ۲۴.

یکی از صاحب نظران حقوقی در این باره می نویسد: «حقّ در اصطلاح عبارت است از توانایی که شخص بر چیزی و یا بر کسی داشته باشد»^(۱).

و نیز گفته اند: حق، سلطه و توانایی است که برای صاحب حق، بر غیر خودش جعل و اعتبار گردیده و متعلّق آن ممکن است مال باشد و یا غیر مال، مانند عین مستأجره، زیرا با عقد اجاره برای مستأجر توانایی و سلطه بر موجد در مال معین (مال الاجاره) جعل و اعتبار می گردد.^(۲)

برخی دیگر حق را مرتبه ی ضعیفی از ملک دانسته اند.^(۳)

۳. ارکان حق و رابطه ی آن با تکلیف

هر حقّی دارای سه رکن است:

الف - کسی که حق برای اوست (مَنْ لَهُ الْحَق).

ب - کسی که حق بر اوست (مَنْ عَلَيْهِ الْحَق).

ج - آن چه متعلّق حق قرار می گیرد (موضوع حق).

حق همواره در راستای منافع افرادی است که برای آن ها به رسمیت شناخته شده و صاحب حق می باشند. دارنده ی حق ممکن است یک فرد یا گروهی از افراد و یا حتی همه ی افراد جامعه باشند، چنانچه ممکن است شخص حقوقی باشد، مانند حقوقی که برای امام و حاکم وجود دارد.

از سوی دیگر به رسمیت شناختن هر حقّی در جامعه برای افراد، آن ها را در موقعیت ممتازی نسبت به دیگران قرار می دهد، به گونه ای که دیگران باید آن حق را رعایت نمایند و مانع استیفای آن از طرف صاحبان حق نشوند. بنابراین با به رسمیت شناختن هر حقّی تکلیفی پیدا می شود به همین جهت باید گفت هر حقّی، دو روی دارد، روی دیگر آن، تکلیف است که متعلّق به مَنْ عَلَيْهِ الْحَق است.

ص: ۳۹

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ۱۶۶۹:۳.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۱۳:۱، محقّق کمپانی، حاشیه کتاب مکاسب، ۴:۱.

۳- (۳) همان: ۱۴، همان: ۴.

مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ نِزَامٌ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُ الْإِنْسَانِ (۱)

به هر حال حق و تکلیف ملازم یکدیگرند و با هم جعل می شوند، تنها خداوند است که نسبت به انسان هاحقوقی دارد، بدون آن که هیچ تکلیفی برای او وجود داشته باشد، با این حال واجباتی برای خودش قرار داده است.

زیباترین بیان در این باره، سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمودند: خداوند سبحان برای من به خاطر آن که زمامدار شده ام حقی بر شما قرار داده و همانگونه که مرا بر شما حقی است، شما را نیز بر من حقی است... هیچ حقی برای کسی منظور نمی شود، مگر آن که وظیفه ای بر عهده ی او گذارده می شود و هیچ تکلیفی برای کسی در نظر گرفته نمی شود، جز آن که برای او نیز حقی مطرح خواهد بود. اگر برای کسی حقی باشد بدون هیچ گونه تکلیفی، او تنها خداوند متعال است. (۲)

و نیز آن حضرت می فرماید: «إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ شَيْبَانَهُ وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَ يُحَمِّنَ أَدَبَهُ، وَ يُعَلِّمَهَا الْقُرْآنَ» (۳) فرزند را بر پدر حقی است و پدر را بر فرزند حقی، حق پدر بر فرزند آنست که فرزند در هر چیز - جز نافرمانی خدای سبحان - او را فرمان برد و حق فرزند بر پدر آنست که نام او را نیکو نهد و او را به نیکی ادب نماید و قرآن را به او تعلیم دهد.

۴. مراحل حق

برای هر حقی، دو مرحله می توان تصور کرد:

مرحله اول: مرحله اعتبار حق برای افراد، یعنی دارا شدن و برخورداری از حق که در اصطلاح به آن «اهلیت» تمتع گفته می شود. در این مرحله هر انسانی در چهارچوب ویژگی های یک نظام حقوقی می تواند صاحب حق شود و هیچ کس حقی خود انسان

ص: ۴۰

۱- (۱) مصطفی دانش پژوه - قدرت الله خسرو شاهی، فلسفه حقوق، ۲۲-۲۳.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶: ۳۳۳-۳۳۲.

۳- (۳) همان، حکمت ۳۹۹: ۵۴۶.

نمی تواند چنین اهلیتی را از خود سلب نماید، اهلیت تمتع ملاک شخصیت حقوقی می باشد. این مرحله، از زمان تولد طفل (بلکه از دوران جنینی) شروع و در تمام عمر ادامه دارد و با فوت او خاتمه پیدا می کند.

بنابراین شخصیت حقوقی لازمه ی وجود حیات انسانی است، بدین جهت تمام افراد حتی کودکان و مجانین، آن را دارا می باشند.

در ماده «۹۵۶» قانون مدنی آمده است: «اهلیت برای دارا بودن حقوق، با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام می شود.»

مرحله دوم: مرحله ی اجرای حق و استیفای آنست که به آن «اهلیت استیفا» گفته می شود. این چنین نیست که هر کسی که دارای حق تمتع است، دارای حق استیفا نیز باشد و بتواند حق خود را اعمال و اجراء نماید، زیرا اجرای حق و استیفای آن مستقیماً و بلاواسطه منوط به استعداد طبیعی، جسمی و روحی است.

در این مرحله برای این که شخص بتواند حقوق خود را استیفا نماید شرایطی لازم است و این شرایط برای این است که شخص بتواند حق را در راستای منافع خویش به کار گیرد، یعنی به قوه درک و تمیز دست یافته باشد و برای این امر باید عاقل، بالغ و رشید باشد. (۱) بنابراین کودک (صغیر) شرایط استیفای حق خود را ندارد و ولی او حقوق وی را استیفا می نماید.

۵. اقسام حق

حق به اعتبار متعلق خود دارای اقسامی متفاوت است، مانند حق الله و حق مردم. مهم ترین تقسیم بندی حق مردم، تقسیم آن به حقوق مالی و غیر مالی است.

حق غیر مالی: امتیازی که هدف از آن رفع نیازمندی های عاطفی و اخلاقی انسان است. موضوع این حق روابط غیر مالی اشخاص است و ارزش داد و ستد ندارد و به طور مستقیم قابل ارزیابی مالی نیست. مانند حق زوجیت، حق ولایت، حق حضانت و حق تعلیم و تربیت. حقوق کودک که در این کتاب از آن ها بحث می شود اغلب از این قسم می باشد.

ص: ۴۱

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۵۱:۴-۱۵۳، مجید وزیری، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴-۱۵.

البته ممکن است بر حقوق غیر مالی آثار مالی نیز مترتب گردد؛ مانند این که حق زوجیت موجب مطالبه ی نفقه می شود یا حق قصاص که قابل تبدیل به دیه و مال است.

حق مالی: امتیازی است که در هر نظام حقوقی به منظور تأمین نیازهای مالی شخص به آن ها داده می شود. این دسته از حقوق بر خلاف گروه اول قابل مبادله و تقویم به پول است، مانند: حق ملکیت، حق منفعت، حق شفعه و مانند این ها.

به اعتبار دیگری حق ممکن است از طبیعت شیئی سرچشمه گرفته باشد، مانند: حق حیات و نیز ممکن است مقتضای اخلاق یا بنای عرفی و عقلا و یا حکم شرع و قانون داخلی و بین المللی و یا امور دیگر باشد. و به همین اعتبار است که حقوق را به این امور منسوب می کنند و می گویند: حق طبیعی، اخلاقی، عرفی، شرعی، داخلی و بین المللی.

هم چنین حق به اعتبار دایره ی وسعت آن به مطلق و نسبی، و به اعتبار زمان پیدایش آن به منجز و معلق، و به اعتبار مدّت بقا، به موقت و دائم، و به اعتبار زمان اجرا، به حال و مؤجل، و به اعتبار قابلیت زمان، به ثابت و متزلزل تقسیم می شود.^(۱)

ج: مفهوم تکلیف و شرایط آن

تکلیف در لغت عرب از ماده کَلَفْت گرفته شده که به معنی سختی و مشقت است^(۲). امر به چیزی که در آن مشقت و سختی است تکلیف می نامند^(۳) و امر را مکلف (باکسر لام) و کسی که موظف به انجام امر می گردد را مکلف (با فتح لام) گویند.

تکلیف را به دو قسم تقسیم نموده اند:

اول - تکلیف پسندیده یا ممدوح

مقصود از آن تکلیفی است که دارای مصلحت باشد به گونه ای که بدون انجام آن تحقق نیابد، تکالیفی که خداوند متعال به پیامبر و امام علیهما السلام می نماید از این قسم می باشد.

ص: ۴۲

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۷۰ و بعد از آن حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۲-۱۳ و ۱۹.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۵۳۷.

۳- (۳) مجمع البحرین ۵: ۱۱۵، لسان العرب ۱۲: ۱۴۱.

مقصود از آن اوامری است که با سختی و مشقت انجام می پذیرد، بدون آن که در آن مصلحتی وجود داشته باشد (۱).

به اعتبار دیگری تکلیف را به شرعی (مانند تکالیف خداوند بر بندگان خود) و عرفی (مانند تکلیف معلم بر شاگرد) تقسیم نموده اند (۲).

در اصطلاح فرهنگ دین، تکلیف به فرمان الهی اطلاق می شود. مرحوم لاهیجی می گوید: «تکلیف خطاب الهی را گویند که متعلق به افعال بندگان است از جهت انصاف به حسن و قبح بر سبیل اقتضا یا بر سبیل تخییر و مراد از اقتضا طلب است و طلب یا متعلق است به فعل و یا ترک و بر همین اساس اوامر الهی در مورد افعال انسان را به پنج قسم تقسیم نموده اند: وجوب، حرمت، ندب، کراهت و اباحه» (۳).

شروط عامه تکلیف و یا به بیان دیگر «شرایط تعلق حکم تکلیفی» عبارت است از: عقل، بلوغ، قدرت و اختیار (۴) در مباحث بعدی در این باره بیش تر توضیح خواهیم داد.

د: مفهوم و معنای حکم

حکم، معانی و مفاهیم مختلفی دارد که در حوزه «حقوق» دست کم در دو معنی کاربرد بیشتری پیدا می کند:

۱ - حکم به معنای فرمان و دستور دادن و نیز بر خود فرمان و دستور، (معنای مصدری و اسم مصدری) اطلاق شده است؛ مثل (إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ). (۵) هیچ فرمان و دستوری نیست مگر از سوی خدا.

ص: ۴۳

۱- (۱) بنگرید مفردات الفاظ قرآن: ۷۲۱-۷۲۲.

۲- (۲) رساله المکلف و التکلیف: ۱۳.

۳- (۳) گوهر مراد ۷-۳۴۷.

۴- (۴) بنگرید جواهر الکلام ۶: ۴۶۰، تقریرات اصول محقق نایینی ۳: ۱۵-۱۶.

۵- (۵) سوره یوسف، ۴۰: ۱۲.

۲ - حکم به معنای قضا و دادرسی، چنان که قرآن می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) ۱. ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا در بین مردم به موجب آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی.

حکم به معنای اول اعم از حق است. زیرا مفهومی است نفسی نه اضافی. یعنی در آن «مَنْ لَهُ الْحُكْمُ، وَ مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ» مطرح نیست، ولی در حَقِّ، چنین اضافه و نسبتی وجود دارد.

اما حکم به معنای دوم بخشی از حقوق به شمار می رود و بر حقوق قضایی انطباق دارد، در نتیجه حکم به معنی اول وسیع تر از حقوق است، ولی حکم به معنی دوم زیرمجموعه ی حقوق خواهد بود که در این صورت محکوم له و محکوم علیه نیز در آن راه پیدا می کند.

۵ - اقسام حکم

حکم اقسام مختلفی دارد، مهم ترین تقسیم بندی آن که در حقوق کودک بیش تر از دیگر اقسام حکم، کاربرد دارد، تقسیم آن به احکام تکلیفی و وضعی است:

۱. حکم تکلیفی

بسیاری از فقها^(۱) در تبیین معنی حکم تکلیفی و وضعی فرموده اند: حکم تکلیفی خطاب شارع است که به افعال مکلفین به نحو اقتضا و یا تخییر تعلق می گیرد.

مقصود از اقتضا، طلب و درخواست انجام و یا ترک فعل است و مقصود از تخییر اموری است که انجام و ترک آن یکسان است و مکلف اجازه دارد آن را انجام دهد و یا ترک نماید که در اصطلاح آن را مباح می نامند.

به تعبیری دیگر، حکم تکلیفی چنان که از نام آن معلوم است عبارت از الزام به انجام فعل و یا ترک آن می باشد، که ایجاد تکلیف مثبت و یا منفی را برای افراد در پی خواهد داشت.

حکم تکلیفی مثبت مانند آن چه در ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی آمده است: «ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آن ها را مهمل بگذارند».

ص: ۴۴

۱- (۲) القواعد والفوائد ۱: ۳۹، التمهید القواعد: ۲۹، هدایه المسترشدين ۱: ۵۵، بدایع الافکار: ۷، الدروس فی علم الاصول ۱: ۱۶۲.

حکم تکلیفی منفی مانند حکم مذکور در ماده ۲۷۶ قانون مدنی که می گوید: «مدیون نمی تواند مالی را که از طرف حاکم ممنوع از تصرف در آن شده است در مقام وفای به عهد، تأدیه نماید».

و مثل این که مرد نباید با قصد ریبه به زن نامحرم نظر نماید. (۱)

۲. حکم وضعی

حکم وضعی به این معنی است که شارع دو امر از اموری که به مکلفین تعلق دارد را به یکدیگر ربط دهد به گونه ای که یکی از آن ها در دیگری تأثیر گذارد.

به تعبیری دقیق تر، بر طبق نظریه ای که معتقد است شارع تمام یا برخی از احکام وضعی را جعل نموده است، در عین حال در بردارنده بعث و زجر نیست و اولاً و بالذات به افعال مکلفین تعلق نمی گیرد، هر چند به اعتبار این که تابع احکام تکلیفی است به صورت تأسیسی یا امضایی به افعال مکلفین تعلق می گیرد. (۲)

ولی در احکام تکلیفی انجام یا ترک فعل از مکلف مورد نظر است.

۳. اقسام حکم تکلیفی و وضعی

احکام تکلیفی منحصر در پنج حکم است که در چهار عدد از آن ها در خواست انجام یا ترک فعل شده است و آن ها عبارتند از: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت، و در یکی از آن ها مکلف مخیر بین انجام فعل یا ترک آن است و آن را اباحه می نامند. حکم وضعی دارای اقسام بسیاری است.

بعضی از فقها فرموده اند: «هر حکمی که از طرف شارع صادر شده غیر از پنج حکم تکلیفی، حکم وضعی است». (۳)

مهم ترین اقسام حکم وضعی عبارت است از: شرطیت، سببیت، مانعیت، علیت، ملکیت، زوجیت، بطلان و فساد. (۴)

ص: ۴۵

۱- (۱) مبانی عروه الوثقی، کتاب النکاح ۱: ۹۰. موسوعه الاحکام الاطفال وادلتها ۲: ۱۳۰.

۲- (۲) الفوائد الاصول ۴: ۳۸۴.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی (مصباح الاصول) ۴۸: ۹۳.

۴- (۴) فوائد الاصول ۴: ۳۸۴، اجود التقریرات ۴: ۷۷ و بعد از آن.

از دیدگاه فقهی مهم ترین تفاوت بین حق و حکم، غیر قابل اسقاط بودن حکم و عدم امکان توافق بر خلاف آن است، زیرا اختیار حکم به دست حاکم است و محکوم علیه در این باره اختیاری ندارد. در حالی که حق در بسیاری از موارد قابل اسقاط است و می توان از آن صرف نظر کرد و یا به دیگری واگذار کرد، البته حقوق غیر مالی قابل واگذاری به غیر نمی باشد. بعضی از این حقوق به سبب مخصوص قابل زوال است، مانند حق زوجیت که به وسیله ی فسخ نکاح و طلاق منحل می گردد، و بعضی دیگر از حقوق، دائمی، غیر قابل انتقال به غیر و زوال ناپذیر است؛ مانند بنوّت که به هیچ وجه پدر و مادر نمی توانند نسبت مزبور را از خود سلب نمایند.^(۱) چنان چه فرزند نیز نمی تواند نسبت بین خود و پدر و مادرش را از خود سلب نماید.

۴. تعلق برخی از احکام وضعی به کودک

افعالی که از انسان صادر می گردد، از جهت ترتب آثار شرعی بر آن ها، به دو قسم تقسیم می شود:

قسم اول: افعالی است که اگر با قصد عمد و اختیار صادر گردد، آثار شرعی در پی خواهد داشت، مانند این که شرط است انشاء عقد معامله با قصد صورت پذیرد، در غیر این صورت معامله صحیح نیست. فقیهان بر این باورند که صدور این قسم از افعال، از کودک آثار شرعی در پی نخواهد داشت^(۲). بنابراین معامله ی کودک مشروعیت ندارد، زیرا قصد او به منزله ی عدم قصد است.

قسم دوم: افعالی است که دارای اثر شرعی است و متعلق احکام وضعی قرار می گیرد بدون این که مشروط به قصد و اختیار باشد. مانند برخورد نجاست با بدن، که با وقوع آن حکم وضعی نجاست ثابت می گردد، هر چند انسان بی توجه باشد. و نیز اتلاف مال دیگری که موجب حکم به ضمان می گردد، اگرچه اتلاف کننده غافل باشد.

ص: ۴۶

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۸-۱۹.

۲- (۲) در آینده خواهیم گفت، این مدعا کلیت ندارد، زیرا وصیت کودک ده ساله صحیح است و جایز است اموال خود را وقف نماید و یا صدقه بدهد یا این که ترتب آثار شرعی بر این گونه افعال مشروط به قصد و اختیار است.

بر خلاف قسم اول، فقها معتقدند کودک مشمول این قسم از احکام وضعی قرار می گیرد، ولی به دلیل این که شرایط تکلیف ندارد تا زمانی که بالغ نشده ملزم به انجام احکام وضعی نیست، و در مورد اتلاف مال دیگران، ولی کودک باید پاسخگوی ضمان وی باشد.

بنابراین کودک و بالغ در احکام وضعیه ای که بر این قسم از افعال مترتب می گردد، مشترکند و فرقی بین آن ها نیست، و آن چه در کلمات فقها^(۱) آمده است مبنی بر این که احکام وضعیه اختصاص به بالغین ندارد، در این باره قاعده ی فقهیه ای تأسیس نموده اند باین مضمون: «در تعلق احکام وضعیه به افراد، بلوغ شرط نیست» که مقصود قسم دوم از افعال می باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقصود از احکام وضعیه ای که برای غیر بالغین ثابت است، احکامی است که در ترتب احکام شرعی بر آن ها قصد و التفات معتبر نیست، مانند اتلاف مال غیر، حیازت مباحات و غضب و اما افعالی که در آن ها قصد و عمد معتبر است، مانند: انشای عقد در باب معاملات و عقود و ایقاعات، مثل بیع و شراء، عتق و طلاق، از کودک صحیح نیست و مشمول چنین احکامی قرار نمی گیرد»^(۲).

در ماده ۳۲۸ قانون مدنی نیز به این معنی اشاره شده است که: «هر کس مال غیر را تلف کند، ضامن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد، اعم از این که از روی عمد تلف کرده باشد یا بدون عمد و اعم از این که عین باشد یا منفعت».

اطلاق این ماده، کودک را شامل می شود. هم چنین ماده ۱۲۱۶ قانون مزبور مقرر می دارد که: «هر گاه صغیر یا مجنون یا غیر رشید باعث ضرر شود، ضامن است».

در ذیل ماده ۵۰ از قانون مجازات اسلامی نیز آمده است: «در مورد اتلاف مال اشخاص، طفل ضامن است و اداء آن از مال طفل به عهده ی ولی طفل می باشد».

ص: ۴۷

۱- (۱) القواعد و الفوائد ۷۱:۲، منیه الطالب ۳۶:۱، محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱۷۳:۴، المکاسب: ۱۱۴، العناوین ۲: ۶۰۰.

۲- (۲) القواعد الفقهیه: ۳۳۸.

فقیهان برای اثبات این مدعا که کودک مشمول برخی از احکام وضعی می گردد، علاوه بر اجماع (۱) و سیره ی متشرعه، بلکه عقلا (۲) که در این باره وجود دارد، به چند دسته از روایات استناد نموده اند که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- روایاتی که در باب ضمان وارد شده است. مانند آن که، زراره می گوید از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم: مردی در زمینی که مالک نیست گودالی حفر کرده است، شخصی از آن محل می گذرد و در گودال می افتد؟ حضرت فرمود: شخصی که گودال را حفر کرده ضامن است. زیرا هر کس در غیر ملک خود مبادرت به حفر گودال کند و دیگری در آن بیفتد و متضرر گردد ضامن است. «كُلُّ مَنْ حَفَرَ فِي غَيْرِ مَلِكِهِ كَانَ عَلَيْهِ الضَّمَانُ» (۳) در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس در راه عبور مسلمان به هر صورتی به آن ها ضرر برساند، ضامن است.

«مَنْ أَضَرَ بِشَيْءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ» (۴) هم چنین در روایت معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده، آمده است:

«عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» (۵) ضمانت هر مال تا زمانی که به مالک آن برگردانده نشده است، به عهده ی متصرفی است که آن را در اختیار دارد.

در مفاد این حدیث میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد که آیا مقصود از آن وضع حکم تکلیفی است و شارع خواسته است بدین وسیله مکافات استیلا بر مال دیگری و وجوب حفظ و رد آن را به مالک گوشزد کند (۶) و یا غرض این بوده که ضمان و غرامت چنین مالی برعهده ی صاحب ید گذارده و او را مسئول شناخته (۷) شود؟

ص: ۴۸

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۱۷۳-۱۷۴.

۲- (۲) همان: ۷۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۴۱، باب ۸، من ابواب الضمان، ح ۱.

۴- (۴) همان، ح ۲.

۵- (۵) الخلاف ۳: ۴۰۹، مستدرک الوسائل ۱۷: ۸۸، باب ۱، من ابواب الغصب، ح ۴.

۶- (۶) میرزا حبیب الله رشتی، کتاب الغصب: ۱۱.

۷- (۷) العناوین ۲: ۲۸۵.

ظاهر و سیاق عبارت همان گونه که شهرت یافته است، مؤید معنی دوم است.^(۱) و فقیهان از مفاد آن قاعده ی فقهی با نام «قاعده ی ید» استخراج نموده اند و اجمال آن به این معنی است: «هرکس بر مال دیگری تسلط یابد ضامن تلف و نقص آن است.»

به هر صورت اطلاق روایات ذکر شده و نیز عموم تعلیل که در آن ها دیده می شود به طور قطع شامل کودک نیز می گردد.

یکی از علمای معاصر در این باره می گوید: «اگر کودک مال دیگری را از بین ببرد، به طور قطع ضامن است ولی تا زمانی که بالغ نشده ملزم به ادای آن نیست، بعد از بلوغ بر وی واجب است آن را ادا نماید. زیرا در آن هنگام اتلاف کننده ی مال غیر، بر او صادق است.»^(۲)

۲- روایاتی که در باب حیازت و احیای موات وارد شده است. مثل آن که در روایت صحیح، امام باقر و صادق علیهما السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^(۳) هر کس زمین مواتی را احیا نماید، مالک آن می شود.

و نیز در روایت معتبر دیگری، امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: «مَنْ غَرَسَ شَجْرًا... لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ، وَ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِسْوَلِهِ»^(۴) هر کس درختی را در سرزمینی که پیش تر کسی آن را احیا ننموده، غرس کند و یا زمین مواتی را احیا و آباد نماید مالک آن می گردد. این حکم به مقتضای فرمان خدا و رسول اوست.

مرحوم سید کاظم یزدی در این باره می گوید: «در این حکم که کودک می تواند مباحات را با حیازت تملک نماید، اشکالی وجود ندارد و نیز می تواند اراضی موات را احیا کند و مالک گردد، هر چند در احیای اراضی موات لازم است کسی که آن را احیا می نماید قصد داشته باشد، هم چنین اگر کودک در اماکنی که وقف عام است، قبل از دیگران سبقت جوید، نسبت به آن مکان حق اولویت پیدا می کند.»^(۵)

ص: ۴۹

۱- (۱) تراث الشيخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۲۶۷.

۲- (۲) مصباح الفقاهه ۲: ۵۳۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۱۲، باب ۱، من ابواب احیاء الموات، ح: ۵-۶.

۴- (۴) همان، ۴۱۳، باب ۲، من ابواب احیاء الموات، ح ۱.

۵- (۵) حاشیه بر مکاسب، ۲: ۱۲.

از جمله احکام مسلم و قطعی در فقه اسلام که مذاهب مختلف اسلامی بر آن اتفاق نظر دارند، این است که احکام تکلیفی الزامی، مانند وجوب و حرمت به کودک تعلق نمی گیرد. (۱)

فقها، این مسأله را با صراحت بیان داشته اند و به عنوان یک حکم کلی که در تمام ابواب فقه ساری و جاری است. آنان معتقدند شرط الزام به انجام تکالیف شرعی اعماز وجوب و حرمت، بلوغ است و قبل از بلوغ کودک ملزم به انجام هیچ واجبی از واجبات و نیز ترک محرمات نیست، هر چند بر ولی او واجب است او را از ارتکاب محرمات منع نماید.

علامه حلی در این باره می نویسد: «تکلیف مشروط به بلوغ است». (۲) نیز محقق نراقی در عوائد الایام می گوید: «در این که بلوغ شرط تکلیف به واجب و حرام است، هیچ اختلافی بین مسلمین نیست». (۳)

همین تعبیر در کلمات بسیاری از فقهای دیگر (۴) نیز دیده می شود. هم چنین در موارد خاص به این مسأله تصریح نموده اند و یکی از شرایط تعلق تکلیف را در مورد هر یک از واجبات، بلوغ دانسته اند. به عنوان نمونه در باب وجوب حج، مرحوم علامه در تذکره می نویسد: «علمای فرق اسلامی همگی بر این مسأله اتفاق نظر دارند که حج بر کودک واجب نیست، زیرا فاقد تکلیف است». (۵)

شبهه آن چه ذکر شد، در مورد نماز (۶) روزه (۷) و جهاد (۸) بیان نموده اند. هم چنین فقیهان بر این باورند که از جمله شرایط اجرای حدود، بلوغ است. پس اگر کودک جرائمی که

ص: ۵۰

۱- (۱) در مباحث عبادات کودک خواهد آمد که تعلق احکام غیر الزامی (استحباب) به وی صحیح است.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۳: ۳۸۶.

۳- (۳) عوائد الایام: ۷۹۱.

۴- (۴) مدارک الاحکام ۶: ۴۲، الحدائق الناظره ۱۳: ۵۳، ریاض المسائل ۵: ۳۹۶، جواهر الکلام ۲۶: ۱۷.

۵- (۵) تذکره الفقها ۷: ۲۳.

۶- (۶) ذکری الشیعه ۲: ۳۱۴.

۷- (۷) تذکره الفقها ۶: ۱۰۰ و ۱۴۶.

۸- (۸) النهایه: ۲۸۹، السرائر ۲: ۳، منتهی المطلب ۱۴: ۲۱، جواهر الکلام ۲۱: ۵.

دارای حدّ است را مرتکب گردد، حدّ بر او اجرا نمی شود. بلکه حاکم شرع به هر صورت که مصلحت بداند او را تأدیب می نماید، مثلاً در مورد حد سرقت، شیخ مفید می نویسد: «در صورتی که کودک مرتکب سرقت گردد، حدّ بر او جاری نمی گردد و امام و حاکم اسلامی به هر صورت مصلحت بداند، وی را تعزیر (تنبيه) می نماید»^(۱).

شبيه این عبارت در کلمات بسیاری از فقهاء، مانند شهید ثانی^(۲)، محقق ثانی^(۳) و دیگران^(۴) و نیز اعلام معاصر^(۵) دیده می شود.

هم چنین در بحث از حد لواط^(۶)، حدّ قذف^(۷) و حدّ شرب خمر^(۸)، با صراحت این مسأله را مورد تأکید قرار داده اند.

این نظریه که اجرای حدود مشروط به بلوغ است، در قوانین کیفری جمهوری اسلامی ایران که بر گرفته از فقه امامیه می باشد، نیز مورد پذیرش قرار گرفته است.

ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «اطفال در صورت ارتکاب جرم میزى از مسئولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظر دادگاه به عهده ی سرپرست اطفال و عند الاقتضا کانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد. و منظور از طفل کسی است که به حدّ بلوغ شرعی نرسیده باشد».

همین مضمون در مواد ۶۹، ۱۱۳، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۶۶ و ۱۹۸ با تعبیرات مختلف بیان گردیده است و یا در ماده ۲۲۱ آمده است؛ «هرگاه دیوانه یا نابالغی عمداً کسی را بکشد خطا محسوب و قصاص نمی شود، بلکه باید عاقله ی آن ها دیه ی قتل خطا را به ورثه مقتول بدهند».

ص: ۵۱

۱- (۱) المقتعه: ۸۰۳.

۲- (۲) مسالك الافهام ۴۷۸:۱۴.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۵۲۰:۴.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۷۶:۴۱، ریاض المسائل ۸۳:۱۶، كشف الرموز ۵۷۱:۲.

۵- (۵) تحرير الوسيله ۴۳۶:۲، مهذب الاحكام ۶۱:۲۸، تفصيل الشريعه (كتاب الحدود): ۴۸۹.

۶- (۶) النهايه: ۷۰۴، مسالك الافهام ۴۰۱:۱۴-۴۰۲، السرائر ۴۵۹:۲، شرائع الاسلام ۱۵۹:۴، تفصيل الشريعه (كتاب الحدود و التعزيرات): ۳۰۰.

۷- (۷) ایضاح الفوائد ۵۰۲:۴، جواهر الکلام ۴۰۲:۴۱، شرائع الاسلام ۱۶۴:۴، مجمع الفائده و البرهان ۱۳۶:۱۳.

۸- (۸) غنيه النزوع: ۴۲۹، قواعد الاحكام ۵۵۱:۳، شرائع الاسلام ۱۶۹:۴، الروضه البهيه ۲۰۳:۹، تحرير الوسيله ۴۳۰:۲.

دلیل اول: حدیث رفع

در جوامع حدیثی و کتب فقهی، به نحو متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی به این مضمون نقل شده که فرموده اند: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ»^(۱) قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده است:

۱- از کودک تا به سن بلوغ نرسیده است. ۲- کسی که خواب رفته، تا بیدار نشده است. ۳- دیوانه، تا افاقه نیافته است.

هم چنین شیخ طوسی در کتاب خصال نقل می کند: «زن دیوانه ای را که مرتکب زنا شده بود به نزد خلیفه ی دوم (عمر) آوردند، او حکم به اجرای حدّ رجم داد، امیر المؤمنین علیه السلام ضمن اعتراض به حکم صادره، فرمود: مگر نمی دانی قلم تکلیف از سه گروه برداشته شده، از کودک تا به سن بلوغ و احتلام نرسیده، از دیوانه تا صحت نیافته و از کسی که به خواب است تا بیدار نشده است.»^(۲)

اختلاف برداشت از مفاد حدیث رفع

در مفاد این حدیث بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. مهم ترین دیدگاه ها در این مورد به اختصار عبارت است از:

۱- مقصود از حدیث رفع، نفی قلم جعل احکام از کودک است، و در این خصوص فرقی بین احکام وضعی و تکلیفی نیست، بنابراین از کودک و مجنون جمیع احکام برداشته شده است.^(۳)

این نظریه نمی تواند مورد پذیرش قرار گیرد. زیرا مستلزم تخصیص اکثر است، چرا که به ضرورت فقه کودک مشمول بسیاری از احکام وضعی مانند ملکیت، ضمان، طهارت و نجاست، هم چنین بعضی از احکام تکلیفی استجابی مانند نماز، روزه و حجّ قرار می گیرد.

ص: ۵۲

۱- (۱) عوالی الثالی ۲۰۹:۱، دعائم الاسلام ۱:۱۹۴، الخلاف ۲:۴۱، تذکره الفقها ۲:۳۲۸، مسالک الافهام ۹:۲۴۰.

۲- (۲) الخصال: ۹۳، ۹۴ و ۱۷۵ ح ۴۰ و ۲۳۳، وسائل الشیعه ۱:۴۵، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، (کتاب الخمس): ۳۰۸-۳۰۹، محقق نایینی، مکاسب و البیع ۱:۳۹۹.

به علاوه، سیاق عبارت در حدیث رفع به گونه ای است که نشان می دهد مورد تخصیص قرار نمی گیرد. (۱)

۲- بر اساس این حدیث مؤاخذه از کودک برداشته شده است. و این معنی موافق نظر عرف است، زیرا اگر در عرف گفته می شود آن شخص مرفوع القلم است، یعنی او را در انجام افعال مؤاخذه نمی کنند. البته مقصود طرفداران این نظریه، مؤاخذه در احکام الزامی است. (۲)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «آن چه در حدیث رفع برداشته شده، قلم مؤاخذه و عقوبت اخروی و دنیوی است و لازمه ی آن چنین می شود؛ تکلیف الزامی در حق کودک ثابت نیست و بر ترک واجب و فعل حرام مستحق عقوبت نمی گردد» (۳).

بر این نظریه نیز ایراد شده که عقوبت و مؤاخذه مانند ثواب و اجر، ربطی به جعل تکلیف ندارد، تا به وسیله ی حدیث رفع برداشته شود (۴).

۳- مقصود از رفع قلم، رفع تکالیف الزامی است. کلمه ی رفع نیز بر همین معنی دلالت (۵) دارد. بنابراین شامل احکام مستحبی و وضعی نمی گردد. بر این نظریه نیز ایراد شده که آن چه جعل گردیده امر بسیطی است که قابل تقسیط نیست. (۶)

۴- مفاد حدیث رفع، رفع تکالیف الزامی است که با مخالفت آن ها مکلف مورد مؤاخذه قرار می گیرد و نیز آن دسته از احکام وضعی که عمل به آن ها، سنگینی و مشقت بر مکلف در پی خواهد داشت.

ص: ۵۳

۱- (۱) سید محمد کاظم یزدی، حاشیه بر مکاسب ۲: ۲۰.

۲- (۲) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۲۷۸، آخوند خراسانی، حاشیه بر مکاسب: ۴۶، العناوین ۲: ۶۶۶.

۳- (۳) القواعد الفقهیه ۱: ۳۶۲.

۴- (۴) مصباح الفقاهه ۲: ۵۲۶.

۵- (۵) ابروانی، حاشیه بر مکاسب شیخ ۲: ۱۶۷-۱۶۸، شهیدی، حاشیه بر مکاسب: ۲۴۷.

۶- (۶) مصباح الفقاهه ۲: ۵۱۸.

و از آن جا که حدیث رفع به خاطر امتنان و گشایش و ارفاق بر کودک صادر شده است شامل مستحبات و افعالی که عقلاً و شرعاً پسندیده است، نمی گردد و با این حدیث، چنین اموری از کودک برداشته نمی شود.^(۱)

۵- با حدیث رفع، گناهانی برداشته می شود که دست قدرت کرام الکتابین و ملانکه های موکل انسان، مأمور نوشتن آن ها می باشند و لازمه ی آن رفع هر گونه الزام و ثقل از کودک است. به نظر می رسد از میان دیدگاه های یاد شده، نظریه ی اخیر صحیح ترین آن ها باشد. امام خمینی رحمه الله در توجیه این نظریه می فرماید: «احتمال دارد که مقصود از رفع، رفع در قبال آن چه در بعضی از روایات وارد شده (مبنی بر این که وقتی کودک به سن بلوغ رسید گناهان او نوشته می شود) باشد.»^(۲)

بنابراین مفاد حدیث رفع چنین می شود: کودک قبل از بلوغ، گناهان او نوشته نمی شود و قلم کتابت گناهان از او برداشته شده است.^(۳)

آیاتی از قرآن کریم می تواند مؤید این نظریه قرار گیرد. مانند آن چه در سوره کهف در بیان گفتار گناهکاران در قیامت آمده است: (مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَيْغِرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا) ۴ این چه پرونده ی عملی است که اعمال کوچک و بزرگ در آن جمع آوری و نوشته شده است.

هم چنین در بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: «وقتی کودک به سن سیزده سالگی رسید اعمال نیکش نوشته می شود و نیز گناهان او نوشته خواهد شد.»^(۴)

از آن چه گذشت، روشن گردید که میان دیدگاه ها، جامع و آن چه فقیهان همگی بر آن اتفاق نظر دارند، این است که احکام تکلیفی الزامی مانند وجوب و حرمت از کودک تا زمانی که به سن بلوغ نرسیده، برداشته شده است.

ص: ۵۴

۱- (۱) محقق اصفهانی، حاشیه بر مکاسب ۲: ۱۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱: ۴۲، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.

۳- (۳) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۲۳.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۴: ۱۲۳-۱۲۴، باب ۳۷، من ابواب کتاب الوصایا، ح ۲، وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۳-۳۶۴، باب ۴۴، من احکام الوصایا، ح ۸ و ۱۱.

در حقوق جزا نیز، دلیل عدم تعلق حکم الزامی به غیر بالغ را، رفع مسئولیت کیفری از او می دانند یا به تعبیری دیگر آن چه در حدیث رفع در قرن ها پیش بیان شده، در زمان های بعد قانون گذاران کیفری آن را پذیرفته اند.

یکی از صاحب نظران در مسائل حقوق جزا در این باره می نویسد: «جنون، صغر، اکراه و... علل رافع مسئولیت کیفری هستند که موجب می شوند با وجود تحقق و جمع عناصر مزبور به خاطر احراز آن شرایط، قانون گذار مرتکب جرم را مبری از مسئولیت دانسته و جرم را قابل انتساب به وی نداند و از مجازات معاف نماید»^(۱).

دلیل دوم: روایات دیگر

در ابواب مختلف فقه روایات مستفیضه بلکه متواتره ای بر این دلالت دارند که کودک قبل از بلوغ مشمول احکام تکلیفی الزامی قرار نمی گیرد. به صورت فشرده می توان این روایات را به چند دسته تقسیم نمود:

۱- روایاتی که دلالت دارد کودک قبل از بلوغ مسئولیتی ندارد، مانند آن که در حدیث معتبر عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «شخصی از پدرم در جلسه ای که من حضور داشتم سؤال نمود، در چه زمان کودکی که پدر را از دست داده، مسئولیت پذیر می شود و می تواند در امور مربوط به خود دخالت کند؟ حضرت فرمودند: آن گاه که محتمل شود». قال: «إِحْتِمَالُهُ»^(۲).
- روایاتی که دلالت دارد وجوب نماز، روزه و حج معلق بر بلوغ است. مانند آن که در حدیث موثق، عمار سبابی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم چه زمان نماز بر کودک واجب می شود؟ فرمودند:

«إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشَرَ سَنَةً، فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ، فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَجَزَى عَلَيْهِ الْقَلَمُ»^(۳). هنگامی که سیزده ساله شود و اگر قبل از این زمان محتمل شود نماز بر او واجب می گردد و قلم تکلیف، او را شامل می گردد.

ص: ۵۵

۱- (۱) ایرج گلدوزیان، محشای قانون مجازات اسلامی: ۵۱.

۲- (۲) الخصال: ۴۹۵ ح ۳، وسائل الشیعه ۴۱۲: ۱۸، باب ۲ من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۵: ۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۲.

در این حدیث ملائک وجوب نماز، بلوغ قرار گرفته است و ذکر سیزده سال بدون بلوغ خصوصیتی ندارد.

در روایت دیگر وارد شده است: آن گاه که کودک بالغ شد روزه بر او واجب می شود (۱). و نیز آمده است: آن گاه که بالغ شد باید به حج برود (۲).

۳- روایاتی که مفاد آن چنین است: بر دختر قبل از بلوغ واجب نیست موی سر خود را از نامحرم بپوشاند (۳).

۴- روایاتی که دلالت دارد بر این که حدود الهی بر کودک قبل از تکلیف، اجرا نمی گردد. مانند آن که مرحوم شیخ کلینی در کافی از حرمان نقل می کند: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم چه زمان حدود الهی به طور کامل بر کودک اجرا می گردد و می تواند اجرای آن را به نفع خود مطالبه نماید؟ فرمودند: «إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْبَيْتُ وَادْرَكَ». یعنی زمانی که از حالت یتیمی خارج شود و صاحب درک و شعور گردد. گفتیم: آیا برای این حالت نشانه ای وجود دارد؟ فرمود: آری «إِذَا احْتَلَمَ» (۴) آن گاه که محتلم گردد.

۵- روایاتی که به طور خاص در باب قصاص وارد شده مبنی بر این که، عمد کودک به منزله ی خطا است (۵). بنابراین اگر مرتکب قتل گردد مشمول حکم قصاص نمی باشد و باید دیه ی قتل را عاقله او (اقوام نسبی وی) بپردازد.

دلیل سوم: اجماع قطعی

فقها در مباحث مربوط به واجبات مانند نماز، روزه، حج و جهاد، بر این حکم که کودک قبل از بلوغ مشمول احکام الزامی نمی گردد، ادعای اجماع نموده اند و نظر مخالفی نقل نشده است.

ص: ۵۶

۱- (۱) همان ۴۰۹:۴-۴۱۰، باب ۲۹، من ابواب لباس المصلی، ح ۳.

۲- (۲) همان ۴۵:۱۱، باب ۱۲، من ابواب وجوب الحج، ح ۲.

۳- (۳) همان ۲۲۹:۲۰، باب ۲۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۴- (۴) الکافی ۱۹۷:۷، باب حد الغلام و الجاریه من کتاب الحدود، ح ۱، و مسائل الشیعه ۴۳:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۵- (۵) و مسائل الشیعه ۲۹:۴۰۰، باب ۱۱، من ابواب العاقله، ح ۲-۳، همان ۲۹:۹۰، باب ۳۶، من ابواب القصاص فی النفس ح ۲.

علما در بحث از قضای نماز می نویسند: «قضای نماز بر طفلی که به حد بلوغ نرسیده واجب نیست، در این حکم اختلافی بین علمای اسلام وجود ندارد»^(۱). و در کتاب مدارک آمده است: «اجماع مسلمین بر این حکم قرار دارد»^(۲). عبارات برخی دیگر از فقیهان^(۳) نیز همانند آن چه ذکر شد، می باشد. شبیه همین تعبیرات را در عدم وجوب روزه بر کودک ذکر نموده اند.

هم چنین در مورد عدم وجوب حج، در مستند الشیعه آمده است: «حج بر کودک و مجنون واجب نیست. در این حکم اجماع در حد استفاضه نقل شده است»^(۴). تعبیرات دیگر فقها^(۵) نیز این گونه می باشد.

دلیل چهارم: حکم عقل

ممکن است ادعا شود به حکم عقل نیز نباید کودک ملزم به رعایت احکام الزامی باشد، چون فرض بر این است کودک قبل از بلوغ فاقد درک لازم و توانایی کافی برای قابلیت تکلیف الزامی می باشد، با این وصف مؤاخذه وی بر عدم انجام تکلیف ظلم است.

لیکن، این دلیل جامع نیست و نمی تواند مستند حکم شرعی واقع شود، زیرا چه بسا کودک در بعض موارد توانایی انجام احکام الزامی را داشته باشد، مثل نماز، امر به معروف و نهی از منکر، افزون بر این بعضی از کودکان از بهره هوشی بالایی برخوردارند و چه بسا درک بیشتری نسبت به مکلفین عادی دارند، شاید به همین جهت فقها به این دلیل استناد ننموده و آن را از ادله عدم تعلق حکم تکلیفی به کودک ندانسته اند.

ص: ۵۷

۱- (۱) منتهی المطلب ۷: ۹۰.

۲- (۲) مدارک الاحکام ۴: ۲۸۷.

۳- (۳) تذکره الفقها ۲: ۳۹۴، همان ۶: ۱۶۵، جواهر الکلام ۱۷: ۸، موسوعه الامام الخویی ۲۲: ۱۴۶، مهذب الاحکام ۱۰: ۲۸۳.

۴- (۴) مستند الشیعه ۱۱: ۱۵.

۵- (۵) کشف اللثام ۵: ۷۲، ریاض المسائل ۶: ۱۳، مهذب الاحکام ۱۲: ۲۰.

۱- کودک در لغت

فرزند انسان از زمان تولد تا بلوغ، کودک یا «صغیر» نامیده می شود که معادل آن در زبان عربی طفل است. (۱)

در مصباح المنیر آمده است: «فرزند صغیر انسان را کودک (طفل) نامند. این لفظ بر فرزند مذکر (پسر) و مؤنث (دختر) و نیز جمع آن ها (فرزندان) اطلاق می گردد و تا زمانی که به سن تمیز نرسیده است، او را طفل صغیر می نامند.» (۲) به علاوه در کتب لغت چند مرحله از سن کودک قبل از بلوغ به طور خاص مورد توجه قرار گرفته و عبارتند از:

۱- کودک تا زمانی که در شکم مادر است و زاییده نشده، «جنین» نام دارد. (۳) فیومی از لغت شناسان معروف می گوید: جنین وصف کودک است تا زمانی که در شکم مادر است و با اَجْنَه جمع بسته می شود. هر چند در لغت عرب کودک بر جنین در رحم مادر اطلاق شده، ولی در محاورات رایج عرفی و نیز در اصطلاح فقیهان متداول نیست و استعمال نمی شود و به جهت این که مستور و پوشیده است، این نام بر او گذاشته شده است. (۴)

ص: ۵۸

۱- (۱) فرهنگ بزرگ سخن ۵۹۸۹:۶، لسان العرب ۱۸۲:۴، معجم الوسیط ۱-۲:۵۶.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۳۷۴.

۳- (۳) معجم الوسیط: ۱۴۱، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۷۰۸.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۱۱۱.

۲- کودک بعد از تولد، در زمان شیرخوارگی «رضیع» نام دارد. (۱) «رضع الصبی» در زبان عربی به کودکی گفته می‌شود که شیر مادر را از پستان او می‌خورد. (۲)

۳- کودک ممیز، این کلمه از ماده ی تمییز گرفته شده و به معنی جدایی اشیاء از یکدیگر است. و در جایی به کار می‌رود که چند چیز با یکدیگر مشتبه شده باشند و فرد یا افرادی آن‌ها را مشخص و از یکدیگر جدا سازند.

در قرآن آمده است: (لِيُمَيِّرَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) ۳ تا این که خداوند افراد پلید را از پاکیزه جدا سازد.

بنابراین کودک ممیز، کودکی است که می‌تواند سود و زیان خود را تشخیص دهد. (۳) در مصباح المنیر نقل شده است: «تمیز قوه ای است در مغز انسان که به او توانایی می‌دهد معانی و مفاهیم را از یکدیگر جدا ساخته و مشخص نماید» (۴).

غیر ممیز هم بر کودکی اطلاق می‌شود که به این حد از فهم نرسیده و قدرت تشخیص سود و زیان خود را ندارد. مانند کودکان شیرخوار و بچه های سه - چهار ساله.

۴- کودک مراقب: کودکی است که نزدیک به احتلام و در شرف بلوغ باشد، (۵) چه دختر و چه پسر. در لسان العرب آمده است، کودک ده - یازده ساله را مراقب گویند. (۶)

غیر مراقب هم کودکی است که هنوز در ابتدای دوره ی تمیز باشد و تا زمان بلوغ او، چند سال باقی مانده و علائم آن در وی ظاهر نشده باشد.

ص: ۵۹

۱- (۱) معجم الوسیط: ۳۵۰، مصباح المنیر: ۲۲۹، فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۰۴۶.

۲- (۲) کتاب العین ۱: ۶۸۳.

۳- (۳) لسان العرب ۶: ۱۱۵، کتاب العین ۳: ۱۷۳۸، معجم الوسیط: ۸۹۳، مقاییس اللغه ۵: ۲۸۹.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۵۸۷.

۵- (۵) معجم الوسیط ۱-۲: ۳۷۸.

۶- (۶) لسان العرب ۳: ۱۳۵.

در اصطلاح فقهی هم به فرزند انسان از زمان تولد تا ابتدای بلوغ، کودک اطلاق می شود. این تعبیر در بسیاری از مباحث به چشم می خورد. مثلاً در باب تبعیت طفل از والدین در حکم اسلام، در کلمات بعضی از فقیهان آمده است: «حکم طفلی که به سن بلوغ نرسیده مطلقاً - پسر باشد و یا دختر - از جهت مسلمان یا کافر بودن، حکم والدین اوست و در احکامی مثل طهارت و نجاست، از آن ها تبعیت می نماید. این مسأله بین فقها اجماعی است و روایات متواتر بر آن دلالت دارد» (۱).

در مسأله نماز بر طفل میت هم آمده است: «بر جنازه ی طفلی که به حد بلوغ نرسیده باید دعا شود» (۲).

این معنی، از کلمات فقها در مباحث مربوط به بلوغ نیز به خوبی استفاده می شود. زیرا تکلیف و رفع حجر از کودک را، مشروط به بلوغ دانسته اند. (۳) بلوغ را نیز این گونه تعریف کرده اند: «بلوغ همان انتهای مرحله ی صغر و کودکی، و دخول در مرحله ی تکلیف است» (۴).

بنابراین از نظر فقها کودک کسی است که به حد بلوغ نرسیده باشد.

۳- کودک (صغیر) در حقوق مدنی

در اصطلاح حقوقی، کودک یا «صغیر» به کسی اطلاق می شود که به سن بلوغ نرسیده و کبیر نشده است، (۵) با این توضیح که در قوانین مدنی کلمه ی کودک مترادف با صغیر و طفل به کار رفته است و صغیر کسی است که بالغ و رشید نشده باشد. (۶)

ص: ۶۰

۱- (۱) ریاض المسائل ۸: ۱۰۹.

۲- (۲) الشرح الصغیر ۱: ۱۵۶.

۳- (۳) مسالک الافهام ۴: ۱۴۰، ریاض المسائل ۹: ۲۳۷، جواهر الکلام ۴: ۲۶-۵، جامع المدارک ۳: ۳۶۲، جامع المقاصد ۵: ۱۸۲.

۴- (۴) محمد رواس قلعه چی، موسوعه الفقهیه المیستره ۱: ۳۶۰.

۵- (۵) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۴.

۶- (۶) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۸۷؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۳۵۲؛ قانون مجازات اسلامی: ۳۶ تبصره ۱ از ماده ۴۹ - قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: و مواد ۱۱۶۸، ۱۱۷۸، ۱۲۱۷.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی در این باره می گوید: «صغیر به کسی گفته می شود که از نظر سن به نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگی اجتماعی نرسیده باشد»^(۱).

لیکن این تعریف خالی از ابهام نیست، زیرا معلوم نیست که نمو جسمانی و روحی لازم برای زندگانی اجتماعی در چه زمانی حاصل می شود.

البته قبل از اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۶۱، صغیر به کسی گفته می شد که به سن هیجده سال تمام نرسیده بود، ولی با حذف ماده ۱۲۰۹ و اصلاح ماده ۱۲۱۰ و در نتیجه لغو ۱۸ سال به عنوان سن کبر، امروزه مفهوم صغیر در فقه و حقوق مدنی یکسان است.

۴- کودک در کنوانسیون حقوق کودک

ماده ۱ یک کنوانسیون حقوق کودک مقرر می دارد: «منظور از کودک، افراد انسانی زیر سن هیجده سال است، مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود».

بنابراین از نظر کنوانسیون دوره ی کودکی در هیجده سالگی پایان می یابد، مگر آن که در کشوری خاص، کودک زودتر به سن بلوغ برسد. تعیین سن خاص برای به دست آوردن برخی حقوق یا از دست دادن برخی از حمایت ها، در بعضی از مواد کنوانسیون اشاره شده که در آینده در مورد آن ها تحقیق خواهیم نمود.

۵- مراحل سنین کودک در فقه

تمام مراحل سنین کودک که در مفهوم لغوی به آن ها اشاره شد در مباحث فقهی دارای اثر می باشند و احکامی بر آن ها مترتب می گردد. به همین جهت در عبارات فقیهان از آن ها بحث شده است، مثلاً برای جنین، حقوقی ذکر می شود: مثل حق اثبات نسب، حق جنین در ارث، حق جنین در وصیت، دیه ی جنین، حرمت اسقاط جنین و غیر این ها.

ص: ۶۱

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۳.

یا در مرحله ی شیرخوارگی که آن را مرحله ی طفولیت می نامند، از مسائلی مانند حق رضاع (شیرخوارگی)، حق حضانت و نشر محرمیت با شیرخوارگی بحث شده است.

هم چنین در بعضی از ابواب فقه از کودک مراقب سخن به میان آمده است مانند: جواز امامت ایشان در نمازهای واجب غیر از نماز جمعه، یا اعتماد به گفتارش در مورد طهارت چیزی که در اختیار دارد و حرمت نگاه به عورتین کودک مراقب و....

در «موسوعه احکام الاطفال و ادلتها»، پیرامون تمام مراحل ذکر شده به تفصیل سخن گفته ایم. در این کتاب نیز در جای خود به آن ها اشاره خواهیم نمود. در این جا فقط یک مرحله از مراحل سنین کودک که مرحله تمیز نامیده می شود ذکر می کنیم، به دلیل این که بیش تر از دیگر مراحل، مورد نیاز است و در بسیاری از مسائل مربوط به کودک از آن یاد می شود.

۶- کودک ممیز

به اتفاق فقها، کودک غیر ممیز مشمول هیچ حکمی از احکام تکلیفی هر چند احکام مستحبی، قرار نمی گیرد.^(۱) زیرا توانایی قصد و تشخیص امور را ندارد و نمی تواند مفاهیم را درک نماید، ولی کودک ممیز مشمول برخی از احکام اعم از احکام تکلیفی، استحبابی و حقوقی می شود. به همین جهت موضوع شناخت کودک ممیز در فقه از اهمیت خاصی برخوردار است و از کلمات فقها در ابواب مختلف استفاده می شود که مقصود آن ها از کودک ممیز، کودکی است که معنی کلمات را به طور اجمال می فهمد و قادر است بعضی از امور را از بعضی دیگر تشخیص دهد، به این معنا که سود و زیان خود را می فهمد و معنای عقد و معامله را درک می کند و توانایی دارد بعضی از تصرفات را در اموال خود و دیگران انجام دهد. دارای قصد و اراده است و کلام دیگران را متوجه می شود و توانایی جواب به آن ها را دارد و نیز غیر این ها از اموری که شخص بالغ عاقل انجام می دهد.^(۲)

ص: ۶۲

۱- (۱) تذکره الفقها ۷: ۱۱۰، کشف اللثام ۵: ۱۴۹، جواهر الکلام ۲۲: ۲۶۵، قواعد الاحکام ۲: ۲۸۱، المعتمد ۲: ۷۴۸.

۲- (۲) المعتمد ۲: ۷۴۷، تذکره الفقها ۷: ۱۱۰ و ۴: ۲۷۶.

البته در این که آغاز این مرحله از چه زمانی است، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقیهان در بعضی از مسائل فقهی ابتدای این مرحله را سن ده سالگی دانسته اند.^(۱) برخی دیگر سن هفت یا هشت سالگی را ملاک قرار داده اند.^(۲)

علت اختلاف نظر در این مسأله، روایاتی است که در تعیین سن کودک ممیز، به جهت بیان بعضی از احکام مستحیی از ائمه معصومین: صادر شده است. تعداد این گونه روایات زیاد است و در ابواب مختلف پراکنده است. در این مجال به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

بعضی از روایات ابتدای مرحله ی تمیز در کودک را شش سالگی می داند، مانند این که در حدیث صحیح، محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق یا باقر علیهما السلام سؤال نمودم، چه زمانی باید کودک نماز بخواند؟ فرمودند: «إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ»، یعنی آن گاه که نماز را بفهمد. گفتم چه زمانی می فهمد؟ فرمودند: آن گاه که شش ساله شد.^(۳)

برخی دیگر از روایات ابتدای این مرحله را بین سنین شش و هفت سالگی قرار داده است. مانند این که در حدیث صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شده است: چه زمان باید کودک را در انجام نماز مؤاخذه نمود؟ فرمودند: بین شش و هفت سالگی.^(۴)

گروه سوم روایات، این مرحله را بین هفت تا نه سالگی معرفی نموده است.^(۵) و گروه چهارم، آن را ده سالگی می داند. مثل این که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: آن گاه که کودک ده ساله شود جایز است در یک سوم از اموال خودش وصیت نماید.^(۶)

و در نهایت گروه پنجم از روایات، ملاک ممیز بودن کودک را قدرت فهم مطالب و تشخیص امور قرار داده اند. از امام کاظم علیه السلام سؤال شده آیا کودکی که به حد بلوغ نرسیده

ص: ۶۳

۱- (۱) تذکره الفقها ۴: ۳۳۵، المهذب ۲: ۲۸۸، الوسیله: ۳۲۳.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۱۳: ۴۱۶، مختلف الشیعه ۷: ۳۰۶، جامع المدارک ۲: ۲۲۹، کنز الفوائد ۲: ۵۳۰، السرائر ۲: ۶۵۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴: ۱۸-۱۹، باب ۳، من ابواب أعداد الفرائض ح ۲، تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۱، ح ۶.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴: ۱۸، باب ۳، من ابواب أعداد الفرائض، ح ۱، تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۱، ح ۷.

۵- (۵) تهذیب الاحکام ۲: ۳۸۰، ح ۱، اصول الکافی ۳: ۴۰۹، ح ۱.

۶- (۶) تهذیب الاحکام ۹: ۱۸۲، ح ۷؛ اصول الکافی ۷: ۲۹، ح ۴.

است، اگر دارای زن باشد، می تواند زن خود را طلاق دهد و یا اموال خود را صدقه دهد؟ حضرت فرمودند: «إِذَا طَلَّقَ لِنِسْتِهِ وَوَضَعَ الصَّدَقَةَ فِي مَوْضِعِهَا وَحَقَّهَا، فَلَا بَأْسَ، وَهُوَ جَائِزٌ». اگر بر طبق سنت و مقررات فقه اسلام طلاق دهد و صدقه را در موردی که نیاز و سزاوار است مصرف نماید، بلا مانع و جایز است. (۱).

۷- تحقیق در این مسأله

از مجموع روایات وارده در این مورد، استفاده می شود تحقیق قوه ی ادراک در کودک اختصاص به سن معین ندارد، بلکه بستگی به اشخاص و استعداد و ادراک آن ها دارد، یعنی اشخاصی که از ادراک و استعداد بالاتری برخوردارند زودتر ممیز می شوند و هم چنین موارد آن مختلف است. بنابراین مانند طلاق، عتق، وصیت، و صدقه که در مورد آن ها به درجه ی بالایی از فهم نیاز است، با رسیدن به سن ده سالگی و بالاتر، مرحله ی تمیز آغاز می گردد. ولی در مثل نماز که این گونه نیست، زیرا برای بعضی از افراد، صرف انجام آن کفایت می کند، از این رو رسیدن به سن هفت سالگی و حتی کم تر از آن کافی است.

یکی از فقها در این باره می گوید: «اختلاف اخبار در بیان سن کودک که آن را برای انجام نماز مؤاخذه می نمایند، مبتنی بر ادراک بالا و قوت معرفت و یا ضعف اوست.» (۲).

به توضیحی روشن تر، قوه ی تشخیص کودک نسبت به اموری که در زندگانی اجتماعی با آن برخورد می کند، مختلف است. چنان که کودک سود و زیان و آثار و احکام بعضی از آن ها را در سن پایین تر درک می کند، مانند قبح بسیاری از اعمال کیفری از قبیل سرقت، قتل، جرح و ضرب، و امثال آن ها و بعضی امور دیگر را در سن بالاتر می فهمد، مانند عقود و ایقاعات. صغیر در سن پایین تر می تواند مقتضای آثار بیع و هبه را که واگذاری مال با عوض و یا بدون عوض باشد، بفهمد، ولی در آن سن نمی تواند مقتضای نکاح و طلاق و آثار آن را متوجه گردد. هم چنین قوه ی تشخیص صغار در سن

ص: ۶۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۷۹:۲۲، باب ۳۲، من ابواب الطلاق، ح ۷.

۲- (۲) کشف الغطاء ۲:۲۰۰.

معین متفاوت است. ممکن است بعضی در سن معین، چیزی را تشخیص دهند و سود و زیان و آثار و احکام آن را بفهمند، ولی بعضی دیگر در همان سن آن را درک نکنند. بنابراین ممکن است کودک نسبت به امری ممیز باشد و نسبت به امر دیگری غیر ممیز. یا کودک صغیری چیزی را تمیز دهد و دیگری در همان سن از تمیز آن محروم باشد. به نظر می‌رسد دلیل اختلاف در روایات وارده و دیدگاه فقیهان همین مسأله باشد، در نتیجه از نظر فقهی نمی‌توان سن معینی را برای تمیز کودک در نظر گرفت.

۸- حجر در لغت و اصطلاح فقهی

حجر در لغت به معنی منع است (۱) هنگامی که قاضی، صغیر و سفیه را از تصرف در اموالشان منع می‌نماید این کلمه به کار می‌رود. (۲) کسی که این حکم در مورد او صادر شده است، محجور می‌نامند.

از کلمه ی حجر در اصطلاح فقها نیز همین معنی اراده شده است. (۳)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می‌نویسد: «در اصطلاح شرع، مقصود از حجر آن است که انسانی از تصرف در اموال خود و یا آن چه به مال تعلق می‌گیرد، مثل خرید و فروش منع شود» (۴).

۹- اقسام حجر

حجر بر دو قسم است:

قسم اول: آن که شخص به جهت حق غیر، محجور گردد. مانند آن که مقلّس برای حفظ حق غرما، از تصرف در اموال خود منع شده و یا مریض در مرضی که منجر به موت می‌گردد، برای حفظ حق ورثه از وصیت به بیش از ثلث اموال خود ممنوع شده است.

ص: ۶۵

۱- (۱) مقایس اللغه ۲: ۱۳۸، لسان العرب ۲: ۲۹، مصباح المنیر ۱: ۱۲۱، فرهنگ بزرگ سخن ۷: ۶۷۴۲.

۲- (۲) النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۱: ۳۴۲.

۳- (۳) الوسيله الی نیل الفضیله: ۲۳۵، مهذب البارع ۲: ۵۱۱، جواهر الکلام ۳: ۲۶، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۱ و ۱۸۲، غنیة النزوع ۱: ۲۵۱.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۷۱.

قسم دوم: این که شخص برای حفظ حق خود از تصرف در اموال خویش منع می گردد.

به اعتبار دیگری می توان حجر را به عام و خاص تقسیم نمود. حجر خاص، ممنوع شدن شخص از پاره ای تصرفات می باشد، نه همه ی آنها. مثلاً حجر سفیه (غیر رشید) حجر خاص به شمار می آید، زیرا محدود به امور مالی است. حجر تاجر ورشکسته نیز یک نوع حجر خاص است، زیرا محدود به تصرفات مالی است که به زیان بستانکاران می باشد.

مقصود از حجر عام نیز آن است که شخص به طور کلی از اجرای حق و انجام دادن اعمال حقوقی ممنوع باشد. مثلاً حجر مجنون عام است، زیرا کلیه ی اعمال حقوقی او را در بر می گیرد و مجنون به علت فقدان اراده هیچ گونه عمل حقوقی - چه عقد باشد و چه ایقاع - نمی تواند انجام دهد.

حجر کودک نیز عام است، زیرا کودک، هر چند ممیز باشد، جز در موارد استثنایی، نمی تواند حقوق خود را شخصاً اعمال و مطالبه نماید.

۱۰- موجبات حجر

فقها موجبات حجر را شش چیز دانسته اند: صغر، جنون، رق و بندگی، «مفلس» (تاجر ورشکسته)، مرضی که به مرگ منجر می شود، سفه. (۱)

اسباب دیگری هم برای حجر ذکر شده است، مثل حجر راهن نسبت به عین مرهونه، حجر خریدار نسبت به مبیع (جنس مورد معامله) قبل از تأدیه ثمن و... که در کتب فقه استدلالی ذکر شده است.

۱۱- حجر در حقوق مدنی

حجر در اصطلاح حقوقی به معنی عدم اهلیت استیفا است و در تعریف آن گفته شده: «حجر عبارت است از منع شخص به حکم قانون از این که بتواند امور خود را به طور مستقل و بدون دخالت دیگری اداره کند و شخصاً اعمال حقوقی انجام دهد». (۲)

ص: ۶۶

۱- (۱) المبسوط ۲: ۲۴۸، غنیة النزوع ۱: ۲۵۱، جامع الخلاف و الوفاق: ۳۰۷، اللعنه دمشقیه: ۸۲، مهذب البارع ۲: ۵۱۲، ارشاد الاذهان ۱: ۳۹۵، قواعد الاحکام ۲: ۱۳۳.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۵۸.

یکی از صاحب نظران حقوق مدنی می نویسد: «حجر، یعنی فقدان صلاحیت دارا شدن حق و یا به کار بردن حقی که انسان دارد، خواه به سبب نقص قوای دماغی باشد (مانندحجر صغیر و دیوانه) یا نباشد، مانند حجر مفلس و تاجر ورشکسته»^(۱).

در ماده ی ۹۵۷ قانون مدنی آمده است: «هر انسان، متمتع از حقوق مدنی خواهد بود، لیکن هیچ کس نمی تواند حقوق خود را اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد». کسی اهلیت قانونی برای اجرای حقوق مدنی خود دارد که محجور از تصرف در اموال و حقوق مالی خود نباشد. طبق ماده ۱۲۰۷ اشخاص ذیل محجور و از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند:

۱- صغار.

۲- اشخاص غیر رشید.

۳- مجانین.

۱۲- حجر حمایتی و حجر سوء ظنی

در حقوق مدنی برای حجر تقسیماتی^(۲) ذکر نموده اند، از جمله تقسیم آن به حجر حمایتی و حجر سوء ظنی است.

در حجر حمایتی، حمایت از محجور، مورد نظر قانون گذار است، ولی در حجر سوء ظنی حمایت از منافع دیگران منظور است؛ مثلاً حجر صغیر، مجنون و سفیه حجر حمایتی به شمار می رود، زیرا این اشخاص به سبب اختلال یا نقص قوای دماغی نمی توانند امور خود را، چنان که باید، اداره کنند. بدین جهت قانون گذار با برقراری حجر و پیش بینی نهادهایی برای اداره ی امور این اشخاص به حمایت از آنان اقدام کرده است. اما حجر تاجر ورشکسته، حجر سوء ظنی است، زیرا منظور از آن حفظ حقوق بستانکاران و جلوگیری از تصرفات مالی مضر به حال آنان بوده است.

ص: ۶۷

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۳۵.

۲- (۲) مانند تقسیم آن به حجر قانونی و حجر قضایی، و یا حجر در امور مالی، و حجر در امور مالی و غیر مالی بنگرید. حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۶۲، مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۶۳۶.

به عبارت دیگر، حجر حمایتی ناشی از قانون است و قواعد و مقررات آن همانند مقررات مربوط به اهلیت با نظم عمومی مرتبط است و از این جهت جزء مقررات امری به شمار می آید، بنابراین اراده افراد نمی تواند ایجاد حجر یا رفع حجر نماید.

افزون بر این که، حجر حمایتی بر فقدان یا عدم کفایت اراده مبتنی است. در مورد معاملات مجبورین فقدان یا عدم کفایت اراده مفروض است، بنابراین اثبات حجر برای حکم به بطلان معامله یا غیر نافذ بودن آن، کافی است و به اثبات فقدان یا عدم کفایت اراده نیازی نیست. مثلاً هرگاه شخصی از تصرف در اموال و حقوق مالی خود به خاطر رعایت حقوق طلبکاران ممنوع گردد، یا نقص در مالکیت (مانند مال موقوفه و عین مرهونه) موجب ممنوعیت تصرفات شخص شود، معامله او باطل یا غیر نافذ خواهد بود. اما این گونه موارد را نمی توان در زمره ی موارد حجر حمایتی ذکر نمود. به همین دلیل است که قانون مدنی اسباب حجر حمایتی را منحصر به سه سبب نموده و از ذکر سایر موارد خودداری کرده است.^(۱)

۱۳- ادله فقهی حجر کودک

کودک (ممیز و غیر ممیز) محجور علیه است و جز در موارد استثنایی (مانند معامله کودک ممیز با اذن ولی شرعی و یا وصیت در امور خیریه^(۲)) از تصرف در اموال و استیفای حقوق خود منع شده است. این حکم میان فقیهان اجماعی است. علامه در این باره می نویسد: «صغیر محجور علیه است به دلیل نصّ و اجماع. ممیز باشد و یا غیر ممیز. در جمیع تصرفات، مگر در موارد استثنایی^(۳)»

شبهه این تعبیر در کلمات دیگر فقها نیز ذکر شده است.^(۴) برای اثبات این نظریه به ادله ای استناد شده است، مانند:

ص: ۶۸

- ۱- (۱) حقوق مدنی اشخاص و مجبورین: ۱۶۲-۱۶۳.
- ۲- (۲) در بحث از معاملات و وصیت کودک، این موارد را ذکر خواهیم نمود.
- ۳- (۳) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۵.
- ۴- (۴) مجمع الفائدة و البرهان ۹: ۱۸۲، مهذب البارع ۲: ۵۱۲، جواهر الکلام ۲۶: ۴، غنیه النزوع ۱: ۲۵۱، التنقیح الرائع ۲: ۱۷۹.

۱- (وَ اِتْلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) ۱ یتیمان را مورد آزمایش قرار دهید تا به سن بلوغ برسند پس هرگاه رشد آنان را احراز نمودید اموالشان را به آنان بازگردانید.

این آیه خطاب به اولیای یتام است و خداوند متعال امر فرموده یتام را آزمایش کنید تا فهم و درکشان معلوم شود که آیا توانایی بر اصلاح امور و تصرف در اموالشان را دارند. جمله «إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» کنایه بر بلوغ و قدرت مجامعت است. (۱)

بعضی از فقها در مورد استفاده از آیه مبارکه برای محجوریت کودک، فرموده اند: «امر به آزمایش یتام و کودکان، دلالت بر وجوب حجر بر آنان دارد و این که نمی توانند در اموال خود تصرف نمایند، در غیر این صورت آزمایش بی فایده می ماند. (۲) به بیان دیگر، آیه ی مبارکه به دو وجه بر حکم یاد شده دلالت دارد، زیرا اولاً: متعلق آزمایش را یتام قرار داده است و یتیم در لغت و اصطلاح شرع، کسی است که پدر خود را از دست داده و به سن بلوغ نرسیده باشد. ثانیاً: آخرین مهلت برای آزمایش را زمان قبل از بلوغ معین نموده است. بنابراین باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد، زیرا اگر در وقت بلوغ و بعد از آن آزمایش شوند، به سبب طولانی شدن زمان حجر، متضرر می گردند. (۳)

۲- (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۵. اموالتان که خداوند قوام زندگانی شما را به آن مقرر داشته در اختیار سفیهان [افراد غیر رشید] قرار ندهید.

بسیاری از فقیهان و مفسران در شیوه استدلال به این آیه برای اثبات حجر کودک فرموده اند: «این آیه به طور عام دلالت دارد که اموال خود را در اختیار سفیه قرار ندهید. مرد باشد یا زن، بالغ باشد یا غیر بالغ، و اطلاق آن کودک را نیز شامل می گردد. (۴)

ص: ۶۹

۱- (۲) مجمع البیان ۲۰:۳، تفسیر التبیان ۱۱۶:۳.

۲- (۳) کنز العرفان ۱۳۸:۲، زبده البیان ۱-۶۰۷:۲، کنز الدقائق ۲:۳۶۵-۳۶۴، جواهر الکلام ۱۸:۲۶.

۳- (۴) مسالک الافهام ۱۶۶:۴.

۴- (۶) تفسیر التبیان ۱۱۳:۳، مجمع البیان ۱۷:۳، کنز العرفان ۱۴۸:۲، کنز الدقائق ۲:۳۶۰، المیزان ۴:۱۷۰، زبده البیان ۱-۶۱۰:۲.

مقصود از «أموالكم» اموال ایتم است و استفاده از این تعبیر (۱)، به این جهت است که اوصیا در حقیقت اموال ایتم را حفظ و نگهداری می نمایند (۲) و در موردی که نیاز است مصرف می کنند. شاهد بر این که مقصود، اموال ایتم است، جمله ی بعد است که می فرماید: (وَ أَرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَاكْسُوهُمْ وَاكْسُوهُمْ قَوْلًا لَّهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا) ۳. از مالشان نفقه و لباس به آن ها بدهید و با گفتار خویش آنان را خرسند سازید. ضمیرهایی که در این جمله ذکر شده به طور قطع به ایتم بر می گردد. پس مقصود، نفقه دادن به آن ها از اموال خودشان می باشد، زیرا در غیر این صورت مفاد آن، چنین می شود: نفقه ی سفها و صغار بر غیر خودشان و یا بر اولیای آن ها از اموالی که در مالکیت صغار و سفها نیست، واجب است و کسی قائل به چنین حکمی نشده است (۳).

بنابراین از اطلاق آیه شریفه استفاده می شود، اولیای کودکان به نیابت از آن ها در اموالشان تصرف می نمایند و آن ها از تصرف در اموال خود ممنوع گردیده اند و مقصود از محجور بودن کودک، همین معنی است.

۳- روایاتی (۴) از ائمه معصومین: در حدّ استفاضه وارد شده است بر این که کودک غیر بالغ از دخالت در امور خود محجور است.

به عنوان نمونه هشام در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «انْقَطَعَ بَيْتُ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ وَ هُوَ اشْدُّهُ، وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤْنَسْ مِنْهُ رُشْدُهُ وَ كَانَ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا فَلْيَمْسِكْ عَنْهُ وَ لِيَهُ مَالَهُ» (۵). وقتی یتیم به حدّ بلوغ و احتلام رسید از حالت یتیم (وضعیتی که نیاز به سرپرست داشته باشد) خارج می شود و آن زمانی است که قوی شده

ص: ۷۰

۱- (۱) یعنی به جای استفاده از (اموال الایتام) از کلمه (اموالکم) استفاده شده و اموال به ضمیر (کم) (خود شما) اضافه شده. و در اضافه، ادنی مناسبت کافی است. مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۷.

۲- (۲) تذکره الفقها ۱۴: ۲۰۲.

۳- (۳) زبده البیان ۱-۲: ۶۱۶.

۴- (۴) الخصال: ۴۹۵ ح ۳، وسائل الشیعه ۱۸: ۴۱۲، باب ۲، من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۸: ۴۰۹، باب ۱، من ابواب احکام الحجر، ح ۱.

باشد، یعنی علاوه بر بلوغ جسمانی، از نظر روحی نیز دارای رشد باشد، سپس حضرت ادامه داد: و اگر به حالت احتلام جسمانی رسیده ولی از نظر روحی رشید نباشد (یعنی سفیه یا ضعیف باشد) باید ولی او اموال وی را نگه دارد، و در اختیارش قرار ندهد.

دلالت این روایت بر حجر کودک صریح و روشن است. هم چنین در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «دخالت کودک در امر خرید و فروش صحیح نیست و نیاز به سرپرست دارد، تا زمانی که پانزده ساله شود و یا محتمل گردد و یا موی خشن قبل از پانزده سالگی بر عورت او برآید» (۱). یعنی به طور کلی یکی از علائم بلوغ در او مشاهده شود.

۱۴- مبنای حقوقی حجر کودک

از اقسام حجر در حقوق مدنی که پیش تر به آن اشاره شد، آن چه تابع رژیم خاص حقوقی است و شایسته است مورد بحث قرار گیرد، حجر حمایتی است که برای حفظ حقوق و منافع صغیر، سفیه و مجنون، مقرر شده است. مبنای حقوقی حجر حمایتی فقدان یا ضعف عقل و اراده است.

به دیگر سخن برای انجام دادن اعمال حقوقی، وجود اراده انشایی یا حقوقی لازم است. این اراده مستلزم وجود تمیز و درک است و چون شخص محجور فاقد تمیز و اراده می باشد (صغیر غیر ممیز و مجنون) یا قوه ی تمیز و اراده ی او ناقص است (صغیر ممیز و سفیه)، نمی تواند خود، اعمال حقوقی انجام دهد و به حکم قانون، ممنوع از تصرف در امور و اعمال حقوقی شده است. (۲).

ص: ۷۱

۱- (۱) همان ۴۳:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۶۶، ۱۶۷.

۱- اهمیت تحقیق در مورد بلوغ

در مرحله ای از سن، دگرگونی هایی در اندام و احساسات و اندیشه ی انسان پدیدار می گردد که آن را بلوغ می نامند.

این حالت در همه ی جوامع و در نزد همه ی مکاتب، آغاز مسئولیت و لیاقت برای ورود در صحنه ی اجتماع به شمار می رود. این دگرگونی عمیق روحی و جسمی، در علوم مختلف مورد بررسی قرار گرفته است.

در علم روانشناسی از آن جهت که آغاز تحولات درونی انسان است. در علم طب به جهت آثاری مانند: تغییر صدا، افزایش قد و حجم، رشد استخوان های سینه در پسران، پیدایش پستان در دختران و اموری از این قبیل و در حقوق به این علت که بلوغ نقطه شروع تعهدات حقوقی اعم از حقوق مدنی، کیفری و سیاسی است.

و آری در فقه اسلامی، بلوغ جایگاه ویژه ای دارد و در عبادات مانند نماز، روزه و حج و نیز در ازدواج و انعقاد معاملات مانند عقد بیع، مضاربه، ضمان، حواله و هم چنین در شهادت، قضاوت، اجرای حدود، قصاص و... از آن بحث می شود.

به طور کلی مبدأ تکلیف است، زیرا غیر بالغ مرفوع القلم است. و از طرفی در پیدایش این تحوّل و دگرگونی و یا به تعبیری دیگر سن بلوغ و این که آیا تعیین سن خاص برای بلوغ، امر تعبدی و شرعی است و یا طبیعی و عرفی؟ اختلاف نظر وجود دارد.

بر اساس آن چه ذکر شد حساسیت و اهمیت تحقیق در موضوع بلوغ روشن می شود.

بلوغ در لغت به معنی رسیدن است (۱) و ابلاغ از همین ریشه و به معنی رساندن می باشد. موجود زنده ای که به مرحله ی رشد کامل رسیده و می تواند تولید مثل کند، بالغ نامیده می شود. (۲)

در لسان العرب آمده است: «کودک بالغ شد، یعنی محتلم شد. گویا وقت آن رسیده که از نظر شرعی مسئولیت پذیر و مکلف گردد» (۳).

و اما در اصطلاح، این حکم در بین فقها مسلم و اجماعی است که رفع حجر از کودک با بلوغ تحقق می یابد. به تعبیری دیگر، پایان محجوریت کودک، رسیدن به حد بلوغ است. ولی در تعریف آن تنها به ذکر علائم بلوغ اکتفا کرده و معنایی غیر از معنای لغوی برای آن ذکر ننموده اند. (۴)

بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی، بلوغ را این گونه تعریف کرده است: «بلوغ زمانی می باشد که قوای جسمی صغیر، رشد و نمو می یابد و آماده برای توالد و تناسل می گردد و آن امری طبیعی است» (۵).

دیگری می نویسد: «بلوغ رشد جسمانی و فیزیکی انسان است و غالباً سرآغاز تحوّل فکری است» (۶).

در حقوق نیز همانند فقه، به معنای لغوی بلوغ اکتفا شده و علائم بلوغ در بیان حقیقت و معرفی آن ذکر گردیده است.

از نظر کنوانسیون حقوق کودک، بلوغ برای دختر و پسر از سن هجده سالگی آغاز می گردد، مگر این که طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود. (۷)

ص: ۷۳

۱- (۱) مصباح المنیر: ۶۱:۱، مجمع البحرین ۱: ۱۸۶، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۳۷۳، فرهنگ بزرگ جامع نوین ۱: ۱۵۲.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۲: ۱۰۲۱.

۳- (۳) لسان العرب ۱: ۲۴۷.

۴- (۴) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۵، ریاض المسائل ۹: ۲۳۷، التنقیح الرائع ۲: ۱۷۹، ایضاح الفوائد ۱: ۲۴۴، مسالک الافهام ۴: ۱۴۰.

۵- (۵) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۴.

۶- (۶) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۲: ۸۸۲؛ دانشنامه حقوق خصوصی ۱: ۵۶۰، حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۸.

۷- (۷) مجموعه کنوانسیون های بین المللی ۳: ۵۹۷، ماده ۱.

از نظر تدوین کنندگان این کنوانسیون، کودکی طیف گسترده سنی از لحظه ی تولّد تا رسیدن به هیجده سالگی و بلوغ است. بدیهی است که، سنین مختلف این طیف، نیازها، توانایی ها و قابلیت های فرد متفاوت است و ماده ی مذکور در توضیح و تشریح آن ها ساکت است. به علاوه کنوانسیون، پایان کودکی و سن بلوغ را برای پسر و دختر هر دو یکسان در نظر گرفته که با توجه به طبیعت جسمانی و اختلاف فکری و روحی و تمایلات آنها، قابل نقد و بررسی است.

۳- علائم بلوغ

در آیات و روایات برای بلوغ سه علامت ذکر شده است:

۱- احتلام.

۲- رویش موی خشن بر عورت که مشترک بین پسران و دختران می باشد.

۳- رسیدن دختران به سن نه سالگی و پسران به سن پانزده سالگی.

برخی از فقیهان در مورد دختران دو علامت، رؤیت خون حیض و حامله شدن را نیز اضافه نموده اند.^(۱) البته برخی دیگر این دو را دلیل سبق بلوغ می دانند.^(۲) به هر صورت فقها در مورد سه علامت اول اتفاق نظر دارند.^(۳) اموری که ذکر شد در حقوق مدنی و جزا نیز از علائم بلوغ دانسته شده است.^(۴)

۴- علامت اول: احتلام

احتلام به معنی خروج منی (آب لرجی که مبدأ خلقت انسان است) علامت بلوغ در مرد و زن است. این حکم در بین فقها مورد اتفاق است و کسی مخالفت ننموده است.^(۵)

ص: ۷۴

۱- (۱) المبسوط ۲: ۲۴۹، تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۶، ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰.

۳- (۳) جامع المقاصد ۵: ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲، تحریر الوسیله ۲: ۱۲، تفصیل الشریعه، (کتاب المضاربه): ۲۷۵.

۴- (۴) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۴، ترمینولوژی حقوق جزای اسلامی: ۴۱.

۵- (۵) تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۰، غنیه النزوع ۱: ۲۵۱، مسالک الافهام ۲: ۱۴۲، ریاض المسائل ۹: ۲۳۸، تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۸۰.

الف: آیات قرآن

۱- (وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ) ۱. آن گاه که اطفال شما به حد بلوغ و احتلام رسیدند، باید مانند سایر بالغین، با اجازه (بر پدر و مادر) وارد شوند. خداوند آیات خود را برای شما این گونه بیان می کند.

آن چه شخص در خواب می بیند «حُلُم» نامیده می شود (۱) که جمع آن احلام است و احتلام درک لذت در خواب را گویند. (۲) «حُلُم الصبى» به معنی بالغ شدن طفل است. (۳) این کلمه در آیه شریفه کنایه از استعداد و توانمند بودن برای خروج منی است مطلقاً، خواه از زن باشد یا مرد، خواه در خواب باشد یا بیداری به طوری که اگر شخص اراده کرد با عمل زناشویی و یا استمناء، از خود منی خارج سازد، بتواند. در این صورت خروج منی شرط وجوب غسل است. (۴)

در آیه ی قبل خداوند فرمان داده باید کودکان غیر بالغ در مواقع خلوت، برای ورود بر پدر و مادر از آن ها اذن بگیرند.

الف - قبل از نماز صبح (مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ) ۶.

ب - وقت استراحت، بعد از نماز ظهر که لباس از تن بیرون می آورید. (وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ) (۵)

ج - بعد از نماز عشا: که برای خواب به رختخواب می روید. (وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ) ۸. این سه وقت، هنگام خلوت شماس است.

ص: ۷۵

۱- (۲) لسان العرب ۲: ۱۴۵.

۲- (۳) مجمع البحرین ۱: ۴۴۹.

۳- (۴) مصباح المنیر: ۱۴۸.

۴- (۵) مسالک الافهام ۴: ۱۴۳، جواهر الکلام ۲۶: ۱۱، جعفر سبحانی، الرسائل الفقهیه ۱: ۲۱-۲۲.

۵- (۷) همان.

و در این آیه حکم شده که کودکان بعد از احتلام باید همانند دیگر بالغین، همیشه با اجازه وارد شوند. از این رو به خوبی از آن استفاده می شود که اطفال بعد از بلوغ با دیگر بالغین در حکم مشترکند و احتلام، علامت بلوغ می باشد.

۲- (وَ اِتُّوْا الْيَتَامَى حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَاِنْ اَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا) ۱. یتیمان را آزمایش کنید تا هنگامی که بالغ شده و تمایل به نکاح پیدا کنند، آن گاه اگر آن ها را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید، اموالشان را در اختیارشان قرار دهید.

(بَلَغُوا النُّكَاحَ) ، یعنی به حدی برسند که قادر بر مجامعت و انزال منی باشند و استعداد آن را داشته باشند. باید دانست مقصود از خروج منی و احتلام، بالفعل نیست. (۱) آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقصود از فرموده ی خداوند متعال: (حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ) استعداد خروج منی است، در خواب باشد یا بیداری، با آمیزش باشد یا با غیر آن، و شاید این که فقها، حامله شدن دختران را دلیل بر سبق بلوغ آنان دانسته اند، به این جهت باشد که در این صورت معلوم می گردد پیش تر منی از آن ها خارج شده است» (۲).

خلاصه آن که در این آیه، حکم جواز دفع مال به ایتم و دخالت آن ها در اموال خود، معلق بر بلوغ نکاح شده است و معنی آن چنان که مفتیرین ذکر نموده اند، استعداد و توان نکاح و قدرت بر انزال می باشد و معلوم است استعداد انزال، مستلزم وقوع آن در خارج نیست. بنابراین ممکن است شخص، بالغ باشد، هر چند به دلیل عدم خروج منی از او، لازم نباشد غسل نماید. (۳).

۳- (وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ اِلَّا بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ اَشُدَّهُ) ۵. هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به گونه ای که بهتر است تا به حد بلوغ و رشد برسد. (۴).

ص: ۷۶

۱- (۲) الخلاف ۳: ۲۸۶، زبده البيان ۱-۲: ۶۰۷-۶۰۸، کنز العرفان ۲: ۱۳۸، غنایم الايام ۵: ۲۷۰، مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۳: ۱۲۹ و ۲۱۰.

۲- (۳) تفصیل الشریعه، (کتاب الحجر): ۲۸۲.

۳- (۴) المناهل: ۸۷.

۴- (۶) فقه القرآن ۲: ۳۰۸.

جمله ی «يَبْلَغُ أَشُدَّهُ» کنایه از رسیدن به حدّ احتلام و بلوغ است و این گونه معنی می شود: تا زمانی که یتیم بالغ شود و حجر و صغر از او مرتفع گردد. (۱).

بنابراین در این آیه نیز حکم (جواز دخالت در اموال ایتام و طرف معامله قرار گرفتن آنها) معلق بر احتلام گردیده و معلوم می شود احتلام علامت بلوغ است.

بعضی از آیات و روایات شاهد این برداشت است، مانند آیه شریفه: (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ) ۲. این آیه دلالت دارد که بلوغ اشد به معنی خروج از طفولیت و دخول در مرحله ی احتلام است.

هم چنین عبدالله بن سنان در روایت معتبر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در جلسه ای حاضر بودم، شخصی از پدرم سؤال کرد، چه زمان امور یتیم به خودش واگذار می شود و می تواند سرنوشت خود را به دست گیرد؟ قال: «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» آن گاه که بالغ شود. سؤال کرد، چه زمان بالغ می گردد؟ قال: «إِحْتِلَامُهُ» (۲) هر زمان محتلم شود.

برخی دیگر از فقیهان معتقدند «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ» به معنی کمال قوای عقلی و حسی است، یعنی برای سپردن امور به غیر بالغ، علاوه بر بلوغ جنسی، رسیدن به حدّ بلوغ فکری و عقلانی نیز لازم است. (۳).

مؤید این تفسیر آیه ی دیگری است که می فرماید: (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُبُهًا) ۵. در مراحل خلقت، خداوند شما را از رحم مادر، طفل بیرون آورد تا این که به سن رشد و کمال برسید و در مرحله ی بعد، پیری سالخورده شوید.

در این آیه به سه مرحله از مراحل حیات انسان اشاره شده است: مرحله ی طفولیت و کودکی، مرحله ی اشدّ و بلوغ، و مرحله ی شیخوخت و پیری. هم چنین آیه دلالت دارد بر این که بلوغ امری است تدریجی، و برای آن مراتبی از قوت و شدت است. و شارع اولین

ص: ۷۷

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی ۳۵۴:۱۰.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۴۱۲:۱۸، باب ۲، من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۳- (۴) مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۱۴۱:۳.

مرتبه ی آن را موضوع احکام قرار داده است، یعنی بلوغ اشد که با کمال انسان در قوای جسمانی و روحانی تحقق می یابد.

در آیاتی که ذکر شد به سه بلوغ اشاره شده و یا به تعبیری دقیق تر، واژه ی بلوغ با سه تعبیر توصیف و مشخص گردیده است: بلوغ حُلْم، بلوغ نکاح و بلوغ اُشْد. در صفحات بعد در مورد واژه ی سَوْم، بیش تر توضیح خواهیم داد.

ب: روایات

روایات بسیاری در حدّ استفاضه بلکه متواتره، بر این نظریه که احتلام علامت بلوغ است، دلالت دارد. ما این ها را به چند دسته تقسیم و در هر مورد به عنوان نمونه فقط یک روایت ذکر می نمایم:

دسته ی اول: روایاتی است که دلالت دارد، کودک بعد از احتلام از حالت یتیمی و صغر خارج و به مرحله ی مرد و یا زن بودن می رسد.

در روایت صحیحه، هشام از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إِنْ قَطَعَ يَتِيمٌ بِالْإِحْتِلَامِ...» مرحله ی یتیمی کودک و نیاز داشتن به سرپرست، با احتلام او پایان می یابد و همان زمان وقت بلوغ اوست. اگر محتلم شود و به رشد عقلی نرسد و سفیه و یا کودک باشد، باید ولی او اموالش را نگه دارد و در اختیارش قرار ندهد. (۱)

دسته ی دوم: روایاتی است که دلالت دارد وجوب نماز و روزه، بر احتلام معلّق شده است. در روایت موثّق، عمار ساباطی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: چه زمان بر کودک نماز واجب می شود؟ فقال: «إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ أَحْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ...» (۲) آن گاه که سیزده ساله شود و اگر قبل از آن محتلم شود نماز بر او واجب می گردد. و در مورد روزه فرمود: «عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا أَحْتَلَمَ الصَّبِيَاءُ...» (۳) بر کودک آن گاه که محتلم شود، روزه واجب می شود.

ص: ۷۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۹:۱۸، باب ۱، من ابواب الحجر، ح ۱.

۲- (۲) همان ۴۵:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۲.

۳- (۳) همان، ۲۳۶:۱۰، باب ۲۹، من ابواب الصوم، ح ۷.

دسته ی سوم: روایاتی است که می گوید بر زن واجب نیست موی سر خود را از کودک کی که محتلم نشده است، بپوشاند. در روایت صحیح احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرموده اند: «يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ، وَ لَا تُغَطِّي الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ» (۱). کودک از سن هفت سالگی به انجام نماز ترغیب و در ترک آن نکوهش می شود - تا در وقت تکلیف به نماز خواندن عادت نماید - و لازم نیست زن موهای خود را از کودک تا زمانی که محتلم نشده، بپوشاند.

دسته ی چهارم: روایاتی است که دلالت دارد بعد از احتلام کودک، حدود الهی به طور کامل بر وی جاری و مشمول تکالیف می گردد. حدیث معروف «رفع قلم» که شیعه (۲) و سنی (۳) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند، بر همین معنی دلالت دارد.

هم چنین شیخ کلینی در کافی با سند صحیح از حرمان نقل نموده است که گفت: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم چه زمان کودک به طور کامل مشمول اجرای حدود می شود؟ قال: «إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْبَيْتَمُ وَ ادْرَكَ» آن گاه که از حالت یتیمی - و این که نیاز به سرپرست داشته باشد - خارج شده و دارای ادراک گردد. سؤال نمودم: آیا برای این مرتبه علامتی است که بتوان آن را شناخت؟ فقال: «إِذَا احْتَلَمَ» (۴) علامت آن احتلام است.

۶- مباحث مطرح شده در ذیل علامت اَوَّل

فقیهان در مباحث فقه استدلالی در ذیل علامت اَوَّلِ بُلُوغِ به ذکر مباحث دقیق تخصصی در این زمینه پرداخته اند که به فهرست مهم ترین آن ها اشاره می گردد:

۱ - مقصود از علامت بودن خروج منی، استعداد خروج و قدرت بر انزال است. (۵)

ص: ۷۹

۱- (۱) همان، ۲۲۹:۲۰، باب ۱۲۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۲۷۱، دعائم الاسلام ۱: ۱۹۴.

۳- (۳) سنن الکبری، ۸: ۴۰۹، ح ۱۱۴۹۳ و ۴۷۱ ح ۱۱۶۴۴.

۴- (۴) الکافی ۷: ۱۹۷، باب حدّ الغلام و الجاریه ح ۱، و مسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۵- (۵) مفتاح الکرامه (طبع قدیم) ۵: ۲۳۷، جواهر الکلام ۱۱: ۲۶-۱۲، المناهل: ۸۷-۸۸.

۲- شرط نیست که خروج منی همراه با درک لذت و شهوت باشد، بلکه به هر صورت خارج شود علامت بلوغ است. (۱)

۳- شرط نیست که منی با جهش و جستن خارج شود. (۲)

۴- اگر منی استعداد خلقت به حسب نوع انسان ها داشته باشد (هر چند در بعضی اشخاص و در بعضی احوال این گونه نباشد) می تواند علامت قرار گیرد. (۳)

۵- خروج منی از موضع معتاد باید صورت پذیرد. (۴)

۶- مشهور در بین فقها این است که این علامت (خروج منی) اختصاص به مردان ندارد، بلکه مشترک بین زنان و مردان می باشد. (۵)

در روایت صحیح، محمد بن اسماعیل بن بزیع می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، مردی با زن خود در غیر فرج مجامعت می نماید و از زن آب خارج می شود، آیا غسل بر او واجب است؟ فرمودند: بله (۶)

در روایت صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شده، اگر زن در خواب ببیند با او مجامعت شده است، حکمش چیست؟ قال: «إِنْ أَنْزَلَتْ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ وَ إِنْ لَمْ تُنْزِلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ» (۷). اگر انزال شود غسل بر او واجب می گردد، در غیر این صورت چیزی بر او نیست.

۷- علامت دوم: انبات (رویش موی خشن)

فقیهان بر این حکم اتفاق نظر دارند که رویش موی خشن (زبر) بر عورت زن و مرد، نشانه ی بلوغ آن ها است. (۸) اذله این مسأله چنین است:

ص: ۸۰

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۲: ۵۳۴، تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۱، ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۹۹، قواعد الاحکام ۲: ۱۳۳، موسوعه الامام الخویی ۶: ۲۴۷، مستمسک العروه الوثقی ۳: ۸-۹، المختصر النافع: ۲۳۱.

۳- (۳) مسالک الافهام ۴: ۱۴۲، جامع المقاصد ۵: ۱۸۱، جواهر الکلام ۲۶: ۱۲، ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۵، المناهل: ۸۷.

۴- (۴) التنقیح الرائع ۱: ۶۶، جامع المدارک ۳: ۳۶۲، جامع المقاصد ۵: ۱۸۱، المناهل: ۸۷، مسالک الافهام ۴: ۱۴۳.

۵- (۵) المبسوط ۲: ۲۴۹، السرائر ۱: ۳۶۷، شرائع الاسلام ۲: ۹۹، تحریر الوسيله ۲: ۱۳، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۵.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲: ۱۸۶، باب ۷، من ابواب الجنابه، ح ۳.

۷- (۷) همان: ۱۸۷ ح ۵.

۸- (۸) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۶، قواعد الاحکام ۲: ۱۳۳، مدارک الاحکام ۶: ۱۸۵، سلسله تألیفات شیخ انصاری (کتاب الصوم): ۲۰۷.

۱ - برخی در این حکم ادعای اجماع نموده اند. (۱)

۲ - این علامت مورد قبول عقلا است، یکی از بزرگان در این زمینه می نویسد: «علامت بودن انبات، نیاز به تعزید شرعی ندارد، بلکه از علایمی است که نزد عقلا مورد قبول است و موجب اطمینان برای تحقق بلوغ می باشد و چون شارع آن را نفی ننموده است، از نظر شرعی نیز حجت و دلیل قرار می گیرد. البته باید رویش مو به طور طبیعی و به مقتضای سن اشخاص باشد نه با دارو و درمان». (۲)

۳ - امام باقر علیه السلام در حدیثی می فرماید: اگر کودک پانزده ساله شود، یا در صورت و یا عورت او پیش از پانزده سالگی، موی زبر بر او بیاید، بالغ می گردد. (۳)

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَ الْيَتِيمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشْرَةَ سِنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ أَوْ يُشْعِرَ أَوْ يُنَبِّتَ قَبْلَ ذَلِكَ». (۴) دخالت کودک در امر خرید و فروش جایز نیست و از حالت یتیمی (نیاز به سرپرست داشتن) خارج نمی گردد، مگر این که پانزده ساله شود یا محتلم گردد یا بر صورت یا عورت او قبل از پانزده سالگی موی زبر پیدا شود. از این روایت استفاده می شود رویش موی زبر، قبل از پانزده سالگی علامت بلوغ است.

در این جا مناسب است به چند مطلب مهم اشاره شود:

۱ - بسیاری از فقها به صراحت اعلام نموده اند، این علامت (رویش موی زبر بر عورت) مشترک بین زنان و مردان است و اختصاص به مردان ندارد. (۵)

۲ - برخی معتقدند، رویش موی زبر فی نفسه بلوغ است (۶)، نه علامت آن. ولی نظر

ص: ۸۱

۱- (۱) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۷، غنایم الايام ۱: ۶۴، الحدائق الناضره ۲۰: ۳۴۶، مسالك الافهام ۴: ۱۴۱، رياض المسائل ۹: ۲۳۷.

۲- (۲) جامع المدارك ۳: ۳۶۳.

۳- (۳) وسائل الشيعه ۲۰: ۲۷۸، باب ۶، من ابواب عقد النكاح و اولياء العقد، ح ۹.

۴- (۴) الكافي ۷: ۱۹۷، باب حد الغلام و الجارية، ح ۱.

۵- (۵) تحرير الاحكام الشرعية ۲: ۵۴۳، السرائر ۱: ۳۶۷، جامع المقاصد ۵: ۱۸۰، رياض المسائل ۹: ۲۴۰.

۶- (۶) النهايه: ۶۱۱، السرائر ۱: ۳۶۷، الجامع الشرائع: ۱۵۳ و ۳۶۰، كشف الرموز ۱: ۵۵۲.

مشهور این است که علامت است. (۱) زیرا به تدریج حاصل می شود، در حالی که بلوغ این گونه نیست. به علاوه ابتدای زمان رویش معلوم نیست. (۲)

۳- برای مردان، رویش موی زیر در صورت و لب نیز علامت بلوغ است. (۳)

۸- علامت سوّم: سن بلوغ

در این قسمت باید در دو مطلب تحقیق شود:

مطلب اول: سن بلوغ در پسران

مشهورترین (۴) نظریه در میان فقیهان، از گذشته تا به حال (قدماء، متأخرین و معاصرین) این است که سن بلوغ در پسران پانزده سال تمام است. (۵) در قوانین جمهوری اسلامی ایران نیز معیار بلوغ در سن پسر، پانزده سال تعیین شده است. (۶)

۹- ادله فقهی معیار سن بلوغ پسران

۱- اجماع. (۷)

۲- بعضی از فقها معتقدند آیه شریفه (وَ اِثْلُوا التَّيْمَامِي حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ...) که توضیح آن در علامت اول بیان گردید، بر این علامت نیز دلالت دارد، زیرا مقصود

ص: ۸۲

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۳۴۶:۲۰، تحرير الأحكام الشرعية ۵۳۵:۲، مسالك الافهام ۱۴۱:۴، جامع المقاصد ۱۸۱:۵.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجر): ۲۸۰.

۳- (۳) المبسوط ۳۶۵:۱، تحرير الاحكام الشرعية ۵۳۵:۲، رياض المسائل ۲۳۸:۹، الحدائق الناضرة ۳۴۶:۲۰.

۴- (۴) برخی دیگر چهارده سال را ملاک قرار داده اند. علامه حلی در مختلف الشیعه ۴۳۱:۵، این نظریه را از ابن جنید نقل نموده، در مهذب البارع ۵۱۳:۲، نیز همین نظریه مورد پذیرش قرار گرفته است. برخی دیگر سیزده سال را ذکر نموده اند. مجمع الفائده و البرهان ۱۸۹:۹، کفایه الأحکام ۵۸۱:۱، مدارک الأحکام ۱۵۹:۶. و گروه سوّم بین عبادات و حدود و معاملات تفصیل قائل شده و معتقدند نسبت به اجراء حدود و انجام معاملات، حد بلوغ پسران، پانزده سال است. و در عبادات کم تر است. الحدائق الناضرة ۱۸۵:۱۳.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱۰۰:۲، مسالك الافهام ۱۴۴:۴، ارشاد الأذهان ۳۹۵:۱، تحرير الوسيله ۱۳:۲، تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجر): ۲۸۷.

۶- (۶) قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات، تبصره ۱ از ماده ۱۲۱۰.

۷- (۷) الخلاف ۲۸۲:۳-۲۸۳، مسالك الافهام ۱۴۴:۴، کنز العرفان ۱۳۸:۲، جواهر الکلام ۱۶:۲۶.

از بلوغ، قدرت بر آمیزش و انزال است و کسی که پانزده سال نداشته باشد، این توانایی را ندارد^(۱).

۳- در مورد اطفال استصحاب عدم بلوغ جاری است و رفع این حالت نیاز به دلیل و اطمینان دارد و دلیل روشنی غیر از اتمام پانزده سال وجود ندارد. بنابراین پانزده سال، حد بلوغ است^(۲).

۴- قبل از پانزده سالگی، اصل براءت از تکلیف جاری است^(۳).

۵- قوی ترین دلیل در این باره، روایاتی در حد استفاضه می باشد. بعضی از آن ها در توضیح علامت اول و دوم ذکر گردید، مانند روایت حمران از امام باقر علیه السلام، که پانزده سالگی را سن بلوغ در پسران می داند^(۴).

هم چنین در روایت صحیح، معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، در چه سنی کودک را به انجام نماز ترغیب و در ترک آن تأدیب می نمایند؟ فرمودند: بین سال های هفت تا نه سال. سؤال نمودم و در چه سالی برای روزه؟ فقال: «فِيمَا بَيْنَ خَمْسِ عَشْرَةَ أَوْ أَرْبَعِ عَشْرَةَ»^(۵). بین سال های چهارده و پانزده سالگی.

یکی از فقها در نحوه ی استدلال به این روایت می گوید: (قبل از سنین چهارده و پانزده سالگی، وقت وادار نمودن کودک به تمرین برای انجام نماز و روزه و تأدیب او در ترک آن ها بیان شده است، چنان که از سیاق عبارت و تردید بین دو عدد چهارده و پانزده، همین معنی استفاده می شود، و مقتضای عبارت، مؤید این معنی است که بلوغ در یکی از این دو سن تحقق می یابد. لیکن در عدد اقل، یعنی چهارده سال، ممتنع است. زیرا در این صورت زمان متوسط بین چهارده و پانزده، تمرین محسوب نمی گردد و لازمه ی تردید این است که باید این گونه باشد. بنابراین حد بلوغ، عدد

ص: ۸۳

۱- (۱) المناهل: ۸۰ جواهر الکلام ۱۸:۲۶ و ۲۱.

۲- (۲) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۸۷، المناهل: ۸۰ سلسله تألیفات شیخ انصاری، کتاب الصوم ۱۲: ۲۰۸.

۳- (۳) جواهر الکلام ۱۷:۲۶-۱۸، المناهل: ۸۰.

۴- (۴) الکافی ۷: ۱۹۷، باب حد الغلام و الجاریه، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴: ۱۸، باب ۳، من ابواب اعداد الفرائض، ح ۱، تهذیب الأحکام ۲: ۴۱۱.

اکثر است، یعنی پانزده سال^(۱) روایات دیگری^(۲) نیز می باشد که به دلیل رعایت اختصار، از ذکر آن ها خودداری می گردد.

مطلب دوم: سن بلوغ دختران

نظریه ی مشهور بین فقهای امامیه از گذشته تا به حال این است که، سن بلوغ دختران نه سال تمام است.^(۳) قانون مدنی ایران نیز، سن بلوغ دختران را نه سال تمام قمری اعلام کرده است^(۴).

۱۰- ادله فقهی معیار سن بلوغ دختران

الف: اجماع فقها^(۵) ابن ادریس می نویسد: «در بین فقها اختلافی نیست که حد بلوغ دختران، نه سالگی است. زمانی که دختر به این مرتبه از سن برسد و دارای رشد عقلی باشد، اموال او در اختیارش قرار می گیرد و می تواند برای خود شوهر انتخاب کند و برای شوهر جایز است با او همبستر شود. این مسأله بین فقهای دوازده امامی (شیعه) مسلم است و اختلافی دیده نشده است.»^(۶)

ب: روایات مستفیضه، روایات وارد شده در این باب را می توان به چند دسته تقسیم نمود.

دسته اول: روایاتی که دلالت دارند دختر در نه سالگی حکم یتیم از او برداشته می شود و حق تصرف در اموال خود را دارد، مانند این که با سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: «الْجَارِيَةُ إِذَا بَلَغَتْ تِسْعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْيَتِيمُ وَ زُوِّجَتْ وَأَقِيمَتْ عَلَيْهَا الْحُدُودُ التَّامَّةُ لَهَا وَ عَلَيْهَا...»^(۷). دختر زمانی که به سن نه سالگی برسد، حکم یتیم

ص: ۸۴

۱- (۱) المناهل: ۸۱

۲- (۲) الکافی ۴: ۱۲۵، باب صوم الصبیان ح ۲، من لا یحضر الفقیه ۲: ۹۳، باب ۳۴ ح ۳۳۳.

۳- (۳) المبسوط ۲: ۲۵۱، شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰، جامع المقاصد ۵: ۱۸۲، تحریر الوسیله ۲: ۱۳، تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه و الحجری): ۲۹۳.

۴- (۴) قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات، تبصره ۱ از ماده ۱۲۱۰.

۵- (۵) غنیة النزوع ۱: ۲۵۱، تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۷.

۶- (۶) السرائر ۱: ۳۶۷.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۳.

(که نیاز به سرپرست داشته باشد) از او برداشته می شود و می تواند ازدواج نماید و حدود به طور کامل بر او اجرا می گردد و می تواند به نفع خود تقاضای اجرا کند.

دسته ی دوم: روایاتی است، مبنی بر این که معیار در بلوغ دختران، نه سالگی است. ابن ابی عمیر این مضمون را از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «حَدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعَ سِنِينَ»^(۱). هم چنین وی می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم، دختر در چه سنی کودک نیست (بالغ می شود) شش ساله و یا هفت ساله؟ فقال: «لَا إِنْتُهُ تِسْعَ لَا تُسْتَصْنَى»^(۲) معیار، سن شش و یا هفت ساله نیست، بلکه در نه سالگی، کودک (غیر بالغ) محسوب نمی شود.

دسته ی سوم: روایاتی است با این مضمون که دختر در نه سالگی جایز است (در صورت ازدواج) مدخول بها قرار گیرد. در روایت صحیح، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعَ سِنِينَ»^(۳). اگر مردی دختر خود را به نکاح دیگری در آورد، برای شوهر جایز نیست قبل از نه سالگی به او دخول نماید (همبستر گردد).

دیدگاه های دیگر در سن بلوغ دختران

۱ - مرحوم فیض کاشانی می گوید: «روایات وارده در تعیین سن بلوغ مختلف است. جمع بین آن ها ایجاب می کند بلوغ سنی، نسبت به تکالیف مختلف، اختلاف داشته باشد، چنان که از احادیث وارد شده در مورد روزه به دست می آید بر دختر قبل از پایان سیزده سالگی روزه واجب نیست، مگر قبل از این سن، حیض شود. از روایات وارده در مورد حدود، نیز استفاده می شود که در نه سالگی، حد بر دختران جاری می شود. هم چنین روایاتی در باب وصیت، عتق و... دلالت دارد که از فرد ده ساله این امور صحیح است»^(۴). برخی از محققین معاصر نیز همین نظریه را پذیرفته اند.^(۵)

ص: ۸۵

۱- (۱) همان، ۱۰۴:۲۰، باب ۴۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱۰.

۲- (۲) همان، ۳۶:۲۱، باب ۱۲، من ابواب المتعه، ح ۲.

۳- (۳) همان، ۱۰۱:۲۰، باب ۴۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۴- (۴) مفاتیح الشرائع ۱: ۱۴.

۵- (۵) محمد هادی معرفت به نقل از کتاب بلوغ دختران: ۱۵۴.

این نظریه، مخالف نظریه مشهور است که سن نه سالگی را ملاک قرار داده اند و به دلیل ترجیح روایاتی که مستند قول مشهور قرار گرفته، روایات مستند این نظریه، نمی تواند با آن ها به معارضه برخیزد.

۲- نظریه دیگری، ده سالگی را سن بلوغ دختران می داند. شیخ طوسی در کتاب المبسوط (۱) در مسائل روزه، هم چنین این حمزه (۲) و یحیی بن سعید حلّی (۳) این نظریه را پذیرفته اند، ولی هر سه نفر از آن عدول کرده اند. (۴)

۳- برخی از فقهای معاصر، سیزده سالگی را سن بلوغ دختران می داند. (۵) مستند این نظریه، روایتی است ضعیف، که نمی تواند مستند فتوی قرار گیرد. در موسوعه احکام الأطفال در مورد آن تحقیق و اظهار نظر شده است. (۶)

۴- برخی از محققین هم معتقدند هر چند روایات، بلوغ دختران را نه سالگی دانسته اند ولی با بررسی زمان صدور روایات، و ویژگی هایی که دختران آن زمان دارا بودند، می توانیم از راه تحوّل اجتهاد، بگوییم که روایات، نظر به دختران آن زمان دارد، نه به دخترانی که در زمان های بعدی هستند. وی در ادامه می گوید: پس می توانیم بگوییم نه سالگی برای حاصل شدن بلوغ دختران در روزگار معصومین: موضوعیت ندارد، بلکه طریقت دارد. در آن زمان که نه سال گفته شده، از باب تعیین مصداق بوده است و معیار و میزان برای پیدایش بلوغ، عادت ماهانه است نه، نه سالگی. (۷)

این نظریه در صورتی موجه است که ملاک در بلوغ دختران فقط حیض باشد، در حالی که از روایات، استفاده می شود که سن نه سالگی مدخلیت دارد و همان بلوغ می باشد و حیض علامت آن است.

ص: ۸۶

۱- (۱) المبسوط: ۱: ۳۶۵.

۲- (۲) الوسيله الى نيل الفضيله: ۱۳۷.

۳- (۳) الجامع للشرائع: ۱۵۳.

۴- (۴) الوسيله الى نيل الفضيله: ۳۰۱، الجامع للشرائع: ۳۶۰، الخلاف: ۳: ۲۸۲.

۵- (۵) يوسف صانعي، رساله عمليه: ۵۰۹.

۶- (۶) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۶: باب دهم، فصل پنجم.

۷- (۷) محمد ابراهيم جتّاتي، به نقل از كتاب بلوغ دختران: ۲۶۹-۲۷۰.

- ۱ - دیدگاه مشهور (۱) میان فقیهان این است که بلوغ سنی پسران با کامل شدن سال پانزدهم و در دختران با کامل شدن سال نهم، تحقق می یابد. صرف ورود در سال پانزدهم و نهم، کفایت نمی کند. بسیاری از فقها با صراحت این مسأله را بیان نموده اند. (۲) مستند این نظریه، روایات معتبر (۳) و استصحاب (۴) عدم تحقق بلوغ، قبل از کامل شدن سال اخیر و دیگر ادله (۵) می باشد.
- ۲ - ملاک در کامل شدن سال اخیر، عرف است و دقت های عقلی و ریاضی مستند عمل قرار نمی گیرد. (۶)
- ۳ - معیار در تعیین سال بلوغ، قمری است، زیرا متعارف در زمان صدور روایات و بیان ادله و نیز متبادر از آنها، سال های قمری است. (۷)
- ۴ - اثبات سنی که معیار بلوغ است، با موازین و ملاک های شرعی، مانند علم، بینه و شهادت شهود، شیوع، و گفتار پدر و مادر تحقق می یابد. در انبات، علاوه بر این امور، در صورت ضرورت و نیاز، با بررسی و امتحان موضع، و در خصوص احتلام، ادعای کودک نیز مسموع و قابل قبول است. (۸)

۱۱- علامت چهارم و پنجم در بلوغ دختران

به اتفاق فقیهان دخترتری که حائض و یا حامل می شود بالغ است، هرچند در این که این دو خود مصداق بلوغ هستند و یا نشانه و کاشف از بلوغ می باشند اختلاف

ص: ۸۷

- ۱- (۱) نظریه غیر مشهور این است که صرف ورود در سال های پانزده و نه، کفایت می کند. مجمع الفائدة و البرهان ۹: ۱۹۰، الحدائق الناضره ۲۰: ۳۵۰.
- ۲- (۲) جامع المقاصد ۵: ۱۸۲، ریاض المسائل ۹: ۲۴۵، جواهر الکلام ۲۶: ۲۸.
- ۳- (۳) الکافی ۶۹: ۷ ح ۶-۷، وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲، و ۲۷۸: ۲۰، باب ۶، من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۹.
- ۴- (۴) تذکره الفقها ۱۴: ۱۹۸.
- ۵- (۵) مسالک الأفهام ۴: ۱۴۴، المناهل: ۸۴.
- ۶- (۶) المناهل: ۸۴.
- ۷- (۷) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۴، مسالک الأفهام ۴: ۱۴۴، مهذب الأحکام ۲۱: ۱۲۵.
- ۸- (۸) مسالک الأفهام ۲: ۴۹، الروضه البهیة ۲: ۴۰۰-۴۰۱.

نظریه ی معروف بین فقها این است که حمل و حیض کاشف از سبب بلوغ می باشند. (۲)

مستند این نظریه، آیاتی از قرآن و روایات است، مانند: (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ...۳). ما انسان را از نطفه ی مختلط خلق کردیم. امشاج به معنی اختلاط آب مرد و زن در رحم می باشد. (۳)

و نیز آیه (خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ). (۴) انسان از نطفه ی جهنده خلق گردیده که از میان صلب پدر و سینه ی مادر بیرون می آید.

این آیات دلالت دارد که خلقت انسان از منی زن و مرد است و از آن ها استفاده می شود زنی که حامله شده، قبل از حمل بالغ بوده و گرنه حامله نمی شد. در روایت موثق، محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «الَّتِي لَا تَحْبَلُ مِثْلَهَا لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا» (۵). دختری که حامله نشود عده ندارد، یعنی موضوع حکم (وجوب عده در طلاق) بلوغ است، و دختر اگر در سنی باشد که مانند او حامله نمی شود، چون بالغ نشده مشمول حکم بلوغ قرار نمی گیرد، بنابراین حمل، دلیل بر سبب بلوغ است. (۶)

این اختلاف نظر در قضای عبادات واجب، و نفوذ اقرار در اموری که اقرار نسبت به آن ها صحیح است، و نیز در صحت تصرفات مالی، ثمره ی عملی دارد. (۷)

علاوه بر علامتی که ذکر شد، برخی از فقها علائم دیگری را نیز برای تشخیص بلوغ ذکر نموده اند، مانند:

ص: ۸۸

۱- (۱) المسبوط: ۲/۲۴۹ و ۲۵۱، غنیه التزوع: ۱/۲۵۱، السرائر: ۲/۱۹۹.

۲- (۲) شرائع الاسلام: ۲/۱۰۰، تحریر الاحکام الشرعیه: ۲/۵۳۴، مسالک الأفهام: ۴/۱۵۴، جواهر الکلام: ۲۶/۴۲ و ۴۴.

۳- (۳) مجمع البیان: ۱۰/۲۱۳.

۴- (۴) سوره طارق: ۸۶/۶-۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه: ۲۲/۱۸۲، باب ۳، من ابواب العدد، ح ۲.

۶- (۶) استدلال به این روایت، نیاز به توضیحات بیشتری دارد که به دلیل رعایت اختصار، صرف نظر می گردد. ر. ک: جواهر الکلام: ۲۶/۴۲ و ۴۴، جامع المدارک: ۴/۵۵۰ به بعد، تفصیل الشریعه (الطلاق و الموارث): ۱۱۲ به بعد.

۷- (۷) جواهر الکلام: ۲۶/۱۰.

۱ - به کمال رسیدن عقل کودک. (۱) البته مقصود از این علامت، رشد کودک و خارج شدن او از زمره ی سفیهان نیست، زیرا بسیاری از کودکان سفیه نیستند، در عین حال بالغ هم نمی باشند.

۲ - غلظت و کلفتی صدا در پسران و حجیم شدن پستان در دختران. مرحوم علامه حلی این امور را دلیل سبق بلوغ می داند. (۲)

۱۲- تحقیق در سن بلوغ دختران

نژاد، تغذیه و عوامل فیزیکی و روانی موجود در محیط زندگی، در زمان ظهور بلوغ و میزان ترشح هورمون های مربوط، اثر می گذارد. مثلاً ویتامین « E » را از جمله عوامل تغذیه ای مؤثر به شمار می آورند، هم چنین نژاد و عوامل فیزیکی و محیط جغرافیایی، در اقوام و مناطق گرمسیر نزدیک خط استوا، موجب بلوغ زودرس می شود.

آثار بلوغ جسمانی دختران در حیشه که از ممالک آفریقای به شدت گرمسیر است، در نه سالگی بروز می کند در حالی که در لایونی، شمالی ترین منطقه ی اروپا در شمال شبه جزیره اسکاندیناوی، در هیجده سالگی رخ می دهد. وضع نامساعد اخلاقی در اجتماعات بی بند و بار نیز باعث بلوغ زودرس در آن جوامع می شود. (۳)

از سوی دیگر، در همین جامعه به اصطلاح متمذّن امروز، در گوشه و کنار دنیا از کودکان در قاچاق مواد مخدّر، بهره کشی جنسی، برده داری برای کار در مزارع و کارگاه های کوچک و... به شکل ظالمانه و به میزان باور نکردنی، سوء استفاده می شود و چه بسا بر اثر عوامل قابل پیشگیری، جان خود را از دست می دهند.

تأثیر عوامل مختلف در تحقّق بلوغ زودرس و یا تأخیر آن از یک سو و نادیده گرفتن حقوق اطفال و ظلم و ستم بر آن ها از سوی دیگر، دانشمندان علم حقوق و حامیان کودک را بر آن داشت تا با افزایش سن بلوغ و به ویژه در خصوص بلوغ دختران و تعیین زمان برای این پدیده ی طبیعی، به حمایت قشر عظیمی از محرومین جامعه (کودکان) برخیزند.

ص: ۸۹

۱- (۱) النهایه: ۶۱۱، نکت النهایه ۳: ۱۵۲-۱۵۳، المهذب ۲: ۱۱۹.

۲- (۲) تذکره الفقها ۱۴: ۱۸۹، غنایم الأيام ۵: ۲۶۸.

۳- (۳) بنگرید احمد صبور اروودوبادی، روانشناسی نوجوانان و جوانان: ۱۴۹-۱۵۰.

شاید به همین علت در قوانین مدنی برخی از کشورها^(۱)، سن بلوغ به ویژه در خصوص بلوغ دختران افزایش داده شد و برای رعایت حقوق مختلف کودک، قوانین خاصی وضع گردید. در کنوانسیون حقوق کودک که بیشترین حمایت از کودکان را به خود اختصاص داده است، سن بلوغ برای دختر و پسر هیجده سال تمام پیشنهاد شده^(۲)؛ و مقرر گردیده است که قبل از هیجده سال، تحت حمایت اولیا و یا مراکزی که در این خصوص فعالیت می کنند، قرار گیرند.

ظاهراً تأثیر عواملی که ذکر شد، و نیز اختلاف روایات وارد شده در خصوص سن بلوغ دختران، سبب گردیده در بین صاحب نظران علوم اسلامی و فقیهان نیز، نظریه افزایش سن بلوغ در دختران بیش از آن چه مشهور فقهای امامیه به آن معتقدند (نه سال)، پیدا شود. به همین دلیل شایسته است تحقیقی در این مجال، صورت پذیرد.

توضیح این که: مقصود از بلوغ در لسان ادله (اعم از آیات و روایات) معنای لغوی و عرفی آن یعنی ادراک و رسیدن به حد نکاح می باشد.

مرحوم صاحب جواهر بعد از توضیح در مفهوم بلوغ، می نویسد: «بلوغ، کمال طبیعی انسان است که به واسطه ی آن نسل باقی می ماند و عقل کامل می گردد و اطفال از مرحله ی کودکی به کمالی که مردان و زنان آن را دارا می باشند، می رسند».

وی در ادامه می گوید: «بلوغ از موضوعات شرعی ای که نیاز باشد توسط شارع بیان گردد (مانند: الفاظ عبادات) نیست، بلکه موضوعی است کاملاً طبیعی که از نظر لغت و عرف روشن است»^(۳).

پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا سن بلوغ در دختران که بر طبق نظریه ی مشهور فقها نه سال تعیین گردیده است، همانند دیگر علائم طبیعی است؟ و در

ص: ۹۰

۱- (۱) به عنوان مثال در برخی کشورها، سن رشد ۲۱ سال کامل میلادی معین شده، «الوسیط عبد الرزاق السنهوری ۱: ۲۷۷» و یا در قوانین اردن، سن، ازدواج برای پسر ۱۶ سال و برای دختر ۱۵ سال تعیین گردیده، «الأحكام الشرعية فی الأحوال الشخصية ۴: ۱۸۴۷ ماده ۵».

۲- (۲) کنوانسیون حقوق کودک، ماده ۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴: ۲۶.

حقیقت شارع می خواسته معیاری در تعیین بلوغ طبیعی دختران معین نماید و روایات وارده طریقت دارد؟ در نتیجه سن بلوغ بستگی به طبیعت و قوای جسمانی دارد و ممکن است دختری نه سال داشته باشد، ولی بالغ نباشد؟ یا این که تعیین سن معین از طرف شارع اماره ی تعبدی بلوغ و غیر قابل تغییر می باشد؟

در این باره دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول: برخی از محققین، نظر اول را پذیرفته اند. در توضیح این دیدگاه گفته شده، هر چند دختران در نه سالگی ممکن است تکامل جنسی و غریزی پیدا کنند، اما با توجه به این که غالباً در این سن به حد بلوغ نمی رسند و بلوغ در این سن، زودرس می باشد، نمی توان نه سالگی را اماره بلوغ دانست، زیرا اماره وقتی اماره محسوب می گردد که یا دائمی باشد و یا دست کم غالبی. (۱)

در تحلیل و توجیه این دیدگاه قرائتی ذکر نموده اند که خلاصه ی آن چنین است:

۱- در آیات قرآن بین بلوغ پسران و دختران فرق گذاشته نشده است.

۲- در آیات قرآن سن بلوغ مطرح نشده، بلکه بر نشانه های طبیعی تکیه شده است (بلوغ حلم، بلوغ نکاح، و رشد) و خروج از دوران کودکی با بلوغ اشد حاصل می شود.

۳- تصرفات مالی با بلوغ و رشد، روا است.

۴- اگر سن بلوغ، تشریح دینی بود، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان می شد. به ویژه این که از مسائل مورد ابتلای زنان می باشد و وجهی در تأخیر و یا اخفای آن وجود ندارد.

۵- فقیهان بزرگی چون صاحب جواهر تصریح کرده اند که حقیقت بلوغ، امری است عرفی. (۲)

۶- دین اسلام جهانی است، اما رشد زنان در نواحی مختلف جهان مختلف است.

با توجه به قرائتی که ذکر شد، اطمینان حاصل می شود که شارع مقدس بر سن خاص به عنوان اماره ی تعبدی، نظر نداشته و در حقیقت آن چه بیان شده است، اماره ی طریقی است.

ص: ۹۱

۱- (۱) دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام: ۱۳-۱۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴:۲۶.

صاحب این دیدگاه در آخر نتیجه گرفته است که سن خاص اماره ی شرعی برای بلوغ دختران نیست. بلکه معیار در بلوغ آنان، قاعدگی است.^(۱)

باید دانست اموری که ذکر شد، هر چند قرائتی غیر قابل انکار می باشد، ولی در مجموع بیش از یک استدلال استحسانی نیست و هرگز نمی تواند مستند حکم شرعی و استنباط قرار گیرد.

دیدگاه دوم: این دیدگاه سن نه سال برای بلوغ دختران و پانزده سال برای پسران اماره ی شرعی تعبدی می داند. بسیاری از فقها به طور ضمنی، این نظریه را پذیرفته اند. تعبیری که در این زمینه به کار برده اند به این بیان که بلوغ دختر و پسر با سن آن ها مشخص می گردد، از آن حکایت دارد.^(۲) برخی دیگر نیز به آن تصریح نموده اند. کاشف الغطاء در تحریر المجله می نویسد: «بلوغ را با علاماتی می توان تشخیص داد. بعضی از آن ها طبیعی است، مثل احتلام و انبات و حیض و حمل در دختران، و برخی علامت شرعی، مانند کامل شدن پانزده سال در پسران و نه سال در دختران. این علائم کاشف از حقیقت بلوغ می باشند. بنابراین اگر پسر پانزده سال تمام داشته باشد و دختر نه سال تمام داشته باشد، حکم به بلوغ آن ها می گردد. هر چند دارای علائم طبیعی بلوغ نباشد»^(۳).

سید محمد مجاهد در مناهل^(۴) و شیخ محمد حسن نجفی در جواهر^(۵) این نظریه را به عموم فقیهان امامیه نسبت می دهند.

هم چنین آیه الله فاضل لنکرانی از اعلام معاصر، تصریح نموده است علانمی که از طرف شارع برای تشخیص بلوغ تعیین گردیده، اماره ی تعبدی است. وی می گوید: «سزاین که اماره شرعی برای بلوغ که موضوع عرفی است، تعیین گردیده، عدم اطلاع

ص: ۹۲

۱- (۱) دیدگاه های نو در حقوق کیفری اسلام: ۱۵-۲۵.

۲- (۲) شیخ انصاری، کتاب الصوم: ۲۰۷، شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰، قواعد الأحکام ۲: ۱۳۴.

۳- (۳) تحریر المجله ۳: ۱۶۶-۱۶۷.

۴- (۴) وی بعد از توضیح در مورد استصحاب عدم صغر، می گوید: «لکنه خلاف ما علیه الأصحاب من أن السنّ، بلوغ فی الشرع». استصحاب بقای صغر بر خلاف نظریه اصحاب - فقهای امامیه - می باشد. زیرا سن (پانزده سالگی برای پسر و نه سالگی برای دختر) از نظر شرعی، بلوغ محسوب می شود. المناهل: ۸۴.

۵- (۵) جواهر الکلام ۱۷: ۲۶.

عرف از حقیقت بلوغ است، همان گونه که اماره ی شرعی برای تشخیص عدالت از طرف شارع مشخص شده است، زیرا حقیقت عدالت، به دلیل این که از امور باطنی و ملکات نفسانی است، برای عرف مخفی است. در مورد بلوغ نیز این چنین می باشد.^(۱)

احتمال دیگری نیز در این بحث وجود دارد که با پایان سن پانزده سال و نه سال نیز بلوغ محقق می شود. در این صورت می توان ادعا کرد، بلوغ دو قسم است:

۱- بلوغ طبیعی، که با احتلام، انبات، حیض و حامله شدن دختر مشخص می گردد.

۲- بلوغ شرعی، که با کامل شدن سن پانزده سالگی در پسران و نه سالگی در دختران، تحقق می یابد. البته ظاهر روایات وارد شده و کلمات فقها بر نظریه ی تعبدی بودن اماره ی سن، دلالت دارد.

۱۳- ترجیح دیدگاه مشهور فقها

به نظر می رسد نظریه ی مشهور فقهای امامیه، به این که سن نه و پانزده سالگی اماره ی تعبدی بلوغ دختران و پسران است، بر سایر دیدگاه ها رجحان دارد و باید آن را پذیرفت.

این مدعا را می توان با توجه به امور زیر اثبات نمود:

۱- این نظریه به استناد روایات بسیاری که از نظر سند و دلالت صحیح و صریح می باشند، انتخاب شده است و از ظاهر بلکه صریح آن روایات، استفاده می شود، سنین ذکر شده در آن ها اماره ی تعبدی بلوغ است نه غیر آن.

۲- همان گونه که در کلمات فقها^(۲) بیان شده، احکام شرعی تابع ملاکات واقعی و نفس الامری است و منطبق با مصالح می باشد، یا به جهت دفع مفاسد فردی و اجتماعی جعل می گردد، لیکن ما انسان ها از درک واقعیت آن عاجزیم و تنها راه ممکن برای اطلاع ما، بیان ادله شرعی (آیات و روایات) است، و با عنایت به این که روایات وارد شده به

ص: ۹۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۸۸.

۲- (۲) مصابیح الظلام ۱: ۱۹، رساله الصلاه فی المشکوک: ۲۷، سید محمود شاهرودی، کتاب الحجج ۳: ۲۸۰، موسوعه الامام الخوئی ۴: ۴۷۷.

صراحت دلالت دارد نه سالگی در دختران اماره ی شرعی بلوغ است، نمی توان با توجیهاتی (مانند این که این اماره مربوط به زمان صدور روایات می باشد، یا چون در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله نیامده، پس تشریح نیست، یا روایات متعارض دارد و یا بلوغ جنسی فقط در بعضی از دختران در نه سالگی تحقق نمی یابد و دیگر اموری که پیش تر به آن ها اشاره شد) آن ها را بر خلاف ظاهر معنی نمود.

۳- تمام توجیهات یا قرائنی که سبب شده نظریاتی بر خلاف دیدگاه مشهور، ارائه گردد قابل جواب است و نمی تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد.

۴- این حکم که سن نه سالگی برای دختران و پانزده سالگی برای پسران، بلوغ محسوب می گردد، دارای منافع و فوائد بسیاری است. زیرا با این حکم، شارع مقدّس در سنین یاد شده، دختران و پسران را مکلف و مسئول اعمال خود دانسته است. آن ها نیز با قبول این مسئولیت و این که در زمره ی بزرگسالان قرار می گیرند، احساس شخصیت می نمایند.

این امر از نظر روانی نیز دارای فوائدی است و به سهم خود می تواند بخشی از مشکلات جامعه را کاهش دهد.

مقایسه کنید، اگر دختران و پسران احساس کنند تا هیجده سالگی کودکانند و مسئولیتی در مقابل اعمال خود ندارند، ممکن است دست به هر گونه فساد، تبهکاری و رفتار ناهنجار بزنند. چنان چه در جوامع غربی این گونه است؛ به ویژه این که می دانند جامعه و قانون در مقابل آنان واکنشی، همانند آن چه در مقابل بزرگسالان دارد، نشان نخواهد داد.

سنینی که در فقه برای بلوغ معین شده، دقیقاً همان سال هایی است که جوانان در بحران فکری قرار می گیرند و از سوی دیگر، بهترین زمان برای پذیرش تعهد از طرف آن ها است، واقعیات خارجی این مدّعا را اثبات می نماید که شخصیت دادن به جوان در این برهه ی زمانی، ضمن این که بخش عظیمی از این بحران را به آرامش و خودیابی و اعتماد به نفس تبدیل می نماید، در راه پویایی و کمال نیز مؤثر است.

الف - مهم ترین ایراد بر دیدگاه مشهور فقها مبنی بر تعیین نه سالگی برای بلوغ دختران، دو ایراد است:

۱ - در این سن، بسیاری از دختران به بلوغ جنسی نرسیده اند.

۲ - بر فرض که دختران در این سن بالغ باشند، قادر به انجام تکالیف نیستند.

در پاسخ به ایراد نخست می توان گفت: اگر تعیین نه سالگی را اماره ی شرعی بلوغ دانستیم، همان گونه که از ظاهر روایات و گفتار فقها استفاده می شود، نتیجه این می شود که دختر در این سن از نظر شرع بالغ است و موضوع حکم در ادله نیز، بلوغ است (اعم از بلوغ شرعی یا طبیعی که با احتلام و انبات تحقّق می یابد) به عبارت دیگر با رسیدن دختر به سن نه سالگی تمام، به حکم تعبد شرعی، بالغ می شود و باید احکام بلوغ بر افعال او مترتب گردد. ولی اگر سن و حیض، هر دو را موضوع و ملاک حکم قرار دهیم، دختر نه ساله ای که حیض نبیند، بالغ نیست. بنابراین باید توجه شود، حکم به چه موضوعی تعلق یافته است؟ و تفصیل آن باید در فقه تحقیق شود.

اما در پاسخ ایراد دوم هم می توان چنین گفت: تکالیف را می توان به سه قسم تقسیم نمود، اول: تکالیف بسیاری وجود دارد که نوع دختران در سن نه سالگی قادر به انجام آن می باشند، مانند احکام طهارت (غسل و وضو)، نماز، حجّ، اقامه ی دعوی و شهادت، اقرار و وکالت، رعایت پوشش و حجاب اسلامی، دوری از فحشا، فساد، تبهکاری، و عدم خیانت.

قسم دوم: تکالیفی است که در اجرای آن، علاوه بر بلوغ، دارا بودن رشد نیز معتبر است. مانند: تصرّفات مالی که توضیح آن در صفحات بعد خواهد آمد.

قسم سوم: تکالیفی که غالباً دختران در نه سالگی قادر به انجام یا تحمّل آن نباشند. مانند: روزه، آمیزش جنسی، اجرای کامل حدود بر آن ها و احکامی از این قبیل.

در مورد قسم سوم از تکالیف باید گفت: از برخی روایات استفاده می شود، در انجام این گونه تکالیف، داشتن سنی بیش تر از آن چه معیار بلوغ قرار داده شده، لازم است. مانند آن که برای تمکین و آمیزش دختران سن ده سالگی و بیش تر از آن معین شده است. (۱)

در بعضی روایات هم تصریح شده اگر کودک توان و قدرت روزه گرفتن داشته باشد، واجب است روزه بگیرد. «وَ إِذَا أَطَاقَ الصَّوْمَ، وَ جَبَّ عَلَيْهِ الصَّيَامُ»^(۱) که از آن استفاده می شود اگر توان روزه گرفتن ندارد بر او واجب نیست. به علاوه مقصود از نکاح، فقط آمیزش جنسی نیست. استمناعات دیگر نیز می تواند بعضی از اهداف باشد که از دختر نه سال امکان پذیر است.

هم چنین با استناد به قاعده ی مسلم فقهی «إِدْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ»^(۲) که مقرر می دارد اجرای حدود را در صورت وجود شبهه و تردید، متوقف سازید، با بروز شبهه، از اجرای حدود بر دختر نه ساله جلوگیری به عمل می آید.

بنابراین با این احتمال که دختر در این سنین به حکم حدود، آگاهی نداشته و یا قادر به آگاهی و علم نیست، و یا به دلیل ضعف جسمی قدرت تحمل آن را ندارد و ممکن است تلف گردد، بر او اجرای حدود نمی شود. افزون بر این، با استناد به اصول مسلمی از آیات قرآن، مانند: (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...)^(۳) خداوند برای شما حکم را آسان ساخته و تکلیف را مشکل نگرفته است و (مَا جَعَلَ عَلَيْكُم فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)^(۴) در مقام تکلیف در دین بر شما حرج و سختی جعل نموده است و (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)^(۵) خداوند هیچکس را مکلف به انجام امری ننماید، مگر به قدر توانایی او و نیز از روایات^(۶) مستفیضه، بلکه متواتره، استفاده می شود، انجام هرگونه تکلیف و الزام، مشروط به توان و قدرت است. با فرض این که پسر یا دختر در سن نه و پانزده سالگی، قادر به انجام بعضی از تکالیف نیستند، به حکم اصول یاد شده مکلف به اجرای آن تکالیف نمی باشند. هم چنین اگر اجرای بعضی از احکام بر کودک (مانند حدود) موجب عسر و حرج باشد به حکم اصول یاد شده از اجرای آن جلوگیری به عمل خواهد آمد.

ص: ۹۶

۱- (۱) تهذیب الأحکام ۲: ۳۸۱ ح ۸ صبی که در این روایت، موضوع حکم قرار گرفته، مشمول دختر نیز می گردد.

۲- (۲) الخلاف ۶: ۴۰۳-۴۰۴، تذکره الفقها ۱۰: ۳۱۲، تفصیل الشریعه، (کتاب الحدود): ۱۶.

۳- (۳) تهذیب الأحکام ۴: ۱۷۳، وسائل الشیعه ۲: ۱۸۰-۱۸۱ باب ۲، من ابواب وجوب الغسل، ح ۴ و ۱۰: ۱۷۸ باب ۱، من ابواب وجوب الإفطار، ح ۱۳ و ۹: ۱۸۵ باب ۴، من ابواب زکاه الغلایه، ح ۹ و ۴: ۱۵۹
إلی ۱۶۱ باب ۱۰، من ابواب المواقیف، ح ۱۱.

به اتفاق فقها، پایان محجوریت کودک و آغاز استقلال در اداره ی امور و استیفای حقوق خود، با رسیدن به مرحله ی رشد تحقّق می یابد. (۱) برخی از فقیهان در این مسأله ادعای اجماع نموده اند. (۲) امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «در رفع حجر از کودک، بلوغ وی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید به مرحله ی رشد برسد» (۳). شبیه این تعبیر را مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی آورده است. (۴)

۱- رشد در لغت

رشد در لغت به معنی راه یابی، راه یافتن به مقصد، رسیدن به واقع و از گمراهی به راه آمدن می باشد. هم چنین ثبات و استقامت نیز از معانی رشد شمرده شده است. این کلمه در مقابل «غی» به معنی انحراف پیدا کردن از حقیقت و دور شدن از واقع به کار می رود. راشد و رشید، اسم فاعل و وصف از آن است که دلالت بر استواری و پا برجا بودن، می کند. کلمه ی مرشد نیز از همین ماده گرفته شده است که به معنی راهنما و نشان دهنده ی راه می باشد. (۵)

در لسان العرب می نویسد: «رشد در مقابل ضلال و گمراهی است» (۶).

ص: ۹۷

-
- ۱- (۱) کشف الرموز ۱: ۵۵۲، کنز العرفان ۲: ۱۴۰.
 - ۲- (۲) غنیه النزوع ۱: ۲۵۲، المناهل: ۹۰، جواهر الکلام ۲۶: ۴۸.
 - ۳- (۳) تحریر الوسيله ۲: ۱۳.
 - ۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۹۷.
 - ۵- (۵) فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۰۴۴، مصباح المنیر ۱: ۲۲۷، راغب المفردات: ۳۵۴، فرهنگ فارسی جامع نوین ۱: ۶۷۸، مجمع البحرین ۲: ۷۰۲.
 - ۶- (۶) لسان العرب ۳: ۷۴.

دیدگاه مشهور بین فقها، رشد را به معنی اصلاح امور مالی و توان تدبیر در این زمینه می‌داند. رشید هم کسی است که دارای این صفت باشد. مرحوم محقق حلی می‌گوید: «دومین شرط که برای واگذاری اموال کودک به او نیاز است، رشد است که به معنی اصلاح امور مالی است.»^(۱) این عبارت در کلمات بسیاری از فقها^(۲) دیده می‌شود.

از قید اصلاح مال که در تعریف رشد آمده، چنین بر می‌آید که اگر شخصی مال خود را از بین نبرد، ولی نسبت به اصلاح و بهره‌برداری عقلایی از آن، تمایل نشان ندهد، و یا اساساً توانایی آن را نداشته باشد، رشید شناخته نمی‌شود.

۳- ادله دیدگاه فقها در مورد رشد

۱- (فَإِنْ أَنْشَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) اگر یتیمان را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید، اموالشان را به آن‌ها باز دهید.

مرحوم شیخ طبرسی نوشته است: «اقوی این است که مقصود از این جمله (فَإِنْ أَنْشَأْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا) داشتن عقل و قدرت اصلاح و تدبیر امور مالی است. این نظر از ابن عباس و امام باقر علیه السلام نقل شده است. هم چنین به اجماع فقها، اگر کسی دارای صفت رشد به معنایی که ذکر شد، باشد، جایز نیست از دخالت در اموال خود محجور گردد، هر چند در امور دینی فاسق باشد. بنابراین بعد از آن که کودک به حد بلوغ و رشد رسید، باید اموال وی در اختیارش قرار گیرد.»^(۳) برخی دیگر از مفسرین نیز این جمله را به گونه‌ای که ذکر شده، معنی نموده‌اند.^(۴)

۲- (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ) هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید، تا آن که به حد کمال و رشد برسد.

ص: ۹۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۰.

۲- (۲) تحریر الأحكام الشرعیه ۲: ۵۳۵، مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۱۹۴، التنقیح الرائع ۲: ۱۸۱، جواهر الکلام ۲۶: ۴۸.

۳- (۳) مجمع البیان ۳: ۲۰.

۴- (۴) کنز الدقائق ۲: ۳۶۴، الجامع لاحکام القرآن ۵: ۳۷، راوندی، فقه القرآن ۲: ۱۷.

نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، کنایه از آن است که نباید هیچ گونه تصرفی در آن صورت پذیرد، مگر به گونه ای که در نزد عقلا نیکوتر باشد. مانند این که، حفظ گردد و از تخریب آن جلوگیری به عمل آید. به طور کلی، منظور از آن تصرفاتی است که عقل سلیم آن را نیک می شمرد و بهتر از انجام ندادن آن است. (حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ)، یعنی تا این که بالغ و رشید گردد. (۱).

برخی دیگر این جمله را این گونه معنی نموده اند: «تا این که به کمال عقل و رشد برسد». (۲) و یا گفته شده است: «تا این که قوای عقلی و جسمی یتیم کامل گردد و به مرحله ی رشد برسد، در آن زمان اموال وی در اختیارش قرار می گیرد و می تواند در آن تصرف نماید».

این مرحله، پایان محجوریت و آغاز قبول مسئولیت کودکی است که به حد بلوغ و رشد رسیده است. (۳).

۳- از امام صادق علیه السلام سؤال شده است، معنی کلام خداوند متعال (فَإِنْ أَنْتَرْتُمْ مِنْهُمْ زُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) چیست؟ فرموده است: «إِنَّمَا الرُّشْدُ جَفْظُ الْمَالِ» (۴) رسیدن به حد رشد، یعنی قدرت داشتن بر حفظ مال.

در حدیث دیگری از آن حضرت سؤال شده، در چه زمانی باید اموال دختر یتیم در اختیارش قرار گیرد؟ فرمودند: «إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهَا لَا تُفْسِدُ وَلَا تُضَيِّعُ» (۵). آن گاه که بدانی اموال خود را فاسد و ضایع نمی نماید.

در ضمن حدیث دیگری نیز آن حضرت می فرماید: «وَ إِنْ اِحْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُوثِقُ بِهِ، لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ» (۶) اگر کودک به حد بلوغ و احتلام برسد، لیکن دارای عقلی که موجب اطمینان به صحت اعمال او گردد، نباشد، اموال وی در اختیارش قرار نمی گیرد.

ص: ۹۹

۱- (۱) زبده البيان: ۵۰۱-۵۰۲.

۲- (۲) راوندی، فقه القرآن ۳۰۸:۲.

۳- (۳) مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام ۱۴۱:۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۱۱:۱۸ باب ۲، من احکام الحجر، ح ۴.

۵- (۵) همان: ۴۱۰ باب ۱، ح ۳.

۶- (۶) مستدرک الوسائل ۴۲۷:۱۳ باب ۱، من کتاب الحجر، ح ۱.

از این روایت استفاده می شود، چنان چه یتیم دارای عقلی باشد که موجب اطمینان به اعمالش گردد و بتواند اموال خود را تدبیر و اصلاح نماید، رشید است و باید اموالش را در اختیارش قرار گیرد.

عنوان یتیم در آیات شریفه و روایات، ویژگی خاصی ندارد و عمومیت تعلیل، غیر او را نیز شامل می شود. بنابراین به اقتضای آیات و روایات، شرط جواز دخالت در اموال، داشتن عقل و قدرت اصلاح و تدبیر امور مالی است. به تعبیری خلاصه و جامع، رشد عبارت است از این که تصرفات شخص بالغ در اموالش، عاقلانه باشد و کسی که دارای چنین صفتی است، رشید نامیده می شود.

۴- بعضی از فقیهان در اثبات این نظریه فرموده اند: «معنی رشد از دیدگاه عرف، اصلاح امور مالی و فریب نخوردن در معاملات است. از آن جا که در بیان معنی آن از طرف شارع چیزی بیش تر از آن چه در نزد عرف است، وارد نشده است، باید حمل بر همان معنی عرفی گردد. این برداشت با معنی لغوی آن نیز بی تناسب نیست» (۱).

۵- اتفاق فقها (۲) بر این که، رشد به معنی اصلاح امور مالی و قدرت تدبیر در این باره می باشد، می تواند دلیل دیگری بر این حکم قرار گیرد.

۴- تحقیق در مفهوم رشد

از مباحث گذشته روشن گردید، فقها به تبعیت از آیات و روایات، برای رشد (۳) در اصطلاح فقهی آن دو وصف را لازم می دانند: «عقل» و «قدرت تدبیر در امور مالی» بنابراین رشید کسی است که دارای این دو وصف باشد.

ص: ۱۰۰

۱- (۱) مختلف الشیعه ۵: ۴۳۱، التنقیح الرائع ۲: ۱۸۱، الروضه البهیة ۴: ۱۰۲، مجمع الفائدة و البرهان ۹: ۱۹۴.

۲- (۲) المبسوط ۲: ۲۴۹، غنیة الزروع ۱: ۲۵۲، ریاض المسائل ۹: ۲۴۵، المناهل: ۹۰، جواهر الکلام ۲۶: ۴۸-۴۹.

۳- (۳) در علم زیست شناسی، رشد به معنی تغییرات تدریجی است که در جهت کمال کئی صورت پذیرد، و رشد کمی در انسان عبارت است از: وقوع تغییرات بدنی، هم چون افزایش قد، وزن، حجم و نمو استخوان ها. و در علم روانشناسی، رشد علاوه بر جنبه کمی آن، از نظر کیفی نیز بررسی می شود. رشد کیفی در روانشناسی در سه جنبه ی رشد شناختی، رشد اجتماعی، و رشد عاطفی است. منظور از رشد شناختی: تغییراتی است که در ادراک، تفکر، و حلّ مسائل ایجاد می شود، و رشد اجتماعی به تغییراتی اطلاق می شود که در روابط با دیگران پیش می آید، و رشد عاطفی تغییراتی است که در احساسات و گرایش ها حادث می شود. ر. ک: بلوغ دختران: ۲۷۳.

مقصود از عقل در عبارات فقیهان، یعنی رسیدن انسان به مرحله ای که بتواند خیر و شر را درک و مصالح و مفاسد و حسن و قبح را بشناسد. بنابراین مراد از عقل در این گونه مسائل، هوش، ذهن، و فهم حسی و ادراکی و استدلالی نیست. بلوغ عقلی به مفهوم فوق تنها در دایره ی دین معتبر است و هرگاه در متون دینی، اصطلاح عاقل به کار رفته، منظور بلوغ عقلی به معنای یاد شده می باشد.

دیگر این که، در فقه سن خاصی به عنوان سن رشد معین نشده است. علت آن نیز روشن است، زیرا زمان رشد در افراد مختلف با توجه به وضع جسمی و روحی آنان، اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی، و حتی تعلیم و تربیت آن ها متفاوت است. و تعیین سن و احراز آن، بر طبق معیارهایی که در مباحث آتی از آن بحث خواهیم کرد، به ولی یا قاضی واگذار شده که بر حسب مقتضیات زمان و اوضاع و احوال فردی و اجتماعی، اقدام به احراز رشد می نماید.

البته در قرآن و احادیث، رشد قبل از بلوغ نیز به هیچ وجه پذیرفته نشده است و برای حصول رشد، بلوغ شرط می باشد.

از سوی دیگر، در قرآن کریم، بلوغ اشد(۱) مترادف با رشد آمده است و از نظر معنای لغوی، این واژه دایره ی وسیعتری از بلوغ جنسی دارد و مجموعه ای از بلوغ عقلی (شامل درک خیر و شر، مصالح و مفاسد و حسن و قبح) و نیز استحکام و کمال نیروهای جسمی را دربر می گیرد.(۲)

به تعبیری دیگر، می توان بلوغ اشد را به کمال جوانی که یکی از دوره های شناخته شده ی بلوغ در روانشناسی است، اطلاق کرد. چرا که در قرآن، بلوغ اشد در کنار مقاطع سنی کودکی و پیری آمده است: (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِيَكُونُوا شُيُوخًا)۳ او خدایی است که شما را از خاک آفرید و سپس از قطره ی آب «نطفه» و آن گاه از خون بسته شده «علقه» پس از آن شما را از رحم مادر به صورت طفل بیرون آورد تا آن که به سن رشد و کمال برسید و در نهایت پیر و سالخورده شوید.

ص: ۱۰۱

۱- (۱) سوره انعام ۱۵۲:۶.

۲- (۲) ابن عربی، احکام القرآن ۲: ۲۹۸-۲۹۷.

علامه طباطبایی در این خصوص می‌گوید: بلوغ اشد به معنی سالهایی است که در آن سالها، قوای بدنی انسان رفته رفته بیش تر شده و به تدریج آثار کودکی از وی زائل می‌شود. طفل وقتی به این مرحله برسد، دیگر یتیم نیست تا از تصرف در اموال خود منع گردد. بلکه خود می‌تواند در آن تصرف نماید. و در نتیجه نیاز به تدبیر ولی او نیست. وی در آخر نتیجه می‌گیرد که مقصود از بلوغ اشد، بلوغ و رشد هر دو می‌باشد. (۱)

بنابراین چنانچه در جستجوی سن مناسبی، برای همراهی رشد و بلوغ نکاح و یا زمان حق تملیک و تصرف یتیم یا صغیر در اموالش برآییم، می‌باید آن را در زمانی جستجو کنیم که فرد به بلوغ اشد و به تعبیری دیگر، بلوغ و رشد رسیده باشد، که با توجه به آن چه از آیات و روایات یاد شده استفاده می‌شود، زمانی است که قوای عقلی و فکری و بدنی کودک، استحکام یافته باشد.

۵- اعتبار ملکه ی نفسانی

آن چه در تحقق مفهوم رشد ذکر شد (قدرت تدبیر امور مالی و انجام معاملات عاقلانه) باید ملکه ی نفسانی قرار گیرد و در مدت کوتاه زایل نگردد. ملکه به صفت راسخ (ثابت) در نفس گفته می‌شود که حالت دائمی دارد و اتفافی و زودگذر نیست.

بنابراین هرگاه شخصی بر حسب اتفاق، یک یا چند بار، کار عقلایی انجام دهد و آن گاه به کارهای غیر عقلایی بپردازد، رشید محسوب نمی‌شود، بلکه کارهای عقلایی باید چندان تکرار شود تا به صورت عادت و ملکه درآید. مانند: ملکه ی شجاعت و سخاوت. عبارت برخی از فقها در این باره مطلق است (۲)، ولی بسیاری از آنها، به لزوم ملکه قرار گرفتن این وصف، تصریح نموده اند (۳). مرحوم محقق سبزواری این نظریه را به مشهور فقها نسبت داده است (۴).

ص: ۱۰۲

۱- (۱) تفسیر المیزان ۳۷۶:۷.

۲- (۲) الخلاف ۲۸۳:۳، غنیه النزوع ۲۵۲:۱، شرائع الاسلام ۱۰۰:۲.

۳- (۳) قواعد الأحکام ۱۳۴:۲، جامع المقاصد ۱۸۳:۵، الروضه البهیة ۱۰۱:۴، الحدائق الناضره ۳۵۱:۲۰.

۴- (۴) کفایه الأحکام ۵۸۲:۱.

برخی از فقیهان معتقدند در تحقّق رشد علاوه بر آن چه ذکر شد (بلوغ، عقل، قدرت تدبیر در امور مالی) عدالت در دین نیز معتبر است. شیخ طوسی در بعضی از کتاب های خود^(۱) و برخی دیگر از فقیهان متقدم^(۲) این نظریه را پذیرفته اند.

مهم ترین مستند این نظریه، آیه ای است از قرآن که می فرماید: (وَلَا تَتُوتُوا الشُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۳ اموالی را که خداوند قوام زندگانی شما را بر آن مقرر داشته، به تصرف سفیهان ندهید. علاوه بر این روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه وارد شده و فرموده است: هر کس شرب خمر نماید سفیه است.^(۳)

از این استدلال جواب داده شده که این روایت افزون بر این که از نظر سند، ضعیف و قابل اعتماد نیست، اطلاق سفیه بر شارب خمر در آن مجازی است، زیرا متبادر از سفیه کسی است که توانایی تدبیر در امور مالی ندارد و فاسق در دین که قدرت تدبیر در امور مالی داشته باشد سفیه بر او اطلاق نمی شود.^(۴) مقصود از سفیه در این روایت نیز به قرینه روایات معتبر دیگری که در این زمینه صادر شده است^(۵) همین معنی است. دلایل دیگری نیز نقل شده که قابل جواب می باشد.^(۶)

در مقابل این نظریه، مشهور فقها معتقدند در تحقّق رشد، عدالت در دین معتبر نیست، بلکه اگر کسی توانایی اداره ی امور مالی داشته باشد، رشید است، هر چند در دین فاسق باشد.^(۷)

ص: ۱۰۳

۱- (۱) المیسوط ۲: ۲۵۱، الخلاف ۳: ۲۸۳.

۲- (۲) غنیة النزوع ۱: ۲۵۲، اصباح الشیعه: ۲۹۶، راوندی فقه القرآن ۲: ۷۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۸-۳۶۹ باب ۴۵، من احکام الوصایا، ح ۸.

۴- (۴) المناهل: ۸۰، ریاض المسائل ۹: ۲۴۶.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۹: ۸۴ باب ۶، من ابواب احکام الودیعه، ح ۴.

۶- (۶) المناهل: ۹۱، ریاض المسائل ۹: ۲۴۷.

۷- (۷) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۵، الحدائق الناضره ۲۰: ۳۵۱، مسالک الأفهام ۴: ۱۴۹، کفایه الأحکام ۱: ۵۸۳، جواهر الکلام ۲۶: ۵۰.

علامه ی حلی، این نظریه را به اکثر دانشمندان نسبت می دهد. برای اثبات این نظریه، ادله مختلفی ذکر شده است. مانند:

۱- استفاده از اطلاق آیات و روایاتی که در این زمینه وارد شده است. (۱)

۲- اصل اولی، عدم جواز منع افراد از تصرف در اموال خود است. غیر بالغ و غیر رشید، به اجماع از این اصل خارج شده اند و غیر این دو، از جمله کسی که در دین عادل نیست، در محدوده ی این اصل کلی باقی می باشند. (۲)

۳- کافر، مجبور از تصرف در اموال خود نیست، هر چند فاسق است. (۳)

۴- بسیاری از مردم، عادل در دین نیستند. بنابراین اگر شرط تحقق رشد، عدالت باشد، مستلزم حرج و ضرر است. (۴) و دیگر بازار خرید و فروش باقی نمی ماند. (۵) و پاره ای از ادله دیگر که در کتب فقه استدلالی ذکر گردیده است. (۶)

۷- رشد در حقوق مدنی

کلمه ی رشد در قانون مدنی تعریف نشده است، ولی با توجه به مفاد ماده ۱۲۰۸ که مفهوم غیر رشید را بیان می کند، می توان گفت: رشد چهره ای از عقل است که شخص را از تباه کردن اموال خود باز می دارد و به اصلاح آن هدایت می کند. (۷)

بعضی از صاحب نظران حقوق مدنی، در تعریف رشد می نویسند: «رشد در اصطلاح حقوقی، یعنی آن کیفیت نفسانی در انسان که مانع می شود از فاسد نمودن مال و صرف کردن آن در راههایی که شایستگی عقلا را ندارد» (۸)

ص: ۱۰۴

۱- (۱) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۵.

۲- (۲) ریاض المسائل ۹: ۲۴۶.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۴: ۱۴۹.

۴- (۴) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۵.

۵- (۵) الحدائق الناضره ۲۰: ۳۵۲.

۶- (۶) همان، تذکره الفقها ۱۴: ۲۰۳-۲۰۴، جواهر الکلام ۲۶: ۵۰.

۷- (۷) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی (قواعد عمومی قراردادها) ۲: ۲۶.

۸- (۸) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۴۴.

قبل از پیروزی انقلاب در حقوق مدنی ایران، هر کس به سن هیجده سال تمام می رسید، رشید فرض می شد و خود به خود از حجر خارج می گردید و در اداره ی امور خویش استقلال پیدا می کرد.^(۱) لیکن ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی اصلاحی ۱۳۷۰، سن هیجده سال را حذف و چنین مقرّر داشت: «هیچ کس را نمی توان بعد از رسیدن به سن بلوغ، به عنوان جنون و یا عدم رشد، محجور نمود. مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد».

و در تبصره ۲ این ماده (الحاقی ۱۳۷۰) آمده است: «اموال صغیری را که بالغ شده است، در صورتی می توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد».

اگر چه نوعی تعارض میان متن ماده و تبصره ۲ آن قابل مشاهده است، لیکن همان گونه که حقوقدانان گفته اند، بر اساس رأی وحدت رویه صادر شده از دیوان عالی کشور، متن ماده ناظر به امور غیرمالی و تبصره آن مربوط به امور مالی است.

۸- سفیه در لغت و اصطلاح

سفیه در لغت یعنی ابله، کم عقل.^(۲) شخص سفیه را ضعیف العقل،^(۳) ناقص العقل (عاقل ناقص) هم می گویند. اما ضد عاقل، مجنون است.^(۴)

در مجمع البحرین می نویسد: «سفیه یا مبذّر، کسی است که اموال خود را در غیر اغراض صحیح، مصرف می نماید و در معاملاتش فریب می خورد و اگر بگوییم سفیه کسی است که بی اعتنا است به آن چه می گوید و آن چه در مورد او گفته می شود، گراف نیست».^(۵)

مقصود از سفیه نسبت به اموال در اصطلاح فقها و حقوق مدنی، معنای مقابل رشداست. مرحوم محقق حلّی در این باره می نویسد: «رشد به معنی اصلاح و قدرت

ص: ۱۰۵

۱- (۱) سید حسین صفایی، دوره مقدماتی حقوق مدنی ۱۱۸:۲.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۴۲۰۲:۵.

۳- (۳) تاج العروس ۴۵:۱۹.

۴- (۴) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۲۱۷۳:۳.

۵- (۵) مجمع البحرین ۸۵۳:۲.

تدبیر در امور مالی است، اما سفیه کسی است که اموالش را در غیر اغراض صحیحه، مصرف می نماید» (۱).

تعبیر برخی دیگر از فقها نیز همین گونه می باشد، (۲) مرحوم صاحب ریاض در این باره می نویسد: «معنای سفیه را می توان با توجه به معنای رشد که ضد آن است، فهمید و آن کسی است که اموالش را در غیر اغراض صحیح مصرف می نماید» (۳).

کوتاه سخن این که، برای سفیه معنای شرعی ذکر نشده است، بلکه در کتاب و سنت نیز به همان مفهوم نزد عرف و عقلا (غیر رشید) آمده است.

هم چنین در قانون مدنی همین معنا از سفیه اراده شده است. در ماده ۱۲۰۸ چنین آمده است: «غیر رشید، کسی است که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خود عقلایی نباشد».

بنابراین، سفیه در مقابل رشید است و رشد، کیفیت نفسانی است در انسان که از افساد مالی و صرف کردن آن در راه هایی که شایستگی اعمال عقلا را ندارد، جلوگیری می کند (۴). باید توجه داشت که سفیه، کسی است که به طور غالب تصرفات غیر عاقلانه دارد و اگر شخصی، گه گاه در اموال خود غیر عاقلانه تصرف کند یا در معاملاتش به ندرت گول بخورد، غیر رشید محسوب نمی شود.

۹- حکم فقهی سفیه

سفیه، محجور است، یعنی از تصرف در اموال خود منع شده است. باید دانست اگر سفاهت کودک تا بعد از بلوغ ادامه یابد، محجور علیه می باشد و به حکم حجر نیازی نیست، زیرا رشد امری حادث است که به اثبات و احراز نیاز دارد و در صورت عدم رشد، حالت سفه و حجر استصحاب می شود.

ص: ۱۰۶

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۱-۱۰۰.

۲- (۲) ارشاد الأذهان ۱: ۳۹۶، ایضاح الفوائد ۲: ۵۵، التنقیح الرائع ۱۸۱: ۲، جامع المقاصد ۵: ۱۹۵.

۳- (۳) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱.

۴- (۴) حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۵۵.

اما در مورد سفیهی که بعد از احراز بلوغ و رشد، مبتلای به سفاهت شده است و عدم رشد او متصل به زمان کودکی نیست، نظر مشهور فقها^(۱) بر این است که حجر این گونه افراد، به حکم قاضی نیاز دارد. در تأیید این نظریه، استدلال کرده اند احراز حالت سفه دشوار است و نیاز به رسیدگی قضایی دارد، به علاوه حکم قاضی می تواند اشخاص دیگر را از سفاهت این شخص مطلع سازد، تا آنان در معاملات خود، آن را در نظر بگیرند و در حفظ منافع خود اقدام نمایند.

به هر صورت، دلیل بر محجوریت سفیه (اعم از این که سفاهت از کودکی تا بعد از بلوغ استمرار یابد یا بعد از بلوغ حادث شود) همان ادله ای است که در حجر صغیر ذکر شد. از جمله، آیه ی شریفه ی (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا) ۲. شیخ طوسی در تفسیر این آیه می نویسد: «بهر است این آیه را بر معنای عائی که از آن استفاده می شود، حمل نمود. در نتیجه به حکم این آیه، سفیه از تصرف در اموال خویش ممنوع است، خواه مرد باشد یا زن، و خواه بالغ باشد یا غیر بالغ»^(۲).

هم چنین مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: «حکم این آیه در مورد سفیه اعم از این که کودک باشد یا مجنون و یا محجور علیه، عمومیت دارد»^(۳).

مرحوم صاحب ریاض هم با صراحت اعلام می دارد: «تمام ادله ای که بر محجوریت کودک قبل از بلوغ، دلالت دارد، اعم از اجماع، آیات و روایات مستفیضه، دلیل بر محجوریت سفیه بعد از بلوغ و رشد، نیز می باشد»^(۴).

۱۰- احراز رشد

بعد از آن که کودک بالغ شد و رشد او احراز گردید از وی رفع حجر می شود و احراز آن از طریق اختبار و آزمون، با واگذاری معاملات و تصرفات مالی که متناسب با

ص: ۱۰۷

۱- (۱) الحدائق الناضره ۳۵۹:۲۰-۳۶۳، ایضاح الفوائد ۵۵:۲-۵۶.

۲- (۳) تفسیر التینان ۱۱۳:۳.

۳- (۴) مجمع البیان ۱۸:۳.

۴- (۵) ریاض المسائل ۹: ۲۵۰.

حرفه و شغل خانوادگی و طبقه ی اجتماعی اوست، امکان پذیر است. به عنوان مثال اگر از اولاد تجار است، معاملاتی تحت نظر ولی به وی واگذار می شود، اگر این معاملات را بدون فریب خوردن و ضرر انجام داد، معلوم می گردد رشید است. هم چنین دختران با توانایی آن ها بر حفظ اموال و جلوگیری از تبذیر، آزمایش می شوند. بسیاری از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند.^(۱)

اما آیا لازم است احراز رشد کودک به طور قطع باشد و به آن علم پیدا شود یا این که اطمینان (ظن) کفایت می کند؟ در این باره میان فقها دو دیدگاه می باشد، برخی مانند محقق حلی^(۲) و علامه ی حلی در بعضی از کتاب هایش^(۳) و آیه الله فاضل لنکرانی^(۴) بر این باورند که باید به رشید بودن کودک، علم پیدا شود. لیکن برخی دیگر، صرف اطمینان^(۵) را کافی دانسته اند.

۱۱- وقت آزمایش

زمان آزمایش رشد کودک، قبل از بلوغ است، به طوری که بعد از بلوغ نیاز به آزمایش مجدد نداشته باشد. و اموال وی در اختیارش قرار گیرد^(۶). ادله فقهی این حکم عبارتند از:

۱- (وَ ابْتُلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) از ظاهر آیه استفاده می شود که باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد، زیرا واژه ی یتیم که در آن به کار رفته است، مربوط به قبل از بلوغ است و به کودک بعد از بلوغ، از نظر

ص: ۱۰۸

۱- (۱) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۰، المبسوط ۲: ۲۵۱، تحریر الأحكام الشرعیة ۲: ۵۳۶، جامع المقاصد ۵: ۱۸۳، مسالک الأفهام ۴: ۱۵۰.

۲- (۲) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۱.

۳- (۳) قواعد الأحكام ۲: ۱۳۴.

۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۳۱۷.

۵- (۵) مجمع الفائده و البرهان ۹: ۲۰۶.

۶- (۶) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۳، تذکره الفقها ۱۴: ۲۲۴، مسالک الأفهام ۴: ۱۶۶، ریاض المسائل ۹: ۲۵۰، غایه المرام ۲: ۱۸۵.

عرف و لغت یتیم اطلاق نمی شود. به علاوه خداوند امر فرموده که اموال ایتم را زمانی که به حد بلوغ نکاح رسیدند، در اختیارشان قرار دهید. این حکم مستلزم این است که آزمایش رشد قبل از بلوغ صورت پذیرد.^(۱)

در این باره استدلال شده است که انجام آزمایش برای احراز رشد بعد از بلوغ، محجور شدن بالغ رشید را در پی دارد که ظلم و حرام است و باید از آن جلوگیری به عمل آید. بنابراین باید آزمایش قبل از بلوغ صورت پذیرد.^(۲)

۲- برخی از فقیهان مدعی شده اند، این حکم اجماعی است.^(۳) البته مقصود فقها زمانی است که احتمال رسیدن کودک به حد رشد وجود داشته باشد. بنابراین چه بسا به دلایلی، آزمایش بعد از بلوغ صورت پذیرد.^(۴)

امام خمینی رحمه الله در این زمینه می نویسد: «اگر احتمال رسیدن کودک به حد رشد، قبل از بلوغ او وجود داشته باشد، باید در آن زمان انجام شود، تا بعد از بلوغ فوراً اموالش در اختیارش قرار گیرد. در غیر این صورت، هر زمان که این احتمال وجود داشته باشد، آزمایش می شود، قبل از بلوغ و یا بعد از آن.»^(۵) عبارت فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه^(۶) نیز این گونه می باشد.

۱۲- اثبات رشد

در صورتی که صغیر یا کسی که صغیر تحت ولایت یا قیمومت اوست، بعد از بلوغ و قبل از احراز رشد، مدعی آن گردد و در این باره اقامه ی دعوی نماید، لازم است با توجه به موازین قضایی و فقهی، این مدعا اثبات گردد. اثبات آن به یکی از دو امر می باشد:

ص: ۱۰۹

۱- (۱) تذکره الفقها ۲۲۵:۱۴، شهید ثانی، حاشیه الشرائع: ۴۱۵.

۲- (۲) جامع المقاصد ۵: ۱۸۴.

۳- (۳) مجمع الفائدة و البرهان ۹: ۲۳۸، المناهل: ۹۴، جواهر الکلام ۱۰۸: ۲۶، مفتاح الکرامه ۵۸: ۱۶.

۴- (۴) ریاض المسائل ۹: ۲۵۰، جواهر الکلام ۱۰۸: ۲۶.

۵- (۵) تحریر الوسيله ۲: ۱۷.

۶- (۶) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۳۱۸.

الف: اثبات رشد با شهادت شهود

مرحوم محقق در باره اثبات رشد چنین می گوید: با شهادت مردان، رشد مردان و با شهادت مردان و زنان، رشد زنان اثبات می گردد. (۱)

بسیاری از فقیهان، (۲) نیز شبیه همین عبارت را آورده ند.

۱. ادله اثبات رشد با شهادت مردان

این ادله به قرار زیر است:

الف - عموم و اطلاق ادله ای که دلالت بر قبول شهادت عدلین دارد.

ب - اتفاق و اجماع (۳) فقها در این خصوص.

ج - اگر در این باره فقط به آزمایش رشد اکتفا شود، مستلزم عسر و حرج است، که از نظر شرعی نفی گردیده است. (۴)

د - فحوای ادله ای که دلالت دارد، بلوغ و عقل و عدالت، با شهادت شهود عادل اثبات می گردد. (۵)

ه - اکثر موضوعات مشتبه، با شهادت شهود اثبات می شود، در این مسأله نیز چنین است. (۶)

۲. قبول شهادت زنان

ادله ای که بر قبول شهادت زنان در اثبات رشد، خواه انفرادی و خواه به انضمام شهادت مردان دلالت دارد، عبارت است از:

الف - روایات مستفیضه ای (۷) که دلالت دارد شهادت زنان، به صورت انفرادی در مواردی که مردان از آن غالباً اطلاعی ندارند، کافی است البته بنا بر این که رشد زنان نیز از این گونه امور باشد. (۸)

ص: ۱۱۰

۱- (۱) شرایع الإسلام ۲: ۱۰۱.

۲- (۲) قواعد الأحكام ۲: ۱۳۴، جامع المقاصد ۵: ۱۸۶، ایضاح الفوائد ۲: ۵۲، الروضه البهیة ۲: ۴۰۱، جامع المدارک ۳: ۳۶۷.

۳- (۳) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱، جواهر الکلام ۲۶: ۵۱.

۴- (۴) المناهل: ۹۵، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۲۰۰.

۵- (۵) المناهل: ۹۵.

۶- (۶) همان؛ ریاض المسائل ۹: ۲۵۰-۲۵۱.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۵۲، باب ۲۴، من ابواب الشهادات، ح ۷-۸-۳۵۶ ح ۱۸، ح ۳۵۶ ح ۵۰.

۸- (۸) ریاض المسائل ۹: ۲۵۱، المناهل: ۹۵.

ب - رشد زنان از اموری است که غالباً مردان از آن بی اطلاع اند و اگر در این باره تنها به شهادت مردان اکتفا شود، لازمه اش تحقق عسر و حرج است.(۱)

ج - برخی از فقیهان در این باره ادعای اجماع نموده اند.(۲)

۳. اقامه شهادت نزد حاکم

پرسشی که در این جا مطرح می شود این است که آیا لازم است اقامه ی شهادت نزد حاکم و در دادگاه صورت پذیرد؟ در این باره دو نظریه وجود دارد.

نظریه اول: این کار را لازم می داند.(۳) البته بر این نظریه ایراد شده که اطلاقات ادله بر خلاف آن است(۴).

نظریه دوم: در این مسأله، اقامه ی شهادت در نزد حاکم را لازم نمی داند(۵). برای اثبات این نظریه به ادله ای استناد نموده اند. مانند:

الف - عبارات فقها در این باره اطلاق دارد.

ب - آیات و روایاتی که دلالت بر این حکم دارد، اطلاق دارد.

ج - رفع حجر از کودک بعد از بلوغ، نیاز به حکم حاکم ندارد(۶). هم چنین در این مورد، به دلیل وحدت ملاک این گونه است.

د - عموم ادله ای که دلالت بر جواز قبول شهادت عدلین دارد. مانند: روایت معروفی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند:

«وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقَوْمٌ بِهِ الْبَيِّنَةُ»(۷). نسبت به کل اشیاء، به ظاهر حال اکتفا می شود، مگر این که خلاف آن معلوم گردد، یا بینه اقامه شود.

ص: ۱۱۱

۱- (۱) شرایع الاسلام ۱۰۱:۲، مسالک الأفهام ۱۵۱:۴.

۲- (۲) ریاض المسائل ۲۵۱:۹، جواهر الکلام ۵۱:۲۶.

۳- (۳) تذکره الفقها ۲۴۳:۱۴، شرح الصغیر ۱۳۷:۲، ریاض المسائل ۲۵۱:۹.

۴- (۴) مجمع الفائده و البرهان ۱۹۹:۹، المناهل: ۹۵، جامع المدارک ۳۶۸:۳.

۵- (۵) المناهل: ۹۵، جواهر الکلام ۵۲:۲۶.

۶- (۶) مجمع الفائده و البرهان ۱۹۹:۹-۲۰۰.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۸۹:۱۷، باب ۴، من ابواب ما یکنسب به، ح ۴.

این حدیث، بینه (شهادت عدلین) را در موردی که حدیث وارد شده است (موضوع خصومت و قضاء) حجّت شرعی و معتبر می داند و چون کلمه ی اشیاء جمع است و دلالت بر عموم دارد، به ویژه این که با کلمه ی «کُلّ» مورد تأکید قرار گرفته است، می توان مضمون حدیث را توسعه داد. به این معنی که، بینه می تواند هر موضوعی از موضوعات که دارای حکم شرعی است، از جمله رشد را اثبات نماید. برخی از فقها(۱) با صراحت این معنی را بیان داشته اند.

ه - فحوائی ادّله ای که دلالت دارد، رؤیت هلال(۲) و عدالت، با شهادت شهود، ثابت می شود. هر چند حاکم در این باره حکم نداده باشد.(۳)

و - وجود سیره ی قطعی، بر این که با افراد مجهول الحال (آنان که سفیه بودنشان اثبات نگردیده است) همانند افراد رشید معامله می شود.(۴)

ز - چنان چه اثبات رشد، نیاز به حکم حاکم داشته باشد، مستلزم حرج و مشقّت است و حکم حرجی در دین نیست.(۵)

ب: اثبات رشد با خبر ثقه

بعضی از فقیهان(۶) بر این باورند که رشد با خبر ثقه نیز اثبات می گردد و ادّله ای که دلالت دارد بر حجّیت خبر ثقه در احکام، همان ادّله بر حجّیت آن در موضوعات نیز دلالت دارد. و عمده ترین دلیل در این خصوص، سیره و روش قطعی عقلا است، زیرا آن ها پیوسته در امور خود، اعمّ از اموری که مربوط به زندگی مادی و دنیوی آن هاست و یا امور اخروی و احکام شرعی، به خبر ثقه اعتماد دارند و عدم ردع آن از ناحیه ی شرع مقدّس، به منزله تأیید و امضای آن محسوب می گردد، بنابراین شرعاً حجّت است و فرقی بین احکام و موضوعات نمی باشد.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی «کتاب الطهاره» ۲: ۲۶۳-۲۶۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۰: ۲۹۲، باب ۱۲، من ابواب ثبوت رؤیت الهلال بالشیاع.

۳- (۳) المناهل: ۹۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۶: ۵۲، جامع المدارک ۳: ۳۶۸.

۵- (۵) المناهل: ۹۵، مجمع الفائده و البرهان ۹: ۱۹۹.

۶- (۶) جامع المدارک ۳: ۳۶۸.

همان گونه که توضیح داده شد، فقها معتقدند، حجر صغیر با رسیدن کودک به حد بلوغ و رشد، پایان می پذیرد و بعد از آن استقلال خود را به دست می آورد و می تواند حقوق مدنی خویش را استیفا نماید.

ولی در حقوق موضوعه، پایان محجوریت را منوط به رسیدن کودک به سن معینی دانسته اند، مثلاً در فرانسه، صغیر پس از رسیدن به سن شانزده سال تمام و در سویس و مصر و الجزایر، پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام می تواند بر اساس حکم دادگاه رشید شناخته شود.^(۱)

ماده ۱ پیمان نامه حقوق کودک، به صراحت اعلام می دارد: «منظور از کودک، افراد انسانی زیر سن هیجده سال است، مگر این که طبق قانون قابل اجرا، در مورد کودک سن بلوغ کم تر تشخیص داده شود».

هر چند تخصیصی که در آخر ماده ی مذکور بیان شده است، به دولت ها اختیار سن کم تر را برای رفع محجوریت از کودک می دهد، ولی در مجموع به نظر تدوین کنندگان کنوانسیون، هیجده سالگی مرز کودکی و بزرگ سالی است و این سن همان سن رشد و رسیدن به مرحله ای از زندگی است که فرد توانایی و درک لازم برای خروج از دوران کودکی و ورود به عرصه ی بزرگسالی و استقلال در اعمال حقوقی خود پیدا می کند. به بیان دیگر، شخص به مرحله ای از بلوغ جسمی و روانی می رسد که دیگر محجور نیست و می تواند در مسائل خود تصمیم گیری نموده و آن ها را به مرحله ی اجرا در آورد و اهلیت استیفا نیز دارد.

به نظر می رسد تعیین سن هیجده سال، آن هم به طور یکسان به دلیل اختلاف قوای جسمانی و روحانی پسر و دختر نمی تواند ملاک رشد و رفع محجوریت برای هر دو باشد. افزون بر این، موجب تضییع حقوق بسیاری از افراد نیز می گردد. زیرا اختلاف فرهنگ و اعتقادات، فکر و اندیشه، اقلیم جغرافیایی، تربیت خانوادگی و... سبب می گردد افراد در رسیدن به نمو جسمانی و قوای دماغی و روحی که مؤثر در بلوغ و رشد است، یکسان نباشند.

ص: ۱۱۳

۱- (۱) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۱۷۸.

در بسیاری از مناطق، کودکان دارای پانزده سال به بالا (همان گونه که مشهور است) به این مرحله رسیده اند. اگر بپذیریم، معیار و ملاک رفع محجوریت، هیجده سال است، باید این گونه افراد بیش از آن چه نیاز روحی آنهاست، محجور بوده باشند و نتوانند در سرنوشت خود دخالت کنند. و در مقابل، اولیای آن ها می توانند در زمانی که این گونه افراد نیاز به ولی و قیم ندارند، در اموالشان دخالت نمایند و آن ها را از دخالت در سرنوشت خود منع نمایند. بی گمان این نتیجه، با فلسفه ی وجودی پیمان نامه حقوق کودک و دیگر مقررات موضوعه که با هدف حمایت از حقوق کودکان تدوین گردیده است، مغایرت دارد.

۱- ولایت در لغت و اصطلاح

ولایت در لغت فارسی، یعنی حکم، سلطنت، حکومت، زمامداری (۱). واژه ولایت از کلمه ولی گرفته شده، ولی در لغت عرب به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است، بدون این که فاصله ای میان این دو باشد که لازمه چنین ترتیبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از این رو، این واژه با هیئت های مختلف (با فتحه و کسره) در معانی، حبّ و دوستی، نصرت و یاری، متابعت و پیروی و سرپرستی، استعمال شده است که وجه مشترک همه این معانی، همان قرب معنوی است.

از جمع بندی نظریات لغویین در معنی ولایت آن چه ذکر شد به دست می آید (۲). در لسان العرب آمده است: «به کسی که تدبیر امور یتیم به دست اوست و آن را انجام می دهد، ولی می گویند (۳)».

ص: ۱۱۷

۱- (۱) فرهنگ نوین عربی، فارسی: ۸۱۵.

۲- (۲) مفردات الفاظ القرآن: ۸۸۵، تاج العروس ۳۱۰:۲۰، لسان العرب ۴۹۰:۶، أقرب الموارد ۸۳۳:۵.

۳- (۳) لسان العرب ۴۹۰:۶.

و در نهایت این اثیر آمده است: کلمه ولایت دربر دارنده ی تدبیر امور و قدرت و انجام فعل است و تا زمانی که این سه امر در کسی جمع نشود، والی بر او اطلاق نمی گردد و دارای منصب ولایت نیست (۱). خلاصه آن که، تدبیر امور و حق تصرف در جان و مال دیگری را، در لغت، ولایت نامیده اند.

اما مقصود از ولایت در اصطلاح شرعی، سلطه و سلطنت است، و به تعبیری دیگر، قدرت شرعی و قانونی است که شارع آن را به اصالت و یا به صورت عرضی (۲)، جعل نموده است و به صاحب آن اجازه می دهد در امور دیگری (اعم از جان یا مال یا هر دو) دخالت نماید (۳).

ولایت به معنای فوق شامل انواع ولایت، اعم از ولایت پیامبر، امامان معصوم، حاکم، پدر و جد پدری و وصی می گردد. البتّه در محدوده اختیارات و مراتب، از یکدیگر متمایز می گردند که تحقیق در این باره، فرصت بیشتری را می طلبد.

بنابراین مقصود از ولایت پدر و جد پدری، اقتدار شرعی است، و به عبارت روشن تر، مسئولیتی شرعی است که شارع مقدّس به منظور نگهداری، مواظبت، تربیت و اداره امور مالی و غیر مالی کودک یا سفیه و یا مجنون که حجرشان متصل به صغر آنهاست، به پدر و جد پدری اعطا کرده است.

در اصطلاح حقوقی نیز ولایت را شبیه آن چه در فقه آمده، تعریف نموده اند. در این باره گفته شده است، ولایت عبارتست از: «سلطه و اقتداری که قانون به جهتی از جهات به کسی می دهد که امور مربوط به غیر را انجام دهد. و کسی که این سمت را داراست، ولی نامیده می شود» (۴).

ص: ۱۱۸

۱- ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۵: ۲۲۷.

۲- ولایت به اصالت (بالاصاله)، مانند ولایت پدر و جد پدری بر صغار. و ولایت عرضی (بالعرض)، مانند ولایت وصی و یا عدول از مؤمنین در صورتی که پدر و جد پدری نباشد.

۳- بلغه الفقیه ۳: ۲۱۰؛ العروه الوثقی ۶: ۴۱۳.

۴- حبیب الله طاهری، حقوق مدنی ۱-۱۳۹: ۲، حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۰۲، ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده: ۴۰۲.

ولایت به اعتبارات گوناگون به انواع مختلف تقسیم می‌گردد و مهم‌ترین تقسیم‌بندی آن چنین است:

الف: تقسیم‌بندی ولایت به اعتبار سبب ولایت

در این تقسیم‌بندی ولایت به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- ولایت به معنی اخص، که سبب آن یکی از این اسباب پنج‌گانه می‌باشد: پدر، جد پدری، ملک (۱)، سلطنت و وصایت (۲).

۲- ولایت به معنی اعم، یعنی مطلق قدرت و اختیار در تصرف، نسبت به دیگری.

این قسم از ولایت دایره‌ای وسیع دارد و شامل این موارد می‌شود: اختیارات وکیل مأذون، صدقه‌دهنده در مورد اموال مجهول‌المالک و اشیایی که پیدا شده، مالک اموال زکوی نسبت به جدا ساختن زکات و پرداخت آن به مستحقین زکات، مالک خمس نسبت به پرداخت خمس به مستحق و یا تبدیل عین به قیمت، متولی موقوفه، متولی قصاص و تقاص، رهن‌گیرنده نسبت به فروش عین مرهونه، در جایی که این اختیار را داشته باشد. و نیز موارد دیگری که در فقه و عبارات فقها (۳)، از آن تعبیر به ولایت شده و در حقیقت برگشت این قسم از ولایت به تولیت و تفویض امور و مسئولیت است.

ب: تقسیم‌بندی ولایت به اعتبار مولی‌علیهم

به این اعتبار نیز ولایت به دو قسم خاص و عام تقسیم می‌شود. مقصود از ولایت خاص، ولایت پدر و جد پدری بر صغار است، و ولایت عام، ولایت امام، حاکم و ولی فقیه بر اموال و نفوس است و به طور اجمال جمیع مردم را شامل می‌گردد (۴).

ص: ۱۱۹

۱- (۱) به این معنی که برده یا بنده، ملک صاحب خودش محسوب می‌گردد و کسی که آن را خرید و در اختیار داشت، مالک آن بود. البته در این زمان چنین ملکی، موضوعیت ندارد.

۲- (۲) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۵۸۶:۲.

۳- (۳) بلغه الفقیه ۲۱۱:۳-۲۱۲.

۴- (۴) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۵۳۲:۱.

ج: تقسیم ولایت به اعتبار کمال و بلند مرتبه بودن آن

ولایت به این اعتبار به چند نوع تقسیم می شود، که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱- ولایت خداوند متعال بر مخلوقات، که بالاترین، کامل ترین و قوی ترین ولایات است، زیرا قوام و بقای همه موجودات هستی به وجود با برکت خداست. (فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ) ۱.

۲- ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا و جانشینان معصوم و بر حق آن حضرت، امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش:.

قسم دوم نیز به دو قسم، قابل تقسیم است:

الف: ولایت تکوینی: این ولایت عبارت است از سلطه بر موجودات جهان هستی، و از امور باطنی و صفات نفسانی و نعمت های ربانی است که با داشتن آن، شخص می تواند در جهان هستی نفوذ و تصرف نماید. این صفت از لحاظ قوه و ضعف، دارای مراتبی است که در اثر قرب و بُعد به سوی ولی مطلق، یعنی پروردگار جهان، به افرادی از انسان ها داده می شود. وجود چنین مقامی برای پیامبران الهی به ضرورت دین و صریح قرآن کریم، ثابت و حتمی است و برای امامان معصوم: و نیز فاطمه زهراء علیها السلام طبق اخبار متواتره و اعتقادات شیعه ثابت است.

در قرآن کریم، آیات بسیاری بر ثبوت این ولایت برای رسولان الهی دلالت دارد. از جمله به نقل از عیسی بن مریم علیها السلام می فرماید: (أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمُؤْتَمِي بِإِذْنِ اللَّهِ) ۲ من برای شما از گِل، صورت پرنده ای را می آفرینم و آن گاه در آن می دمم، سپس به اذن خدا پرنده ای خواهد شد، و من کور مادر زاد و مرض برص را شفا می دهم و مرده را زنده می کنم، همه این ها به اذن خداوند است.

ب: ولایت تشریعی: این ولایت عبارت است از سلطه تشریعی و منصب قانونی، و از امور اعتباری و مناصب جعلی است که با داشتن آن، شخص، حق تشریح و جعل قانون را دارد. این قسم از ولایت نیز مراحلی دارد مانند: ولایت تبلیغ (بیان احکام)، ولایت تفویض، ولایت قضا، ولایت اجرا حدود، ولایت اطاعت در اوامر شرعی، ولایت اطاعت در اوامر

عرفیه و شخصیه، ولایت تصرف استقلالی، ولایت اذن (نظارت)، ولایت حکومت (ولایت امر زعامت)، ولایت امامت و پیشوایی(۱).

۳- ولایت فقیه جامع الشرایط، که از شؤون و مراتب ولایت تشریحی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار: می باشد، زیرا فقیه از سوی آنان منصوب می گردد(۲).

۴- ولایت پدر و جد پدری بر صغار، که این خود نیز به دو قسم تقسیم می گردد.

قسم اول، ولایت آن ها بر مال صغار است که به معنی تدبیر امور مالی و تصرف در حفظ و نگهداری و انفاق بر آن ها و امور دیگری که مربوط به اموال می باشد.

قسم دوم، ولایت آن ها بر نفس و جان صغیر، به معنی اشراف بر شؤون مختلف صغار می باشد.

این قسم ولایت نیز دارای اقسامی است. مانند:

الف - ولایت بر حضانت و تربیت اولاد.

ب - ولایت بعد از حضانت که آن را ولایت ضمّ نیز می نامند. به این معنی که پس از پایان حضانت تا زمان بلوغ، طفل تحت ولایت و قیمومت پدر و جد پدری است. بعضی از فقیهان این نوع ولایت را، کفالت نامیده اند.

ج - ولایت بر تزویج.

د - ولایت بر استیفای حقوق صغار، مانند: حق شفعه، حق قصاص و تقاص، حق خیار و غیر اینها(۳).

۳- انواع ولایت در حقوق مدنی

در حقوق مدنی، ولی به دو قسم تقسیم شده است:

الف: ولی عام

ولی عام کسی است که امور مربوط به عموم افراد را در حدود قانون انجام می دهد. حاکم، ولی عام است و او کسی است که از طرف مرجع صلاحیت دار به این سمت برگزیده شده باشد. اکنون سمت حاکم را، دادرس و دادستان بر عهده دارند و قانون، امور

ص: ۱۲۱

۱- (۱) سید مهدی موسوی خلیلی، حاکمیت در اسلام: ۶۴.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۳: ۲۲۱ الی ۲۲۵.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱: ۵۳۴.

معینی را به هر یک از آن‌ها واگذار نموده است. مانند صدور حکم موت فرضی، حکم طلاق غائب مفقود الاثر، حکم حجر، تعیین قیم برای حفظ اموال مجانین، تعیین امین برای اداره امور غائب و جنین و امثال آن^(۱).

ب: ولی خاص

ولی خاص کسی است که امور مربوط به اشخاص معین را در حدود قانون انجام دهد.

ماده ۱۱۹۴ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان، ولی خاص طفل، نامیده می‌شود». بنابراین ولی خاص بر طبق ماده فوق، به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱. ولی قهری

ولی قهری عبارت از پدر و جد پدری می‌باشد، سمت ولایت به آنان از طرف قانون اعطا شده و بدون انتصاب یا تنفیذ از طرف مقام رسمی صورت می‌گیرد. به همین جهت به پدر و جد پدری، ولی قهری گفته می‌شود.

در ماده ۱۱۸۱ ق. م. آمده است: «هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند».

قهری بودن ولایت پدر، از نظر حقوقی و اجتماعی به معنای واقعی خود پابرجاست، زیرا همین که طفل به دنیا آمد، خود به خود تحت ولایت پدر قرار می‌گیرد و هیچ مقامی، حق تغییر آن را ندارد، لیکن ولایت جد پدری، هر چند که در دیدگاه قوانین، مانند ولایت پدر است، اما در رسوم اجتماعی ما دخالت جد پدری منوط بر این است که ولایت پدر به دلیلی از بین رفته باشد و کودک در خانواده طبیعی و مرسوم خود زندگی نکند^(۲).

۲. وصی^(۳)

در مورد ولایت و اختیارات وصی در حقوق مدنی در گفتار دوم همین بخش توضیح داده می‌شود.

ص: ۱۲۲

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۲:۵.

۲- (۲) بنگرید ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده: ۴۰۲.

۳- (۳) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۳:۵.

۱- وصیت در لغت و اصطلاح

وصیت در لغت، مشتق از «وصی یصی» به معنی وصل و پیوند بین دو شیئی است. به اعتبار این که موصی، تصرف در اموال و دخالت در امور زمان خود را به بعد از موت متصل می نماید، آن را وصیت نامیده اند^(۱) و گفته شده وصیت از فعل رباعی «أوصی یوصی یا وصی» گرفته شده و به معنی عهد به کار می رود^(۲). در این صورت وصیت نامیدن عقد مزبور به اعتبار تعهدی است که موصی آن را می پذیرد. و اسم آن وصایت (باکسر و یا فتح واو) به معنی تعیین وصی برای صغار و مجنون می باشد^(۳).

اما در اصطلاح، بسیاری از فقیهان در تعریف آن نوشته اند: «هِيَ تَمْلِيكُ عَيْنٍ أَوْ مَنَفَعَةٍ أَوْ تَسْلِيْطٍ عَلَى تَصَرُّفِ بَعْدِ الوَفَاةِ»^(۴). وصیت آنست که موصی، عین ملک خود یا منفعت آن را به فرد یا افرادی بعد از وفات خویش تملیک نماید و یا به تصرف در آن، مسلط نماید.

شهید ثانی در این باره می نویسد:

«در عین مندرج می شود، آن چه بالفعل و در زمان حیات موصی موجود باشد، مانند درختان و آن چه در آینده موجود می گردد، مانند ثمره درختان. هم چنین مندرج می گردد در منفعت، منفعت دائمی و منفعت موقت»^(۵). پس موصی حق دارد به همه این امور وصیت نماید.

ص: ۱۲۳

۱- (۱) ر. ک: مجمع البحرین ۱۹۴۴:۳، لسان العرب ۴۵۱:۶.

۲- (۲) ر. ک: صحاح اللغه ۱۸۲۹:۲.

۳- (۳) دانشنامه حقوق خصوصی ۲۱۷۲:۳.

۴- (۴) ر. ک: شرایع الاسلام ۲۴۳:۲، مختصر النافع: ۲۶۳، الروضه البهیه ۱۱:۵، التنقیح الرائع ۳۵۸:۲.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۱۵:۶.

بعضی دیگر از فقیهان در تعریف آن نوشته اند: «وصیت، پذیرش تعهد در حیات شخص نسبت به بعد از وفات او است و دلیل این تعریف، ملاحظه وصل امور قبل از وفات به بعد از آن نیست، بلکه پیروی از قرآن مجید است، چرا که این تعهد را وصیت نامیده و می فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ) ۱ دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر متاع دنیا را مالک است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان، به قدر متعارف.

در این آیه شریفه، وصیت در تعهد خاص به کار رفته و معنی اصطلاحی آن از این آیه برداشت می شود(۱).

مقصود از وصایت در اصطلاح فقها وصیت به ولایت بر اخراج حق یا استیفا حق و یا ولایت بر طفل یا مجنون است و موصی ولایت بر این امور را به اصالت داراست (مانند پدرو جد پدری) یا به طور عرضی (مانند وصی آنان) در صورتی که در وصیت نمودن به این امور مأذون باشد(۲).

بنابراین وصیت به ولایت بر اولاد صغار و مجانین، توسط پدر و جد پدری، برای حفظ و نگهداری و تصرف در اموال آنان، به گونه ای که سود و مصلحت آن ها رعایت گردد، وصایت نامیده می شود(۳).

۲- وصیت در اصطلاح حقوق مدنی

از دیدگاه صاحب نظران در مسائل حقوق مدنی، وصیت عمل حقوقی است که به موجب آن، شخص به طور مستقیم یا در نتیجه تسلیط دیگران در اموال یا حقوق خود برای بعد از فوت تصرف می نماید(۴).

پدر و جد پدری (اولیای قهری) نه تنها در زمان حیات خود سرپرستی فرزندان خانواده را به عهده دارند، بلکه می توانند برای پس از مرگ نیز شخصی را مأمور تربیت فرزندان و اداره دارایی آنان سازند.

ص: ۱۲۴

۱- (۲) مستمسک العروه الوثقی ۵۳۴:۱۴، موسوعه الامام الخویی ۲۹۴:۳۳.

۲- (۳) ر. ک: الدروس الشرعیه ۳۲۱:۲، الحدائق الناضره ۵۵۸:۲۲، بلغه الفقیه ۱۵۱:۴.

۳- (۴) جواهر الکلام ۳۸۹:۲۸.

۴- (۵) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی (شفعه - وصیت - ارث): ۶۰.

عمل حقوقی ناظر به تعیین و انتصاب چنین شخصی را «وصایت» (وصیت عهدی) و برگزیده او را «وصی» می نامند.

بخش اخیر ماده ۸۲۶ قانون مدنی در تعریف وصی می گوید: «... کسی که به موجب وصیت عهدی ولی به مورد ثلث یا بر صغیر قرار داده می شود، وصی نامیده می شود». بنابراین وصی، نماینده عهدی ولی قهری است و همه اختیارات خود را از او می گیرد(۱).

۳- شرط بودن بلوغ در وصی

این پرسش مطرح است که آیا موصی می تواند کودک غیر بالغ را وصی خود قرار دهد؟ در این باره بین فقهایان بحث و گفتگو است و دیدگاه هایی مطرح می باشد:

الف: کودک نمی تواند به صورت منفرد وصی شود

دیدگاه مشهور در میان فقهایان این است که کودک به تنهایی نمی تواند وصی قرار گیرد. شیخ طوسی در مبسوط می نویسد: «صحیح نیست وصیت نمودن مگر به کسی که دارای شرایط، بلوغ، عقل، اسلام، عدالت و حریت باشد و اگر این شرایط در او جمع نباشد، وصیت باطل است»(۲).

هم چنین مرحوم علامه در این خصوص نگاهشته است: «وصی باید دارای شرایط شش گانه باشد، از جمله بلوغ. بنابراین وصی قرار دادن کودک، منفرداً صحیح نیست خواه ممیز باشد و یا نباشد»(۳).

بسیاری از فقها با اختلاف در تعبیر، به این مسأله تصریح نموده اند(۴)، زیرا به مقتضای حدیث رفع قلم(۵)، کلام کودک بی اثر است، بنابر این نباید وصی قرار گیرد(۶). به علاوه کودک نمی تواند در امور مربوط به خود دخالت نماید، حال چگونه امور دیگران را به

ص: ۱۲۵

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق خانواده و اولاد ۲: ۲۳۹.

۲- (۲) المبسوط ۳: ۲۵۶.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴.

۴- (۴) السرائر ۳: ۱۸۹، شراعی الاسلام ۲: ۲۵۶، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، مسالک الافهام ۶: ۲۴۵، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف... و الوصیه): ۱۸۱.

۵- (۵) الخصال: ۹۴، ح ۴۰.

۶- (۶) المبسوط ۳: ۲۵۶.

سامان رساند؟^(۱) مرحوم ابن ادریس می نویسد: «کودکی که دارای سرپرست است، چگونه می توان او را وصی و سرپرست قرار داد؟»^(۲)

ب: کودک با بالغ به صورت مجتمع وصی قرار می گیرد

این حکم که جایز است کودک با انضمام به فردی بالغ، وصی قرار داده شود، مورد توافق فقها است. مرحوم شیخ مفید می گوید: «جایز است وصیت کننده دو نفر را وصی خود قرار دهد، هر چند یکی از آن ها کودک باشد به شرط این که دیگری بالغ و عاقل باشد.»^(۳)

شبهه این عبارات در کتب بسیاری از فقیهان دیده می شود^(۴). برخی از آن ها تصریح نموده اند این حکم، اتفاقی است^(۵). امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «وصیت نمودن به صغیر منفرداً جایز نیست، اما با انضمام صغیر با کبیر، منعی ندارد»^(۶).

ادله فقهی این نظریه

۱ - اطلاق ادله وصایت شامل این مورد می شود.

۲ - عدم خلاف و اتفاق بین فقها در این مسأله.

۳ - ولایت صغیر در این صورت تابع ولایت کبیر است و دلیلی بر منع آن وجود ندارد^(۷). مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی در این خصوص می نویسد: «در صورتی که صغیر با همراهی شخص کبیر، وصی قرار داده شود، آن چه مقصود موصی بوده به دست می آید و احتیاط انجام می شود، افزون بر این که صغیر شخص صغیر در معرض زوال است و در راه رسیدن به مرحله بلوغ می باشد»^(۸).

۴ - عمده دلیل در این مسأله روایات است:

ص: ۱۲۶

۱- (۱) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۲- (۲) السرائر ۳: ۱۸۹.

۳- (۳) المقتعه: ۶۶۸.

۴- (۴) النهایه: ۶۰۵، شرائع الاسلام ۲: ۲۵۶، السرائر ۳: ۱۹۰، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، مسالک الافهام ۶: ۲۴۷.

۵- (۵) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۶- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۹۷، مسأله ۳۹.

۷- (۷) جامع المقاصد ۱۱: ۲۷۱.

۸- (۸) تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۱.

۱- در روایت صحیح محمد بن حسن صفار می گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم، مردی به فرزندان کبیر و صغیر خود وصیت نموده است، آیا فرزندان کبیر می توانند دین او را که با شهادت شهود عادل ثابت گردیده است، قبل از آن که صغاره حد بلوغ برسند، بپردازند؟ آن حضرت علیه السلام در جواب نوشتند: آری. باید فرزندان کبیر، قرض پدر خود را بپردازند و پرداخت دین او را معطل نگذارند.

«فَوَقَّعَ السَّلَامُ نَعْمَ عَلَيَّ الْأَكْبَرِ مِنَ الْوَلَدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ أَبِيهِمْ وَلَا يَحْسِبُوهُ بِذَلِكَ» (۱). از این عبارت معلوم می گردد، وصی قرار گرفتن کودک با انضمام به فرد بالغ در بین شیعیان تردید ناپذیر بوده است و از این رو راوی از جواز دخالت اولاد کبار قبل از رسیدن صغاره به حد بلوغ، سؤال می نماید.

۲- در روایت دیگری که مشایخ بزرگ شیعه (شیخ کلینی (۲)، شیخ طوسی (۳) و شیخ صدوق (۴))، آن را نقل نموده اند، علی بن یقین می گوید: از امام کاظم علیه السلام در مورد مردی که به زنی وصیت نموده و کودکی را نیز با او در انجام وصیت شریک کرده است، سؤال کردم؟ فرمودند: جایز است و زن امور مربوط به وصیت را انجام می دهد و منتظر بلوغ کودک نمی ماند و بعد از آن که کودک بالغ گردید نمی تواند امور انجام شده را قبول نداشته باشد، مگر آن که بر خلاف وصیت، تبدیل یا تغییری صورت پذیرفته باشد. در این گونه امور می تواند آن ها را به گونه ای که موصی وصیت کرده برگرداند و بر طبق وصیت عمل کند. فقال: «يَجُوزُ ذَلِكَ وَ تُمْتَعَتِ الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَلَا تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ...» (۵). از این روایت دانسته می شود کودک هر چند ممیز نباشد، جایز است او را با انضمام فرد بالغ، وصی قرار داد.

تذکر چند مطلب:

فقیهان در ذیل مسائل مربوط به وصی قرار گرفتن کودک، مباحثی مطرح نموده اند که به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

ص: ۱۲۷

۱- (۱) و سائل الشیعه ۳۷۵: ۱۹، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۴۶: ۷ ح ۱.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۲۱۶: ۹ ح ۸۶.

۴- (۴) من لا یحضر الفقیه ۲۰۹: ۴ ح ۵۴۸۶.

۵- (۵) و سائل الشیعه ۳۷۵: ۱۹، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۲.

برای موصی جایز است دو نفر یا بیش تر را وصی خود قرار دهد تا آنان به اشتراک و در عرض هم، امور مربوط به وصایت را انجام دهند. هم چنین صحیح است دو نفر را به ترتیب در طول هم، وصی قرار دهد، مثلاً بگوید: «آقای الف وصی من است و بعد از او آقای ب». در این صورت ب بعد از الف وصی می باشد.

آیا جایز است کودک را وصی قرار دهد و انجام امور وصایت معلق بر بلوغ وی باشد؟ مثلاً گفته شود: «الف وصی من است تا زمانی که فرزند صغیرم به حد بلوغ برسد و بعد از آن، فرزندم وصی می باشد».

در این مسأله دو دیدگاه مطرح شده است: دیدگاه اول: معتقد است وصیت به گونه ای که بیان گردید، صحیح است.

مرحوم شهید اول می نویسد: «جایز است فرد، به ترتیب، دو نفر را وصی قرار دهد، مثل این که بگوید: وصی خود را الف قرار دادم و اگر او از بین برود ب وصی می باشد. یا بگوید اگر فرزندم به حد بلوغ رسید، وی وصی می باشد» (۱).

بسیاری از فقهای دیگر، اعم از فقیهان گذشته (۲) و معاصرین (۳) نیز به این مسأله تصریح نموده اند. مستند این نظریه هم عموم و اطلاقات وارد شده در باب وصیت است، چرا که تعلیق تصرف کودک به بعد از بلوغ، نمی تواند مانع قرار گیرد (۴) و هم بعضی از روایات خاص، مانند آن که مشایخ شیعه از ابی بصیر نقل نموده اند که وی می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود، دوست داری وصیت حضرت فاطمه علیها السلام را برای تو نقل نمایم؟ گفتم: آری. حضرت دست نوشته ای را بیرون آورد که در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیت نامه [حضرت] فاطمه دختر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشد به علی بن ابی طالب علیه السلام

ص: ۱۲۸

۱- (۱) الدروس الشرعیة ۳۲۴:۲.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۵۶۷:۲، جامع المقاصد ۳۰۱:۱۱، جواهر الکلام ۴۰۰:۲۸.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۹۹:۲، مسأله ۴۵، تفصیل الشریعه (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۷، منهاج الصالحین مع فتاوی الوحید الخراسانی ۲۵۳:۳، مسأله ۱۰۶۰.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۱۸:۲۲.

واگر زمانی علی علیه السلام نباشد، وصی من فرزندانم امام حسن علیه السلام است، و اگر او از بین برود فرزند دیگر امام حسین علیه السلام و بعد از آن ها، بزرگترین فرزندانم به ترتیب^(۱).

در روایت دیگری، زیاد بن ابی الحلال می گوید، از امام صادق علیه السلام پرسیدم، آیا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را وصی خود قرار داده است؟ - آنان در آن زمان پنج ساله بوده اند - حضرت فرمود: آری.^(۲)

در دلیل دیگری بعضی از فقها فرموده اند: وصیت نوعی امارت است و در تاریخ آمده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، زید بن حارثه را امیر و فرمانده لشکر قرار داد و فرمود: اگر او کشته شود، جعفر بن ابیطالب امیر باشد و اگر او نیز کشته شود، عبدالله رواحه، پس همان گونه که تعلیق در امارت معنی ندارد، در وصیت نیز این گونه می باشد.^(۳)

مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی در شرح کلام امام خمینی رحمه الله (که فرموده است: اگر موصی وصیت کند که فردی را وصی خود قرار دادم و اگر فرزندم بالغ گردید یا از گناه توبه کرد یا به تحصیل علوم پرداخت، فرزندم وصی باشد) می نویسد: «در جمیع این امور، وصیت صحیح است و احتمال بطلان در آن راه ندارد، زیرا اختیار وصیت به دست موصی است و او هر طور که بخواهد انجام می دهد.»^(۴)

دیدگاه دوم: معتقد به عدم جواز وصیت در فرض مزبور است. شهید ثانی در این باره می نویسد: «وصی قرار گرفتن کودک با انضمام فرد بالغ بر خلاف اصل است، زیرا کودک اهل ولایت نیست. در عین حال به دلیل این که روایات خاص، بر صحت آن وارد شده است، جایز است. بنابر این جایز نیست کودک به طور مستقل وصی قرار داده شود، هر چند شرط شود که بعد از بلوغ، دخالت در امور وصایت داشته باشد، چنان که در فرض انضمام کودک به بالغ، این گونه می باشد، زیرا مورد انضمام به کبیر خلاف اصل است.

ص: ۱۲۹

۱- (۱) الکافی ۴: ۷، ح ۵، من لا یحضره الفقیه ۴: ۲۴۴ ح ۵۵۷۹، تهذیب الاحکام ۹: ۱۶۹ ح ۴۸، وسائل الشیعه ۱۹: ۱۹۸ باب ۱۰، من ابواب احکام الوقوف والصدقات، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۷۶، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۳.

۳- (۳) جامع المقاصد ۱۱: ۳۰۱.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۸۷.

بنابراین باید به همان مورد خاص، اکتفا شود و تعدی از آن به دیگر موارد جایز نیست.^(۱) صاحب ریاض نیز همین نظریه را پذیرفته است.^(۲)

در پاسخ به این دیدگاه می توان گفت: لازم نیست اهلیت در تصرف مطلق باشد، بلکه چنانچه کودک در وقت نفوذ وصیت و دخالت در امور وصایت اهلیت داشته باشد، کافی است. فرض کلام چنین است و اصل، جواز وصی قرار گرفتن کودک است. اطلاعات ادله نیز این مورد را شامل می شود.^(۳)

ب: جواز تصرف کودک با اذن ولی

بعضی از فقها تصریح نموده اند، صحیح است کودک ممیز با اذن ولی و یا حاکم شرعی، در امور وصایت دخالت نماید^(۴)، زیرا ادله ای که دلالت دارد کودک نمی تواند در امور وصایت دخالت نماید، ناظر به صورت استقلال وی می باشد، اما با اذن ولی یا حاکم شرعی، به گونه ای که در حقیقت دخالت از ولی باشد و عرف، کودک را واسطه بدانند، منعی ندارد^(۵). هر چند به دلیل این که در این باره نصی وارد نشده است و مشهور بر خلاف این دیدگاه می باشد، احتیاط، بهتر بلکه لازم است.

ج: زمانی که لازم است وصی بالغ باشد

با فرض این که بالغ بودن وصی را شرط بدانیم، هم چنین شرایط دیگر مانند: عقل، اسلام، و بر طبق نظر بعضی از فقیهان، عدالت و نیز حریت را لازم بدانیم، آیا رعایت این شرایط در وقت وصیت لازم است یا در وقت مرگ موصی، یا در هر دو زمان، و یا لازم است که در وقت وصیت تا زمان فوت موصی استمرار داشته باشد؟

در این باره دیدگاه های مختلفی مطرح گردیده است:

ص: ۱۳۰

۱- (۱) مسالک الافهام ۶: ۲۴۶.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۰: ۳۱۹.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۲۸: ۴۰۲، موسوعه احکام الاطفال ۶، بخش سوم.

۴- (۴) منهاج الصالحین با فتاوی وحید خراسانی ۳: ۲۵۱، همان، مع فتاوی المیرزا جواد التبریزی ۲: ۲۸۷، همان، مع فتاوی السید علی السیستانی ۱: ۳۷۵.

۵- (۵) جامع المدارک ۴: ۷۴.

الف: وجود شرایط قبل از وصیت لازم است (۱)، زیرا این شرایط به منزله شرایط عقد است. بنابراین باید در حین عقد، وصیت وجود داشته باشد (۲).

ب: وجود شرایط در وقت وصیت کافی است (۳). برخی از فقها در این باره ادعای اجماع نموده و معتقدند قبل از این زمان، تصرفی صورت نپذیرفته و اعمال ولایت نگردیده است، بنابراین اعتبار شرایط بی فایده است (۴).

ج: وجود شرایط در هر دو زمان (وقت وصیت و وقت فوت موصی) لازم است، زیرا زمان فوت موصی، زمان ثبوت تصرف است و زمان انجام وصیت، زمان قبول آن است. بنابراین در هر دو، زمان لازم است (۵).

باید توجه داشت، رعایت شرایطی که ذکر شد مبنی بر این است که وصیت از عقود باشد، ولی اصل این نظریه مورد توافق فقها نیست و برخی معتقدند وصیت از ایقاعات است (۶).

بر فرض این که وصیت از عقود باشد، تأخیر در قبول آن منعی ندارد. هم چنین نسبت به رعایت دیگر شرایط، بحث و گفتگو است و تحقیق در این امور مجال بیشتری می طلبد.

د: جواز تصرفات کبیر قبل از بلوغ کودک

دیدگاه مشهور در میان فقها این است که اگر فردی دو نفر که یکی از آن ها صغیر باشد را وصی خود قرار دهد، در صورتی که نظر هر دو نفر را در عمل به وصیت لازم بداند، برای کبیر جایز نیست قبل از بلوغ صغیر در امور وصیت دخالت نماید، مگر در اموری که به ناچار باید انجام شود و در این گونه موارد نیز باید از حاکم شرع اذن بگیرد و اما اگر موصی دخالت انفرادی کبیر را اجازه داده باشد یا در این خصوص منعی از او صادر

ص: ۱۳۱

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۲۵۷، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۵.

۲- (۲) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۱۱، مسالک الافهام ۶: ۲۷۱.

۳- (۳) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۱۱، ایضاح الفوائد ۲: ۶۲۸.

۴- (۴) غایه المرآة ۲: ۴۴۵، جواهر الکلام ۲۸: ۴۳۲.

۵- (۵) المسبوط ۳: ۲۵۸، السرائر ۳: ۱۸۹.

۶- (۶) موسوعه الامام الخویی ۲: ۳۵۳ و ۳۵۴، مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۵۳۹، الحدائق الناضره ۲۲: ۳۹۰، مسالک الافهام ۶: ۱۱۶، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف والوصیه): ۱۴۱.

نشده باشد، در این فرض دخالت کبیر قبل از بلوغ صغیر جایز است، این مسأله مورد توافق فقها است و بسیاری به آن تصریح نموده اند^(۱).

مستند این دیدگاه، روایات است، مانند آن که صفار از امام حسن عسکری علیه السلام نقل نموده که فرموده است: باید فرزندان کبیر در اموال مورد وصیت، دخالت نمایند، بدهکاری پدر خود «موصی» را بردارند و او را محبوس نگذارند. «عَلَى الْأَكْبَرِ مِنَ الْوَلَدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَ لَا يَخْبِسُوهُ بِذَلِكَ»^(۲). در ضمن، از این روایت استفاده می گردد، دین مردم سبب حبس میت در عالم برزخ است. روایات^(۳) دیگری نیز دلیل این حکم می باشد.

۴- وصی در حقوق مدنی

از دیدگاه قانون مدنی وصی باید بالغ، عاقل و رشید باشد، تا بتواند امور وصایت را انجام دهد، زیرا وصی به عنوان نمایندگی از موصی در اموال او تصرف می نماید و اعمال حقوقی انجام می دهد، بنابراین صغیر، مجنون و سفیه را نمی توان وصی در امر وصایت نمود، مستتب از ماده ۸۵۶ قانون مدنی^(۴).

بر طبق ماده مزبور (صغیر را می توان به اتفاق یک نفر کبیر، وصی قرار داد. در این صورت اجرای وصایات با کبیر خواهد بود تا موقع بلوغ و رشد صغیر) در فرض مزبور، کبیر تا زمانی که صغیر به حد بلوغ نرسیده است، وصی منفرد است و هرگونه عملی که در حدود امر وصایت باشد می تواند انجام دهد و صغیر پس از بلوغ و رشد حق اعتراض نسبت به اعمال گذشته او و هم چنین در شیوه اداره امور وصایت را ندارد.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) النهایه: ۶۰۶، شرائع الاسلام ۲: ۲۵۶، قواعد الاحکام ۲: ۵۶۴، الحقائق الناضره ۲۲: ۵۵۸، تفصیل الشریعه، (کتاب الوقف... والوصیه): ۱۸۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۷۵، باب ۵۰، من ابواب احکام الوصایا، ح ۱.

۳- (۳) همان، ح ۲، فقه الرضا علیه السلام: ۲۹۹.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۳: ۱۳۲.

الف: ولایت حاکم اسلامی بر کودکان بی سرپرست

بی تردید حاکم اسلامی (فقیه دارای شرایط) در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام بر حفظ و نگهداری اموال، تربیت و حضانت و دیگر امور ضروری ایتمام و کودکان بی سرپرست که برای آنها ولی شرعی وجود ندارد، ولایت دارد.

اصل این حکم در فقه امامیه، مسلم و مورد توافق است. البته در این که منشأ و مبنای این ولایت چیست، بحث و گفتگو است. برخی از فقها مبنای آن را ولایت عامه فقیه می دانند و معتقدند، ولایت و اختیارات امام معصوم علیه السلام به استثنای اموری که به شخص امام اختصاص می یابد در زمانی که امام معصوم علیه السلام در بین جامعه نیست به فقیه جامع شرایط تفویض گردیده است، از جمله ولایت بر اجرای احکام و ولایت بر اموال غایبین و امور ایتمام.

بعضی دیگر هم ولایت بر امور ایتمام را از شؤون ولایت در قضاوت می داند که فقیه جامع شرایط در غیبت امام معصوم علیه السلام دارای این ولایت است و در این باره اختلافی وجود ندارد.

عده ای نیز ولایت بر ایتمام را از باب امور حسبه می دانند. یکی از فقیهان در این باره می نویسد: «ثبوت ولایت برای فقها فی الجمله از اموری است که تردیدی در آن وجود ندارد و اجماع بر آن وجود دارد و نیز روایات معتبر بر آن دلالت دارد. و از عبارات برخی

از فقیهان استفاده می شود، فقیه، هم دارای ولایت خاص^(۱) و هم عام، می باشد. البته برخی دیگر این توسعه را نپذیرفته اند^(۲).

هم چنین محقق کرکی در رساله ای که در مسائل نماز جمعه تألیف نموده است، می گوید: «فقهای شیعه بر این مسأله اتفاق نظر دارند که در مذهب امامیه، فقیه عادل دارای شرایط فتوا که از او در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می شود از سوی ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم، در زمان غیبت در جمیع اموری که قابل نیابت است نیابت دارد». او در ادامه می نویسد: «مجتهد بر اموال اشخاص غایبی که از آن ها خبری در دست نیست و نیز اطفال و سفها و مفلسین و دخالت در امور محجور علیهم و به طور کلی بر هر چیزی که برای حاکم منصوب از سوی امام علیه السلام ولایت است، دارای ولایت می باشد»^(۳).

شبهه این تعبیرها را شهید ثانی^(۴) و نیز برخی دیگر از فقها^(۵) در باب ولایت بر اموال اطفال و دیگر ابواب ذکر نموده اند.

به هر صورت اصل مسأله (ولایت حاکم بر ایتم و کودکان بی سرپرست) مسلم و مورد توافق است و اختلافی در آن وجود ندارد، بلکه می توان ادعا نمود، از ضروریات فقه امامیه می باشد. صاحب جواهر در باب ولایت حاکم بر اموال ایتم نوشته است: «این مسأله واضح و روشن است و مانند مسلمات فقه نیاز به دلیل ندارد»^(۶).

ب: ادله فقهی ولایت حاکم بر ایتم

برای اثبات ولایت فقیه به ادله ای استناد شده است. این ادله، ولایت بر حضانت و نگهداری، تربیت، اموال، تزویج و دیگر امور ضروری ایتم و کودکان بی سرپرست که نیاز

ص: ۱۳۴

۱- (۱) مقصود از ولایت خاص، ولایت بر ایتم و اطفال فاقد سرپرست است، و ولایت عام، ولایت در حکومت و اجرای احکام و دیگر شئون ولایت است.

۲- (۲) بلغه الفقیه ۲۲۱:۳-۲۲۲ و ۲۳۱.

۳- (۳) محقق کرکی، الرسائل ۱: ۱۴۲.

۴- (۴) مسالک الافهام ۶: ۲۶۴-۲۶۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۲-۱۰۳، الدروس الشرعیه ۳: ۱۹۲، غایه المراد ۲: ۲۱ و ۲۰۴، زبده البیان: ۵۰۱، عوائد الأيام: ۵۵۵.

۶- (۶) جواهر الکلام ۲۱: ۳۹۷.

به اعمال ولایت داشته باشند را اثبات می نماید، هر چند ممکن است قادر به اثبات ولایت فقیه به طور عام نباشند. برخی از آن ادله عبارتند از:

۱ - حدیث معروفی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، با این مضمون که حاکم ولی کسی است که برای او ولی دیگری نباشد. «السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ» (۱).

۲ - توقیع شریف که توسط محمد بن عثمان عمروی نایب خاص حضرت صاحب الزمان علیه السلام به خط مبارک آن حضرت با این مضمون وارد شده است: «در حوادثی که در زندگی با آن ها روبرو می شوید به فقها مراجعه کنید». «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا» (۲) بی شک دخالت در امور ایتم از جمله حوادثی است که در مورد آن ها باید به حاکم مراجعه شود، زیرا فرض بر این است که ولی شرعی غیر از حاکم وجود ندارد و امور ایتم معطل می ماند و ادامه این وضعیت به ضرر آن ها است و شارع مقدس به آن راضی نیست. بنابر این قدر متیقن این است که حاکم عادل دارای شرایط، بر این امور ولایت دارد و باید برای انجام آن به او مراجعه شود.

۳ - روایتی که در بین فقها به مقبوله عمر بن حنظله شهرت یافته است، در آن روایت، امام صادق علیه السلام خطاب به بعضی از شیعیان می فرماید: «توجه داشته باشید هر یک از شما که احادیث ما را روایت می کند، حلال و حرام که ما بر طبق احکام الهی بیان نموده ایم را می فهمد، و آن ها را مورد دقت و ارزیابی قرار می دهد، به حکم و قضاوت او راضی باشید، زیرا من او را بر شما حاکم قرار دادم. چنان چه او بر طبق نظر ما حکم نماید و مورد قبول واقع نشود، حکم الهی سبک شمرده شده و نظر ما مورد پذیرش قرار نگرفته است و رد نظریه ما به منزله رد بر خداست و کسی که این گونه عمل نماید را در حدّ مشرک قرار می دهد. «فَإِنَّمَا اشْتَفَى بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الزَّادُ عَلَيْنَا الزَّادُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ» (۳).

ص: ۱۳۵

۱- (۱) سنن ابن ماجه ۴۳۴:۲، مسالك الافهام ۱۴۷:۷، تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲:۲۷۷.

۲- (۲) کمال الدین و اتمام النعمه ۴۸۴:۲ ح ۴، وسائل الشیعه ۱۴۰:۲۷، باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۹.

۳- (۳) الکافی ۶۷:۱ ح ۱۰، وسائل الشیعه ۱۳۶:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

استدلال به این صورت است که دخالت حاکم در امور ایام و اذن او در مواردی که نیاز باشد از مصادیق حکم حاکم «مجتهد جامع الشرایط» است و به مقتضای این روایت باید آن را پذیرفت و رد آن جایز نیست و لازمه پذیرش حکم حاکم در این امور، اثبات ولایت اوست.

محقق نایینی در برداشت از این روایت شریف می نویسد: «ظاهراً مقصود امام علیه السلام در جمله «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^(۱) بیان وظیفه حکام از جهت منصب اجرایی حکومت است. این برداشت با این که روایت در مورد قضاوت وارد شده منافات ندارد. زیرا خصوصیت مورد، موجب تخصیص عموم در جوابی که از امام صادر شده، نمی باشد»^(۲).

۴- عموم روایت اُبی خدیجه، در آن روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: من مجتهد جامع الشرایط را بر شما قاضی قرار دادم: «فَأِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا»^(۳). [حاکماً] بی شک قضاوت در امور ایام در خارج تحقق می یابد و به حکم این روایت باید از مجتهد و حاکم صادر شود، زیرا فرض بر این است که برای یتیم ولی شرعی وجود ندارد. بنابراین قدر متیقن از جعل ولایت برای قاضی که این روایت بر آن دلالت دارد، مستلزم اثبات ولایت برای وی، در این مورد خاص (امور ایام) می باشد. برخی از فقها برای اثبات ولایت حاکم بر تزویج صغار، به این روایت استناد نموده اند^(۴).

۵- عموم روایت نقل شده از حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام، با این مضمون که علما و اولیا کسانی می باشند که برای آنها ولی دیگری نباشد. و نیز فرموده است: جریان امور و احکام باید در اختیار علمایی باشد که در بیان حلال و حرام الهی امین می باشند. «بَأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى خَلَالِهِ وَ حَزَامِهِ»^(۵)

ص: ۱۳۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۳۶:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

۲- (۲) محقق نایینی، المكاسب و البیع ۳۳۶:۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۳۹:۲۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۶، تهذیب الاحکام ۶:۲۱۸ ح ۵۱۴ و ۳۰۱ ح ۸۴۵.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۴۷۶:۱۴.

۵- (۵) تحف العقول: ۲۳۸، کتاب الوافی ۱۵:۱۷۹ ابواب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.

این خبر که ضعف سند آن با فتوای فقها و اجماع منقول قابل جبران است، می تواند ولایت حاکم را در هر مورد که ولی شرعی به طور خاص وجود ندارد، اثبات نماید و دلالت دارد بر این که هر امری از امور مسلمین، از جمله ولایت بر ایتم، شامل، نکاح و تزویج، عقود و معاملات، مرافعات و مخاصمات و دیگر امور مربوط به آن ها، باید به دست علما حل و رسیدگی گردد، مگر در مواردی که به صورت خاص از این حکم کلی خارج شده باشد (۱).

۶- امیرالمؤمنین علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: خدایا جانشینان مرا مورد لطف و مرحمت قرار ده. به ایشان عرض شد، چه کسانی جانشینان شما می باشند؟ فرمودند: آنانی که بعد از من می آیند و راویان حدیث و سنت من می باشند. «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خَلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَزُودُونَ حَدِيثِي وَ سُنتِي (۲)» .

این روایت با سند و نقل های (۳) مختلف نقل شده است. امام خمینی رحمه الله در توضیح آن می نویسد: این روایت به دلیل کثرت روات نقل، مورد اعتماد است و اگر مرسل باشد از مرسلات شیخ صدوق است و کم تر از دیگر روایات مرسلی که در نزد فقها مورد پذیرش قرار می گیرد، مانند روایات مرسل ابن ابی عمیر نیست (۴).

استدلال به آن به این صورت است که گفته شود: معنی خلیفه و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سال های اول اسلام تاکنون امر روشنی است و ابهامی در آن وجود ندارد و جانشینی آن حضرت اگر ظهور در امر ولایت و حکومت نداشته باشد، قدر متیقن از آن چنین است (۵). ولایت بر ایتم نیز بخشی از آن است. به تعبیری دیگر، خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله به معنی دارا بودن آن چه او داشته، می باشد و در بحث فعلی می توان از این روایت استفاده کرد. شؤون و مناصب مختلفی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشته است، مجتهد جامع شرایط نیز

ص: ۱۳۷

۱- (۱) العناوین ۲: ۵۷۰.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۴۲۰ ح ۵۹۱۹، وسائل الشیعه ۲۷: ۹۱، باب ۸، من ابواب صفات القاضی، ح ۵۰.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۳۷ ح ۹۴، معانی الاخبار: ۳۷۴-۳۷۵؛ الامالی: ۲۴۷، ح ۲۶۶.

۴- (۴) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۴۶۷-۴۶۸.

۵- (۵) همان: ۴۶۸.

آن را داراست، از جمله سرپرستی ایتم. البته اموری که اختصاص به شخص حضرت داشته، از این قانون مستثنی می‌گردد. البته بعضی از بزرگان^(۱) بر استدلال به این روایت ایراداتی وارد ساخته‌اند.^(۲)

۷- دلیل دیگری که مورد توافق فقها است و کسی بر آن اشکالی وارد ننموده است، اثبات ولایت حاکم بر ایتم از باب حسیبه^(۳) است. با این توضیح که قدر متیقن^(۴) از ادله‌ای که بر ولایت فقیه در امور حسیبه دلالت دارد، مواردی است که شارع مقدس فی الجمله اجازه دخالت در انجام آن را به مکلف داده است. سرپرستی و ولایت حاکم بر ایتم از این امور است، زیرا فرض بر این است که یتیم نیاز به سرپرست (کسی که امور زندگی او را به سامان برساند) دارد، و ولی شرعی برای او نیست. بنابراین باید حاکم یا کسی که از طرف او مأذون است در این باره دخالت نموده و امور یتیم را به سامان برساند و مقصود از ولایت حاکم بر ایتم، غیر از این نیست.

۸- اجماع قطعی. چنان که در نقل عبارات بعضی از فقیهان مانند محقق کرکی^(۵) و صاحب ریاض به آن اشاره شد، بعد از ذکر کسانی که بر اموال صغار ولایت دارند (مانند پدر، جد پدری، حاکم شرعی و امین او، که از طرف وی منصوب می‌گردد و توضیح در مراتب ولایت آنها) آمده است: «اختلافی در ثبوت ولایت این افراد بر ایتم نیست، بلکه اجماع بر آن وجود دارد و اجماع در این مورد حجت است^(۶)».

ص: ۱۳۸

۱- (۱) مصباح الفقاهه ۳: ۲۹۱، محقق اصفهانی، کتاب المكاسب ۲: ۳۸۶، آقا ضیاء عراقی، کتاب القضاء: ۱۶.

۲- (۲) موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۲: ۲۵۱ به بعد.

۳- (۳) حسیبه به معنی اجر و ثواب، و امور حسیبه یعنی کارهایی که در انجام آن، مکلف اجر و ثواب الهی را در نظر می‌گیرد، اعم از این که از امور اجتماعی باشد، مانند قضاوت و حکومت در بین مردم، یا امور شخصی مانند کفن و دفن و تشییع جنازه مسلمان، نگهداری یتیم بی سرپرست و... بنابراین امور حسیبه، افعالی است که شارع مقدس به آن راضی بلکه انجام آن را خواسته است. فقها برای انجام این امور به آیات و روایاتی استدلال نموده‌اند، مانند آیه شریفه سوره بقره ۲: ۱۴۸، سوره آل عمران ۳: ۱۳۳.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۴۷۷، مهذب الأحکام ۱: ۹۱، شیخ انصاری، کتاب النکاح: ۱۴۸، موسوعه الامام الخویی، (الاجتهاد و التقلید) ۱: ۳۵۹.

۵- (۵) محقق کرکی، الرسائل ۱: ۱۴۲.

۶- (۶) ریاض المسائل ۱۱: ۷۳.

هم چنین محقق قمی می نویسد: «دلیل بر ولایت حاکم، اجماع منقول است، هم چنین عموم نیابت که از روایاتی مانند مقبوله عمر بن حفصه و غیر آن استفاده می شود»^(۱). برخی دیگر نیز در این مسأله ادعای اجماع نموده اند.^(۲)

۹- ولایت حاکم بر صغار و مجانین که برای آن ها ولی شرعی دیگری نباشد، به ضرورت عقل که با ادله نقلی تأیید گردیده، ثابت است، زیرا همان گونه که عقل حکم می نماید، وجود پیامبر و امام علیهما السلام و ولایت آن ها برای به سامان رساندن امور دین و دنیای مردم، لازم و ضروری است. به حکم عقل، نصب جانشین برای امام در غیبت ایشان جهت انجام امور ضروری از جمله سرپرستی ایتم و مجانین، لازم است. به نظر بعضی از فقها^(۳) این مسأله از مستقلات عقلیه ای است که هیچ تردیدی در آن راه ندارد.

۱۰- سیره متشرعه بر این است که در امور ایتم و مجانین و... به مجتهد جامع شرایط مراجعه شود، زیرا ولایت آن ها در این امور از مرتکرات متشرعه می باشد، بلکه از فطریات اهل هر مذهب و ملت است که در این گونه امور، به علمای مذهب خود مراجعه می نمایند و نیاز به ورود تعبد شرعی نیست. و همین اندازه که منعی در مورد آن صادر نشده باشد، کافی است^(۴).

باید یادآور شد، علاوه بر ادله ای که به طور عام بر ولایت حاکم بر کودکان بی سرپرست دلالت دارد و به بخش عمده آن اشاره شد، ادله دیگری نیز وجود دارد که در موارد خاص، مانند ولایت بر اموال، تزویج، حضانت دلالت دارند. در جای مناسب، آن ادله را نیز ذکر خواهیم نمود.

ج: ولایت حاکم در حقوق مدنی

در حقوق مدنی به طور خاص از ولایت حاکم بحث نشده بلکه به صورت عمده در ولایت و اختیارات دادگاه و دادستان بحث شده است که در گفتار بعد خواهد آمد. اگر در

ص: ۱۳۹

۱- (۱) جامع الشتات ۴۶۵:۲.

۲- (۲) مجمع الفائدة و البرهان ۲۳۲:۹، جواهر الکلام ۴۲۲:۱۵، العناوین ۵۶۳:۲، بلغه الفقیه ۲۲۱:۳.

۳- (۳) بلغه الفقیه ۲۳۴:۳.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۱۱۵:۱.

کتاب هایی که در توضیح مباحث حقوق مدنی، تدوین گردیده به ولایت حاکم اشاره شده در حقیقت طرح نظریه فقهی و بیان دیدگاه های فقهی است.

به عنوان مثال، در بحث تعیین ولی و افرادی که دارای ولایت می باشند، یکی از صاحب نظران در مباحث حقوقی می نویسد: «در فقه امامیه، ولایت بر طفل به اشتراک با پدر و جد پدری است... و در صورت نبودن پدر و جد یا یکی از اجداد پدری، وصی منصوب از طرف آنان، ولی طفل است و هر گاه ولی خاص موجود نباشد، ولایت با حاکم است»^(۱). عبارت برخی دیگر نیز شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.^(۲)

د: ولایت قضات بر کودکان بی سرپرست

در صفحات قبل، ولایت حاکم اسلامی (فقیه جامع الشرایط) که به استناد ادله فقهی دارای مناصب مختلف، از جمله ولایت بر ایتم و کودکان بی سرپرست می باشد، مورد تحقیق قرار گرفت. در این قسمت، بحث در مورد ولایت قضات بر ایتم (به اعتبار این که منصوب از سوی حاکم اسلامی می باشند) مورد توجه است.

چه بسا ممکن است، قاضی خود در باب قضا و یا دیگر ابواب فقه مجتهد باشد هر چند شرایط حاکم اسلامی به معنی یادشده را دارا نباشد.

بنابراین ولایت حاکم اسلامی و قضات، متفاوت و در طول یکدیگر می باشد، هر چند بعضی از ادله فقهی آنها مشترک است و به دلیل متفاوت بودن آنها، فقها بحث از آن دو را در دو باب ولایت فقیه و قضا ذکر نموده اند.

به هر صورت این مسأله مورد توافق فقها است و در آن اختلافی نشده که قضات بر ایتم و کودکان بی سرپرست ولایت دارند. شهید ثانی در این باره نوشته است: «قاضی بر هر کسی که نیاز به ولایت داشته باشد، در صورتی که فاقد ولی شرعی باشد، ولایت دارد هم چنین با وجود ولی شرعی در بعضی موارد دارای ولایت است»^(۳).

ص: ۱۴۰

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۰۷.

۲- (۲) سید حسین صفایی، حقوق مدنی و حقوق تطبیقی: ۲۶۵.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۱۳: ۳۲۵-۳۲۶.

شبهه این تعبیرها در ریاض (۱) و جواهر (۲) نیز دیده می شود. هم چنین از عبارات فقیهان در تعریف قضا این معنی استفاده می گردد، به عنوان نمونه شهید اول می نویسد: «قضا، به معنی ولایت شرعی بر حکم، در مصالح عمومی است که قاضی از سوی امام علیه السلام آن را دارا می باشد» (۳). در عبارات آنان در بیان وظائف قاضی هم به این مسأله اشاره شده است. محقق در شرایع می نویسد: «از جمله وظایف قاضی، دخالت در امور ایتم است، او وظیفه دارد اوصیای بر ایتم را به انجام وظایف محوله وادار سازد و در این باره تضمین لازم را بگیرد و در مواردی امور انجام شده را تنفیذ نماید و در بعضی موارد ولایت اوصیاء را اسقاط نماید. مثل این که یتیم به حد بلوغ برسد یا این که خیانت وصی اثبات گردد و یا در صورتی که وصی از انجام وظایف محوله عاجز گردد، فردی را برای کمک به او تعیین نماید» (۴).

شبهه این عبارات را شیخ طوسی در مبسوط (۵) و علامه در قواعد (۶) و برخی دیگر از فقیهان (۷) ذکر نموده اند. هم چنین برخی از اعلام فقهای (۸) معاصر، با صراحت به این مسأله پرداخته اند. امام خمینی رحمه الله در تحریر الوسیله آورده است: «اگر طفل ممیز برای دادخواهی به نزد قاضی مراجعه نمود، او موظف است ولی طفل را برای طرح دعوی احضار نماید و اگر دارای ولی شرعی نیست، قاضی که خود دارای ولایت است، شخصاً مدعی علیه (خواننده) را احضار می نماید یا برای پی گیری دعوی طفل، قیم تعیین می کند یا وکیل می گیرد و یا خود عهده دار طرح دعوی می گردد» (۹). عبارات آیه الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه (۱۰) نیز شبهه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۱۴۱

- ۱- (۱) ریاض المسائل ۱۵:۶.
- ۲- (۲) جواهر الکلام ۴۰:۱۰.
- ۳- (۳) الدروس الشرعیة ۲:۶۵.
- ۴- (۴) شرایع الاسلام ۴:۷۳.
- ۵- (۵) المبسوط ۸:۹۵.
- ۶- (۶) قواعد الاحکام ۳:۴۲۷.
- ۷- (۷) ارشاد الأذهان ۲:۱۳۹، مجمع الفائدة و البرهان ۱۲:۳۶-۳۷، آقاصیاء عراقی، کتاب القضاء: ۱۸ و ۲۴، شیخ انصاری، کتاب القضاء: ۲۲ و ۴۹.
- ۸- (۸) سید محمدرضا گلپایگانی، کتاب القضاء ۱:۱۴۸، موسوعه الإمام الخوئی (الاجتهاد و التقليد) ۱:۴۲.
- ۹- (۹) تحریر الوسیله ۲:۳۹۰، مسأله ۱.
- ۱۰- (۱۰) تفصیل الشریعه (القضاء و الشهادات): ۷۹.

پیش از ذکر ادله این مسأله، لازم است به این مطلب اشاره گردد که تردیدی نیست قضاوت در بین مردم، از مناصب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیای آن حضرت: است و انجام آن برای غیر آنان مشروط به اجازه خاص و یا عام آنان می باشد.

شیخ طوسی نگاهشده است: «حکم و قضاوت در بین مردم برای کسی جایز نیست، مگر این که از طرف سلطان حق (امام معصوم) مأذون باشد. آن ها این وظیفه را در زمانی که امکان دسترسی به آن ها نیست به فقهای شیعه واگذار نموده اند.»^(۱) هم چنین محقق در این باره گفته است: «ولایت در قضاوت، مشروط به اذن امام و یا کسی که این منصب به او تفویض گردیده (مجتهد جامع شرایط) می باشد.»^(۲)

برخی دیگر از فقها^(۳) نیز به این مسأله تصریح نموده و بعضی از آن ها مدعی شده اند در این باره اجماع قطعی وجود دارد.^(۴)

پس از ذکر این مقدمه، باید گفت: چون ولایت حاکم و قاضی مشروط به اذن امام علیه السلام یا کسی که او را به این سمت گمارده است، می باشد، در زمانی که امام علیه السلام در بین جامعه حاضر است قلمرو ولایت آن ها به گونه ای است که امام علیه السلام تعیین نموده است، شبیه آن چه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در عهدنامه خود به مالک اشتر^(۵) به وی تفویض اختیار نموده است.

اترأ در زمان غیبت، به دلیل این که فقهای جامع شرایط برای قضاوت از سوی ائمه: به صورت عام مأذون می باشند، قلمرو ولایت آن ها، از جمله ولایت بر ایتام تابع اذن عامی است که روایات وارده در باب قضاوت و ولایت فقیه بر آن دلالت دارند. افزون بر این از روایات دیگری نیز می توان ولایت آنان را استفاده نمود که در ذیل به بعضی از آن ها اشاره می گردد:

ص: ۱۴۲

۱- (۱) النهایه: ۳۰۱.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۶۸:۴.

۳- (۳) مسالک الأفهام: ۳۳۱، شیخ انصاری، کتاب القضاء: ۴۵، تحریر الوسيله ۳۸۴:۲، تفصیل الشریعه (القضاء والشهادات): ۱۶ و بعد از آن.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۳:۴۰.

۵- (۵) صبحی صالح نهج البلاغه، نامه ۴۲۶:۵۳ به بعد.

۱- در روایت مقبوله عمر بن حنظله که پیش تر بدان اشاره شد، امام صادق علیه السلام در مورد دو نفر از شیعیان که در بین آن ها نزاعی، در خصوص بدهی یا میراث بوده و برای قضاوت به نزد قضاوت جور رفته اند، می فرماید: کسی که برای قضاوت و دادخواهی، اعم از این که حق باشد یا باطل، به نزد آن ها رود گویا به نزد طاغوت رفته در حالی که خداوند امر فرموده است که از آن روی گردان باشید. راوی می گوید به محضر ایشان عرض کردم: وظیفه این دو چیست؟ و باید در قضاوت به کجا مراجعه کنند؟ فرمودند: توجه کنند هر کسی از شما روایات ما را نقل می کند و در احکام حلال و حرامی که ما ذکر نموده ایم، صاحب نظر است و آن ها را می شناسد، به قضاوت او راضی باشید. من او را بر شما حاکم قرار دادم و چنان چه به گونه ای که ما حکم نموده ایم، قضاوت نماید و از او قبول نشود، گویا حکم خدا سبک شمرده شده و نظر ما مورد پذیرش قرار نگرفته، و رد نظر ما رد بر خداست. «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ» (۱) ۲- در روایت دیگری که با عنوان مشهوره ابی خدیجه شهرت یافته است، امام صادق علیه السلام می فرماید: «مبادا بعضی از شما علیه بعضی دیگر برای قضاوت و دادخواهی به نزد سلاطین جور برود، بلکه اگر مردی از شما چیزی از قضاوت ما را می داند او را در بین خود قاضی قرار دهید، من او را قاضی قرار دادم، پس برای حکم و دادخواهی به نزد او بروید.

«فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ» (۲) مفهوم کلمه حاکم که در کلام امام علیه السلام آمده، از نظر عرفی بر سلطه مطلق بر امور، از جمله ولایت بر ایتام، دلالت دارد. شبیه این که سلطان وقت به اهالی شهری ابلاغ می نماید، فلان شخص را بر شما حاکم قرار دادم، آن ها متوجه می شوند که شخص مذکور حق دارد به نمایندگی از طرف سلطان، در کلیه امور رعیت دخالت نماید.

ص: ۱۴۳

۱- (۱) الکافی ۱: ۶۷: ۱۰، وسائل الشیعه ۲۷: ۱۳۶-۱۳۷ باب ۱۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۷: ۱۴ باب ۱، من ابواب صفات القاضی، ح ۵.

به بیان دیگر، حاکمی که به استناد روایت مقبوله با جعل و نصب امام علیه السلام صاحب منصب حکومت و قضاوت گردیده است، دارای مناصب مختلفی است که دیگر حکام آن را دارا می باشند، از جمله ولایت بر ایام و کودکان بی سرپرست.

هم چنین منصب قضاوت که به استناد روایت دوم، امام علیه السلام به مردانی که عالم به مسائل قضاوت می باشند تفویض نموده است، فقط به مسائل قضایی و فصل خصومت بین مردم خلاصه نمی شود، بلکه قاضی در امور حسیه مانند سرپرستی ایام که به ناچار در جامعه وجود دارد نیز مرجع و ملجأ می باشد و از این روایت استفاده می شود امام علیه السلام مردم را به مراجعه به قاضی در این امور ارجاع داده است.

شیخ ضیاء الدین عراقی در این باره نوشته است: «به نظر فقها از جمله مسئولیت های قاضی، قضاوت بین مردم... و نصب قیم بر اوقاف عامه و ایام و افراد بی عقل است، زیرا در ایام حکومت سلاطین جور و در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام منصب قضاوت را قضات واجد شرایط (حاکم شرع و یا منصوب از سوی او) دارا می باشند. این نظریه در بین متشعّره از دوره های گذشته مورد پذیرش بوده است، چرا که ائمه ما شیعیان را از مراجعه به قضات وابسته به سلاطین جور نهی نموده و به منزله رجوع به طاغوت دانسته و امر فرموده اند به فقها دارای صفات پسندیده و مورد نیاز در خصوص قضاوت رجوع شود. از این دستورالعمل به دست می آید، باید در تمام امور به آن ها مراجعه شود. هم چنین روشن می گردد که قضات عادل، همه این شؤون و مناصب را دارا می باشند» (۱).

۳- در روایت دیگری راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم مردی بدون وصیت فوت نموده و فرزندان صغیر و کبیر از خود به یادگار باقی گذاشته است، آیا جایز است چیزی از اموال و خادم ها و متاع او بدون این که قاضی وقت متولی فروش آن باشد، خریداری شود؟ هم چنین اگر قاضی فروش اموال او را به عهده بگیرد و ورثه او به این امر راضی بودند، آیا با این که خلیفه وقت به قاضی برای فروش اموال مسئولیت نداده است، خرید این اموال جایز است یا خیر؟ حضرت جواب فرمودند: در صورتی که فرزندان کبیر

ص: ۱۴۴

متوفی با قاضی در فروش اموال مشارکت داشته باشند، منعی ندارد به شرط آن که ورثه به معامله راضی باشند و شخص عادل به انجام آن مبادرت ورزد. فقال: «إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بُأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَ قَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ»^(۱).

از این روایت استفاده می‌گردد، تصدّی امور صغار و ولایت بر آن‌ها در آن زمان از وظائف قضات به شمار می‌آمده. هم‌چنین در صورتی که مقصود امام علیه السلام از جمله «وَقَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ» قاضی عادل باشد، ولایت قضات نیز به استناد این روایت اثبات می‌شود، ولی اگر مقصود مطلق عادل باشد، اعم از قاضی یا غیر او، در این صورت به اولویت بر ولایت قضات دلالت دارد.

۴- هم‌چنین ولایت قضات بر ایتمام با استناد به ادله حسیبه که در مورد ولایت حاکم ذکر گردید، اثبات می‌گردد.

و: ولایت یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی

حاکم کسی است که امور عمومی را در حدود قانون انجام می‌دهد. حاکم ولی عام است و او کسی است که از طرف مرجع صلاحیتدار قانونی به این سمت برگزیده شده باشد. اکنون سمت حاکم راه، دادرس و دادستان عهده دارند و قانون امور معینی را به هر یک از آن‌ها واگذار نموده است، مانند صدور حکم موت فرضی، حکم طلاق غائب مفقود الاثر، حکم حجر، تعیین قیم برای حفظ اموال مجانین، تعیین امین برای اداره امور غائبین و مجانین و امثال آن.

برخی از وظایف دادستان عبارت است از: حفظ حقوق صغار و مجانین و غائب مفقود الاثر و حفظ ترکه متوفی در صورت غیبت یا معلوم نبودن ورثه یا بعضی از آن‌ها.^(۲)

قانون مدنی با استفاده از فقه اسلامی در زمینه ولایت قهری پاره ای از اختیارات را به دادگاه داده است که هرگاه ولی قهری منحصر طفل، محجور شود دادگاه به پیشنهاد دادستان برای طفل نصب قیم می‌کند.

ص: ۱۴۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۳ باب ۱۶، من ابواب العقد البیع و الشرايط، ح ۱.

۲- (۲) حسن امامی، حقوق مدنی ۲۰۲: ۵، حسین صفایی و اسدالله امامی، حقوق خانواده (قرابت و نسب و آثار آن): ۱۷۵ و بعد از آن.

ماده ۱۱۸۷ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «اگر ولی قهری منحصر، به واسطه غیبت یا حبس و یا هر علتی نتواند به امور مولی علیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد، حاکم یک نفر امین به پیشنهاد دادستان برای تصدی و اداره امور محجور موقتاً معین خواهد کرد».

در «ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی» هم آمده است: «هرگاه ولی قهری طفل لیاقت اداره کردن اموال مولی علیه را نداشته، یا در مورد اموال، مرتکب حیف و میل گردد، به تقاضای خویشان طفل یا به تقاضای دادستان بعد از ثبوت عدم لیاقت یا خیانت او، دادگاه یک نفر امین به ولی متضم می‌کند.» همین حکم در موردی نیز جاری است که ولی طفل به واسطه کبر سن یا مرض یا امثال آن قادر به اداره کردن اموال مولی علیه نباشد.

ز: ولایت و اختیارات قیم در فقه و حقوق

در این قسمت نخست به بیان مفهوم لغوی و اصطلاحی قیم و روش انتخاب او پرداخته می‌شود، سپس وظایف و اختیارات قیم بیان می‌گردد.

۱. قیم در لغت

قیم (با فتح قاف و کسر یا) به معنی راست و مستقیم (۱)، سرپرست (۲)، سید و کسی که متولی شخص محجور (۳) است، می‌باشد. به عبارت جامع، قیم در لغت به کسی گفته می‌شود که امر یا امور دیگری قائم به وجود او باشد، چنان که امور محجورین هم قائم به قیم می‌باشد. (۴)

سیمت قیم را قیمومت (۵) می‌نامند، خواه در حقوق خصوصی باشد، مانند قیمومت محجورین و خواه در حقوق عمومی، مانند قیمومت بین المللی که سرزمینی را تحت نظر

ص: ۱۴۶

۱- (۱) لسان العرب ۵: ۳۴۷.

۲- (۲) المنجد ۲: ۱۶۷۱.

۳- (۳) فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۵۹۲، فرهنگ بزرگ سخن ۶: ۵۶۲۹.

۴- (۴) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۴: ۲۹۷۳.

۵- (۵) ظاهراً این کلمه در فارسی ساخته شده است و در عربی استعمال نمی‌شود. فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۵۹۷.

کشوری قرار دهند تا به طور موقت امور آن جا را اداره کند و به مرحله درک مفهوم استقلال و خودکفایی برساند. (۱)

۲. قیم در فقه اسلامی

مبنای نصب قیم در فقه اسلامی، ولایت قاضی است که در گفتار قبل بیان گردید و اجمال آن چنین است که اگر محجور، ولی خاص نداشته باشد، سرپرستی و اداره ی امور او با قاضی است که از آن به ولایت حاکم تعبیر می شود. این نوع ولایت مورد تأیید همه فقیهان اعم از شیعه و اهل سنت می باشد. حاکم شرع می تواند خودش آن را اعمال نماید یا شخصی را به عنوان نماینده خود برای سرپرستی محجور تعیین نماید که در فقه با تعبیرات قیم (۲)، وصی یا وکیل حاکم (قاضی) و یا به عبارت جامع، امین الحاکم (۳) از آن یاد می شود.

علامه حلی در این باره می نویسد: «ولایت بر مال مجنون و طفل، برای پدر و جد پدری است، هر چند بالا رود (اجداد) و در صورت نبودن آن دو، وصی آن ها دارای ولایت است و اگر وصی نباشد، ولایت برای حاکم است که خود آن را اعمال می نماید یا شخص امینی برای انجام این مسئولیت بر می گزیند (۴)».

هم چنین، شیخ ضیاء الدین عراقی می گوید: «از جمله مسئولیت های قضات و حکام، نصب قیم بر اوقاف عامه و ایتم می باشد (۵)».

کوتاه سخن این که، اشخاص مذکور بر طبق مبانی فقهی، نماینده حاکم و قاضی به شمار می آیند و اختیارات آن ها به وسیله قاضی مشخص می شود و زیر نظر آن ها انجام وظیفه می نمایند و در هر زمان، قاضی می تواند آن ها را بر کنار و دیگری را منصوب کند، یا خود اداره امور را به عهده بگیرد.

ص: ۱۴۷

۱- (۱) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۴: ۲۹۷۶.

۲- (۲) بنگرید النور الساطع فی الفقه النافع ۱: ۳۶۱، هدایه الطالب: ۳۲۷.

۳- (۳) ر. ک: الخلاف ۳: ۴۴۳، مسأله ۱۸، المبسوط ۲: ۱۰۵، ریاض المسائل ۱۰: ۳۲۶.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۴۳، مسأله ۴۴۱.

۵- (۵) کتاب القضاء: ۱۸ و ۲۴۰، الدرّ النضید ۲: ۳۳۲.

در اصطلاح حقوقی، قیّم شخصی است که در صورت نبودن ولی خاص، به وسیله دادگاه برای سرپرستی و اداره امور محجور نصب می شود.

به تعبیری روشن تر، قیّمومت سمتی است که از طرف قاضی به شخصی که قیّم نامیده می شود برای سرپرستی و اداره امور محجور در صورت فقد ولی خاص، واگذار می گردد. (مستفاد از مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۵ و ۱۲۱۸ به بعد قانون مدنی)

نصب قیّم با حکم مستقیم دادگاه نیست، بلکه در صورت فقد ولی خاص، دادگاه با شرایط معینی که در قانون پیش بینی شده مبادرت به نصب آن می نماید. بنابراین تا زمانی که پدر و جدّ پدری یا وصی منصوب از طرف یکی از آنان، موجود است و اهلیت لازم را دارا می باشند، قاضی حق ندارد برای صغار نصب قیّم نماید. (مستفاد از مواد ۱۱۸۰ و ۱۱۸۸ قانون مدنی) البته پیش تر ذکر گردید، در صورت اثبات عدم لیاقت یا خیانت پدر و جدّ پدری، موضوع مواد (۱۱۸۴ و ۱۱۸۶) دادگاه، امینی را برای سرپرستی صغار معین می نماید. هم چنین در صورت عدم توانایی اداره امور موکلی علیه به واسطه غیبت یا حبس یا به هر علت موکّت دیگری (موضوع ماده ۱۱۸۷ قانون مدنی) دادگاه، امین موکّت منصوب می نماید.

در مورد کسانی که برای آن ها نصب قیّم می شود، ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «برای اشخاص ذیل نصب قیّم می شود:

۱- برای صغاری که ولی خاص ندارند.

۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آن ها متصل به زمان صغر آن ها بوده و ولی خاص نداشته باشند.

۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آن ها متصل به زمان صغر آن ها نباشد.»

در ماده (۱۲۱۹ قانون مدنی) اصلاحی ۱۳۷۰/۸/۱۴ آمده است: «هر یک از ابوبن مکلف است در مواردی که به موجب ماده قبل باید برای اولاد آن ها قیّم معین شود، مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و یا نماینده او اطلاع داده از او تقاضا نماید که اقدام لازم برای نصب قیّم به عمل آورد.»

قانون مدنی در مواد متعددی مانند مواد ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ محکمه شرع را مقام صلاحیت دار برای تعیین قیم معرفی نموده و دادستان به دستور مواد مزبور درخواست خود را به محکمه شرع می فرستد تا دادگاه در این باره تصمیم را لازم اتخاذ نماید.

البته نهاد قیمومت منحصر به قانون مدنی نیست، در قانون امور حسبی نیز مواد ۴۸ تا ۱۰۲ به قیمومت اختصاص یافته است و آیین دادرسی مربوط به نصب قیم و عزل او صلاحیت دادگاه را معین می کند. به علاوه، در این قانون، قواعدی درباره اختیارات و مسئولیت قیم دیده می شود. به عنوان نمونه در مورد صلاحیت دادگاه برای نصب قیم، ماده ۴۸ قانون امور حسبی مقرر می دارد: امور قیمومت راجع به دادگاه شهرستانی است که اقامتگاه محجور در حوزه آن دادگاه است.

هرگاه در اقامتگاه محجور، دادگاه صلاحیت دار برای امور قیمومت نباشد، به دستور ماده ۵۲ قانون مزبور با نزدیک ترین دادگاه صلاحیت دار به اقامتگاه محجور خواهد بود، حتی در صورتی که اقامتگاه محجور معلوم نباشد، مانند صغیر یا دیوانه ای که در شهری یافت شود و شعور این که بداند از کدام محل است، نداشته باشد. طبق ماده ۵۳ قانون امور حسبی در این فرض، امور قیمومت او با دادگاهی است که محجور در حوزه آن دادگاه یافت می شود.

هم چنین بر طبق ماده ۵۱ قانون مزبور، در صورتی که متوفی دارای صغاری باشد که اقامتگاه آن ها مختلف است، دادگاهی که برای یک نفر از صغار بدو تعیین قیم نموده است، می تواند برای صغاری هم که در حوزه آن دادگاه اقامت ندارند، قیم معین نماید و اگر قیم معین نشده باشد، دادگاهی که کوچکترین صغیر در حوزه آن اقامت دارد برای تعیین قیم نسبت به تمام صغار صلاحیت خواهد داشت و اگر معلوم شود کدام یک از صغار کوچکترند، هر یک از دادگاه ها که صغیر در حوزه آن دادگاه اقامت دارد، صالح است. ماده ۵۲ قانون فوق مقرر می دارد: چنان چه در اقامتگاه محجور دادگاه صلاحیت دار برای امور قیمومت نباشد، امور مزبور با نزدیک ترین دادگاه صلاحیت دار به اقامتگاه محجور خواهد بود.

به طور معمول، انجام امر قیمومت به یک شخص واگذار می شود، لیکن ممکن است اجرای این وظیفه به دلایل مختلف، دشوار باشد یا دادستان و دادگاه آن اندازه به قیم اعتماد ندارند که همه امور را به او بسپارند، در این صورت دادگاه می تواند چند قیم برای اداره دارایی و مواظبت از یک صغیر معین نماید، (مستفاد از ماده ۱۲۳۴ قانون مدنی). و نیز حق دارند هر کدام را به طور مستقل برای همه امور مالی و تربیتی قیم قرار دهند و یا دستور دهند چند قیم به طور اجتماع عمل نمایند. (مستفاد از ماده ۸۵۴ قانون مدنی در مورد وصایت).

هم چنین ممکن است چند نفر را به ترتیب به قیمومت بگمارد تا پس از فوت آن که مقدم است، دیگری بی درنگ کار و وظایف او را دنبال نماید. (۱).

لازم به ذکر است که به موجب قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، امروزه صدور حکم حجر و نصب قیم در صلاحیت دادگاه عمومی است. (۲).

۶. حق تقدم خانوادگی

با این که قیمومت سمتی قضایی و عمومی است، در دیدگاه قانون و در عمل، بیش تر یک سازمان خانوادگی است. آمار نشان می دهد که قیم در بیش تر موارد، خویشان نزدیک کودک هستند و دادگاه ها به انتخاب بیگانگان کم تر رغبت نشان می دهند.

مادر در حقوق مدنی، بر فرزند ولایت ندارد، ولی اخلاق عمومی به حق، او را شایسته ترین و دلسوزترین کسی می بیند که پس از مرگ پدر می تواند عهده دار سرپرستی کودک شود. برای این که مادر بتواند اداره دارایی فرزندان را بر عهده بگیرد، به ناچار باید به عنوان قیم برگزیده شود. قانون گذار این حق تقدم طبیعی را محترم داشته است تا جبران محرومیت او از ولایت باشد.

ماده ۶۱ قانون امور حسبی در بیان این تقدم، مقرر می دارد: «پدر یا مادر محجور، مادام که شوهر ندارد با داشتن صلاحیت برای قیمومت، بر دیگران مقدم می باشد».

ص: ۱۵۰

۱- (۱) ر. ک: قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: ماده ۸۵۵ و ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۲.

۲- (۲) حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۲۳۳.

حق تقدّم پدر در مورد کودکان یا محجورانی که پس از دوره صغر، رشد نیافته اند، یا به بیان دیگر، کودکانی که از خانواده جدا نشده اند، مصداقی ندارد، چرا که پدر ولی قهری است و نیاز به سمت قیمومت ندارد. این حق تقدّم تنها در موردی مفید است که فرزند خانواده پس از بلوغ و رشد نیاز به سرپرست پیدا کند، در این فرض نیز پدر و مادر در عرض یکدیگر قرار دارند و پدر از نظر قانون مقدّم بر مادر نیست.

حق تقدّم خانوادگی ویژه پدر و مادر نیست و به حکم ماده ۱۲۳۲ قانون مدنی با داشتن صلاحیت برای قیمومت، اقربای محجور مقدّم بر سایرین خواهند بود. اقربا در این ماده اعم از خویشان نسبی و سببی است و دادگاه می تواند شایسته ترین را از میان آن ها انتخاب نماید.^(۱)

۷. نظارت بر قیمومت

دادگاه می تواند علاوه بر تعیین قیم، یک یا چند نفر را به عنوان ناظر معین نماید، در این صورت دادگاه باید حدود و اختیارات ناظر را نیز تعیین کند، ناظر ممکن است استصوابی باشد یا اطلاعی (مستفاد از ماده ۷۸ قانون مدنی^(۲)) در وقف) ناظر استصوابی کسی است که همه اعمال قیم یا آن چه را که دادگاه معین می کند، باید به تصویب او برسد تا نفوذ حقوقی یابد، اما ناظر اطلاعی شخصی است که باید از کارهای قیم آگاه شود. در هر دو صورت، ابتکار اداره اموال با قیم است و ناظر نمی تواند به او دستور انجام کاری را بدهد. دادستان نیز بر کار قیم و ناظر هر دو نظارت دارد. (مستفاد از ماده ۱۲۲۴ قانون مدنی^(۳)) با این تفاوت که حدود و چگونگی نظارت او را قانون معین می کند نه دادگاه^(۴).

۸. تکالیف و اختیارات قیم

ماده ۱۲۳۵ قانون مدنی و ۷۹ قانون امور حسبی، تکالیف قیم را به دو قسم تقسیم نموده است:

ص: ۱۵۱

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۴۶-۲۴۷.

۲- (۲) ر. ک: قانون مدنی با آخرین اصلاحات و الحاقات: ماده ۷۸ و ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۵.

۳- (۳) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی خانواده ۲: ۲۵۵.

۴- (۴) همان.

۱ - مواظبت شخص مؤلفی علیه.

۲ - اداره اموال و حقوق مالی او.

۳ - متن ماده ۱۲۳۵ چنین است: «مواظبت شخص مؤلفی علیه و نمایندگی قانونی او در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی او با قیم است». و در ماده ۷۹ قانون امور حسبی آمده است: «قیم باید در تربیت و اصلاح حال محجور سعی و اهتمام نماید و در امور او رعایت مصلحت را بنماید».

آن چه در دو ماده فوق راجع به وظایف قیم و حفاظت صغیر، معین گردیده است، در صورتی است که تحت حضانت قرار نگرفته باشد، در غیر این صورت نگاهداری و تربیت او در حدود مواد ۱۱۶۸-۱۱۶۹ قانون مدنی به عهده مادر است. ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی می گوید: «در صورت فوت یکی از ابوبین، حضانت طفل با آن که زنده است، خواهد بود، هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد».

۹. تفاوت قیمومت در فقه و حقوق

تفاوتی که قیمومت در فقه اسلامی با حقوق دارد، آن است که قیمومت، امروزه یک نهاد حقوقی است که شرایط و آثار آن و وظایف و اختیارات قیم را قانون تعیین کرده است و دادگاه در چهارچوب قانون به نصب قیم اقدام می کند و بر کار او نظارت می نماید. در حالی که در فقه اسلامی، ولایت بر محجورین و صغار که سرپرست خاصی ندارند مربوط به حاکم است و او می تواند این ولایت را از طریق نماینده ی خود که گاهی قیم نامیده می شود، اعمال نماید. قیم بدین معنا به عنوان وکیل قاضی و تابع دستور و اذن اوست، نه یک نهاد حقوقی مستقل.

به تعبیری دیگر، در فقه اسلامی ولایت بر صغاری که ولی خاص ندارند به مقام عمومی قضایی واگذار شده است، حال آن که در حقوق امروز، این ولایت از آن بیک شخص خاص است که دادگاه او را تعیین می کند و بر کارش نظارت دارد. به هر حال نهاد قیمومت در حقوق امروز که با توجه به وضع و نیازهای زمان و مصلحت جامعه پدید آمده، اختلاف بنیادی با فقه اسلامی ندارد. (۱)

ص: ۱۵۲

۱- (۱) ر. ک: حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۲۲۹.

البته در فقه، فقط به ذکر کلیات مسائل مربوط به قیمومت اکتفا شده در حالی که در حقوق، ضوابط و شرایط این نهاد حقوقی با تفصیل بیش تر و استناد به مواد حقوقی بیان گردیده است. به همین مناسبت ما در این گفتار بر خلاف گفتارهای قبلی، مسائل مربوط به قیمومت را بیش تر با استناد به منابع حقوقی ذکر نمودیم.

ح: ولایت عدول مؤمنین بر ایام و کودکان بی سرپرست

۱. طرح مسأله

نظریه مشهور در بین فقیهان امامیه (که به نظر می رسد در این باره اختلافی بین آنان وجود ندارد) اینست که مؤمنین عادل بر ایام و کودکان بی سرپرست، به شرط این که ولی دیگر (اعم از پدر، جد پدری وصی آن دو و حاکم یا نماینده وی) نداشته باشد، ولایت دارند.

فقیهان این حکم را با تعبیرات مختلف بیان نموده اند، شیخ طوسی در نهاییه (۱) و علامه در مختلف (۲) و شهید اول در قواعد (۳)، هم چنین شیخ انصاری در مکاسب (۴)، لفظ مؤمنین به طور مطلق به کار برده اند.

برخی دیگر تعبیر «مؤمنین موثق» به کار برده اند. محقق حلی نگاشته است: «اگر انسانی از دنیا برود و برای خود وصی تعیین ننماید، حاکم حق دارد در ترکه او دخالت نماید و چنان چه حاکم نباشد، مؤمنین ثقه متولی این امر خواهند بود» (۵). عبارت شهید ثانی (۶) و محقق اردبیلی (۷) و صاحب جواهر (۸) نیز این گونه می باشد.

ص: ۱۵۳

۱- (۱) النهایه: ۶۰۸.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۳۵۷:۶ و ۳۵۹.

۳- (۳) القواعد و الفوائد ۴۰۶:۱، قاعده ۱۴۸.

۴- (۴) کتاب المكاسب ۵۶۱:۳.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲:۲۵۷.

۶- (۶) مسالك الافهام ۶:۲۶۵.

۷- (۷) مجمع الفائدة والبرهان ۹:۲۳۲.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۸:۴۲۴.

برخی دیگر با عبارت «مؤمنین صالح» به این مسأله اشاره نموده اند^(۱). گروهی با تعبیر «عدل موثق»^(۲) بدان اشاره دارند. گروه پنجم نیز با عبارت «عدول مؤمنین» به ذکر این مسأله پرداخته است. شهید اول در این خصوص می گوید: «اگر حاکم نباشد یا دسترسی به آن مشکل باشد، برای مؤمنین عادل جایز است در اموال ایتم به گونه ای که مصلحت آنان رعایت شود، دخالت نمایند»^(۳).

برخی از اعلام فقهای معاصر، مانند امام خمینی رحمه الله،^(۴) آیه الله فاضل لنکرانی^(۵) و آیه الله سید ابوالقاسم خویی^(۶) نیز همین تعبیر را به کار گرفته اند.

۲. دلایل ولایت عدول مؤمنین بر کودکان بی سرپرست

قبل از بیان ادله این حکم، تذکر دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف - مقصود از ولایت عدول مؤمنین در این باره، دخالت آن ها در غیر امور ضروری می باشد. اما انجام امور ضروری، مانند حفظ طفل صغیر از این که در معرض تلف قرار گیرد، یا حفظ اموال او از تلف، و یا اطعام وی در صورت اضطرار و نیاز، به نحو واجب کفایی بر تمام مسلمین واجب است، تا چه رسد به مؤمن عادل.

شهید ثانی در مسالک می نویسد: «حتی اگر به طور فرض، مورث طفل صغیر برای نفقه او مالی باقی نگذاشته باشد و خود نیز قادر به کسب و تهیه آن نباشد، نفقه وی بر مسلمانان که مکنت مالی دارند، به صورت واجب کفایی، واجب است، مانند آن که اعانه محتاج و اطعام گرسنه مضطر نیز واجب می باشد»^(۷).

شبهه این بیان در عبارات محقق ثانی^(۸) و محدث بحرانی^(۹) و نیز صاحب جواهر^(۱۰) دیده می شود.

ص: ۱۵۴

۱- (۱) الجامع للشرائع: ۴۹۲.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۵۸۹:۲۲ و ۵۹۲.

۳- (۳) الدروس الشرعیه ۳۲۹:۲.

۴- (۴) کتاب البیع ۶۷۱:۲.

۵- (۵) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۹۹.

۶- (۶) مصباح الفقاهه ۵:۵۲.

۷- (۷) مسالک الافهام ۲۶۶:۶.

۸- (۸) جامع المقاصد ۱۱:۲۶۷.

۹- (۹) الحدائق الناضره ۵۹۳:۲۲.

۱۰- (۱۰) جواهر الکلام ۴۲۹:۲۸.

ب - مقصود فقها از این که ولایت عدول مؤمنین را مشروط به عدم وجود حاکم شرعی دانسته اند، اینست که حاکم در شهر و منطقه ای که صغیر در آن ساکن است، نباشد هر چند در شهر دیگری باشد که مراجعه به او موجب مشقت و حرج گردد(۱).

به بیان دیگر، ملاک در وجود و عدم حاکم، عدم عسر و حرج و مشقت است. بنابراین اگر مراجعه به حاکم شرعی، هر چند در شهر دیگری باشد، موجب حرج و مشقت و تضييع حق صغیر نباشد، ولایت حاکم مقدم است و با وجود او عدول مؤمنین حق دخالت در امور کودکان بی سرپرست را ندارند. ولی اگر مراجعه به حاکم، ایجاد عسر و حرج برای کودک یا دیگر افراد نماید، برای مؤمنین عادل جایز است در امور صغار دخالت نمایند.

ادله ولایت عدول مؤمنین عبارت است از:

۱ - بر اساس مقتضای ضرورت و نیاز باید مؤمنین عادل ولایت بر ایتم داشته باشند(۲).

۲ - عقل سلیم به این مسأله حکم می نماید، چنان که در حفظ مال یتیم از تلف نیز چنین دستوری دارد(۳).

محقق نایینی در این باره می نویسد: «با وجود مؤمن عادل تردیدی نیست که باید وی این مسئولیت را به عهده بگیرد و اگر مؤمن عادل نباشد، باید مؤمن فاسق دخالت نماید، زیرا فرض اینست که، مورد از موارد ضروری است که عقل تعطیل آن را جایز نمی داند(۴).

۳ - این امر هماهنگ با سیره عقلا است و با عنایت به این که شارع آن را ردع ننموده است، می تواند دلیل شرعی باشد(۵). البته چون این دلیل به اصطلاح فقها، لئی است و اطلاق در آن وجود ندارد، تنها در مورد متیقن و ضرورت، ولایت عدول مؤمنین را اثبات می نماید.

۴ - قاعده ای که از بعضی از اخبار و مذاق شرع استفاده می شود و مفاد آن چنین است: بی تردید به استناد کتاب و سنت و اجماع، صغیر از دخالت در اموال و دیگر امور خویش

ص: ۱۵۵

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۶: ۲۶۶.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۶: ۳۵۹.

۳- (۳) منهاج الفقهاء ۴: ۳۰۶.

۴- (۴) منیه الطالب ۲: ۲۴۳.

۵- (۵) منهاج الفقهاء ۴: ۳۰۶.

منع شده است. با این حال از طرف شارع، شخص یا اشخاصی برای حفظ اموال و دخالت در امور وی تعیین نگردیده و یا تعیین شده است، فرض اول باطل است و اخبار مستفیضه دلالت دارند بر این که هر چیز که امت بدان نیاز داشته، از طرف شارع بیان گردیده است(۱).

بی تردید این مسأله از اموری است که امت سخت بدان نیاز داشته و باید بیان شود. پس فرض دوم متعین است، یعنی کسی از طرف شارع برای دخالت در امور صغار، تعیین شده است. از سوی دیگر، این وظیفه به طور قطع بر عهده تمام مردم گذاشته نشده، زیرا مستلزم بی نظمی و تضييع حقوق است. بنابراین باید به فقیه عادل و در غیاب او به مؤمن عادل سپرده شود(۲).

۵- برخی از فقیهان در مورد ولایت عدول مؤمنین بر اموال ایتم، ادعای اجماع نموده اند(۳).

۶- عمده دلیل در این مسأله، روایات است که به برخی از آن ها اشاره می گردد:

الف: اسماعیل بن بزيع در روایت صحیح نقل نموده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم، مردی از شیعیان و دوستان ما از دنیا رفته و کسی را به عنوان وصی تعیین ننموده و او دارای اموال و خدمت گزارانی است، قاضی کوفه فردی از شیعیان به نام عبدالحمید را به عنوان قیم برای دخالت در اموال، و امور ایتم معین کرده، بعد از آن وی اقدام به فروش اموال و جوارى (خدمت گزاران) می نماید، ولی در اثناى عمل، مردّد می گردد و از انجام آن واهمه دارد، نظر شما در این مسأله چیست؟

حضرت جواب فرمودند: چنان چه قیمی که از طرف قاضی تعیین گردیده مثل تو و مثل عبدالحمید باشد، دخالت نمودن در امور ایتم منعی ندارد. فَقَالَ: «إِذَا كَانَ الْقَيِّمُ بِهٖ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَتِيدِ الْحَمِيْدِ فَلَا بَأْسَ»(۴).

شیخ انصاری در توضیح این روایت می نویسد: مقصود از مماثلت، ممکن است مماثلت در تشیع یا فقاهاً یا وثاقت و یا عدالت باشد. بی شک مماثلت در تشیع مقصود نیست، زیرا شیعه بودن در مفروض کلام، مفروض عتیه بوده و نیاز به سؤال و توضیح نداشته است. هم چنین

ص: ۱۵۶

۱- (۱) ر. ک: علل الشرائع ۱: ۲۵۳-۲۵۴، الکافی ۱: ۵۹: ح ۲ و ۴.

۲- (۲) ر. ک: عوائد الایام: ۵۵۵-۵۵۶.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۰: ۳۴۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۳ باب ۱۶، من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۲.

ممانلت در فقاہت منافی با اطلاق مفہوم روایت است، زیرا در این صورت معنی روایت چنین می شود؛ اگر قیم فقیہ نباشد نمی تواند در امور ایتم دخالت نماید، به ناچار احتمال سؤم و چهارم صحیح است. بنابراین از روایت استفاده می گردد، مؤمن (شیعه) عادل یا مؤتق، می تواند در امور ایتم دخالت نماید و ولایت وی در این مورد به استناد این روایت، اثبات می گردد. (۱)

ب: در روایت مؤتق، سماعه می گوید: از امام علیہ السلام سؤال نمودم مردی بدون وصیت از دنیا رفته و دارای فرزندان و دختر و پسر صغیر و کبیر است، ہم چنین اموال و خدمت گزارانی را از خود باقی گذاشته وظیفه ورثه در این مورد چیست و چگونه اموال او را تقسیم نمایند؟ حضرت فرمودند: اگر مردی ثقه و مورد اطمینان، به تقسیم تمام اموال وی ہمت گمارد، منعی ندارد. قال: «إِنْ قَامَ رَجُلٌ ثِقَةً قَاسَمَهُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَا بَأْسَ» (۲) دلالت این روایت شریف بر حکم مورد نظر بسیار روشن است، زیرا جواز تقسیم اموال صغار را کہ از جمله

«فَلَا بَأْسَ» استفاده می گردد و یکی از شؤون و وظایف ولایت بر ایتم می باشد بر انجام آن توسط فرد ثقه موکول نموده است.

هم چنین از سیاق عبارت پیدا است در این مورد جدّ پدری صغار وجود نداشته است. ہم چنین مقصود از ثقه، حاکم نیست. بنابراین باید یکی از مؤمنین عادل باشد. در این صورت مدّعی مورد نظر اثبات می گردد.

شیخ انصاری می نویسد: مقصود فردی است کہ بی تردید مورد اطمینان باشد، هر چند ملکہ عدالت در وی نباشد. (۳)

ج: در روایت صحیح دیگری، شخصی به نام اسماعیل بن سعد اشعری می گوید: از امام رضا علیہ السلام سؤال کردم، مردی بدون وصیت از دنیا رفته و دارای فرزندان صغیر و کبیر می باشد آیا جایز است خدمت گزاران و دیگر اموالی کہ از وی باقی مانده بدون این کہ قاضی متولی فروش آن باشد، خریداری شود یا خیر؟

ص: ۱۵۷

۱- (۱) تراث الشیخ الأعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۶۵، بلغه الفقیه ۳: ۲۹۱-۲۹۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۴۲۲، باب ۸۸ من کتاب الوصایا، ح ۲.

۳- (۳) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۶۷.

حضرت فرمود: در صورتی که فرزندان کبیر وی در انجام معامله شرکت داشته باشند و با دخالت فردی عادل معامله انجام شود، منعی ندارد. فَقَالَ «إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بَأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَ قَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ».^(۱) فرض سؤال در این روایت مردی است که ولی شرعی برای صغار او نیست و از آن استفاده می‌گردد در صورتی که مؤمن عادل در انجام معامله اموال صغار دخالت داشته باشد، جایز است و ولایت او بر ایتم ثابت می‌شود.

یادآوری

در پایان این بحث یادآوری این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که روایات ذکر شده در این بخش هر چند در مورد اموال ایتم صادر شده و ولایت عدول مؤمنین در این خصوص را اثبات می‌نماید، ولی ظاهراً اموال خصوصیتی ندارد و می‌تواند برای اثبات ولایت در شؤون مختلف صغار بی‌سرپرست، دلیل قرار گیرد.

به بیان دیگر در این روایات، امام علیه السلام در مفروض کلام ملاک جواز و حلیت شرعی معامله اموال صغیر و یا به تعبیری دیگر ولایت بر اموال وی راه، مترتب و مشروط بر وجود و دخالت مؤمن عادل قرار داده است، و از آن استفاده می‌گردد در هر کجا این نیاز وجود داشته باشد، مانند ولایت در تربیت ایتم و... با وجود ملاک حکم جواز و ولایت منطبق می‌گردد، مگر در مواردی که به استناد دلیل خاص، ولایت در آن اختصاص به ولی شرعی معین (مانند پدر و جد پدری و یا حاکم) داشته باشد.

بر فرض عدم امکان استفاده ولایت عدول مؤمنین از این روایات به طور عام و در جمیع موارد و اصرار بر این که این روایات فقط ولایت بر اموال ایتم را اثبات می‌نماید، ادله دیگری برای اثبات ولایت مؤمن عادل به صورت عام مانند دلیل حسبیه، حکم عقل، ضرورت و... کافی است.

هم چنین یادآور می‌گردد ولایت عدول مؤمنین در قوانین موضوعه امروز انعکاس نیافته و این امر شاید به دلیل عدم نیاز آن به مواذ حقوقی باشد یا به این علت که فقه اسلامی مسائل حقوقی را از دیدگاه وسیع تری مورد تحلیل و تجزیه قرار داده است.

ص: ۱۵۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۲، باب ۱۶، من ابواب عقد البیع، ح ۱.

الف: شرایط اعمال ولایت

علاوه بر شرایط معین که جهت اعمال ولایت (اعم از پدر، جد پدری، وصی آن دو، حاکم، قیّم و عدول مؤمنین) در فقه ذکر شده و در وقت مناسب بیان خواهد شد، مهم ترین شرط اینست که دخالت اولیاء موجب ضرر و مفسده نباشد، بلکه طبق نظریه مشهور، لازم است مصلحت مولی علیه رعایت گردد.

به بیان دیگر، آن چه اختیارات اولیاء را محدود می سازد و فراتر از آن را جایز نمی شمرد، غبطه و مصلحت کودک است که اولیاء باید در اعمال ولایت، آن را مدّ نظر داشته باشند. بنابراین انجام عملی که موجب ضرر کودک باشد و برای او مفسده ایجاد نماید از هیچ کدام از اولیاء که به ولایت آن ها در این بخش اشاره شد، روا نیست. این حکم به طور اجمال از ضروریات فقه است و مورد توافق و تسالم همه فقیهان اعم از شیعه و اهل سنت می باشد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «تمام کسانی که بر اموال صغیر ولایت دارند... تصرف و دخالت آنان صحیح نیست، مگر این که با حفظ احتیاط و با در نظر گرفتن سود صغیر انجام شود، زیرا ولایت آنان به همین دلیل اعتبار شده است. بنابراین اگر تصرفات آنان به سود صغار نباشد، باطل و غیر نافذ است، زیرا بر خلاف فلسفه ولایت انجام گردیده است.»^(۱)

هم چنین علامه حلّی گفته است: «ضابطه در تصرف متولی اموال ایتام و مجانین، رعایت غبطه می باشد و تصرف متولی باید با در نظر گرفتن مصلحت مولی علیه صورت

ص: ۱۵۹

پذیرد. بنابراین ولی می تواند با اموال یتیم تجارت نماید و یا در اختیار دیگری برای تجارت قرار دهد، به شرط این که این اعمال به مصلحت یتیم باشد، اعم از این که ولی پدر باشد، یا جدّ یا وصی یا حاکم و یا امین حاکم^(۱).

ابن ادریس این نظریه را مقتضای مذهب تشیع می داند^(۲). برخی دیگر از فقها مانند علامه حلی^(۳)، محقق^(۴)، شهید اول^(۵) و دوّم^(۶)، محقق کرکی^(۷) و دیگران^(۸) نیز به رعایت این شرط تصریح نموده اند.

ب: ادله فقهی اعتبار مصلحت در اعمال ولایت

همان گونه که گفته شد این مسأله از ضروریات فقه است و فقیهان در مورد آن اتفاق نظر^(۹) دارند و نیاز به اثبات نیست، با وجود این، ادله ای نیز ذکر نموده اند که شرح آن در هر مورد و به تناسب موضوع، در مباحث آینده خواهد آمد. در این قسمت به ذکر دو دلیل اکتفا می شود:

۱- حکمت جعل و اعتبار ولایت اولیاء به حسب طبع اولیه برای جلب منافع طفل و دفع ضرر از اوست و اگر بر خلاف مقصود، عملی انجام شود جایز نیست^(۱۰).

۲- اصل اولیه این است که هیچ کس نباید در امور دیگری دخالت کند، مگر این که یقین بر خلاف این اصل پیدا شود و یقین بر خلاف اصل اولی در صورتی پیدا می شود که دخالت اولیاء در امور صغار با رعایت مصلحت آنان صورت پذیرد، زیرا دلیلی که دخالت اولیاء بدون رعایت مصلحت را جایز شمرد، وجود ندارد^(۱۱).

ص: ۱۶۰

۱- (۱) تذکره الفقها ۲: ۸۰.

۲- (۲) السرائر ۱: ۴۴۱.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۵، ارشاد الأذهان ۱: ۳۶۰.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۷۸-۷۹.

۵- (۵) اللمعه الدمشقیه: ۸۰.

۶- (۶) مسالک الافهام ۳: ۱۶۶.

۷- (۷) جامع المقاصد ۵: ۷۲.

۸- (۸) مجمع الفائده والبرهان ۴: ۱۴، ریاض المسائل ۹: ۲۰۹.

۹- (۹) مفتاح الکرامه ۵: ۲۶۰.

۱۰- (۱۰) ر. ک: مصباح الفقاهه ۵: ۲۲، تراث شیخ الأعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۷۵، شیخ اراکی، کتاب البیع ۳: ۳۷، امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۵۲۶.

۱۱- (۱۱) هدایه الطالب الی اسرار المکاسب ۳: ۲۳۸-۲۳۹.

در مباحث فقه استدلالی این بحث مطرح شده که آیا لازم است اولیاء، علم به وجود مصلحت داشته باشند و یا علم به عدم مفسده کافی است؟ بنابراین در صورتی که دخالت آنان موجب مفسده باشد و به آن آگاهی داشته باشند، جایز نیست، در غیر این صورت با استناد به اطلاقات ادله ولایت می تواند دخالت کنند؟

پاسخ این است که رعایت احتیاط ایجاب می کند در دخالت اولیاء در امور صغار علم به مصلحت را شرط بدانیم، مگر در مواردی که تحقق علم امکان پذیر نباشد. هم چنین این بحث مطرح شده که آیا رعایت مصلحت لازم است و یا باید آن چه اصلح و دارای مصلحت بیش تر می باشد، مورد عمل قرار گیرد؟ در این مسأله نیز به حکم احتیاط باید رعایت مصلحت بیش تر را ملاک عمل قرار دهیم، هر چند صرف وجود مصلحت کافی است.^(۱)

ج: رعایت مصلحت کودک در حقوق مدنی

قلمرو اختیارات ولی در امور مولی علیه محدود است و فقط هرگونه عملی که غبطه و مصلحت در آن باشد می تواند انجام دهد، شرط رعایت مصلحت مولی علیه را از مواد ۶۶۷ و ۱۱۸۴ و ۱۲۴۱ قانون مدنی می توان استنباط کرد.

متن ماده اخیر، اصلاحی ۱۳۷۹/۳/۱، چنین است: «هرگاه ولی قهری رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات، دادگاه، ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع می نماید...».

هم چنین مواد ۸۰ و ۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی به لزوم رعایت آن تصریح نموده است.

د: پایان ولایت، وصایت و قیمومت

هرگاه صغیر، بالغ و رشید گردید، دوران ولایت یا وصایت یا قیمومت براو نیز به پایان می رسد و می تواند به صورت مستقل در اموال و حقوق مالی

ص: ۱۶۱

(۱) - ر. ک: موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۲: ۲۱۹-۲۲۰ و ۲۷۷ و بعد از آن.

و دیگر امور خود دخالت نماید. این حکم مورد توافق فقها اعم از شیعه و اهل سنت است.

علامه حلی در این خصوص می نویسد: «پدر و جد پدری طفل تا زمانی که به حد بلوغ و رشد نرسیده است، در اموال او دخالت می نمایند و آن گاه که بالغ و رشید شد، ولایت آن ها زایل و او می تواند به تنهایی در امور مالی خود دخل و تصرف نماید.»^(۱) عبارت برخی دیگر از فقیهان نیز شبیه این می باشد.^(۲) صاحب جواهر هم در این زمینه ادعای اجماع نموده است.^(۳)

دلیل این حکم روشن است، زیرا جعل ولایت برای حمایت از صغیر است و آن گاه که صغیر بالغ و رشید گردید، به طور طبیعی نیاز به حمایت ندارد و خود می تواند حقوق خویش را مطالبه و در امور مالی و غیرمالی خود مداخله نماید. تفصیل ادله فقهی این حکم در گفتار مربوط به بلوغ در بخش اول گذشت.

هم چنین رفع حجر از صغیر احتیاج به حکم حاکم ندارد^(۴). در این مورد نیز میان فقیهان اختلافی وجود ندارد. این معنی در قانون مدنی نیز مورد پذیرش قرار گرفته. ماده ۱۱۹۳ در این باره می گوید: «همین که طفل، کبیر و رشید شد از تحت ولایت خارج می شود و اگر بعداً سفیه و یا مجنون شود قیم برای او معین می شود». در مواد مربوط به خروج از تحت قیمومت نیز بر این حکم قانون تصریح نموده. ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی مقرر می دارد: «پس از زوال سببی که موجب تعیین قیم شده قیمومت مرتفع می شود».

بنابراین اگر صغیر، بالغ و رشید گردد، یا مجنون دائمی افاقه پیدا کند، یا سفیه اداره عاقلانه اموال خود را به دست آورد، دوران قیمومت به علت خروج محجور از حجر به سر می رسد و وظایف و اختیارات قیم پایان می پذیرد، البته در قانون مدنی، از پایان وصایت سخنی به میان نیامده است.

ص: ۱۶۲

۱- (۱) ر. ک: قواعد الاحکام ۲: ۲۰.

۲- (۲) ایضاح الفوائد ۱: ۴۲۳، جامع المقاصد ۴: ۸۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۱۵، مسالک الافهام ۳: ۱۶۴.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۲: ۳۲۲.

۴- (۴) ر. ک: المبسوط ۲: ۲۵۴.

۱- طرح مسأله

در روایات وارد شده از ائمه معصومین: و عبارات فقها برای ازدواج مستحباتی ذکر شده است، از جمله در بیان شرایط زوجین و وظایفی که هر یک از آن ها قبل از انعقاد نطفه و بعد از آن و در زمان بارداری زن تا زمان تولد کودک دارند به نکات ظریف و دقیقی اشاره شده است. این امور را نمی توان حقوق کودک دانست، زیرا کودک وجود ندارد تا حقوق او محسوب گردد، اما رعایت آن ها در جهت پرورش صحیح کودک و ایجاد زمینه سعادت وی فوق العاده مؤثر و بسیار با اهمیت است، زیرا امام معصوم علیه السلام که مرتبط به عالم غیب می باشد و به اموری آگاهی دارد که انسان های عادی نمی توانند با عقل و تجربه به آن ها آگاهی داشته باشند، رعایت آن ها را مایه سعادت می دانند. به هر صورت ما گفتار اول و دوم این فصل را به ذکر این گونه مستحبات که در حقیقت احکام اخلاقی مربوط به ازدواج محسوب می گردند، اختصاص داده ایم و با مسامحه آن را «حقوق کودک» می نامیم.

۲- بهترین بنیان در اسلام

خانواده محبوب ترین بنیاد و بنیان اجتماعی است. پدر و مادر بر اساس پیوند ازدواج در کنار هم قرار می گیرند و کانون پُر مهر و محبت خانواده را تشکیل می دهند و کودک محصول این پیوند مقدس خواهد بود.

از دیدگاه اسلام، حکمت تشریح ازدواج و تأکید بر آن به عنوان یک سنت الهی، در پاسخ گویی به نیاز فطری انسان و انس و محبت زن و مرد نسبت به یکدیگر و هم چنین بقای نسل، نهفته است.

قرآن کریم در اشاره به این واقعیت می فرماید: (وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) یکی از آیات و نشانه های لطف الهی آنست که برای شما از جنس خودتان همسرانی بیافرید، تا در کنار او آرامش یافته و با هم انس بگیرید و میان شما رأفت و رحمت برقرار نمود، همانا در این امر برای مردم با فکر، ادله، علم، و حکمت الهی، آشکار است.

در این آیه، هدف از ازدواج سکونت و آرامش اعلام شده و با تعبیری پر معنی «لِتَسْكُنُوا» مسائل بسیاری را بیان می نماید.

به راستی وجود همسران با ویژگی هایی که مورد نظر قرآن است برای انسان ها مایه آرامش زندگی است و یکی از مواهب الهی محسوب می شود. این آرامش از این جا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش می باشند، به طوری که هر یک بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان دو موجود که هر یک مکمل وجود دیگری می باشند، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد. این آرامش و سکونت از نظر جسمی و روحی، فردی و اجتماعی است.

مودت و رحمت که در این آیه به آن ها اشاره شده، موجب بقای خانواده و هماهنگی و ارتباط بیش تر بین زن و مرد می باشد. خداوند که انسان را برای زندگی اجتماعی آفرید، این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان آن ها ایجاد نموده است.

مودت غالباً جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است، زیرا بقای خانواده گاه نیازمند خدمات متقابل است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بدون عوض که با ایثار و رحمت پوشش داده می شود (۱).

ص: ۱۶۶

آری، ازدواج، فاصله و جدایی زن و مرد را به پیوند تبدیل می کند و چنان هماهنگی و علاقه ی متقابل بین آن دو برقرار می کند که به منزله یک روح در دو قالب می شوند و در پناه آن از خطرات جنسی و اخلاقی محفوظ می مانند.

به همین جهت است که پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج را تشویق و ترغیب و آن را سنت خود معرفی می نماید. و فرموده است: «الْكَوْنُ شَيْئِي فَمَنْ زَوَّجَ عَنْ شَيْئِي فَلَيْسَ مِنِّي» (۱) ازدواج سنت من است و کسی که از این سنت روی گردان باشد، از من نیست.

هم چنین فرموده است: «خِيَارُ أُمَّتِي الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شِرَارُ أُمَّتِي الْعُزَابُ» (۲). بهترین امت من در بین متأهلین و بدترین آن ها در بین عزاب و کسانی که به این سنت الهی پشت پا می زنند، قرار دارند.

در روایت دیگری آمده است: «مَا بِيَّ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ التَّزْوِيجِ» (۳). هیچ بنایی در اسلام بنیان گذاری نشده که در نزد خداوند محبوب تر از بنیان ازدواج باشد.

و نیز فرموده اند: «مَنْ تَزَوَّجَ نَصَفَ دِينِهِ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النَّصْفِ الْآخَرَ أَوْ الْبَاقِي» (۴). هر کس ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده و باید در حفظ نیمه دیگر پرهیزکاری نماید.

کوتاه سخن این که، از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج تنها پاسخ گویی به غریزه جنسی نیست، دستیابی به آرامش و سکون، وصول به زمینه های محبت و مودت، بقای نسل و تکامل انسانی و... نیز مد نظر است.

۳- حق داشتن پدر و مادر شایسته

نخستین وظیفه زن و مرد برای صاحب فرزند شدن، رعایت حق کودک در داشتن پدر و مادر شایسته است که در نخستین گام با ازدواج قانونی و شرعی صورت می گیرد و در کانون مقدس خانواده تجلی می یابد.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) بحارالانوار ۱۰۰: ۲۲۰ ح ۲۳.

۲- (۲) همان: ۲۲۱، ح ۳۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۴: ۲۰ باب ۱، من ابواب النکاح، ح ۴.

۴- (۴) الکافی ۵: ۳۲۹، ح ۲.

تولد فرزند خارج از این دایره، اولین تعدی به حقوق کودک است که اسلام از آن نهی کرده است، کودکی که خود را محصول پیوندی بی هویت و غیرمقدس بداند در آینده دچار اختلال های عاطفی و رفتاری خواهد شد. بسیاری از کودکان بزه کار، نابهنجاری عاطفی و رفتاری خود را از این مسأله به ارث رده اند. بنابراین هر کودکی حق دارد خود را متعلق به نهادی مقدس و قانونی داند.

از سوی دیگر، خانواده نخستین کانون تربیت کودک و معمار اولیه شخصیت اوست. در همین مدرسه تربیتی است که فرزندان به تدریج از رفتار پدر و مادر الگوبرداری می کنند، از این رو روش اخلاقی والدین در ساختن شخصیت آینده فرزندان بسیار مؤثر است.

برای رسیدن به اهداف بزرگی که به آن اشاره گردید، اسلام تشکیل خانواده بر اساس محورهای دینی و قانونی را محترم و به انجام آن ترغیب و تشویق نموده و در مواردی لازم می داند. ائمه اطهار: برای انتخاب همسران بهتر و شایسته دستوراتی صادر و شرایطی بیان نموده اند. فقیهان نیز در کتب فقهی به استحباب آن فتوا داده و انجام آن را محبوب و پسندیده دانسته اند.^(۱)

رعایت این شرایط می تواند خانواده را برای زن و مرد با آرامش و مودت و رحمت همراه سازد و آن ها را در جهت تربیت فرزندانی که خود سالم باشند و بتوانند در جهت ساختن جامعه سالم و مدینه فاضله که از دیر زمان خواست بشر بوده و هست، یاری دهند. بخشی از این شرایط در ادامه بیان می شود.

۴- زمینه های رعایت حق کودک قبل از ازدواج

ابتدا لازم است یادآوری گردد، صفاتی که در روایات ذکر شده برای انتخاب زن و مرد هر دو می باشد، هر چند بیش تر به عنوان صفات زنان بیان گردیده است.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) جامع المقاصد ۸:۱۲ مسالک الافهام ۹:۷-۱۰ جواهرالکلام ۱۲:۲۹ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقها ۵:۴۸۱.

به تعبیری دیگر، صفات مذکور برای طبیعت انسانی که قصد ازدواج دارد بیان شده اعم از این که مرد باشد و یا زن، ولی از آن جا که عرف و عادت، بلکه طبیعت (۱) چنین اقتضا دارد که غالباً مرد، زن را انتخاب می کند و اوست که ابتدا در مورد ازدواج تصمیم می گیرد، صفات به عنوان صفات زن مطرح گردیده است. در حالی که ازدواج مشترک بین هر دو می باشد و اولاد نیز از زن و مرد است و هر دو مسئولیت تربیت آن را دارند. دلیل این مدعا روایاتی است که هم کفو بودن زن و مرد را لازم می شمرد. مانند آن که از پیغمبر کرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرموده اند: «أَنْكِحُوا الْأَكْفَاءَ وَ أَنْكِحُوا فِيهِمْ وَ اخْتَارُوا لِنُظْفِكُمْ» (۲) با کفو (هماهنگی و توافق و تماثل در جسم و جان، روحیه و اخلاق) خود ازدواج نمایید.

این احتمال نیز وجود دارد که رعایت بعضی صفات در زنان از اهمیت بیشتری برخوردار باشد، زیرا در جای خود به اثبات رسیده است که صفات مادر از طریق شیر به فرزندان منتقل می شود.

الف: دینداری

نقش و تأثیر باورهای دینی و اخلاقی در ایجاد آرامش در زندگی خانوادگی و تربیت صحیح آنها، قابل انکار نیست. بر این اساس است که قرآن کریم با صراحت، ازدواج با زنان و مردان مشرک را نهی می کند و ازدواج با آنان را منوط به ایمان آوردنشان می داند. در ضمن یادآور می شود که اگر زیبایی ظاهری یا ثروت و مکنت آنان مایه اعجاب شما گردد، باز هم

ص: ۱۶۹

۱- (۱) «این که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می رفته اند از بزرگ ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است، طبیعت، مرد را مظهر طلب و عشق آفریده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. طبیعت، زن را گل و مرد را بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. این یکی از تدابیر حکیمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است و ضعف جسمانی زن را در مقابل نیرومندی جسمانی مرد با این وسیله جبران کرده است. خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بدود. برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواستگاری کند و جواب رد بشنود... تا بالاخره زنی رضایت خود را به همسری با او اعلام کند، اما برای زن که می خواهد محبوب و معشوق باشد و از قلب مرد سر در آورد تا بر سراسر وجود او حکومت کند قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را به همسری خود دعوت کند و احياناً جواب رد بشنود و سراغ مرد دیگری برود». مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام: ۳۸-۳۹.

۲- (۲) الکافی ۵: ۳۳۲، ح ۳، وسائل الشیعه ۴۸: ۲۰، باب ۱۳، من ابواب النکاح، ح ۳.

کنیز و برده مؤمن برای ازدواج شایسته تر از مرد و زن مشرک می باشد. (و لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ أَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَا تُعْجِبْكُمْ وَ لَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَ لَعِبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ) ۱ از آن جا که ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و گسترش جامعه است و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان بسیار مؤثر می باشد و شرک مایه انواع انحراف ها و در حقیقت آتش سوزانی است در دنیا و آخرت، از این رو قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان خود را در این آتش سوزان بیفکنند و تأکید می کند که باید بنیان مقدس ازدواج بر پایه باورهای دینی و اعتقادات مذهبی بنا گذارده شود.

خداوند در آیه دیگری چنین فرموده است: (الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ) ۲ زنان پاکیزه و نیکو، لایق مردانی این چنین می باشند و مردان پاک و طیب از آن زنانی این چنین می باشند.

سفارش به ملاک عمل قرار دادن دینداری در انتخاب همسر، از نظر اسلام آن قدر با اهمیت است که در این باره روایات در مورد زنان و مردان هر دو وارد شده و به آن ها تأکید می کند تا در وقت ازدواج رعایت گردند.

۱. سفارش به دیندار بودن زن

۱- امام باقر علیه السلام نقل می کند، مردی به محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و در امر ازدواج مشورت کرد، حضرت فرمود: همسری دیندار برای خود انتخاب کن تا بدین وسیله خیر و سعادت تو فراهم گردد. «انْكِحْ وَ عَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبُّثٌ يَدَاكَ» (۱) ۲- امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مرد همسر خود را فقط با معیار جمال و زیبایی و مال و مکنث انتخاب نماید، به خود واگذار می شود (معلوم نیست از این ناحیه خیری به آنان برسد) ولی اگر ملاک انتخاب همسر، دینداری وی باشد، خداوند متعال جمال و مال را هم به آنان خواهد داد.

«وَ إِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَ الْأَمَالَ» (۲)

ص: ۱۷۰

۱- (۳) الکافی ۵: ۳۳۲ ح ۱، وسائل الشیعه ۲۰: ۳۸ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۲.

۲- (۴) الکافی ۵: ۳۳۳، ح ۳.

۳- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: آن گاه که خداوند بخواهد خیر دنیا و آخرت را برای فردی جمع آورد او را از چهار نعمت ذیل برخوردار می سازد، قلبی که نسبت به عظمت خداوند خاشع باشد، زبانی که ذکر خدا گوید، جسمی که بر بلا و مصیبت صبر نماید و زن با ایمانی که اگر به او نظر افکند، شادمان گردد و ناموس خود و مال شوهر را در غیاب او حفظ نماید.

«و زَوْجَهُ مُؤْمِنَةً تَسْرَهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ» (۱) در روایت دیگری نیز آمده است، بر شما باد ازدواج با دینداران.

«فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ» (۲). سفارش به دیندار بودن مرد

۱- بشار واسطی می گوید: به امام باقر علیه السلام نامه ای نوشتم و در مورد ازدواج دخترم و این که شوهر آینده او دارای چه صفاتی باشد، مشورت کردم. آن حضرت در پاسخ من نوشت، اگر جوانی از دختر شما خواستگاری کرد، و از اعتقادات دینی و امانتداری وی رضایت داشتید دخترت را به ازدواج با او ترغیب کن، زیرا دختران اگر شوهر مناسب، آن ها را خواستگاری کند و به ازدواج با او رضایت ندهند، این امر موجب فتنه و فساد بزرگ خواهد شد. «فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ حَظَبِ إِلَيْكُمْ فَرَضِيئُكُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفَعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ» (۳) - شبیه این مضمون در دو روایت دیگر از آن حضرت نقل شده است

(۴).

ب: صالح و درست کردار بودن همسر

۱- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: از سعادت مرد است که زنی درست کردار داشته باشد. «مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمَرْجُوعُ الصَّالِحَةُ» (۵) - از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است، هیچ فایده ای برای بنده خدا بهتر از این نیست که زنی صالح و نیکو رفتار داشته باشد. زنی که هرگاه شوهر، او را ببیند مسرور

ص: ۱۷۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۴۰ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۸.

۲- (۲) همان: ۵۰ باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۴.

۳- (۳) الکافی ۵: ۳۴۷، ح ۱.

۴- (۴) همان: ح ۲-۳.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۰: ۴۱ باب ۹، من ابواب النکاح، ح ۱۲.

گردد و در غیاب شوهر مال وی و ناموس خود را حفظ نماید. «مَا أَفَادَ عَيْدُ فَايَدَهُ خَيْرًا مِنْ زَوْجِهِ صَالِحِهِ إِذَا زَاَهَا سِرَّتُهُ وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ»^(۱). به همین مضمون روایت دیگری نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

(۲) ۳- هم چنین امام صادق علیه السلام می فرماید: پنج خصلت است که اگر انسان یکی از آن ها را نداشته باشد، در زندگی احساس کمبود می کند، فکر ناراحت است و به خوبی نمی توان از آن استفاده کرد، و آن پنج چیز عبارتند از:

سلامتی جسمانی، امنیت، گشایش در روزی، انیس موافق. از ایشان سؤال شد، مقصود از انیس موافق چیست؟ فرمودند: زن صالح (نیک رفتار) و فرزند صالح «الرَّوْجُجَاهُ الصَّالِحُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ»^(۳). ح: اصالت خانوادگی

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: از گیاهانی که در لجن زار و مزبله می روید اجتناب کنید، از ایشان سؤال شد، این گیاهی که بر مزبله می روید چیست؟ فرمود: زن زیبایی که در خانواده پست و فرومایه که دارای سوء سابقه می باشند، پرورش یابد. «إِيَّاكُمْ وَ حَضْرَاءَ الدَّمَنِ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا حَضْرَاءُ الدَّمَنِ قَالَ الْمَرْأَةُ الْحَشِيْنَا فِي مَنِيَتِ السُّوءِ»^(۴). بعضی از فقها فرموده اند: «مقصود از اصالت خانوادگی اینست که، پدر و مادر همسر، مسلمان، مؤمن و پرهیزگار باشند».

(۵) ۲- هم چنین از آن حضرت نقل شده که فرموده اند: از خانواده های با اصل و شایسته همسر برگزینید، زیرا ریشه ها سرایت کننده اند. «تَزَوَّجُوا فِي الْخُبْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْفَ دَسَّاسٌ»^(۶).

ص: ۱۷۲

۱- (۱) همان: ۳۹، ح ۶.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) همان: ۵۱، باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۷.

۴- (۴) الکافی ۵: ۳۳۲، ح ۵؛ وسائل الشیعه ۴۸: ۲۰، باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۴.

۵- (۵) نهایی المرام، ۱: ۳۹.

۶- (۶) کنز العمال ۱۶: ۲۹۶، ح ۴۴۵۵۹.

۳- شخصی به نام ابراهیم کرخی می گوید، به امام صادق علیه السلام عرض کردم، زخم فوت کرده از شخصی خواستگاری نمودم، او موافقت کرده است و تصمیم به ازدواج دارم، حضرت علیه السلام فرمود: خوب فکر کن با چه کسی همبستر می شوی و چه کسی را در اموال خود شریک قرار می دهی و بر دین و اسرار درونی خویش مطلع می سازی؟ اگر نیاز به زن داری، دختر باکره ای که منتسب به خانواده ای که اهل خیر و خوش خلق باشند، انتخاب کن.

«انظروا این تصح نفسک و من تشرکه فی مالک و تطلع علیه دینک و سرتک فإن کنت لا بد فاعلاً فیکراً تنسب إلی الخیر و إلی حسن الخلق»^(۱). به نظر می رسد عامل وراثت، روشن ترین دلیل این توصیه ها است، کسانی که به آینده فرزندان خویش می اندیشند و می خواهند فرزندان سالم، زیبا، خوش خلق و دیندار داشته باشند، باید قبل از ازدواج در موضوع اصالت خانوادگی و محیط رشد و نمو همسر آینده خود دقت کنند. مرد باید به هنگام انتخاب همسر دقت کند که برای نطفه خود چه جایگاهی را انتخاب می کند و سرنوشت فرزند آینده اش را به دست چگونه زنی می سپارد، زیرا همسری که از خانواده اصیل و نجیب باشد، بهتر می تواند کودکان را تربیت کند. هم چنان که لازم است زن نیز دقت نماید ناموس خود را در اختیار چگونه مردی قرار می دهد و نطفه چه پدری را در رحم خود پذیرا می گردد و آیا این پدر خواهد توانست حقوق پدری را برای فرزندش ادا نماید و به شایستگی او را سرپرستی کند.

د: عفت، پاکدامنی و باروری

از جمله صفات پسندیده که در انتخاب همسر به آن تأکید شده و فقیهان شیعه^(۲) و اهل سنت^(۳) به استحباب آن تأکید نموده اند، این است که همسر، پاکدامن و عقیف باشد و از آلودگی و عدم عفت پرهیز داشته باشد و بتواند صاحب فرزند شود. (عقیم و نازا نباشد).

ص: ۱۷۳

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۳، ح ۳؛ تهذیب الأحکام ۷: ۴۰۱، ح ۱۶۰۱.

۲- (۲) شرائع الإسلام ۲: ۲۶۷، قواعد الأحکام ۳: ۵، مسالک الافهام ۷: ۱۶.

۳- (۳) معنی المحتاج ۴: ۳۱۶، روضه الطالین ۶: ۱۴.

۱ - جابر بن عبدالله انصاری می گوید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: بهترین زن های شما آنانی هستند که می توانند بارور شوند، عقیق و پاکدامند، با نزدیکان خود با عزت زندگی می کنند، در مقابل شوهر خاضع و فروتن باشند، برای شوهر، خود را زیبا قرار می دهند، ولی از دید غیر شوهر، خود را مستور نگه می دارند... «إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ الْوُدُودُ الْعُفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الدَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِهَا...» (۱) حکمت سفارش به این شرط معلوم است، زیرا با فرزند، نسل انسان باقی می ماند. فرزندان، مونس و امید آینده والدین می باشند و به همین دلیل است که حضرت زکریا علیه السلام از خداوند درخواست فرزند می کند تا او را از تنهایی برهاند و عرضه می دارد:

(رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ) ۲ پروردگارا مرا تنها و بی وارث مگذار و تویی بهترین وارث.

۲ - هم چنین از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به ابن عباس فرموده است: «يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْتٌ لَا صَبِيحَانَ فِيهِ لَا بَرَكَهَ فِيهِ» (۲) خانه ای که در آن کودککی نباشد، خیر و برکت ندارد. و نیز فرموده است: فرزند صالح گلی از گلهای بهشت است. «الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَاحِينَ الْجَنَّةِ» (۳) ه - زیبایی و سلامتی جسمی

هر چند عدم سلامت جسم و روان، موجب تحریم ازدواج نیست، ولی با توجه به توصیه هایی که از سوی ائمه اطهار: نسبت به این موضوع در انتخاب همسر شده است، می توان آن را از جمله عوامل مؤثر در امر ازدواج و سرنوشت فرزندان دانست.

به همین جهت است که برای شناخت سلامت و تندرستی، اسلام به زن و مرد اجازه می دهد که قبل از ازدواج همدیگر را ببینند. (۴) در روایات بسیاری توصیه شده است که با

ص: ۱۷۴

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۴، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۲۸، باب ۶، من ابواب النکاح، ح ۲.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۲۸۱، ح ۴۴۴۷۱.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۱۳، باب ۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۳۵۸، باب ۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۴- (۴) الروضه البهیة ۵: ۹۷، تحریر الوسيله ۲: ۲۴۵، مسأله ۲۸.

کسانی ازدواج کنید که از لحاظ بدنی نیرومند، چهارشانه و قوی باشند. رعایت این امور در سلامتی فرزندان و شکل ظاهری، تأثیر غیر قابل انکار دارد. در ذیل به بعضی از روایاتی که در این زمینه صادر شده، اشاره می‌گردد:

۱- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده اند: با دخترانی ازدواج کنید که از نظر چهره متوسط بین سفید پوست و سیاه پوست، هیكل قوی، چشم مشکي و گشاده، و قد او نیز متوسط بین طویل و قصیر باشد، و به طور کلی از نظر جسمانی، سالم و از نظر قیافه و شکل ظاهری زیبا باشد. قال: «تَرَوُجُوا سَيِّمَرَاءَ عَجِزَاءَ مَرْبُوعَةً...» (۱) ۲- از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده اند: از سعادت مرد است که با زن سفید چهره ازدواج کند و نقاب از روی او بردارد.

«مَنْ سَعَادَهُ الرَّجُلِ أَنْ يَكْشِفَ التُّؤَبَ عَنِ امْرَأَةٍ بَيَّضَاءَ» (۲) ۳- در روایتی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: زن زیبا بلغم

(۳) را از بین می‌برد. «الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقْطَعُ الْبَلْغَمَ» (۴) ۴- هم چنین بر طبق حدیث دیگری فرموده است: آن‌گاه که خواستید با فردی ازدواج کنید از موهای او نیز سؤال کنید، همان‌گونه که از صورت ظاهری او سؤال می‌کنید. زیرا مو، یکی از دو زیبایی است.

«إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ فَلْيَسْأَلْ عَنْ شَعْرِهَا كَمَا يَسْأَلُ عَنْ وَجْهِهَا فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ» (۵) ناگفته نماند هر چند باید جمال و زیبایی ظاهری همسر در وقت ازدواج مورد توجه قرار گیرد و این امر برای دختر و پسر با اهمیت است، ولی همان‌گونه که در ذیل عناوین قبل توضیح داده شد، نباید تنها به این جنبه بسنده شود و ابعاد دیگر نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. در روایت صحیح، هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اگر

ص: ۱۷۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵۶:۲۰ باب ۱۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۵۸ باب ۲۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) مقصود از بلغم، اخلاط جسد است. این کلمه اشاره به یکی از طبایع چهارگانه جسم است که بر اساس طب قدیم از آن بحث می‌شود. لسان العرب ۱: ۲۴۷.

۴- (۴) المقتع: ۳۰۶، وسائل الشیعه ۵۹:۲۰ باب ۲۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۵۹:۲۰ باب ۲۱، من ابواب النکاح، ح ۳.

مرد به خاطر جمال و مال دختری، اقدام به ازدواج با او نماید به خودش واگذار می شود (نه مالی به دست می آورد و نه جمال و زیبایی باقی می ماند) ولی اگر در ازدواج جنبه دینداری همسر مورد توجه قرار گیرد، خداوند زیبایی و مال را نیز عطا می فرماید. (۱)

و: سلامتی روحی و توافقی اخلاقی

در روایات بر سلامتی روانی همسر تأکید فراوان شده و به دختر و پسر توصیه شده است در وقت ازدواج علاوه بر مورد توجه قرار دادن ظاهر و جسم، به صفات روحی نیز دقت کنند. شیخ کلینی در کتاب شریف کافی، بابی را با عنوان بهترین زن ها آورده و در آن روایاتی جمع آوری نموده است. در این روایات از صفاتی سخن به میان آمده و به آن سفارش شده که اگر همسر آن ها را دارا باشد، دلیل بر سلامت روحی اوست و زمینه را برای توافقی اخلاقی زوجین و آرامش خانواده فراهم می نماید، مانند:

۱ - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بهترین زنهای شما، آنهایی هستند که پاکیزه غذا طبخ کنند، بوی پاکیزه از آن ها استشمام شود، اگر مالی را انفاق کند در راه خیر و معروف باشد، و اگر سکوت کند سکوتش پسندیده و مناسب است، چنین زنی کردارش مورد رضایت خدا و کارگزار اوست و کسی که کارگزار خدا و به فرمان اوست، ناامید و محروم نمی گردد. «خَيْرُ نِسَائِكُمُ الطَّيِّبَةُ الطَّعَامِ، الطَّيِّبَةُ الرِّيحِ، الَّتِي إِذَا أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ، وَإِنْ أُمْسَكَتْ أُمْسَكَتْ بِمَعْرُوفٍ، فَتَلْكَ عَامِلٌ مِنْ عَمَالِ اللَّهِ وَ عَامِلُ اللَّهِ لَا يَخِيبُ». (۲) همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (۳)

بوی پاکیزه در این روایت هر چند ظهور در بوی گل و گلاب و ریاحین دارد، در کنار طبخ غذا قرار گرفتن نیز قرینه بر اراده همین معنی است، ولی حمل آن بر اخلاق نیک نیز بعید به نظر نمی رسد، چرا که اخلاق نیک نیز فضای خانواده را معطر می کند و موجب سکون و آرامش می گردد و در روحیه و تربیت فرزندان، تأثیر فزاینده دارد. جمله های بعد

ص: ۱۷۶

۱- (۱) همان: ۴۹:۲۰ باب ۱۴، من ابواب النکاح، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۵: ۳۲۵، ح ۷.

۳- (۳) همان: ح ۶.

هم قرینه برای معنی اخیر است. سکوت بجا و مناسب، عبارت دیگری از اخلاق، صبر و متانت و فهم برخورد در خانواده می باشد.

۲- امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: برای مرد مسلمان، بعد از اسلام هیچ فایده ای بیش تر از این نیست که دارای زن مسلمانی باشد، با این ویژگی ها، که چون به او نظر افکند مسرور گردد، اوامر شوهر را اطاعت کند، در غیاب شوهر ناموس خود را حفظ نماید. «مَا اشْتَفَاذَ امْرُؤٌ مُسْلِمًا فَائِدَةٌ بَعْدَ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ مِنْ زَوْجِهِ مُسْلِمًا تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَطِيعُهُ إِذَا أَمَرَهَا وَ تَحْفَظُهُ إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ» (۱). بی تردید لازمه اطاعت از شوهر و حفظ عفاف و دامن در غیاب وی، توافق اخلاقی و پاکی و قداست معنوی است.

ز: آشنا به وظایف

مستحب است همسر آشنا به تکالیف و وظایف خویش باشد. در روایتی امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل می کند که فرموده است: با زنانی ازدواج کنید که تیزبین و از فهم بالا برخوردارند و نسبت به وظایف همسراری آشنایند.

ازدواج با چنین زن هایی، مایه برکت و خوشبختی است. «تَزَوَّجُوا الزُّرُقَ (۲) فَإِنَّ فِيهَا لَيْثِينَ» (۳). در روایت دیگری آمده است، ازدواج با چنین زن هایی دارای برکت است. «فَإِنَّ فِيهَا لَبْرَكَه» (۴).

۵- ازدواج مکروه

آنچه تاکنون ذکر شد، صفاتی است که فقها رعایت آن را در ازدواج مستحب دانسته اند، در مقابل بعضی از صفات است که اگر زوجین یا یکی از آن ها، دارا باشند ازدواج، مکروه و مورد نکوهش شمرده شده است. برخی از این صفات در ذیل بیان می گردد:

ص: ۱۷۷

۱- (۱) الکافی ۵: ۳۲۷، ح ۱.

۲- (۲) زُرُق بضم زاء و فتح راء مشدد، به معنی تیزبین و فهم بالاست. المنجد ۱: ۶۶۱.

۳- (۳) الکافی ۵: ۳۳۵، ح ۶.

۴- (۴) من لا يحضره الفقيه ۳: ۳۷۸، ح ۴۳۶۱.

اخلاق نیکو اساس پرورش نسل سالم است و این امر چه در دوران جنین و شیرخوارگی و چه در دوران تربیت کودک و چه در ایجاد فضای مناسب، برای رشد تمامی اعضای خانواده تأثیر قابل ملاحظه ای دارد.

ازدواج با فرد بد اخلاق چه زن و چه مرد زندگی را تلخ و فرزند آن خانواده را دچار آسیب های روانی و جسمانی می کند. این امر در روایات مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. مانند:

۱- فردی به نام بشار می گوید، در نامه ای از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، فامیلی دارم که به خواستگاری دخترم آمده ولی اخلاقش بد است، امام فرمودند: اگر بد اخلاق است دختری را به ازدواج او در نیاور.

«كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ لِي قَرَابَةً قَدْ حَطَبَ إِلَيَّ وَ فِي حُلْفَتِهِ شَيْءٌ فَقَالَ لَا تُزَوِّجُهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ» (۱) - ۲ - هم چنین مفهوم روایتی که پیش تر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردید بر این معنی دلالت دارد. آن حضرت فرموده است: اگر فردی که دارای اخلاق پسندیده و مورد رضایت شماست، از دختر یا دیگر بستگان شما خواستگاری نمود، باز ازدواج او موافقت کنید.

«إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ حُلْفَتَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْحُوهُ» (۲) مفهوم روایت چنین می شود، اگر اخلاق مرد ناپسند و مورد رضایت نبود، سزاوار نیست زن به عقد او در آید.

ب: فسق و گناه

بسیاری از فقیهان بر این باورند که ازدواج زن پرهیزکار با مرد فاسق و گناهکار مکروه است، (۳) زیرا زن، روش و آداب زندگی را از مرد می آموزد، مفهوم روایتی که در

ص: ۱۷۸

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۶۳، ح ۳۰، وسائل الشیعه ۲۰: ۸۱، باب ۳۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۷۶، باب ۲۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۳۰۰، قواعد الاحکام ۲: ۱۵، مسالک الافهام ۷: ۴۱۲، جامع المقاصد ۱۲: ۱۴۰، العروه الوثقی ۲: ۷۹۹.

ذیل عنوان قبل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل گردید، بر این معنی دلالت دارد. از آن روایت استفاده می شود اگر دین مرد مورد رضایت نبود با او ازدواج نکنید و فاسق چنین است. (۱) زیرا باید از فاسق دوری گزید و نباید مورد احترام قرار بگیرد در حالی که ازدواج نوعی اکرام، مودت و محبت است. و نیز ازدواج با فاسق ایمن از اضرار به زن نیست دست کم احتمال آن وجود دارد. به علاوه این احتمال وجود دارد که زن نیک کردار، به فسق و گناه و تبهکاری روی آورد و به آن متمایل شود. (۲)

در مقابل، برخی از فقها از استدلال هایی که ذکر شد جواب داده و معتقدند تمام گناهان موجب کراهت تزویج نمی گردد، (۳) بلکه ازدواج با بعضی از گناهکاران مانند: شراب خوار، زناکار، قاتل و مرتکب گناهیانی از این قبیل، مکروه است.

ج: شراب خوار

۱ - پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که شرب خمر نماید - بعد از آن که خداوند آن را به زبان من حرام نموده است - شایسته نیست به او زن داده شود. «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا حُطِّبَ». (۴) ۲ - امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: کسی که دختر معصوم و مؤمن خود را به ازدواج شراب خوار درآورد، در حقیقت قطع رحم نموده است و او را از خود دور ساخته است.

«مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا». (۵) د: ولد الزنا

در روایتی از امام صادق علیه السلام سؤال شده است که آیا می توان با ولد الزنا ازدواج کرد؟ حضرت فرمود: منعی ندارد لیکن مکروه است، زیرا مردم ازدواج با او را زشت و نازیبا

ص: ۱۷۹

۱- (۱) کشف اللثام ۹۳:۷، ریاض المسائل ۲۹۹:۱۱.

۲- (۲) کشف اللثام ۹۳:۷.

۳- (۳) جواهر الکلام ۱۱۴:۳۰-۱۱۵، جامع المدارک ۲۷۶:۴-۲۷۷.

۴- (۴) الکافی ۳۴۸:۵، ح ۳، تهذیب الاحکام ۳۵۷:۷ ح ۱۵۸۹.

۵- (۵) الکافی ۳۴۷:۵، ح ۱، وسائل الشیعه ۷۹:۲۰ باب ۲۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

می‌دانند و این زشتی به فرزند وی نیز سرایت خواهد کرد. «قَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا يَكْرَهُ ذَلِكَ مَخَافَةَ الْعَارِ وَ إِنَّمَا الْوَلَدُ لِلصُّلْبِ» (۱) شبیه این عبارت در روایات (۲) دیگری نیز آمده است.

ه - مشهور به زنا

فقیهان ازدواج با زنانی که به زنا و ارتباط غیر مشروع مشهور می‌باشند را قبل از توبه و پشیمانی از عمل ناپسند خود، مکروه دانسته‌اند (۳). زیرا در روایات از آن نهی شده است. از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه (الزانی لا ینکح إلا زانیه أو مُشْرِکَه وَ الزانیة لا ینکحها إلا زانٍ أو مُشْرِکَة) سؤال شد؟ حضرت فرمودند: مقصود زنان و مردانی است که به زنا مشهور می‌باشند. و در ادامه فرمود: کسی که حدّ زنا بر او جاری شده و یا متهم به زنا است، ازدواج با او سزاوار نیست، مگر این که توبه کرده باشد. «قَالَ هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا شَهْرُوا وَ عُرِفُوا بِهِ وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَثَلِ فَمَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّنَا أَوْ مَثَمٌ بِالزَّنَا لَمْ يَتَّبِعْ لِأَخِيذٍ أَنْ يَتَاكَحَهُ حَتَّى يَعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ» (۴) این مضمون در روایات دیگری (۵) نیز آمده است.

لازم به یادآوری است، این حکم شامل دختران و پسرانی که به صورت نامشروع با یکدیگر ارتباط جنسی دارند نیز می‌گردد. به ویژه این که در روایت، متهم به زنا ذکر شده است.

و: دیوانه

در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام سؤال شده است که آیا مرد مسلمان می‌تواند با زن زیبایی که دیوانه است ازدواج نماید؟ حضرت فرمود: نمی‌تواند. «عَنِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ تُعْجِبُهُ الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا وَ هِيَ مَجْنُونَةٌ قَالَ: لَا» (۶) البته نهی در این روایت حمل بر کراهت شده است. (۷)

ص: ۱۸۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۴۳:۲۰ باب ۱۴، من ابواب ما یحرم بالمصاهرة، ح ۸

۲- (۲) همان: ح ۱ و ۵.

۳- (۳) ر. ک: مسالک الافهام ۳۴۱:۷ و ۴۲۵، العروه الوثقی ۷۹۹:۲، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۲.

۴- (۴) الکافی ۵:۳۵۴، ح ۱، تهذیب الاحکام ۷:۴۰۶ ح ۱۶۲۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴۳۸:۲۰ باب ۱۳، من ابواب ما یحرم بالمصاهرة، ح ۱-۲-۳-۴-۵.

۶- (۶) همان ۲۰:۸۵ باب ۳۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۷- (۷) الحدائق الناضره ۲۴:۱۱۰، العروه الوثقی ۷۹۹:۲، مستمسک العروه الوثقی ۱۴:۸.

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل می کند که فرموده است: از ازدواج با زن احمق (کودن) اجتناب کنید، زیرا مصاحبت با چنین زنی بلا است و فرزندانش نیز ضایع خواهند شد. «إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَفَمَاءِ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدُهَا ضَيَاعٌ» (۱)ح: عقیق

امام رضا علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت خطاب به مردی فرموده است: با زن سیاه چهره ای که می تواند صاحب فرزند شود ازدواج کن، ولی با زن زیبایی که عقیق و نازا است، ازدواج مکن، زیرا من به امت خود در روز قیامت در مقابل دیگر امت ها مباحث خواهم نمود. «تَزَوَّجْهَا سُودَاءَ وَ لُوداً وَ لَا تَزَوَّجْهَا جَمِيلَةً حَسَنَاءَ عَاقِرًا فَإِنَّ مَبَاهِ الْاُمَمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲)

۶- نتیجه گیری از مباحث گذشته

چنان که ملاحظه می شود در روایت ها و توصیه هایی که ذکر شد، نتیجه امر ازدواج که تولد فرزند می باشد مورد توجه قرار گرفته و برای برخورداری فرزند از سلامت جسم و روان و این که تربیت او در آینده دچار اشکال نگردد، این توصیه ها به عمل آمده است.

به تعبیری دیگر، از دیدگاه اسلام، نگاه تک هدفی به ازدواج قابل قبول نیست، بلکه مجموعه اهدافی مانند آسایش و آرامش، ارضای غریزه جنسی، مشارکت در حیات مادی و معنوی، بقای نسل و تربیت فرزندان را تعقیب می نماید که شاید مهم ترین آن ها دو هدف اخیر است.

قرآن کریم در آیه ای از همسر به عنوان کشت زار یاد کرده است و می فرماید: (نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ) زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا و هر گونه که خواهید به کشت زار خود در آید.

سید قطب در تفسیر این آیه می نویسد: آیات قرآن رابطه زوجیت را با تعبیری گوناگون در آیات مختلف بیان کرده است؛ گاه تعبیر «لباس»، گاه عنوان «سکونت و مودت» و گاه

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۸۴ باب ۳۳، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) همان، ۵۴ باب ۱۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۲.

عبارت «حرث» را به کار گرفته است. تعبیر حرث، نشان دهنده جانبی از علاقه زوجیت است، یعنی تولید مثل و تکثیر نسل، و از این جا به ژرف نگری اسلام پی می بریم که انسان را با همه میل ها و نیازمندی ها پذیرفته است و تنها بخشی از نیازهای او را منظور نکرده است.^(۱)

احادیثی نیز این مطلب را تأیید می کند. امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرموده است: چه مانع می شود مؤمن راه، از آن که همسری انتخاب کند، شاید خداوند نسلی به وی عطا کند که زمین را با ذکر لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سنگین نماید. «مَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُزِفَهُ نَسَمَهُ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِإِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»^(۲)

۷- پاسخ به یک پرسش

ممکن است کسی بگوید حق ازدواج برای همه است، زن، مرد، عاقل، دیوانه، سالم و مریض و نمی توان جلوی حق مسلم فرد را به نفع کودکی که هنوز تولد نیافته است، گرفت؟

در پاسخ باید گفت: عدم سلامت بدن، و یا ضعف اعتقادات دینی و اخلاقی و ناتوانی های ذهنی چنان که بیان گردید از دیدگاه فقهی موجب تحریم ازدواج نیست، ولی خواسته یا ناخواسته در تداوم زندگی مشترک تأثیر منفی خواهد داشت.

در مورد ویژگی های جسمانی و ظاهری نیز اصل بر این است که مرد و زن همدیگر را با شرایط موجود بپذیرند و جنبه هایی همچون ترخم، مددکاری و دلسوزی سبب ازدواج نگردد.

نازایی، ناتوانی جسمی و جنسی و سال خوردگی مانع ازدواج نخواهند بود، به شرط این که طرفین بدان آگاه و راضی باشند و تدلیس در میان نباشد.

هم چنین ناتوانی های ذهنی و اختلالات روانی و نیز ضعف اعتقادات^(۳) دینی و اخلاقی، هر چند مانع ازدواج نیستند، ولی نادیده گرفتن این موارد در حقیقت تن دادن به یک خطر

ص: ۱۸۲

۱- (۱) فی ظلال القرآن: ۱: ۳۵۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۴: ۲۰ باب ۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۳- (۳) در مورد اعتقادات مذهبی و دینی، فقها مباحثی مطرح نموده اند. مانند این که ازدواج زن مؤمنه (شیعه) با مرد غیر شیعی مکروه و یا حرام دانسته شده و نیز در مورد ازدواج دائم مرد شیعی با زنان اهل کتاب (یهودی و نصرانی)، که تحقیق در این باره خارج از موضوع کتاب است.

است، زیرا چنین خانواده ای همواره در پرتگاه متلاشی شدن و تباہ گردیدن است. اما این ادعا که حق مسلم ازدواج را به سبب کودکی که هنوز تولد نیافته است، نمی توان نادیده گرفت صحیح نیست. زیرا این توصیه ها از باب پیشگیری و علاج واقعه قبل از وقوع است، و به طور قطع اگر در این موارد احتیاط رعایت نشود، حقوق فرزندان در آینده تضییع خواهد شد. در آن صورت کار هم بر پدران و مادران و هم بر فرزندان مشکل خواهد شد. و چه بسا که والدین به دلیل عدم توجه، در نزد خداوند مؤاخذه شوند. (۱)

۸- شرایط انعقاد نطفه و تشکیل جنین

در ابتدای این بحث ذکر دو مطلب لازم به نظر می رسد:

۱- بی شک، اسلام و دیگر ادیان الهی در بیان احکام، از اموری خبر داده اند که انسان به طور عادی قادر به اطلاع از آن ها نیست و نمی تواند با تجربه و تفحص بدان دست یابد. این امور از چیزهایی است که در اصطلاح قرآن و روایات، سرّ غیب (پنهان) و یا علم به غیب نامیده شده است. قرآن کریم در این باره می فرماید: خداوند هیچ گاه شما را از اسرار پنهانی آگاه نمی کند و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذاشت. لیکن برای این مقام از پیغمبران خود، هر کس را که بخواهد، برمی گزینند. (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مَنْ يُرْسِلُهُ مَنْ يَشَاءُ). (۲)

علامه طباطبایی رحمه الله در تفسیر این آیه می نویسد: «علم غیب و اسرار عالم از اموری است که خداوند آگاهی از آن را به خود اختصاص داده است و انسان های عادی از آن اطلاعی ندارند، مگر پیامبران الهی که به واسطه وحی از آن مطلع می شوند». (۳)

ص: ۱۸۳

- ۱- (۱) مجید وزیری، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۷۵-۷۶ به نقل از بهرام محمدیان، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان: ۷ و ۲۱، با تغییر و تلخیص.
- ۲- (۳) آگاهی بر اسرار نهانی (عکس آن چه بسیاری خیال می کنند) مشکلی را برای مردم حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد، هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد. قرآن در این آیه، پیامبران الهی را از این حکم استثناء نموده و می گوید خداوند گوشه ای از علم غیب بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است، در اختیار آنان قرار می دهد. ر. ک: تفسیر نمونه ۳: ۱۸۸.
- ۳- (۴) تفسیر المیزان ۴: ۷۹.

به هر صورت، پیامبر و اوصیای معصومین آن حضرت علیه السلام می توانند از غیب و اسرار عالم خلقت خبر دهند و این که بعضی امور در بعضی دیگر تأثیر مثبت یا منفی می گذارد. خبر دادن آن ها به تأثیر بعضی از امور در سعادت و حسن خُلق فرزندان و بعضی دیگر در گناه کاری و سوء خُلق آنان و این که ستمگران را یاری خواهند نمود، از جمله این امورند.

خلاصه این که ائمه معصومین: با استفاده از علم غیب، از تأثیر بعضی امور در سعادت و شقاوت فرزندان خبر داده اند.

۲- از آن جا که کیفیت انعقاد نطفه و شرایط زمانی و مکانی و حالات روانی پدر و مادر بر روی نطفه و در نهایت کودکی، آثار و عوارض مثبت یا منفی دارد، از این رو کیفیت و شرایط انعقاد نطفه در راستای حقوق کودک، قابل ملاحظه و دقت است. از نظر اسلام، تربیت و پرورش فرزندان از پیش از تولد شروع می شود که انتخاب همسر شایسته و صالح، نخستین گام و مرحله بعد انعقاد نطفه و دوران بارداری است. بدان جهت در متون روایی برای وقت ازدواج و تشکیل خانواده، زمان آمیزش و انعقاد نطفه و دیگر امور که در این خصوص مؤثر می باشد، با عناوین حرام، واجب، مکروه و مستحب، توصیه ها و سفارش های متعددی شده است. در ادامه برخی از آن ها ذکر می گردد:

الف: کراهت اجرای عقد ازدواج در برخی از زمان ها

۱- فقها فرموده اند: واقع ساختن ازدواج در زمانی که قمر در برج عقرب (۱) است، مکروه است (۲). از امام صادق علیه السلام، روایت شده که فرموده است: مردی که در ایام قمر در عقرب ازدواج نماید، نیکی نمی بیند و یا از آن زن نیکی نمی بیند، «لَمْ يَزِ الْحُشَى» (۳) در روایت دیگری آمده است، آماده سقط فرزند خود باشد. «فَلَيْسَ لِمَنْ لَسِقَطِ الْوَلَدِ» (۴).

ص: ۱۸۴

۱- (۱) یعنی زمانی که قمر تحت شعاع خورشید قرار می گیرد. مستند الشیعه ۱۹:۱۶.

۲- (۲) المقنعه: ۵۱۴، مسالک الافهام ۲۱:۷، کشف اللثام ۱۳:۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰:۱۱۴، باب ۵۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۴- (۴) همان: ۱۱۵، ح ۳.

(۱) است. امام باقر علیه السلام می فرماید: نمی بینم در چنین ازدواجی زن و شوهر با یکدیگر توافق داشته باشند و ممکن است از هم جدا شوند، «مَا أَرَاهُمَا يَتَّفِقَانِ فَأُتْرَقَا» (۲) پس از مرحله انتخاب همسر مناسب و شایسته و اجرای عقد ازدواج با روش مذهبی و الهی، زن و شوهر باید اطمینان یابند که آمادگی لازم برای مسئولیت فرزند آوری و فرزند پروری را دارند و می توانند در جهت مراعات حقوق فرزندان خویش گام بردارند. بعد از حصول چنین اطمینان خاطر است که می توانند اقدام به انعقاد نطفه نمایند. این آمادگی باید از نظر جسمی و روحی حاصل شود. در این مسأله نیز اسلام دستوراتی دارد.

ب: استحباب ذکر خدا و دعا در وقت زناشویی و قبل از آن

اسلام دینی است که هم طبیعت انسان را به سوی کمال هدایت می کند هم فطرت او را، از این رو دستوراتی که در بردارنده هماهنگی بسیار لطیفی بین طبیعت و فطرت انسان است، را به مسلمانان داده است.

اسلام به منظور پاسخ گویی به نیاز جنسی و تأمین عفت و پاکی در جامعه و ایجاد آرامش و سکون و تولید نسل ازدواج را مورد توصیه و تأکید فراوان قرار داده است.

در ضمن برای این که از همین امر طبیعی، راهی بسوی تکامل انسان بگشاید و او را از خاک، متوجه آسمان کند، آن را با مفاهیمی چون «بسم الله» و نماز و دعا گره می زند. ذکر مبارک «بسم الله» شعار توحیدی و تعیین کننده سیمت و سوی حرکت بنده است. بسم الله، رمز این مطلب است که خداوند انگیزه و هدف است، نه هوس های زودگذر و نشان از آن دارد که در اوج لذت های دنیوی نیز خدا را فراموش نمی کنیم. با توجه به این اصل، موارد ذیل برای بهبود روابط زناشویی مورد تأکید قرار گرفته است:

۱- امام صادق علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در وقت آمیزش بگوئید بسم الله و بالله، آن گاه بگوئید: خدایا شیطان را از من و آن چه روزی من

ص: ۱۸۵

۱- (۱) مستند الشیعه ۱۹:۱۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰:۹۳ باب ۳۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

می فرماید دور گردان. سپس حضرت فرمودند: اگر خداوند فرزندی به آنان عطا فرمود، شیطان به او ضرر نمی رساند(۱).

۲- در روایت دیگری وارد شده، در وقت آمیزش چنین دعا بخوانید، خدا یا اگر با آمیزش امشب بنا است فرزندی بما عطا فرماید برای شیطان در او بهره و نصیب قرار مده و او را مؤمن و خالی از مکر و ناپاکی او قرار بده. «اللَّهُمَّ إِنَّ قَضَيْتَ مِنِّي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ خَلِيفَةً فَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ شِرْكَاً وَ لَا نَصِيْباً وَ لَا حَظّاً وَ اجْعَلْهُ مُؤْمِناً مُخْلِصاً» (۲) ۳- مستحب است در وقت آمیزش، زن و مرد با وضو و طهارت باشند و در شب زفاف بعد از خواندن دو رکعت نماز و دعا، آمیزش انجام شود.

(۳) امام باقر علیه السلام خطاب به مردی که شب زفاف در پیش داشت، فرمود: آن گاه که قصد آمیزش داشتی به همسر خویش، دستور بده وضو بگیرد، خود نیز وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و حمد و ثنای الهی انجام بده و بر پیغمبر و آل او درود بفرست، سپس دعا بخوان و از افرادی که حضور دارند درخواست کن آمین بگویند و در دعای خود چنین بگو، خداوندا، الفت و انس و همدلی و رضایت همسر را روزی من گردان و مرا به او راضی و خشنود ساز و میان من و او به نیکوترین وجه ارتباط برقرار کن با بهترین انس و الفت. زیرا تو حلال را دوست می داری و از حرام ناخشنودی. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي إِلْفَهَا وَ وُدَّهَا وَ رِضَاهَا وَ أَرْضِيَنِي بِهَا وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا بِأَحْسَنِ الْجَمْعِ وَ أَنْسِ ائْتِلَافِ فَإِنَّكَ تُحِبُّ الْحَلَالَ وَ تَكْرَهُ الْحَرَامَ» (۴) ۴- بر طبق حدیث دیگری، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که همسرت حامله است با او آمیزش مکن، مگر این که با وضو باشی، در غیر این صورت ممکن است فرزند شما تاریک دل و بخیل گردد.

«فَلَا تُجَامِعْهَا إِلَّا وَ أَنْتَ عَلَى وُضوءٍ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْيَدِ» (۵)

ص: ۱۸۶

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۰۳، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) مسالک الافهام ۲۲: ۲۳، الروضة البهية ۵: ۹۲، نهایی المرام ۱: ۴۳-۴۴.

۴- (۴) الکافی ۵: ۵۰۰، ح ۱.

۵- (۵) من لا يحضره الفقيه ۳: ۵۵۳، باب نوادر، بخشی از حدیث ۱۷۱۲.

از روایت سوم و روایات دیگری با این مضمون، استفاده می شود، اسلام آگاهی های ارزنده و نکات ظریف و دقیقی را در ارتباط با روابط زناشویی زن و مرد ارائه می دهد و هر یک از همسران را توصیه می کند که تأمین رضایت دیگری را بر رضایت خود مقدم دارد و شرایط را برای کامیابی جسمی و آرامش روانی هم مهیا سازند، توجه به این سفارش ها موجب حفظ پاکدامنی، انس و الفت و پابندی به زندگی می گردد. در نظام خانواده اسلامی توصیه شده است که برای ایجاد روابط در بین زوجین باید آمادگی باشد و از نتیجه آن طرفین راضی باشند، این آمادگی از ناحیه زن، با زینت و آرایش و نظافت و بهداشت اعلام می شود، هم چنان که مردان نیز به نرمی و لطافت در برخورد و تحریک و اظهار محبت سفارش شده اند.

اسلام با این سفارش ها می خواهد در ورای این روابط ظاهری، امتزاج روحی و روانی دو همسر را فراهم کند که هیچ یک از آن ها تصور نکنند ابزار کام جویی دیگری قرار گرفته یا مجبور به این روابط بوده است، اعلام رضایت از هم و بیان این که آرامش و راحتی یکدیگر را موجب شده اند، تصویری مطلوب برای مراحل بعدی در ذهن و ضمیر ایجاد می کند. (۱)

ج: استحباب آمیزش در شب های مخصوص

مستحب است آمیزش در شبهای دوشنبه، سه شنبه، پنج شنبه و جمعه و در روز پنج شنبه در وقت زوال و روز جمعه بعد از عصر انجام شود. (۲)

طبق حدیثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اگر آمیزش در شب دوشنبه صورت پذیرد و خداوند فرزند عطا فرماید، حافظ قرآن کریم و راضی به آن چه خداوند به او رزق می دهد، خواهد شد. فرزند حاصل از آمیزش در شب سه شنبه، ضمن داشتن اعتقادات صحیح، افتخار شهادت در راه خدا به او نصیب می گردد، چنین فرزندى در قلب، مهربان، دارای سخاوت و زبانی پاک و طاهر می گردد. فرزند حاصل از آمیزش در شب پنج شنبه، عالم و حاکم خواهد شد و در روز پنج شنبه، در وقت زوال، شیطان بر او مسلط نمی گردد و خداوند سلامت در دین و دنیا را به او نصیب خواهد فرمود.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۲۸-۲۹، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۸۱.

۲- (۲) ر. ک: العروه الوثقی ۸۰:۲، مستمسک العروه الوثقی ۱۱:۱۴، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵.

و در شب جمعه، خطیب سخنور و استاد سخن می‌گردد. هم چنین فرمود: فرزند حاصل از آمیزش در روز جمعه بعد از عصر، از علما و دانشمندان بزرگ و صاحب نام می‌گردد» (۱).

د: مکروهات آمیزش

همان گونه که در روایات مواردی به عنوان عامل بهبود روابط زناشویی مورد تأکید قرار گرفته است، از شرایط و حالاتی نیز سخن به میان آمده که در آن‌ها ارتباط زناشویی ناپسند (مکروه) شمرده شده یا از آن منع گردیده است. به عنوان نمونه:

۱- آمیزش در زمان عصبانیت و بیماری، وقوع زلزله، خسوف (ماه گرفتگی) و کسوف (خورشید گرفتگی) امام باقر علیه السلام قسم یاد می‌کند، آمیزش در اوقات یاد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی نموده است برای کسی که این خبر به او برسد، حاصل آن فرزندی خواهد شد که هماهنگ با آن چه پدر و مادر دوست می‌دارند، نیست. «وَ اِنَّمُ اللّٰهَ لَا يُجَامِعُ اَحَدًا فِیْ هَذِهِ الْاَوْقَاتِ الَّتِیْ نَهَى رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلٰی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِلَیْهِ الْخَبِرُ فَبِرَزَقٍ وَّلَدًا فَبِرِیْ فِیْ وَلَدِهِ ذَلِکَ مَا لَا یُجِبُّ» (۲) - سخن گفتن در وقت آمیزش، زیرا حاصل آن فرزندی خواهد شد که در معرض کفر است.

«لَا تَتَّكَلَّمُ عِنْدَ الْجَمَاعِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ لَا یُؤْمَنُ أَنْ یَكُونَ أَحْرَسَ» (۳) در روایات دیگری آمده است، سخن گفتن، موجب کفر می‌شود. «فَإِنَّهُ یُورِثُ الْحَرَسَ» (۴) البته ذکر خدا استثنا شده است. (۵).

۳- آمیزش در شب اول، آخر و وسط ماه های قمری، به استثنای شب اول ماه رمضان. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آمیزش در این ایام ممکن است به سقط فرزند منجر شود و اگر تام الخلقه به دنیا آید، دیوانه گردد. آن گاه حضرت فرمود: آیا نمی‌بینید مرض دیوانگان در اول، وسط و آخر ماه، شدت بیشتری دارد. «فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِکَ فَلِیَسْلَمَ لِبِسْقِطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ

ص: ۱۸۸

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۱۳ باب نوادر، بخشی از حدیث ۱۷۱۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۶ باب ۶۲، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۳ باب ۶۲، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۴- (۴) همان ۲۰: ۱۲۳ باب ۶۰، ح ۱-۲.

۵- (۵) نهایه المرام ۱: ۵۰، جواهر الکلام ۲۹: ۶۰.

أَنْ يَكُونَ مَجْتُونًا أَلَّا تَرَى أَنَّ الْمَجْتُونَ أَكْثَرُ مَا يُضْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ وَسَطِهِ وَ آخِرِهِ» (۱). به همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است. (۲). ولی باید افزود که آمیزش در شب اول ماه رمضان مستحب است. (۳).

۴- در محاق هر ماه قمری (دو شب یا سه شب آخر هر ماه که قمر در غروب و صبحگاهان دیده نمی شود) امام کاظم علیه السلام می فرماید: آمیزش در این ایام ممکن است موجب سقط فرزند شود. (۴).

در روایت دیگری آمده است، حاصل آمیزش در چنین ایامی، فرزندی می شود که ظالم را یاری می دهد، از مردم به زور پول می گیرد و آن ها را به هلاکت می رساند. (۵).

۵- آمیزش بعد از ظهر، زیرا ممکن است فرزند، احوال (چپ چشم) گردد. (۶).

۶- در خانه ای که فرزندان بیدارند و پدر و مادر و عورتین آن ها را می بینند و کلام آن ها را می شنوند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قسم یاد می کند که با این روش، فرزندان هرگز رستگار نخواهند شد و اگر بیننده پسر است، زانی و اگر دختر است، زانیه می شود. (۷).

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام فرموده است: از آمیزش در جایی که فرزندان می بینند و توانایی بیان و توصیف آن را دارند، بپرهیزید، راوی می گوید سؤال کردم، به جهت این که انجام آن زشت است؟ حضرت فرمود: اگر از این آمیزش فرزندی متولد شود در فسق و فجور و تبهکاری شهرت می یابد. «قَالَ: لَا فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شُهُرَهُ عَلَمًا فِي الْفِجْورِ وَ الْفُجُورِ». (۸). بدین جهت امام سجّاد علیه السلام می فرماید: هرگاه قصد آمیزش داشتید، درب را ببندید، پرده را ببنداز و خدمتگزاران را از خانه بیرون کنید.

(۹)

ص: ۱۸۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۲۹:۲۰ باب ۶۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۲- (۲) الکافی ۴۹۹:۵، ح ۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۲۹:۲۰، باب ۶۴، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۴.

۴- (۴) همان: ۱۲۷، باب ۶۳، ح ۱.

۵- (۵) همان: باب ۶۲، ح ۲.

۶- (۶) همان: ۲۵۱، باب ۱۴۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۱۳۲، باب ۶۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۸- (۸) همان: ۱۳۴، باب ۶۷، ح ۸.

۹- (۹) همان: ۱۳۳، ح ۲.

دستورات حیات بخش اسلام را می توان با آن چه در اجتماع به اصطلاح متمدن غربی امروز رایج است مقایسه کرد. که متأسفانه خود باختگان و غرب زده های جامعه آن را آزادی و تمدن می شمردند.

۷- آمیزش رو به قبله و پشت به قبله. (۱).

۸- آمیزش در غروب آفتاب و طلوع فجر تا طلوع آفتاب. (۲).

۹- تکرار آمیزش قبل از غسل. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ممکن است چنین آمیزشی فرزند مجنون باشد، در این صورت مرد فقط خودش را سرزنش نماید. «فَإِنْ فَعَلَ وَ خَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يَلُومُ إِلَّا نَفْسَهُ» (۳). ۱۰- در حالت برهنگی، هر چند بیننده ای نباشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در وقت آمیزش، زن و مرد خود را برهنه نکنند، این روش آمیزش دو الاغ است و ملائکه از بین آن ها خارج می گردد.

«فَلَا يَتَعَرَّيَانِ فِعْلَ الْجِمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْبَهِمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ» (۴). در عبارات فقیهان که ظاهراً برگرفته از روایات است، آمده است، حاصل چنین آمیزشی فرزندی جلاد (بی رحم) خواهد شد (۵).

۱۱- امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمیزش در شبی که فردای آن روز قصد مسافرت داشت را مکروه می دانست و می فرمود: اگر فرزند متولد شود، پُر سفر می گردد. «إِنْ رُزِقَ وَلَدًا كَانَ جَوَّالَهُ» (۶). در روایت دیگری نیز آمده است، فرزند حاصل از این آمیزش، اموال خود را در راه غیر حق مصرف می نماید.

«يُنْفِقُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ» (۷).

ص: ۱۹۰

۱- (۱) همان: ۱۳۷ باب ۶۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱ و ۳.

۲- (۲) همان: ۱۳۹، باب ۷۰، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۱ و ۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۰:۱۲۰ باب ۵۸، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۵- (۵) همان: ۲۶۸، قواعد الاحکام ۳:۶، مستند الشیعه ۱۶:۲۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۰:۲۵۳، باب ۱۵۰، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۲-۳.

۷- (۷) همان: ح ۱.

۱۲ - آمیزش در حالی که زن و مرد موهای خود را با حنا رنگ آمیزی نموده باشند. زیرا ممکن است فرزند حاصل از آن، مَخْنَثٌ

(۱) شود. «إِنَّ زُرْقَتَ وَوَلَدًا كَانَ مَخْنَثًا» (۲) ۱۳ - هرگاه مرد با قصد ربه و شهوت به زن نامحرم نگاه کند و سپس با زن خود آمیزش نماید. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فرزند حاصل از چنین آمیزشی ممکن است مَخْنَثٌ یا مؤنث یا مَخْبَلٌ (دیوانه) گردد.

(۳) ۱۴ - آمیزش در حالت ایستاده، زیرا فرزند، به تعبیر روایت بؤال می شود، یعنی شب ادراری پیدا می کند. هم چنین از آمیزش در زیر درختی که دارای ثمره و میوه است و در ساعات اولیه شب و در زیر نور خورشید، بدون آن که زن و مرد مستور باشند، مذمت گردیده است، زیرا چه بسا فرزند، جَلَدٌ، آدم کش، جهنمی یا ساحر می گردد و دنیا را به جای آخرت برمی گزیند. (۴)

۱۵ - آمیزش در حالی که مرد به عورت زن نگاه می کند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ممکن است فرزند چنین آمیزشی کور شود. «فَإِنَّ النَّظْرَ إِلَى الْفَرْجِ يُورِثُ الْعَمَى فِي الْوَلَدِ» (۵) :- حرمت آمیزش در ایام حیض

برای مرد جایز نیست در ایام عادت ماهانه و حیض زن، آمیزش نماید و اگر با عمد و علم انجام دهد، فاسق می شود. هم چنین بر زن حرام است در مقابل شوهر تمکین نماید، مگر این که پاک شود. این حکم، اجماعی و مورد توافق فقها، اعم از شیعه (۶) و اهل سنت (۷) است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَجِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَجِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ) ۸. از تو درباره خون حیض سؤال می کنند. بگو: زیان بار و آلوده است. از این رو در حالت قاعدگی، از زنان کناره گیری کنید و با آن ها آمیزش ننمایید، تا پاک شوند.

ص: ۱۹۱

-
- ۱- (۱) به مردی که خود را به شکل و حالت زنان در آورد و مانند آنان سخن بگوید و از خود نرمش نشان دهد، مَخْنَثٌ گویند. مصباح المنیر: ۱۸۳.
 - ۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۲۵:۲۰، باب ۶۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.
 - ۳- (۳) علل الشرایع ۲: ۲۳۰، باب ۲۸۹ ح ۵، الامالی: ۶۶۲، مجلس ۸۴ ح ۸۹۶.
 - ۴- (۴) دو منبع قبل و نیز من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۱۱ ح ۱۷۱۲.
 - ۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۲۱:۲۰ باب ۵۹، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۵، تهذیب الاحکام ۷: ۴۱۴، ح ۱۶۵۶.
 - ۶- (۶) النهایه: ۲۶، قواعد الاحکام ۱: ۲۱۶، جواهر الکلام ۳: ۲۲۵.
 - ۷- (۷) ابن عربی، احکام القرآن ۱: ۲۲۷، ابن قدامه، المغنی ۱: ۳۱۴.

«حیض» به معنی عادت ماهیانه و «فَاعْتَرَلُوا» به معنی اجتناب از آمیزش است. (۱) بنابراین جمله (فَاعْتَرَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ) این چنین معنا می شود: از آمیزش با زنان در ایام عادت ماهیانه خود داری کنیدی.

محقق کرکی می نویسد: «علمای اسلام بر این مسأله، اجماع و توافق نظر دارند». (۲) این حکم در روایات نیز با صراحت بیان گردیده است. شخصی به نام فضل هاشمی می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم، مردی یا زنش در ایام عادت، مجامعت نموده است. فرمود: به درگاه خدا توبه نموده و تکرار ننماید، گفتم آیا باید تأدیب شود؟ فرمود: حاکم اسلامی می تواند تا بیست و پنج ضربه تازیانه (یک چهارم حد زانی) او را تأدیب نماید. «قَالَ يَشْتَفِيهِ اللَّهُ وَ لَا يَعُودُ قُلْتُ فَعَلَيْهِ أَذْبُ قَالَ نَعَمْ خَمْسَهُ وَ عَشْرُونَ سَوْطاً رُبْعَ حَدِّ الزَّانِي». (۳) در روایات دیگری امام صادق علیه السلام از اجداد گرامی اش نقل می کند که فرموده اند: باید مرد از آمیزش در ایام عادت ماهیانه پرهیز نماید و اگر مجامعت نمود و حاصل آن فرزندی شد که مبتلا به مرض جذام یا برص (نوعی بیماری پوستی)

(۴) است، کسی غیر از خود را ملامت ننماید. این جمله کنایه از این است که مرد مقصر است. «إِنَّ عَيْنَيْهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُوماً أَوْ أُبْرِصَ فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ». (۵) هم چنین نقل شده، فرزندی سیاه چهره را به حضور خلیفه دوم آوردند که پدرش او را از خود نفی می نمود و مدعی بود از او نیست. عمر تصمیم گرفت پدر را به جهت اتهام بر مادر طفل، تعزیر نماید. در این هنگام حضرت علی علیه السلام از آن مرد سؤال کرد آیا با مادر کودک در ایام حیض مجامعت نمودی؟ آن مرد گفت: آری. حضرت فرمود: بدان جهت، فرزند، سیاه چهره شده.

«قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِذَلِكَ سَوَّدَهُ اللَّهُ فَقَالَ عُمَرُ لَوْ لَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ». (۶)

ص: ۱۹۲

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۸۶، تفسیر الکشاف ۱: ۲۶۵، ابن عربی، احکام القرآن ۱: ۲۲۷.

۲- (۲) جامع المقاصد ۱: ۳۲۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۸ باب ۱۳، من ابواب بقیه الحدود، ح ۲.

۴- (۴) فرهنگ بزرگ سخن ۲: ۹۱۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲: ۳۲۰ باب ۲۴، من ابواب الحیض، ح ۱۰.

۶- (۶) مستدرک الوسائل ۲: ۱۹، باب ۱۹، من ابواب الحیض، ح ۹.

آثار منفی آمیزش در ایام عادت بر طفل، از امور مسلّم و معروف و زیانزد در میان مردم است و نمونه هایی در تاریخ ذکر شده است.

مشهور است، هارون الرشید خلیفه عباسی، با کتیز خود در ایام حیض آمیزش نمود(۱) و از آن فرزندی متولّد شد به نام عبدالله ملقب به مأمون که خبث باطنی و روح پلید او سبب گردید تا امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به شهادت رساند.

کوتاه سخن این که، آمیزش در ایام حیض در قرآن با عنوان «أذی» (چیز آلوده و زیان آور) معرّفی شده است و در حقیقت با این عبارت، فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در این حالت، بیان گردیده است.

برای زوجین و فرزند احتمالی آن ها ضررهای غیر قابل جبران دارد که طبّ امروز نیز آن را اثبات کرده است، از جمله، احتمال عقیم شدن مرد و زن و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب و ابتلای به بیماری های آمیزشی. از این رو، پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند(۲).

در تمام سفارش ها و توصیه هایی که از منبع پر فیض و بی کران علم امامان معصوم: بیان شده است، چه در قالب مستحبّ و واجب و چه در عنوان مکروه و حرام، آینده کودکی که به دنیا می آید، بسیار مورد نظر و عنایت است.

توجه به جهان پر رمز و راز علّت ها و معلول ها، ما را به تعیّد و تقید بیش تر نسبت به دستورها و آموزه های با حکمت شرع، دعوت می کند. آن چه در روایات به آن ها اشاره شده است، ریشه در مصلحت های انسان دارد که گاه بر ما پوشیده اند، ولی هر روز که می گذرد برخی از اسرار آن ها آشکار می گردد.

به هر حال، این دستورها از وحی الهی سر چشمه می گیرند و حکمت و علم الهی پشتوانه آن ها می باشد. بنابراین متضمّن امور دنیوی و سعادت اخروی بیش تر خواهند بود و با پیشرفت علم و عقیم ماندن بسیاری از مکاتب بشری، چهره واقعی این توصیه ها و دستورها بیش از پیش بر همه جهانیان آشکار خواهد شد. ان شاء الله.

ص: ۱۹۳

۱- (۱) منتهی الآمال.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر نمونه ۲: ۱۳۸، تفسیر مواهب الرحمن ۳: ۳۲۱.

۱- تغذیه مادر در ایام بارداری

رحم مادر، نخستین محیط پرورش کودک است و بی شک این محیط در شکل گیری شخصیت آینده کودک نقش مهمی دارد و در واقع، رحم نقطه تلاقی عامل محیط و وراثت است.

بنابراین دوران بارداری یک زمان عادی نیست و کوچک ترین غفلت و سهل انگاری، می تواند سلامت مادر و فرزندش را به مخاطره اندازد و کودک را ناقص یا عقب مانده یا بیمار و رنجور و محروم از حق مسلم خود، یعنی سلامت جسم و روان به بار آورد که عمری را با سختی سپری کند.

بسیاری از نابهنجاری های جسمی و روانی، نتیجه محیطی این چنین است. پزشکان تأثیرپذیری زن حامله را در چنین زمانی مؤثر می دانند. آن ها معتقدند، خوشحالی، ترس، اندوه، مهر و قهر و نظایر آن ها در زن باردار اثر محسوس بر روی جنین می گذارد.^(۱)

در تعابیر دینی، از این دوره به عنوان مرحله ای که سعادت و شقاوت کودک در آن رقم می خورد، یاد شده است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده اند: بدبخت کسی است که در رحم مادر گرفتار شقاوت می گردد و خوشبخت کسی است که در شکم مادر، سعادت یافته است. «وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ».^(۲)

ص: ۱۹۴

۱- (۱) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۳۱-۳۲.

۲- (۲) خاتمه المستدرک الوسائل ۵: ۱۴۵؛ کنز العمال ۸: ۴۶۶، ح ۲۳۶۹۰.

باید توجه داشت، این گونه روایات، ناظر به این معنی است که رحم مادر در ایجاد زمینه سعادت یا شقاوت مؤثر است، در عین حال تأثیر به اندازه ای نیست که فرزند به اجبار شقی یا سعادت مند شود.

به هر صورت حفاظت از جنین، در شمار حقوق اساسی کودک است. مراقبت های جسمی، روحی و اخلاقی و دوری از گناه در دوران بارداری، فوق العاده با اهمیت است. هم چنین وضع تغذیه مادر در ایام بارداری، در سلامت یا بیماری و نیز نیرومندی یا ضعف جنین مؤثر است. هم چنان که در اخلاق خوب یا بد، و میزان هوش و حافظه نیز بی تأثیر نیست. (۱).

به همین جهت، اسلام توصیه می کند که زنان باردار از بعضی غذاها و میوه ها استفاده کنند. در روایاتی که در این زمینه وارد شده است، وجود رابطه بین خوردن برخی از خوراکی ها و زیبایی طفل و بعضی ویژگی های روانی نوزاد و حتی بالا بودن بهره هوش او مورد تأکید قرار گرفته است. از باب نمونه:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: به زنان آبستن، «به» بخورانید تا فرزندان شما خوش اخلاق شوند. «أَطْعِمُوا حَبَالَكُمْ الشَّفْرَجَل فَإِنَّهُ يُحَسِّنُ أَخْلَاقَ أَوْلَادِكُمْ» (۲) - هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: خوردن «به» قلب ضعیف را قوی و فرزند را زیبا و خوش اخلاق می سازد.

(۳) - امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: برای زن حامله غذایی بهتر از رُطب نیست، خداوند (۴) به حضرت مریم علیها السلام دستور فرمود: در وقت زایمان از رطب استفاده نماید. (۵).

۴ - در حدیث دیگر، آن حضرت می فرماید: بهترین خرما، برنی (نوعی از خرما) است. به زنان در وقت زایمان برنی بخورانید تا فرزندان با جلم و هوشمند شوند.

ص: ۱۹۵

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۸۲، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۳۲-۳۳.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۳۵:۱۵ باب ۲۳، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) سوره مریم ۱۹:۲۶-۲۷.

۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۳۶:۱۵ باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

«خَيْرُ تَمُورٍ كَمُ الْبُرَيْئِي فَأَطْعَمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِيهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ حُلَمَاءً» (۱) این مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (۲)

مقصود از خوردن خرما، در روزهای نزدیک به زایمان است و ممکن است منظور، بعد از زایمان و زمانی باشد که مادر نوزاد را شیر می دهد.

۵- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر زن حامله ای که خرزبه بخورد، فرزندش زیبا و خوش اخلاق خواهد شد. «مِا مِنْ امْرَأَةٍ حَامِلَةٍ أَكَلَتْ الْبُطِيخَ لَمَّا يَكُونُ مَوْلُودَهَا إِلَّا حَسَنَ الْوَجْهِ وَ الْخُلُقِ» (۳) در حدیث دیگری، آمده است: زن باردار خرزبه را با پنیر بخورد تا فرزندش زیبا و خوش اخلاق شود.

(۴) ۶- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به زنان حامله شیر بنوشانید، زیرا سبب ازدیاد عقل کودک می گردد. «اشْرَبُوا نِسَاءَكُمْ الْحَوَامِلَ اللَّبَانَ فَإِنَّهَا تَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ» (۵) ۷- در حدیث دیگری، آن حضرت می فرماید: زنان حامله را وادار به خوردن شیر نمایید، زیرا اگر جنین در شکم مادر با شیری که مادر خورده است، تغذیه گردد، قلبش محکم و عقلش زیاد می شود و اگر پسر باشد، شجاع و اگر دختر باشد، هیکل مند و اندامش قوی می گردد و از شوهر خود بیش تر لذت می برد.

«إِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا عُذِّيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ فَإِنَّ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شَجَاعًا وَ إِنْ وُلِدَتْ أَنْتِي عَظُمَتْ عَجِيزَتُهَا فَتَخْطِي بِدَلِيكَ عِنْدَ زَوْجِهَا» (۶) ۸- این مضمون از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده و اضافه فرمودند: اگر جنین پسر باشد، دارای قلبی پاکیزه و عالم و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد، خوش خلق و زیبا و هیکل مند می گردد.

«إِنَّ يَكُنْ فِي بَطْنِهَا غُلَامًا خَرَجَ ذَكَرِي الْقَلْبِ عَالِمًا شَجَاعًا وَ إِنْ تَكُنْ جَارِيَةً حَسَنَ خُلُقِهَا وَ خَلَقَتُهَا» (۷)

ص: ۱۹۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۳:۲۱، باب ۳۳، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۲۱۴:۱۵ باب ۷۹، ح ۱۴.

۴- (۴) بحارالانوار ۲۹۹:۵۹.

۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۳۷:۱۵ باب ۲۵، ح ۱.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۴۰۵:۲۱ باب ۳۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۷- (۷) همان، ح ۲.

باید توجه داشت، از آن جا که نفقه خانواده بر عهده پدر می باشد، خطاب ها بیشتر و بیش تر از هر کس، متوجه پدر خواهند بود.

علاوه بر آن چه ذکر شد در دوران حاملگی، هر گونه تغییر رفتار و برخورد شوهر که نشانه بی توجهی یا بی علاقه‌گی او نسبت به جنین یا مادرش باشد ناپسند شمرده شده است، زیرا این بی توجهی مادر را در معرض فشارهای روانی قرار می دهد که برای جنین خطر آفرین است. درحالی که توجه و محبت بیش تر به مادر می تواند از ناراحتی های احتمالی وی بکاهد و بر شیرینی بچه دار شدنش بیافزاید.

بدین جهت در حدیثی، رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از حقوق فرزند بر پدر خود آنست که مادر وی را اکرام نموده و با عزت و احترام با او برخورد نماید. «حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ، إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ... وَإِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمُّهَا» (۱).

۲- اضطراب به خوردن غذای حرام

همان گونه که استفاده از بعضی غذاها و میوه ها برای رشد جسمانی و تکامل معنوی جنین نسبت به زن حامله مستحب است، در صورتی که حیات جنین متوقف بر استفاده مادر از غذا باشد، بر او واجب می شود. افزون بر این، در حالت اضطراب و در موردی که امکان استفاده از غذای حلال نداشته باشد، واجب است از غذای غیر حلال بهره گیرد.

یکی از فقیهان در این باره می نویسد: «مضطرب و کسی که از جان خود و یا نفس محترمه ای غیر از خود ترس دارد، مانند زن حامله ای که می ترسد جنینی که در رحم دارد، تلف شود و زن شیرده که در بیم تلف شدن طفلی است که او را شیر می دهد، باید برای جلوگیری از تلف شدن نفس محترمه (جنین و یا کودک شیرخوار) اگر غذای حلال در اختیار ندارند از غذای حرام، مانند مال دیگران بدون اذن آن ها استفاده نمایند» (۲).

ص: ۱۹۷

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۹، ح ۶.

۲- (۲) کشف اللثام ۹: ۳۱۷.

این مضمون از عبارات برخی دیگر از فقها نیز استفاده می شود(۱).

دلیل این نظریه، آیات قرآن است که می فرماید: کسی که مجبور شود برای نجات حفظ جان خویش از مرگ، از چیز حرام (مانند مردار و خون و گوشت خوک) استفاده کند، به شرط این که تعدی و زیاده روی نکند، بر او گناهی نیست. (فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ) ۲. و نیز می فرماید: خداوند آن چه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است ولی اگر ناچار شوید، می توانید از حرام (گوشتی که اسم خدا بر آن برده نشده) استفاده کنید. (وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّتُمْ عَلَيْهِ) ۳.

بی گمان اطلاق این دو آیه، مسأله مورد بحث را شامل است. بنابراین در مواردی که مکلف برای حفظ جان خود و یا جان دیگری (مانند زن حامله نسبت به جنین) مجبور باشد از غذای حرام استفاده کند، برای وی جایز، بلکه واجب است با خوردن غذای حرام، جنین را حفظ نماید.

این حکم از برخی از قواعد فقهی، مانند قاعده نفی ضرر و ضرار و قاعده نفی حرج و نفی عسر و هم چنین برخی از روایات نیز استفاده می گردد. مانند آن که، ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: هیچ حکم حرامی نیست مگر این که در حالت اضطرار و اجبار حلال می گردد. «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَخْلَهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» (۲). هم چنین، حکم این مسأله از ادله فقهی که دلالت بر وجوب حفظ نفس محترمه دارد، روشن می گردد. مانند آیه شریفه

(وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ) ۵. باید جان خود را حفظ کنید و در معرض قتل قرار ندهید. و یا فرموده است: «فرزندانتان را به خاطر تنگ دستی و فقر نکشید، ما روزی رسان آن ها و شما میم، به راستی کشتن آن ها خطایی است بزرگ» (۳).

ص: ۱۹۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲۲۹:۳، مسالک الافهام ۱۱۲:۱۲، جواهر الکلام ۴۲۷:۳۶، تحریر الوسیله ۱۶۲:۲ کتاب الاطعمه و الاشربه، القول فی غیر الحیوان مسأله ۳۰.

۲- (۴) وسائل الشیعه ۳۷۳:۴، باب ۱۲، من ابواب لباس المصلی، ح ۶-۷-۸.

۳- (۶) سوره اسراء ۳۱:۱۷.

از آن چه ذکر شد، روشن گردید:

۱ - در حالت اضطرار و اجبار، استفاده از خوردنی ها و نوشیدنی های حرام، منعی ندارد.

۲ - استفاده از آن ها در صورتی که حفظ جان مکلف یا دیگری، مانند جنین نسبت به مادر، متوقف بر آن است، واجب می باشد.

۳- حق حیات جنین

حق حیات از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. این حق از اساسی ترین و اصلی ترین حقوق انسان به شمار می آید. جنین نیز از آغاز انعقاد نطفه و از ساعات اولیه وجود خویش، از این حق برخوردار است و والدین او و دیگران موظف به رعایت آن می باشند.

در بیان حکم فقهی حق حیات برای جنین از اموری که به طور احتمال و یا به صورت قطع در تضاد با آن قرار می گیرد، بحث می شود. بنابراین لازم است مباحث زیر مورد تحقیق قرار گیرد:

۱ - کنترل موالید (تنظیم خانواده).

۲ - اسقاط جنین.

۳ - قتل جنین و دیگر مسائل مربوط به آن.

۴ - تراحم حقین (حق مادر و فرزند).

۵ - انعقاد نطفه در رحم به روش جدید (تلقیح صنعتی) و دیگر احکام مربوط به جنین و حمل.

الف: کنترل موالید (تنظیم خانواده)

۱. مفهوم کنترل موالید

کنترل موالید عبارت است از کنترل ارادی تعداد فرزندان و فاصله گذاری میان فرزندان یک خانواده که رشته ای گسترده از روش هایی را در برمی گیرد که برای تنظیم باروری به کار گرفته می شود.

اصطلاح مزبور به طور عمده در مفهوم کنترل باروری زنان به کار گرفته می شود. امّا دیگر شیوه های اختیاری، مانند: تأخیر در ازدواج یا پرهیز از امور جنسی پس از ازدواج و عقیم سازی به وسیله جراحی و سقط جنین را نیز شامل می گردد.

ص: ۱۹۹

با توضیحی دیگر، محدود کردن جمعیت، نوعی سیاست اجتماعی است که هدف عمده اش، تقلیل و کاهش جمعیت با در نظر گرفتن اوضاع و امکانات طبیعی و اقتصادی و اجتماعی یک جامعه می باشد. تنظیم خانواده، نوعی سیاست جمعیتی و مجموعه تدابیر و برنامه ریزی هایی است که خانواده ها بتوانند تعداد فرزندان را که مایلند به صورت ارادی بیاورند. (۱)

۲. کثرت فرزندان نعمت است

فرزندان از نعمت های بزرگ الهی و زینت و زیبایی زندگی دنیوی و مایه امید و دلگرمی والدین برای تلاش و کوشش و موجب استحکام خانواده و تداوم حیات آن می باشند.

از دیدگاه اسلام، کثرت فرزندان با صرف نظر از عوارض جانبی آن، مطلوب و پسندیده و از موهبت های الهی است، زیرا سبب ازدیاد مسلمانان می گردد.

در داستان نوح در قرآن، ازدیاد مال و فرزندان، یاری خدا بر مردم شمرده شده است. آن حضرت خطاب به قومش می گوید: از گناهان خود استغفار کنید که خداوند آمرزنده است، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد و با اموال و فرزندان، شما را یاری بخشد. «وَيُؤْتِكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ» (۲) هم چنین در قصه بنی اسرائیل خطاب به آن ها می فرماید: ما به وسیله اموال و ثروت سرشار و فرزندان و نفرات بسیار شما را تقویت نمودیم، آن چنان که نفرات شما بر نفرات دشمن (فرعونیان) فزونی گرفت.

«وَأَمَّا دُونُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» (۳) در سرگذشت هود نبی علیه السلام و قوم عاد نیز مال و فرزندان، امداد الهی دانسته شده و از قول حضرت هود آمده است: از خدایی بترسید که شما را به نعمتهایی که می دانید، امداد کرد و به طور مداوم و منظم آن ها را در اختیار شما نهاد، شما را به چهارپایان و پسران [لایق و برومند] امداد نمود.

«وَتَقُوا لَدَى أَمْدَانِكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ أَمْدَانِكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ» (۴)

ص: ۲۰۰

۱- (۱) ر. ک: رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۳۲-۳۳.

۲- (۲) سوره نوح ۱۲:۷۱.

۳- (۳) سوره اسراء ۶:۱۷.

۴- (۴) سوره شعراء ۱۳۲:۲۶-۱۳۳.

از شیوه بیان قرآن، معلوم می‌گردد، فرزندان از نعمت‌های با اهمیت خداوند می‌باشند، چرا که نعمت‌ها بسیارند و در بین تمام آن‌ها، خداوند متعال به ذکر نعمت فرزندان پرداخته است. فرزندان، اعم از پسر و دختر، هدیه الهی هستند.

قرآن در این باره می‌فرماید: خداوند به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر و اگر بخواهد پسر و دختر هر دو را به آن‌ها می‌دهد. (يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا). (۱)

تعبیر به «يَهَبُ» (می‌بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران و از این جهت فرقی بین آن‌ها نیست.

در روایت نیز کثرت اولاد و ازدیاد مسلمانان مطلوب دانسته شده است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: من به شما مسلمانان در مقابل امت‌های دیگر در روز قیامت مباحات و افتخار خواهم نمود. «فَأَيُّ أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲) - در روایت دیگری نیز فرموده است: فرزند بسیار داشته باشید تا جمعیت شما در آینده در مقابل امت‌های دیگر افزایش یابد.

«أَكْثَرُوا الْوَلَدَ أَكْثَرُ بِكُمْ الْأُمَّمَ غَدًا». (۳) - از قول حضرت یوسف علیه السلام نقل شده که خطاب به برادر خود فرموده است: اگر توانایی فرزندان بسیار داشتی که زمین را با تسیح و تمجید پروردگار سنگین سازند، چنین باش.

«إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَافْعَلْ». (۴) - امام سجاد علیه السلام فرموده است: سعادت مرد به این است که فرزندان بسیاری داشته باشد و از آن‌ها کمک بگیرد:

«مَنْ سَعَادَةَ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وُلْدٌ يَشْتَعِينُ بِهِمْ». (۵) - فردی به نام بکر بن صالح می‌گوید: به امام کاظم علیه السلام نوشتم، من با این که پنجاه سال از عمرم گذشته است، از این که صاحب فرزند بشوم اجتناب نموده‌ام،

ص: ۲۰۱

۱- (۱) سوره شوری ۴۲:۴۹-۵۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۵۴:۲۰ باب ۱۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) همان ۳۵۷:۲۱ باب ۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۸ و ۱۴.

۴- (۴) همان ۱۶:۲۰ باب ۱، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۹.

۵- (۵) همان: ۳۵۶:۲۱ باب ۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

زیراهمسرم دوست ندارد و مدعی است نمی توانیم آن ها را تربیت نماییم. حضرت فرمود: برای صاحب فرزند شدن، کوشش کن، زیرا خداوند آن ها را روزی خواهد داد. «أَطْلُبُوا لَوْلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهُمْ»^(۱). حکم فقهی جلوگیری از بارداری (کنترل جمعیت)

آیات و روایاتی که ذکر شد، دلیل بر استحباب کثرت اولاد و فرزندان به عنوان حکم اولی و با قطع نظر از عوارض جانبی آن می باشد، حال اگر با شواهد و دلایل روشن و مورد اعتماد، ثابت شود، کثرت اولاد در یک مقطع زمانی خاص یا نسبت به بعضی از جوامع مسلمین، موجب ضعف و سستی و سختی آن ها خواهد شد و مشکلات گوناگون اجتماعی به بار خواهد آورد، در این صورت بین دو حکم یادشده (استحباب کثرت اولاد و لزوم جلوگیری از ضعف مسلمانان و مشکلات اجتماعی) تراحم ایجاد می شود. برای رفع تراحم بین آنها، بحث جلوگیری از باروری و کنترل جمعیت مطرح می گردد.

فقیهان و دانشمندان مسلمان در مسأله رشد جمعیت، افزایش یا کاهش آن، دیدگاه های متفاوتی را بیان نموده اند، البته این دیدگاه ها بیش تر مربوط به فقه های معاصر می باشد که در پنجاه سال اخیر و با ورود بحث تنظیم خانواده به کشورهای مسلمان ابراز شده است، لیکن در گذشته این مسائل به دلیل عدم کثرت جمعیت در جهان، یا مطرح نبوده یا به طرح دیدگاه کلی اسلام که همانند دیگر ادیان به افزایش نسل مسلمانان توجه داشته، بسنده شده است.

به هر صورت روش ها و ابزارهایی که می تواند برای کنترل جمعیت مورد استفاده قرار گیرد، دو قسم است:

الف: تعقیم (عقیم سازی) دائم و یا منع دائمی از حمل:

تعقیم از عَقَم گرفته شده و عَقَم در لغت بمعنی قطع و خشکاندن و مانع از قبول اثر است. زن و مرد عقیم به کسانی گفته می شود که نمی توانند صاحب فرزند شوند و تعقیم، انجام عمل عقم است.^(۲)

ص: ۲۰۲

۱- (۱) الکافی ۳: ۶، ح ۷.

۲- (۲) ر. ک: لسان العرب ۴: ۳۹۷، معجم الوسیط: ۶۱۷.

و مقصود از تعقیم در مسائل فقهی، انجام اموری است که قدرت و توان صاحب فرزند شدن را از زن یا مرد و یا هر دو، به طور دائم بگیرد. این روش از دیدگاه فقهی حرام است.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «حرام است مرد از دارویی استفاده کند که قوت تناسلی او را قطع نماید، هم چنین اگر زن با خوردن دارو و یا هر وسیله دیگر، خود را عقیم سازد، حرام است.» (۱) هم چنین آیه الله فاضل لنکرانی می گوید: «جایز نیست انسان خود را عقیم نماید، زیرا نقص است.» (۲) عبارت برخی دیگر از فقها (۳) نیز شبیه آن چه ذکر شد می باشد.

۴. ادله فقهی این نظریه

حرمت عقیم سازی و منع دائم از باروری، علاوه بر این که در بعضی موارد مستلزم نظر و لمس حرام است که انجام آن جز در وقت ضرورت، جایز نیست، ممکن است با این ادله اثبات گردد، مانند:

۱- اطلاق آیه شریفه قرآن که می گوید: خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید. (وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ). (۴)

تهلکه و هلاکت هر دو به معنی نابودی است و گفته شده تهلکه در موردی به کار گرفته می شود که نتیجه و عاقبت انجام کاری به هلاکت و نابودی آن بیانجامد. (۵)

این جمله مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که مسأله مورد بحث را شامل می شود.

علامه طباطبایی در توضیح آن می نویسد: «این کلام الهی مطلق است و از هر چیزی که موجب هلاکت و نابودی انسان گردد، نهی می نماید.» (۶)

ص: ۲۰۳

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۱۴۴.

۲- (۲) جامع المسائل ۱: ۴۸۸ و ۲: ۴۴۸.

۳- (۳) سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۶۰ سؤال ۹۸۹، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۳، مجله فقه اهل بیت شماره ۲۱: ۵۶ و بعد از آن.

۴- (۴) سوره بقره ۲: ۱۹۵.

۵- (۵) لسان العرب ۶: ۳۴۸، تفسیر التبیان ۲: ۱۵۲.

۶- (۶) تفسیر المیزان ۲: ۶۴.

به بیانی روشن تر، این جمله دلیل است بر این که اضرار به نفس در صورتی که منجر به قتل نفس یا قطع عضوی از اعضای بدن یا تعطیلی قوه ای از قوای انسان گردد، مانند: از کار افتادن قوه مردانگی و توان فرزنددار شدن حرام است.^(۱)

۲- قرآن، دستور شیطان به پیروان خود را چنین نقل می کند: آن ها را گمراه می کنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آن ها دستور می دهم اعمال خرافی انجام دهند؛ گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش پاک خدایی را تغییر دهند. (وَلَا تُؤْمِنُ لَهُمْ فَلَیَعْبَرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ).^(۲)

این دستور، هر عملی که موجب تغییر خلقت اولیه انسان گردد، مانند: عمل اخصاء (جلوگیری از توان مرد برای تولید مثل و فرزندان) را شامل می گردد.^(۳)

کلمه اخصاء که در عبارات برخی از مفسرین به کار رفته، تعبیر دیگری از عقیم سازی می باشد. در نتیجه از این آیه نیز حرمت تعقیم استفاده می گردد، زیرا از اموری است که به فرمان شیطان انجام می شود و با فرمان پروردگار در تضاد است.

ولی همان گونه که بعضی از مفسرین^(۴) فرموده اند، به نظر می رسد این جمله مربوط به تغییر خلقتی است که به دستور شیطان انجام شود و نمی تواند دلیل حرمت تعقیم به طور مطلق قرار گیرد.

۳- اطلاق قاعده لاضرر: بی شک، عقیم سازی و منع دائم از باروری به هر وسیله ای که انجام شده باشد، ایجاد نقص در بدن است و نقص، ضرر است. و همان طور که اضرار به غیر حرام است، اضرار به نفس نیز حرام می باشد. بنابراین مسأله مورد بحث، مشمول فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله می شود که فرمود: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارًا».^(۵) ۴- بعضی از محققین

^(۶) برای اثبات حرمت عقیم سازی، به روایاتی که در مورد نهی از اخصاء (کوبیدن و یا بیرون آوردن بیضه مذکر، اعم از حیوان یا انسان، به گونه ای که بعد

ص: ۲۰۴

۱- (۱) ر. ک: جعفر سبحانی، نیل الوطر من قاعده لاضرر: ۱۴۲، تفسیر مواهب الرحمن ۱۲۶:۳.

۲- (۲) سوره نساء ۱۱۹:۴.

۳- (۳) تفسیر التبیان ۳:۳۳۴، تفسیر قرطبی ۵:۲۸۹، تفسیر کنز الدقائق ۳:۵۴۴.

۴- (۴) مجمع البیان ۳:۱۹۵، تفسیر المیزان ۵:۸۴-۸۵، مواهب الرحمن ۹:۲۸۸-۲۸۹.

۵- (۵) الکافی ۵:۲۹۳، ح ۲.

۶- (۶) الاحکام المتعلقة بالنساء فی الفقه الإسلامی: ۱۲۲.

از آن قادر به تولید مثل نباشد(۱)، وارد شده نیز تمسک کرده اند، مانند این که عثمان بن مظعون می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم، آیا جایز است به اختصاء مبادرت ورزم؟ فرمودند: این عمل را انجام نده، اختصاء در امت من، روزه گرفتن است. با روزه، شهوت خود را کنترل نمایید. «قَالَ: لَا تَفْعَلْ يَا عُثْمَانُ فَإِنَّ اخْتِصَاءَ أُمَّتِي الصَّبِيَامُ»(۲). به همین مضمون، از طریق اهل سنت از عبدالله بن مسعود نیز روایت نقل شده است.

(۳) لیکن این استدلال صحیح به نظر نمی رسد، زیرا اختصاء مانع از ارضا و دفع شهوت در مورد مردان می باشد، ولی تعقیماً فقط جلوگیری از بارداری است و با انجام آن، ارضای جنسی و دفع شهوت ممکن است. به علاوه اختصاء مربوط به مردان است و قیاس زنان به مردان صحیح نیست.

ب: کنترل جمعیت با منع موقت از حمل

هر چند دلایل و شواهد زیادی بر توجه شریعت مقدس اسلام به مسأله حفظ و افزایش نسل مسلمانان وجود دارد و مخالفان کنترل جمعیت در اثبات مدعای خود، به آن ها استناد می کنند، ولی باید توجه داشت که هدف شریعت اسلام، تنها افزودن نسل مسلمانان بدون عنایت به وضعیت دینی، تربیتی و اجتماعی آن ها نیست، بلکه هدف اصلی، به وجود آوردن یک امت اسلامی صالح و سعادتمند است.

بدان جهت است که بسیاری از فقیهان و دانشمندان مسلمان معتقدند، در مقاطع زمانی خاص که کثرت مسلمانان موجب ضعف و سستی آنان باشد یا کثرت اولاد در بعضی خانواده ها با بروز مشکلات جدی همراه باشد و نیز به دلیل مرض یا ضعف مادر و اموری از این قبیل، جلوگیری از بارداری و حمل، به طور موقت منع شرعی ندارد.

در این کار ممکن است با روش های مختلف، اعم از سنتی مانند: قطع نزدیکی، عزل منی یا روش های جدید که دانش پزشکی در یکی دو قرن اخیر ابداع نموده است، مانند:

ص: ۲۰۵

۱- (۱) ر. ک: مصباح المنیر: ۱۷۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۱۰:۱۰ باب ۴، من ابواب الصوم المندوب، ح ۲.

۳- (۳) فتح الباری بشرح صحیح البخاری ۵۹۸۱:۱۰ کتاب النکاح، باب ۸.

استفاده از کاندوم، اسپرم کش ها، قرص های ضد بارداری، عقیم سازی موقت از بارداری جلوگیری شود. (۱)

برخی از فقهای معاصر به جواز منع موقت از حمل، مشروط به این که مستلزم ارتکاب حرام، مانند لمس مرد اجنبی یا زن اجنبیه نباشد، فتوا داده اند. (۲)

دلیل این نظریه، روایاتی در حد استفاضه است که در باب جواز عزل، وارد شده اند؛ مانند این که محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام از حکم عزل (۳) سؤال نمودم، حضرت فرمودند: این مسأله به مرد مربوط می شود، هر وقت بخواهد عمل کند. «فَقَالَ: ذَاكَ إِلَى الرَّجُلِ يَصْرِفُهُ حَيْثُ شَاءَ». (۴) همین مضمون، توسط راوی دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

(۵) صرف نظر از این روایات، با استناد به براءت شرعی و عقلی نیز حکم به جواز می شود، زیرا دلیل فقهی مبنی بر منع موقت از حمل و بارداری، وارد نشده و فرض این است که این روش، ضرر یا نقضی را بر زن یا مرد وارد نمی نماید.

تذکر چند مطلب

۱ - ممکن است ادعا شود، کنترل جمعیت با روش منع از حمل به صورت موقت در بعضی حالات و زمان ها رجحان داشته باشد. مانند آن که، به نظر صاحب نظران خبره و موثق در علوم اجتماعی، کنترل جمعیت مسلمانان موجب سستی و ناتوانی آن ها در مقابل دشمنان اسلام باشد.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۱۶۳ به بعد.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه: ۱: ۳۵۸، فاضل لنکرانی، جامع المسائل: ۱: ۴۸۸ و ۲: ۴۴۸، مکارم شیرازی، بحوث فقهیه هامة: ۲۸۴، منهاج الصالحین مع فتاوی السیدعلی السیستانی ۱: ۴۶۰، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل: ۲: ۱۷۳.

۳- (۳) عزل در لغت به دو معنای بازداشتن و کنار گذاشتن آمده است. در مورد آمیزش جنسی، معنی «بازداشتن» اراده شده است به این معنا که مرد هنگام انزال منی، خود را کنار کشیده، در خارج از رحم زن بریزد. مصباح المنیر: ۴۰۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه: ۲۰: ۱۴۹، باب ۷۵، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۵- (۵) همان: ح ۱-۲.

۲- در منع موقت از حمل، رضایت زوجین نسبت به انجام آن معتبر نیست. بنابراین زن بدون رضایت مرد، می تواند مانع از حاملگی خود شود. برخی از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند. (۱) زیرا مرد نمی تواند زن را به داشتن فرزند مجبور نماید، هر چند حکمت تشریح ازدواج، فرزند است.

هم چنین مرد می تواند با روش هایی که پیش تر ذکر شد، مانع از حمل و بارداری همسر خود گردد. البته در روایات و فتاوی فقهای گذشته فقط به روش عزل اشاره شده که صرف نظر از حالات جانبی آن، مکروه است. (۲)

مستند کراهت، روایاتی است که جواز عزل را منوط به رضایت همسر دانسته اند. (۳) و ظاهراً به این دلیل که با عزل، لذت زن از آمیزش کاسته می شود، مکروه گردیده است.

ج: سقط جنین

۱. طرح مسأله

جنین در لغت به معنای هر چیز پوشیده است. به بچه ای که در شکم مادر است نیز از این جهت که در رحم، مستور و پوشیده شده است، جنین گویند. (۴)

سقط کردن جنین نیز در لغت، به بچه انداختن یا بچه افکندن اطلاق می شود، بنابراین خروج بچه پیش از موعد مقدر یا ناقص و نا تمام بودن آن را سقط جنین گویند. (۵) در زبان عربی سقط جنین با عناوینی چون اجهاض، اسقاط، القاء، طرح و املاص، بیان شده است و تقریباً همان معانی مشابه فارسی را دارد. (۶) البته کلمه اجهاض، بر سقط جنین خود به خود و کلمه اسقاط، بر سقط جنین به واسطه شخص دیگر، اطلاق می شود. (۷)

ص: ۲۰۷

۱- (۱) فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۸۹، سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۶۱، منهاج الصالحین ۱: ۴۶۰.

۲- (۲) ر. ک: النهایه: ۴۸۲، السرائر ۲: ۶۰۷، شرائع الاسلام ۲: ۲۷۰، جامع المقاصد ۱۲: ۵۰۳، جواهر الکلام ۲۹: ۱۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۵۱، باب ۷۶، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۴- (۴) ر. ک: لغت نامه دهخدا ۵: ۷۸۸۵، ذیل ماده جنین.

۵- (۵) همان ۹: ۱۳۶۸۲، ذیل ماده سقط.

۶- (۶) مصباح المنیر: ۱۱۳، مجمع البحرین ۱: ۳۳۳.

۷- (۷) معجم الوسیط ۱: ۱۴۱.

در اصطلاحات پزشکی، فقهی و حقوقی نیز همین معانی با اندکی قیود و توضیحات، اراده می شود. در صفحات بعد توضیح بیشتری در این باره ارائه خواهد شد.

۲. انواع سقط جنین

سقط جنین از نظر پزشکی، چند نوع است:

۱ - سقط جنین عادی یا مرضی (خود به خودی): این نوع سقط جنین، به رغم عدم تمایل زن و شوهر به سبب بیماری های مربوط به مادر و جنین، بدون این که فردی در سقط دخالت داشته باشد، انجام می شود.

۲ - سقط جنین ضربه ای: سقطی است که در اثر منازعات یا تصادفات یا اتفاقات رخ می دهد.

۳ - سقط جنین طبی یا درمانی (قانونی): در جایی است که ادامه حاملگی برای زن خطرناک باشد و جان وی به علت بیماری در خطر باشد. هم چنین ممکن است قطع دوران حاملگی، برای جلوگیری از عوارض جسمانی یا روانی زن، حتی امری ضروری برای نجات زندگی مادر قلمداد گردد. در مباحث آینده در مورد قسم دوم و سوم، توضیحات بیشتری خواهد آمد.

۴ - سقط جنین جنایی یا عمدی که شخص با اراده و قصد، مرتکب آن می گردد و نتیجه که همان اسقاط جنین است، صورت پذیرد. در این بخش، به بررسی این نوع اسقاط جنین و احکام آن می پردازیم.

در کشورهای مختلف جهان در مورد قسم اخیر، نگرش ها و مقررات متفاوتی وجود دارد. در برخی از کشورها این مسأله کاملاً آزاد است. جدیدترین بررسی ها نشان می دهد، آمریکا از زمره کشورهایی است که آمار سقط جنین در آن به صورت وحشتناکی بالا رفته است (۱). در مقابل، برخی از کشورها به جز در موارد بسیار محدود آن را منع می کنند. در میان این دو دسته، نیز کشورهایی هستند که از آزادی نسبی سقط جنین حمایت می کنند این کشورها قوانین مربوط به آن را با توجه به انگیزه های اجتماعی یا پزشکی و بهداشتی تنظیم نموده اند (۲).

ص: ۲۰۸

۱- (۱) ر. ک: رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۲۶۸-۲۶۹؛ دکتر سید حسین فتاحی، مجموعه مقالات و دیدگاه های اسلام در پزشکی: ۴۹۳.

۲- (۲) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۲۶۶ و ۲۶۸.

تردید نیست که اسقاط عمدی جنین، صرف نظر از ضرورت و حالات خاص که ممکن است انجام آن مجاز شمرده شود، از دیدگاه فقه اسلام حرام است و برای زن حامله و غیر او جایز نیست جنین را اسقاط نمایند.

این حکم از دیرباز در عبارات فقها عنوان گردیده است. شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه (۱)، علامه مجلسی در روضه المتقین (۲) و لوامع (۳)، شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه (۴) و برخی از اعلام معاصرین مانند آیت الله فاضل لنکرانی (۵)، مکارم شیرازی (۶) و دیگران (۷) در مباحث فقهی به حرمت آن فتوا داده اند.

دلیل این نظریه، علاوه بر عموم و اطلاق ادله ای که بر حرمت قتل نفس محترمه دلالت دارد چون در بعضی از صورت ها، بر اسقاط جنین عنوان قتل صادق است، روایاتی در حدّ استفاضه، بلکه تواتر معنوی است که در باب دیات وارد شده و بر حکم این مسأله دلالت دارد. مانند این که، در روایت صحیح ابی عبیده می گوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم، زن حامله بدون اطلاع شوهر خود از دارویی استفاده کرده و فرزندی که در رحم داشته را ساقط نموده؟ حضرت فرمود: اگر جنین در حالی که ساقط شده، استخوان داشته و بر استخوان او گوشت روییده شده، باید زن، دیه او را به پدرش بردارد... سؤال کردم، آیا زن در دیه فرزندی که سقط شده با پدرش شریک نمی شود؟ حضرت فرمود: خیر، چون او را کشته است، از او ارث نمی برد «قَالَ لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ فَلَا تَرْتَبُهَا» (۸) دلالت این روایت بر حکم مسأله، روشن است. زیرا امام علیه السلام اسقاط جنین را قتل دانسته و فرموده: قاتل از دیه ارث نمی برد.

ص: ۲۰۹

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه ۱: ۱۷۱، ۴، ح ۵۳۹۴.

۲- (۲) روضه المتقین ۱: ۲۵۷.

۳- (۳) لوامع صاحبقرانی ۱: ۶۴۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۳۳۸، باب ۳۳، من ابواب الحیض، ح ۱.

۵- (۵) جامع المسائل ۱: ۴۹۰.

۶- (۶) بحوث فقهیه هامه: ۲۸۶.

۷- (۷) علامه محمد تقی جعفری، رسائل فقهی ۱: ۲۵۰ و ۲۵۴، کلمات سدیدیه فی مسائل جدیده: ۷۰.

۸- (۸) الکافی ۷: ۱۴۱، ح ۶، و وسائل الشیعه ۲۶: ۳۱، باب ۸، من ابواب موانع الارث، ح ۱.

در روایت دیگری، اسحاق بن عمار می گوید: از امام کاظم علیه السلام سؤال کردم، زنی از ترس این که صاحب فرزند شود اقدام به خوردن دارو می نماید و بر اثر آن، جنین ساقط می شود؟ حضرت فرمود: نباید چنین کاری انجام دهد. وی می گوید: عرض کردم، آن چه زن در رحم دارد، در حد نطفه است. فرمودند: اولین مرحله خلقت انسان، نطفه است. «الْمَرْأَةُ تَخَافُ الْحَبْلَ فَتَشْرَبُ الدَّوَاءَ فَتَلْقَى مَا فِي بَطْنِهَا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّمَا هُوَ نُطْفَةٌ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُخْلَقُ نُطْفَةٌ» (۱) این روایت نیز بر حرمت اسقاط جنین، حتی با فرض این که شوهر از آن آگاهی داشته باشد و بدان راضی باشد، دلالت دارد. روایات دیگری (۲) نیز وارد شده که مضمون آن شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

۴. با اسقاط جنین، قتل تحقق می یابد

اسقاط جنین، ممکن است به شیوه های مختلف انجام پذیرد:

۱ - اسقاط جنین پس از ولوج روح، به طور عمد.

۲ - اسقاط جنین پس از ولوج روح، به طور خطا یا شبه عمد.

۳ - اسقاط جنین پیش از ولوج روح اعم از این که به طور عمد باشد یا خطا و یا شبه عمد.

نظریه مشهور در میان فقها این است که اگر کسی با عمد و آگاهی و اراده قتل، به واسطه ضربه یا اذیت و آزار و یا هر وسیله دیگر، موجب شود که زن حامله، جنین را پس از اتمام خلقت و ولوج روح، مرده ساقط نماید، قاتل محسوب می شود و باید قصاص گردد.

توضیح این که؛ در باب قصاص، نظریه مشهور در بین فقهای امامیه این است که اگر شخص بالغ با عمد و اراده قتل، کودک را به قتل برساند، قصاص می شود. بسیاری از فقیهان (۳) به این مسأله فتوا داده اند و برخی نیز ادعای عدم خلاف (۴) نموده اند و برخی دیگر

ص: ۲۱۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۹:۲۵، باب ۷، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: الکافی ۳:۱۰۸، ح ۲، وسائل الشیعه ۲۹:۴۰۳-۴۰۲، باب ۱۳، من ابواب العاقله، ح ۱-۲-۳، همان: ۳۲۲، باب ۲۱، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱.

۳- (۳) النهایه: ۷۶۰، السرائر ۳:۳۶۹، کشف الرموز ۲:۶۱۱، شرائع الاسلام ۴:۲۱۵، قواعد الاحکام ۳:۶۰۹، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۱۷۲.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۲:۱۸۴.

آن را منطبق با مذهب شیعه دانسته اند.^(۱) به هر روی جنین بعد از ولوج روح عرفاً کودک و انسان دارای نفس محترمه محسوب می گردد.

۵. ادله فقهی نظریه مشهور

دلیل این حکم، عموم و اطلاق ادله ای است که کافر قاتل را قصاص می داند، مانند آیه شریفه قرآن که می فرماید: هر کس مظلومانه کشته شود، ما به ولی او تسلط بر قتل داده ایم. (تا قاتل را قصاص نماید). (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا).^(۲)

هم چنین روایات متواتری در این باره وارد شده است، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس مؤمنی را با علم و عمد به قتل رساند، قصاص می شود.^(۳) به طور خاص نیز، ابن فضال از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر کسی، دیگری را به قتل رساند مقتول چه کودک باشد، چه بالغ، چنان چه قاتل به عمد مرتکب قتل شده باشد، قصاص می شود. قَالَ: كُلُّ مَنْ قَتَلَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا بَعْدَ أَنْ يَتَعَمَّدَ فَعَلَيْهِ الْقَوْدُ.^(۴) برخی از فقها، مانند محقق اردبیلی و آیه الله فاضل لنکرانی معتقدند: ضعف سند این روایت با عنایت به این که در میان فقیهان مشهور است و بر طبق آن فتوا داده اند، جبران می گردد.

^(۵) نتیجه آن که، در مفروض کلام، عنوان قاتل بر کسی که جنین را بعد از ولوج روح، با عمد و اراده قتل ساقط نموده، صادق است و ادله قصاص، او را شامل می گردد. به گفته بعضی از فقها در فرض مذکور، مقتضی قصاص^(۶) یعنی ازهاق روح و قتل نفس محترمه موجود است، و دلیلی بر منع آن وارد نشده است، بنابراین حکم قصاص، مسلم است.

ص: ۲۱۱

۱- (۱) مسالک الافهام ۱۵: ۱۶۴.

۲- (۲) سوره اسراء ۱۷: ۳۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۵۲: ۲۹، باب ۱۹، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۴- (۴) همان: ۵۳، ح ۵.

۵- (۵) مجمع الفائدة والبرهان ۱۰: ۱۴، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۱۷۲.

۶- (۶) مهذب الاحکام ۲۹: ۳۲۳.

در برابر دیدگاه مشهور، برخی از فقیهان گذشته مانند ابوالصلاح حلبی (۱) و قطب الدین بیهقی (۲) و برخی از اعلام معاصرین مانند آیه الله سید ابوالقاسم خویی (۳) و بعضی از شاگردان (۴) وی معتقدند: اگر مقتول صغیر باشد، قاتل بالغ، محکوم به پرداخت دیه می شود نه قصاص. مستند این نظریه، ادله ای است که قابل جواب است و در مقابل ادله دیدگاه مشهور نمی تواند به معارضه برخیزد. (۵)

این عده از فقها، در مسأله مورد بحث نیز قائل به عدم قصاص کسی که مرتکب اسقاط جنین به صورت عمد شده، می باشند، زیرا ادله ای که در باب قتل صغیر به آن استناد می کنند، به طریق اولویت شامل اسقاط جنین نیز می گردد. هم چنین از ظاهر فتاوی برخی از بزرگان فقه شیعه بدست می آید که در مسأله مورد بحث نیز چیزی غیر از دیه مترتب نمی شود و کیفر اسقاط جنین را قصاص نمی دانند.

مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «اگر زن، حمل خود را به مباشرت یا تسبیب ساقط کند، دیه سقط بر عهده اوست و نصیبی از آن دیه نمی برد». (۶) ظاهر این سخن، شامل اسقاط جنین پس از ولوج روح در حالی که حیات داشته است، می شود. چنان که ظاهر این سخن، نشان دهنده تحقق قتل و مانعیت آن از ارث بردن از جنین می باشد، اما اشاره ای به قصاص ندارد.

ممکن است ادعا شود، از ظاهر صحیحه ابو عبیده که پیش تر ذکر گردید نیز می توان این معنی را استفاده کرد. در آن روایت در مورد زن بارداری که برای سقط جنین فرزندش، دارو می نوشد و آن را سقط می نماید، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: اگر دارای استخوان است که بر او گوشت روییده و چشم و

ص: ۲۱۲

۱- (۱) الکافی فی الفقه: ۳۸۴.

۲- (۲) إصباح الشیعه: ۴۹۲.

۳- (۳) مبانی تکمله المنهاج: ۸۵:۲.

۴- (۴) میرزا جواد تبریزی، کتاب القصاص: ۱۵۸-۱۵۹.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۸: فصل دوم.

۶- (۶) شرائع الاسلام: ۲۸۲:۴.

گوش آن مشخص شده، دیه آن بر عهده زن است که آن را به پدر جنین می پردازد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم پس او از دیه فرزند خود ارث نمی برد؟ فرمودند: نه، زیرا او را کشته است.^(۱)

این روایت، با این که صراحت دارد که جنایت عمدی بر جنین صورت گرفته و جنین هم کامل است، ولی اشاره ای به قصاص نکرده است. اگر قصاص واجب بود، در حدیث - که معتبر هم می باشد - ذکر می گردید.

البته تحقیق در این مسأله مجال بیشتری می طلبد که در این مختصر نمی گنجد و در هر صورت لازم است احتیاط رعایت گردد. به این معنی که رضایت صاحب جنین (پدر و مادر وی) جلب شود.

لازم به یاد آوری است، صورت اول به شرحی که توضیح داده شد، هر چند ممکن است واقع شود، ولی از موارد استثنایی و نادر است. زیرا اسقاط جنین، آن هم با آگاهی از زنده بودن او در مرحله پس از ولوج (که عادتاً برای بیش تر افراد مگر متخصصین مربوطه، غیر ممکن است) و با قصد قتل، به طور عادی کم تر اتفاق می افتد و شاید به همین دلیل است که فقها بحث اسقاط جنین را در باب دیات مطرح نموده و در باب قصاص اثری از آن دیده نمی شود.

۶. دیه اسقاط جنین در مراحل مختلف

اسقاط جنین پس از ولوج روح به صورت خطا و قبل از ولوج روح اعم از این که عمدی باشد یا خطایی منجر به پرداخت دیه می شود و اجمال آن بدین قرار است: درباره میزان دیه جنین بین فقها بحث و گفتگو است، دیدگاه مشهور این است که، دیه جنین آزاد مسلمان بعد از آن که خلقتش تمام شده باشد و پیش از ولوج روح، صد دینار طلا می باشد و اگر روح در آن دمیده شده باشد و جنین پسر باشد، دیه انسان کامل (هزار دینار طلا) و اگر دختر باشد، نصف آن قرار داده شده است.

ص: ۲۱۳

۱- (۱) الکافی ۱۴۱:۷، وسائل الشیعه ۳۱:۲۶ باب ۸ من ابواب موانع الإرث، ح ۱.

بسیاری از فقیهان (۱) در قرون متمادی تا به امروز (۲) به این نظریه معتقد بوده و بر طبق آن فتوا داده اند. دلیل آن علاوه بر اجماع که برخی از فقها مطرح نموده اند، روایاتی است در حد استفاضه، از جمله صحیحہ ظریف که کلینی به طریق خود به کتاب ظریف، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آن را چنین نقل نموده است: ديه جنين صد دينار قرار داده شده و منی مرد تا رسیدن به مرحله جنین، پنج جزء شده است، ديه آن هنگامی که جنین است، پیش از دمیده شدن روح، صد دينار طلا است، و صد دينار پنج قسمت می شود. ديه نطفه يك پنجم از صد دينار، یعنی بیست دينار و ديه علقه دو پنجم از یکصد دينار، یعنی چهل دينار و ديه مضغه سه پنجم از صد دينار، یعنی شصت دينار است و ديه جنین اگر دارای استخوان باشد چهار پنجم از صد دينار است، یعنی هشتاد دينار و زمانی که گوشت بر آن پوشیده شود، ديه آن یکصد دينار کامل است. پس چون آفرینش دیگری در آن پدید آید، یعنی روح در آن دمیده شود، در این صورت جنین دارای نفس است که ديه آن در صورتی که پسر باشد، هزار دينار کامل است و در صورتی که دختر باشد، پانصد دينار است. «جَعَلَ دِيَةَ الْجَنِينِ مِائَةَ دِينَارٍ وَ جَعَلَ مِئَةَ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَكُونَ جَنِينًا خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْبِغَهُ الرُّوحَ مِائَةَ دِينَارٍ... نَسَأَ فِيهِ خَلْقَ آخَرَ وَ هُوَ الرُّوحُ فَهُوَ جِنْدٌ نَفْسٌ بِأَلْفِ دِينَارٍ كَامِلَةٍ» (۳) در روایت معتبر دیگری، سلیمان بن صالح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: ديه نطفه، بیست دينار است و زمانی که گوشت بر استخوان آن پوشیده شده باشد، صد دينار است و همین صد دينار، ديه جنین است تا زمانی که روح در آن دمیده شود و اگر از رحم بیرون آید و صدا داشته باشد، در این حالت ديه انسان کامل به او تعلق می گیرد.

«ثُمَّ هِيَ دِيَّتُهُ حَتَّى يَشْتَهَلَ فَإِذَا اشْتَهَلَ فَالذِّيَّةُ كَامِلَةٌ» (۴)

ص: ۲۱۴

-
- ۱- (۱) الخلاف ۵: ۲۹۴، المقنعه: ۷۶۳، شرائع الاسلام ۴: ۲۸۰، قواعد الاحکام ۳: ۶۹۴، غایه المراد ۴: ۴۷۳، جواهرالکلام ۴۲: ۳۶۲ و ۳۶۴.
- ۲- (۲) تحرير الوسيله ۲: ۵۳۸، تفصيل الشريعه (کتاب الديات): ۲۷۳، جامع المدارک ۶: ۲۷۸.
- ۳- (۳) وسائل الشيعه ۲۹: ۳۱۲، باب ۱۹، من ابواب ديات الاعضاء، ح ۱، الکافي ۷: ۳۴۲-۳۴۳، ح ۱.
- ۴- (۴) وسائل الشيعه ۲۹: ۳۱۳، باب ۱۹، من ابواب ديات الاعضاء، ح ۳.

آن چه ذکر شد دیدگاه مشهور فقها است. در مقابل، دیدگاه های دیگری

(۱) که برخی از آن ها منطبق با آرای اهل سنت است، ذکر شده است و روایاتی (۲) نیز وجود دارد لیکن این روایات قابل معارضه با ادله مشهور نیست.

افزون بر آن، بسیاری از فقیهان نیز از این گونه روایات اعراض نموده اند.

۷. تراحم حق حیات مادر با جنین

رایج ترین دلیل برای سقط جنین که مورد پذیرش بسیاری از کشورها قرار گرفته است، نجات دادن جان مادر باردار است. بر پایه اطلاعات به دست آمده از ۱۹۳ کشور جهان، ۹۸ از آن ها سقط جنین در این مورد را اجازه می دهند. (۳)

البته ابهامی که در این مورد وجود دارد، معنای خطر جانی است که ممکن است برداشت های مختلفی از آن بدست آید و اغلب؛ مفاهیمی چون خطر جدی، اجتناب ناپذیر، و از این قبیل عبارت بیان می شود. ولی ظاهراً منظور از خطر جانی، خطر بسیار جدی و نزدیک به مرگ می باشد.

مسئله ای که در همین زمینه وجود دارد و تا حدودی مورد ابتلای جامعه امروز است و در عبارات برخی از اعلام فقهای معاصر مطرح گردیده، این است که اگر حیات جنین، با حیات مادر، در تراحم واقع شود و علم پیدا شود که جنین و مادرش هر دو زنده نخواهند ماند، بلکه یکی از آن ها می میرند، مگر این که جنین از رحم خارج گردد، که در این صورت ممکن است از بین برود، ولی مادر به حیات خود ادامه دهد. ولی چنان چه جنین خارج نشود ممکن است مادر از بین برود و جنین سالم بماند. در این فرض آیا حیات مادر مقدم است یا جنین؟ و یا این که هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد؟

ص: ۲۱۵

۱- (۱) الخلاف ۱۱۳:۴ مسأله ۱۲۶، المبسوط ۴:۱۲۵، مختلف الشیعه ۹:۴۱۹-۴۲۰، ایضاح الفوائد ۴:۷۲۰، کشف اللثام ۱۱:۴۵۴، جواهر الکلام ۴۲:۳۵۸.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰:۲۸۷ ح ۱۵، وسائل الشیعه ۲۹:۳۱۸ باب ۲۰، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱، و باب ۱۹ من ابواب دیات الاعضاء، ح ۴.

۳- (۳) رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین: ۳۵۱.

مرحوم سید یزدی در این باره می نویسد: «اگر بین حیات مادر و جنین تراحم ایجاد شود و نسبت به زنده ماندن هر دو نگران باشند، نمی توان دست به هیچ اقدامی زد و هیچ کدام مقدّم بر دیگری نیست و باید منتظر ماند تا خدا چه خواهد و چگونه حکم نماید. (۱)»

این نظریه مورد پذیرش بسیاری از فقهای معاصر (۲) قرار گرفته است، بنابراین برای کسی جایز نیست، جنین را بکشد (اسقاط نماید) تا مادر سالم بماند و به عکس. زیرا حیات هیچ کدام از مادر و جنین بر دیگری ترجیح ندارد. در نتیجه حرام است که یکی از آن ها را کشت تا دیگری سالم بماند.

به عبارت روشن تر، با ارتکاب حرام در انجام مقدّمه نمی توان وجوب ذی المقدّمه را فراهم کرد. در این جا، حفظ جان یکی از آن دو (واجب) متوقف بر انجام حرام، یعنی اتلاف و از بین بردن دیگری می باشد و انجام آن جایز نیست، مگر در موردی که ذی المقدّمه اهمیت بیشتری نسبت به مقدّمه داشته باشد. مانند حفظ جان فردی که متوقف بر تصرف در اموال دیگری بدون رضایت اوست.

اما در این مسأله چون اهمیت در ذی المقدّمه نسبت به مقدّمه ثابت نیست و حیات هیچ کدام از مادر و جنین نسبت به دیگری از اهمیت بیشتری برخوردار نیست، کسی حق ندارد یکی از آن ها را بکشد تا دیگری زنده ماند، زیرا فرض بر این است که هر دو زنده، مسلمان و دارای حیات می باشند.

البته آن چه ذکر شد بیان وظیفه شخص ثالث است، لیکن جای این پرسش وجود دارد که آیا برای مادر جایز است جنین را اسقاط نماید تا خود سالم بماند؟

به نظر می رسد برای مادر منعی ندارد، زیرا اگر ضرری متوجه دو نفر باشد بر یکی از آن ها واجب نیست متحمل ضرر شود تا دیگری سالم بماند، چرا که تحمل ضرر، عسر و حرج است و مکلف مجبور به پذیرش آن نیست.

ص: ۲۱۶

۱- (۱) العروه الوثقی ۱: ۳۴۱، مسأله ۱۵.

۲- (۲) موسوعه الامام الخویی ۹: ۳۱۷، مستمسک العروه الوثقی ۴: ۲۵۴، مهذب الاحکام ۴: ۱۷۷، تحریر الوسیله ۱: ۷۹، مصباح الهدی فی شرح عروه الوثقی ۶: ۴۴۳.

بنابراین بر مادر واجب نیست، متحمل ضرر گردد، یعنی صبر کند تا بمیرد و فرزندش زنده بماند. باید دانست که این مسأله از فروع قاعده فقهی «دفع مفسده اولی از جلب منفعت است» می باشد.

بنابراین جایز است مادر در حفظ حیات خویش بکوشد، هر چند با قتل فرزندی (جنین) که در رحم دارد. (۱) و می تواند از پزشکان متخصص، روش اسقاط جنین را بیاموزد و خود به انجام آن اقدام نماید. البته چنان چه قتل جنین مستند به طیب متخصص گردد برای طیب جایز نیست و در هر صورت باید احتیاط رعایت شود.

آن چه ذکر شد، تراحم حیات مادر و حیات جنین بعد از اتمام خلقت و ولوج روح بود. اما در مورد جنینی که هنوز در مرحله علقه یا مضغه و قبل از ولوج روح قرار دارد اگر به نظر پزشکان متخصص و مورد اطمینان، استمرار حیات جنین موجب به خطر افتادن جان مادر باشد، در این فرض برای مادر و افراد دیگر اسقاط جنین جایز است.

آیت الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «اسقاط جنین قبل از ولوج روح در صورتی که بقای آن موجب تلف شدن مادر گردد یا متحمل ضرر بزرگ شود و یا در عسر و حرج شدید قرار گیرد، جایز است». (۲) برخی دیگر از فقیهان (۳) نیز به این مسأله فتوا داده اند.

دلیل این نظریه اولاً: انصراف ادلّه حرمت نفس محترمه از این مورد است، زیرا عنوان انسان بر جنین قبل از ولوج روح، صادق نیست بلکه او را علقه یا مضغه می نامند. ثانیاً: حکومت دلیل «لا ضَرَر» و «لا حَرَج» بر حرمت اسقاط جنین است. زیرا مقصود از ضرر و حرج، ضرر و حرج شخصی است نه نوعی. و در این جا، وجوب استمرار حیات جنین که به مقتضای حرمت اسقاط جنین می باشد، موجب ضرر بر مادر است و به حکم قاعده «لا ضَرَر» و «لا حَرَج» دفع می گردد. در نتیجه برای مادر جایز است، به دلیل دفع ضرر از خود، جنین را اسقاط نماید. بلکه جایز نیست جنین را نگه دارد تا خود از بین برود.

ص: ۲۱۷

۱- (۱) ر. ک: موسوعه الامام الخویی ۹: ۱۹۳.

۲- (۲) جامع المسائل ۱: ۴۹۰.

۳- (۳) بحوث فقهیه هامه: ۲۹۲، سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۳۲-۳۳۳، منهاج الصالحین، السید علی السیستانی ۱: ۴۶۱.

هم چنین در این فرض مادر می تواند برای اسقاط جنین از دیگران کمک بگیرد. البته در هر دو صورت بر مادر یا افراد دیگری که به اسقاط جنین اقدام می نمایند، پرداخت دیه به نسبت مرحله ای که جنین در آن قرار دارد، واجب می شود.

۸. اسقاط جنین در حقوق جزاء

قوانین و سیاست های اجرایی مربوط به سقط جنین، محصول تأثیر متقابل و پیچیده اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، دینی و فرهنگی کشورهای مختلف است. از این رو، کشورهای جهان هر کدام به گونه ای درباره آن به بحث پرداخته و مقررات و قوانین خاصی برای خود در نظر گرفته اند.

بررسی تمام اوضاع و احوال حاکم بر هر کشور و قوانین مربوط به آن، هر کدام بحث گسترده و جداگانه ای می طلبد، بنابراین فقط به بررسی بخشی از مواد قانونی سقط جنین در قانون جزایی ایران که بر گرفته از فقه امامیه می باشد، اکتفا می گردد.

در حقوق ایران، مسأله سقط جنین و کیفر آن در مواد ۶۲۲ تا ۶۲۵ و ۷۱۵ و ۷۱۶ قانون مجازات اسلامی (بخش تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ ذکر گردیده است.

از دیدگاه حقوقی، به جنین تا زمانی که در رحم مادر است، فرزند اطلاق می شود و مبدأ آن، زمان آبستن شدن زن و انتهای آن، لحظه قبل ولادت است. (۱) بنابراین اسقاط جنین، جرمی است که نتیجه آن، بیرون انداختن جنین از رحم پیش از موعد طبیعی زایمان باشد. فاعل جرم باید قصد این نتیجه را داشته باشد، خواه وسایلی به کار برده باشد، خواه نه. مورد صدق این عمل این است که جنین پس از ساقط شدن، عادتاً قادر به ادامه زندگی نباشد. (۲)

ماده ۶۲۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هر کس عالماً و عامداً به واسطه ضرب یا اذیت و آزار زن حامله، موجب سقط جنین وی شود، علاوه بر پرداخت دیه یا قصاص حسب مورد به حبس از یک تا سه سال محکوم خواهد شد.» این ماده ناظر به افراد

ص: ۲۱۸

۱- (۱) ر. ک: جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق: ۲۰۱.

۲- (۲) هوشنگ شامیاتی، حقوق کیفری اختصاصی ۱: ۳۵۵.

غیر متخصص و غیر حرفه ای است که در نزاع و یا حادثه ای عمداً موجب سقط جنین می شوند و معمولاً این جرم همراه با خشونت می باشد.

در ماده ۶۲۳ همان قانون آمده است: «هر کس به واسطه دادن ادویه یا وسایل دیگری موجب سقط جنین زن گردد، به شش ماه تا یک سال حبس محکوم می شود و اگر عالماً و عمدتاً زن حامله ای را دلالت به استعمال ادویه و یا وسایل دیگر نماید که جنین وی سقط گردد به حبس از سه تا شش ماه محکوم خواهد شد، مگر این که ثابت شود این اقدام برای حفظ مادر می باشد و در هر مورد، حکم به پرداخت دیه، مطابق مقررات مربوط داده خواهد شد». این ماده به جرم سقط جنین توسط افراد غیر متخصص با رضایت زن اشاره دارد.

ماده ۶۲۴ نیز مقرر می دارد: «اگر طبیب یا ماما یا دارو فروش و اشخاصی که به عنوان طبابت یا مامایی یا جراحی یا دارو فروشی اقدام می کنند، وسایل سقط جنین فراهم سازند و یا مباشرت به اسقاط جنین نمایند به حبس از دو تا پنج سال محکوم خواهند شد و حکم به پرداخت دیه مطابق مقررات مربوط صورت خواهد پذیرفت».

هم چنین در ماده ۴۸۷ قانون مذکور، قانون گذار به پیروی از منابع فقهی امامیه، دیه جنین را به گونه ای که در بحث فقهی اسقاط جنین ذکر گردید، بیان نموده است.

۹. فروع فقهی مربوط به حیات جنین

در منابع فقهی شیعه به تناسب مباحث مربوط به جنین و به تبع روایات وارده از ائمه معصومین: فروعی ذکر شده است که حاکی از دیدگاه اسلام در حمایت از کودک به طور عام و جنین به طور خاص می باشد. در بعضی از این فروع ها مطالب بسیار دقیق و ظریفی مطرح گردیده که نشان دهنده اهتمام بیش از حد اسلام در حمایت از کودک است، آن هم پیش از سیزده قرن قبل، یعنی زمانی که این مباحث در بین مردم مطرح نبوده است. اینکه به برخی از این فروع اشاره می گردد:

۱. حیات جنین هنگام مرگ مادر

هرگاه زن حامله ای بمیرد، در حالیکه جنین زنده در شکم داشته باشد، بر اطرافیان (اعم از شوهر، فرزندان کبیر، پزشکان و...) واجب است با رعایت مسائل شرعی، جنین را

از رحم وی خارج ساخته و سپس جسد او را دفن نمایند. این مسأله از دیر زمان در بین فقها، مشهور است.

شیخ مفید در این باره می نویسد: «اگر زنی که فرزند زنده در رحم دارد، بمیرد، باید طرف چپ شکم او را شکافت و فرزند را خارج نموده، آن گاه آن موضع را بدوزند و سپس غسل داده و کفن نمایند و دفن شود» (۱). بسیاری از فقها در دوره های گذشته (۲) تا به امروز (۳) نیز این مسأله را مطرح ساخته اند.

مستند این نظریه، اولاً ادله ای است که حفظ نفس محترمه را لازم و واجب می داند، زیرا مفروض این است که جنین در رحم زن زنده است و احترام زنده بیش تر از احترام میت است. ثانیاً، روایاتی است که در این باره وارد شده است، مانند این که ابن ابی عمیر در روایت صحیح نقل می کند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد: زنی مرده و جنین او در رحمش زنده و دارای حرکت است، آیا جایز است شکم او را بشکافند و فرزند را بیرون آورند؟ حضرت فرمود: آری و سپس شکم را بدوزند. «فَقَالَ: نَعَمْ وَ يُخَاطُ بَطْنُهَا» (۴). روایت دیگری نیز به همین مضمون نقل شده است (۵).

۲. حیات مادر هنگام مرگ جنین

اگر معلوم شود جنین در رحم مادر مرده است، واجب است برای حفظ سلامت مادر، کودک را از رحم مادر خارج کنند. در این مسأله بین فقها اختلافی نیست، بلکه ادعای اجماع (۶) شده است. دلیل آن، علاوه بر عموم ادله عقلی و شرعی که بر وجوب حفظ نفس محترمه دلالت دارد، روایات است. مانند آن که امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهما السلام

ص: ۲۲۰

۱- (۱) المقتنع: ۸۷.

۲- (۲) الخلاف ۱: ۷۲۹-۷۳۰، مسأله ۵۵۷، شرائع الاسلام ۱: ۴۴، جامع المقاصد ۱: ۴۵۴، جواهر الکلام ۴: ۳۷۶، العروه الوثقی ۲: ۱۱۷.

۳- (۳) مهذب الأحكام ۴: ۱۷۶-۱۷۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۴۶۹، باب ۴۶، من ابواب المحتضر، ح ۱.

۵- (۵) همان: ح ۲ و ۴-۵-۶-۷.

۶- (۶) المقتنع: ۸۷، النهایه: ۴۲، الخلاف ۱: ۷۲۹، مسأله ۵۵۷، تذکره الفقها ۲: ۱۱۲، مدارک الأحكام ۲: ۱۵۷، العروه الوثقی ۲: ۱۱۷، مسأله ۱۵.

نقل می کند که فرموده است: هر گاه جنین در رحم مادر بمیرد و موجب خطر برای جان مادر شود، جایز است جنین از شکم او خارج سازند، هر چند منجر به قطع قطع شدن جنین شود. (۱)

۳. تعیین مراحل مختلف جنین

همان گونه که در بحث فقهی دیه جنین بیان شد، برای هر کدام از مراحل مختلف جنین (نطفه، علقه، مضغه) که ساقط شود، مقدار معینی از دیه تعیین گردیده است. سؤالی که مطرح می شود این است که فاصله زمانی بین هر یک از مراحل مختلف آن، چقدر است؟

در این باره بین فقها بحث و گفتگو است. مشهورترین نظریه که اکثر فقها به آن معتقدند، این است بین هر مرحله از مراحل جنین، چهل شبانه روز فاصله می باشد. یعنی آغاز هر مرحله تا پایان آن، چهل شبانه روز است.

محقق حلی در شرائع می نویسد: «فاصله زمانی بین نطفه و علقه، و نیز بین علقه و مضغه چهل شبانه روز می باشد. (۲) بسیاری از فقیهان دیگر نیز آن را پذیرفته و بر طبق آن فتوا داده اند. (۳)

دلیل این نظریه، روایاتی است در حد استفاضه، مانند این که، ابن فضال می گوید: امام رضا از جدش امام باقر علیهما السلام نقل نموده که فرمود: نطفه در رحم بعد از چهل شبانه روز علقه می شود و علقه بعد از چهل شبانه روز، شکل مضغه به خود می گیرد. «إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّحِمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا» (۴) به همین مضمون، زراره در روایت صحیح دیگری، این مطلب را نقل نموده است. (۵)

ص: ۲۲۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲: ۴۷۰، باب ۴۶، من ابواب الاحتضار، ح ۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۲۸۱.

۳- (۳) کشف الرموز ۲: ۶۷۴، التنقیح الرائع ۴: ۵۲۰، مسالک الافهام ۱۵: ۴۷۳ و ۴۷۶؛ مبانی تکلمه المنهاج ۲: ۴۹۶، مهذب الاحکام ۲۹: ۳۱۱.

۴- (۴) الکافی ۶: ۱۳، ح ۳.

۵- (۵) همان، ح ۴.

اگر فردی، زن حامله ای را به طوری بترساند که موجب سقط جنین وی شود، مرتکب، ضامن دیه جنین می باشد و اگر موجب مرگ مادر و جنین هر دو شود، نسبت به دیه مادر نیز ضامن است.

بسیاری از فقها این مسأله را مطرح ساخته اند و در بعضی از عبارات با فرض خطا در ارتکاب آن، مطرح گردیده است. (۱) برخی دیگر فرض عمد را نیز بیان نموده اند. مقدّس اردبیلی می گوید: «اگر مرتکب، با قصد عمد به انجام آن مبادرت ورزد، قصاص می شود». (۲)

هم چنین صاحب جواهر می نویسد: «اگر در فرض مذکور، جنین، دارای روح و خلقت کامل باشد و مرتکب، قصد سقط جنین داشته باشد، قصاص می گردد». (۳)

حکم به قصاص با استفاده از عموم و اطلاق ادله ای است که قتل عمد را موجب قصاص می داند، زیرا فرض بر این است که جنین در رحم مادر، زنده بوده و مرتکب با قصد و عمد، او را اسقاط نموده است. بنابراین عنوان قاتل بر کسی که در فرض مزبور مرتکب سقط جنین شده صادق است و حکم به دیه علیه جانی اعم از دیه جنین و مادر با فرض شبهه عمد می باشد.

شیخ طوسی در مبسوط (۴) و برخی دیگر از فقها (۵) در این باره ادعای اجماع و برخی دیگر ادعای عدم خلاف نموده اند. (۶)

بعضی از روایات نیز می توانند مؤید این نظریه قرار گیرد، مانند آن که شیخ کلینی به سند خود در کافی و نیز شیخ طوسی در تهذیب از یعقوب بن سالم نقل نموده اند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرموده است: در زمان حکومت عمر خلیفه دوّم در شهر مدینه،

ص: ۲۲۲

۱- (۱) قواعد الاحکام ۳: ۶۲۵، ایضاح الفوائد ۴: ۶۵۹، غایه المراد ۴: ۴۷۵، کشف اللثام ۱۱: ۲۵۱.

۲- (۲) مجمع الفائده والبرهان ۱۴: ۲۷۹.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۳: ۶۱.

۴- (۴) المبسوط ۷: ۱۵۹.

۵- (۵) مفتاح الکرامه ۱۰: ۲۸۲، کشف اللثام ۱۱: ۲۵۱.

۶- (۶) جواهر الکلام ۴۳: ۶۰.

زن زانیه ای بود که به فساد شهرت داشت، خبر به عمر رسید، دستور داد مأمورین او را به نزد وی بیاورند، زن ترسید و به خانه های اطراف فرار کرد و بر او درد زایمان عارض گردید و بچه ای که در رحم داشت، سقط شد و بعد از چند لحظه که زنده بود و صدا داشت، فوت نمود، عمر از این قضیه بسیار ناراحت شد، افراد حاضر در جلسه او را سرزنش نموده و هر کس چیزی می گفت. عمر گفت: از ابالحسن امیر المؤمنین علیه السلام سؤال کنید، حکم مسأله چیست و چه باید کرد؟ آن حضرت بعد از بیاناتی فرمود: باید عمر دینه طفل سقط شده را بپردازد. «قَالَ عَلَيْكَ دِيَةُ الصَّبِيِّ» (۱) در ماده ۴۸۸ قانون مجازات اسلامی نیز به این مسأله اشاره شده و مقرّر می دارد: «هرگاه در اثر کشتن مادر، جنین بمیرد و یا سقط شود، دینه جنین در هر مرحله ای که باشد بر دینه مادر افزوده می شود».

۵. قطع اعضای جنین

هرگاه ضربه ای بر زن حامله وارد شود و منجر به قطع اعضا یا جراحت جنین گردد، ضارب به نسبت دینه جنین، محکوم به پرداخت دینه می شود، البته این ضرب و جرح ممکن است به دو صورت انجام پذیرد:

الف: بعد از ولوج روح.

ب: قبل از ولوج روح.

مرحوم محقق و برخی دیگر از فقیهان، فرض اول را بیان داشته و گفته اند: ضارب به پرداخت دینه به نسبت دینه جنین زنده، محکوم می گردد. (۲)

برخی از فقها مانند علامه (۳) و دیگران (۴) و نیز بعضی از معاصرین، (۵) فرض قبل از ولوج روح را مطرح نموده اند.

ص: ۲۲۳

۱- (۱) الکافی ۷: ۳۷۴، ح ۱۱، تهذیب الاحکام ۱۰: ۳۱۲، ح ۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۲۸۲، تلخیص المرام: ۳۷۱.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۶۹۶.

۴- (۴) ایضاح الفوائد ۴: ۷۲۳، ریاض المسائل ۱۶: ۵۴۹.

۵- (۵) مهذب الاحکام ۲۹: ۳۱۸، تفصیل الشریعه (کتاب الدیات): ۲۸۶.

دلیل این نظریه در هر دو صورت، روایت صحیحی است که شیخ کلینی و دیگران، آن را از کتاب ظریف از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده اند.^(۱)

در ماده ۴۹۱ قانون مجازات اسلامی نیز به این مسأله اشاره گردیده و مقرر می دارد: «دیه اعضای جنین و جراحات آن به نسبت دیه همان جنین است».

۶. پرداخت دیه جنین

هرگاه جنایتی که موجب دیه جنین شده به صورت عمد یا شبه عمد صادر شده باشد، پرداخت دیه بر عهده جانی است و اگر به طور خطا صورت پذیرفته باشد، باید عاقله جانی، دیه را پرداخت نمایند. بسیاری از فقها در عبارات خود، این حکم را با صراحت بیان نموده اند.^(۲) دلیل این نظریه، اطلاق ادله ضمان نسبت به عاقله می باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «در مورد ثبوت دیه خطایی بر عاقله در صورتی که جنین دارای روح باشد، تردیدی در آن راه ندارد، زیرا جنایت بر جنین در این صورت از مصادیق قتل است».^(۳)

هم چنین برخی دیگر از فقیهان می گویند: «گویا فقها جنایت بر جنین را نسبت به احکام مزبوره (احکام باب قصاص و دیات) به منزله قتل دانسته اند و ظاهراً بر این امر اتفاق نظر دارند. افزون بر این، روایاتی نیز در بعضی احکام جنین وارد شده است».^(۴)

ظاهراً دلیل فقهی در این مسأله (که هرگاه جنایت بر جنین، به طور خطا صورت پذیرد، پرداخت دیه بر عهده عاقله می باشد) وجود ندارد، افزون بر این که، به مقتضای اطلاق ادله ای که دلالت بر ضامن بودن جانی نسبت به پرداخت دیه جنین قبل از ولوج روح دارد، فرقی بین جنایت عمد و شبه عمد و خطایی نیست. شاید به همین جهت است که

ص: ۲۲۴

۱- (۱) و سائل الشیعه ۳۱۲:۲۹ باب ۱۹، من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱. جهت توضیح بیش تر ر. ک: جلد هشتم (موسوعه احکام الاطفال)، بحث از فروع هامة، فرع سوم.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲۸۴:۴، قواعد الاحکام ۷۰۰:۳، مسالک الافهام ۴۸۹:۱۵، جواهر الکلام ۳۸۳:۴۳.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب الدیات): ۲۸۸.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۸۳:۴۳.

برخی از فقها، پرداخت دیه جنین را مطلقاً بر عهده جانی می‌دانند و معتقدند در صورتی که جنایت خطایی صورت پذیرفته باشد، عاقله جانی مسئول پرداخت دیه نیستند.^(۱)

ولی در ماده ۴۹۲ قانون مجازات اسلامی نسبت به پرداخت دیه جنین آمده است: «دیه سقط جنین در موارد عمد و شبه عمد، بر عهده جانی است و در موارد خطای محض، بر عاقله اوست، خواه روح پیدا کرده باشد و خواه نکرده باشد».

۷. قتل جنین پس از اسقاط آن

هرگاه فردی مرتکب جنایت بر زن حامله شود و جنین وی در حالی که زنده است، ساقط گردد و فرد دیگری او را بکشد، برای این مسأله چند فرض متصور است:

الف: معلوم شود جنین حیات مستقر داشته، به این معنا که اگر کشته نمی‌شد، می‌توانست به زندگی خود ادامه دهد. در این فرض، فرد دؤم قاتل محسوب می‌گردد، زیرا قتل بر کسی وارد شده که حیات مستقر داشته است. در این جا جنایت قتل، یا به طور عمد صورت پذیرفته یا به طور شبه عمد و یا خطا و در هر سه صورت حکم مربوط به خود را دارد. اما جانی اول که موجب سقط جنین شده، ضامن نیست، لیکن باید تعزیر شود، زیرا با جنایتی که انجام داده مرتکب گناه شده است، بنابراین حاکم شرعی می‌تواند او را تعزیر نماید.

ب: معلوم شود جنایت جانی اول، موجب عدم استقرار حیات جنین گردیده است. در این فرض، جانی اول قاتل محسوب می‌گردد، زیرا موضوع قتل نسبت به او تحقق می‌یابد و به عبارت دیگر، قتل منتسب به اوست و جانی دؤم تعزیر می‌گردد.

ج: حال جنین نسبت به داشتن استقرار و عدم استقرار حیات، معلوم نباشد. در این فرض عنوان قاتل نسبت به هیچ کدام از دو نفر ثابت نیست، بنابراین حکم شبهه که قصاص را بر می‌دارد، نسبت به هر دو وجود دارد. آن چه ذکر شد، نظریه مشهور بین فقها است.^(۲)

ص: ۲۲۵

۱- (۱) مبانی تکملة المنهاج ۵۱۷:۲، مهذب الاحکام ۳۲۱:۲۹.

۲- (۲) المسبوط ۲۰۳:۷، شرائع الاسلام ۲۸۳:۴، کشف اللثام ۴۷۳:۱۱، جواهر الکلام ۳۸۱:۴۳، موسوعه الامام الخویی، (مبانی تکملة المنهاج) ۵۱۳:۴۲.

البته در فرض سوم نسبت به پرداخت دیه، میان فقیهان بحث و گفتگو است و در مورد آن دیدگاه‌های مختلفی مطرح گردیده است:

نظریه اول: بعضی گفته‌اند، وجوب پرداخت آن با قرعه تعیین می‌گردد. (۱)

نظریه دوم: عدّه‌ای معتقدند، باید جانی دوم دیه را بپردازد. (۲)

نظریه سوم: برخی دیگر بر این باورند که دلیل وجوب پرداخت دیه نسبت به هر یک از جانی اول و دوم وجود ندارد. بنابراین، باید از بیت المال پرداخت گردد. چرا که خون مسلمان به هیچ وجه هدر (باطل، و بی قصاص و دیه) نمی‌باشد. (۳)

نظریه چهارم: نظریه دیگر این است که هر دو نفر را مسئول پرداخت دیه می‌داند. (۴)

۸. نقص عضو جنین

هرگاه جنایت بر زن حامله، به شهادت اهل خبره و متخصصین، موجب نقص عضو بر جنین گردد، چنانچه عضو ناقص دارای دیه مقدّر شرعی باشد، جانی به پرداخت آن محکوم می‌گردد، زیرا مقتضای ضمان بر علیه او موجود و مانع مفقود است. به عنوان مثال، اگر جنایت موجب زوال عقل جنین شده باشد، جانی به پرداخت دیه کامل محکوم می‌گردد. ولی چنانچه عضو ناقص دارای دیه مقدّر شرعی نباشد، در این صورت نوبت به حکومت (۵) (تفاوت و سنجش دیه با در نظر گرفتن عضو سالم و ناقص) می‌رسد که تحقیق در آن مربوط به کتب فقهی است.

۹. ارث دیه جنین

دیه جنین به ارث برده می‌شود و برای آن چند فرض متصور است:

الف: اگر جنایت بر جنین موجب تلف آن گردد، طبق احکام و مقررات ارث، وراثت جنین، آن را به ارث می‌برند. (۶)

ص: ۲۲۶

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۹۵:۴۲.

۲- (۲) المسبوط ۲۰۳:۷، قواعد الکلام ۶۹۹:۳، مجمع الفائدة والبرهان ۳۳۸:۱۴.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، (مبانی تکمله المنهاج) ۴۱۴:۴۲-۴۱۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۱۹۵:۴۲.

۵- (۵) ر. ک: مهذب الاحکام ۳۲۶:۲۹-۳۲۷.

۶- (۶) ر. ک: شرائع الاسلام ۲۸۲:۴، قواعد الاحکام ۶۹۶:۳، کشف الرموز ۶۷۶:۲، مسالک الافهام ۴۸۰:۱۵.

ب: هرگاه جنایت بر زن حامله موجب نقص عضو جنین گردد، خود جنین، با فرض این که از بین نمی رود و به حیات خود ادامه خواهد داد، مالک دیه می شود.^(۱) در این صورت ولی جنین او را از جانی مطالبه خواهد نمود.

ج: چنان چه جنایت یا سقط توسط یکی از والدین جنین صورت پذیرد، هیچ کدام از آن دو، از دیه جنین ارث نمی برند، زیرا قاتل او محسوب می شوند و قاتل ارث نمی برد.^(۲) خواه جنایت به طور عمد صورت پذیرفته باشد یا خطا.^(۳) برخی از فقها در این حکم ادعای عدم خلاف نموده اند.^(۴)

دلیل این حکم علاوه بر اطلاق و عموم ادله ای که دلالت بر عدم ارث قاتل دارد، روایت صحیحه ابن عبیده است. وی می گوید: از امام باقر علیه السلام یا پدر بزرگوارش که بر آن دو سلام و درود باد، در مورد زن حامله ای که اقدام به خوردن دارو نموده و جنینش سقط گردیده است، سؤال نمودم، فرمودند: اگر جنین دارای استخوان بوده و بر استخوان گوشت پوشیده شده و نیز دارای چشم و گوش بوده، مادر باید دیه کامل به پدر جنین بپردازد... سؤال کردم: آیا زن از این دیه ارث می برد؟ فرمود: نه، زیرا او را کشته است. «قَالَ: لَا لِأَنَّهَا قَتَلَتْهُ».^(۵) نظریه حقوقی در این فرع

از دیدگاه حقوقی نیز دیه جنین مانند سایر اموال است، بنابراین هر کس که از مال ارث ببرد و رابطه وراثت با جنین داشته باشد و واجد شرایط ارث باشد، از او ارث می برد و در مورد عدم ارث مادری که اقدام به سقط جنین نموده است. ماده ۴۸۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هرگاه زنی جنین خود را سقط کند، دیه آن را در هر مرحله ای که باشد باید بپردازد و خود از آن دیه سهمی نمی برد».

ص: ۲۲۷

۱- (۱) همان.

۲- (۲) المسبوط ۱۹۵:۷، تحریر الاحکام الشرعیه ۶۲۷:۵.

۳- (۳) السرائر ۴۱۸:۳، بلغه الفقیه ۲۵۴:۴.

۴- (۴) ریاض المسائل ۵۴۸:۱۶.

۵- (۵) الکافی ۳۴۴:۷ ح ۶، وسائل الشیعه ۳۱۸:۲۹ باب ۲۰ (من ابواب دیات الاعضاء) ح ۱.

هرگاه بیش از یک جنین در رحم زن باشد و ساقط گردند، همه آن‌ها دارای دیه می‌باشند و به شرحی که در مباحث و فروع گذشته توضیح داده شد، جانی یا جانین باید برای هر کدام از آن‌ها به نسبت مذکر و مؤنث بودنشان، دیه پرداخت نمایند، زیرا مقتضی تعدد دیه، که همان تعدد سبب است، موجود می‌باشد و تداخل دیه، خلاف اصل است. این مسأله در میان فقیهان اثنافی و اختلافی در آن دیده نشده است. (۱) هم چنین ماده ۴۹۰ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «هرگاه چند جنین در یک رحم باشند به عدد هر یک از آن‌ها دیه جداگانه خواهد بود».

۱۲. وجوب کفاره در اسقاط جنین

در قتل مسلمان، علاوه بر این که قاتل محکوم به قصاص یا دیه می‌گردد، کفاره نیز واجب می‌گردد، البته اگر قاتل با عمد مرتکب قتل شده باشد، کفاره جمع (آزاد کردن اسیر، روزه دو ماه پی در پی، و اطعام شصت مسکین) بر او واجب می‌شود و اگر قتل به صورت خطا صورت پذیرفته باشد، کفاره مرتب (آزاد کردن اسیر و اگر امکان نداشت، شصت روز روزه و و اگر میسر نبود اطعام شصت مسکین) این حکم مسلم است و در بین فقها نسبت به آن اختلافی دیده نشده است اعم از این که مقتول مرد باشد یا زن، صغیر باشد یا کبیر. (۲)

این نسبت به جنین، اگر جنین قبل از ولوج روح ساقط شده باشد، بر جانی کفاره واجب نمی‌شود. (۳) برخی از فقها در این باره ادعای اجماع (۴) نموده‌اند، زیرا قبل از ولوج روح عنوان قتل صادق نیست. (۵) ولی اگر جانی با علم به این که جنین زنده است، بعد از ولوج روح اقدام به سقط آن نموده باشد علاوه بر دیه، محکوم به پرداخت کفاره نیز می‌گردد. (۶)

ص: ۲۲۸

- ۱- (۱) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۰، تحریر الأحكام الشرعیه، ۵: ۶۲۴، جواهر الکلام، ۴۳: ۳۶۳ و ۳۶۴، تحریر الوسیله، ۲: ۵۳۹، تفصیل الشرعیه، (کتاب الدیات): ۲۸۵.
- ۲- (۲) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۷، غایه المرام، ۴: ۴۸۲، جواهر الکلام، ۴۳: ۴۰۷.
- ۳- (۳) شرائع الاسلام، ۴: ۲۸۰، قواعد الاحکام، ۳: ۶۹۵، مسالک الافهام، ۱۵: ۴۷۱.
- ۴- (۴) جواهر الکلام، ۴۳: ۳۶۴.
- ۵- (۵) تفصیل الشرعیه (کتاب الدیات): ۲۸۰، مهذب الاحکام، ۲۹: ۳۱۶.
- ۶- (۶) تحریر الاحکام الشرعیه، ۵: ۶۲۵، کشف اللثام، ۱۱: ۴۵۹.

آیه الله فاضل لنکرانی در این زمینه می نویسد: «لازم نیست جانی به زنده بودن جنین علم داشته باشد، بلکه اگر دو نفر عادل از اهل خیره بر حیات جنین شهادت دهند و جانی اقدام به سقط آن نموده باشد، کفاره بر او واجب می شود و به اصطلاح اصولی علم حکمی بر وجوب کفاره کافی است، هر چند علم حقیقی نباشد»^(۱) زیرا بعد از ولوج روح، عنوان قاتل بر جانی صادق است، بنابراین مشمول اطلاق و عموم ادله وجوب کفاره قتل می گردد، افزون بر آن در روایت مغیره این عیبده که پیش تر بدان اشاره شد، امام بر زنی که اقدام به سقط جنین کرده، اطلاق قاتل نموده است.^(۲)

۱۳. تأخیر اجرای حدّ بر زن حامله

اجرای هیچ حدّی از حدود الهی بر زن حامله تا زمانی که جنین متولد نشده است، جایز نیست، اعمّ از این که زن حامله قاتل باشد و مستحقّ قصاص نفس، یا به کیفر قصاص طرف (قطع اعضاء) محکوم شده باشد، یا مستحقّ حدّ زنا، یا شرب خمر، و یا سایر حدود الهی، و یا مشمول تعزیرات باشد، و اعمّ از این که جنین از حلال و نکاح شرعی بوجود آمده باشد و یا از طریق حرام و زنا، و نیز اعمّ از این که بعد از استحقاق عقوبت، وجود پیدا کرده باشد یا قبل از آن، زیرا اقامه حدّ بر زن حامله، موجب هلاکت جنین خواهد شد و یا دست کم ترس به هلاکت رسیدن او وجود دارد.

این حکم در میان فقها قطعی و مسلم است، محقق در این باره می نویسد: «برزن حامله، اجرای قصاص نمی گردد تا جنین متولد شود، هر چند بعد از استحقاق عقوبت قصاص، حامله شده باشد»^(۳) عبارت بسیاری از فقهای گذشته و معاصرین شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.^(۴)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الديات): ۲۸۰.

۲- (۲) الکافی ۷: ۳۴۴، ح ۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۴: ۲۳۱.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۳: ۶۲۸، غایه المراد ۴: ۳۲۰، مسالک الأفهام ۱۵: ۲۵۲، تحریر الوسيله ۲: ۵۱۱، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۰.

الف: خداوند می فرماید: هر کس به شما تجاوز کند به مثل آن و به اندازه ای که تجاوز نموده با او به مقابله برخیزید. (فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ). (۱) فرض کلام، کیفر جانی به اندازه ای که جنایت کرده ممکن نیست، زیرا قصاص یا اجرای دیگر حدود، چه بسا موجب تلف یا نقصان جنین که هیچ جنایتی مرتکب نشده، می گردد.

ب: در آیه دیگری آمده است، هیچ کس گناه دیگری را بدوش نمی کشد. (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى). (۲)

شیخ طوسی در تبیان می گوید: از این آیه استفاده می شود، هیچ فردی به گناهی که دیگری انجام داده، مؤاخذه نمی گردد و هر کس فقط به اندازه گناهی که مرتکب گردیده است، کیفر می بیند. (۳) فرض اینست که، جنین مرتکب جرم نشده و قادر به ارتکاب جرم نیست. بنابراین نباید به جرمی که مادرش مرتکب شده، هلاک شود.

ج: هم چنین در آیه قصاص آمده است: زن را در مقابل زن باید قصاص نمود. (وَالأُنثَى بِالأُنثَى). (۴) در مسأله مورد بحث، اگر زن حامله قصاص شود، زن و جنینی که در رحم دارد (دو نفر بجای یک نفر) قصاص می شوند که خلاف صریح قرآن است.

د: در آیه دیگری می فرماید: در مجازات قتل (قصاص) اسراف ننمایید. (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ). (۵) و اجرای قصاص و دیگر حدود بر زن حامله، اسراف در قتل است، زیرا موجب قتل کسی می شود که در جنایت شرکت نداشته است.

ه -: شیخ مفید در کتاب ارشاد می نویسد: از طریق شیعه و اهل سنت، روایت شده است، زن حامله ای را به نزد عمر آوردند که مرتکب زنا شده بود، عمر حکم نمود او را رجم

ص: ۲۳۰

۱- (۱) سوره بقره ۱۹۴:۲.

۲- (۲) سوره فاطر ۱۸:۳۵.

۳- (۳) تفسیر التبیان ۳۸۶:۸-۳۸۷.

۴- (۴) سوره بقره ۱۷۸:۲.

۵- (۵) سوره اسراء ۳۳:۱۷.

نمایند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از اجرای این حکم دست نگه دار، مادر مجرم است، ولی جنینی که در شکم دارد بی گناه است. «هَبْ لَكَ سَبِيلَ عَلَيَّاهِا سَبِيلَ لَكَ عَلَيَّاهِا بَطْنُهَا»، در حالی که خدا می فرماید: هیچ کس گناه دیگری را بدوش نمی کشد. عمر با شنیدن این سخن گفت: هیچ مشکلی نیست، مگر این که ابوالحسن آن را رفع می نماید، سپس سؤال کرد در این قضیه چه باید کرد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اجرای حکم را به تأخیر بینداز تا جنین متولد شود و پس از تولد و بعد از آن که فردی کفالت فرزندش را متعهد گردید، بر او اجرای حدّ نما. (۱)

عَلَّتْ حَكْمَ دَر كَلَامِ اِمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَعْنِي جُمْلَه «أَيُّ سَبِيلٍ لَكَ عَلَيَّاهِا مَا فِي بَطْنِهَا» كَه دَر مَوْرَدِ حَدِّ زَنَّا بَيَّانِ شُدِه، شَامِلِ دِيْكَرِ حُدُودِ اَلْهِىِّ مَانَنْدِ قِصَاصِ وَ غَيْرِ اَنْ نِيْزِ مِي بَاشَد. آيَه اَلله فَاضِل لِنُكْرَانِي مِي گويد: اين روايت اگر چه در مورد رجم صادر شده و ليكن از آن استفاده مي شود اجرائ حدّ جلد (شلاق) نيز بر زن حامله در صورتی كه مضرّ به حال جنين باشد، جايز نيست. به ويژه اين كه امام به آيه شريفه قرآن استشهاد نموده است. (۲)

و: در روايت معتبر ديگر، عَمَّار مِي گويد: از امام صادق عليه السلام پرسيدم: زني در حالي كه حامله بوده مرتكب زناي محصنه گرديده است، حكم آن چيست؟ فرمود: بايد اجرائ حكم به تأخير افتد تا جنين متولد شود و نيز مدت زمان شيرخوارگي طفل پايان پذيرد، سپس رجم گردد. «قَالَ: تَقَرُّ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ تُرَضِعَ وَلَدَهَا ثُمَّ تُرْجَمُ». (۳) مناسبت حكم و موضوع، اقتضا دارد، قصاص و ديگر حدود الهی نيز شامل حكم روايت باشد و حدّ زنا كه روايت در مورد آن صادر شده ويژگي خاصّی ندارد. روايت ديگري نيز با همين مضمون صادر شده است.

(۴)

ص: ۲۳۱

۱- (۱) شيخ مفيد، الارشاد ۱: ۲۰۴، وسائل الشيعه ۱۰۸: ۲۸ باب ۱۶، من ابواب حد الزنا، ح ۷.

۲- (۲) تفصيل الشريعه (كتاب الحدود): ۱۹۷.

۳- (۳) وسائل الشيعه ۱۰۶: ۲۸ باب ۱۶، من ابواب حدّ الزنا، ح ۴.

۴- (۴) همان: ۱۰۷، ح ۵-۶.

ز: محقق اردبیلی معتقد است، عقل نیز همانند شرع به تأخیر اجرای حد بر زن حامله حکم می نماید. (۱)

ح: بعضی از فقیهان در این باره ادعای اجماع (۲) و عدم خلاف (۳) نموده اند.

۱۵. تأخیر قصاص به جهت شیر مخصوص زمان تولد

پس از آن که زن حامله وضع حمل نمود و جنین متولد گردید، باید اجرای قصاص به تأخیر افتد تا جنین بتواند از شیر مخصوص (۴) زایمان که در ساعات اول زایمان در پستان مادر می آید و گفته شده فرزند اگر از آن استفاده نکند غالباً زنده نمی ماند، (۵) بهره مند گردد، زیرا دانشمندان طب و تغذیه معتقدند، اطفالی که از خوردن این ماده محروم می گردند در معرض امراض گوناگون قرار می گیرند و از ناحیه روح و جسم ضعیف می باشند. (۶)

بعضی از روایات نیز اشعار بر این معنا دارد. مانند آن که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: شیر مادر با برکت ترین غذا برای کودک است. «مِا مِنْ لَبَنٍ يُرَضَعُ بِهِ الصَّبِيُّ أَغْظَمَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنٍ أُهِّه». (۷) بی شک، کودک برای بهره مند شدن از سلامتی جسمی و روحی، نیاز به شیر مادر از جمله شیر مخصوص زایمان دارد. به ویژه آن که مدت زمان آن کم است. بنابراین، احتیاط اقتضا دارد اجرای قصاص به تأخیر افتد تا خطر رفع گردد و فرزند بتواند از آن استفاده نماید.

(۸) ۱۶. تأخیر اجرای حد در زمان شیرخوارگی طفل

پس از آن که زن حامله وضع حمل نمود و طفل از شیر مخصوص حاملگی استفاده کرد، اگر زن دیگری که بتواند در مدت زمان شیرخوارگی، او را شیر دهد، نباشد و طفل

ص: ۲۳۲

۱- (۱) - مجمع الفائدة والبرهان ۱۲: ۴۲۰.

۲- (۲) - كشف اللثام ۱۱: ۱۶۹، مهذب الاحكام ۲۸: ۳۰۰.

۳- (۳) - جواهر الكلام ۴۲: ۳۲۲.

۴- (۴) - در زبان عربی آن شیر را لباً نامند، لسان العرب ۵: ۴۶۶، و در فارسی آغوز نامیده می شود، فرهنگ بزرگ سخن ۱: ۱۲۲.

۵- (۵) - ر. ك: المبسوط ۷: ۵۹، قواعد الاحكام ۳: ۶۲۸، مسالك الافهام ۱۵: ۲۵۲.

۶- (۶) - ر. ك: الروضة البهية ۵: ۴۵۴ و ۴۵۶.

۷- (۷) - الكافي ۶: ۴۰، باب الرضاع، ح ۱.

۸- (۸) - ر. ك: مسالك الافهام ۱۵: ۲۵۲، كشف اللثام ۱۱: ۱۶۹.

تواند از شیر گاو یا شیر خشک که در این زمان رایج شده، یا غذای دیگری استفاده کند، و به تشخیص اهل خبره استفاده از غذایی غیر از شیر مادر، مضرّ به حال طفل باشد، در چنین وضعیتی باید اجرای حدّ به تأخیر افتد تا زن مرضعه دیگری که بتواند او را شیر دهد، پیدا شود و یا غذایی که به وسیله آن تغذیه نماید، فراهم گردد، زیرا در زمان حمل که حیات جنین قطعی نیست، باید اجرای حدود احتیاطاً به تأخیر افتد و بعد از وضع حمل که حیات او قطعی است به طریق اولی باید چنین شود.^(۱)

حال اگر کسی که حق اجرای قصاص دارد به آن مبادرت ورزد و طفل به دلیل نداشتن غذا تلف گردد، آیا کسی که به اجرای قصاص مبادرت نموده، قصاص می گردد؟ در این حکم دو احتمال و به تعبیری دیگر، دو نظریه وجود دارد برخی از فقها به طور احتمال، قصاص را جایز دانسته اند، زیرا با عمد به انجام آن مبادرت ورزیده و قتل تسبیبی بر او صادق است، بنابراین قصاص می شود، شبیه آن که فردی، دیگری را در منزلی مجبوس و از آب و غذا منع نماید تا از تشنگی و گرسنگی بمیرد.^(۲)

احتمال دیگر این که، قصاص نمی شود، زیرا تسبیب در قتل به گونه ای که قصاص مترتب بر آن باشد، صادق نیست، بلکه این فرض شبیه این است که شخصی طعام دیگری را بردارد و او بر اثر گرسنگی بمیرد، در حالی که امکان غذا رساندن به او در هر صورت وجود داشته باشد. در این صورت، تسبیب در قتل صادق نیست.^(۳)

آیه الله فاضل لنکرانی می گوید: «در مفروض کلام، قتل ثابت نیست، زیرا مرگ، مسبب از نخوردن غذا است. شبیه این که اگر فردی انقاذ غریق ننماید و غریق بمیرد، در این صورت نمی توان کسی که نجات غریق ننموده را قاتل دانست، بلکه او گنهکار است، زیرا تکلیف واجب (انقاذ غریق) را ترک نموده است، ولی قاتل نیست.^(۴)

ص: ۲۳۳

۱- (۱) - ر. ک: مسالک الافهام ۲۵۲:۱۵، کشف اللثام ۱۶۸:۱۱-۱۶۹، تحریر الوسيله ۵۱۲:۲، مسأله ۲۳، تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۲.

۲- (۲) - ر. ک: مسالک الافهام ۲۵۲:۱۵، کشف اللثام ۱۶۹:۱۱، جواهر الکلام ۳۲۳:۴۲.

۳- (۳) - همان.

۴- (۴) - تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۳.

اگر زنی که محکوم به اجرای حد گردیده است، ادعا کند حامله است و آثار آن را داشته باشد یا چهار نفر از زن های مؤتق و اهل خبره (۱) (آن ها که آشنا به این گونه امور می باشند) بر صدق گفتارش شهادت دهند، و یا به واسطه دستگاه های علمی جدید ثابت گردد، بی شک واجب است اجرای قصاص و دیگر حدود الهی به تأخیر افتد تا زن وضع حمل نماید. زیرا قصاص، اسراف در قتل و اتلاف نفس جنین است که گناهی مرتکب نشده است.

لیکن اگر زنی که مدعی حاملگی است، شاهد نداشته باشد و علامت حمل هم در او نباشد، آیا مجزأ ادعای حاملگی مانع از اجرای قصاص می گردد؟

در این مورد دو وجه مطرح است:

وجه اول: این که باید زن قصاص شود، زیرا عدم اجرای آن جلوگیری از حق و سلطه ای است که به حکم آیه شریفه قرآن (فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا) (۲) برای ولی ثابت است. افزون بر این موجب قصاص محقق شده و معلوم نیست مانع از اجرای آن تحقق یافته یا خیر، اصل عدم مانع است. هم چنین اصل عدم حمل و عدم استماع دعوایی است که بر طبق شهادت شهود، اثبات نگردیده است. به علاوه این که زن متهم است و قصد دارد با ادعای حاملگی حد را از خود دفع نماید.

وجه دوم: که قوی تر به نظر می رسد و برخی از فقها (۳) با قاطعیت به آن فتوا داده اند، این است که باید به ادعای زن ترتیب اثر داده شود و اجرای قصاص و حد متوقف گردد تا وضعیت او از جهت حامله بودن و یا عدم آن روشن گردد، زیرا حاملگی دارای علایمی است که برای زن معلوم، و بر دیگران مخفی است و امکان اقامه شهود بر آن مشکل است البته امروزه با پیشرفت علوم، اطلاع از آن مشکل نیست. به هر صورت در فرض مزبور باید گفتار زن را پذیرفت. افزون بر این، باید در قصاص که مربوط به جان متهم است، جانب

ص: ۲۳۴

۱- (۱) - غایه المراد ۳۲۱:۴.

۲- (۲) - سوره اسراء ۱۷:۳۳.

۳- (۳) - ر. ک: ارشاد الأذهان ۱۹۸:۲، اللمعه الدمشقیه: ۱۷۹، مجمع الفائده و البرهان ۴۲۱:۱۳.

احتیاط رعایت گردد. به ویژه این که ادعای زن موجب شبهه می گردد و قصاص با بروز شبهه دفع می شود. ظاهر حال مسلمان نیز اقتضا دارد که در گفتارش صادق باشد و به دعوایش ترتیب اثر داده شود.^(۱)

برخی از فقها فرموده اند: بهتر این است که در اجرای این حکم، احتیاط شود.^(۲) آیه الله فاضل لنکرانی، در اثبات این نظریه به روایتی استناد نموده که شیخ طبرسی در مجمع البیان آن را در ذیل آیه شریفه قرآن بیان فرموده است، در آن آیه خداوند می فرماید: زنان نباید آن چه را که خدا در رحم آنان آفریده است، کتمان کنند. (وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ).^(۳)

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: خداوند سه چیز را به زنان واگذار نموده است، حیض، پاکی بعد از حیض و حمل^(۴) و اضافه نموده این روایت، اگر چه از نظر سند ضعیف است، ولی با شهرت جبران ضعف می شود و حداقل پذیرش گفتار زن مقتضای احتیاط و جوی است.^(۵)

در ادامه، فرع دیگری مطرح است و آن این که، اگر زنی که مستحق قصاص شده بر او اجرای حکم شد و بعد معلوم گردد حامله بوده، سه سؤال مطرح می شود:

۱ - در اجرای حکم قصاص چه کسی مرتکب گناه شده است؟

۲ - آیا برای جنین که در فرض کلام از بین رفته، ضمان هست؟

۳ - ضمان به عهده چه کسی می آید؟

توضیح و تحقیق در مورد پرسش های فوق در «موسوعه احکام الأطفال» ذکر شده است.^(۶)

ص: ۲۳۵

۱- (۱) - ر. ک: تحریر الأحکام الشرعیه ۵: ۵۰، غایه المراد ۴: ۳۲۱، مسالک الأفهام ۱۵: ۲۵۴، کشف اللثام ۱۱: ۱۶۹.

۲- (۲) - قواعد الأحکام ۳: ۶۲۸، تحریر الوسیله ۲: ۵۱۲، مسأله ۲۳.

۳- (۳) - سوره بقره ۲: ۲۲۸.

۴- (۴) - مجمع البیان ۲: ۹۹، وسائل الشیعه ۲۲: ۲۲۲، باب ۲۴، من ابواب العدد، ح ۲.

۵- (۵) - تفصیل الشریعه (کتاب القصاص): ۳۴۲.

۶- (۶) - ر. ک: موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۸: فصل ۴ میحث ۴.

اجرای حدود بر زن حامله از دیدگاه حقوقی نیز ممنوع است و ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد: «در ایام بارداری و نفاس زن، حدّ قتل و یا رجم بر او جاری نمی‌شود. هم چنین بعد از وضع حمل در صورتی که نوزاد، کفیل نداشته باشد و بیم تلف شدن نوزاد برود، حدّ جاری نمی‌شود».

۱۹. وصیت برای جنین

دیدگاه مشهور در میان فقهای امامیه (۱) و اهل سنت، (۲) این است که وصیت برای حمل (جنین) صحیح است. شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد: «وصیت برای حمل، به شرط آن که در زمانی که وصیت می‌شود وجود داشته باشد و زنده متولد گردد، صحیح است» (۳). عبارت برخی دیگر از فقها (۴) نیز چنین است.

۲۰. ادله این نظریه

۱- آیاتی که در مورد وصیت وارد شده است؛ مانند آن که خداوند می‌فرماید: دستور داده شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، وصیت نماید.

(كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ) (۵). این آیه، وصیت برای اقربا را صحیح می‌داند، اعم از این که حمل باشد یا غیر حمل. به بیان دیگر، اطلاق این آیه، وصیت برای جنین را شامل می‌شود، زیرا بی‌شک جنین از اقربا است.

۲- در روایت صحیح، محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد کسی که وصیت کرده مالش در راه خدا مصرف گردد، سؤال کردم؟ فرمودند: مال را در اختیار کسی که برای او وصیت شده است، قرار ده، هر چند یهودی یا نصرانی باشد. آن حضرت سپس به

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - السرائر ۳: ۱۸۶، مسالک الأفهام ۶: ۲۳۶، شرائع الإسلام ۲: ۲۵۵.

۲- (۲) - ابن قدامه، المغنی ۶: ۴۷۶-۴۷۵، ابن مسعود، التهذیب فی فقه الشافعی ۵: ۸۱.

۳- (۳) - المبسوط ۴: ۱۲.

۴- (۴) - قواعد الأحکام ۲: ۴۵۴، جواهر الکلام ۲۸: ۳۸۶، جامع المدارک ۴: ۵۹.

۵- (۵) - سوره بقره ۲: ۱۸۰.

آیه وصیت استشهاد نمود که می فرماید: اگر کسی بعد از آن که وصیت را شنید، آن را تغییر دهد، گناه تغییر وصیت بر اوست. «قَالَ أُعْطِيَ لِمَنْ أَوْصَى لَهُ بِهِ، وَإِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ) (۱)». (۲) روایات دیگری نیز در این باره وارد شده است. (۳)

اطلاق این روایت، جواز وصیت برای هر کس، اعم از این که از اقربا باشد یا اجنبی، هم چنین جنین در رحم و غیر او را شامل می شود.

۲۱. شرایط صحت وصیت برای حمل

۱- در هنگام وصیت زن حامله باشد، هر چند جنین وی قبل از ولوج روح باشد.

۲- در وقت وصیت علم به حامله بود زن پیدا شود. به این معنی که معلوم شود که نطفه کودک در آن هنگام منعقد شده و اثبات و احراز وجود حمل، به دو صورت امکان پذیر است:

الف: هرگاه حمل کم تر از مدت شش ماه از زمان وصیت متولد شود، می توان احراز کرد که در هنگام وصیت موجود بوده است، زیرا اقل حمل، شش ماه است.

ب: چنان چه مادر با زوج خود فاصله داشته یا در هنگام وصیت، زوج نداشته و جنین بیش از شش ماه از زمان وصیت و کم تر از حداکثر زمانی که جنین می تواند در رحم بماند متولد گردد، در این صورت حمل محرز و وصیت محکوم به صحت است.

۳- جنین زنده متولد شود و چنان چه مرده متولد شود، کشف از بطلان وصیت می نماید، و مورد وصیت به موصی و یا ورثه او برمی گردد و برعکس اگر زنده متولد شود، کاشف از مالکیت او از زمان وصیت دارد، لیکن تملک او منوط بر این است که زنده متولد شود. (۴)

ص: ۲۳۷

۱- (۱) همان: ۱۸۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۳۷:۱۹ باب ۳۲، من کتاب الوصایا، ح ۱.

۳- (۳) همان: ۲۸۷، باب ۱۵، من کتاب الوصایا، ح ۲؛ و همان ۶۸:۱۱ باب ۲۶، من ابواب وجوب الحج، ح ۲.

۴- (۴) ر. ک: مختلف الشیعه ۳۸۴:۶، مسالک الأفهام ۲۳۶:۶، جامع المقاصد ۴۲:۱۰، جامع المدارک ۵۹:۴.

وجود شخص طبیعی از لحاظ حقوقی با تولد او آغاز می شود و از این تاریخ است که انسان طرف حق قرار می گیرد و از حقوق مدنی و سایر حقوق برخوردار می گردد.

ممکن است جنین از لحاظ زیست شناسی، موجود مستقلی به شمار آید و شخص محسوب گردد، لیکن از نظر حقوقی تا هنگامی که زنده بدنیا نیامده است، شخص مستقلی به حساب نمی آید و نمی تواند دارنده حق باشد.

با وجود این، در صورتی که مصلحت اقتضا کند، ممکن است جنین حتی قبل از تولد دارای حق گردد، مشروط بر این که زنده به دنیا بیاید.

ماده ۹۵۷ قانون مدنی در این مورد مقرر می دارد: «حمل از حقوق مدنی متمتع می گردد، مشروط بر این که زنده متولد شود». بنابراین جنین نیز دارای نوعی شخصیت است و می تواند صاحب حق باشد و کسی برای او وصیت کند. (۱) صحت وصیت برای حمل مشروط به احراز وجود و زنده متولد شدن اوست. از این رو ماده ۵۸۱ قانون مدنی با صراحت اعلام می دارد: «وصیت برای حمل صحیح است لیکن تملک او منوط است بر این که زنده متولد شود».

۲۳. میراث حمل

بی شک جنین مانند دیگر وراثت، از مورث خود ارث می برد. مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «حمل به شرط این که زنده متولد گردد، ارث می برد و اگر بعد از آن که زنده متولد شد، بمیرد، نصیبی که از ارث برده به وراثت او منتقل می گردد. ولی اگر مرده متولد گردد از ارث بهره ای نخواهد داشت.» (۲) عبارت بسیاری از فقهای (۳) دیگر نیز در این مسأله، این گونه می باشد.

ص: ۲۳۸

۱- (۱) ر. ک: حقوق مدنی اشخاص و محجورین: ۳۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴: ۱۶.

۳- (۳) السرائر ۳: ۲۷۶، مجمع الفائدة و البرهان ۱۱: ۵۴۶، مفاتیح الشرائع ۳: ۳۱۶، مهذب البارع ۴: ۴۱۵، جواهرالکلام ۳۹: ۷۰، تحریر الوسیله ۲: ۳۳۴.

دلیل این حکم، آیات قرآن و روایات است، از جمله:

۱ - خداوند به شما درباره فرزندانان سفارش می کند که از میراث، برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد... و برای پدر و مادر کسی که از دنیا رفته است، هر کدام یک ششم میراث است. (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ) (۱).

اطلاق این آیه شریفه شامل طفلی که از مادر متولد نشده می گردد، زیرا اطلاق ولد بر جنین که در رحم مادر است، شرعاً و عرفاً صحیح است. البته این آیه، به واسطه روایاتی که شرط ارث جنین را زنده متولد شدن آن می داند، مقید می شود.

۲ - در روایت صحیح، فضیل می گوید: حکم بن عتیبه از امام باقر علیه السلام در مورد ارث کودکی که هنگام تولد صدا نداشته، سؤال کرد؟ آن حضرت فرمودند: اگر جنین هنگام تولد دارای تحرک روشن باشد - به طوری که معلوم شود زنده و دارای حیات است - ارث می برد و از او ارث برده می شود و چه بسا به دلیل این که لال است، صدا ندارد. «إِذَا تَحَرَّكَ تَحَرُّكاً بَيِّنًا وَرَثَ «يُورَثُ» فَإِنَّهُ رُبَّمَا كَانَ أَحْرَسَ» (۲) - در روایت دیگری، ابویصیر همین مضمون را از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

(۳) ۴ - هم چنین در روایت صحیح، ربیع بن عبدالله می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر جنین در وقت سقط شدن از شکم مادر تحرک روشنی داشته باشد که معلوم شود زنده است - مثلاً نفس بکشد - ارث می برد و از او ارث برده می شود و صدا نداشته او منافات با این حکم ندارد، زیرا چه بسا لال باشد. (۴).

این گونه روایات (۵) به طور صریح دلالت دارد که جنین در صورتی که زنده متولد شود یا تحرکی که دلالت بر زنده بودن اوست، داشته باشد، ارث می برد. اعم از این که بعد از زنده متولد شدن، بمیرد یا زنده بماند.

ص: ۲۳۹

۱- (۱) سوره نساء ۱۱:۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۰۴:۲۶ باب ۷، من ابواب المیراث، ح ۸.

۳- (۳) همان، ح ۷.

۴- (۴) همان، ح ۴.

۵- (۵) همان، ح ۳، همان ۳۵۲:۲۷ باب ۲۴، من کتاب الشهادات، ح ۶.

از آن چه ذکر گردید روشن شد، ارث بردن چنین مشروط به دو شرط است:

الف: در زمان موت مورث، زنده باشد.

ب: زنده متولد شود.

شرایطی که فقها برای ارث حمل ذکر نموده اند در قانون مدنی نیز، لازم شمرده شده است. ماده ۸۷۵ در این باره مقرر می دارد: «شرط وراثت، زنده بودن در حین فوت مورث است؛ اگر حملی باشد در صورتی ارث می برد که نطفه او حین الموت منعقد بوده و زنده هم متولد شود، اگر چه فوراً پس از تولد بمیرد».

۲۴. تأثیر حمل بر تقسیم ترکه

از دیدگاه فقه امامیه، هرگاه در حین موت مورث، حملی باشد که اگر زنده متولد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت باشد، ترکه تقسیم نمی شود تا وضعیت حمل معلوم شود. و در صورتی که حمل مانع از ارث هیچ یک از وراثت نباشد و آن ها تمایل به تقسیم ترکه داشته باشند، ورثه می توانند اموال را بین خود تقسیم کنند. البته به مقدار سهم دو پسر برای حمل کنار گذاشته می شود و باقیمانده بین دیگر وراثت تقسیم می شود و سهم آن ها معلق است تا وضعیت حمل روشن گردد.

در این مسأله چند فرض متصور است که مهم ترین آن ها عبارتند از:

۱ - ممکن است حمل مانع از ارث بردن تمام ورثه باشد، مانند آن که حمل وارث منحصر و در طبقه مقدم بر دیگران باشد. مثل این که متوفی دارای برادر و خواهر است و زوجه متعه او حامله باشد. در این فرض اگر حمل زنده متولد شود، وارث منحصر است و مقدم بر برادر و خواهر می باشد که در طبقه دوم قرار دارند.

۲ - ممکن است حمل، مانع از ارث بردن بعضی ورثه باشد. مانند آن که حمل از زوجه دائمی باشد و ورثه متوفی عبارت باشند از زوجه و اعمام و احوال که هرگاه حمل زنده متولد شود تنها اعمام و احوال که در طبقه سوم قرار دارند از ارث محروم می گردند، نه زوجه دائمی.

علت منع تقسیم در صورت این موارد، قبل از تولد حمل، آن است که در صورت تقسیم، اشخاصی که محروم از ارث می باشند در تمام یا قسمتی از ترکه به عنوان سهم

ص: ۲۴۰

الارث تصیرف می نمایند و حال آن که با زنده متولّد شدن حمل، معلوم می شود که آنان اصلاً ارثی نداشتند تا برای آن ها حق تصرف باشد. از این رو ترکه باید تا روشن شدن وضعیت حمل بدون تقسیم، حفاظت و اداره شود.

۳- ممکن است حمل مانع از ارث هیچکدام از وراثت نباشد. مثل این که ورثه متوفی عبارت باشند از چند اولاد و زوجه دائمی و حمل، در این صورت ورثه نمی توانند اموال را در بین خود تقسیم نمایند، ولی باید به مقدار سهم دو پسر از ترکه را باقی بگذارند که شاید حمل دو قلوئی پسر باشد. و اگر چنین بود حمل نیز به حق خود می رسد و اگر دو دختر و یا یک پسر و یک دختر بود، مازاد از سهم آنان به بقیه وراثت می رسد^(۱).

باید دانست اگر با وسائل جدید، وضعیت حمل معلوم شود، فقط به اندازه سهم او کنار گذاشته می شود، بنابراین اگر معلوم شود که حمل، یک پسر است سهم یک پسر کنار گذاشته می شود. و اگر معلوم شود که یک دختر است سهم یک دختر کنار گذاشته می شود. هم چنین نسبت به دیگر فروض که ممکن است واقع شود.

ماده ۸۷۸ قانون مدنی مطابق فقه امامیه به بیان تأثیر حمل بر تقسیم ترکه پرداخته و مقرّر می دارد: «هرگاه در حین موت مورث، حملی باشد که اگر قابل وراثت، متولّد شود مانع از ارث تمام یا بعضی از وراثت دیگر می گردد، تقسیم ارث به عمل نمی آید تا حال او معلوم شود و اگر حمل مانع از ارث هیچ یک از وراثت نباشد و آن ها بخواهند ترکه را تقسیم کنند باید برای حمل، حصّه ای که مساوی حصّه دو پسر از همان طبقه باشد کنار گذارند و حصه هر یک از وراثت، مراعی است تا حال حمل معلوم شود».

و بر اساس بند اول ماده ۱۰۳ قانون امور حسبی، در صورتی که جنین، ولی و یا وصی نداشته باشد، امینی که به وسیله دادگاه معین می گردد نماینده جنین در تقسیم ارث خواهد بود و پس از تقسیم، اداره سهم الارث جنین تا تاریخ تولّد با امین مزبور خواهد بود.^(۲)

ص: ۲۴۱

۱- (۱) ر. ک: مسالک الأفهام ۱۳: ۶۱، جواهر الکلام ۳۹-۳۰۲-۳۰۳، الروضه البهیة ۸: ۴۷-۴۸ و ۲۱۰، مفتاح الکرامه ۸: ۹۹.

۲- (۲) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۹۸، حبیب اله طاهری، حقوق مدنی ۵: ۲۶۱-۲۶۲.

هرگاه جنین قبل از تولد، به وسیله ارث یا وصیت، دارای اموال و حقوق مالی گردد، به ناچار باید کسی آن دارایی را اداره نماید.

وجود نماینده شرعی و قانونی برای جنین در اداره اموال او، و هم چنین در مرحله حصول مال وی (مانند قبول وصیت برای جنین) و نیز در بروز اختلافات متعدد در ارتباط با اموال جنین، ضروری است. نماینده شرعی جنین و یا به تعبیر دیگر، ولی جنین در رابطه با اداره اموال او، پدر و جد پدری او می باشند که در عرض یکدیگرند و بعد از فوت آن ها وصی منصوب از ناحیه آنهاست که سمت ولایت بر جنین از طرف موصی، به او داده می شود. تحقیق و توضیح بیش تر در این باره در بحث ولایت بر اموال صغار خواهد آمد.

البته از دیدگاه حقوقی در صورتی که جنین، ولی خاص (پدر و جد پدری یا وصی آن ها) نداشته باشد، از طرف دادگاه برای اداره اموال او امین تعیین می گردد.

بند اول ماده ۱۰۳ قانون امور حسبی در این باره مقرر می دارد: «علاوه بر مواردی که مطابق قانون مدنی تعیین امین می شود، در موارد زیر نیز امین معین خواهد شد:

۱ - برای اداره سهم الارثی که ممکن است از ترکه متوفی به جنین تعلق گیرد، در صورتی که جنین، ولی و یا وصی نداشته باشد...»

در این ماده اگر چه فقط برای اداره سهم الارث جنین به دادگاه اجازه تعیین امین داده شده است، ولی از نظر وحدت ملاک برای هر گونه دارایی که ممکن است جنین دارا شود، امین معین می گردد. هم چنین در مواد ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۷ قانون مزبور، به مسائل مربوط به تعیین امین و وظایف او اشاره شده است.

اشاره

از جمله حقوق مسلم کودکان، تأمین امنیت آنان پیش از ولادت و پس از آن است. اسلام، تکریم و احترام به شخصیت کودک و رعایت حق امنیت برای وی را در جهات مختلف و به عالی ترین وجه، مورد عنایت و دستور قرار داده است. احکامی که در ارتباط با کودک بعد از ولادت او صادر شده، اعم از این که در جهت تربیت کودک صادر شده باشد (احکام تربیتی) یا به عنوان حقوق و نیز اعم از این که به صورت واجب رعایت آن ها از والدین و دیگر کسانی که متولی امور کودک می باشند، خواسته شده و یا استحباب، این مدعا را به خوبی اثبات می نماید.

۱- تجاوز به حقوق کودکان قبل از ظهور اسلام تا به امروز

قبل از بیان دیدگاه اسلام در ارتباط با حقوق مختلف کودک، مناسب است اشاره ای هر چند گذرا به آن چه قبل از اسلام و بعد از ظهور آن در جزیره العرب، محل نزول احکام الهی و دیگر ممالک مرفعی آن زمان در ارتباط با تجاوز به حقوق کودک رواج داشته است و تغییر شکل تجاوز در روزگار حاضر، داشته باشیم تا ژرف نگری و مرفعی بودن احکام اسلامی در این زمینه بهتر معلوم گردد.

در تاریخ، رفتار جوامع بشری نسبت به کودکان ذکر گردیده است، به عنوان نمونه، در تاریخ تمدن ویل دورانت، چنین آمده است: «اگر اقدام زن به سقط جنین به نتیجه نرسد کشتن طفل وسیله ای عالی برای آسایش او به شمار می رود. بسیاری از قبایل، کشتن طفل را در صورتی که ناقص یا بیمار و یا از زنا به دنیا بیاید یا هنگام ولادت، مادرش را از دست بدهد، مجاز می دانند... بعضی از قبایل، اطفالی را که به گمان ایشان در اوضاع و احوال نامسعود به دنیا آمده اند، می کشند.

در قبیله یونیدی بچه ای را که با سر به دنیا بیاید خفه می کنند. مردم قبیله کامچادال طفلی را که هنگام طوفان متولد شود، می کشند. قبایل جزیره ماداگاسکار کودکی را که در ماههای مارس یا آوریل یا روزهای چهارشنبه و جمعه و یا در هفته آخر هر ماه به دنیا بیاید یا در هوای آزاد می گذارند تا بمیرد یا او را زنده زنده می سوزاند یا در آب خفه می کنند. در پاره ای از قبایل چون زن دو قلو بزاید، این را برهان زناکاری او می دانند، چون به نظر آنان ممکن نیست که یک مرد در آن واحد پدر دو طفل باشد، به همین جهت یکی از آن کودکان و یا هر دو محکوم به مرگ هستند....

مردم قبیله آبیون همان کار را می کردند که اکنون فرانسویان می کنند، یعنی هر خانواده بیش از یک پسر و یک دختر نگه نمی داشت و هر چه را بیش از این پیدا می شد، فوراً به قتل می رسانیدند و در بعضی از قبایل چون خطر قحطی رو می کرد یا تهدید می نمود، نوزادان را از بین می بردند و در پاره ای از مواقع، آنان را به مصرف خوراکی می رسانیدند. معمولاً دختر را بیش تر می کشتند و احیاناً او را آن اندازه زجر می دادند تا بمیرد، به این خیال که روح وی چون دوباره به دنیا بیاید، در جسد پسری خواهد بود، عمل بچه کشی هیچ قبلی نداشته و اسباب پشیمانی نمی شد» (۱).

هم چنین اسپنسر در کتاب اجتماع بشری می نویسد: «پدر استرالیایی وقتی برای دام ماهیگیری خود طعمه ای نمی یافت، پاره ای از گوشت فرزند خود را می بُرید تا بدان وسیله ماهی شکار کند، و نیز قبایلی در آمریکا زندگی می کردند که کودکان خود را در برابر

ص: ۲۴۶

۱- (۱) ویل دورانت، تاریخ تمدن، ۱: ۶۲-۶۳، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریان پور.

اندکی شراب می بخشیدند. در جزایر فیجی بدون هیچ علت، برای تفریح یا منافع آبی و یا به علت خشم، کودکان خود را می کشتند.

دلیل این بی عاطفگی ها و کشتن ها در تحلیل برخی از جامعه شناسان و دانشمندان علوم اجتماعی، فقر و تنگدستی ذکر شده است... اما دقت در متون تاریخی نشان می دهد که این نوع تعدی ها و جنایت ها اختصاص به اقوام غیر متمدن بشری نداشته است، بلکه در ملل متمدن نیز متداول بوده است. متفوراً جهانگرد انگلیسی در سفرنامه خود ذکر می کند که در ژاپن فروختن دختران برای خدمتکاری جایز بود و این رسم تا قرن نوزدهم در میان ژاپنی ها معمول بوده است... در فرانسه نیز تا قرن یازدهم میلادی، مادران بدون شوهر و پدرهای بدون همسر می توانستند فرزندان خود را بفروشند و این عمل مدت ها بعد از آن نیز ادامه داشت. ظاهراً بی توجهی نسبت به کودکان تا قرن های اخیر حتی تا انقلاب کبیر فرانسه «۱۷۸۹» ادامه داشته است. (۱)

قبل از اسلام در جزیره العرب نیز، وضعیت کودکان بسیار بد بود، اگر پدران، فرزندان را می خواستند، آن ها را ننگه می داشتند در غیر این صورت دختران را زنده به گور می کردند، زیرا زن را موجودی بی فایده می دانستند و معتقد بودند که از تربیت او سودی نمی بردند. (۲)

بزرگان عرب و افراد سرشناس، دختران را مایه عار و ننگ خود می پنداشتند و برای رهایی از این ننگ و عار، آن ها را زنده به گور می کردند. قرآن کریم در ترسیم این وضعیت می فرماید: هنگامی که به یکی از آن ها بشارت داده شود خدا دختری به تو داده، آن چنان از فرط ناراحتی چهره اش تغییر می کند که صورتش سیاه می شود، او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش دامنش را گرفته از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده، متواری می گردد. باز هم دائماً در این فکر غوطه ور است که آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد یا او را زنده در زیر خاک پنهان کند.

ص: ۲۴۷

۱- (۱) اسپنسر، اجتماع بشری، به نقل از حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۳۸.

۲- (۲) دکتر حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ۳۹.

(وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ).

در پایان این آیه، اقدام ظالمانه، شقاوت آمیز و غیر انسانی را با صراحت هر چه بیش تر محکوم کرده و می فرماید: (أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (۱) با ظهور اسلام این عادت ناپسند شدیداً مورد نهی قرار گرفت و یکی از مواردی که در بیعت زنان تازه مسلمان مطرح گردید، این بود که فرزندانشان را نکشند.

کوتاه سخن این که والدین نه تنها وظیفه دارند که حافظان خوبی برای فرزندان خویش، این امانت های الهی باشند، بلکه باید بکوشند که آن ها را از هرگونه گزند و آسیبی دور نگهدارند. اما آمار و ارقام نشان می دهد که میزان تلفات ناشی از حوادثی که در اثر بی مبالائی و مسامحه والدین برای فرزندان اتفاق می افتد، از شمار تلفات ناشی از بیماری ها یا مشکلات زایمان بیش تر است.

سقط جنین، رها کردن نوزاد بعد از تولد، سپردن آن ها به شیرخوارگاه ها بدون پذیرش مسئولیت پدری و مادری، وادار کردن کودکان به کار اجباری، واداشتن به تکذبی گری و کارهای غیر اخلاقی از جمله، چهره های جدید تجاوز و تعدی به حقوق و امنیت شخصی و اجتماعی کودکان است. (۲)

از این روست که هنوز هم در متن دنیای امروز شاهد غرق شدن یک کشتی از کودکان برده هستیم که سوداگران انسان هر یک را به قیمت ۴۰۰ دلار از والدین آنان از کشور بنین در آفریقای غربی خریداری کرده و برای بیگاری و استعمار به غرب می برند. (۳)

به هر صورت اسلام ضمن تأکید بر حفظ امنیت شخصی و اجتماعی کودکان به رعایت حرمت و احترام و اکرام آنان توأم با لطف و احسان سفارش نموده و به نوع تغذیه، مسکن، تفریح و بازی، بهداشت جسمی و روحی، و نیز تعلیم و تربیت نیکوی آنان و در یک کلمه به

ص: ۲۴۸

۱- (۱) سوره نحل ۵۸:۱۶-۵۹.

۲- (۲) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۴۱ و ۴۵.

۳- (۳) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۰.

رعایت حقوق همه جانبه کودکان توجه ویژه نموده است. به خواست خداوند در این بخش و بخش های بعدی، مهم ترین دستورات و احکام فقهی اسلام در امور فوق را بیان خواهیم نمود.

۲- غسل نوزاد

اسلام برای نوزاد، فطرت توحیدی قائل است، از این رو دستوراتش در زمینه تربیت کودک مبتنی بر این نگرش است. در قرآن خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است روی خود را متوجه آیین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده است و این آفرینش است که نباید تغییر و تبدیل در آن راه یابد. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... (۱)).

هم چنین در حدیث معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده اند: هیچ فرزندی نیست مگر این که بر فطرت (سرشت پاک الهی) آفریده می شود و پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی و یا مجوس بیار می آورند «ما مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ يُمَجِّسَانِهِ» (۲).

بدان جهت از همان آغاز تولد، وظایفی بر عهده والدین و دیگر مربیان کودک گذاشته شده است که برخی از آن ها مستحب و برخی دیگر، عنوان واجب دارند. این وظایف در راستای آشنا سازی کودک از آغاز تولد با شعائر دینی و تأثیر آن ها در روحیه او یا والدین او که آن ها را انجام می دهند و یا به ادله دیگری که ممکن است ما انسان ها به تمام جهات آن اطلاع نداشته باشیم، انجام می شود.

از جمله این وظایف، غسل نوزاد بعد از تولد است که بسیاری از فقیهان آن را مستحب دانسته اند. (۳) و برخی از قدمای فقها (۴) به وجوب آن فتوی داده اند، دلیل این نظریه

ص: ۲۴۹

۱- (۱) سوره روم ۳۰:۳۰.

۲- (۲) من لایحضره الفقیه ۴۹:۲، باب الخراج و الجزیه، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۱۵:۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.

۳- (۳) النهایه: ۵۰۰، شرائع الإسلام ۳۴۳:۲؛ مسالک الافهام ۳۹۴:۸؛ تراث شیخ الاعظم، (کتاب النکاح) ۴۹۰:۲۰؛ تحریر الوسیله ۲۷۶:۲؛ احکام الولاده، مسأله ۲.

۴- (۴) الوسیله الی نیل الفضیله: ۵۴.

روایاتی است، از جمله در روایت موثقه سماعه، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده اند: غسل نوزاد واجب است. «وَعُغِّلَ الْمُؤَلُّودُ، وَاجِبٌ» (۱) لفظ وجوب اگر چه در نزد اصولیین ظهور در وجوب اصطلاحی و کاری که ترک آن جایز نیست، دارد، ولی در اخبار این چنین نیست و معنایی اعم از وجوب و تأکد استحباب از آن اراده شده

(۲) و ممکن است معنی لغوی آن یعنی مطلق ثبوت، مقصود باشد.

برخی از فقها وقت غسل را ساعات اولیه تولد نوزاد دانسته اند. (۳) برخی دیگر فرموده اند: تأخیر یکی دو روز از زمان تولد، مضر به این حکم نیست. (۴) اطلاق این حکم در کلمات فقها اقتضا دارد که انجام آن با نیت و قصد اطاعت فرمان خداوند متعال صورت پذیرد، (۵) هر چند ما به علت آن آگاهی نداشته باشیم. بنابراین آن چه در کلمات برخی از فقیهان (۶) آمده، مبنی بر این که محتمل است انجام آن فقط به دلیل پاکیزگی نوزاد از نجاست و کثافت صورت پذیرد، ضعیف به نظر می رسد.

۳- گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد

از جمله امور استحبابی در اولین لحظات تولد، گفتن اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپ نوزاد است، در این حکم میان فقیهان اختلافی مشاهده نشده است. (۷) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند: «هر کس دارای فرزندی شد در گوش راست او اذان نماز و در گوش چپش اقامه گوید، این عمل، نوزاد را از وسواس و انحرافات شیطان مصون می دارد».

فَلْيُؤَدِّنْ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلِلْيَمْنَى فِي الْبِشْرَى فَإِنَّهَا عِضْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. (۸)

ص: ۲۵۰

۱- (۱) الكافي ۴۰:۳، ح ۲؛ تهذيب الأحكام ۱:۱۰۴، ح ۲۷۰.

۲- (۲) تفضيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۲۵.

۳- (۳) رياض المسائل ۱۲: ۱۲۸.

۴- (۴) العروة الوثقى ۱: ۴۶۵.

۵- (۵) جواهر الكلام ۵: ۷۲.

۶- (۶) مسالك الافهام ۸: ۳۹۴؛ كشف اللثام ۷: ۵۲۵.

۷- (۷) المقتعه: ۵۲۱؛ النهاية: ۵۰۰؛ السرائر ۲: ۶۴۶؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۴۲؛ قواعد الأحكام ۳: ۹۷.

۸- (۸) الكافي ۶: ۲۴، ح ۶؛ وسائل الشيعه ۲۱: ۴۰۵، باب ۳۵، من ابواب احكام الاولاد، ح ۱.

در حدیث دیگری امام سجّاد علیه السلام از اسماء بنت عمیس و ایشان از فاطمه زهرا علیها السلام نقل می کند که فرمودند: «هنگامی که فرزندم امام حسن علیه السلام متولّد شد، پدرم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اسماء فرمود: او را به نزد من بیاور، اسماء او را در پارچه زرد پیچید و به نزد پدرم برد، آن حضرت اذان در گوش راست و اقامه در گوش چپش قرائت فرمود. هم چنین بعد از تولّد امام حسین علیه السلام او را در پارچه سفید پیچید و به نزد پدرم برد، همین عمل در مورد وی نیز انجام دادند».

(۱) امروزه بسیاری از دانشمندان بر این باورند که مغز کودک صداهای بسیار زیادی را که در پیرامونش ایجاد می شود، ضبط می کند و به تدریج کلمات را از هم تفکیک و جدا می نماید، او هنگامی که شاهد سخن گفتن پدر، مادر، برادران و خواهران خود می باشد، مثل این است که به خود می گوید این کار بزرگترها بسیار مفید است. (۲) البته این موضوع بر اساس نظریه روان شناسان در کودکان به تجربه اثبات گردیده است و از همین توانایی ذهنی در آموزش زبان بهره می گیرند.

اذان و اقامه از شعارهای بنیادین اسلام است که از سوی خداوند متعال به رسول اکرم صلی الله علیه و آله آموخته شده و از طریق آن حضرت به سایر مسلمانان، نسل به نسل املاء شده است. خواندن اذان و اقامه در گوش نوزاد ضمن این که سرمشقی برای پدران و مادران و مربیان کودک در شیوه درست تعلیم و تربیت به شمار می آید که چگونه مفاهیم بلند را کلمه به کلمه و جمله به جمله و قسمت به قسمت، به کودک تلقین کنند، به آنان می آموزد که باید جان کودک از همان ابتدا در معرض نسیم توحید قرار گیرد و بدین ترتیب کودک از طفولیت جزء ملت اسلام در می آید و در فضای اسلامی پرورش می یابد. بنابراین به کارگیری این دستورالعمل در راستای فضا سازی برای تربیت دینی فرزند مورد ارزیابی قرار می گیرد.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۰۸:۲۱، باب ۳۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) ر. ک: دی بت وليله، مارگرت، دنیای پنهان کودک، ترجمه احمد خواجه نصیر طوسی: ۱۰۲.

مستحب است تحنیک (کام برداری) نوزاد با آب فرات و تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام باشد و در صورتی که این دو نباشد با آب باران و اگر آن هم نباشد با هر آب پاکیزه و یا خرما و عسل.^(۱)

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرموده اند: کام فرزندان را با آب فرات و تربت امام حسین علیه السلام بردارید و اگر به آن ها دسترسی نداشتید با آب باران این کار را انجام دهید. «حَنَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَبُزْبِهِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيمَاءِ السَّمَاءِ»^(۲) در روایت دیگری، امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: کام فرزندان خود را با خرما بردارید، همان گونه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله کام امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با خرما برداشتند.

^(۳) همین مضمون از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است و هم چنین فرموده اند: اگر به آب فرات دسترسی نداشتید با عسل کام فرزندان بردارید.^(۴)

سید الشهداء علیه السلام در فرهنگ شیعی از جایگاه خاصی برخوردار است. خداوند به پاس فداکاری امام حسین علیه السلام و شهادتش در راه احیای دین آثار ویژه و احکام خاصی در تربت مقدس آن حضرت قرار داده است. تربت خونین کربلا که در بر گیرنده آن پیکر پاک است، الهام بخش اینار و فداکاری و یادآور جانبازی در راه ارزش های الهی است.

بدان جهت اسلام دستور داده نخستین ماده ای که از این جهان خاکی بر خنک (سقف دهان) نوزاد گذارده می شود، آب فرات و تربت سید الشهداء علیه السلام باشد. و نیز به همین جهت سجده بر آن تربت پاک مستحب است و هم شفا دهنده بیماری است.

ص: ۲۵۲

۱- (۱) المقتعه: ۵۲۱؛ النهایه: ۵۰۰؛ مسالک الافهام ۳۹۵:۸؛ جواهر الکلام ۲۵۳:۳۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۰۷:۲۱، باب ۳۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۳- (۳) همان، ح ۱.

۴- (۴) الأرض و تربه الحسينیه: ۳۴؛ سفینه البحار ۵: ۳۶۴.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: در خاک قبر امام حسین علیه السلام شفای هر درد است و این خاک بزرگ ترین دارو است؛ «فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْكَبِيرُ»^(۱) هم چنین تحنیک نوزاد به آب فرات در زمینه سازی مهرورزی او به اهل بیت مؤثر است. بر طبق حدیثی، امام صادق علیه السلام فرموده اند: گمان ندارم کام کسی با آب فرات برداشته شود و از شیعه ما نباشد.

«مَا أَظُنُّ أَحَدًا يُحَنِّكُ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا كَانَ لَنَا شَيْعَةً»^(۲) تحنیک نوزاد با آب باران نیز به این دلیل است که آب مبارکی است، زمین مرده را احیاء می کند و به آن طراوت و شادابی می بخشد. قرآن می فرماید: از آسمان آب پر برکت فرود می آوریم و به وسیله آن، باغ ها و دانه های دروکردنی، می رویانیم. (

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ)^(۳)

گشودن کام نوزاد با خرما و عسل نیز در ایمن سازی جسمی و روحی وی اثر غیر قابل انکار دارد.^(۴)

۵- تراشیدن سر نوزاد در روز هفتم

یکی دیگر از سنت هایی که در بدو تولد خوب است مورد عنایت پدر و مادر قرار گیرد، تراشیدن موی سر نوزاد در روز هفتم و به وزن آن طلا و نقره صدقه دادن است.^(۵)

در روایت موثق، عمار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: بعد از تولد نوزاد در روز هفتم سر نوزاد تراشیده شود و به وزن آن طلا و نقره صدقه دهید. «ثُمَّ يُحَلَّقُ رَأْسُهُ وَ يُتَصَدَّقُ بِوِزْنِ شَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً»^(۶)

ص: ۲۵۳

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۲: ۵۹۹.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۳۹، باب ۲۷، ح ۴.

۳- (۳) سوره ق ۵۰: ۹.

۴- (۴) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۳.

۵- (۵) السرائر ۲: ۶۴۶؛ شرايع الإسلام ۲: ۳۴۴؛ مسالك الأفهام ۸: ۴۱۰؛ تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۲۹.

۶- (۶) وسائل الشيعة ۲۱: ۴۲۱؛ باب ۴۴، من ابواب احكام الاولاد، ح ۴.

ایشان در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال نموده است، ابتدا بعد از تولد نوزاد چه عملی باید انجام پذیرد؟ آن حضرت در جواب فرموده است: «سر او را بتراشید و به وزن موی او طلا و نقره صدقه بدهید».

(۱) اطلاق روایات و نیز عبارات فقها، اقتضا دارد در این حکم فرقی بین پسر و دختر نباشد، روایاتی که در بیان علت این حکم وارد شده نیز مؤید این نظریه می باشد، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: علت استحباب تراشیدن سر نوزاد، پاک شدن از موی رحم است. (۲)

برخی از دانشمندان درباره این سنت اسلامی نوشته اند: تراشیدن موی سر باعث تقویت نوزاد و باز شدن منافذ پوست سر و هم چنین تقویت حس بینایی، بویایی و شنوایی می شود. برخی دیگر به آثار صدقه دادن اشاره کرده و اضافه می کنند، وقتی نوزادان امروز در فردای زندگی شان از علاقه مندی پدر و مادر نسبت به خود آگاه شوند که چگونه آن ها برای سلامت و تندرستی او صدقه داده و انفاق کرده اند یا این که روز هفتم ولادت، او را گرامی داشته اند، آن ها نیز در تکریم و احترام پدر و مادر خواهند کوشید و صفا و صمیمیت زندگی مضاعف خواهد شد. (۳)

۶- عقیقه برای نوزاد

یکی از مستحبات مؤکد، عقیقه برای نوزاد است و به این معنی است که گوسفند یا گاو و یا شتری را در روزهای اول تولد نوزاد، و بهتر در روز هفتم، برای وی ذبح کنند و گوشت آن را پخته، در بین مؤمنان تقسیم نمایند. (۴) عقیقه چنان دارای اهمیت است که برخی آن را واجب دانسته اند. (۵) ولی نظریه معروف در بین فقها، استحباب است. (۶)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) الکافی ۶: ۲۷، ح ۲.

۲- (۲) علل الشرایع ۲: ۲۱۹؛ باب ۲۷۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۲۵، باب ۴۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲۱.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۹۷.

۴- (۴) ر. ک: النهایه: ۵۰۱؛ السرائر ۲: ۶۴۶.

۵- (۵) مختلف الشیعه ۷: ۳۰۳؛ مسأله ۲۱۵؛ الانتصار: ۴۰۶.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۴؛ کشف اللثام ۷: ۵۲۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۶.

امام صادق علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را در روز هفتم نام گذاری کرد و نام حسین علیه السلام را از حسن علیه السلام بر گرفت و از طرف هر یک، گوسفندی عقیقه کرد. «سَمِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ سَابِعِيهِمَا وَعَقَّقَ عَنْهُمَا شَاهُ شَاهٍ» (۱) هم چنین فرموده است: هر نوزاد در گرو عقیقه ای است که از طرف او انجام می شود.

«كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْعَقِيْقَةِ» (۲) در روایت دیگری فرموده است: عقیقه واجب تر از قربانی است.

«وَالْعَقِيْقَةُ أَوْجِبُ مِنْهَا لَصِحِّيْهِ» (۳). مقصود از ارتهان و وجوب در این روایات تأکد استحباب است. (۴)

۷- شرایط عقیقه

در مورد عقیقه در کتب فقهی مسائلی مطرح و برای آن شرایطی ذکر نموده اند که مهم ترین آن ها بدین قرار است:

۱- بهتر است عقیقه در روز هفتم ولادت باشد: «الْعَقِيْقَةُ يَوْمَ السَّابِعِ» (۵) البته انجام آن بعد از هفت روز نیز منعی ندارد، بلکه مستحب است کسی که بعد از تولد از طرف او عقیقه نشده، هرگاه توانست خودش انجام دهد، (۶) هر چند در سنین پیری باشد. (۷) در روایات آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن که به مقام نبوت نایل شدند از طرف خود عقیقه انجام دادند. (۸)

۲- عقیقه برای نوزاد پسر و دختر هر دو سفارش شده است و در این حکم هر دو مساویند، (۹) ولی مستحب (۱۰) است برای نوزاد دختر حیوان ماده و برای نوزاد پسر حیوان نر عقیقه شود. (۱۱)

ص: ۲۵۵

۱- (۱) الکافی ۳: ۶، ح ۵؛ الوافی ۲۳: ۱۳۳۷، باب ۲۱۵، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۳، باب ۳۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) همان: ۴۱۲، ح ۱.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۷: ۴۴۲، ذیل ح ۳۲.

۵- (۵) همان: ۴۴۳، ح ۳۶.

۶- (۶) النهایه: ۵۰۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۸.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۴، باب ۳۹، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۸- (۸) همان: ح ۳.

۹- (۹) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۴۲، ح ۲-۳.

۱۰- (۱۰) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۸؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۵؛ تراث شیخ الاعظم، (کتاب النکاح) ۲۰: ۴۹۱.

۱۱- (۱۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۱۸، باب ۴۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۳- مستحب است عقیقه بیش از یک عدد باشد. در روایات آمده است پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از طرف امام حسن و امام حسین علیهما السلام عقیقه نمود، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، نیز از طرف آن ها عقیقه کرد. (۱) هم چنین امام حسن عسکری علیه السلام از طرف حضرت صاحب الأمر - ارواحنا فداه - تعدادی زیادی گوسفند عقیقه نمود. (۲)

۴- شرایطی که در گوسفند قربانی در ایام حج معتبر است، در عقیقه لازم نیست رعایت شود، (۳) البته اگر رعایت شود خوب است. (۴)

۵- مستحب است به هنگام ذبح عقیقه دعاهایی که وارد شده، بخوانند، یکی از این دعاها که از امام صادق علیه السلام روایت شده این است: خداوندا آن چه داده ای از تو و برای توست و تو آن را عطا نموده ای، خدایا پس آن را طبق آیین پیامبرت از ما بپذیر و به خدا از شیطان رانده شده پناه می بریم؛ آن گاه نوزادی که برای او عقیقه شده نام ببر و گوسفند را ذبح کن. «اللَّهُمَّ مِنْكَ مَا وَهَبْتَ وَأَنْتَ أَغْطِيَتِ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى شَرِّهِ نَبِيَّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَشْتَعِدُّ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَتُسَمِّي وَتَذْبَحُ». (۵) هم چنان که بعد از ذبح عقیقه سفارش شده چنین دعا بخوانید: بار الها برای تو خون ها ریخته می شود، شریکی برای تو نیست و ستایش برای پروردگار جهانیان است، پروردگارا شیطان رانده شده از در گاهت را از ما دور ساز.

«لَكَ شَفِئْتُ الدَّمَاءَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ احْضِ الشَّيْطَانَ الرَّجِيمَ». (۶) ۶- مستحب است پا و ران عقیقه را به قابله اختصاص دهند.

(۷) و در برخی روایات آمده است که یک چهارم عقیقه برای قابله است. (۸) و در برخی دیگر از روایات، یک سوم برای

ص: ۲۵۶

۱- (۱) همان: ۴۳۰، باب ۵۰، ح ۱ و ۴.

۲- (۲) بحارالانوار ۵۱: ۵، ح ۹.

۳- (۳) الحدائق الناضرة ۲۵: ۶۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۱، مسأله ۹.

۴- (۴) شرائع الإسلام ۲: ۳۴۴؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۸.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۲۷، باب ۴۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۶- (۶) همان.

۷- (۷) الکافی ۶: ۳۳، ح ۵؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۹؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۱، مسأله ۹.

۸- (۸) الکافی ۶: ۲۸، ح ۹.

قابل تعیین شده (۱) و در صورت نبودن قابل سهمش در اختیار مادر قرار گیرد تا به هر نحو مایل است، صدقه دهد. (۲)

۷- مستحب است گوشت عقیقه را پخته و طعامی تهیه گردد و دست کم ده تن از مؤمنان دعوت شوند و از آن بخورند. (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: ده نفر از مسلمانان از گوشت عقیقه طعام داده شوند و اگر بیش تر باشند، بهتر است. «فَإِنْ زَادُوا فَهِيَ أَفْضَلُ» (۴) - ۸ - شکستن استخوان های گوسفند عقیقه مکروه است.

(۵) - ۹ - نظریه مشهور در بین فقها امامیه این است که استفاده والدین از گوشت عقیقه مکروه است. (۶)

با اندکی تأمل در آن چه ذکر شد، می توان حداقل، برخی از فوایدی که در این کار مستحب نهفته است، دریافت. از آن جمله:

الف: در اولین لحظات ورود به دنیا و اولین ساعات احساس نسیم حیات، به سبب قربانی کردن در راه خدا، نوزاد به خدای خویش نزدیک می شود و والدین او با عقیقه کردن، ضمن ابراز رضایت از مولودی که خدا به آنان عطا نموده است، سپاس نعمت به جای می آورند.

ب: عقیقه بیمه سلامتی کودک است و او را از خطرها و حوادث و فریب های شیطان حفظ می کند. چنان که در روایات به این نکته اشاره شده است. (۷)

ج: برای استحکام روابط صمیمانه والدین و فرزندان در آینده زمینه سازی می کند. فرزندان با یادآوری نشاط و اشتیاق والدین در ولادت آن ها و علاقه مندی آنان به سلامت و سعادت فرزندان، نسبت به تکریم و احترام والدین بیش از پیش قیام می کنند.

ص: ۲۵۷

۱- (۱) همان ۳۲:۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۴۲۸:۲۱، باب ۴۷، من باب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) الروضه البهیة ۵: ۴۵۰.

۳- (۳) کشف اللثام ۵۳۲:۷؛ مسالک الافهام ۴۱۱:۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۴.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۴۴۳:۷، ح ۱۷۷۱.

۵- (۵) الکافی ۲۹:۲۹، ح ۱۱؛ تهذیب الاحکام ۴۴۴:۷، ح ۱۷۷۵؛ مسالک الافهام ۴۱۱:۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۵.

۶- (۶) السرائر ۶۴۷:۲؛ شرائع الاسلام ۳۴۵:۲؛ کشف الرموز ۲: ۲۰۰؛ کشف اللثام ۵۳۲:۷؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۰.

۷- (۷) الکافی ۳۹:۶، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۴۴۹:۲۱، باب ۶۵، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

د: آشکار ساختن اصل و نسب نوزاد را در پی دارد.

ه: یادآوری اینترگری ابراهیم علیه السلام در راه خدا و درسی برای تمام پدران در راه فرمان برداری از دستورات خداوند متعال می باشد.

و: کمک به استحکام روابط متقابل اجتماعی که پایه های عدالت را در آن جامعه بنیان می گذارند و در جهت محو آثار فقر و محرومیت، گام برداشته می شود. (۱)

۸- ولیمه در تولد کودک

علاوه بر عقیقه، مستحب است به هنگام تولد فرزند و به هنگام ختنه او به مؤمنین ولیمه (اطعام) دهند. (۲) امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «ولیمه به هنگام تولد نوزاد مستحب است و این یکی از پنج موردی است که ولیمه در آن مستحب می باشد». (۳)

امام صادق علیه السلام به هنگام ولادت فرزندشان امام کاظم علیه السلام، سه روز مؤمنین را اطعام نمودند (۴) و بر همین اساس مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه بابی تحت عنوان «باب استحباب اطعام الناس عند ولاده المولود ثلثه ایام» ذکر کرده است. (۵)

آن چه در باطن این آداب و سنن نهفته است، احترام و تکریم مقام و شکرگذاری به درگاه خداوند متعال است که نعمت فرزند را به پدر و مادر عطا کرده است. و از سویی دیگر، اطعام مؤمنین زمینه ساز پیوند نیک اجتماعی و مقدمه ای است برای پذیرش طفل از طرف جامعه، علاوه بر این، آثار معنوی پربرکتی هم در سلامت روحی و جسمی کودک به دنبال خواهد داشت. (۶)

ص: ۲۵۸

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۰؛ حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۷۰-۱۷۱.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۳۱:۲۳؛ وسیله النجاه مع حواشی السید محمدرضا الگلپایگانی ۳: ۲۲۰؛ مهذب الاحکام ۲۵: ۲۶۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۲۹.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۲: ۳۱۰، مسأله ۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۰۱:۲۱، باب ۳۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۵- (۵) همان.

۶- (۶) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۴۸.

بی گمان این گونه استقبال از کودک، در حقوق بین الملل و کنوانسیون هایی که به عنوان حمایت از کودک تدوین گردیده، یافت نمی شود. به توضیحی دیگر، اگر چه در بین برخی از اقوام و ملل، جشن تولد امری مرسوم و رایج است، امّا با آن چه، در اسلام مطرح است، تفاوت ماهوی دارد؛ و آن تقرّب جستن به پروردگار با این اعمال، و قرار دادن کودک در تحت حمایت و حفاظت حق تعالی است.

پدر و مادر با رعایت این آداب و سنن ضمن این که پذیرش مسئولیت در قبال فرزند را به خود القا و بر آن تأکید می نمایند، رابطه عاطفی خود را با فرزند نیز استحکام بخشیده، فضای تربیتی آکنده از معنویت و قداست را برای رشد و تعالی کودک فراهم می سازند.

رعایت چنین مواردی، ضریب بهداشت روانی و آرامش خاطر را که برای رشد متعادل کودکان لازم است، بالا می برد و از اضطراب و نگرانی های مادران و کودکان می کاهد.

بی تردید آن چه در احکام و مقررات اسلامی درباره حقوق کودک مطرح است، تنهابه نگهداری، تغذیه، مسکن و پوشاک او محدود نمی شود، بلکه مهم تر از این امور، تربیت اخلاقی و معنوی کودک است، زیرا تأمین خواست های معیشتی فرزندان به دلیل علاقه های غریزی و عاطفی پدر و مادر به ویژه در مراحل نخست زندگی کودک، امری طبیعی است. حیوانات نیز به اموری چون نگهداری و تغذیه اهتمام دارند، امّا تربیت فرزندان صالح و مفید فقط در سایه آشنایی و التزام پدران و مادران به وظایف اسلامی و اخلاقی و انجام آن ها محقق می گردد. (۱)

۹- حق داشتن نام شایسته

مستحب است در روزهای نخست تولد نوزاد، نام نیکو و شایسته برای او انتخاب شود. این امر از حقوق کودک بر پدر و مادر است و بسیاری از فقها به آن تصریح نموده اند. (۲)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۵؛ حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۶۷.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۱؛ السرائر ۲: ۶۴۶؛ مفتاح الشرائع ۲: ۳۶۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۴۳؛ مهذب الاحکام ۲۵: ۲۵۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۶.

نام نیکو، بهترین هدیه ای است که هر نوزاد در روزهای اول زندگی از پدر و مادر خود دریافت می کند، هدیه ای ماندگار که همیشه با اوست و از او جدا نمی شود و همواره در شخصیت فرد و اجتماعی اش مؤثر است و در مورد رعایت این حق در روایات با تعابیر مختلف سفارش شده است.

۱ - پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: حق فرزند بر پدرش این است که نام نیکو برای او انتخاب نماید و او را به نیکی تربیت نموده و به کاری شایسته بگمارد. «یا علی، حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَأَدَبَهُ وَيَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً» (۱) - ۲ - امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: نام نیک برای خود انتخاب کنید، زیرا در روز قیامت شما را با همان نام می خوانند و گفته می شود ای فلان فرزند فلان برخیز و به سوی نور خود گام بردار و ای فلان فرزند فلان برخیز که نوری نداری.

«اسْتَجِيبُوا أَسْمَاءَكُمْ فَإِنَّكُمْ تَدْعُونَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ وَقَمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لِأَنْتَوْرَ لَكَ» (۲) - ۳ - هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که فرموده است: اولین هدیه ای که هر یک از شما به فرزندش می بخشد نام خوب است، پس نام نیکو برای فرزندان خود انتخاب نمایید.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْحَلُ أَحَدُكُمْ وَوَلَدَهُ الْإِسْمُ الْحَسَنُ فَلْيُحْسِنْ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَوَلَدِهِ» (۳) - ۴ - امام رضا علیه السلام می فرماید: نخستین احسان و نیکی که پدر در حق فرزندش روا می دارد، انتخاب نام زیبا برای اوست، پس لازم است هر یک از شما نام نیکو برای فرزند خود انتخاب کند.

«أَوَّلَ مَا يُبْرَأُ الرَّجُلُ وَوَلَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنٍ، فَلْيُحْسِنْ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَوَلَدِهِ» (۴)

ص: ۲۶۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۸۹:۲۱، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۲- (۲) همان، ح ۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۲۷:۱۵، باب ۱۴، ح ۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۸۸:۲۱، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

انتخاب نام نیک ضمن این که تکریم و احترام کودک است، نشان دهنده طرز تفکر خانواده و آرمان ها و الگوهای مورد علاقه آنان می باشد. به همین جهت اسلام دستور می دهد از نام هایی استفاده شود که نشان از هویت اعتقادی دارند و الهام بخش و امید آفرین و حامل پیام و فرهنگ اصیل انسانی و اسلامی می باشند و بهترین آن ها، نام هایی است که در بردارنده معنای عبودیت خداوند متعال باشد. مانند عبدالله، عبدالرحمن و نیز نام پیامبران و ائمه اطهار: و بهترین آن ها نام محمد است. (۱)

به نمونه هایی از روایات وارد شده در این باره اشاره می گردد:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: راست ترین نام ها این است که بر بندگی خداوند متعال دلالت کند و برترین نام ها، اسامی پیامبران است. «أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ». (۲)
 ۲- امام رضا علیه السلام می فرماید: خانه ای که در آن نام محمد باشد اهل آن در بامداد و شامگاهشان با خیر و برکت همراه خواهند بود.

«الْبَيْتُ الَّذِي فِيهِ مُحَمَّدٌ يُصْبِحُ أَهْلُهُ بِخَيْرٍ وَ يُمَسُونَ بِخَيْرٍ». (۳) ۳- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر نام فرزندان را محمد گذاشتید، اکرامش کنید و در مجالس خود برایش جا در نظر بگیرید و با روی گرفته و صورت عبوس با او برخورد ننمایید.

«إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ لَا تَقْبَحُوا لَهُ وَجْهًا». (۴) ۴- سلیمان جعفری می گوید از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ گاه فقر و بیماری به خانه ای که در آن نام محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب، عبدالله و فاطمه باشد، داخل نمی شود.

«لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتًا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرَ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ». (۵)

ص: ۲۶۱

۱- (۱) قواعد الأحكام ۹۷:۳؛ الروضة البهية ۴۴۳:۵؛ جواهر الكلام ۲۵۳:۳۱-۲۵۴؛ تحرير الوسيلة ۳:۳۱۰؛ تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۲۷.

۲- (۲) وسائل الشيعه ۳۹۱:۲۱، باب ۲۳، من ابواب احكام الاولاد، ح ۱.

۳- (۳) همان، ۳۹۴، باب ۲۴، ح ۶.

۴- (۴) همان: ح ۷.

۵- (۵) الكافي ۱۹:۶، ح ۸.

۵- سکونی می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که محزون و اندوهگین بودم، امام به من فرمود: چرا اندوهگینی؟ عرض کردم: خداوند به من دختری داده است. امام فرمود: ای سکونی، دختر تو سنگینی اش بر زمین است و روزی اش بر خدا، عمرش از عمر تو جدا و روزی که می خورد غیر از روزی توست. سکونی گوید: به خدا سوگند حزن و اندوه من با این گفتار از بین رفت. سپس امام فرمود: او را چه نامیده ای؟ عرض کردم: فاطمه. فرمود: آه آه آه، آن گاه دست خود را بر پیشانی نهاد... سپس فرمود: حال که او را فاطمه نامیدی هرگز دشنامش مده، نفرینش مکن و او را مزن.

«إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَمُتْهَا وَلَا تَلْعَنَهَا وَلَا تَضْرِبْهَا» (۱).

۱۱- بدترین نام ها

از روایات استفاده می گردد، استفاده از نام های پادشاهان ظالم و فراعنه و دشمنان اهل بیت: و نام های بی محتوا که موجب هتک حیثیت فرد می گردد، مکروه است. هم چنین نام هایی که یادآور قهر و غضب و ستم و ظلم باشد یا دلالت بر صفاتی بنماید که مخصوص خداوند است و نسبت به دیگران کذب و بر خلاف خضوع و بندگی است، مانند خالد، مالک و از این قبیل واژگان، مکروه است (۲). روایات بسیاری بر این معنا دلالت دارد، به عنوان نمونه:

۱- امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: «سَرُّ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مَرَّةٌ (۳) وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ» (۴). بدترین اسامی، ضرر زدن، شدت، جنگ و ظالم است.

۲- علامه طریحی در کتاب منتخب، ضمن خبر مفصلی درباره یک مسیحی که از طرف پادشاه روم به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود، نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: نام تو چیست؟ جواب داد، عبد الشمس. فرمود: نامت را تغییر بده و من نامت را

ص: ۲۶۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۲:۲۱، باب ۸۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: شرائع الاسلام ۳۴۴:۲، السرائر ۶۴۶:۲، قواعد الأحکام ۹۷:۳، ریاض المسائل ۱۳۲:۱۲، کشف اللثام ۵۲۷:۷.

۳- (۳) قیومی در مصباح المنیر: ۵۶۸، می نویسد: مرّه بکسر میم، به معنی شدت است و به معنی خطی از اخلاط بدن نیز می آید.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۹۹:۲۱، باب ۲۸، من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

عبدالوہاب گذاشتیم. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا اسْمُكَ؟ فَقُلْتُ: إِسْمِي عَبْدُ الشَّمْسِ، فَقَالَ لِي: بَدِّلْ اسْمَكَ، فَإِنِّي اسْتَعَيْكَ عَبْدَ الْوُهَابِ» (۱). ۳- از عمر نقل شده که برادر ام سلمه، همسر پیامبر، صاحب پسری شد و نامش را ولید گذاشت چون این نام به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: نامش از فراغه شماس، آن را تغییر دهید.

«سَمَّيْتُمُوهُ بِاسْمِ فِرَاعِثِكُمْ غَيْرُوا اسْمُهُ فَسَمُّوهُ عَبْدَ اللَّهِ» (۲). ۴- جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت به کودک خردسالی فرمود: نامت چیست؟ گفت: محمد. حضرت فرمود: کینه ات چیست؟ جواب داد: علی. حضرت فرمود: تو با این کنیه بر خود دژی ساختی که شیطان بر تو راهی نمی یابد. هرگاه شیطان بشنود که نام محمد یا علی را صدا بزند مانند شیرب و مس ذوب می شود و هرگاه بشنود کسی را به نام یکی از دشمنان ما می خوانند به شادی و نشاط درآید و بر خود می بالد.

«إِنَّا لَشَيْطَانٌ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَا مُحَمَّدٌ أَوْ يَا عَلِيٌّ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ حَتَّى إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي بِاسْمِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَائِنَا اهْتَرَّ وَاخْتَالَ» (۳).

۱۲- مقایسه حق اسم برای کودک در اسلام با کنوانسیون حقوق کودک

در ماده سوم اعلامیه جهانی حقوق کودک به حق داشتن نام برای کودک تصریح شده و بیان می دارد: «کودک باید از بدو تولد صاحب اسم، ملیت و هویت گردد». هم چنین در ماده هفتم کنوانسیون حقوق کودک، چنین آمده است: «تولد کودک بلافاصله پس از به دنیا آمدن ثبت می شود و از حقوقی مانند حق داشتن نام، کسب تابعیت و در صورت امکان، شناسایی والدین... برخوردار می باشد».

اما از دیدگاه اسلام، حق کودک تنها با نامگذاری به یک نام - هر چه باشد - ادا نمی شود، بلکه انتخاب نامی نیکو و شایسته به عنوان حق کودک بر والدین مورد تأکید قرار گرفته است، از این روست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جواب پدری که وظیفه خود در قبال

ص: ۲۶۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۲۸، ح ۷.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۵۹۲، ح ۴۵۹۷۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۹۳، باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

فرزندش را جویا می شد، فرموده است: وظیفه پدر این است که او را نام نیکو بگذارد و او را به نیکی تربیت کند و به کاری شایسته بگمارد. «تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعْفَهُ مَوْضِعاً حَسَناً»^(۱) به عبارت دیگر: تردیدی نیست که پدران و مادران نظر به علایق سرشاری که به نوزاد خویش دارند، می کوشند که به سلیقه خود برای او نامی زیبا و نیک را انتخاب کنند، اما اشکال در این است که آن ها ممکن است دچار اشتباه شوند و چیزی که به نظرشان پسندیده می آید، از نظر دیگران یا از لحاظ فرهنگ و ارزش های دینی ناپسند و زننده باشد. بدین جهت اگر پدر و مادر راهنمایی نشوند، ممکن است ندانسته و ناخودآگاه به جای خدمت، خیانت کنند و نامی بر طفل نهند که در دوران زندگی وی همچون طوقی ننگین و افتضاح آمیز به گردنش باشد و او را رنج دهد.

اگرچه این موضوع ساده می باشد، ولی از نظر واقع بسیار مهم است و از آثار شوم روانی آن نمی توان چشم پوشید، زیرا نام زشت و سبک، اسباب رنج روحی و آزرده گی خاطر صاحب آن را فراهم می کند و او را در معرض استهزا و تحقیر دیگران قرار می دهد و در نتیجه صاحب نام زشت در خود احساس حقارت می نماید و بی شک احساس حقارت، یکی از عوامل ناراحتی و خودخوری انسان است. با این توضیح که اگر چنین احساسی زودگذر باشد، ناراحتی آن هم دیری نمی پاید و انسان از زیر فشار آن خلاص می شود. اما همین احساس زودگذر اگر در روان انسان گره بخورد آن هم گرهی که گشودن آن محال یا بسیار مشکل و دشوار است در این صورت خطرانی بزرگ در پی خواهد داشت.^(۲)

یکی از متخضی صان روانشناسی کودک در مقاله ای تحت عنوان «حق نام و تابعیت» می نویسد: نام، بسیار بالاتر از یک برجسب و یا یک عنوان خاص است. نام، نشانه شخصیت و هستی جداگانه هر فردی است... در تحلیلی که «ایناس سرسون» فیلسوف فرانسوی راجع به وظیفه اجتماعی نام به عمل آورده، اهمیت آن را در جوامع باستانی نشان داده است. او می نویسد: کودک پیش از آن که اسمی برای او تعیین گردد، وجود ندارد. نام، هم نمودار

ص: ۲۶۴

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۸، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۷۶-۷۷.

شخصیت و استقلال فرد است و هم شخصیت و استقلال فردی به انسان می بخشد... نام، نمودار و بخشنده نوع بسیار خاصی از هویت، به فرد انسانی است. وقتی که نام یکی از اجداد کودک به وی داده می شود، مثل این است که به حیات نیای او نوعی دوام و استمرار بخشیده می شود و یا این که کودک به صورت نیای خودش در می آید.^(۱)

به هر صورت، نام های پست و ناشایست، باعث سرافکنندگی است و تأثیر آن در ایجاد عقده حقارت قابل انکار نیست. به همین جهت در نظام تربیتی اسلامی، انتخاب نام زیبا و دارای مضمون عالی از چنان اهمیتی برخوردار است که سفارش شده قبل از ولادت فرزند، نام نیکویی برایش انتخاب شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فرزندان را قبل از ولادتشان نامگذاری کنید و اگر نمی دانید فرزندان پسر است و یا دختر، نامی برایش انتخاب کنید که مشترک بین دختر و پسر باشد، زیرا بچه ای که از شما سقط می شود و برایش نام انتخاب ننموده اید، آن گاه که با شما در روز قیامت ملاقات نماید به پدرش می گوید: چرا برای من نام نهادی؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوه خود را پیش از تولد، محسن نام نهاده بود؟ «يَقُولُ السَّقَطُ لِأَبِيهِ: أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ.»^(۲) انتخاب نام شایسته برای کودک از چنان اهمیتی برخوردار است که مستحب است نوزاد پسر را تا روز هفتم محمد بنامند، پس از آن اگر خواستند، نامش را تغییر دهند.

^(۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ نوزادی برای ما متولد نمی شود، مگر این که نخست او را محمد می نامیم و پس از هفت روز اگر خواستیم نامش را تغییر می دهیم و گرنه همان نام را بر او باقی می گذاریم. «لَا يُوَلَّدُ لَنَا وَ لَدَّ سَمِيْنَاهُ مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَإِنْ شِئْنَا غَيَّرْنَا وَ إِلَّا تَرَكَنَا.»^(۴) از روایت استفاده می شود این امر از سیره عملی پیشوایان معصوم بوده است و سبب می شود که از بدو تولد، روح و روان کودک با نام بهترین مخلوق عالم هستی پیوند خورده

ص: ۲۶۵

۱- (۱) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۶.

۲- (۲) بحارالانوار ۱۰۱: ۱۲۸، باب الأسماء و الکنی، ح ۶.

۳- (۳) الروضة البهية ۴۴۳: ۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۹۲: ۲۱، باب ۲۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

شود و کودک به تدریج احساس کند همان گونه که همانم او به بهترین فضیلت ها در عالم متلبس شده و مأمور ویژه الهی بوده، او نیز باید از فرامین و دستورات همانم خود در جهت کسب سعادت مادی و معنوی سرمشق بگیرد. به دلیل اهمیت نام گذاری و تأثیر سوء نام ناپسند است که در روایات آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه نام ها را تغییر می داد و نام های نیکو را جایگزین می کردند، تعدادی از این روایات را در صفحات قبل ذکر نمودیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله نام های زشت و نامناسب اشخاص و سرزمین ها را تغییر می دادند. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ» (۱) تعبیر

«كَانَ يُغَيِّرُ» دلالت دارد که این امر شیوه ای مستمر در سیره عملی آن حضرت بوده است و نمونه های بسیاری از آن در تاریخ و کتب روایی به چشم می خورد. (۲)

نکته ای مهم در نام گذاری نهفته است که نام هر کسی و هر معنایی که بر کودک گذاشته شود، ذکر مکرر آن در طول زندگی، یاد و خاطره و ویژگی های آن شخص و آن معنی در ذهن و روان کودک تأثیر می بخشد و پیوندهای خاصی بین آن دو ایجاد می شود که در سعادت و شقاوت او بی تأثیر نیست. (۳)

لازم به ذکر است که باید مراقب بود نام هایی که بر روی فرزندان می گذاریم این ظرفیت را داشته باشد که با سنین بالاتر نیز متناسب باشند. برخی از اسامی شاید در کودکی زیبا و خوشایند باشند، اما در سال های جوانی و بزرگ سالی و آن گاه که شخص، صاحب عنوان و مسئولیت اجتماعی می گردد، آن اسامی، کودکانه و سبک می نمایند و با صاحب اسم تناسب ندارند.

قرآن کریم می فرماید: یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید. (لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تَنَابَرُوا بِاللُّقَابِ). (۴) این آیه با صراحت، افراد

ص: ۲۶۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۹۰، باب ۲۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

۲- (۲) ر. ک: کنز العمال ۱۶: ۵۹۰-۵۹۱ و ۵۹۶، اسد الغایه ۳: ۷۶، ۲۰۲: ۱.

۳- (۳) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۴۷.

۴- (۴) سوره حجرات ۴۹: ۱۱.

بی بند و باری که بر دیگران القاب زشت بگذارند و از این طریق آن ها را تحقیر نمایند و شخصیتشان را بکوبند مورد نکوهش قرار داده و از این عمل نهی می کند.

اطلاق آیه، شامل پدر و مادر و مربیانی که برای فرزندان خود نام و لقب زشت و زننده و بی محتوی انتخاب می کنند، نیز می شود و بعید نیست از این آیه حرمت آن استفاده شود. و شاید به همین علت است که ماده ۲۰ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۶۳/۱۰/۱۸ مقرر می دارد: «انتخاب نام هایی که موجب هتک حیثیت مقدّسات اسلامی می گردد و هم چنین انتخاب عناوین و القاب و نام های زننده و مستهجن و نامتناسب با جنس، ممنوع است» و از آنجا که تشخیص مصادیق نام های ممنوع به ویژه برای مأمور ثبت احوال کار آسانی نیست و مفاهیم کلی مندرج در ماده ۲۰ قانون ثبت احوال، مشکلائی را در عمل پدید می آورد تبصره ۲ ماده مذکور مقرر می دارد: «تشخیص نام های ممنوع با شورای عالی ثبت احوال می باشد».

۱۳- ختنه نوزاد پسر

مستحب است نوزاد پسر را در روز هفتم تولّد، ختنه نمایند. (۱) روایات بسیاری بر این امر دلالت دارد و در بعضی از آن ها حکمت آن نیز بیان گردیده است. به عنوان نمونه:

۱- امام صادق علیه السلام از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: فرزندان تان را در روز هفتم طاهر نمایید (ختنه کنید)، زیرا این عمل برای نوزاد پاکیزه تر و در تسریع رشد و نمو او مؤثرتر است. «طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَأَطْهَرُ وَأَسْرَعُ لِبَيَاتِ اللَّحْمِ» (۲) - همین مضمون را مسعده بن صدقه از آن حضرت نقل نموده است.

(۳) ۳- امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: فرزندان خود را در روز هفتم ختنه کنید و هیچ گاه گرما و سرما شما را از این عمل باز ندارد، زیرا ختنه مایه طهارت و پاکی جسم است. «إِخْتَنُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَلَا يَمْنَعُكُمْ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ فَإِنَّهُ طَهْرٌ لِلْجَسَدِ» (۴).

ص: ۲۶۷

۱- (۱) المقتعه: ۵۲۱، النهايه: ۵۰۲، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴، مسالك الأفهام ۸: ۴۰۲، جواهر الكلام ۳۱: ۲۶۰.

۲- (۲) الكافي ۶: ۳۵، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۱.

۴- (۴) تحف العقول: ۱۱۹.

۱۴- جواز تأخیر ختنه تا زمان بلوغ

مشهور فقهای امامیه قائل به عدم وجوب ختنه بر ولی می باشند و دلیل آن ها ظهور اخبار وارد شده در استحباب است. هم چنین اصل برائت ذمه ولی از وجوب می باشد. افزون بر آن در بعضی از روایات با صراحت به این امر اشاره شده است: مانند این که علی بن یقظین در روایت صحیح از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرموده است: ختنه نوزاد در روز هفتم سنت است و تأخیر آن نیز منعی ندارد. «قَالَ: لِسَبْعَةِ أَيَّامٍ مِنَ السَّنَةِ... وَإِنْ أَخَّرَ فَلَا بَأْسَ» (۱).

۱۵- وجوب ختنه بعد از بلوغ

در صورتی که طفل بالغ شود و قبل از تکلیف، ختنه نشده باشد بر او واجب است خود را ختنه نماید. (۲).

این حکم میان فقها اجماعی است، بلکه از ضروریات مذهب و دین می باشد. (۳) روایاتی نیز بر آن دلالت دارند، به عنوان نمونه: امام باقر علیه السلام فرموده است: به ناچار باید مرد ختنه گردد. «فَأَمَّا الرَّجُلُ فَلَا بُدَّ مِنْهُ» (۴).

۱۶- دعا در وقت ختنه

از امام صادق علیه السلام دعایی نقل شده که مستحب است در موقع ختنه کردن نوزاد خوانده شود، مضمون دعا چنین است: بارالها، این فرمان تو و روش پیامبر توست - که درود تو بر او و خاندان او باد - و پیروی ما از تو و پیامبرت را، از ما خواسته ای و به آن حکم داده ای و اراده فرموده ای. خداوندا تو سوزش تیزی آهن را در ختنه و حجامت نمودن نوزاد قرار دادی و به او چشاندی از آن جهت که تو از من به من داناتری. پروردگارا او را از پلیدی ها پاک گردان و عمرش را طولانی نما و درد و بیماری را از

ص: ۲۶۸

۱- (۱) الکافی ۳: ۳۶، ح ۷، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۳۹، باب ۵۴، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۲، السرائر ۲: ۶۴۷، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۴، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۶۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۳۲.

۳- (۳) کشف اللثام ۷: ۵۲۹، الحدائق الناضره ۲۵: ۵۵، جواهر الکلام ۳۱: ۲۶۰-۲۶۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۳۷، باب ۵۲، من ابواب احکام الاولاد، ح ۸.

جسم و جاننش دور گردان، بی نیازی او را افزون و فقر و ناداری را از او دور ساز، تو آن می دانی که ما نمی دانیم. (۱)

در لایه لای این دعا به برخی از فواید ختنه کردن اشاره شده است که از جمله آن ها است: دوری از بیماری، درد و ناراحتی، سلامت از پلیدی و ناپاکی و افزایش عمر. جملات: «وَزِدْ فِي عُفْرِهِ وَادْفَعْ الْآفَاتِ عَنِ بَدَنِهِ وَ الْأَوْجَاعَ عَنِ جَسْمِهِ» (۲) بر این معنی دلالت دارند.

در کتاب های پزشکی و غیر آن نیز فوایدی بر ختنه کردن ذکر شده، به برخی از آن ها اشاره می شود:

الف: با بریدن پوسته روی حشفه، ترشحات مضر چربی، حذف می شود، زیرا جلد پوشاننده حشفه دارای چربی مخصوص است. در این صورت امکان فضای حاجت به سهولت و به آسانی انجام می گیرد و احتمال ایجاد عفونت در این ناحیه کم تر می گردد.

ب: با ختنه کردن امکان ایجاد سرطان عضو تناسلی کاهش می یابد. درصد ابتلا به سرطان عضو تناسلی کسانی که ختنه نشده اند، بسیار بالاتر است. در کتاب آسیب شناسی «رایبتر» آمده است: سرطان آلت تناسلی در بین مسلمانان بسیار نادر است، زیرا آنان قطع جلدی روی حشفه را قبل از ده سالگی انجام می دهند، اما در مناطقی که این قطع پوشش (ختنه) انجام نمی گیرد، به طور نسبی سرطان آلت تناسلی بسیار شایع است.

ج: در عین حال که ختنه یک تدبیر بهداشتی برای جلوگیری از ابتلاء به بیماری های عفونی است، باعث تأمین کام جویی بیش تر در زندگی زناشویی آینده است.

د: هم چنین ختنه کودکان مانع از ابتلای آنان به شب ادراری می شود. (۳)

ص: ۲۶۹

۱- (۱) همان: ۴۴۴، باب ۵۹، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۴۴۴، باب ۵۹، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۰۳-۱۰۴، حقوق متقابل کودکان و ولی در اسلام: ۱۶۵-۱۶۶.

یکی از مستحبات زمان تولد، مژده ولادت فرزند است و نیز مستحب است برای خانواده مسلمانی که خداوند به آن ها فرزندی عطا کرده است، تبریک و تهنیت گفته شود و برای فرزندان و والدین آن ها دعای خیر کنند.

قرآن کریم، بشارت دادن فرشتگان از جانب خداوند متعال به حضرت زکریا علیه السلام به هنگام ولادت حضرت یحیی علیه السلام را نقل نموده و می فرماید: فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب عبادت ایستاده بود و مشغول نماز بود که خداوند تو را بشارت به یحیی می دهد. (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ). (۱)

خداوند متعال تولد حضرت یحیی علیه السلام را بشارت می دهد، در این باره در سوره مریم آمده است: ای زکریا ما تو را بشارت به پسری می دهیم که نامش یحیی است که هم نام او پیش از این نبوده است. (يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا). (۲)

هم چنین بشارت ولادت حضرت اسحاق، یعقوب (۳) و عیسی: در قرآن نیز مطرح گردیده است. در روایات نیز به رعایت این امر مستحبی سفارش شده، به عنوان نمونه:

حسین بن خالد می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم تهنیت تولد نوزاد چگونه و در چه زمانی انجام می شود؟ فرمودند: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام متولد شد، جبرئیل علیه السلام از آسمان فرود آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله در روز هفتم تهنیت گفت... هم چنین هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شدند، همین برنامه را تکرار نمود. (۴)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام از ام ایمن نقل می کند که گفته است: هنگامی که امام حسین علیه السلام از فاطمه زهرا علیها السلام متولد شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله امر فرمودند: موی سر او را تراشیدند و به وزن آن نقره صدقه دادند آن گاه از طرف او عقیقه نمودند، سپس ام ایمن به

ص: ۲۷۰

۱- (۱) سوره آل عمران ۳۹:۳.

۲- (۲) سوره مریم ۷:۱۹.

۳- (۳) (وَ امْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَّرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ)، سوره هود ۷۱:۱۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۳۲:۲۱، باب ۵۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

او تهنیت عرض نمودند و او را در عباى رسول خدا پیچیدند. «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَخَلِقَ رَأْسَهُ وَ تُصَدِّقُ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّهُ وَ عَقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ» (۱) و در مورد بیان و کیفیت تهنیت نوزاد در نهج البلاغه آمده است: شخصی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی که برای او پسری متولد شده بود با این جمله:

«لِهَيْبَتِكَ الْفَارِسُ، بِرِاسِبِ سِوَارِ تَوَهْنِيْتِ بَادِ تَبْرِیْكَ كَقَتِ. اِمَامٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَوْ رَا نَهَى فَرَمُوْدَ وَ دَسْتُوْرَ دَاْدَنَدِ اِیْنَ كُوْنَه تَهْنِیْتِ بَكُوْبِیْدِ، شَكْرَ كَزَارِ خُدَايِیْ بِاَشْ كِه اَوْ رَا بَه تُو بَخْشِیْدَه وَ اَز اَنْ حَضْرَتِ دَر خَوَاسْتِ كُنْ اِیْنَ بَخْشِشْ بِرَايْتِ مَبَارَكْ بِاَشْدَ وَ بَه جَوَانِیْ وَ تَوَاثَايِیْ بِرَسَدَ وَ خُدَاوَنْدَ كَرْدَارِ نِیْكَ رَا بَه وَ سِیْلَه اَوْ بَه تُو رُوْزِیْ فَرْمَايْدِ. «قَالَ: لَا تَنْقُلْ ذَلِكْ وَ لَكِنْ قُلْ: شَكَرْتَ الْوَاهِبَ وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ، وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رُزِقْتَ بِرَّهْ» (۲).

۱۸- اهمیت سنت تبریک تولد نوزاد

موضوع تبریک و تهنیت در تولد نوزاد هر چند در ظاهر امری ساده به نظر می رسد، ولی با دقت در آن می توان به اهمیت آن پی برد، زیرا این سنت بدین معنی است که اعضای جامعه دینی در به رسمیت شناختن انتساب فرزند به پدرش و آرزوی آینده ای پر برکت برای این عضو جدید جامعه اسلامی پیشگام باشند.

به تعبیری دیگر، بشارت و تبریک سبب استحکام روابط خانوادگی و اجتماعی است و به امت اسلامی می آموزد فرزندى که به دنیا آمده در نزد خداوند دارای مقام و ارزش است. بی تردید رعایت این امور برای فضا سازی تربیت عالی اخلاقی کودکان بسیار مؤثر و غیر قابل انکار می باشد.

ص: ۲۷۱

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۴۳، باب ۳۲، ح ۶.

۲- (۲) علامه جعفری، نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷۴: ۳۵۴، مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۲۶، باب ۱۳، ح ۳.

۱- مفهوم نسب در لغت، فقه و حقوق

نسب (بافتح نون و سین) مصدر است و در لغت به معنی پیوستگی دو انسان به یکدیگر، اصل، قرابت و خویشاوندی است.^(۱) و در زبان فارسی آن را نژاد^(۲) می نامند.

و اما در اصطلاح بعضی از فقها آن را این گونه تعریف کرده اند: «نسب عبارت از منتهی شدن ولادت شخص به دیگری، مانند پدر و پسر و یا انتهای ولادت دو شخص به ثالث است، مانند منتهی شدن دو برادر به پدر».^(۳)

به گفته بعضی از حقوقدانان: «نسب، امری است که به واسطه انعقاد نطفه از نزدیکی زن و مرد به وجود می آید و از این امر رابطه طبیعی و خونی بین طفل و آن دو نفر که یکی پدر و دیگری مادر باشد، موجود می گردد».^(۴) و یا گفته اند: «نسب علاقه ای است بین دو نفر که به سبب تولد یکی از آن ها از دیگری یا تولدشان از شخص ثالثی حادث می شود».^(۵)

لازم به ذکر است که مفهوم قرابت و آثار آن با مفهوم نسب و آثار آن، یکی نیستند چنان که هیچ یک از این دو مفهوم به عمل «نزدیکی» و «ولادت» وابسته نمی باشند. به اضافه نسب خود دارای انواع متفاوتی است، از قبیل نسب ناشی از زوجیت «مشروع»، نسب ناشی

ص: ۲۷۲

۱- (۱) مصباح المنیر (۱-۲): ۶۰۲، لسان العرب ۶: ۱۷۵.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۸: ۳۸۰۷۸.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۹: ۲۳۸، تراث شیخ الاعظم (الوصایا و المواریث): ۱۷۷. موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۹.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۵۱.

۵- (۵) محمد بروجردی عبده، کلیات حقوق اسلامی: ۲۸۰.

از نزدیکی به شبهه، نسب ناشی از زنا، ناشی از لقاح مصنوعی و فرزند خواندگی و یا این که هر یک از این ها در وصف نسب، مشترک اند. تنها در وصف اعتبار شرعی و قانونی با یکدیگر تمایز و تفاوت پیدا می کنند.^(۱)

بنابراین برای روشن شدن بحث لازم است، نسب خاص را که مورد بحث در این تحقیق است - از قرابت نسبی یا نسب عام، تفکیک و هر یک را جداگانه تعریف کنیم.

نسب عام یا قرابت نسبی عبارت است از علاقه و رابطه خونی و حقوقی موجود بین دو نفر که در اثر تولد یکی از آن ها از دیگری یا تولد هر دو از شخص ثالث به وجود آمده است.

نسب به معنی خاص عبارت است از علاقه و رابطه خونی و حقوقی بین دو نفر که در اثر تولد یکی از صلب یا بطن دیگری به وجود آمده است، این رابطه وقتی از جانب طفل مورد نظر قرار گرفته باشد، نام «نسب» را به خود می گیرد و وقتی که از طرف پدر، مورد نظر واقع می شود به نام «أبوت یا رابطه پدری» و وقتی که از جانب مادر، مورد توجه قرار گیرد، به نام «رابطه مادری» نامیده می شود.^(۲) نتیجه این که، نسب به معنی دوم شامل خویشاوندان در خط اطراف، غیر از پدر و مادر و فرزندان نمی گردد.^(۳)

به هر صورت، خویشاوندی و نسب دارای آثار و احکام متعددی می باشد، از قبیل توارث، حرمت نکاح، حق ولایت و حضانت، حق نفقه و دیگر احکامی که شرح آن ها در این بخش و بخش های دیگر این تحقیق، خواهد آمد. از این رو در صورتی که خویشاوندی و نسب کسی با دیگری مورد تردید یا انکار قرار گیرد، ذی نفع می تواند برای اثبات آن در دادگاه، اقامه دعوی نماید. خویشاوندی مورد تردید و انکار، ممکن است خویشاوندی مستقیم باشد، مانند خویشاوندی بین اولاد و پدر و مادر یا جدّ و جدّه و ممکن است خویشاوندی اطراف باشد، مانند خویشاوندی بین اعمام و احوال و اولاد آن ها. اثبات خویشاوندی در هر یک از موارد بالا مبتنی بر اثبات نسب مادری و یا پدری می گردد که شرح آن ها خواهد آمد.

ص: ۲۷۳

۱- (۱) ر. ک: باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۳۱۲.

۲- (۲) اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲: ۸-۹، عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۲۶۱.

۳- (۳) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۲۲.

از جمله حقوق اولیه کودک که باید بعد از ولادت وی مورد توجه والدین قرار گیرد، ثبت نسب اوست که به تعبیر فارسی رایج این زمان، آن را اخذ شناسنامه و سند ولادت و یا شناسایی حق تابعیت خانوادگی فرزند، می نامند. این حق یکی از با اهمیت ترین حقوق کودک به حساب می آید، زیرا در آینده هویت و نسب او به وسیله آن شناخته می شود. هم چنین از اختلاط انساب و تضييع دیگر حقوق وی جلوگیری به عمل می آورد.

شناسایی افراد و احراز هویت آن ها مورد تأکید خداوند متعال است و می فرماید: ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را در شعبه ها و قبیله های مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. (یا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا). (۱)

جمله (لِتَعَارَفُوا) به گفته بسیاری از مفسرین چنین معنی می شود: شما را به گونه ای آفریدیم که بتواند بعضی از شما، نسب بعضی دیگر را بشناسد و همگان منتسب به پدر و اجداد خود باشند و به غیر آن ها نسبت داده نشوند. (۲)

و در حدیث مفصلی محمد بن سنان از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که در جواب مسائلی که از آن حضرت سؤال شده، نوشته اند: علت این که پدر می تواند بدون اجازه فرزند در مال او تصرف نماید، اما فرزند نمی تواند، آن است که خداوند فرزند را به پدر هدیه نموده و می فرماید: به هر کس بخواید دختر هدیه می کند و به هر کس بخواید پسر و یا اگر بخواید پسر و دختر هر دو را به آن ها می دهد. (۳) در ادامه آن حضرت می فرماید: فرزند منسوب به پدر است و به نام او خوانده می شود، زیرا در قرآن آمده است: فرزندان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خداوند عادلانه تر است. (أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) (۴). (۵)

ص: ۲۷۴

۱- (۱) سوره حجرات ۱۳:۴۹.

۲- (۲) التبیان فی تفسیر القرآن ۹: ۳۵۰، تفسیر الصافی ۵: ۵۴، البحر المحیط فی تفسیر القرآن ۵: ۴۳۵، تفسیر بحر العلوم ۳: ۳۲۹.

۳- (۳) (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنِئَانًا وَّ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الدُّكُورَ)، سوره شوری ۴۲: ۴۹.

۴- (۴) سوره احزاب ۳۳: ۵.

۵- (۵) علل الشرائع ۲: ۲۴۱، باب ۳۰۲، وسائل الشیعه ۱۷: ۲۶۶، باب ۷۸، من ابواب ما یکتسب به، ح ۹.

جمله شریفه (أَدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ) که امام علیه السلام به آن استدلال نموده به این معنی است: فرزندان را به پدرانشان نسبت دهید. (۱)

در دوران معاصر که مسافرت و مهاجرت افراد از شهری به شهر دیگر، بلکه از کشوری به دیگر ممالک، بسیار اتفاق می افتد. نسبت دادن فرزند به پدر و مادر در دراز مدّت و در سنین مختلف فقط با ثبت سند ولادت و اخذ شناسنامه امکان پذیر است.

بنابراین به طور قطع می توان ادعا کرد که ثبت نسب، حقی از حقوق کودک است که شارع مقدّس رعایت آن را بر والدین لازم شمرده است. البتّه از ناحیه دیگر، حق پدر نیز می باشد، زیرا ولایت او با این حق ثابت می گردد. هم چنین حق مادر نیز به حساب می آید، زیرا به وسیله آن، حقوقی که بر فرزند دارد اثبات می گردد و از او رفع تهمت زنا می شود.

۳- وجوب ثبت نسب نوزاد بر والدین

از نظر عرفی و حقوقی، اخذ شناسنامه و ثبت نسب نوزاد لازم است، زیرا عدم انجام آن موجب تضییع حقوق وی می گردد. در آیات و روایات و نیز کلمات فقها به طور خاص از این حق سخنی به میان نیامده است، ولی رعایت آن به طور کلی که ممکن است با توجه به مقتضیات زمان شکل آن تغییر یابد، مورد تأکید قرار گرفته است. در این باره علاوه بر آن چه ذکر شد، ادله دیگری نیز وجود دارد که ممکن است از آن ها استفاده شود که والدین و دیگر متولیان امور کودک، نسبت به رعایت این حق ملزم می باشند، از جمله:

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که بدهی مدّت دار «به خاطر وام و یا داد و ستد» به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید و باید نویسنده ای از روی عدالت «سندرا» در میان شما بنویسد و کسی که توانایی نوشتن دارد نباید از آن همان طور که خدا به او تعلیم داده، خودداری کند. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ). (۲)

ص: ۲۷۵

۱- (۱) تفسیر الصافی ۴: ۱۶۴، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج ۱۱: ۲۵۷، زبده التفاسیر ۵: ۳۳۷، کنز الدقائق ۸: ۱۰۱.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۸۲.

به فرموده برخی از مفسّرین، نزدیک به بیست حکم از این آیه استفاده می شود که مربوط به اصول معاملات، مانند: بیع، رهن، دین و قرض و مانند این ها می باشد. این اصول از قواعد کلی داد و ستد و حقوق است که عقلا رعایت آن را لازم می دانند و خداوند به وسیله وحی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن ها را بیان نموده است. مراعات آن ها موجب رفع تنازع و اختلاف بین افراد انسان و رسیدن حق به صاحبش می گردد. هم چنین موجب می شود مردم به اغراض خود برسند و اموالشان محفوظ بماند. در ادامه همین آیه، خداوند می فرماید: این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر می باشد. (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ). (۱) یعنی نوشتن احکامی که ذکر شد، روشن ترین راه به سوی ایجاد قسط و عدل است و در نزد خدا محبوب و نیک می باشد. با انجام آن، شهادت به طور شایسته و صحیح اقامه و حفظ می گردد و موجب می شود شک و تردید برداشته شود. این امور مطلوب مردم است و نسبت به آن تمایل نشان می دهند، بنابراین اوامر و نواهی که در آن به کار رفته جهت ارشاد به حکمی است که عقل انجام آن را لازم می داند نه وجوب و الزام شرعی. (۲)

شاید بتوان از ظاهر آیه استفاده کرد که نوشتن و شاهد گرفتن، اختصاص به دین (قرض) ندارد، بلکه امور مربوط به بیع، رهن و هر حقی از حقوق، باید نوشته شود. به همین جهت بعضی از مفسّرین معتقدند، مرجع ضمیر در جمله (فَأَكْتَبُوهُ) حق است و یا دین (۳) و از آن استفاده می شود هر حق و دینی را باید نوشت، کوچک باشد و یا بزرگ.

خلاصه آن که، از قرائن مختلف استفاده می شود، مقصود از امر به نوشتن دین، در این آیه که ارشاد به مصلحت می باشد، منع از تضييع حقوق است و این که لازم است نگاشته گردد تا بدین وسیله رفع تنازع و اختلاف شود و صاحبان حق به حقوق خود برسند.

هم چنین جمله شریفه (ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) با توجه به معنایی که برای آن ذکر گردید، اختصاص به آن چه در آیه ذکر شده ندارد، بلکه شامل هر چیز که در نزد

ص: ۲۷۶

۱- (۱) همان.

۲- (۲) مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن ۴: ۴۰۳ و ۴۱۰-۴۱۱.

۳- (۳) راوندی، فقه القرآن ۱: ۳۷۸.

خداوند پسندیده است و مردم آن را طلب می کنند و به آن تمایل نشان می دهند، می گردد. و نیز استفاده می گردد نوشتن این امور و شاهد گرفتن نسبت به آن، طریق بسوی تقوی و سبب اقامه قسط و عدل است. از جمله این امور، ثبت نسب طفل و اخذ شناسنامه برای نوزاد است، زیرا بدین وسیله از تضییع حق کودک جلوگیری به عمل می آید و نسبش محفوظ می ماند و دیگر نتایج پسندیده ای که می تواند در آینده از آن ها بهره گیرد.

۲- مادر و پدر حق ندارند به کودک ضرر بزنند. (لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِيهِ). (۱) مادر کودک، در اموری که مربوط به اوست، مانند: شیر، غذا، حفاظت و نگهداری. هم چنین پدر در نفقه و دیگر تعهداتی که نسبت به وی دارد نباید به او ضرر بزند. (۲) بنابراین مفاد آیه مبارکه چنین می شود: والدین باید نسبت به امور اولاد خود عنایت داشته باشند، تا ضرری متوجه آن ها نگردد. و چون عدم ثبت نسب و اخذ شناسنامه موجب ضرر کودک خواهد شد، باید به انجام آن اقدام نمایند تا کودک متحمل ضرر نشود.

۳- از بعضی روایات استفاده می گردد، هر چیز موجب از بین رفتن نسب و اختلاط آن شود منهی عنه است، مانند آن که: محمّد بن سنان از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرموده است: عَلَتْ اِیْنِ كِهْ بِهْ قَاذِفٍ (۳) و کسی که شرب خمر نماید هشتاد ضربه شلاق می زند این است که با قذف، ولد نفی می گردد، نسل قطع می شود و نسب از بین می رود. «لَا اَنَّ فِي الْقَذْفِ، نَفْيَ الْوَالِدِ وَ قَطْعَ النَّسْلِ وَ ذَهَابَ النَّسَبِ» (۴) تعلیلی که در این روایت آمده است، یعنی از بین رفتن نسب، به گونه ای در عدم ثبت نسب و اخذ شناسنامه کودک، نیز جاری است.

ص: ۲۷۷

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر التبیان ۲: ۲۵۸، مجمع البیان ۲: ۱۱۴.

۳- (۳) کسی که به دیگری بدون حیّت شرعی نسبت زنا یا لواط بدهد. مصباح المنیر: ۴۹۵، الروضه البهیة ۹: ۱۶۶، ریاض المسائل ۱۶: ۳۱.

۴- (۴) علل الشرائع ۲: ۲۶۴، باب ۳۳۵، وسائل الشیعه ۲۸: ۱۷۶، باب ۲ من ابواب حدّ القذف، ح ۴.

هم چنین امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: از جمله حقوق فرزند آن است که پدر، او را از خود بداند و در آینده زندگی به خود منتسب نماید، اعمالش نیک باشد و یا ناپسند. «وَ أَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مُضَافُ الْيَكِّ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ»^(۱) بی گمان انتساب کودک و والدین در طول حیاتشان مسجل نمی گردد، مگر با ثبت ولادت و اخذ شناسنامه.

۴- نتیجه

نتیجه آن که، ثبت نسب و گواهی ولادت برای نوزاد از نظر عرفی و حقوقی لازم است. مواد ۱۳، ۱۴ و ۱۵ قانون ثبت احوال، مأمور مربوط را ملزم به ثبت ولادت نوزاد نموده که مبنای شناسنامه قرار می گیرد. از نظر حقوقی، شناسنامه سند رسمی است، زیرا نزد مأمور صالح دولت تنظیم می شود^(۲) و وجوب شرعی آن نیز با استناد به ادله ای که ذکر شد بعید به نظر نمی رسد.

۵- وجوب اقرار و اعتراف به نسب

از جمله حقوق نوزاد بعد از ولادت آن است که پدر نسبت به فرزندش اقرار و اعتراف نماید و آن را از خود بداند و سرپرستی او را بپذیرد.

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «هنگامی که فرزند از همسر مردی که زن، فراش^(۳) او بوده متولد گردید، لازم است به آن اقرار نماید و نفی آن جایز نیست»^(۴).

هم چنین شهید ثانی نگاشته است: «در صورتی که انتساب فرزند به زوج ممکن باشد، حکم می شود که فرزند او است و نفی آن جایز نیست، اعم از این که زنا از مادر تحقق یافته

ص: ۲۷۸

۱- (۱) تحف العقول: ۲۶۳.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۴۱.

۳- (۳) فراش در لغت به معنی مفعول و چیزی که فرش قرار گرفته می باشد و هر یک از زن و مرد فراش دیگری است. مصباح المنیر: ۴۶۸، لسان العرب ۵: ۱۱۱، و مقصود فقها از فراش، معنی کنایی آن است، یعنی مردی که با نکاح شرعی، زنی را به زوجیت خود در آورده است. المبسوط ۴: ۲۶۶، سید بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۲۶.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۵.

باشد و یا خیر و اعم از این که گمان نفی فرزند از زوج به استناد قرائن غیر شرعی، وجود داشته باشد یا خیر، زیرا مقتضای ظواهر ادله شرعی، چنین است»^(۱).

عبارات بسیاری از فقها نیز با اختلاف در تعبیر مانند آن چه ذکر شد، می باشد.^(۲) به هر حال پدر خانواده حقی ندارد بدون دلیل، فرزند را از خود نفی نماید. این کار از نظر شرع مقدس اسلام عملی زشت و نکوهیده است و در برخی از مواقع حتی موجب مجازات و تنبیه مدعی است، زیرا علاوه بر این که حق فرزند مورد تعدی و تجاوز قرار می گیرد، نسبت به مادر فرزند نیز اتهام و اهانتی بس سنگین متوجه می شود که امنیت و احترام محیط خانوادگی را خدشه دار می سازد و کانون خانواده را در معرض آسیب جدی قرار می دهد.^(۳) از این رو در متون فقهی، مسأله اثبات نسب فرزند و نهی از انکار نسب فرزند به پدر بسیار جدی تلقی شده و به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هر مردی که فرزند خود را انکار کند در حالی که فرزند به او نگاه می کند (به او علاقمند است) خداوند چنین مردی را از رحمت خویش محروم می گرداند و در قیامت نزد همه آفریدگان از اولین و آخرین، رسوایش می سازد. «... وَ أَيْبَا رَجُلٍ نَفَى نَسَبَ وَلَدِهِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ مِنَ الْأُولَى وَ الْأَخْرَى»^(۴) در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: از جمله حقوق فرزند بر پدر آن است که نسبش را انکار ننماید.

«مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ لَا يَجْحَدَ نَسَبَهُ»^(۵).

ص: ۲۷۹

- ۱- (۱) مسالک الافهام ۸: ۳۸۱.
- ۲- (۲) تحرير الأحكام الشرعية ۴: ۱۵-۱۶، كشف اللثام ۷: ۵۳۲، جامع المدارك ۴: ۴۴۳، جواهر الكلام ۳۱: ۲۲۲، تفصيل الشريعة (كتاب النكاح): ۵۰۳.
- ۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۵۲، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۱۳.
- ۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۴۴۰، ابواب اللعان، ح ۵، عوالی اللثالی العزیزیه ۳: ۴۱۸، باب اللعان، ح ۱۹.
- ۵- (۵) كتر العمال ۴۷۳: ۱۶، ح ۴۵۵۱۲.

در صورتی که انتساب طفل به پدر به هر دلیل، مورد اختلاف و انکار (۱) قرار گیرد با تحقق اماره فراش و زوجیت شرعی و شرایط آن، فرزند به پدر ملحق و منتسب می گردد و آثار نسب بر آن مترتب می شود. در این حکم بین فقهای امامیه اختلافی نیست. (۲)

مرحوم سید عاملی در این باره می نویسد: «این مسأله در بین اصحاب «فقهاء امامیه» اجماعی است که اگر فرزند از زن دائمی مردی متولد شود در صورتی که شرایط الحاق داشته باشد به او ملحق و منتسب می شود». (۳) برخی دیگر از فقها نیز ادعای اجماع نموده اند. (۴)

۷- دلیل دیدگاه فقیهان

مستند دیدگاه فقها علاوه بر اجماع که بدان اشاره رفت، حدیث مشهور و معروفی است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: فرزند از آن صاحب فراش می باشد و برای کسی که به مادر او نسبت زنا دهد، سنگ است. «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَبْرُ». (۵) این حدیث بین جمیع فرق و طوایف اسلامی مشهور است (۶) و همگی بر مضمون آن اتفاق نظر دارند. (۷)

هم چنین در کلمات اهل بیت: در بسیاری از موارد به آن استدلال شده، از جمله امیر المؤمنین علیه السلام در جواب معاویه نوشتند: «ما اعتراض شما نسبت به نفی این زیاد

ص: ۲۸۰

۱- (۱) انکار نسبت فرزندان ممکن است به انگیزه های مختلف صورت پذیرد، از جمله محروم کردن فرزندان از ارث یا شانه خالی کردن از تعهدات دیگر و مسئولیت های پدر یا اختلاف خانوادگی و یا وجود امارات غیر شرعی، مثل این که مادر طفل، متهم به زنا و فرزند از نظر قیافه شبیه زانی باشد یا این که فرزند با زانی از جهت گروه خونی توافق داشته باشد و از این قبیل امور.

۲- (۲) المقنعه: ۵۳۷-۵۳۸، السرائر ۲: ۶۵۷، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰، قواعد الأحكام ۳: ۹۸، كشف اللثام ۷: ۵۳۲.

۳- (۳) نهاییه المرام ۱: ۴۳۲.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۳، مسالک الأفهام ۸: ۳۹۱، الحدائق الناضرة ۲۵: ۳، جامع المدارک ۴: ۴۴۴.

۵- (۵) الکافی ۵: ۴۹۱، ح ۳، مَنْ لَا يَحْضُرُ الْفَقِيهَ ۴: ۳۲۷، فی النوادر، ح ۵۸۱۲، وسائل الشیعه ۲۱: ۱۶۹، باب ۵۶، من ابواب النکاح، ح ۱، سنن ابن ماجه ۲: ۴۹۷، ح ۲۰۰۶-۲۰۰۷، صحیح البخاری ۸: ۱۵، ح ۶۷۶۵.

۶- (۶) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۲۳.

۷- (۷) جواهر الکلام ۲۱: ۲۳۲.

(این که برای او پدری ذکر نموده ام) پس بدان تنها من او را نفی ننموده ام، بلکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله او را نفی کرده، زیرا فرموده است: «أَلَوْلَيْدٌ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^(۱) فقها، این حدیث شریف را مدرک قاعده فقهی قرار داده اند با نام

«أَلَوْلَيْدٌ لِلْفِرَاشِ» و با استناد به آن، نسب مورد تردید را اثبات می نمایند و طریقه استدلال به آن بدین شرح است:

مقصود نبی اکرم صلی الله علیه و آله از ذکر این روایت بیان حکم شرعی است نه اخبار از امر خارجی، یعنی هر چند روایت به صورت جمله خبریه صادر شده ولیکن در حقیقت انشاء است. افزون بر این که اگر این جمله را جمله خبریه قرار دهیم، چه بسا منطبق با واقع نباشد و فرزند با نطفه غیر زوج منعقد شده باشد، به ویژه در آن زمان که عمل زنا شایع بوده و صدور کلام غیر واقع از آن حضرت، امکان ندارد، زیرا معصوم است.

و از طرفی در علم بلاغت بیان شده که ذکر «الف و لام» در مبتدا، مفید حصر و اختصاص است. بنابراین متفاهم عرفی از جمله اول روایت «أَلَوْلَيْدٌ لِلْفِرَاشِ» چنین می شود؛ فرزند اختصاص به زوج دارد و برای غیر او حق و نصیبی در آن نیست.

در این صورت از روایت استفاده می گردد آن حضرت فراش (نکاح شرعی) را اماره معتبر شرعی در مقام تعیین نسب قرار داده و اثبات می شود فرزند از صاحب فراش است و دیگران حق و نصیبی در آن ندارند.

از طرف دیگر ملاک و معیار اماره شرعی همانند اماره عرفی آن است که غالباً منطبق با واقع است، هر چند ممکن است در بعضی موارد چنین نباشد. هم چنین ملاک اماره شرعی آنست که قطع و یقین به انطباق آن با واقع یا خلاف واقع نداشته باشد، زیرا در این صورت راهی برای تعبد باقی نمی ماند.

خلاصه این که «أَلَوْلَيْدٌ لِلْفِرَاشِ» اماره شرعی است، در مواردی که تردید و شک وجود دارد که آیا فرزندی که با وجود نکاح شرعی متولد شده، از زوج است یا خیر؟

از آن چه گفته شد روشن گردید، قرائن، امارات و ظنونی که از نظر شرعی دارای اعتبار نیست، مثل این که فرزند از نظر قیافه شبیه زانی باشد، انطباق گروه خونی فرزند با

ص: ۲۸۱

زانی، و عدم انطباق آن با زوج و دیگر اماراتی که عرف آن را معتبر می‌داند، ولی شرع آن‌ها را معتبر ندانسته است، نمی‌تواند ملاک اثبات یا نفی نسب قرار گیرد.

بنابراین برای مسلمان جایز نیست، فرزندی که در فراش او متولد شده را با ظن و گمان از خود نفی کند هر چند نفی او با استناد به قرائن و امارات عرفی صورت پذیرد، البته اگر امارات غیر شرعی موجب قطع و یقین شود که فرزند از فراش نیست، در این صورت نفس قطع و یقین ملاک عمل قرار می‌گیرد و نیاز به تمسک به این قاعده نیست، زیرا این قاعده در مقام تردید و شک، اماره شرعی قرار داده شده است.

اما در جمله دوم روایت «وللعاهر الحجر»، عاهر به معنی زانی و حجر به معنی سنگ است و کنایه از این است که باید زانی را طرد نمود و دعوی او نسبت به فرزند مسموع نیست، همان گونه که باید سنگ را با سنگ از خود دور نمود.^(۱)

۸- تعمیم حکم در ازدواج موقت

ظاهر و اطلاق کلمات بسیاری از فقیهان بیانگر این است که نکاح موقت نیز مشمول قاعده فراش^(۲) می‌باشد و برخی از فقها به این تعمیم تصریح نموده‌اند.

مرحوم فاضل مقداد در این باره می‌نویسد: «این حکم اختصاص به فرزند زن دائم ندارد، فرزند زن متعه و نکاح غیر دائم نیز مشمول این حکم قرار می‌گیرد».^(۳) برخی دیگر همانند علامه در تحریر^(۴) و دیگران^(۵) نیز به این حکم تصریح نموده‌اند.

۹- شرایط اثبات نسب

هرگاه نطفه طفل قبل از اجرای صیغه نکاح منعقد گردد و سپس زن و مرد با یکدیگر ازدواج نمایند، طفل متولد از آنان شرعی و قانونی نیست و نسب او ناشی از نکاح نخواهد

ص: ۲۸۲

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۲۷:۴ الی ۳۱، جواهر الکلام ۹۲:۲۲، جامع المدارک ۴۴۴:۴.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۵، المقننه: ۵۳۷، شرائع الإسلام ۳۴۰:۲، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳.

۳- (۳) التنقیح الرائع ۲۶۱:۳.

۴- (۴) تحریر الأحکام الشرعیه ۱۸:۴.

۵- (۵) الجامع للشرائع: ۴۶۱، کشف اللثام ۵۳۷:۷، ریاض المسائل ۱۱۵:۱۲.

بود، هر چند که آن طفل ولادتش در هنگام تحقّق زوجیت واقع شود و آنان طفل را از خود بدانند. این حکم مورد اتفاق فقها است. (۱) روایت نبوی «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» (۲) و دیگر روایات (۳) بر آن دلالت دارند. بنابراین بحث اثبات نسب در فرآش مربوط به مواردی است که نطفه طفل بعد از تحقّق نکاح شرعی منعقد شود و مورد اختلاف و تردید قرار گیرد. در این فرض برای اثبات نسب و الحاق فرزند به زوج شرایطی ذکر شده است:

شرط اول: انزال منی مرد و زن

عده ای از فقیهان معتقدند دخول (۴) زوج به زوجه در اثبات نسب و الحاق فرزند به وی شرط است. (۵) آنان برای اثبات نظریه خود به اجماع (۶) فقها در این زمینه و دیگر ادله ای که همگی مورد خدشه (۷) قرار می گیرد، استناد نموده اند. برخی دیگر امکان نزدیکی و مجامعت را شرط الحاق فرزند به زوج دانسته اند. (۸) ظاهراً دلیل این نظریه نیز اجماع است که ثابت نیست.

لیکن همان گونه که برخی از فقها (۹) به ویژه بعضی از اعلام معاصرین (۱۰) اظهار نظر نموده اند فقط انزال منی مرد و ورود آن به رحم زوجه، شرط الحاق فرزند به زوج می باشد، هر چند دخول به معنی کنایی آن صورت نپذیرفته باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «در الحاق فرزند به زوج، انزال شرط است، اعمّ از این که دخول صورت پذیرفته باشد یا خیر و اعمّ از این که انزال در آلت زن باشد یا در حوالی آن، با این احتمال که رحم آن را جذب نماید یا به هر وسیله ممکن مانند: وسایل پزشکی

ص: ۲۸۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶-۲۳۷.

۲- (۲) الکافی ۵: ۴۹۱-۴۹۲، ح ۲-۳.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) کلمه دخول کنایه از مجامعت و پنهان شدن آلت ذکور به مقدار حشفه در قُبُل و یا در دُبُر زن می باشد.

۵- (۵) النهایه: ۵۰۶، المقنعه: ۵۳۷، السرائر ۲: ۶۵۷، نهایه المرام ۲: ۲۲۷، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰.

۶- (۶) جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۹، ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۵، الحدائق الناضره ۲۵: ۳.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۲-۳۶.

۸- (۸) المسبوط ۴: ۲۶۶، الجامع للشرائع: ۴۶۱، ملاذ الأخیار ۱۳: ۳۴۸.

۹- (۹) الحدائق الناضره ۲۵: ۴، جواهر الکلام ۳۴: ۴۸، جامع المدارک ۴: ۴۴۴، الروضه البهیة ۵: ۴۳۲.

۱۰- (۱۰) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۷، سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲: ۲۸۲.

این زمان، منی مرد در رحم زن داخل شود. وی در ادامه می نویسد: انعقاد نطفه به این صورت (دخول منی مرد در رحم زن با وسایل پزشکی روز) به طور متواتر نقل شده است.^(۱)

ادله فقهی این دیدگاه

۱- عموم حدیث «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»^(۲) زیرا لازمه فراش قرار گرفتن زن برای مرد، انزال است و این که منی مرد در رحم زن وارد شده باشد.^(۳)

۲- در روایت صحیح، اسماعیل بن بزیع می گوید: شخصی از علی بن موسی الرضا علیه السلام در حالی که من می شنیدم، سؤال کرد: مردی زنی را با عقد موقت به نکاح خود در آورده و با او شرط کرده فرزند نخواهد، ولی زن صاحب فرزند شده و مرد آن را انکار می نماید و بر انکار خود پافشاری دارد، حضرت در حالی که پیدا بود انکار مرد را نکوهیده می داند، دوبار فرمود: چگونه انکار می نماید، این عمل نکوهش بزرگ در پی دارد. «وَقَالَ: يَجْحَدُ! وَ كَيْفَ يَجْحَدُ؟ إِعْظَامًا لِدَلِكْ»^(۴) چون تولد فرزند با انزال منی مرد در اطراف آلت زن، امکان پذیر است، بنابراین از این روایت می توان استفاده نمود در الحاق فرزند به زوج، انزال منی کافی است.

۳- ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: منی مربوط به مرد است هر کجا که بخواهد آن را قرار می دهد، البته اگر زن حامله شد و فرزند آورد مرد حق ندارد آن را انکار نماید، سپس آن حضرت شدیداً انکار مرد را تقبیح نمودند. «الْمَاءُ مَاءُ الرَّجُلِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَلَدٌ لَمْ يُنْكِرْهُ وَ شَدَّدَ فِي إِنْكَارِ الْوَلَدِ»^(۵) بی گمان اطلاق این روایت شامل مسأله مورد بحث می گردد و از آن استفاده می شود مرد حق انکار فرزندی را که از همسر او متولد شده، ندارد، اعم از این که انعقاد نطفه با دخول باشد یا این که انزال در اطراف رحم شده باشد و رحم آن را جذب نموده باشد.

ص: ۲۸۴

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳-۵۰۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۶۹:۲۱، باب ۵۶، من ابواب النکاح، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۴ و ۵۰۶.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۶۹:۲۱، باب ۳۳، من ابواب المتعه، ح ۲.

۵- (۵) همان، ح ۵.

۴- روایات دیگری نیز بدین گونه که توضیح داده شده می تواند مستند این نظریه قرار گیرد. (۱)

۵- به ضرورت ثابت شده و بسیار اتفاق افتاده است که با انزال منی در اطراف رحم زن و جذب آن به داخل رحم و یا انتقال آن به وسیله وسایل پزشکی مستحدث، زن حامله می گردد. این مسأله قطعی و غیر قابل انکار است.

شرط دوّم: سپری شدن اقل مدّت حمل

در میان فقها اجماعی است که در الحاق فرزند به زوج لازم است تولّد طفل شش ماه پس از نزدیکی مرد با زن باشد و نیز اجماعی است که اقل مدّت حمل در طفل کامل الخلقه که زنده متولّد شود، شش ماه است. (۲)

سید مرتضی در این خصوص نگاشته است: «کمترین مدّت زمان حمل در نزد ما شش ماه است، فقهای امامیه بر این مسأله اتفاق نظر دارند. در این باره از فقهای اهل سنت نیز مخالفتی نقل نشده است.» (۳)

هم چنین شهید ثانی آورده است: در بین علمای اسلام اجماعی است که کمترین زمانی که ممکن است انسان زنده، کامل الخلقه متولّد شود از زمان نزدیکی تا وقت ولادت، شش ماه است. (۴)

ادّله این دیدگاه

۱- اجماع و اتفاق فقها، هم چنان که ذکر شد.

۲- خداوند می فرماید: دوران حمل طفل و از شیر باز گرفتن سی ماه است. (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا). (۵)

ص: ۲۸۵

۱- (۱) همان: ح ۲ و ۶، ۳۷۹:۲۱، باب ۱۶، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲.

۲- (۲) ر. ک: المقنعه: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۰، السرائر ۲: ۶۵۷، جواهر الکلام ۳۱: ۲۲۴.

۳- (۳) سید مرتضی، رسائل ۱: ۱۹۲.

۴- (۴) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۳.

۵- (۵) سوره احقاف ۴۶: ۱۵.

در آیه دیگری آمده است، جدا کردن کودک از شیر، می تواند در خلال دو سال باشد، (وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) (۱). اگر دو سال (بیست و چهار ماه) از سی ماه که در آیه قبل برای حمل و فصال تعیین گردیده، کسر گردد، شش ماه باقی می ماند و مدعا ثابت می گردد، زیرا شش ماه به اجماع فقها، بالاترین مدّت حاملگی زنان نیست، بنابراین باید اقل مدّت باشد. (۲).

۳- اخبار مستفیضه بلکه متواتره نیز بر این حکم دلالت دارد. مانند آن که شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: کمترین مدّت حمل شش ماه است. «أَدْنَى مَا تَحْمِلُ الْمَرْأَةُ لِبَيْتِهِ أَشْهُرٌ» (۳). هم چنین شیخ طوسی در تهذیب از جمیل بن صالح و او از امام صادق و یا امام باقر علیهما السلام نقل نموده که از آن حضرت در مورد زنی که در زمان عدّه طلاق به ازدواج دیگری در آمده سؤال شد؟ حضرت جواب فرمود: باید از او جدا شود و یک عدّه طلاق نسبت به زوج دوّم و اوّل کافی است و اگر از او فرزندی متولّد شد و از زمان نزدیکی زن با زوج دوّم، شش ماه و یا بیش تر بگذرد، فرزند از زوج دوّم است، ولی اگر کم تر از شش ماه گذشته باشد از زوج اوّل است.

«قَالَ... فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِبَيْتِهِ أَشْهُرٌ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْأَخِيرِ وَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقْلٍ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ» (۴). روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد. (۵).

شرط سوّم: سپری نشدن بیش تر از حداکثر مدّت حمل

در اثبات نسب با فراش، باید از زمان نزدیکی و انعقاد نطفه تا زمان تولّد کودک بیش از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد. قبل از بیان این شرط، ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

ص: ۲۸۶

۱- (۱) سوره لقمان ۱۴:۳۱.

۲- (۲) ر. ک: الحدائق الناضره ۵:۲۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۳۸۴:۲۱، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱۵.

۴- (۴) همان: ۳۸۳، ح ۱۳.

۵- (۵) همان: ح ۱ و ۸.

۱ - بحث در این شرط مربوط به مواردی است که وضع حمل به طور عادی و طبیعی انجام شود، اما اگر به واسطه عللی به تأخیر بیفتد در آن صورت بحث از این شرط بی فایده است، زیرا یقین به گذشت بیش تر از مدّت حمل پیدا می شود.

۲ - مبدأ زمان حمل بر طبق نظریه ای است که در بحث پیشین اختیار گردید که آیا مقصود از دخول، معنی کنایی آن است یا امکان نزدیکی و یا انزال؟ به هر صورت اصل این شرط مورد اتفاق است هر چند تعیین زمان حداکثر حمل بین فقهای امامیه اختلاف است و نظریاتی ابراز گردیده است.

الف: حداکثر مدّت حمل

دیدگاه مشهور میان فقیهان، که بسیاری از فقهای اعم از متقدمین (۱) تا معاصرین (۲) آن را پذیرفته اند این است که حدّ اکثر مدّت حمل نه ماه است و مستند آن، روایات است، مانند:

۱ - عبدالرحمن سیاه می گوید از امام باقر علیه السلام در مورد حداکثر مدّت حمل سؤال کردم؟ زیرا شنیده بودم بعضی از اهل تسنّن آن را دو سال می دانند، حضرت فرمود: دروغ است. حداکثر مدّت حمل نه ماه است و لحظه ای بر این مدّت افزوده نمی شود و اگر یک ساعت افزایش یابد قبل از این که طفل از رحم مادر خارج شود مادرش کشته می شود. «فَقَالَ: كَذَبُوا أَقْصَى مُدَّةِ الْحَمْلِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَزِيدُ لِحَظَّةٍ وَ لَوْ زَادَ سَاعَةً [لِحَظَّة] لَقُتِلَ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ» (۳) این روایت از نظر سند، ضعیف است و هر چند دلالت آن روشن است، ولی به گفته بعضی از فقهای تأمل در آن، خلاف نظر مشهور را اثبات می نماید و مقصود نه ماه پس از ولوج روح در جنین است، چرا که در آن هنگام جنین را طفل می نامند و رشد و نمو او از آن زمان آغاز می شود و قبل از آن، نطفه و علقه و مضغه می نامند و نموی ندارد.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) المقتنع: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۵، السرائر ۲: ۶۵۷ و ۶۶۰، كشف اللثام ۷: ۵۳۳، ریاض المسائل ۱۲: ۱۰۴.

۲- (۲) مهذب الأحكام ۲۵: ۲۳۸، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

با توجه به این معنی است که مناسب است گفته شود اگر طفل یک ساعت بیش تر از نه ماه در رحم بماند او را می کشد، زیرا در صورتی که علقه و مضغه است و نموی ندارد، بی تردید اگر ساعت ها هم در رحم بماند موجب قتل مادرش نمی گردد.^(۱)

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است، اطفالی که شش ماه یا هفت ماه و یا نه ماه در رحم مادر باشند بعد از تولد باقی می ماند ولی اگر طفل هشت ماه در رحم مادر باقی بماند، نمیتواند به زندگی خود ادامه دهد. «يَعِيشُ الْوَالِدُ لِيَبِئْتَهُ أَشْهُرٌ وَ لِسَبْعِهِ أَشْهُرٌ وَ لِتِسْعِهِ أَشْهُرٌ وَ لَا يَعْيشُ لِثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ»^(۲) اگر این روایت در مقام بیان تعیین زندگی طفل در رحم مادر باشد از آن استفاده می شود حداکثر مدت حمل نه ماه است. ولی همان گونه که بعضی از اساتید اظهار نظر نموده اند، در مقام بیان زندگی طفل بعد از وضع حمل است و عبارت آن اخباری است، (خبر دادن) به این که بعد از این مدت، طفل زنده می ماند یا خیر؟ ولی ممکن است حداکثر مدت حمل نیز از اطلاق مقامی آن استفاده گردد.

(۳) ۳- در روایت صحیح، عبد الرحمن حجاج می گوید: از ابا ابراهیم (موسی بن جعفر علیه السلام) شنیدم که می فرمود: اگر مردی زن خود را طلاق دهد در حالی که زن مدعی است حامله می باشد، اگر بعد از نه ماه فرزند متولد گردید این زمان پایان عده طلاق است و اگر زن، مدعی حامله بودن نیست باید سه ماه عده نگه دارد سپس از شوهر جدا شود. «يَقُولُ: إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَأَدَعَتْ حَبْلًا أَنْتَظِرُ بِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ وُلِدَتْ وَ إِلَّا اعْتَدْتُ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ قَدْ بَأَتْ مِنْهُ»^(۴) این روایت به صراحت دلالت دارد؛ با ادعای حاملگی از طرف زن، باید نه ماه منتظر بود. بنابراین باید حداکثر مدت حمل نه ماه باشد، زیرا اگر غیر از این بود می باید امام علیه السلام آن را بیان نماید، چون فرض بر این است که در مقام بیان حکم

ص: ۲۸۸

۱- (۱) شیخ محمد علی اراکی، کتاب النکاح: ۷۵۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۸۰: ۲۱، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۴۷: ۳.

۴- (۴) الکافی ۱۰۱: ۶، باب المسترابة بالحبل، ح ۱، تهذیب الأحکام ۱۲۹: ۸، ح ۴۴۴.

است. (۱) آیه الله فاضل لنکرانی معتقد است ظهور روایت در این که حداکثر مدّت حمل نُه ماه است قابل انکار نیست. (۲)

در این باره به روایات (۳) دیگری نیز استناد شده که از نظر سند ضعیف می باشند و در ادامه بیان می شود که روایت صحیح عبد الرحمن بن حجاج می تواند مستند نظریه ای که می گوید حداکثر مدّت حمل یک سال است، قرار گیرد.

لازم به یادآوری است، مقصود فقیهان از نه ماه، حدّ متعارف عرفی است؛ به این معنی که ممکن است چند ساعت بلکه چند روز کم و زیاد شود و دقت های عقلی مورد نظر نیست. چرا که روایاتی که دلالت دارد مدّت حمل لحظه ای از نه ماه زیادتر نمی شود، در مقابل نظریاتی که حداکثر مدّت حمل را دو سال و یا بیش تر می دانند، صادر شده است. (۴)

ب: حداکثر مدّت حمل ده ماه است

عده ای از فقها مانند محقق در شرائع (۵) و علامه در قواعد و کتب دیگرش (۶) و برخی دیگر (۷) این نظریه را پذیرفته و برای اثبات آن به عموم قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» استدلال کرده اند، زیرا به مقتضای آن قاعده، باید فرزند ملحق به فراش (زوج) گردد، هر چند حمل از نه ماه تجاوز نماید. هم چنین به اصل عدم تولّد نوزاد از زنا و شبهه، و وقوع تولّد در ماه دهم استدلال شده است، زیرا در مواردی طفل در ماه دهم از نزدیکی مرد و زن متولّد شده و بهترین دلیل بر وجود چیزی، وقوع آن است. (۸)

ص: ۲۸۹

۱- (۱) ر. ک: الحدائق الناضره ۸:۲۵

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۹.

۳- (۳) الکافی ۱۰۲:۶، ح ۴ و ۱۵:۵، تهذیب الأحکام ۱۲۹:۸، ح ۴۴۷، وسائل الشیعه ۲۲:۲۲۴، باب ۲۵، من ابواب العدد، ح ۴.

۴- (۴) ر. ک: المهذب الاحکام ۲۳۹:۲۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲:۳۴۰.

۶- (۶) قواعد الأحکام ۳:۹۸، ارشاد الأذهان ۲:۳۸، تحریر الأحکام الشرعیه ۴:۱۵.

۷- (۷) التنقیح الرائع ۳:۲۶۳، کشف الرموز ۲:۱۹۵.

۸- (۸) التنقیح الرائع ۳:۲۶۳.

لیکن، این ادله مورد خدشه قرار گرفته است، زیرا عموم قاعده فراش می تواند مستند نظریه ای که می گوید حداکثر مدت حمل یک سال است، نیز قرار گیرد. هم چنین اصل در موردی می تواند دلیل قرار داده شود که دلیل دیگری نباشد و در ادامه خواهد آمد که در این جا دلیل بر خلاف اصل وجود دارد، گذشته از آن، اجرای اصل به نحوی که بیان گردید مثبت است و نمی تواند حجت شرعی قرار گیرد. به بیان دیگر، اصل عدم زنا نمی تواند حداکثر مدت حمل را ثابت نماید.^(۱)

اما این مدعا که تولد نوزاد در ماه دهم واقع شده، چه بسا به خاطر اشتباهاتی است که صورت پذیرفته و به گفته مرحوم شهید ثانی، این استدلال شباهت به استحسان دارد و نمی تواند دلیل حکم شرعی قرار گیرد.^(۲)

ج: حداکثر مدت حمل یک سال است

عده ای از فقها مانند سید مرتضی^(۳) و حلی^(۴) و ابن سعید^(۵) و ابن زهره^(۶) از متقدمین، حداکثر مدت حمل را یک سال دانسته اند. علامه حلی در کتاب مختلف^(۷) نیز به این نظریه تمایل نشان داده و نیز سید عاملی در نهایه المرام^(۸) و شهید ثانی در مسالک^(۹)، این قول را اقرب به صواب دانسته اند. در بین فقهای معاصر نیز امام خمینی^(۱۰) و آیه الله خویی^(۱۱) و نیز آیه الله خوانساری^(۱۲) این دیدگاه را پذیرفته اند.

ص: ۲۹۰

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۵۱.

۲- (۲) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۷.

۳- (۳) الانتصار: ۳۴۵.

۴- (۴) الکافی فی الفقه: ۳۱۴.

۵- (۵) الجامع للشرائع: ۴۶۱.

۶- (۶) غنیه الزروع: ۱: ۳۸۷.

۷- (۷) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۶.

۸- (۸) نهایه المرام ۲: ۹۶ و ۱: ۴۳۳-۴۳۴.

۹- (۹) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۶.

۱۰- (۱۰) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۷، مسأله ۱.

۱۱- (۱۱) منهاج الصالحین ۲: ۲۸۲.

۱۲- (۱۲) جامع المدارک ۴: ۴۴۷.

به نظر ما این نظریه در میان دیدگاه‌های مطرح شده، وجیه تر است. نظریه پزشکی جدید نیز آن را تأیید و بر اثبات آن استدلال نموده است.^(۱) ادله پسندیده تر بودن آن عبارتند از:

۱- عموم روایت نبوی «أَلَوْلَدُ لِلْفِرَاشِ» این روایت اقتضا دارد، فرزند ملحق به فراش (زوج) گردد، هر چند یک سال از زمان نزدیکی مرد با زن گذشته باشد.

۲- روایات، از جمله روایت صحیح عبدالرحمن بن حجاج. در این روایت امام علیه السلام می فرماید: اگر مردی زن خود را طلاق دهد در حالی که زن، مدعی حمل است باید نه ماه منتظر بماند، اگر فرزند متولد شد، عدّه تمام می شود، در غیر این صورت باید سه ماه دیگر نیز بر تعداد ماه‌هایی که عدّه نگه داشته، بیفزاید سپس از شوهر جدا شود و عدّه اش تمام می گردد.^(۲) روایات دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که پیش تر بدان اشاره شد.

مرحوم شهید ثانی بعد از ذکر این روایات می گوید: «روایت صحیح عبد الرحمن بن حجاج دلیل است بر این که ممکن است حداکثر مدّت حمل به یک سال برسد هر چند غالباً نه ماه است. به همین جهت امام علیه السلام دستور فرموده است، در صورتی که بعد از نه ماه فرزند متولد نشد، باید زن مطلقه سه ماه دیگر احتیاطاً صبر کند، زیرا احتمال وضع حمل بعد از یک سال وجود دارد. این روایت روشن ترین دلیل است بر این که حداکثر مدّت حمل ممکن است یک سال باشد و از نظر سند قوی است، زیرا با اسانید مختلف ذکر شده است.»

وی در ادامه می افزاید: «هیچ دلیل معتبری که اثبات نماید حداکثر مدّت حمل کم تر از یک سال است، وارد نشده است. بنابراین استصحاب حکم این روایت و نیز حکم قاعده فراش، مناسب ترین دلیل این نظریه می باشد هر چند غالباً این گونه نباشد.» وی می گوید: «موردی که زمان حمل یک سال به طول بیانجامد در زمان ما واقع شده

ص: ۲۹۱

۱- (۱) ر. ک: عمر بن محمد بن ابراهیم غانم، احکام الجنین: ۷۳-۷۴، فتحیه مصطفی عطوی، الجهاض بین الشرع و القانون و الطب: ۱۴۵-۱۴۶، عمر سلیمان عبدالله الأشقر، احکام المرأة الحامل: ۹۵-۹۶.

۲- (۲) الکافی ۶: ۱۰۱، باب المسترابة بالحبلى، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۲: ۲۲۳، باب ۲۵، من ابواب العدد، ح ۱.

است». بنابراین باید روایاتی که حداکثر مدّت حمل را نه ماه می داند، حمل بر غالب نمود. (۱) عبارت مرحوم سید عاملی (۲) و بعضی از اعلام فقهای معاصر (۳) در توجیه نظریه اخیر، شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

۱۰- شرایط تحقّق و اثبات نسب در حقوق

وجود و اثبات حق با هم رابطه نزدیک دارند به ویژه در امور پنهانی که در دیدگاه عمومی رخ نمی دهد و تنها دو طرف دعوی از حقیقت آن آگاهی دارند، این رابطه آشکارتر به چشم می خورد. نسب نیز یکی از این امور است؛ پاره ای از ارکان آن مانند: نکاح زن و مرد یا زایمان کودک از وقایع علنی است که به آسانی اثبات می شود، ولی نزدیکی بین زن و شوهر و به ویژه انحصار آن به شوهر در زمره اسرار زندگی است که حقوق به دشواری به آن دسترسی دارد و ناچار است دست به دامان اماره و ظاهر و فرض بزند. (۴)

بدان جهت در صورتی که انتساب قانونی طفل به پدر، مورد اختلاف قرار گیرد، به وسیله هر دلیل که دلالت نماید طفل از نطفه آن مرد و زنی موجود شده که بین آنان در زمان انعقاد نطفه نکاح صحیح وجود داشته، قابل اثبات است.

ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی مقرر می دارد: «طفل متولّد در زمان زوجیت ملحق به شوهر است، مشروط بر این که از تاریخ نزدیکی تا زمان تولّد کم تر از شش ماه و بیش تر از ده ماه نگذشته باشد».

طبق اماره قانونی فراش که در ماده فوق بیان گردیده است، طفلی که نطفه او در دوران زوجیت منعقد گردد از آن شوهر شناخته می شود، مشروط بر این که:

الف: نزدیکی بین زوجین واقع شده باشد. نزدیکی جنسی به اعتبار این که سبب انعقاد نطفه می گردد، مبنای قاعده فراش قرار گرفته است، لیکن به خودی خود

ص: ۲۹۲

۱- (۱) مسالک الأفهام ۸: ۳۷۵-۳۷۶.

۲- (۲) نهاییه المرام ۱: ۴۳۴-۴۳۵.

۳- (۳) جامع المدارک ۴: ۴۴۷، شیخ محمد علی اراکی، کتاب النکاح: ۷۵۶ و ۷۵۸.

۴- (۴) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۵: ۲.

نمی تواند دلیل بر نسب قانونی قرار گیرد، زیرا در بعضی از موارد از اموری که موجب حمل زن گردد، نمی باشد.

ب: تولد طفل پس از شش ماه از تاریخ نزدیکی باشد. علت ذکر این شرط آن است که طفل در صورتی می تواند در خارج از رحم به زندگی خود ادامه دهد که شش ماه یا بیش تر از انعقاد نطفه او گذشته باشد، ولی هرگاه کم تر از شش ماه از تاریخ انعقاد، طفل متولد گردد، نمی تواند زندگی مستقل داشته باشد.

البته فرض ماده مذکور، در طفل کاملی است که می تواند در خارج از رحم زندگی کند، زیرا شش ماه اقل مدت حمل در طفل کامل است. بنابراین چنان چه برای اثبات نسب طفلی که قبل از کمال سقط شود و مورد اختلاف قرار گیرد، نمی توان به ماده فراش استناد جست.

ج: نگذشتن بیش از ده ماه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد. علت آن که ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی شرط تحقق فراش را نگذشتن بیش از ده ماه از تاریخ نزدیکی تا زمان تولد قرار داده، این است که جنین به طور طبیعی بیش از ده ماه از تاریخ انعقاد نطفه در رحم باقی نمی ماند.

اماره فراش در حقیقت مبتنی بر دو امر است: یکی این قاعده طبیعی که طفل متولد بیش از شش ماه و کم تر از ده ماه از تاریخ نزدیکی، متناسب به مردی است که نزدیکی نموده است و دیگری قاعده اخلاقی که جریحه دار نکردن عفت خانوادگی می باشد، مگر آن که خلاف آن مسلم گردد. (۱)

۱۱- آثار الحاق کودک به والدین

با تحقق شرایط الحاق، کودک به زوج ملحق می گردد و نفی آن جایز نیست، بلکه لازم است زوج به پدری خود برای این کودک ملتزم گردد، هر چند ثابت شود مرد دیگری به فسق (زنا) با مادر طفل نزدیکی نموده باشد، تا چه رسد به این که متهم به زنا شود، زیرا فرض بر این است که کودک، فرزند تکوینی و شرعی زوج است، پس باید به او ملحق گردد و دلیلی برای الحاق او به زانی وجود ندارد.

ص: ۲۹۳

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۶۴ تا ۱۶۷، با تغییر و تلخیص، ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۵۰.

فقها در این حکم اتفاق نظر دارند بلکه این مسأله مورد تسالم^(۱) در بین آنان می باشد. شهید ثانی در این باره می نویسد: «در این باره فرقی نیست که کودک از جهت قیافه و خلقت ظاهری و خلق باطنی شبیه زانی باشد و یا نباشد»^(۲).

دلیل این نظریه اطلاق حدیث شریف نبوی «الْوَالِدُ لِلْفِرَاشِ»^(۳) می باشد که شرح آن پیش تر بیان شد. بعضی از صاحب نظران در مسائل حقوقی نیز این مسأله را به گونه ای که در فقه بیان گردیده، عنوان نموده اند.^(۴)

در حقیقت قاعده فراش دلیل تعبدی شرعی است و جعل آن بدین منظور است که با مسلم نبودن انعقاد نطفه طفل از مرد اجنبی، نمی توان عقبت زناشویی و خانوادگی را متزلزل نمود و احترام نسب را جریحه دار ساخت. بنابراین بر طبق آن، تا زمانی که بتوان طفل را ملحق به شوهر دانست، فرزند شوهر شناخته می شود و نفی آن جایز نیست.

لازم به یادآوری است، در این مسأله بین نکاح دائم و منقطع فرق است. توضیح این که، با تحقق شرایط الحاق در هر دو نوع نکاح فرزند ملحق به زوج است و نفی آن جایز نیست، با این تفاوت که در نکاح دائم، فرزند نفی نمی گردد، مگر با لعان،^(۵) ولی در نکاح منقطع بدون لعان کودک ظاهراً نفی می گردد. آیه الله فاضل لنکرانی^(۶) و برخی دیگر^(۷) به این تفاوت تصریح نموده اند.

باید دانست، علاوه بر حرمت نفی ولد بعد از اثبات نسب و الحاق طفل به والدین، آثار دیگری نیز مترتب می گردد، مانند:

۱ - حرمت نکاح با برخی خویشاوندان نسبی، سببی و رضاعی.

ص: ۲۹۴

۱- (۱) یعنی نیازمند ارائه دلیل نمی باشد. ر. ک: النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۳۴۱:۲، قواعد الاحکام ۹۹:۳، ریاض المسائل ۱۰۹:۱۲.

۲- (۲) مسالک الأفهام ۸: ۳۸۰.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۲۳۲:۳۱.

۴- (۴) سید حسن امامی، حقوقی مدنی ۵: ۱۶۱.

۵- (۵) شرح مفهوم و شرایط لعان در آینده خواهد آمد.

۶- (۶) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۵.

۷- (۷) تحریر الوسیله ۲: ۳۰۸، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۰.

۲- حضانت و نگهداری و تربیت اطفال.

۳- ولایت قهری پدر و جد پدری.

۴- الزام به انفاق، به اعتبار قرابت.

۵- توارث بین طفل و پدر و مادر و خویشاوندان آن ها که شرح هر کدام از آن ها مجال بیشتری را می طلبد و تحقیق در آن ها از مقصود این کتاب خارج می باشد، به علاوه برخی از این عناوین پیش تر بحث شده و برخی دیگر در خلال مباحث آینده خواهد آمد.

۱۲- چند فرع فقهی در ارتباط با نسب کودک

فرع اول:

اگر از تاریخ نزدیکی زن با شوهر تا زمان تولد طفل کم تر از شش ماه یا بیش تر از حداکثر مدّت حمل (طبق نظریه ای که در مباحث قبل اختیار گردید) بگذرد و ثابت شود، با احتساب مدّت حمل و توجه به اقل و اکثر، طفل منتسب به مرد اجنبی (زانی) است، در این صورت کودک از آن او خواهد بود و به نظر برخی از فقیهان مانند: شیخ طوسی^(۱)، شیخ مفید^(۲) و بعضی دیگر^(۳)، برای زوج جایز است طفل را از خود نفی نماید. در مقابل، بعضی دیگر مانند: ابن ادریس^(۴) و علامه^(۵) و محقق حلی^(۶) و دیگران^(۷)، معتقدند بر زوج واجب است او را از خود نفی نماید. از معاصرین نیز امام خمینی^(۸) و فاضل لنکرانی^(۹) و سید سبزواری^(۱۰) این قول را پذیرفته اند.

ص: ۲۹۵

۱- (۱) النهایه: ۵۰۵.

۲- (۲) المقنعه: ۵۳۸.

۳- (۳) ابن بزّاج، الهذّب: ۲: ۳۳۸.

۴- (۴) السرائر: ۲: ۶۵۷.

۵- (۵) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۶، قواعد الاحکام ۳: ۹۸.

۶- (۶) شرائع الإسلام ۲: ۳۴۱، مختصر النافع: ۳۰۲.

۷- (۷) مسالک الافهام ۸: ۳۷۸، الحدائق الناضره ۲۵: ۱۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۱.

۸- (۸) تحریر الوسيله ۲: ۴۴۴.

۹- (۹) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۰۳.

۱۰- (۱۰) مهذّب الاحکام ۲۵: ۲۴۰.

مرحوم علامه در توجیه این نظریه می گوید: «فرزند از زوج نیست و سکوت وی در نفی او، موجب می شود به زوج ملحق شود و اعتراف نسب کودک به خودش محسوب می گردد و چنین الحاق و اعترافی به اجماع فقها، حرام است» (۱). فاضل اصفهانی هم ضمن این که این قول را به مشهور فقها نسبت می دهد، می گوید: «سکوت و عدم نفی زوج، الحاق و اعتراف نسب فرزند به اوست در حالی که شارع به مقتضای حدیث شریف «أَلُوذُ لِلْفِرَاشِ» آن را نفی نموده است، بنابراین واجب است او را از خود نفی نماید» (۲).

فرع دوم:

در صورتی که زن و مرد در انجام نزدیکی و همبستر شدن با یکدیگر اختلاف داشته باشند و زن مدعی انجام آن است تا فرزند به مرد ملحق شود، لیکن زوج انکار می نماید، در این صورت قول زوج مقدم است و پذیرفته می شود و باید با قسم مدعی خود را اثبات نماید (۳).

اما اگر در دخول و نزدیکی و نیز ولادت طفل توافق دارند و اختلاف در مدت حمل باشد؛ به این که شوهر مدعی است که طفل کم تر از شش ماه از زمان نزدیکی با بیش تر از حداکثر مدت حمل متولد شده و بر عکس، زن مدعی است بعد از گذشت اقل مدت یا قبل از گذشت اکثر مدت حمل متولد گردیده است، در این فرض از کلمات بعضی از فقها استفاده می شود، گفتار زن مقدم (۴) است و می تواند با قسم مدعی خود را اثبات نماید. تحقیق بیش تر در این باره در «موسوعه احکام الاطفال» آمده است (۵).

فرع سوم:

اگر مردی زن خود را در حالی که با او نزدیکی نموده است، طلاق دهد و زن بعد از عده طلاق با مرد دیگری ازدواج نماید و طفلی از او متولد گردد، در این مسأله چند فرض متصور است:

ص: ۲۹۶

۱- (۱) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۷.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۳۵.

۳- (۳) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۳۴۱، قواعد الاحکام ۳: ۹۹، ریاض المسائل ۱۲: ۱۰۹، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۱، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۱۷.

۴- (۴) اللمعه الدمشقیه ۵: ۴۳۶، مسالک الافهام ۸: ۳۸۱، کشف اللثام ۷: ۵۳۶، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۴.

۵- (۵) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۶۸-۶۹.

۱- در صورتی که امکان ملحق شدن طفل به زوج دؤم وجود نداشته باشد و امکان الحاق به زوج اول باشد. به عبارت دیگر، اماره فراش نسبت به شوهر اول موجود و نسبت به شوهر دؤم جاری نگردد، مانند آن که از تاریخ انحلال نکاح شوهر اول و نزدیکی با او بیش تر از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد و نسبت به شوهر دؤم و نزدیکی با وی کم تر از شش ماه گذشته باشد. در این فرض طفل ملحق به زوج اول است و ظاهراً در این حکم بین فقها اختلافی نیست. (۱) البته بعضی فرموده اند: نکاح زن با مرد دؤم نیز باطل می گردد، زیرا معلوم می گردد در ایام عدّه واقع شده است. (۲)

۲- عکس صورت اول؛ یعنی فقط امکان الحاق به زوج دؤم وجود دارد و از تاریخ نزدیکی زن با شوهر دؤم کم تر از شش ماه و بیش تر از حداکثر مدّت حمل نگذشته باشد و نسبت به شوهر اول بیش از حداکثر مدّت حمل گذشته باشد، طفل ملحق به زوج دؤم است. در این فرض نیز اختلافی بین فقها دیده نشده است. (۳)

۳- در صورتی که امکان الحاق طفل به هر یک از زوج اول و دؤم وجود داشته باشد، مانند آن که ولادت او پس از شش ماه از تاریخ نزدیکی زن با شوهر دؤم و کم تر از حداکثر مدّت حمل با شوهر اول، گذشته باشد.

نظریه مشهور میان فقیهان این است که طفل به زوج دؤم ملحق می گردد و بسیاری از فقها از متقدّمین (۴) و متأخرین (۵) و بعضی از معاصرین (۶) بر طبق آن فتوی داده اند.

مستند این نظریه، روایات است، مانند آن که در روایت صحیحه، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: در صورتی که مردی با کنیز خود نزدیکی نموده و سپس او را آزاد سازد و او بعد از عدّه به نکاح دیگری درآید، چنان چه بعد از پنج ماه طفل او متولد گردد،

ص: ۲۹۷

۱- (۱) المقتعه: ۵۳۸، النهایه: ۵۰۵، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۱، قواعد الاحکام ۳: ۹۹، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۳.

۳- (۳) بنگرید مصادر و منابع قبل.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۵، السرائر ۲: ۶۵۸، شرائع الإسلام ۲: ۳۴۱.

۵- (۵) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۱۶، ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶.

۶- (۶) تفصیل الشرعیه (کتاب النکاح): ۵۲۰، مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۳.

این طفل ملحق به صاحب اولش می باشد، ولی اگر بعد از شش ماه از تاریخ ازدواج دؤم متولد گردد، ملحق به زوج دؤم است. «وَإِنْ وَصَّعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِبَيْتِهِ أَشْهُرٌ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِهَا الْأَخِيرِ» (۱) به مقتضای اطلاق این روایت در صورتی که بعد از شش ماه از تاریخ ازدواج دؤم یا بیشتر، طفل متولد گردد ملحق به زوج دؤم می باشد، اعم از این که امکان الحاق به زوج اول نیز باشد یا نباشد. روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

(۲) در مقابل نظر مشهور، مرحوم شیخ طوسی می گوید: «در این صورت باید به حکم قرعه، حکم مسأله را مشخص نمود و هر کدام از دو زوج اسمش از قرعه خارج شد، طفل ملحق به اوست و بعد از آن نباید آن را نفی نماید» (۳). علامه حلی در قواعد این نظریه را محتمل دانسته (۴) و از معاصرین، سید خوبی بر طبق آن فتوی داده است (۵).

۴- در صورتی که الحاق طفل به هیچ کدام از زوج اول و دؤم ممکن نباشد. مانند آن که، بیش تر از حداکثر مدّت حمل یا کم تر از شش ماه از تاریخ ازدواج و نزدیکی با زوج دؤم متولد شود. در این صورت از هر دو نفی می گردد، زیرا مفروض این است که امکان الحاق شرعی به هیچ کدام از آن ها وجود ندارد، بنابراین موضوع الحاق از بین می رود. ظاهراً در این فرض نیز بین فقها اختلافی نیست (۶).

در ماده ۱۱۶۰ قانون مدنی نیز به فروع های اول تا سوم اشاره شده و مقرّر می دارد: «در صورتی که عقد نکاح پس از نزدیکی منحل شود و زن مجدداً شوهر کند و طفلی از او متولد گردد، طفل به شوهری ملحق می شود که مطابق مواز قبل (۷) الحاق او به آن شوهر ممکن است در صورتی که مطابق مواد قبل الحاق طفل به هر دو شوهر ممکن باشد طفل ملحق به شوهر دؤم است، مگر آن که امارات قطعیه بر خلاف آن دلالت کند».

ص: ۲۹۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۳۸۳، ح ۱۱-۱۲-۱۳.

۳- (۳) المبسوط ۵: ۲۰۵.

۴- (۴) قواعد الأحکام ۳: ۹۹.

۵- (۵) موسوعه الامام الخویی ۳۲: ۱۹۹.

۶- (۶) ر. ک: المبسوط ۵: ۲۰۵، جواهر الکلام ۳۱: ۲۳۶، تحریر الوسیله ۲: ۳۰۹، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۲۰.

۷- (۷) مقصود، ماده ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ قانون مدنی است که قبلاً بدان ها اشاره نمودیم.

الف: نسب ناشی از وطی به شبهه

۱. شبهه در لغت و اصطلاح

شبهه در لغت به معنی اشتباه^(۱) است و اشتباه عبارت از تصوّر نادرست و برخلاف حقیقت است که ممکن است انسان از چیزی داشته باشد. و مقصود از آن در فقه این است که مردی با زنی به اعتقاد وجود رابطه زوجیت، نزدیکی نماید و حال آن که در حقیقت رابطه مزبور موجود نباشد، این عمل را نزدیکی به شبهه یا وطی به شبهه گویند.

البته در این که این اعتقاد باید در چه مرحله ای باشد میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد و اجمال آن بدین قرار است:

۱ - بعضی معتقدند در تحقّق شبهه، عدم علم به تحریم کافی است، بنابراین نزدیکی دیوانه و کسی که در خواب است و مانند آن نیز داخل در این مفهوم خواهد بود. شیخ طوسی در نهاییه^(۲) و شهید ثانی در مسالک^(۳) و بعضی از معاصرین^(۴) این نظریه را پذیرفته اند.

۲ - از عبارات برخی دیگر از فقها استفاده می شود که در تحقّق شبهه، ظنّ به حلیّت کافی است. بنابراین شامل مطلق ظن هر چند ظنی که معتبر هم نباشد، می گردد. در این

ص: ۲۹۹

۱- (۱) لسان العرب ۳: ۳۹۳، مصباح المنیر: ۳۰۳-۳۰۴.

۲- (۲) النهایه: ۶۸۸.

۳- (۳) مسالک الأفهام ۷: ۲۰۷.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۲۲۸، مهذب الاحکام ۲۴: ۱۴۹.

صورت نظریه دوّم موافق نظریه اوّل می شود، ولی در تعبیر با هم مختلف می باشند. شیخ طوسی در کتاب خلاف(۱) و محقق(۲) و علامه(۳) و برخی دیگر(۴) طرفدار این نظریه می باشند.

۳- قول سوّم در مسأله که بهترین دیدگاه به نظر می رسد، این است که در تحقّق شبهه شرط است واطی و کسی که نزدیکی می نماید اعتقاد به حلیّت آن داشته باشد، هر چند در مقدمات آن مقصّر باشد. صاحب جواهر(۵) و برخی از فقها معاصر(۶) این نظریه را پذیرفته اند. مستند آن بعضی از روایات(۷) صحیح السند می باشد که توضیح و شیوه استدلال به آن ها در موسوعه احکام الأطفال ذکر شده است.(۸)

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «مقتضای تحقیق در مثل این روایات این است که در تحقّق شبهه اعتقاد به حلیّت شرط است هر چند ظاهری باشد».(۹)

به هر حال شبهه یا اعتقاد بر خلاف حقیقت به یکی از دو طریق حاصل می شود؛ در اثر جهل به حکم یا جهل به موضوع؛ از این رو شبهه یا حکمی است یا موضوعی. شبهه حکمی مانند این که، مردی با زنی که در عدّه است ازدواج می کند با اعتقاد به این که ازدواج با چنین زنی از نظر شرعی بلامانع است. و شبهه موضوعی، مانند موردی که شخصی با زنی که در عدّه است به تصوّر این که عدّه اش سپری شده است، ازدواج نماید.

در صورت وجود شبهه (اعم از شبهه حکمی یا موضوعی) اگر در اثر نزدیکی زن و مرد طفلی متولّد شود، ولد شبهه به حساب آمده و مانند نکاح صحیح و شرعی منتسب به کسی خواهد بود که در شبهه بوده است. بنابراین اگر هم مرد و هم زن در شبهه بوده اند

ص: ۳۰۰

۱- (۱) الخلاف ۵: ۳۸۰.

۲- (۲) شرائع الإسلام ۲: ۳۴۲.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۰، تحرير الاحکام الشرعيه ۴: ۱۸-۱۹.

۴- (۴) السرائر ۳: ۴۴۸، الروضه البهيه ۹: ۲۰، كشف اللثام ۷: ۵۴۳.

۵- (۵) جواهر الکلام ۲۹: ۲۴۴-۲۴۵.

۶- (۶) مبانی تکمله المنهاج (القضاء و الحدود) ۱: ۲۰۶، مسأله ۱۳۴.

۷- (۷) وسائل الشيعه ۲۸: ۱۲۵-۱۲۶، باب ۲۷، من ابواب حدّ الزنا، ح ۱ و ۳.

۸- (۸) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۸۴-۸۵-۸۶.

۹- (۹) تفصيل الشريعه (کتاب النکاح): ۱۴۳.

فرزند منتسب به هر دو خواهد بود و اگر یک طرف عالم و طرف دیگر در شبهه بوده است، فرزند نسبت به طرفی که در شبهه بود ولد شبهه و ملحق به او خواهد بود، ولی نسبت به طرف دیگر که عالم است ولد زنا است و ملحق به او نخواهد شد، این حکم مورد اتفاق فقها است و اختلافی در آن دیده نشده است.^(۱)

فاضل اصفهانی در کشف اللثام آورده است: «در بین فقها اختلافی نیست که در الحاق نسب، وطی به شبهه مانند نکاح صحیح است».^(۲) مستند این حکم، روایاتی^(۳) است در حد استفاضه و شیوه استدلال و برداشت از آن ها در کتب فقهی و نیز در «موسوعه احکام الاطفال»^(۴) ذکر گردیده است.

۲. نسب ناشی از شبهه در قانون مدنی

قانون مدنی در مواد ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶ احکام نسب ناشی از وطی به شبهه به شرحی که در فقه آمده، اجمالاً مطرح کرده و ماده ۱۱۶۶ مقرر می دارد: «هرگاه به واسطه وجود مانعی نکاح بین ابوین باطل باشد، نسبت طفل به هر یک از ابوین که جاهل بر وجود مانع بوده مشروع و نسبت به دیگری نامشروع خواهد بود، در صورت جهل هر دو، نسب طفل به هر دو مشروع است».

یکی از صاحب نظران در برداشت از مواد مزبور می نویسد: «نزدیکی در خواب و بیهوشی و مستی (در صورتی که عمداً مست نشده باشد) و هم چنین نزدیکی در حال جنون در حکم نزدیکی به شبهه است، زیرا اینان نیز مانند کسی که در اشتباه می باشد توجّه به حرمت نزدیکی ندارند».

وی در ادامه می گوید: «در الحاق طفل متولد از شبهه به کسی که در اشتباه بوده فرق نمی کند که شخص مزبور مجرّد بوده یا در قید زوجیت، بنابراین هم چنان که طفل متولد به شبهه از زن شوهر دار ملحق به او می باشد، هرگاه مرد اجنبی در شبهه باشد طفل ملحق به او

ص: ۳۰۱

۱- (۱) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۱۸:۴، قواعد الاحکام ۳:۱۰۰، جامع المقاصد ۱۲:۱۸۹-۱۹۰، مسالک الافهام ۸:۳۹۲ و ۷:۲۰۲، موسوعه الامام الخوئی ۳۲:۱۹۵.

۲- (۲) کشف اللثام ۵۴۳:۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱:۱۷-۱، باب ۶۷، من ابواب نکاح العیید و الاماء، ح ۵ و ۷-۸.

۴- (۴) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳:۸۹-۹۰-۹۱.

نیز می‌گردد، اگرچه متأهل باشد. هدف قانون در الحاق ولد به شبهه، به کسی که در عمل نزدیکی در شبهه بوده است، جلوگیری از جریحه دار کردن عفت عمومی و پیدایش اولادهای غیر قانونی است که جامعه به نظر پستی به آن‌ها می‌نگرد و آن‌ها هم در خود احساس حقارت می‌نمایند» (۱).

لازم به ذکر است، آثاری که در الحاق نسب به زوج در نکاح صحیح ذکر شد در نسب ناشی از وطی به شبهه نیز مترتب می‌گردد و فرقی بین آن دو نمی‌باشد.

ب: نسب ناشی از زنا

۱. طرح مسأله

زنا عبارت است از نزدیکی مرد بالغ و عاقل با زنی که بر او حرام است، بدون آن که عقد نکاح یا شبهه وجود داشته باشد با علم به حرمت و در حال اختیار (۲). هرگاه در نتیجه رابطه نامشروع (زنا)، طفلی به دنیا آمد نسب او ناشی از زنا یا به تعبیر دیگر نامشروع است و طفل را ولد زنا نامند و شرعاً ملحق به زانی نمی‌باشد، اعم از این که زانی مرد باشد یا زن و یا هر دو، بنابراین در صورتی که یکی از آن زن و مرد نمی‌دانسته که رابطه زوجیت بین آنان موجود نیست و دیگری عالم بوده، طفل نسبت به کسی که می‌دانسته، ولد الزنا و نسبت به دیگری ولد شبهه است. در این حکم بین فقها اختلافی نیست بلکه اجماعی است (۳).

مرحوم محقق در این باره می‌نویسد: «اگر از نطفه مردی با زنا، فرزند متولد شود شرعاً به او منتسب نمی‌گردد، زیرا با زنا نسب ثابت نمی‌شود» (۴). صاحب جواهر در توضیح

ص: ۳۰۲

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۷۴.

۲- (۲) ر. ک: اللعه دمشقیه: ۱۶۴؛ جامع المقاصد ۱۲: ۱۹۰؛ مسالک الافهام ۷: ۲۰۷؛ عبارت محقق در شرائع ۴: ۱۴۹، در تعریف زنا چنین است. «الزنا هو ایلاج الانسان ذکرة فی فرج امرأه محزومه من غیر عقد ولا شبهه»؛ شهید در لمعه: ۱۶۴، قید «علی قدر الحشفه عالمأ مختاراً» را نیز اضافه نموده که به نظر می‌رسد ذکر آن لازم باشد.

۳- (۳) المسبوط ۴: ۲۰۹ و ۵: ۳۰۷؛ قواعد الاحکام ۳: ۹۹؛ الروضه البهیة ۵: ۴۳۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۱؛ مسالک الأفهام ۷: ۲۰۲ و ۸: ۳۸۳.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۱.

آن آورده است: «در این باره اجماع منقول و محضیل هر دو وجود دارد، بلکه ممکن است ادعا شود این حکم از ضروریات فقه است، تا چه رسد به این که از روایات استفاده می گردد. به تعبیر دیگر روایات وارده در مورد این حکم متواتر است.» (۱) فقیهی دیگر گفته است: «در صورتی که معلوم باشد طفل از زنا متولد شده، وجهی برای استناد به قاعده فراش باقی نمی ماند.» (۲)

مستند این نظریه علاوه بر اجماع فقها که بدان اشاره شد، روایاتی است در حد استفاضه، مانند آن که علی بن مهزیار با سند صحیح از محمد بن حسن قمی نقل می کند، وی می گوید: بعضی از دوستان ما طی نامه ای از امام باقر علیه السلام سؤال کردند، مردی با زنی زنا کرده و آن زن حامله شده، بعد از حمل، او را به ازدواج خود در آورده است، پس از چندی آن زن صاحب فرزند شده که بسیار شبیه به آن مرد است، آن حضرت در جواب این نامه با خط و خاتم خود نوشت: فرزند از زنا است و ارث نمی برد. «فَكَتَبَ بِحُطِّهِ وَخَاتِمِهِ: الْوَلَدُ لِعَلِّهِ (۳) لَا يُورَثُ (۴)» و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۵)

همان گونه که ملاحظه می شود، در این روایت حکم مسلم فرض شده و از این رو امام علیه السلام اعلام می دارد که این فرزند با توضیحی که در سؤال آمده، زنازاده می باشد، بنابراین ملحق به پدر نیست و از او ارث نمی برد.

۲. آثار نسب ناشی از زنا

نسب ناشی از زنا از لحاظ آثار نسب به جز حرمت نکاح، هیچ یک از آثار چهارگانه دیگر نسبت ناشی از نکاح صحیح یا شبهه را نخواهد داشت. یعنی در نسب ناشی از زنا مسأله ای به نام ولایت پدر و جد پدری یا حق حضانت

ص: ۳۰۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۲۹: ۲۵۶-۲۵۷.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۳۷.

۳- (۳) لام در کلمه لغیه برای ملکیت مجازی است و غیه به فتح و یا کسر، بمعنی زنا است. ولد غیه، فرزند متولد شده از زنا را گویند، مرأه العقول ۱۰: ۲۷۰، باب البذاء، ح ۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۹۸، باب ۱۰۱، من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۵- (۵) همان: ۱۹۳، باب ۷۴، من ابواب نکاح العیبد، ح ۱ و ۲۶: ۲۷۴-۲۷۵، باب ۸، من ابواب میراث ولد الملا عنہ، ح ۱ و ۴.

پدر و مادر و یا توارث بین فرزند و پدر و مادر و نیز الزام به انفاق نسبت به این فرزند وجود ندارد. تنها اثری که دارد حرمت نکاح است، زیرا حرمت نکاح با اقارب نسبی به اعتبار رابطه خونی است و این که ولد الزنا لغتاً و عرفاً و طبیعتاً فرزند زانی می باشد (هر چند شارع ابوت او را نفی کرده است).

مرحوم محقق به این حکم تصریح نموده و علت آن را خلقت ولد الزنا از نطفه زانی می داند.^(۱) مرحوم علامه^(۲) و برخی دیگر^(۳) نیز در این باره ادعای اجماع نموده اند.

صاحب جواهر در شرح کلام شرایع می نویسد: «این حکم مورد توافق همه مسلمین است، بلکه از بعضی روایات استفاده می گردد حرمت نکاح با اقارب ذاتی است و حرمت شرعی در آن مدخلیتی ندارد، مانند آن که زراره نقل می کند، از امام صادق علیه السلام از ازدواج ذریه آدم سؤال شد؟ زیرا بعضی از مردم (از اهل سنت) عقیده داشتند خداوند به حضرت آدم علیه السلام امر فرموده در نسل اول، دختران خود را به ازدواج پسران خویش در آورد، بنابراین اصل خلقت ذریه آدم در نسل های بعد از دختران و پسران او می باشند، حضرت جواب فرمودند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا عَمَّا يَقُولُونَ مِنْ يَقُولٍ هَذَا». این گفتار دروغ است، چه کسی این گونه گفتار دروغ را می گوید؟ چگونه می توان قبول کرد خداوند متعال اصل خلقت برگزیدگان از خلق و انبیاء و رسل و مؤمنین و مؤمنات را از حرام آفرید و قدرت نداشت از حلال بیافریند؟ حال آن که از آن ها در ازل عهد و پیمان گرفت که باید بر پاکی و طهارت و پاکیزگی باشند، به خدا قسم با خیر شدم بعضی از حیوانات، جمع شدن با خواهر خود را نکوهیده و زشت می دانند و اگر با خواهر خود به طور ناخودآگاه جمع شدند، بعد از آن که متوجه گردند خواهرش بوده، آلت تناسلی خود را با دندان می گیرند و قطع می کنند و بدین وسیله خود را می کُشند، «لَقَدْ تَبَيَّنْتُ أَنَّ بَعْضَ الْبِهَائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهُ فَلَمَّا نَزَا عَلَيْهَا... ثُمَّ قَبِضَ عَلَيْهَا بِأَشْنَانِهِ ثُمَّ قَلَعَهُ ثُمَّ حَرَمَتِيَّ». ^(۴)

ص: ۳۰۴

۱- (۱) شرایع الاسلام ۲: ۲۸۱.

۲- (۲) تذکره الفقهاء: (طبع قدیم) ۲: ۶۱۳.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۱۱.

۴- (۴) علل الشرائع ۱۹: ۱، باب ۱۷، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۳۶۶-۳۶۶، باب ۳، من ابواب ما یحرم بالنسب، ح ۴.

ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی صریحاً اعلام می دارد: «طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی شود». و در مورد آثار نسب ناشی از زنا ماده ۱۰۴۵ قانون مدنی مقرر می دارد: «نکاح با اقارب نسبی ذیل ممنوع است، اگرچه قرابت حاصل از شبهه یا زنا باشد...».

هم چنین در مورد دیگر آثار مانند، حق ولایت پدر و جد پدری و هم چنین حق حضانت مادر و پدر چنان که از مواد مربوطه استنباط می شود از آثار نسب قانونی است و بین پدر و مادر طبیعی و طفل متولد از آنان، رابطه قانونی موجود نیست و طفل متولد از زنا ملحق به زانی نمی شود. بنابراین پدر طبیعی، حق ولایت ندارد و حضانت بر طفل طبیعی خود را ندارند. (۱)

۴. پرسش هایی در مورد ولد الزنا

با توجه به احکام «ولد الزنا» و سخت گیری که شارع مقدس در این باره دارد، در بین روشنفکران و طرفداران حقوق کودک، سؤالاتی مطرح است که به مناسبت بحث از نسب ولد الزنا، مطرح و پاسخ داده می شود، مانند این که:

- نفقه ولد الزنا با کیست؟

- چه کسی باید مسئولیت و تربیت او را به عهده گیرد؟

- چرا ولد الزنا باید از ارث زن و مردی که موجب خلقت او گردیده اند، محروم باشد؟

- و چرا کودکی که از زنا متولد شده باید بار گناه پدر و مادر متجاوز را به دوش بکشد و از نعمت دامن مادر و سایه پدر محروم بماند؟

بی گمان جامعه به نیروی این کودکان نیاز دارد و به هدر دادن آن نه تنها درمان هیچ دردی نیست، بلکه باری گران به وجود می آورد که ناچار دیگران باید بر دوش کشند. (۲)

ص: ۳۰۵

۱- (۱) سید حسین امامی، حقوق مدنی ۱۸۲:۵.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۸:۲.

سخت‌گیری مقنن، شمشیری است که دو لبه دارد، یک طرف آن متوجه پدر و مادر و طرف دیگر متوجه کودکی است که هیچ‌گناهی نداشته است و ناخواسته پا به این جهان خاکی نهاده است تا بار سنگین گناه پدر و مادر را بر دوش کشد و یک عمر تاوان خطای آنان را پس دهد.^(۱)

۵. پاسخ به پرسش‌ها

با در نظر گرفتن امور زیر روشن می‌گردد، احکامی که شارع مقدّس در این باره جعل نموده، اجحاف به کودکی که از زنا متولّد شده است، نیست. بلکه برای حفظ نسل و کانون خانواده و کمک به کودک در احیاء شخصیت وی و رسیدن به حقوقی است که به وسیله هوس بازی پدر و مادرش مورد تجاوز قرار گرفته و آن امور عبارتند از:

۱- همان‌گونه که توضیح داده شد، ولد الزنا به مردی که نطفه او منعقد گردیده، شرعاً منتسب نیست و آن مرد پدر قانونی و شرعی او محسوب نمی‌گردد، هر چند پدر طبیعی و لغوی و عرفی اوست. بدان جهت از دیدگاه عرف، وی مکلف است مخارج طفل را بپردازد و او را حضانت و حفاظت نماید. از نظر طبیعی نیز هر پدر و مادری به فرزند خود علاقه دارند، بی‌تردید این علاقه آن‌ها را وادار به تأمین مخارج طفل و حضانت و سرپرستی او می‌نماید.

۲- ممکن است از عموم و اطلاق ادلّه وجوب نفقه طفل، استفاده شود که از نظر شرعی نیز نفقه ولد زنا بر پدر طبیعی او واجب است، به همین جهت برخی از فقها^(۲) از جمله امام خمینی رحمه الله قائل به وجوب نفقه طفل نامشروع بر پدر طبیعی شده‌اند. ایشان در پاسخ به این سؤال که ولد زنا در صورتی که به زانی ملحق نمی‌شود، نفقه او را چه کسی باید بپردازد؟ فرموده‌اند: «نفقه او بر پدر است».^(۳)

۳- افزون بر این، انفاق به کسی که محتاج می‌باشد از واجبات کفای است و ادلّه شرعی و عقل و وجدان، حکم می‌نماید که بر افراد متمکن لازم است طفل محتاج را

ص: ۳۰۶

۱- (۱) شیرین عبادی، حقوق کودک: ۹۴-۹۵.

۲- (۲) سید محمد رضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۶:۲-۱۷۷.

۳- (۳) کریمی حسینی، موازین قضایی از دیدگاه امام خمینی ۱: ۳۷.

نگهداری و به او انفاق کنند. تحقّق و جامه عمل پوشیدن به این واجب کفایی هر چند بر هر مسلمان متمکن واجب است؛ هم چنان که در اطفال بی سرپرست که در معابر عمومی پیدا می شود (لقیظ)، حکم این گونه می باشد. البتّه پدر و مادر طبیعی طفل که سبب ایجاد او شده اند از دیگران نسبت به آن طفل، سزاوارتر می باشند.

۴- در بحث از نفقه کودکان خواهد آمد، بر حاکم و حکومت اسلامی واجب است نفقه کودکان فقیر و بی سرپرست را از بیت المال که بخشی از آن برای این امور در نظر گرفته شده، تأمین نماید.

۵- به نظر بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی، در صورتی که طفل از طرف پدر متولّد از زنا و از طرف مادر متولّد از شبهه باشد، پدر از باب تنسیب ملزم به پرداخت هزینه وضع حمل و ایام نقاهت زن در اثر آن و هم چنین نفقه طفل خواهد بود.^(۱)

۶- ظاهراً با توجّه به ادلّه یاد شده است که در رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور مورّخ ۱۳۷۶/۴/۳ اعلام شده، کودکی که ناشی از روابط آزاد جنسی است فرزند عرفی پدر محسوب می شود و در نتیجه پدر طبیعی، مکلف است که برای او شناسنامه بگیرد و کلیه وظایف خود را در زمینه تعلیم و تربیت و پرداخت مخارج زندگی کودک انجام دهد، فقط چنین فرزندی از بردن ارث از پدر و مادر محروم است.^(۲)

اما دلیل این که شارع مقدّس، حق ولایت و حضانت و توارث را از پدر و مادر طبیعی فرزندی که از زنا متولّد شده، سلب نموده است، در حقیقت احترام به حقوق چنین کودکانی است، زیرا پدر و مادری که با زیر پا گذاردن قوانین و ضوابط خانوادگی و نکاح صحیح، فرزندی را به وجود آورده اند، صلاحیت حفظ و نگهداری کودک معصوم و بی گناهی که به حقوق او تجاوز و او را از مزایای اجتماعی محروم و موجب شکست و انحراف او شده اند، را ندارند.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۸۳.

۲- (۲) سید احمد باختر و مسعود رییس، مجموعه کامل آراء وحدت رویه دیوان عالی کشور: ۴۰۰-۴۰۱، رأی شماره ۶۱۷.

آری، کودکی که از زنا متولد شده، نباید بارگناه پدر و مادر متجاوز را به دوش بکشد، ولی چنین پدر و مادری باید از لذت و شیرینی پرورش فرزند محروم شوند و نباید اجازه داد کودکی که پدر و مادر او در تمام عمر تحقیرش نموده اند و ننگ غیر مشروع بودن به پیشانیش نهاده اند او را حفاظت و نگهداری نمایند، تا سرنوشت آنان عبرتی برای جلوگیری از دیگران شود که دست به چنین جنایاتی نزنند. استاد محمّد جواد فاضل در این باره می نویسد: «نفی نسب بین فرزند نامشروع وزانی نقص و بی احترامی به کودک نیست، بلکه دلیل است بر این که زانی به جهت ارتکاب عمل شنیع زنا و زیر پا گذاشتن حدود الهی، صلاحیت پدر بودن و متکفل شدن امور مربوط به او را ندارد» (۱).

از سویی دیگر، اگر پدر و مادر فرزند نامشروع، حق حضانت و ولایت داشته باشند و مانند پدر و مادری که با ازدواج و نکاح صحیح صاحب فرزند می شوند، برابر باشند این عمل در حقیقت به منزله انکار ضرورت تشکیل خانواده می باشد و بی احترامی به حقوق دیگر کودکانی است که اکثریت قریب به اتفاق کودکان هر جامعه را تشکیل می دهند.

به بیان دیگر، شارع مقدّس می خواهد از عاطفه پدر و مادر نسبت به فرزند و نگرانی آنان از سرنوشت طفل نامشروع خود در آینده تضمینی برای جلوگیری از روابط آزاد جنسی و به وجود آمدن کودکان نامشروع فراهم آورد. حق ولایت و حضانت دادن به والدین کودکان نامشروع به معنی خراب کردن سدّ محکم اخلاق جنسی است که با تشکیل خانواده بنیان نهاده شده است.

خراب کردن این سد، همه کوشش هایی که تاکنون ادیان الهی برای استقرار خانواده انجام داده اند را از بین می برد و به منزله اعلام این قاعده است که برای داشتن فرزند، دو راه وجود دارد:

۱ - هر کس بخواهد، می تواند ازدواج کند.

۲ - هر کس مایل نیست، حق دارد با انتخاب روابط جنسی آزاد به مقصود خود برسد و پایبند به هیچ یک از قواعد ناشی از نکاح نشود.

ص: ۳۰۸

اگر این ایده و فکر رایج شود و طرفداران هوس باز روابط جنسی آزاد، بتوانند آن را به کرسی بنشانند، آثار شوم آن بر همه امور جوامع بشری سایه می افکند و از ضررهای آن، هیچ فردی از افراد بشر در امان نخواهد ماند، البته هرگز چنین نخواهد شد.

نتیجه آن که، اگر فرد یا مؤسسه ای که اولویت بیشتری نسبت به حفظ و نگهداری وی داشته باشد، نباشد بر پدر و مادر طبیعی کودک عرفاً لازم است، او را حفاظت نموده و مخارجش را تأمین نمایند و چه بسا ممکن است این حکم با استناد به ادله شرعی نیز اثبات گردد، در عین حال احکامی که مترتب بر پدر و مادر شرعی است مانند حق حضانت، حق ولایت و... برای آنان ثابت نیست، و حق ندارند مانند پدر و مادر شرعی در امور وی دخالت نمایند، بنابراین نفی نسب و سلب صلاحیت حضانت از پدر و مادر که از راه نامشروع صاحب فرزند شده اند، احترام به چنین کودکانی از سویی و به دیگر کودکان و نیز بنیان خانواده از سویی دیگر است.

به توضیحی دیگر، این حکم از احکام اولی است، بنابراین در صورت ضرورت و آن گاه که افراد دیگر و یا حکومت اسلامی به حفاظت از طفل اقدام نکنند، به طور قطع پدر و مادر او باید این مسئولیت را بپذیرند، زیرا حفظ جان کودک در اسلام از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

۱- مفهوم تلقیح در لغت و اصطلاح

تلقیح برگرفته از واژه لقاح (۱) است و در معانی زیر به کار رفته است:

۱- وارد کردن مایه درخت خرماى نر به درخت خرماى ماده برای بارور شدن.

۲- وارد کردن مقدار کمی واکسن در بدن برای ایجاد ایمنی.

۳- مایه زدن و واکسن زدن.

۴- انتقال نطفه حیوان نر به ماده (۲) و به طور کلی بارور کردن و بارورسازی (۳).

باید دانست هرگاه این واژه بدون هیچ قیدی به کار رود، بر آبتن کردن دلالت می کند.

در اصطلاح فقه، حقوق و پزشکی نیز تلقیح بدین مفهوم است که اسپرم و تخمک به وسیله ابزار پزشکی یا هر وسیله دیگری غیر از مقاربت و نزدیکی ترکیب شوند (۴).

ص: ۳۱۰

۱- (۱) لقاح در لغت عرب به معنی، قبول منی حیوان نر توسط حیوان ماده و به عبارت دیگر، آبتن شدن و باردار شدن است. معجم الوسیط: ۸۳۴؛ و در لسان العرب ۵: ۵۱۲؛ و نیز در النهایه ۴: ۲۶۲ به معنی منی حیوان نر معنی شده است و برخی دیگر آن را به فرایندی در تولید مثل جنسی که طی آن سلول های جنسی نر و ماده با هم ترکیب می شوند و سلول تخم به وجود می آید، معنی نموده است، فرهنگ بزرگ سخن ۷: ۶۴۲۲.

۲- (۲) ر. ک: فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۸۷۶؛ فرهنگ عمید ۱: ۶۱۰ و ۲: ۱۷۲۰.

۳- (۳) فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۸۷۶.

۴- (۴) نظام الأسره فی الاسلام ۱: ۱۴۹؛ موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۳: ۱۰۸؛ شهربانو محلاتی، بررسی خلاءهای قانونی حقوق کودک «ناشی از تلقیح مصنوعی»: ۲۶؛ حسن امامی، حقوق مدنی ۳: ۲۳۴.

بنابراین تلقیح مصنوعی شامل انواع روش هایی است که در آن ها تمام مایع منی یا اسپرم بعد از آمادگی با پرورده شدن در قسمت های مختلف اندام تناسلی زن قرار می گیرد و بدون نزدیکی جنسی امکان برخورد اسپرم و اوویست را فراهم می کند. (۱)

تلقیح مصنوعی ممکن است به دو شکل انجام شود:

الف - تلقیح مصنوعی کامل که در آن پرورش و انعقاد اسپرم مرد و تخمک زن درداخل دستگاه صورت می گیرد که در این صورت طفل متولد شده را کودک آزمایشگاهی می نامند.

ب - تلقیح مصنوعی ناقص که از طریق جایگزینی مصنوعی اسپرم در داخل رحم صورت می گیرد تا همه یا بخشی از مراحل پرورش جنین در داخل رحم انجام پذیرد. (۲)

هم چنین به اعتبار دیگری تلقیح مصنوعی به دو قسم تقسیم می گردد:

۱ - تلقیح اسپرم مرد به همسرش، به تعبیر دیگر، تلقیح ناشی از نکاح بدون دخالت نطفه بیگانه که خود به صورت های مختلف قابل تقسیم است.

۲ - تلقیح اسپرم مرد بیگانه به زن بیگانه یا تلقیح ناشی از غیر نکاح با دخالت نطفه بیگانه که آن را نیز به دو نوع تلقیح عمدی و غیر عمدی تقسیم می کنند.

روشن است هر یک از تقسیمات فوق در موردی است که ناباروری از طرف مرد باشد، اما اگر علت ناباروری، نبودن تخمک (اوول) از طرف زن باشد، شکل تلقیح متفاوت خواهد بود و برای آن نیز تقسیمات مختلفی مطرح است. (۳)

در هر صورت تلقیح مصنوعی در فقه از دو نظر مورد توجه قرار می گیرد:

الف: از نظر حکم تکلیفی به معنی جواز یا عدم جواز و ممنوعیت آن.

ب: از نظر حکم وضعی نسبت به طفلی که از این روش به وجود می آید و این که آیا در نسب، ملحق به پدر و مادر طبیعی خود است یا این که ملحق به آنان نمی باشد؟

ص: ۳۱۱

۱- (۱) باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۸.

۲- (۲) محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۲.

۳- (۳) همان، ۱۴ و بعد از آن؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱۰۹:۳-۱۱۲؛ باروری های پزشکی از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۸ و بعد از آن؛ عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۲۸-۳۱ و ۴۵-۴۸.

و نیز اثر بردن کودک متولد از تلقیح، از پدر و مادر طبیعی خود و هم چنین اثر بردن پدر و مادر از او و دیگر حقوق. البته در حقوق مدنی این مسأله فقط از نظر حکم وضعی مورد مطالعه قرار گرفته است.

۲- جواز تلقیح مصنوعی در بعضی از صور

هرگاه با تلقیح مصنوعی نطفه مردی به وسیله ابزار پزشکی در مهبل یا رحم زوجه شرعی خود قرار گیرد، جایز است، اعم از این که لقاح اسپرم با تخمک متعلق به زن و شوهر ابتدا در رحم همسر انجام شود، یا در خارج از رحم و در محیط آزمایشگاهی به صورت مختلفی که اینک متداول است یا در آینده دانشمندان به آن دست خواهند یافت و هیچ دلیل و مدرکی بر منع این کار وجود ندارد، البته چه بسا ممکن است، برخی از امور مقدماتی یا مقارن تلقیح، مانع شرعی در این امر ایجاد نمایند، مانند استمناء مرد یا نگاه کردن مرد به زن اجنبیه و بالعکس و یا تماس این دو به بدن و عورت یکدیگر و از این قبیل امور که در این صورت از نظر شرعی حرام می باشد.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «شکی نیست که تلقیح منی مرد به زوجه خودش جایز است، هر چند واجب است از انجام مقدمات محرم پرهیز گردد، بنابراین در صورتی که نطفه مرد به وجه حلال خارج شود و زوج آن را به زوجه خود تلقیح نماید، شرعاً جایز است و منعی ندارد و در صورتی که فرزند متولد شود منتسب به آن ها است، همان طور که اگر با جماع و نزدیکی باشد منتسب می گردد»^(۱).

بسیاری از فقهای معاصر^(۲) از جمله آیه الله فاضل لنکرانی نیز به جواز آن تصریح نموده اند. دلیل جایز بودن این گونه باروری صرف نظر از موانع عارضی، این است که نطفه از اسپرم مرد و همسر قانونی و شرعی وی بسته شده است و فقط لقاح از راه معمولی نبوده

ص: ۳۱۲

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۶۲۱، مسأله ۱.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۷؛ سید ابوالقاسم خوبی، مستحدثات المسائل: ۴۲-۴۳؛ ناصر مکارم شیرازی، الفتاوی الجدیدة ۱: ۴۲۷؛ میرزا جواد تبریزی، المسائل المنتجه: ۴۲۵؛ منهاج الصالحین، السید محسن الحکیم ۲: ۳۰۰، مسأله ۴.

که دلیلی بر حرام بودن این شیوه لقاح وجود ندارد. برائت شرعی و عقلی نیز بر جایز بودن آن دلالت دارد، علاوه بر این که اصل اباحه در این مورد جاری می شود.

باید دانست حتی در صورتی که نازایی زن یا عدم توانایی بارور ساختن مرد منجر به نوعی اضطراب و حرج شود که زندگی زوجین را در معرض از هم پاشیده شدن قرار دهد یا مشکلات غیر قابل تحمل دیگری پدید آورد، عمل تلقیح اسپرم زوج و زوجه با وجود موانع شرعی نیز جایز است.

استاد محمد جواد فاضل در این باره می گوید: «در این صورت قاعده لاجرح این مانع را بر می دارد، زیرا این قاعده نسبت به همه احکام الزامی، جریان پیدا می کند»^(۱).

۳- حرمت تلقیح با نطفه مرد بیگانه

یکی از اقسام کلی تلقیح مصنوعی این است که نطفه مردی را در رحم زنی که زوجه شرعی و قانونی او نیست، قرار دهند و با تخمک او تلقیح کنند. برای این قسم تلقیح، اقسامی متصور است.

۱- علت ناباروری زن از شوهر باشد، به طوری که اسپرم او به هیچ وجه قادر به بارور ساختن زن نباشد.

۲- علت ناباروری، زن باشد، در این صورت اسپرم شوهر او را با تخمک زن اجنبیه دیگری تلقیح می کنند. این فرض نیز اقسامی دارد، مانند این که زن دریافت کننده اسپرم، همسر قانونی مرد دیگری است یا این که همسر کسی نیست.

۳- هر یک از اقسام فوق ممکن است به دو صورت انجام پذیرد:

الف: صورتی که زن و مرد، جاهل به عمل تلقیح باشند، مثل این که، زن شوهرداری به پزشک مراجعه کند و از حامله نشدن خود شکایت نماید و درخواست مداوای خود را داشته باشد و پزشک به عنوان مداوا و شستشوی رحم، نطفه مردی را که برای تجزیه ماده حیاتی در آزمایشگاه خود داشته در رحم زن قرار دهد و زن بدین وسیله حامله گردد.

ص: ۳۱۳

۱- (۱) بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۵۷.

ب: صورتی که زن و مرد هر دو نسبت به عمل تلقیح علم داشته و با آگاهی آن ها انجام گرفته باشد.

دیدگاه مشهور و معروف (۱) در میان فقیهان معاصر، حرمت تلقیح مصنوعی در تمام صور فوق می باشد. با این توضیح که اگر زوجین یا یکی از آن ها علم به آن نداشته باشند و پزشک معالج بدون اطلاع آن ها مبادرت به انجام آن نماید، عمل انجام شده توسط پزشک، حرام می باشد.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «تلقیح به اسپرم غیر زوج جایز نیست، بدون فرق بین این که زن، شوهر داشته باشد یا نه، زوج و زوجه راضی به این عمل باشند یا نه، زن از محارم صاحب اسپرم مثل مادر و خواهرش باشد یا نه» (۲). دیگر فقهای معاصر (۳) نیز به حرمت آن تصریح نموده اند.

۴- دلایل فقهی این دیدگاه

تلقیح مصنوعی و باروری به کمک ابزار پزشکی به شیوه ای که امروز مطرح است در آیات و روایات سابقه ای نداشته و به صراحت بیان نگردیده است و در فقه نیز جز در عصر حاضر پیشینه ای ندارد. ولی با عنایت به اصول و موازین فقه شیعه می توان احکام و آثار باروری پزشکی را استنباط کرد. در ذیل به ادله ای که می تواند مستند حکم حرمت تلقیح اسپرم مرد به غیر همسرش قرار گیرد، اشاره می شود:

الف: اطلاق و عموم برخی از آیات

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که به موجب آنها، زنان و مردان موظف به حفظ فروج (اندام تناسلی) خود شده اند، مانند:

ص: ۳۱۴

۱- (۱) در مقابل نظریه مشهور، دیدگاه دیگری مبتنی بر جواز این قسم از تلقیح مصنوعی است، موافقان این نظریه اندک و مستند آنها روایاتی است که از آنها جواب داده شده و نمی تواند دلیل حکم قرار گیرد. ر. ک: عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۴۶، محمدجواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۱۸ و بعد از آن.

۲- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۶۹۱، مسأله ۲.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۴۷؛ فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۸۹؛ سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۷؛ ناصر مکارم شیرازی، الفتاوی الجدیده: ۴۲۷-۴۲۸؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۲.

۱- (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أُبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أُبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ... (۱)) «ای پیامبر به مردان مؤمن بگو چشمان خود را - از نگاه کرده به زنان نامحرم و آن چه نظر افکندن بر آن حرام است - فرو گیرند و دامان خود را حفظ نمایند... و به زنان با ایمان بگو چشمان خود را فرو گیرند - و از نگاه کردن به مردان نامحرم، خودداری نمایند - و دامان خود را حفظ نمایند».

۲- (وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ - إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ... فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ) (۲)؛ خداوند در اوصاف مؤمنین راستین می فرماید: «آنان کسانی هستند که فروج خود را از بی عفتی حفظ می کنند، مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آن ها هیچ گونه ملامت و سرزنش ندارند و هر کس غیر این طریق را - جهت بهره گیری جنسی - طلب کند، ستمکار و متجاوز است».

تعبیر به محافظت، گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پی گیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است. (۳)

به گفته بعضی از مفسرین، معنی آیه چنین می شود: مؤمنین موظفند فروج خود را در تمام حالات حفظ نمایند، مگر زوج نسبت به زوجه و بالعکس (۴)، و هر گونه مباشرت آن ها در خصوص اندام تناسلی، موجب ملامت و تجاوز و ستمگری است، مگر مباشرت زوجین که ملامتی در آن نیست. (۵)

۳- (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ... أَعْرَبَ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا). (۶) «مردان مسلمان و زنان مسلمان... و مردانی که دامان خود را از آلودگی و بی عفتی حفظ می کنند و زنانی که عقیف و پاکند... خداوند برای آن ها مغفرت و اجر عظیمی فراهم ساخته است».

ص: ۳۱۵

۱- (۱) سوره نور ۲۴:۳۰-۳۱.

۲- (۲) سوره مؤمنون ۲۳:۵-۶-۷.

۳- (۳) تفسیر نمونه ۱۴:۱۹۸.

۴- (۴) ر. ک: کنز الدقائق ۶:۵۸۱؛ مجمع البیان ۷:۱۷۷.

۵- (۵) تفسیر الکبیر: ۲۰۸.

۶- (۶) سوره احزاب ۳۳:۳۵.

در این آیه شریفه، سخن از پاداش بزرگ خداوند برای کسانی است که دارای صفات ذکر شده در آن، از جمله حفظ دامن از آلودگی و زشتی می باشند، یعنی حفظ از زنا و انواع بی عفتی و فساد و گناه. (۱)

از این آیات استفاده می شود هر عملی که با حفظ فروج (اندام تناسلی) منافات داشته باشد، تجاوز از حدود و مقررات شرعی است و با نبود رابطه زوجیت یا فقدان اجازه شرعی و قانونی، هر گونه عملی در فرج از جمله تلقیح مصنوعی مجاز نمی باشد.

در آیات مذکور به ویژه آیه ۳۰ سوره مبارکه نور در هنگام امر به حفظ فرج، متعلق حفظ، بیان نشده است، از این رو عدم ذکر متعلق حفظ، افاده عموم می نماید. بنابراین به مقتضای آیه کریمه، حفظ فرج از هر چیز لازم است، خواه ورود نطفه از طریق زنا باشد یا سایر مقاربت های غیر مشروع (مباحقه، تفخیز و...) یا به وسیله انتقال نطفه به درون رحم به وسیله ابزار آلات پزشکی و تلقیح مصنوعی.

البته ممکن است گفته شود اگر شوهر که محرم به تمام بدن زوجه خود است یا خود زوجه عمل تلقیح را انجام داده و نطفه مرد اجنبی را در رحم قرار دهد، مشمول نهی در آیات مزبور نمی باشد. (۲) که در پاسخ می توان گفت حفظ فرج از ادخال نطفه اجنبی هر چند توسط شوهر یا خود زن باشد از شؤون حفظ از غیر است، از این رو اطلاق حفظ از غیر، مقتضای حرمت ادخال نطفه غیر شوهر به رحم زن می باشد. (۳)

هم چنین در استدلال به آیات مزبور ایراد دیگری وارد شده به این بیان که اگر در موردی حکم کلی بیان گردد و متعلق آن حذف شود باید از قرائنی چون مناسبت حکم و موضوع و دیگر قرائن بدست آورد که متعلق جنسیت و مناسبات کلامی و قرائن عرفی چه اقتضایی دارد؟

ص: ۳۱۶

۱- (۱) تفسیر التبیان ۳۰۹:۸.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۴۷.

۳- (۳) همان، به نقل از سید علی قزوینی، آثار حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۷۰؛ نامه مفید، فصلنامه دانشگاه مفید، شماره سوم، سال اول، ۱۳۷۴.

در این باره از آیات مزبور به قرینه مناسبت حکم و موضوع استفاده می شود، مقصود از حفظ فرج در آن ها حفظ از لمس و نگاه و وطی غیر شوهر (زنا) است و شامل حفظ از هر چیز حتّی ورود اسپرم مرد بیگانه توسط ابزار آلات پزشکی امروزه نمی شود. (۱)

شاهد این مدّعا روایاتی است که در تفسیر آیات مزبور وارد شده، مبنی بر این که مقصود از حفظ فرج در این آیات فقط حفظ از زنا است، مگر در آیه ۳۱ سوره مبارکه نور که مقصود، حفظ از نگاه نامحرم است. به عنوان نمونه: ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: «آنچه در قرآن درباره حفظ فرج آمده است، مقصود حفظ کردن از زنا است، غیر از این آیه که مقصود از آن پوشاندن از دید و نگاه دیگران است. «قال: كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْفُرُوجِ فَهُوَ مِنَ الزُّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ...» (۲). به نظر می رسد ایراد مزبور مربوط به استدلال به آیاتی است که در آنها، متعلّق حفظ فرج ذکر نگردیده و بر استدلال به دیگر آیات وارد نیست. توضیح این که در ذیل بعضی از آیات که در آن ها امر به حفظ اندام تناسلی شده، آمده است: (

فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳). هر کس غیر این مسیر را طلب کند، ستمکار و متجاوز است. در استدلال به این قسمت از آیات، نیازی به قاعده حذف متعلّق و استفاده عموم نیست و از آن استفاده می شود کسانی که غیر از ازدواج و ملک یمین را اراده کنند، از ستمگران و تجاوزگران می باشند.

کلمه (وَرَاءَ ذَلِكَ)؛ اطلاق دارد، یعنی اگر مردان برای غیر از این دو دسته، اندام تناسلی خود را حفظ نکردند از تجاوزکاران و ستمگران خواهند بود. بدیهی است که یکی از مصادیق آن، موردی است که مرد نطفه خود را در رحم زن اجنبیه قرار دهد. (۴)

ص: ۳۱۷

۱- (۱) ر. ک: محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۹۰؛ الفقه والمسائل الطبیّه: ۸۹.

۲- (۲) بحارالانوار ۳۳: ۱۰۱، باب ۳۴ من یحل النظر، ح ۵.

۳- (۳) سوره مؤمنون ۷: ۲۳؛ سوره معارج ۳۱: ۷۰.

۴- (۴) محمد جواد فاضل لنکرانی، بررسی فقهی حقوقی تلقیح مصنوعی: ۹۶-۹۷؛ حاشیه موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳: ۱۱۷-۱۱۸.

روایات وارد شده در این زمینه را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی است که بر حرمت قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن اجنبی دلالت دارد، مانند آن که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده اند: بزرگترین عذاب در روز قیامت برای مردی است که نطفه خود را در رحم زنی که بر او حرام است قرار دهد. «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَقْرَبُ نُطْفَتَهُ فِي رَحِمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ» (۱).

هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرموده است: هیچ گناهی در نزد خداوند بعد از شرک، بزرگتر از این نیست که مردی نطفه خود را از طریق حرام در رحم زنی وارد نماید. «مَا مِنْ ذَنْبٍ أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْدَ الشِّرْكِ مَنْ نُطْفَهُ حَرَامٍ وَضَعَهَا إِمْرُؤٌ فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ» (۲). روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است. (۳)

از ظاهر این دسته از روایات استفاده می شود که قرار دادن نطفه مرد به هر طریقی در اندام تناسلی زن بیگانه حرام است، خواه تزریق اسپرم منجر به حاملگی بشود یا نشود، زیرا آن چه موضوع حرمت است، قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن است و روش ادخال خصوصیتی ندارد. بر این اساس حتی با رضایت زن و مرد هم ممنوعیت بر طرف نمی شود.

به عبارت دیگر، مقاربت و نزدیکی، یکی از مصادیق بارز و آشکار قراردادن نطفه مرد بیگانه در رحم زن اجنبی است و چون مقصود از حکم، تنها مصداق شایع آن نیست، استقرار نطفه بیگانه در رحم زن مطلقاً حتی با ابزار پزشکی امروزه نیز حرام و ممنوع خواهد بود.

لیکن بر استدلال به این روایات ایراداتی شده است: نخست آن که، سند پاره ای از آن ها ضعیف می باشد و ارزش استنادی ندارند.

ص: ۳۱۸

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۴۱، باب الزانی، ح ۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۴: ۳۳۵، باب ۴، من ابواب نکاح المحرم و ما یناسبه، ح ۱.

۳- (۳) همان، ح ۴.

دوم این که: عباراتی چون «أَقْرَبُ نُطْفَتَهُ فِي رَجْمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ» ارتباطی با موضوع بحث ندارند و به آن چه در این خصوص متعارف است (استقرار نطفه در رحم به صورت زنا) منحصر است، از طرفی این دلیل اخص از مدعا است و شامل بسیاری از صورت های تلقیح مصنوعی نمی شود، زیرا جمله فوق ظاهر بلکه صریح است در این که قرار دادن نطفه به صورت مباشرت باشد، پس اگر این عمل به وسیله خود زن یا شوهر انجام شود مشمول روایات نمی شود. به علاوه اگر چه بعضی از روایات به طور عام «تضییع منی» را ممنوع اعلام می کند، ولی نمی توان از آن ها حرمت تلقیح مصنوعی را استظهار نمود، چرا که روایاتی وجود دارد که عزل منی را تجویز می نمایند و این روایات از حیث سند بر روایات تضییع منی برتری دارند.^(۱)

دسته دوم: روایاتی است که دلالت بر لزوم احتیاط در باب نکاح و دماء دارد مانند، این که شیخ طوسی از علاء بن سیابه نقل می کند که می گوید از امام صادق علیه السلام در مورد نکاح زنی که به مردی وکالت داده تا او را به مرد دیگری تزویج نماید، سؤال شد، امام بعد از توضیحاتی فرمودند: بسیار سزاوار است که در مورد نکاح احتیاط رعایت شود، چرا که نکاح مربوط به اندام تناسلی است و مربوط به فرزند است. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ النِّكَاحَ آخِرَى وَأُخْرَى أَنْ يُخْتَلَطَ فِيهِ وَهُوَ فَوْجٌ وَمِنَّهُ يَكُونُ الْوَلَدُ».^(۲) در این روایت امام علیه السلام بعد از تصریح به این که اجرای عقد ازدواج به وسیله وکیل قبل از اعلام عزل وی توسط موکل صحیح است، امر به احتیاط فرموده و شبیه در آن، حکمی می باشد و از این که امام علیه السلام به کسانی که به بطلان نکاح (در صورتی که بعد از عزل موکل و قبل از اعلام به وکیل انجام شده باشد) حکم داده اند، اعتراض نموده معلوم می گردد، امر به احتیاط استجابی نیست.

بنابراین مقتضای تعلیل در امر نکاح و اندام تناسلی به این که منشأ فرزند می باشد، لزوم رعایت احتیاط در تلقیح مصنوعی است و دلیلی برای اجرای برائت در مثل این گونه موارد وجود ندارد.

ص: ۳۱۹

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۳: ۱۲۱-۱۲۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۵۹، باب ۱۵۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

مؤید این برداشت، مطلبی است که در جای خود به اثبات رسیده است به این که رجوع به براءت عقلیه و شرعیه در شبهه موضوعیه و مصداقیه در باب دماء و فروج و اعراض و نفوس جایز نیست؛ زیرا شارع به حفظ این امور اهتمام وافر دارد.^(۱)

به دیگر سخن، از مباحث گوناگونی که فقها در باب نکاح، دماء و نسب، مطرح نموده اند چنین بر می آید که مذاق شرع در این باره، عنایت ویژه و مراقبت خاص و احتیاط بر فروج و دماء، بی هیچ تجزی و تساهلی است.

چنین دیدگاهی ریشه در روایاتی دارد که از ائمه اطهار: بر جای مانده است، مانند آن که امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: مسأله اندام تناسلی در میان است که موضوع آن مهم است و از آن طفل متولد می گردد و ما احتیاط می کنیم، بنابراین با آن زن ازدواج نکنند. «هُوَ الْفَرْجُ وَأَمْرُ الْفَرْجِ شَدِيدٌ وَمِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَنَحْنُ نَخْشَاهُ فَلَا يَتَزَوَّجُهَا»^(۲). خلاصه این که، هر چند نصّ خاصّی از قرآن و سنت بر حرمت تلقیح مصنوعی وجود ندارد، ولی مقتضای قاعده احتیاط، لزوم ترک آن است. بنابراین در صورت شک در جواز تلقیح مصنوعی با اسپرم بیگانه راهی برای اجرای اصل براءت و اباحه وجود ندارد، بلکه به مقتضای عموم علت (لزوم احتیاط در مبدأ تکون انسان) رعایت احتیاط موارد لازم است و مقتضای احتیاط در این خصوص عدم جواز و ممنوعیت عمل تلقیح با نطفه مرد اجنبی است.

دسته سوم: روایاتی است که در آن ها به حرمت اختلاط انساب و از بین رفتن آن اشاره شده است. مانند آن که ابن سنان از امام رضا علیه السلام نقل نموده که فرموده است: خداوند زنا را حرام کرده است، زیرا موجب فساد است، مثل قتل نفس، از بین رفتن انساب، ترک تربیت فرزندان، از بین رفتن ارث و دیگر موارد مشابه. «وَحَرَّمَ اللَّهُ الرُّنَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَوَكُّكِ التَّرْبِيَةِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفُسَادِ»^(۳). روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد.^(۴)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) ر. ک: قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۵۴؛ شیخ محمدعلی اراکی، المکاسب المحرّمه: ۲۳۶-۲۳۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۵۸، باب ۱۵۷، من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۳- (۳) همان، ۲۰: ۳۱۱، باب ۱، من ابواب النکاح المحرّم، ح ۱۵.

۴- (۴) همان، ۳۳۲، باب ۱۷، ح ۱۲.

این دسته از روایات نشان می دهد از بین رفتن انساب، از اسرار و حکمت حرمت زنا است و مبعوض شارع می باشد و باید از آن به هر طریقی که ممکن است اجتناب گردد، بنابراین در هر کجا که عملی موجب از بین رفتن انساب شود، این حکمت جاری است و باید از آن اجتناب شود زیرا حکمت حکم در موارد ثبوت آن کم تر از علت نیست. (۱) در نتیجه با استفاده از این روایت، حکم حرمت تلقیح اسپرم مرد بیگانه با زن اجنبی اثبات می گردد، چرا که موجب از بین رفتن انساب می گردد، البته این روایات از نظر سند ضعیف است، به علاوه این که علت حکم، می تواند معمم و مخصّص قرار گیرد، نه حکمت به منزله مقتضی است و ممکن است مانعی آن را از تأثیر باز دارد. (۲)

ج: اثبات سیره در این مسأله

در عبارت بعضی از محققین آمده است، سیره منتشره بر این امر قائم است که باید زن از پذیرش نطفه غیر از شوهر خود اجتناب نماید هر چند شوهر قادر به بارور ساختن همسر خود نباشد و ادعای این که این سیره متصل به زمان معصوم نیست و یا مستند به فتاوی فقها است، پذیرفته شده نمی باشد. (۳)

د: اتفاق و تسالم اصحاب در این مسأله

برخی دیگر از محققین مدعی شده اند، رحم زوجه فقط باید نطفه را از زوج خود بپذیرد و به وسیله او صاحب فرزند شود و حق ندارد رحم خود را در اختیار مرد اجنبی قرار دهد.

با این مقدمه می توان نتیجه گرفت، تلقیح مرد بیگانه با زن اجنبی حرام است و این حکم مورد تسالم بین فقها است. (۴)

ص: ۳۲۱

۱- (۱) کلمات السدیة فی مسائل الجدیة: ۸۷-۸۸.

۲- (۲) موسوعه احکام الأطفال وادلّتها ۳: ۱۲۹.

۳- (۳) قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۵۶.

۴- (۴) سید تقی طباطبایی، مبانی منهاج الصالحین ۱۰: ۲۵۴.

بعضی از فقیهان در این باره نگاهشته اند: «پذیرش این روش (تلقیح مرد بیگانه با زن اجنبی) با اغراض قانون گذار اسلام در تشریح ازدواج و برقراری روابط زناشویی و بقای خانواده ناسازگاری دارد و موجب از بین رفتن مصالح مهمه دیگری است که در تشریح ازدواج و برقراری روابط زناشویی بین زن و مرد مد نظر شارع بوده است.» (۱)

هم چنین آیه الله میلانی گفته است: «از ظواهر آیات و روایات درباره لقاح اختیاری (مصنوعی) چیزی به نظر نمی رسد، ولی از لحن خطاب و ذوق فقهی می توان گفت: که یقیناً جایز نیست.» (۲) شبیه این عبارت از آیه الله بروجردی نیز نقل شده است. (۳)

نتیجه این که، هر چند استدلال به بعضی از آیات و روایاتی که ذکر شده مورد خدشه قرار گرفته است، لیکن دلالت برخی از آن ها تمام است. بنابراین با استناد به آن ها و نیز به مقتضای قاعده احتیاط در نفوس و اغراض و دماء، حرمت تلقیح اسپرم مرد بیگانه به زن اجنبی اثبات می گردد و این حکم شامل مرد اجنبی و زن اجنبیه و پزشکانی که به انجام این عمل مبادرت می ورزند در جمیع اقسام آن می باشد.

۵- نسب در تلقیح مصنوعی

جهت بررسی وضعیت نسب در اقسام تلقیح مصنوعی لازم است، تقسیم بندی زیر مورد توجه قرار گیرد:

قسم اول: معلوم باشد کودک پرورش یافته با روش تلقیح در رحم زن، از نطفه شوهر شرعی و قانونی اوست. در این قسم هیچ تردیدی وجود ندارد که کودک ملحق به آن زن و شوهر می باشد و تمام آثار نسب صحیح بین ایشان جاری است، خواه عمل تلقیح به وسیله شوهر انجام گرفته باشد یا به وسیله شخص اجنبی، و هم چنین اعم از این که زوجین از این عمل مطلع باشند یا هر دو و یا یکی از آن ها بی اطلاع باشند. زیرا

ص: ۳۲۲

۱- (۱) جوابیه آیه الله صافی به سؤال سر دبیر مجله رهنمون، س ۱۳۷۱ ص ۲۲۲ به نقل از عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۵۶.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ص ۵۵.

۳- (۳) همان.

تمام شرایط نسب مشروع در این فرض وجود دارد، تنها فرقی که با موارد عادی دارد این است که در لقاح مصنوعی طفل از راه طبیعی و عادی، یعنی نزدیکی زن و شوهر به وجود نیامده است و آن هم خصوصیتی در تحقق نسب ندارد، زیرا در تحقق نسب، شرط این نیست که نطفه مرد از راه نزدیکی به رحم زن منتقل شود، بلکه به هر طریقی منتقل شود ملحق به آنان خواهد بود.

قسم دوم: موردی است که تردید شود آیا کودک از نطفه شوهر ایجاد شده یا مرد اجنبی دیگر؟ در این مورد تا زمانی که احتمال نزدیکی بین زوجین و انعقاد تکون طفل از اسپرم شوهر موجود باشد (مانند آن که از تاریخ نزدیکی شوهر تا زمان تولد طفل کم تر از شش ماه و بیش تر از حداکثر حمل نگذشته باشد) در این صورت نیز به حکم قاعده فراش ملحق به آنان می باشد و آثار نسب صحیح مترتب می گردد، بسیاری از فقهای معاصر بر طبق این حکم فتوا داده اند^(۱) زیرا چنان که در تحقیق قاعده فراش گذشت، این قاعده مختص به باب زنا نیست، بلکه در هر کجا که امکان الحاق طفل به شوهر باشد، جاری است.

قسم سوم: موردی است که طفل در رحم مستأجره تکون یابد بدین صورت که نطفه شوهر را با تخمک همسرش در خارج از رحم تلقیح نمایند و در رحم زن دیگری قرار دهند تا پرورش یابد و یا این که ماده حیاتی و اسپرم را از حیوانی که دارای منی است، بگیرند.

در این صورت پدر طبیعی و عرفی طفل تکون یافته در رحم مستأجره، مرد صاحب اسپرم است، و فرقی نمی کند که زن دارای رحم مستأجره، دارای شوهر باشد یا نباشد. توضیح بیش تر در این باره در فرض چهارم خواهد بود.

البته در این که آیا مادر طفل در فرض مزبور کدام یک از دو زن می باشند، بین فقها بحث و گفتگو است.

ص: ۳۲۳

۱- (۱) تحریر الوسيله ۶۲۱:۲، مسأله ۳؛ مهذب الأحكام ۲۴۸:۲۵؛ سید محمد رضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۷:۲؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۳؛ الفقه و مسائل طیه: ۹۸؛ بررسی فقهی، حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۶۲.

الف: به برخی از فقها نسبت داده شده که با استناد به آیه ۲ سوره مجادله که می فرماید: مادر آن ها تنها کسانی هستند که ایشان را زاده اند (... إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدَتْهُمْ...) (۱). گفته اند: زنی که طفل در رحم او پرورش یافته مادر طفل است و آثار و احکام نسب بر آن مترتب می شود. (۲). برخی دیگر از محققین نیز همین نظر را پذیرفته اند. (۳).

در نقد این نظریه باید گفت: این آیه شریفه در مقام این نیست که مادر را تعریف کند تا اطلاق آن مسأله مورد بحث را شامل شود، بلکه در مقام آن است که بینش غلط جاهلیت که معتقد بودند اگر مردی زن خود را ظاهر (۴) نماید به منزله مادر او محسوب می شود و دیگر نمی تواند با وی ازدواج نماید، را تغییر دهد. شاهد این برداشت آن است که چنان چه طفل را با عمل سزارین و جراحی از شکم مادر بیرون آورند، دیگر مادر فرزند را به دنیا نیاورده و ولادتی در کار نیست، در حالی که عرف، زنی که طفل از شکم او بیرون آورده اند را مادر می داند هر چند او را زاده است. (۵).

ب: برخی دیگر از فقیهان مانند امام خمینی معتقدند که در این مسأله، طفل به زوجین (مرد و زنی که اسپرم و تخمک آن ها منشأ پیدایش طفل بوده است) ملحق می شود و زنی که از رحم او برای پرورش تلقیح استفاده شده، مادر طفل نیست (۶). زیرا فرض بر این است که طفل از اسپرم و تخمک زوجین تکون یافته، بنابراین غذایی که در رحم زن مستأجره استفاده می کند، مانند غذایی است که بعد از تولد و خارج قرار گرفتن از رحم، استفاده می نماید. بنابراین نمی تواند این واقعیت را که طفل از نطفه زوجین تکون یافته را تغییر دهد. (۷).

ص: ۳۲۴

۱- (۱) سوره مجادله ۵۸:۲.

۲- (۲) سید ابوالقاسم خویی، مسائل ورود: ۹۹-۱۰۰، مسأله ۲۸۴، موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳:۱۳۱.

۳- (۳) الفقه و مسائل طبیه: ۹۱، ماوراء الفقه ۶: ۴۱-۱۷.

۴- (۴) «ظهار» بر وزن «فعال» از ماده «ظهر» به معنی پشت و محلّی که راکب سوار می شود و مقصود از آن در فقه آن است که مرد با گفتن جمله: ظهرک کظهر أُمّی» زن خود را به کسانی که ازدواج با آنها از جهت نسب و یا رضاع حرام است تشبیه می نماید و احکامی بر آن مترتب می گردد. ر. ک: ریاض المسائل ۱۲: ۳۷۵؛ الروضه البهیة ۶: ۱۱۷.

۵- (۵) بررسی فقهی - حقوقی تلقیح مصنوعی: ۱۶۵-۱۶۴؛ موسوعه احکام الأطفال وادلتها ۳: ۱۳۲-۱۳۱.

۶- (۶) تحریر الوسیله: ۵۶۱-۵۶۰، مسأله ۱۰.

۷- (۷) کلمات سدیدة فی مسائل جدیدة: ۹۹.

بعضی هم گفته اند: زنی که از رحم او برای تکون طفل استفاده شده به منزله مادر رضاعی است، زیرا گوشت و استخوان طفل، از اوست. (۱)

ج: گروهی دیگر از فقیهان قائل به لزوم رعایت احتیاط شده اند، (۲) زیرا به نظر آن ها هیچ کدام از ادله طرفین تمام نیست. آیه الله فاضل لنکرانی در این باره نگاشته است: «جاری شدن احکام مادری نسبت به زنی که بچه را در رحم خود بهروراند و پس از زایمان شیر دهد، مشکل است و باید از جهت محرمیت و ازدواج احتیاط شود.» (۳)

به هر حال در این فرض تردید پیدا می شود که مادر طفل کدام یک از این دو زن می باشند و این مسأله در اطراف علم اجمالی وارد می شود که به مقتضای آن باید احتیاط رعایت گردد، بنابراین در مثل ارث باید مصالحه شود و در مورد نکاح باید طرفین نسبت به یکدیگر احتیاط نمایند. هم چنین در موارد دیگر نیز احتیاط لازم است.

قسم چهارم از اقسام تلقیح که بیش تر واقع می شود این است که معلوم باشد طفل از اسپرم مرد اجنبی با تخمک زنی که همسر شرعی و قانونی او نیست، تکون یافته است، در این فرض طفل به پدر طبیعی (صاحب نطفه) و مادر طبیعی (زنی که در رحم او پرورش یافته) ملحق می گردد و آثار نسب مترتب می گردد در این حکم بین اعلام فقها معاصر اختلافی نیست. (۴) آیه الله فاضل لنکرانی در این فرض می نویسد: «در هر حال بچه ملحق به صاحب نطفه است.» (۵)

در مذهب الأحکام نیز آمده است: «به مادر طبیعی ملحق می گردد، هر چند نفس این عمل از نظر مقررات شرعی، منکر است.» (۶) در این فرض طفلی که با روش تلقیح مصنوعی تکون یافته به منزله طفل متولد از شبهه می باشد که قبلاً توضیح داده شد.

ص: ۳۲۵

۱- (۱) الفتاوی الجدیده (مسائل طبیه): ۴۲۷.

۲- (۲) آیه الله اراکی، استفتاءات، سؤال ۶ و ۸ از مسائل پزشکی: ۲۴۹-۲۵۰؛ سید علی سیستانی، المسائل منتخبه: ۵۳۳، سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۱۷۷:۲.

۳- (۳) جامع المسائل ۲: ۵۷۱.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۲: ۶۲۱؛ مسأله ۳؛ سید علی سیستانی، المسائل المنتخبه: ۵۳۳؛ الفتاوی الجدیده: ۴۲۸؛ فقه والمسائل طبیه: ۹۸؛ ماوراء الفقه ۶: ۲۴ و بعد از آن.

۵- (۵) جامع المسائل ۲: ۵۷۱.

۶- (۶) مهذب الأحکام ۲۵: ۲۴۸.

الف: اصل؛ با این توضیح که آن چه از دلایل مختلف در باب نسب و دیگر ابواب استفاده می شود، این است که هر طفل به مردی ملحق می شود که از نطفه او به وجود آمده باشد و به زنی منتسب می گردد که در رحم او تکون یافته باشد، مگر موردی که فردی بر طبق دلیل معتبر شرعی از این اصل استثنا و خارج شده باشد، مانند ولد ناشی از زنا که ملحق به زانی نمی گردد و فرقی نیست بین این که اسپرم به طور طبیعی و با عمل زناشویی در رحم قرار گرفته باشد یا به وسیله تلقیح مصنوعی.

بر این اساس طفل ایجاد شده از تلقیح مصنوعی به پدر و مادر طبیعی خود ملحق می شود، اعم از این که آن ها عالم باشند یا جاهل، زیرا بچه از اسپرم و تخمک آن ها به وجود آمده و از نظر عرف و لغت فرزند آن ها به شمار می آید، دلیل شرعی هم آن را نفی ننموده است. به بیان دیگر در تحقق زنا که ولد ناشی از آن شرعاً به صاحب نطفه ملحق نمی شود، آمیزش زن و مرد شرط است، ولی در مورد تلقیح اسپرم مرد بیگانه در رحم زن تعریف و عنوان زنا صدق نمی کند، بنابراین نسب محقق می شود.

بعضی از فقها در توضیح این اصل نوشته اند: «آن چه از شرع فهمیده می شود، این است که نسب طفل در جمیع موارد اثبات می گردد، مگر در موردی که یقین بر خلاف پیدا شود، تا اعراض مردم محفوظ بماند و افعال مؤمنین بر صحت و درستی حمل شود»^(۱).

ب: ادله ای که دلالت دارد در باب مساحقه، طفل به صاحب نطفه ملحق می شود. زیرا ملاک حکم در تلقیح مصنوعی و مساحقه، واحد است. توضیح این که، نظریه مشهور میان فقیهان این است که - اگر مردی با زن خود آمیزش نماید، سپس آن زن با زن دیگری مساحقه نماید و نطفه از او به زن دوم منتقل و حامله شود، طفلی که متولد می شود به صاحب نطفه ملحق می گردد و در این که آیا به زنی که طفل در رحم او پرورش یافته ملحق می گردد و یا خیر؟ نظریات مختلفی مطرح گردیده که تحقیق در این باره مجال بیشتری می طلبد.^(۲)

ص: ۳۲۶

۱- (۱) کشف اللثام ۵۳۶:۷.

۲- (۲) ر. ک: النهایه: ۷۰۷؛ شرائع الاسلام ۱۶۱:۴؛ قواعد الأحکام ۵۳۸:۳؛ مختلف الشیعه ۱۹۶:۹؛ غایه المرام ۳۲۹:۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۳۴۳-۳۴۴.

دلیل این مطلب نخست اصل است، محقق حلی در این باره می نویسد: «دلیل الحاق ولد مساحقه به صاحب نطفه به این جهت است که از آن نطفه تکون یافته و عنوان نطفه زانی بر او صدق نمی کند» (۱). عبارت برخی دیگر از فقها نیز چنین است (۲).

دلیل دوم، روایاتی است که در این زمینه وارد شده است، از جمله در روایت صحیح، محمد بن مسلم از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرموده اند: امام مجتبی علیه السلام در مجلسی نشسته بود عده ای وارد شدند و درخواست ملاقات با امیر المؤمنین علیه السلام راداشتند، حضرت فرمودند: برای چه کاری درخواست ملاقات دارید؟ گفتند: برای مسأله ای و آن را چنین مطرح نمودند: مردی با زن خود جماع کرده است و زن در همان حالت با دختر باکره ای مساحقه نموده و در نتیجه ی این عمل، نطفه از رحم زن وارد رحم دختر گردیده و حامله شده است، حکم آن چیست؟ امام مجتبی علیه السلام بعد از توضیحاتی فرمودند: طفل پس از تولد به صاحب نطفه رد شود. «وَيُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَهَا فِي بَطْنِهَا وَيُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ...» (۳) و نیز روایات دیگری که در این باره است (۴).

دلیل سوم: روایاتی (۵) که دلالت دارد، در صحت الحاق طفل به پدر شرط نیست که نطفه با مجامعت و به طور طبیعی منتقل شده باشد، بلکه در صورتی که مرد انزال نموده و نطفه ناخودآگاه به رحم منتقل شده باشد، نیز طفل ملحق به صاحب نطفه می باشد، زیرا ملاک در هر دو مورد واحد است (۶).

دلیل چهارم: ظاهر بعضی از آیات، مانند آن که می فرماید: آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود؟ (أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى) (۷) یا می فرماید: و اوست که دو زوج مذکر و مؤنث را می آفریند از نطفه ای که خارج می شود و در قرارگاه

ص: ۳۲۷

۱- (۱) شرائع الاسلام ۴: ۱۶۱.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۶: ۲۵؛ مسالک الأفهام ۱۴: ۴۲۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحدود): ۳۴۳-۳۴۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۸: ۱۶۷-۱۶۸، باب ۳، من ابواب حد السحق والقیاده، ح ۱.

۴- (۴) همان، ۱۶۸ تا ۱۷۰، ح ۲-۳-۴-۵.

۵- (۵) همان، ۲۱: ۳۷۸-۳۷۹، باب ۱۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و باب ۱۶، ح ۱ و ۲.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الأطفال و ادلتها ۳: ۱۴۰-۱۴۱.

۷- (۷) سوره قیامت ۷۵: ۳۷.

رحم می ریزد. (وَ أَنَّهُ خَلَقَ... مِنْ تُطْفِئِهِ إِذَا تُفْنِي) (۱)؛ و یا می گوید: انسان باید فکر کند از چه چیز آفریده شده؟ او از یک آب جهنده آفریده شده که در آب منی شناور است و به هنگام بیرون آمدن، جهش دارد. (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ - خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ) (۲).

نطفه با ویژگی هایی که در این آیات به آن اشاره شده، همان نطفه مرد است که امروزه آن را حیوان منوی نامند و منشأ خلقت انسان است.

در آیه دیگری می فرماید: و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را دارای خویشاوندی نسبی و دامادی قرار داد... (وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا...) (۳).

در این آیه به دو نکته بسیار ظریف اشاره شده است، اول این که منشأ پیدایش و ماده سازنده بشر با تعبیر «خلق» به معنی ایجاد و ابداع کردن که از صفات اختصاصی خداوند است (۴) بیان شده است، چنان که «نسب» و «صهر» با تعبیر «جعل» به معنای گرداندن و تغییر دادن چیزی بر یک حالت خاص که می تواند صفت غیر خدا هم باشد (۵) بر واژه «بشراً» مترتب شده است، از این رو وجود دو تعبیر خلق و جعل در کنار هم و در یک آیه اشعار به این دارد که این دو، معنای متفاوت دارند.

نکته دیگر، از تفریع «فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا» بر «خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا» استفاده می شود که همان بشر خلق شده از آب دارای نسب است و نسب وی دارای اعتبار و حالت تغییر یافته ای از آب (نطفه) و از غیر آن نشأت نمی گیرد، بلکه با لحاظ منشأ خلقت بشر، نسب اعتبار و تشریح می شود.

همین معنا، در روایات به طور واضح و روشن بیان شده است. مثلاً امام جعفر صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: کنیزی که هنگام آمیزش با او عزل می کردم فرزندی به دنیا آورده است،

ص: ۳۲۸

۱- (۱) سوره نجم ۵۳:۴۵-۴۶.

۲- (۲) سوره طارق ۸۶:۵-۶.

۳- (۳) سوره فرقان ۲۵:۵۴.

۴- (۴) المفردات فی غریب القرآن: ۱۵۷.

۵- (۵) همان، ۹۴ و ۱۵۷.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: گاهی بند مشک رها و فرزند به او ملحق می شود. فقال علیه السلام: «إِنَّمَا لَوْ كَاءَ قَدْ يَنْفَلْتُ فَأَلْحَقَ بِهِ الْوَلَدَ» (۱).

رها شدن بند مشک کنایه از ورود منی مرد به رحم زن است و چون منی (اسپرم) منشأ پیدایش فرزند است، فرزند به صاحب منی ملحق می شود.

۷- نسب ناشی از لقاح مصنوعی در حقوق مدنی

طفل متولد از لقاح مصنوعی ممکن است به یکی از دو طریق زیر باشد:

۱- در صورتی که زن به وسیله لقاح مصنوعی از منی شوهر حامله گردد، طفل متولد از آن، طفل قانونی می باشد، زیرا تمامی شرایط لازم برای نسب قانونی را واجد است.

۲- در صورتی که به وسیله لقاح مصنوعی از منی مرد اجنبی زنی حامله شود، خواه زن مزبور شوهردار باشد یا آن که شوهر نداشته باشد، طفلی که از آن متولد می گردد به یکی از دو صورت زیر خواهد بود.

اول: در صورتی که مرد و زنی که لقاح مصنوعی در مورد آنان انجام شده است، جاهل به حقیقت امر بوده اند، طفل ملحق به پدر و مادر طبیعی خود می باشد، زیرا طفل مزبور در ردیف ولد شبهه است و همان گونه که ولد شبهه ملحق به کسی است که جاهل به حرمت رابطه بوده است، در مورد مزبور، به طریق اولی ملحق به او خواهد بود زیرا دخول با مرد اجنبی واقع نشده است.

دوم: در صورت علم زن و مرد به عمل لقاح در الحاق طفل به پدر و مادر طبیعی، بین صاحب نظران علم حقوق اختلاف است. بعضی بر این باورند که فرزند در این فرض در حکم ولد زنا می باشد و ملحق به پدر و مادر طبیعی خود نمی باشد، زیرا با علم زن و مرد به نبودن رابطه زوجیت، احترامی برای منی آن ها از نظر اجتماعی موجود نیست.

بعضی دیگر نیز معتقدند که فرزند مزبور فقط به مادر طبیعی ملحق می شود، چون فرزند ملحق به مادر است، مگر آن که از زنا باشد. (۲)

ص: ۳۲۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۸:۲۱، باب ۱۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۴:۵-۱۹۶؛ عباس نایب زاده، باروری مصنوعی، ۵۷-۵۸؛ بررسی خلأهای قانونی حقوق کودک ۶۱:۱-۶۵؛ ناصر کاتوزیان حقوق مدنی - خانواده ۱۲:۲ و ۲۱ و بعد از آن.

یکی از صاحب نظران هم، بعد از اشاره به دو دیدگاه فوق می نویسد: «آن چه از اصول حقوقی و مخصوصاً مواد قانون مدنی ایران استنباط می شود آن است که هر فرزند طبیعی، قانونی است، مگر آن که قانون تصریح بر خلاف نموده باشد و موردی که تصریح بر خلاف شده و قانونی نیست، ولد ناشی از زنا است که ملحق به کسی که مرتکب زنا شده نمی گردد و در بقیه موارد طفل ملحق به پدر و مادر است و فرقی هم بین پدر و مادر از جهت آن که نطفه به وسیله طبیعی در رحم زن قرار گرفته یا به وسیله مصنوعی، نمی توان گذارد.» وی در ادامه می نویسد: «به نظر می رسد که پیروی از نظریه اول با اصول اخلاقی و حفظ خانواده که سلول های متشکله اجتماع است، اولی باشد ولی از نظر قضایی محض، نمی توان از نظر اخیر دست برداشت» (۱).

به هر صورت برابر ماده ۱۱۶۷ قانون مدنی فقط طفل متولد از زنا، به پدر و مادر طبیعی ملحق نمی شود و تلقیح مصنوعی زنا محسوب نمی شود و طفل ناشی از آن نیز ولد زنا نیست تا نتوان او را به صاحبان نطفه ملحق کرد. (۲)

۸- تذکر چند مطلب

۱- ادله ای که گذشت همان گونه که بر الحاق طفل به پدر طبیعی خود دلالت داشت، بر الحاق به مادر طبیعی نیز دلالت دارد. این حکم با استفاده از حدیث مشهوری که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده با این مضمون «وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ» (۳) برای زناکار سنگ است. تأیید می گردد، زیرا تلقیح مصنوعی از نظر عرف و شرع زنا محسوب نمی شود و آن چه دلالت بر نفی انتساب می کند، فقط به زنا اختصاص دارد و طفل حاصل از تلقیح مصنوعی عرفاً ولد محسوب می شود، از این رو منع شرعی برای الحاق طفل به مادر وجود ندارد.

ص: ۳۳۰

۱- (۱) ر. ک: سید حسن امامی حقوق مدنی ۵: ۱۹۶.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۵۸.

۳- (۳) الکافی ۵: ۴۹۱، ح ۲.

۲- بعد از اثبات انتساب، کودکی که با تلقیح مصنوعی متولد شده به زن و مردی که با نطفه و رحم آنان تکون یافته، ملحق می شود و احکام والدین نسبت به فرزند در بسیاری از موارد مترتب می گردد، مانند: وجوب نفقه، حرمت نکاح، ولایت بر نفس و مال، توارث از یکدیگر، محرمیت و جواز نگاه مرد به او در صورتی که دختر باشد و این که این طفل برادر یا خواهر اولاد دیگر آن مرد و زن می شود.

۳- در خلال مباحث گذشته اشاره شد، یکی از اقسام تلقیح، موردی است که طفل در رحم مستأجره تکون یابد به این صورت که نطفه شوهر را با تخمک همسر خودش در خارج از رحم تلقیح و در رحم زن دیگر قرار دهند، که به اصطلاح به رحم مستأجره و مادر جانشین (۱)، شهرت یافته و در ممالک غیر اسلامی بسیار متداول است و اشکال مختلفی دارد، مانند: جانشینی در بارداری، جانشینی با باروری مصنوعی، جانشینی با استفاده از تخمک اهدایی، جانشینی با استفاده از جنین اهدایی و دیگر اقسام. شرکت هایی نیز برای انجام این امر و شناسایی زنانی که برای اجاره دادن رحم خود تمایل دارند، تأسیس گردیده و با قراردادهای تجارتي و یا نوع دوستانه انجام می پذیرد. (۲)

انجام این عمل (تلقیح مصنوعی با استیجار رحم) از نظر شرعی، حرام و معامله آن باطل است و هیچ وجهی برای جواز آن وجود ندارد و اگر کسی انجام دهد گناه کار است و چنان چه پیش تر ذکر شد زنی که تخمک از اوست، مادر طفل محسوب می شود و مرد صاحب نطفه، پدر او و طفل ملحق به آن دو می باشد، چون معامله و اجاره رحم باطل و حرام است، زنی که مبادرت به اجاره رحم می نماید مستحقّ اجرت نیست و اگر چیزی دریافت کرده، باید برگرداند، زیرا از شرایط صحت اجاره و جواز اخذ اجرت بر آن به

ص: ۳۳۱

۱- (۱) با پیشرفت های جدید دانش پزشکی، روش های باروری مصنوعی برای غلبه بر ناباروری به صورت فراگیر مورد عمل متخصصان این رشته قرار گرفت، یکی از پدیده های نوینی که در اثر این پیشرفت ها پا به عرصه وجود نهاد مداخله اشخاص ثالث در امر تولید مثل مصنوعی می باشد که از آن قرار، بهره گیری از حالت مادر جانشین است که به صورت انتخابی قابل دسترسی برای زوج های نابارور قرار گرفته است. عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۷۷.

۲- (۲) همان، ۷۹-۸۰-۸۱، قراءات فقهیه معاصره فی معطیات الطب الحدیث ۱: ۲۰۵.

اتفاق فقها^(۱) منفعت مباح و حلال می باشد و اجاره برای منفعت حرام مانند مسأله مورد بحث، باطل است و اخذ اجرت در آن حرام می باشد.

۹- انتقاد صاحب نظران حقوقی از تلقیح مصنوعی

بسیاری از صاحب نظران در مسائل حقوقی بر تلقیح مصنوعی به ویژه استفاده از روش رحم استیجاری و مادر جانشین، ایراداتی وارد ساخته اند. در ذیل به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- عمل انتقال جنین، مستلزم اختلاط و فساد نسب ها و نیز موجب ادعای نسب غیر واقعی و اختلاط محرم و نامحرم است.

۲- لقاح مصنوعی یکی از زشتی های پاک نشدنی است و آدمی را به درجات پست حیوانی تنزل می دهد، این عمل بر خلاف اخلاق حسنه است.

۳- عمل تلقیح مصنوعی آسایش و آرامش خانواده و زندگی زناشویی را متزلزل می کند و باعث بی نظمی و اغتشاش اجتماعی و حقوقی در محیط خانواده شده و سنت های وابسته به آن را به باد تمسخر خواهد گرفت.^(۲)

۴- قرار دادن و استیجار رحم برای پرورش طفل، مخالف حقوق زنان است، زیرا تن انسان موضوع قرارداد واقع می شود و منفعت آن در برابر پول قرار می گیرد؛ نافذ شناختن این قراردادها به معنی مشروع ساختن چهره دیگری از برده فروشی در قرن بیستم است.

۵- اگر با اجیر کردن زنی زیبا و سالم بتوان کودکی تندرست و با نسبی مشروع تهیه کرد، به دوش کشیدن بار مسئولیت خانواده، دیگر مفهومی نخواهد داشت و بدین ترتیب مادری که رنج بارداری و زایمان را بر دیگری تحمیل کرده است، جایگزین مادر رنج دیده سنتی با آن ارج آسمانی خواهد شد.

ص: ۳۳۲

۱- (۱) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۱۸۵-۱۸۶؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۸۶؛ جامع المقاصد ۷: ۱۲۲؛ جواهر الکلام ۲۷: ۳۰۷؛ تفصیل الشریعه - کتاب الاجاره: ۴۱-۴۲.

۲- (۲) دکتر حسین صفایی، دکتر اسدالله امامی، حقوق خانواده - قرابت و نسب و آثار آن ۲: ۱۰۰، مختصر حقوق خانواده: ۳۲۸.

۶- شناسایی این اقدام به وسیله دادگاه ها، نیروی سرمایه را جانشین عالی ترین مظاهر زندگی انسانها می سازد و بهره کشی طبقه ثروتمند را از بینوایان تسهیل نموده و این مفهوم را در جامعه القا می کند که با نیروی سرمایه نه تنها کار انسان، تن و خون و سلامت او را نیز می توان خرید. (۱)

۷- مادر جانشین، بچه را به دنیا می آورد، نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر پولی که به وی پرداخت خواهد شد (قرارداد مادر جانشینی تجارتي). یا با این تصوّر که خشنودی دیگران را کسب کرده و از این راه، رضایت خاطر حاصل نماید (قرارداد مادر جانشینی نوع دوستانه).

۸- مضمرات حالت مادر جانشین، نه تنها والدین حکمی و مادر جانشین را در بر می گیرد، بلکه شامل بچه ای که از این طریق متولّد می شود نیز خواهد شد، این عمل به شرافت و حقوق کودک که باید به وسیله پدر و مادرش به وجود بیاید، در رحم مادرش پرورش یافته و به دنیا بیاید و به وسیله آن دو تربیت شود، صدمه می زند. جامعه این حق را دارد که از به وجود آمدن بچه در این وضعیت نامناسب ممانعت نماید. (۲)

ص: ۳۳۳

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۲۳.

۲- (۲) عباس نایب زاده، باروری مصنوعی: ۸۴-۸۵.

۱- طرح مسأله

در میان فقیهان اختلافی نیست، بلکه به اجماع ثابت شده است که اگر شخصی با وجود شرایطی که در نفوذ آن لازم شمرده شده، اقرار به فرزندى کسی نماید بین آن ها نسب ثابت می شود و آثار آن فی الجمله مترتب می گردد، مثل این که پدر اقرارکننده (مقرّر) جدّ کسی که در مورد او اقرار شده (مقرّر به) می گردد و فرزند اقرارکننده برادر او محسوب می شود و احکام توارث بین آن ها اجرا می شود و دیگر آثار.

مرحوم شیخ طوسی در این باره می نویسد: «هرگاه انسانی، به فرزندى کسی اقرار نماید به او ملحق می گردد، بدون فرق بین این که اقرار در حال صحت باشد یا مرض، و از یکدیگر ارث می برند، خواه فرزندى که نسبت به او اقرار شده، آن را تصدیق کند، یا تکذیب نماید. البتّه اگر انتساب و نسب او به دیگری مشهور باشد در این صورت ملحق نمی گردد»^(۱).

هم چنین امام خمینی رحمه الله می گوید: «از مصادیق اقرارهایی که نافذ قرار می گیرد، اقرار به نسب است، مثل اقرار به فرزندى یا برادری و مانند این دو. مقصود از نفوذ اقرار، الزام و

ص: ۳۳۴

اجبار اقرار کننده نسبت به آن چه علیه اوست، می باشد. مانند: وجوب نفقه، حرمت نکاح، مشارکت با او در ارث و یا وقف و از این قبیل امور» (۱).

عبارت بسیاری از فقیهان شبیه آن چه ذکر شد، می باشد. (۲) دلیل جواز و نفوذ اقرار به نسب، علاوه بر اجماع که بعضی از فقها ادعا نموده اند (۳) و عموم قاعده «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (۴) - زیرا این قاعده مقید به اقرار در مورد اموال نگردیده است (۵) - پاره ای از روایات است.

مانند آن که در روایت صحیح، عبد الرحمن بن حجاج می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، زنی اسیر می شود و با او فرزند صغیری است و مدعی است فرزند من است و یا مردی اسیر می گردد و برادرش را می یابد و نسبت به او اقرار می نماید و آن ها بر صدق گفتار خود شاهد و دلیلی ندارند؟... آن حضرت بعد از توضیحاتی فرمود: در صورتی که بر اقرار خود ثابت باشند، انتساب آن ها به یکدیگر اثبات و از هم ارث می برند. «فَقَالَ: شَيْبَانُ اللَّهِ إِذَا جَانَتْ بِإِثْنِهَا أَوْ بِإِثْنَيْهَا وَلَمْ تَزَلْ مُعْرُوهً بِهِ وَإِذَا عَرَفَ أَخَاهُ وَكَانَ ذَلِكَ فِي صَحِّهِ مِنْهُمَا وَلَمْ يَزَلْ مُعْرُوتٍ بِذَلِكَ وَرَثَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ» (۶) و نیز برخی روایات دیگر. (۷)

۲- شرایط نفوذ اقرار به نسب در فقه

علاوه بر شرایطی که به طور عام برای مقر لازم است، مانند بلوغ و عقل، شرایط خاصی در اقرار به نسب لازم شمرده شده است که عبارتند از:

الف - امکان تحقق نسب، به این معنی که اقرار به نسب باید در موردی باشد که شرعاً و عادتاً امکان این که شخص مورد اقرار، فرزند مقر باشد، وجود داشته باشد. بنابراین اگر اقرار به فرزند کسی را بنماید که از لحاظ سنی امکان این که مقر له فرزند او باشد، وجود

ص: ۳۳۵

۱- (۱) تحریر الوسیله ۵۴:۲، مسأله ۱۷.

۲- (۲) السرائر ۳: ۳۰۸؛ الجامع للشرائع: ۳۴۳؛ شرائع الاسلام ۳: ۱۵۶-۱۵۷؛ کشف الرموز ۲: ۳۱۹؛ مسالک الافهام ۱۱: ۱۲۵.

۳- (۳) نهاییه المرام ۱: ۴۴۰؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۰؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۵۳؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۴۷.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۰؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۴۷.

۵- (۵) تفصیل الشریعه - کتاب الاقرار: ۴۶۳.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۶: ۲۷۸، باب ۹، من ابواب میراث ولد الملائعنه، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۲۷۹-۲۸۰، ح ۲ و ۴.

ندارد مثل این که هر دو همسن یا اختلاف سنی آنان بسیار کم باشد، در چنین موردی امکان الحاق و اثبات نسب شرعاً و عادتاً ممکن نیست.

ب - نبودن منازع، از دیگر شرایط لازم برای نفوذ اقرار به نسب، این است که منازعی در بین نباشد و در صورت تنازع دو نفر نسبت به یکدیگر، اگر یکی از آن دو صاحب فراش است، فرزند ملحق به او است و اگر هیچ کدام صاحب فراش نیستند، برای هر کدام که بینه اقامه شود، فرزند ملحق به او خواهد بود و در صورتی که بینه نباشد، اگر فرزند کبیر باشد و یکی از آن دو را تصدیق کند اقرار شخص مورد تصدیق مؤثر واقع می شود و اگر هیچ یک از این راه ها نباشد، باید حاکم برای رفع منازعه به قرعه متوسل شود.

ج - مجهول النسب بودن مقرّ به، به این معنی که اقرار در مورد کسی نافذ است که نسبش معلوم نباشد، بنابراین اگر اقرار به فرزندگی کسی بنماید که در فراش دیگری است و نسب او معروف و مشخص است، پذیرفته نیست، زیرا نسبی که شرعاً ثابت گردیده است، قابل انتقال و تغییر نیست. (۱).

د - تصدیق، یکی دیگر از شرایط صحت اقرار، این است که باید مفاد آن مورد تصدیق مقرّ له قرار گیرد، اما اگر انکار کند، اقرار مقرّ صحیح و نافذ نخواهد بود، البته شرط تصدیق فقط در مواردی است که مقرّ له بالغ و عاقل باشد. در این مسأله بین فقها اختلافی نیست و برخی ادعای اجماع نموده اند. (۲). اما اگر مقرّ له صغیر و یا مجنون باشد، شرط تصدیق معتبر نیست. (۳). برخی از فقیهان در این خصوص نیز ادعای اجماع نموده اند. (۴).

۳- شرایط نفوذ اقرار به نسب در حقوق مدنی

اقرار بدان جهت کاشف از حقیقت و دارای نفوذ حقوقی است که انسان عاقل به زبان خویش اقدامی نمی کند و ظاهر این است که از واقع خبر می دهد، پس اگر به حکم عقل یا متعارف، نادرستی اخبار، مسلم باشد، اثر ندارد. هم چنین گفته مقرّ از این لحاظ که

ص: ۳۳۶

۱- (۱) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۳۱؛ قواعد الاحکام ۲: ۴۳۷؛ شرائع الإسلام ۳: ۱۵۶؛ جامع المقاصد ۹: ۳۴۶؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۱-۱۵۲.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۵؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۵۴-۱۵۵؛ الروضه البهیة ۶: ۴۲۲-۴۲۳.

۳- (۳) المبسوط ۲: ۴۴۵-۴۴۶؛ شرائع الإسلام ۳: ۱۵۷؛ مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۴۴۶.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۱: ۱۲۷؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۵۴.

تنها به زیان اوست، بدون دلیل پذیرفته می شود. اعلام شخص در صورتی که به زیان دیگران باشد ادعا است و بدون دلیل اثری ندارد.

اقرار به نسب همان گونه که دارای آثاری به زیان اقرار کننده است، از جهاتی نیز به سود او تمام می شود. بنابراین نفوذ حقوقی این قسم از اقرار باید موکول به شرایط شود که دست کم از آثار زیان بار آن بکاهد.^(۱)

بدان جهت شرایط نفوذ اقرار را ماده ۱۲۷۳ قانون مدنی به شرح زیر خلاصه نموده است:

۱- امکان تحقق نسب بر حسب عادت و قانون.

۲- تصدیق کسی که به نسب او اقرار شده است، مگر در مورد صغیری که اقرار به فرزندى او شده است.

۳- نبودن منازعی که با مقرّر در این زمینه اختلاف داشته باشد.

دلیل استثنای وارد شده در شرط دوم را که تصدیق صغیر را لازم نمی داند، باید در جهات اجتماعی مربوط به حمایت از فرزندان صغیر خانواده جستجو کرد، گفتگو درباره مشروع بودن طفلی که در زمان زوجیت به دنیا آمده است، در مرحله نخست به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا در آن از خصوصی ترین روابط جنسی بین آنان بحث می شود، روابطی که قانون گذار آن را خالی از شایبه های ناپاکی و بی عفتی می داند و استواری بنیان خانواده را وابسته به این فرض (اماره فراش) می کند.

از سوی دیگر، برای نوزاد هیچ چیز مهم تر از داشتن خانواده و سرپناه مشروع نیست. بنابراین طبیعی است که قانون گذار چنین اقراری را بدون توجه به آثاری که درباره کودک و سایر خویشان پدر دارد، بدون شرط بپذیرد و آن را موکول به تصدیق او نسازد.^(۲)

۴- عدم فرق بین پدر و مادر در اقرار به نسب

در این که افزون بر اقرار پدر، اقرار مادر هم نافذ است یا نه؟ دو دیدگاه مطرح شده است:

بعضی از فقها مانند شهید اول^(۳) معتقد است فقط اقرار پدر صحیح است، شهید ثانی در

ص: ۳۳۷

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۷۹:۲؛ سید حسن امامی، حقوق مدنی ۳۹:۶ و بعد از آن.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۸۲:۲.

۳- (۳) الدرر السعیه ۱۵۰:۳.

مسالك (۱) نیز به این نظریه تمایل نشان داده است و در روضه (۲) آن را اصح دانسته است، زیرا اثبات نسب، با اقرار، خلاف اصل است، پس باید به قدر متیقن اکتفا شود، و آن اقرار مرد است که اجماعی است. (۳)

در برابر این دیدگاه، نظریه مشهور فقها است که معتقدند در این حکم فرقی بین پدر و مادر نیست. (۴) محقق اردبیلی می نویسد: «عقل فرقی بین پدر و مادر نمی یابد، بلکه در مورد مادر به طریق اولی حکم به صحت می نماید». (۵) طرفداران این نظریه مدعی شده اند، روایات (۶) وارد شده نیز بر تعمیم و عدم فرق بین اقرار پدر و مادر، دلالت دارد.

۵- انکار نسب بعد از اقرار

هرگاه مردی به شرحی که توضیح داده شد، به طور صریح (۷) یا ضمنی به پدر بودن خود نسبت به کودک اقرار بنماید، سپس او را از خود نفی نماید، انکار او بعد از اقرار پذیرفته نمی شود، این مسأله مورد توافق فقها است. (۸)

علامه حلی در ارشاد الأذهان می نویسد: «اگر به نسبت فرزند به طور صریح یا ضمنی اعتراف نماید، بعد از آن نمی تواند او را از خود نفی نماید و اگر نفی نمود محکوم به حد می گردد (۹). عبارت علامه در قواعد (۱۰) و تحریر (۱۱) شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) مسالك الافهام ۱۱: ۱۲۷.

۲- (۲) الروضه البهيه ۶: ۴۲۶.

۳- (۳) جامع المقاصد ۹: ۳۴۷.

۴- (۴) رياض المسائل ۱۳: ۱۵۲؛ جواهر الكلام ۳۵: ۱۵۹؛ كشف الرموز ۲: ۳۱۹؛ تحرير الوسيله ۲: ۵۴؛ مسأله ۱۷؛ تفصيل الشريعه - كتاب الاقرار: ۴۶۳.

۵- (۵) مجمع الفائده والبرهان ۹: ۴۴۷.

۶- (۶) وسائل الشيعه ۲۶: ۲۷۸-۲۸۰، باب ۹، من ابواب ميراث ولد الملائعنه، ح ۱-۲ و ۴.

۷- (۷) اقرار صریح مثل این که، شوهر با گفتار یا نوشته ای خود را پدر طفل متولد شده بداند و اقرار ضمنی مانند آن که، پس از تولد طفل در زایشگاه حضور یابد و با تقدیم دسته گل به مادر، رضایت خود را از ولادت طفل اعلام نماید و یا هنگامی که مژده تولد طفل به او دادند اظهار شغف و خوشحالی نماید و مژدگانی بدهد.

۸- (۸) النهايه: ۵۰۵؛ السرائر ۲: ۶۵۸؛ ايضاح الفوائد ۳: ۲۶۰؛ ر. ك: الروضه البهيه ۶: ۴۲۶.

۹- (۹) ارشاد الاذهان ۲: ۶۰.

۱۰- (۱۰) قواعد الاحكام ۳: ۱۸۵.

۱۱- (۱۱) تحرير الاحكام الشرعيه ۴: ۱۶.

دلیل این حکم علاوه بر این که دلیلی بر اعتبار انکار بعد از اقرار نیست و وجودش کالعدم است (۱) و نیز با وجود اجماع که بعضی از فقها (۲) آن را ادعا نموده اند، روایات معتبره است. مانند آن که، حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: هرگاه مردی به فرزندی طفلی اقرار نماید، سپس او را نفی نماید، مسموع نیست و ملزم به اقرار خود می باشد. «قَالَ: إِذَا أَقَرَّ رَجُلٌ بِوَلَدٍ ثُمَّ نَفَاهُ لِرِمَّةٍ» (۳) و دیگر روایات (۴).

۶- تذکر چند مطلب

در ذیل مباحث نسب، فقها به ذکر مسائلی پرداخته اند که حکایت از نگرش و حساسیت اسلام نسبت به حقوق کودک دارد، مانند:

۱- سکوت محض بعد از تولد طفل، اقرار محسوب نمی شود، زیرا سکوت اعم از اقرار است، بنابراین نمی تواند دلیل بر اقرار و مانع نفی ولد شود (۵).

۲- فرزندی که در اثر اماره فراش با رعایت شرایط معتبر، نسبش به مردی ثابت شده است، انکار نسب و نفی فرزندی او از ناحیه پدر مسموع نخواهد بود، مگر از طریق لعان (۶). این حکم مورد توافق فقها (۷) است.

ص: ۳۳۹

۱- (۱) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۵۱:۳.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۱۸۵:۳؛ کشف اللثام ۳۰۰:۸؛ جواهر الکلام ۱۸:۳۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۶:۲۷۱، باب ۶، من ابواب میراث ولد الملائعنه، ح ۲.

۴- (۴) همان، ح ۱ و ۳-۴.

۵- (۵) الروضه البهیة ۱۸۶:۶.

۶- (۶) لعان «بکسر لام» مصدر باب مفاعله به معنای ملاعنه است و در لغت به معنی یکدیگر را نفرین کردن است. لعان از لعن گرفته شده و لعن به معنای ناسزا گفتن، طرد کردن، دور داشتن از خیر و نیکی. مصباح المنیر: ۵۵۴؛ لسان العرب ۵:۵۰۴. و در اصطلاح فقهی عبارت از ملاعنه مخصوصی است که بین زن و شوهر در نکاح دائم برای ازاله حدّ قذف یا اثبات نفی فرزند با الفاظ مخصوص و در نزد حاکم انجام می شود. التفتیح الرائع ۳:۴۱۵؛ الروضه البهیة ۶:۱۸۱. برای لعان در کتب فقهی دو سبب بیان شده است: الف: نسبت زنا از ناحیه شوهر به زن محصنه «عقیقه» مدخول بها: ب: انکار فرزندی که طبق اماره فراش ملحق به زوج است و آن موردی است که شوهری، فرزندی را که در فراش او از زوجه دائمش پس از نزدیکی و در فاصله بین شش ماه و حداکثر مدت حمل از تاریخ نزدیکی متولد شده است، منکر گردد. جواهر الکلام ۳۴:۱۳؛ الروضه البهیة ۶:۱۸۶-۱۸۷.

۷- (۷) ر. ک: شرائع الاسلام ۳:۹۴؛ کشف الرموز ۲:۲۷۰؛ المهذب البارع ۴:۷؛ مسالک الافهام ۱۰:۱۸۷.

۳- هم چنین بحث شده که آیا در جایی که شوهر می تواند با رعایت شرایط، دعوای نفی ولد کند، تاچه زمانی این حق برای او ثابت است؟ آیا نظیر خیار عیب و غبن در باب معاملات است که به محض اطلاع از زایمان فوراً باید نفی ولد کند، به طوری که سکوت او هنگام زایمان زنش به منزله اقرار او به نسب آن طفل خواهد بود که پس از آن حق نفی او را نخواهد داشت یا این که هر وقت خواست می تواند نفی ولد نماید؟

مشهور فقهای امامیه معتقدند که دعوای نفی ولد فوری است، زیرا کسی که هنگام زایمان زنش حضور دارد و هیچ اعتراضی نسبت به این زایمان و فرزند ندارد، این خود به منزله اقرار است و بعداً حق اعتراض نخواهد داشت. (۱)

هم چنین مشهور فقها بر این باورند که اگر سکوت علنی داشته باشد، مثل این که زن می ترسیده و یا احتمال خونریزی می داده است، حق تأخیر دارد. (۲)

۴- اگر پدر بعد از اجرای لعان، به نسب طفل اعتراف نماید، آن طفل به او ملحق می شود و طفل از پدر ارث می برد، ولی پدر از آن طفل ارث نمی برد و میراث او به مادرش می رسد. فقها در این حکم اتفاق نظر دارند. (۳)

باید یادآور شد که در حقوق مدنی نیز در مواد ۸۸۲ و ۸۸۳ و نیز ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ اجمالاً به اموری که ذکر گردید، اشاره شده است.

ص: ۳۴۰

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۷:۳۴-۱۸.

۲- (۲) الروضه البهیة ۱۸۶:۶-۱۸۷.

۳- (۳) ر. ک: النهایه: ۵۲۱؛ شرائع الاسلام ۳: ۱۰۰؛ جواهر الکلام ۶۷:۳۴-۶۸؛ مسالک الافهام ۱۰: ۲۴۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۵۰۴.

۱- مفهوم لقیط در لغت و اصطلاح

از جمله مباحثی که در فقه در ارتباط با حقوق کودک مطرح می باشد، احکام طفل لقیط است.

توضیح این که اشیای گمشده که افراد آن ها را می یابند، تحت سه عنوان قرار می گیرد: یا مال است که آن را لقطه می نامند یا حیوان که آن را ضالّه (گمشده) گویند و یا انسان (طفل صغیر) و آن را لقیط می خوانند.

بنابراین مقصود از لقیط در لغت (۱) و فقه (۲) کودک صغیری است که در حاشیه خیابان های مساجد و دیگر اماکن عمومی بدون سرپرست یافت می شود و توانایی حفظ و نگهداری خود را ندارد و پدر و مادرش معلوم نیست. البته در این که آیا طفل ممیز که گاهی بی سرپرست یافت می شود، مشمول احکام لقیط قرار می گیرد یا خیر؟ میان فقیهان دو نظریه مطرح می باشد:

بعضی معتقدند عنوان لقیط بر طفل ممیز صدق نمی کند، زیرا او قادر به حفظ و نگهداری خویش می باشد. (۳) ولی نظریه مشهور در بین فقها (۴) این است که بین طفل ممیز و

ص: ۳۴۳

۱- (۱) ر. ک: ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۴: ۲۶۴؛ لسان العرب ۵: ۵۱۴؛ مجمع البحرین ۳: ۱۶۴۰.

۲- (۲) المبسوط ۳: ۳۳۶؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۸۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۱؛ جامع المقاصد ۶: ۹۷.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۴: ۱۳۸؛ مفتاح الکرامه ۶: ۸۹؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۳۹۳-۳۹۴.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۲؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۴۹؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۳۳.

غیر ممیز فرقی نیست و اطلاق التقاط بر حضرت یوسف علیه السلام (۱) هنگامی که او را در چاه یافتند با این که در آن زمان ممیز بوده و نیز عموم بعضی از اخبار، (۲) هر دو را شامل می شود.

به هر صورت، چنین کودکانی در هر جامعه و در هر زمانی کم و بیش یافت می شوند، البته در رخدادهای سخت مانند زلزله و جنگ های بزرگ خانمان سوز بیش تر می باشند و در فقه و دستورات دینی برای این گونه کودکان، حقوقی بر عهده جامعه ذکر شده است.

۲- شرایط ملتقط

یابنده طفل لقیط را ملتقط نامند و برای آن شرایطی است:

اول و دوم: بلوغ و عقل

فقها در این باره اتفاق نظر دارند، (۳) بنابراین کودک و مجنون مشمول احکام ملتقط قرار نمی گیرند، (۴) زیرا التقاط و یافتن طفل لقیط، مستلزم نوعی ولایت بر حضانت و حفظ او و نیز قدرت بر طرف ساختن نیازهای وی می باشد و این دو اهلیت انجام این امور را ندارند، در نتیجه اگر صغیر و مجنون لقیط را در اختیار دارند، بر دیگران که اهلیت انجام نگهداری او را دارند، واجب است از آنان بگیرند. (۵)

سوم: حریت

زیرا عبد به دلیل این که ملک مولایش می باشد، قادر به انجام امور لقیط نیست. (۶)

چهارم: مسلمان بودن

مشهور در بین فقها این است که اگر لقیط محکوم به اسلام است، مانند آن که در بلاد اسلامی پیدا شود شرط است ملتقط، مسلمان باشد. بنابراین اگر کافر او را در اختیار دارد، باید

ص: ۳۴۴

۱- (۱) (وَ الْقُوَّةُ فِي غِيَابِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ)؛ سوره یوسف ۱۰:۱۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۶۷:۲۵-۴۶۸، باب ۲۲، از کتاب لقطه، ح ۱، ۳-۴-۵-۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳:۲۸۴؛ جواهر الکلام ۱۵۸:۳۸؛ مسالک الافهام ۱۲:۴۶۴؛ تحریر الوسیله ۲:۲۳۴، مسأله ۲.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳:۲۸۴؛ قواعد الاحکام ۲:۲۰۱.

۵- (۵) الروضه البهیة ۷:۶۹؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۰:۳۹۷-۳۹۸.

۶- (۶) جواهر الکلام ۱۵۹:۳۸؛ کفایه الاحکام ۲:۵۲۲.

به مسلمان تحویل دهد،(۱) زیرا ملتقط به ناچار باید لقیط را حضانت و تربیت نماید و این خود نوعی سبیل و سلطه محسوب می شود که به حکم آیه شریفه قرآن(۲) از کافر نفی گردیده است. به علاوه، کافر لقیط را از اسلام منحرف می کند و به روش آیین خود تربیت می نماید.(۳) هم چنین به حکم اصل(۴) نیز کافر نمی تواند لقیط مسلمان را در اختیار و بر او ولایت داشته باشد.

از آن چه گفته شد روشن گردید در صورتی که لقیط محکوم به کفر باشد، جایز است کافر او را برگرفته، حضانت و حفاظت نماید.

پنجم: عدالت

به نظر برخی از فقها(۵) شرط است که ملتقط عادل باشد. البته، برخی دیگر رعایت این شرط را مطابق احتیاط(۶) دانسته اند، به نظر این دسته از فقیهان چنانچه لقیط در اختیار فاسق قرار گیرد باید از او گرفته شود.(۷) لیکن در مقابل، جمع زیادی از فقها(۸) رعایت این شرط را لازم ندانسته اند و دلیل آن را اصل و سیره دانسته اند. زیرا ظاهر حال مسلمان بیان گر این است که در انجام وظیفه خیانت نمی کند.(۹)

۳- وظایف ملتقط

الف: وجوب اخذ لقیط

آیا بر ملتقط واجب است لقیط را برای محافظت از او در اختیار بگیرد، یا مستحب است، یا این که اگر در معرض تلف باشد، واجب می باشد و در غیر این صورت مستحب است؟ در این باره سه نظریه مطرح گردیده است:

ص: ۳۴۵

۱- (۱) المبسوط ۳: ۳۴۰؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۷؛ ریاض المسائل ۱۴: ۱۴۲-۱۴۳؛ تفصیل الشریعه - کتاب اللقطه: ۳۶۵-۳۶۶.

۲- (۲) (لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا)؛ سوره نساء ۱۴۱:۴.

۳- (۳) الروضه البهيه ۷: ۷۲.

۴- (۴) مفتاح الكرامه - طبع قدیم ۹۸: ۶.

۵- (۵) المبسوط: ۳: ۳۴۰؛ قواعد الاحكام ۲: ۲۰۱.

۶- (۶) جامع المقاصد ۶: ۱۰۸؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۶۸-۴۶۸.

۷- (۷) ریاض المسائل ۱۴: ۱۴۲؛ تذکره الفقها ۲: ۲۷۰.

۸- (۸) شرایع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ الروضه البهيه ۷: ۷۳؛ کفایه الاحكام ۲: ۵۲۲.

۹- (۹) ر. ک: مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۴۰۰؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۶۳.

۱ - نظریه مشهور در بین قدماء و متأخرین از فقها (۱) این است که گرفتن لقیط به طور وجوب کفایی بر ملئقط واجب است. طرفداران این نظریه به آیاتی از قرآن کریم استدلال نموده اند. مانند آن که می فرماید: در انجام نیکی ها و تقوی یکدیگر را کمک کنید و در گناه و تعدی همدیگر را همکاری ننمایید. (وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ). (۲) زیرا نگهداری و کمک به لقیط بزر و نیکی است و ترک آن گناه است. و یا می فرماید:... و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید. (وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۳) چرا که گرفتن لقیط و حفظ و جلوگیری از تلف شدن او از بهترین خیرات محسوب می گردد. (۴)

هم چنین به ادله وجوب حفظ نفس محترمه از تلف استدلال نموده اند، زیرا اگر لقیط محافظت نشود در معرض تلف است و نیز به استناد وجوب اطعام مضطر و نجات او، چرا که لقیط مضطر می باشد.

لیکن به نظر می رسد از آیات فوق، وجوب استفاده نمی شود و امر در آن ها استجابی است، زیرا اگر وجوب اراده شده باشد، به دلیل این که بسیاری از مصادیق آن ها واجب نیست، باید نسبت به اکثر افراد و مصادیق، تخصیص بخورد و تخصیص اکثر، مستهجن و قبیح است. علاوه بر این ها لقیط مطلقا در معرض تلف نیست و نیز تمام افراد لقیط از مصادیق مضطر نمی باشند. (۵) بنابراین دلیل اخص از مدعا است.

۲ - برخی دیگر قائل به استجاب شده اند، (۶) زیرا اصل، براهت از وجوب است (۷) و از آیات گذشته استجاب استفاده می شود، لیکن حکم به استجاب حتی در موردی که لقیط در معرض تلف است، دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است. (۸)

ص: ۳۴۶

۱- (۱) ارشاد الاذهان ۱: ۴۴۱؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۶؛ الدروس الشرعیة ۳: ۷۶؛ جامع المقاصد ۶: ۹۸.

۲- (۲) سوره مائده ۵: ۲.

۳- (۳) سوره حج ۲۲: ۷۷.

۴- (۴) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۳۶.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۲۰۱-۲۰۲.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۵؛ مختصر النافع ۱۹: ۳۷۷.

۷- (۷) جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۴.

۸- (۸) همان، جامع المدارک ۵: ۲۵۱-۲۵۲.

۳- بسیاری دیگر قائل به تفصیل شده اند؛ به این معنی که اگر لقیط در معرض تلف باشد به عنوان واجب کفایی گرفتن او واجب است، در غیر این صورت مستحب است. (۱) امام خمینی در این باره می گوید: «اخذ لقیط جایز، بلکه مستحب است و در صورتی که در معرض تلف باشد و حفظ او متوقف بر اخذ وی بوده باشد، مقدمتاً واجب است.» (۲) باید یادآور شد، ادله ای که در بیان نظریه اول ذکر شد، می تواند مفاد این نظریه را اثبات نماید.

ب: وجوب حضانت لقیط

در این مسأله بین فقها اختلافی نیست که اگر کسی لقیط را گرفت، واجب است او را حضانت نماید. مقصود از حضانت این است که امور مربوط به لقیط که مصلحت وی در آن است، مانند: حفظ و نگهداری، نظافت، تربیت و از این قبیل امور را - هر چند با کمک گرفتن از دیگران باشد - انجام دهد. بسیاری از فقها (۳) به این حکم تصریح نموده اند.

آیه الله فاضل لنکرانی در این خصوص می نویسد: «بعد از آن که ملتقط، لقیط را در اختیار گرفت، واجب است او را حضانت و حفاظت نماید و به انجام امور ضروری مربوط به او و تربیتش اقدام نماید، اعم از این که این امور را خود انجام دهد و یا به دیگری واگذار کند، البته ملتقط تا زمانی که لقیط به حد بلوغ نرسیده است، احق به انجام این امور است و برای هیچ کس جایز نیست او را از ملتقط بگیرد، مگر کسی که برای او شرعاً حق حضانت از جهت نسب یا وصیت وجود داشته باشد.» (۴) باید افزود، ادله ای که بر وجوب اخذ لقیط دلالت داشت بر وجوب حضانت وی نیز دلالت می کند.

ج: دو فرع فقهی

فرع اول: هر چند بر کسی که لقیط را در اختیار دارد، واجب است او را حضانت و تربیت نماید و امور مربوط به وی که در جهت مصلحت او می باشد را انجام دهد، لیکن مانند پدر و جد

ص: ۳۴۷

۱- (۱) اللعه الدمشقیه: ۱۴۳؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۷۱-۴۷۲؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۲۲؛ مفتاح الکرامه ۶: ۹۰.

۲- (۲) تحریر الوسيله ۲: ۲۳۳.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۲؛ الدروس الشرعیه ۳: ۷۶، الروضه البهیة ۷: ۷۵، جامع المقاصد ۶: ۱۱۰؛ ریاض المسائل ۱۴: ۱۵۲.

۴- (۴) تفصیل الشرعیه - کتاب اللقطه: ۳۶۱-۳۶۲.

پدري بر او ولايت ندارد. بنا بر اين چنان چه اموالي داشته باشد، نمي تواند بدون اجازه حاکم شرع در آن دخل و تصرف نمايد يا او را تزويج نمايد. هم چنين ملتقط وارث لقيط محسوب نمي شود. در زمان حضور امام معصوم عليه السلام نيز آن حضرت بر او ولايت دارد و در زماني که امام در جامعه حضور نداشته باشد، حاکم جامع الشرايط، اين حکم مورد اتفاق فقها (۱) است.

مرحوم سيد علي طباطبائي در اين باره مي نويسد: «آن چه از مذهب اصحاب اماميه و علمای ديگر مذاهب، معروف است اين که ملتقط و غير او از مسلمانان بر لقيط ولايت ندارند، بلکه وظيفه دارند او را حضانت و تربيت نمايند سپس او هر که را بخواهد متولّي خود قرار مي دهد» (۲).

دليل اين که کسي بر لقيط ولايت ندارد، اصل است؛ به اين معني که ولايت هر کسي بر ديگري خلاف اصل است و نيز خلاف حرיתי است که خداوند متعال به او عطا فرموده است، بنا بر اين اصل، عدم آن است.

اما دليل اين که حاکم بر لقيط ولايت دارد، روايت مشهوري است که از پيامبر اعظم صلي الله عليه و آله نقل شده است، با اين مضمون که حاکم، ولي کسي است که ولي نداشته باشد. «الْشُّطْرَانُ وَوَلِيُّ مَنْ لَاوَلِيَ لَهُ» (۳) اعتماد فقها بر عمل به مضمون اين روايت، موجب جبران ضعف سند آن شده است.

صاحب جواهر در بحث ولايت حاکم بر تزويج صغار بي سرپرست بعد از استدلال به آن مي گويد: «اين روايت به گونه اي است که در استدلال به آن نيازي به بحث جبران سند نمي باشد» (۴). شبيهه همين تعبير را محقق نراقي آورده است (۵).

فوع دوم: بي ترديد براي ملتقط جايز نيست، بعد از آن که لقيط را گرفت و مدّتي به حفاظت و حضانت وي مشغول بود، او را در خيابان و معابر عمومي رها سازد، چرا که اين

ص: ۳۴۸

۱- (۱) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۴؛ اللمعه الدمشقيه: ۱۴۳؛ الروضه البهيه ۷: ۷۷؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۶۵.

۲- (۲) رياض المسائل ۱۴: ۱۴۸-۱۴۹.

۳- (۳) سنن ابی داود ۲: ۳۹۲، باب ۲۰، ح ۲۰۸۳؛ سنن ابن ماجه ۲: ۴۳۴، باب ۱۵، ح ۱۸۷۹.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۹: ۱۸۸.

۵- (۵) مستند الشيعه ۱۶: ۱۴۳.

عمل موجب تلف او می‌گردد و پیش‌تر بیان شد که حفظ جان لقیط بر ملقط واجب است. اما چنانچه توانایی حضانت و تربیت وی را نداشته باشد، جایز است او را به حاکم شرع تسلیم نماید. سؤالی که در این جا مطرح است این است که آیا در صورتی که توانایی حضانت آن را دارد، تسلیم نمودن او به حاکم جایز است؟

فقها در این باره دو نظریه ابراز داشته‌اند: بعضی گفته‌اند معنی ندارد، (۱) زیرا بر کسی که عملی را به صورت وجوب کفایی شروع نموده، اتمام آن واجب نیست. (۲)

برخی دیگر معتقدند، جایز نیست، (۳) زیرا با گرفتن لقیط، حضانت و حفاظت وی بر او واجب گردیده است و به حکم استصحاب همچنان واجب است. (۴) لیکن همان گونه که بعضی از محققین نوشته‌اند: «این استدلال کامل نیست، زیرا مقتضای واجب کفایی این است که اگر فرد دیگری باشد که امور مربوط به لقیط را انجام دهد، ملقط می‌تواند او را به وی تسلیم نماید و هیچ دلیلی مبنی بر این که اگر عملی به عنوان واجب کفایی آغاز شد، اتمامش واجب باشد، وجود ندارد».

در این صورت، موضوع وجوب حضانت نسبت به شخص اول (ملقط) منتفی است و استصحاب حکم قبل وجهی ندارد. (۵)

۴- احکام لقیط

در مورد گرفتن لقیط احکامی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها بدین قرار است:

الف: نسب لقیط

در صورتی که فردی ادعا کند که طفل لقیط، فرزند اوست و عادتاً چنین ادعایی نسبت به وی ممکن باشد و مدعی دیگری نباشد، به او ملحق می‌شود، اعم از این که این

ص: ۳۴۹

۱- (۱) تذکره الفقها ۲: ۲۷۱.

۲- (۲) مفتاح الکرامه ۶: ۱۰۱.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۹؛ جامع المقاصد ۶: ۱۱۰-۱۱۱.

۴- (۴) مفتاح الکرامه ۶: ۱۰؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۵.

۵- (۵) محمد جواد فاضل، حاشیه موسوعه احکام الاطفال وادلتها: ۲۰۹:۳.

ادعا توسط ملتقط عنوان شود یا دیگری، و اعم از این که ملتقط مسلمان باشد یا کافر. در این جا از مدعی بینه ای مطالبه نمی شود، زیرا اقامه بینه بر نسب مشکل است.

این حکم مورد توافق فقها (۱) است، البته در صورتی که زنی ادعای فرزندی لقیط را داشته باشد، به نظر برخی از فقها باید بر طبق ادعای خود بینه (۲) اقامه نماید. ادله آن عبارتند از:

۱- اجماع، که بعضی آن را ادعا نموده اند. (۳)

۲- اطلاق و عموم ادله اقرار، زیرا مدعی به نسب مجهولی اقرار نموده است که عادتاً تحقّق آن در حق وی امکان پذیر است. (۴)

۳- اقامه بینه بر نسب مشکل است و چنان چه با اقرار ثابت نشود، بسیاری از انساب از بین می رود. (۵)

۴- روایات که مهم ترین دلیل در این مورد می باشد، مانند آن که ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم کودکی متولد شده و پدر آن شناخته شده نیست، مردی مدعی می شود فرزند اوست و به نسب او اقرار می نماید، سپس آن را از خود نفی می نماید، حضرت جواب دادند: نمی تواند کودک را از خود نفی نماید: «قال: لیس له ذلک» (۶) از این روایت استفاده می شود، نسب مجهول النسب با اقرار ثابت می شود و با انکار منتفی نمی گردد. روایات دیگری (۷) نیز با همین مضمون وارد شده است.

آن چه گفته شد، مربوط به موردی است که فقط یک نفر ادعای فرزند لقیط را داشته باشد و چنان چه دو نفر مدعی باشند، به ناچار با اقامه بینه ثابت می گردد. در این صورت اگر یک نفر اقامه بینه نمود به او ملحق می شود و آثار نسب مثل ارث و نفقه مترتب می گردد و اگر بینه نباشد و یا هر دو اقامه بینه نمودند، نسب به حکم قرعه (۸) مشخص می گردد.

ص: ۳۵۰

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۴۷؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۸۷؛ ارشاد الأذهان ۱: ۴۴۱؛ الدرر الشریعیه ۳: ۷۸.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۸۳ و ۴۸۵؛ جامع المقاصد ۶: ۱۰۴.

۳- (۳) جامع المقاصد ۶: ۱۱۸؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۹۹.

۴- (۴) المبسوط ۳: ۳۴۷.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۲: ۴۸۳ و ۴۸۵.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۶: ۲۷۱، باب ۶ من ابواب میراث ولد الملائعنه: ح ۳.

۷- (۷) همان: ح ۴.

۸- (۸) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۱؛ جامع المقاصد ۶: ۱۰۲؛ المبسوط ۳: ۳۴۷؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۳۶.

اختلافی در میان فقها وجود ندارد که لقیط دار الاسلام محکوم به اسلام است و احکام مسلمان را دارد. بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۱)

مقصود از دار الاسلام همان گونه که مرحوم شهید اول فرموده است: «شهرها و بلادی است که در آن ها حکم اسلام نافذ است و اجرا می گردد و کافر در آن ها نیست و یا اکثر قریب به اتفاق جمعیت آن را مسلمانان تشکیل می دهند و اگر کافری در آن جا باشد به صورت معاهد زندگی می کند. لقیط این گونه شهرها آزاد و مسلمان است، هم چنین لقیط دار الکفر (شهرهایی که ساکنین آن کافر می باشند). چنان چه احکام اسلام در آن نافذ باشد و مسلمان در آن ساکن باشد، هر چند یک نفر محکوم به اسلام است، ولی اگر مسلمان در آن ساکن نباشد حکم به کفر و رقیب وی می گردد».^(۲)

دلیل این مسأله، قاعده «نَفَى السَّبِيلِ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ»^(۳) نفی سلطه و ولایت کافرین بر مسلمین می باشد و نیز روایت معروف و مشهوری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است، با این مضمون که اسلام بلند مرتبه و دارای رفعت است و علو برتری بر آن نیست و کفار به منزله مردگانند که مانع ارث واقع نمی شوند و از مسلمان ارث نمی برند.

«الْإِسْلَامُ يُغْلُو وَلَا يُغْلَى عَلَيْهِ، وَالْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَخْتَجِبُونَ وَلَا يُرْثُونَ».^(۴) ج: آزادی و حریت لقیط

به اتفاق فقها، لقیط دار الاسلام محکوم به حریت است و احکام انسان آزاد، مانند: مالکیت نسبت به اموال خودش، قصاص کسی که بر او جنایت نموده و این که جایز نیست او را بفروشند، بر او جاری می باشد.^(۵)

ص: ۳۵۱

۱- (۱) الميسوط: ۳۴۳:۳؛ شرائع الاسلام: ۲۸۶:۳؛ قواعد الاحکام: ۲۰۳:۲؛ جواهر الکلام: ۱۸۱:۳۸؛ تحرير الوسيله: ۲۳۴:۲؛ مسأله ۳.

۲- (۲) الدروس الشرعيه: ۷۸:۳.

۳- (۳) محقق بجنوردی، القواعد الفقيهيه: ۱:۱۸۷.

۴- (۴) وسائل الشيعه: ۱۲۵:۲۶، باب ۱۵ من ابواب ميراث الابوين و الاولاد، ح ۲.

۵- (۵) ر. ك: قواعد الاحکام: ۲۰۴:۲؛ ارشاد الأذهان: ۴۴۱:۱؛ جامع المقاصد: ۱۲۶:۶؛ مهذب الاحکام: ۳۵۵:۲۳.

دلیل آن اولاً: اصل است، زیرا رقیب و بندگی با کفر ثابت می شود و اصل، عدم کفر است. و ثانیاً: روایات، مانند آن که عبدالرحمن عزمی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که فرموده است: طفلی که بدون سرپرست در معابر عمومی گذارده شده، حرّ است. «قَالَ: الْمَتَّبُؤُذُ حُرٌّ...»^(۱) و دیگر روایات.^(۲)

د: نفقه لقیط

دیدگاه مشهور میان فقیهان این است که لقیط مانند دیگر افراد بالغ، می تواند صاحب ملک باشد و نفقه او (هزینه غذا، لباس، مسکن و...) از ملک خودش می باشد، اعمّ از اموالی که به طور خاصّ مالک می باشد، مثل این که مقداری پول در جیب او گذارده باشند یا از اموال عامّه، مانند در آمد املاک موقوفه که مصرف آن، برای این گونه افراد معین گردیده باشد یا از زکات و دیگر اموالی که از نظر مقرّرات شرعی جایز است در این مورد مصرف گردد. اما بر ملنقط واجب نیست، نفقه لقیط را از اموال خودش تأمین نماید، البتّه در صورت امکان باید برای تصرّف در اموال لقیط از حاکم شرع اجازه بگیرد.

محقّق حلّی در شرایع می گوید: «لقیط مانند اشخاص بالغ، مالک می گردد و در اختیار و همراه داشتن چیزی، دلیل بر مالکیت او نسبت به آن چیز است؛ زیرا لقیط اهلیت تملّک دارد، بنابراین فرش و لباس هایی که با اوست ملک اوست. هم چنین آن چه در لباسش می باشد از پول و اسکناس و نیز خانه ای که در آن پیدا شده و مالک شناخته شده ای ندارد.... ملنقط باید برای مصرف کردن اموال لقیط جهت مخارج او، از حاکم شرع اجازه بگیرد»^(۳). عبارت بسیاری از فقهای^(۴) دیگر نیز شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

ص: ۳۵۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۶۷:۲۵، باب ۲۲ من ابواب اللقظه، ح ۳.

۲- (۲) همان، ح ۱-۲ و ۴-۵.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳:۲۸۵.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۲:۲۰۲؛ الدروس الشرعیه ۳:۷۴؛ کفایه الاحکام ۲:۵۲۳؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۰:۴۱۶-۴۱۷.

نتیجه آن که در ذیل بحث از نفقه لقیط، چهار مسأله مطرح می‌گردد:

۱- لقیط همانند اشخاص بالغ، مالک می‌گردد و مستند آن، ادله و قواعد عامه‌ای است که دلالت بر اثبات ملک برای شخص بالغ دارد، مانند وصیت و قاعده ید و غیر این دو. (۱)

۲- نفقه لقیط از املاک خودش می‌باشد به دلیل اصل، به این معنی که نفقه هر انسانی از مال خود اوست، مگر با دلیل معتبر خلاف آن ثابت گردد و مفروض این است که در مورد لقیط، دلیلی وجود ندارد.

علاوه بر این، در این باره اجماع فقها نیز وجود دارد. (۲) افزون بر این که وجوب التقاط موجب وجوب نفقه نمی‌باشد. (۳)

ولی چنانچه برای لقیط اموالی نباشد هم چنان که در بسیاری از موارد چنین است، ملقط می‌تواند تبرعاً (به رایگان) هزینه را خودش پرداخت نماید، برای غیر او نیز جایز است تبرعاً بپردازد و اگر خودش نمی‌خواهد یا قادر به پرداخت آن نیست، و متبرع دیگری هم وجود ندارد، واجب است از حاکم شرع کمک بگیرد و اگر حاکم شرع نباشد یا دسترسی به او مشکل باشد، واجب است از دیگر مسلمانان کمک بگیرد و بر آن‌ها لازم است به عنوان واجب کفایی با قصد تبرع و یا قرض دادن به لقیط، هزینه او را پرداخت نمایند. در هر صورت ملقط و غیر او، چنانچه با قصد تبرع، هزینه را پرداخت نموده باشند، بعد از آن نمی‌توانند آن را مطالبه نمایند، ولی با قصد رجوع جایز است. (۴)

۳- نفقه لقیط بر ملقط واجب نیست و دلیل آن علاوه بر اجماع و اصل (اصل برائت ذمه ملقط نسبت به وجوب نفقه لقیط) روایات است. مانند آن که عبد الرحمن عزمی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: آن گاه که لقیط بزرگ شد (کبیر گردید) اگر خواست، ملقط را به عنوان ولی (مسئول امور خویش) بر می‌گزیند، در غیر این صورت هزینه‌ای که برای او مصرف نموده را بر می‌گرداند، آن گاه هر کس را که بخواهد ولی

ص: ۳۵۳

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۳: ۳۳۶؛ جامع المقاصد ۶: ۱۱۳.

۲- (۲) تذکره الفقها ۲: ۲۷۳.

۳- (۳) مجمع الفائده و البرهان ۱۰: ۴۱۷.

۴- (۴) ر. ک: جامع المقاصد ۶: ۱۱۴-۱۱۵؛ الروضه البهیة ۷: ۷۶؛ تفصیل الشریعه - کتاب اللقطة: ۳۶۳.

خود قرار می دهد. «إِذَا كَبُرَ فَإِنْ شَاءَ تَوَالَى إِلَى الَّذِي التَّقَطُّ وَإِلَّا فَلْيُرَدَّ عَلَيْهِ النَّفَقَةُ وَلْيُدْهَبْ لِقِيَامِ مَنْ شَاءَ»^(۱) روشن است، چنان چه نفقه لقیط بر ملتقط واجب بود، امام به بازگرداندن آن امر نمی فرمود.

در روایت دیگری وارد شده، ملتقط می تواند در مقابل مخارجی که برای لقیط پرداخت کرده است - بعد از آن که بزرگ شد و توانایی انجام کار داشت - او را به کار گمارد. «تَشْرِيحُ تَخْدِيمٍ بِمَا أَنْفَقَتْ عَلَيْهِا»^(۲) بی گمان جواز به کار گماردن لقیط برای ملتقط، دلیل است بر این که پرداخت نفقه بر او واجب نبوده است.

۴- بر ملتقط واجب است برای تصرف در اموال لقیط جهت هزینه نفقه وی، از حاکم شرع اجازه بگیرد.

آیه الله فاضل لنکرانی می نویسد: «جایز است ملتقط، اموال لقیط را جهت نفقه او، با اجازه حاکم یا وکیل او مصرف نماید و در صورتی که دسترسی به آن ها مشکل باشد، احتیاطاً از عدول مؤمنین اجازه بگیرد... و در هر صورت ملتقط ضامن اموالی که مصرف نموده، نیست»^(۳).

۵- وارث لقیط

در صورتی که فردی ادعای فرزندی لقیط را نداشته باشد و نسبی برای او به صورت ظاهری و شناخته شده، اثبات نگردد و لقیط نیز کسی را به عنوان ولی انتخاب ننماید، وارث او امام معصوم علیه السلام است و اگر بمیرد و مالی از خود به جای گذارد، برای امام می باشد، زیرا امام وارث کسانی است که برای آن ها وارث شناخته نشده است، هم چنین امام، عاقله لقیط و ولی او در قصاص و غیر آن می باشد.

ظاهراً فقهای امامیه^(۴) در این حکم اتفاق نظر دارند، و دلیل آن افزون بر اجماع که از عبارت بعضی استفاده می شود، روایات است، مانند آن که مرحوم کلینی با سند صحیح از

ص: ۳۵۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۶۷:۲۵، باب ۲۲ من ابواب اللقطه، ح ۳.

۲- (۲) همان: ح ۴.

۳- (۳) تفصیل الشریعه - کتاب اللقطه: ۳۶۳.

۴- (۴) ر. ک: شرائع الاسلام ۲۸۶:۳؛ تذکره الفقها ۲۸۵:۲؛ قواعد الاحکام ۲۰۴:۲؛ الروضه البهیة ۷۷:۷.

ابان بن تغلب و او از امام صادق علیه السلام نقل نموده که در جواب سؤال از ارث مردی که برای او وارثی نیست و مالکی هم ندارد (عبد کسی نمی باشد) فرموده است: چنین فردی از مصادیق آیه قرآن است که می گوید، از تو درباره انفال (۱) سؤال می کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. «قَالَ: هُوَ مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْآيَةِ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ) (۲)». (۳) از این روایت استفاده می شود، ارث کسی که وارث ندارد، مانند انفال، متعلق به پیغمبر و امام علیهما السلام می باشد.

ص: ۳۵۵

۱- (۱) انفال در اصل از ماده نَفَلَ «بر وزن نَفَعَ» به معنی زیادی است و به غنایم جنگی انفال گفته شده، به این جهت که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب می ماند و به دست جنگجویان می افتد، در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد یا به این جهت که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن می جنگند نه برای غنیمت. بنابراین غنیمت، اموال اضافی است که به دست آنها می افتد.

۲- (۲) سوره انفال ۱:۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۵۲۸:۹، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۱۴.

۱- مفهوم تبنی

فرزند خواندگی یا تبنی در لغت به این معنی است که کسی فرزند دیگری را به فرزند خود بپذیرد^(۱) و مقصود از آن در فقه نیز همین معنی می باشد. اعم از این که آن فرزند، مجهول النسب باشد مانند لقیط یا معلوم النسب باشد مانند یتیم و فرزندان فقرا. در مباحث فقهی تبنی از دو بُعد تکلیفی و وضعی مورد تحقیق قرار می گیرد.

۲- حرمت تبنی

تبنی از جهت حکم تکلیفی شرعاً حرام است و جایز نیست افراد، فرزند دیگران را فرزند خود بدانند و احکام اولاد بر آن مترتب سازند. برخی از اعلام معاصرین^(۲) به حرمت تبنی تصریح نموده اند. آیه الله فاضل لنکرانی در جواب سؤالی از حکم شرعی الحاق فرزندى که پدر و مادر او معلوم نیست، به خود و اخذ شناسنامه برای وی، می نویسد: «الحاق فرزند غیر به خود و به عنوان فرزندى شناسنامه برای او گرفتن، جایز نیست و چنان چه شناسنامه موجب اشتباه در مسائل شرعی از قبیل توارث و محرم و نامحرمی، گرچه در آینده، بشود، لازم است آن را باطل کنید»^(۳).

ص: ۳۵۶

۱- (۱) ر. ک: معجم الوسیط: ۷۲؛ معجم القاموس المحيط: ۱۵۰، فرهنگ فارسی عمید ۱: ۵۳۷.

۲- (۲) سید محمدرضا گلپایگانی، مجمع المسائل ۲: ۱۷۵؛ سید ابوالقاسم خویی، صراط النجاه ۱: ۳۳۵، سیدعلی سیستانی، منهاج الصالحین، ۲: ۲۱۱؛ لطف الله صافی، جامع الاحکام ۲: ۴۳-۴۴.

۳- (۳) جامع المسائل ۱: ۴۳۵.

۱- اگر کسی بداند کودکی از او به وجود نیامده است، حق ندارد او را به خود ملحق سازد، بلکه واجب است در صورتی که ظاهراً به او ملحق شود، او را از خود نفی نماید.^(۱) علامه حلی در استدلال بر این فتوا می نویسد: «سکوت و عدم نفی از طرف کسی که این کودک را در اختیار دارد موجب می شود به وی ملحق گردد و به منزله اعتراف او به نسب این کودک می باشد و این عمل به اجماع فقها حرام است.»^(۲)

۲- در روایات صحیح از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده که فرموده اند: تبی از نسب و نفی آن به منزله کفر به خداوند متعال است. «كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَّرَأَ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»^(۳) اطلاق این روایات شامل مسأله مورد بحث می باشد، زیرا کسی که فرزند دیگری را با فرزندخواندگی به خود ملحق می سازد، او را از کسی که شرعاً به او ملحق می باشد، نفی می کند و این امر غیر جایز و حرام است.

۳- در برخی دیگر از روایات کسی که ادعای نسب غیر معروف و مجهول را می کند، لعن گردیده است، مانند آن که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: «لَعَنَ اللَّهُ... وَمَنْ ادَّعَى نَسَباً لَا يُغْرَفُ»^(۴) - مترتب ساختن احکام و آثار اولاد بر فرزند خوانده، موجب اختلاط انساب می گردد و مفسد بسیاری در پی خواهد داشت که هر کدام از آن ها برای حکم به حرمت تبنی، کافی است.

۴- عدم اثبات نسب با تبنی

فرزند خواندگی در حقوق اسلامی، منشأ اثر نیست و آثار نسب بر آن مترتب نمی گردد. بنابراین فرزند خوانده از پدر یا مادر خوانده ارث نمی برد، آنان هم از او ارث

ص: ۳۵۷

۱- (۱) ر. ک: السرائر ۲: ۶۵۷؛ مهذب الاحکام ۲۶: ۲۵۳.

۲- (۲) مختلف الشیعه ۷: ۳۱۶.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۰۶، باب ۱۰۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲.

۴- (۴) الکافی ۸: ۷۱، ح ۲۷؛ وسائل الشیعه ۱۷: ۲۸۴، باب ۸۷ تحریم تشبیه الرجال بالنساء و النساء بالرجال، ح ۱.

نمی برند. هم چنین بر آن ها واجب نیست نفقه او را بپردازند. اثری که بر قرابت نسبی از لحاظ منع نکاح بار می شود بر فرزند خواندگی مترتب نیست و نیز دیگر احکام.

اذله ای که می تواند مستند این احکام باشد بدین قرار است:

۱- در سوره احزاب آمده است: خداوند فرزند خوانده های شما را فرزند حقیقی شما قرار نداده است، این سخنی است که شما با زبان می گویند (از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد). اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند. آن ها را (پسرخوانده ها) به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است. (وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ) (۱)

توضیح این که، در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به عنوان فرزند انتخاب می کردند و آن را پسر خود می خواندند و به دنبال این نام گذاری، تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند، اسلام این مقررات غیر منطقی و خرافی را به شدت نفی کرد و چنان که در آیات بعد آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امر خداوند متعال برای مبارزه با این سنت غلط، همسر پسر خوانده اش (زید بن حارث) را بعد از آن که از وی طلاق گرفت، به ازدواج خود در آورد تا روشن شود این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیت ها را دگرگون سازد، چرا که رابطه پدری و فرزندی، یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قراردادهای هرگز حاصل نمی شود، از این رو قرآن می گوید: این ها سخنان باطلی بیش نیست، اما خداوند حق می گوید.

سخن حق به سخنی گفته می شود که با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قراردادی است، هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد و مسأله پسر خواندگی که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد، نه واقعیت عینی داشت و نه قراردادی حافظ مصلحت عموم بود.

در ادامه، قرآن برای تأکید بیش تر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می افزاید: آن ها را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خداوند عادلانه تر است. (ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ) (۲)

ص: ۳۵۸

۱- (۱) سوره احزاب ۴:۳۳.

۲- (۲) . سوره احزاب ۵:۳۳.

تعبیر به «اقسط» (عادلانہ تر) بدین معنا نیست که اگر آن‌ها را به نام پدر خوانده‌ها صدا بزنید، عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، زیرا صیغه «افعل التفضیل» گاه در مواردی به کار می‌رود که وصف در طرف مقابل به هیچ وجه وجود ندارد.

در آخر نیز برای رفع هر گونه بهانه، اضافه شده است، اگر پدران آن‌ها را نمی‌شناسید، آنان برادران دینی و موالی شما هستند (۱). (فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فِإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ). (۲).

۲- در آیه دیگری از سوره احزاب آمده است: هنگامی که زید بن حارثه از زینب دختر جحش جدا شد و او را رها کرد (طلاق داد) ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر خوانده‌های خود، هنگامی که از شوهران خود طلاق بگیرند، نباشد. (فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا) (۳)؛ به گفته بسیاری از مفسران و مورخان اسلامی، این آیه در مورد داستان ازدواج زینب دختر جحش، دختر عمه پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله با زید بن حارثه برده آزاد شده آن حضرت نازل شده است و از ظاهر آیه استفاده می‌شود، این ازدواج یک ازدواج استثنایی و الهی بود، از این رو در تواریخ آمده است که «زینب» بر سایر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به این امر مباحات می‌کرد و می‌گفت: شما را خویشاوندانان به همسری پیامبر در آوردند، ولی مرا خداوند در آسمان به همسری آن حضرت در آورد.

به هر صورت قرآن برای رفع هر گونه ابهام با صراحت تمام، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه اعتقاد به عدم جواز و خودداری از ازدواج با همسران مطلقه پسر خوانده‌ها بوده، بیان می‌دارد (۴) و از آن به خوبی معلوم می‌گردد با تبیی، نسب اثبات نمی‌گردد.

ص: ۳۵۹

۱- (۱) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۷: ۱۹۷-۱۹۸؛ المیزان ۱۶: ۲۷۵.

۲- (۲) سوره احزاب ۳۳: ۵.

۳- (۳) همان، ۳۷.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر التبیان ۸: ۳۱۳؛ مجمع البیان ۸: ۱۶۳-۱۶۴؛ قرطبی، الجامع لأحكام القرآن ۱۴: ۱۹۳-۱۹۴؛ تفسیر نمونه ۱۷: ۳۱۶.

۳- از روایات وارد شده برای تعیین اقل و اکثر حمل استفاده می شود، ملاک در نسب و الحاق، این است که طفل از نطفه مرد باشد به شرط آن که شش ماه و یا بیش تر از زمان وطی او با زنی که بچه از او متولد شده، گذشته باشد. مانند آن که، حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر مردی جاریه و خدمتگزاری داشته باشد که او را به عقد خود در آورده و با او همبستر شده باشد، سپس او را آزاد ساخته و او بعد از پایان عده با دیگری ازدواج نماید، چنان چه فرزندی که در رحم دارد، بعد از گذشت پنج ماه از ازدواج با مرد دیگر، متولد شود، فرزند از شوهر اول اوست و اگر بعد از شش ماه از ازدواج دوم باشد از شوهر اخیر می باشد. «قَالَ: ... فَإِنْ وَضَعَتْ لِخَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا وَإِنْ وَضَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِهَا الْآخِرِ» (۱). و دیگر روایات (۲).

در مجموع از این روایات استفاده می شود فرزند فقط ملحق به کسی است که از نطفه او تکون یافته و به غیر او، مانند این که فرد دیگری با تبنی و ادعا، طفلی را فرزند خود می داند، با این که از نطفه او تکون نیافته است ملحق نمی گردد.

۴- برخی دیگر از روایات دلالت دارد بر این که فرزند ملحق به مردی می گردد که به وسیله او مجامعت و انزال منی انجام شده است (۳). هم چنین برخی از روایات دلالت دارد که اگر در غیاب فردی، همسرش حامله شود، فرزند به او ملحق نمی شود (۴). و نیز روایاتی که دلالت دارد فرزند مربوط به فراش مرد است. «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» (۵). از تمامی این روایات استفاده می گردد، الحاق و ثبوت نسب منحصر به وطی و انزال و فراش است، بنابراین با تبنی که هیچ کدام از امور ذکر شده، نمی باشد، نسب ثابت نمی گردد.

۵- سیره مشرعه از گذشته تاکنون بر این قرار گرفته که اگر فردی، ادعای پدری طفلی مجهول النسب یا یتیمی را داشته باشد در صورتی که قرآنی بر صدق مدعای او

ص: ۳۶۰

۱- (۱) و مسائل الشیعه ۲۱: ۳۸۰، باب ۱۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان، باب ۱۷.

۳- (۳) و مسائل الشیعه ۲۱: ۳۷۸-۳۷۹، باب ۱۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) همان، ص ۴۹۷، باب ۱۰۰، ح ۱.

۵- (۵) همان، ۲۶: ۲۷۴-۲۷۵، باب ۸ من ابواب میراث ولد الملاعنه، ح ۱ و ۴.

وجود نداشته باشد، نسب طفل به او ثابت نمی شود و مفروض کلام این است که متبّنی دلیلی بر صدق مدّعی خویش ندارد.

نتیجه آن که، آن چه در این زمان مرسوم شده است که بعضی از مردم به هر دلیل، اطفال مجهول النسب را با ادّعا و تبّنی به فرزند می پذیرند و به خود ملحق و آثار فرزند حقیقی بر او مترتب می نمایند، مجوّز شرعی ندارد، بلکه حرام است و هیچ اثری از آثار نسب حقیقی بر آن مترتب نمی شود و چنین کودکی نسبت به خانواده ای که او را به فرزند بر گزیده اند، اجنبی است مگر این که از راه های شرعی، ایجاد محرمیت گردد.

۵- پرسشی درباره تبّنی

در بحث از فرزند خواندگی این پرسش مطرح است که آیا بهتر نیست از قوانین اروپایی پیروی گردد تا فرزند خواندگی از نظر تشریفات، ساده و از لحاظ آثار، کامل شود؟

به بیانی دیگر، فرزندخواندگی از نظر اجتماعی فواید فراوانی دارد، کودکان یتیم و سرراهی کانونی برای رشد می یابند و از بار وظایف دولت کاسته می شود؛ خانواده هایی که از نعمت فرزند داشتن محروم مانده اند چراغی برای زندگی یکنواخت و خسته کننده خود پیدا می کنند و در این راه هدفی مشروع و انسانی می یابند؛ آنان که نتوانسته یا نخواسته اند خانواده ای تشکیل دهند از غم تنهایی رها می شوند و بخشی از کمبودهای روانی را جبران می کنند؛ مادرانی که برای پوشیده نگه داشتن گناه خود، وسوسه نابود کردن ثمره گناه، یعنی فرزند را در سر می پروراندند، راهی تازه برای رهایی خویش و تأمین سعادت فرزند پیدا می کنند. (۱) پس با این فواید، چرا اسلام فرزندخواندگی (تبّنی) را حرام دانسته است؟

قبل از پاسخ به این سؤال، ذکر دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف: در جای خود در علم اصول و کلام، تحقیق و مسلّم گردیده که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد است و از مجموع مطالبی که در این مورد مطرح گردیده است، می توان به دست آورد که مصلحت در سه مرحله وجود دارد: جعل، مجعول و اجرا.

ص: ۳۶۱

مرحله جعل: آن است که گاهی ممکن است خود فعل مصلحت نداشته باشد، ولی انشای آن دارای مصلحت است، مانند اوامر امتحانی. مرحله معجول: به این معنی است که، اگر فعلی انجام شود فلان مصلحت را داراست. و مقصود از مرحله اجرا: آن است که صرف اجرای حکم دارای مصلحت است، البته در احکام اجتماعی اجرا به عهده حکومت اسلامی گذاشته شده است و در احکام فردی به عهده فرد.

بنابراین، حرمت تبئی که از ناحیه شرع مقدس صادر شده است، بی تردید بر پایه مصالح و مفاسد است، هر چند عقل قاصر ما انسان ها نتواند به تمام علت واقعی آن دست یابد.

ب: با توجه به توضیحاتی که در مورد حکم تکلیفی و وضعی تبئی ذکر شد، روشن گردید حرمت آن در موردی است که شخصی فرزند دیگران را به خود ملحق سازد و آثار و احکام نسب طبیعی و حقیقی بر آن مترتب نماید، ولی چنان چه از دایره مفهوم و لفظ تجاوز ننماید و شخصی که سرپرستی طفل مجهول النسب و یتیم را به عهده می گیرد به احکام شرعی نسب و خانواده پایبند باشد، مشمول اذله حرمت نمی گردد و در حقیقت چنین موردی از موضوع تبئی که در آیات و روایات آمده، خارج است و در عنوان سرپرستی ونیکی و احسان به ایتام و اطفال بی سرپرست وارد می شود که از امور خداپسندانه و با فضیلت است که در صفحات بعد در این زمینه توضیح خواهیم داد.

با عنایت به آن چه ذکر شد، امور زیر می تواند پاسخی مناسب به پرسش مطرح شده در مورد تبئی باشد:

۱- فرزند به منزله جزیی از پدر و مادر است که با یکدیگر رابطه طبیعی دارند و آثار و نتایج آن در تمام مراحل زندگی بروز می نماید. این مطلب علاوه بر آن که در آیات و روایات بدان اشاره شده است، با اصول وراثت و علم ژنتیک و دیگر علوم جدید روز قابل اثبات است و پسر خوانده به دلیل نداشتن چنین رابطه ای، با خانواده ای که سرپرستی او را به عهده می گیرند از یکدیگر بیگانه می باشند، بنابراین نمی تواند آثار و احکام فرزند طبیعی بر آن مترتب گردد.

به بیان دیگر، شریعت مکمل خلقت است و احکام و قوانین تشریحی ناظر به قوانین تکوینی و طبیعت بشر صادر شده و ترتب احکام نسب بر پسر خوانده، خارج از این قانون

کلی است و لازمه اش نوعی جمع بین امور متضاد است. زیرا پسر خوانده و متبئی با یکدیگر رابطه طبیعی و حقیقی ندارند، و قبول ترتب احکام نسب، حکم به وجود چنین رابطه ای است.

۲ - معلوم نیست داشتن فرزند برای همه افراد بشر، خیر و مصلحت در برداشته باشد، تا گفته شود خانواده هایی که از نعمت فرزند داشتن محروم مانده اند با تبئی برای زندگی یکنواخت و خسته کننده خود چراغی پیدا می کنند، چه بسا مصلحت بعضی از خانواده ها در این است که از فرزند محروم باشند. خداوند رئوف و مهربان بر طبق حکمت، عالم را تدبیر و به هر کس آن چه را مصلحت بداند عطا خواهد نمود.

قرآن کریم در اشاره به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریحی است، می فرماید: چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید، در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است. (وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ). (۱)

پروردگار جهان با این لحن قاطع اعلام می دارد که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان، حاکم سازند، چرا که علم آن ها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات بسان قطره ای در برابر دریاست؛ همان گونه که در قوانین تکوینی، از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمردند، در حالی که پیشرفت علوم، فواید مهم آن را آشکار می سازد، هم چنین در قوانین تشریحی، بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند، از این رو ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آن ها آن است، یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آن ها در آن است. (۲)

۳ - فرزند خواندگی اگر به سادگی انجام شود به ارج و اهمیت خانواده زیان جدی و غیر قابل جبران وارد می سازد، زیرا برای داشتن فرزند، دیگر ضرورتی به

ص: ۳۶۳

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۱۶.

۲- (۲) تفسیر نمونه ۲: ۱۰۷.

تشکیل خانواده مشروع احساس نمی شود، همه می توانند با پذیرفتن فرزندان نامشروع دیگران، آنان را در زمره فرزندان مشروع در آورند. آنان نیز که از بیم بی پناه ماندن فرزندشان در بی بند و باری و آلودگی، احتیاط می کنند، آسوده خاطر می شوند و منبعی تازه برای درآمد می یابند.

آری، فرزند خواندگی می تواند سوداگرانی را به طمع کسب درآمد، تشویق به خرید و فروش اطفال نماید، زیرا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تنها نیازهای عاطفی یا خیرخواهی و نوع دوستی، انگیزه پذیرفتن کودکان بی سرپرست است. پاره ای از مردم در پی خدمتکار یا پرستار دلسوز خانگی برای خود هستند و برخی دیگر از وجود چنین اطفالی برای مقاصد غیر مشروع استفاده می کنند و خلاصه فرزند خواندگی را سرپوش و بهانه ای مناسب برای اهداف خود می یابند.^(۱) این گونه موارد می تواند بخشی از فلسفه حرمت تبئی محسوب گردد.

۶- تأکید اسلام به نگهداری از اطفال بی سرپرست

هر چند اسلام فرزند خواندگی را به رسمیت نشناخته و آن را مردود دانسته است، لیکن تکفل و نگهداری اطفال بی سرپرست را امری خدا پسندانه می داند و به شدت مورد توصیه قرار داده است. البته با استناد ادله ای که به آن ها اشاره شد، بین طفل و خانواده ای که سرپرستی طفل را به عهده گرفته، هیچ گونه قرابتی ایجاد نمی شود و در برگیرنده آثاری از قبیل حرمت نکاح، وراثت، الزام به انفاق و... نیست. بلکه تنها امری اخلاقی و تعهدی انسانی تلقی می شود. قرآن کریم خطاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله دستور می دهد: یتیم را تحقیر مکن. (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ).^(۲)

«تقهر» از ماده «قهر» به معنی غلبه توأم با تحقیر است،^(۳) ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود و مفهوم مناسب در این جا همان تحقیر است.

ص: ۳۶۴

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۸۳-۳۸۴.

۲- (۲) سوره ضحی ۹: ۹۳.

۳- (۳) راغب، مفردات: ۶۸۷.

مخاطب در این آیه هر چند شخص رسول الله می باشد، امرا بی تردید همگان را شامل می شود، هم چنین از آن استفاده می شود، مسأله اطعام و انفاق به یتیمان گرچه مهم است، ولی از آن مهم تر، دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی آنان است.

در آیات دیگری به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می شود، پرداخته و می فرماید: چنان نیست که شما خیال می کنید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خداست). شما یتیمان را گرامی نمی دارید و یکدیگر را به اطعام مستمندان تشویق نمی کنید. (كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلٰی طَعَامِ الْيَتِيمِ). (۱)

در این آیات نیز از اکراه سخن به میان آمده و بیانگر این معنی است که یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده، خوار و ذلیل و بی مقدار شده، بلکه باید آن چنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس ننماید. هم چنین روایات بسیاری بر فضیلت تکریم ایتم و اطفال بی سرپرست تأکید گردیده است، به عنوان نمونه:

۱- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه می افتد و خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من! چه کسی این یتیم که پدرش را در کودکی از دست داده به گریه انداخته است؟ ملائکه می گویند: خدایاتو آگاه تری! خداوند می فرماید: ای ملائکه من شما را گواه می گیرم که هر کس او را از گریه باز دارد و قلبش را خشنود نماید من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد. «إِنَّا لَيَتِيمٌ إِذَا بَكَى اهْتَزَّ لِبَكَائِهِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ... فَيَقُولُ اللهُ تَعَالَى: يَا مَلَانِكْتِي! فَإِنِّي أَشْهَدُكَمَ أَنَّ لِمَنْ اسْكَنَهُ وَارْضَاهُ أَنْ يَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۲) همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده، با این تفاوت که فرموده است: هر بنده مؤمنی که او را ساکت نماید، بهشت بر او واجب می شود.

«لَا يَشْكُتُهُ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ إِلَّا وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ». (۳)

ص: ۳۶۵

۱- (۱) سوره فجر ۸۹:۱۷-۱۸.

۲- (۲) مجمع البیان ۱۰:۳۸۵.

۳- (۳) من لایحضره الفقیه ۱:۱۸۸، ح ۵۷۳؛ وسائل الشیعه ۳:۲۸۷، باب ۹۱ من ابواب الدفن، ح ۵.

۲- در حدیث دیگری، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم، پسر بیچه ای وارد شد و عرض کرد: کودکی یتیم هستم و خواهری یتیم دارم و مادری بیوه زن، از آن چه خدا به تو اطعام کرده به ما اطعام کن، تا خداوند از آن چه نزد اوست آن قدر به تو ببخشد که خشنود شوی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه زیبا سخن می گویی ای پسر! آن گاه رو به بلال کرده و فرمود: برو از آن چه نزد ماست بیاور، بلال رفت بیست و یک دانه خرما آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هفت دانه برای تو و هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه هم برای مادرت. معاذبن جبل برخاست و دستی بر سر کودک کشید و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجر بود) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رو به معاذ کرد و فرمود: انگیزه تو برای این کار چه بود؟ عرض کرد: محبت و رحمت به کودک بود.

آن حضرت فرمود: هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد و آن را به طور احسن انجام دهد و دست بر سر یتیم کشد، خداوند به عدد هر مویی، حسنه ای برای او می نویسد و به هر مویی، گناهی از او محو می کند و به هر مویی، درجه ای به او می بخشد. «قال: لا یلی احدٌ منکم یتیماً فیحینُ ولا یتة و وُضِعَ یَدُه علی رأسِه إلا کتَبَ اللهُ له بكلِّ شَعْرَةٍ حسَنَةً و محاعنه بكلِّ شَعْرَةٍ سیئَةٍ و رَفَعَ له بكلِّ شَعْرَةٍ درجَةً» (۱) - در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود به شرط این که تقوای الهی را پیشه کند (با اشاره به انگشت سبابه و انگشت وسط)

«أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُشْطِيِّ» (۲) - از این بالاتر، حدیث دیگری است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: هرگاه یتیم گریه کند، اشک های او در دست خداوند رحمن می ریزد.

«إِذَا بَكَى الْيَتِيمُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّحْمَنِ» (۳)

ص: ۳۶۶

۱- (۱) مجمع البیان ۱۰: ۷۶۷.

۲- (۲) تفسیر نور الثقلین ۵: ۵۹۷، ح ۲۳؛ مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۴، باب ۷۸، ح ۷.

۳- (۳) فخر رازی، تفسیر الکبیر ۳۱: ۲۰۰.

هم چنین آن حضرت فرموده است: بهترین خانه های شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان و عطوفت قرار گیرد و بدترین خانه ها، خانه ای است که در آن به یتیمی بدرفتاری و ستم شود.

«خَيْرُ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَشَرُّ بَيْتِكُمْ بَيْتٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ» (۱) ۵ - در حدیث دیگری آن حضرت می فرماید: کسی که عهده دار یتیمی از مسلمانان شود و او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک خود نماید، البته پاداش او بهشت است، مگر این که گناه غیر قابل عفو مرتکب شده باشد.

«مَنْ كَفَلَ يَتِيمًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ إِلَّا أَنْ يَغْمَلَ ذَنْبًا لَا يُغْفَرُ» (۲) در این جا یادآوری دو نکته لازم به نظر می رسد:

الف - آن چه در مورد ایتم ذکر شد، ظاهراً شامل اطفال مجهول النسب و کودکان سر راهی نیز می گردد، زیرا هر دو دارای ملاک واحد می باشند، چرا که مقصود اسلام در این تأکیدها و توصیه ها، کمک به انسان ضعیف و محروم است، اعم از این که تحت عنوان یتیم باشد یا طفل مجهول النسب و بی پناهی که معلوم نیست پدر و مادرش کیست، بلکه چه بسا در بعض موارد طفل لقیط و مجهول النسب بیش تر نیاز به کمک و سرپرستی دارد، زیرا چه بسا اقربای یتیم، او را با دل و جان و بهتر از زمانی که سایه پدر بر سر داشته، سرپرستی و حفاظت و تکریم نمایند. ولی طفل مجهول النسب این گونه نیست و اقربایی ندارد تا او را سرپرستی نمایند.

ب - برنامه ها و تأکیدهای فردی در روایات، مربوط به زمانی است که جوامع، همانند امروز گسترده نبوده، ولی امروزه مسلمانان نباید به کارهای فردی در این زمینه قناعت کنند، بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده، یتیمان را زیر پوشش برنامه حساب شده اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند و از آن ها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند، این امر نیاز به همکاری همه جانبه و عمومی دارد، امید آن که مسلمانان به وظیفه خود عمل نمایند.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۴، باب ۷۸، ح ۶.

۲- (۲) همان، ۴۷۳، ح ۵.

از مطالب گذشته روشن گردید، میان اطفال مجهول النسب یا یتیم با خانواده هایی که آن ها را سرپرستی می نمایند، هیچ گونه آثاری از احکام اولاد مترتب نمی گردد، اعم از این که خانواده ها ابتدا آن اطفال را به عنوان طفل لقیط و سرراهی گرفته باشند یا مؤسسات عام المنفعه مانند سازمان بهزیستی، به آن ها داده باشند، بنابراین اگر آن طفل دختر باشد بعد از آن که به سن هفت سالگی رسید، برای مردی که او را سرپرستی می نماید جایز نیست او را بیوسد و اگر پسر باشد برای زن خانواده سرپرست جایز نیست، بعد از آن که به سن تمیز رسید او را بیوسد و یا با لَدَّت و ریه به او نظر کند، ولی در صورت تمایل می توانند با اسباب زیر ایجاد محرمیت نمایند.

الف: سبب رضاع و شیرخوارگی

اگر کودک، دختر شیرخواره باشد از راه های زیر بین او و مرد (پدرخوانده) محرمیت ایجاد می شود:

- ۱ - شیر همسر مرد را بخورد، در این صورت دختر رضاعی مرد می شود.
 - ۲ - شیر مادر مرد را بخورد، در این صورت خواهر رضاعی مرد می گردد.
 - ۳ - شیر خواهر مرد را بخورد که دختر رضاعی مرد می شود، هم چنین اگر شیر دختر خواهر مرد را بخورد به او محرم می گردد.
 - ۴ - شیر زن برادر مرد را بخورد که در این صورت دختر برادر رضاعی او می شود و هم چنین است اگر شیر دختر برادر او را بخورد.
- لیکن اگر کودک، پسر و شیرخوار باشد از راه های زیر می توان بین او و زن خانواده سرپرست (مادرخوانده) ایجاد محرمیت کرد:
- ۱ - شیر همان زن را بخورد، در این صورت فرزند رضاعی او می شود.
 - ۲ - شیر مادر زن را بخورد که برادر رضاعی زن شود.
 - ۳ - شیر خواهر زن را بخورد و پسر خواهر رضاعی زن شود، هم چنین است اگر شیر دختر خواهر زن را بخورد.

۴- شیر زن برادر زن را بخورد، در این صورت آن کودک پسر برادر رضاعی زن می شود، هم چنین اگر شیر دختر برادر زن را بخورد به او محرم می شود.

ب: سبب نکاح موقت

اگر فرزند خوانده، دختر و شیرخوار نباشد یا اگر شیرخوار است و شیر در مواردی که ذکر شد وجود ندارد، می توان به وسیله صیغه نکاح موقت، محرمیت ایجاد نمود، هم چنین اگر فرزند خوانده، پسر و شیرخوار نباشد و زن خانواده (مادر خوانده) مادر بدون شوهر داشته باشد و او را به عقد دائم و یا موقت پسر در آورند، پس از مجامعت و دخول به او، مادر خوانده ربیبه او می شود و به او محرم می گردد. تفصیل این مسأله در کتب فقهی و رساله های عملیه آمده است. (۱)

باید یادآور شد خانوارهای سرپرست در صورت تمایل می توانند قسمتی از اموال خود را با عناوینی مانند هبه یا صلح با شرایط معین و حتی بدون شرط، به اطفال فرزند خوانده بدهند.

۸- فرزندخواندگی در حقوق مدنی

قانون مدنی ایران همانند اغلب کشورهای اسلامی (۲) به پیروی از فقه اسلام، فرزند خواندگی را به رسمیت نشناخته و آن را منشأ اثر حقوقی نمی داند، بنابراین فرزند خواندگی به مفهومی که در قوانین کشورهای غربی و اروپایی وجود دارد، در قوانین ایران نیست. البته در مورد اقلیت های مذهبی غیر مسلمان که فرزندخواندگی در مذهب آنان به رسمیت شناخته شده، برابر ماده واحده قانون رعایت احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه مصوب ۱۳۱۲، فرزند خواندگی منشأ اثر حقوقی می باشد و در این زمینه، عادات و قواعد مسلمة متداوله در مذهبی که پدر خوانده یا مادر خوانده پیرو آن است، می باید مراعات شود. این قانون تا به امروز به قوت خود باقی است. (۳)

ص: ۳۶۹

۱- (۱) ر. ک: فاضل لنکرانی، جامع المسائل ۱: ۴۳۴-۴۳۵.

۲- (۲) کشور تونس تحت نفوذ حقوق کشورهای غربی به ویژه حقوق فرانسه، به منظور حمایت و سرپرستی اطفال بدون سرپرست، نهاد حقوقی فرزندخواندگی را در چهارم مارس ۱۹۵۸ میلادی مطابق با دوازدهم شعبان ۱۳۷۷ هجری قمری به تصویب رساند. سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲۹:۲.

۳- (۳) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، مختصر حقوق خانواده: ۲۷۸.

در سال ۱۳۵۴ قانون حمایت از کودکان بدون سرپرست به تصویب رسید. این قانون نخستین گامی است که حقوق ایران برای شناسایی و منظم ساختن روابط اخلاقی این گونه کودکان با خانواده ها برداشت. در این قانون جانب احتیاط رعایت شده و به احترام سنت های مذهبی و ملی یک باره و به طور صریح فرزندخواندگی عنوان نشده است. (۱)

این قانون برای حمایت بیش تر از اطفال بی سرپرست، ضوابطی برای سرپرستی اطفال مقّرر داشت و آن را به صورت یک نهاد حقوقی در آورد (۲) و در حقیقت آموزه های مذهبی در مورد تکریم و سرپرستی ایتم و اطفال بی سرپرست را، ضابطه مند ساخت.

به موجب این قانون تحت ضوابط و شرایطی، خانواده های فاقد فرزند می توانند کودکانی را که سرپرست ندارند سرپرستی کنند، بدون آن که آثار ناشی از قرابت نسبی از قبیل ارث و حرمت نکاح ایجاد شود.

هدف مقّتن در تصویب این قانون در ماده ۲ بدین شکل عنوان شده است: «این سرپرستی به منظور تأمین منافع مادی و معنوی طفل برقرار می گردد، ولی در هر حال از موجبات ارث نخواهد بود».

شرایطی که در این قانون برای سرپرستی مقّرر شده، برخی مربوط به سرپرست و بعضی راجع به طفل تحت سرپرستی است.

شرایط مربوط به سرپرستان، به طور اجمال بدین قرار است:

الف: وجود رابطه نکاح بین زن و مرد سرپرست، یعنی مرد سرپرست دارای همسر باشد (وجود خانواده).

ب: اقامت در ایران.

ج: توافق برای سرپرستی.

د: انقضای پنج سال از تاریخ ازدواج.

ه: یکی از زوجین حداقل سی سال تمام داشته باشد.

ص: ۳۷۰

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۳۸۲.

۲- (۲) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده، ۲: ۲۳-۲۴ و مختصر حقوق خانواده: ۲۷۸.

و: هیچ یک از زوجین دارای محکومیت جزایی مؤثر به علت ارتکاب جرایم عمدی نباشند.

ز: هیچ یک از زوجین محجور نباشند.

ح: زوجین دارای صلاحیت اخلاقی باشند.

ط: زوجین یا یکی از آن ها دارای تمکن مالی باشند.

ی: عدم ابتلای زوجین به بیماری های واگیر و صعب العلاج و نیز عدم اعتیاد آن ها به الکل و یا مواد مخدر و دیگر اعتیادات مضر.

شرایط یاد شده مستفاد از ماده ۱ و ۳ قانون مزبور می باشد و باید توسط دادگاه مربوطه که مبادرت به صدور حکم سرپرستی می نماید، احراز شود و ماده ۶ قانون مزبور شرایط طفل را این گونه بیان می کند:

الف: سن طفل از ۱۲ سال تمام کم تر باشد.

ب: هیچ یک از پدر یا جد پدری یا مادر طفل، شناخته نشده یا در قید حیات نباشند یا کودکانی باشند که به مؤسسه عام المنفعه سپرده شده و سه سال تمام، پدر یا مادر یا جد پدری او مراجعه نکرده باشند.

۹- آثار حکم سرپرستی، حضانت و ولایت

فرزند خواندگی با صدور حکم سرپرستی از طرف دادگاه آغاز می شود. از این تاریخ، کودک پذیرفته شده در حکم فرزند خانواده است. زن و شوهر پذیرنده باید مانند پدر و مادر مشروع، به نگهداری و تربیت کودک بپردازند و هزینه معاش و تحصیل او را تحمل کنند، از سوی دیگر کودک نیز وظیفه دارد که در خانه پدرخوانده زندگی کند و احترام آنان را نگاه دارد.^(۱)

در ماده ۱۱ قانون حمایت از کودکان بی سرپرست درباره روابط طفل و خانواده سرپرست، چنین آمده است:

«وظایف و تکالیف سرپرست و طفل تحت سرپرستی او از لحاظ نگهداری و تربیت و نفقه و احترام، نظیر حقوق و تکالیف اولاد و پدر و مادر است.

ص: ۳۷۱

تبصره: اداره اموال و نمایندگی قانونی طفل صغیر به عهده سرپرست خواهد بود، مگر آن که دادگاه ترتیب دیگری اتخاذ نماید.»

ماده ۴ قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست مصوب ۱۳۷۱، حمایت های موضوع قانون مزبور را به شرح ذیل تشریح می نماید:

الف: حمایت های مالی شامل تهیه وسائل و امکانات خودکفایی یا مقفزی نقدی و غیر نقدی به صورت نوبتی و یا مستمر.

ب: حمایت های فرهنگی، اجتماعی، شامل ارائه خدماتی نظیر خدمات آموزشی «تحصیلی» تربیتی، کاربایی و...

ج: نگهداری روزانه و یا شبانه روزی کودکان... بی سرپرست در واحدهای بهزیستی یا واگذاری سرپرستی این گونه کودکان... به افراد واجد شرایط.»

هم چنین ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون مزبور مصوب ۱۳۷۴، به بیان میزان و مدت پرداخت هزینه کودکان بی سرپرست پرداخته و در ذیل بند «د» آمده است: «بخشی از هزینه نگهداری و مراقبت از کودکان بی سرپرست... در مراکز نگهداری شبانه روزی غیر دولتی هم چنین مراکزی به شکل هیأت امنایی اداره می شوند، به صورت سرانه توسط سازمان بهزیستی تأمین و پرداخت می شود.»

ص: ۳۷۲

۱- اهمیت شیر مادر

در اسلام، تغذیه با شیر مادر به عنوان یکی از حقوق کودک به رسمیت شناخته شده است و پیرامون آن، در آیات و روایات به تفصیل سخن به میان آمده و در متون فقهی درباره جنبه های مختلف آن بحث شده است.

اهمیت این امر از آن جهت است که در دوران شیرخوارگی علاوه بر این که ساختمان جسمی کودک محکم می شود، ساختار روحی او نیز پرورش می یابد. از این روست که از دیدگاه آیات و روایات، تغذیه کودک از دو جهت در چگونگی تربیت و پرورش او تأثیر دارد:

۱- در وضعیت مزاجی و ساختار جسمانی و سلامت و نیرومندی و یا بیماری و ناتوانی او.

۲- در اخلاقیات و نفسانیات کودک است، زیرا تجربه علمی در جهان امروزه ثابت نموده است که شیر دادن باید برای مادر و کودک، عملی لذت بخش باشد.

احساس مادر به آسانی و به سرعت به فرزند خود منتقل می شود و در یک سطح وسیع، جو حاکم بر تغذیه را مشخص می سازد. مادرانی که از نظر عصبی، مضطرب و تحریک پذیر بوده و به آسانی عصبانی می شوند و از نظر عاطفی ناپایدار هستند، بیش تر دچار اشکالات تغذیه ای با فرزند خود می باشند و آثار منفی این نوع شیرخوارگی و تغذیه بر روان کودک غیر قابل انکار است.

مقتضای حکمت خداوند حکیم، قراردادن هر چیزی در جای خود و انتظام عالمانه آفرینش و جامع نگری در تشریح قوانین است. نگاهی به ولادت نوزاد و نیاز غذایی او، همزمان بودن ترشح شیر در سینه مادر و تولد نوزاد، ترکیبات شیر و تعیین حق برای کودک، همه نشان از حکمت خداوند متعال دارد و برای اندیشمندان و خردورزان، نشانه توحید است. (۱).

۲- نمونه هایی از آیات و روایات در اهمیت شیر مادر

۱- مادران، فرزندان را دو سال تمام شیر می دهند، این حکم برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل نماید... نه مادر حق ضرر زدن به کودک را دارد و نه پدر... (وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ... لَا تَضَارُّ وَالِئِدَةَ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهُ بِوَلَدِهِ) (۲). مضاره از باب مفاعله است و این باب اگر چه بیش تر بین دو نفر است، یعنی نباید پدر به خاطر فرزند به مادر ضرر زدن و نیز مادر نباید به خاطر فرزند به پدر ضرر برساند، ولی در این آیه، هم چنان که بسیاری از مفسرین تصریح نموده اند در این معنی استعمال نشده بلکه به مفهوم اضرار است و ممکن است مراد این باشد که مادر حق ندارد به فرزند خود ضرر برساند (به عنوان مثال با وجود حمایت پدر، از شیر دادن به طفل خودداری نماید) هم چنین پدر حق ندارد به فرزند خود ضرر زدن مانند این که به رغم تمایل مادر برای شیر دادن به طفل او را منع نماید، یا حمایت های لازم را در این باره انجام ندهند. (۳).

به هر صورت در این آیه حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده و اوست که می تواند در این دو سال از فرزند خود نگاهداری نماید هم چنین از آن برداشت می شود بهترین غذا برای نوزاد شیر مادر است، زیرا خداوند حکیم است و به مقتضای حکمت متعالیه خویش دستوری که داده است، می باید نافع به حال کودک باشد. شاهد این برداشت، روایات بسیاری است که می توان در چند دسته تقسیم نمود:

ص: ۳۷۶

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۲.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۵۸۷:۲؛ تفسیر الکاشف ۳۵۵:۱؛ کنز الدقائق؛ ۳۵۳:۲؛ ارشاد الاذهان الی تفسیر القرآن: ۴۲؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۴۷۲:۲؛ تفسیر نمونه ۱۸۸:۲.

دسته اول: روایاتی است که در آن ها به خیر و برکت و منفعت شیر مادر برای نوزاد تصریح شده است، مانند آن که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هیچ شیری برای نوزاد بهتر از شیر مادر نیست، «لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ خَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ» (۱) هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام تغذیه با شیر مادر را مورد تأکید قرار داده و فرموده است: هیچ شیری برای تغذیه کودک با برکت تر از شیر مادر نیست.

«مَا مِنْ لَبَنٍ رَضَعَ بِهِ الصَّبِيُّ أَكْبَرَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ» (۲) حضرت امام حسین علیه السلام نیز در دعای عرفه در مقام بر شمردن نعمت های الهی، اشاره به تغذیه دوران کودکی نموده و فرموده است: و در گهواره که کودکی ناتوان بودم، مرا از هر آسیب و خطر حفظ کردی و از شیر مادر غذایی گوارا روزیم نمودی.

«وَحَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيًّا وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْعَدَاءِ لَبَنًا مَرِيًّا» (۳).

دسته دوم: روایاتی است که به جنبه اخلاقی زن شیرده، اشاره دارد و بیان می کند که شیر مادر برای نوزاد از چنان اهمیتی برخوردار است که می تواند طبیعت او را تغییر دهد، بنابراین باید در انتخاب زنی که این وظیفه را به عهده می گیرد احتیاط شود. مانند آن که، امام صادق علیه السلام از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که بارها فرموده است: همان طور که با دقت نظر انتخاب همسر می نمایید، هر شخصی را جهت شیر دادن به فرزند خود انتخاب نکنید، زیرا چه بسا شیرخوارگی باعث تغییر طبیعت نوزاد گردد. «كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَخَيَّرُوا لِلرُّضَاعِ كَمَا تَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ فَإِنَّ الرُّضَاعَ يُعَيِّرُ الطَّبَاعَ» (۴) هم چنین پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: مبدا برای شیر دادن به فرزندان خود از زن احق استفاده کنید، زیرا شیر پایه و اساس رشد و تربیت فرزند است.

«إِنَّا كُمْ أَنْ تَشْتَرِضُوا الْحَقَمَاءَ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُنْشِئُهُ عَلَيْهِ» (۵).

ص: ۳۷۷

- ۱- (۱) بحارالانوار ۱۰۰:۳۲۳، ح ۱۵؛ مستدرک الوسائل ۱۵:۱۵۶، باب ۴۸، ح ۱.
- ۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱:۴۵۲، باب ۶۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.
- ۳- (۳) بحارالانوار ۹۵:۲۱۷، مفاتیح الجنان، دعای عرفه.
- ۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱:۴۶۸، باب ۷۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.
- ۵- (۵) مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۲، باب ۵۷، ح ۱.

در روایت دیگری نیز می فرماید: از شیر زنان بدکاره و دیوانه برای فرزندان پرهیز کنید، زیرا شیر اثر خود را می گذارد.

(۱) دسته سوم: روایاتی است که به اجر و پاداش مادران شیرده، اشاره دارد. به تعبیری دیگر، چون شیر مادر برای نوزاد بسیار نافع و پربرکت است، این دسته از روایات در تشویق مادران صادر شده تا زحمت انجام آن را بر خود بپذیرند و فرزندان خویش را از آن منع نمایند. مانند آن که ام سلمه می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کردم بسیاری از پاداش ها (در کتاب و سنت) برای مردان ذکر شده، آیا زنان هم از چیزی از این پاداش ها نصیبی دارند؟ فرمود: آری، هنگامی که زن باردار می شود بسان روزه دار شب زنده داری است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کند و هرگاه وضع حمل کند، اجر و پاداشی دارد که کسی از عظمت آن آگاه نیست و هرگاه فرزند خود را شیر دهد، در برابر هر مکیدن نوزاد پاداشی به او دهند که برابر است با آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل و هنگامی که از شیر دادن فرزند خود فارغ شود، فرشته بزرگواری بر پهلویش زند و گوید: اعمال خود را از سر بگیر که خداوند تو را آمرزیده است. «فَقَالَ... فَإِذَا وَصَعَتْ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظَمِهِ فَإِذَا أَرْضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَضْجِعٍ كِعَدَلٍ عِثِّيٍّ مُخَوَّرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعَتْ مِنْ رَضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَبْهَا وَقَالَ: اسْتَأْنَفِي الْعَمَلَ فَقَدْ غَفِرَ لَكِ». (۲) در روایت دیگر، آن حضرت به یکی از زنان صحابه چنین فرمود: آن گاه که مادر وضع حمل کرد و شروع به شیر دادن نوزاد نمود، در برابر هر مکیدن شیر مادر، در روز قیامت نوری درخشان در برابرش جلوه کند و هر کس از گذشتگان و آیندگان آن را مشاهده نماید به شگفتی درآید و ثواب شخص روزه دار و شب زنده دار در نامه عملش ثبت گردد... و آن گاه که فرزندش را از شیر گرفت، خدای متعال به او می فرماید: ای زن، بدان که تمام گناهانت را آمرزیدم، پس عمل خود را از سر بگیر.

ص: ۳۷۸

۱- (۱) بحارالانوار ۳۲۳:۱۰۰، ح ۹ و ۹۶:۱۰۱، ح ۴۸؛ وسایل الشیعه ۱۵:۲۰، باب ۱ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۵۱:۲۱، باب ۶۷ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

«فَإِذَا وَدَعَتْ حَمْلَهَا وَأَخَذَتْ فِي رِضَاعِهِ فَمَا يَمِصُّ الْوَلَدُ مِصَّةً مِنْ لَبِنِ أُمِّهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا نُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْجِبُ مَنْ رَأَاهَا مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ وَكَبَيْتُ صَائِمَةً قَائِمَةً... فَإِذَا فَطَمْتُ وَلَمَدَهَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ ذِكْرُهُ يَا أَيُّهَا الْمَرْأَةُ: قَدْ غَفَرْتُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ» (۱).

۳- فواید شیر مادر

آن چه را که آیات و روایات برای اهمیت و فواید شیر مادر و تأثیر آن در جسم و جان نوزاد بیان داشته اند، بعد از قرن ها به ویژه در دو قرن اخیر، علوم پزشکی، غذایی، بهداشتی و... به بخشی از آن دست یافته و دانشمندان پیرامون آن سخن گفته و مقالاتی نوشته اند، در ادامه فقط چکیده ای از آن چه در این زمینه گفته شده است، ذکر می گردد:

۱- تغذیه با شیر مادر باعث برقراری روابط عاطفی و روانی بین مادر و فرزند می شود. احساسی که مادر در هنگام بخشیدن شیره جان خود، یعنی شیر به فرزند خویش و آرامشی که نوزاد در آغوش مادر در این هنگام پیدا می کند، یعنی شدت همبستگی عاطفی و روانی که در نتیجه آن ایجاد می گردد، به هیچ وجه در سایر روش های تغذیه ای نوزاد امکان پذیر نیست.

۲- شیر مادر همیشه در دسترس است و دارای گرمای مناسب می باشد و کودک می تواند به دفعات از آن، استفاده نماید.

۳- شیر مادر از نظر نوع و مواد غذایی (پروتئین، چربی و قند) و هم چنین املاح و مواد معدنی موجود در آن تفاوت های عمده ای با شیر گاو و سایر شیرها دارد و برای نوزاد مناسب ترین شیر است. (۲)

۴- کودکانی که از شیر مادر استفاده می کنند، شش برابر از کودکانی که با شیر دیگری تغذیه می شوند، شانس زنده ماندن دارند. اگر تمام نوزادان تا حدود شش ماهگی فقط با شیر مادر تغذیه شوند از مرگ و میر بیش از یک میلیون نوزاد در سال پیشگیری خواهد شد.

ص: ۳۷۹

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۵۵، باب ۴۷، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: محمد علی نیلفروشان، جلیل ضرابی، محمد باقر میر فتاحی، بهداشت: ۷۵-۷۶.

۵- مطالعات پزشکی ثابت کرده است که در شیر مادر پادزهرهای مخصوصی علیه میکروب های مختلف وجود دارد که موجب مصونیت و تحریک و تقویت بدن کودک می شوند.

۶- کودکان شیرخوار به شیر مادر خود حساسیت نشان نمی دهند. در میان این دسته از نوزادان، ابتلای به بیماری های پوستی ناشی از آلرژی، کم تر به چشم می خورد. هم چنین تغذیه با شیر مادر، کودک را در برابر بیوست، اسهال، سرفه، سرماخوردگی و سایر بیماری های شایع، ایمنی می بخشد. در حالی که شیر گاو و شیر خشک و سایر غذاهای کمکی، او را در برابر بیماری ها حفاظت نخواهد نمود.

۷- شیر مادر چون به طور طبیعی و خام به مصرف می رسد، هیچ کدام از مواد خود را از دست نمی دهد و همیشه تازه و با دمای مناسب مورد استفاده قرار می گیرد، بر خلاف شیرهای دیگر که امکان دارد آلوده به میکروب های بیماری زا باشند.

۸- شیر مادر حتی در آب و هوای گرم و خشک، حاوی آب کافی برای رفع نیازهای کودک نوپا می باشد و آب اضافی یا آشامیدنی های شیرین برای رفع تشنگی کودک لزوم ندارد، حتی می تواند زیان آور باشند.

۹- شیر مادر فقط زمینه ساز سلامت کودک در دوره شیرخواری نیست، حتی به هنگام سالمندی، آنان را از سلامت دستگاه قلب و عروق بهره مند خواهد کرد.

۱۰- شیر مادر دارای کالری بیشتری است و تأمین این میزان کالری توسط شیر خشک امکان پذیر نیست.

۱۱- شیر مادر تنها ماده غذایی یا دارویی شناخته شده است که ضریب هوش طفل را تا هشت واحد می تواند افزایش دهد. (۱)

۱۲- شیرخواری کودک به طور مستقیم و با مکیدن سینه مادر، مانع چاقی زیاد کودک و مادر می شود. (۲)

ص: ۳۸۰

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۳-۱۵۴، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۴۴ و ۶۳.

۲- (۲) نور سوید محمد، تربیت فرزندان از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله، ترجمه محمد صالح سعیدی: ۱۱۷، به نقل از حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۱۵۴.

۴- حق تغذیه کودک در کنوانسیون حقوق کودک

حق تغذیه کودک به صورت رسمی در اصل چهارم اعلامیه جهانی حقوق کودک، مصوب ۱۹۴۸ با این عنوان که کودک باید امکان برخورداری از تغذیه، مسکن، تفریحات و خدمات پزشکی مناسب را داشته باشد، (۱) مورد تصریح قرار گرفته است.

در ماده ۲۴ کنوانسیون حقوق کودک نیز از کشورهای طرف کنوانسیون خواسته شده که با بیماری ها و سوء تغذیه کودکان مبارزه کنند. در ذیل بند ۲ ماده مزبور آمده است:

ج) مبارزه با بیماری ها و سوء تغذیه، از جمله در چهارچوب مراقبت های بهداشتی اولیه از طریق به کار بستن تکنولوژی های در دسترس و از طریق فراهم نمودن غذای مقوی و آب آشامیدنی سالم و در نظر گرفتن خطرات آلودگی محیط زیست....

ه - تضمین این که تمام اقشار جامعه به ویژه والدین و کودکان از مزایای تغذیه، شیرمادر، بهداشت و بهداشت محیط زیست و پیشگیری از حوادث اطلاع داشته... و در زمینه استفاده از اطلاعات اولیه بهداشت کودک و تغذیه مورد حمایت قرار دارند.

ص: ۳۸۱

۱- (۱) ر. ک: اسناد بین المللی حقوق بشر، انتشارات کمیته ایرانی حقوق بشر ۱: ۱۵۷.

الف: وجوب شیر دادن مادر به نوزاد

رضاع و رضاعه (با فتح و کسر راء) اسم است و به معنی شیردادن به نوزاد^(۱) می باشد و مادری که شیر می دهد را مرضعه^(۲) نامند.

شیر دادن مادر به نوزاد باید بعد از تولد شروع شود و کودک نباید از خوردن آن، به ویژه در روزهای اول محروم گردد.

در روزهای اول زایمان، شیر زرد رنگ غلیظی که آن را در عربی «اللُّبَّ» و در فارسی «آغوز» می نامند و به بیان علمی «کلستروم» نامیده می شود، در پستان ترشح می گردد که برای کودک بسیار مفید است.

برخی از فقها مانند علامه^(۳) و شهید اول^(۴) خوراندن این شیر را بر مادر واجب دانسته اند. به نظر این دسته از فقیهان، نوزاد بدون شیر «آغوز» زنده نمی ماند و یا قوت نمی یابد^(۵). و برخی آن را مقید به سه روز نموده و گفته اند بر مادر واجب است که پس از ولادت نوزاد تا سه روز او را شیر «آغوز» دهد. ولی از ظاهر کلمات اهل لغت به دست

ص: ۳۸۲

۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۳: ۸۰، مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۰۵۴.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۲۲۹.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱.

۴- (۴) الروضه البهیة ۵: ۴۵۸.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۳.

می آید که «لباً» (۱) یک بار دوشیدن است و در نتیجه تنها یک بار شیر دادن پس از ولادت بر مادر واجب است. البته فقیهان دیگر در این استدلال که اگر نوزاد آغوز نخورد می میرد، اشکال کرده و از این رو خوردن آن را واجب نمی دانند (۲). ولی در استحباب آن هیچ تردیدی وجود ندارد و اگر ثابت شود نخوردن این شیر مضر به حال نوزاد می باشد - که ظاهراً چنین است - قطعاً واجب می گردد. (۳)

ب: عدم وجوب شیر دادن بر مادر

غیر از روزهای اول تولد نوزاد، بر مادر واجب نیست او را شیر دهد، بلکه بر پدر واجب است؛ به این معنی که مادر می تواند اجرت آن را از مال طفل در صورتی که صاحب مال باشد یا از پدر طفل چنان چه تمکن مالی داشته باشد، مطالبه نماید.

برخی از فقیهان درباره این حکم ادعای اجماع (۴) و عدم خلاف (۵) نموده اند. شیخ طوسی در نهاییه می نویسد: «بهترین غذا برای نوزاد، شیر مادر است. در صورتی که مادر حُر (آزاد) باشد و بپذیرد که کودک خود را شیر دهد، حق اوست و نباید این حق از او سلب شود، ولی چنان چه حاضر به شیر دادن به نوزاد نباشد، نمی توان او را بر انجام آن اجبار نمود. ولی اگر مادر، أمة (غیر حرة) باشد، می توان او را به شیر دادن مجبور ساخت.» (۶)

عبارت بسیاری دیگر از فقها شبیه آن چه ذکر شد، می باشد. (۷) در هر صورت همان گونه که بسیاری از فقها تصریح نموده اند، این حکم مقید است به صورتی که پدر باشد و توانایی پرداخت اجرت شیر دادن را داشته باشد و یا طفل صاحب مال

ص: ۳۸۳

۱- (۱) لسان العرب ۵: ۴۶۶؛ مصباح المنیر: ۵۴۸.

۲- (۲) غایه المرام ۳: ۱۷۵، الروضه البهیة ۵: ۴۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۳؛ مسالک الافهام ۸: ۴۱۳؛ کفایه الاحکام ۲: ۲۹۰-۲۹۱.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۶.

۴- (۴) همان، ۱۴۵.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۲.

۶- (۶) النهایة: ۵۰۳.

۷- (۷) السرائر ۲: ۶۴۸؛ الشرح الصغیر فی شرح المختصر النافع ۲: ۴۰۸؛ الحدائق الناضرة ۲۵: ۷۱؛ کشف اللثام ۷: ۵۴۴.

باشد. هم چنین مفید است به موردی که زن مرضعه دیگری غیر از مادر باشد یا طفل بتواند از غذای دیگری غیر از شیر مادر استفاده کند و الا بر مادر واجب است، همان گونه که نفقه طفل در صورتی که پدر تمکن مالی ندارد یا از بین رفته، بر او واجب است. (۱).

مستند این حکم علاوه بر اجماع که بدان اشاره گردید و اصل (به این معنی که اگر تردید پیدا شود که آیا شیر دادن به نوزاد، بر مادر واجب است و یا خیر؟ اصل عدم وجوب آن است) (۲) ظاهر بعضی از آیات است، مانند این که می فرماید: اگر زنان بعد از جدایی و طلاق حاضر شدند فرزندان را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را بپردازید (اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت). (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ) (۳).

همین مضمون در آیه دیگری نیز آمده است و می فرماید: اگر بعد از طلاق و جدایی که بارضایت زن و شوهر انجام شده، تمایل داشتید زنان مطلقه شما، فرزندان را شیر دهند، منعی ندارد، در صورتی که اجر و مزد آنان بر طبق عرف پرداخت نمایید. (وَإِنْ أَرْضْتُمْ أَنْ تَشْرَبُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ). (۴) زیرا اگر شیر دادن بر مادر واجب بود نمی توانست مطالبه اجرت نماید.

هم چنین برخی از روایات بر این حکم دلالت دارد، مانند آن که عبدالله بن سنان با سند صحیح نقل می کند، از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردی از دنیا رفته و همسر او نوزادی که از وی به جای مانده را به خدمتگزار خود داده تا او را شیر دهد سپس اجرت شیر دادن را از وصی شوهر مطالبه می نماید، آیا چنین حقی دارد؟ حضرت فرمود: اجرت شیر دادن زنی همانند خودش را استحقاق دارد و وصی نمی تواند کودک را از خانه زن تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده است، خارج سازد، «فَقَالَ لَهَا أَجْرٌ مِثْلَهَا وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ

ص: ۳۸۴

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۷۲:۲۵؛ كشف اللثام ۷:۵۴۵؛ مسالك الافهام ۸:۴۱۲؛ رياض المسائل ۱۲:۱۴۶-۱۴۷؛ جواهرالکلام ۳۱:۲۷۲ و ۲۷۵.

۲- (۲) رياض المسائل ۱۲:۱۴۵.

۳- (۳) سوره طلاق ۶:۶۵.

۴- (۴) سوره بقره ۲:۲۳۳.

حَجْرَهَا حَتَّى يُدْرِكَ»^(۱). این روایت به دلالت التزامی بر حکم مورد بحث دلالت دارد، زیرا اگر شیر دادن بر مادر واجب بود، امام حکم به پرداخت اجره المثل به این زن نمی نمود. در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: نمی توان مادر را برای شیر دادن به نوزاد مجبور ساخت. «لَا تُجْبَرُ الْمَرْءَةُ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ»^(۲). دلّه ای که ذکر شد و غیر این ها ناظر به وظیفه خطیر پدر طفل است و این که او باید به وضعیت معیشتی و امنیت روحی و روانی مادر در دوران شیردهی توجه خاص داشته باشد، زیرا آرامش و شادابی مادر به هنگام تغذیه کودک، تأثیر انکارناپذیری در رشد جسمی و روانی مطلوب کودک خواهد داشت و نقش پدر به عنوان رئیس خانواده و ولی کودک در رابطه با این مهم بسیار قابل ملاحظه است.

ج: حق تقدّم مادر در شیر دادن به نوزاد

فقها در این حکم اتفاق^(۳) نظر دارند که اگر مادر تمایل به شیر دادن به نوزاد خود داشته باشد بر دیگران حق تقدّم دارد و جایز نیست کودک را برای شیرخوارگی در اختیار دیگری قرار داد (اعمّ از این که بدون گرفتن اجرت او را شیر دهد و یا به اندازه اجره المثل که دیگران اجرت می گیرند، مطالبه اجرت نماید).

مستند این حکم، علاوه بر اجماع^(۴)، ظاهر بعضی از آیات شریفه قرآن است، مانند این که می فرماید: مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ) ^(۵). به ویژه این که بعد از این جمله، آمده است، هیچ یک از پدر و مادر حق ندارد به کودک ضرر زند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ) ^(۶).

ص: ۳۸۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۵۶:۲۱، باب ۷۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۴۵۲، باب ۶۸، ح ۱.

۳- (۳) النهایه: ۵۰۳؛ الروضه البهیة ۴۵۷:۵؛ الحدائق الناضره ۷۵:۲۵؛ ریاض المسائل ۱۵۲:۱۲؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۹.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۸۰:۳۱.

۵- (۵) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۶- (۶) همان.

از آیه استفاده می شود، شیر دادن به کودک حق مادر است و سلب این حق جایز نیست. بنابراین پدر نمی تواند به جای مادر طفل، مرضعه دیگری را انتخاب کند، زیرا جدایی کودک از مادر مضّر به حال اوست که آیه شریفه به صراحت از آن منع می نماید. هم چنین روایاتی در حدّ استفاضه بر این مسأله دلالت دارد. به عنوان نمونه دو روایت ذکر می گردد:

۱ - حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: اگر مردی، زن حامله خود را طلاق دهد، باید نفقه او را تا زمان وضع حمل بپردازد و بعد از آن، مادر به شیر دادن به نوزاد در صورتی که به اجرت المثل راضی باشد، اولویت دارد. آن گاه امام علیه السلام به آیه ای که ذکر شد، استناد نمودند. «قَالَ: الْحَبْلِيُّ الْمُطَلَّقَةُ يُفَقُّ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا إِنْ تَضِعَهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا تَصَارُّ وَالِاتِمَّةَ يَوْلِدُهَا وَلَا مَوْلُودَ لَهٗ يَوْلِدُوهٗ» (۱) - ۲ - در روایت دیگری، فضل بن العباس می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که برای نگهداری فرزند، آیا مرد اولویت دارد یا زن؟ فرمود: مرد، ولیکن اگر زنی که از شوهر خود طلاق گرفته به او بگوید، من فرزند خود را به مبلغ اجره المثل شیر می دهم، آن زن نسبت به دیگران اولویت دارد.

«قَالَ: لَأَ، بَلِ الرَّجُلُ، فَإِنَّ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِرَوْجِهَا الَّذِي طَلَّقَهَا أَنَا أُضِعُّ ابْنِي بِمِثْلِ مَا تَجِدُ مِنْ يُضِعُّهُ، فَهِيَ أَحَقُّ بِهِ» (۲) و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۳)

البته در صورتی که زن دیگری حاضر باشد، تبرعاً (مجانی) کودک را شیر دهد، ولی مادر فقط با گرفتن اجرت به انجام آن مبادرت ورزد یا حاضر نباشد به اجره المثل، فرزند را شیر دهد و بیش تر از آن را مطالبه نماید، پدر طفل حق دارد زن دیگری را برای شیر دادن به نوزاد انتخاب کند و طفل را از مادرش بگیرد.

بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند. (۴) دلیل آن روایاتی که ذکر شد می باشد، زیرا امام علیه السلام فرموده است: در صورتی مادر برای شیر دادن به فرزند اولویت دارد که به

ص: ۳۸۶

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳؛ الکافی ۶: ۱۰۳، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳؛ الکافی ۶: ۴۴، ح ۱.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۵، ح ۲-۳؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و ۴.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱، الروضه البهیة ۵: ۴۵۷؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۵۲-۱۵۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۲؛ مسأله ۱۲ فی احکام الولاده.

اجرت المثل که دیگر زن ها می گیرند، راضی باشد. «وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا حَتَّى تُرَضَّعَ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى»^(۱) از این جمله معلوم می شود، اگر به اجره المثل راضی نباشد، اولویتی ندارد.

هم چنین ظاهر آیه مبارکه سوره طلاق که در مورد حقوق زن در وقت جدایی و طلاق از شوهر صادر شده بر این مسأله دلالت دارد. در ششمین حکم از احکامی که در این آیه بیان شده است، می فرماید: و اگر هر کدام از زن و مرد بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، زن دیگری می تواند شیر دادن به آن بچه را بر عهده بگیرد تا اختلافات ادامه نیابد. (وَإِنْ تَعَاشَرْتُمْ فَمَنْ رَضِعَ لَهَا أُخْرَى).

این آیه دلالت دارد که، اگر اختلاف ها به طول انجامید، خود را معطل نکنید و کودک را برای شیر دادن به زن دیگری بسپارید، در درجه اول حق مادر بوده که این فرزند را شیر دهد، اما هنگامی که با سخت گیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست، نباید مصالح کودک را به دست فراموشی سپرد، بلکه باید آن را به عهده دایه دیگری گذارد.

به بیان روشن تر، در حقیقت در هر دو مورد، یعنی آن جا که اسلام اولویت شیر دادن به نوزاد را، به مادر می دهد و او را دارای حق می داند و هم در صورتی که این حق را، به دلیل زیاده خواهی او و یا اختلافات بین او و پدر طفل، از وی سلب می نماید، رعایت جانب طفل گردیده تا بتواند از مزایای محبت و عطف مادر برخوردار باشد و از اختلافات و کشمکش بین مادر و پدر دور باشد.

آیه الله فاضل لنکرانی در پایان مسأله مورد بحث، به نکته لطیفی اشاره نموده وی می گوید: «اگر شیر دادن به نوزاد به دلایلی که ذکر شد، از مادر سلب گردید، حق حضانت او ساقط نمی گردد، زیرا در این مورد برای مادر دو حق اثبات می گردد، حق ارضاع طفل و حق حضانت، و نمی توان پذیرفت که چون حق ارضاع و شیر دادن ساقط گردیده باید حق حضانت نیز ساقط شود»^(۲).

ص: ۳۸۷

۱- (۱) الکافی ۶: ۱۰۳، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۴۷۲: ۲۱، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۱.

دیدگاه مشهور بین فقهای امامیه این است که مادر برای شیردادن به نوزاد، استحقاق اجره المثل را دارد و می تواند آن را از اموال کودک چنانچه دارای مالی باشد و در غیر این صورت از پدر طفل در صورتی که توانایی پرداخت آن را داشته باشد، مطالبه نماید، (۱) (اعم از این که بعد از طلاق و پایان عده طلاق، طفل را شیر دهد یا در عده وفات و یا در زمان زوجیت).

دلیل این حکم، آیات و روایات است که پاره ای از آن ها پیش تر بیان شد.

توضیح این که در ضمن آیه ۶ سوره طلاق آمده است: اگر زنان شما حاضر شدند فرزندان شما را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را بپردازید. (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآوَهُنَّ أُجُورَهُنَّ). (۲)

اطلاق آیه شامل می شود موردی را که علقه زوجیت باقی است.

هم چنین در آیه سوره بقره می فرماید: و بر کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد. (وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ). (۳)

اطلاق این آیه نیز شامل مسأله مورد بحث می شود.

در ضمن معلوم گردید، اجرتی که زن به مقتضای این آیه از شوهر مطالبه می کند در مقابل تمکین او نسبت به شوهر نمی باشد، بلکه در مقابل شیر دادن به نوزاد است. بنابراین اگر در مقابل او تمکین هم نداشته باشد و زوج را از حقیقتش منع نماید، نیز می تواند اجرت شیر دادن را از او مطالبه نماید.

هم چنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: اگر زنی که می تواند کودک را شیر دهد (دایه) حاضر شود او را به مبلغی شیر دهد و مادر بیش تر از آن را مطالبه نماید، پدر می تواند طفل را برای شیر خوردن در اختیار زنی که اجرت کمتری مطالبه

ص: ۳۸۸

۱- (۱) السرائر ۲: ۴۷۲؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۲-۴۵۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۱۲، مسأله ۱۱ فی احکام الولاده؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۴۶.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

می نماید، قرار دهد. البته اگر مادر او را شیر دهد، بهتر است، زیرا مادر محبت و دلسوزی بیشتری نسبت به فرزند خود دارد. «قَالَ: ... فَإِنَّ لَهُ أَنْ يَبْزِعَهُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْفَقَ بِهِ أَنْ يُتْرَكَ مَعَ أُمِّهِ» (۱).

از مفهوم روایت استفاده می شود، مادر استحقاق گرفتن اجرت برای شیر دادن به فرزند خود را دارد، به شرط این که بیش تر از اجرت المثل نباشد.

در هر صورت، چنان چه برای شیر دادن به طفل، مرضع دیگری غیر از مادرش انتخاب شود مستحب است مسلمان، عاقل و دارای صفات پسندیده اخلاقی باشد و از انتخاب زنان غیر مسلمان و آن ها که دارای اخلاق نکوهیده می باشند، پرهیز شود. دلیل این حکم روایاتی (۲) است که به تعدادی از آن ها در بحث از اهمیت شیر مادر اشاره شد و به دلیل این که در زمان حاضر از زن مرضعه چندان استفاده نمی شود از ذکر آن ها خودداری می شود.

ه - مدّت شیرخوارگی و چگونگی آن

چنان که بیان شد، تغذیه نوزاد با شیر مادر از همان آغاز تولّد با خوردن «آغوز» شروع می شود و مستحب است دو سال کامل شیر بنوشد. (۳) دلیل این مسأله، آیه شریفه سوره بقره است که پیش تر بدان اشاره شد، زیرا می فرماید: مادران، فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، این دستور برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل نماید. (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ) (۴).

این جمله، خبری است در معنی امر و این گونه معنا می شود: مادران باید فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند، بی گمان جایز نیست این جمله به معنی خبریه باقی بماند، زیرا مستلزم کذب است، زیرا چو بسا مادران، فرزندان را کم تر یا بیش تر از دو سال شیر می دهند و امر در آن برای مطلق رجحان است که شامل واجب و مستحب می باشد.

ص: ۳۸۹

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۵، ح ۴؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۰، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۶: ۴۳، ح ۸ و ۴۴، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه ۲۱: ۴۶۶ الی ۴۶۸، باب ۷۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱-۲ و ۶ و ۴۶۸، باب ۷۹، ح ۱.

۳- (۳) السرائر ۲: ۶۴۸؛ مسالک الافهام ۸: ۴۱۶؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۵-۴۵۶؛ جواهر الکلام ۳۱: ۲۷۸.

۴- (۴) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

بنابراین هم شامل موردی می شود که ارضاع واجب است، مثل این که نوزاد شیر غیر از مادرش را نمی خورد یا مرضعه دیگری نیست و یا پدر قادر به استیجار آن نیست و هم چنین شیر آغوز و نیز دیگر مواردی که مستحب است را در برمی گیرد. (۱)

یکی از فقیهان در توضیح استدلال به این آیه می گوید: به عقیده ما امامیه، امر در آن استحبابی است، زیرا بر مادران، شیر دادن به فرزندانشان واجب نیست، بلکه مستحب است، چرا که تغذیه طفل با شیر مادر نافع تر به حال اوست. (۲)

هم چنین از این آیه استفاده می شود، تغذیه با شیر مادر در مدت دو سال، حتی هر کودک است، اعم از این که مدت حمل او شش ماه باشد یا بیش تر و در صورتی که ولی اراده کند مدت رضاع را کامل نماید. (۳) البته اگر سه ماه از دو سال کم تر شود، منعی ندارد.

این حکم علاوه بر این که در روایاتی که ذکر خواهیم نمود، بیان گردیده است، باضمیمه این آیه به آیه دیگری که می فرماید: بارداری کودک و از شیر گرفتن سسی ماه است، (وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا). (۴) نیز استفاده می گردد، زیرا مدت حمل غالباً نه ماه است و با کسر آن از سسی ماه، بیست و یک ماه باقی می ماند، با این ترتیب همان طور که برخی از فقها اشاره کرده اند (۵) سزاوار نیست کودک کم تر از بیست و یک ماه از شیر مادر تغذیه نماید.

شاهد این مدعا، پاره ای از روایات است، مانند آن که سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: مدت شیرخوارگی طفل بیست و یک ماه است و اگر از آن کم تر شود، ظلم بر کودک است. «الرَّضَاعُ وَاجِدٌ وَ عَشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ فَهُوَ جَوْرٌ عَلَى الصَّبِيِّ» (۶).

ص: ۳۹۰

۱- (۱) کنز العرفان ۲: ۲۳۱.

۲- (۲) مسالک الافهام الی آیات الاحکام ۳: ۳۰۶.

۳- (۳) ر. ک: زبده البیان: ۷۰۳.

۴- (۴) سوره احقاف ۴۶: ۱۵.

۵- (۵) ر. ک: المقنعه: ۵۳۹، النهایه: ۵۰۳؛ الروضه البهیة ۵: ۴۵۶؛ کنز العرفان ۲: ۲۳۲.

۶- (۶) الکافی ۶: ۴۰، باب الرضاع، ح ۳، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۵۵، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: آن چه در شیر دادن به فرزند واجب است، بیست و یک ماه است. هر چه از این مدّت کاسته شود، کوتاهی در حق فرزند است و چنان چه مادر بخواهد شیر دادن به فرزند را کامل نماید، باید دو سال به او شیر دهد، «الْفَرْضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدُ وَعِشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ عَنْ أَحَدٍ وَعِشْرِينَ شَهْرًا فَقَدْ نَقَصَ الْمُرْضِعُ وَإِنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضَاعَ فَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (۱) ظاهراً روایات دلالت بر حکم تکلیفی وجوبی ندارد و ارشاد به عدم تکمیل زمان شیرخوارگی است؛ زیرا اگر زوجین برای این که مدّت شیرخوارگی کم تر از زمان مذکور در آیه باشد، تأخیر نمایند، منعی ندارد. حال آن که اگر حرمت تکلیفی از آیه و روایات استفاده می شد، تأخیر آنان تأثیری در عدم تحریم نداشت.

(۲) به هر صورت، اگر پدر و مادر با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه از شیر باز گیرند، گناهی بر آنان نیست. (فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَ تَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا) (۳).

در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با همفکری و توافق و به تعبیر قرآن، تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال نمودن مصالح کودک بپرهیزند. (۴).

و: شیرخوارگی بیش از دو سال

این پرسش مطرح می شود که آیا جایز است مادر، فرزند خود را بیش از دو سال، شیر دهد؟ در پاسخ باید گفت میان فقیهان بحث و گفتگو است و در مجموع دو نظریه مطرح گردیده:

ص: ۳۹۱

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۱۰۶:۸، ح ۳۵۸؛ وسائل الشیعه ۴۵۴:۲۱، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۲- (۲) محمد جواد فاضل، حاشیه موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۲۳۹:۱-۲۴۰.

۳- (۳) سوره بقره ۲:۲۳۳.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۸۹:۲، تفسیر مجمع البیان ۱۱۵:۲، احکام القرآن جصاص ۱:۵۶۳.

بعضی معتقدند، منعی ندارد، ولی بعد از دو سال به دلیل این که خارج از مدتی است که اسلام برای شیر دادن تعیین نموده، مادر استحقاق گرفتن اجرت را ندارد. شیخ مفید در این باره می نویسد: «بعد از دو سال بر پدر واجب نیست اجرت شیر دادن به فرزند را بپردازد، البته اگر مادر تمایل داشته باشد کودک را بیش از دو سال بدون اجرت شیر دهد، منعی ندارد.»^(۱)

دلیل این نظریه، علاوه بر اصل براءت، بعضی از روایات است، مانند آن که سعد بن سعد اشعری می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، آیا جایز است کودک را بیش از دو سال شیر داد؟ فرمود: دو سال منعی ندارد، سؤال کردم، اگر بیش از دو سال شیر بنوشد، آیا باید پدر یا جد او برای مدتی که افزوده شده چیزی بپردازند؟ فرمود: نه، «قُلْتُ: فَإِنْ زَادَ عَلَيَّ سِتِّينَ هَلْ عَلَيَّ أَبُوِيهِ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا.»^(۲) روایات دیگری نیز بر این مضمون دلالت دارند.^(۳)

در ضمن از ادله ای که دلالت داشت ارضاع و تغذیه کودک با شیر مادر باید در دو سال اول واقع شود، معلوم می گردد زائد بر دو سال، حکم رضاع و شیرخوارگی را ندارد.

در مقابل این نظریه، مشهور فقهای امامیه معتقدند که جایز نیست مادر، کودک خود را بیش از دو سال شیر دهد، البته اگر یکی دو ماه افزوده شود، منعی ندارد.^(۴)

محقق در شرائع می نویسد: «یکی دو ماه زائد بر دو سال منعی ندارد.»^(۵) در توجیه این نظریه گفته شده است: «شیر مادر بعد از دو سال از تولد کودک، به منزله فضولات بدن است و خوراکی نیست بلکه مضر است و نمی توان آن را به غیر مکلف خوراند، مانند خون.»^(۶)

لیکن دلیلی بر این که شیر مادر بعد از دو سال از فضولات بدن می باشد و همانند خباث، خوردن آن ها جایز نیست، وجود ندارد. افزون بر این، این دلیل اخص از مدعا

ص: ۳۹۲

۱- (۱) المقتنع: ۵۳۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۵۴:۲۱، باب ۷۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) همان، ح ۲ و ۷.

۴- (۴) النهایه: ۵۰۳؛ الجامع للشرائع: ۴۵۹؛ السرائر ۶۴۸:۲؛ قواعد الاحکام ۱۰۱:۳؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۵۴.

۵- (۵) شرائع الاسلام: ۳۴۵:۲.

۶- (۶) جواهر الکلام ۲۷۸:۳۱.

است، زیرا بحث در این مسأله است که آیا شیر دادن به کودک بعد از دو سال، هر چند از شیر زنی باشد که دو سال از زایمان او نمی گذرد جایز است و یا خیر؟

در توجیه دیگری برای نظریه مشهور، آیه الله فاضل لنکرانی می نویسد: «دلیل این که جایز است یکی دو ماه پیش از دو سال، به کودک شیر داده شود، این است که، نوعاً تحفظ بر دو سال نیست و چه بسا پایان زمان شیرخوارگی فراموش می شود به علاوه از شیر گرفتن کودک، به طور ناگهانی مشکل است و بیم تلف شدن او وجود دارد، زیرا طفل بسیار به آن علاقمند است، بنابراین باید به تدریج از شیر گرفته شود، در نتیجه ممکن است یکی دو ماه، بر دو سال افزوده شود»^(۱).

این توجیه، وجیه است ولیکن دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد. نتیجه آن که، دلیل فقهی برای اثبات نظریه مشهور وجود ندارد، از طرفی مخالفت مشهور نیز مشکل است، بنابراین هر چند نظریه اول موافق با قواعد فقهی است، ولی باید در مسأله احتیاط شود و بیش از دو سال کودک را شیر ندهند.

ز: حق تغذیه کودک با شیر مادر در حقوق مدنی

قسمت اول ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی مقرّر می دارد: «مادر مجبور نیست که به طفل خود شیر بدهد.» بنابراین، مادر ملزم به شیر دادن کودک خود نمی باشد و می تواند از آن امتناع نماید، اگر چه اجرت هم به او داده شود.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی می نویسد: «چون شیر دادن احتمال دارد باعث زیان مادر شود و در واقع نوعی فداکاری است، حقوق، این انتظار را از مادر ندارد... بدین ترتیب بر خلاف مورد حضانت، که حق مادر از لوازم تکلیف او است، شیر دادن به واقع «حق» مادر است، اگر بخواهد از این حق استفاده کند پدر یا مقام عمومی نمی تواند مانع او شود، ولی هرگاه مایل نباشد، اجبار او امکان ندارد»^(۲).

ص: ۳۹۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۵.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۳: ۱۴۳.

البته در صورتی که، مادر برای شیر دادن کودک خود، اجرت مطالبه کند، اجرت او از مال کودک (چنانچه دارایی داشته باشد) پرداخت می‌گردد و هرگاه کودک دارایی نداشته باشد، پدر از باب نفقه اقارب، خواهد پرداخت و هرگاه پدر دارایی نداشته باشد، مادر از باب نفقه اقارب ملزم است مجاناً کودک خود را شیر دهد و یا به دیگری واگذار کند و اجرت او را بپردازد.^(۱)

هم چنین از ذیل ماده ۱۱۷۶ قانون مدنی استفاده می‌گردد، عدم جواز اجبار مادر برای شیر دادن به کودک، مشروط به این است که، تغذیه کودک با غیر شیر مادر ممکن باشد، در غیر این صورت، اجبار وی منعی ندارد. بنابراین در صورتی که تغذیه طفل با شیر دیگری یا شیر خشک، یا شیر گاو و یا غذا، موجب ناراحتی یا بیماری کودک شود، مادر نمی‌تواند از شیر دادن به فرزند خود استنکاف نماید و ملزم به آن می‌گردد، زیرا در این صورت حفظ نفس، منوط به آن است.^(۲)

ج: شیر خواری و ایجاد محرمیت و قرابت

هرگاه طفلی از غیر مادر طبیعی و نسبی خود با شرایطی که در فقه بیان شده، شیر بنوشد، بین طفل و آن زن و نیز بین اطفال دیگری که این زن به آن‌ها شیر داده است، محرمیت و قرابت ایجاد می‌شود و آن زن، مادر رضاعی این طفل محسوب می‌شود و اطفالی که از این زن شیر خورده‌اند، برادران و خواهران رضاعی وی می‌گردند.

فقه‌های امامیه^(۳) و اهل سنت^(۴) در این حکم اتفاق نظر دارند، هر چند در بعضی از شرایط آن، بحث و گفتگو است. البته قرابت رضاعی اختصاص به فقه و حقوق اسلام و کشورهای اسلامی دارد و در حقوق اروپایی و غربی به چشم نمی‌خورد.

ص: ۳۹۴

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۸۸:۵-۱۸۹.

۲- (۲) همان، ۱۸۹.

۳- (۳) ر. ک: کشف المرئوم ۱۲۱:۲؛ ایضاح الفوائد ۴۳:۳-۴۴؛ التنقیح الرائع ۴۲:۳؛ الحدائق الناضره ۳۱۷:۲۳؛ بلغه الفقیه ۱۲۱:۳.

۴- (۴) بدایه المجتهد ونهایه المقتصد ۳۵:۲؛ ابن قدامه، المغنی ۲۰۶:۹؛ بدائع الصنائع ۳۹۸:۳.

۱ - در آیه ۲۳ سوره مبارکه نساء، زنانی که ازدواج با آن‌ها ممنوع است، ذکر شده و در ادامه به کسانی که از طریق شیرخوارگی محرمیت یافته‌اند، اشاره دارد و می‌فرماید: «وَمَادِرَانِیَ کَی شَمَا رَا شَیْر دَادَهْ اِنْد و خَوَاهِرَانِ رِضَاعِی شَمَا بَر شَمَا حَرَامِنْد. (وَ اُمَّهَاتُکُمْ اللَّائِی اَرْضَعْنٰکُمْ وَ اَخْوَاتُکُمْ مِّنَ الرِّضَاعِی).» از این آیه استفاده می‌شود که یکی از اسباب حرمت ازدواج، رضاع و شیرخوارگی است.

در این قسمت تنها به دو دسته، یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره شده است، ولی طبق روایات فراوانی که در دست است، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی، ازدواج با آن‌ها حرام است، از نظر شیرخوارگی نیز حرام می‌شود.

۲ - روایاتی در حد استفاضه، بلکه به تواتر، بر این حکم دلالت دارد؛ به عنوان نمونه:

الف: حدیث مشهور و معروف از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله که فرموده است: با ارتباط رضاع و شیرخوارگی حرام می‌شود همان‌هایی که با ارتباط نسبی حرام می‌گردد. «يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ»^(۱) در معنی آن گفته شده، این حدیث شریف، ناظر به آیه‌ای که در بیان نهی از ازدواج با محارم نسبی وارد شده، می‌باشد و مقصود از جمله «مَا يَحْرُمُ» این است که، عناوین هفت‌گانه محارم نسبی، یعنی مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر، با ارتباط رضاعی و شیرخوارگی نیز موجب حرمت می‌گردند. بنابراین از این جمله، عنوان انتزاع می‌شود و آن عنوان، ملاک و مناط حکم قرار می‌گیرد و در هر کجا موجود شد، حکم مترتب می‌گردد.

به تعبیری دیگر، آن‌چه را که نسب طبعی و حقیقی از عناوین هفت‌گانه ایجاد می‌نماید، ارتباط رضاعی و شیرخوارگی نیز می‌تواند آن‌ها را ایجاد نماید و در حقیقت، رضاع نازل منزله ولادت به حساب آمده و مانند نسبت، موجب تحریم می‌گردد.^(۲)

ص: ۳۹۵

۱- (۱) الکافی ۵: ۴۴۲، ح ۹؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۴۲۸، باب ۷ من ابواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۳.

۲- (۲) ر. ک: بلغه الفقیه ۳: ۱۳۰.

ب: در روایت صحیح دیگری، ابن الصلاح کنانی از امام صادق علیه السلام از چگونگی رضاع سؤال می کند؟ حضرت پاسخ می دهد: «يَخْزُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَخْزُمُ مِنَ النَّسَبِ»^(۱) و دیگر روایاتی که به همین مضمون از طریق شیعه^(۲) و اهل سنت^(۳) وارد شده است.

هم چنین در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام، نقل شده که فرموده است: مرد نمی تواند عمه و خاله و خواهر رضاعی خود را به ازدواج خود درآورد.^(۴)

ی: شرایط پیدایش قرابت رضاعی و محرمیت با رضاع

شیر خوردن کودک از زن، کافی برای ایجاد قرابت رضاعی و حرمت نکاح بین آنان نمی باشد، بلکه منوط به تحقق شرایطی است؛ برخی از این شرایط مربوط به زن مرضعه و برخی مربوط به طفل رضیع می باشد و بعضی نیز در تحقق رضاع که موجب نثر حرمت می گردد، مداخلت دارد. در ادامه به اجمال به هر سه قسم از شرایط، اشاره می شود.

۱. شرایط زن مرضعه

۱- زنی که کودک را شیر می دهد، زنده باشد.^(۵)

۲- شیر زن، از حمل مشروع حاصل شده باشد، اعم از این که با عقد دائم باشد یا منقطع و یا ملک یمین. بنابراین اگر کودک، شیر زنی را بخورد که بدون نکاح و حمل، شیردار شده یا با زنا حامله شده باشد، ایجاد محرمیت نمی کند. در این شرط بین فقهای امامیه اختلافی نیست.^(۶)

۳- شیر از نکاحی باشد که زن مرضعه از همان نکاح صاحب فرزند شده باشد، بنابراین اگر بعد از ازدواج، زن بدون این که حامله و صاحب فرزند شود، شیر در پستان داشته باشد و طفلی آن را بخورد، کفایت نمی کند.^(۷)

ص: ۳۹۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۳۷۱، باب ۱ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۳.

۲- (۲) همان: ۴۸۷ و ۴۹۰، باب ۳۰ من ابواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۱ و ۳ و ۱۲.

۳- (۳) الجامع الصحاح ۳: ۴۵۲-۴۵۳، ح ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹؛ صحیح مسلم ۲: ۸۶۸، ح ۱۴۴۶.

۴- (۴) الکافی ۵: ۴۴۵، ح ۱۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۴۰۲، باب ۱۳ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۱.

۵- (۵) المبسوط ۵: ۲۹۶؛ السرائر ۲: ۵۲۱؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۳.

۶- (۶) جامع المقاصد ۱۲: ۲۰۴، ایضاح الفوائد ۳: ۴۵؛ مسالک الافهام ۷: ۲۰۷-۲۰۸؛ جواهر الکلام ۲۹: ۲۶۴.

۷- (۷) ر. ک: السرائر ۲: ۵۲۰؛ مسالک الافهام ۷: ۲۰۸؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۷.

در روایت صحیح، عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که خطاب به او فرموده است: شیری که موجب حرمت و قرابت می گردد، شیر زن شوهرداری است که بعد از حامله شدن او باشد و به تعبیری دیگر، شیر از شوهر و برای کودک باشد. «قَالَ هُوَ مَا أَرْضَعَتْ امْرَأَتُكَ مِنْ لَبَنِكَ وَلَبَنٍ وَلَدِكَ وَوَلَدَ امْرَأَةً أُخْرَى فَهِيَ حَرَامٌ»^(۱) البته در این که، آیا شرط است فرزند متولد شده باشد یا این که حامله شدن زن کافی است، دو نظریه مطرح شده است:

بعضی معتقدند، تولد فرزند شرط نیست^(۲) و برخی مانند، آیه الله فاضل لنکرانی، ولادت طفل را شرط می داند، زیرا انتساب شیر زن به شوهر که در روایات به آن اشاره شده، به این اعتبار است که فرزند از اوست و در صورتی که فرزند متولد نشده باشد، این انتساب صحیح نیست^(۳).

۲. شرایط مرتضع (طفل رضیع)

شرط است سن طفل رضیع (شیرخوار)، کم تر از دو سال باشد؛^(۴) شیخ مفید در این باره می نویسد: «شیرخوارگی که موجب تحریم نکاح می گردد، در موردی است که، طفل قبل از این که دو سال کامل داشته باشد، شیر بخورد، پس اگر دو ساله یا بیش تر باشد، شیر خوردن او موجب حرمت نکاح نمی گردد»^(۵).

این حکم بین فقیهان اجماعی^(۶) است و مستند آن، آیه شریفه قرآن^(۷) است، که پیش تر ذکر شد، زیرا معنای رضاع در آن، شیر دادن که موجب نشر حرمت (ایجاد محرمیت) می گردد، نه رضاع به معنی لغوی آن^(۸).

ص: ۳۹۷

۱- (۱) الکافی ۵: ۴۴۰، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۳۸۹، باب ۶ من باب ما یحرم بالرضاع، ح ۴.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۲۱؛ جامع المقاصد ۱۲: ۲۰۱؛ ایضاح الفوائد ۳: ۴۵.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۷.

۴- (۴) النهایه: ۴۶۱؛ الخلاف ۵: ۹۹-۱۰۰.

۵- (۵) المقتعه: ۵۰۳.

۶- (۶) بلغه الفقیه ۳: ۱۴۸.

۷- (۷) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۸- (۸) السرائر ۲: ۵۱۹.

شیخ طبرسی در برداشت از آیه می نویسد: «شیرخوارگی بعد از دو سال موجب حکم به تحریم نکاح نمی گردد، و این مطلب را به علمای اسلام نسبت می دهد»^(۱).

هم چنین از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: بعد از فطام (از شیر گرفتن طفل) شیر خوردن او موجب حرمت نکاح نمی گردد، «لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ»^(۲) و مقصود از فطام در اخباری که این لفظ به طور مطلق در آن ها به کار رفته، زمانی است که طفل را از شیر می گیرند، یعنی بعد از آن که دو ساله شد، شاهد این برداشت، روایات

است.^(۳)

و در این که آیا شرط است، کودکی زن مرضعه که شیر مربوط به اوست، کم تر از دو سال داشته باشد؟ دو نظریه مطرح گردیده است،^(۴) لیکن مشهور فقها آن را شرط نمی دانند.^(۵)

۳. شرایط تحقّق رضاع

۱- شیر مربوط به یک شوهر و یک زن باشد. بنابراین اگر زنی طفلی را با شرایطی که در رضاع معتبر است، شیر دهد، سپس طفل دیگری را در زمانی که شوهر دوم اختیار کرده از شیر مربوط به او، شیر دهد، بین دو طفل که از او شیر خورده اند، نشر حرمت نمی شود، هر چند بین خود زن و دو طفل و هر یک از دو زوج، قرابت رضاعی تحقّق می یابد.^(۶)

هم چنین اگر طفلی در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از زن دیگری شیر بخورد، موجب حرمت نمی شود، اگر چه شوهر آن دو زن، یک نفر باشد.

۲- نظریه مشهور بین فقهای امامیه این است که شیر مستقیماً از پستان مکیده شود، بنابراین اگر شیر زنی را که در ظرف قرار گرفته بخورد، نشر حرمت نمی گردد.^(۷)

ص: ۳۹۸

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۱۱۳.

۲- (۲) الکافی ۵: ۴۴۳، ح ۵.

۳- (۳) همان: ح ۲-۳.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۹: ۲۹۶-۲۹۷، تراث شیخ الاعظم (کتاب النکاح): ۲۹۸.

۵- (۵) ر. ک: الوسيله الی نيل الفضيله: ۳۰۱.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۳؛ ارشاد الاذهان ۲: ۲۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵۵.

۷- (۷) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۲۸۴؛ جواهر الکلام ۱: ۳۰۱؛ مسالک الافهام ۷: ۲۱۰؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۵۰-۱۵۱.

۸- (۸) مختلف الشیعه ۷: ۳۸؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۲؛ جامع المقاصد ۱۲ ک؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۴۹.

۳- لازم است شیر، خالص باشد و ممزوج به چیز دیگری نشود. (۱)

۴- از جهت کمیت و کیفیت باید اندازه معین داشته باشد، به این معنی که صرف مسمای شیر خوردن کفایت نمی کند.

آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می نویسد: «به ضرورت فقه، مسمای شیر خوردن (یعنی بدون در نظر گرفتن کمیت و تعداد آن) در ایجاد محرمیت، تأثیری ندارد. (۲) در تعیین کمیت، دو نظریه مطرح شده است، بعضی از فقها ده نوبت متوالی را کافی دانسته اند، (۳) برخی دیگر معتقدند لازم است دفعاتی که طفل شیر می خورد، به پانزده نوبت متوالی برسد. (۴) نظریه دوم به مشهور فقیهان و اکثر آن ها نسبت داده شده (۵) و اگر پانزده و یا ده نوبت - با توجه به اختلافی که در تعیین دفعات وجود دارد - شیر خوردن تحقق نیافت، شرط است شیرخوارگی طفل کم تر از یک شبانه روز نباشد، یعنی در این مدت فقط از شیر زن مرضعه تغذیه نماید و از غذای دیگری و یا شیر زن دیگر استفاده نکند.

در این خصوص بین فقها اختلافی نیست (۶) و ادعای اجماع شده است. (۷) هم چنین کیفیت شیر خوردن باید به گونه ای باشد که استخوان طفل را محکم نموده و گوشت برویاند. (۸) تعبیر شهید اول این است که در نتیجه رضاع باید یا در طفل، گوشت روییده شود و یا استخوانش محکم گردد (۹) و شهید ثانی، مرجع و ملاک در تحقق این دو امر را قول اهل خبره می داند. و برای اهل خبره شروطی ذکر می کند، از جمله این که عادل و متعدد باشند. (۱۰)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) تراش شیخ الاعظم (کتاب النکاح): ۲۹۳.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵۶-۱۵۷.

۳- (۳) السرائر ۲: ۵۲۰؛ المهذب ۲: ۱۹۰؛ الکافی فی الفقه: ۲۸۵.

۴- (۴) النهایه: ۴۶۱؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۸۲؛ جواهر الکلام ۲۹: ۲۸۵؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۶۶؛ مسأله ۲، (فی شرایط الرضاع).

۵- (۵) مفاتیح الشرائع ۲: ۲۳۷؛ مسالک الافهام ۷: ۲۱۵؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۶۷-۱۶۸.

۶- (۶) ایضاح الفوائد ۳: ۴۶؛ تلخیص الخلاف ۳: ۱۰۹.

۷- (۷) الخلاف ۵: ۹۷.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۹: ۲۷۱؛ بلغه الفقیه ۳: ۱۵۸؛ جامع المدارک ۴: ۱۷۷.

۹- (۹) المعه الدمشقیه: ۱۱۱.

۱۰- (۱۰) الروضه البهیة ۵: ۱۵۶.

لازم به یادآوری هر یک از شرایطی که ذکر شد، در کتب فقهی با دلالتی اثبات گردید که تفصیل و تحقیق در آن ها از مقصود این کتاب خارج است. (۱)

ک: احکام مترتب بر رضاع

با تحقق رضاع و شیرخوارگی طبق شرایطی که ذکر شد، احکامی مترتب می گردد که اجمال آن بدین قرار است:

۱- زن شیرده، مادر رضاعی طفل محسوب می شود و شوهر، پدر او، و پدر و جد آن ها، جد او، و مادر و مادر بزرگ آنها، جدّه های او، و فرزندان آنها، برادر و خواهر وی، و عمّه و خاله های آنها، عمّه و خاله طفل محسوب می شوند و ازدواج آن ها با یکدیگر حرام است؛ در این حکم ادعای اجماع و لاخلاف (۲) شده است.

۲- اولاد شوهر زن - اعم از اولاد ولادت و حقیقی و یا اولاد رضاعی - به طفل مرتضع محرم می شوند و هم چنین تمامی اولاد ولادت و حقیقی زن مرتضعه به این طفل محرم می شوند، هر چند در طبقات پایین باشند، مانند: نوه و نتیجه زن. لیکن اولاد رضاعی او به این طفل محرم نمی شوند.

۳- طبق نظریه مشهور، ازدواج پدر مرتضع (طفلی که شیر خورده) با اولاد شوهر زن، اعم از اولاد ولادت و یا رضاعی، جایز نیست، هم چنین است با اولاد ولادت و رضاعی. (۳) زیرا همگی به منزله اولاد او محسوب می شوند. (۴) برخی در این حکم ادعای اجماع (۵) نموده است.

هم چنین به روایاتی (۶) برای اثبات آن، استناد شده است.

۴- شیرخوارگی که موجب محرمیت شود، نکاح سابق را همانند نکاح لاحق باطل می سازد. بنابراین، اگر فردی با دختر شیرخواری، بر طبق مصلحت و به جهت ضرورت،

ص: ۴۰۰

۱- (۱) برای توضیح بیش تر ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱: ۲۶۰ الی ۲۹۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۰۹: ۲۹.

۳- (۳) النهایه: ۴۶۲؛ الخلاف ۳۰۲: ۴، مسأله ۷۳؛ السرائر ۵۵۳: ۲، ۵۵۴.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۲۸۵.

۵- (۵) جواهر الکلام ۳۱۴: ۲۹، ۳۱۵.

۶- (۶) الکافی ۵: ۴۴۱، ح ۸ و ۴۴۷، ح ۱۸؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۴۰۴، باب ۱۶ من ابواب ما یحرم بالرضاع، ح ۱-۲.

ازدواج نماید و مادر یا جدّه یا خواهر یا زن پدر و یا زن برادر او، این دختر را با رعایت شرایطی که لازم است، شیر دهند، نکاح انجام شده باطل می شود.

به بیانی دیگر، همان طور که اگر مادر فردی به دختری شیر دهد، این دختر، خواهر رضاعی او می گردد و ازدواج با او حرام است، هم چنین اگر با دختری ازدواج نماید و بعد از آن مادرش او را شیر دهد، این دختر خواهر رضاعی وی می گردد و عقد نکاح منفسخ و دائماً بر او حرام می شود و همین طور است در مورد دیگر فروعاً. مستند این حکم نیز روایات (۱) است.

با توجه به آن چه گفته شد معلوم گردید، قرابت رضاعی فقط از حیث حرمت نکاح، مؤثر است و سایر آثار قرابت نسبی، از قبیل وجوب انفاق و توارث، در قرابت رضاعی نیست و در همان حدود قرابت نسبی مانع نکاح است.

ل: قرابت رضاعی در حقوق مدنی

ماده ۱۰۴۶ قانون مدنی ایران به پیروی از فقه امامیه درباره شرایط قرابت رضاعی و اثر آن، چنین مقرر می دارد: «قرابت رضاعی از حیث حرمت نکاح در حکم قرابت نسبی است، مشروط بر این که:

اولاً: شیر از حمل مشروع حاصل شده باشد.

ثانیاً: شیر مستقیماً از پستان مکیده شود.

ثالثاً: طفل لا اقل یک شبانه روز و یا پانزده دفعه متوالی، شیر کامل خورده باشد، بدون این که در بین، غذای دیگر یا شیر زن دیگر را بخورد.

رابعاً: شیر خوردن طفل قبل از تمام شدن دو سال از تولّد او باشد.

خامساً: مقدار شیری که طفل خورده است از یک زن و از یک شوهر باشد؛ بنابراین اگر طفل در شبانه روز مقداری از شیر یک زن و مقداری از شیر زن دیگر بخورد، موجب حرمت نمی شود، اگر چه شوهر آن دو زن، یکی باشد.

ص: ۴۰۱

و هم چنین اگر یک زن، یک دختر و یک پسر رضاعی داشته باشد که هر یک را از شیر متعلق به شوهر دیگر، شیر داده باشد، آن پسر و یا آن دختر، برادر و خواهر رضاعی نبوده و ازدواج بین آن ها از این حیث ممنوع نمی باشد.»

چنان که ملاحظه می شود، ماده ۱۰۴۶ قانون مدنی قرابت رضاعی را از حیث حرمت نکاح، در حکم قرابت نسبی دانسته و در ماده ۱۰۴۷ قانون مزبور، قرابت رضاعی را در ردیف خویشی آورده است. درباره دلیل این حرمت گفته شده است که شیرخوارگی در زمان کودکی ایجاد همخونی می نماید، در این دوره هنوز اندام های بدن طفل کامل نیست، پس اگر از شیر زنی تغذیه کند، از نظر همخونی، مانند فرزند او خواهد شد و همان معایبی که در زناشویی با خویشان نسبی وجود دارد، در این مورد نیز به بار می آورد. (۱)

ولی این دلیل کامل نیست، زیرا اگر همخونی دلیل این حرمت باشد، باید در صورتی که شیر زنی برای طفل فرستاده می شود، این اثر را داشته باشد، در حالی که قانون مدنی یکی از شرایط ایجاد قرابت رضاعی را «خوردن شیر در آغوش زن» قرار داده است. پس باید چنین گفت: از دیر باز، کودکی را که در آغوش زنی شیر می خورده است، مردم به دیده فرزند او می نگریند؛ اسلام این اخلاق اجتماعی را محترم شمرده و کودک را در حکم فرزند زن قرار داده است و قانون مدنی نیز آن فرض حقوقی را از فقه گرفته است. (۲)

ص: ۴۰۲

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۱: ۱۰۵، به نقل از محمد ابو زهره، محاضرات فی عقد الزواج و آثاره: ۱۱۳.

۲- (۲) همان: ۱۰۶.

۱- نفقه در لغت و اصطلاح

در لغت عرب، «نفق الشیء» به معنای، از بین رفتن، نابود شد و «انفق المال» به معنی مال را مصرف نمود، خرج کرد، آمده است. «نفقه» اسم است برای مالی که صرف هزینه زندگی می شود و جمع آن، نفاق مثل رقبه و رقاب. (۱) و در فارسی، نفقه به معنی هزینه، خرج، خرجی، آن چه هزینه عیال و اولاد می شود، روزی و مایحتاج معاش، آمده است. (۲)

کسی که عهده دار نفقه است و مسئول پرداخت آن می باشد «منفق» و کسی که نفقه به او داده می شود «منفق علیه» و اگر متعدّد باشند «منفق علیهم» می گویند.

معنی اصطلاحی آن نیز نزدیک به معنی لغوی آن است، بنابراین نفقه در اصطلاح فقهی، عبارت از چیزهایی است که شخص برای ادامه زندگی به آن ها محتاج است، از قبیل: خوراک، پوشاک، مسکن و اساس منزل و همه آن چه که یک شخص در زندگی به طور متعارف به آن نیازمند است. (۳)

از آن جا که لوازم زندگی را به دشواری می توان شماره کرد و پیشرفت تمدن بشری هر روز نیازهای تازه ای به وجود می آورد و مفهوم نیازهای پیشین را نیز تغییر می دهد، بدین جهت فقیهان برای نفقه، حدّ معینی مشخص ننموده اند.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) راغب، المفردات: ۸۱۹؛ مصباح المنیر: ۶۱۸؛ تهذیب اللغه: ۴: ۳۶۳۵؛ لسان العرب: ۶: ۲۳۵.

۲- (۲) فرهنگ دهخدا: ۱۴: ۲۲۶۴۱؛ مبسوط در ترمینولوژی حقوق: ۵: ۳۶۵۶.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام: ۳۱: ۳۷۶؛ مسالک الافهام: ۸: ۴۸۸؛ جامع المدارک: ۴: ۴۸۷.

مرحوم محقق حلی در این باره می نویسد: «حدّ معینی برای نفقه تعیین نگردیده است، بلکه واجب، حدّ متعارف است، از خوراک و پوشاک و مسکن و آن چه به آن نیاز است، بنابراین در زمستان برای حفظ از سرما، لباس بیشتری نیاز است»^(۱).

به هر صورت، ضرورت های هر زمان را باید در نظر داشت، بنابراین به طور اجمال در تعریف نفقه می توان گفت: مجموعه ای است از نیازهای زندگی که برای انسانی متعارف و در حدّ متعارف ضرورت دارد.

۲- وجوب نفقه کودک بر والدین

این حکم مورد توافق فقها است که نفقه اولاد بر پدر و جدّ پدری در صورتی که واجد شرایط باشند، واجب است. هم چنین بر مادر در صورتی که آن ها قادر به تأمین نفقه نباشند واجب می باشد و در برابر، نفقه والدین نیز در صورتی که نیازمند باشند بر اولاد واجب است.

مرحوم محقق در این باره می گوید: «به اجماع فقها، نفقه اولاد بر والدین و نفقه والدین بر اولاد واجب است»^(۲). صاحب جواهر در شرح آن می نویسد: این مسأله، اجماعی جمیع مسلمین است، تا چه رسد به مؤمنین و با اخبار مستفیضه، بلکه متواتره تأیید می گردد.^(۳) عبارت بسیاری دیگر از فقها نیز این گونه می باشد.^(۴)

۳- ادله وجود نفقه کودک بر والدین

الف: آیاتی از قرآن کریم

۱- در سوره طلاق در بیان حقوق و احکام زن مطلقه آمده است: و اگر زنان مطلقه شما حاضر شدند بعد از جدایی، فرزندان شما را شیر دهند، اجر و پاداش آن ها را بپردازید. (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآوَهُنَّ أُجُورَهُنَّ).^(۵)

ص: ۴۰۴

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۶.

۴- (۴) المسبوط ۶: ۳۰؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۳؛ جامع المدارک ۴: ۴۸۵-۴۸۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۳.

۵- (۵) سوره طلاق ۶: ۶۵.

امر به پرداخت اجرت به این زنان به وسیلهٔ پدران اطفال، دلیل است بر این که نفقه بر آن‌ها واجب است. و معنی این جمله، این گونه می‌باشد: «اگر کودکان شما را بعد از جدایی و طلاق شیر دادند، اجرت آن‌ها را بردازید» (۱).

شیخ طوسی در توضیح استدلال به این آیه می‌نویسد: مقصود در این آیه، زنان مطلقه می‌باشد نه مطلق زن‌ها، هر چند مطلقه نباشند، زیرا وجوب پرداخت اجرت، «مشروط به رضاع شده است و این مربوط به مطلقات است و نفقهٔ زوجه مشروط به رضاع نیست، افزون بر این که نفقه را اجرت نمی‌گویند» (۲).

۲- در سوره بقره می‌فرماید: نه مادر حق دارد به کودک ضرر بزند و نه پدر. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ) (۳).

بعضی از مفسرین معتقدند، مقصود در این آیه، نهی از ضرر زدن به کودک است و این گونه معنی می‌شود: «هر یک از پدر و مادر نباید به کودک ضرر بزنند، مادر از این جهت که او را شیر ندهد و پدر از این جهت که نفقهٔ او را نپردازد» (۴). بنابراین حکم حرام بودن ضرر بر کودک، عام است و شامل انواع ضرر می‌گردد، از جمله امتناع از دادن نفقه.

۳- در آیه دیگری می‌خوانیم: فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید، روزی آن‌ها بر شما نیست و شما را ما روزی می‌دهیم. (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ) (۵).

در توضیح این آیه گفته شده است که عرب جاهلی دو نوع قتل در مورد فرزندان نشان داشتند، نوعی که با پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت و نوعی دیگر از ترس فقر بود که جنبهٔ عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی‌کرد.

ص: ۴۰۵

۱- (۱) مجمع البیان ۴۷:۱۰؛ امام فخر رازی، تفسیر الکبیر ۵۶۴:۳۰.

۲- (۲) المبسوط ۳۰:۶.

۳- (۳) سوره بقره ۲۳۳:۲.

۴- (۴) مجمع البیان ۱۱۴:۲.

۵- (۵) سوره اسراء ۳۱:۱۷.

ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته «قتلهم» می تواند دلیلی بر این نظر باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است. ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد. (۱) برخی از فقها به این آیه استدلال نموده و نوشته اند: «اگر نفقه بر پدر واجب نبود، فرزندان خود را از بیم فقر نمی کشت.» (۲) لیکن از ظاهر آیه چنین حکمی استفاده نمی شود، هر چند می تواند مؤید قرار گیرد.

ب: روایات متواتره

روایات زیادی بر این مطلب دلالت دارد، به عنوان نمونه چند روایت ذکر می گردد:

۱- در روایت صحیح، حرز می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، به پرداخت نفقه چه کسانی موظف می باشم و بر من لازم است بپردازم؟ فرمود: پدر و مادر، فرزندان و همسر. «قُلْتُ لَهُ: مَنْ الَّذِي أُجْبَرُ عَلَيْهِ وَتَلَزُمُنِي نَفَقَتُهُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَالِدَانِ وَالْوَالِدَةُ وَالزَّوْجَةُ.» (۳) ۲- در روایت صحیح دیگری، جمیل بن دراج از امام صادق یا باقر علیهما السلام نقل می کند که فرموده است: «مرد را نمی توان به پرداخت نفقه کسی مجبور ساخت، مگر نفقه پدر و مادر و فرزندان»،

«قَالَ: لَا يُجْبَرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْوَالِدَيْنِ وَالْوَالِدَةِ.» (۴)

۳- همین مضمون را محمّد بن مسلم در روایت صحیح دیگری، از امام صادق علیه السلام، نقل نموده است، با این تفاوت که در آخر روایت «وَالزَّوْجَةُ» (۵) اضافه شده است، یعنی مرد، ملزم به پرداخت نفقه همسر خویش نیز می باشد.

ج: اجماع فقها

برخی از فقیهان در این باره ادعای اجماع کرده اند. (۶)

ص: ۴۰۶

۱- (۱) تفسیر نمونه ۱۲: ۱۰۱؛ تفسیر المیزان ۱۳: ۸۴-۸۵.

۲- (۲) المسبوط ۶: ۳۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۵، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳، الکافی ۴: ۱۳، ح ۱.

۴- (۴) همان: ح ۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۶، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۵.

۶- (۶) شرایع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۳؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۶؛ نهاییه المرام ۱: ۴۸۴؛ کشف اللثام ۷: ۵۹۵.

گفته شده عقل، به وجوب نفقه بر اولاد حکم می کند، زیرا فرزند انسان بعضی از انسان است و همان طور که بر انسان واجب است خود را حفظ نماید، بر او واجب است بعضی از خود که اولادش می باشند را با دادن نفقه، حفظ نماید. (۱) البته این استدلال، استحسان عقلی است و نمی تواند مستند حکم فقهی قرار گیرد.

۴- نفقه نوه و نتیجه

این پرسش مطرح است که آیا فقط فرزندان بلا واسطه مشمول حکم وجوب نفقه می باشند یا این که فرزندان مع الواسطه، یعنی نوه و نتیجه هم مشمول این حکم قرار می گیرند، در این باره دو نظریه مطرح شده است:

بعضی از مذاهب اهل سنت (۲) بر این باورند که این حکم اختصاص به فرزندان بلا واسطه دارد، ولی فقهای شیعه (۳) معتقدند، اولاد مع الواسطه هم شامل می باشند.

مستند این نظریه، اجماع و سیره قطعی می باشد که برخی از فقها آن را ادعا نموده اند. (۴) صاحب جواهر در این باره می نویسد: «حکم وجوب نفقه شامل جدّ و جدّه نیز می گردد، زیرا روایات مستفیضه (۵) وارد شده، مبنی بر این که حرام است بر آن ها زکات داده شود».

وی در ادامه می گوید: «هم چنین فرزندان اولاد (نوه ها) شامل این حکم می باشد، هر چند طرف پایین قرار گیرند (نتیجه)» ایشان سپس به آیه شریفه (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ

إِيَّاكُمْ)؛ (۶) استدلال نموده و مدعی است، اولاد در این آیه شامل فرزندان مع الواسطه نیز می باشد. (۷)

ص: ۴۰۷

۱- (۱) ر. ک: ابن قدامه، المغنی ۹: ۲۵۶، بدائع الصنائع ۳: ۴۴۰، المفصل فی احکام المرأه والبيت المسلم ۱۰: ۱۵۸.

۲- (۲) المفصل فی احکام المرأه والبيت المسلم ۱۰: ۱۵۹.

۳- (۳) المبسوط ۶: ۳۱؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۱۳؛ الروضه البهيه ۵: ۴۷۳؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۳.

۴- (۴) نهایه المرام ۱: ۴۸۴-۴۸۵؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۴؛ الحدائق الناصره ۲۵: ۱۳۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۹: ۲۴۰-۲۴۱، باب ۱۳، من ابواب المستحقین الزکاه، ح ۱.

۶- (۶) سوره اسراء ۱۷: ۳۱.

۷- (۷) جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۷-۳۶۸.

خلاصه این که، کلمه «اولاد» که در آیات و روایات، موضوع حکم قرار گرفته، شامل اولاد بلا واسطه و مع الواسطه می باشد، شاهد این برداشت، آیات دیگر قرآن است؛ مثلاً در مورد ارث می فرماید: خداوند به شما درباره فرزندان سفارش می کند که از «میراث» برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد. (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ). (۱)

این آیه دلالت دارد که اولاد شامل فرزندان فرزند (نوه ها و نتیجه ها) نیز می باشد، بنابراین اگر کسی فوت کند و وارثی غیر از فرزندان پسر و یا دخترش نباشند، قطعاً آنان از او ارث می برند.

و یا در آیه دیگری در بیان افرادی که ازدواج با آن ها حرام است، می فرماید: و همسران فرزندان که از نسل شما هستند. (وَ خَالَئُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْنَابِكُمْ). (۲) در این آیه (أَبْنَائِكُمْ)؛ شامل فرزندان مع الواسطه نیز می باشد، بعضی نیز در این باره ادعای اجماع (۳) نموده اند.

۵- استحباب تأمین نفقه اولاد اقارب

در مورد عدم وجوب انفاق به خویشان در خط اطراف، مانند برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آن ها، بین فقهای امامیه اختلافی وجود ندارد، بلکه برخی بر آن ادعای اجماع (۴) نموده اند.

ولی علامه در قواعد نقل نموده است که بعضی از فقیهان قائل به وجوب نفقه بر وارث صغیر بوده اند (۵). صاحب مدارک نیز به این قول تمایل نشان داده است. (۶)

مستند این نظریه، برخی از اخبار است، مانند آن که حلبی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: کسی را نمی توان به نفقه دادن اجبار نمود، مگر برای پدر و مادر و فرزندان و همسر و وارث صغیر. «قَالَ: الْوَالِدَانِ وَالْوَالِدَةُ وَالزَّوْجَةُ وَالْوَارِثُ الصَّغِيرُ». (۷)

ص: ۴۰۸

۱- (۱) سوره نساء ۱۱:۴.

۲- (۲) سوره نساء ۲۳:۴.

۳- (۳) امام فخر رازی، تفسیر الکبیر ۵۱۲:۹.

۴- (۴) کشف اللثام ۵۹۵:۷؛ ریاض المسائل ۱۸۰:۱۲؛ جواهر الکلام ۳۶۸:۳۱.

۵- (۵) قواعد الاحکام ۱۱۳:۳؛ الروضه البهیة ۴۷۳:۵.

۶- (۶) نهاییه المرام ۴۸۴:۱.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۵۱۱:۲۱، باب ۱ من ابواب النفقات، ح ۹.

در روایت دیگری، غیاث بن ابراهیم نقل می کند: یتیمی را به نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، فرمود: نزدیکترین افراد عشیره و خانواده اش باید نفقه او را بپردازند همان گونه که میراث او را می برند.

(۱) اطلاق این دو روایت، شامل خط اطراف، مانند برادر و خواهر و اولاد آن ها در صورتی که صغیر باشند، می باشد. البته از این روایات جواب داده شده که باید حمل بر استحباب شوند. (۲)

به هر صورت، مشهور میان فقهای امامیه، استحباب انفاق بر اولاد اقارب است و دلیل آن، آیه شریفه است که می فرماید: از خدایی بپرهیزید که در نظر شما دارای اهمیت است و به هنگامی که می خواهید چیزی از دیگری طلب کنید، نام او را ببرید و نیز از خویشاوندان (و قطع پیوند از آنها) بپرهیزید. (وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ). (۳)

(الْأَرْحَامُ) به معنی خویشاندان، عطف بر «الله» می باشد و دلالت بر اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قائل است، تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است.

این آیه، بر وجوب صله رحم و حرمت قطع پیوند با آن ها دلالت دارد و از مصادیق روشن صله رحم، انفاق به آن ها، به ویژه بر صغار و ضعفاي آنان می باشد. شاهد این برداشت، روایاتی است که در تفسیر این آیه شریفه وارد شده است، مانند آن که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و او از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرموده است: با ارحام خود پیوند داشته باشید و با آن ها نزدیک شوید، هر چند با سلام نمودن بر آنها، سپس آن حضرت به آیه مورد بحث استناد نمودند؛ «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي...» (۴) هم چنین روایات بسیار دیگری بر این مسأله دلالت دارد، به عنوان نمونه:

ص: ۴۰۹

۱- (۱) همان: ۵۲۶، باب ۱۱، ح ۴.

۲- (۲) ر. ک: شرائع الاسلام ۳۵۲:۲؛ جواهر الکلام ۳۷۱:۳۱.

۳- (۳) سوره نساء ۱:۴.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۵۳۹:۲۱، باب ۱۹ من ابواب النفقات، ح ۲.

۱- امام صادق علیه السلام نقل می کند: از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله سؤال شد، صدقه و انفاق بر چه کسی افضل است؟ فرمودند: بر ارحام و اقربا، به ویژه اگر با او دشمنی داشته باشد. «قَالَ: عَلِيٌّ ذِي الرَّجْمِ الْكَاشِحِ (۱)». (۲) - هم چنین از آن حضرت نقل شده که فرموده است: کسی که به قصد صله رحم به دیدار اقربای خود رود یا چیزی برای آن ها بفرستد، خداوند پاداش صد شهید به او عطا خواهد فرمود.

(۳) - از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرموده است: تا زمانی که اقربا و ارحام محتاج باشند، صدقه دادن به دیگران روا نباشد، «قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَجْمٍ مُخْتِاجٍ». (۴) - امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر کسی دو نفر از برادران یا خواهران یا عمه ها و یا خاله های خود را سرپرستی و کمک کند، آن ها با اذن پروردگار عذاب الهی را از او دور می نمایند.

«قَالَ: مَنْ عَالَ ابْنَتَيْنِ أَوْ أُخْتَيْنِ أَوْ عَمَّتَيْنِ أَوْ خَالَتَيْنِ حَاجِبَتَاهُ مِنَ النَّارِ يَأْذُنُ اللَّهُ». (۵)

۶- ترتیب وجوب نفقه

این مسأله مورد اتفاق فقها است که با وجود پدر و تمکن و قدرت وی بر انفاق، واجب است نفقه اولاد را بپردازد و در صورت فوت پدر یا عدم قدرت او، این تکلیف به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالاقرب، و در صورت نبودن آنها، نفقه بر مادر واجب می شود و هرگاه مادر هم زنده نباشد یا قدرت بر انفاق نداشته باشد، بر اجداد و جدات مادری با رعایت اقریبیت واجب است.

بسیاری از فقیهان به طور اجمالی به این مسأله تصریح نموده اند (۶). برای این که با وجود پدر و اجداد پدری، انفاق بر مادر واجب نیست، ادله ای ذکر شده که در ذیل عنوان «وجوب نفقه کودک بر والدین» به آن ها اشاره شد.

ص: ۴۱۰

۱- (۱) «کاشح» به کسی که دشمنی دیگری را در سر می پروراند، گفته می شود، قاموس المحيط: ۱۱۳۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۹: ۴۱۱، باب ۲۰ من ابواب الصدقه، ح ۱.

۳- (۳) همان:، ح ۵.

۴- (۴) همان: ح ۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۷، باب ۱۲، من ابواب النفقات، ح ۱، الخصال ۱: ۳۷، ح ۱۴.

۶- (۶) الخلاف ۵: ۱۲۰؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳؛ ارشاد الاذهان ۲: ۳۷؛ الروضه البهیة ۵: ۴۷۷؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۷.

توضیح این که در ذیل آیه مبارکه سوره طلاق، خداوند اجرت شیر دادن به کودک را، بر پدر واجب نموده است، بدین ترتیب از این آیه استفاده می شود، دیگر مخارج او نیز بر پدر واجب است. به بیان دیگر کسانی که اجرت شیر دادن را با استناد به این آیه، بر پدر واجب می دانند، معتقدند مخارج دیگر کودک نیز بر او واجب است و قائل به تفصیل وجود ندارد، یعنی کسی معتقد نشده است که اجرت شیر دادن بر پدر واجب است و مخارج دیگر، با وجود پدر بر مادر واجب است.

این حکم با استناد به روایات قابل اثبات است، به عنوان نمونه در روایت صحیحه حرز، امام صادق علیه السلام در جواب این سؤال - که نفقه چه کسانی بر من واجب است و ملزم به پرداخت آن می باشم - فرموده است: نفقه پدر و مادر و فرزندان و همسر. (۱)

از این روایت و برخی روایات دیگر، استفاده می شود که با وجود پدر و اجداد پدری، نفقه بر مادر واجب نیست، زیرا امام علیه السلام از وضعیت مادر سؤال نکرد و نفرمود که آیا مادر قادر به دادن نفقه می باشد یا خیر؟

دلیل دیگر این که مشهور است پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ به پرسش هند، همسر ابوسفیان که آیا می توانم از اموال همسرم که مخارج خودم و فرزندانم را نمی دهد، بردارم؟ فرمود: به اندازه نفقه خود و فرزندت از اموال او بردار. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فِيمَا خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدِكَ» (۲) چون جواب مطلق است و آن حضرت تفصیل نداد که اگر تمکن مالی داری نمی توانی از اموال همسرت برداری و درغیر این صورت معنی ندارد، معلوم می شود با وجود پدر و جد پدری، نفقه بر مادر واجب نیست.

هم چنین مقتضای اصل برائت (۳)، عدم وجوب نفقه بر مادر است. و دلیل وجوب انفاق بر اجداد پدری در صورت فوت پدر و یا فقر او، صحت اطلاق پدر بر اجداد است.

ص: ۴۱۱

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۵۲۵:۲۱، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۲- (۲) صحیح البخاری ۶: ۲۳۷، باب ۹ من کتاب النفقات، ح ۵۳۶۴.

۳- (۳) الحدائق الناصره ۲۵: ۱۳۴.

به تعبیری دیگر، در آیات و روایات، حکم وجوب انفاق به پدر تعلق گرفته و با عبارات مختلف بیان شده است و اطلاق پدر بر جد پدری به نحو حقیقت و یا در خصوص نفقه صحیح است و در صورتی که اجداد، چند نفر باشند به حکم آیه ارث (وَ اُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ)؛ (۱) با رعایت الاقرب فالاقرب بر آن ها واجب (۲) می شود. اما دلیل وجوب انفاق بر مادر در صورت فقد پدر و اجداد پدری یا عدم قدرت آنها، اجماع (۳) و بعضی از روایات (۴) است.

۷- شرایط انفاق کننده و مستحق انفاق

فقها بر این مسأله اتفاق نظر (۵) دارند که در انفاق کننده، تمکن مالی شرط است و در صورت عدم توانایی واجب نیست، زیرا وجوب آن از باب مواسات و کمک به دیگران است و کمک نمودن از کسی که قادر به انجام آن نباشد، معقول نیست، زیرا فاقد شیء، معطی آن نیست.

قرآن کریم نیز این حکم عقلی را تأیید نموده و می فرماید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا)؛ (۶) وسع در لغت به معنی گشایش و قدرت است، بنابراین از آیه، این حقیقت عقلی استفاده می شود که وظایف و تکالیف الهی هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست، از این رو می توان ادعا کرد تمام احکام با این آیه تفسیر و مقید می گردد به مواردی که تحت قدرت انسان است. و اما شرایط منفق علیهم (انفاق شوندگان و آنها که مستحق گرفتن نفقه می باشند) عبارت است از:

۱- شرط است فرزندی که واجب است بر او انفاق شود، محتاج باشد. مقصود از احتیاج این است که شخص دارایی و اموالی ندارد که بتواند مخارج زندگی خود را با آن

ص: ۴۱۲

۱- (۱) سوره انفال ۷۵:۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۱:۳۸۱.

۳- (۳) همان.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱:۵۲۶، باب ۱۱ من ابواب نفقات، ح ۴.

۵- (۵) المسبوط ۶:۳۵؛ المهذب ۲:۳۴۹؛ جواهر الکلام ۳۱:۳۷۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۲.

۶- (۶) سوره بقره ۲:۲۸۶.

تأمین نماید، بنابراین اگر کودک دارای اموالی است که از راه ارث یا غیر از آن مالک شده، باید نفقه او را از آن مال بپردازند.^(۱)

۲- در مورد این که آیا شرط است کودکی که واجب النفقه می باشد، قدرت بر انجام کار نداشته باشد؟ در بین فقها دو نظریه مطرح گردیده است:

برخی آن را لازم دانسته اند^(۲) و عده ای قائل به عدم لزوم این شرط می باشند.^(۳)

۸- وجوب کسب در آمد برای تأمین نفقه اولاد

بی شک اگر کسی برای نفقه و تأمین هزینه مخارج زندگی خود، امکانات مالی نداشته باشد، در صورتی که قادر به کسب باشد، واجب است دنبال کسب رود، زیرا حفظ نفس و دفع ضرر از آن، واجب و خود را در معرض هلاکت قرار دادن، حرام می باشد.^(۴)

اما در این که آیا کسب و کار برای تأمین نفقه اولاد، بر پدر، در صورتی که قادر به انجام کار باشد، واجب است یا خیر؟ دو نظریه مطرح است:

نظر اول: این که وجوب نفقه اولاد، خلاف اصل است و در مواردی که تردید نسبت به آن وجود دارد، اصل براءت جاری است، یعنی براءت ذمه پدر خانواده، از این که بر او واجب باشد دنبال کسب رود. افزون بر آن، در آیه شریفه آمده است: آنهایی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند و آن ها که تنگدست می باشند از آن چه خدا به آن ها داده، انفاق نمایند و خداوند هیچ کس را جز به اندازه ای که به او داده، تکلیف نمی نماید. (لِيُتَّقِيَ دُو سَعِهِ مِنْ سَعِيهِ وَ مَنْ قَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا).^(۵)

از این آیه، معلوم می شود، اگر پدر قادر به تأمین هزینه نفقه اولاد نیست، بر او واجب نیست دنبال کسب و کار برود، صاحب جواهر به عنوان یک وجه، این نظر را مطرح نموده است.^(۶)

ص: ۴۱۳

۱- (۱) المسبوط ۶: ۳۰-۳۱؛ مسالک الافهام ۸: ۴۸۵؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۷.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۱۶؛ کشف اللثام ۷: ۵۹۸؛ مجمع الفائده والبرهان ۴: ۱۵۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۱-۳۷۲.

۴- (۴) کشف اللثام ۷: ۵۹۶-۵۹۷.

۵- (۵) سوره طلاق ۶۵: ۷.

۶- (۶) ر. ک: جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۵.

نظر دوم: بعضی دیگر از فقیهان معتقدند، در این مورد، کسب و کار واجب است (۱)، زیرا در آیه شریفه، به طور مطلق به وجوب پرداختن اجرت شیر دادن به نوزاد، امر شده است (فَبِإِنْ أُزْضِعَ لَكُمْ فَأَتَوْهُنَّ أُجُورَهُنَّ) (۲) اعم از این که قادر به پرداخت باشد یا این که فعلاً قادر نباشد و می تواند با کسب، توانایی آن را بدست آورد. بنابراین از آیه استفاده می شود که اگر پدر قادر به تأمین اجرت شیر دادن به نوزاد نیست، ولی توان کسب و کار را دارد، واجب است به کسب و کار و اگر در این مورد، کسب و کار واجب شد، برای دیگر مخارج نیز واجب است، زیرا اجرت شیر دادن به نوزاد، از نفقه اوست و قائل به تفصیل هم وجود ندارد.

هم چنین حکم این مسأله از بعضی از روایات که به طور مطلق امر به وجوب انفاق نموده، به دست می آید. مانند صحیحہ حریر از امام صادق علیه السلام که فرمود: مرد به پرداخت نفقه پدر و مادر و فرزندان ملزم می گردد (۳)، اعم از این که فعلاً توانمند باشد یا با کسب توانایی تأمین نفقه را به دست آورد.

افزون بر آن، کسی که قادر به کسب باشد از جهت مقررات فقهی، غنی (توانمند) است و فقها بر وجوب پرداخت نفقه بر غنی، اتفاق نظر دارند.

از سویی دیگر، در روایات، تضييع و از بین بردن اولاد، سخت نکوهش شده، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است، کسی که افراد تحت سرپرستی خود را ضایع و مهمل سازد. «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يُعُولُ» (۴) و بی گمان، نفقه ندادن به فرزندان تضييع آنان می باشد.

در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: «هرگاه یکی از شما به جهت مخارج زندگی در تنگنا و مضیقہ قرار گرفت، برای به دست آوردن آن، در زمین مسافرت

ص: ۴۱۴

۱- (۱) المبسوط ۶: ۳۱؛ كشف اللثام ۷: ۵۹۷؛ تحرير الوسیله ۲: ۳۲۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۱.

۲- (۲) سوره طلاق ۶: ۶۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۵، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۴- (۴) همان: ۵۴۳، باب ۲۱، ح ۵.

کند و از نعمت های الهی بهره گیرد و خود و خانواده خویش را ناراحت نکند. «قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا أُعْشِرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُضْرِبْ فِي الْأَرْضِ وَيَتَّبِعِي مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَلَا يَعْمْ نَفْسَهُ»^(۱). بعضی از فقها گفته اند که اگر شخصی قادر به انجام کسب و کار باشد، واجب است برای تأمین نفقه اولاد کسب و کار نماید، افزون بر آن، واجب است بعضی از لوازم زندگی که بدان نیاز ندارد را بفروشد و در این خصوص مصرف نماید. به نظر ایشان، عموم ادله وجوب نفقه، این مورد را شامل می شود و استثنایی هم وارد نشده است.^(۲)

۹- پایان زمان وجوب نفقه

از مطالب گذشته معلوم شد، نفقه اولاد تا زمانی که فقیر و محتاج باشند، بر پدر و جد پدری واجب است، اعم از این که دختر باشد و یا پسر، ناقص الخلقه باشد و یا سالم. در صورتی که فرزند صاحب مال باشد، نفقه از مال خودش تأمین می شود و اگر به حد بلوغ برسد و توان کسب را داشته باشد و موردی نیز برای انجام آن بیاید، بعد از کسب و خارج شدن از حالت احتیاج و فقر، بر او واجب است نفقه خویش را تأمین نماید.

این مسأله میان فقها اتفاقاً^(۳) است. امام خمینی رحمه الله در توضیح این مسأله می نویسد: «اگر کسی که اتفاق بر او واجب است، قدرت تحصیل آن را دارد، ولی فعلاً در اختیار ندارد، چنان چه با قرض یا درخواست از دیگران، نفقه خود را تأمین می نماید، در این صورت همواره مستحق گرفتن نفقه می باشد و تحصیل نفقه به این صورت، مانع از وجوب آن بر منفق نمی گردد. و اگر می تواند نفقه خود را با کسب تأمین نماید، ولی نیاز به تعلیم حرفه برای کسب دارد که آن را ترک نموده و موفق به آموزش آن نشده و فعلاً بدون نفقه مانده است، در این صورت نیز مستحق گرفتن نفقه می باشد. اما اگر به دلیل راحت طلبی و تبلی با این که قدرت انجام کار را دارد، آن را ترک نموده، در این صورت ظاهراً مستحق نفقه

ص: ۴۱۵

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۷: ۱۳، ح ۳.

۲- (۲) کشف اللثام ۷: ۵۹۶-۵۹۷.

۳- (۳) ر. ک: المبسوط ۶: ۳۴؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۲.

نیست. هم چنین اگر به جهت اشتغال به تحصیل علمی که بر او واجب است، قادر به تأمین نفقه خود نیست، پرداخت نفقه او واجب می باشد.^(۱)

عبارت آیه الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه نیز این گونه است.^(۲)

۱۰- مقدار نفقه

در عبارات فقها، مقدار نفقه اقارب تعیین نشده است،^(۳) اعم از این که اولاد باشد یا پدر و مادر، بر خلاف نفقه زوجه که میزان آن با توجه به نیاز و تمکن مالی زوج و نیز شأن زوجه و مقایسه او با زنانی که در سطح زندگی او می باشد، تعیین می گردد.

مرحوم محقق در این باره می نویسد: «در نفقه اقارب، حدّ و اندازه ای تعیین نگردیده است، بلکه به اندازه نیاز و رفع حاجت از طعام و پوشاک و مسکن، واجب است تأمین گردد».^(۴)

ادله این مسأله عبارت است از:

۱- لازمه اطلاق ادله در این گونه موارد مراجعه به عرف است و عرف پرداخت نفقه را به اندازه رفع حاجت لازم می داند، نه بیشتر.

۲- قرآن دستور می دهد که در زندگی دنیا با پدر و مادر به نیکی رفتار کن. (وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)^(۵)؛ از این آیه استفاده می شود، همراهی و کمک و فرمانبرداری نسبت به پدر و مادر واجب است، از جمله بر آورده کردن حاجات و نیاز آن ها بر طبق عرف و عادت مردم. بی گمان نسبت به اولاد به ویژه کودکان نیز این چنین است، زیرا این دو در ملاک یکسان می باشند و قائل به تفصیل بین آنان وجود ندارد، یعنی هر کس مصاحبت و همراهی با پدر و مادر را واجب می داند، نسبت به فرزندان نیز واجب می شمرد.^(۶)

ص: ۴۱۶

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۳۲۰، مسأله ۲.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۰۷-۶۰۸.

۳- (۳) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۸۸؛ المهذب البارع ۳: ۴۳۵؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۸۴؛ کشف اللثام ۷: ۵۹۹؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۶۱۳.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳.

۵- (۵) سوره لقمان ۳۱: ۱۵.

۶- (۶) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۸۶؛ ریاض المسائل ۱۲: ۱۸۴.

۳- در روایتی که نقل آن از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مشهور است و پیش تر بدان اشاره شد، آن حضرت خطاب به هند همسر ابوسفیان فرموده است: از اموال شوهرت به اندازه رفع نیاز خود و فرزندان در حدی که عرف لازم می داند، بردار. «خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدِكَ بِالْمَعْرُوفِ»^(۱). در این روایت، نفقه همسر و فرزندان به اندازه رفع نیاز معین گردیده است.

۴- اصل برائت ذمه پدر و فرزند از میزان، بیش تر از رفع نیاز و کفاف می باشد.

۵- برخی در این باره ادعای^(۲) اجماع نموده اند.

۱۱- ترتیب در پرداخت نفقه

بی شک در مورد هر کس، نفقه خودش مقدم بر دیگران است، بلکه مقدم بر جمیع حقوق و دیون می باشد، زیرا حفظ نفس در نزد شارع از اهمیت ویژه برخوردار است. افزون بر آن، حب ذات که یک حس طبیعی است، مانع خواهد بود که شخصی را وادار نمود رفع احتیاج دیگری را بر رفع احتیاج خود مقدم دارد.

نظریه مشهور و معروف بین فقها این است که نفقه همسر مقدم بر دیگر اقارب است و اگر چیزی از نفقه خودش و همسرش بیش تر داشته باشد، واجب است نفقه پدر و مادر و اولاد را تأمین نماید و بعد از آن ها نفقه اجداد و اولاد اولاد، به ترتیب طبقات ارث. بسیاری از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۳)

آنان برای اثبات نظریه خود، استدلال نموده اند که نفقه زوجه بر زوج در مقابل استمتاع از او می باشد، بر خلاف نفقه اقارب که از باب همکاری و مواسات است و چیزی که از جهت معاوضه باشد، قوی تر از آن است که از باب همکاری، واجب شده باشد.

شاهد این ادعا، آن است که نفقه زوجه در هر حال واجب است خواه زوج، دارا باشد یا فقیر، بر خلاف نفقه فرزندان که اگر پدر، فقیر باشد بر پدر واجب نیست.^(۴)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) صحیح البخاری ۶: ۲۳۷، باب ۹ من کتاب النفقات، ح ۵۳۶۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۱: ۳۷۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ السرائر ۲: ۶۵۴؛ مسالک الافهام ۸: ۴۹۱؛ كشف اللثام ۷: ۶۰۱؛ تحرير الوسيله ۲: ۳۲۲؛ مسأله ۱۲.

۴- (۴) ر. ك: المبسوط ۶: ۳۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۲؛ جواهر الکلام ۳۱: ۳۶۵.

در مقابل نظریه مشهور، محقق بحرانی معتقد است: «نفقة همسر و اقارب در حکم وجوب، مشترکند و هیچ کدام نسبت به دیگری اولویت ندارد». وی در جواب از استدلالی که ذکر شد، می نویسد: آن چه از اخبار استفاده می شود وجوب نفقه تمام افراد (همسر و اقارب) است و به مقتضای این که همگان در این حکم، مساوی و مشترکند، بعضی بر بعضی اولویت ندارند و صرف این که منشأ وجوب نفقه همسر، معاوضه باشد و قوی تر از منشأ وجوب دیگر اقارب است، نمی تواند بنیان و اساس حکم شرعی قرار گیرد.^(۱)

به نظر می رسد، دیدگاه اخیر قوی تر باشد، زیرا از روایات استفاده می شود، تمام کسانی که مستحق گرفتن نفقه می باشند، در یک سطح قرار دارند و هیچ کدام بر دیگری اولویت ندارد، مانند صحیحی حریری که امام صادق علیه السلام در جواب سؤال کسی که پرسید، نفقه چه کسی واجب است و الزام به پرداخت آن دارد؟ فرموده است: نفقه والدین و فرزندان و همسر.^(۲)

بلکه از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود که پدر و مادر مقدم بر همسر می باشند، مانند آن که امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: اگر انسان پنج عدد خرما و یا پنج قرص نان و یا پنج دینار یا درهم، داشته باشد و تصمیم بگیرد آن ها را مصرف نماید، بهترین مورد آن است که نفقه پدر و مادر بدهد و بعد از آن در تأمین نفقه خود و اهل و عیالش مصرف شود و در مرتبه سوم به بستگان و برادران مؤمن خود کمک نماید. «قال صلی الله علیه و آله: فَأَفْضَلُهَا مَا أَنْفَقَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى وَالِدَيْهِ ثُمَّ الثَّانِيَةَ عَلَى نَفْسِهِ وَعِيَالِهِ ثُمَّ الثَّلَاثَةَ عَلَى الْقَرَابَةِ وَإِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ».^(۳) در روایت دیگری که از طریق اهل سنت نقل شده، آمده است: مردی به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و عرض کرد یک دینار پول دارم آن را به چه کسی انفاق نمایم؟

ص: ۴۱۸

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۲۵: ۱۳۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۲۵، باب ۱۱ من ابواب النفقات، ح ۳.

۳- (۳) تحف العقول: ۳۵۰ (احتجاج امام صادق علیه السلام بر صوفیه)؛ الکافی ۵: ۶۵، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۹: ۴۳۲، باب ۲۸ من ابواب الصدقه، ح ۸.

حضرت فرمود: مصرف مخارج خود بنما! عرض کرد: یک دینار دیگر نیز دارم، حضرت فرمود: به فرزندان اتفاق کن و در آخر فرمود: به همسرت. (۱)

افزودن بر آن چه ذکر شد، چنان چه بعضی از مستحقین نفقه، کودک و ضعیف باشند و احتیاجشان شدیدتر باشد، به حکم عقل و ضرورت و نیز به نظر عرف، مقدم بر دیگران می باشند، زیرا حفظ نفس محترمه از اهمیت ویژه برخوردار است و تأمین نفقه این گونه افراد، حفظ آنان محسوب می شود.

با این همه، چون مشهور میان فقیهان تقدم نفقه زوجه بر نفقه اولاد است، بلکه این مسأله در بین آنان اتفافی است، بنابراین مخالفت با مشهور مشکل است و لازم است احتیاط رعایت گردد به این صورت که در این گونه موارد، رضایت زوجه جلب شود.

۱۲- الزام به اتفاق

اگر کسی که پرداخت نفقه بر او واجب است و در حالی که توانایی تأمین آن را دارد، از ادای آن امتناع ورزد، حاکم شرع از باب حسبه باید او را مجبور به پرداخت نماید و در صورت نبودن حاکم، عدول از مسلمین این وظیفه را به عهده می گیرد. این حکم اجمالاً مورد توافق فقها است. (۲)

مرحوم علامه حلی در این باره می نویسد: «اگر دارا و توانمند، از دادن نفقه امتناع ورزد، برای کسی که استحقاق نفقه دارد و به خاطر او نفقه واجب شده (فرزندان، همسر و والدین)، جایز است به اندازه احتیاج از اموال او بردارند. این در صورتی است که امکان مراجعه به حاکم شرع وجود نداشته باشد و الاً باید به حاکم مراجعه شود و حاکم او را به پرداخت نفقه الزام خواهد نمود و اگر از دستور حاکم سرباز زند، حاکم او را زندانی می نماید تا نفقه را بپردازد. هم چنین حاکم از اموال او بر می دارد و نفقه مستحقین را می پردازد و نیز او را مجبور به فروش اموال خویش برای مصرف در این باره می نماید.» (۳)

ص: ۴۱۹

۱- (۱) سنن الکبری ۱۱: ۴۷۵، ح ۱۶۱۱۸؛ المبسوط ۶: ۲-۳.

۲- (۲) المبسوط ۶: ۳۵؛ الخلاف ۵: ۱۲۹؛ كشف اللثام ۷: ۶۰۰؛ شرائع الاسلام ۲: ۳۵۳؛ تحرير الوسيله ۲: ۳۲۳؛ مسأله ۱۴.

۳- (۳) تحرير الاحكام الشرعيه ۴: ۴۳.

برخی از فقها در توجیه این که چرا از باب حسبه، حاکم در این باره دخالت می نماید، می نویسند: «زیرا این مسأله (اجبار پدری که از پرداخت نفقه کودک امتناع می ورزد) از کارهایی است که باید انجام شود، بنابراین با وجود حاکم شرع، او باید این وظیفه را انجام دهد و در صورتی که امکان مراجعه به حاکم نباشد، عدول مؤمنین، و اگر آن ها هم نباشند، غیر عدول؛ حتی به وسیله فساق باید این مسأله انجام پذیرد، زیرا در این گونه موارد همین که صدور عمل موافق با وظیفه شرعی باشد، کافی است، هر چند توسط عدول از مؤمنین واقع نشود»^(۱).

مستند نظریه فقها در این حکم آن است که نفقه به منزله دین^(۲) است و ادای آن واجب می باشد و اگر کسی که پرداخت آن بر عهده اوست از انجام آن امتناع ورزد، حاکم می تواند او را تعزیر نماید، زیرا در جای خود ثابت شده است که حاکم حق دارد کسی که انجام واجب را ترک می نماید، به ویژه اگر در ارتباط با دیگران باشد، همانند مرتکب حرام، تعزیر نماید.^(۳)

افزون بر این در روایت صحیح السنند نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام افرادی که بدهی خود را با این که موعد پرداخت آن رسیده بود، نمی پرداختند، زندان می نمود و در آخر، اموال آنان را بین طلبکارها تقسیم می کرد، حتی اگر خود، از فروش اموال خویش امتناع داشتند، دستور می فرمود اموال آن ها را به فروش برسد.^(۴) و مفروض این است که، پرداخت نفقه کودک محتاج، همانند دین واجب است.

۱۳- نفقه کودک در حقوق مدنی

مقررات راجع به نفقه اقارب در قانون مدنی در یک فصل تحت عنوان «الزام به انفاق» و در مواد «۱۱۹۵ تا ۱۲۰۶» ذکر گردیده است. این مواد، از فقه امامیه اخذ شده است.

در ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی آمده است: «نفقه اولاد بر عهده پدر است، پس از فوت پدر یا عدم قدرت او به انفاق، به عهده اجداد پدری است با رعایت الاقرب فالأقرب،

ص: ۴۲۰

۱- (۱) مهذب الاحکام ۳۲۷:۲۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۳۵۴:۲؛ مسالک الافهام ۴۹۷:۸؛ جواهر الکلام ۳۸۸:۳۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۴۸:۴۱.

۴- (۴) الکافی ۱۰۲:۵، ح ۱؛ تهذیب الاحکام ۱۹۱:۶، ح ۴۱۲.

در صورت نبودن پدر و اجداد پدر و یا عدم قدرت آنها، نفقه بر عهدهٔ مادر است. هرگاه مادر هم زنده و یا قادر به انفاق نباشد، با رعایت الأقرب فالأقرب به عهده اجداد و جدات مادری و جدات پدری واجب النفقه است، و اگر چند نفر از اجداد و جدات مزبور از حیث درجهٔ اقربیت مساوی باشند، نفقه را باید به حصه متساوی تأدیه کنند».

۱۴- شرایط منفق علیه و انفاق کننده در حقوق مدنی

منفق علیه کسی است که به او انفاق می شود و بر طبق ماده ۱۱۹۷ قانون مدنی: کسی مستحق نفقه است که ندار بوده و نتواند به وسیله اشتغال به شغلی، وسایل معیشت خود را فراهم سازد.

منظور از نداری آن است که، شخص فاقد باشد آن چه را که برای زندگانی فعلی خود احتیاج به آن دارد، بنابراین کسی که فعلاً زندگانی خود را اداره می نماید، اگر چه قوت سال خود را ندارد (و مستحق زکات است) مستحق نفقه نمی باشد. اما کسی که بتواند به وسیله قرض نمودن و خواستن کمک و مساعدت از دیگری، زندگانی خود را بگذراند، مستحق انفاق است.

هرگاه چنین شخصی که می تواند به وسیله استقراض زندگانی خود را بگذراند، قرض کند و مساعدت از دیگری بگیرد، مستحق انفاق نمی باشد. (۱)

هم چنین ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی، در ارتباط با شرایط انفاق کننده می گوید: «کسی ملزم به انفاق است که متمکن از دادن نفقه باشد، یعنی بتواند نفقه بدهد بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد، برای تشخیص تمکن باید کلیه تعهدات و وضع زندگانی شخصی او در جامعه در نظر گرفته شود».

شرط الزام به انفاق به دیگری، تمکن از دادن نفقه می باشد و چون کلمه «تمکن از دادن نفقه» مبهم و درجه آن معلوم نبوده و احتمال داده می شود که مورد اختلاف نظر قضایی قرار گیرد، ذیل ماده مذکور آن را بیان نموده و می گوید: «... بدون این که از این حیث در وضع معیشت خود دچار مضیقه گردد».

ص: ۴۲۱

بنابراین کسی که فقط به مقدار قوت روز و شب و هم چنین لوازم دیگر زندگانی خود، مانند منزل و فرش، رختخواب و امثال آن را دارد و اگر بخواهد از آن به دیگری بدهد در سختی و دشواری می افتد، ملزم به دادن نفقه به اقربای مستحق خود نمی باشد.

باید دانست منظور از تعهدات منفق که در ذیل ماده ۱۱۹۸ قانون مدنی، به آن اشاره شده، دیونی است که وقت پرداخت آن رسیده باشد از هر سببی که موجود شده باشد، زیرا تعهد مزبور قابل مطالبه از طرف دائن (طلبکار) می باشد و باید پرداخت گردد و با تأدیة آن، منفق قادر به پرداخت نفقه نیست.

۱۵- مقدار نفقه در حقوق مدنی

قانون مدنی مقدار نفقه اقارب، مانند کودکان را تعیین ننموده است، زیرا سبب لزوم انفاق به اقارب، احتیاج آنان برای جلوگیری از گرسنگی و حفظ بقای حیات است، از این رو فرزندان به مقداری که رفع حاجت آن ها می شود، مستحق نفقه می باشند. به همین جهت ماده ۱۲۰۴ قانون مدنی آمده است: «نفقه اقارب عبارت است از مسکن و البسه و غذا و اثاث البیت به قدر رفع حاجت با در نظر گرفتن درجه استطاعت منفق».

نفقه اقارب باید به طور متعارف باشد و البته میزان آن به اعتبار زمان و مکان و وضعیت های مختلف فرق می کند، مقداری که عموماً برای رفع احتیاج کافی است، عبارت از خوراک و پوشاک و مسکن و رختخواب و امثال آن از اثاثیه منزل است.

بنابراین اگر انفاق کننده تمکن مالی به اندازه کفایت داشته باشد، باید حداقلی از زندگی متعارف را برای فرزندان فراهم سازد، در تعیین این میزان، شأن اجتماعی شخص مورد توجه قرار می گیرد، یعنی باید دید عرف در چنین وضعیتی چگونه داوری می کند. (۱)

۱۶- متقابل بودن نفقه اقارب

نفقه اقارب بر خلاف نفقه زوجه، یک تکلیف متقابل است؛ یعنی خویشانی که ملزم به انفاق یکدیگرند، در صورت فقر یکی و تمکن دیگری، این تکلیف را متقابلاً دارا

ص: ۴۲۲

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۳۴۷:۲-۳۴۸؛ سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۳۸.

هستند، بنابراین همان طور که پدری که متمکن است باید به فرزند فقیر خود نفقه بدهد، فرزند مستطیع نیز ملزم به انفاق به پدر فقیر خود است و همان گونه که جد متمکن باید به نوه فقیر خود نفقه بدهد، نوه متمکن نیز مکلف به تأمین زندگی جد فقیر خود می باشد. (۱)

۱۷- الزام به انفاق نفقه اقارب

در ماده ۱۲۰۵ قانون مدنی در این باره آمده است: «در موارد غیبت یا استنکاف از پرداخت نفقه چنان چه الزام کسی که پرداخت نفقه بر عهده اوست، ممکن نباشد، دادگاه می تواند با مطالبه افراد واجب النفقه، به مقدار نفقه، از اموال غایب یا مستکفی در اختیار آن ها یا متکفل، مخارج آنان قرار دهد...».

هم چنین ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «هر کس با داشتن استطاعت مالی، نفقه زن خود را در صورت تمکن ندهد یا از تأدیه نفقه سایر اشخاص واجب النفقه امتناع نماید، دادگاه او را از سه ماه و یک روز تا پنج ماه حبس، محکوم می نماید.»

اگر چه کلمه نفقه در این ماده به صورت مطلق به کار رفته و میزان نفقه معلوم نگشته است، اما در ماده ۱۲۰۴ قانون مدنی به شرحی که گذشت، مقدار نفقه اقارب را اجمالاً بیان کرده است و مواردی که در این ماده به عنوان نفقه ذکر شده، جنبه تمثیلی دارد، بنابراین دادگاه با ملاحظه تمامی جوانب، آن چه را که لازم بداند، مانند دارو و هزینه های درمان، مورد حکم قرار می دهد. (۲)

دادگاه صالح برای رسیدگی، دادگاه خانواده محل اقامت خواننده و در نقاطی که دادگاه مدنی نباشد، دادگاه عمومی است. به طور کلی، دعوی مطالبه نفقه خویشان، از حیث تعیین دادگاه صالح برای رسیدگی و اجرای حکم و مانند این ها تابع قواعد مربوط به سایر دعاوی خانوادگی است، ولی در مواردی که فرزند طبیعی یا برادر و خواهر، به استناد قواعد مسئولیت مدنی یا دین طبیعی، اقامه دعوی می کنند، رسیدگی تابع قواعد عمومی دادرسی است. (۳)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۶۴.

۲- (۲) حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۶۶.

۳- (۳) ر. ک: ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۳۵۴-۳۵۵.

الف: طرح مسأله

بیان شد که بر پدر، اجداد پدری و نیز مادر و جدّات مادری با وجود تمکّن مالی، واجب است نفقه کودکان را بپردازند، ولی اگر کودک، بی سرپرست باشد، یا یتیم و یا فقیر باشد و در تمام طبقات مذکور، کسی نباشد که نفقه او را تأمین نماید، در این حالت نیز نباید بدون نفقه بماند، بلکه تأمین نفقه او بر مسلمانان به صورت واجب کفایی واجب است. هم چنین در اسلام پرداخت نفقه این گونه کودکان، از بیت المال به طور عام یا تحت عناوین خاص، پیش بینی شده و حکومت و حاکم اسلامی موظف است با بهره گیری از آن منابع، نفقه آن ها را تأمین نماید. در ذیل به اختصار به شرح این منابع می پردازیم:

ب: زکات اموال

به اجماع فقها، فقرا و مساکین و ایتم در زمره اصناف مستحقّ زکات می باشند و بر صاحبان اموال زکویه واجب است با پرداخت زکات به آنان، نفقه و دیگر نیاز آن ها را بر طرف سازند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: زکات، مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن فعالیت دارند. (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا)؛ (۱)

ص: ۴۲۴

این آیه، با کلمه «إنما» که دلیل بر انحصار است، آغاز شده است، یعنی زکات اموال فقط برای اصنافی است که در آن بیان شده (از جمله فقرا و ایتام و مساکین) و برای غیر آنان نیست. (۱)

هم چنین در روایتی از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرموده است: عَلَتْ وَجُوبَ زَكَاتِ أَنْ هِيَ مَخْرَجُ فَقْرٍ تَأْمِينُ گِردد و در نتیجه، اموال اغنیا نیز محفوظ بماند و خداوند افراد سالم را مکلف ساخته تا به آن ها که ناقص و ضعیف و زمین گیرند، کمک کنند، سپس آن حضرت به آیه ای از قرآن استشهاد نموده که می فرماید: به یقین شما در اموال و جسم و جانان آزمایش خواهید شد (لَتَبْلُوَنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ). (۲) و در توضیح این آیه فرموده است: آزمایش در اموال به این است که، زکات آن را واجب فرموده و آزمایش در جسم و جان به این است که، در مشکلات و سختی ها، باید صبر نمود... و به آن ها که فقیر و ناتوانند، احسان و محبت و کمک شود تا تقویت گردند و احساس ضعف ننمایند. «أَنْعَلَهُ الرُّكَاةَ مِنْ أَجْلِ قُوَّةِ الْفُقَرَاءِ وَتَخَصُّصِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَّةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الزَّمَانَةِ وَالْبُلُوَى...» (۳) در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در توضیح حکمت و وجوب زکات فرموده است: خداوند متعال، اغنیا و فقرا را در اموال، شریک یکدیگر قرار داده و آن ها حق ندارند اموال را مصرف غیر شرکاء خود قرار دهند.

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْفُقَرَاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَصْرِفُوا إِلَى غَيْرِ شَرَكَائِهِمْ». (۴)

ج: زکات فطره

مشهور میان فقیهان این است که، زکات فطره باید همانند زکات اموال مصرف گردد، (۵) بلکه افضل و بهتر این است که زکات فطره تنها مصرف فقرا، ایتام و مستمندان گردد. برخی

ص: ۴۲۵

۱- (۱) تفسیر التبیان ۵: ۲۴۳؛ مجمع البیان ۵: ۷۴.

۲- (۲) سوره آل عمران ۳: ۱۸۶.

۳- (۳) جامع أحادیث الشیعه ۸: ۳۳، ح ۳.

۴- (۴) الکافی ۳: ۵۴۵، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۹: ۲۱۵، باب ۲ من ابواب المستحقین للزکاه، ح ۴.

۵- (۵) جواهر الکلام ۱۵: ۵۳۸؛ مستمسک العروه الوثقی ۹: ۴۳۵.

از فقها در این باره رعایت احتیاط را لازم دانسته اند.^(۱) در بعضی از روایات نیز بر این مسأله تأکید شده است، مانند آن که از امام صادق علیه السلام سؤال شده، برای چه کسانی حلال است زکات فطره بگیرند و مصرف نمایند؟ فرموده است: کسی که چیزی برای مصرف در اختیار ندارد. «قَالَ: لِمَنْ لَا يَجِدُ»^(۲). در روایت دیگری نیز فرموده است: «مَنْ لَا يَجِدُ شَيْئاً»^(۳).

د: انواع کفارات

(۴)

۱. کفارهظهار^(۵)

در قرآن آمده است: کسانی که نسبت به همسران خود اظهار می کنند (به همسرانشان می گویند: «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» یعنی تو نسبت به من به منزله مادرم هستی). سپس به گفته خود باز می گردند (از گفته خود نادم و پشیمان می شوند) باید پیش از آمیزش جنسی، آن ها با هم برده ای آزاد کنند... و هر کس توانایی بر آزادی برده نداشته باشد، باید دو ماه پی در پی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد و از آنجا که بسیاری از مردم قادر به انجام کفاره دوّم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر شده است، می فرماید: و هر گاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد، باید شصت مسکین را اطعام کند، «فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامِ سِتِّينَ مِسْكِيناً»^(۶).

ص: ۴۲۶

۱- (۱) جامع المدارك ۹۹:۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۳۵۸:۹، باب ۱۴ من ابواب زکاه الفطره، ح ۴.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) کفارات، جمع کفاره و در لغت از (كَفَّرَ) به معنی پوشش، گرفته شده؛ زیرا گناه را می پوشاند. به بیان دیگر، اسم است برای فعلی که به واسطه آن، خداوند گناه را از گناهکار می پوشاند و یا محو می نماید. لسان العرب ۴۱۸:۵. و مقصود از آن در اصطلاح فقها، عبادتی است که غالباً سبب سقوط و یا تخفیف در مجازات می گردد. مسالک الافهام ۷:۱۰. بعضی از فقها معتقدند، مقصود از کفاره در اصطلاح نیز همان معنی لغوی است. جامع المدارك ۲:۵. و کفارات از سنخ مجازات ها نیستند، مجازات ها زواجر (بازدارنده) می باشند و کفارات جوابر هستند، یعنی جبران آرایش روح گناهکار در نقض پاره ای از قوانین شریعت را می نماید. مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳۰۳:۴.

۵- (۵)ظهار، مصدر ظاهر، از (ظَهَرَ) به معنی پشت گرفته شده و این بدان جهت است: که در کلماتی که بین زن و مرد ردّ و بدل می شده، این کلمه به کار می رفته، به این بیان: «أَنْتَ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي» این جمله کنایه از این است که، مرد با گفتن آن، مجامعت و همبستر شدن با زن خود را بر خویش حرام می ساخته و عرب جاهلی آن را طلاق می دانسته. ر. ک: جواهر الکلام ۹۶:۳۳.

۶- (۶) سوره مجادله ۴:۵۸.

در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: اگر فردی، دیگری را از روی خطا به قتل رساند، باید دیه او را به اولیاء مقتول بپردازد و برده ای نیز آزاد نماید و اگر برده نیافت و یا نتوانست، شصت روز پی در پی روزه بگیرد و اگر قدرت بر انجام آن هم نداشت، شصت مسکین را هر کدام با یک مد طعام، اطعام کند، «فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أُطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا مَدًّا مَدًّا»^(۱). کفاره افطار عمدی در ماه رمضان

امام صادق علیه السلام در مورد کسی که در ماه رمضان به عمد، روزه را افطار کرده است، می فرماید: باید برده آزاد کند یا شصت روز پی در پی روزه بگیرد و یا شصت نفر از مساکین را اطعام دهد و اگر قدرت این را نیز ندارد، به هر مقدار می تواند به فقرا صدقه دهد.^(۲)

۴. کفاره حلف نذر و عهد

در این باره نیز روایاتی به مضامینی که در ذیل عناوین قبل ذکر گردیده، وارد شده است.^(۳)

۵. کفاره همبستر شدن مرد با زن خود در حال اعتکاف

دیدگاه مشهور فقها این است که، کفاره همبستر شدن در حال اعتکاف، همانند کفاره افطار عمدی در ماه رمضان می باشد.^(۴)

۶. کفاره حنث «شکستن» قسم

اگر فرد با آن چه برای انجام یا ترک آن، قسم خورده است، مخالفت نماید، باید کفاره بدهد و کفاره آن طبق دستور صریح قرآن کریم، چنین است: طعام دادن به ده فقیر یا ده نفر از آنان را لباس پوشاندن و یا یک برده را آزاد نمودن، و اگر قدرت بر انجام یکی

ص: ۴۲۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۴:۲۲، باب ۱۰ من ابواب الکفارات، ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۱۰۱:۴-۱۰۲، ح ۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۳۹۴:۲۲-۳۹۵، باب ۲۳-۲۴ من ابواب الکفارات، ح ۷ و ۲ و ۱.

۴- (۴) الحدائق الناضره ۴۹۸:۱۳؛ جواهر الکلام ۳۳، ۱۷۱؛ جامع المدارک ۵:۵-۶.

از آن سه را ندارد، سه روز روزه گرفتن. (إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَخْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ). (۱)

روایاتی (۲) نیز بر این حکم دلالت دارد و مکلف در پرداخت آن، دارای اختیار می باشد و بدین جهت این قسم از کفارات را، کفاره مخیره (۳) نامیده اند.

۷. کفاره قتل عمد

اگر فردی، انسان مؤمن را از روی عمد به قتل رساند، باید کفاره جمع بپردازد، یعنی برده را آزاد نماید و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین نیز طعام دهد.

روایات بسیاری در این باره وارد شده است، از جمله، از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا کسی که فرد مؤمنی را عمداً بکشد، برای او توبه و بازگشت می باشد. فرمودند: اگر مؤمن را به دلیل این که مؤمن است، عمداً کشته است راهی برای توبه ندارد، ولی چنان چه به دلیل غضب یا هر علت دیگری کشته باشد، توبه اش به این است که قصاص شود. او باید به نزد اولیای مقتول برود و بر گناه خویش اقرار نماید و آن ها اگر او را بخشیدند و قصاص نکردند، باید ضمن پرداخت دیه و آزاد نمودن برده و گرفتن روزه شصت روز پی در پی، و اطعام شصت مسکین، به درگاه الهی توبه نماید. «فَإِنْ عَفَوْا عَنْهُ فَلَمْ يَقْتُلُوهُ أَغْطَاهُمُ الدِّيَّةَ وَأَعْتَقَ نَفْسَهُ وَصَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَأَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا تَوْبَةً إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (۴) نتیجه آن که؛ یکی از مصادیق مصرف در کلیه کفارات، اطعام نمودن یا پوشاندن مساکین و فقرا و کودکان آن ها است. بنابراین کفارات مختلف که ممکن است بسیاری از آن ها واجب شود در صورتی که مسلمانان به وظیفه خود عمل نمایند، می تواند در تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و ایتام و فقرا، سهم بسزایی داشته باشد.

ص: ۴۲۸

۱- (۱) سوره مائده ۸۹:۵.

۲- (۲) الکافی ۴۵۱:۷، ح ۱.

۳- (۳) المبسوط ۲۰۷:۶؛ ایضاح الفوائد ۷۸:۴؛ مسالک الافهام ۱۳:۱۰؛ جامع المدارک ۵:۵.

۴- (۴) الکافی ۲۷۶:۷، ح ۲.

از جمله اموال عمومی که می تواند منبع تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و مستمند قرار گیرد، انفال است.

انفال جمع نفل، در لغت به معنی غنیمت و بخشش (۱) است و در اصطلاح به اموالی گفته می شود که اختصاص به وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دارد و بعد از او به امام معصوم علیه السلام؛ و به این جهت انفال نامیده شده است، زیرا خداوند متعال آن را اضافه بر آن چه پیغمبر و امام در غنائم شریک می باشند به آنان بخشیده است که آنان این اموال را به هر صورت که مصلحت بدانند، مصرف می نمایند. (۲)

دیدگاه مشهور (۳) فقها، انفال را حداقل پنج یا شش قسم می داند:

۱. فیه

سرزمینی که کفار بدون جنگ و خونریزی، به حکومت اسلامی واگذار نمایند، اعم از این که اهالی آن سرزمین، آنجا را ترک نمایند یا خود به مسلمانان تحویل دهند، این نوع سرزمین را، فیه می نامند و به امام علیه السلام تعلق دارد.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: کلیه اراضی که اهالی آن را بدون خونریزی ترک گویند یا با مصالحه و مسالمت آمیز در اختیار مسلمانان قرار دهند، از فیه و انفال محسوب می شود و انفال از آن خدا و رسول اوست و رسول خدا به هر صورت که دوست بدارد، عمل خواهد کرد. (۴)

۲. زمین های موات

اراضی موات زمینی هایی است که استفاده بردن از آن به آباد نمودنش بستگی دارد و صاحب شناخته شده نداشته باشد، اعم از این که قبلاً مالک داشته و سپس فوت نموده و از بین رفته یا از اول مالک نداشته است. این گونه زمین ها از انفال است.

ص: ۴۲۹

۱- (۱) القاموس المحيط: ۱۰۶۴؛ کتاب العین ۳: ۱۸۲۵.

۲- (۲) ر. ک: جواهر الکلام ۱۶: ۱۱۵-۱۱۶؛ التنقیح الرائع ۳۴۲: ۱؛ المهذب البارع ۱: ۵۶۵.

۳- (۳) المبسوط ۱: ۲۶۳؛ تذکره الفقهاء ۵: ۴۳۹؛ مدارک الاحکام ۵: ۴۱۳؛ مستند الشیعه ۱۰: ۱۳۹؛ جامع المدارک ۲: ۱۳۲.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۴: ۱۳۳، ح ۳۷۰؛ وسائل الشیعه ۹: ۵۲۶، باب ۱، من ابواب الانفال، ح ۱۰.

از امام صادق علیه السلام در روایت صحیح نقل شده که فرموده اند: تمام زمین های موات و نهرهای بزرگ در اختیار پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و بعد از ایشان برای امام علیه السلام است، به هر گونه که بخواهد در آن دخل و تصرف می نماید. «وَكُلُّ أَرْضٍ خَرَبَتْ وَبُطُونُ الْأُودِيَةِ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ» (۱). آبادی هایی که صاحب ندارد

اراضی و روستاهای آباد نیز اگر بدون صاحب باشد به امام علیه السلام تعلق دارد. اسحاق بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام از انفال سؤال کردم، فرمود: انفال، روستاهایی است که خراب شده و اهلس کوچ کرده اند، «هِيَ الْقَرْيَةُ الَّتِي قَدْ خَرِبَتْ وَأُنْجَلَى أَهْلِهَا...» (۲). قلّه ها، وسط درّه ها و جنگل ها

وسط درّه ها، قلّه کوه ها و جنگل ها و آن چه در آن ها یافت می شود، از انفال است. مرجع تشخیص این مصادیق، عرف است و می توان گفت: عموم ادلّه اراضی موات و زمین های آباد بی صاحب، این موارد را نیز شامل می شود و از آن ادلّه استفاده می شود که این موارد نیز از مصادیق انفال است و چون از مصادیق موات و ثروت های بلا صاحب است و اخبار خاصی نیز در این باره وارد شده است، مانند این که داود بن فرقد از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: وسط درّه ها و قلّه ها و بیشه ها و معدن ها... از انفال است. «قَالَ بُطُونُ الْأُودِيَةِ وَ رُؤُوسُ الْجِبَالِ وَ الْأَجَامُ وَ الْمَعَادِنُ...» (۳). صفایا و قطایع

قطایا جمع قطعیه است که در لغت به معنی دوری کردن، قطع رابطه بین دو شهر و آن چه از زمین های دولتی که از دیگر زمین ها مجزا و جدا شده و در اختیار برخی از افراد به عنوان مقرری قرار می گیرد، آمده است. (۴) و در اصطلاح فقهی عبارت است از اموال غیر

ص: ۴۳۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۹: ۵۲۳، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۱.

۲- (۲) همان:، ح ۲۰.

۳- (۳) همان: ۵۳۴، باب ۱، ح ۳۲.

۴- (۴) لسان العرب ۵: ۲۸۴؛ اقرب الموارد ۱: ۱۰۱۵.

منقول، مانند: ساختمان، مزارع و املاک اختصاصی پادشاهان کفار که مسلمانان بر آن غلبه نموده و به تصرف خود در آورده اند.^(۱)

و صفایا جمع صفی و صفیة است و در لغت به معنی خالص هر چیز و برگزیده و اختیار شده، آمده است^(۲) و منظور از آن در اصطلاح فقها، اموال متقولی است که به پادشاه کفار اختصاص داشته و با غلبه مسلمانان به تصرف آن ها در آمده، مانند: اسلحه، لباس های گرانبها و مرکب های قیمتی و... و نیز اشیایی که امام علیه السلام در میان غنائم برای خود برمی گزیند.^(۳)

داود بن فرقد از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: املاک اختصاصی پادشاهان از آن امام علیه السلام است و مردم در آن هیچ حقی ندارند. «فَطَائِعُ الْمُلُوكِ كُلُّهَا لِلْإِمَامِ وَلَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ»^(۴) در روایت دیگری، سماعه بن مهران از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرموده است: چیزهایی که اختصاص به پادشاهان داشته، ویژه امام علیه السلام است.

^(۵) ۶. غنیمتی که مجاهدان بدون اذن امام علیه السلام به دست آورند

بعضی از فقیهان، این نوع غنیمت را نیز از انفال دانسته و معتقدند، به امام علیه السلام تعلق دارد.^(۶)

آن چه ذکر شد از اصناف و مصادیق انفال است و انفال به استناد روایات بسیاری که به تعدادی از آن ها اشاره شد، متعلق به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد و بعد از او به امام معصوم علیه السلام، اختصاص می یابد.

قرآن کریم در بیان قانون و حکم کلی انفال، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: از تو درباره انفال سؤال می کنند، بگو انفال، مخصوص خداوند متعال و پیامبر می باشد. (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ).^(۷)

ص: ۴۳۱

۱- (۱) مصباح الفقیه ۴: ۲۴۹؛ مسالک الافهام ۱: ۴۷۴.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۵: ۴۷۴۹، لسان العرب ۴: ۵۴.

۳- (۳) کفایه الاحکام ۱: ۲۱۹؛ مهذب الاحکام ۱۱: ۴۹۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۵۲۵، باب ۱ من ابواب الانفال، ح ۶.

۵- (۵) همان، ح ۸.

۶- (۶) ر. ک: النهایه ۲۰۰؛ المقنعه: ۲۷۹؛ المعبر فی شرح المختصر ۲: ۶۳۵؛ المهذب ۱: ۱۸۶.

۷- (۷) سوره انفال ۸: ۱.

فقهای امامیه بر این حکم اتفاق نظر دارند که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، انفال متعلق به امام معصوم علیه السلام است و در زمانی که در بین جامعه حضور دارد، برای هیچ کس تصرف در آن بدون اجازه از سوی ایشان یا جانشین وی جایز نیست^(۱).

امام علیه السلام حق دارد در مورد انفال به هر صورت که بخواهد، عمل نماید و به طور قطع آن حضرت بر طبق مصلحت جامعه اسلامی و در امور مهم و رفع احتیاجات مادی و تقویت مسلمانان در مقابل دشمنان اسلام، نسبت به انفال عمل خواهد نمود و مسلماً قدر متیقن از این امور، تأمین نفقه کودکان بی سرپرست و ایتام و فرزندان فقرا می باشد.

مؤید این برداشت، روایتی است که شیخ کلینی آن را در کافی از حبيب بن ابی ثابت نقل نموده که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مقداری عسل و انجیر و نوعی حلوا از همدان برای آن حضرت آورده بودند، دستور فرمودند، اطفال یتیم را جمع نمودند، آن حضرت با انگشتان مبارک خود، عسل را از ظرف مخصوص (ظاهراً در آن زمان عسل را در مشک قرار می دادند) بیرون می آوردند و به ایتام می خوراندند و به افراد دیگری که حضور داشتند هر کدام یک قدح و به اندازه معین می دادند. کسی عسل را جویا شد، جواب فرمودند: امام به منزله پدر ایتام است، این گونه رفتار نمود تا حق پدری رعایت گردد. «قَالَ: إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَقُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْأَبَاءِ»^(۲) آن چه ذکر شد، مربوط به زمان دولت حق و حضور امام معصوم علیه السلام است، اما در زمان غیبت، بین فقها بحث و گفتگو است که آیا برای شیعیان، تصرف در انفال بدون اذن از نایب امام و حاکم اسلامی (مجتهد جامع الشرایط) جایز و مباح می باشد و یا این که نیاز به اذن دارد؟

تحقیق در این باره از قلمرو این کتاب خارج است، ولی به یقین یکی از مصارف روشن و قدر متیقن از ادله این است که حاکم اسلامی می تواند دست کم بخشی از انفال را در جهت تأمین نفقه و رفع نیاز کودکان بی سرپرست و ایتام، مصرف نماید.

ص: ۴۳۲

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۱: ۲۶۳؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۸۳-۱۸۴؛ تذکره الفقهاء ۵: ۴۴۱؛ مدارک الاحکام ۵: ۴۱۹؛ جامع المقاصد ۳: ۵۳.

۲- (۲) الکافی ۱: ۴۰۶، ح ۵؛ الوافی ۳: ۶۵۳، الباب ۹۸، ح ۶.

و: خراج و جزیه

خراج در لغت به آن چه از غله و محصول اراضی به دست می آید، گفته می شود^(۱) و در اصطلاح فقها، مقدار معینی است که امام علیه السلام از محصول زمین های کفار که مجاهدین با قهر و غلبه بر آن مسلط شده اند، دریافت می نماید.^(۲)

خراج در مقابل جزیه به کار می رود^(۳) و جزیه در لغت به معنی آن چه از کافر ذمی دریافت می شود، آمده است^(۴) و مقصود از آن در اصطلاح فقها نیز همین معنی می باشد.^(۵)

به طور کلی می توان گفت: مقصود از جزیه، مالیاتی است که ساکنان غیر مسلمان در کشورهای اسلامی (اهل ذمه) بر طبق ضوابط و شرایط معین به طور سالیانه به حاکمان اسلامی می پرداختند.^(۶) البته، هم اکنون حکم جزیه اجراء نمی گردد.

به هر صورت دخل و تصرف در خراج^(۷) و جزیه^(۸) از اختیارات امام معصوم علیه السلام و نایب او (حاکم جامع شرایط) می باشد و به صورتی که در انفال توضیح داده شده، می تواند از منابع نفقه ایتم و کودکان بی سرپرست محسوب شود.

ز: خمس در آمدها

مقصود از خمس در فقه امامیه، یک پنجم در آمد یا غنایم است که باید مسلمانان به امام علیه السلام یا جانشین او بپردازند. خمس به شش قسمت تقسیم شده است، سهمی از آن متعلق به خداوند متعال و سهمی دیگر، متعلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سهمی هم برای ذی القربی یعنی خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر گرفته شده است. این سه سهم، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله در اختیار

ص: ۴۳۳

۱- (۱) مصباح المنیر: ۱۶۶.

۲- (۲) روضه المتقین ۳: ۱۴۸ «باب الخراج و الجزیه»، بلغه الفقیه ۱: ۲۵۰-۲۵۱.

۳- (۳) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۱۸۰۵.

۴- (۴) القاموس المحيط: ۱۲۷۰؛ راغب، المفردات: ۱۹۵، مصباح المنیر: ۱۰۰.

۵- (۵) روضه المتقین ۳: ۱۴۸، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۸: ۱۱۴.

۶- (۶) فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۲۱۳۵.

۷- (۷) المبسوط ۲: ۳۴ و ۶۶؛ السرائر ۱: ۴۷۷؛ شرائع الاسلام ۱: ۳۲۲؛ جواهر الکلام ۲۲: ۲۰۰؛ مجمع الفائدة والبرهان ۷: ۴۷۰-۴۷۱.

۸- (۸) علی اکبر کلانتری، الجزیه واحکامها: ۱۳۱؛ سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۱: ۳۹۵.

امام علیه السلام و سپس در غیاب امام علیه السلام، در اختیار نائب وی (مجتهد جامع شرایط) قرار می گیرد، تا با رعایت جوانب مصلحت، در راه هایی که لازم می داند مصرف نماید و سه سهم دیگر برای ایتم، مساکین و ابناء سبیل (در ماندگان و بیچارگان) از سادات هاشمی است. این حکم مورد توافق فقها است. (۱)

در قرآن آمده است: بدانید هرگونه غنیمتی نصیب شما می شود، یک پنجم آن متعلق به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ذی القربی (امامان معصوم) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) می باشد. (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... (۲))

از امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه، نقل شده که فرموده است: به خدا قسم مقصود از ذی القربی در آیه ای که ذکر شد، ما یم (امامان معصوم)، همان هایی که خداوند آن ها را قرین و نزدیک خودش و پیغمبرش قرار داده و فرموده است: آن چه را خداوند از اموال کافران به رسول خود غنیمت داد، متعلق به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله و یتیمان و فقیران و راه ماندگان می باشد. «نَحْنُ وَاللَّهُ عَنَىٰ بِنْدَى الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَّا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ بِرَسُولِهِ فَقَالَ: (فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ) (۳) فِينَا خَاصَّةٌ» (۴) از این روایت و روایات دیگر، معلوم می گردد، منظور از ذی القربی در آیه قرآن، همه خویشاوندان پیغمبر نیست، بلکه امامان معصوم: می باشند، و با توجه به این که امامان معصوم، جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علت اختصاص یک سهم از خمس به آن ها روشن می گردد.

به تعبیری دیگر، سهم خدا و سهم رسول و سهم ذی القربی، هر سه سهم متعلق به رهبر حکومت اسلامی است و او زندگی خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری است، از جمله تأمین نفقه ایتم و کودکان بی سرپرست، مصرف می نماید.

ص: ۴۳۴

۱- (۱) المبسوط ۱: ۲۶۲؛ تذکره الفقها ۵: ۴۳۱؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۸۱؛ الروضه البهیة ۲: ۷۸-۷۹؛ مستند الشیعه ۱۰: ۸۳.

۲- (۲) سوره انفال ۴۱: ۸.

۳- (۳) سوره حشر ۵۹: ۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۵۱۲، باب ۱ من ابواب قسمة الخمس، ح ۷.

هم چنین منظور از یتیمان، مسکینان و واماندگان در راه، تنها ایتام و مساکین و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می باشد، گرچه ظاهر آیه مطلق است، ولی روایاتی که در تفسیر آن وارد شده، آن را مقید می نماید.

با توجه به این که، زکات بر نیازمندان بنی هاشم و سادات به طور مسلم، حرام است، باید نیازهای آن ها از این طریق تأمین گردد و در حقیقت خمس برای تأمین مخارج سادات و زکات برای غیر سید معین شده است.

ج: صدقات مستحبی

آن چه تاکنون ذکر شد، منابعی است که تأمین نفقه ایتام و کودکان بی سرپرست از آن ها با توجه به توضیحاتی که بیان شد و شرایطی که در فقه بیان شده، نسبت به بعضی از مسلمانان واجب می گردد. علاوه بر آنها، در اسلام طیف وسیعی از صدقه های مستحب بیان گردیده و مسلمانان به انجام آن ترغیب و تشویق شده اند.

یکی از بهترین موارد، مصرف انواع مختلف صدقات، اعم از آن چه تحت عنوان خاصی بیان گردیده، مانند موقوفات و یا صدقه به طور عام، کمک به افراد فقیر، مسکین و مستمندان و تأمین نفقه آنهاست.

در قرآن آمده است: نیکی آن نیست [که به هنگام نماز] صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی و نیکوکار کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند و مال خود را با علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و نیازمندان و بردگان انفاق می کنند. (وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ). (۱)

در آیات دیگری، راه نجات و رسیدن به سعادت در دنیا و آخرت و گذر از گردنه سخت قیامت را، برده آزاد کردن و اطعام به گرسنگان در روز سختی و گرسنگی

ص: ۴۳۵

و نیز کمک به ایتام و مستمندان می داند. (فَكَ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ). ۱.

چنین به نظر می رسد که گردنه سخت و دشواری که در این آیات بدان اشاره شده، مشکلاتی است که انسان تا رسیدن به سعادت کامل در عالم آخرت در پیش روی دارد و عبور از آن فقط با انجام مجموعه ای از اعمال خیر با محوریت خدمت به خلق و کمک به ضعیفان به ویژه ایتام و کودکان مستمند، امکان پذیر است.

در این باره، روایات بسیاری نیز وارد شده است (۱).

ص: ۴۳۶

۱- (۲) ر. ک: الکافی ۱: ۴۰۶، ح ۵؛ ۵: ۱۲۸، ح ۲؛ ۷: ۴۹ و ۵۱، ح ۷؛ من لا یحضره الفقیه ۴: ۱۸۹، ح ۵۴۳۳؛ تهذیب الاحکام ۹: ۱۷۶، ح ۱۴؛ وسائل الشیعه ۹: ۳۹۷، باب ۱۳ من ابواب الصدقه، ح ۸.

۱- حضانت در لغت و اصطلاح فقه

حضانت (به فتح و کسر حاء) از حضن گرفته شده است. در لغت به بین زیر بغل تا پهلو و بین سینه و بازوان، و جانب و کنار را حضن می گویند و حضانت نیز به معنای حفظ و نگهداری کودک، در کنار گرفتن و پرستاری و مراقبت^(۱) از وی می باشد. و در اصطلاح فقها، عبارت است از ولایت و سلطنت بر تربیت کودک و انجام آن چه به مصلحت اوست، از قبیل حفظ و نگهداری وی، نظافت، پرستاری و تربیت^(۲). به طور کلی، به کار بردن وسائل لازم برای بقا و نمو و بهداشت جسمی و روحی طفل، مانند دادن خوراک، پوشانیدن لباس پاکیزه، تمیز نگه داشتن طفل به وسیله شستشو و امثال آن به مقتضای سن او می باشد.

برخی از صاحب نظران در حقوق مدنی، حضانت را این گونه تعریف کرده است: «حضانت عبارت است از اقتداری که قانون به منظور نگهداری و تربیت اطفال به پدر و مادر آنان اعطا کرده است»^(۳).

ص: ۴۳۹

-
- ۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۲: ۱۰۵، معجم مقاییس اللغة ۲: ۷۳، اقرب الموارد ۱: ۶۷۱، مجمع البحرین ۱: ۴۲۲، فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۲۵۳۹.
- ۲- (۲) ر. ک: قواعد الاحکام ۳: ۱۰۱، مسالک الافهام ۸: ۴۲۱، ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۴، جامع المدارک ۴: ۴۷۲-۴۷۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۶.
- ۳- (۳) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۷۹.

حضانت کودک، حق و تکلیف طبیعی و فطری پدر و مادری است که او را به دنیا آورده اند، زیرا بشر به طور طبیعی و ذاتی، فرزندان خود را دوست دارد و به آن ها عشق می ورزد. بسیاری از پدر و مادرها حاضرند سختی و ناراحتی تحمل نمایند تا فرزندانشان راحت باشند، از آسایش خود بگذرند تا آن ها آسایش داشته باشند. آنان تمایل دارند املاک و دارایی خود را در اختیارشان قرار دهند، این خصلت اختصاص به انسان ندارد، حیوانات نیز این گونه می باشند. اسلام این فطرت ذاتی انسان را کامل نموده و در حقیقت با بیان ضوابط و قوانینی آن را در چارچوب مشخص قرار داده است تا اگر پدر و مادر در این خواسته توافق نداشتند، با رعایت قوانین شرعی آن چه به مصلحت کودک است، انجام شود.

به هر صورت از مجموع ادله ای که در کتاب و سنت آمده است استفاده می شود، حضانت کودک بر والدین او و در صورتی که پدر و مادر نداشته باشد، بر اجداد و دیگر بستگان وی، شرعاً واجب است.

ادله فقهی این حکم

۱- خداوند می فرماید: هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به کودک ضرر بزنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بَوْلِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلِدِهِ). (۱) از این آیه استفاده می شود، پدر و مادر نباید در هیچ موردی موجب ضرر بر فرزند خود باشند. (۲)

برخی از مفسران، آیه را این گونه معنی کرده اند: پدر و مادر نباید در وظایفی که نسبت به طفل دارند، کوتاهی نمایند، بلکه باید به گونه ای عمل کنند که موجب ضرر بر فرزند نباشد. (۳)

بدیهی است عدم حضانت کودک توسط پدر و مادر موجب ضرر بر او است که به طور التزامی این آیه آن را نفی و منع نموده است.

ص: ۴۴۰

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۲: ۱۱۴، تفسیر المنار ۲: ۳۴۶.

۳- (۳) البحر المحیط ۲: ۲۲۵، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۱: ۷۲۹.

۲- هم چنین فرموده است: درباره فرزندان کار را با مشاوره شایسته انجام دهید، (وَ أَتَمُّوْا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ) (۱).

یعنی درباره سرنوشت فرزندان و به طور کلی امور مربوط به آن ها، مانند حضانت و نگهداری و تربیت، با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته و شناخته شده تصمیم بگیرید، مبدا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد، از نظر جسمی و ظاهری گرفتار خسران شوند یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر بگیرند و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.

جمله (وَ أَتَمُّوْا) از ماده ایتمار، گاه به معنی «پذیرا شدن دستور» و گاه به معنی «مشاوره» می آید و معنی دوم در این جا مناسب تر است و تعبیر به معروف، تعبیر جامعی است که هر گونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد، شامل می گردد. (۲).

بعید نیست بتوان از آیه استفاده نمود که وجوب حفظ و نگهداری طفل بر والدین امری روشن و مسلم است و در صورت اختلاف باید با مشاوره شایسته و در چارچوب مشخص که مصلحت طفل رعایت شود، انجام وظیفه شود.

۳- روایات بسیاری درباره اصل استحقاق والدین بر حضانت طفل و تعیین زمان مسئولیت هر کدام وارد شده است، مانند این که راوی با سند صحیح نقل می کند، بعضی از دوستان ایشان طی نامه ای از امام صادق علیه السلام سؤال کرده است، همسر خود را مطلقه ساخته در حالی که از او فرزند داشته است، در این صورت حضانت فرزندانشان با کدامیک از پدر و یا مادر می باشد؟ آن حضرت در جواب نوشته اند: مادر در امر حضانت نسبت به فرزندش استحقاق بیشتری دارد تا هفت سال و اگر او بخواهد می تواند حق خود را به پدر طفل واگذار نماید، فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ سَبْعَ سِنِينَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ الْمَرْأَةُ» (۳).

ص: ۴۴۱

۱- (۱) سوره طلاق ۶:۶۵.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر نمونه ۲۴:۲۴، مجمع البیان ۱۰:۴۷، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۱۴:۶۶۹، التفسیر الکاشف ۷:۳۵۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱:۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

روایات وارده در این باره زیاد است که در بخش های بعدی ذکر خواهیم نمود و از آن ها استفاده می شود موضوع وجوب حضانت طفل بر والدین، در عرف آن زمان، امری روشن و بدیهی بوده و بدین جهت حکم استحقاق و اولویت بیش تر در زمان اختلاف بین پدر و مادر طفل را از امام علیه السلام سؤال می نمودند.^(۱)

۴- عقل تشخیص می دهد که طفل در این برهه از حیات خویش به شدت نیازمند حفاظت و نگهداری است و باید این خواسته از جانب پدر و مادر که نسبت به دیگران با او مهربان تر و شفقت بیشتری دارند، به ویژه مادر، رعایت گردد.^(۲)

سیره عقلا و متشّرع نیز بر همین معنی حکایت دارد به گونه ای که اگر پدر و مادری به وظیفه خود در این باره عمل نکنند، او را سرزنش نموده و عمل او را زشت می شمردند.

۵- از عبارات فقها استفاده می شود وجوب حضانت در نزد آنان، امری مسلّم است و نسبت به آن اتفاق نظر دارند، هر چند به عنوان اجماع نقل نشده است. صاحب جواهر در این باره می نویسد: «امر حضانت روشن است و تردیدی در آن وجود ندارد».^(۳) در مهذب الاحکام آمده است: «ظاهر کلمات فقها در اصل حکم حضانت، تسالم و توافق است، هر چند با تعبیرات مختلف آن را بیان نموده اند».^(۴)

۳- ماهیت حضانت (حق یا تکلیف)

با عنایت به توضیحاتی که ذکر شد روشن گردید حضانت اطفال، آمیزه ای از حق و تکلیف می باشد. از طرفی حق است و هر کدام از پدر و مادر با توجه به گرایش طبیعی و فطری خود دارند فرزند خود را حضانت و نگهداری نمایند و در تربیت او سهیم باشند و کسی حق ندارد آن ها را از استیفای حق خود محروم سازد و فرزند را از آنان جدا نماید و از طرفی حضانت، تکلیف و حکم شرعی است که به عهده والدین گذاشته شده بدین

ص: ۴۴۲

۱- (۱) توضیح بیش تر در این باره در موسوعه احکام الاطفال ۱: ۳۰۹ به بعد آمده است.

۲- (۲) ر. ک: مهذب الاحکام ۲۵: ۲۷۶.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۴.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۵: ۲۷۶.

معنی که پدر و مادر نمی توانند از حضانت سر باز زنند و در صورتی که به وظیفه خود عمل نکنند، حاکم شرع آن ها را بر انجام آن اجبار می نماید.

مرحوم شهید اول در این باره می نویسد: «اگر مادر از حضانت فرزند امتناع ورزد، پدر نسبت به آن اولویت دارد و اگر هر دو امتناع ورزند باید پدر را به انجام آن اجبار نمود» (۱).

۴- تعیین اولویت در حضانت اطفال

تا زمانی که اختلافی بین پدر و مادر نباشد با توافق یکدیگر اطفال را حضانت و نگهداری می نمایند، ولی چنان چه در اثر ناسازگاری در دو محل جداگانه سکونت داشته باشند و یا به هر دلیل، مرد همسر خود را مطلقه نماید، در فقه اسلامی اولویت هر یک از والدین نسبت به حضانت طفل معین شده و در این باره نظریات مختلفی وجود دارد، مهم ترین آن ها بدین شرح است:

الف: دیدگاه مشهور فقهای امامیه، مادر تا دو سال در مورد پسر و تا هفت سال در مورد دختر بر پدر اولویت و تقدم دارد. محقق در شرایع می نویسد: «مادر در حضانت فرزند در مدت شیرخوارگی، یعنی دو سال تمام اولویت دارد، پسر باشد یا دختر» (۲).

هم چنین شهید ثانی در این باره ادعای عدم خلاف نموده (۳) و صاحب ریاض معتقد است، این نظریه بر پایه اجماع فقها و فتوای آنان و نص مسلم است (۴).

کلمات بسیاری دیگر از فقیهان (۵) نیز این گونه می باشد.

۵- ادله فقهی این نظریه

۱- قرآن کریم می فرماید: مادران، فرزندان را تا دو سال تمام شیر می دهند... و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور

ص: ۴۴۳

۱- (۱) القواعد و الفوائد ۱: ۳۹۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۵.

۳- (۳) مسالك الافهام ۸: ۴۲۱.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۲: ۱۵۳.

۵- (۵) النهایه: ۵۰۳، المقنعه: ۵۳۱، جامع المدارک ۴: ۴۷۲، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح) ۵۵۶.

شایسته (در مدت شیر دادن) بپردازد، (وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ... وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) (۱).

این آیه به صراحت دلالت دارد، حق شیر دادن به طفل در دو سال شیرخوارگی برای مادر است و اوست که می تواند در این مدت از فرزند خود نگهداری کند و به تعبیری دیگر، حق حضانت نیز به مادر داده شده است (۲)، زیرا تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد، از طرفی عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد. بنابراین قرار دادن حق حضانت و نگهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه می باشد، هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر (۳).

۲- روایات بسیاری در تعیین زمان اولویت والدین نسبت به حضانت اطفال وارد شده است و نظریه مشهور مقتضای جمع بین آن ها است.

توضیح این که، در بعضی از روایات از امام صادق علیه السلام سؤال شده، مردی همسرش را که از او فرزند دارد، طلاق داده است، کدام یک از زن یا شوهر به حضانت فرزند سزاوارترند؟ امام علیه السلام می فرماید: زن مادام که ازدواج نکرده است، سزاوارتر است. «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُوجِ» (۴). در روایت دیگری آمده است: مادر در حضانت طفل تا پایان شیرخوارگی سزاوارتر است،

«فَهِيَ أَحَقُّ بِابْنِهَا حَتَّى تَقْطِعَهُ» (۵) و در روایت صحیح دیگری که پیش تر ذکر شد امام علیه السلام فرموده اند: مادر تا هفت سال در حضانت اولویت دارد مگر این که حاضر شود از حق خود بگذرد.

«الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ سَبْعَ سِنِينَ إِلَّا أَنْ تَشَاءَ الْمَرْأَةُ» (۶).

ص: ۴۴۴

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر المیزان ۲: ۲۴۰-۲۴۱، مجمع البیان ۲: ۱۱۳-۱۱۴.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر نمونه ۲: ۱۸۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۱ باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۵- (۵) همان: ح ۲.

۶- (۶) همان ۲۱: ۴۷۲، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

روایت دوّم و سوّم بر نظریه مشهور دلالت دارد، دیگر روایات نیز به قرینه صراحت این دسته از روایات بر همین معنی حمل و بین آن ها جمع می گردد. بنابراین به مفاد روایات مادر تا دو سال در مورد پسر و تا هفت سال در مورد دختر بر پدر اولویت در حضانت اولویت و تقدّم دارد مگر در صورتی که بعد جدایی پدر ازدواج نموده باشد.

افزون بر این، اولویت داشتن مادر در حضانت طفل در سال های نخستین زندگی، امری طبیعی و منطقی است، زیرا مهربانی و از خود گذشتگی مادر و مراقبت و مواظبت او از طفل، از هر کسی بیش تر است و کودک در این سنین به مادر از هر شخص دیگر نیازمندتر است، وقتی مدت شیرخوارگی کودک پایان یافت پدر نسبت به حضانت پسر، و مادر نسبت به حضانت دختر تا هفت سالگی اولویت دارند.

البته در مسأله دیدگاه های دیگری نیز وجود دارد:

ب: شیخ مفید معتقد است، مادر تا زمان نه سالگی دختر در حضانت وی اولویت دارد. (۱)

ج: شیخ طوسی معتقد است، مادر نسبت به پسر تا هفت سال و نسبت به دختر تا زمانی که ازدواج نکرده، اولویت دارد. (۲)

د: مادر تا زمانی که ازدواج نکرده در حضانت اولویت دارد. (۳)

ه: - مادر تا دو سال در حضانت اولویت دارد و بعد از آن بستگی به نظر قاضی دارد. (۴)

صاحبان هر یک از این اقوال برای اثبات مدعای خود به روایاتی استناد نموده که توضیح در مورد آنها از هدف کتاب خارج می باشد، در این خصوص به موسوعه احکام الاطفال مراجعه شود. (۵)

ص: ۴۴۵

۱- (۱) المقتعه: ۵۳۱، المراسم العلویه: ۱۶۶، المهذب البارع ۳: ۴۲۶.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۱۳۱-۱۳۲.

۳- (۳) المقتع: ۳۶۰.

۴- (۴) محمد جواد مغنیه، فقه الامام الصادق علیه السلام ۵: ۳۱۳-۳۱۴.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۳۲۵ و بعد از آن.

۶- حضانت طفل در صورت فوت پدر یا مادر

اگر یکی از والدین فوت کند یا شرایط حضانت را دارا نباشد، مانند این که مرتد شود، در این صورت حضانت طفل با کسی که زنده و دارای شرایط است، می باشد، هر چند متوفی پدر باشد و در هنگام مرگ وصیت کرده و شخصی را برای حضانت طفلش معین کرده باشد، زیرا وصی حق ندارد در کارهایی که موصی حق دخالت ندارد، مداخله نماید و با فرض این که پدر فوت شده یا شرایط حضانت را ندارد، حق حضانت او نیز از بین می رود.

مرحوم شهید ثانی می نویسد: «در صورتی که پدر فوت کند... حضانت به مادر منتقل می شود و مادر نسبت به آن از وصی پدر و دیگر اقارب اولویت دارد»^(۱). فقیهان دیگری نیز^(۲) این گونه نظر داده اند.

۷- ادله این دیدگاه

۱- اطلاق آیه شریفه قرآن که می فرماید: هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به کودک ضرر بزنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودُهُ لَهُ بِوَلَدِهِ)^(۳). بی تردید جدا نمودن کودک از هر کدام از والدین در صورتی که حضانت منحصر به آنان باشد، اضرار به کودک است که آیه شریفه از آن نهی می نماید.

۲- ظهور آیه شریفه دیگری که می فرماید: خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته، اولویت دارند. (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ)^(۴).

زیرا اولویت در این آیه شامل ارث و حضانت و دیگر احکام می باشد. به تعبیری دیگر، طفل نیاز به حضانت و تربیت دارد و باید فردی به انجام آن همت گمارد، به حکم این آیه، قریب او، یعنی پدر یا مادرش نسبت به دیگران اولویت دارند.^(۴)

ص: ۴۴۶

۱- (۱) مسالک الافهام ۸: ۴۲۷.

۲- (۲) النهایه: ۵۰۴، المقنعه ۳۱: ۵۳، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۶، قواعد الاحکام ۳: ۱۰۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۳.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۲۳۳.

۴- (۴) ر. ک: السرائر ۲: ۶۵۲، اطیب البیان فی تفسیر القرآن ۶: ۱۶۵.

۳- ظهور، بلکه صراحت بعضی از اخبار، مانند آن که در روایت موثق از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: اگر پدر فوت کند، مادر طفل به حضانت او از دیگر اقربا سزاوارتر است. «فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ فَلِأُمِّ أُمَّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَصْبَةِ» (۱) و برخی دیگر از روایات. (۲)

۴- در این باره ادعای اجماع شده است. (۳)

۵- بعضی از فقها فرموده اند: مقتضای اصل در بعضی از موارد، چنین اقتضا دارد و با عدم قول به فصل در دیگر موارد نیز حکم به فراگیری این نظریه می گردد. (۴)

۶- پدر و مادر به کودک مهربان تر و دلسوزتر می باشند، بنابراین حضانت و نگهداری طفل که منطبق با طبع اولیه و فطرت طبیعی پدر و مادر است، باید اختصاص به آن ها داشته باشد، در بعضی از روایات نیز به این نکته اشاره شده، مانند آن که امام علیه السلام می فرماید: «أَنَّكَ خَيْرٌ لَهُ وَأَرْقَى بِهِ أَنْ يَتَرَكَ مَعَ أُمِّهِ» (۵)، بهتر این است که کودک با مادر خود باشد و تحت حضانت او قرار گیرد، زیرا او به طفل، مهربان تر است نسبت به دیگران.

۸- حضانت کودک در صورت فوت والدین

در صورتی که پدر و مادر طفل هر دو از دنیا بروند و جد پدری زنده باشد، نظریه مشهور بین فقها این است که حق حضانت از آن او خواهد بود. (۶)

آیه الله فاضل لنکرانی در توجیه این نظریه می نویسد: «حضانت در حقیقت و بالاصاله از آن پدر است، زیرا فرزند از آن اوست، به استناد بعضی از روایات و اجماع، با وجود مادر به او انتقال می یابد و اگر پدر و مادر هر دو از دنیا رفتند به جد پدری منتقل می شود،

ص: ۴۴۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۰، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۸: ۱۰۶، ح ۵.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۳.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۰، باب ۸۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱، الروضه البهیة ۵: ۴۵۸-۴۵۹، تحریر الوسیله ۲: ۳۱۳، السرائر ۲: ۶۵۳.

۶- (۶) المسبوط ۶: ۴۲، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۶، قواعد الاحکام ۳: ۱۰۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۷، تحریر الوسیله ۲: ۳۱۳.

زیرا او نیز پدر است و شریک است در این که فرزند از اوست و به همین جهت، آن دو (پدر و جدّ پدری) مشترکاً بر طفل ولایت دارند.^(۱)

اما اگر با فوت پدر و مادر، جدّ پدری نیز در قید حیات نباشد، در این صورت حضانت با کیست؟ و چه کسی اولویت دارد؟ نظریات مختلفی ابراز گردیده، از جمله:

۱ - حضانت به مادرِ مادرِ طفل منتقل می شود.^(۲)

۲ - عدّه ای بر آنند که حضانت به عهده خویشان نسبی طفل با رعایت ترتیب ارث (الاقرب فالاقرب) خواهد بود، یعنی آنان که در طبقه ی دوّم ارث قرار دارند، مثل برادر و خواهر و فرزندانشان، بر آنان که در طبقه ی سوّم ارث قرار دارند مثل عموها و دایی ها و فرزندانشان، مقدمند.^(۳)

۳ - عدّه دیگری از فقها معتقدند، حق حضانت منتقل به وصّی پدر و در صورت نبودن وصّی پدر، منتقل به وصّی جدّ پدری می شود، زیرا وصّی نماینده و قائم مقام پدر یا جدّ پدری است و اگر وصّی پدر و جدّ پدری وجود نداشت، این جا نوبت حاکم است که کسی را از مال کودک و یا اگر کودک مال نداشت، از بیت المال اجیر کند که طفل را نگهداری نماید و اگر حاکم هم نبود بر تمام مسلمانان به عنوان واجب کفایی واجب است طفل را نگهداری نمایند.^(۴)

۹- شرایط حاضن

مقصود از شرایط در این بحث، شرایطی است که باید در شخصی که نگاهداری طفل به او واگذار می شود، وجود داشته باشد. شک نیست که حضانت را باید به کسی واگذار کرد که شایستگی و توانایی انجام آن را داشته باشد، زیرا حضانت همان گونه که ناظر به حمایت جسمی از کودک است، ناظر به حمایت روحی و اخلاقی از او نیز می باشد. بدان جهت در فقه امامیه، حضانت طفل به کسی واگذار می شود که دارای شرایط زیر باشد:

ص: ۴۴۸

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۳.

۲- (۲) المقتعه: ۵۳۱.

۳- (۳) مختلف الشیعه ۳۱۲:۷، مسأله ۲۲۰، مسالک الافهام ۴۳۰:۸، الروضه البهیة ۴۶۰:۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۹۶:۳۱.

اگر طفل مسلمان باشد، شخص کافر اگرچه مادر یا پدر او باشد، نمی تواند حضانت او را به عهده گیرد. بنابراین اگر یکی از والدین طفل مسلمان که به تبع پدر یا مادر مسلمان است، کافر باشد و یا کافر و مرتد گردد، حق حضانت او ساقط می گردد و به دیگری واگذار می شود و اگر هر دو مرتد گردند، فرزند از آنان گرفته می شود و به شخص امین مسلمانی (جد پدری طفل یا دیگر اقربا و یا شخص ثالثی) سپرده می شود.

فقیهان در لزوم رعایت این شرط، اتفاق نظر دارند^(۱) و در تأیید آن به آیه شریفه قرآن استدلال نموده اند، آن جا که می فرماید: خداوند هرگز برای کافران راه تسلطی نسبت به مؤمنین قرار نداده است. (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا).^(۲)

جواز حضانت کافر بر طفل مسلمان نوعی سلطنت بر اوست و از لحاظ ایمان و اخلاق برای او زیان بخش و خطرناک است و به حکم این آیه از آن نهی شده است، زیرا از آن استفاده می شود خداوند در عالم تشریح هیچ حکمی که موجب تسلط کافر بر مؤمن باشد، جعل نفرموده است. از این رو فقها در فقه در مسائل مختلف برای عدم تسلط کفار بر مؤمنین به این آیه استناد می نمایند. از این آیه قاعده فقهی نیز استنباط شده است که: «نفی السبیل للکافرین علی المسلمین»^(۳). ممکن است برای اثبات این شرط به روایت مشهوری که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده، با این مضمون: «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه» استناد نمود.^(۴)

ص: ۴۴۹

۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۶: ۴۰، الشرائع الاسلام ۲: ۳۴۵، مسالک الافهام ۸: ۴۲۲، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۴، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۸.

۲- (۲) سوره نساء ۴: ۱۴۱.

۳- (۳) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱: ۱۸۵، فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه ۱: ۲۳۹-۲۴۰، محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب ۲: ۱۶۸.

۴- (۴) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۳۴، ح ۵۷۱۹.

ب: آزاد بودن

کسی که نگهداری طفل به او واگذار می شود باید آزاد (غیر برده) باشد، این شرط مورد توافق فقها^(۱) است، البته این شرط با منتفی شدن بردگی (که جزء سیاست های اسلامی بود) دیگر مطرح نیست.

ج: توانایی

بدیهی است نمی توان حضانت را به کسی که توانایی انجام آن را ندارد، محوّل نمود، ظاهراً فقهای شیعه به دلیل بدیهی و روشن بودن لزوم این شرط، با صراحت متعرض آن نشده اند، ولی برخی از فقیهان اهل سنت^(۲) آن را ذکر نموده اند. مستند آن، کلام خداوند متعال است که می فرماید: خداوند هیچ کس را جز به اندازه تواناییش تکلیف نمی کند. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا).^(۳) و نیز می فرماید: پروردگارا، آن چه را طاقت تحمل آن را نداریم بر ما مقزّر مدار، (رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا).^(۴)

هم چنین حدیث مشهور رفع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل این شرط است، آن حضرت می فرماید: نُهٍ جِيزَ از اَمَتٍ مَن بَرِ دَاشْتَه شَدَه، از جمله، آن چه به انجام آن توانایی ندارند «و ما لا يَطِيقُونَ».^(۵) د: عقل

شرط است کسی که نگهداری طفل به عهده اوست، عاقل باشد، بنابراین هرگاه مادر یا پدر در زمانی که حق حضانت با اوست دچار جنون شود، حضانت وی ساقط می شود. فقها در لزوم رعایت این شرط نیز اتفاق نظر دارند^(۶)، زیرا در این حالت شخص مجنون، خود نیازمند به محافظت کس دیگری است که او را نگهداری و از خطرات حفظ نماید و اگر طفل تحت حضانت مجنون قرار گیرد از هر نظر در معرض خطر خواهد بود و موجب

ص: ۴۵۰

۱- (۱) النهایه: ۵۰۴، شرائع الاسلام ۳۴۵:۲، الحدائق الناضره ۹۰:۲۵، جواهر الکلام ۲۸۶:۳۱، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۵۸.

۲- (۲) ابن قدامه، المغنی ۲۹۷:۹، ابن عابدین، ردّ المختار ۵۵۵:۳، عبد الکریم زیدان، المفصل فی احکام المرأه ۱۰:۴۰-۴۱.

۳- (۳) سوره بقره ۲:۲۸۶.

۴- (۴) همان.

۵- (۵) شیخ صدوق، الخصال: ۴۱۷، ح ۹، وسائل الشیعه ۳۶۹:۱۵، باب ۵۶ من ابواب جهاد النفس، ح ۱.

۶- (۶) مسالک الافهام ۴۲۳:۸، الحدائق الناضره ۹۱:۲۵، جواهر الکلام ۲۸۶:۳۱، مهذب الاحکام ۲۷۹:۲۵.

ضرر و زیان به وی می باشد که به حکم عقل و نقل از آن نهی شده است، چرا که خداوند می فرماید: (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ) (۱).

افزون بر این که مجنون به مفاد حدیث شریف رفع قلم (۲) فاقد تکلیف است و نمی تواند مسئولیت حضانت را به عهده بگیرد.

ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر به علت جنون، حق حضانت ساقط شود و پس از مدتی بهبودی حاصل گردد، آیا حق حضانت قابل اعاده است؟

فقهای امامیه بر این عقیده اند که پس از زوال جنون، مانعی که برای اعمال حق حضانت وجود داشته است، از بین می رود و مادر یا پدر می تواند حق خود را اعمال نماید. (۳)

ه - عدم ابتلا به بیماری های واگیر

برخی از فقها فرموده اند هرگاه مادر یا پدر که دارای حق حضانت می باشند به یکی از بیماریهای واگیر و صعب العلاج دچار شوند که بیم سرایت آن و آسیب دیدن فرزند وجود داشته باشد، مانند سل، جذام و... حق حضانت ساقط می شود (۴)، زیرا باید از ضرر رسیدن به طفل پرهیز شود.

برخی دیگر گفته اند: حق حضانت ساقط نمی شود، زیرا بر خلاف اطلاق ادله می باشد، به علاوه ضرر طفل با نایب قراردادن دیگری برای حضانت قابل رفع است. (۵)

و: عدم ازدواج مادر

هرگاه نکاح بین والدین در اثر طلاق یا فسخ منحل شود تا زمانی که مادر طفل، شوهر دیگری اختیار نکرده است، حق حضانت او نسبت به طفل باقی است، اما اگر با مرد دیگری

ص: ۴۵۱

۱- (۲) مسالک الافهام ۸: ۴۲۳، جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۷.

۲- (۳) در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده... از مجنون تا زمانی که بهبود یابد «عِنَالْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيْقَ»، وسائل الشیعه ۱: ۴۵، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۱۱.

۳- (۴) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۲۳، الحدائق الناضره ۲۵: ۹۱، جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۷.

۴- (۵) القواعد و الفوائد ۱: ۳۹۶، الحدائق الناضره ۲۵: ۹۱.

۵- (۶) جواهر الکلام ۳۱: ۲۸۸.

ازدواج نماید، حق حضانت او ساقط می گردد و فرزند تحت حضانت پدر قرار می گیرد. این حکم مورد توافق فقها^(۱) است و برخی نسبت به آن ادعای اجماع^(۲) نموده اند.

مستند این حکم، صراحت روایات وارد شده در این باب است، مانند آن که، امام صادق علیه السلام می فرماید: مادر نسبت به حضانت، مادام که ازدواج نکرده است، اولویت دارد. «الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ مَا لَمْ تَنْزُجْ» مقصود تا دوسال در مورد پسر و هفت سال نسبت به دختر است.^(۳)

به علاوه، اغلب در این گونه موارد، مادر نمی تواند وظیفه نگهداری طفل را چنان که باید انجام دهد و جمع بین وظایف ناشی از حضانت و تکالیفی که ازدواج بر دوش او می گذارد، دشوار است.^(۴)

آن چه گفته شد در صورتی است که پدر زنده باشد، در غیر این صورت ازدواج مجدد مادر موجب از بین رفتن حق حضانت وی نمی شود.

سؤالی که در این شرط مطرح است که، هرگاه بر اثر ازدواج مادر حضانت به پدر واگذار شود و پس از مدتی ازدواج مادر منحل گردد، آیا حق حضانت به مادر باز خواهد گشت؟ مشهور فقهای امامیه بر این عقیده اند، زیرا با زوال مانع، ممنوع هم عود می نماید.^(۵)

امام خمینی رحمه الله در تحریر الوسيله می نویسد: «هرگاه مادر ازدواج نماید، حق حضانت او درباره فرزند، چه پسر باشد و چه دختر، ساقط می شود و این حق برای پدر خواهد بود ولی اگر از شوهر دوم نیز جدا شود بعید نیست این حق «حضانت» باز گردد، ولی احوط آن است که با هم مصالحه و سازش کنند.»^(۶)

برخی از فقیهان رعایت شرط دیگری را لازم دانسته و گفته اند باید کسی که مسئولیت حضانت طفل به عهده اوست، امین باشد؛ بنابراین اگر پدر و یا مادر فاسق باشند

ص: ۴۵۲

۱- (۱) النهایه: ۵۰۴، المقنعه: ۵۳۱، السرائر: ۲: ۶۵۳، جواهر الکلام ۳۱: ۲۹۱.

۲- (۲) الروضه البهیة ۵: ۴۶۳.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۵، ح ۳.

۴- (۴) ر. ک: مسالک الافهام ۸: ۴۲۴.

۵- (۵) الخلاف ۵: ۱۳۲-۱۳۳، المبسوط ۶: ۴۱، شرائع الاسلام ۲: ۳۴۶-۳۴۷، الروضه البهیة ۵: ۴۶۳، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۱.

۶- (۶) تحریر الوسيله ۲: ۳۱۳.

حق حضانت آنان ساقط می‌گردد، زیرا در این صورت طفل از خیانت در امان نیست^(۱)، برخی دیگر فرموده‌اند: اگر یکی از پدر و یا مادر عادل و دیگری فاسق باشد، آن که عادل است نسبت به حضانت اولویت دارد.^(۲) ولی بسیاری از فقها این شرط را لازم ندانسته‌اند، هر چند احتیاط در رعایت آن است.

۱۰- سلب حضانت از دارنده‌ی اولویت

در احکام فقهی با توجه به مصلحت طفل، امکان سلب حضانت یا به تعبیر دیگری، سقوط آن از کسی که اصولاً باید دارای اولویت باشد، پیش‌بینی شده است. از آن چه ذکر شد موارد سقوط حضانت یا مواردی که مانعی برای اجرای آن پیدا شود، روشن گردید که عبارتند از:

الف: جنون پدر یا مادر.

ب: ازدواج مادر یا مرد دیگری غیر از پدر کودک.

ج: ابتلای پدر یا مادر به بیماریهای واگیر و صعب‌العلاج.

د: سوء اخلاق (عدم شایستگی اخلاقی).

در صورتی که پدر یا مادری که عهده دار حضانت طفل می‌باشند، شایستگی اخلاقی برای این امر نداشته باشند به گونه‌ای که موجب ضرر طفل باشد، حق حضانت آن‌ها ساقط می‌گردد. آیه الله فاضل لنکرانی در این باره می‌گوید: «حق حضانت از مادری که از جهت اخلاقی مضر به حال طفل باشد، ساقط می‌گردد»^(۳).

۱۱- حق ملاقات طفل در مدت حضانت

در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر، والدین طفل جدای از یکدیگر زندگی کنند، هر یک از ایشان که طفل تحت حضانت او نیست، حق ملاقات با او را دارد، این امر با توجه به آثار روحی و عاطفی آن مورد توجه قرار گرفته و فقها به این حق تصریح نموده‌اند.

ص: ۴۵۳

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۲۴:۸.

۲- (۲) المبسوط ۴۰:۶، القواعد و الفوائد ۳۹۶:۱، الجامع للشرائع: ۴۵۹.

۳- (۳) جامع المسائل ۴۳۹:۱، مسأله ۱۵۵۶ و ۴۳۹:۲، مسأله ۱۲۹۸.

شیخ طوسی می نویسد: «پدر حق ندارد مانع از اجتماع مادر با فرزند گردد، زیرا موجب قطع رحم می گردد که امری حرام است. هم چنین اگر هر کدام از دختر یا پسر مریض شود، پدر حق ندارد مادر را از مراقبت و عیادت فرزند باز دارد، به دلیل این که مادر نسبت به فرزند مهربان تر و دلسوزتر است و صورتی که مادر مریض شود، فرزند می تواند به عیادت او رود و با او مُراوده نماید»^(۱). عبارت برخی دیگر از فقها مانند شهید ثانی^(۲) و صاحب جواهر^(۳)، شبیه آن چه ذکر شد، می باشد.

فقیهان در این خصوص به حرمت قطع رحم و اضرار به غیر، و آیاتی که به احسان به پدر و مادر و خویشان امر کرده، استناد نموده اند، مانند این آیه شریفه که بارها در این تحقیق مورد استناد قرار گرفته است؛ خداوند می فرماید: نه مادر حقّ ضرر زدن به کودک را دارد و نه پدر. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ...)^(۴)؛ زیرا منع طفل از ملاقات با مادر و یا پدرش، ضرر اوست که از آن منع شده است.

در آیه دیگری می فرماید: و خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید و هم چنین به خویشان (وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَى...)^(۵). ملاقات طفل با پدر و مادرش، احسان به آن ها است که به آن امر گردیده است.

البته باید توجه داشت در صورتی که ملاقات طفل با هر یک از ابویین که طفل در حضانت او نیست یا اقارب دیگر موجب زیان در تربیت و یا نگهداری او باشد، مثل این که پدر مبتلا به فساد اخلاقی باشد و ملاقات او با کودک آثار سوء تربیتی داشته باشد، در این صورت ممکن است حق ملاقات، سلب یا محدود گردد. تشخیص این امر به عهده حاکم شرع و دادگاه صالح می باشد، هم چنین تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن در صورت اختلاف میان ابویین با توجه به مصالح کودک و طرفین، توسط دادگاه معین می گردد.

ص: ۴۵۴

۱- (۱) المبسوط ۴۰:۶-۴۱.

۲- (۲) مسالک الافهام ۸:۴۲۶.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۱:۲۹۲.

۴- (۴) سوره بقره ۲:۲۳۳.

در زمینه اجرت حضانت، بین فقها دو دیدگاه مطرح است:

۱- برخی از آنان بر این عقیده اند که حضانت و نگهداری طفل، اجرت ندارد. مرحوم شهید ثانی می نویسد: «مادر حق ندارد اجرت حضانت را مطالبه نماید، ولی در صورتی که طفل نیاز به مخارجی بیش تر از حضانت داشته باشد و پدر متمول باشد و یا کودک اموالی داشته باشد، می تواند مقدار زائد را از پدر طفل یا از اموال کودک مطالبه نماید»^(۱). دلیل این نظریه این است که حضانت حق مادر است و می تواند آن را به رایگان انجام دهد یا آن را اسقاط نماید.

۲- گروه دیگری بر این عقیده اند که چون عمل انسان محترم است و هر عمل محترمی اجرت دارد، مادر نیز می تواند برای انجام حضانت، اجرت مطالبه نماید. صاحب جواهر می گوید: «مادر می تواند حق خود را در حضانت اسقاط نماید و نیز می تواند برای انجام آن مطالبه اجرت نماید و دلیلی بر منع وی از مطالبه اجرت وجود ندارد، مگر کسی ادعا کند که فقها در مورد این که مادر نمی تواند در حضانت مطالبه اجرت نماید اجماع نموده اند، آن هم ثابت نیست»^(۲). برخی از اعلام معاصرین نیز این دیدگاه را پذیرفته اند.^(۳)

در تأیید دیدگاه اول می توان گفت، نگهداری کودک در سنی معین، تکلیف مادر یا پدر است و تابع ضوابط احترام عمل انسان و اصل عدم تبرع نیست. به نظر عرف نیز برای اجرای تکلیف حضانت از طرف مادر یا پدر اجرت تعلق نمی گیرد، بنابراین نظر کسانی که معتقدند نگاهداری و حضانت طفل مجانی و تبرعی است، قوی تر به نظر می رسد و به مصلحت طفل نیز نزدیک تر است، البته اگر حضانت طفل به کسی غیر از پدر یا مادر محول شده باشد، طبق ضوابط کلی

ص: ۴۵۵

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۲۱:۸، مهذب الاحکام ۲۸۰:۲۵.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۸۴:۳۱.

۳- (۳) سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲۸۶:۲، محمد جواد مغنیه، فقه الامام الصادق علیه السلام ۳۱۵:۵.

و عمومی، چون عمل او محترم است به وی اجرت تعلق می گیرد، مگر این که حضانت کننده طفل، قصد تبرع داشته باشد.

ممکن است گفته شود انجام حق حضانت با مجانی بودن آن، ملازمه ندارد، بلکه همان گونه که مادر برای شیر دادن به طفل می تواند مطالبه اجرت کند، حق خواهد داشت برای نگهداری طفل نیز دستمزد و اجرت بگیرد.

در پاسخ می توان گفت: شیر دادن با حضانت متفاوت است، زیرا شیر دادن جزء وظایف زن نیست. افزون بر آن، دلیل روشن از آیات و روایات وجود دارد که زن می تواند برای شیر دادن، به طفل، مطالبه اجرت نماید، در حالی که حضانت از جمله وظایف زن است، پس قیاس حضانت به شیر دادن قیاس مع الفارق است.

البته تمام هزینه حضانت و از جمله اجرت حضانت - بر طبق نظریه کسانی که مادر را مستحق مطالبه اجرت حضانت می دانند - به عهده پدر است و اگر پدر فوت کند و فرزند دارایی داشته باشد از اموال فرزند پرداخت می شود و در مرحله سوّم به عهده مادر و دیگر اقوام مانند جدّ پدری و... می باشد.

۱۳- پایان زمان حضانت

با رسیدن کودک به سن بلوغ و رشد، حضانت پایان می یابد و هیچ کس حتّی پدر و مادر حق حضانت بر او را ندارد، چرا که حضانت، نوعی ولایت است و کسی بر فرد بالغ و رشید ولایت ندارد، بنابراین بعد از بلوغ، فرزند می تواند نزد هر کدام از پدر و مادر یا غیر آن دو که بخواهد، بماند. (۱)

مرحوم محقق در این باره می نویسد: «با رسیدن کودک به سن رشد، ولایت پدر و مادر نسبت به او پایان می یابد و می تواند نزد هر کدام از آن دو که تمایل داشت (۲)، بماند». شهید ثانی نیز می گوید: «این حکم مورد توافق فقها است» (۳).

ص: ۴۵۶

۱- (۱) المیسوط ۶: ۳۹، السرائر ۲: ۶۵۳، کشف اللثام ۷: ۵۴۹، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۵۶۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۳۴۶.

۳- (۳) مسالک الافهام ۸: ۴۳۶.

۱- اصل، با این تقریب که گفته شود اصل، عدم ولایت فردی بر دیگری است، زمان کودکی و عدم بلوغ طفل به مقتضای دلیل، از این اصل خارج شده و بعد از بلوغ تردید پیدا می شود که آیا ولایت باقی است یا خیر؟ اصل، عدم بقای آن است.

۲- اطلاق ادله بلوغ نیز این مورد را شامل می شود، مانند کلام خداوند متعال که می فرماید: یتیمان را بیازماید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند (در آن وقت) اگر در آن ها رشد کافی یافتید، اموالشان را در اختیارشان قرار دهید، (وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ) (۱).

به مقتضای این آیه، آزمایش و امتحان یتیم و دیگر اطفال قبل از بلوغ به جهت این است که معلوم شود آیا توانایی اداره اموال و دیگر امور زندگی خود را دارند یا خیر؟ هم چنین از این آیه، با کمک روایاتی (۲) که ذیل آن وارد شده است، استفاده می شود رشد و خروج طفل از یتیم (حالتی که نیاز به سرپرست داشته باشد) با رسیدن او به سن بلوغ تحقق می یابد و بعد از آن، نسبت به امور خویش دارای اختیار است و نیاز به سرپرست و حضانت ندارد.

۳- در روایات بسیاری که در حد استفاضه، بلکه تواتر معنوی است، بیان شده، بعد از آن که کودک به حد بلوغ رسید مالک امر خود است و می تواند در امور خویش دخالت نماید، مانند این که امام باقر علیه السلام می فرماید: آنگاه که پسر محتمل شد یا به سن پانزده سالگی رسید... مشمول اجرای حدود الهی به صورت کامل قرار می گیرد... هم چنین دختر وقتی به سن نه سالگی رسید، جایز است در امر خرید و فروش دخالت داشته باشد.

(قَالَ: ... إِذَا احْتَلَمَ أَوْ بَلَغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً... أُقِيمَتَ عَلَيْهِ الْحُدُودُ النَّامَةُ... إِنَّ الْجَارِيَةَ إِذَا تَزَوَّجَتْ... وَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ... وَ جَازَ أَمْرُهَا فِي الشَّرَاءِ وَ الْبَيْعِ...)(۳)

ص: ۴۵۷

۱- (۱) سوره نساء ۶:۴.

۲- (۲) ر. ک: وسائل الشیعه ۱: ۴۴-۴۵، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۶ و ۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۲.

از این روایت و دیگر روایاتی که به این مضمون وارد شده، استفاده می شود پسر و دختر هرگاه به سن بلوغ برسند مالک نفس خویش می گردند و می توانند در امور خویش دخالت نمایند. به تعبیری دیگر، ولایت بر آن ها از جمله ولایت بر حضانت، به اتمام می رسد.

۱۵- مراقبت و نظارت بر نوجوانان

هر چند بعد از آن که کودک به سن بلوغ رسید حضانت و ولایت بر او پایان می پذیرد، ولی هر نوجوانی بعد از رسیدن به این مرحله نیز احتیاج به مراقبت دارد، به همین دلیل در عین حال که حق و تکلیف والدین نسبت به حضانت پایان می یابد، ولی از جهت اخلاقی و مصلحت فردی و اجتماعی، پدر و مادر باید خود را موظف بدانند تا رسیدن فرزند به مرحله استقلال فکری و عملی، نظارت و مراقبت خود را نسبت به او ادامه دهند و این نظارت در مورد دختران تا شوهر کردن و در مورد پسران تا انتخاب همسر باید ادامه داشته باشد.

شهید ثانی می فرماید: «بعد از بلوغ و رشد فرزند، برای دختر مکروه و ناپسند است که از مادر خود قبل از ازدواج جدا شود»^(۱). این تعبیر در عبارت برخی دیگر از فقیهان نیز دیده می شود.^(۲)

۱۶- مسائل مربوط به حضانت در حقوق مدنی

الف: حضانت حق و تکلیف ابویین است

طبق ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی حضانت و نگهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابویین است و بدین جهت بر اساس ماده ۱۱۷۵ قانون مدنی طفل را نمی توان از ابویین و یا از پدر و یا مادری که حضانت با اوست، گرفت مگر در صورت وجود علت قانونی.

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی در توضیح تعریف حضانت که پیش تر ذکر شد^(۳)، می نویسد: «در این اقتدار، حق و تکلیف به هم آمیخته است، حقوق پدر و مادر وسیله

ص: ۴۵۸

۱- (۱) مسالک الافهام ۴۳۶:۸.

۲- (۲) اصباح الشیعه: ۴۴۲، تحریر الاحکام الشرعیه ۱۲:۴، التنقیح الرابع ۳:۲۷۱.

۳- (۳) حضانت عبارت از اقتداری است که قانون به منظور نگهداری و تربیت اطفال به پدر و مادر آنان اعطا کرده است. ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۱۳۹:۲.

اجرای تکالیف آنان است و می توان آن را به دو عنصر نگاهداری و تربیت طفل، تجزیه کرد، این دو عنصر به دشواری در عمل، جدای از هم تصوّر می شود.^(۱)

ب: ضمانت اجرای حضانت

طبق ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی هیچ یک از ابویین حق ندارند در مدّتی که حضانت طفل به عهده آن ها است، از نگهداری او امتناع کنند و در صورت امتناع یکی از ابویین، حاکم باید به تقاضای دیگری یا به تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدّعی العموم، نگهداری طفل را به هر یک از ابویین که حضانت به عهده اوست، الزام کند و در صورتی که الزام ممکن یا مؤثّر نباشد، حضانت را به خرج پدر و هر گاه پدر فوت شده باشد، به خرج مادر تأمین کند.

بنابراین هر گاه کسی که مکلف به حضانت طفل می باشد، از انجام تکلیف قانونی خود امتناع کند به وسیله قیم یا اقربای طفل و یا دادستان، از دادگاه شهرستان درخواست الزام ممتنع به انجام تکلیف می شود، پس از رسیدگی و صدور حکم از طرف دادگاه و قطعیت آن، اجرائیه طبق آن صادر می گردد.^(۲)

ج: اولویت هر یک از پدر و مادر در حضانت

در این باره پیش تر قانون مدنی ایران از قول مشهور فقهای امامیه پیروی کرده بود و در ماده ۱۱۶۹ آمده بود: «برای نگهداری طفل، مادر تا دو سال از تاریخ ولادت اولویت خواهد داشت، پس از انقضای این مدّت، حضانت با پدر است، مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم، حضانت آن ها با مادر خواهد بود».

فرق گذاشتن بین پدر و مادر در امر حضانت را چنین توجیه می کردند که، در خانواده ایرانی شوهر رئیس خانواده و دارای ولایت قهری نسبت به اطفال خود است، از این رو جز در سال های نخستین زندگی، که طفل احتیاج بیشتری به مواظبت و مراقبت مادر دارد، باید

ص: ۴۵۹

۱- (۱) همان

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۴.

نگاهداری او به پدر واگذار شود. اما این که چرا اولویت مادر در حضانت پسر تا دو سالگی و در نگهداری دختر تا هفت سالگی مقرر شده بود؟ در پاسخ به این سؤال می گفتند که، دختر برای آموختن هنرها و اموری که ویژه زنان است و به طور کلی برای تربیتی که در خور جنس زن باشد، احتیاج بیشتری به سرپرستی و نگهداری و مراقبت مادر دارد.^(۱)

اما در سال ۱۳۸۱ با تصویب مجلس شورای اسلامی متن ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی مورد بازنگری و تغییر قرار گرفت و این گونه مقرر شد: «برای حضانت و نگهداری طفلی که ابوی او جدا از یکدیگر زندگی می کنند، مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و پس از آن با پدر است». در تبصره این ماده نیز آمد: «پس از سن هفت سالگی، در صورت حدوث اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک، به تشخیص دادگاه می باشد».

بدین ترتیب ملاحظه می شود که قانون گذار ضابطه جنسیت فرزند (دختر و پسر) را رها کرده و نیاز عاطفی آنان را یکسان دانسته است.

ناگفته نماند برخی از فقیهان معاصر نیز بر پایه روایات صحیح چنین نظری را ابراز کرده و نگاشته اند: «اولی آن است که حضانت فرزند چه دختر و چه پسر تا هفت سالگی به مادر واگذار شود»^(۲).

د: حضانت طفل در مورد جدایی ابوی یا فوت یکی از آن ها

در صورتی که نکاح بین ابوی طفل منحل گردد یا در اثر ناسازگاری بدون انحلال نکاح، در محل های جداگانه سکونت نمایند، طفل نزد کسی می ماند که در حضانت او بوده است و طرف دیگر نمی تواند طفل را در حضانت خود قرار دهد، اگرچه پدر باشد، زیرا موجبی برای زوال اولویت حق حضانت موجود نشده است.^(۳)

البته طرف دیگر حق ملاقات طفل را دارا می باشد، ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی در این باره مقرر می دارد: «در صورتی که به علت طلاق یا به هر جهت دیگر، ابوی طفل در یک منزل

ص: ۴۶۰

۱- (۱) سید حسین صفایی و اسدالله امامی، حقوق خانواده - قرابت و نسب و آثار آن ۲: ۱۲۵.

۲- (۲) آیت الله خویی در منهاج الصالحین ۲: ۳۲۱.

۳- (۳) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۵.

سکونت نداشته باشند، هر یک از ابویین که طفل تحت حضانت او نمی باشد، حق ملاقات طفل خود را دارد. تعیین زمان و مکان ملاقات و سایر جزئیات مربوط به آن در صورت اختلاف بین ابویین، با محکمه است.»

ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی نیز در ارتباط با حضانت طفل در صورت فوت یکی از ابویین مقرر می دارد: «در صورت فوت یکی از ابویین، حضانت طفل با آن که زنده است، خواهد بود، هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد.»

ه - شرایط حضانت

منظور از شرایط حضانت، شرایطی است که برای برخورداری از حق حضانت طفل لازم است، این شرایط را در پنج بند مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. عقل

ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی این شرط را در مورد مادر لازم دانسته، ولی بدیهی است که هیچ گاه نمی توان حضانت را به دیوانه واگذار کرد و از این لحاظ فرقی بین مادر و غیر او نیست.

۲. توانایی

در مورد این شرط در قانون مدنی نص صریحی دیده نمی شود، لیکن بدیهی است که نمی توان حضانت را به کسی که توانایی انجام آن را ندارد، واگذار نمود. این نکته را می توان از ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی استنباط نمود، چرا که این ماده دستور می دهد اگر در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی، کسی که حضانت با اوست، صحت جسمانی یا تربیت اخلاقی طفل به خطر بیفتد، دادگاه می تواند حضانت را به دیگری واگذار کند، پس معلوم می شود که در نظر قانون گذار توانایی بر مواظبت و نگهداری طفل شرط حضانت است، البته کسی که حضانت به او واگذار شده می تواند این وظیفه را به دیگری واگذار نماید.

۳. شایستگی اخلاقی

دوباره این شرط در قانون مدنی با صراحت، سخن به میان نیامده است، لیکن می توان لزوم آن را از ماده ۱۱۷۳ استنتاج کرد، متن ماده مذکور

ص: ۴۶۱

(اصلاحی ۱۳۷۶/۸/۱۱) بدین قرار است: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر و یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رییس حوزه قضایی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند.

موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است:

۱ - اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار.

۲ - اشتهار به فساد اخلاق و فحشا.

۳ - ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی.

۴ - سوء استفاده از طفل و یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی، مانند فساد و فحشا، تکدی گری و قاچاق.

۵ - تکرار ضرب و جرح خارج از متعارف».

۴. عدم ازدواج با شخص دیگر

طبق ماده ۱۱۷۰ قانون مدنی مادر تا زمانی دارای حق حضانت است که شوهر دیگری اختیار نکرده باشد و ازدواج مادر با شخصی غیر از پدر طفل، مانع از حضانت است.

۵. اسلام

در حقوق ایران، قانون گذار اشاره ای به شرط اسلام نکرده است، لیکن با توجه به فقه امامیه و ملاک ماده ۱۱۹۲ قانون مدنی که مربوط به وصی است و اصل ۱۶۷ قانون اساسی، می توان گفت: کفر مانع حضانت است (۱)، زیرا حضانت، ولایتی است که ابوبن بر شخص صغیر دارند و طفل مسلمانی که در تحت تربیت کافر قرار گیرد، باورهای او را می پذیرد و به اخلاق و خوی او در می آید. (۲).

ص: ۴۶۲

۱- (۱) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۱۳۴:۲.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۷:۵.

و: اجرت حضانت

از ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی که می گوید: «نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف است». چنین استنباط می گردد که پدر و مادر در نگهداری و حضانت طفل به تکلیف قانونی خود عمل می کنند و برای انجام این وظیفه قانونی، حق مطالبه اجرت ندارند، زیرا ماده مزبور دلالت دارد که حضانت تکلیف است.

هم چنین قسمت اول ماده ۱۱۷۲ نیز که می گوید: «هیچیک از ابرین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل به عهده آن هاست از نگهداری او امتناع کنند...». نظریه مجانی بودن عمل حضانت را تأیید می نماید. (۱)

یکی از حقوقدانان در این باره می گوید: «حضانت طفل از قوانین آمره می باشد، بدان جهت پدر و مادر نمی توانند مطالبه اجرت نسبت به عمل خود بنمایند، اگرچه طفل از خود، دارایی داشته باشد». (۲)

ص: ۴۶۳

۱- (۱) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۲: ۱۴۰.

۲- (۲) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۲، ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۱۴۷.

۱- تربیت در لغت

تربیت در لغت از ماده «ربا» به معنی «زاد و نما»؛ افزایش یافت، نمو کرد، گرفته شده است (۱). در لسان العرب می نویسد: «ربا الشئی یربو ربواً و رباءاً: ای زاد و نما» (۲).

هم چنین تربیت از کلمه «رَبَّ» به معنی مالک، سید و مربی اشتقاق می یابد و این گونه معنی می شود: انجام وظیفه کردن به شیوه نیکو و پسندیده.

«رَبَّ ولده و الصبی یربّه رباً» (۳)، یعنی کودک خود را نیکو تربیت کرد و برای او به نحو شایسته انجام وظیفه نمود.

۲- تعریف تربیت

با در نظر گرفتن مفهوم لغوی، می توان تربیت را این گونه تعریف کرد: تربیت عبارت است از انتخاب رفتار و گفتار مناسب، ایجاد شرایط و عوامل لازم و کمک به شخص مورد تربیت، تا بتواند استعدادهای نهفته اش را در تمام ابعاد وجودی خویش به طور هماهنگ پرورش داده و شکوفا سازد و به سوی هدف و کمال مطلوب، به تدریج حرکت کند.

ص: ۴۶۴

۱- (۱) مصباح المنیر: ۲۱۷، مجمع البحرین ۲: ۶۷۰-۶۷۱.

۲- (۲) لسان العرب ۳: ۲۹.

۳- (۳) همان: ۱۴.

مقصود از تربیت کودک به طور خاص آن است که مربی، اعم از پدر، مادر، معلم و...، طفل را در بُعد روحی و اخلاقی پرورش دهد، به گونه ای که جسم و جان و عقل و علم او افزایش یابد و در این باره به طوری انجام وظیفه نماید که آن چه به مصلحت اوست از امور مربوط به دین و دنیای وی، انجام پذیرد.

این معنی را می توان از بعضی آیات قرآن استفاده کرد، مانند آن که می فرماید: (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِیراً) (۱). یعنی برای پدر و مادر خویش از درگاه خداوند در زمان حیاتشان طلب مغفرت و رحمت بنما، پاداش آن چه تو را در کودکی تربیت نموده اند. (۲)

لفظ «رحمت» در آیه شریفه در برگیرنده همه کارهای پسندیده مربوط به دین و دنیا است و شخص از پروردگار خویش درخواست می نماید، آن گونه که پدر و مادر نسبت به کارهای پسندیده مرا تربیت کرده و به من احسان نمودند، آن ها را مشمول رحمت و مغفرت خویش قرار ده. (۳)

از کلمه «ارْحَمْهُمَا» استفاده می شود پدر و مادر باید بر اساس محبت، فرزندان خود را تربیت نمایند. هم چنین از کلمه «رَبَّیْتَنِی» استفاده می شود انسان باید از مریدان خود تشکر و قدردانی کند. (۴)

۳- تربیت در اصطلاح فقه و حقوق

در عبارات فقها اصطلاح خاصی در تعریف تربیت یافت نشد و مقصود آن ها از این واژه همان معنی لغوی است، بدان جهت به زنی که طفل را شیر می دهد و او را نظافت و نگهداری و در جهت مصلحت او انجام وظیفه می نماید «مربیه» می گویند. (۵)

ص: ۴۶۵

۱- (۱) سوره اسراء ۱۷: ۲۴.

۲- (۲) مجمع البیان ۶: ۲۴۱.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر الکبیر (۱۹-۲۱): ۳۲۷.

۴- (۴) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۲: ۷۱ به بعد.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱: ۵۴، جواهر الکلام ۶: ۲۳۱، جامع المدارک ۱: ۲۲۲.

آنان حضانت را هم به معنی تربیت دانسته و در تعریف آن گفته اند: «حضانت: ولایت و اقتداری است برای تربیت نمودن طفل» (۱). البته برخی دیگر فائده حضانت را تربیت طفل دانسته اند. (۲)

در اصطلاح حقوقی نیز تربیت به معنای پرورش روحی و اخلاقی اطفال به کار رفته است (۳). یکی از صاحب نظران در حقوقی مدنی آن را این گونه تعریف می نماید: «تربیت طفل عبارت است از آموختن آداب اجتماعی و اخلاق متناسب با محیط خانوادگی او و هم چنین کوشش در فراگرفتن علم یا صنعت یا حرفه متناسب با زمان و وضعیت اجتماعی خانوادگی که بعداً بتواند به وسیله به دست آوردن عایدات کافی، زندگانی خود را به رفاه بگذارند» (۴). این تعریف شامل تعلیم نیز می باشد.

۴- تعلیم در لغت

تعلیم از واژه «علم» اشتقاق یافته که به معنی ضدّ جهل است و به معنی معرفت و آگاهی نیز به کار رفته است. (۵)

راغب در مفردات می نویسد: «اعلام و تعلیم در اصل به یک معنی است، اعلام در موردی به کار می رود که خبری سریعاً ذکر شود، و تعلیم مربوط به جایی است که چیزی تکرار گردد، به صورتی که اثر آن در نفس متعلم باقی بماند» (۶).

۵- تعریف تعلیم

بنابراین تعلیم عبارت است از آموختن معلم آن چه را که می داند و می شناسد، با تکرار و تکثیر به متعلم، به طوری که اثر آن در نفس او باقی بماند.

ص: ۴۶۶

۱- (۱) قواعد الاحکام ۱۰۱:۳، مسالک الافهام ۴۲۱:۸.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۴۴:۱۲.

۳- (۳) سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده ۱۴۹:۲.

۴- (۴) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۰:۵.

۵- (۵) مصباح المنیر: ۴۲۷، مجمع البحرین ۱۲۵۹:۲، لسان العرب ۴۱۶:۴.

۶- (۶) مفردات الفاظ القرآن: ۵۸۰-۵۸۱.

به عبارت دیگر، تعلیم عبارت است از انتقال علوم و فنون و به طور کلی انتقال دانسته ها به فراگیر (متعلم).

معلم به وسیله زبان و مناظر قابل رؤیت، کلمات و جمله هایی را با تکرار به متعلم القامی کند، این الفاظ و مناظر از طریق گوش و چشم در اعصاب و مغز متعلم اثر می گذارد، و چون متعلم با معانی این الفاظ آشنا است، معانی و مفاهیم مزبور وارد ذهنش می شود و به این وسیله به مقصود متکلم پی می برد و به مطالب آگاه می گردد و به اصطلاح، عالم می شود و استعداد آگاهی خود را به فعلیت آگاهی تبدیل می سازد و نفس خویش را به کمال می رساند. پس معلم، مفاهیم و معانی علمی را از ذهن خودش به ذهن متعلم منتقل نمی سازد، بلکه در این مورد نقشی جز سخن گفتن و القای الفاظ ندارد.

به عبارت دیگر، معلم با ادای کلمات، زمینه را برای فهم و درک فراگیر فراهم می کند. بدین ترتیب از آن چه گفته شد، روشن گردید تعلیم نیز نوعی تربیت به شمار می آید. (۱)

۶- تعلیم در اصطلاح فقهی

فقیهان در معنای تعلیم نیز همانند تربیت، اصطلاح خاصی ندارند و مقصودشان از تعلیم همان معنای لغوی است. دقت در عبارات آنان (۲) که در خصوص تعلیم ذکر نموده اند، این مدعا اثبات می گردد.

۷- اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام

بشر با این که یکی از موجودات زنده ی این عالم است و از همان عناصری که سازنده ی سایر موجودات است، ساخته شده است ولی ویژگی ها و تمایزاتی دارد که او را از تمام موجودات زنده جهان جدا می سازد.

حساب انسان با درختان، و گیاهان و با حشرات و حیوانات از جهات متعدد فرق دارد، از آن جمله این که، حیوانات برای وصول به کمال لایق نوعی خود، احتیاج به تعلیم و

ص: ۴۶۷

۱- (۱) ر. ک: سید محمد باقر حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت: ۱۱ به بعد.

۲- (۲) الخلاف ۳: ۵، مسأله ۵۲، تذکره الفقهاء ۴: ۳۳۵، مسأله ۵۹۹، شرائع الاسلام ۲: ۱۰، مسالک الافهام ۳: ۱۲۸.

تربیت ندارند، بلکه غرائزی که خداوند به هر یک از آنان عطا فرموده است، به طور منظم و خودکار در تمام مراحل زندگی، آن‌ها را رهبری می‌کند و هر کدام مسیر تکامل خود را به درستی می‌پیمایند، ولی بشر به آموزش و پرورش و فراگرفتن بسیاری از مطالب نیازمند است و اگر با روشهای علمی و عملی، تربیت نشود، به کمال لایق انسانیت نمی‌رسد و هرگز استعدادهای درونیش از قوه به فعلیت نمی‌رسد.

موسی و هارون به امر الهی نزد فرعون آمدند تا او را به خدای یگانه دعوت کنند، فرعون از آنان سؤال کرد، خدای شما دو نفر کیست؟ (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى) (۱) موسی گفت: خدای ما آن کسی است که به هر موجودی آن چه شایسته آن بوده است، عطا فرموده، به علاوه او را هدایت و راهنمایی نموده است، (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) (۲).

ساختمان طبیعی حیوانات و نوع غذاهایی که احتیاج دارند، متفاوت است و خداوند حکیم برای ادامه حیات به هر حیوانی، ابزارهای لازم را به تناسب شرایط زندگی عنایت فرموده است.

البته قسمتی از برنامه های زندگی و قوانین تکاملی بشر با هدایت تکوینی خداوند اداره می‌شود و در آن موارد مانند حیوانات و حشرات، احتیاج به معلم و مربی ندارند، معده در هضم غذا و کبد در جذب مواد غذایی، معلم لازم ندارند و وظیفه خود را به خوبی می‌شناسند.

ولی استعدادها و قابلیت های مخصوصی نیز در انسان نهفته است که در هیچ حیوانی وجود ندارد، این قابلیت ها می‌تواند آدمی را در مدارج ایمانی و مراحل اخلاقی به اوج اعلاى انسانیت برساند و او را از هر پلیدی و ناپاکی محفوظ نگاه دارد و در مجاری علمی و درک نوامیس خلقت حاکم بر جهان طبیعت سازد و کلیه نیروهای ارضی و موالیذ زمین را مطیع و فرمانبردار او قرار دهد و به اجرام سماوی دست یازی کند و آن‌ها را نیز مسخر نماید.

ص: ۴۶۸

۱- (۱) سوره طه ۴۹:۲۰.

۲- (۲) همان: ۵۰.

این سرمایه منحصر به انسان می باشد و در باطن وی به صورت قابلیت و استعداد نهفته است و این ذخایر عظیم از قوه به فعلیت می آید و قابل بهره برداری می شود. صداها و آهنگ های حیوانات که هر یک به منزله علامتی است، احتیاج به تعلیم و تربیت ندارند، ولی سخن گفتن که اولین و ساده ترین ظهور انسانیت است، بدون مربی نمی شود. اگر کودکی را از روز ولادت در تنهایی نگاه بدارند و با او حرف نزنند، قطعاً قابلیت تکلم در او می میرد و به فعلیت نمی رسد، سایر استعدادهای علمی انسان نیز فقط از راه تعلیم و تربیت بروز می کند. (۱)

از آن چه ذکر شد اهمیت تربیت در ظاهر ساختن کمالات باطنی بشر و به فعلیت آوردن استعدادهای درونی وی، واضح گردید.

در آیات قرآن یکی از اهداف مهم ارسال پیامبران، تزکیه و تربیت انسان بیان شده، خداوند متعال در این زمینه می فرماید: او کسی است که از میان مردم درس نخوانده، رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آن ها بخواند و آن ها را تزکیه نماید و کتاب و حکمت بیاموزد، (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ). (۲)

این مضمون چهار بار (۳) در قرآن ذکر شده است. در این آیات خداوند متعال هدف نهایی در بعثت انبیا را تزکیه و هدایت مؤمنین و تعلیم کتاب و حکمت به آن ها بیان می فرماید.

تزکیه از ماده «زکات» به معنی نمو و افزایش، و پاکیزگی از آلودگی ها و کثافات است. (۴) شیخ طوسی در این باره می گوید: «تزکیه مؤمنین به این است که آن ها را به آن چه به وسیله آن در بعد روحی و اخلاقی، پاکیزه می گردند و به راه خیر و سعادت هدایت می گردند، دعوت می نماید». (۵)

ص: ۴۶۹

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱: ۱۷۹-۱۸۰.

۲- (۲) سوره جمعه ۶۲: ۲.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۱۲۹ و ۱۵۱، سوره آل عمران ۳: ۱۶۴.

۴- (۴) مصباح المنیر: ۲۵۴، مجمع البحرین ۲: ۷۷۶، لسان العرب ۳: ۱۹۲، مفردات الفاظ القرآن: ۳۸۰.

۵- (۵) تفسیر التبیان ۳: ۳۹.

مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه شریفه (خُدُّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ... (۱)) می نویسد: کلمه تطهیر به معنی برطرف کردن چرک و کثافت از چیزی است که بخواهند پاک و صاف شود و آماده نشو و نما گردد و برکاتش ظاهر شود، و کلمه تزکیه به معنی رشد دادن همان چیز است، بلکه آن را ترقی داده، خیر و برکات را در آن بروز دهد، مانند درخت که با هرس کردن شاخه های زاندهش، نموش بهتر و میوه اش درشت تر می شود. (۲)

در آیه دیگری آمده است: هر کس نفس خود را تزکیه نموده رستگار شده است و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه، آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است. (فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَفَدَّ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا). (۳) این آیه با صراحت اعلام می دارد، فلاح و رستگاری و سعادت از آن کسی است که نفس خویش را تربیت نماید و با کسب فضائل اخلاقی و انجام اعمال نیک، رشد و نمو دهد و از آلودگی ها (عصیان و کفر) پاک سازد.

کلمه «دَسَّاهَا» از ماده «دس» در اصل به معنی داخل کردن چیزی توأم با کراهت است و در این جا کنایه از آلودگی به گناه و معصیت و خویهای شیطانی و درست نقطه مقابل تزکیه است.

جالب این که، خداوند متعال این مطلب را بعد از سوگندهای پی در پی که در آغاز این سوره آمده و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن نسبت به یک مطلب را در خود جای داده است، بیان می کند و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش. (۴) به هر صورت مقصود از تزکیه در این آیات، درجه بالا و مرتبه نهایی تربیت است.

ص: ۴۷۰

۱- (۱) سوره توبه ۹: ۱۰۳.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۹: ۳۷۷.

۳- (۳) سوره شمس ۹۱: ۹-۱۰.

۴- (۴) تفسیر نمونه ۲۷: ۳۸ و ۴۸-۴۹.

هم چنین در روایات بسیاری بر اهمیت تربیت و تزکیه تأکید گردیده است و می توان آن ها را به دسته های مختلف تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی است که هدف از بعثت انبیاء را تربیت نفوس و تعلیم مکارم اخلاق می داند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: دلیل بعثت و رسالت من به اتمام رساندن مکارم اخلاق بین مردم است. «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (۱). کلمه تتمیم در موردی به کار می رود که چیزی کامل نباشد و شخصی آن را کامل گرداند، گویا مکارم اخلاق در امت های گذشته کامل نشده و با شریعت اسلام کامل می گردد، هم چنین از این کلمه استفاده می شود، این هدف، مشترک بین جمیع انبیا است.

دسته دوم: روایاتی است که در بیان پاداش عظیم تربیت وارد شده، مانند آن که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام و معاذ بن جبل فرموده است: یا علی! اگر خداوند یک نفر را به وسیله تو هدایت نماید، برای تو بهتر است از نعمت های بسیار و گران قیمت (۲). در نقل دیگری فرموده است، از دنیا و آن چه در آن است بهتر است. «لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» (۳). دسته سوم:

روایاتی است که در بیان مقام فقها به عنوان مربی مردم به طور خاص صادر شده است. مانند آن که امام عسکری از امام رضا علیهما السلام نقل می کند، در روز قیامت به برخی از فقها گفته می شود: ای کسی که ایتم آل محمّد صلی الله علیه و آله را سرپرستی کردی، بایست و در مورد ضعفا و دوستان و کسانی که آن ها را هدایت نمودی و یا علم آموختی، شفاعت کن، او می ایستد و جماعت بسیاری از مردم که آن ها را تربیت نموده یا علم آموخته، شفاعت می کند. (۴).

ص: ۴۷۱

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۱: ۱۸۷، باب ۶ من ابواب جهاد النفس، ح ۱، سفینه البحار ۲: ۶۷۶، کنز العمال ۳: ۱۶، ح ۵۲۱۷.

۲- (۲) «لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرَ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ» مرآة العقول ۳: ۲۷۷-۲۷۸، «حُمْرُ النَّعَمِ» مثل کسی است که در بیان اشیای نفیس به کار می رود.

۳- (۳) منیه المرید: ۱۲.

۴- (۴) بحار الانوار ۲: ۵، کتاب العلم، ح ۱۰.

دوران کودکی (۱) انسان از تمام حیواناتی که دوران کودکی دارند، طولانی تر است.

بعضی از حیوانات اساساً دوران کودکی ندارند، مثل نوع ماهی ها و حشرات و بعضی دیگر مثل درندگان و پرندگان و چهارپایان دوران کودکی دارند، زیرا پس از ولادت برای تغذیه و مراقبت، به پدر و مادر و بعضی تنها به مادر محتاجند، ولی به طور عموم دوران کودکی حیوانات از چند هفته یا چند ماه تجاوز نمی کند و خیلی زود از پدر و مادر بی نیاز شده و مستقلاً به زندگی خود ادامه می دهند، در حالی که دوران کودکی فرزندان انسان، بیش تر و مدّت احتیاجشان به پدر و مادر طولانی تر است.

بچه انسان دو سال شیر می خورد و مادر در طول این مدّت مراقبت های لازم را در بهداشت و شستشوی کودک به عمل می آورد، به علاوه او را از حوادث، سرما و گرما محافظت می نماید و موقعی که او را از شیر می گیرد آماده زندگی نیست، بلکه کودک ناتوانی است که باید تحت مراقبت پدر و مادر باشد و سال ها بر او بگذرد تا برای زندگی مستقل، انسان شایسته ای شود، گرچه سرعت رشد عضلانی در حیوان و کندی آن در انسان یکی از علل کوتاهی ایام کودکی حیوان است، ولی بدون تردید یک علت مهم طول دوران کودکی بشر، مربوط به تعلیم و تربیت اوست، زیرا بچه حیوان برنامه و دانستنی های زندگی را از راه غریزه خداداد به طور خودکار می داند و احتیاج به فراگرفتن و تربیت ندارد، لیکن بچه انسان علاوه بر تغذیه و بهداشت، باید برنامه های دامنه دار زندگی را از مادر بیاموزد و در واقع اطفال بشر از مادران دو غذا می گیرند، غذای جسم و غذای روح و جان، آغوش مادران بشر علاوه بر تغذیه جسم، مدرسه تربیت کودک است و دوران این مدرسه طولانی است و تا وقتی فرزند از این مدرسه فارغ التحصیل نشود، کودک است. (۲)

ص: ۴۷۲

۱- (۱) مراد از دوران کودکی، اوقاتی است که فرزندان نمی توانند مستقلاً زندگی کنند و به پدر و مادر محتاجند.

۲- (۲) ر. ک: گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱:۲۹۹ الی ۲۳۱، با تلخیص.

بدان جهت، اسلام همان گونه که به سلامت جسمی و توانمندی فرزندان اهمیت داده است، توجه به جنبه های روحی و اخلاقی آنان نیز لازم دانسته است، بلکه می توان گفت توجه به نیازهای مادی فرزندان، مقدمه و زمینه ی لازم برای کسب ارزشهای اخلاقی آن هاست.

به عبارت دیگر، آن چه بیش از هر چیز در تعالیم اسلامی مورد تأکید قرار گرفته، جنبه های تربیتی و اخلاقی فرزندان است، زیرا تأمین خواسته های معیشتی فرزندان بر اساس علاقه های غریزی و عاطفه پدر و مادری در مرحله نخست، امری طبیعی است.

آن چه مهم است، تلاش برای تربیت فرزندان صالح و مفید در جامعه می باشد، زیرا پایه و اساس سعادت و رستگاری از این مرحله آغاز می گردد، چرا که در این دوره کودک فقط پدر و مادر و محیط خانواده خود را می شناسد و به اصطلاح، چشم و گوش او بسته است و تنها تحت پوشش شخصیت خود تغذیه روحی و فکری می شود، در این دوره روح کودک فوق العاده حساس و اثرپذیر است و همه رفتارها را در خود ضبط می نماید و به تدریج در دراز مدّت آن چه را که دیده و یا شنیده بروز می دهد. بدین جهت اگر پدر و مادر در این دوره در تربیت فرزند سهل انگاری کنند و خود در عمل الگوی تربیتی شایسته ای برای کودکان نباشند و تنها به امر و نهی خشک و خالی اکتفا کنند، کودکان نسبت به چنین توصیه هایی حساسیت لازم نشان نمی دهند و به رفتارها و تخلّقات نامطلوب گرایش خواهند یافت و در بیرون از خانه با الگوهای منفی اخلاقی که روبرو می شوند اقبال و اثرپذیری بیشتری از خود نشان می دهند و بعد از آن، تربیت آنان در دوران جوانی و میان سالی بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است.

۹- سفارش اولیای دین به تعلیم و تربیت در دوران کودکی

در روایات وارد شده از اولیا و مریدان دینی، به مسأله تربیت در دوران کودکی بسیار اهمیت داده شده است. روایات در این زمینه بسیار است، این روایات را به چند دسته تقسیم و از هر دسته نمونه هایی ذکر می نمایم:

ص: ۴۷۳

دسته اول: روایاتی است که دلالت دارند کودکان بر فطرت پاک توحیدی متولد می شوند و پدر و مادر در باور ساختن این فطرت و هدایت آنان به سوی فلاح و رستگاری مسئولیت سنگینی به عهده دارند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده اند: هر طفلی بر فطرت خداشناسی و توحید (اسلام) متولد می شود و پدر و مادر او سبب می شوند تا به دین یهود و یا نصاری و یا غیر این دو گرایش پیدا کند. «قال: ما من مولودٍ یولدُ إلاّ علی الفطره فأبواه اللذان یهودانه و یصرّانه و یمجسانیه» (۱). مقصود از فطرت

(۲) در این روایت، توحید و خداشناسی است و از آن استفاده می شود پدر و مادر می توانند فطرت خداشناسی کودک را از قوه به فعلیت برسانند، اگر او را در سنین کودکی با روش صحیح تربیت نمودند، سعادت مند می گردد، در غیر این صورت در راه شقاوت گام بر می دارد.

ب: رسوخ تربیت در قلب کودک

دسته دوم: روایاتی است که دلالت دارند تربیت در طفولیت در قلب کودک رسوخ می کند و آثار آن در تمام عمر بروز می نماید. امیر المؤمنین علیه السلام در سفارشی به فرزند خود امام حسن مجتبی علیه السلام به زمینه بسیار مستعد روحی کودکان برای رشد و تکامل اشاره کرده، می فرماید: بی تردید دل کودک و نوجوان چون زمینی خالی، آماده پذیرش هر بذری است که در آن افکنده شود پس به تربیت تو شتافتم پیش از آن که دلت سخت شود و خاطرت به چیزی مشغول گردد. «و إنما قلبُ الخِیْثِ کالْأَرْضِ الخالیهِ ما أُلْقِیَ فیها مِن شِئٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ یَقْسُو قَلْبُکَ وَ یَسْتَعْلُ قُبُکَ» (۳).

ص: ۴۷۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.

۲- (۲) کلینی در الکافی در حدیث صحیح، از زراره نقل می کند، وی می گوید: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه قرآن (فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) سوره روم ۳۰: ۳۰ سؤال کردم؟ فرمودند: مقصود این است که خداوند مردم را بر فطرت خداشناسی و توحید آفرید. الکافی ۲: ۱۲، باب فطره الخلق علی التوحید، ح ۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۸، باب ۸۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

هم چنین آن حضرت می فرماید: آموزش در کودکی، همانند نقش بر سنگ است

(۱) که هرگز از بین نمی رود.

امام صادق علیه السلام نقل می کند، حضرت لقمان علیه السلام به فرزندش این گونه سفارش کرد، فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی در بزرگی از آن بهره خواهی برد. فرزندم، هر که جویای ادب و معرفت باشد در راه آن اهتمام می ورزد و خود را به رنج سختی می کشاند و هر کسی چنین باشد معرفت و همت والا پیدا می کند و ادب آموزی را پیشه و سیره خود قرار ده و بر حذر باش از سستی و تنبلی در این راه و این که ادب را بگذاری و چیز دیگری را طلب کنی. (۲)

ج: هفت سال تربیت مستمر

دسته سوم: روایاتی است که در آن ها به سن کودک برای تعلیم و تربیت اشاره شده و از آن ها استفاده می شود که درخت تربیت به تدریج رشد و نمو می کند و در دراز مدّت تنومند و بارور می شود. به بیان دیگر تربیت، صبر و بردباری و دقت و هوشیاری و نظارت مستمر را می طلبد، اما ثمری که در پی دارد آن چنان شیرین و مسرت بخش است که پدر و مادر را از همه تلاش هایی که در این باره کرده و می کنند، راضی و خشنود می سازد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: فرزندت را بگذار هفت سال بازی کند، سپس هفت سال زیر نظر داشته باش و تحت تربیت مستمر و بی وقفه خود قرار ده، آن گاه اگر رستگار شد که چه بهتر و گرنه معلوم می شود در او خیری نیست. «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَالزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سَنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَإِنَّهُ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ». (۳) در بیان دیگری آن حضرت می فرماید: کودک تا هفت سالگی با بازی و سرگرمی پرورش می یابد، در هفت سال دوم باید به تعلیم و تربیت او اهتمام نمود، پس از آن در هفت سال سوم لازم است مسائل حلال و حرام را بیاموزد و آن ها را رعایت کند.

(۴)

ص: ۴۷۵

۱- (۱) قَالَ: «أَلْعَلِمُ مِنَ الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ»، بحارالانوار ۱: ۲۲۴، ح ۱۳.

۲- (۲) «يَا بُنَيَّ إِنْ تَأَدَّبْتَ صَغِيرًا انْتَفَعْتَ بِهِ كَبِيرًا...» تا آخر حدیث، بحارالانوار ۱۳: ۴۱۹، ح ۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۳، باب ۸۲ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) الکافی ۶: ۴۷، ح ۳.

دسته چهارم: روایاتی است که والدین را به تربیت فرزندان خود تشویق می نماید. امام صادق علیه السلام فرموده است: بهترین چیزی که پدران می توانند برای فرزندان خود به ارث بگذارند ادب و تربیت نمودن آنهاست نه مال، زیرا مال از بین می رود ولی تربیت فرزندان ماندگاری و دوام دارد. «إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَّثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبَ لَا الْمَالَ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْأَدَبُ بَيَقِي» (۱). هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: بهترین هدیه ای که پدر می تواند به فرزند خویش دهد، آن است که او را نیکو تربیت نماید.

(۲) ه -: پدر و مادر مسئول تربیت کودکانند

دسته پنجم: روایاتی است که پدر و مادر را مسئول تربیت فرزندان می داند، از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند: شما در مقابل یکدیگر مسئولیت دارید... مرد نسبت به خانواده، و اهل بیت خویش نگاهبان است و باید آن ها را محافظت نماید و در مورد آنان مسئولیت دارد، زن نیز نسبت به فرزندان این گونه می باشد... «قال:... الرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُمْ...» (۳). هم چنین امام سجاد علیه السلام در رساله ای که به رساله حقوق شهرت یافته خطاب به پدران فرموده است: شما در مقابل فرزند که ولایت و سرپرستی او را داری مسئول می باشید، تا به نحو شایسته او را تربیت نمایید و به راهی که بتواند خداوند را بشناسد، راهنمایی و هدایت کنید،

«وَأَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَكَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَالذَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ» (۴). و: فوائد تربیت

فواید تربیت صحیح در دوران کودکی و نوجوانی، آن چنان روشن و آشکار است که نیاز به بحث و بررسی ندارد، زیرا قسمت عمده پیروزی ها و موفقیت ها و بسیاری از شکست ها و نابسامانی های دوره بزرگسالی ریشه در کمال تربیت یا سوء تربیت در دوره کودکی دارد.

ص: ۴۷۶

۱- (۱) همان ۸: ۱۵۰، ح ۱۳۲.

۲- (۲) قال: «مَا تَحَلَّ وَالدُّ وَلَدًا نُحَلًّا أَفْضَلَ مِنْ أَدَبٍ حَسَنٍ» مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۳- (۳) مجموعه ورام ۱: ۶، صحیح البخاری ۱: ۲۴۲، ح ۸۹۳.

۴- (۴) تحف العقول: ۲۶۳، باب حق الرحم.

شاعر نامدار سعدی می گوید:

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست

چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

دسته ششم: روایاتی است که در آن ها به فواید تربیت صحیح اشاره شده است، به عنوان نمونه:

از لقمان حکیم نقل شده که خطاب به فرزند خویش گفته است: فرزندم، تربیت صحیح را خلق و عادت همیشگی خود قرار ده، زیرا تو جانشین گذشتگان و الگوی آیندگان خواهی بود که از ادب تو بهره مند خواهند شد، راغبان چشم امید به ادب تو دارند و خائفان از صولت و حشمت تو هراسانند. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: فرزندی که به طور صحیح تربیت شده، گلی است که خداوند بین بندگانش تقسیم می نماید [همانگونه که مردم از بوی گل لذت می برند، وجود فرزند صالح و نیکوکار نیز لذت بخش می باشد] حضرت در ادامه فرمود: گلهای من در دنیا امام حسن و امام حسین علیهما السلام می باشند. (۲)

هم چنین در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: ارثی که خداوند به بندگانش می دهد، فرزند مؤمن، صالح و پرهیزگار است، او برای والدین خویش به درگاه الهی استغفار می نماید. «قال: میراثُ الله من عبده المؤمن الولد الصالح يستغفر له». (۳)

۱۰- اقسام تربیت

تربیت دارای اقسامی است که مهم ترین آن ها عبارت است از:

الف: تربیت جسمی

مقصود از تربیت جسمی آن است که مربی، اعم از پدر و مادر و دیگران، کودک را در برابر سرما و گرما و آفات و حوادث مختلف، از آسیب محافظت نماید و حوایج مادی

ص: ۴۷۷

۱- (۱) بحارالانوار ۱۳: ۴۱۹، ح ۱۳.

۲- (۲) الکافی ۶: ۲، ح ۱.

۳- (۳) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۸۱، باب فضل الاولاد، ح ۴۶۸۹.

او از جهت بهداشت و نظافت و تغذیه و دیگر امور برطرف سازد، بنابراین آن چه مربوط به حضانت طفل است، تربیت جسمی محسوب می شود.

ب: تربیت ایمانی

مقصود از تربیت ایمانی، پرورش و ربط دادن کودک به اصول اعتقادی است، مانند اعتقاد به خداوند متعال، رسولان الهی، ملائکه، ائمه اطهار: و دیگر مبانی اعتقادی و نیز وادار نمودن طفلی که مفهوم عبادت (مانند نماز و روزه) را می شناسد به انجام آن و نیز به تلاوت قرآن و دوستی اهل بیت پیامبر.

ج: تربیت اخلاقی

مقصود از آن، پرورش و ربط دادن کودک به فضائل اخلاقی و وجدانی است بدین ترتیب که اخلاق پسندیده را به او تلقین کرده و در جهت پذیرش و تخلّق و عادت به آن ها سعی وافر نماید.

د: تربیت عقلی

مقصود از آن، کمک فکری به کودک است به گونه ای که عقل و استعداد وی در دراز مدّت قوی و بارور گردد و بتواند آن چه به نفع اوست از علوم و فنون را بیاموزد و از آن چه به ضرر اوست دوری گزیند. (۱)

۱۱- حکم تعلیم و تربیت

به نظر می رسد که فقها به دلیل بدیهی و روشن بودن مسأله، تعلیم و تربیت کودکان را به طور مستقل مطرح ننموده اند ولی از عباراتشان در ابواب مختلف مثل باب حضانت (۲)، ابواب عبادات (۳) و غیر آن چنین استفاده می شود که بر اولیا واجب است اطفال خود را نسبت

ص: ۴۷۸

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۲۶۴ الی ۲۶۶.

۲- (۲) ر. ک: ریاض المسائل ۱۲: ۱۴۴، مختلف الشیعه ۷: ۳۱۴، الدروس الشرعیه ۳: ۷۶، جواهر الکلام ۳۸: ۱۷۴.

۳- (۳) ر. ک: الخلاف ۱: ۳۰۵، مسأله ۵۲، المقنعه: ۳۶۰-۳۶۱، نهایه الاحکام: ۱: ۳۱۸، تذکره الفقها ۴: ۳۳۵، مسأله ۵۹۹، مفتاح الکرامه ۵: ۲۴۳.

به پذیرش اصول اعتقادی تربیت نمایند و احکام واجبات و آن چه شارع مقدس به انجام آن اهتمام دارد را به آنان بیاموزند، هم چنین بر اولیا واجب است که کودکان را از آن چه برای آن ها مضر می باشد و شارع تحقّق نیافتن آن را در خارج مهم دانسته، منع نمایند(۱) و به ترک آن عادت دهند، هم چنین مستحب است کودکان را در جهت کسب ارزش ها و فضائل اخلاقی تربیت نمایند و علوم و فنون مفید را آموزش دهند.

امام خمینی رحمه الله در این باره می نویسد: «بر ولی کودک لازم است که او را از آن چه موجب فساد اخلاق می شود، محافظت نماید، تا چه رسد به آن چه مضر به اعتقادات وی می باشد»(۲).

آیه الله گلپایگانی نیز در این باره می گوید: «والدین موظفند کودکان خود را در جهت کسب اخلاق کریمه و آداب پسندیده تربیت نمایند و بر انجام کردار نیک و صفات مردانگی و کرامت عادت دهند و از آن چه به حال خود و دیگران مضر است، منع نمایند و به طور کلی ولی کودک وظیفه دارد او را به انجام آن چه صلاح و خیر است، ترغیب و تشویق نماید. تنبیه و تأدیب اطفال در این گونه موارد ظلم نیست، بلکه احسان به آن ها است تا در زندگی دنیا سعادت مند و به نعمت های الهی در آخرت دسترسی پیدا کنند»(۳).

۱۲- ادله وجوب تعلیم و تربیت

اول: آیاتی از قرآن

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خود را از آتشی که هیزم آن، انسان ها و سنگ ها هستند، محافظت نمایید. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ). (۴).

ص: ۴۷۹

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۴۹:۷، تراث شیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۶۱، عروه الوثقی، (احکام صلاه القضاء)، ۳: ۷۴-۷۵، مسأله ۳۶، موسوعه الامام الخویی ۳: ۳۱۱-۳۱۲، مستمسک العروه الوثقی ۷: ۱۰۲.

۲- (۲) تحریر الوسيله ۲: ۱۳، (کتاب الحجر) مسأله ۱۱.

۳- (۳) الدر المنضود ۲: ۲۸۲-۲۸۳.

۴- (۴) سوره تحریم ۶: ۶۶.

کلمه «قوا» از ماده وقایه، به معنی منع نمودن و محافظت کردن است.^(۱) و مقصود از اهل، اهل بیت (خانواده انسان) و اقربا می باشد و اولاد را نیز شامل می شود.^(۲)

از این آیه شریفه، به قرینه وعید به عذاب شدید (وَقُوذُهَا النَّاسُ وَالْجَارَةُ) استفاده می شود بر مؤمنین واجب است اولاد خود را از ارتکاب هر چه خداوند نسبت به آن وعید عذاب داده، منع و محافظت نمایند، هم چنان که واجب است نفس خود را نیز از انجام آن باز دارند، هم چنین بر آن ها واجب است فرزندان را به اطاعت از خداوند و آن چه در ترکش عذاب است، امر نمایند.

تحقق این امر متوقف بر تربیت صحیح فرزندان است به گونه ای که اصول و مبانی اعتقادی را بپذیرند و ضمن آگاهی نسبت به احکام الهی، به انجام واجبات و ترک محرمات ترغیب و تشویق گردند، تا بعد از آن که به سن تکلیف رسیدند، به اطاعت از پروردگار عادت نمایند و او را عصیان نمایند، مفسرین در ذیل این آیه، به این معنی اشاره نموده اند.^(۳)

۲- درباره فرزندان، کار را با مشاوره شایسته انجام دهید. «وَأْتِمُّوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ»^(۴) چنانکه پیش تر ذکر نمودیم «وَأْتِمُّوا» از ماده «ایتمار» گاه به معنی پذیرا شدن دستور و گاه به معنی مشاوره می باشد، و در این جا معنی دوم مناسب تر است. تعبیر به «معروف» هم تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای که خیر و صلاح در آن باشد را شامل می گردد.

به هر صورت، این جمله خطاب به زوجین (پدر و مادر طفل) است، آیه در مقام بیان حکم طلاق و اجرت شیر دادن فرزند به همسر است و از آن استفاده می شود بر زوجین واجب است در مورد فرزند مشاوره شایسته و نیکو داشته باشند و از آن جا که امر به مشاوره، مطلق است، اختصاص به مورد، یعنی مسأله شیر دادن طفل ندارد. بنابراین تربیت

ص: ۴۸۰

۱- (۱) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۵: ۲۱۷، مصباح المنیر: ۶۶۹.

۲- (۲) لسان العرب ۱: ۱۲۸.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر التبیان ۱۰: ۵۰، مجمع البیان ۱۰: ۶۲، زبده البیان: ۷۲۰-۷۲۱، تفسیر القرطبی (الجامع لأحكام القرآن) ۱۸: ۱۹۵، تفسیر روح المعانی ۲۸: ۴۸۵، تفسیر نمونه ۲۴: ۲۸۶.

۴- (۴) سوره طلاق ۶: ۶۵.

اطفال به مفهومی که در این بحث مقصود است را نیز شامل می گردد و بر پدر و مادر واجب است در این باره با یکدیگر مشورت نمایند. این معنی از کلمات مفسرین در ذیل آیه به دست می آید. (۱).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد: «در آیه مورد بحث، اتمام به صیغه امر آمده و خطابش به زن و مرد است و می فرماید درباره فرزند خود مشورت کنید تا به طور پسندیده به توافق برسید به گونه ای که هیچ یک از شما و فرزندان متضرر نشوید». (۲).

۳- هیچ کدام از پدر و مادر حق ندارند به فرزند ضرر بزنند. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ بِوَالِدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ). (۳).

شیخ طوسی در تفسیر این آیه می نویسد: مادر نباید نسبت به آن چه بر او واجب است، مانند شیر دادن و غذا دادن و... به کودک ضرر بزند، هم چنین پدر نباید در آن چه مربوط به اوست، مانند نفقه طفل و مادرش و محافظت از او و دیگر تعهداتی که نسبت به کودک دارد، به او ضرر برساند. (۴). عبارت برخی از مفسرین دیگر نیز این گونه می باشد. (۵).

نتیجه آن که، نهی از اضرار در آیه، عام است و شامل اضرار هر یک از والدین به کودک می شود، بنابراین از آن استفاده می شود جایز نیست پدر و مادر موجب ضرر بر فرزند شوند، اعم از این که ضرر از ناحیه ترک حضانت باشد و یا ترک نفقه و یا غیر این دو. بدیهی است ترک تعلیم و تربیت طفل به معنایی که در این بحث مقصود است، ضرر بر طفل است و از آن نهی شده است، بنابراین انجام آن واجب و متولی آن پدر و مادر می باشند.

۴- خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش. (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا). (۶).

ص: ۴۸۱

۱- (۱) ر. ک: تفسیر التبیان ۳۷:۱۰، مجمع البیان ۴۸:۱۰، تفسیر القرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ۱۶۹:۱۸.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۳۱۷:۱۹.

۳- (۳) سوره بقره ۲:۲۳۳.

۴- (۴) تفسیر التبیان ۲:۲۵۸.

۵- (۵) تفسیر الکبیر (۴-۶):۴۶۲، تفسیر مجمع البیان ۲:۱۱۴، تفسیر المنار ۲:۳۴۶.

۶- (۶) سوره طه ۲۰:۱۳۲.

خطاب در این آیه به شخص پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می باشد به ویژه آن که در وقت نزول این آیه در مکه (۱) ، غیر از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، یعنی حضرت خدیجه و امیرالمؤمنین علیهما السلام نمازخوان نبوده و لیکن موردی که آیه مربوط به آن است، موجب تخصیص حکم آن نمی شود.

از این رو برخی از مفتیین گفته اند که عموم آن امت اسلامی را شامل می شود (۲) ، به ویژه به قرینه ذیل آیه (وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى) یعنی آن چه باقی می ماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیات بخش است، همان تقوی و پرهیزگاری است که همه مؤمنین خواستار آن می باشند و «اهل» در این آیه شامل اقارب و اولاد بالغ و ممیز غیر بالغ می باشد، بدان جهت به دستور این آیه بر پدر و مادر و دیگر اولیا واجب است فرزندان و بستگان خود را به نماز امر نمایند. هم چنین واجب است احکام نماز را به آن ها آموزش دهند، زیرا امر به نماز اختصاص به اقامه آن ندارد، دلیل بر این مدعا جمله (وَ اضْطَبِرْ عَلَيْهَا) می باشد، یعنی در ادای این تکلیف و مشکلاتی که در انجام آن وجود دارد شکبیا باش. مشکلات احتمالی، مربوط به ادای نماز و تعلیم احکام آن، هر دو می باشد، نتیجه آن که، این آیه دلیل است بر وجوب تربیت کودکان به اقامه نماز و آموزش احکام آن، البته این دلیل اختصاص به مورد نماز دارد و دیگر موارد را شامل نمی گردد.

۵- ای کسانی که ایمان آورده اید، باید بردگان شما و هم چنین کودکان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت - برای ورود به محل استراحت شما - از شما اجازه بگیرند، قبل از نماز فجر، و در نیم روز هنگامی که لباس های معمولی خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء؛ این سه وقت، وقت خصوصی برای شماست. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُشْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ). (۳)

ص: ۴۸۲

۱- (۱) تفسیر القرطبی (الجامع لاحکام القرآن) ۱۱: ۱۶۳.

۲- (۲) همان: ۲۶۳، تفسیر التبیان ۷: ۱۹۹، انوار التنزیل ۲: ۶۵، محاسن التأویل ۷: ۲۸۲۹.

۳- (۳) سوره نور ۲۴: ۵۸.

بسیاری از مفتیرین فرموده اند: خطاب در آیه متوجه پدر و مادر است که باید اولاد خود را به آن چه در آیه دستور داده شده، امر نمایند. (۱) بنابراین از آن استفاده می شود، بر اولیای اطفال ممیز واجب است آن ها را امر نمایند در وقت ورود بر پدر و مادر در ایام خلوت اجازه بگیرند و یا به تعبیری دیگر، آن ها را به این روش تربیت نمایند. البته بعید نیست از آیه استفاده عموم شود، زیرا مناط حکم یعنی لزوم تربیت کودک به آن چه از شرع و اخلاق است، در موارد دیگر نیز موجود است.

بدین ترتیب از آیه استفاده می شود لازم است کودکان به آداب و اخلاق اسلامی و آن چه شرع مقدس رعایت آن را لازم می داند تربیت شوند تا به انجام آن عادت نمایند، مگر این که گفته شود ظاهر آیه اختصاص به مورد خودش دارد و نمی توان به دیگر موارد تعمیم داد، زیرا ما علم به ملاکات احکام نداریم.

دوم: روایات

روایات در این باره بسیار است و می توان آن ها را به چند دسته تقسیم نمود:

دسته اول: روایاتی که به طور مطلق دلالت بر تربیت کودکان دارد، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: فرزندت را بگذار تا سن هفت سالگی به بازی مشغول باشد، در هفت سال دوم او را ادب و تربیت، کن، در هفت سال سوم او را ملازم خود قرار ده اگرستگار شد که چه بهتر و گرنه خیری در او نیست.

(دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَلْفَحَ وَ إِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ). (۲)

این مضمون با کمی تفاوت به طریق دیگر نیز روایت شده است (۳) که دوره بازی کودک را شش سال بیان کرده است، به هر صورت آغاز تربیت به استناد این روایت از هفت سالگی شروع می شود و باید پیوسته ادامه داشته و کنترل شود، چنان چه مفاد جمله «الزَّمَهُ نَفْسَكَ» چنین است.

ص: ۴۸۳

۱- (۱) ر. ک: تفسیر التبیان ۴۰۷:۷، مجمع البیان ۲۶۹:۷-۲۷۰، راوندی، فقه القرآن ۲: ۱۳۰-۱۳۱، زبده البیان: ۶۹۴، تفسیر المیزان ۱۵: ۱۶۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) همان: ح ۶.

دسته دوم: روایاتی است که تربیت را حق اولاد می داند. مرحوم کلینی در کافی با سند معتبر نقل نموده است، مردی دست فرزندش را گرفته به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، حق این فرزند بر من چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نامی نیک برای او انتخاب کن، به طور صحیح و شایسته او را تربیت کن و او را در جایگاه خوبی قرار بده. «قَالَ: تَحَسَّنْ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ ضَعُهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (۱) همین مضمون با اندکی تفاوت از امیر المؤمنین

(۲) و امام سجاد (۳) و امام صادق (۴): نیز نقل شده است. این روایات به صراحت بر وجوب تربیت اطفال در هر موردی که مصلحت و خیر برای آنان باشد، دلالت دارد.

دسته سوم: روایاتی است که در تفسیر نخستین آیه از آیاتی که در این بخش ذکر شد، (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا...) وارد شده و مقصود از آن را بیان می نماید، از جمله ابویصیر، می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، چگونه اولاد و خانواده ام را محافظت نمایم تا به عذابی که در آیه ذکر شده گرفتار نشوند؟ فرمود: آن ها را به آن چه خداوند امر نموده، امر نما و به آن چه نهی فرموده، نهی کن، اگر تو را اطاعت کردند آن ها را از عذاب محافظت نموده ای و اگر تو را مخالفت کردند به وظیفه خود عمل نموده و بر تو چیزی نیست. «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ فَإِنْ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَيْتَهُمْ وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ» (۵) در روایت دیگری وارد شده: آن ها را امر کن به آن چه بر خود امر می کنی و انجام آن را لازم می دانی و نهی کن از آن چه خود را از آن نهی می کنی.

(۶) از این روایت استفاده می شود، مربی باید الگوی عملی باشد برای افرادی که می خواهد آن ها را تربیت کند.

ص: ۴۸۴

- ۱- (۱) الکافی ۶: ۴۸، باب حق الاولاد، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.
- ۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۵۴۶، حکمت ۳۹۹.
- ۳- (۳) تحف العقول: ۲۶۳، شیخ صدوق، الخصال: ۵۶۸.
- ۴- (۴) الکافی ۶: ۴۹، باب حق الاولاد، بخشی از حدیث ۶.
- ۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۶: ۱۴۸، باب ۹ من ابواب الامر و النهی، ح ۲.
- ۶- (۶) همان، ح ۱.

دسته چهارم: روایاتی است که دلالت دارد بعضی از والدین به دلیل این که به وظایف شرعی و اخلاقی و انسانی خود در قبال فرزندان عمل نمی کنند، عاق(۱) آن ها قرار می گیرند، مانند این که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده است: بر پدر و مادر لازم است نسبت به فرزندان به وظیفه خویش عمل نموده و عاق آن ها قرار نگیرند، چنان چه بر فرزندان نیز واجب است عاق پدر و مادر خویش نگردند. «يَلْزَمُ الْوَالِدِينَ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَايَهُمَا مَا يَلْزَمُ الْوَالِدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا»(۲) و دیگر روایات.(۳)

دسته پنجم: روایاتی است که دلالت دارند تنبیه و تأدیب اطفال ممیز در صورتی که مرتکب گناه و کردار ناپسند شوند، جایز است.

و جوب تربیت اطفال از این دسته از روایات نیز استفاده می گردد، زیرا تأدیب و تربیت لازم و ملزوم یکدیگرند، به این معنی که تأدیب طفل به جهت ارتکاب سرقت یا ترک اصول اخلاقی، موجب می شود سرقت را ترک و فضایل اخلاقی را کسب نماید.

دسته ششم: روایاتی است که در مذمت و نکوهش بعضی از پدران وارد شده است، از جمله نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بعضی از کودکان توجه نموده فرمودند: بدا به حال کودکانی که در آخر زمان خواهند آمد از ناحیه پدرانشان، شخصی از آن حضرت سؤال کرد آیا پدرانشان مشرکند؟ حضرت جواب فرمود: خیر! پدرانشان مؤمنند، ولی احکام واجبات را به فرزندان خود نمی آموزند و اگر فرزندان، خود به آموختن اقدام نمایند آن ها را منع می نمایند، در مقابل، به این که مقدار ناچیزی از اموال دنیا به دست آورند خشنود می گردند، من از چنین پدرانی دور و آن ها نیز از من دورند. «فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ»(۴) این روایت دلالت دارد که بر پدران واجب است نسبت به تعلیم و تربیت و آموزش احکام شرعی به کودکان خویش سعی وافر داشته باشند، زیرا عدم انجام وظیفه در این امور موجب جدایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که عذاب الیم است، می باشد.

ص: ۴۸۵

۱- (۱) کلمه ی عاق عقوق از ماده عقّ به معنی قطع است، ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۳: ۲۷۶، و مقصود از آن در احادیث، قطع رحم از جانب اولاد و یا از جانب والدین می باشد.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۰، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) همان: ۴۸۰-۴۸۱، ح ۶ و ۸.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۱- سیره مستمره مسلمانان (متشرعه) این است که بر اولیا، اطفال خود را ملزم به تربیت آن‌ها می‌بینند و سعی می‌کنند آن‌ها را از انجام آن چه موجب فساد اخلاق است محافظت نمایند. (۱) بعضی از فقها فرموده‌اند: سیره بر تأدیب و تعزیر اطفال نیز وجود دارد. (۲)

۲- عقل حکم می‌کند به این که واجب است بر ولی کودک، تعلیم و تربیت به آن چه موجب سعادت وی می‌گردد، مانند تعلیم اعتقادات صحیح دینی و نیز واجب است او را از انجام آن چه موجب فساد اخلاق یا ضرر و زیان بر وی خواهد شد، منع نماید.

این حکم بدیهی و روشن است و نیاز به اثبات ندارد، زیرا همان گونه که انسان، سعادت و رستگاری خویش را خواهان است، سعادت و رستگاری فرزندان خویش را نیز می‌خواهد و این خواسته فقط با تربیت صحیح فرزندان بدست خواهد آمد. (۳)

۳- اولویت قطعی، با این توضیح که گفته شود، وجوب حضانت اطفال و نفقه آن‌ها اقتضا دارد تربیت آنان به طریق اولی واجب باشد، زیرا نفقه اطفال و امور مربوط به حضانت آن‌ها در ارتباط با مسائل جسمانی است و از اهمیت کمتری برخوردار است، در حالی که تربیت صحیح آن‌ها موجب می‌شود به فضایل اخلاقی و کردار نیک و پسندیده روی آورند و به زندگی سعادت‌مندانه در دنیا و آخرت دست یابند، چنان که کوتاهی در تربیت آن‌ها چه بسا موجب بدبختی و هلاکت و شقاوت دائمی آن‌ها خواهد شد، بدیهی است آن چه مربوط به تربیت و جنبه روحی است، بسیار با اهمیت تر از امور جسمانی است، پس باید به طریق اولی واجب باشد. (۴)

۱۳- اشتراک مادر با پدر در ولایت بر تربیت فرزندان

پدر و مادر، هر دو در قبال تربیت کودکانشان مسئول می‌باشند و ادله‌ای که ذکر شد همان طور که ولایت پدر را اثبات می‌نماید، بر ولایت مادر بر تربیت کودک نیز دلالت دارد. (۵)

۱- (۱) ر. ک: مهذب الاحکام ۲۱: ۱۳۰.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۱: ۳۸۸-۳۸۹، کتاب المکاسب - تراث شیخ الاعظم ۱: ۲۵۶.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۱۵.

۴- (۴) همان: ۳۱۶-۳۱۷.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۳۱۸-۳۲۲.

اذله ای که تاکنون ذکر شد دلیل است بر وجوب تربیت فرزندان نسبت به آن چه دارای مصلحت می باشد و شارع نسبت به آن اهتمام دارد و در اصطلاح فقها «مصلحت ملزمه» نامیده می شود، مانند تعلیم اعتقادات مذهبی و معرفت نسبت به خداوند متعال و پیامبران و ائمه معصومین: و یا تربیت بر ترک زشتی ها و اعمال ناپسند، مثل سرقت، زنا و...، زیرا عدم انجام وظیفه در این گونه موارد موجب ضرر بسیار بر طفل است.

علاوه بر این، مستحب است والدین فرزندان را در اموری که دارای مصلحت کمتری نسبت به مورد اول می باشد (مصلحت غیر ملزمه) تعلیم و تربیت نمایند، مانند وادار نمودن آن ها به آداب ملی و آن چه در نزد عقلا- پسندیده است و نیز ملزم ساختن آن ها به تمرین عبادات و تعلیم علوم و فنونی که برای آن ها مفید است و در آینده می توانند از آن استفاده کنند، دلیل این حکم، برخی از آیات و روایات است، مانند آن که خداوند می فرماید: بر نیکی و تقوی تعاون و همکاری داشته باشید، (تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى). (۱)

آیه الله فاضل لنکرانی در تقریر استدلال به این آیه می نویسد: «ظاهر آیه شریفه هر چند دلالت بر وجوب تعاون و همکاری بر نیکی و تقوی دارد، لیکن چون می دانیم همکاری در این باره به طور مطلق واجب نیست، به ناچار باید از ظاهر آیه رفع ید نموده و حمل بر استحباب نماییم.» (۲)

باید یاد آور شد که عموم آیه شامل همکاری و تعاون والدین نسبت به فرزندانشان و تعلیم و تربیت آن ها بر نیکی و تقوی الهی می شود.

هم چنین در روایات (۳) بسیاری بر این مسأله تأکید شده، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان خود را اکرام و احترام کنید و با تربیت آن ها به رعایت آداب نیک

ص: ۴۸۷

۱- (۱) سوره مائده ۵:۲.

۲- (۲) القواعد الفقهیه: ۴۶۱-۴۶۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۸، مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۹، باب ۶۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹ و باب ۵۹ ح ۲.

اجتماعی، به آنان احسان نمایید، در قبال این انجام وظیفه، خداوند شما را خواهد بخشید. «أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَأَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يُغْفَرَ لَكُمْ» (۱).

۱۵- یاد آوری چند مطلب

الف: تربیت کودک توسط وصی

پدر و مادر و جدّ پدری که بر تربیت طفل ولایت دارند، می توانند وصیت کنند که بعد از فوتشان، وصی آن ها در امور مربوط به تعلیم و تربیت کودک دخالت کند و مسئولیت آن را به عهده بگیرد، این مسأله در باب وصیت به ولایت و تصرف در اموال صغار مطرح شده و مورد توافق فقها (۲) است.

ب: تربیت کودک توسط معلّم

پدر و مادر می توانند به معلّم اجازه دهند فرزندشان را تعلیم و تربیت نماید، و به تعبیری دیگر او را جهت تربیت به معلّم واگذار نمایند، در این صورت معلّم، وکیل آن ها در تربیت کودک می گردد و از ناحیه آن ها ولایت بر تربیت دارد، سیره متشرّعه از گذشته بر این امر قائم بوده و برخی از روایات (۳) نیز بر جواز آن دلالت دارد.

ج: ولایت خویشاوندان بر تربیت کودک

بعد از پدر و مادر، جدّ پدری و نیز دیگر اقربا (به شرحی که در بیان مسأله حضانت ذکر شد) بر تربیت اطفال، ولایت دارند و بر آن ها واجب است امور مربوط به تعلیم و تربیت کودکان را به عهده بگیرند. (۴)

د: وجوب کفایّی تعلیم و تربیت

به این معنی که تربیت کودک در زمانی که مستعد قبول آن می باشد و در ساختن شخصیت وی مؤثر است، نباید مهمل گذاشته شود، زیرا عدم تربیت صحیح او در چنین

ص: ۴۸۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵۰۴:۲ و بعد از آن، ۳۲۹:۳-۳۳۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۵۴:۱۷-۱۵۵، باب ۲۹ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲-۳، الکافی ۲۶۸:۷، باب النوادر، ح ۳۸.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳۳۱:۳ و بعد از آن.

موقعیتی ضرر بر اوست و بی تردید موجب فساد عقیده و عمل وی در آینده و انحراف او از صراط مستقیم خواهد شد و به طور قطع میغوض شارع مقدّس است و بدان راضی نیست.

بنابراین، در صورتی که پدر و مادر هر دو زنده و واجد شرایط لازم برای تربیت کودک باشند، تعلیم و تربیت بر هر دو واجب است و اگر یکی از آن‌ها به انجام آن مبادرت نمود، از دیگری ساقط می‌شود و اگر هیچ‌کدام به مسئولیت خود عمل ننمودند، هر دو گناهکار می‌باشند، البتّه نسبت به حضانت و نگهداری کودک به شرحی که پیش‌تر توضیح داده شد در سال‌های اوّل عمر کودک، مادر اولویت دارد.

و در صورتی که کودک پدر و مادر ندارد یا شرایط لازم برای تربیت وی را ندارند و جوب تربیت بر خویشاوندان کودک، یعنی جدّ و جدّه پدری یا مادری و عموها و دایی‌ها و خاله‌ها به ترتیب طبقات ارث (الأقرب فالأقرب)، فعلی می‌شود و باید به انجام آن همت گمارند.

مرحوم علامه در خصوص مسأله حضانت کودک می‌نویسد: «اگر پدر و مادر نباشند، جدّ اولویت دارد و اگر جدّ هم نباشد دیگر اقارب به ترتیب ارث اولویت دارند، و خواهری که از پدر و مادر هر دو منتسب به طفل می‌باشد یا از طرف پدر منتسب است، نسبت به خواهری که فقط از طرف مادر منتسب است اولویت دارد، به دلیل این که قرابت او بیش‌تر است یا در ارث نصیب بیشتری دارد، هم چنین مادر پدر نسبت به مادر مادر اولویت دارد و جدّه نسبت به خواهر، به دلیل این که جدّه به منزله مادر است. و عمه و خاله هر دو مساوی می‌باشند و اگر در طبقه‌ای چند مساوی باشند به حکم قرعه مشخص می‌شود»^(۱).

برخی دیگر از فقها^(۲) نیز عباراتشان این گونه است.

از آن چه ذکر شد روشن گردید، ولایت بر تربیت کودک، حکم است و از طرف والدین قابل اسقاط نیست، بلکه اگر در این باره به وظیفه خود عمل نمودند، به شرحی که در مسأله نفقه کودک گذشت، حاکم شرع می‌تواند آن‌ها را به انجام آن مجبور نماید و اگر نیاز باشد تعزیر نماید.

ص: ۴۸۹

۱- (۱) قواعد الاحکام ۱۰۲:۳.

۲- (۲) المسوّط ۴۲:۶-۴۳، المهدّب ۳۵۳:۲، الوسيله الى نيل الفضيله: ۲۸۸، المقنعه: ۵۳۱، كشف اللثام ۵۵۴:۷-۵۵۵.

شرایطی که در حضانت طفل معتبر است، یعنی بلوغ، عقل، اسلام، توانایی، نداشتن مرض مسری و... در ولایت بر تربیت نیز معتبر است. بنابراین افراد غیر بالغ و غیر رشید(۱)، کافر(۲)، مجنون(۳) و کسی که قدرت بر انجام تربیت، هر چند با گرفتن نائب ندارد(۴)، و نیز فاسق بر طبق نظر کسانی که عدالت را لازم می دانند(۵) و مادر طفل در صورتی که با مرد دیگری غیر از پدر طفل ازدواج نماید(۶)، بر تربیت ولایت ندارند، و چه بسا با عروض این موانع، ولایت آن ها ساقط می گردد. توضیح بیش تر این مسأله در بخش حضانت گذشت.

و: ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست

بی تردید حاکم شرع (فقیه جامع الشرایط) بر ایتم و کودکان بی سرپرست - در صورتی که مادر و جد پدری و دیگر خویشاوندان از مراتب مختلف ارث را نداشته باشند - ولایت بر تربیت دارد و بر او واجب است در این باره اقدام نماید، فقیهان در این نظر اتفاق دارند و شاید به دلیل بدیهی و روشن بودن مسأله به صورت خاص و با صراحت از آن بحث ننموده اند، ولی دقت و تتبع در کلماتشان این مدعا را به خوبی اثبات می نماید. به عنوان نمونه: محقق کرکی نگاشته است: «اصحاب و فقهای شیعه - رضوان الله تعالی علیهم - متفقند که فقیه عادل و معتقد به امامت امامان معصوم، در صورتی که جامع شرایط فتوا باشد یعنی مجتهد، از جانب ائمه - دورد و سلام خداوند بر آن ها - در حال غیبت در جمیع اموری که نیابت پذیر است، نیابت دارند»(۷). شهید ثانی نیز نوشته است: «ولایت حاکم عمومیت دارد و برای اثبات آن نیاز به دلیل نیست»(۸).

ص: ۴۹۰

۱- (۱) الحدائق الناضره ۲۳:۲۶۹.

۲- (۲) تحریر الاحکام الشرعیه ۴:۱۳، نهایی المرام ۱:۴۶۸، جامع المقاصد ۱۲:۱۰۶.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۲:۱۵۵-۱۵۶، مسالک الافهام ۸:۴۲۳، قواعد الاحکام ۳:۱۰۲.

۴- (۴) القوائد و الفوائد ۱:۳۹۶، نهایی المرام ۱:۴۶۸-۴۶۹، جواهر الکلام ۳۱:۲۸۷-۲۸۸.

۵- (۵) مسالک الافهام ۸:۴۲۴.

۶- (۶) قواعد الاحکام ۳:۱۰۲، تحریر الاحکام الشرعیه ۴:۱۲، المهذب ۲:۲۶۲، السرائر ۲:۶۵۱.

۷- (۷) رسائل، رساله فی صلاه الجمععه ۱:۱۴۲.

۸- (۸) مسالک الافهام ۴:۱۶۲.

هم چنین امام خمینی رحمه الله می گوید: «در تمام مواردی که ائمه معصومین: به عنوان سلطان و حاکم بر امت اسلامی ولایت دارند، برای فقیه جامع الشرایط از جانب آن ها ولایت ثابت است و خروج از این قاعده کلیه، نیاز به دلیل دارد که ثابت شود ولایت در موردی خاص، اختصاص به امام معصوم علیه السلام دارد» (۱).

بسیاری از فقهای دیگر (۲) نیز چنین مطالبی را ابراز داشته اند.

ز: ادله ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست

این ادله به قرار زیر است:

۱- اطلاق ادله ای که بر عموم ولایت حاکم دلالت دارد و در بحث کلی ولایت، آن ها را ذکر نمودیم (۳).

۲- وجوب حفظ نظام، زیرا بی تردید حفظ نظام واجب است (۴) و مهمل گذاردن کودکان بی سرپرست و تربیت نمودن آنها، به انحراف آنان منجر خواهد شد و چون فساد اجتماع به فساد افراد آن می باشد، در نتیجه این روش به تدریج به اختلال نظام می انجامد و واجب است از آن جلوگیری به عمل آید. و این مسئولیت ابتدا به عهده حاکم شرع می باشد.

۳- اولویت قطعی، با این توضیح که گفته شود حاکم بر اموال و توزیع ایام ولایت دارد (۵)، تربیت صحیح آن ها در اصلاح دین و دنیای آنان مؤثر است و از اهمیت بیشتری برخوردار است، به اولویت قطعی باید در این گونه موارد نیز ولایت داشته باشد.

۴- اجماع، از عبارات برخی از فقها استفاده می شود در هر مورد نیاز شدید به اعمال ولایت باشد، با استناد به اجماع برای حاکم، ولایت ثابت است (۶)، مسأله مورد بحث یکی از این موارد است.

ص: ۴۹۱

۱- (۱) کتاب البیع ۲: ۴۸۸.

۲- (۲) المسبوط ۲: ۲۰۰، شرائع الاسلام ۲: ۱۵، مجمع الفائده و البرهان ۸: ۱۵۷، الروضه البهیة ۵: ۷۸، الحدائق الناضره ۲۲: ۵۸۹.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۱۶: ۳۶۶، مجمع الفائده و البرهان ۸: ۱۶۰، جواهر الکلام ۱۵: ۴۲۲، مسالک الافهام ۴: ۱۶۲.

۴- (۴) امام خمینی رحمه الله، کتاب البیع ۲: ۴۶۲.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۶۶۶ و بعد از آن، ۲: ۲۳۵ و بعد از آن.

۶- (۶) جواهر الکلام ۱۵: ۴۲۲.

۵- ادله ای که دلالت بر وجوب حضانت لقیط دارد^(۱) بر وجوب تربیت ایتم و صغار بی سرپرست نیز دلالت دارد و قدر متیقن از آن حاکم است.

۶ و ۷- سیره متشرعه، و ولایت بر حسبه، توضیح این دو در مباحث گذشته ذکر شد.^(۲)

۸- عموم بعضی از روایات. علاوه بر ادله ای که ذکر شد، عموم و اطلاق بعضی از اخبار نیز بر مسأله مورد بحث دلالت دارد.

۱۶- فضیلت تربیت و پرورش ایتم

به شرحی که در بخش نفقه کودک توضیح داده شد، اگر کودک، فقیر و بی سرپرست باشد، حکومت اسلامی باید مصارف او را از خزانه تأمین نماید و بر طبق قوانین مالی اسلام، زندگی یتیمان از درآمدهای مختلف قابل تأمین است، ولی مطلب قابل ملاحظه این است که اسلام سعادت یتیمان را تنها در تأمین زندگی مادی و تهیه ی غذا و لباس و مسکن نمی داند، یتیم یک انسان است و باید تمام جهات معنوی و شخصیت های فردی او احیا شود، یتیم باید از نوازش ها و محبت ها از ادب و تربیتی که یک کودک در دامن پدر و مادر بهره مند است، برخوردار باشد. او یک بشر است و علاوه بر مراقبت های جسمی و تغذیه بدنی، به ارضای تمایلات روحی و تغذیه روانی نیز احتیاج دارد.

بدان جهت از شیوه عملی ائمه معصومین: به ویژه شخص رسول الله و امیرالمؤمنین علیهما السلام و نیز روایات وارده به دست می آید که اسلام اصرار دارد اطفال یتیم در محیط خانواده و در کنار کودکان همان خانواده ها تربیت شوند و علاقه دارد که مردان و زنان مسلمان به جای پدر و مادر، از کودکان یتیم و بی سرپرست نگاهداری نمایند و مانند فرزندان خود مورد محبت و عطف مخصوص قرار دهند.

ظاهراً حکومت اسلامی در اواخر عمر شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر خلفا، آن قدر توانایی مالی داشت که بتواند در هر شهری مؤسسه ای را

ص: ۴۹۲

۱- (۱) لطفاً به مباحث ادله وجوب حضانت در صفحه ۳۴۳ مراجعه شود.

۲- (۲) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۶۷ و بعد از آن، ۲: ۲۳۵.

به صورت کودکان و یا دارالایتم ایجاد نماید و از خزانه دولت مصارف آن ها را بپردازد و یتیمان هر شهری را در آنجا جمع کند و از آن ها نگهداری نماید، ولی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله این کار را نکرد و هم چنین دیگران، و ظاهراً دستور صریحی هم در این خصوص صادر نفرمودند، هر چند انجام آن منعی ندارد و جواز آن از ادله به دست می آید - به هر صورت آن ها این کار را نکردند، زیرا این گونه مؤسسات برای پرورش کامل جسمی و روانی کودک نارسا است.

به عبارت دیگر، کارها وقتی جنبه قانونی و اداری پیدا می کنند، جنبه ی عاطفی اش را از دست می دهد و به صورت فرمول خشک اداری با نقایص بسیار، انجام می پذیرد، به علاوه ممکن است افراد بسیاری با کمال استحقاقی که دارند محروم بمانند و افرادی هم بدون داشتن استحقاق، به سوءاستفاده بپردازند.

اسلام بدون این که با اقدامات اجتماعی خیرخواهانه مخالف باشد، مسأله امداد و حمایت از کودکان درمانده و یتیم را صورت فردی و شخصی داده و علاقه دارد هر کسی خود را ملزم و موظف بداند که نیروهای اضافی خود را در راه خیر و سعادت انسانهای درمانده به کار اندازد.

این برنامه دو فایده بسیار مهم دارد:

۱ - پرورش عواطف انسانی و حس نوع دوستی و ضعیف نوازی در وجود افراد مرفه.

۲ - بهره مند شدن طبقه مستمند از محبت و نوازش دیگران و دلگرمی و اطمینان آن ها به محیط زندگی.

به گفته ویکتور هوگو: «چیزی از روح انسان نباید حذف شود، باید تکمیل گردد، انسان بی نیاز و مرفه باید عواطف انسانی اش به کار افتد و انسان نیازمند و ناتوان هم باید دلگرم و بهره مند از محبت دیگران باشد، شما طفلی را در پرورشگاه با بهترین برنامه غذایی بزرگ کنید و طفل دیگری با برنامه غذایی متوسط، یا پایین تر از متوسط، ولی در دامن پرمهر مادر و تحت نظارت و عطوفت پدرا نه پدر پرورش دهید، آن گاه ببینید کدام یک سالم تر و شاداب تر و در نشیب و فراز زندگی کامیاب تر است. مسلماً دومی، زیرا اولی چیزی از روحش گرفته شده و فقط به شکمش توجه شده، ولی دومی چیزی از روحش کم نشده، شکمش هم سیر گشته،

فقط از اولی کم تر خورده است، به علاوه در مورد دومی نیازهای مادری و پدری یک مرد و زن که مربوط به روح ایشان است، ارضا شده و در مورد اولی چنین نیست» (۱).

آری، تنها محیط خانواده و عواطف مخصوص است که می تواند روان طفل را به طور جامع و کامل پرورش دهد، بدین جهت اولیای دین به مردم، به پدران و مادران، به سرپرستان خانواده ها، پیوسته سفارش می کردند از یتیمان نگهداری کنید، آنان را به خانه های خود ببرید و در کنار سفره خانواده بنشانید و مثل فرزندان خویش تربیت کنید، در ادب آنان بکوشید و با نوازش و مهربانی مسرورشان نمایید.

ساختن دارالایتام و لباس و غذا دادن به یتیمان برهنه و گرسنه از عبادات بسیار با فضیلت است، ولی نوازش یتیم، مهربانی و عطف نسبت به او و تعلیم و تربیت صحیح وی، خود عبادت جداگانه ای است و در پیشگاه خداوند پاداش مخصوص دارد، روایات بسیاری این مدعا را اثبات می نماید، در ذیل نمونه هایی از آن را ذکر می نمایم:

۱۷- روایات وارد شده در فضیلت تربیت ایتام

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که یتیمی را در خانواده خود نگهداری کند و از هر جهت در پرورش او بکوشد تا دوران کودکی اش سپری گردد و از او سرپرستی نماید تا بی نیاز شود، با این عمل، خداوند بهشت را بر او واجب می کند. «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَنْقَضِيَ يَوْمُهُ أَوْ يَسْتَعِينِ بِنَفْسِهِ أَوْ جَبَّ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ» (۲) - هم چنین آن حضرت فرموده است: کسی که متکفل یتیمی شود، او را به خانه خود ببرد و در خوردنی ها و نوشیدنی ها شریک نماید بی گمان پاداش او بهشت است، مگر آن که گناه غیر قابل عفو مرتکب شده باشد.

«مَنْ كَفَّلَ يَتِيمًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ الْبَتَّةَ...» (۳)

ص: ۴۹۴

۱- (۱) اسلام و حقوق کودک: ۱۸۷-۱۸۸.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۳: ۱۹۲، باب ۵۸ من ابواب ما یکتسب به، ح ۷، الکافی ۷: ۵۱، اواخر حدیث ۷، تهذیب الاحکام ۹: ۱۷۷، واسط حدیث ۷۱۴.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۲: ۴۷۳، باب ۷۸ من ابواب الدفن، ح ۵.

۳- و نیز فرموده است: بهترین خانه شما خانه ای است که در آن یتیمی مورد احسان و عطف قرار گیرد و بدترین خانه، خانه ای است که در آن به یتیمی بد رفتاری و ستم شود.

«خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ يُحْسَنُ إِلَيْهِ وَ شَرُّ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ يُسَاءُ إِلَيْهِ» (۱) - جعفر طیار در جبهه جنگ کشته شد، خبر به مدینه رسید، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منزل جعفر آمد، به خانم او اسماء بنت عمیس فرمود: کودکان جعفر را بیاور، پیامبر یتیمان او را در آغوش گرفت و آن ها را بوید و بسیار مهربانی کرد، عبدالله بن جعفر می گوید: خوب به خاطر دارم روزی را که پیامبر نزد مادرم آمد و خبر مرگ پدرم را به او داد و دست محبت بر سر من و برادرم کشید.

(۲) ۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: یتیم را آن طور تربیت کن که فرزند خویش را تربیت می کنی و در مقام مجازات مانند فرزند خویش تأدیب نما. (یعنی در وقت مجازات مانند فرزند خویش با یتیم مدارا کن)، «أَدَبُ الْيَتِيمِ مِمَّا تَوَدَّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَاضْرِبُهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ» (۳) - هم چنین آن حضرت در لحظات آخر عمر با برکت خود به فرزندان خویش درباره یتیمان سفارش می کند به این که در غذای جسم آنان مسامحه ننمایید، مرتب غذای آن ها را بدهید و مواظب باشید گاه به گاه نباشد، در غذای جان آنان نیز مراقبت کنید، متوجه باشید روحیه آن ها در برابر شما ضایع نشود و روانشان آزرده و ملول نگردد،

«اللَّهُ فِي الْإِيْتَامِ فَلَا تُغْبُوا أَفْوَاهُهُمْ وَ لَا يَضِيْعُوا بِخَصْرَتِكُمْ...» (۴) از مجموع این روایات استفاده می شود که لازم است ایتم مانند سایر فرزندان جامعه تربیت شوند و از کلیه مزایا و عواطف انسانی بهره مند گردند.

در ممالک اسلامی یتیمان دوش به دوش سایر فرزندان، در آغوش خانواده ها تربیت شوند و در وضع غذا و لباس و محبت و ادب آنان به قدری مراقبت شود که یتیم احساس

ص: ۴۹۵

۱- (۱) همان ۲: ۴۷۴، باب ۷۸ من ابواب الدفن، ح ۶.

۲- (۲) بحار الانوار ۹۲: ۷۹ - باب التعزیه و الماتم، ح ۴۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۹، باب ۸۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۴- (۴) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۲۱، بخشی از نامه ۴۷.

تفاوتی بین خود و سایر کودکان ننماید، بدیهی است چنین تربیتی از هر جهت مصون از انحراف است و چنین کودکانی دچار عُقده حقارت و پستی نمی گردند، و به طور طبیعی رشد می کنند و تمایلات درونی آن ها به طور مطلوب اشباع می شود.

سؤالی که مطرح است این است که چه کسی باید این وظیفه را به عهده بگیرد؟

در پاسخ باید گفت: مخاطب این روایات و بسیاری دیگر از روایات که مضمون آن ها قریب به آن چه ذکر شد، می باشد، آحاد مسلمانان می باشند که به عنوان واجب کفایی، در صورتی که یتیم بی سرپرست باشد، باید در این باره انجام وظیفه نمایند و به عنوان احسان به ضعیف و یکی از بزرگترین عبادات که موجب تقرب به درگاه الهی می شود، در مواردی که یتیم سرپرست دارد و کسی بخواهد در این امر خدا پسندانه شریک شود و به نحو کامل ترا او را مراقبت و تربیت نماید.

در هر صورت قدر متیقن از آن، حاکم و دولت اسلامی می باشد که موظف است با برنامه ریزی دقیق و به مقتضای زمانه، ایام را تحت پوشش تربیتی مناسب قرار دهد.

مؤید این برداشت عموم بعضی دیگر از روایات است که به طور خاص در مورد تعلیم و تربیت وارد شده است، از جمله راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، برخی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرموده است: اختلاف امت من برای آن ها رحمت است، حضرت فرمود: صحیح است، به حضرت عرض کردم اگر اختلافشان رحمت است پس اجتماعشان عذاب است؟ جواب فرمود: خیر، این گونه که تو و آن ها فکر می کنید نیست، بلکه مقصود کلام خداوند است که فرموده است: چرا از هر طایفه ای جمعی برای جنگ و گروهی نزد رسول خدا برای آموختن علم نمی آیند تا آن چه آموختند به قوم خود بیاموزند تا شاید قومشان خداترس شده و از نافرمانی خدا برحذر باشند. (۱)

آن گاه حضرت فرمود: خداوند امر فرموده است که بعضی به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله روند و از احکام الهی بیاموزند، سپس به نزد قوم و اجتماع خویش آیند و آن چه آموخته اند به آن ها بیاموزند؛ مقصود این بوده که از شهرها و بلاد مختلف، افراد به این کار اقدام نمایند، نه این که

ص: ۴۹۶

در دین خدا اختلاف داشته باشند، دین خدا یکی بیش نیست. «فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَنْفِرُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَتَعَلَّمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيُعَلِّمُوهُمْ، أَمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ...»^(۱).

عموم این روایت، شامل ایام و کودکان بی سرپرست نیز می باشد، از این رو آن ها در زمره افرادی هستند که باید تحت تعلیم و تربیت دانشمندان و حاکم اسلامی (مجتهد جامع الشرائط) قرار گیرند.

کوتاه سخن این که، حاکم و دولت اسلامی باید در امر تعلیم و تربیت کودکان بی سرپرست برنامه گسترده و فراگیر داشته باشد از طرفی فرهنگ پرورش یتیم در خانواده های مرفه تبلیغ و ترویج شود، از سوی دیگر، مؤسسات و مراکز نگهداری این گونه افراد، ساماندهی و کامل تر گردد و در تربیت آن ها دقت و احتیاط لازم در تمام جهات مراعات گردد.

۱۸- ولایت حاکم مشروط به نبودن پدر و مادر

از توضیحاتی که ذکر شد معلوم می گردد، ولایت حاکم بر تربیت کودکان بی سرپرست، مشروط به این است که پدر و مادر نداشته باشند و یا پدر و مادر قادر به انجام آن نباشند، اعم از این که فاقد توانایی مالی باشند یا توانایی فکری.

دلیل این مدعا هم اصل (۲) است، زیرا ولایت بر خلاف اصل است، بنابراین باید به موردی که قدر متیقن است اکتفا شود، یعنی نبودن پدر و مادر، و با وجود آن ها تردید پیدا می شود که آیا ولایت جعل شده یا خیر، اصل عدم جعل آن است و دلیل دیگر روایات است که در باب ولایت بر اموال (۳) و غیر آن (۴) وارد شده است.

محقق نراقی در بحث از ولایت حاکم بر اموال ایام، می نویسد: «آیا ولایت حاکم، مطلق است، یعنی حتی با وجود پدر و جد پدری و وصی، یا این گونه نیست؟ ظاهراً اختلافی نیست که اختصاص به مواردی دارد که آن ها نباشند و از ادله بیش از این چیزی بدست نمی آید.»^(۵)

ص: ۴۹۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۷: ۱۴۰، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، ح ۱۰.

۲- (۲) مهذب الاحکام ۱۶: ۳۶۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۳، باب ۱۶ من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۲، ۱۹: ۴۲۱، باب ۸۸ من کتاب الوصایا، ح ۱.

۴- (۴) سنن ابی داود ۲: ۳۹۲، ح ۲۰۸۳.

۵- (۵) عوائد الایام: ۵۵۸.

هم چنین از مطالب گذشته روشن می شود، در صورت نبودن حاکم یا عدم امکان دسترسی به او، مؤمنین عادل، بلکه اگر افراد عادل نباشند، غیر عادل و فاسق بر تربیت کودکان بی سرپرست ولایت دارند و آن ها باید در این رابطه به وظیفه شرعی اخلاقی و انسانی خود عمل کنند. دلیل این حکم، همان است که در بحث کلی ولایت (۱) و نیز در مسأله لقیط و نفقه توضیح داده شد.

۲۰- تربیت کودک در حقوق مدنی

گذشته از نگهداری و تأمین معاش کودک، تربیت او نیز به عهده پدر و مادر و یا کسی است که دادگاه حضانت را به او می سپارد. پدر و مادر باید فرزند خویش را آماده زندگی اجتماعی سازند و بر رفتار و معاشرت ها و تحصیل او نظارت مستمر داشته باشند و سنن ملی و مذهبی را به او بیاموزند. این وظیفه اخلاقی را به دشواری می توان در حقوق تضمین کرد، با وجود این، قانون به ایجاد حق و تکلیف پدر و مادر در این باب بی اعتنا نمانده است. (۲)

ماده ۱۱۷۸ قانون مدنی در مقام قاعده کلی تکلیف پدر و مادر، مقرر می دارد: «ابوین مکلف هستند که در حدود توانایی خود به تربیت اطفال خویش بر حسب مقتضی اقدام کنند و نباید آن ها را مهمل بگذارند».

هم چنین طبق ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی والدین باید هر دو در تربیت اولاد خود با یکدیگر معاضدت نمایند و این امر واجب کفایی می باشد، از این رو هر یک که تکلیف خود را انجام دهد، تکلیف دیگری ساقط می گردد (۳)، ماده مزبور چنین مقرر می دارد: «زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند».

ص: ۴۹۸

۱- (۱) النهایه: ۶۰۸، المهذب ۲: ۱۱۸، کتاب المكاسب - تراث الشيخ الاعظم ۳: ۵۶۱-۵۶۲، الفوائد و الفوائد ۱: ۴۰۶، قاعده ۱۴۸.

۲- (۲) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۳۸۶.

۳- (۳) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۱۹۲.

۲۱- تربیت کودک در اعلامیه جهانی و کنوانسیون حقوق کودک

اصل دوّم اعلامیه جهانی حقوق کودک مقرر می دارد: «کودک باید از حمایت ویژه برخوردار شود و امکانات و وسایل ضروری جهت پرورش بدنی، فکری، اخلاقی و اجتماعی وی به نحوی که سالم و طبیعی و در محیطی آزاد و محترم، توسط قانون یا مرجع ذی ربط در اختیار وی قرار گیرد، در وضع قوانینی بدین منظور، منافع کودکان باید بالاترین اولویت را داشته باشد».

و در اصل چهارم اعلامیه مزبور آمده است: «کودک باید از امنیت اجتماعی بهره مند گردد، در محیطی سالم پرورش یابد و بدین منظور کودکان و مادران باید از مراقبت و حمایت خاص - که شامل توجه کافی، پیش و بعد از تولد می شود - بهره مند شوند، کودک باید امکان برخورداری از تغذیه، مسکن، تفریحات و خدمات پزشکی مناسب را داشته باشد».

هم چنین در موادی از کنوانسیون حقوق کودک به این مسأله اشاره شده، از جمله ماده ۱۸ آن آمده است: «دولت های عضو، حداکثر تلاش خود را به کار خواهند بست تا رسمیت این اصل تضمین گردد که هر دوی والدین در پرورش و رشد کودک مسئولیت مشترک دارند. والدین و یا بر حسب مورد سرپرستان قانونی، مسئولیت اصلی پرورش و رشد کودک را بر عهده دارند و نگرانی اساسی آنان حفظ بیشترین منافع کودک است».

۲۲- مقایسه تعالیم اسلام با اعلامیه جهانی و کنوانسیون در تربیت کودک

حامیان بین المللی حقوق کودک بعد از قرنها به این فکر افتادند که باید در جهت رشد صحیح و تکامل کودکان چاره اندیشی شود و نتیجه تلاش و کوشش آن، تصویب مواد ذکر شده می باشد که چکیده عمده آن چنین است: «باید مصالح کودک بیش از هر چیز دیگر مورد نظر قرار گیرد».

این جمله بسیار پُر مغز است، در این جمله تنها اصلی که مورد توجه قرار گرفته مصالح عالی کودک است؛ در برابر مصالح کودک، همه چیز بی مصلحت می شود. تأمین مصالح کودکان یعنی تأمین زندگی، اخلاق و ایمان، عمران و آبادی، علم و صنعت و تمدن، دمکراسی و آزادی، پیشرفت و ترقی، سرفرازی و...، زیرا کودکان هستند که اگر

در محیط سالم رشد کنند و تحت تربیت صحیح قرار گیرند و از نظر قوانین و تأمین وسایل، به دقت مورد توجه باشند، جامعه ای سالم و مترقی و پیشرو و سرافراز را خواهند ساخت.

دقت بیش تر در آن چه که ذکر شد نشان، می دهد که باید همه چیز و همه کس در راه پی ریزی اساس خوشبختی کودکان به کار بیفتد. پدر و مادر، معلم، جراید، دستگاه های تبلیغاتی، قانون گذار، زمام دار، همه و همه مصلحت شان پایین تر از مصالح کودکان است.^(۱)

خلاصه این که، مواد ذکر شده در اعلامیه جهانی حقوق کودک و کنوانسیون مزبور، مترقی و متکامل است و اگر به درستی بدان عمل گردد، گام های مؤثر در جهت تربیت رشد و پویایی کودکان برداشته خواهد شد، ولی بسیاری از دولت ها و چه بسا برخی از افرادی که این مواد را تصویب کردند، خود بدان عمل نمودند.

این در حالی است که پیشوایان اسلام، قرن ها پیش به این امر مهم توجه داشته و انجام آن را به مسلمانان سفارش نموده اند و در سیره عملی خود به آن عمل نموده اند.

علی بن ابی طالب علیه السلام که هم از لحاظ قدرت ظاهری و هم از جهت فضیلت و دانش و معنویت، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شخص اول دنیای اسلام شمرده می شود و آن حضرت او را به امر خداوند متعال برای رهبری جامعه مسلمین برگزیده است، در برابر چند کودک یتیم، زانو می زند و خود لقمه بر دهانشان می نهد و از آن ها خواهش می کند که او را به لطف و صفای خود ببخشایند و از این که موقعیت طوری پیش آمده که از حال آنان غفلت شده است، او را عفو کنند و در پیشگاه الهی او را به محاکمه نکشانند.^(۲)

و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خود به کودکان سلام می کرد و آن ها را مورد احترام قرار می داد و از این که در مورد ایشان رعایت مساوات نشود به سختی ناراحت می شد؛ روزی شخصی در حضور آن حضرت یکی از فرزندان خود را بوسید و دیگری را نبوسید، حضرت فرمود: چرا نسبت به آنان به مساوات رفتار نکردی؟ «فَهَلَا سَاوَيْتُ بَيْنَهُمَا؟»^(۳)

ص: ۵۰۰

۱- (۱) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۵۷.

۲- (۲) بحارالانوار ۴۱: ۵۲.

۳- (۳) مکارم الاخلاق ۱: ۴۷۳، ح ۱۵.

و نیز می فرمود: پنج چیز را تا زنده ام ترک نمی کنم... و سلام کردن بر اطفال، تا بعد از من، این روش در میان مردم معمول گردد.

(۱) و گاه می شد برخی از افراد، طفل شیرخوار خود را خدمت او می بردند تا در باره اش دعا کنند یا او را نام گذاری کنند، طفل را به منظور احترام و تجلیل از کسانش، در آغوش می گرفت و مورد محبت قرار می داد، گاهی هم اتفاق می افتاد که طفل در دامن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ادرار می کرد و صدای اعتراض اطرافیان بلند می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را از این که با بچه دُرستی و تند خوبی کنند منع می نمود و بچه را آزاد می گذارد تا ادرارش تمام کند آن گاه درباره طفل دعا می کرد و یا این که نامی برای او انتخاب می نمود، کسان طفل در نهایت شادی، او را از پیامبر صلی الله علیه و آله می گرفتند، بدون این که احساس کنند رهبر عالی قدر اسلام از این که طفل او را آلوده کرده است، ناراحت شده باشد و همین که آن ها می رفتند، لباس خود را شستشو می داد. (۲)

زندگی رهبر عالیقدر اسلام و ائمه اطهار: پُر است از این گونه برخوردهای عملی که در جهت تربیت کودکان و نقش مؤثر آن ها تفسیر و تبیین می گردد و با دقت در آنها، روشن می گردد بشر هر اندازه در مسائل حقوقی و تربیتی پیشرفت کند، سخنی فراتر و بالاتر از اسلام نخواهد گفت و روشی متکامل تر از برنامه عملی اولیای دین نمی تواند به دیگران عرضه کند. در مباحث بعدی در این خصوص توضیح بیش تر خواهد آمد.

ص: ۵۰۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۶۲:۱۲، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱.

۲- (۲) مکارم الاخلاق ۶۵:۱، ح ۱.

۱- طرح مسأله

از مهم ترین مسائل تعلیم و تربیت، شناخت عوامل و راه های مؤثر آن است، تا در پرتو آن آموزش و تربیت به درستی و به طور مطلوب تأمین شود.

در احکام تربیتی اسلام به این مهم کاملاً توجه شده و پیشوایان دین در این باره رعایت نکات دقیقی را توصیه کرده اند.

در قرن اخیر، دانشمندان نیز در این زمینه کتاب های فراوانی نوشته اند و در آن روش های صحیح تعلیم و تربیت و وظایف و رسالت اولیا و مربیان کودک را ارائه نموده اند. بی تردید ذکر دیدگاه و آموزه های اسلام در این خصوص حائز اهمیت است، زیرا از طرفی والدین و اولیا کودکان اسباب و عوامل توفیق و کامیابی را شناسایی نموده و در سایه عمل به توصیه ها و آداب و روش های ارائه شده، به هدف والایی خویش که تربیت صحیح کودکان و آموزش علوم مفید و مؤثر در زندگی آن هاست، دست خواهد یافت، و از سوی دیگر امکان مقایسه بین نظریات اسلام در این زمینه و آن چه دانشمندان بیان نموده اند، فراهم می گردد. در ذیل بخشی از آن چه در آیات و روایات بیان شده، ذکر می گردد:

۲- مراحل تعلیم و تربیت

قدم اول در دستیابی و توفیق در امر تعلیم و تربیت، شناسایی مراحل و دوره های آن است که با توجه به سن کودک باید مورد توجه قرار گیرد.

در آیات و روایات، مراحل تعلیم و تربیت به سه قسم تقسیم شده که عبارت است از:

بازی با سرشت کودک عجیب است و یکی از نیازها و حقوق او به شمار می رود، بازی بزرگترین سرگرمی کودک به ویژه در سال های پیش از دبستان است.

کودک دلیل بازی کردن خود را نمی داند و توانایی ندارد برای آن علتی بیان کند، ولی با این همه نمی تواند از بازی کردن دست بکشد، برخی از روانشناسان معتقدند: همان طور که کودک نیاز به آب و هوا دارد، نیاز به بازی و سرگرمی نیز دارد. (۱) امروزه ثابت شده است کودکانی که به اندازه و به درستی بازی نمی کنند، از رشد ذهنی مناسب بی بهره اند و در بزرگی نیز منزوی و گوشه گیر می گردند.

خداوند نخستین دوره رشد انسان را با بازی توأم نموده است تا در ضمن بازی بتواند کار بزرگترها را تقلید کند، احساسات خود را بروز دهد و هم چنین بیاموزد که چگونه عواطف و علایق خود را به موقع ابراز یا مهار کند.

بازی علاوه بر توسعه ذهنی کودک، عقل اجتماعی او را نیز رشد می دهد و این امکان را برای او فراهم می کند که با حل مشکلاتی که در طول بازی با آن مواجه می شود، خود را برای حل معضلات جدی زندگی آینده، آماده سازد.

کودک به وسیله بازی های دسته جمعی، راه همزیستی مسالمت آمیز، همکاری و همیاری با دیگران و رعایت حقوق آنان، مراعات نظم و قانون و دفاع از حق خود و مسئولیت پذیری در مقابل دیگران را می آموزد، او هر قدمی که در بازی برای حل مشکلات یا ایفای نقش مثبت بر می دارد، احساس خوشحالی می کند و نسبت به آینده بیش تر و بیش تر امیدوار می گردد.

در اسلام به این نیاز طبیعی توجه شده و در قرآن آمده است: بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.... (اغْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ... (۲).

ص: ۵۰۶

۱- (۱) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۴۱، مجله الفیصل، شماره ۲۳، صفحه ۹۴.

۲- (۲) سوره حدید ۵۷: ۲۰.

در این آیه شریفه مراحل مختلف عمر بشر و انگیزه های حاکم بر هر مرحله را پنج مرحله یعنی بازی و غفلت، سرگرمی، تجمل، تفاخر و تکاثر بیان شده و نخستین مرحله، دوران کودکی است که زندگی در هاله ای از غفلت و بی خبری و بازی و سرگرمی فرو می رود.^(۱)

هم چنین در روایات به رعایت این نیاز طبیعی در کودکان دستور داده شده، مانند این که امام صادق علیه السلام می فرماید: بگذار فرزندت تا هفت سال به بازی بپردازد، در هفت سال دوم به تأدیب و تربیت او همت گمار و در هفت سال سوم مراقب او باش، «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ»^(۲) اسلام علاوه بر این که، از واپس زدن این تمایل طبیعی کودکان نهی می کند، توصیه می نماید که پدران و مادران، امکانات لازم را برای بازی کردن کودکان فراهم کنند و در هر موقعیت و مقام اجتماعی که هستند وقتی را برای بازی با فرزندان خویش اختصاص دهند.

در روایت آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چنان به بازی کودکان اهمیت می دادند که گاه به هنگام سجده، نوه خردسالشان امام حسین علیه السلام بر پشت آن حضرت می نشیند، پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر سجده را طول می دهند که برخی از صحابه نگران می شوند و بعد از نماز در توضیح طولانی کردن سجده می فرمایند: فرزندم مرا سواری خود قرار داده بود، ناپسند شمردم قبل از آن که احتیاجش برآورده شود او را با شتاب پایین بیاورم. «قَالَ: لَكِنَّ ابْنِي ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ»^(۳) افزون بر این، در روایات توصیه شده، اگر کودکان هم بازی ندارد و یا بازی با بعضی از کودکان تأثیر منفی می پذیرد، خود را به روش کودک در آورید و با او بازی کنید، از جمله امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَبًا»^(۴) اگر پدران و مادران به بازی فرزندان خود توجه کنند با روحیات و احساسات آن ها آشنا می شوند، زیرا کودک از طریق بازی کردن به بیان احساسات خود

ص: ۵۰۷

۱- (۱) ر. ک: تفسیر المیزان ۱۹: ۱۶۴، تفسیر الکبیر (۲۸-۳۰): ۴۶۴، تفسیر نمونه ۲۳: ۳۵۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۵، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۳- (۳) سنن النسائی ۲: ۲۴۵، باب ۸۳ من کتاب التطبيق، ح ۱۱۳۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۶، باب ۹۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

می پردازد و ترس ها و نگرانی های خود را ابراز می کند و گاه برای بسیاری از مشکلات خود راه حل پیدا می کند.

البته در بازی هایی که والدین حضور پیدا می کنند نباید اراده خود را به کودکان تحمیل نمایند، بلکه بهتر است اجازه دهند فرزندانشان آنان را هم بازی تلقی کنند. در روایات به این نکته ظریف تربیتی اشاره شده است، مانند این که، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس که کودکی نزد اوست برای او کودک شود، یعنی رفتار کودکانه انجام دهد و خود را به صورت هم بازی او در آورد، «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ» (۱) یادآوری

در خاتمه لازم است یادآوری شود، مقصود از آزادی کودک در این مرحله این نیست که والدین کودک او را برای هر نوع بازی آزاد بگذارند، حتی بازی هایی که برای جسم و روح او مضر باشد؛ بلکه باید با ایجاد تنوع و کنترل بازی ها در جهت رشد جسمی و روحی کودک گام برداشته شود و از بازی های خشن، مخرب و آزار دهنده جلوگیری به عمل آید.

به بیان دیگر، والدین باید در نوع بازی و اسباب آن توجه و دقت کافی داشته باشند و تهیه اسباب بازی ها، هدفدار و منطبق با نیاز کودک و مناسب با ویژگی های رشد او باشد؛ بازی و اسباب آن باید ضمن سرگرم کردن کودک، دقت، تفکر و روحیه او را تقویت کند و توان بدنی و فکری را افزایش دهد. اسباب بازی هایی که کودک بتواند در آن دخل و تصرف نماید و نوعی ابتکار و ابداع را موجب شود، بسیار مناسب است.

ب: مرحله ی آمادگی برای تعلیم و تربیت

با آن که بازی، نیاز و حق کودک است و والدین باید به رعایت این حق پایبند باشند، ولی این بدان معنی نیست که کودک همیشه بازی کند، بلکه باید به گونه ای برنامه ریزی شود که در دوره نوجوانی و جوانی به تدریج وظایف و مسئولیت های جدی تر، جای بازی

ص: ۵۰۸

و سرگرمی را بگیرد، زیرا از دیدگاه صاحب نظران علوم تربیتی، دوران بازی کودک، دوره کارآموزی موقت کودکان و مقدمه ای برای اشتغال به کارهای جدی تر است.^(۱)

بدین جهت است که در روایات، هفت سال دوم عمر کودک را دوران تعلیم و تربیت نامیده اند، زیرا کودک در این سنین مفاهیم را درک می کند و خوب و بد، نفع و ضرر، و زشت و زیبا را می فهمد و به طور جدی آمادگی و استعداد برای تعلیم و تربیت در او پیدا می شود، مربی لایق باید از این موقعیت ممتاز بهره جوید و به تربیت صحیح کودک در زمینه های مختلف همت گمارد.

در روایات بسیاری بر رعایت این نکته تأکید شده، مانند این که امام صادق علیه السلام می فرماید: کودک در هفت سال اول عمر به بازی سرگرم است، هفت سال دوم به تعلیم و آموزش، و هفت سال به شناخت احکام حلال و حرام. «قال: الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین»^(۲) و روایات دیگری نیز با عبارات مختلف وارد شده

^(۳)، البته در بعضی از آن ها دوره بازی و سرگرمی، شش سال^(۴) تعیین گردیده است.

ج: مرحله ی مشاوره و بروز استعدادها

این مرحله تقریباً از اوائل بلوغ شروع می شود و در آن، نوجوان توان اظهار استعداد خویش را دارد، بنابراین والدین باید با مشورت و ایجاد زمینه های مناسب، او را در بروز استعدادهایش یاری نمایند.

زمان این مرحله، در روایات هفت سال سوم عمر کودک تعیین شده است. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: کودک، هفت سال اول عمر خویش آقا و آزاد است و در هفت سال دوم، خدمتگذار است (بی چون و چرا از پدر و مادر اطاعت می کند)

ص: ۵۰۹

۱- (۱) ر. ک: اسلام و تعلیم و تربیت ۲: ۲۲۱.

۲- (۲) الکافی ۶: ۴۷، باب تأدیب الولد، ح ۳.

۳- (۳) همان: ح ۱، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۳، باب ۸۲ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱ و باب ۸۳ ح ۱ و ۴-۵ و ۷.

۴- (۴) الکافی ۶: ۴۶، باب تأدیب الولد، ح ۲.

ودر هفت سال به منزله وزیر با او رفتار می شود، در این موقعیت (تا سن بیست و یک سالگی) اگر رفتار و کردار او رضایت بخش بود، مقصود حاصل شده، در غیر این صورت شما (والدین) به وظیفه خود عمل نموده اید و در پیشگاه پروردگار متعال معذورید. «قَالَ: الْوَلَدُ سَيِّدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ رَضِيَ خَلَائِقَهُ لِإِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضَرَبَ عَلَيَّ جَنَّتِيهِ فَقَدْ أَعْدَرْتُ إِلَيَّ اللَّهُ». (۱) نزدیک به همین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام

(۲) نیز وارد شده، توضیح پیش تر در خصوص دو مرحله اخیر در مباحث بعدی خواهد آمد.

۳- احیای شخصیت کودک

به طور اجمال می توان گفت که مقصود از شخصیت، همان است که به وسیله «من» و «تو» و «او» از آن یاد می کنیم، آن چه این الفاظ از آن حکایت می کنند، همان «شخص و شخصیت» است.

هر فردی در روابط خویش با مردم و در کارهای شخصی خود، دارای روش و سلیقه ای است که سودمند و زیان بخش می باشد، این روش ها سرچشمه ای جز شخصیت انسان و روحیه های مخصوص او ندارد.

در حقیقت، منشأ کارها و خُلق و خواهی مختلف، اعم از نیک و بد، همان «شخصی» است که گاه مسئول و سزاوار کیفر شناخته می شود و گاه سزاوار پاداش؛ کارها و خُلق و خواهی مختلف شخص، منوط به راه و روشی است که وی در زندگی برای خود برگزیده و به آن عادت کرده است. پس شخصیت هر کسی عبارت است از «او» و رویه ای که به آن عادت کرده و کارآمدهایی که بدست آورده است، از همین جا تفاوت شخصیت ها روشن می شود که می گوئیم شخصیت دینی، شخصیت سیاسی، شخصیت علمی، شخصیت اجتماعی و...

عوامل بسیاری در پی ریزی شخصیت کودک مؤثرند، خانواده، مدرسه، محیط خارج و بسیاری از عوامل که در همین مثلث با او مربوط می شوند، شخصیت او را پی ریزی می کنند. (۳)

ص: ۵۱۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷، مکارم الاخلاق ۴۷۸:۱ (فی فضل الاولاد)، ح ۴۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۱۱۴-۱۱۵.

برنامه زندگی و روش های اخلاقی دوران عمر تمام انسان ها عبارت از مجموعه تربیت هایی است که در دوران کودکی از پدران و مادران در محیط خانواده و از آموزگاران در محیط آموزشگاه ها قرار گرفته اند، هر خوب و بدی را که آن ها در طفولیت به کودکان آموخته اند در بزرگسالی از خود بروز می دهند و در عمل به کار می بندند.

به عبارت دیگر، وضع روحی و اخلاقی و کیفیت رفتار و گفتار مردم هر عصری محصول بذره های تربیتی است که در ایام کودکی در مغز آنان افشاندن شده است، خوبی و بدی، پاکی و ناپاکی، قوت و ضعف فردا را باید در روش تربیت کودکان امروز جستجو کرد.

شخصیت، استقلال اراده، اعتماد به نفس، و هم چنین زبونی، فرومایگی، عدم اعتماد به نفس، از صفاتی است که اساس آن در دامن پدر و آغوش مادر پی ریزی می شود. پدران و مادران که علاقه دارند فرزند با شخصیتی پرورش دهند، لازم است از دوران کودکی به آن متوجه باشند و این خوی پسندیده را از اول در آن احیا نمایند. طفلی که در خانواده سست و پست، بار آمده است، کودکی که پدر و مادر، با وی معامله یک انسان نکرده و او را یک عضو محترم خانواده به حساب نیاورده اند، در بزرگی نمی توان از او توقع استقلال و شخصیت داشت، او خود را انسان لایق نمی داند و برای خویش شخصیتی نمی بیند، او یک موجود بدبختی است که از اول فرومایه و زبون بار آمده و مشکل است این خوی ناپسند را در خود تغییر دهد.

تربیت صحیح و پرورش صفات پسندیده در کودک تنها در پرتو برنامه صحیح علمی و عملی میسر است، پدر و مادر باید آن را به گونه ای مطلوب فرا گیرند و قدم به قدم دنبال کودک خود باشند و در عمل آن را به کار گیرند. (۱)

۴- عوامل احیای شخصیت در کودک

عوامل مختلفی در ایجاد و ارتقای شخصیت در کودک تأثیر دارد که مورد سفارش اسلام قرار گرفته است، در ادامه به مهم ترین آن ها می پردازیم.

ص: ۵۱۱

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۷۷.

تأثیر اسم زیبا و با مفهوم بلند در احیای شخصیت کودک و تربیت وی به سوی کمال غیر قابل انکار است. در روایات آمده است: مردی دست کودک خود را گرفته به نزد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آورد و از حضرت سؤال کرد: حق این کودک بر من چیست؟ فرمودند: برایش اسم زیبا انتخاب کن و او را به نیکی تربیت کن! و در جایگاه زیبا قرار ده. «قَالَ: تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَدَّبَهُ وَ ضَعَهُ مَوْضِعًا حَسَنًا» (۱). در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده که فرموده است: بیش از آن که لقبهای زشت بر فرزندان غلبه پیدا کند، لقب و کنیه های خوب بر آنان بگذارید. «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْكُنَى قَبْلَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَيْهِمُ الْأَلْقَابُ» (۲). ب: تکریم کودک و ارزش انسانی او

اولین شرط تربیت صحیح و پرورش شخصیت و استقلال کودک آن است که پدران و مادران، فرزندان خود را بشناسند و ارزش حقیقی آن ها را از نظر دور ندارند، باور کنند که طفل آنها، همانند یک بزه یا یک مرغ نیست که فقط غذایی بخورد و حرکتی کند و در جایی بخوابد، بلکه طفل آن ها یک انسان واقعی است، ولی ضعیف و ناتوان. یک بشر حقیقی است و دارای ذخائر و سرمایه های بزرگ انسانی که باید به تدریج استعدادهای درونی اش شکفته شوند و از قوه به فعلیت بیایند. (۳).

ج: ارضای غریزه ی حبّ ذاب با تکریم کودک

یکی از سرمایه های فطری و ذخائر طبیعی که در باطن هر انسان به قضای حکیمانه الهی ایجاد شده، غریزه حبّ ذات است، هر انسانی قبل از هر چیز و هر کس، به خود علاقه دارد و به طور فطری عاشق و شیفته ی خویش است و هیچ چیز در نظر آدمی به قدر خودش عزیز و محبوب نیست.

ص: ۵۱۲

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۸، باب حق الولد، ح ۱.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۴۱۹، ح ۲، ۴۵۲۰۲.

۳- (۳) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۸۰.

حُبّ ذات یکی از بهترین و اساسی ترین پایه های ثابت تربیت کودک است. غریزه حُبّ ذاب در مزاج کودک، نیروی مهمی است که اگر عاقلانه و با برنامه صحیح رهبری شود و مورد استفاده قرار گیرد، منشأ خوشبختی و سعادت است و اگر به طور صحیح رهبری نشود بدبختی های بسیاری به بار می آورد.

یکی از راه های ارضای غریزه حُبّ ذات، تکریم کودکان و توجه به شخصیت آن ها است. طفلی که در خانواده به قدر کافی احترام شود، روحیه ای طبیعی و روانی معتدل خواهد داشت، از چنین کودکی می توان توقع اخلاقی پسندیده و رفتار عادلانه داشت. بر عکس کودکی که از پدر و مادر، احترام و تکریم ندیده و در محیط خانواده خواهش طبیعی حُبّ ذاتش ارضا نشده است، در خود احساس پستی و حقارت می کند، روحی شکست خورده و روانی افسرده دارد و بدون تردید این حالت درونی در خلال رفتار و گفتار کودک با وضع نامطلوبی آشکار می گردد.

چنین کودکی در معرض انحراف های گوناگونی است و در راه زندگی با خطراتی مواجه می شود. احترام به شخصیت، نه تنها در محیط خانواده از ارکان اساسی تربیت کودک است، بلکه این سنجیه انسانی از پایه های مهم زندگی اجتماعی و از وظایف دینی و علمی همه مردم است.

د: تأکید پیشوایان دینی در احترام نسبت به کودک

در احکام تربیتی اسلام نسبت به احترام به انسان، به ویژه به کودک تأکید فراوان شده است، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار: در تمام دوران زندگی از این روش استفاده کرده اند و بدون مبالغه می توان گفت، این خوی پسندیده از بزرگترین عوامل پیشرفت و موفقیت آنان به حساب می آید. همه ائمه به ویژه شخص رسول الله صلی الله علیه و آله که به عنوان مرتبی جامعه در بین مردم زندگی می کرد به تمام ظرافت ها و نکات روانی مردم در راه احترام به آن ها توجه داشت و از کوچکترین وظیفه ای در این باره شانه خالی نمی کرد. از گفتار و کردار آن بزرگواران روایات بسیاری در تبیین این روش و این که احترام به کودک از مسئولیت های خطیر والدین می باشد وارد شده است که می توان آن ها را به چند دسته تقسیم و برای هر کدام نمونه هایی ذکر کرد:

ص: ۵۱۳

دسته اول: روایاتی است که بیانگر سیره عملی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم و احترام و تکریم شخصیت آن ها می باشد. در این قسم از روایات آمده است: هر کس بر آن حضرت وارد می شد به او احترام می گذاشت و چه بسا عباى خود را به جای فرش زیر پای او می گسترانید و بالشی که تکیه گاه خودش بود به او می داد، «رُبَّمَا بَسَطَ ثَوْبَهُ وَ يُؤَيِّرُ الدَّاجِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ» (۱) در یکی از این احادیث می خوانیم: رسول اکرم صلی الله علیه و آله تنها در مسجد نشسته بود، مردی وارد شد و به طرف پیامبر آمد، حضرت از جا حرکت کرد و به احترام او قدری عقب رفت، آن مرد عرض کرد، جا وسیع است چرا قدمی به عقب رفتید؟ فرمود: از حقوق مسلمان برای واردین، حریم گرفتن و قدمی به عقب رفتن است.

«قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا رَأَهُ يُرِيدُ الْجُلُوسَ إِلَيْهِ أَنْ يَتَرَحَّحَ لَهُ» (۲) هرگاه یکی از اصحاب به دیدن آن حضرت می آمد، به احترام او آن قدر می نشست تا آن مرد از مجلس خارج شود و چون کسی می خواست با او مصافحه کند، به او دست می داد و دست خود را نمی کشید تا وقتی آن مرد دست خود را بکشد.

(۳) برای حفظ احترام تمام مردم، آن حضرت در مجالس عمومی نگاه های مودت آمیز خود را به طور مساوی متوجه حاضرین می نمود. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ لِحَطَايِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالشَّوْبِيهِ» (۴) آن حضرت اگر سواره بود، به دلیل احترام گذاردن به دیگران، اجازه نمی داد کسی پیاده در رکابش راه برود، او را به ترک خود سوار می کرد و اگر او از سوار شدن امتناع می ورزید به او می فرمود شما جلو برو و در فلان مکان مرا ملاقات کن.

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمِشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ فَإِنْ أَبِي، قَالَ تَقَدَّمَ أَمَامِي وَ أَدْرِكُنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ» (۵)

ص: ۵۱۴

۱- (۱) مناقب آل ابی طالب ۱: ۱۹۲، (فصل فی آدابہ و مزاحہ صلی الله علیه و آله)، بحارالانوار ۱۶: ۲۲۸.

۲- (۲) بحارالانوار ۱۶: ۲۴۰، مکارم الاخلاق ۱: ۶۵، (فی جلوسه صلی الله علیه و آله)، ح ۲.

۳- (۳) بحارالانوار ۱۶: ۲۳۰.

۴- (۴) الکافی ۸: ۲۶۸، ح ۳۹۳.

۵- (۵) بحارالانوار ۱۶: ۲۳۶.

روایاتی است مبنی بر تشویق احترام به مردم و بیان پاداش آن، مانند آن که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در امت من بنده ای از بندگان خدا نیست که نسبت به برادر دینی خود احترام و ملاحظت و مهربانی داشته باشد، مگر این که خداوند خدمتگزاری از خدمتگزاران بهشت به او عطا فرماید. (۱)

در روایت دیگری آمده است: کسی که برادر مسلمان خود را که بر او وارد شده است، تکریم و احترام نماید، در حقیقت خداوند را احترام نموده است. «مَنْ أَتَاهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَأَكْرَمَهُ فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ» (۲) و نیز روایات دیگری که در این باره وارد شده است. (۳)

دسته سوم: روایاتی است که در خصوص تکریم و احترام نسبت به کودکان وارد شده، مانند این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به فرزندان خود احترام کنید و با آداب و روش پسندیده با آن ها معاشرت نمایید یا به روش و آداب پسندیده آن ها را تربیت نمایید. «قَالَ: اِكْرُمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ» (۴).

در این گفتار جامع و پُر مغز، پیامبر عالی قدر اسلام با جمله «أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ» همه وظایفی که متوجه خانواده و مدرسه و محیط و جامعه است بیان فرموده و چیزی فروگذار نشده است.

هم چنین امام صادق علیه السلام از آن حضرت نقل می کند که فرموده است: فرزندان خود را دوست بدارید و نسبت به آن ها ترخم نمایید و اگر چیزی به آن ها وعده دادید به وعده خود وفا کنید، آن ها از مطالب خارج از خانواده چیزی نمی دانند، آن چه می دانند این است که شما به آن ها غذا و دیگر لوازم زندگی می دهید. «أَحْسِنُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُمْ» (۵). به همین مضمون از امام کاظم علیه السلام نیز روایت شده و در ادامه می فرماید: خداوند به هیچ چیز به اندازه ای که نسبت به زنان و کودکان اجحاف و بی اعتنائی شود، غضب نمی نماید. (۶)

۱- (۱) الکافی ۲: ۲۰۶، باب فی الطاف المؤمن و اکرامه، ح ۴.

۲- (۲) همان: ح ۳.

۳- (۳) همان: ح ۵-۶-۷.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۸، باب ۶۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳، بحار الانوار ۱۰۱: ۹۵، ح ۴۴.

۵- (۵) الکافی ۶: ۴۹، باب برّ الاولاد، ح ۳.

۶- (۶) همان: ح ۵۰، ح ۸.

دسته چهارم: روایاتی است که دلالت دارد با فرزندان در مسائل گوناگون خانوادگی مشورت نمایید و با نظر خواهی در مباحث علمی و اجتماعی، آنان را در اداره زندگی خود در آینده توانمند سازید.

دسته پنجم: روایاتی است که در آن ها تأکید شده به کودکان خود سلام کنید. در مباحث قبلی، روایاتی (۱) مربوط به دسته اخیر، ذکر شد و بعد از این نیز خواهد آمد.

ه - نکته مهم

مطلبی که لازم است اولیای اطفال توجه داشته باشند این که پی ریزی شخصیت کودک زود شروع می شود، یعنی از همان هفته های اول ولادت، و اوقات شیرخوارگی و ایامی که طفل در گهواره زندگی می کند، احساسات روانی او آغاز می گردد، موقعی که کودک حرف نمی زند، قدرت راه رفتن ندارد، نمی تواند با انگشت های ناتوان خود چیزی را بگیرد و خلاصه مانند پاره گوشت متحرکی در گوشه ای افتاده است، تندی و خشونت و مهر و نوازش در روح او اثر می گذارد و نتایج مطبوع یا نامطبوع اعمال دیگران در وی منعکس می شود.

پدر و مادر باید از همان زمان متوجه کودک باشند و در راه پرورش روان و احیای شخصیت وی، به وظایف تربیتی خویش عمل کنند.

امّ الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب، دایه حضرت امام حسین علیه السلام می گوید: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله، حسین علیه السلام را که در آن موقع شیرخوار بود از من گرفت و در آغوش کشید، کودک، لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را تر کرد، من طفل را چنان به شدت از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا کردم که گریان شد، حضرت به من فرمود: لباس مرا آب پاک می کند، ولی چه چیز می تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم حسین علیه السلام برطرف نماید. «يَا أُمَّ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذِهِ الْإِرَاقَةَ الْمَاءُ يُطَهِّرُهَا فَأَيُّ شَيْءٍ يُزِيلُ هَذَا الْعُبَارَ عَنِ قَلْبِ الْحُسَيْنِ (۲) عَلَيْهِ السَّلَامُ».

ص: ۵۱۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۶۲:۲۱، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱-۲.

۲- (۲) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱۱۱:۲، مستدرک الوسائل ۵۵۷:۲، باب ۴ من ابواب النجاسات، ح ۵.

یکی از بهترین وسائل پرورش عواطف کودکان و تربیت آنها، نوازش و ابراز مهر و محبت نسبت به آن‌ها است، همان‌گونه که کودک به غذا، آب، هوا و خواب نیازمند است، به محبت و نوازش نیز محتاج است.

نوازش مطبوع‌ترین غذای روان کودکان است، کودک از بوسیدن، بوییدن، در آغوش پدر و مادر رفتن، خشنود و مسرور می‌گردد و لذت می‌برد.

محبت ریشه اصلی و بنیاد اخلاق نیک و مایه اساسی سجایا و ارزش‌های انسانی است، محبت خداوند به انسان و محبت انسان به خدا و نیز محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به امت و محبت امت به پیامبر و امام و علاقه مسلمین به یکدیگر، سرمایه اساسی دین است و در آیات و روایات، بسیار مهم تلقی شده تا جایی که امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده است: آیا حقیقت دین، جز محبت و دوستی، چیز دیگری است؟ «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ»^(۱) تمام کوشش‌های پیامبران الهی در تبلیغ دین، و تمام فداکاری‌های سربازان با ایمان در میدان‌های جنگ، و نیز تمام عبادت‌ها و فداکاری مردان الهی، از یک منشأ، نیرو می‌گیرد و آن حب است، حب به خدا و حب به دین خدا.

در موضوع بحث ما، محبت و نوازش والدین به کودک، به او جرأت و شجاعت و اعتماد به نفس می‌بخشد و روحیه او را در برابر مشکلات قوی می‌سازد، اکسیر محبت، داروی بسیاری از دردها و بیماری‌های روحی، و حتی جسمی کودک است، او با محبت، آرام و شاداب می‌شود و غنچه دلش شکوفا می‌گردد. کمبود یا فقدان محبت زمینه‌ساز بسیاری از بیماری‌های روانی و جسمی کودک از قبیل بی‌اشتهایی، بی‌خوابی، شب‌اداری، تقلیدهای بی‌مورد، رفتارهای نامعقول، خواب‌های آشفته، افسردگی روانی، عصبانیت، خشونت و... است.^(۲)

ص: ۵۱۷

۱- (۱) الکافی ۸: ۸۰، ح ۳۵، وسائل الشیعه ۱۶: ۱۷۰، باب ۱۵ من ابواب الامر و النهی ح ۱۶.

۲- (۲) ر. ک: حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۸۱.

ز: توجه اولیای دین به محبت نسبت به کودکان

در روایات اسلامی برای محبت به کودکان تأکید فراوان شده است، مانند:

۱- رسول اعظم صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه ای در بیان وظایف مردم در ماه رمضان می فرماید: به بزرگسالان خود احترام کنید و نسبت به کودکان خود ترحم و عطف داشته باشید. «قَالَ: وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِبْغَانَكُمْ» (۱) - ۲ - و نیز فرموده است: کسی که به کودکان محبت و شفقت نداشته باشد و بزرگسالان را احترام نکند، از ما نیست.

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا وَ لَمْ يُؤَقِّرْ كَبِيرَنَا» (۲) - ۳ - از وصایای امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندان هنگام شهادتش این بود که در خانواده خود به کودکان عطف و مهربان باشید و بزرگترها را احترام کنید.

(۳) - ۴ - امام صادق علیه السلام می فرماید، خداوند بعضی از مردان را به خاطر شدت محبت و دوستی نسبت به فرزندانش مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد. «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَتَدَّهُ حُبَّهِ لَوْلَاهُ» (۴) - ۵ - هم چنین آن حضرت نقل می کند: موسی بن عمران علیه السلام به درگاه خدا عرض کرد، کدام اعمال نزد تو برتر است؟ فرمود: دوست داشتن کودکان، زیرا فطرت آنان را بر توحید و یگانگی خود آفریدم و اگر از دنیا بروند با رحمتم آنان را داخل بهشت می نمایم.

(۵)

۵- اظهار مهربانی و عطف نسبت به کودکان

دوست داشتن فرزند کافی نیست، بلکه آثار روانی و تربیتی این دوستی آن گاه ظهور می یابد که مهر و محبت قلبی به عاطفه و صمیمیت در عمل و سخن گفتن مبدل گردد،

ص: ۵۱۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۱۳:۱۰، باب ۱۸ من ابواب احکام شهر رمضان، ح ۲۰.

۲- (۲) مجموعه ورام ۳۴:۱.

۳- (۳) شیخ مفید، الامالی: ۲۲۲، المجلس السادس والعشرون، اواخر حدیث ۱، بحارالانوار ۲۰۳:۴۲، باب ۱۲۷، (کیفیه شهادته و وصیته علیه السلام)، اواسط حدیث ۷.

۴- (۴) الکافی ۵۰:۶، باب برالاولاد، ح ۵.

۵- (۵) خالد برفی، المحاسن ۴۵۷:۱، باب المحبوبات، ح ۱۰۵۷، جامع احادیث الشیعه ۲۹۲:۲۱، باب ۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲۳.

بنابراین لازم است در عمل به گونه ای رفتار شود که طفل این محبت را با تمام وجود احساس کند و نیز در گفتار بشنود. در ادامه به بعضی از جلوه های محبت والدین نسبت به کودک اشاره می شود:

الف: زندگی در کنار والدین

از روشن ترین جلوه های محبت، این است که کودک در کنار والدین به ویژه با مادر و در آغوش گرم وی زندگی کند.

بی تردید ارضاع کامل تمایلات باطنی کودک و توجه به تمام جهات شخصیت او، فقط در محیط خانواده میسر است و آغوش گرم و دامن پرمهر مادران می تواند این وظیفه سنگین را به عهده بگیرد.

آهنگ آرام بخش قلب مادر، از بزرگترین مواهب الهی است که انسان در دوران کودکی بدان نیاز شدید دارد و هیچ عاملی برای پرورش جسمی و عاطفی و روانی کودک بهتر و مؤثرتر از مادر نیست.

گاهی بچه گریه می کند در حالی که نه دردمند است، نه گرسنه؛ گریه او برای نوازش است، او گرسنه مهر و محبت است و برای غذای روانی خود گریه می کند، به محض این که مادر او را در آغوش می گیرد، به سینه می چسباند، دست نوازش به سرش می کشد، آرام می شود.

در تجربیات اخیر معلوم شده که صدای قلب مادر برای بچه از هر آهنگ موزونی جذاب و دلنشین تر است، موقعی که صورتش روی سینه مادر قرار می گیرد و صدای قلب مادر را می شنود، آرام می شود. (۱)

این هم یکی از شاهکارهای خلقت است که نه تنها کودکان به وجود مادر نیازمند هستند، بلکه زنان نیز به وجود طفل نیاز مبرم دارند. هنگامی استعدادهای آنان به اوج کمال می رسد و می توانند از زندگی خویش لذت کامل ببرند که بر مسند مقدس مادری بنشینند و فرزند و یا فرزندان، آن ها را مادر صدا کنند.

ص: ۵۱۹

دانشمندان معتقدند که اگر زنان از وظیفه اصلی و طبیعی خود باز بمانند و بخواهند مردانه زندگی کنند، ضمن این که «مرد» نخواهند شد، «زن» نیز نیستند و سرانجام به جنس سوّمی تبدیل می شوند که نه زن هستند و نه مرد.^(۱)

متأسفانه وضع زندگی کنونی بشر به صورتی در آمده است که بسیاری از کودکان به طور جبری و قهری از این موهبت بزرگ محروم شده، به پرورشگاه ها و دایه ها و پرستارها و مادر بزرگ ها سپرده می شوند، ولی به جهت نیاز مبرمی که مادر و کودک به یکدیگر دارند، نه تنها کودکان بی مادر، آینده ای خطرناک و زندگی سرد و بی روح دارند، بلکه خطراتی قطعی، زنان و مادران دور از فرزند را نیز تهدید می کند.

به عقیده دانشمندان، سرطان پستان بیش تر در زنانی پدیدار می شود که یا بچه ندارند یا ازدواج نکرده اند، هم چنین زنانی که بچه داشته اند، ولی خودشان او را شیر نداده اند و نیز زنانی که کورتاژ کرده اند.^(۲)

این مسائل سبب گردیده طرفداران حقوق کودک به فکر چاره جویی بیفتند و در اعلامیه جهانی حقوق کودک تأکید کنند که کودک باید در کنار والدین خود زندگی کند. در اصل ششم این اعلامیه آمده است که کودک خردسال جز در موارد استثنایی نباید از مادرش جدا شود، جامعه و مقامات دولتی در مورد اطفال بدون خانواده و مستمند، مراقبت و توجه خاصی مبذول دارند.

اما اسلام در دستورات تربیتی خود بیش از سیزده قرن قبل بر این مسأله تأکید نموده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با سیره عملی آن را به پیروان خود آموخته است.

ب: بوسه بر کودک

در روایات تأکید شده است که والدین، کودک را بوسند و با این وسیله، محبت خود را نسبت به او اظهار نمایند، سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز چنین بوده است؛ ابن عباس نقل می کند: در محضر پیامبر بوم، فرزندش ابراهیم را بر ران راست خود نشانده بود و بر ران

ص: ۵۲۰

۱- (۱) اسلام و حقوق کودک: ۱۲۱.

۲- (۲) همان: ۱۲۳.

چپش حسین بن علی علیه السلام، گاهی این را بوسید و گاهی دیگری را، در این هنگام جبرئیل علیه السلام از طرف پروردگار عالم به او وحی آورد. (۱)

در روایت دیگری آمده است: روش آن حضرت چنین بود که امام حسن و امام حسین علیهما السلام را می بوسید، در یکی از روزها شخصی به نام «اقرع تمیمی» در مجلس نشسته بود به آن حضرت عرض کرد، من ده فرزند دارم و هیچ زمان آن ها را نبوسیده ام، پیامبر به او نظر نموده، فرمود: کسی که به دیگران رحم نمی کند، استحقاق این که به او رحم شود، ندارد. «مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ». (۲) هم چنین آن حضرت می فرماید: کسی که فرزند خود را بوسد خداوند به او پاداش کار نیک می دهد و اگر او را شاد نماید در روز قیامت او را شاد می گرداند.

«مَنْ قَبِلَ وَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ فَزَحَهُ فَزَحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (۳) امام صادق علیه السلام می فرماید: اولاد خود را زیاد بوسید، زیرا در مقابل هر بوسه، درجه ای از درجات بهشت به شما خواهند داد.

(۴) مفضل می گوید: بر امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، دیدم آن حضرت فرزند خود علی بن موسی الرضا علیه السلام را در دامان خود نشانده و او را می بوسد و زبانش را می مکد و گاه بر شانه اش می گذارد و گاه او را در آغوش می گیرد و می گوید: پدرم فدای تو باد، چه بوی خوشی داری و چه اخلاق پاکیزه ای و چه روشن و آشکار است فضل و دانش تو. «... وَ هُوَ يُقَبِّلُهُ وَ يَمُصُّ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا بَنِي أَنْتَ، مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ...» (۵). و روایات بسیار دیگر که در این باره وارد شده است. (۶)

ص: ۵۲۱

-
- ۱- (۱) بحارالانوار ۴۳: ۲۶۱، ح ۲.
 - ۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۵، باب ۸۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.
 - ۳- (۳) الکافی ۶: ۴۹، باب بَرِّالاولاد، ح ۱.
 - ۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۵، باب ۸۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.
 - ۵- (۵) همان ۲۸: ۳۴۰، باب ۱۰ من ابواب حد المرتد، ح ۲.
 - ۶- (۶) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۷۱، باب ۶۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱، احمد بن حنبل، المسند ۱۰: ۱۸۴، ح ۲۶۶۰۲، بحارالانوار ۲۵: ۲۴۰، باب ۶، اواخر حدیث ۲۱.

یکی از مصادیق روشن اظهار محبت نسبت به کودکان، مسرور نمودن آنهاست. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر کسی وارد بازار شود و هدایایی را برای زن و فرزندان خود خریداری نماید و با این کار آن‌ها را مسرور نماید، گویا هدیه برای گروهی نیازمند برده است و بهتر است ابتدا هدیه را به دختران خود بدهد قبل از پسران، زیرا اگر کسی دختر خود را خوشحال نماید، خداوند پاداش آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل به او عطا می فرماید و اگر کسی فرزند خود را شادمان و مسرور نماید، پاداش گریه از خوف خدا به او داده می شود و کسی که از خوف خدا گریست، خداوند او را به بهشتی که دارای نعمت های بزرگ است، داخل نماید. (۱)

د: اهمیت مهرورزی نسبت به دختر

شاید به دلیل این که آداب و رسوم غلط جاهلیت در بین مسلمانان صدر اسلام، مبنی بر اهانت و تحقیر دختران به طور کامل محو نشده بود و یا به دلیل ضعف دختران نسبت به پسران و یا به جهت این که اگر دختران به طور صحیح تربیت شوند آثار و برکات بیشتری نسبت به تربیت پسران در جامعه پیدا می شود، زیرا موجب می شود آنان نیز فرزندان خود را خوب تربیت کنند و در دستورات تربیتی اسلام به احسان و محبت نسبت به فرزندان دختر، تأکید بیشتری شده است.

روایت اخیر که ذکر شد به این جهت اشاره داشت. در روایت دیگر، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس دو خواهر و یا دو دختر داشته باشد و به آنان احسان کند من و او در بهشت همانند این دو در کنار هم خواهیم بود و به دو انگشت سبابه و میانه خود اشاره کرد. (۲)

و نیز فرموده است: هر کس دختری داشته باشد و به بهترین روش، او را تربیت و تعلیم نماید و از نعمت هایی که خداوند بر او ارزانی داشته بهره مندش سازد، در برابر آتش جهنم برای خود سپری فراهم کرده است. (۳)

ص: ۵۲۲

۱- (۱) شیخ صدوق، الامالی: ۶۷۲، (المجلس الخامس و الثمانون)، ح ۶، وسائل الشیعه ۵۱۴:۲۱، باب ۳ من ابواب النفقات، ح ۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۱۱۸:۱۵، باب ۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳، کنز العمال ۴۴۸:۱۶، ح ۴۵۳۶۸ الی ۴۵۳۷۱.

۳- (۳) کنز العمال ۴۵۲:۱۶، ح ۴۵۳۹۱.

و فرموده است: هر کس دختری داشته باشد و به او آزار نرساند و بی احترامی نکند و پسرش را بر او مقدم نداند، خداوند او را وارد بهشت می سازد. «مَنْ كَانَ لَهُ أُثْنِي فَلَمْ يُبِدِّهَا وَ لَمْ يُهَيِّهَا وَ لَمْ يُؤْثِرْ وُلْدَهُ عَلَيْهَا أُدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ» (۱) هـ -: شرکت در بازی کودکان

و: مشورت با نوجوانان

در ارتباط با این دو عنوان، توضیحاتی به استناد روایات در مباحث گذشته ذکر شد. (۲)

۶- اجتناب از افراط در محبت به کودک

نکته بسیار مهمی که در پایان این بحث لازم است یادآوری شود، این است که هر چند محبت در پرورش جان کودک همانند غذا برای پرورش جسم او ضروری و لازم است ولی متولیان تربیت کودک باید توجه داشته باشند اهمیت اندازه گیری صحیح در کم و کیف محبت و طرز اعمال آن کمتر از اصل محبت نیست.

هدف از تربیت صحیح این است که کودک برای زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ساخته شود، زندگی سراسر مبارزه و مشکلات است، در راه زندگی، محرومیت ها و ناکامی ها، شکست ها و مصیبت ها بسیار است. مربی لایق کسی است که جسم و جان کودک را به خوبی پرورش دهد و او را برای مبارزه و مقاومت در صحنه ی پرفشار زندگی مجهز نماید. همان طور که بدن کودک بر اثر مراقبت های بهداشتی و اندازه گیری در غذا و خواب، حرکت و ورزش، نیرومند می شود، روان طفل نیز در پرتو بهداشت روحی و تعالیم اخلاقی و اندازه گیری در اعمال مهر و محبت، نیرومند بار می آید و در مقابل سختی ها و محرومیت ها در کمال قدرت، مقاومت می کند.

در برابر، اطفالی که بیش از اندازه مهر و محبت می بینند، پدر و مادر، بی قید و شرط تسلیم آن ها می شوند و به تمام خواسته های خوب و بد آنان، جامه عمل می پوشند و در

ص: ۵۲۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۱۸، باب ۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲، کنز العمال ۱۶: ۴۴۷، ح ۴۵۳۶۴.

۲- (۲) به مبحث مراحل تعلیم و تربیت رجوع شود.

نتیجه لوس و از خود راضی بار می آیند، روحی ضعیف و روانی زود رنج دارند، از دوران کودکی تا پایان عمر در مقابل کوچکترین ناملایمی و خفیف ترین ناکامی ها آزرده خاطر و ناراحت می شوند و در نبردهای زندگی زود شکست می خورند.

گروه نازپرورده در تمام دوران حیات، ناکام و متأثرند و در مشکلات عادی زندگی با زبونی و ذلت، عقب نشینی می کنند و چه بسا دست به خودکشی می زنند.^(۱)

نکته دیگر این که، لازم است در محبت والدین، نوع محبت نسبت به سن فرزند و جنسیت او مورد ملاحظه قرار گیرد، مثلاً گام برداشتن پدر با فرزند نوجوانش شاید برتر از بوسیدن او باشد، چه بسا ابراز محبتی که به سن او تناسب ندارد، نتیجه معکوس بدهد.

آیین مقدس اسلام در برنامه های تربیتی خود، اولیاء اطفال را از زیاده روی در اعمال محبت بر حذر داشته است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده اند: بدترین پدران کسانی هستند که در نیکی و محبت نسبت به فرزندان، از حد لازم تجاوز کنند و به زیاده روی و افراط بگرایند و بدترین فرزندان کسانی هستند که در اثر تقصیر و کوتاهی در انجام وظایف، پدر را از خود ناراضی نمایند. «سُرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرَّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ سُرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرَ إِلَى الْعُقُوقِ»^(۲) کودکانی که با این روش مذموم تربیت می شوند، لوس و از خود راضی بار می آیند و این خُلق ناپسند، بیماری های خطرناک روانی و عوارضی بر جسم و جان آنان می گذارد و نتایج شوم آن در خلال گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود خواهد بود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: خودپسندی بدترین حالت روانی است. «سُرُّ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنْ النَّفْسِ»^(۳) و نیز فرموده است: خودپسندی هر کس، دلیل نقص و کوتاهی عقل اوست. «رِضَاءُ الْعَبْدِ عَنْ نَفْسِهِ بُرْهَانٌ سَخَافَهُ عَقْلُهُ»^(۴)

ص: ۵۲۴

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۲۴۳ الی ۲۴۵، علی قائمی، نقش مادر در تربیت: ۹۱-۹۵.

۲- (۲) تاریخ یعقوبی ۲: ۳۲۰.

۳- (۳) غرر الحکم: ۲۳۳، ح ۳۱.

۴- (۴) همان: ۲۱۸، ح ۴۴.

هم چنین در روایات تأکید شده است، برای جلوگیری از هر گونه سوء برداشت در ابراز محبت نسبت به کودکان، بین آنان عدالت رعایت نمایید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: در بین فرزندان در هدیه دادن، عدالت را مراعات کنید، هم چنان که دوست دارید نسبت به شما در نیکی و لطف با عدالت رفتار شود.

«إِعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي النَّحْلِ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ» (۱).

۷- والدین الگوی تربیتی کودکان

بی شک اگر پدر و مادر در برخورد با کودکان، صادقانه رفتار نمایند و امانت، عفت، سخاوت، شجاعت و دیگر صفات پسندیده در کردار آن ها بروز داشته باشد، به دلیل این که کودکان به ویژه در سال های اول عمر از پدر و مادر الگو می گیرند، این روش می تواند در تربیت بسیار مؤثر باشد. برعکس، اگر گفتار و کردارشان متفاوت باشد و صفات نکوهیده مانند دروغگویی، خیانت و بخل از آن ها دیده شود، این صفات به تدریج در روح کودک رسوخ نموده، آثار شوم و زیانبار خواهد داشت.

روش ارائه الگو در تربیت مردم یکی از برنامه های مهم تربیتی اسلام است که از آن با واژه «أسوه» (۲) یاد می شود.

قرآن کریم روی سرمشق و اسوه بودن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دیگر انبیاء: تکیه می کند و به مسلمانان توصیه می کند از برنامه عملی آن ها سرمشق بگیرند و آن ها را الگوی خود قرار دهید. از جمله می فرماید: برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است. (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۳) و در جای دیگر می فرماید: برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند سرمشق نیکویی وجود داشت، (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ) (۴).

ص: ۵۲۵

۱- (۱) کنز العمال ۴۴۵:۱۶، ح ۴۵۳۴۷.

۲- (۲) أسوه به معنی قدوه، مثل کسی که به او اقتداء می شود. معجم الوسيط (۲-۱): ۱۹ و ۷۲۱.

۳- (۳) سوره احزاب ۲۱:۳۳.

۴- (۴) سوره ممتحنه ۴:۶۰.

هم چنین رفتار پسندیده پیامبران، مانند صداقت، پایبند بودن به وعده ها، امانت داری، شجاعت و عدم ترس از دشمن و... را جهت سرمشق گرفتن مردم از آنها، بیان می نماید و می فرماید: در این کتاب از ابراهیم یاد کن، او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود. (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا). (۱)

و یا می فرماید: در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا). (۲)

به هر حال مسأله تعلیم و تربیت از طریق سرمشق بودن والدین برای کودکان، روشی است که هم تحلیل های منطقی آن را تأیید می کند و هم آیات قرآن.

انبیا و اولیای الهی نیز در برنامه های تربیتی خود از این روش بهره گرفته اند، به عنوان نمونه:

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند، حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود (حواریون) گفت: من به شما نیازی دارم آن را برآورده سازید، گفتند یا روح الله، هر حاجتی باشد برآورده خواهیم ساخت، عیسی علیه السلام بلند شد و دست و پایشان را شستشو داد. به ایشان عرض کردند، ما به انجام این عمل سزاوارتریم، جواب داد: عالم و مربی برای خدمت به مردم سزاوارتر است، من در مقابل شما تواضع نمودم تا بعد از این نسبت به مردم تواضع داشته باشید. «فَقَالَ: اِنَّ اَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، اِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لَكُمَا مَا تَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ». (۲) - مردی از آشنایان امام سجاد علیه السلام به درب منزل حضرت آمد و او را دشنام و ناسزا گفت، حضرت به او جواب نداد، وقتی آن مرد رفت، امام به افرادی که در جلسه حضور داشتند فرمود: شنیدید آن چه را این مرد درباره من گفت، دوست دارم همراه من بیایید تا بشنوید جواب مرا، گفتند: چنین خواهیم کرد و دوست داریم او را پاسخ دهی، ما نیز شرکت داشته باشیم. امام حرکت کرد و در راه حرکت به سوی او، این آیه قرآن را تلاوت

ص: ۵۲۶

۱- (۱) سوره مریم ۴۱:۱۹.

۲- (۳) الکافی ۱: ۳۷، (باب صفه العلماء)، ح ۶، وسائل الشیعه ۱۵: ۲۷۶، باب ۳۰ من ابواب جهاد النفس، ح ۲.

می کرد: خداوند کظم غیظ کنندگان و گذشت کنندگان نسبت به مردم را دوست دارد. (وَ الْكَاطِبِينَ الْعُظْمَاءَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (۱). تا آن که به در منزل آن مرد رسیدند، اطرافیان او را صدا زدند او در حالی که اطمینان داشت امام برای تلافی و پاسخ به ناسزا و دشنام او به درب منزلش آمده، نزد آنان حاضر شد، در این هنگام با کمال تعجب، امام علیه السلام رو به آن مرد نموده و فرمود: ای برادر، شما به در منزل من آمدی و آن چه را که خواستی گفتمی، اگر آن چه گفتمی در من بوده، به درگاه خداوند متعال استغفار می نمایم و اگر در من نبوده خداوند تو را ببخشد. راوی می گوید: آن مرد پیشانی حضرت را بوسید و گفت: آن چه را گفتم در تو نیست و من خود به آن کلمات سزاوارترم. (۲).

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید: از کسانی مباش که امر به معروف می کنند، ولی خود بدان عمل نمی نمایند، نهی از منکر می کنند، ولی تارک منکر نیستند، درست کاران را دوست دارند ولی کردار شایسته ندارند. «لَا تُكُنْ مِمَّنْ... يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا يَأْتِمُرُ، وَيَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي، يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَلَا يَعْمَلُ بِعَمَلِهِمْ...» (۳). به هر حال، مغز کودک مانند فیلم عکاسی از تمام گفتار و رفتار پدر و مادر و مربیان خود عکس برداری می کند و دیده ها و شنیده های دوران کودکی، برنامه زندگانی فردای او خواهد بود، به عنوان مثال، عهدشکنی با کودک علاوه بر تمام مفاسد، دارای اثر سوء تربیتی است، زیرا خلف وعده، طفل را جسور و پیمان شکن بار می آورد و او را به راه دروغ و فریبکاری سوق می دهد.

و به طور کلی، مطالب پسندیده یا ناپسندی را که کودک از پدر و یا مادر یا معلم فرا می گیرد هر کدام به سهم خود شایان توجه است، گاهی طفل از دیدن یک کار درست و یا نادرست و شنیدن یک سخن روا یا ناروا چنان متأثر می گردد و در روانش ریشه می دواند که تا پایان عمر فراموش نمی کند و نتایج خوب و بد آن در تمام طول عمرش به صور

ص: ۵۲۷

۱- (۱) سوره آل عمران ۳: ۱۳۴.

۲- (۲) شیخ مفید، الارشاد ۲: ۱۴۶، (فضائل الامام علی بن حسین علیه السلام)، بحارالانوار ۴۶: ۵۴، (باب مکارم اخلاقه و علمه علیه السلام)، ح ۱.

۳- (۳) بحارالانوار ۷۵: ۶۸، ح ۱۶.

مختلف ظاهر می گردد و چه بسا مسیر زندگی وی را به طور کلی عوض می کند و او را به راه مخصوصی می کشاند.

با این توضیح روشن گردید، اسوه نیک قرار گرفتن والدین تا چه اندازه در تربیت کودک مؤثر است، به طوری که نتیجه آن در تمام عمر وی ظاهر می گردد.

۸- عادت دادن کودکان به رفتار پسندیده

(۱)

هر کار پسندیده یا ناپسند با تکرار، خوی و عادت قرار می گیرد، همان طور که انسان با تکرار گفتار صادقانه، به صداقت و راستگویی عادت می کند، با گفتار کذب و دروغ نیز به دروغگویی خوی می گیرد، بدان جهت گفته اند: عادت طبع ثانوی انسان است. در روایات تأکید شده که خود را به انجام کردار نیک عادت دهید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: عادت و خوی، بر رفتار هر انسانی سلطه پیدا می کند و آن را تحت تأثیر خود قرار می دهد. «لِلْعَادَةِ عَلَيَّ كُلِّ انْسَانٍ سُلْطَانٌ» (۲) هم چنین فرموده است: نفس خود را به کردار پسندیده و کریمانه عادت ده، و پرداخت واجبات مالی خویش را بر نفس تحمیل کن، به شرافت و بزرگی خواهی رسید و خانه آخرت خود را آباد خواهی نمود و گویندگان نیک بسیار خواهی داشت.

«قَالَ: عَوَّدَ نَفْسَكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ، وَ تَحَمَّلَ أَعْيَابَ الْمَغَارِمِ، تَشْرُفَ نَفْسِكَ وَ تُعَمَّرَ آخِرَتُكَ وَ يَكْتُرُ حَاجِمُ دُوكَ» (۳) استفاده از این روش در تربیت کودکان از بهترین روش ها است، زیرا روح و روان کودک، پاک و طاهر و خالی از هر عادت است و مستعد برای پذیرش رفتار و کردار پسندیده انسانی می باشد. بدان جهت بر اولیای آن ها، اعم از پدر و مادر و معلم و... لازم است آن ها را به رفتار نیک و صفات کریمانه انسانی عادت دهند.

ص: ۵۲۸

۱- (۱) آن چه که انسان به آن خوی می گیرد و در وقت معین انجام می دهد، عادت نامیده می شود و جمع آن عادات است؛ فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۴۱۶.

۲- (۲) غرر الحکم: ۳۰۹، ح ۴۶.

۳- (۳) همان: ۲۶۱، ح ۲۰.

چه زیباست کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در وصایای خود خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام که می فرماید: قلب و دل کودک، همانند زمینی بدون گیاه و آماده کشت و زرع است، هر نمونه بذر و گیاهی که در آن افشانده شود، می پذیرد. به همین جهت در کودکی به تربیت تو مبادرت نمودم، قبل از آن که قلبت سخت شود و به امور دیگر مشغول گردد. «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ...» (۱).

۹- ارزش هایی که عادت به آن ها توصیه شده است

در روایات تأکید شده که سزاوار است اولیا و دست اندرکاران تربیت کودکان، آن ها را به ارزش ها و خُلقیات پسندیده و صفات کریمانه، از قبیل صداقت، امانت، ایثار و فداکاری، کمک به ضعیفان، احترام نسبت به بزرگترها و... عادت دهند. در ذیل به تعدادی از این صفات اشاره می شود:

الف: راستگویی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت بشر است، راستگویی است؛ هر انسانی به طور فطری تمایل دارد راست بگوید و هم چنین سخنانی را که از دیگران می شنود، صدق باشد. دروغ گفتن انحراف از مسیر مستقیم فطرت و خلقت است. از این رو دروغ در نظر کلیه ملل و اقوام جهان و در تعالیم تمام پیامبران الهی، عملی مذموم و ناپسند است.

دروغگو به انواع معاصی دست می زند و وقتی از او می پرسند، تکذیب می کند و خویشتن را پاک و منزّه معرفی و در واقع دروغگویی را به منزله پناهگاهی برای نجات از جرائم خویش می داند.

امام باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین علیه السلام این جمله را خطاب به فرزندان خویش تکرار می کرد، از دروغ بزرگ و کوچک و شوخی و جدی بپرهیزید، زیرا اگر مرد در موضوع کوچکی دروغ گفت، به تدریج عادت می کند و در امور بزرگ نیز

ص: ۵۲۹

۱- (۱) بحارالانوار ۲۰: ۷۴، صحیح صالح، نهج البلاغه: ۳۹۳، نامه ۳۱ به امام حسن علیه السلام.

دروغ می گوید. «إِنَّ قَوْلَ الْكَذِبِ الصَّغِيرِ مِنْهُ الْكَبِيرُ فِي كُلِّ جِدَّةٍ وَ هَزَلٍ فَبِإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ» (۱) محیط خانواده اولین جایگاهی است که می تواند کودک را به صداقت و راستگویی و یا به کذب و دروغگویی عادت دهد، پدر و مادری که مواظب رفتار و کردار خود باشند و خلاف واقع از آن ها سر نزنند، فرزندان نیز این روش را می آموزند، و بر عکس، اگر زندگی آن ها آلوده به کذب باشد، به یقین کودکان را به رفتار خلاف واقع عادت می دهند.

ب: وفای به عهد

یکی دیگر از صفات پسندیده که در وجود انسان ریشه فطری دارد، وفای به عهد است. کودک از موقعی که معنی عهد و پیمان را درک می کند، لزوم وفای به آن را نیز به طور فطری می فهمد، مرتیان لایق باید از این الهام طبیعی استفاده کنند و کودک را با وفای به عهد تربیت نمایند و این درک فطری را به طوری در او پرورش دهند که از دوران کودکی، وفای به عهد را یکی از وظایف خود بشناسد و خلف وعده را زشت بداند. در اسلام وفای به عهد از علائم ایمان است و اساس آن باید از دوران کودکی شروع شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان خود را دوست بدارید و نسبت به آن ها رحم و شفقت داشته باشید و اگر به آن ها وعده دادید وفا کنید، آن ها در این پندارند که شما آن ها را روزی می دهید. «قال صلی الله علیه و آله: أَحْبُّوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُم شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ» (۲) در روایت دیگری، همین مضمون از امام کاظم علیه السلام نقل شده و اضافه شده است: خداوند نسبت به عدم رعایت حقوق زنان و کودکان غضب خواهد نمود.

«لَيْسَ غَضَبُ لَيْسَىءَ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَ الصَّبِيَّانِ» (۳)

ص: ۵۳۰

-
- ۱- (۱) الکافی ۲: ۳۳۸، (باب الکذب)، ح ۲، وسائل الشیعه ۱۲: ۲۵۰، باب ۱۴۰ من ابواب احکام العشره، ح ۱.
 - ۲- (۲) الکافی ۶: ۴۹، (باب بَرِّ الْاَوْلَادِ)، ح ۵، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۳، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.
 - ۳- (۳) الکافی ۶: ۵۰، (باب بَرِّ الْاَوْلَادِ)، ح ۸، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۴، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

ادای امانت از صفات زیبای اخلاقی می باشد و سزاوار است والدین با عمل و رفتار و تأکید نسبت به انجام آن، فرزندان خود را به آن عادت دهند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: در امانت دیگران خیانت مکن، هر چند نسبت به تو خیانت شده باشد. «وَلَا تُخْنِ مِنْ اِثْمِنِكَ وَ اِنْ خَانَكَ» (۱) حضرت لقمان علیه السلام در وصایای خود به فرزندش فرموده است: ای فرزندم، ادای امانت را پیشه خود قرار ده تا دین و دنیای تو سالم بماند و در زندگی امانت دار باش تا غنی و بی نیاز گردی.

«يَا بَنِي اَدَّ اَلْاَمَانَةَ تَسَلَّمَ لَكَ دُنْيَاكَ وَ اٰخِرَتُكَ وَ كُنْ اَمِيْنًا تَكُنْ غَنِيًّا» (۲) د: انفاق مال

زندگی، مجموعه ای از خوشی ها و ناخوشی ها است و البته از آن گریزی نیست. در این میان برخی از این ناملایمات نسبت به گستره زمان آن چنان فراگیر بوده و همواره در طول حیات بشر استمرار یافته که گویی سرنوشت حتمی خیل عظیمی از انسان ها با آن رقم خورده و هیچ چیز و هیچ کس قادر نیست آن را متحوّل و دگرگون سازد. از جمله این که، بشر در خلال زندگی هزاران ساله خود همواره شاهد فقر و تنگدستی و گرسنگی گروه زیادی از یک سو، و انباشتن ثروت های بی حساب و سیری و رفاه و آسایش غیر معقول اندکی از قشرهای خاصی از مردم، از سوی دیگر بوده است. افزایش روزافزون فاصله طبقاتی و اختلاف فاحش امکانات زندگی بین اقشار مختلف جوامع بشری در طول تاریخ استمرار یافته و با آن که بسیاری از انسان ها پیوسته و با همه توان به مقابله با این پدیده نامبارک برخاسته اند، هیچ گاه در انهدام یا جلوگیری از رشد و افزایش آن موفق نبوده اند. پیشرفت های علمی و صنعتی نیز نه تنها در این باره کمکی ننموده، بلکه به مراتب بیش از پیش بدان دامن زده است، به طوری که در عصر حاضر، شاهد بیشترین و خطرناک ترین فاصله طبقاتی بین میلیون ها انسان فقیر و نیازمند، و اقلیتی از دنیاپرستان زیاده خواه و اسراف گران هستیم.

ص: ۵۳۱

۱- (۱) بحارالانوار ۱۰:۷۵، (باب مواظبه و حکمه علیه السلام)، ح ۶۸.

۲- (۲) معانی الاخبار (۱-۲): ۲۴۰، (باب معنی الخلاق و الخلق) ح ۱، بحارالانوار ۴۱۶:۱۳، ح ۹.

اسلام از طریق توجه دادن مردم به مالکیت مطلق خداوند متعال و امانت شمردن دارایی آنان، ترغیب انسان ها به هدف قرار دادن عالم آخرت و پرهیز از حب دنیا، تحریم رباخواری، واجب ساختن پرداخت خمس، زکات، و تشویق توانمندان به انفاق بخشی از اموال خود به بینوایان، از راه های مختلف (قرض الحسنه، موقوفات و صدقات) با این پدیده شوم به مبارزه برخاسته و در راه اصلاح جامعه گام برداشته است.

در این میان، انفاق به دلیل داوطلبانه بودن، نداشتن حدّ و مرز، دارا نبودن عنوان تحقیر آمیز و ترتّب پاداش بر آن به تناسب اخلاص انفاق کننده و مراعات کردن کرامت انسانی انفاق شونده، از امتیاز و اهمیت ویژه ای برخوردار است.^(۱)

بدان جهت سزاوار است والدین کودکان خود را به این خوی با ارزش اخلاقی و اجتماعی عادت دهند.

مرحوم شیخ کلینی در کافی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به یکی از فرزندان خود به نام محمد فرمود: ای فرزندم، چقدر از مال برای تو باقی مانده؟ عرضه داشت: چهل دینار، حضرت فرمود: از منزل خارج شو و آن را در راه خدا انفاق کن، جواب داد: غیر از این چهل دینار، چیزی نداریم، امام فرمود: برو انفاق کن، خداوند جایگزین خواهد کرد، مگر نمی دانی برای هر چیز کلیدی است و کلید رزق، انفاق مال در راه خداست، او رفت و بر طبق فرمایش پدرش انفاق نمود، بعد از ده روز چهل هزار دینار از جایی به آنان رسید، حضرت فرمود: ای فرزندم، ما در راه خداوند چهل دینار انفاق نمودیم، ولی او چهل هزار دینار به ما عطا فرمود. «یا بُنَّیَّ اَعْطَبْنَا لِلهِ اَرْبَعِیْنَ دِیْنَارًا فَاَعْطَانَا اللهُ اَرْبَعَةَ اَلْفِ دِیْنَارٍ»^(۲) در بعضی از روایات توصیه شده است که صدقه با دست کودک انجام شود، هر چند کم باشد؛ مانند آن که راوی می گوید، به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم دو نفر از فرزندانم از دنیا رفته و فقط یک کودک برایم باقی مانده، حضرت فرمود: از طرف او صدقه بده، و آن گاه که خواستم از حضور او خارج شوم، فرمود:

ص: ۵۳۲

۱- (۱) فرهنگ صفات، بایدها و نبایدهای اخلاقی: ۳۵۷ الی ۳۵۹.

۲- (۲) الکافی ۹: ۴، ح ۳.

کودک خویش را امر کن با دست خود صدقه بدهد، هر چند کم و ناچیز باشد، زیرا هر چیز کم اگر با نیت صادقانه برای خداوند انجام شود، در نزد او بزرگ می باشد. «قال:.... مَرُّ الصَّبِيِّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِبِدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَالْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَّ بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النَّبِيُّ فِيهِ عَظِيمٌ...» (۱) هـ: عَفَّتْ وَ پاكدامنى

عَفَّتْ در لغت به معنای خودداری است که به طور شایع در خودداری از انجام کارهای حرام و زشت به کار می رود (۲) و مقصود از آن در علم اخلاق، صفت نفسانی است که در اثر مقابله و مجاهده در برابر حاکمیت شهوات و تعدیل تمایلات جنسی از افراط و تفریط، پرهیز از شکم پرستی و تربیت صحیح شکم و شهوت به وجود می آید (۳) و جایگاه انسان را از حیوان جدا می سازد.

شهوت شکم و نیروی جنسی را می توان از نیرومندترین امیال و خواسته های نفسانی و سرآمد آن ها به حساب آورد، و همین امر به طور طبیعی کنترل این دو کشش نیرومند را با دشواری بسیار زیاد همراه ساخته است.

ملکه عفت به منزله سدّ محکمی در برابر طغیان امیال جنسی و زیاده روی در شهوت پرستی، پلیدی اخلاقی و بی عفتی است که در پرتو آن، زمینه دستیابی به سایر کمالات اخلاقی و رشد و تعالی به مقام شامخ انسانی فراهم می گردد.

در روایات معصومین: ارزش و اهمیت این صفت نیک و لزوم تحصیل آن، مورد تأکید فراوان قرار گرفته است. امام باقر علیه السلام می فرمایند: خداوند به چیزی برتر از عَفَّتْ شکم و پاکدامنی عبادت نشده است. «ما عبدَ اللهَ بشيءٍ أَفْضَلَ مِنْ عَفَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ» (۴) و نیز می فرمایند: به راستی برترین عبادت، عَفَّتْ شکم و پاکدامنی است. «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ» (۵).

ص: ۵۳۳

- ۱- همان: ۴، ح ۱۰، وسائل الشیعه ۹: ۳۷۶، باب ۴ من ابواب الصدقه، ح ۱.
- ۲- مصباح المنیر: ۴۱۸، لسان العرب ۴: ۳۷۶، المنجد: ۵۱۴، فرهنگ فارسی عمید ۲: ۱۴۴۳.
- ۳- ر. ک: معراج السعاده: ۲۴۳، فرهنگ صفات، بایدها و نبایدهای اخلاقی: ۲۳۶.
- ۴- (۴) الکافی ۲: ۷۹، (باب العَفَّة)، ح ۱.
- ۵- همان: ح ۲.

اساس خوی پسنديده، مانند ساير ارزش هاي انساني، از ايام كودكي در روان طفل بي ريزي مي شود و لازم است پدران و مادران از فرصت استفاده كنند و اين سجيّه انساني را قبل از ايام بلوغ در ضمير آنان به وجود آورند.

رفتار و گفتار عفت آميز پدران و مادران، شرايط مساعدى را كه به منظور ايجاد ملكه عفت در محيط خانواده براى كودكان خويش ايجاد مي كند، و بي ترديد بهترين راه پرورش عفت در روان فرزند است.

اسلام در تعاليم تربيتي خود به اين اصل مهم اخلاقي توجه كامل نموده و براى اين كه فرزندان مسلمين با خوي پسنديده عفت، بار آيند، به پدران و مادران دستورهاي لازم را داده است. در ذيل نمونه هايي از آن را ذكر مي نماييم.

۱. جداسازي بستر خواب كودكان

مهم ترين اصلي كه در پرورش صحيح كودك بايد مراعات شود، هماهنگي برنامه هاي تربيتي با قوانين طبيعت است، پدر و مادر بايد با به پاي قوانين طبيعت اقدام و طفل را بر اساس آن تربيت نمايند، به عنوان نمونه غذاي مناسب با طبع كودك قبل از روبيدن دندان ها و پس از روبيدن، متفاوت است، از اين رو لازم است مرّبي در طرز تغذيه و مواد غذاي كودك، از قانون خلقت پيروي كند و برنامه غذايي طفل را با موازين طبيعي و تكامل تدريجي وي منطبق نمايد.

غريزه جنسي يكي از مهم ترين امور فطري و غريزي كودك است، اين غريزه در پرتو يك سلسله مقدرات دقيق طبيعي، راه رشد و تكامل خود را مي پيمايد و تا رسيدن به ايام بلوغ، به تدريج مراحل را طي مي كند. برنامه طبيعت در چند سال قبل از بلوغ كودك مخفي مانند تمايل جنسي است، بدين جهت لازم است برنامه تربيتي نيز با قوانين طبيعت هماهنگ باشد، و شرايط پرورش كودك را هماهنگ با مخفي نگه داشتن غريزه جنسي فراهم سازد.

اسلام، كودكان مميز را از هر گونه عمل مهيجي كه باعث تحريك تمايل جنسي شود، دور نگه داشته و پدران و مادران را به ايجاد محيط مساعد براي پنهان نگه داشتن تمايل جنسي آنان، مكلف نموده است. (۱)

ص: ۵۳۴

۱- (۱) گفتار فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت ۲: ۳۶۴ و ۳۶۶ با تخليص.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: بستر خواب پسر بچه با پسر بچه، و پسر بچه با دختر بچه، و دختر بچه با دختر بچه در صورتی که در سن ده سالگی باشند، باید از هم جدا شود. (۱) روایت دیگری، سن آنان را شش سال معین نموده است. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید: بایستی بستر خواب پسر بچه ده ساله را از زن ها جدا کنید. «قَالَ: يُفَرِّقُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ». (۳) برخی از فقیهان فرموده اند: در صورتی که بیم تهییج شهوت و مشکلات جنسی باشد، عمل به مضمون این روایت، واجب است و باید بستر کودکان جدا از یکدیگر و از زنان باشد.

(۴) ۲. نهی از آمیزش در حضور کودک

یکی دیگر از دستورهای تربیتی اسلام برای ایجاد عفت و پاکدامنی در کودکان، نهی از آمیزش و هر گونه مناظر تحریک آمیز و مهیج جنسی پدر و مادر در حضور کودکان است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: قسم به خدا، اگر مردی با همسر خود آمیزش نماید و در اتاق، کودک بیداری، آن دو را در حال آمیزش ببیند، سخنان و هم چنین صدای تنفس آن ها را بشنود، آن طفل هرگز رستگار نخواهد شد، دختر باشد یا پسر و سرانجام به زنا آلوده می شود. (۵)

هم چنین جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند: امام باقر علیه السلام به من فرمود: بپرهیز از آمیزش در جایی که کودک ممیزی تو را می بیند و آن چنان درک دارد که می تواند رفتار تو را برای دیگران توصیف نماید، جابر می گوید: عرض کردم یا بن رسول الله، آیا این عمل صرفاً کراهت دارد؟ حضرت فرمود: نه، (علاوه بر کراهت، آثار شوم عملی بر آن مترتب است)، اگر با این عمل خدا، به تو فرزندی دهد، در ارتکاب جرم و جنایت مشهور خواهد شد. «فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شَهْرَةً عَلَمًا فِي الْفُسْقِ وَ النُّجُورِ». (۶)

ص: ۵۳۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۳: ۴۳۶-۴۳۷، ح ۴۵۰۹.

۲- (۲) همان: ح ۴۵۰۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۶۱، باب ۷۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۴- (۴) تذکره الفقها (طبع قدیم) ۲: ۵۷۵، جامع المقاصد ۱۲: ۴۴.

۵- (۵) الکافی ۵: ۵۰۰، ح ۲ و ۴۹۹، ح ۱، وسائل الشیعه ۲۰: ۱۳۲-۱۳۳، باب ۶۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۱-۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۳۴، باب ۶۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۸.

۳. نهی از تماس بدنی که موجب تهییج باشد

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: دختر بچه شش ساله را، پسر بچه نبوسد و هم چنین زنها از بوسیدن پسر بچه ای که سنش از هفت سال تجاوز کرده است، خودداری کنند. (۱) همین مضمون از امام صادق و امام رضا علیهما السلام نیز روایت شده است. (۲)

هم چنین امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل می کند که فرموده، تماس بدنی زن با دخترش که به سن شش سالگی رسیده باشد (در صورتی که برهنه باشد و موجب تهییج شهوت گردد) نوعی زنا محسوب می گردد. (۳)

در روایت دیگری، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: والدین نباید به عورت فرزند خود نگاه کنند و فرزندان هم حق ندارند به عورت والدین نگاه کنند، و نیز فرموده است: خداوند کسی را که بدون پوشش مناسب در حمام رود، و به او نگاه کنند یا او به دیگران نگاه کند، لعنت و از رحمت خود دور می کند. (۴)

بوسیدن، در آغوش گرفتن، روی زانو نشاندن، دست زدن به عورت طفل، نیز عواملی برای تهییج تمایل جنسی هستند، از این رو برای مخفی ماندن و تحریک نشدن غریزه جنسی کودکان از شش سال به بالا اسلام در برنامه های تربیتی خود، اولیای اطفال را از این اعمال بر حذر داشته است.

افزون بر این، از مجموع روایاتی که ذکر شد، معنی هم آهنگی برنامه های تربیتی اسلام با قانون حکیمانه آفرینش در موضوع بحث به خوبی روشن شد، زیرا تجارب علمی بر دانشمندان ثابت کرده است که آیین فطرت و برنامه خلقت چنین مقدر داشته است که غریزه تمایل جنسی کودک در سنین قبل از بلوغ، باید بدون تحریک و در پرده اختفا باشد و مانند آتش در زیر خاکستر پنهان بماند. (۵)

ص: ۵۳۶

۱- (۱) ر. ک: النهایه و نکتهها ۲: ۳۵۳، شرائع الاسلام ۲: ۲۶۸، مسالک الافهام ۷: ۳۸، تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۳۰-۲۳۱، باب ۱۲۷ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۲ و ۴ و ۶-۷.

۳- (۳) همان، ح ۵.

۴- (۴) الکافی ۶: ۵۰۳، (باب الحمام)، ح ۳۶، وسائل الشیعه ۲: ۵۶، باب ۲۱ من ابواب آداب الحمام، ح ۱.

۵- (۵) گفتار فلسفی، کودک از نظر تربیت و وراثت ۲: ۳۶۹ و ۳۷۱.

فرزند در دوران کودکی در کنار پدر و مادر به سر می برد و احساس می کند محدودیتی برای امیال و کارهای خود ندارد و چون انس و الفت و وابستگی زیادی بین او و والدین است، میل دارد بی اجازه به اتاق آنان برود، در حالی که والدین در اتاق خود، گاه نیمه عریان و گاهی عریانند و مصلحت نیست کودک، آن ها را در این حالت ببیند، زیرا موجب تحریک و تهییج جنسی او می شود، بدان جهت، اسلام به والدین دستور داده است که فرزندان خود را عادت دهند که در اتاق خاص خود بخوابند و برای رفتن به اتاق آن ها اجازه بگیرند(۱).

طبیعی است که این کار باید با ملایمت صورت گیرد و والدین با تقویت احساس استقلال روانی و عزت نفس کودکان و تمرین دادن آن ها به این کار، پیش روند، به طوری که پیش از آن که به سن بلوغ برسند، به الزامی بودن این امر پی ببرند(۲).

دلیل این حکم، کلام خداوند متعال است که می فرماید: غلامان و کودکان نابالغ شما در شبانه روز، سه موقع باید با اجازه قبلی به اتاق شما وارد شوند، قبل از نماز صبح، و نیمه روز که جامه های خود را برای استراحت از تن بیرون آورده اید، و پس از نماز عشاء که برای خواب مهیا شده اید، این سه وقت برای شما به منزله عورت و پوشش است، اما در غیر این سه وقت، گناهی بر شما و آن ها نیست (که بدون اجازه وارد شوند). (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْأَلْكُمْ الَّذِينَ الَّذِينَ لَمْ يَلْمُوكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحَلْمِ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ...)(۳).

متأسفانه امروزه کم تر این ادب اسلامی رعایت می شود و با این که قرآن به صراحت آن را در آیه فوق بیان کرده است، در نوشته ها و سخنرانی ها و بیان احکام نیز پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث نمی شود و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته است.

ص: ۵۳۷

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۴۹:۷، جامع المقاصد ۳۵:۱۲-۳۶، جواهر الکلام ۸۲:۲۹-۸۳، مهذب الاحکام ۴۸:۲۴.

۲- (۲) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۵۴.

۳- (۳) سوره نور ۵۸:۲۴.

بر خلاف آن چه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان از این مسائل سر در نمی آورند، ثابت شده که کودکان روی این مسأله فوق العاده حساسیت دارند و گاه سهل انگاری پدران و مادران و رویارویی کودکان با منظره هایی که نباید ببینند، سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماری های روانی شده است.^(۱)

به هر حال، از ظاهر آیه مبارکه استفاده می شود، بر والدین واجب است فرزندان ممیز و غیر بالغ خود که مسائل جنسی و کشف عورت را می فهمند، امر نمایند در اوقاتی که در آیه ذکر شده، با اجازه قبلی در اتاق آن ها وارد شوند^(۲)، البته به نظر می رسد ذکر اوقات سه گانه از باب مصداق باشد، بلکه این حکم مربوط به هر زمانی است که والدین در اتاق خواب خود، عریان یا نیمه عریان باشند.

ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا بر کودکان نیز واجب است این حکم را رعایت کنند؟ برخی از فقها قائل به وجوب شده اند^(۳)، و در توجیه این نظریه گفته شده، دلیل این حکم نسبت به حدیث رفع قلم، اخص است.^(۴) ولی دیدگاه مشهور در بین آنها، این است که خطاب در آیه، متوجه والدین^(۵) است و کودک مسئولیتی ندارد.

هم چنین از آیه مورد بحث استفاده می شود که اتاق خواب والدین، باید جدای از اتاق خواب فرزندان باشد، زیرا اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر، همین معنا را می فهماند.

علاوه بر آیه ای که ذکر شد، بعضی از روایات نیز بر این ادب اسلامی (اجازه گرفتن برای ورود به اتاق پدر و مادر) دلالت دارد مانند آن که، امام صادق علیه السلام می فرماید: غلامان و کودکان شما در شبانه روز سه وقت برای ورود به اتاق شما اجازه بگیرند، آن گاه آن حضرت سه موردی که در آیه آمده را ذکر می فرماید، و کسی که به سن بلوغ رسیده باید

ص: ۵۳۸

۱- (۱) تفسیر نمونه ۵۴۵:۱۴.

۲- (۲) ر. ک: مجمع البیان ۲۶۹:۷-۲۷۰، تفسیر التبیان ۴۰۷:۷، تفسیر المیزان ۱۶۳:۱۵، زبده البیان: ۶۹۴، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۳۰۴:۱۲.

۳- (۳) تذکره الفقها ۵۷۳:۲-۵۷۴، راوندی، فقه القرآن ۱۳۰:۲، مستند الشیعه ۳۵:۱۶.

۴- (۴) موسوعه الامام الخویی (کتاب النکاح) ۶۸:۳۲-۶۹.

۵- (۵) جواهر الکلام ۸۳:۲۹، کنز العرفان ۲۹۱:۲، مستمسک العروه الوثقی ۴۰:۱۴.

موقع ورود به اتاق مادرش و خواهرش و خاله اش با اجازه وارد شود، و شما اجازه ورود به او ندهید، مگر این که با سلام وارد شود، زیرا سلام اطاعت از خداوند بزرگ است. و نیز دیگر روایاتی که در این باره وارد شده است.^(۱)

با مقایسه احکام تربیتی اسلام، از جمله این حکم که در جهت عفت و پاکدامنی کودکان صادر شده و آن چه در دنیای به اصطلاح متمدن امروز می گذرد که بسیاری از مردم آن ها همانند حیوانات، بلکه زشت تر در جلوی چشم کودکان، خود را از نظر جنسی ارضاع می نمایند و در وسائل ارتباط جمعی، از آن تبلیغ می کنند و به طور کلی در برخی از جوامع غربی دیگر عفاف، پاکدامنی، کنترل غریزه جنسی و از این قبیل امور هیچ مفهوم و معنایی ندارد، معلوم می شود اسلام به تعالی و تکامل کودکان با چه دقت و ظرافتی توجه داشته، و اگر والدین به تربیت صحیح آن ها همت گمارند، بی گمان در مسیر سعادت و خوشبختی قرار خواهند گرفت.

۱۰- تربیت با موعظه

(۲)

انسان در تمام عمر به ویژه در سنین کودکی، نیازمند موعظه و نصیحت است، زیرا به طور طبیعی در معرض غفلت و فراموشی از خود و آن چه به مصلحت اوست، می باشد.

موعظه یکی از اساسی ترین روش های تربیتی است که انسان را به نیکی ها یادآوری و به سوی آن سوق می دهد. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که با مضامین مختلف، مردم را موعظه می نماید.

گاهی می فرماید: ای مردم عالم، «قرآن» که همه پند و اندرز و شفای دل های شما و هدایت و رحمت بر مؤمنان است، از جانب خدا برای هدایت و سعادت شما آمد. (یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ).^(۳)

ص: ۵۳۹

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۲۹-۵۳۰، ح ۱ و ۳-۴، وسائل الشیعه ۲۰: ۲۱۷-۲۱۸، باب ۱۲۱ من ابواب مقدمات النکاح و آداب، ح ۲-۳-۴.

۲- (۲) موعظه از ماده «وعظ» به معنی یادآوری امور نیک و پسندیده می باشد، ر. ک: راغب، مفردات: ۸۷۶؛ برخی دیگر آن را به وصیت به تقوا و ترغیب و تشویق به اطاعت از خدا و دوری از معصیت، معنی نموده اند، لسان العرب ۶: ۴۶۳، مجمع البحرین ۳: ۱۹۵۲ و در فارسی آن را پند و اندرز نامند؛ فرهنگ عمید ۲: ۱۹۵۲.

۳- (۳) سوره یونس ۱۰: ۵۷.

و در جای دیگر، بعد از بیان سرگذشت اقوامی که به دلیل ظلم و فساد هلاک شدند، می فرماید: بی تردید در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است برای آن کس که عقل دارد یا گوش فرا می دهد و حاضر است. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ). (۱)

و نیز در خطاب به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: پیوسته تذکر و اندرز ده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می بخشد. (وَ ذَكَرُوا فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

هم چنین انبیاء و اولیاء الهی در تربیت امت و فرزندان خویش از روش موعظه بهره گرفته اند، در قرآن در مورد موعظه لقمان به فرزندش به تفصیل سخن به میان آمده و می فرماید: و یاد کن زمانی که لقمان به پسرش در حالی که او را موعظه می نمود، گفت: ای فرزندم، چیزی را همتای خداوند قرار مده، زیرا بی گمان شرک به خدا ستمی بزرگ است. (۳)

لقمان فرزندش را به مهم ترین مسائل اعتقادی، یعنی توحید موعظه می کند، زیرا اساس تربیت و رستگاری هر فرد به اعتقاد او به یکتاپرستی و اخلاص در عمل است. هم چنین علت موعظه خود را دوری از شرک بیان نموده، زیرا شرک به خدا بزرگترین خطر در راه رستگاری انسان ها است و نیز او را به مسأله معاد توجه می دهد و می فرماید: ای فرزندم، بدان که خداوند اعمال بد و خوب مردم را گرچه به مقدار خردلی در دل سنگی یا در طبقات آسمان ها و یا در زمین پنهان باشد، همه را در روز قیامت برای حساب می آورد، زیرا خداوند بر همه چیز دانا و توانا است. (۴)

ایمان انسان به روز قیامت و دریافت نتیجه اعمال خود از کوچک و بزرگ، از عوامل اساسی اصلاح و رستگاری فرد است که لقمان علیه السلام فرزندش را بدان موعظه می نماید.

ص: ۵۴۰

۱- (۱) سوره ق ۵۰:۳۷.

۲- (۲) سوره ذاریات ۵۱:۵۵.

۳- (۳) سوره لقمان ۳۱:۱۳.

۴- (۴) همان: ۱۶.

وی در ادامه می گوید: ای فرزندانم، نماز را بپادار و امر به معروف و نهی از منکر کن و برای انجام این کار از مردم نادان هرگونه آزار ببینی، صبر پیشه کن که این صبر و تحمل در راه تربیت و هدایت مردم، نشانه ای از عزم ثابت مردم بلند همت در امور عالم است. (۱)

در این آیه فرزند خود را به نماز که برترین اعمال و ستون دین خدا و معراج مؤمن است، موعظه می نماید و نیز به امر به معروف و نهی از منکر که دو عامل اساسی در جهت جلوگیری از انحرافات اجتماعی است، گوشزد می نماید.

ائمه معصومین: نیز در برنامه های تربیتی خود، برای هدایت فرزندان و دیگر افراد، از روش موعظه استفاده نموده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: ای فرزندانم، من تو را به رعایت تقوای الهی و مراعات اوامر او وصیت می کنم، قلب خود را با یاد خدا آباد کن و به ریسمان او چنگ زن و ارتباط خود را با او محکم کن، قلب خود را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد بکش و دل را با یقین قوی گردان و با یاد مرگ خاضع گردان. «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ مَوْتَهُ بِالزُّهْدِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ ذَلَّلَهُ بِالْمَوْتِ...» (۲) موعظه آن حضرت خطاب به امام حسین علیه السلام نیز قریب به این مضامین می باشد. (۳)

۱۱- آداب موعظه

دانشمندان علم اخلاق برای موعظه، آداب و شرایطی ذکر نموده اند، به دلیل این که رعایت آن در تربیت کودکان مؤثر است، در ادامه به مهم ترین آن ها اشاره خواهیم داشت:

الف: لازم است موعظه در پنهان و دور از چشم دیگران صورت پذیرد، زیرا در حضور مردم چه بسا موجب تحقیر شخصیت کودک شود، افزون بر این، اگر موعظه برای این است که کودک مرتکب اشتباه شده، مردم از عیب او مطلع می گردند و آثار منفی در بر خواهد داشت. امام عسکری علیه السلام می فرماید: کسی که برادر مؤمن خود را در

ص: ۵۴۱

۱- (۱) سوره لقمان ۱۷:۳۱.

۲- (۲) تحف العقول: ۶۹، بحارالانوار ۲۱۷:۷۴.

۳- (۳) تحف العقول: ۸۸-۹۱، بحارالانوار ۲۳۸:۷۴-۲۳۹.

پنهان موعظه کند او را شخصیت و وقار می بخشد و اگر در حضور دیگران انجام پذیرد، او را کوچک نموده است.

ب: لازم است موعظه با گفتار نیک و دور از خشونت و تندی و تحقیر انجام شود و با اظهار محبت همراه باشد، در قرآن آمده است: ای رسول ما، مردم را به حکمت و برهان و موعظه نیکو، به راه خدا دعوت کن و با بهترین طریق با اهل جدل مناظره کن. (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (۱)

از این آیه استفاده می شود، موعظه و اندرز در صورتی مؤثر می باشد که خالی از هرگونه خشونت، برتری جویی، تحقیر، تحریک حس لجاجت و مانند آن باشد، چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوس می گذارند، مثل این که در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام شود و یا از آن برتری جویی گوینده استشمام گردد. (۲)

ج: بهتر است موعظه همراه با یادآوری نعمت های خداوند متعال صورت پذیرد، چنان که روش قرآن این گونه می باشد، مانند آن که، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد... حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن و سؤال کننده را از خود مران. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى... فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ). (۳)

خداوند ابتدا نعمت های بزرگی که به پیغمبرش ارزانی داشته را گوشزد می کند، از جمله این که یتیم بودی، در شکم مادر بودی که پدرت عبدالله از دنیا رفت و در آغوش جدت عبدالمطلب پرورش یافتی، شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت، اما عشق محبت تو را در قلب جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب افزون ساختیم.

و بعد از ذکر برخی نعمت های دیگر می فرماید: حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن. گویی خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تو هم خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آن ها را با محبت، سیراب کن.

ص: ۵۴۲

۱- (۱) سوره نحل ۱۶: ۱۲۵.

۲- (۲) تفسیر نمونه ۱۱: ۴۵۶.

۳- (۳) سوره ضحی ۹۳: ۶ و ۹-۱۰.

د: کردار ناپسند کودک با صراحت ذکر نشود، زیرا این روش به تدریج زشتی کار ناپسند را از بین می برد و کودک را به انجام آن، جری می سازد. بنابراین اگر نیاز به نکوهش کودک به جهت انجام کردار ناپسند باشد، شایسته است با کنایه و اشاره بیان گردد و آثار منفی کارهای زشت، توضیح داده شود.

ه -: لازم است پدر و مادری که کودک خویش را موعظه و اندرز می دهند، خود به آن چه می گویند، عمل کنند. خداوند در قرآن کسانی که عملشان منطبق با گفتارشان نیست را مذمت نموده و می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا چیزی به زبان می گوید و در مقام عمل خلاف آن را انجام می دهید. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ). (۱)

در این آیه، خداوند مؤمنینی را که گفتارشان مطابق عمل آن ها نیست توبیخ و سرزنش می نماید. (۲)

در روایات نیز به رعایت این شرط تأکید شده است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: از کسانی مباش که بسیار دیگران را موعظه می کنی، ولی خود به گفتارشان عمل نمی کنی. «قَالَ: لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَلَا يَتَّعِظُ...» (۳) و نیز فرموده است: کسی که خود را راهنمای دیگران می داند باید قبل از پرداختن به راهنمایی دیگران، به تربیت خویش پردازد، و تربیت نسبت به دیگران با درون و سیرت انجام شود، قبل از آن که در گفتار ظاهر گردد.

(۴) و امام صادق علیه السلام می فرماید: دانشمندی که خود به گفتارشان عمل ننماید، موعظه او در قلبها بی اثر است همان گونه که دانه های باران بر سنگ سخت اثر ندارد. «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّخْفَاءِ». (۵)

ص: ۵۴۳

۱- (۱) سوره صف ۶۱:۲.

۲- (۲) تفسیر المیزان ۱۹:۲۴۸، قرطبی، الجامع لاحکام القرآن ۱۸:۷۸ و ۸۰.

۳- (۳) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۹۷-۴۹۸، حکمت ۱۵۰.

۴- (۴) همان: ۴۸۰، حکمت ۷۳.

۵- (۵) الکافی ۱:۴۴، (باب استعمال العلم)، ح ۳.

یکی از تمایلات فطری انسان که از دوران کودکی آشکار می شود و تا پایان عمر باقی است، میل به ستایش و تحسین دیگران است. هر کودک و بزرگسالی انتظار دارد در مقابل موفقیتی که بدست می آورد، مورد تحسین و تمجید قرار گیرد و از این کار بسیار مسرور و خشنود می گردد.

در سایه تشویق و تحسین، استعدادهای درونی افراد به فعلیت می رسد و کمالات درونی مردم آشکار می گردد، گویی تشویق، به افراد نیروی تازه ای می بخشد و راه تعالی و تکامل را به روی آنان باز می کند.

تشویق از مهم ترین روشهای تربیتی است که می توان در تربیت کودکان از آن استفاده کرد. یکی از بزرگترین روانشناسان عصر حاضر «دکتر ماگدوگان» می گوید: تقریباً تمام اطفال بدون استثنا بیش از تنبیه و خشونت، به تشویق و برانگیختن حس اعتماد به نفس احتیاج دارند، چه بسیاری از اطفال بر اثر فقدان مشوق و محرک، از استعداد خلاق خود بی خبر مانده اند و فقط یک تذکر کوچک قادر به ظاهر کردن آن گشته است. قسمت عمده ای از آشفته گی های فکری و عصبی اطفال، مولود رفتار خشونت باری است که برای سرزنش آن ها اعمال گردیده است و این بیماری عصبی اغلب تا آخر عمر هم، دست از سر انسان بر نخواهد داشت. (۱).

نیاز به تشویق، نیازی همیشگی است و این خطا است که برخی تصور کنند چون فرزندانشان بزرگ شده اند، نیازی به تشویق ندارند، بلکه به جز انبیا و اولیا و برگزیدگان الهی، همه افراد در همه مراحل زندگی نیازمند تشویق و تمجیدند. (۲).

۱۳- نمونه هایی از تشویق، در قرآن و احادیث

در تعالیم اسلام، از تشویق برای تربیت استفاده شده است. اولیای دین، مردم را با این روش به انجام نیکی ها و خوبی ها، شادمان و دلگرم می نمودند. به عنوان نمونه:

ص: ۵۴۴

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۳۳۴.

۲- (۲) حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۳۲.

۱ - خداوند مؤمنین را برای استقامت در مقابل دشمن و مبارزه جهت پیروزی، مورد تشویق قرار می دهد و می فرماید: ای پیامبر، مؤمنان را تحریک و تشویق به جنگ [با دشمن] کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر از دشمن غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می گردند. (۱)

۲ - و هم چنین می فرماید: آن ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آن ها به موهبت عظیم رسیده اند، پروردگاری، آن ها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغهای بهشتی که در آن نعمت های جاودانه دارند، بشارت می دهد، همواره و تا ابد در این باغها [و در لابلای این نعمتها] خواهند بود، زیرا نزد خداوند پاداش عظیم است. (الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ). ۲

۳ - امیرالمؤمنین علیه السلام درباره کارمندان عالی رتبه دولت در ضمن تعالیم خود به مالک اشتر، می نویسد: با تحسین و حق شناسی، خویشتن را با مأمورین درستکار خود مرتبط کن، خدمات صادقانه آنان را به زبان بیاور و به صراحت قدردانی نما، زیرا تحسین و حق شناسی مردان شجاع را در راه نیکوکاری ترغیب می کند و مسامحه کاران را به خواست خداوند به جنبش و حرکت وا می دارد. «وَ واصل [اوصل] فی حُسنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحَسَنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْزُ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّكَّالَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ». (۲) ۴ - رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرد عربی را دید که در نماز خود دعا می خواند و مضامین بسیار عالی و پرمعنایی را به پیشگاه الهی عرضه می کند، سخنان عمیق و پر مغز آن مرد که حاکی از مراتب معرفت و کمال ایمانش بود در پیامبر صلی الله علیه و آله تأثیر گذاشت. ایشان شخصی را بر او گمارد و دستور داد، وقتی مرد عرب از نماز فارغ شد او را به حضورش بیاورد، عرب را به

ص: ۵۴۵

۱- (۱) سوره انفال ۶۵:۸.

۲- (۳) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۳۴، اواسط نامه ۵۳.

محضر آن حضرت آورد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله قطعه طلائی را که به او هدیه داده بودند به وی عطا فرمود، سپس پرسید از کدام قبیله ای؟ آن مرد نام قبیله خود را گفت، حضرت فرمود: آیا می دانی این طلا را برای چه به شما بخشیدم؟ عرض کرد: به اعتبار قرابت بین من و شما. حضرت فرمود: برای قرابت حق است، ولی این طلا را از آن جهت به تو بخشیدم که در پیشگاه الهی او را به نیک و شایستگی ثنا گفتم. «إِنَّ لِلرَّحْمِ حَقًّا وَ لَكِنَّ وَهَيْتَ لَكَ الدَّهَبُ لِحَسَنِ تَنَاؤِكَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (۱) - ۵ - امام مجتبی علیه السلام در حالیکه هفت ساله بود در مجلس جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور می یافت و هرگاه کلمات وحی که توسط جبرئیل بر آن حضرت خوانده می شد می شنید، آن ها را حفظ می کرد و در منزل برای مادرش بیان می کرد. زمانی که پدرش به منزل می آمد، متوجه می شد آن چه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده حضرت زهرا علیها السلام بدان آگاهی دارد، علت را جویا شد، حضرت زهرا علیها السلام جواب داد: فرزندت امام مجتبی از جدش شنیده و آن ها را برای من بازگو می نماید.

روزی آن حضرت هنگامی که امام مجتبی علیه السلام وحی را شنیده و قصد داشت برای مادرش بیان کند، در منزل مخفی شد، امام مجتبی علیه السلام نتوانست کلمات وحی را بیان کند، مادرش تعجب کرد، امام مجتبی علیه السلام عرضه داشت، تعجب نکن مادر، انسان بزرگی کلام من را می شنود، بدان جهت نمی توانم بیان نمایم. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام از جایی که مخفی شده بود، خارج شد و فرزند خود را بوسید و به دلیل فهم بالای وی، او را مورد تشویق قرار داد. (۲)

۶ - راوی نقل می کند، ابوحنیفه (امام مذهب حنفی از اهل سنت) بر امام صادق علیه السلام وارد شد و به ایشان عرض کرد: فرزندت موسی - که در آن زمان کودک بود - را در حال نماز مشاهده کردم، مردم از جلو او عبور می کردند و آن ها را نهی نمی نمود، امام صادق علیه السلام دستور فرمود، فرزندش را آوردند و گفته ابوحنیفه را به وی منتقل نمود، ایشان جواب داد:

ص: ۵۴۶

۱- (۱) گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۳۳۶:۲، به نقل از دمیری، حیاة الحیوان ۶۳:۲.

۲- (۲) ابن شهر آشوب، مناقب ۷:۴-۸؛ بحارالانوار ۳۳۸:۴۳، ح ۱۱.

ای پدر، این چنین است، زیرا آن که من برای او نماز می خوانم از مردم به من نزدیکتر است، مگر نه این است که خداوند می فرماید: ما از رگ گردن او (انسان) به او نزدیکتریم، (وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ). امام صادق علیه السلام کودک خود را به سینه چسبانید و مورد ملاحظت و تشویق قرار داد و فرمود: پسرم، پدر و مادرم فدای تو باد، ای کسی که اسرار الهی در تو به ودیعه گذارده شده است. «فَصَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَى نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِي أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُسْتَوْدَعَ الْأَسْرَارِ» (۱).

۱۴- فواید تشویق

- ۱- تشویق عامل تقویت روحی کودک به سوی کمال می باشد و می تواند با اعتماد به نفس، کارهای خوب و مورد علاقه خود را دنبال کند.
- ۲- استعدادهای درونی کودک را رشد و به شکوفایی سوق می دهد و زمینه یأس و نومیدی و بدبینی را از بین می برد.
- ۳- کودک در پرتو تشویق می آموزد چگونه مشکلات و سختی ها را بر خود هموار سازد تا به هدف مطلوب برسد.
- ۴- تشویق سبب می شود کودکان با نظری خوب و خوش بینانه، به پدر و مادر و دیگر اطرافیان بنگرند، و آن ها را دوست و همدم و یار صمیمی خود تلقی کنند، این ویژگی به نوبه خود ثمرات بسیاری را در بر خواهد داشت.
- ۵- گاه یک تشویق مناسب و حکیمانه، ممکن است مسیر زندگی کودکی را عوض کند و او را از بدی و انحرافات نجات بخشد.
- ۶- تشویق کودک برای انجام فعالیت های مثبت، باعث انگیزش و تحرک در دیگران خواهد شد و فضای رقابتی خوبی در بین آن ها ایجاد خواهد نمود، بدان جهت بهتر است در حضور دیگران انجام پذیرد تا موجب تحرک سازنده و پویایی آن ها شود. (۲).

ص: ۵۴۷

۱- (۱) و مسائل الشیعه ۵: ۱۳۵، باب ۱۱ من ابواب مکان المصلی، ح ۱۱.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۱۵-۴۱۶، حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت: ۱۳۲.

۱- لازم است مربی کودک، کردار پسندیده او را مورد تشویق قرار دهد، نه شخصیت او را، زیرا تشویق شخص، چه بسا موجب عجب و خودخواهی گردد، افزون بر این، تشویق شخص اثری نسبت به دیگر کودکان ندارد، برخلاف تشویق نسبت به کردار و عمل که موجب رغبت دیگران می شود؛ خداوند، خُلق نیکوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مورد تشویق قرار داده و میفرماید: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) (۱).

۲- تشویق باید به اندازه لازم صورت پذیرد، افراط و مبالغه در آن، اثر آن را از بین می برد.

۳- در مقام تشویق نباید کودک با دیگر کودکان که مستحق تشویق نیستند، مقایسه شود. این روش، تحقیر کودکی که با او مقایسه شده را در پی خواهد داشت.

۴- اگر تشویق با انجام عملی صورت پذیرفته، باید آن چه وعده داده شده، عملی گردد، زیرا خلف وعده موجب سلب اعتماد کودک از مربی خواهد شد.

۱۶- تربیت با بیان قصه

از جمله روش های تربیتی که ریشه در فطرت انسان دارد و مورد علاقه شدید اطفال نیز می باشد، تربیت با استفاده از قصه های آموزنده است.

مربی می تواند مطالب عالی و رفتار و کردار پسندیده و آن چه به مصلحت کودک و در جهت سعادت مادی و معنوی اوست، را در قالب قصه و به صورت ساده و قابل فهم به او بیاموزد، به ویژه در عصر حاضر که با استفاده از وسائل سمعی و بصری و با زبان هنر در قالب فیلم و نمایشنامه و...، قصه های آموزنده گذشتگان می تواند در جهت تربیتی، تأثیرات شگرف در پی داشته باشد.

در قرآن کریم که بهترین برنامه تربیتی است، برای ساختن انسان و در جهت تکامل وی، از این روش استفاده شده، به گونه ای که حدود یک سوم از آیات قرآن را قصه های انبیاء عظام مانند نوح، ابراهیم، یوسف، آدم و... تشکیل می دهد.

ص: ۵۴۸

در خلال قصه، کودک از آن چه را سبب گمراهی و هلاکت اقوام گذشته گردیده، مطلع می شود و از آن دوری می جوید و به آن چه موجب فلاح و رستگاری بعضی دیگر شده نیز آگاهی پیدا می کند و سعی می کند در خود ایجاد نماید.

۱۷- تربیت با ایجاد مسابقه بین کودکان

یکی دیگر از روش های تربیتی ایجاد مسابقه های مفید و سازنده در بین کودکان است، این روش موجب تحریک و ترغیب کودک به سوی فعل نیکی که مورد نظر مربی است، می باشد.

در تاریخ آمده است، امام حسن و امام حسین علیهما السلام که در آن زمان کودک بودند، خط نوشتند و هر کدام مدعی بود خط او از دیگری زیباتر است، به نزد مادرشان رفتند تا قضاوت کند که خط کدام یک زیباتر است، آن حضرت نخواست یکی از آن ها آزرده خاطر شوند، پیشنهاد نمود به نزد پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام بروند، آن جناب نیز مانند مادرشان آن ها را به سوی جدشان فرستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در این باره قضاوتی ندارم تا از جبریل سؤال کنم... بالاخره در آخر قضاوت به مادرشان واگذار شد و ایشان فرمود: من یک گردنبند دارم از جواهرات با دانه های معین و فرد، بند آن را پاره می کنم، هر یک از شما تعداد بیشتری از دانه های آن جمع آوری نمود، خطش زیباتر است، در این هنگام جبریل از طرف خداوند مأموریت یافت دانه های گردنبند را زوج قرار دهد تا هر کدام بتواند به اندازه دیگری جمع آوری نماید و در نتیجه هیچ کدام آزرده خاطر نشوند. (۱)

۱۸- تربیت با امر و نهی به کودک

۱۹- تربیت با قهر و دوری از کودک

۲۰- تربیت با تنبیه و تأدیب کودک

یکی از مسائل مهم و پیچیده تربیت که اکثر پدران و مادران در آن دچار تردیدند، چگونگی برخورد با کارهای نادرست کودکان است، به طوری که در بیش تر اوقات،

ص: ۵۴۹

(۱) - خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۱: ۱۲۳، بحارالانوار ۳۹: ۴۳.

والدین متحیرند در مقابل خطاها و کج روی های فرزندانشان و روی بر تافتن آنان از توصیه ها و راهنمایی ها، چه واکنشی نشان دهند، و نیز این پرسش مطرح است جرائمی که کودک مرتکب می شود از دیدگاه اسلام دارای چه حکمی است؟

به دلیل اهمیت موضوع، بخش پایانی کتاب در جلد دوم را به بحث و تحقیق در این مسأله اختصاص دادیم که سه عنوان اخیر را نیز شامل می گردد، بدان جهت در این بخش از توضیح در مورد آن ها خودداری می گردد.

۱- تعلیم و تربیت در جهت ایمان به آفریدگار جهان

کودک پیش از آن که عقلش به فعلیت برسد و قادر به درک مطالب علمی گردد، فطرت توحیدی و عواطف اخلاقی در ضمیر او فعلیت دارد و برای پذیرش تربیت آماده است، از این رو لازم است پدر و مادر به ارزش این فرصت مهم، متوجه باشند و از بیداری فطرت ایمانی و احساسات کودک، حداکثر استفاده را بنمایند و در روان وی، ایمان به خدا و سجایای اخلاقی را پرورش دهند، تا قبل از آن که عقلش به خوبی شکفته شود و در راه تحصیل علم و درک حقایق عقلانی قدم بر دارد، طفلی پاک نهاد و با ایمان، خوش اخلاق و مورد اعتماد، بار آمده باشد. (۱)

بنابراین اولین اصلی که والدین کودک موظفند در راه تعلیم و تربیت صحیح با زبان ساده و قابل فهم، به او بیاموزند، ایمان به خدا است؛ باید به او بفهماند، آن کس که ما را آفریده، آن که به ما رزق و روزی می دهد، آن که گل و گیاه، پرنده و حیوان را خلق کرده، آن که روز و شب را به وجود آورده و...، خداست؛ او همیشه و در تمام لحظات ناظر اعمال ما است، خوبی های ما را پادش می دهد و در بدی ها ما را مجازات می نماید.

این گونه سخن گفتن در ذهن کودک، آسان و قابل قبول است و در مدت کوتاهی به خدا دل می بندد و به او معتقد می شود و با ایجاد این عقیده که اساس اولیه سعادت بشر

ص: ۵۵۱

۱- (۱) ر. ک: گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۲: ۱۸۴.

است، می توان خیلی زود کودک را به نظم و تربیت و داشت و تمام سجایای اخلاقی و صفات انسانی را به تدریج در وی پرورش داد.

پرورش ایمان به خداوند در روان کودک، بر پدر و مادر واجب است و یکی از حقوق فرزندان می باشد و علاوه بر ادله ای که در مباحث گذشته تحت عنوان «حکم فقهی تعلیم و تربیت» ذکر نمودیم، در روایات بر آن تأکید شده است. اینک نمونه هایی از آن ذکر می شود:

۱- امام سجاد علیه السلام در ضمن حقوق فرزند، فرموده است: پدر در ولایت و سلطه ای که بر فرزند دارد، مسئول است او را مؤدب و با اخلاق پسندیده پرورش دهد و او را نسبت به خداوند بزرگ رانمایی کند. «وَ أَنْتَكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ» (۱) - ۲ - از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: زبان کودکان را با جمله شریفه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگشایید، اولین کلمه ای که به آنان یاد می دهید، کلمه توحید باشد.

«إِفْتَحُوا عَلَي صِبْيَانِكُمْ أَوَّلَ كَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (۲) - ۳ - و نیز فرموده است: وقتی معلم به کودک، نام خدا را بیاموزد، خداوند معلم و کودک و هم چنین پدر و مادر طفل را از عذاب مصون می دارد.

(۳) - ۴ - شخصی به نام عبدالرحمن سلمی به فرزند امام حسین علیه السلام سوره حمد را آموخت، وقتی کودک در حضور پدر، سوره حمد را خواند، حضرت امام حسین علیه السلام علاوه بر پول نقد و پارچه ای که به جهت حق شناسی به معلم طفل داد، دهان آموزگار از دُر پُر کرد. اطرافیان از این همه بخشش آن حضرت، تعجب کردند و از حضرت در این باره سؤال نمودند، امام حسین علیه السلام در جواب فرمودند: کجا پاداش مالی من با عطاء آموزش این معلم برابری می کند. یعنی خدمت تعلیم سوره حمد از عطاء مالی من ارزنده تر است. (۴)

ص: ۵۵۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۷۵، باب ۳ من ابواب جهاد النفس، ح ۱.

۲- (۲) کنز العمال ۱۶: ۴۴۱، ح ۴۵۳۳۲.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۶، باب ۶۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۴- (۴) مستدرک الوسائل، الخاتمه، ۹: ۲۶۸، ح ۳۲۸۱.

۵- رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بعضی از کودکان نظر افکند و فرمود: وای به فرزندان آخر زمان، از روش ناپسند پدرانشان. عرض شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از پدران مشرک آنها؟ فرمود: نه، از پدران مسلمان که به فرزندان خود، هیچ یک از فرائض دینی را نمی آموزند و به ناچیزی از امور مادی درباره آنان قانع هستند، من از این مردم بری و بیزارم و آنان نیز از من بیزارند. (۱)

۲- اثر ایمان به خدا در وجود کودک

ایمان به خداوند که خود، احیای بزرگترین وجدان فطری بشر است، آثار و نتایج غیر قابل انکار در احیای سایر فطریات اخلاقی و سجایای انسانی دارد و می تواند همه آن ها را با بهترین وصفی، از قوه به فعلیت آورد و به عبارت روشن تر، ایمان به خداوند دو اثر مهم دارد:

نخست آن که، بزرگترین واقعیت روحانی، یعنی فطرت توحیدی را احیا می کند و سعادت واقعی بشر را پی ریزی می نماید. و دیگر آن که، فطریات روحانی و سجایای انسانی در سایه نیروی اجرایی ایمان بیدار می شود و جامه عمل می پوشد.

وجدان اخلاقی با تمام ارزشی که در سعادت بشر دارد، اگر متکی به ایمان نباشد، نمی تواند بشر را از سقوط در انحرافات حفظ کند. سایر صفات پسندیده نیز در صورتی که پشتیبانی ایمانی نداشته باشد، در صحنه نبرد غرائز و تمایلات ضد فضیلت، شکست خواهد خورد.

بدین جهت، کودکانی که از اول، با ایمان به خدا تربیت می شوند، اراده ای قوی و روانی نیرومند دارند، از دوران کودکی رشید و با شهامت هستند و نتایج درخشان ایمان از خلال گفتار و رفتارشان به خوبی مشهود است. (۲)

حلیمه سعیدیه مادر رضاعی (دایه) رسول اکرم صلی الله علیه و آله می گوید: وقتی آن حضرت سه ساله بود، روزی به من گفت: مادر، روزها برادرانم کجا می روند؟ جواب دادم: گوسفندان را به صحرا می برند، گفت: برای چه مرا با خود به همراه نمی برند، مادر جواب داد: میل

ص: ۵۵۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۱۵: ۱۶۴، باب ۵۹ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۳۲ به بعد.

داری با آن‌ها باشی؟ آری، صبح فردا پیامبر را شستشو داد و به موهایش روغن زد و به چشمانش سرمه کشید و یک مهره یمانی که در نخ کشیده بود به گردنش آویخت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله مهره را از گردن بیرون آورد و گفت: مادر، خدای من که همواره با من است، نگهدار و حافظ من است. «قَالَ لِي: مَهْلًا يَا أُمَّةَ فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَحْفَظُنِي» (۱). ایمان به خدا است که طفل سه ساله را این چنین آزاد و نیرومند بار می آورد.

هم چنین در مورد داستان حضرت یوسف علیه السلام، ابوحزمه می گوید: از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال کردم، روزی که یوسف را برادرانش در چاه افکندند، چند ساله بود؟ حضرت در جواب فرمود: نه ساله.

از کودک نه ساله ای که در چنین وضع سخت و شرایط ناراحت کننده، دچار شده، جز اضطراب و جزع، انتظار دیگری نیست، ولی نیروی ایمان در این کودک، اثر عجیب و حیرت زایی گذارده است، زیرا موقعی که او را از چاه خارج کردند و به عنوان غلام معامله نمودند، یکی از حضار به وضع کودک دقت کرد و از روی رأفت و مهربانی گفت: نسبت به این طفل غریب، نیکی کنید. یوسف که این جمله را شنید با اطمینان خاطر و آرامش روان گفت: آن کس که با خداست، گرفتار غریب و تنهایی نیست. «فَقَالَ لَهُمْ يَوْسُفُ: مَنْ كَانَ مَعَ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ غُرْبَةٌ» (۲).

۳- معرفت و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او

از آیات و روایات (۳) بسیاری استفاده می شود که محبت پیامبر صلی الله علیه و آله از برترین عبادات و از علایم ایمان است. کسی که این محبت در قلبش رسوخ نماید با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کند، زیرا آن بزرگواران برترین و با شرافت ترین و عزیزترین انسان ها در نزد خداوند متعال می باشند، بنابراین دوستی آن ها موجب فلاح و رستگاری و تقرب به خداوند متعال می باشد و با محبت آن ها، اعمال انسان، قبول و پاکیزه می گردد.

ص: ۵۵۴

۱- (۱) بحارالانوار ۱۵: ۳۹۲.

۲- (۲) مجموعه ورام (۱-۲): ۳۳، (باب السفر والسير).

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳: ۴۳۵ به بعد.

خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: به اینان بگو، اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (۱).

هم چنین می فرماید: به مردم بگو، من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم. (قُلْ لَا أُسْئِلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). (۲) یعنی بر تبلیغ رسالت الهی و تعلیم شریعت، چیزی از شما نمی طلبم، مگر این که بستگانم را دوست بدارید. (۳)

بدین ترتیب بر اساس آیاتی که ذکر شد و دیگر آیات و روایات، دوستی و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان طاهری آن حضرت از اساسی ترین پایه های دین اسلام است و لازم است پدر و مادر و دیگر مرئیان بذریع شیرین آن را از کودکی در دل فرزندان خود بکارند و آن ها را طوری پروراند که مطیع آموزه ها و رهنمودهای آن بزرگواران باشند، زیرا دوستی و اطاعت آنان، دوستی و اطاعت خدا است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: فرزندان خود را بر سه خلصت و صفت پرورش دهید: دوستی پیامبرتان و دوستی خاندان آن حضرت و قرائت قرآن. «حُبَّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبَّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ». (۴) هم چنین فرموده است: ای گروه انصار، فرزندان خود را بر دوستی امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرورش دهید.

(۵) مرحوم صدوق در کتاب شریف من لا یحضره الفقیه نقل نموده که جابر بن عبدالله انصاری آن صحابی بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه می گذشت و چنین می گفت: امیر المؤمنین علی علیه السلام بهترین انسان است، کسی که این را نپذیرد، کافر است، ای گروه انصار، فرزندان خود را بر دوستی آن حضرت پرورش دهید. (۶)

ص: ۵۵۵

۱- (۱) سوره آل عمران ۳: ۳۱.

۲- (۲) سوره شوری ۴۲: ۲۳.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر مجمع البیان ۹: ۴۸، تفسیر المیزان ۱۸: ۴۲-۴۳ و ۴۶-۴۷.

۴- (۴) کنز العمال ۱۶: ۴۵۶، ح ۴۵۴۰۹.

۵- (۵) روضه المتقین ۸: ۶۴۴، (باب تأدیب الولد).

۶- (۶) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۹۳، (باب تأدیب الولد) ح ۴۷۴۴.

قرآن کریم ارزنده ترین کتاب الهی و مصدر و اساس احکام شریعت اسلام است، این کتاب مقدس حاوی تمام نیازمندی های بشر، در اعتقادات، عبادات، معاملات، امورتربیتی و اقتصادی و اجتماعی، و به طور کلی آن چه بشر در حیات مادی و معنوی خود بدان نیاز دارد، می باشد.

در جامعیت این کتاب شریف، خداوند می فرماید: ما در این کتاب، هیچ چیز را فروگذار نکردیم. (ما قَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ) (۱). یعنی تمام اموری که مربوط به هدایت و تکامل انسان است در آن وجود دارد، منتها گاهی به صورت کلی بیان شده، مانند دعوت به آموزش هر گونه علم و دانش، و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده، مانند بیان بسیاری از احکام اسلامی و مسائل اخلاقی.

به هر حال، بر پدر و مادر، اولیای مدرسه، دانشگاه و حکومت اسلامی لازم است، کودکان و نوجوانان را به قرآن و احکام آن آشنا سازند و با آموزش و ارتباط با این کتاب مقدس که به منزله نور خدا در زمین است، اعتقادات دینی در قلبشان مستحکم نمایند، چرا که قرآن مصدر و منبع اعتقادات اسلامی است و دستوراتش با فطرت بشر سازگاری دارد؛ ارتباط و تغذیه معنوی کودکان با قرآن، آن ها را به سوی سعادت و تکامل سوق می دهد.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش می فرماید: قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن بهار قلبها است و از نور آن، صحت طلب کنید، چرا که قرآن شفای قلبها است و آن را نیکو تلاوت کنید، زیرا ارزنده و نیکوترین قصه ها در قرآن است. «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ... فَإِنَّهُ زَيِّعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُو بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ...» (۲) و امام صادق علیه السلام فرموده است: سزاوار است مؤمن از دنیا نرود، مگر این که قرآن را بیاموزد یا در راه آموزش آن باشد.

(۳)، یعنی تا زنده است برای فراگیری قرآن کوشش نماید.

ص: ۵۵۶

۱- (۱) سوره انعام ۳۸:۶.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۱۶۴، بخشی از خطبه ۱۱۰، (معروف به خطبه دیباج)، وسائل الشیعه ۶: ۱۶۷، باب ۱ من ابواب قراءه القرآن، ح ۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۶: ۱۶۷، باب ۱ من ابواب قراءه القرآن، ح ۴.

جالب این که، در روایات اسلامی تعلیم قرآن به کودکان از حقوق آنان بر پدران معزفی شده است.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در مقام بر شمردن حقوق فرزندان بر پدران، فرموده است: از جمله حقوق فرزند این است که به او کتاب خدا را بیاموزد. «وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَالْإِمْدِهِ... وَ يُعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَطَهِّرُهُ...» (۱) هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله وظایف پدر نسبت به فرزند خویش در کنار نام نیک و تربیت شایسته او، به تعلیم قرآن اشاره کرده و می فرماید:

«وَ يُعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ» (۲) و نیز خطاب به امام مجتبی علیه السلام می فرماید: در اولین قدم برای تربیت تو، از تعلیم کتاب خدا و تفسیر و تحقیق در مورد آن شروع کردم. «وَ أَنْ أَبْتَدِيَنَّكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ تَأْوِيلِهِ...» (۳) در روایات، به منظور تشویق و تحریض پدران و مادران برای انجام این مهم، اجر و پاداش معنوی خداوند در قبال آموزش قرآن به فرزندان ذکر شده است. در تفسیری که منسوب امام عسکری علیه السلام می باشد، آمده است: خداوند به پدر و مادر پاداش فراوانی عنایت می کند، آنان با شگفتی سؤال می کنند، پروردگارا، این همه تفضل دربار ما در قبال چیست؟ اعمال ما شایسته چنین پاداشی نبوده است، در جواب گفته می شود: این همه عنایت و نعمت، پاداش شماست که به فرزند خود قرآن آموختید و او را به دین اسلام بصیر و بینا نمودید.

(۴) لازم به یادآوری است که در آموزش مفاهیم اعتقادی و معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او و تعلیم قرآن، باید رعایت ظرفیت عقلی و احساسی کودکان بشود، وقتی کودک به سن ادراک و تمیز می رسد، باید در آموزش او از محسوس شروع کرده، به سوی معقولات حرکت نمود، و حرکت باید از جزئی به سوی کلی و از ساده به سوی پیچیده ترتیب داده شود.

این روش از آموزش را در خود قرآن شاهد هستیم که چگونه با بیان محسوسات و سؤال از آن چه در دسترس عموم است، انسانها را پله به پله تا مفاهیم بسیار پیچیده پیش می برد.

ص: ۵۵۷

۱- (۱) همان ۲۱: ۴۸۱، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۵۴۶، حکمت ۳۹۹.

۳- (۳) همان: ۳۹۴، نامه ۳۱.

۴- (۴) التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام ۴۵۰، مستدرک الوسائل ۴: ۲۴۶ باب ۶ من ابواب قرأه القرآن، ح ۱.

۵- آموزش احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او

بعد از کلام خداوند (قرآن کریم) ارزنده ترین کلام که می توان در جهت حیات معنوی و صفا و جلای قلب انسان، از آن بهره گرفت، احادیث اهل بیت: است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: با سرعت به فرزندانان حدیث بیاموزید، قبل از آن که مرجته (مخالفین، یعنی کسانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد ندارند و او را در مقام خودش نمی شناسند) آن ها را آموزش دهند.^(۱)

در روایت دیگری آمده است: به کودکان خود از علم ما آن چه را که خداوند به آن ها سود می رساند، بیاموزید، تا افکار انحرافی مخالفین نتواند بر آن ها غلبه کند. «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عِلْمِنَا مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَا تَغْلِبْ عَلَيْهِمُ الْمَرْجُتَةُ بَرَأْيَاهَا»^(۲) هم چنین راوی می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرماید، خدا رحمت دهد به کسی که امر ما را زنده نگه دارد، به ایشان عرض کردم چگونه می شود امر شما را زنده نگه داشت؟ فرمود: علوم و احادیث ما را بیاموزد و به دیگران آموزش دهد، زیرا اگر مردم زیبایی کلام ما را بدانند، از ما پیروی خواهند نمود.

«قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّا لَنَأْسَ لَوْ عَلِّمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا، لَاتَّبَعُونَا...»^(۳)

۶- آموزش فرائض دینی

آشنایی با فرائض دینی و حلال و حرام های الهی (بایدها و نبایدهای مکتب اسلام) جزء آموزش های ضروری برای تمام مسلمانان شناخته شده است، هم چنین آموزش این فرائض و تکالیف به فرزندان، به عنوان وظیفه پدران بیان شده است.^(۴)

در بخش تعلیم فرائض دینی و حلال و حرام الهی، مصادیقی در روایات بیان شده است، از قبیل آموزش طهارت (وضو و غسل)، جهت قبله، نماز، روزه و... که در ذیل به ذکر نمونه هایی از آن می پردازیم:

ص: ۵۵۸

۱- (۱) الکافی ۴: ۴۷، (باب تأدیب الولد)، ح ۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۸، باب ۸۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) معانی الاخبار ۱: ۱۷۴، باب (معنی قول الصادق علیه السلام من تعلم علماً)، ح ۱.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۴: ۳۳۵.

راوی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم، تا سن هفت سالگی کودک را به حال خود رها کنید (برای انجام فرائض دینی آزاد باشد) بعد از آن، آداب وضو گرفتن به او آموزش داده شود، وقتی انجام وضو را آموخت، به نماز خواندن وادار شود و تا سن نه سالگی در انجام نماز آزاد باشد. (۱)

ب: آموزش نماز و امر به انجام آن

امام صادق علیه السلام می فرماید: ما فرزندان خود را در پنج سالگی به خواندن نماز امر می نمایم، شما در هفت سالگی آن ها را امر نمایید. «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنَ خَمْسٍ سِتِّينَ فَهَرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَيْنَ سَبْعٍ سِتِّينَ». (۲) در روایت دیگری فرموده: در نه سالگی به خواندن نماز امر نمایید.

(۳) هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کودکان هفت ساله را به خواندن نماز امر نمایید و نه ساله را اگر نماز نخواند، بزنید. «وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا». (۴) ح: وادار نمودن کودکان به روزه گرفتن

حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: ما کودکان خود را در هفت سالگی به گرفتن روزه امر می نمایم، البته به اندازه ای که توانایی دارند، به اندازه نصف روز یا بیش تر و یا کمتر، و هر زمان تشنگی آن ها را ناراحت کرد، افطار می کنند تا به گرفتن روزه عادت نمایند و توانایی انجام آن را پیدا کنند، شما فرزندان خود را در سن نه سالگی به انجام روزه امر نمایید، هر اندازه توانایی دارند، و هر گاه تشنه شدند، افطار نمایند. (۵)

ص: ۵۵۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰:۴، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۷.

۲- (۲) همان ۱۹:۴، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۵.

۳- (۳) همان ۴۶۱:۲۱، باب ۷۴ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۴:۳۵۶، باب ۲۴ من ابواب النکاح، ح ۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۰:۲۳۴، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۳.

در روایت دیگری فرموده است: وقتی کودک نه ساله شد از او خواسته شود روزه بگیرد، هر اندازه توانایی دارد، تا ظهر یا بعد از ظهر، و هر وقت تشنگی و گرسنگی بر او غلبه نمود، افطار کند. «فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ أَفْطَرَ» (۱) و دیگر روایات. (۲)

یادآوری

نکته مهم که باید مورد توجه قرار گیرد، رعایت اعتدال و تعادل در آموزش ها است، یعنی باید با کودکان و نوجوانان در آموزش و عمل به فرائض دینی، با رفق و ملاحظت رفتار کرد، سختگیری و افراط باعث دل زدگی و حتی بیزاری آنان می شود. در روایاتی که در این بخش ذکر نمودیم، این نکته به خوبی مورد توجه قرار گرفته است.

سختگیری در عبادات، نه تنها برای دیگران، حتی برای خود شخص نیز از آن نهی شده است، زیرا که اسلام، دین سهله و سمحه است، یعنی دین آسان و همراه با وسعت و فراخی در عمل است، صعب و دشوار نیست و تکالیف شاق و کمرشکن در این آیین الهی وجود ندارد. در قرآن آمده است: خداوند برای شما در دین، سهولت و آسانی اراده کرده و سختی و تکلیف شاق را از شما نخواست است. (يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) (۳)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: یا علی، دین اسلام، دین متقن و مستدلّ خداوند است، در آن با مدارا قدم بردار و کاری نکن که دلت به عبادت خدا بدین شود. «يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تَبْغُضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ» (۴) هم چنین امام باقر علیه السلام از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده است: اسلام، دین آسان و خالی از مشقت و دشواری است، مدارا در آن قدم بردارید و عبادت خدا را بر بندگان او تحمیل نکنید و همانند سواره ای نباشید که مرکب خود را خسته و فرسوده می کند و در نتیجه، نه راه سفر را پیموده و نه مرکبش سالم مانده است.

(۵)

ص: ۵۶۰

۱- (۱) همان: ۲۳۶، ح ۱۱.

۲- (۲) الکافی ۴: ۱۲۵، (باب صوم الصبیان)، ح ۲، مستدرک الوسائل ۷: ۳۹۳-۳۹۴، باب ۱۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۱ و ۴.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۱۸۵.

۴- (۴) الکافی ۲: ۸۷، (باب الاقتصاد فی العباده)، ح ۶.

۵- (۵) همان: ۸۶ ح ۱.

و در بعضی روایات، به طور خاص بر شفقت و مهربانی نسبت به کودکان تأکید و توصیه شده، هر اندازه می توانند آن ها را به انجام عبادت وادار نمایند.^(۱)

ابوبصیر می گوید، امام صادق علیه السلام می فرمود: در زمان کودکی ام، روزی در حال طواف بودم، پدرم امام باقر علیه السلام مرا دید که برای عبادت کوشش می نمودم و غرق عرق بودم، به من فرمود: فرزندم جعفر، خداوند اگر بنده ای را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد نمود و عبادت کم او را می پذیرد. «يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ».^(۲)

۷- آموزش مستحبات و ترغیب به انجام آن ها

مستحب است، والدین و مربیان کودک، مستحبات دینی را به وی آموزش دهند و به انجام آن ترغیب نمایند. در ادامه به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱- نماز در اوّل وقت. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: فرزندم، تو را به انجام نماز در اوّل وقت توصیه می نمایم.^(۳)

۲- حضور در نماز جماعت، عید و جمعه. چنان که بعضی از فقها به استحباب آن نسبت به پدر تصریح نموده اند.^(۴)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: در روز جمعه برای خانواده و فرزندان میوه و گوشت بخرد تا خوشحال شوند و با شادمانی در نماز جمعه شرکت کنند.^(۵)

۳- انجام نماز شب. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: خدا رحمت کند بنده ای که شب هنگام، از خواب برخیزد نافله شب را بخواند و خانواده خود را نیز برای ادای نماز از خواب بیدار کند. آگاه باشید، بهترین اعمال، نماز شب برای مرد است، قسم به کسی که جانم در

ص: ۵۶۱

۱- (۱) تحف العقول: ۲۷۰، الکافی ۶: ۵۰، ح ۶، ۲: ۸۷، ح ۵.

۲- (۲) الکافی ۲: ۸۶، (باب الاقتصاد فی العباده)، ح ۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴: ۱۲۴، باب ۳ من ابواب المواقیف، ح ۱۹.

۴- (۴) تذکره الفقها ۴: ۳۳۵.

۵- (۵) الکافی ۳: ۴۱۴، ح ۵، وسائل الشیعه ۷: ۳۷۶، باب ۴۰ من ابواب صلاه الجمعه، ح ۴.

اختیار اوست آن گاه که مرد از خواب بیدار می شود و نماز می خواند لباس او و آن چه در اطرافش می باشند، ذکر و تسبیح خدا می گویند. (۱)

۴ - خواندن دعا و راز و نیاز با خداوند. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام در این باره چنین می فرماید: بدان آن کس که خزائن آسمانها و زمین در دست اوست، به تو اجازه داده او را بخوانی و متمهد شده دعای تو را اجابت نماید و امر نموده از او سؤال کنی تا به تو عطا فرماید، و به درگاه او طلب رحمت نمایی... آن گاه که او را می خوانی صدای تو را می شنود و اگر آهسته با او نجوا نمایی، آگاهی دارد.... حاجات خود را از او بخواه، و رفع گرفتاری ها را از او طلب کن، در کلیه امور خویش، او را به یاری بطلب و از خزائن رحمتش در خواست کن آن چه را که غیر از او قادر به اعطای آن نیستند، یعنی عمر طولانی، سلامتی و عافیت در بدن، وسعت رزق... «وَأَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي يَدِيهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ...» (۲).

۵ - ذکر تسبیح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام. ابوهارون مکفوف از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای اباهارون، ما به فرزندان دستور می دهیم تا تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام را بگویند، همان گونه که به خواندن نماز فرمانشان می دهیم، پس بر ذکر آن مداومت کن، زیرا هرگز بنده ای که پیوسته این تسبیح را بگوید گمراه و سیه رو نمی شود. (۳)

۶ - احیای شب های قدر و دیگری شب های متبرکه. راوی می گوید، رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهه آخر ماه رمضان رختخواب خود را جمع می کرد و کمر خود را برای عبادت محکم می بست و در شب بیست و سوم خانواده خود را بیدار می کرد و آن ها را که خواب ربوده بود، آب به صورتشان می پاشید و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نمی گذاشت در این شب کسی از اهل خانه بخوابد و خواب کودکان خود را با دادن اندک غذایی، کوتاه می ساخت و آن ها را برای احیای آن شب، از روز مهیا می کرد، یعنی امر می فرمود

ص: ۵۶۲

۱- (۱) احمد بن حنبل، المسند: ۱، ۷۳۴، ح ۳۱۹۴.

۲- (۲) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۸۹، اواسط نامه ۳۱.

۳- (۳) الکافی ۳: ۳۴۳، (باب التعقیب بعد الصلاه و الدعاء)، ح ۱۳.

روز را بخوابند تا بتوانند شب را احیا بدارند و می فرمود: محروم کسی است که از خیر امشب محروم بماند. (۱)

و روایت شده که حضرت امام سجاد علیه السلام شب عید فطر در مسجد می ماند و با خواندن نماز و دعا تا صبح عبادت می نمود و به فرزندان خود می فرمود: فرزندانم! فضیلت امشب کم تر از شب قدر نیست. (۲) قریب به این مضمون، در مورد شب نیمه شعبان نیز روایت شده است. (۳)

۸- توصیه به دعا برای فرزندان

در روایات اسلامی توصیه شده که والدین برای فرزندان خود دعا کنند و موفقیت و سربلندی آن ها را از خداوند متعال بخواهند.

در قرآن کریم در داستان حضرت یوسف علیه السلام آمده است: برادران یوسف به پدرشان گفتند، از خداوند آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم، وی جواب داد: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم که او غفور و رحیم است، (قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِفُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ). (۴)

عایشه نقل نموده است که مردم، کودکان را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آوردند، آن حضرت برایشان دعا می خواند. (۵)

هم چنین امام کاظم علیه السلام از اجدادش: نقل نموده که سه قسم از دعاها بدون تردید به اجابت می رسد، دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزند. «وَدَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ». (۶) در کتاب شریف صحیفه سجادیه، امام زین العابدین علیه السلام در حق فرزندان خود این چنین دعا می کند: خدایا بر من مَتَّ نِه و فرزندانم را باقی گذار و صلاح و رستگاری آنان

ص: ۵۶۳

۱- (۱) دعائم الاسلام ۱: ۲۸۲.

۲- (۲) اقبال الاعمال ۱: ۴۶۳-۴۶۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۸: ۱۱۰، باب ۸ من ابواب بقیه الصلوات المندوبه، ۱۲.

۴- (۴) سوره یوسف ۱۲: ۹۸.

۵- (۵) ابی یعلی الموصلی، مسند ۴: ۱۵۷، ح ۴۶۰۳.

۶- (۶) بحارالانوار ۷۱: ۸۴، ح ۹۴، مستدرک الوسائل ۵: ۲۵۶، باب ۴۹ من ابواب الدعاء، ح ۵۸۱۴.

را به من عطا فرما، خدایا عمرشان را طولانی گردان و کودکانشان را بزرگ و ضعف هایشان را قوی گردان و بدن هایشان را سالم قرار ده، هم چنین دین و اخلاقشان را...، خدایا آن ها را به گونه ای قرار ده که اوامر تو را اطاعت نمایند و دوستان تو را دوست بدارند و دشمنان تو را دشمن باشند. «... أَللَّهُمْ وَ شُنَّ عَلَيَّ بِنِقَائِهِمْ وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَ بِإِمْتَاعِي بِهِمْ، إِلَهِي أَمُدِدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ...» (۱).

۹- آموزش علوم مختلف

الف: اهمیت علم در اسلام

از دیدگاه اسلام، آموختن علم از جایگاه ویژه ای برخوردار است و از فضائل و کرامت انسان می باشد. در قرآن کریم آمده است: خداوند آن ها که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند، درجات عظیمی می بخشد. (يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ) (۲).

از این آیه استفاده می شود، آن چه مقام آدمی را نزد خدا بالاتر می برد، دو چیز است: ایمان و علم، در اسلام مقام شهید والاترین مقام است، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: عالم یک درجه از شهید بالاتر است. «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ» (۳).

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: کسی که مرگ او فرا رسد، در حالی که در طلب علم است، میان او و پیامبران یک درجه بیش تر فاصله نیست. (۴).

در نظام تربیتی اسلام، کسب آگاهی و شناخت برای هر فرد مسلمان به عنوان مقدمه ایمان، به اندازه توانایی عقلی لازم است و به همین دلیل، تحصیل دانش های مختلف به عنوان یک واجب کفایی نسبت به تمام مسلمانان و واجب عینی نسبت به بعضی از آن ها مطرح گردیده است.

ص: ۵۶۴

۱- (۱) صحیفه سجاده، دعای امام سجاد علیه السلام برای فرزندانش.

۲- (۲) سوره مجادله ۵۸: ۱۱.

۳- (۳) تفسیر مجمع البیان ۹: ۴۱۸.

۴- (۴) تفسیر نور الثقلین ۵: ۲۶۴، ح ۳۸.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: ای مردم، بدانید که دین هنگامی کامل و درست است که علم بیاموزید و بدان عمل کنید، آگاه باشید که تحصیل علم، واجب تر از تحصیل مال است. «أَيْهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ أَوْلَىٰ وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنَ طَلَبِ الْمَالِ...»^(۱): اهمیت تحصیل کودکان

آموزش و تحصیل کودکان و نوجوانان به دلیل موقعیت سنی و امکان روحی و ویژگی های منحصر به فردی که در جهات مادی و معنوی برای آنان فراهم می باشد، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است و از دیدگاه اسلام به عنوان حقی از حقوق آن ها بر والدین محسوب می گردد که لازم است نسبت به آن توجه خاص داشته باشند.

به توضیحی دیگر، در دیدگاه اسلامی، شروع آموزش و پرورش به زمانی خاص موقوف نشده، بلکه فراگیری و آموزش و پرورش را از آغاز ولادت کودکان، ممکن دانسته شده، هم چنان که برای آن به لحاظ سنی نقطه پایانی مشخص نگردیده است و آموختن را در سن یا مرحله خاصی از عمر، متوقف نمی سازد.

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: از گهواره تا گور، در پی دانش باشید، «أَطِيبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^(۲) روان شناسان نیز بر این عقیده اند که کودک از آغاز ولادت، از محیط اطراف خویش می آموزد و این قابلیت در او هست که بتواند جهان اطراف خود را بشناسد، یا این که با توجه به ویژگی های رشد خود، آموزش ببیند، البته در همه کودکان، سن رسمی آموختن یکسان نیست.

^(۳) به هر حال، روایات بسیاری دلالت دارد که لازم است والدین و دیگر مربیان در تعلیم و تحصیل کودکان، سعی و جدیت داشته باشند، این روایات را می توان به چند دسته تقسیم نمود:

ص: ۵۶۵

۱- (۱) الکافی ۱: ۳۰، (باب فرض العلم) ح ۴.

۲- (۲) شیخ حسین بحرانی، تاریخ الفقها والرواه (المنتخب) ۱: ۷۳.

۳- (۳) نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۵۴.

دسته اول: روایاتی که آموزش کودک را حقی برای او بر پدر می داند، مانند آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: از حقوقی که فرزند بر پدر دارد، سه چیز است: نام نیک برای او انتخاب کند، خواندن و نوشتن را به او بیاموزد، و چون به سن بلوغ برسد همسری برایش انتخاب کند. «... وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ...» (۱) هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: کودک خود را تا سن شش سالگی پرورش بده، بعد از شش سال او را به تحصیل خواندن و نوشتن وادار نما.

«... ثُمَّ أَذَّبَهُ فِي الْكِتَابِ سِتِّ سِنِينَ» (۲) دسته دوم:

روایاتی است که در بیان اجر و پاداش آموزش به کودکان وارد شده و در بخش های قبلی به بعضی از آن ها اشاره شد. (۳)

دسته سوم: روایاتی است که در تعلیم و آموزش علوم خاصی به کودکان تأکید دارد. در بخش های قبلی، به بعضی از آن ها ذکر شد (۴)، مانند آن که امام صادق علیه السلام می فرماید: کودک تا سن هفت سالگی به بازی و سرگرمی مشغول است، بعد از آن، هفت سال باید او را به آموختن قرآن وادار نمود و در هفت سال سوم، احکام حلال و حرام به او آموزش داده شود. (۵)

دسته چهارم: روایاتی است که بیان می دارند اگر جوانان و نوجوانان در پی تحصیل علم نباشند، باید آنان را به تحصیل وادار کرد و حتی اگر لازم شد تنبیه نمود، مانند آن که امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که به تحصیل علم به ویژه آن چه مربوط به دین است مشغول نباشد، او را تنبیه خواهم نمود. «لَوْ أُبَيِّتُ بِشَابٍ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَّقُهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ» (۶) دسته پنجم:

روایاتی است که موقعیت کودکی را برای آموزش و تحصیل ممتاز می شناسد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: قلب کودک همانند زمین آماده کشت است، هر بذری

ص: ۵۶۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۲:۲۱، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹، مستدرک الوسائل ۱۵:۱۶۶، باب ۶۰ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۷۵:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۶.

۳- (۳) ر. ک: مستدرک الوسائل ۴:۲۴۶، باب ۶ من ابواب قراءه القرآن، ح ۱.

۴- (۴) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۹۴، نامه ۳۱، المحاسن ۱:۳۵۸، ح ۷۶۶ و ۳۵۶، ح ۷۵۵.

۵- (۵) الکافی ۶:۴۷ (باب تأدیب الولد)، ح ۳، وسائل الشیعه ۲۱:۴۷۴، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۶- (۶) بحارالانوار ۱:۲۱۴، ح ۱۷.

در آن افکنده شود، می پذیرد. (۱) هم چنین فرموده است: در کودکی به تحصیل علوم بپردازید تا در بزرگی بواسطه ی آن، سیادت و آقایی نمایید. «تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صَغَارًا تَشُوذُوا بِهِ كِبَارًا» (۲) در حدیث دیگری آمده است: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرد و به آنان فرمود: همه شما کودکان اجتماع امروز هستید و امید است بزرگان اجتماع فردا باشید، هم اکنون دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید و هر کدام که حافظه قوی ندارید و نمی توانید در مجلس درس مطالب استاد را ضبط کنید، آن ها را بنویسید و نوشته ها را در منزل نگاهداری نمایید تا در موقع لزوم مراجعه کنید.

«إِنَّكُمْ صَغَارٌ قَوْمٌ وَيُوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارٌ قَوْمٌ آخِرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْهُ وَلْيَضَعْهُ فِي بَيْتِهِ» (۳) در این حدیث، امام مجتبی علیه السلام برای این که عشق به تحصیل را در فرزندان و برادرزادگان خود ایجاد نماید و آنان را با دلگرمی و نشاط به کسب علم وادار کند، از سرمایه فطری حَبِّ ذات و ترقی خواهی آنان استفاده نموده و بدون توسل به زور و مجازات به آن ها، فهمانید که درس خواندن امروز، راه وصول به عزت و بزرگی فردا است. همین مفهوم، از روایت قبل که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد نیز استفاده می شود.

روشی که در این حدیث به کار رفته در جهان امروز بهترین و ارزنده ترین شیوه در برنامه های تعلیم و تربیت است، هر خانواده ای که بتواند فرزندان خود را با این روش به تحصیل علم وا دارد و از اول آنان را به ترقی و تعالی امیدوار کند، دیگر کودکان با عشق و علاقه از پی دانش می روند و برای درس خواندن به تهدید و مجازات احتیاج ندارند.

۱۰- آموزش نیازهای جامعه اسلامی

مطلب مهمی که لازم است تذکر داده شود این است که، چون جامعه اسلامی باید پویا، خودکفا و مستقل باشد، و خودکفایی و استقلال جامعه اسلامی به دست آحاد مسلمین

ص: ۵۶۷

۱- (۱) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۳۹۳، بخشی از نامه ۳۱.

۲- (۲) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۰: ۲۷۶، کلمات قصار، شماره ۹۸.

۳- (۳) بحارالانوار ۲: ۱۵۲، ح ۳۷.

تأمین می گردد، از این رو در برنامه های تعلیم و تربیت کودکان باید نیازهای حال و آینده مورد شناسایی قرار گیرد و برای رفع آن ها برنامه ریزی شود.

بر طبق حدیثی امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: بهترین چیزی که شایسته است نوجوانان آن را فرا گیرند، معلوماتی است که در بزرگسالی بدان نیازمند خواهند بود. «أُولَى الْأَشْيَاءِ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا الْأَحْدَاثُ الْأَشْيَاءَ الَّتِي إِذَا ضَارُوا رَجُلًا أَحْتَايَجُوا إِلَيْهَا» (۱) هم چنین می فرمایند: در کودکی دنبال دانش باشید که بتوانید در آینده سیادت و برتری خود را حفظ کنید. (۲)

۱۱- آموزش فنون رزمی و آمادگی های جسمانی

خداوند متعال در قرآن، جامعه اسلامی را به آمادگی رزمی و فراهم کردن ادوات دفاعی امر نموده و می فرماید: در برابر دشمنان هر قدر توانایی دارید از نیرو و قدرت و هم چنین اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) آماده سازید تا به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید. (وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُذْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ... (۳).

دشمنان خدا و مسلمانان با ملاحظه آمادگی و توان رزمی آن ها از فکر تجاوز به حریم مسلمانان منصرف می شوند و رعب و خوف از آن ها عامل بازدارنده از تهاجم دشمنان به حدود مسلمانان می باشد.

در این آیه، یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ موجودیت مسلمانان و عزت و عظمت آنان، بیان شده است و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی تطبیق می کند.

«فُوَّة» واژه ای کوچک و در عین حال پر معنایی است که نه تنها وسائل جنگی و سلاح های مدرن هر عصری را در بر می گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرت هایی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد، شامل می شود.

ص: ۵۶۸

۱- (۱) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۲۰:۳۳۳، الحکم المنسوبه الی امیرالمؤمنین علیه السلام شماره ۸۱۷.

۲- (۲) همان: ۲۷۶، کلمات قصار شماره ۹۸.

۳- (۳) سوره انفال ۸: ۶۰.

بنابراین، علاوه بر این که باید از پیشرفته ترین سلاح های هر زمان بهره گیری کرد و نیز از تقویت روحیه و ایمان معنوی، باید از قدرت های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی که آن ها نیز در مفهوم «قوه» مندرج هستند و نقش مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد، غفلت نمود. (۱)

در آیه دیگری می خوانیم: آن ها (کفار و مشرکین) دائماً با شما می جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان باز گردانند. (وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ). (۲)

از این آیات استفاده می شود، مسلمانان برای حفظ دین و آیین و استقلال ملت خود همیشه باید در مقابل دشمنان اسلام آمادگی کامل داشته باشند.

روشن است، آمادگی کامل و حقیقی در صورتی به دست می آید که علاوه بر مجهز شدن بزرگسالان به آن چه نیاز فعلی جامعه می باشد، از آموزش نیازهای جامعه اسلامی، از جمله فنون رزمی و دفاعی به کودکان و نوجوانان نیز غفلت نشود، چرا که کودکان جامعه امروز، سازندگان جامعه فردا می باشند، بدان جهت در دستورهای تربیتی اسلام علاوه بر الزام و تشویق پدران و مربیان به آموزش علوم مختلف به کودکان، بر آموزش فنون رزمی و دفاعی نیز تأکید شده است و موظفند تاکتیک های جنگی را به آنان آموزش دهند و به سلاح های روز و ترندهای دشمن آشنا سازند.

یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر داشت تمام دارایی اش را در راه خدا انفاق کند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابورافع، زمانیکه فقیر شدی چه خواهی کرد؟ ابورافع گفت: عرض کردم آیا در انفاق پیشی نجومیم؟ و برای آخرت خود چیزی نفرستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری بفرست، سپس فرمود: دارایی جقدر است؟ عرض کردم چهل هزار درهم و همه را در راه خدا می دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نکن، بلکه قسمتی از آن را در راه خدا انفاق کن و قسمتی دیگر را نگه دار و خرج فرزندان خود کن، ابورافع پرسید: آیا همان گونه که ما بر آن ها حق داریم، آن ها هم بر ما حقی دارند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حق

ص: ۵۶۹

۱- (۱) ر. ک: تفسیر نمونه ۲۲۱:۷-۲۲۲، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه ۳۹۲:۵ الی ۳۹۴ با تخلص و تغییر.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۱۷.

فرزند بر پدر آنست که، او را با کتاب خدا آشنا سازد و تیراندازی و شنا را به او بیاموزد.

«حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُعَلِّمَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَالزَّمَى وَالسَّبَاحَةَ» (۱) در روایت دیگری به علت این دستور اشاره نموده و می فرماید: به فرزندان خود تیراندازی یاد دهید که این عمل، خود سرکوب کردن دشمنان و پیروزی بر آن ها است.

«عَلِّمُوا بَنِيكُمْ الزَّمَى فَإِنَّهُ نِكَايَةُ الْعَدُوِّ» (۲) همین مضمون از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است. (۳)

هم چنین در بعضی از روایات به آموزش هنرهای دستی اشاره شده است، مانند این که پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: به پسران خود، شنا و تیراندازی و به دختران ریسندگی بیاموزید. «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمْ السَّبَاحَةَ وَالزَّمَى وَالْمَرْأَةَ الْمِغْزَلَ» (۴)

ص: ۵۷۰

۱- (۱) کنز العمال ۴۴۴:۱۶، ح ۴۵۳۴۵.

۲- (۲) همان: ۴۴۳، ح ۴۵۳۴۱.

۳- (۳) الکافی ۶: ۴۷، (باب تأدیب الولد)، ح ۴، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۵، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۲.

۴- (۴) نهج الفصاحه: ۴۱۳، ح ۱۹۵۴.

۱- آداب نظافت

اسلام برای رعایت نظافت و بهداشت، اهمیتی فوق العاده قائل است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر چه می توانید در رعایت پاکیزگی بکوشید، زیرا خداوند اسلام را بر پاکی و نظافت بنیان نهاده است و آن ها که پاکیزه اند وارد بهشت می شوند. «تَتَنَفَّوْا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يُبْنِي الْإِسْلَامَ عَلَى النَّظَافَةِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلٌّ نَظِيفٌ» (۱). آن حضرت یکی از حقوق کودکان را رعایت پاکیزگی در مورد آنان و پرورش و تمرین به انجام آن می داند.

«حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ... وَ يُطَهَّرُهُ...» (۲). در روایت دیگری امام رضا علیه السلام از قول آن حضرت نقل می کند که فرموده است: کودکان خود را از بوی بد و چربی، پاکیزه نگهدارید. (۳).

از بعضی روایات نیز استفاده می شود، پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله علاوه بر این که به رعایت نظافت دستور می داد، به آراستگی ظاهر بدن نیز اهتمام داشت. امام صادق علیه السلام نقل می کند، کودکی به محضر ایشان آوردند تا در حَقِّش دعا کند، در حالی که موهای اطراف سرش کوتاه کرده بودند و مقدار مختصری وسط سر باقی مانده بود (منظره بدی ایجاد شده بود)، آن حضرت از دعا برای آن کودک امتناع ورزید و دستور فرمود با چیدن

ص: ۵۷۱

۱- (۱) کنز العمال ۲۷۷:۹، ح ۲۶۰۰۲.

۲- (۲) الکافی ۴۸:۶، باب (حق الاولاد) ح ۶.

۳- (۳) عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶۹:۲، ح ۳۲۰، مکارم الاخلاق ۱:۴۷۸، باب (فی فضل الاولاد)، ح ۱۶۵۲.

موهای باقی مانده، ظاهر کودک آراسته گردد، آن گاه دعا خوانند. (۱) قریب به این مضمون از امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت شده است. (۲)

از مجموع این احادیث استفاده می شود که سزاوار است والدین به پاکیزگی و آراستگی کودکان توجه کامل داشته باشند و آن ها را به رعایت نظافت نسبت به خود و دیگران، عادت دهند.

۲- ادب غذا خوردن

اولین غریزه ای که در وجود کودک بروز می کند، میل به غذا و طعام است. برای استفاده از آب و غذا، در کتب اخلاقی (۳) و فقهی (۴)، آداب و شرایطی ذکر نموده اند، مثل غذا خوردن با دست راست، گفتن «بسم الله» برای هر لقمه، دست نزدن به غذایی که مربوط به دیگران است، نخوردن غذا با سرعت، جویدن غذا به طور کامل، منع از پُر خوری و...

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: در هنگام خوردن طعام، بسم الله بگویند. (۵) هم چنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: هر گاه طعام حاضر شود چهار هزار ملک در اطراف آن جمع می شوند و اگر کسی که می خواهد از آن استفاده کند بسم الله بگوید، ملائکه در حق او دعا می کنند و از خداوند درخواست می نمایند طعام او را مبارک گرداند و شیطان از او دور شود. (۶)

در روایت دیگری، آن حضرت می فرماید: اگر مردی، خانواده و فرزندان خود را بر سر سفره برای خوردن طعام جمع کند، خودش در ابتدا بسم الله بگوید و دستور دهد آن ها هم چنین کنند و در آخر غذا، حمد و ثنای الهی گویند تا سفره برچیده شود، خداوند آن ها را می آمرزد. (۷)

ص: ۵۷۲

۱- (۱) الکافی ۶: ۴۰، باب (کراهیه القناع)، ح ۳، مکارم الاخلاق ۱: ۱۳۷، ح ۳۴۳.

۲- (۲) همان، ح ۱، همان، ح ۳۴۲.

۳- (۳) المهجه البيضاء ۵: ۱۲۴-۱۲۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۶: ۴۴۷ و ۴۵۷.

۵- (۵) الکافی ۶: ۲۹۳، ح ۵.

۶- (۶) همان: ۲۹۲، ح ۱.

۷- (۷) همان: ۲۹۶، ح ۲۵.

هم چنین امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می فرماید: آیا دوست داری در غذا خوردن آدابی به تو بیاموزم که اگر رعایت کنی بی نیاز از پزشک و دارو شوی؟ جواب داد: آری یا امیرالمؤمنین. فرمودند:

- تا گرسنه نشده ای بر سر سفره غذا منشین.

- هنوز به غذا میل داری، دست از غذا خوردن بکش.

- جویدن غذا را کامل کن.

- قبل از خوابیدن، قضای حاجت نما.

«قال: لا تجلس على الطعام إلا و أنت جائع، و لا تقيم عن الطعام إلا و أنت تشتهي، و جود المضغ و إذا نمت فأعرض نفسك على الخلاء» (۱).

۳- تربیت کودک به آداب اجتماعی

یکی از ابعاد وجودی انسان، اجتماعی بودن اوست که در مقام تربیت باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، از جمله حقوقی که فرزندان بر والدین دارند، تربیت نمودن آن ها به آداب و اخلاق اجتماعی است، تا استعداد های آن ها در عرصه حیات اجتماعی شکوفا شود و بتوانند به صورت فعال و موفق، در اجتماع حضور یابند.

مقصود از تربیت اجتماعی، پرورش دادن فرزندان بر اساس التزام به آداب اجتماع و اصول ارزشمند اخلاقی است، به طوری که از همان دوران کودکی بتوانند در جامعه حضور یابند و از حسن رفتار و ادب و تعادل روحی و روانی، و خردورزی در برخورد با دیگران، برخوردار باشند.

البته تربیت اجتماعی با دیگر مراحل تربیتی نیز مرتبط بوده و جدای از سایر مراحل، قابل تحقق نخواهد بود. اسلام به عنوان دینی جامع نگر، به آداب و اخلاق اجتماعی، عنایت خاصی دارد و دستورهای ارزنده در این باره صادر نموده است. عفو و بخشش، احترام به شخصیت دیگران، تواضع، نظم و انضباط، محبت متقابل، رعایت حقوق دیگران، جرأت و

ص: ۵۷۳

۱- (۱) شیخ صدوق، الخصال (۲-۱): ۲۲۸، ح ۶۷، وسائل الشیعه ۲۴: ۲۴۵، باب ۲ من ابواب آداب المائده، ح ۸.

شهامت داشتن، ایثار و فداکاری و گذشت، نظارت و مراقبت اجتماعی، مشورت کردن، تعاون و همکاری و مسئولیت پذیری و... جزو اصول تربیتی، اجتماعی است که مورد سفارش اسلام قرار گرفته اند، و بی تردید خانواده، اولین نهادی است که این اصول در آن تجربه می شود و پدران و مادران می توانند الگوی عملی و نمونه عینی این صفات برای کودکان و نوجوانان باشند تا در عرصه زندگی اجتماعی خویش، آن ها را به کار بندند. (۱)

بنابراین اخلاق اجتماعی مانند سایر صفات اخلاقی به طور ناگهانی در کودکان ظهور و بروز نمی کنند، بلکه بر اساس پرورش والدین، به تدریج در رفتار و کردارشان به وجود می آید.

پدر به عنوان حلقه اتصال خانواده با جامعه، بیشترین نقش را در تربیت اجتماعی فرزندان و ایجاد مهارت های اجتماعی در آنان دارد.

این مهارت ها شامل، مهارت داشتن در ارتباط با دیگران، مهارت در گوش دادن و همدردی و ارتباط غیر کلامی، و مهارت در تشخیص احساسات خویش است.

محققان، مهارت های اجتماعی را در پنج طبقه: همکاری و کمک به دیگران، گفتار مناسب (تقاضا کردن و پاسخ آشکار)، مسئولیت پذیری، همدلی (محبت و همدردی) و خویشتن داری (صبور بودن و تحمل کردن) تقسیم بندی کرده اند. (۲)

بدون شک، خانواده، اولین نهادی است که این مهارت ها باید در آن کسب و تجربه شوند و پدر به عنوان مدیر این نهاد که وظیفه سامان دهی آن را به عهده دارد، دارای نقش اساسی است. اهمیت نقش پدر در تربیت اجتماعی و ایجاد مهارت های مربوط به آن، از چند زاویه قابل توجه است:

اولاً: پدر باید مفاهیم اصول اخلاق اجتماعی را به فرزند آموزش داده و مصادیق آن را مانند، احسان، ایثار، تعاون و... به کودک معرفی نماید و با انتخاب شیوه های مناسب، او را به سوی این ارزش ها سوق دهد.

ص: ۵۷۴

۱- (۱) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۹۱ به بعد.

۲- (۲) ر. ک: حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۱۴-۲۱۵.

ثانیاً: پدر به عنوان مظهر دانایی و اقتدار، از نظر کودک باید خود الگوی برتر و معزف رفتاری باشد که کودک را بدان راهنمایی می کند.

ثالثاً: پدر باید با مراقبت و نظارت پیگیر، زمینه تکرار و تمرین مصادیق ارزشمند اخلاقی را فراهم آورد و آن ها را در روح و روان کودک تقویت و نهادینه نماید.

هم چنین در سنین بالاتر با تبیین درستی و نادرستی کارها، زمینه مناسبی را برای انجام مصادیق اخلاق اجتماعی توسط نوجوان فراهم آورد.

در این جا نمونه هایی از تعالیم و آداب اسلامی در ارتباط با وظیفه والدین در خصوص تربیت اجتماعی فرزندان اشاره می کنیم:

الف: ادب معاشرت با مردم

یکی از مهم ترین آداب اجتماعی که در زمره حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر محسوب می گردد، حسن معاشرت با مردم و احترام به آنهاست.

خداوند متعال خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: به بندگانم بگو به بهترین وجه سخن بگویند. (وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (۱) کلمه «عبادی» اشاره به مؤمنین است و «أحسن» بهترین از نظر طرز بیان و بهترین از جهت توأم بودن با فضائل اخلاقی و روش های انسانی است.

بسیاری از مظاهر احترام به دیگران و برخورد سالم با آن ها در روایت معصومین؛ خطاب به فرزندانشان مورد تأکید قرار گرفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام، ضمن وصیت خود به امام حسن علیه السلام می فرماید: با مردم به نیکویی سخن بگویند، همان گونه که خداوند شما را بدان امر کرده است. «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ». (۲) هم چنین در پرهیز از استهزاء و تحقیر دیگران به آن حضرت فرموده است: فرزندانم، هیچ گاه در برخوردهایت کسی را تحقیر مکن، زیرا یا بزرگتر از توست که باید به جای

ص: ۵۷۵

۱- (۱) سوره اسراء ۱۷: ۵۳.

۲- (۲) تحف العقول، ۱۹۹.

پدر خود او را به حساب آوری، یا همانند (همسال) توست که برادرت می باشد، و یا کوچکتر از توست که باید او را فرزند خود بدانی. (۱)

و نیز به ایشان فرموده است: عذر کسی که از تو پوزش بخواهد، بپذیر و پذیرای عفو و گذشت از مردم باش. «... وَأَقْبِلْ عُذْرَ مَنْ اَعْتَدَرَ إِلَيْكَ وَ اَقْبِلِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ» (۲) علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام نقل می کند که روزی پدرم دست مرا گرفت و فرمود: فرزندم، پدرم محمد بن علی علیه السلام هم چنان که دست تو را گرفته ام، دست مرا گرفت و فرمود: پدرم علی بن حسین علیه السلام دست مرا گرفت و فرمود: فرزندم، هر کس از تو کار خیری خواست، برایش انجام بده، اگر او اهل خیر باشد، تو به مقصود خود رسیده ای و اگر اهلش نباشد، تو خود شایسته و اهل آن خواهی بود.

«يَا بَنِي إِفْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبَهُ مِنْكَ فَإِنَّ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصِيبَتْ مَوْضِعَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ» (۳) کوتاه سخن این که معاشرت، رفت و آمد، نشست و برخاست، داد و ستد و برخورد با دیگران، از لوازم حتمی و اجتناب ناپذیر زندگی اجتماعی است؛ انسان در مسیر زندگی با افراد مختلف، با سلیقه های گوناگون و گرایش ها و فرهنگ های متفاوت مواجه می گردد. و حتی گاه با کسانی برخورد می کند که از نظر فرهنگ، اخلاق، و سطح فکر پایین تر از وی هستند، بلکه چه بسا از اعتدال روانی برخوردار نبوده و پیوسته در صدد بهانه گیری، اشکال تراشی و درگیری با اطرافیان خود هستند. در این میان، کسانی که از سلامت روحی کافی برخوردارند، به حرمت انسانی خود ارج نهاده، از هر وسیله ای برای پاسداری و حراست از آن استفاده می کنند و از اطرافیان خود نیز انتظار دارند این خواسته طبیعی را پاس بدارند.

لیکن هرگز نباید انتظار داشت که اطرافیان و معاشران ما در همه امور زندگی با ما هم فکر، و هم سلیقه بوده و هیچ گونه اختلافی نداشته باشند.

روح سازگاری و احترام متقابل ضمن این که از برترین صفات انسانی و عالی ترین خصلت های مسالمت آمیز به حساب می آید، می تواند مشکلات اجتماعی، و معاشرتی را در

ص: ۵۷۶

۱- (۱) کتیر العَمَال ۱۶: ۲۱۷، و اواخر حدیث ۴۴۲۳۷.

۲- (۲) همان ۱۶: ۲۶۹، ح ۴۴۳۹۹، بحارالانوار ۲۳۲: ۷۴، تحف العقول: ۸۶ (وصایا امیرالمؤمنین علیه السلام).

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۶: ۲۹۴، باب ۳ من ابواب فعل المعروف، ح ۳.

حدّ بالایی کاهش دهد. بدان جهت سزاوار است والدین، در برخوردها، معاشرت ها، شرکت در مجالس و میهمانی ها، و به طور کلی با پیگیری و جدیت تمام، کودکان را به رعایت این خوی پسندیده تشویق و عادت دهند.

ب: ادب سلام

سلام دادن به دیگران، از آداب شیرین معاشرت و مکمل آنست. قرآن کریم می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، در خانه دیگران وارد نشوید تا این که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، [و به این ترتیب ورود خود را پیش تر به اطلاع آن ها برسانید و موافقت آن ها را جلب نمایید] این برای شما بهتر است. (۱)

در این میان، سلام دادن به کودکان، نشانه تواضع و بزرگی و نرم خوئی و سبب ارج نهادن به شخصیت آن ها و خلق و خوی پیامبرانه و سنت خوب محمدی صلی الله علیه و آله است، تا به آن عادت کنند و با سلام به دیگران، احترام گذارند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا زنده بود این سنت نیکو را رها نکرد و پیوسته به بزرگ و کوچک سلام می کرد و رعایت آن را می طلبید و می فرمود، من به کودکان سلام می کنم تا بعد از من در بین مسلمانان سنت شود، «حَمْسًا لَأَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ التَّسْلِيمِ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي». (۲) هم چنین فرموده است: در بهشت خانه هایی است که ظاهر آن از درون پیداست، اجازه ورود در آن را به کسانی می دهند که نیکو سخن بگویند و نیکو غذا بخورند، و به هر کس که می رسند، بلند سلام بدهند و در وقتی که چشم مردم را خواب برده است، نماز بخوانند

(۳). (مقصود نافله شب است).

هم چنین جناب لقمان علیه السلام نیز به فرزندش فرموده است: قبل از آن که با مردم سخن آغاز کنی، در سلام کردن و مصافحه نمودن پیشقدم شو. «يَا بُنَيَّ إِبْدِءِ النَّاسَ بِالسَّلَامِ وَ الْمَصَافِحَةِ قَبْلَ الْكَلَامِ». (۴)

ص: ۵۷۷

۱- (۱) سوره نور ۲۴:۲۷.

۲- (۲) علل الشرائع ۱: ۱۵۷، باب ۱۰۸، ح ۱، وسائل الشیعه ۱۲: ۶۲، باب ۳۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۲: ۶۰، باب ۳۴ من ابواب احکام العشره، ح ۷.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۸: ۳۵۸، باب ۳۱، استحباب الابتداء بالسلام، ح ۱۰.

یکی از راه های تربیت فرزندان به آداب اجتماعی، مشورت و نقش دادن به آنان در تصمیم گیری ها است.

در روایتی که پیش تر ذکر نمودیم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: کودک تا هفت سالگی همانند آقا و سرور باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد، و در هفت سال دوم لازم است تحت تعلیم و تربیت واقع شود و در جهت رشد و شکوفایی استعدادهای فطری او به آموزش و پرورش او همت گمارند، و در هفت سال سوم وزیر است، یعنی کسی است که می تواند مسئولیت را بپذیرد و به عنوان مشاور مورد مشورت قرار گیرد و از فکر و اندیشه او بهره برده شد. «الْوَلَدُ سَبْعٌ سِنِينَ وَعَبْدٌ سَبْعٌ سِنِينَ وَوَزِيرٌ سَبْعٌ سِنِينَ»^(۱) لازمه این نامگذاری در هفت سال سوم، تربیت و آمادگی فرزند برای پذیرش مسئولیت در دوره قبل از آن است، بنابراین لازم است کودک این آمادگی را در محیط خانه و ایام تحصیل در مدرسه، کسب نماید.

مشورت کردن با فرزندان، نوعی جلب مشارکت آنان بوده و موجب رشد و تعالی شخصیت آنان می گردد، زیرا با این کار، احساس مفید و مستقل بودن می نماید و راه مبارزه با مشکلات و یافتن راه حل در آنان، شکوفا می شود و اعتماد به نفس در وجودشان تقویت می گردد.

شایسته است علاوه بر نظرخواهی از فرزندان، انجام برخی از امور را نیز به آنان واگذار کرد تا خود را بنمایانند، نوجوانان در این سنین علاقمند به بروز شخصیت مستقل و نشان دادن توانایی ها و استعدادهای درونی خود هستند و اگر بستر مناسب و زمینه مساعدی برای آن پیدا شود به یقین در رشد و شکوفایی متعادل شخصیت آنان تأثیر بسزایی خواهد داشت.^(۲)

ص: ۵۷۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۶:۲۱، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۷.

۲- (۲) ر. ک: نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام: ۱۹۴-۱۹۵، حقوق متقابل کودک و ولی در اسلام: ۲۱۶.

نقش دوست در زندگی انسان به ویژه در سنین نوجوانی، بسیار روشن و با اهمیت است، زیرا نوجوانان با توجه به این که بیش تر تمایل به بروز شخصیت مستقل خود دارند و نمی خواهند تابع محض دیگران باشند، علاقمند هستند با پیوستن به گروه های همسال، ابراز وجود نمایند. انتخاب دوست و حضور در جمع های دوستانه و گروه های همسال برای تربیت اجتماعی فرزندان لازم است، چرا که در این ارتباط آثار رفتار خود با دیگران را مشاهده کرده و به تنظیم آن می پردازند و در این داد و ستدهای تجربی، پایه های رفتار اجتماعی آنان، استحکام می یابد، بدین جهت پدر و مادر وظیفه دارند فرزندان خود را با معیار و ضابطه های دوست خوب آشنا نمایند و از تحمیل مصداق به آن ها بپرهیزند.

در روایات رسیده از ائمه اطهار، ضوابط و معیار انتخاب دوست همراه با ادله آن ذکر شده که این خود در ارائه ارزش ها قابل دقت می باشد. اینک به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

۱- امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یکی از فرزندانش می فرمایند: مواظب باش با پنج گروه دوستی و رفاقت نکنی و با آنان هم کلام نشوی و همسفر نگردی، ایشان می پرسد پدرجان، آنان چه کسانی هستند؟ امام در جواب فرمودند:

- با آدم دروغگو دوستی مگیر، زیرا او مانند سراپی است که مطالب را بر خلاف واقع نشان می دهد، دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه گر می سازد.

- از رفاقت با افراد لایابالی و گنهکار اجتناب کن، زیرا چنین اشخاصی تو را به یک لقمه نان یا کم تر از آن می فروشند.

- از رفاقت با شخص بخیل پرهیز کن، زیرا در ضروری ترین مواقع نیازمندی به او، تو را یاری نخواهد کرد.

- از دوستی با شخص ابله بر حذر باش، چرا که می خواهد تو را کمک کند، ولی ضرر می رساند.

- از مصاحبت با کسی که قطع رحم نموده بر حذر باش، زیرا چنین شخصی در کتاب خدا مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. (۱)

۲- در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش محمد حنفیه آمده است: با اهل خیر هم نشینی کن، از آنان خواهی شد و از افراد شرور و کسانی که تو را از یاد خدا باز می دارند، دوری گزین. «مَجَالِسُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، بَيْنَ أَهْلِ الشَّرِّ وَ مَنْ يَصُدُّكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». (۲) ۳- هم چنین فرموده است: هم نشینی با افراد شرور و ارازل و اوباش موجب سوء ظن به نیکان خواهد شد و هم نشینی با نیکان موجب می شود افراد شرور نیز در زمره نیکان قرار گیرند... و کسی که حال او از جهت خوبی و بدی روشن نیست و او را نمی شناسید، بررسی کنید با چه افرادی دوستی دارد و به وسیله دوستانش او را بشناسید.

(۳)

۶- افراد شایسته دوستی برای فرزندان

اولیای دین، فرزندان خود را تشویق می نمودند که بعد از امتحان و بررسی، برای خود دوستان زیادی انتخاب کنند (۴) و از سوی دیگر در دستورات تربیتی آمده است، با افرادی که دارای صفات زیر می باشند، دوست شوید:

الف: آن ها که به یاد خدا می باشند، حضرت لقمان به فرزندش می فرماید: مجالس دیگران را با بصیرت بررسی کن، اگر مجالسی یافتی که افراد در آن به یاد خدا مشغول بودند، با آنان در آن جلسه شرکت کن، زیرا اگر در زمره عالمان باشی، آن ها از علم تو بهره خواهند برد و بر علم خودت نیز افزوده می شود، و اگر نسبت به آنان دارای علم نیستی، از معلومات آنان استفاده خواهی نمود، امید آن که خداوند سایه رحمتش بر آن ها بگستراند و تو را نیز شامل شود. (۵)

ب: علماء، جناب لقمان علیه السلام به فرزندش می گوید: با علما معاشرت و مصاحبت داشته و به آنان نزدیک شو و آنان را در خانه هایشان زیارت کن، امید آن که به آنان شباهت پیدا

ص: ۵۸۰

۱- (۱) الکافی ۲: ۳۷۶-۳۷۷، (باب مجالسه اهل المعاصی)، ح ۷، تحف العقول: ۲۷۹.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۸۴، ح ۵۸۳۴.

۳- (۳) بحارالانوار ۷۱: ۱۹۷، باب ۱۴، ح ۳۱.

۴- (۴) الاختصاص: ۳۳۸، تحف العقول: ۲۳۳.

۵- (۵) بحارالانوار ۱: ۲۰۱، باب ۴، ح ۱۱.

کنی و از آن ها شوی، با نیکان از علما بنشین، امید آن که خداوند آن ها را مشمول رحمت خود قرار دهد و تو را نیز شامل شود. (۱)

ج: حکما، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می فرماید: از دانشمندان سؤال کن و با حکما معاشرت داشته باش و در مجالس فقرا شرکت کن. «سَأَلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَالَطُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالَسُوا الْفُقَرَاءَ». (۲): مؤمنین،

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر باغی از باغهای بهشت را دیدید با عجله به آن وارد شوید، به ایشان عرض شد باغ بهشت چیست؟ فرمودند: «مَجَالِسُ الْمُؤْمِنِينَ». (۳)

۷- عدالت و مساوات در بین اطفال

یکی از عوامل مهم و مؤثر در تربیت فرزندان که در زمره حقوق آن ها نیز می باشد، رعایت عدالت و مساوات میان آنان به ویژه در هدیه و بخشش های مالی است، زیرا در صورت امتیاز دادن بی دلیل به بعضی از فرزندان، بعضی دیگر تحقیر و در نتیجه مبتلا به عقده حقارت و حسادت می شوند و منجر به اختلاف بین آن ها خواهد شد.

بدین جهت لازم است والدین نسبت به تمام فرزندان اظهار محبت و شفقت داشته باشند تا از عوارض جانبی و خطراتی که با بی عدالتی و برتری دادن بی جهت به بعضی از آن ها پیدا می شود، جلوگیری به عمل آید.

البته در این که آیا این روش از دیدگاه فقهی حرام است یا خیر؟ بعضی از فقها قائل به حرمت آن هستند. (۴) ولی نظریه مشهور بین فقیهان امامیه این است که رعایت عدالت و مساوات در بین فرزندان مستحب است و امتیاز دادن بی مورد به بعضی مکروه و ناپسند است. (۵)

شهید ثانی در این باره می نویسد: امتیاز دادن به بعضی از فرزندان موجب عداوت و دشمنی در بین آن ها خواهد شد، چنان که در تاریخ زندگی خود شاهد آن بوده و شنیده ایم.

ص: ۵۸۱

۱- (۱) همان: ۲۰۴، باب ۴، ح ۲۲.

۲- (۲) همان: ۱۹۸، باب ۳، ح ۵.

۳- (۳) همان ۱۸۸: ۷۱، باب ۱۳، (کتاب العشره)، ح ۱۳.

۴- (۴) مختلف الشیعه ۶: ۲۴۰، (کتاب الهبات) مسأله ۱۰.

۵- (۵) المبسوط ۳: ۳۰۸، شرايع الاسلام ۲: ۲۳۰، قواعد الاحکام ۲: ۴۰۸، الدروس الشرعيه ۲: ۲۸۶، تحرير الوسيله ۲: ۵۴، (کتاب الهبه)، مسأله ۲۲.

افزون بر آن اگر پدری به یکی از فرزندان خود بیش تر از دیگران تمایل نشان دهد و به او امتیاز (به عنوان کمک مالی یا به صورت دیگر) دهد، دیگران نسبت به وی حسد خواهند برد، در نتیجه موجب قطع رحم می گردد. (۱)

دلیل کراهت علاوه بر آن چه ذکر شد، روایات است. مانند این که نقل شده مردی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از فرزندان خود را بوسید و نسبت به دیگری این عمل را انجام نداد، آن حضرت فرمود: چرا با آن ها با مساوات عمل نمودی. «فَهَلَّا وَاسِيَتَ بَيْنَهُمَا» (۲) در روایت دیگری فرموده: با فرزندان عادلانه رفتار کنید، همان گونه که دوست می دارید با عدل و نیک و لطف با شما برخورد شود.

«اعِدُّوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَعْدِلُوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَاللُّطْفِ» (۳) هم چنین فرموده است: یکی از حقوق فرزندان بر شما این است که با آنان با عدالت رفتار شود، چنان که حق شما بر فرزندان این است که با شما به نیکي رفتار نمایند.

(۴)

۸- آموزش کودکان در قانون اساسی و دیگر قوانین

اصل سی ام قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می دارد:

«دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا سر حد خودکفایی کشور به طور رایگان گسترش دهد».

تحقق هدفی که در اصل مزبور پیش بینی شده، توسط نهاد آموزش و پرورش صورت می گیرد، و اهداف آن به طور کلی عبارتند از:

۱- رشد فضایل اخلاقی و تزکیه دانش آموزان بر پایه تعالیم عالیه اسلام.

۲- تبیین ارزشهای اسلامی و پرورش دانش آموزان بر اساس آنها.

۳- ایجاد زمینه های لازم برای حفظ و تداوم استقلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی از

ص: ۵۸۲

۱- (۱) مسالک الافهام ۶: ۲۸، الروضه البهیة ۳: ۱۹۳.

۲- (۲) من لا یحضره الفقیه ۳: ۴۸۳، ح ۴۷۰۴، وسائل الشیعه ۲۱: ۴۸۷، باب ۹۱ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۳- (۳) مکارم الاخلاق ۱: ۴۷۳، ح ۱۶۲۳، بحارالانوار ۱۰۱: ۹۲، باب ۲ (فضل الاولاد)، ح ۱۶.

۴- (۴) کترة العمال ۱۶: ۴۴۶، ح ۴۵۳۵۸.

طریق آشنا ساختن دانش آموزان با علوم و فنون و صنایع و جزف مورد نیاز جامعه بر اساس اولویت های موجود در کشور.

۴- شناخت، شکوفا کردن و پرورش استعدادهای دانش آموزان و تقویت روح بررسی، تتبع، ابتکار و خلاقیت در تمام زمینه های فنی، فرهنگی و علوم اسلامی با تأکید بر نلفی روحیه مدرک گرایی(۱).

هم چنین برای تأکید بر هدف آموزش های عمومی که در جهت شکوفایی خلاقیت ها می باشد، مقرر شده است: «برخورداری از آموزش های عمومی برای کلیه دانش آموزان کشور باید به گونه ای باشد که بر حسب استعداد و جنس بتوانند از تعلیمات مناسب جهت شکوفایی خلاقیت ها بهره مند شوند»(۲).

هم چنین در قوانین برنامه توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، گسترش کمی و ارتقای کیفی فرهنگ عمومی تعلیم و تربیت و علوم و فنون در جامعه با توجه خاصی به نسل جوان، ایجاد امکانات آموزشی لازم برای تمامی کودکان لازم التعلیم، اولویت دادن به ریشه کنی بیسوادی و... از اهم اهداف دولت می باشد.

۹- آموزش کودک در اعلامیه جهانی و پیمان نامه حقوق کودک

هر چند از گذشته های دور در قوانین موضوعه بشری، آموزش و تعلیم کودکان مورد توجه بوده و مسئولین نسبت به آن اهتمام داشتند، ولی در قرن های اخیر به ویژه در قرن حاضر نسبت به این مسأله حساسیت بیشتری نشان داده شده و طرفداران حقوق کودک به طور جدی از حق آموزش و تحصیل رایگان کودکان حمایت کردند. این حمایت با تصویب اصولی از اعلامیه جهانی حقوق کودک مصوب (۱۹۵۹ میلادی) و موادی از کنوانسیون حقوق کودک مصوب (۱۹۸۹) به اوج خود رسیده که در ادامه به آن اشاره می شود:

اصل هفتم اعلامیه جهانی حقوق کودک چنین مقرر می دارد: «کودک باید از آموزش رایگان و اجباری، حداقل در مدارج ابتدایی بهره مند شود، کودک باید از آموزشی بهره مند شود که در جهت پیشبرد و ازدیاد فرهنگ عمومی او باشد و چنان سازنده باشد که در شرایط

ص: ۵۸۳

۱- (۱) قانون اهداف و وظایف آموزش و پرورش مصوب ۶۶/۱۱/۲۵.

۲- (۲) همان ماده (۵).

مساوی بتواند استعداد، قضاوت فردی، درک مسئولیت اخلاقی و اجتماعی خود را پرورش دهد و فردی مفید برای جامعه شود. در امر آموزش و رهبری کودک، مصالح کودک باید راهنمای مسئولین امر باشد، چنین مسئولیتی در درجه اول به عهده ی والدین است».

هم چنین ماده ۲۸ کنوانسیون در این باره می گوید: «۱ - کشورهای عضو، حق کودک را برای برخورداری از آموزش و پرورش به رسمیت می شناسند و برای دستیابی تدریجی به این حق و بر اساس ایجاد فرصت های مساوی، اقدامات زیر را معمول خواهند داشت:

الف: اجباری و رایگان کردن تحصیل ابتدایی برای همگان.

ب: تشویق ایجاد و گسترش انواع مختلف آموزش متوسطه، از جمله، آموزش حرفه ای، در دسترس قرار دادن این گونه آموزش ها برای تمام کودکان و اتخاذ اقدامات لازم از قبیل ارائه آموزش و پرورش رایگان و دادن کمک های مالی در صورت نیاز.

ج: در دسترس قرار دادن آموزش عالی برای همگان بر اساس توانایی ها و از هر طریق مناسب و...».

چنان که ملاحظه می شود، نویسندگان اعلامیه و کنوانسیون حقوق کودک، هدف از آموزش کودکان را پرورش استعدادها، پرورش قوه قضاوت، پرورش حس مسئولیت اخلاقی و اجتماعی و بار آوردن طفل به عنوان یک عنصر مفید برای جامعه، آن هم در تحت شرایط مساوی با دیگران، می دانند.

اسلام عزیز از قرن ها قبل به این مسأله توجه نموده که افراد بشر، همه دارای یک نوع استعداد نیستند، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: مردم معدن هایی هستند، همچون معادن طلا و نقره. «الْإِنْسَانُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»^(۱) معلوم است کشف معدن و بهره برداری از آن، کار معدن شناس است، خانواده ها و مراکز تعلیم و تربیتی از دیدگاه اسلام در حکم معدن شناسانی هستند که باید کاشف و به ثمر رساننده استعدادها باشند.

بی گمان، بهترین خدمتی که ممکن است پدر و مادر به فرزند خود کنند، کشف معدن وجود اوست که با تربیت صحیح و آموزش وی در زمینه های مختلف امکان پذیر خواهد شد.

ص: ۵۸۴

۱- (۱) الکافی ۸: ۱۷۷، ح ۱۹۷، من لا یحضره الفقیه ۴: ۳۸۰، ح ۵۸۲۱.

نمايه

اشاره

ص: ۵۸۵

۱۷۳ فَمِنْ ضَطْرٍّ غَيْرِ بَاطِلٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ ۱۹۸

۱۷۷ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ۴۳۵

۱۷۸ وَالَّذِينَ بَلَّغُوا ۲۳۰

۱۸۰ كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا لَوَصِيَّتَهُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِمَا عُرِفَ ۲۳۶

۱۸۵ يَرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ ۵۶۰، ۹۶

۱۹۴ فَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ ۲۳۰

۱۹۵ وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ۲۰۳

۲۱۶ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ ۳۶۳

۲۱۷ وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ ۵۶۹

۲۲۱ وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّى يُؤْمِنُ وَلَأَمَّهُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْلُهُ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ ۱۷۰

۲۲۲ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى فَاعْتَرِلُوا لِنِسَاءٍ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ ۱۹۱

۲۲۳ نَسَأُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ۱۸۱

۲۲۸ وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ ۲۳۵

۲۳۳ لَا تَضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ ۳۷۶، ۳۸۶

۲۳۳ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَمِّمَ الرِّضَاعَةَ... لَا تَضَارَّ وَالِدَةٌ بَوْلِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلُهُ ۳۷۶

٢٣٣ وَإِن تَارَدْتُمْ أَن تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ ٣٨٤

٢٣٣ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ ٣٧٦، ٣٨٥

٢٣٣ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ٣٨٨

٢٣٣ فَإِن أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تِرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ٣٩١

آل عمران ٣١ قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ٥٥٥

٣٩ فَادْتَبَعْتُهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ كَيْدَهُ ٢٧٠

٤٩ أَتَىٰ أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ ١٢٠

١٣٤ وَالكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ٥٢٧

١٧٩ وَمَا كَانَ لِلَّهِ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَىٰ غَيْبٍ وَلَكِنَّ لِلَّهِ بِحُجَّتِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ ١٨٣

١٨٦ لِكَيْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ٤٢٥

نساء ١ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ٤٠٩

٥ وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا ١٠٣

٥ وَ ارزُقُوهُمْ فِيهَا و اكسُوهم و قولوا لهم قولاً معروفاً ٧٠

٦ وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِن آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ١٠٨

٦ فَإِن آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ٩٨

١١ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْفُؤَادِ لِلْأُنثَىٰ إِذْنًا كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ مَنَّتَيْنِ فَلَهُنَّ مِثْلُ مَا تَرَكَ وَ إِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا لِسُدُسٍ ٢٣٩

٢٣ وَحَلَائِلَ أَبْنَانِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ٤٠٨

٢٩ وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ١٩٨

٣٦ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ ... ٤٥٤

١٠٥ إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرْتَكَ اللَّهُ ٤٤

١١٩ وَ لِأَمْرَتِهِمْ فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ ٢٠٤

١٤١ وَ لَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ٤٤٩

مائده ٢ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ٣٤٦

٨٩ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرَ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ٤٢٨

انعام ٣٨ مَا قَوَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ٥٥٦

١١٩ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا ضُطِرُّرْتُمْ إِلَيْهِ ١٩٨

١٥٢ وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ٧٦

انفال ١ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ٣٥٥

٣٧ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ مِنَ الطَّيِّبِ ٥٩

٤١ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ

٤٦٠ وَأَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِتُونَ بِهِ عُدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ ... ٥٦٨

٧٥ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ٤١٢

توبه ٢٠ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا ذَٰلِكَ جَزَاءُ الَّذِينَ هُمْ الْفَائِزُونَ ٥٤٥

٢١ يَبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ٥٤٥

٢٢ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ٥٤٥

٤٦٠ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ٤٢٤

١٠٣ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ ... ٤٧٠

١٢٢ وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ٢٢

يونس ٥٧ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ٥٣٩

هود ٧٠ وَ إِذْ رَأَيْتَهُ قَائِمًا فَضَحِكْتُمْ فَبَشِّرْهُنَّ بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ٢٧٠

يوسف ٤٠ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ٤٣

٩٨ قَالَتْ سَوَفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٥٦٣

نحل ٥٨ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ ٢٤٨

٥٩ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُعْتَبِكُمْ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ٢٤٨

١٢٥ أَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٥٤٢

اسراء ٢٤ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ٤٦٥

٣١ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِثْلَاقٍ نَحْنُزُّهُمْ وَ إِنَّا كُمْ ٤٠٥، ٤٠٧

٣٣ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا ٢١١

٣٣ فَلَا يُشْرَفُ فِي الْقَتْلِ ٢٣٠

٥٣ وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٥٧٥

كهف ٤٩ مَا لِهَٰذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ٥٤

مريم ٧ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ٢٧٠

٤١ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٥٢٦

٥٤ وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٥٢٦

طه ٤٩ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ ٤٦٨

٥٠ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ٤٦٨

١٣٢ وَ أَمْرًا هَلَكِيًّا صَالِحًا وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا ٤٨١

انبيا ٨٩ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ١٧٤

حج ٥ ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ٧٧

٧٧ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ٣٤٦

٧٨ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ٩٦

مؤمنون ٥-٧-وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ... فَمَنِ ابْتِغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣١٧

نور ٣ لِرَأْيِي لَا يَبْخُجُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَلِرَأْيِيهِ لَا يَبْخُجُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ١٨٠

٢٦ لَطِيبَاتٌ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتِ لِلطَّيِّبِينَ ١٧٠

٣١-٣٠ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا أَرْوَاجَهُمْ... وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ أَرْوَاجَهُنَّ... ٣١٥

٥٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالدِّينَ لَمْ يَلْبُغُوا الْحُلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ... ٥٣٧

٥٨ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ ٧٥، ٥٣٧

٥٩ وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ٧٥

فرقان ٥٤ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا... ٣٢٨

شعراء ٨٨-٨٩ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ٣٤

روم ٢١ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٦٦

٣٠ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ... ٢٤٩

٣٠ فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ٢٨٦

لقمان ١٤ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ ٢٨٦

١٥ وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا ٤١٦

احزاب ٤ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ٣٥٨

٥ اذْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ٣٥٨

٥ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَيَاخُذْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِكُمْ ٣٥٩

٢١ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ٥٢٥

٣٥ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ٣١٥

٣٧ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ٣٥٩

فاطر ١٨ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ٢٣٠

يس ٧ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ ٣٨

غافر ٦٧ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا ١٠١

شورى ٩ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ ١٢٠

٢٣ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ٥٥٥

ص: ٥٩٠

٤٩ يَهَبْ لِمَن يَشَاءُ إِنَّا وَيَهَبْ لِمَن يَشَاءُ لَذَكَور ٢٠١

٥٠ أَوْ بَرِّوْهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا وَبِجَعَلْ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا ٢٠١

احقاف ١٥ وَحَمَلُهُوْفَصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ٢٨٥

حجرات ١١ لَا تَلْمِزُوا انْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ ٢٦٦

١٣ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ٢٧٤

ق ٩ وَ نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مَبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَبَابًا وَ حَبَّ الْحَصِيدِ ٢٥٣

٣٧ إِنِّي فِي ذَلِكُمْ لَذَكَرِي لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ٥٤٠

ذاريات ٥٥ وَ ذَكَرَ فَإِنَّ الدَّكَرِي تَتَمَعُ الْمُؤْمِنِينَ ٥٤٠

نجم ٤٥-٤٦ وَأَنَّهُ خَلَقَ... مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ٣٢٨

حديد ٢٠ اِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأُمُورِ وَ الْأَوْلَادِ... ٥٠٦

مجادله ٢... إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَ لَدَنَّهُمْ... ٣٢٤

٤ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامٌ سِتِّينَ مَشْكِينًا ٤٢٦

١١ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ٥٦٤

حشر ٧ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَ لِلَّذِي أَلْفَرَبِي وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ٤٣٤

ممتحنه ٤ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ ٥٢٥

صف ٢ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ٥٤٣

جمعه ٢ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ٤٦٩

طلاق ٦ فَإِنَّ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآوَهُنَّ أُجُورَهُنَّ ٣٨٨

٦ وَإِنْ تَعَارَضْتُمْ فَسَرِّضْ لَهُ أُخْرَى ٣٨٧

٦ وَ اتَّمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ ٤٤١، ٤٨٠

٧ لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا ٤١٣

تحريم ٦ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ... ٢٤

قلم ٤ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ٥٤٨

معارج ٣١ فَمَنْ ابْتغى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ٣١٧

نوح ١٢ وَ يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنِينَ ٢٠٠

قيامت ٣٧ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةٍ مِنْ مَنِيٍّ يُعْنَى ٣٢٧

انسان ٢ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ... ٨٨

طارق ٥-٦ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ ٣٢٨

٦-٧ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ ٨٨

فجر ١٧ كَلَّا بَلَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ٣٦٥

١٨ وَ لَا تَحَاضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ٣٦٥

بلد ١٣ فَكُ رَقَبَةٍ ٤٣٦

١٥ يتيمًا ذا مَقرَبِه ٤٣٤

١٦ أَوْ مِشْكِينًا ذَا مَقرَبِه ٤٣٤

شمس ٩-١٠ قَدْ افلَحَ مَنْ رَزَقَهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا ٤٧٠

ضحى ٩-١٠ أَلَمْ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى... فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ٥٤٢

٩ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ٣٤٤

روايات

روايت - شماره - صفحه

إِتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ الْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدٍّ وَ هَزَلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ ٥٣٠

أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَارْحُمُوهُمْ ٥١٥

أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَارْحُمُوهُمْ وَ إِذَا وَعَدْتُمُوهُمْ شَيْئًا فَفُوا لَهُمْ ٥٣٠

إِحْتِلَامُهُ ٥٥، ٧٧

احسبوا آدابهم ٥١٥

أَحَى قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ مَوْتَهُ بِالرُّهْدِ وَ قُوَّةَ بِالْيَقِينِ وَ ذُلَّهُ بِالْمَوْتِ... ٥٤١

إِخْتَبِتُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَ لَا يَمْنَعُكُمْ حَرْزٌ وَ لَا بَرْدٌ فَإِنَّهُ طَهُرٌ لِلْجَسَدِ ٢٤٧

أَذَبَ الْيَتِيمَ مِمَّا تَوَدَّبَ مِنْهُ وَ لَدَكَ وَ اضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَ لَدَكَ ٤٩٥

إِدْرُوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ ٩٦

أَدْنَى مَا تَحْمِلُ الْمَرْأَةُ لِسِنِّهِ أَشْهُرٌ ٢٨٦

إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشْرَ سَنَةٍ، فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ، فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَ جَزَى عَلَيْهِ الْقَلَمَ ٥٥

إِذَا أَتَى عَلَيْهِ ثَلَاثُ عَشْرَةَ سَنَةً فَإِنْ احْتَلَمَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَجِبَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ... ٧٨

إِذَا احْتَلَمَ ٥٦

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَتَزَوَّجَ فَلْيَسْأَلْ عَنَ شَعْرِهَا كَمَا يَسْأَلُ عَنَ وَجْهِهَا فَإِنَّ الشَّعْرَ أَحَدُ الْجَمَالَيْنِ ١٧٥

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا، فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ ٢٢

إِذَا أَعْسَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَضْرِبْ فِي الْأَرْضِ وَيَبْتَغِ مِنَ الْفَضْلِ لِلَّهِ وَ لَا يَغْمُ نَفْسَهُ ٤١٥

إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ ٤٩، ٤٥٧

إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَ هِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعُ سِنِينَ ٨٥

إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرَضَّوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرُوجُهُ ١٧٨

إِذَا خَرَجَ عَنْهُ الْيَتِيمَ وَ ادْرَكَ ٥٦

إِذَا سَمِعْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمِّدًا فَأَكْرِمُوهُ وَ أَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَ لَا تُقْبِحُوا لَهُ وَجْهًا ٢٤١

إِذَا سَمِعْتِهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَمْتَبِّهَا وَ لَا تَلْعَنَهَا وَ لَا تَضْرِبْهَا ٢٤٢

إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ فَأَدَعَتْ حَبْلًا انْتَضَرَ بِهَا تِسْعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ وَلَدَتْ وَ إِلَّا اعْتَدَّتْ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ثُمَّ قَدْ بَأَتْ مِنْهُ ٢٨٨

إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ ٤٣

إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهَا لَا تُفْسِدُ وَ لَا تَضِيغُ ٩٩

إِذَا كَانَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ مَعَهُ فِي الْبَيْعِ فَلَا بَأْسَ بِهِ إِذَا رَضِيَ الْوَرَثَةُ بِالْبَيْعِ وَ قَامَ عَدْلٌ فِي ذَلِكَ ١٤٥

ص: ٥٩٢

إِذَا كَانَ الْقَبْرُ بِهِ مِثْلَكَ وَ مِثْلَ عَيْدِ الْحَمِيدِ فَلَا بَأْسَ ١٥٦

إِذَا تَحَرَّكَ تَحَرُّكَ بَيْتًا وَرَثَ يورث فَإِنَّهُ رُبَّمَا كَانَ أَحْرَسَ ٢٣٩

إِذَا أَقْرَ رَجُلٌ يُولِدُ نَمَّ نَفَاهُ لَرِمَهُ ٣٣٩

إِذَا بَكَى التَّيِّبُ وَقَعَتْ دُمُوعُهُ فِي كَفِّ الرَّخْمَنِ ٣٦٦

إِذَا طَلَّقَ لِلسُّنَّةِ وَ وَضَعَ الصَّدَقَةَ فِي مَوْضِعِهَا وَ حَقَّهَا، فَلَا بَأْسَ، وَ هُوَ جَائِزٌ ٦٤

اسْتَحْسِنُوا أَسْمَاءَ كُنْمَ فَإِنَّكُمْ تُدْعَوْنَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ وَقَمْ يَا فُلَانُ بَنَ فُلَانٍ لِأَنْوَرِ لَكَ ٢٦٠

اسْقُوا نِسَاءَ كُنْمَ الْحَوَامِلَ اللَّبَانُ فَإِنَّهَا تَزِيدُ فِي عَقْلِ الصَّبِيِّ ١٩٦

أَصْدَقُ الْأَسْمَاءِ مَا سُمِّيَ بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَفْضَلُهَا أَسْمَاءُ الْأَنْبِيَاءِ ٢٦١

أَطْعِمُوا حَبَالَكُمْ السَّفَرَجَلَ فَإِنَّهُ يُحَسِّنُ أَخْلَاقَ أَوْلَادِكُمْ ١٩٥

أَطْلُبُوا لَوْلَدَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَزُرُّهُمْ ٢٠٢

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ ٥٦٥

اعْدَلُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ كَمَا تُحِبُّونَ أَنْ يَدُلُّوا بَيْنَكُمْ فِي الْبِرِّ وَ اللَّطْفِ ٥٢٥

أَعْطِهِ لِمَنْ أَوْصَى بِهِ لَهُ، وَ إِنْ كَانَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ ٢٣٧

إِفْتَحُوا عَلَي صِبْيَانِكُمْ أَوْلَ كَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ٥٥٢

أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْفَقْهَ ٢٢

أَفْرَ نُطْقَتَهُ فِي رَجْمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ ٣١٩

أَكْبَرُوا الْوَلَدَ أَكْبَارَ بِكُمْ الْأَمَمَ عَدَا ٢٠١

أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ ٤٨٨

أَكْرِمُوا أَوْلَادَكُمْ وَ أَحْسِنُوا آدَابَهُمْ يَغْفِرْ لَكُمْ ٥١٥

أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَى رَسُولُ اللَّهِ مُحْسِنًا قَبْلَ أَنْ يُولَدَ ٢٦٥

الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يَغْلَى عَلَيْهِ، وَ الْكُفَّارُ بِمَثَرِ لَيْهِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرْتُونَ ٣٥١

الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يَغْلَى عَلَيْهِ ٤٤٩

الْبَيْتُ الَّذِي فِيهِ مُحَمَّدٌ يُصْبِحُ أَهْلُهُ بِخَيْرٍ وَ يُمْسُونَ بِخَيْرٍ ٢٦١

السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وِلِيَّ لَهُ ٣٤٨

الْعَقِيقَةُ يَوْمَ السَّابِعِ ٢٥٥

الْغُلَامُ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْكِتَابَ سَبْعَ سِنِينَ وَ يَتَعَلَّمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ سَبْعَ سِنِينَ ٥٠٩

اللَّهُمَّ مِثْلَكَ وَ لَكَ مَا وَهَبْتَ وَ أَنْتَ أَعْطَيْتَ، اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَشْتَعِبْهُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ تُسَمِّي وَ تَدْبِخُ ٢٥٦

اللَّهُمَّ وَ مَنْ عَلَى بَقَاءِ وَ لَدَى وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَ بِإِمْتَاعِي بِهِمْ، الْهَى أَمُدُّ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ... ٥٦٤

الماءُ ماءُ الرَّجُلِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ إِلَّا أَنَّهُ إِذَا جَاءَ وَ لَدَّ لَمْ يَنْكِرْهُ وَ شَدَّدَ فِي إِنْكَارِ الْوَلَدِ ٢٨٤

المرأهأحقُّ بالوليد ما لم تتزوج ٤٤٤

المنبؤُ حُرٌّ... ٣٥٢

النَّاسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ ٥٨٤

النكاح سُنتى فَمَنْ رَغِبَ عَن سُنتى فَلَيْسَ مِنّى ١٦٧

الوَلدُ سَيِّدُ سَبْعِ بَنِينَ وَ عَبدُ سَبْعِ بَنِينَ وَ وَزِيرُ سَبْعِ بَنِينَ ٥٧٨

ص: ٥٩٣

الْوَلَدُ سَبْعَ سِنِينَ وَ عَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ رَضِيَتْ خَلَاتُفَهُ لِإِحْدَى وَ عَشْرِينَ سَنَةً وَ إِلَّا ضُرِبَ عَلَى جَنْبَيْهِ فَقَدْ أَعْدَرَتْ إِلَى اللَّهِ ٢١٠

الْوَلَدُ لِعَيْهِ لَا يُورَثُ ٣٠٣

الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ٣٦٠

الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلعَاهِرِ الْحَجَرُ ٢٨٠، ٢٨١

أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ فَحُلِقَ رَأْسُهُ وَ تُصَدِّقَ بِوِزْنِ شَعْرِهِ فَضَّهُ وَ عُقَّ عَنْهُ ثُمَّ هَيَّأَتْهُ أُمُّ أَيْمَنَ وَ لَفَّتَهُ فِي بُرْدِ رَسُولِ اللَّهِ ٢٧١

إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِالْخِدْمَةِ الْعَالِمُ، إِنَّمَا تَوَاضَعْتُ هَكَذَا لَكِي مَا تَوَاضَعُوا بَعْدِي فِي النَّاسِ كَتَوَاضَعِي لَكُمْ ٥٢٦

إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تُثْقِلُ الْأَرْضَ بِالتَّشْيِيعِ فَأَفْعَلْ ٢٠١

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ أَقْرَبُ نُطْفَتِهِ فِي رَجْمٍ يَحْرُمُ عَلَيْهِ ٣١٨

إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عَفَّةَ الْبَطْنِ وَ الْفَرَجِ ٥٣٣

إِنَّ الْإِمَامَ أَبُو الْيَتَامَى وَ إِنَّمَا أَلْعَنُهُمْ هَذَا بِرِعَايَةِ الْآبَاءِ ٤٣٢

إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَرُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّغَا ٥٤٣

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَشْرَكَكَ بَيْنَ الْأَعْتِيَاءِ وَ الْقُرَّاءِ فِي الْأَمْوَالِ فَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَضْرِفُوا إِلَيَّ غَيْرَ شُرَكَائِهِمْ ٤٢٥

إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِيَشُدَّهُ حُبَّهِ لَوْلَدِهِ ٥١٨

إِنَّ النُّطْفَةَ تَكُونُ فِي الرَّجْمِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ عِلْقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ تَصِيرُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ٢٢١

إِنْ انزَلَتْ فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ وَ إِنْ لَمْ تَنْزَلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا الْغُسْلُ ٨٠

النِّمْرَةُ تَخَافُ النَّجْلَ فَتَشْرَبُ الدَّوَاءَ فَتَلْقَى مَا فِي بَطْنِهَا فَقَالَ لَا فَقُلْتُ إِنَّهَا هُوَ نُطْفَةٌ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يُخْلَقُ نُطْفَةٌ ٢١٠

إِنَّ أَوَّلَ مَا يَنْحَلُّ أَحَدُكُمْ وَلَدَهُ الْإِسْمُ الْحَسَنُ فَلْيَحْسِنِ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَلَدِهِ ٢٦٠

إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ إِذَا رَأَهُ يَرِيدُ الْجُلُوسَ إِلَيْهِ أَنْ يَتَرَحَّحَ لَهُ ٥١٤

إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْأَدَبُ لَا الْمَالُ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَ الْأَدَبُ يَبْقَى ٤٧٦

إِنَّ خَيْرَ نِسَابِكُمْ الْوُلُودُ الْوُدُودُ الْعُفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الدَّلِيلَةُ مَعَ بَغْلِيهَا... ١٧٤

إِنْ ذُرُقٌ وَ لَدَا كَانَ جَوَّالَهُ ١٩٠

إِنْ ذُرُقَتْ وَ لَدَا كَانَ مُحْتَنًا ١٩١

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا بِمِثْلِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ فَإِنْ أَبِي، قَالَ تَقَدَّمَ أَمَامِي وَ أَدْرِكْنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ ٥١٤

إِنْ قَامَ رَجُلٌ نَفَقَةً فَاسْمَهُمْ ذَلِكَ كُلَّهُ فَلَا بَأْسَ ١٥٧

إِنَّ لِلرَّجْمِ حَقًّا وَ لَكِنَّ وَهَبْتَ لَكَ الذَّهَبَ لِحَسَنِ ثَنَائِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ٥٤٦

إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا وَ أَنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُحَّانَهُ وَ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ، وَ يَحْسِنَ آدَبَهُ، وَ يَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ ٤٠

أَنْ يَغْفُضُوا دَيْنَ آبَائِهِمْ وَ لَا يَحْبِسُوهُ بِذَلِكَ ١٢٧

إِنَّمَا الشَّيْطَانُ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا ينادي بِأَسْمَاءِ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَانِنَا اهْتَرَّ وَ اخْتَالَ ٢٦٣

إِنَّمَا الْوَلَدُ كَأَنَّكَ قَدْ نَفَقْتَ فَأَلْحَقْ بِهِ الْوَلَدَ ٣٢٩

إِنَّمَا لَيْتِمٌ إِذَا بَكَى اهْتَرَّ لِبَكَائِهِ عَرَشَ الرَّحْمَنِ... فيقول الله تعالى: يا ملائكتي! فإني أشهدكم أنّ لمن أسكنه وارضاه أن ارضيه يوم القيامة ٣٦٥

أَتَذَلِّكَ خَيْرٌ لَهُ وَ أَرْفَقَ بِهِ أَنْ يَتَرَكَ مَعَ أُمِّهِ ٤٤٧

أَتَعَلَّهُ الرَّزَاكَ مِنْ أَجْلِ قُوْتِ الْمُفْقَرَاءِ وَ تَحْصِينِ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ كَلَّفَ أَهْلَ الصَّحَةِ الْقِيَامَ بِشَأْنِ أَهْلِ الرِّمَانَةِ وَ الْبُلُوَى... ٤٢٥

إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِينَ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سِتِّينَ سِنِينَ ٥٥٩

أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ إِذَا اتَّقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَشَارَ بِالسَّبَابِيهِ وَ الْوُشَطَى ٣٦٦

انظُرُوا أَيْنَ نَضَعُ نَفْسَكَ وَ مَنْ تُشْرِكُهُ فِي مَالِكَ وَ تُطْلِعُهُ عَلَى دِينِكَ وَ سِرِّكَ فَإِنَّ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَبِكْرًا تُنْسَبُ إِلَى الْخَيْرِ وَ إِلَى حُسْنِ الْخُلُقِ ١٧٣

انْقِطَاعُ يَوْمِ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ، وَ إِنْ احْتَلَمَ وَ لَمْ يُؤَسِّمْهُ مِنْهُ رُشْدُهُ وَ كَانَ صَغِيرًا فَلْيَمْسِكْ عَنْهُ وَ لَيْتَهُ مَالَهُ ٧٠

انْقِطَاعُ يَوْمِ الْيَتِيمِ بِالْإِحْتِلَامِ... ٧٨

انْكُحْ وَ عَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّتْ بِذَاكَ ١٧٠

أَتَكْبُحُوا الْأَكْفَاءَ وَ انْكُحُوا فِيهِمْ وَ اخْتَارُوا لِطُفُوكُمْ ١٦٩

إِنَّكُمْ صَعَارُ قَوْمٍ وَ يوشِكُ أَنْ تَكُونُوا كِبَارَ قَوْمٍ آخَرِينَ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ يَسْتَطِيعُ مِنْكُمْ أَنْ يَحْفَظَهُ فَلْيَكْتُبْهُ وَ لِيَضَعُهُ فِي يَتِيمِهِ ٥٦٧

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ... ٥٢٩

إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ٤٧١

أَوَّلُ مَا يَبِيزُ الرَّجُلَ وَ لَدَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ بِاسْمِ حَسَنِ، فَلْيَحْسِنْ أَحَدُكُمْ اسْمَ وَلَدِهِ ٢٦٠

إِنِّيَاكُمْ أَنْ تَشْتَرِضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّبْنَ يُشْنُهُ عَلَيْهِ ٣٧٧

إِنِّيَاكُمْ وَ تَزْوِجِ الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ صُخْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدُهَا ضِيَاءٌ ١٨١

إِنِّيَاكُمْ وَ حَضْرَاءِ الدَّمَنِ قَبْلَ بَا رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا حَضْرَاءِ الدَّمَنِ قَالِ الْمَرْأَةُ الْحَشَنَاءُ فِي مَنِيَتِ السُّوءِ ١٧٢

إِنِّيَاكُمْ الرُّشْدِ حِفْظَ الْمَالِ ٩٩

أَيُّهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْعَمَلُ بِهِ أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ... ٥٦٥

بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْكُنَى قَبْلَ أَنْ تَغْلِبَ عَلَيْهِمُ الْأَلْقَابُ ٥١٢

بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَ الْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حِلَالِهِ وَ حَزَامِهِ ١٣٦

بَدَّلِ اسْمَكَ، فَإِنِّي سَمَيْتُكَ عَبْدَ الْوَهَابِ ٢٦٣

بُطُونُ الْأَوْدِيَةِ وَ رُءُوسُ الْجِبَالِ وَ الْأَجَامِ وَ الْمَعَادِينُ... ٤٣٠

تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ تَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ فَإِنَّ أَطَاعُوكَ كُنْتَ قَدْ وَقَّيْتَهُمْ وَ إِنْ عَصَوْكَ كُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ ٤٨٤

تُحَسِّنُ اسْمَهُ وَ أَذْبَهُ وَ ضَعَهُ مَوْضِعًا حَسَنًا ٥١٢

تَحَيَّرُوا لِلرِّضَاعِ كَمَا تَحَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ فَإِنَّ الرِّضَاعَ يُغَيِّرُ الطَّبَاعَ ٣٧٧

تَزَوَّجْهَا سُودَاءَ وَ لُودًا وَ لَا تَزَوَّجْهَا جَمِيلَةً حَسَنَاءَ عَاقِرًا فَإِنِّي مُبَاهِ بِكُمْ الْأَمَمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ١٨١

تَزَوَّجُوا الرُّزُقَ فَإِنَّ فِيهَا لِيَمَنَ ١٧٧

تَزَوَّجُوا سَمْرَاءَ عَيْنَاءَ عَجْرَاءَ مَرْبُوعَةً... ١٧٥

تَزَوَّجُوا فِي الْحَجْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ ١٧٢

تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ صِغَارًا تَسُوذُوا بِهِ كِبَارًا ٥٦٧

تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ... فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِتُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ... ٥٥٦

تُقَرُّ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَ تُرَضَّعَ وَلَدَهَا ثُمَّ تُزَجَمُ ٢٣١

تَنْظَفُوا بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ - تَعَالَى - يُبِي إِسْلَامَ عَلَى التَّظَافِهِ وَ لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا كُلُّ نَظِيفٍ ٥٧١

التي لا تُحِبُّ مِثْلَهَا لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا ٨٨

ثُمَّ أَدَّبَهُ فِي الْكِتَابِ سِتِّ سِنِينَ ٥٦٦

ثُمَّ هِيَ دَيْتُهُ حَتَّى يَسْتَهْلَ فَإِذَا اسْتَهْلَ فَالِدَيْهِ كَامِلَةٌ ٢١٤

ثُمَّ يُحَلِّقُ رَأْسَهُ وَ يُتَّصَدَّقُ بِوَرْنِ شَعْرِهِ ذَهَبًا أَوْ فِضَّةً ٢٥٣

الجارية إذا بَلَغَتْ سِتِّعَ سِنِينَ ذَهَبَ عَنْهَا الْبِثَمُ وَ زُوِّجَتْ وَأَقِيمَتْ عَلَيْهَا الْخُدُودُ التامه لها و عليها... ٨٤

جالس أهل الخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، بَيْنَ أَهْلِ الشَّرِّ وَ مَنْ يَصُدِّكَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ٥٨٠

جَعَلَ دِيَةَ الْجَنِينِ مِائَةَ دِينَارٍ وَ جَعَلَ مِئَةَ الرَّجُلِ إِلَى أَنْ يَكُونَ جَنِينًا خَمْسَةَ أَجْزَاءٍ فَإِذَا كَانَ جَنِينًا قَبْلَ أَنْ تَلْجُهُ الرُّوحُ مِائَةَ دِينَارٍ... نَشَأَ فِيهِ خَلْقٌ آخَرَ وَ هُوَ الرُّوحُ فَهُوَ حَيِّنِدٌ نَفْسٌ بِالْفِ دِينَارٍ كَامِلَةٌ ٢١٤

حُبُّ نَبِيِّكُمْ وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ ٥٥٥

الحُبْلَى الْمُطْلَقَةُ يُنْفِقُ عَلَيْهَا حَتَّى تَضَعَ حَمْلَهَا وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا إِنْ تُرَضِعُهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ ٣٨٦

حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ٧٧

حدُّ بُلُوغِ الْمَرْأَةِ تِسْعَ سِنِينَ ٨٥

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَعْلَمَهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ الرِّمَى وَ السَّبَاحَةَ ٥٧٠

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ... وَ يَطَهَّرُهُ... ٥٧١

حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدَةِ، إِذَا كَانَ ذَكَرًا أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهُ... وَ إِذَا كَانَتْ أُنْثَى أَنْ يَسْتَفِرَّهُ أُمَّهَا ١٩٧

حَكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ تُوذِبَهُ الْحُسَيْنِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيمَاءِ السَّمَاءِ ٢٥٢

حُذِي مَا يَكْفِيكَ وَ وُلْدِكَ بِالْمَعْرُوفِ ٤١٧

خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا ٣٢٨

خَمْسًا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ... وَ السَّلِيمِ عَلَى الصَّبِيانِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي ٥٧٧

خِيَارُ أُمَّيِّ الْمُتَأَهِّلُونَ وَ شِرَارُ أُمَّيِّ الْعُرَابِ ١٦٧

خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ نَبِيٌّ يَحْسُنُ إِلَيْهِ وَ شَرُّ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ نَسَاءَ إِلَيْهِ ٣٦٧

خَيْرُ نِسَائِكُمُ الطَّيِّبَةُ الطَّعَامِ، الطَّيِّبَةُ الرِّيحِ، الَّتِي إِنْ أَنْفَقَتْ أَنْفَقَتْ بِمَعْرُوفٍ، وَ إِنْ أَمْسَكَتْ أَمْسَكَتْ بِمَعْرُوفٍ، فَبَلَّغْ عَامِلٌ مِنَ عَمَالِ اللَّهِ وَ عَامِلُ اللَّهِ لَا يَخِيْبُ ١٧٦

خَيْرُ تُمُورِكُمْ الْبُرْنِيُّ فَاطْعُمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ زَكِيًّا حَلِيمًا ١٩٦

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ يُوَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ ٥٠٧

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَ الزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ أَلْفَحَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ مِنْ لَا خَيْرَ فِيهِ ٤٧٥

رُبَّمَا بَسَطَ تَوْبَهُ وَ يُوَثِّرُ الدَّاخِلَ بِالْوَسَادَةِ الَّتِي تَحْتَهُ ٥١٤

الرجل راح على اهل بيته و هو مسئول عنهم... ٤٧٦

رضاء العبد عن نفسه برهان سخافه عقليه ٥٢٤

الرضاع واحد و عشرون شهرا فما نقص فهو جور على الصبي ٣٩٠

رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثِهِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَبْلُغَ، وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَنْتَبِهَ، وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ ٥٢

الرُّوْحُجَّه الصَّالِحَةُ وَ الْوَلَدُ الصَّالِحُ ١٧٢

سَانِلُوا الْعُلَمَاءَ وَ خَالِطُوا الْحُكَمَاءَ وَ جَالِسُوا الْفُقَرَاءَ ٥٨١

سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا جَاءَتْ بِابْنَيْهَا أَوْ بِابْنَيْهَا وَلَمْ تَزَلْ مَقْرَّةً بِهِ وَإِذَا عَرَفَ أَحَاهُ وَكَانَ ذَلِكَ فِي صِحِّهِ مِنْهُمَا وَلَمْ يَزَلْ مُقَرَّبِينَ بِذَلِكَ وَرَبَّ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ٣٣٥

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ عُلوُّ كَبِيرًا عَمَّا يَقُولُونَ مِنْ يَقُولٍ هَذَا ٣٠٤

سَمَى رَسُولُ اللَّهِ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا

سَمَّيْتُمُوهُ بِاسْمِ فِرَاعِثِكُمْ غَيْرُوا اسْمَهُ فَسَمَّوْهُ عَبْدَ اللَّهِ ٢٤٣

سُتْرُ الْآبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبِرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ وَ سُتْرُ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرِ إِلَى الْعُقُوقِ ٥٢٤

سُتْرُ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مُرَّةٌ وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ ٢٤٢

سُتْرُ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنِ النَّفْسِ ٥٢٤

صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالتَّسْلِيمِ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي... ٤٠٩

طَهَّرُوا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّبْعِ فَإِنَّهُ أَطْيَبُ وَ أَطَهَّرَ وَ أَسْرَعَ لِبَاتِ اللَّحْمِ ٢٤٧

عَلَّمُوا أَبْنَاءَكُمْ السَّبَاحَةَ وَ الرِّمَى وَ الْمَرْأَةَ الْمِعْزَلَ ٥٧٠

عَلَّمُوا بَنِيكُمْ الرِّمَى فَإِنَّهُ نِكَابُهُ الْعَدُوِّ ٥٧٠

عَلَّمُوا صِبْيَانَكُمْ مِنْ عِلْمِنَا مَا يَنْفَعُهُمْ اللَّهُ بِهِ لَا تَعْلَبُ عَلَيْهِمُ الْمَرْجِيَّةُ بِرَأْيِهَا ٥٥٨

عَلَى الْأَكَابِرِ مِنَ الْوُلْدِ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَ آبِيهِمْ وَ لَا يَحْسِبُوهُ بِذَلِكَ ١٣٢

عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا احْتَلَمَ الصَّبَامُ... ٧٨

عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ ٤٨

عَلَى ذِي الرَّجَمِ الْكَاشِحِ ٤١٠

عَلَيْكَ دِينُ الصَّبِيِّ ٢٢٣

عَثَهَا وَ قَدِ انْتَهَى إِلَيْهِ الْخَبْرُ فَيَرْزُقُ وَ لَدَا فَيَرَى فِي وَ لَدِهِ ذَلِكَ مَا لَا يُحِبُّ ١٨٨

عَوْدُ نَفْسِكَ فِعْلَ الْمَكَارِمِ، وَ تَحْمَلُ أَعْيَادِ الْمَغَارِمِ، تَشْرَفُ نَفْسِكَ وَ تَعْمُرُ آخِرَتَكَ وَ يَكْتُرُ حَامِدُوكَ ٥٢٨

فَإِذَا غَلَبَ عَلَيْهِ الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ أَفْطِرْ ٥٤٠

فَإِذَا مَاتَ الْأَبُ فَأَلَامُ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَصَبَةِ ٤٤٧

فَإِذَا وَضَعْتَ حَمْلَهَا وَأَخَذْتَ فِي رِضَاعِهِ فَمَا يَمِصُّ الْوَلَدُ مِصَّهُ مِنْ لَبِنِ أُمِّهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَ يَدَيْهَا نُورًا ساطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْجِبُ مَنْ رَأَاهَا مِنَ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ وَ كَيْبَتْ صَائِمَةً قَائِمَةً... فَإِذَا فَطَمْتَ وَ لَدَاهَا قَالَ الْحَقُّ جَلُّ

ذِكْرُهُ يَا أَيُّهَا الْمَرْأَةُ: قَدْ غَفَرْتُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الذُّنُوبِ فَاسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ ٣٧٩

فَإِذَا وَضَعْتَ كَانَ لَهَا مِنَ الْأَجْرِ مَا لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا هُوَ لِعَظْمِهِ فَإِذَا أَرْضَعْتَ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مِصَّةٍ كَعْدِلِ عَتَقِ مُحْرَرٍ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ رِضَاعِهِ ضَرَبَ مَلَكٌ كَرِيمٌ عَلَى جَنْبِهَا وَقَالَ: اسْتَأْنِفِي الْعَمَلَ فَقَدْ

غَفِرَ لَكَ ٣٧٨

فَإِذَا كَبُرَ فَإِنْ شَاءَ تَوَالَى إِلَى الَّذِي التَّقَطُّهَ وَإِلَّا فَلْيُرِدْ عَلَيْهِ التَّقَفُّهَ وَ لِيَذْهَبْ قَلْبُكَ مِنَ شَاءَ ٣٥٤

فَأَفْضَلُهَا مَا أَنْفَقَهُ الْإِنْسَانُ عَلَى وَالِدَيْهِ ثُمَّ الثَّانِيَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ ثُمَّ الثَّالِيَهُ عَلَى الْقَرَابَةِ وَ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ ٤١٨

فَإِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا عُذِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اسْتَدَّ قَلْبَهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شُجَاعًا وَ إِنْ وُلِدَتْ أَنْثَى عَظُمَتْ عَجِيزَتُهَا فَتَحْطَى بِذَلِكَ عِنْدَ زَوْجِهَا ١٩٦

فَإِنَّ النَّظَرَ إِلَى الْفَرْجِ يُوْرِثُ الْعَمَى فِي الْوَلَدِ ١٩١

فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لَيْسَتْ أَشْهُرٌ أَوْ أَكْثَرَ فَهِيَ لِلْأَخِيرِ وَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقْلٍ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهِيَ لِلأَوَّلِ ٢٨٦

فَإِنْ زَادُوا فَهِيَ أَفْضَلُ ٢٥٧

فَإِنْ عَفَوْنَا عَنْهُ فَلَمْ يَغْتُلُوهُ أَغْطَاهُمُ الدَّيَّةَ وَاعْتَقْنَا نَسَمَهُ وَصَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَأَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا تَوْبَةً إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ٤٢٨

فَإِنْ غَنِيَّتِهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْدُومًا أَوْ أَبْرَصًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ ١٩٢

فَإِنْ فَعَلَ وَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ ١٩٠

فَإِنْ فِيهِنَّ الْبِرْكَةُ ١٧٧

فَإِنْ لَمْ يَشْتَتِعْ أَطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا مَدًّا مَدًّا ٤٢٧

فَإِنْ لَهُ أَنْ يَنْزِعَهُ مِنْهَا إِلَّا أَنْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَهُ وَارْتَقَى بِهِ أَنْ يَتَرَكَ مَعَ أُمِّهِ ٣٨٩

فَإِنْ وَصَعَتْ لِحَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ لِمَوْلَاهَا الَّذِي أَعْتَقَهَا وَإِنْ وَصَعَتْ بَعْدَ مَا تَزَوَّجَتْ لَيْسَتْ أَشْهُرٌ فَإِنَّهُ لِرُوجِهَا الْآخِرِ ٣٦٠

فَإِنْ يَكُنْ فِي بَطْنِهَا عَلَامًا خَرَجَ ذِكْرُ الْقَلْبِ عَالِمًا شَجَاعًا وَإِنْ تَكُنْ جَارِيَةً حَسَنَ حُلْفَتِهَا وَخَلَقَتْهَا ١٩٦

فَإِنَّا لِنَاسٍ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَا تَتَّبِعُونَا ٢٤

فَإِنَّا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنْ بَرَاءِ ٤٨٥

فَإِنَّكَ إِنْ رُزِقْتَ وَلَدًا كَانَ شَهْرَهُ عَلَمًا فِي الْفَسَقِ وَالْفُجُورِ ٥٣٥

فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكَ بِاللَّهِ ١٣٥

فَإِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَلَيْسَ لِمَنْ لِسْفَطِ الْوَلَدِ فَإِنْ تَمَّ أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا أَلَّا تَرَى أَنَّ الْمَجْنُونَ أَكْثَرَ مَا يُصْرَعُ فِي أَوَّلِ الشَّهْرِ وَ وَسَطِهِ وَ آخِرِهِ ١٨٨-١٨٩

فَإِنَّهُ يورثُ الْخَرَسَ ١٨٨

فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأَمَمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٢٠١

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا ١٣٦، ١٤٣

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَحْفَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ ١٤٣

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا ١٣٦

فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ ١٤٣

الْفَرْضُ فِي الرِّضَاعِ أَحَدٌ وَعِشْرُونَ شَهْرًا فَمَا نَقَصَ عَنْ أَحَدٍ وَعِشْرِينَ شَهْرًا فَقَدْ نَقَصَ الرِّضَاعُ وَإِنْ زَادَ أَنْ يُنَمَّ الرِّضَاعُ فَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ٣٩١

فَصَلُّ الْعَالِمِ عَلَى الشَّهِيدِ دَرَجَةٌ ٥٦٤

فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ ١٧١

فَقَالَ لَهَا أَجْرٌ مِثْلَهَا وَلَيْسَ لِلْوَصِيِّ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ حَجْرِهَا حَتَّى يُدْرِكَ ٣٨٥

فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفَعَّلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ ١٧١

فَلَا تُجَامِعْهَا إِلَّا وَ أَنْتَ عَلَى وَضوءٍ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْيَدِ ١٨٦

فَلَا يَتَعَزَّيَانِ فَعَلَّ الْحَمَارَيْنِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَخْرُجُ مِنْبَهِمَا إِذَا فَعَلَا ذَلِكَ ١٩٠

فَلْيُوَدِّدْ فِي أَدْنَى الْيَمْنَى بِأَذَانِ الصَّلَاةِ وَلْيَقِمِ فِي الْبَيْتِ فَإِنَّهَا عِضْمَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ٢٥٠

فَلْيَسْلَمْ لِسْفَطِ الْوَلَدِ ١٨٤، ١٨٨

فِي طَبِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَهُوَ الدَّوَاءُ الْأَكْبَرُ ٢٥٣

فَيَعْلَمُوا ثُمَّ يَرْجِعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ فَيَعْلَمُوهُمْ، أَمَا أَرَادَ اخْتِلَافَهُمْ مِنَ الْبُلْدَانِ... ٤٩٧

فِيمَا خُذِي مَا يَكْفِيكَ وَوَلَدِكَ ٤١١

قَالَ هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالرِّزَا وَرِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالرِّزَا شَهْرُوا وَعُرِفُوا بِهِ وَ النَّاسُ الْيَوْمَ بِذَلِكَ الْمَثَرِ لِمَنْ أَيْمَ عَلَيْهِ حَدُّ الرِّزَا أَوْ مَتَّهِمٌ بِالرِّزَا لَمْ يَبْتَغِ لِأَحَدٍ أَنْ يَبْنَا كِنَهُ حَتَّى يَعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ ١٨٠

قَطَائِعِ الْمُلُوكِ كُلِّهَا لِلْإِمَامِ وَلَيْسَ لِلنَّاسِ فِيهَا شَيْءٌ ٤٣١

قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ ٥٧٥

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ لِحِطَاتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَ يَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ ٥١٤

كَانَ يُعَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْفَيِّحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ ٢٦٦

كَذَبُوا أَقْصَى مَدَّةِ الْحَمَلِ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ لَا يَزِيدُ لِحِطَّةٍ وَ لَوْ زَادَ سَاعَةً [لِحِطَّةٍ] لَقَتَلَتْ أُمُّهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ ٢٨٧

كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ ٣٥٧

كُلُّ آيَةٍ فِي الْقُرْآنِ فِي ذِكْرِ الْقُرُوجِ فَهِيَ مِنَ الرِّزَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ... ٣١٧

كُلُّ مَنْ خَفَرَ فِي غَيْرِ مِلْكِهِ كَانَ عَلَيْهِ الصَّمَانُ ٤٨

كُلُّ مَنْ قَتَلَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا بَعْدَ أَنْ يَتَعَمَّدَ فَعَلَيْهِ الْقَوْدُ ٢١١

كُلُّ مَوْلُودٍ مُرْتَهَنٌ بِالْحَقِيقَةِ ٢٥٥

لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا ٤٧١

لَا ابْنُهُ تَسَعُ لَا تَسْتَصْبِي ٨٥

لَا بَأْسَ إِنْمَا يُكْرَهُ ذَلِكَ مَخَافَةَ الْعَارِ وَ إِنْمَا الْوَلَدُ لِلصُّلْبِ ١٨٠

لَا تَتَكَلَّمُ عِنْدَ الْجَمَاعِ فَإِنَّهُ إِنْ قَضَى بَيْنَكُمْ وَ لَدَّ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَكُونَ أَحْرَمًا ١٨٨

لَا تُجْبِرُ الْمُحْرَمَةَ عَلَى رِضَاعِ الْوَلَدِ ٣٨٥

لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ، وَ لَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ، وَ جَوْدُ الْمَضَعِ إِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ ٥٧٣

لَا تَزُوجْهُ إِنْ كَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ ١٧٨

لَا تَفْعَلْ بِأَعْتَمَانٍ فَإِنَّ الْخِيصَاءَ أُمَّتِي الصِّيَامُ ٢٠٥

لَا تَكُنْ مِمَّنْ... يَبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ لَا يَبْغِطُ... ٥٤٣

لَا رِضَاعَ بَعْدَ فَطَامِ ٣٩٨

لَا صَدَقَةَ وَ ذُو رَجَمٍ مُخْتَلَجٌ ٤١٠

لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ ٢٠٤

لَا فَإِنَّكَ إِنْ زُرْتِ وَ لَدَّ كَانَ شَهْرَةً عَلِمًا فِي الْفُسْقِ وَ الْفُجُورِ ١٨٩

لَا يَأْتِيهَا قَتْلَتُهُ ٢٢٧

لَا يَأْتِيهَا قَتْلَتُهُ فَلَا تَرْتُهُ ٢٠٩

لَا يُجْبِرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْأَبْوَيْنِ وَ الْوَلَدِ ٤٠٦

لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْتًا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ الْحُسَيْنِ أَوْ جَعْفَرٍ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النِّسَاءِ ٢٦١

لَا يُولَدُ لَنَا وَ لَدَّ سَمِينًا مُحَمَّدًا فَإِذَا مَضَى سَبْعَةُ أَيَّامٍ فَإِنْ شِئْنَا غَيْرَنَا وَ إِلَّا تَرَكَنَا ٢٦٥

لَا، بَلِ الرَّجُلُ، فَإِنْ قَالَتِ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا الَّذِي طَلَّقَهَا أَنَا أَرْضِعُ ابْنِي بِمِثْلِ مَا تَجِدُ مِنْ يَرْضِعُهُ، فَهِيَ أَحَقُّ بِهِ ٣٨٦

لا يشكته عيد مؤمن إلا وجبت له الجنة ٣٦٥

لا يلي احد منكم يتيماً فيحسب ولايته و وضع يده على راسه إلا كتب الله له بكل شعره حسنة و محانه بكل شعره سيئة و رفع له بكل شعره درجة ٣٦٦

لا تغفل ذلك و لكن قل: شكرت الواهب و بورك لك في الموهوب، و بلغ أشده و زوت بره ٢٧١

لا تكن ممن... يأمر بالمعروف و لا ياتمر، و ينهى و لا ينتهى، يحب الصالحين و لا يعمل بهم... ٥٢٧

لأن في القذف، نفى الولد و قطع النسب و ذهاب النسب ٢٧٧

لذلك سودة الله ١٩٢

لسبعة أيام من السنة... و إن أخر فلا بأس ٢٦٨

لعن الله... و من ادعى نسباً لا يعرف ٣٥٧

لقد ثبت أن بعض النباهم تنكرت له أخته فلما ترا عليها... ثم قبض عليه بأشانه ثم قلعه ثم حرمتها ٣٠٤

لك سفك الدماء لا شريك لك و الحمد لله رب العالمين، اللهم احسب الشيطان الرجيم ٢٥٦

لكن ابني ارتحلني فكرهت أن أعجله حتى يقضى حاجته ٥٠٧

للعادة على كل انسان سلطان ٥٢٨

لم ير الحسنى ١٨٤

الله في الإبتام فلا تجئوا أفواههم و لا يضيعوا بحضرتكم... ٤٩٥

اللهم ارحم خلفاي قبل يا رسول الله و من خلفاؤك قال الذين أتون من بعدي يزؤون حديثي و سنتي ١٣٧

اللهم إن قضيت منى في هذه الليلة خليفه فلا تجعل للشيطان فيه شركاً و لا نصيباً و لا حظاً و اجعله مؤمناً مخلصاً ١٨٦

اللهم ارزقني إلفها و ودها و رضاها و أرضني بها و اجمع بيننا بأحسن اجتماع و آتس اثباتك فإنك تحب الحلال و تكره الحرام ١٨٦

لو أتيت بنات من شباب الشيعة لا يتفق في الدين لأوجعه ٥٦٦

ليس للصبي لبن خير من لبن أمه ٣٧٧

ليس منا من لم يرحم صغيرنا و لم يوقر كبيرنا ٥١٨

ليسني مما حرم الله إلا و قد أحله لمن اضطر إليه ١٩٨

ليسغضب لشيء كغضبه للنساء و الصبيان ٥٣٠

ما أراهما يتفقان فافترقا ١٨٥

ما استفاد امرؤ مسلم فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجه مسلمه تسره إذا نظر إليها و تطيعه إذا أمرها و تحفظه إذا غاب عنها في نفسها و ماله ١٧٧

ما أفاد عبداً فائدة خيراً من زوجه صالحه إذا رآها سرته و إذا غاب عنها حفظته في نفسها و ماله ١٧٢

ما بُني بناء في الإسلام أحب إلى الله تعالى من التزويج ١٦٧

ما عبد الله بشيء أفضل من عبه بطن و فرج ٥٣٣

ما من امرأة حامله أكلت البطيخ لا يكون مولودها إلا حسن الوجه و الخلق ١٩٦

ما من لبن وضع به الصبي أعظم بركة عليه من لبن أمه ٣٧٧

ما من لبن وضع به الصبي أعظم بركة عليه من لبن أمه ٢٣٢

ما مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ الْيَهُودَانِيَّةُ وَيُضْرَانِيَّةُ وَيَمَجْسَانِيَّةُ ٤٧٤

مَا يَنْتَعِ الْمُؤْمِنُ أَنْ يَتَّخِذَ أَهْلًا لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَرْزُقَهُ نَسَمَهُ تَنْقُلُ الْأَرْضُ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ١٨٢

مَا أُطِنُّ أَحَدًا يُحْتَكُّ بِمَاءِ الْفُرَاتِ إِلَّا كَانَ لَنَا شِيعَةً ٢٥٣

مَا مِنْ ذَنْبٍ أَكْبَرَ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعْدَ الشِّرْكِ مَنْ نُطِفَهُ حَرَامٍ وَضَعَهَا إِهْرَؤُ فِي رَحِمٍ لَا تَحِلُّ لَهُ ٣١٨

مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ الْيَهُودَانِيَّةُ وَيُضْرَانِيَّةُ وَيَمَجْسَانِيَّةُ ٢٤٩

مُرَّ الصَّبِيُّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَالْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يَرَادُ بِهِ اللَّهُ وَإِنْ قَلَّ تَصَدَّقَ النَّبِيُّ فِيهِ عَظِيمٌ... ٥٣٣

الْمَرْأَةُ الْجَمِيلَةُ تَقَطُّعُ الْبُلْعَمِ ١٧٥

مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ صَبَّحَ مِنْ يَوْمِهِ ٤١٤

مَنْ أَنَاهُ أَحُوهُ الْمُسْلِمُ فَأَكْرَمَهُ فَإِنَّمَا أَكْرَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ٥١٥

مَنْ أَحْيَى أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ ٤٩

مَنْ أَضْرَبَ بَشِيءٍ مِنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ ٤٨

مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النَّصْفِ الْآخَرَ أَوْ الْبَاقِي ١٦٧

مِنْ حُقُوقِ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ لَا يَتَّخِذَ نَسَبَهُ ٢٧٩

مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا ١٧٩

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكْشِفَ الثَّوْبَ عَنِ امْرَأَتِهِ بَيْضَاءَ ١٧٥

مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَوَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ ٢٠١

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ الرُّؤُوحَةَ الصَّالِحَةَ ١٧١

مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا حَطَبَ ١٧٩

مَنْ عَالَ ابْنَتَيْنِ أَوْ أُخْتَيْنِ أَوْ عَمَتَيْنِ أَوْ خَالَتَيْنِ حَبَبَاتِهِ مِنَ النَّارِ يَأْذِنُ اللَّهُ ٤١٠

مَنْ عَالَ بَيْتًا حَتَّى يَنْقُضِي بَيْتَهُ أَوْ يَسْتَعِينِي بِنَفْسِهِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ ٤٩٤

مَنْ عَرَسَ شَجْرًا... لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ، وَ أَحْيَى أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، فَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ٤٩

مَنْ قَبِلَ وَوَلَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ فَرَّحَهُ فَرَّحَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ٥٢١

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ ٥٠٨

مَنْ كَانَ لَهُ أَنْثَى فَلَمْ يَبْدِهَا وَ لَمْ يَهْنِهَا وَ لَمْ يُوْثِرْ وَوَلَدُهُ عَلَيْهَا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ ٥٢٣

مَنْ كَانَ لَهُ وَوَلَدٌ صَبَا ٥٠٧

مَنْ كَانَ مَعَ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ عُرْبَةٌ ٥٥٤

مَنْ كَفَلَ بَيْتًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَشَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ النَّبِيَّةُ إِلَّا أَنْ يَعْصِيَ ذَنْبًا لَا يُغْفَرُ ٣٦٧

مَنْ كَفَلَ بَيْتًا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فَأَدْخَلَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ النَّبِيَّةُ... ٤٩٤

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ ٥٢١

مَهْلًا يَا أُمَّةَ فَإِنَّ مَعِيَ مَنْ يَحْفَظُنِي ٥٥٤

مِيرَاثُ اللَّهِ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ الْوَالِدِ الصَّالِحِ يَسْتَغْفِرُ لَهُ ٤٧٧

نَعْمَعَلَى الْأَكَابِرِ مِنَ الْوَالِدِ ١٢٧

هَبْ لَكَ سَبِيلًا عَلَيْهِمُ سَبِيلٌ لَكَ عَلَى مَا فِي بَطْنِهَا ٢٣١

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ ٥١٧

ص: ٦٠١

هُوَ الْقَرْحُ وَأَمْرُ الْقَرْحِ شَدِيدٌ وَمِنْهُ يَكُونُ الْوَلَدُ وَيَحْنُ نَحْطَاطٌ فَلَا يَتَرَوَّجُهَا ٣٢٠

هُوَ مَا أَرْضَعَتْ امْرَأَتُكَ مِنْ لَبَنِكَ وَلَبَنٍ وَلَدِكَ وَلَدَ امْرَأَةٍ أُخْرَى فَهُوَ حَرَامٌ ٣٩٧

هِيَ الْقَرْىَ الَّتِي قَدْ حَرَبَتْ وَانْتَجَلَى أَهْلُهَا... ٤٣٠

و إِذَا أَطَاقَ الصَّوْمَ، وَجِبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ ٩٦

وَ إِذَا تَزَوَّجَهَا لِدِينِهَا رَزَقَهُ اللَّهُ الْجَمَالَ وَ الْمَالَ ١٧٠

وَ الْأَشْيَاءَ كُلَّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرَ ذَلِكَ أَوْ تَقَوْمَ بِهِ الْبَيْنَةَ ١١١

وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ١٩٤

وَ الْعَلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشِّرَاءِ وَ الْبَيْعِ وَ لَا يَخْرُجُ عَنِ الْبَيْتِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشَرَ سَنَةً أَوْ يَشْعُرَ أَوْ يَنْبَغَتْ قَبْلَ ذَلِكَ ٨١

وَ أَمَّا حَقُّ وَ لَدَيْكَ فَتَعَلَّمَ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ رَبِّهِ ٢٥

وَ أَنْ أَبْتَدَيْتَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ تَأْوِيلِهِ... ٥٥٧

وَ إِنْ اخْتَلَمَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقْلٌ يُوْتِقُ بِهِ، لَمْ يَدْفَعْ إِلَيْهِ ٩٩

وَ إِنْ وَضَعْتَ بَعْدَ مَا تَزَوَّجْتَ لَيْسَتْهُ أَشْهُرٌ فَإِنَّهُ لِرُؤُوسِ الْأَخِيرِ ٢٩٨

وَ أَنَّكَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَلَّيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ رَبِّهِ ٥٥٢

وَ إِذَا قَلَبَ الْحَدِيثَ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبَكَ وَ يَشْتَغِلُ تُبَّكَ ٥٢٩

وَ إِذِمْ اللَّهُ لَا يُجَامِعُ أَحَدٌ فِي هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ١٨٨

وَ إِذَا رَجُلٌ نَفَى نَسَبَ وَ لَدَيْهِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ احْتَجَبَ اللَّهُ عَنْهُ وَ فَضَحَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ مِنَ الْأُولَى وَ الْأَخِيرِينَ ٢٧٩

وَ حَقُّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ... وَ يَعَلِّمُهُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يَطَهِّرُهُ... ٥٥٧

وَ دَعْوَةُ الْوَالِدِ عَلَى وَ لَدَيْهِ ٥٦٣

وَ رُؤُوسُهُ مَوْمِنَةٌ تَسْرُهُ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا وَ تَحْفَظُهَا إِذَا غَابَ عَنْهَا فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهَا ١٧١

وَ لَا تَحْنُ مِنَ اثْتِمْنَكَ وَ إِنْ خَانَكَ ٥٣١

وَ مَا لَا يَطِيقُونَ ٤٥٠

وَ هُوَ يَقْبَلُهُ وَ يَمُصُّ لِسَانَهُ وَ يَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَ يَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ: يَا بِي أَنْتَ، مَا أَطِيبَ رِيحَكَ... ٥٢١

وَ واصل [واصل] في حُسنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ وَ تَعْدِيدِ مَا أَبْلَى ذُؤُوبَ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ كَثْرَةَ الذِّكْرِ لِحُسْنِ أَعْمَالِهِمْ تَهْتِزُّ الشُّجَاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاكِلَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ٥٤٥

وَ يَعَلِّمُهُ الْقُرْآنَ ٥٥٧

وَ قَامَعَدَلٌ فِي ذَلِكَ ١٤٥، ١٥٨

وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعًا ٥٥٩

وَ اعْلَمْ أَنَّ الَّذِي يَبْدُو خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ وَ تَكْفُلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ... ٥٦٢

وَ أَقْبِلْ عُذْرَ مَنْ اعْتَدَرَ إِلَيْكَ وَ أَقْبِلِ الْعَفْوَ مِنَ النَّاسِ ٥٧٦

الْوَالِدَانِ وَ الْوَلَدُ وَ الرُّؤُوسُ وَ الْوَارِثُ الصَّغِيرُ ٤٠٨

وَ الْعَقِيقَةُ أَوْجِبُ مِنَ الْأَضْحِيَّةِ ٢٥٥

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا ١٣٥

وَحَرَّمَ اللَّهُ الزَّانَا لِمَا فِيهِ مِنَ الْفُسَادِ مِنْ قَتْلِ النَّفْسِ وَذَهَابِ الْأَنْسَابِ وَتَرْكِ التَّزْيِينِ لِلْأَطْفَالِ وَفَسَادِ الْمَوَارِيثِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنْ وُجُوهِ الْفُسَادِ ٣٢٠

وَخَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلاً صَبِيئاً وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغَدَاءِ لَبِئاً مَرِيئاً ٣٧٧

وَزِدْ فِي عُمُرِهِ وَادْفَعْ الْآفَاتِ عَن بَدَنِهِ وَ الْأَوْجَاعِ عَن جَسَمِهِ ٢٦٩

وَعُشِلُ الْمُؤَلَّدِ، وَاجِبٌ ٢٥٠

وَقَرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ ٥١٨

وَكُلُّ أَرْضٍ حَرَبِيَّةٍ يُبْطُونُ الْأَوْدِيَةَ فَهُوَ لِرَسُولِ اللَّهِ ٤٣٠

الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَاجِيْنَ الْجَنَّةِ ١٧٤

وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ ٢٨٢

وَهُوَ لِلْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ٤٣٠

وَهِيَ أَحَقُّ بِوَلَدِهَا حَتَّى تُرَضِعَهُ بِمَا تَقْبَلُهُ امْرَأَةٌ أُخْرَى ٣٨٧

وَيُنْتَظَرُ بِالْجَارِيَةِ حَتَّى تَضَعَ مَا فِي بَطْنِهَا وَيُرَدُّ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ صَاحِبِ النُّطْفَةِ... ٣٢٧

يُؤَخَذُ الْغُلَامُ بِالصَّلَاةِ وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ، وَ لَا تَعْطَى الْمَرْأَةُ شَعْرَهَا مِنْهُ حَتَّى يَحْتَلِمَ ٧٩

يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْتٌ لَا صَبِيئَانَ فِيهِ لَا بَرَكَةَ فِيهِ ١٧٤

يَا بُنَى إِبْدِ النَّاسَ بِالسَّلَامِ وَ الْمُصَافِحِ قَبْلَ الْكَلَامِ ٥٧٧

يَا بُنَى أَدِّ الْأَمَانَةَ تَسَلَّمَ لَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ وَ كُنْ أَمِينًا تَكُنْ غَنِيًا ٥٣١

يَا بُنَى أَعْطَيْتَنَا اللَّهُ أَرْبَعِينَ دِينَارًا فَأَعْطَانَا اللَّهُ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ ٥٣٢

يَا جَعْفَرُ، يَا بُنَى إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ ٥٤١

يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينُ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرِفْقٍ وَ لَا تُبْغِضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ ٥٤٠

يَا أُمَّ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذِهِ الْإِرَاقَةَ الْمَاءُ يَطْهَرُهَا فَأَيُّ شَيْءٍ يَزِيلُ هَذَا الْغُبَارَ عَن قَلْبِ الْحَسَنِ ٥١٦

يَا بُنَى إِفْعَلِ الْخَيْرَ إِلَى كُلِّ مَنْ طَلَبْتَهُ مِنْكَ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَقَدْ أَصَبْتَ مَوْضِعَهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ كُنْتُ أَنْتَ مِنْ أَهْلِهِ ٥٧٦

يَا عَلِيُّ، حَتَّى الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَأَذْبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعًا صَالِحًا ٢٤٠

يَبْلُغَانِ ٧٧

يَعْلَمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسَ، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَابِسَ كَلَامِنَا، لَاتَّبَعُونَا... ٥٥٨

يَجْحَدُ! وَ كَيْفَ يَجْحَدُ؟ إِعْظَامًا لِدَلِيلِكَ ٢٨٤

يَجُوزُ ذَلِكَ وَ تُمْضِي الْمَرْأَةُ الْوَصِيَّةَ وَ لَا تَنْتَظِرُ بُلُوغَ الصَّبِيِّ... ١٢٧

يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ ٣٩٥، ٣٩٦

يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ وَ لَا يَعُودُ قُلْتُ فَعَلَيْهِ أَدَبٌ قَالَ نَعَمْ خَمْسَةٌ وَ عَشْرِينَ سَوْطًا رُبْعَ حُدِّ الزَّانِي ١٩٢

يَعِيشُ الْوَلَدُ لِسِنِّيهِ أَشْهُرٌ وَ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ وَ لِسَبْعَةِ أَشْهُرٍ وَ لَا يَعِيشُ لِثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ ٢٨٨

يَفْرُقُ بَيْنَ الصَّبِيَّانِ وَ النِّسَاءِ فِي الْمَضَاجِحِ إِذَا بَلَّغُوا عَشْرَ سِنِينَ ٥٣٥

يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَيْهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا ٤٨٥

يُنْفِقُ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ ١٩٠

يَوْمَ سَابِغِهَا وَعَقَّتْ عَنْهَا شَاةً شَاةً ٢٥٥

ص: ٦٠٣

ابتکار ۵۸۳,۵۰۸,۱۵۱

ابوین ۴۹۸,۴۶۳,۴۶۲,۴۶۱,۴۶۰,۴۵۹,۴۵۸,۴۵۴,۳۰۱,۱۵۲,۱۴۸,۴۴

اتلاف ۲۳۴,۲۱۶,۴۹,۴۷,۴۶

اجتماع ۵۷۳,۵۶۷,۴۹۶,۴۹۱,۴۸۸,۴۵۴,۳۳۰,۲۴۷,۲۴۶,۱۹۰,۱۵۰,۷۲

اجره المثل ۳۸۸,۳۸۷,۳۸۶,۳۸۵

اجرت ۴۸۰,۴۶۳,۴۵۶,۴۵۵,۴۱۴,۴۱۱,۴۰۵,۳۹۴,۳۹۳,۳۹۲,۳۸۹-۳۸۴,۳۳۱

اجماع

-۱۳۷,۱۳۳,۱۳۱,۱۱۱,۱۱۰,۱۰۷,۱۰۴,۹۸,۹۷,۸۴,۸۲,۸۱,۶۸,۵۷,۵۶,۴۸
 ۴۳,۴۴۲,۴۲۴,۴۱۲,۴۱۷,۴۰۸,۴۰۷,۴۰۶,۴۰۴,۴۰۰,۳۹۹,۳۸۵,۳۸۴,۳۸۳,۳۵۷,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۰,۳۳۹,۳۳۶,۳۳۵,۳۳۴,۳۰۴,۳۰۳,۲۹۶,۲۸۶,۲۸۵,۲۸۳,۲۸۰,۲۳۲,۲۲۸,۲۲۲,۲۲۰,۲۱۴,۱۹۲,۱۶۲,۱۵۶,۱۵۵,۱۴۲,۱۳۹

اجماع منقول ۳۰۳,۱۳۹,۱۳۷

اجنبی ۳۶۱,۳۲۹,۳۲۵,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۸,۳۱۶,۳۰۱,۲۹۵,۲۹۴,۲۳۷,۲۰۶

احتلام ۹۹,۹۵,۹۳,۹۲,۸۷,۷۹,۷۸,۷۷,۷۶,۷۵,۷۴,۷۱,۷۰,۵۹,۵۲

احسان ۵۷۴,۵۲۲,۴۹۶,۴۹۵,۴۸۸,۴۷۹,۴۶۵,۴۵۴,۴۲۵,۳۶۷,۳۶۲,۲۶۰,۲۴۸

احکام وضعیه ۴۷

احق ۳۷۷,۱۸۱

احیاء ۳۰۶,۲۵۳,۴۹

اخصاء ۲۰۴

اراضی موات ۴۳۰,۴۲۹,۴۹

ارحام ۴۱۰,۴۰۹

اسیرم ۳۲۹,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۸,۳۱۷,۳۱۴,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۲۰۶

استحسان ۴۰۷,۲۹۰,۲۳

استقراض ۴۲۱

استمنا ۳۱۲

استنکاف ۴۲۳,۳۹۴

اسقاط ۴۸۹,۴۵۵,۲۲۸,۲۲۵,۲۲۲,۲۱۹,۲۱۸,۲۱۷,۲۱۶,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۰-۲۰۷,۱۹۹,۱۴۱,۶۱,۴۶

افراط ۵۶۰,۵۴۸,۵۳۳,۵۲۴,۵۲۳,۱۸

افطار ۵۶۰,۵۵۹,۴۲۷

اقرار ۴۲۸,۳۵۰,۳۴۰,۳۳۹,۳۳۸,۳۳۷,۳۳۶,۳۳۵,۳۳۴,۲۷۸,۹۵,۸۸,۳۳,۳۱,۲۰

الاقرب فالاقرب ۴۴۸,۴۱۲,۴۱۰

اماره ۳۳۹,۳۳۷,۲۹۷,۲۹۳,۲۹۲,۲۸۲,۲۸۱,۹۴,۹۲,۹۱

امتزاج ۱۸۷

امشاج ۸۸

امور حسبي ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۴۱، ۲۴۲

انیات ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۹۲، ۹۳، ۹۵

انفال ۳۵۵، ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴

انقاذ غريق ۲۳۳

اولويت قطعيه ۴۸۶، ۴۹۱

۱۹، ۲۲-

۲۴، ۲۸، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۹۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۰۴، ۳۸۲، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۸، ۴۳۳، ۴۵۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۲، ۵۱۷،

ص: ۶۰۴

اهل خبره ۳۹۹,۲۳۴,۲۳۳,۲۲۹,۲۲۶

۱۵۳,۱۴۷,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۰۹,۷۷,۷۶,۷۰,۶۹

ايتــــــــــــــــام

۴۹۸,۴۹۷,۴۹۶,۴۹۵,۴۹۴,۴۹۳,۴۹۲,۴۹۱,۴۹۰,۴۸۹,۴۸۸,۴۸۷,۴۸۶,۴۸۵,۴۸۴,۴۸۳,۴۸۲,۴۸۱,۴۸۰,۴۷۹,۴۷۸,۴۷۷,۴۷۶,۴۷۵,۴۷۴,۴۷۳,۴۷۲,۴۷۱,۴۷۰,۴۶۹,۴۶۸,۴۶۷,۴۶۶,۴۶۵,۴۶۴,۴۶۳,۴۶۲,۴۶۱,۴۶۰,۴۵۹,۴۵۸,۴۵۷,۴۵۶,۴۵۵,۴۵۴,۴۵۳,۴۵۲,۴۵۱,۴۵۰,۴۴۹,۴۴۸,۴۴۷,۴۴۶,۴۴۵,۴۴۴,۴۴۳,۴۴۲,۴۴۱,۴۴۰,۴۳۹,۴۳۸,۴۳۷,۴۳۶,۴۳۵,۴۳۴,۴۳۳,۴۳۲,۴۳۱,۴۳۰,۴۲۹,۴۲۸,۴۲۷,۴۲۶,۴۲۵,۴۲۴,۴۲۳,۴۲۲,۴۲۱,۴۲۰,۴۱۹,۴۱۸,۴۱۷,۴۱۶,۴۱۵,۴۱۴,۴۱۳,۴۱۲,۴۱۱,۴۱۰,۴۰۹,۴۰۸,۴۰۷,۴۰۶,۴۰۵,۴۰۴,۴۰۳,۴۰۲,۴۰۱,۴۰۰,۳۹۹,۳۹۸,۳۹۷,۳۹۶,۳۹۵,۳۹۴,۳۹۳,۳۹۲,۳۹۱,۳۹۰,۳۸۹,۳۸۸,۳۸۷,۳۸۶,۳۸۵,۳۸۴,۳۸۳,۳۸۲,۳۸۱,۳۸۰,۳۷۹,۳۷۸,۳۷۷,۳۷۶,۳۷۵,۳۷۴,۳۷۳,۳۷۲,۳۷۱,۳۷۰,۳۶۹,۳۶۸,۳۶۷,۳۶۶,۳۶۵,۳۶۴,۳۶۳,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۹,۳۵۸,۳۵۷,۳۵۶,۳۵۵,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۲,۳۵۱,۳۵۰,۳۴۹,۳۴۸,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۳۴۴,۳۴۳,۳۴۲,۳۴۱,۳۴۰,۳۳۹,۳۳۸,۳۳۷,۳۳۶,۳۳۵,۳۳۴,۳۳۳,۳۳۲,۳۳۱,۳۳۰,۳۲۹,۳۲۸,۳۲۷,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۹,۳۱۸,۳۱۷,۳۱۶,۳۱۵,۳۱۴,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۳۰۹,۳۰۸,۳۰۷,۳۰۶,۳۰۵,۳۰۴,۳۰۳,۳۰۲,۳۰۱,۳۰۰,۲۹۹,۲۹۸,۲۹۷,۲۹۶,۲۹۵,۲۹۴,۲۹۳,۲۹۲,۲۹۱,۲۹۰,۲۸۹,۲۸۸,۲۸۷,۲۸۶,۲۸۵,۲۸۴,۲۸۳,۲۸۲,۲۸۱,۲۸۰,۲۷۹,۲۷۸,۲۷۷,۲۷۶,۲۷۵,۲۷۴,۲۷۳,۲۷۲,۲۷۱,۲۷۰,۲۶۹,۲۶۸,۲۶۷,۲۶۶,۲۶۵,۲۶۴,۲۶۳,۲۶۲,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۹,۲۵۸,۲۵۷,۲۵۶,۲۵۵,۲۵۴,۲۵۳,۲۵۲,۲۵۱,۲۵۰,۲۴۹,۲۴۸,۲۴۷,۲۴۶,۲۴۵,۲۴۴,۲۴۳,۲۴۲,۲۴۱,۲۴۰,۲۳۹,۲۳۸,۲۳۷,۲۳۶,۲۳۵,۲۳۴,۲۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۷,۲۲۶,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۳,۲۲۲,۲۲۱,۲۲۰,۲۱۹,۲۱۸,۲۱۷,۲۱۶,۲۱۵,۲۱۴,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۲۰۹,۲۰۸,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۵,۲۰۴,۲۰۳,۲۰۲,۲۰۱,۲۰۰,۱۹۹,۱۹۸,۱۹۷,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۹۳,۱۹۲,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۹,۱۸۸,۱۸۷,۱۸۶,۱۸۵,۱۸۴,۱۸۳,۱۸۲,۱۸۱,۱۸۰,۱۷۹,۱۷۸,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۵,۱۷۴,۱۷۳,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۶۹,۱۶۸,۱۶۷,۱۶۶,۱۶۵,۱۶۴,۱۶۳,۱۶۲,۱۶۱,۱۶۰,۱۵۹,۱۵۸,۱۵۷,۱۵۶,۱۵۵,۱۵۴,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۳۲,۱۳۱,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۷,۱۲۶,۱۲۵,۱۲۴,۱۲۳,۱۲۲,۱۲۱,۱۲۰,۱۱۹,۱۱۸,۱۱۷,۱۱۶,۱۱۵,۱۱۴,۱۱۳,۱۱۲,۱۱۱,۱۱۰,۱۰۹,۱۰۸,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۱۰۴,۱۰۳,۱۰۲,۱۰۱,۱۰۰,۹۹,۹۸,۹۷,۹۶,۹۵,۹۴,۹۳,۹۲,۹۱,۹۰,۸۹,۸۸,۸۷,۸۶,۸۵,۸۴,۸۳,۸۲,۸۱,۸۰,۷۹,۷۸,۷۷,۷۶,۷۵,۷۴,۷۳,۷۲,۷۱,۷۰,۶۹,۶۸,۶۷,۶۶,۶۵,۶۴,۶۳,۶۲,۶۱,۶۰,۵۹,۵۸,۵۷,۵۶,۵۵,۵۴,۵۳,۵۲,۵۱,۵۰,۴۹,۴۸,۴۷,۴۶,۴۵,۴۴,۴۳,۴۲,۴۱,۴۰,۳۹,۳۸,۳۷,۳۶,۳۵,۳۴,۳۳,۳۲,۳۱,۳۰,۲۹,۲۸,۲۷,۲۶,۲۵,۲۴,۲۳,۲۲,۲۱,۲۰,۱۹,۱۸,۱۷,۱۶,۱۵,۱۴,۱۳,۱۲,۱۱,۱۰,۹,۸,۷,۶,۵,۴,۳,۲,۱,۰

ايقاعات ۱۳۱,۶۴,۴۷

آراستگي ۵۷۲,۵۷۱

آغوز ۳۹۰,۳۸۹,۳۸۲,۲۳۲

آميزش ۵۳۵,۴۲۶,۳۲۸,۳۲۶,۲۰۷,۲۰۶,۱۹۳-۱۸۴,۹۵,۸۳,۷۶

بالغ

۴۹۰,۴۸۲,۴۵۶,۳۵۳,۳۵۲,۳۳۶,۳۰۲,۲۶۸,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۱۶۲,۱۶۱,۱۳۲,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۷,۱۲۶,۱۲۵,۱۰۷,۱۰۵,۱۰۴,۱۰۰,۹۹,۹۵,۹۱,۸۹,۸۸,۸۷,۸۵,۸۱,۷۷,۷۶,۷۵,۷۳,۷۲,۷۰,۶۹,۶۲,۶۰,۵۶,۵۵,۴۹,۴۷,۴۱,۲۸

بلوغ عقلي ۱۰۱

بيت المال ۴۴۸,۴۲۴

بيع و شراء ۴۷

تام الخلقه ۱۸۸

تبرع ۴۵۵,۳۵۳

تَبَيَّ ۳۶۴,۳۶۳,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۹,۳۵۷,۳۵۶,۳۴۱,۳۲

تتبع ۵۸۳

تحقيق ۵۸۱,۵۷۵,۵۴۸,۵۴۲,۵۴۱,۵۳۲,۵۲۲,۳۶۴,۲۶۷,۲۶۴

تخيير ۴۴,۴۳

تعاون ۵۷۴,۴۸۷

تعزير ۴۸۹,۴۸۶,۴۲۰,۲۲۵,۱۹۲,۵۱

تفريط ۵۳۳,۱۸

تفاس ۱۲۱,۱۱۹

تكاليف الزامی ۵۳

تكفل ۳۶۴

تلف ۳۹۳,۳۴۹,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۲۳۶,۲۳۳,۲۳۰,۲۲۶,۲۱۷,۱۹۷,۱۵۵,۱۵۴,۹۶,۴۹,۴۷,۲۵

تلقیح ۳۳۲,۳۳۱,۳۳۰,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۹,۳۱۷,۳۱۶,۳۱۴,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۱۹۹,۳۲,۲۰

تلقين ۴۷۸,۲۵۱

تهلكه ۲۰۳

جزیه ۴۳۳

جنين

۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۷,۲۲۶,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۳,۲۲۲,۲۲۱,۲۲۰,۲۱۹,۲۱۸,۲۱۷,۲۱۶,۲۱۵,۲۱۴,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۲۰۹,۲۰۸,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۵,۲۰۴,۲۰۳,۲۰۲,۲۰۱,۱۹۹,۱۹۸,۱۹۷,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۸۳,۱۷۸,۱۲۲,۶۱,۵۸,۳۲

حاکم

۹,۳۳۶,۳۰۷,۲۲۵,۲۱۸,۱۹۲,۱۸۷,۱۶۲,۱۶۰,۱۵۹,۱۵۸,۱۵۷,۱۵۵,۱۵۴,۱۵۳,۱۵۲,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۳۱,۱۳۰,۱۲۱,۱۱۹,۱۱۲,۱۱۱,۵۱,۴۶,۴۵,۳۹,۲۷,۲۳

حجر ۲۸۲,۱۶۲,۱۵۰,۱۴۵,۱۲۲,۱۱۳,۱۱۱,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۹۷,۷۷,۷۳,۷۱,۶۹,۶۸,۶۷,۶۶,۶۵,۶۰,۵۸,۳۰,۱۹

حدّ ١٥٢، ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٧٠، ٧٣، ٧٩-٧٥، ٨٢، ٨٥، ٩٠، ٩١، ٩٨، ٩٩، ١٠٩، ١١٣، ١٢٧، ١٢٨، ١٣٢، ١٣٥، ١٤١، ١٤٢، ١٨٠، ١٩٢، ٢٠٦،

ص: ٦٠٥

٣٠٠,٢٩٨,٢٩٧,٢٩٤,٢٩١,٢٩٠,٢٨٨,٢٨٤,٢٨٣,٢٨٢,٢٨١,٢٨٠,٢٧٨,٢٧٤,٢٦٨,٢٥٥,٢٥٤,٢٥٠,٢٣٩-	
'٨٨,٣٨٧,٣٨٥,٣٨٤,٣٨٣,٣٧٤,٣٧١,٣٦٣,٣٦٢,٣٥٧,٣٥٤,٣٥٤,٣٥١,٣٥٠,٣٤٩,٣٤٨,٣٤٧,٣٤٤,٣٤٥,٣٤٠,٣٣٩,٣٣٨,٣٣٤,٣٣٠,٣٢٩,٣٢٧,٣٢٤,٣٢٥,٣٢٣,٣٢٢,٣٢١,٣١٩,٣١٨,٣١٧,٣١٤,٣١٤,٣١١,٣٠٩,٣٠٤,٣٠٤	
	حکم تکلیفی مثبت ٤٤
	حکم تکلیفی منفی ٤٥
٥٤٢,٤٦٩,٤٢٥,٣٧٤,٣٦٣,٣٢١,٢٦٧,٢٠٧,١٩٣,١٧٤,١٦٤,١٦٠,٣٨,١٨	حکمت ٤٤
	حمل مشروع ٤٠١,٣٩٦
	حنث ٤٢٧
	حیازت ٤٩,٤٧
	خبائث ٣٩٢
	خبیر ثقہ ١١٢
٢٦٩,٢٦٨,٢٦٧,٢٥٨	ختنہ ٢٦٩,٢٦٨,٢٦٧,٢٥٨
	خراج ٤٣٣
	خسوف ١٨٨
	خلافت ٥٨٣
	دارالایتام ٤٩٤,٤٩٣
	دایہ ٥٥٣,٥١٤,٣٨٨,٣٨٧
	ذی القربی ٤٣٤,٤٣٣
	رجم ٢٣٤,٢٣١,٢٣٠,٥٢
٥٥٣,٤٠٢,٤٠١,٤٠٠,٣٩٨,٣٩٤,٣٩٥,٣٩٤,٣٦٩,٣٦٨,٣٢٥,٢٩٤	رضاعی ٥٥٣,٤٠٢,٤٠١,٤٠٠,٣٩٨,٣٩٤,٣٩٥,٣٩٤,٣٦٩,٣٦٨,٣٢٥,٢٩٤
	رضیع ٣٩٧,٣٩٤,٥٩
	رفع قلم ٥٣٨,٤٥١,١٢٥,٧٩,٥٣
	ربیہ ٣٦٨,١٩١,٤٥
	زفاف ١٨٦
	زکویہ ٤٢٤
	سببیت ٤٥
١٦٢,١٣٢,١١٨,١١٢,١٠٧,١٠٤,١٠٥,١٠٣,٨٩,٧٨,٧١,٦٩,٦٧,٦٦,٦٥,٦٥,٣٢	سفیہ ١٦٢,١٣٢,١١٨,١١٢,١٠٧,١٠٤,١٠٥,١٠٣,٨٩,٧٨,٧١,٦٩,٦٧,٦٦,٦٥,٦٥,٣٢
٢٩٣,٢٤٥,٢٤٨,٢٤٤,٢٣٩,٢٢٩,٢٢٨,٢٢٧,٢٢٥,٢٢٣,٢٢٢,٢١٩,٢١٨,٢١٥,٢١٢,٢٠٩,٢٠٨,٢٠٧,٢٠٦,٢٠٠,١٩٩,١٨٩,١٨٨,١٨٤	سقط ٢٩٣,٢٤٥,٢٤٨,٢٤٤,٢٣٩,٢٢٩,٢٢٨,٢٢٧,٢٢٥,٢٢٣,٢٢٢,٢١٩,٢١٨,٢١٥,٢١٢,٢٠٩,٢٠٨,٢٠٧,٢٠٦,٢٠٠,١٩٩,١٨٩,١٨٨,١٨٤
	سلطہ ٥٢٨,٣٥١,٣٤٥,١٤٣,١٢٠,١١٨,٣٩,٣٨
	سہم الارث ٢٤٢,٢٤١
	شرطیت ٤٥
	صعب العلاج ٤٥٣,٤٥١,٣٧١
	صفایا ٤٣١,٤٣٠

طفوليت ٥١١,٤٧٤,٢٥١,٧٧,٦٢,٢٤

ظهارة ٤٢٦,٣٢٤

عاقلة ٣٥٤,٢٢٥,٢٢٤

عسر و حرج ٢١٧,٢١٦,١٥٥,١١١,٩٦

عفيف ٣١٥,١٧٤,١٧٣

عقود ١٣٧,١٣١,٦٤,٤٧,٢٠

عقبة ٢٧٠,٢٥٨,٢٥٧,٢٥٦,٢٥٥,٢٥٤

عقيم ٢٠٣,٢٠٢,١٩٣,١٨١,١٧٣

علقة ٣٨٨,٢٨٨,٢٨٧,٢٢١,٢١٧,٢١٤,١٠١

علية ٤٥

غبطة ١٦١,١٥٩,١٦

غنى ٥٣١,٤١٤

فاسق ٤٩٨,٤٩٠,٤٥٢,٣٤٥,١٩١,١٧٨,١٥٥,١٠٤,١٠٣,٩٨

فرائض ٥٦٠,٥٥٩,٥٥٨,٥٥٣,٣٣

ص: ٦٠٧

فطرت ۵۵۶,۵۵۳,۵۵۱,۵۴۸,۵۳۶,۵۲۹,۵۱۸,۴۷۴,۴۴۷,۴۴۰,۲۴۹,۱۸۵

فیء ۴۲۹

قابله ۲۵۶

قاعده فراش ۳۲۳,۲۹۴,۲۹۱,۲۹۰,۲۸۲

قرعه ۴۸۹,۳۵۰,۳۳۶,۲۹۸,۲۲۶

قصاص ۴۲۸,۳۵۴,۳۵۱,۲۳۵,۲۳۴,۲۳۳,۲۳۲,۲۳۱,۲۳۰,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۵,۲۲۴,۲۲۲,۲۱۸,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰,۱۲۱,۱۱۹,۷۲,۵۶,۵۱,۴۲

قطایع ۴۳۰

قمر در عقرب ۱۸۴

قوای دماغی ۱۱۳,۶۷

قیم ۱۱۴

قیمومت ۱۶۲,۱۶۱,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۶,۱۲۱,۱۰۹

کسوف ۱۸۸

کفیل ۲۳۶

کنترل موالید ۱۹۹,۳۲

لاابالی ۵۷۹

لقطه ۳۴۴,۳۴۳

لقیط ۴۹۸,۴۹۲,۳۶۸,۳۶۷,۳۵۶,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۲,۳۵۱,۳۵۰,۳۴۹,۳۴۸,۳۴۷,۳۴۶,۳۴۵,۳۴۴,۳۴۳,۳۴۱,۳۰۷,۳۰۲

مادر جانشین ۳۳۳,۳۳۲,۳۳۱

مأذون ۱۴۲,۱۳۸,۱۲۴,۱۱۹

مانعیت ۴۵

مشرعه ۴۸۶

متولی ۴۸۱,۳۴۸,۱۵۹,۱۵۷,۱۵۳,۱۴۶,۱۴۴,۱۱۹

مجامعت ۴۲۶,۳۶۹,۳۶۰,۳۲۷,۲۸۳,۱۹۲,۸۰,۷۶,۶۹

مجهول النسب ۳۶۸,۳۶۷,۳۶۲,۳۶۱,۳۶۰,۳۵۶,۳۵۰,۳۳۶

محجور ۳۷۱,۱۶۲,۱۵۲,۱۵۱,۱۵۰,۱۴۹,۱۴۸,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۳۴,۱۱۴,۱۱۳,۱۰۹,۱۰۷,۱۰۶,۱۰۵,۱۰۴,۹۸,۷۱,۷۰,۶۸,۶۷,۶۵,۳۲

مختل ۱۹۱

مراهق ۶۲,۵۹

مرتکرات ۱۳۹

مرضعه ۴۰۰,۳۹۹,۳۹۸,۳۹۶,۳۹۰,۳۸۹,۳۸۶,۳۸۲,۲۳۳

مساحقه ۳۲۷,۳۲۶,۳۱۶

مساوات ۵۸۲,۵۸۱,۵۰۰

مشاركت ٥٧٨,٣٣٥,١٨١,١٤٥

مصاحبت ٥٨٠,٤١٤,١٨١

مصافحه ٥٧٧,٥١٤

مصلحت ملزمه ٤٨٧

مضغه ٢٨٨,٢٨٧,٢٢١,٢١٧,٢١٤

مطلقه ٤٠٤,٣٥٩

ملاك ٤٤٢,٤١٤,٣٩٥,٣٦٧,٣٦٠,٣٢٧,٣٢٤,٢٨٢,٢٨١,٢٤٢,١٧٠,١٤١,١٥٨,١٥٥,١١٤,١١٣,١١١,٩٥,٨٧,٨٤,٨٢,٦٣,٥٦,٤١

ملتقط ٣٥٤,٣٥٣,٣٥٢,٣٥٠,٣٤٩,٣٤٨,٣٤٧,٣٤٦,٣٤٥,٣٤٤

ملكيت ٣٠٣,٥٢,٤٥,٤٢

مماثلت ١٥٦

ممزوج ٣٩٩

مميز ٤٨٥,١٢٥,٧١,٦٨,٣٢

موات ٤٣٠,٤٢٩,٤٩

مودت ٥١٤,١٨١,١٧٩,١٦٨,١٦٧,١٦٦

مورث ٢٤١,٢٤٠,٢٣٨,١٥٤

ص: ٦٠٨

موصی ۴۴۶,۲۴۲,۲۳۷,۱۳۲,۱۳۱,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۷,۱۲۶,۱۲۵,۱۲۴,۱۲۳

موضوع حق ۳۹

موعظه ۵۴۳,۵۴۲,۵۴۱,۵۴۰,۵۳۹

موتی علیه ۱۶۱,۱۵۹,۱۵۲,۱۴۸,۱۴۶,۱۱۹

مهمل ۴۹۸,۴۹۱,۴۸۸,۴۱۴,۴۴

ناظر استصوابی ۱۵۱

نطفه

,۳۲۸,۳۲۷,۳۲۶,۳۲۵,۳۲۴,۳۲۳,۳۲۲,۳۲۱,۳۲۰,۳۱۹,۳۱۸,۳۱۷,۳۱۶,۳۱۳,۳۱۲,۳۱۱,۳۱۰,۳۰۶,۳۰۲,۲۹۴,۲۹۳,۲۹۲,۲۸۷,۲۸۶,۲۸۴,۲۸۲,۲۸۱,۲۷۲,۲۳۷,۲۲۱,۲۱۴,۲۱۰,۱۹۹,۱۸۵,۱۸۴,۱۸۳,۱۷۳,۱۶۵,۱۰۱,۲۹

نفقہ

;۴۲۲,۴۲۱,۴۲۰,۴۱۹,۴۱۸,۴۱۷,۴۱۶,۴۱۵,۴۱۴,۴۱۳,۴۱۲,۴۱۱,۴۱۰,۴۰۸,۴۰۷,۴۰۶,۴۰۵,۴۰۴,۴۰۳,۳۸۶,۳۸۴,۳۷۳,۳۷۱,۳۵۸,۳۵۴,۳۵۳,۳۵۲,۳۵۰,۳۳۵,۳۳۱,۳۰۷,۳۰۶,۲۷۷,۲۷۳,۱۹۷,۱۵۴,۷۰,۴۲,۳۳,۳۰,۲۰

نکاح منقطع ۲۹۴

واجب النفقه ۴۲۳,۴۲۱,۴۱۳

وراث ۵۵۱,۵۴۶,۵۴۴,۵۳۴,۵۲۴,۵۱۹,۵۱۶,۵۱۲,۵۱۱,۴۷۲,۴۶۹,۳۶۴,۳۶۲,۲۴۱,۲۴۰,۲۲۷,۱۹۴,۱۷۳

وصایت ۱۶۲,۱۶۱,۱۵۰,۱۳۲,۱۳۰,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۶,۱۲۵,۱۲۴,۱۲۳,۱۱۹

وصی ۴۸۸,۴۴۶,۱۵۹,۱۵۳,۱۴۱,۱۳۲,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۵,۱۲۳

وصیت ۵۸۰,۵۷۵,۵۴۱,۵۳۹,۵۲۷,۴۸۸,۴۴۶,۲۳۷,۱۳۱,۱۲۹,۱۲۸,۱۲۵,۱۲۳,۸۵,۶۸,۶۵,۶۴,۶۳,۶۱,۴۶,۲۰

-۱۱۷,۱۰۹,۳۳,۳۲,۳۰,۲۹,۲۲,۲۰

۴۴,۳۳۱,۳۰۸,۳۰۵,۳۰۳,۲۹۵,۲۷۵,۲۴۲,۱۶۲,۱۶۱,۱۶۰,۱۵۹,۱۵۸,۱۵۷,۱۵۶,۱۵۵,۱۵۴,۱۵۳,۱۵۲,۱۵۰,۱۴۷,۱۴۶,۱۴۵,۱۴۴,۱۴۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۴۰,۱۳۹,۱۳۸,۱۳۷,۱۳۶,۱۳۵,۱۳۴,۱۳۳,۱۳۱,۱۲۹,۱۲۶,۱۲۴,۱۲۲

ولایت تشریحی ۱۲۱,۱۲۰

ولوج روح ۲۸۷,۲۳۷,۲۲۹,۲۲۸,۲۲۴,۲۲۳,۲۱۷,۲۱۳,۲۱۲,۲۱۱,۲۱۰

ولی قهری ۱۶۱

ولیمه ۲۵۸

اعلام

ابان بن تغلب ۳۵۵

ابراهیم کرخی ۱۷۳

ابن ابی عمیر ۲۸۴,۲۲۰,۱۳۷,۸۵

ابن ادريس ۲۹۵,۱۶۰,۱۲۶,۸۴

ابن الصلاح کتانی ۳۹۶

ابن حمزه ۸۶

ابن زهره ۲۹۰

ابن زیاد ۲۸۰

ابن سعید ۲۹۰

ابن سنان ۳۲۰

ابن عباس ۵۲۰، ۱۷۴، ۹۸، ۲۳

ابوحنیفه ۵۴۶

ابوذر ۲۳

ابوطالب ۵۴۲

ابی بصیر ۱۹۸، ۱۲۸

ابی خدیجه ۱۴۳

ص: ۶۰۹

ابی عبیده ۲۰۹

اردبیلی ۳۳۸,۲۳۲,۲۲۲,۲۱۱,۱۵۳

اسپنسر ۲۴۷,۲۴۶

اسحاق ۴۳۰,۲۷۰,۲۱۰

اسماء بنت عمیس ۴۹۵,۲۵۱

اسماعیل بن سعد اشعری ۱۵۷

اقرع تمیمی ۵۲۱

امام بقره ۲۶۱,۲۵۲,۲۳۹,۲۳۶,۲۲۷,۲۲۱,۲۱۲,۲۰۹,۱۸۹,۱۸۸,۱۸۶,۱۸۵,۱۸۲,۱۸۰,۱۷۱,۱۷۰,۱۵۶,۱۲۸,۱۰۳,۹۸,۸۸,۸۴,۸۳,۸۱,۷۹,۷۱,۵۶,۴۹
۵۶۶,۵۶۱,۵۶۰,۵۵۹,۵۳۵,۵۳۳,۵۲۹,۵۲۴,۴۵۷,۴۳۱,۳۵۷,۳۲۷,۳۰۳,۲۸۷,۲۸۶,۲۶۸,۲۶۳

امام جعفر صادق ۳۲۸

امام حسن ۵۷۵,۵۶۷,۵۴۹,۵۲۹,۵۲۷,۵۲۱,۴۷۷,۴۷۴,۲۵۶,۲۵۲,۲۵۱,۱۳۲,۱۲۹,۱۲۷

امام حسن عسکری ۲۵۶,۱۳۲,۱۲۷

امام حسین ۵۵۲,۵۴۹,۵۴۱,۵۲۱,۵۱۶,۵۰۷,۴۷۷,۳۷۷,۲۷۰,۲۵۶,۲۵۳,۲۵۲,۲۵۱,۱۲۹

امام خمینی ۴۹۱,۴۷۹,۴۵۲,۴۱۵,۳۴۷,۳۳۴,۳۲۴,۳۱۴,۳۱۲,۳۰۶,۲۹۵,۲۹۰,۲۵۸,۲۰۳,۱۶۰,۱۵۴,۱۴۱,۱۳۷,۱۲۹,۱۲۶,۱۰۹,۹۷,۵۴

امام رضا ۵۷۱,۵۵۸,۵۳۶,۴۷۱,۴۲۵,۳۹۲,۳۲۰,۲۷۷,۲۷۰,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۲,۲۲۱,۱۹۶,۱۸۱,۱۷۸,۱۷۵,۱۷۱,۱۵۷,۱۴۴,۸۰,۷۹

امام زین العابدین ۵۷۹,۵۶۳,۲۷۸,۲۵

امام سجاد ۵۶۴,۵۶۳,۵۵۴,۵۵۲,۵۲۶,۴۸۴,۴۷۶,۴۱۰,۲۰۱

۳,۲۵۰,۲۴۹,۲۳۹,۲۳۵,۲۳۱,۲۲۲,۲۲۰,۲۱۴,۲۱۱,۲۰۶,۱۹۸,۱۹۶,۱۹۲,۱۸۸,۱۸۵,۱۸۴,۱۸۱,۱۸۰,۱۷۹,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۵,۱۷۳,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۴۳,۱۳۶,۱۳۵,۱۲۹,۹۹,۸۵,۸۳,۸۰,۷۸,۷۷,۷۰,۶۳,۵۵,۵۴,۴۹,۴۸,۱۷

امام عسکری ۵۵۷,۵۴۱,۴۷۱

امام کاظم ۵۶۳,۵۳۰,۵۱۵,۲۶۸,۲۶۱,۲۵۸,۲۱۰,۲۰۱,۱۹۲,۱۸۹,۱۲۷,۶۳

امام مجتبی ۵۷۳,۵۶۷,۵۶۲,۵۶۱,۵۵۷,۵۴۶,۵۴۱,۵۳۱,۵۲۹,۳۲۷

امام موسی کاظم ۵۷۶,۵۲۱

اینیاس سرسون ۲۶۴

بروجردی ۳۲۲,۲۷۲

بشار ۱۷۸

بشار واسطی ۱۷۱

بلال ۳۶۶

بیہقی ۲۱۲

پیامبر

۵۱,۳۴۸,۳۱۸,۳۱۵,۲۷۹,۲۷۰,۲۶۸,۲۶۷,۲۶۶,۲۶۳,۲۶۲,۲۶۱,۲۶۰,۲۵۶,۲۵۵,۲۵۰,۲۴۹,۲۰۵,۱۹۶,۱۹۵,۱۹۴,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۴,۱۷۴,۱۶۷,۱۳۹,۱۳۷,۱۳۵,۱۲۸,۱۲۰,۱۱۸,۷۹,۵۲,۴۹,۴۸,۴۲,۳۳,۲۲,۲۱,۱۸,۱۷,۱۶

ص: ۶۱۰

۵۸۱,۵۷۸,۵۷۷,۵۷۲,۵۷۱,۵۷۰,۵۶۶,۵۶۵,۵۶۴,۵۶۱,۵۵۷,۵۵۵,۵۵۴,۵۵۲,۵۴۸,۵۴۵,۵۴۲,۵۴۰,۵۳۶,۵۳۵,۵۳۰,۵۲۶,۵۲۵,۵۲۲,۵۲۱,۵۲۰,۵۱۷

پنجمیر ۵۱۵,۵۱۴,۴۹۲,۴۳۴,۴۳۰,۴۲۹,۴۱۱,۳۵۷,۳۵۵,۳۳۰,۲۷۶,۲۷۰,۲۵۲,۲۰۱,۱۹۶,۱۹۱,۱۹۰,۱۸۹,۱۸۶,۱۸۱,۱۷۹,۱۷۷,۱۷۶,۱۷۲,۱۷۱,۱۷۰,۱۶۹,۱۴۲,۱۳۷,۱۲۹,۱۲۱,۱۱۱

جحش ۳۵۹

جعفر بن ابیطالب ۱۲۹

جعفر طیار ۴۹۵

جمیل بن دراج ۴۰۶

جمیل بن صالح ۲۸۶

حبيب بن ابی ثابت ۴۳۲

حر ۵۸۴,۴۶۶,۴۱۵,۱۰۸,۱۷,۱۶

حر عاملی ۱۷,۱۶

حریر ۴۱۸,۴۱۴,۴۱۱,۴۰۶

حسن بن علی ۲۷۰

حسین بن خالد ۲۷۰

حضرت آدم ۳۰۴

حضرت خدیجه ۴۸۲

حضرت علی ۱۹۲,۴۰,۱۸

حضرت مریم ۱۹۵

حضرت یحیی ۲۷۰

حکم بن عتیبه ۲۳۹

حلی ۵۵۹,۴۰۸,۳۸۶,۳۶۰,۳۳۹,۲۹۷,۲۹۰,۲۱۲,۸۵

حلیمه سعیدیه ۵۵۳

حمران ۸۳,۷۹,۵۶

خوانساری ۲۹۰

خوی ۴۶۰,۴۵۵,۴۳۳,۳۵۶,۳۲۴,۳۱۲,۲۹۸,۲۹۰,۲۸۳,۲۱۷,۲۱۲,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۳,۱۵۴

داود بن فرقد ۴۳۱,۴۳۰

رایبیز ۲۶۹

راغب ۵۳۹,۴۶۶,۴۳۳,۴۰۳,۳۶۴,۹۷,۳۸

ربیع بن عبدالله ۲۳۹

رسول اکرم ۵۷۵,۵۵۳,۵۴۵,۵۳۵,۵۱۶,۵۱۴,۵۱۳,۴۹۵,۲۶۲,۲۵۱,۱۹۷,۱۸۷,۱۷۸,۴۹

رسول خدا ۵۶۲,۵۶۰,۵۴۶,۵۲۵,۴۹۶,۴۳۳,۴۲۹,۳۶۶,۳۲۸,۲۷۱,۲۶۶,۲۶۵,۱۸۲

زراره ۳۰۴,۲۲۱,۴۸

زکریا ۲۷۰

زیاد بن ابی الحلال ۱۲۹

زید بن حارثه ۳۵۹,۱۲۹

زینب ۳۵۹

سبزواری ۲۹۵,۱۰۲

سعد بن سعد اشعری ۳۹۲

سعدی ۴۷۷

سکونی ۲۶۲

سلیمان بن صالح ۲۱۴

سلیمان جعفری ۲۶۱

سماعه ۳۹۰,۲۵۰,۱۵۷

سماعه بن مهران ۳۹۰

سید الشهدا ۱۳۶

سید عاملی ۲۹۲,۲۹۰,۲۸۰

سید کاظم یزدی ۴۹

سید مرتضی ۲۹۰,۲۸۵

شهید ثانی ۵۸۱,۴۹۰,۴۵۸,۴۵۶,۴۵۵,۴۵۴,۴۴۶,۴۴۳,۳۹۹,۳۳۷,۲۹۹,۲۹۴,۲۹۱,۲۹۰,۲۸۵,۲۷۸,۱۵۴,۱۵۳,۱۴۰,۱۳۴,۱۲۹,۱۲۳,۱۰۹,۵۱

شیخ انصاری ۱۵۷,۱۵۶,۱۵۳,۱۴۲,۱۴۱,۱۳۸,۹۲,۸۳,۸۰

شیخ ضیاء الدین عراقی ۱۴۷,۱۴۴

ص: ۶۱۱

شيخ مفيد ٢٢, ٥١, ١٢٦, ٢٢٠, ٢٣٠, ٢٣١, ٢٣١, ٢٩٥, ٣٩٢, ٣٩٧, ٤٤٥, ٥١٨, ٥٢٧

صاحب الزمان ١٣٥

صندوق ٢٢, ١٢٧, ١٣٧, ٢٠٩, ٢٨٦, ٤٥٠, ٤٨٤, ٥٢٢, ٥٧٣, ٥٥٥

طبرسي ٩٨, ١٠٧, ٢٣٥, ٣٩٨

طريحي ٢٦٢

طوسي ٥٢, ٨٦, ١٠٣, ١٠٧, ١٢٥, ١٢٧, ١٤١, ١٤٢, ١٥٣, ١٥٩, ٢٢٢, ٢٣٠, ٢٣٦, ٢٥١, ٢٧٨, ٢٨٦, ٢٩٥, ٢٩٨, ٢٩٩, ٣٠٠, ٣١٩, ٣٣٤, ٣٨٣, ٤٠٥, ٤٤٥, ٤٥٤, ٤٦٩, ٤٨١

عاد ٢٠٠

عائشه ٥٦٣

عباس بن عبد المطلب ٥١٦

عبد الرحمن ٢٨٨, ٢٨٩, ٢٩١, ٣٣٥, ٣٥٣

عبد الحميد ١٥٦

عبدالله بن جعفر ٤٩٥

عبدالله بن سنان ٥٥, ٧٧, ٣٨٤, ٣٩٧

عبدالله بن مسعود ٢٠٥

عبدالله رواحه ١٢٩

عثمان بن مظعون ٢٠٥

علاء بن سيابه ٣١٩

علامه حلي ٤١٩

علامه طباطبائي ١٠٢, ٤٧٠, ٤٨١

علي بن ابي طالب ١٢٨

علي بن جعفر ٥٧٦

علي بن حسين ٥٢٧, ٥٧٦

علي بن موسى الرضا ١٩٣, ٢٧٤, ٢٨٤, ٥٢١, ٥٣٢

علي بن مهزيار ٣٠٣

علي بن يقطين ١٢٧, ٢٦٨

عمار ٥٥, ٧٨

عمار سااطي ٥٥, ٧٨

عمر ١٩٢, ٢٣٠

عيسى بن مريم ١٢٠

غياث بن ابراهيم ٤٠٩

فاضل اصفهاني ٢٩٦, ٣٠١

۳۹۹,۳۹۷,۳۹۳,۳۸۷,۳۶۹,۳۵۶,۳۵۴,۳۴۷,۳۲۵,۳۱۴,۳۱۲,۳۱۱,۳۰۰,۲۹۵,۲۹۴,۲۸۹,۲۸۳,۲۳۵,۲۳۳,۲۳۱,۲۲۹,۲۲۴,۲۱۷,۲۱۱,۲۰۹,۲۰۷,۲۰۶,۲۰۳,۱۵۴,۱۴۱,۱۲۹,۱۲۶,۱۰۹,۱۰۸,۹۷,۹۲,۷۶,۶۵,۵۳,۴۷,۲۸,۱۹

فاطمه زهرا ۵۶۲,۲۷۰,۲۵۶,۲۵۱,۱۲۰

فرعون ۴۶۸

فضل بن العباس ۳۸۶

فضل هاشمی ۱۹۲

فضیل ۲۳۹

فیض کاشانی ۸۵

کرکی ۴۹۰,۱۹۲,۱۶۰,۱۳۸,۱۳۴

کلینی ۵۳۲,۴۸۴,۴۷۴,۴۳۲,۳۵۴,۲۲۴,۲۲۲,۲۱۴,۱۷۶,۱۲۷,۷۹,۵۶

گلپایگانی ۴۷۹,۳۵۶,۳۲۵,۳۲۳,۳۱۴,۳۰۶,۲۰۶,۲۰۳,۱۴۱

لاهیجی ۴۳

لقمان ۵۸۰,۵۴۰,۴۷۷,۴۱۶,۲۸۶

ماگدوگان ۵۴۴

مالک اشتر ۵۴۵,۱۴۲

متفورا ۲۴۷

محقق حلّی ۳۲۷

محقق نایینی ۴۳

محقق نراقی ۵۰

محمد بن اسماعیل بن بزيع ۸۰

ص: ۶۱۲

محمد بن حسن صفّار ۱۲۷

محمد بن عثمان عمروی ۱۳۵

محمد بن علی ۵۷۶

محمد جواد فاضل ۳۹۱,۳۴۹,۳۱۷,۲۸,۱۹

محمد حنفیه ۵۸۰

مسعده بن صدقه ۲۶۷

معاذ بن جبل ۴۷۱

معاویه ۲۸۰

مفضل ۵۲۱

مکارم شیرازی ۳۱۴,۳۱۲,۲۰۹,۲۰۶

موسی بن جعفر ۲۸۸

موسی بن عمران ۵۱۸

میلانی ۳۲۲

نبی اکرم ۲۸۱,۲۸۰,۲۴۹

هارون ۴۶۸,۱۹۳

هارون الرشید ۱۹۳

هشام ۱۷۵,۷۸,۷۰

هود نبی ۲۰۰

یعقوب بن سالم ۲۲۲

یوسف ۵۶۳,۵۵۴,۵۴۸,۲۰۱,۸۶,۴۳

اماکن

الجزایر ۱۱۳

ایران ۵۸۳,۵۸۲,۴۶۲,۴۵۹,۴۰۱,۳۷۰,۳۶۹,۳۳۰,۲۱۸,۱۰۵,۸۴,۸۲,۵۱,۲۹,۲۶

آفریقای غربی ۲۴۸

آمریکا ۲۴۶,۲۰۸

بنین ۲۴۸

جزایر فیجی ۲۴۷

جزیره العرب ۲۴۷,۲۴۵

جزیره ماداگاسکار ۲۴۶

ژاپن ۲۴۷

سوئیس ۱۱۳

فرانسه ۳۶۹,۲۴۷,۱۱۳

كامچادال ۲۴۶

كربلا ۲۵۲

مدینه ۵۵۵,۴۹۵,۲۲۲,۱۶۸

مصر ۱۱۳

همدان ۴۳۲

هند ۴۱۷,۴۱۱

ص: ۶۱۳

مؤلف: قدرت الله انصاری

مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

معاونت پژوهش

سرشناسه: انصاری، قدرت الله

عنوان و نام پدیدآور: احکام و حقوق کودکان در اسلام برگرفته از موسوعه احکام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنکرانی / مؤلف قدرت الله انصاری.

مشخصات نشر: قم: مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲ ج.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۸-۲

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیا)

موضوع: کودکان (فقه)

موضوع: فقه جعفری - رساله عملیه

موضوع: فتوای شیعه - قرن ۱۴

موضوع: فقه تطبیقی

موضوع: والدین و کودکان (اسلام)

شناسه افزوده: فاضل لنکرانی، محمدجواد، ۱۳۴۱ - موسوعه احکام الاطفال و ادلتها: مقارنه تفصیلیه بین مذهب الامامیه و المذاهب الاخری. برگزیده

رده بندی کنگره: ۲۰۱ ۱۳۹۱ ف ۹ ک/ ۱۹۸ BP

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۹۳۰۸۳

احکام و حقوق کودکان در اسلام (جلد دوم)

مؤلف: قدرت الله انصاری

تاریخ نشر: ۱۳۹۲ * نوبت چاپ: اول * چاپ: اعتماد

ناشر: انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام

ویراستار: محمد مهدی مقدادی

شمارگان: ۱۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۶۹۴-۴۷-۵

قیمت: ۱۶۵۰۰ تومان

مرکز پخش: قم، میدان معلم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، تلفن: ۷۷۴۹۴۹۴ و ۷۸۳۲۳۰۳

قم شعبه ۱: خیابان ارم، جنب مدرسه کرمانی ها، تلفن: ۷۷۴۴۲۷۱، ۷۷۴۴۲۸۱

شعبه تهران: سه راه ضرابخانه، پاسداران، خیابان شهید کاشی ها، پلاک ۶، تلفن: ۲۲۸۴۳۹۶۵

احكام و حقوق كودكان در اسلام بر گرفته از موسوعه احكام الاطفال و ادلتها محمدجواد فاضل لنكرانى

مولى قدرت الله انصارى

ص: ۳

فصل نهم

ولایت بر اموال کودک (اداره اموال کودک توسط اولیا) / ۱۷

گفتار اول: ولایت پدر، جد پدری، وصی، قیم و حاکم ۱۹

۱. ولایت پدر و جد پدری ۱۹

۲. ادله فقهی ولایت بر اموال صغار ۲۰

۳. تذکر چند مطلب ۲۴

۴. ولایت پدر و جد پدری بر اموال کودک در حقوق مدنی ۲۶

۵. ولایت وصی ۲۶

۶. ادله فقهی ولایت وصی بر اموال صغار ۲۷

۷. ولایت وصی بر اموال صغار در حقوق مدنی ۲۹

۸. ولایت وکیل پدر، و یا جد پدری ۲۹

۹. ولایت حاکم ۳۰

۱۰. ادله ولایت حاکم بر اموال ایتام ۳۱

۱۱. ولایت قضات و مؤمنین عادل بر اموال ایتام ۳۱

۱۲. ولایت حاکم و قضات در حقوق مدنی ۳۱

۱۳. شرایط ولایت اولیا بر اموال صغار ۳۲

۱۴. احراز مصلحت یا عدم مفسده ۴۰

۱۵. عدم نفوذ تصرفات خالی از مصلحت ۴۱

۱۶. رعایت مصلحت طفل (مولی علیه) در حقوق مدنی ۴۱

گفتار دوم: موارد تصرف اولیا در اموال صغار ۴۳

۱. خرید و فروش و تجارت ۴۳
۲. مصالحه در اموال کودک ۴۴
۳. مضاربه در اموال کودک ۴۴
۴. رهن گذاردن اموال کودک ۴۵
۵. تصرفات ولی قهری به نفع خود ۴۶
۶. اجاره اموال کودک ۴۷
۷. حق الزحمه ولی ۴۹
۸. حق الزحمه ولی در حقوق مدنی ۵۲
۹. استیفای حقوق مختلف کودک ۵۳
۱۰. موارد سقوط ولایت اولیا بر اموال صغار ۵۷

فصل دهم

ولایت بر نکاح صغار / ۵۹

گفتار اول: ولایت پدر، جد پدری، وصی و حاکم بر نکاح صغار ۶۱

۱. ولایت پدر و جد پدری ۶۱
۲. ادله ولایت پدر و جد پدری بر تزویج صغار ۶۱
۳. تذکر چند مطلب ۶۴
۴. ولایت پدر و جد پدری بر تزویج صغار در حقوق مدنی ۶۴
۵. ولایت وصی بر نکاح صغار ۶۵
۶. ولایت حاکم بر نکاح صغار ۶۷
۷. شرایط ولی در اعمال ولایت بر نکاح صغار ۶۹
۸. رعایت مصلحت در نکاح صغار از دیدگاه قانون مدنی ۷۲

گفتار دوم: احکام و آثار نکاح صغار ۷۴

الف: تضمین مهریه ۷۴

ب: حرمت ازدواج ۷۴

ج: عدم اختیار بر فسخ نکاح بعد از بلوغ ۷۵

د: حرمت نزدیکی با زوجه صغیره ۷۶

ه: - مجازات نزدیکی با زوجه صغیره ۷۶

و: وجوب پرداخت نفقه زوجه صغیره ۷۷

ز: عدم رعایت مصلحت در نکاح صغار ۷۸

ح: توارث بین صغیرین ۷۹

گفتار سوم: تحقیق در مسأله ولایت بر ازدواج ۸۰

۱. ایراد بر ولایت بر ازدواج صغار ۸۰

۲. مترقی بودن حکم ولایت بر نکاح صغار ۸۱

۳. اسلام و مسأله ازدواج جوانان ۸۸

ص: ۶

گفتار اول: پاکی و طهارت روحی کودک ۹۵

۱. طهارت روحی کودک (فطرت توحیدی) ۹۵

۲. فطرت توحیدی در قرآن و احادیث ۹۶

۳. فطرت توحیدی جاذبه ای نیرومند ۹۹

۴. فطری و واقعی بودن فطرت توحیدی ۱۰۰

۵. نتیجه بحث ۱۰۲

گفتار دوم: طهارت جسمی کودک ۱۰۳

۱. تبعیت کودک از پدر و مادر مسلمان خود ۱۰۳

۲. دلایل تبعیت کودک از پدر و مادر ۱۰۴

۳. تبعیت کودک از دارالاسلام ۱۰۵

۴. طهارت کودک با پذیرش اسلام ۱۰۶

۵. آزادی عقیده در کنوانسیون حقوق کودک ۱۱۰

۶. نقد و بررسی ۱۱۱

گفتار سوم: رعایت احکام مذهبی نسبت به کودک فوت شده ۱۱۲

۱. تلقین محض ۱۱۲

۲. خواباندن محض به طرف قبله ۱۱۲

۳. غسل میت ۱۱۳

۴. وجوب غسل کودک سقط شده ۱۱۳

۵. تکفین، حنوط و دفن کودک میت ۱۱۴

۶. نماز میت، بر کودک ۱۱۵

فصل دوازدهم

عبادات کودک / ۱۱۷

گفتار اول: نماز کودک ۱۱۹

۱. مشروعیت عبادات کودک ۱۱۹

۲. شرایط نماز کودک ۱۲۲

۳- ادله لزوم رعایت شرایط در نماز کودک ۱۲۳

۴- برخی از شرایط و اجزاء استثناء شده در نماز کودک ۱۲۵

۵. اذان و اقامه توسط کودک ۱۲۹

۶. انعقاد نماز جماعت با کودک ۱۳۰

۷. عدم انعقاد نماز جمعه با کودک ۱۳۱

۹. امامت کودک در نماز مستحب ۱۳۴
۱۰. امامت کودک در نماز مستحبی برای غیر بالغ ۱۳۴
۱۱. حکم قضای نماز میت نسبت به کودک ۱۳۵
۱۲. ادله این نظریه ۱۳۶
۱۳. نیابت نمودن کودک در نماز و روزه ۱۳۷
۱۴. استحباب انجام عبادات به نیابت از والدین ۱۳۹
۱۵. تبعیت کودک از والدین در وطن و سفر ۱۴۰
۱۶. اعراض کودک از وطن والدین ۱۴۱
۱۷. نماز کودک در سفر ۱۴۳
- گفتار دوم: روزه کودک ۱۴۵
۱. طرح مسأله ۱۴۵
۲. ادله استحباب روزه برای کودک ۱۴۶
۳. احکام روزه کودک ۱۴۸
۴. عادت دادن کودک به روزه داری ۱۴۹
۵. آغاز تمرین روزه گیری توسط کودک ۱۵۰
۶. بلوغ کودک در ماه رمضان ۱۵۱
- گفتار سوم: اعتکاف کودک ۱۵۳
۱. مفهوم اعتکاف و دلیل استحباب آن ۱۵۳
۲. اتمام اعتکاف در روز سوم ۱۵۴
۳. محرمات اعتکاف نسبت به کودک ۱۵۵
- گفتار چهارم: زکات اموال کودک ۱۵۶
۱. مفهوم زکات ۱۵۶
۲. زکات نقدین (طلا و نقره) ۱۵۶
۳. زکات غلات و حیوان ۱۵۷
۴. استحباب پرداخت زکات از سرمایه تجاری کودک ۱۵۹
۵. استحباب زکات در دیگر اموال کودک ۱۶۱
۶. عدم وجوب زکات فطره بر کودک ۱۶۲
- گفتار پنجم: خمس اموال کودک ۱۶۳
۱. بیان مسأله ۱۶۳
۲. شرط نبودن بلوغ در برخی از موارد خمس ۱۶۴
۳. ادله تعلق خمس به بعضی از اموال کودک ۱۶۴
۴. شرط بودن بلوغ در وجوب خمس ۱۶۶

۵. عدم شرط بلوغ در وجوب خمس ۱۶۸

گفتار ششم: حج کودک ۱۷۱

۱. مفهوم حج و اهمیت آن ۱۷۱

۲. عدم وجوب حج بر کودک ۱۷۲

ص: ۸

۳. مشروعیت حج کودک ۱۷۳
۴. استحباب حج برای کودک ۱۷۳
۵. ادله استحباب حج برای کودک ۱۷۴
۶. استحباب واداشتن کودک به انجام حج ۱۷۵
۷. استحباب عمره برای کودک ۱۷۶
۸. اولیای کودک در حج ۱۷۷
۹. ولایت مادر در حج کودک ۱۷۷
۱۰. تعمیم ولایت در حج کودک ۱۷۸
۱۱. اجازه ولی کودک در حج ۱۸۰
۱۲. هزینه حج کودک ۱۸۲
۱۳. میقات احرام کودک ۱۸۴
۱۴. محرمات احرام نسبت به کودک ۱۸۵
۱۵. جواز استفاده از سایه ۱۸۶
۱۶. حکم کفاره احرام نسبت به کودک ۱۸۶
۱۷. شیوه انجام مناسک حج توسط کودک ۱۸۸
۱۸. شرایط طواف نسبت به کودک ۱۸۹
۱۹. نماز طواف کودک ۱۹۲
۲۰. قربانی در حج کودک ۱۹۲
۲۱. طواف نساء در حج کودک ۱۹۳
۲۲. حکم ترک طواف نساء نسبت به کودک ۱۹۴
۲۳. حکم بطلان حج نسبت به کودک ۱۹۵
۲۴. هزینه قضای حج کودک و زمان آن ۱۹۶
۲۵. بلوغ کودک در اثنای مناسک حج ۱۹۷
۲۶. بررسی دو فرع پیرامون حج کودک ۲۰۰
۲۷. نیابت کودک در حج ۲۰۱
۲۸. هدیه کردن پاداش حج توسط کودک ۲۰۴
۲۹. نیابت از کودک در حج ۲۰۵
- گفتار هفتم: حکم جهاد نسبت به کودک ۲۰۷
۱. مفهوم جهاد و اهمیت آن ۲۰۷
۲. مشروعیت جهاد برای کودک ۲۰۸
۳. بررسی چند فرع فقهی پیرامون جهاد کودک ۲۱۰
- گفتار هشتم: امر به معروف و نهی از منکر نسبت به کودک ۲۱۶

۱. مفهوم و اهمیت این دو فریضه ۲۱۶

۲. وجوب کفایی یا عینی بودن این دو فریضه ۲۱۷

۳. عقلی یا تعبدی بودن این دو فریضه ۲۱۷

۴. انجام امر به معروف و نهی از منکر توسط کودک ۲۱۸

۵. وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر کودک به حکم عقل ۲۱۹

ص: ۹

گفتار نهم: حکم سلام نسبت به کودک ۲۲۰

۱. مفهوم سلام و تحیت ۲۲۰

۲. استحباب سلام در حق کودک ۲۲۱

۳. وجوب پاسخ به سلام کودک ۲۲۲

فصل سیزدهم

تصرفات کودک / ۲۲۵

گفتار اول: خرید و فروش توسط کودک ۲۲۷

۱. مفهوم تصرف و قلمرو آن ۲۲۷

۲. بطلان خرید و فروش توسط کودک ۲۲۸

۳. صحت خرید و فروش کودک با اذن ولی ۲۳۳

۴. دیدگاه های دیگر در مورد خرید و فروش توسط کودک در این مسأله ۲۳۷

۵. فرع فقهی ۲۳۸

۶. معامله توسط کودک در حقوق مدنی ۲۳۸

گفتار دوم: انجام رهن توسط کودک ۲۴۰

۱. مفهوم رهن در لغت و اصطلاح ۲۴۰

۲. عدم صحت رهن توسط کودک ۲۴۰

۳. رهن کودک در قانون مدنی ۲۴۱

گفتار سوم: ضمان، كفالت، حواله، صلح ۲۴۲

۱. مفهوم ضمان در لغت و اصطلاح ۲۴۲

۲. عدم صحت ضمانت کودک ۲۴۳

۳. ضمان در حقوق مدنی ۲۴۴

۴. مفهوم حواله در لغت و اصطلاح ۲۴۴

۵. عدم صحت حواله کودک ۲۴۵

۶. حواله در حقوق مدنی ۲۴۶

۷. مفهوم كفالت در لغت و اصطلاح ۲۴۶

۸. صحت كفالت از کودک ۲۴۷

۹. كفالت در حقوق مدنی ۲۴۷

۱۰. مفهوم صلح در لغت و اصطلاح ۲۴۸

۱۱. عدم جواز صلح کودک ۲۴۸

گفتار چهارم: شرکت، مضاربه، مزارعه، ودیعه، عاریه ۲۴۹

الف: شرکت ۲۴۹

ب: مضاربه ۲۵۱

ج: مزارعه ۲۵۳

د: ودیعه ۲۵۵

ه: عاریه ۲۵۹

ص: ۱۰

الف: وکالت ۲۶۲

ب: وقف ۲۶۶

ج: هبه ۲۶۹

د: صدقه ۲۷۱

ه: - اجاره ۲۷۵

گفتار ششم: احیای اراضی موات و حیازت اشیاء مباحه و سبقت نسبت به آن ۲۸۲

الف: احیای موات ۲۸۲

گفتار هفتم: جعاله، غصب، وصیت ۲۹۲

الف: جعاله ۲۹۲

ب: غصب ۲۹۵

ج: وصیت ۲۹۷

گفتار هشتم: حمایت از کودک در برابر بهره‌کشی اقتصادی و ممنوعیت به کارگیری او در کارهای سخت و زیان آور ۳۰۱

۱. طرح مسأله ۳۰۱

۲. اهمیت کار در اسلام ۳۰۱

۳. بهره‌گیری از کار کودک ۳۰۴

۴. پیامدهای کار کودکان ۳۰۶

۵. دیدگاه اسلام نسبت به کار کودک ۳۰۸

۶. مقررات خاص برای حمایت از کودک در قوانین کار جمهوری اسلامی ایران ۳۱۲

۷. حمایت از حقوق کاری کودک و نوجوان در اسناد فراملی (بین‌المللی) ۳۱۴

فصل چهاردهم

اقرار، قضا، شهادت، دعاوی، اجتهاد، تقلید

و روایت کودک / ۳۱۷

گفتار اول: اقرار ۳۱۹

۱. مفهوم اقرار در لغت و اصطلاح ۳۱۹

۲. حکم اقرار نسبت به کودک ۳۲۰

۳. اقرار کودک در قانون مدنی ۳۲۲

گفتار دوم: قضاوت کودک ۳۲۳

۱. تحلیل مفهوم قضا ۳۲۳

۲. اقسام قضاوت ۳۲۴

۳. عدم اهلیت کودک برای قضاوت ۳۲۴

گفتار سوم: شهادت (گواهی) کودک ۳۲۹

۱. تحلیل مفهوم شهادت ۳۲۹

۲. امکان پذیرش شهادت کودک ۳۳۰

۳. شرایط شهادت کودک ۳۳۳

۴. شهادت کودک در حقوق مدنی ۳۳۳

۵. شهادت فرد بالغ نسبت به دوران کودکی ۳۳۴

گفتار چهارم: دعاوی کودک ۳۳۵

۱. مفهوم دعوی در لغت و اصطلاح ۳۳۵

۲. عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا ۳۳۶

۳. ادله عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا ۳۳۶

۴. تفصیل در مسأله ۳۳۷

۵. عدم شرط بلوغ در خواننده ۳۳۹

۶. اهلیت اقامه دعوی در حقوق مدنی ۳۳۹

گفتار پنجم: اجتهاد، تقلید و نقل روایت توسط کودک ۳۴۱

۱. مفهوم اجتهاد ۳۴۱

۲. تحلیل مفهوم تقلید ۳۴۲

۳. امکان رسیدن کودک به مرتبه اجتهاد ۳۴۲

۴. اعتبار فتوای کودک ۳۴۴

۵. صحت تقلید کودک ۳۴۸

۶. عدم قبول روایت کودک ۳۵۰

۷. تحقیق در مسأله ۳۵۱

۸. معیار در شرایط راوی ۳۵۲

فصل یازدهم

جنایت علیه کودک / ۳۵۳

گفتار اول: جنایت علیه نفس و اعضای کودک ۳۵۵

۱. طرح موضوع و اهمیت آن ۳۵۵

۲. قتل کودک ۳۵۸

۳. عدم قصاص بالغ به جهت قتل کودک ۳۶۱

۴. قصاص قاتل کودک از دیدگاه قانون مجازات اسلامی ۳۶۲

۵. وجوب کفاره در قتل کودک ۳۶۳

۶. جنایت بر اعضای کودک ۳۶۴

۷. جنایت بر دندان کودک ۳۶۵

۸ جنایت بر آلت تناسلی کودک ۳۶۹

گفتار دوم: رعایت حق کودک در اخذ دیه و عفو از قصاص نسبت به وی ۳۷۰

ص: ۱۲

۱. ولایت در قصاص و اخذ دیه ۳۷۰
 ۲. عفو ولی از قصاص ۳۷۱
 ۳. دیه کودک در حین آموزش مهارت ها و فنون مختلف ۳۷۲
 ۴. رعایت حق کودک با داشتن حق قصاص ۳۷۳
 ۵. اشتراک کودک با بالغ در حق قصاص ۳۷۷
 ۶. عدم جواز قصاص ۳۸۰
 ۷. حبس قاتل ۳۸۱
 ۸. استیفای قصاص توسط کودک ۳۸۲
 - گفتار سوم: اعمال منافی عفت با کودک ۳۸۴
 ۱. زناى بالغ با کودک ۳۸۴
 ۲. لواط با کودک ۳۸۷
 ۳. تعزیر بوسیدن کودک با انگیزه شهوانی ۳۸۹
 ۴. احکام فقهی مترتب بر لواط با کودک ۳۹۰
 ۵. دلیل این حکم ۳۹۱
 ۶. تذکر چند مطلب در ارتباط با این حکم ۳۹۱
 ۷. تصریح قانون مدنی به مسأله مورد بحث ۳۹۳
 ۸. قذف کودک ۳۹۳
 ۹. قذف کودک در قانون مجازات اسلامی ۳۹۶
 - گفتار چهارم: جنایات مختلف علیه کودک ۳۹۷
 ۱. کودک ربایی ۳۹۷
 ۲. رها کردن کودکان ۴۰۴
 ۳. سوء استفاده از کودکان در تکدی گری ۴۰۴
 ۴. عوالم بزه دیده واقع شدن اطفال در زمینه تکدی ۴۰۶
 ۵. بزه دیدگی کودکان در جرایم مواد مخدر ۴۰۷
 ۶. گمراه نمودن (اضلال) کودکان ۴۱۰
 ۷. مجازات مرتکبین جنایات علیه کودک در فقه ۴۱۲
 ۸. مجازات جنایات علیه کودک در قوانین داخلی ۴۱۵
 ۹. حمایت بین المللی از کودکان در برابر جرایم مواد مخدر ۴۱۷
- فصل شانزدهم
- بزهکاری کودکان و تأدیبات آنها / ۴۱۹
- گفتار اول: بزهکاری و مسئولیت کودک ۴۲۱
۱. مفهوم بزهکاری اطفال ۴۲۱

۲. گسترش بزهکاری در بین کودکان ۴۲۲

۳. علل افزایش بزهکاری در بین کودکان و نوجوانان ۴۲۳

۴. میزان تأثیر هر یک از علل ذکر شده ۴۲۴

ص: ۱۳

۵. مسئولیت کودک و ارتکاب بزه ۴۲۵
 ۶. عدم جواز اجرای حدود بر کودک ۴۲۷
 ۷. عدم جواز اجرای تعزیر بر کودک ۴۲۹
 ۸. مسئولیت کیفری کودک در قانون مجازات اسلامی ۴۳۰
- گفتار دوم: تأدیب و تنبیه کودک ۴۳۱
۱. مفهوم تأدیب و تنبیه در لغت و اصطلاح ۴۳۱
 ۲. جواز تأدیب کودک ۴۳۲
 ۳. نمونه هایی از تأدیب کودکان در روایات ۴۳۴
 ۴. حمایت از کودکان بزه کار در اسناد بین المللی ۴۴۱
- گفتار سوم: ولایت بر تأدیب ۴۴۳
۱. ولایت امام و حاکم شرع ۴۴۳
 ۲. ولایت پدر و جد پدری بر تأدیب کودک و ادله آن ۴۴۷
 ۳. ولایت وصی بر تأدیب کودک ۴۵۱
 ۴. ولایت وکیل بر تأدیب کودک ۴۵۲
 ۵. ولایت معلم بر تأدیب شاگرد ۴۵۳
 ۶. تأدیب کودک به وسیله دادگاه اطفال ۴۵۴
 ۷. دادگاه اطفال در ایران ۴۵۶
- گفتار چهارم: مقدار تأدیب ۴۵۹
۱. طرح موضوع ۴۵۹
 ۲. مقدار تأدیب با ضرب ۴۶۰
 ۳. یادآورهای مهم ۴۶۴
 ۴. مقدار تأدیب به وسیله معلم ۴۶۵
 ۵. تنبیه کودک در قانون مجازات اسلامی ۴۶۵
 ۶. بحث اخلاقی در تأدیب ۴۶۶
- گفتار پنجم: حکم خسارات بدنی ناشی از تأدیب ۴۶۷
۱. ضمان در تأدیب ۴۶۷
- گفتار ششم: ارتکاب قتل توسط کودک یا مشارکت کودک در آن ۴۷۱
۱. ارتکاب قتل توسط کودک ۴۷۱
 ۲. اختلاف قاتل با اولیای مقتول ۴۷۳
 ۳. اشتراک کودک با بالغ در قتل ۴۷۳
 ۴. امر شدن کودک به قتل ۴۷۴
 ۵. اکراه کودک به قتل ۴۷۵

۶. ديه جنايات كودك ۴۷۶

۷. تصادم دو كودك با يكديگر ۴۷۷

۸. كودك فاقد عاقله ۴۷۸

۹. حكم كفاره قتل نسبت به كودك ۴۸۱

ص: ۱۴

گفتار اول: علل و عوامل به وجود آمدن کودکان استثنایی ۴۸۵

۱. مفهوم کودک استثنایی ۴۸۵

۲. آفرینش جهان در کامل ترین نظم ممکن ۴۸۷

۳. ارتباط اعمال انسان با مصیبت ها و حوادث تلخ ۴۸۹

۴. عوامل مؤثر در به وجود آمدن کودکان استثنایی ۴۹۰

گفتار دوم: مراقبت های ویژه ۴۹۶

۱. رشد شخصیت ۴۹۶

۲. تأثیر برخورد دیگران ۴۹۸

۳. الهام از دستورات حیات بخش اسلام ۴۹۸

۴. توصیه اسلام نسبت به کمک به مریض و یتیم ۵۰۰

۵. نتیجه بحث ۵۰۲

۶. برنامه ریزی دقیق و منظم ۵۰۲

۷. حمایت از کودکان استثنایی در قانون اساسی و اعلامیه های جهانی ۵۰۴

فهرست منابع ۵۰۵

الف - منابع تفسیری ۵۰۷

ب - منابع فقهی ۵۰۸

ج - منابع حقوقی ۵۲۲

نمایه ۵۲۵

آیات ۵۲۷

روایات ۵۳۰

اصطلاحات ۵۳۸

اعلام

اماکن

ص: ۱۵

۱- ولایت پدر و جد پدری

پدر و جد پدری، در کلیه امور مربوط به اموال کودک، مانند حفاظت و نگهداری، خرید و فروش، اجاره، رهن، پرداخت دین، وصول طلب، نگهداری سرمایه در مکان مخصوص، افتتاح حساب بانکی، اقامه دعوی برای استیفای حقوق طفل، دفاع از دعوایی که بر علیه او اقامه شده و از این قبیل امور... تا زمان بلوغ او ولایت دارند و آثار اعمالی که به نمایندگی از کودک (محجور) انجام می‌دهند، برای مولی علیه است و دامنگیر او میشود، به عنوان مثال اگر مالی به نمایندگی از او بخرند، آن مال به ملکیت مولی علیه در می‌آید و ثمن معامله از مال او پرداخت میشود، هم چنین اگر برای مولی علیه وام بگیرند، اقساط وام از مال او پرداخت خواهد شد.

این ولایت به جعل الهی است، به این معنی که هر یک از آن‌ها ولی اجباری از طرف شارع میباشند، و مورد توافق فقها است. شیخ طوسی در این باره مینویسد: «تدبیر امور صغیر و مجنون به دست پنج نفر میباشد، پدر و جد پدری، وصی آنها، حاکم و امام و کسی که از طرف حاکم مأموریت دارد»^(۱).

ص: ۱۹

هم چنین محقق حلی میگوید: «در انجام معاملات شرط است متعاقدين دارای عقل و اختیار باشند و نیز فروشنده، مالک یا ولی مالک باشد، مانند پدر، جد پدری، حاکم و امین وی و نیز وصی» (۱). شبیه این تعبیر در عبارات علامه حلی (۲)، شهید اول (۳)، محقق کرکی (۴)، شهید ثانی (۵)، محقق اردبیلی (۶) و بسیاری از فقیهان معاصر (۷) دیده میشود.

امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «ولایت تصرف در مال طفل و اعمال نظر در مصالح و شئون وی، برای پدر و جد پدری است و در غیاب این دو، قیم و وصی هر کدام از آن ها این مسئولیت را به عهده خواهد داشت و در صورتیکه هیچ کدام از آن ها نباشند، حاکم شرع دارای این مسئولیت است و در مرحله آخر، مؤمنین عادل احتیاطاً باید در این باره انجام وظیفه نمایند» (۸). این نظریه در کتاب تفصیل الشریعه (۹) نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

۲- ادله فقهی ولایت بر اموال صغار

الف: اجماع

علامه حلی (۱۰) و برخی دیگر از فقها (۱۱) در این باره ادعای اجماع نموده اند.

ب: سیره قطعی بین مسلمین

بعضی از فقیهان (۱۲) در این باره به وجود سیره قطعی میان مسلمانان استناد کرده اند.

ص: ۲۰

- ۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۴.
- ۲- (۲) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۵؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۲: ۵۴۱.
- ۳- (۳) اللمعه الدمشقیه: ۶۲.
- ۴- (۴) جامع المقاصد ۵: ۱۸۷؛ و ۴: ۸۵.
- ۵- (۵) مسالک الافهام ۳: ۱۶۴ و ۱۶۶.
- ۶- (۶) مجمع الفائده والبرهان ۹: ۲۳۰ و ۲۳۶.
- ۷- (۷) العروه الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء ۵: ۱۲۶؛ مصباح الفقاهه ۱۱: ۵؛ محقق نائینی، المکاسب والبیع ۲: ۳۳۰.
- ۸- (۸) تحریر الوسیله ۲: ۱۲، مسأله ۵.
- ۹- (۹) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۲۹۸-۲۹۹.
- ۱۰- (۱۰) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۴۳.
- ۱۱- (۱۱) مجمع الفائده والبرهان ۹: ۲۳۰-۲۳۱؛ ریاض المسائل ۱۱: ۸۲-۸۳؛ محقق نائینی، المکاسب والبیع ۲: ۳۳۰.
- ۱۲- (۱۲) مصباح الفقاهه ۵: ۱۱؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۱۲۶؛ شرح تبصره المتعلمین ۵: ۳۸.

روایات بسیاری در حدّ استفاضه، بلکه تواتر اجمالی در ابواب مختلف فقه وارد شده که بر ولایت پدر و جدّ پدری و وصی آن دو بر اموال صغار، دلالت دارند، این روایات به چند دسته تقسیم میشوند:

دسته اول: روایاتی است (۱) که دلالت دارند پدر و جدّ پدری بر نکاح و تزویج صغار دارای ولایت اند و در بخش بعد آنها را ذکر خواهیم نمود. برخی از فقها به این دسته از روایات در مورد ولایت بر اموال استدلال نموده و در توضیح آن نوشته اند: ولایت پدر و جدّ پدری بر نکاح اطفال به استناد این روایات ثابت است، با این که نکاح از امور با اهمیت است، بنابراین شبهه ای نیست که آن ها به استناد این روایات، در مورد دیگر از جمله بر اموال اطفال که از اهمیت کمتری برخوردار است، به اولویت قطعیه ولایت دارند. (۲)

دسته دوم: روایاتی است که دلالت دارند پدر، مالک فرزند و مالش میباشد. مانند این که محمد بن مسلم با سند صحیح نقل میکند، از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم، شخصی به مال فرزند خود نیازمند است، آیا میتواند از آن استفاده کند؟ فرمودند: به اندازه ای که میخواهد، مصرف نماید، البتّه نباید اسراف نماید. «يَأْكُلُ مِنْهُ مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ سِرْفٍ» و در ادامه فرمودند: در کتاب امیر المؤمنین علیه السلام آمده است، اگر فرزند بخواهد از مال پدر چیزی بردارد باید از او اجازه بگیرد، ولی پدر میتواند بدون اجازه در اموال فرزند خود دخالت نموده و به اندازه نیاز بردارد. آن حضرت در پایان کلامش به روایت معروف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استناد نمود که خطاب به مردی فرمودند: «أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» (۳) خودت و آن چه را که مالک میباشی، متعلق به پدر و به منزله ملک او میباشد. روایات دیگری (۴) نیز قریب به این مضمون وارد شده است.

ص: ۲۱

-
- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۷۵، باب ۶ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد؛ و ۲۸۹، باب ۱۱ و ۲۹۲، باب ۱۲.
 ۲- (۲) ر. ک: مفتاح الکرامه ۱۶: ۷۷؛ ریاض المسائل ۹: ۲۵۵؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۳۵.
 ۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۷: ۲۶۲-۲۶۳، باب ۷۸ من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.
 ۴- (۴) همان: ح ۲ و ۸؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۹۶؛ علل الشرایع ۲: ۲۴۱، باب ۳۰۲، ح ۱.

بدون تردید، مقصود از این روایات، این نیست که فرزند و آن چه دارایی دارد، ملک پدر میباشد؛ مانند آن که، مولا، مالک بنده خود میبشد؛ زیرا قطعاً فرزند مملوک هیچ کس - نه پدر و نه غیر او - نیست. همچنین اموال فرزند ملک پدر نیست و پدر مالک آن نمیباشد. بنابراین، باید معنای کنایی مقصود باشد، یعنی فرزند و مال و دارایی او به منزله ملک پدر محسوب میشود و به تعبیر برخی از فقیهان، ملک تزلیلی پدر است نه ملک حقیقی او^(۱) و مقتضای ملکیت تزلیلی این که پدر بتواند در وقت نیاز و احتیاج، از اموال فرزند استفاده نماید. بنابراین میتوان از این روایات استفاده کرد پدر در جمیع شؤون فرزند خود و در مال او ولایت دارد و میتواند تصرف نماید، به شرط این که تصرفات او موجب فساد و اسراف نگردد، البته فرزند کبیر از این حکم مستثنی است یا به واسطه ادله دیگر و یا به خاطر این که ادله ولایت، فرزند کبیر را شامل نمیشود.

برخی از فقها به این مطلب تصریح نموده اند.^(۲) استاد محمد جواد فاضل می گوید: از این روایات استفاده میشود، در جواز استفاده پدر از اموال فرزند، فرقی بین فرزند صغیر و کبیر نیست، همچنین پدر نسبت به آن چه استفاده نموده، ضامن نیست.^(۳)

دسته سوم: روایاتی است مبنی بر این که اگر با اموال صغیر تجارت شود، زکات به آن تعلق میگیرد؛ مانند این که از محمد بن مسلم در روایت صحیح نقل شده که میگوید: از امام صادق علیه السلام، سؤال نمودم، آیا به مال یتیم زکات تعلق میگیرد؟ حضرت فرمود: نه، مگر این که با آن تجارت شود یا در آن، خرید و فروش صورت پذیرد. «قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ تُتَّجَرَ بِهِ أَوْ تُعْمَلَ بِهِ».^(۴) روایات دیگری نیز با همین مضمون وارد شده است.^(۵)

ص: ۲۲

۱- (۱) محقق اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب ۲: ۳۷۴-۳۷۵.

۲- (۲) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۳۷-۵۳۸؛ محقق نائینی، المکاسب والبیع ۲: ۳۳۱؛ امام خمینی قدس سره، کتاب البیع ۲: ۴۳۹-۴۴۰.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۲: ۱۶۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۹: ۸۷، باب ۲ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۱.

۵- (۵) همان: ح ۲-۳-۴-۵- و ۷؛ و ۸۳، باب ۱، ح ۱.

از این روایات استفاده میشود، تجارت و خرید و فروش با اموال طفل صغیر شرعاً جایز و نافذ است، و معلوم است این حکم مربوط به ولی طفل است - اعم از پدر، جد پدری، حاکم و امین او - نه اشخاص بیگانه، در نتیجه ولایت آنها بر اموال طفل ثابت میگردد.

دسته چهارم: روایاتی است مبنی بر این که در مورد وقف و هبه، قبض پدر به جای فرزند صغیر کفایت میکند. توضیح این که؛ در باب وقف و هبه، روایاتی وارد شده با این مفاد که از شرایط صحت وقف و هبه این است که باید موقوف علیه (کسی که بر او مالی وقف شده، مانند وقف خاص) و موهوب له (آن که مورد بخشش قرار گرفته) آن مال را تحویل بگیرد و اگر موقوف علیه و یا موهوب له صغیر باشند، تحویل گرفتن این اموال توسط پدر به جای فرزند صغیر، کفایت میکند.

در روایت صحیح آمده است که از امام صادق علیه السلام، در مورد مردی که به فرزند خود چیزی بخشیده بود، سؤال شد آیا صحیح است از بخشش خود برگردد و آن چه را که بخشیده به ملک خود برگرداند؟ حضرت فرمود: صحیح است، مگر این که به فرزند صغیر خود چیزی بخشیده باشد، «قَالَ: نَعَمْ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا»^(۱). این مضمون در روایات دیگر

^(۲) با تعبیرات مختلفی وارد شده است و از آنها استفاده میشود، پدر و جد پدری در دخالت در اموال صغیر - که مفروض در این روایات، مال موقوفه و شیء مورد بخشش است - به منزله صغیر است. و یا به عبارت دیگر، پدر وجود تنزلی صغیر است و این تعبیر کنایه از ولایت بر اموال و این که پدر در امور اموال صغار دارای مسئولیت است، میباشد، به ویژه این که در بعضی از روایات، صریحاً به این معنای کنایی اشاره شده است. مانند این که در روایت صحیح، عبدالرحمن بن حجاج میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، مردی اموالی را برای فرزندان صغار خود در نظر میگیرد، سپس تصمیم میگیرد افراد دیگری را نیز با آنها قرار دهد؟ حضرت فرمود: اشکال ندارد، «قَالَ: لَا بَأْسَ»^(۳).

ص: ۲۳

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۹: ۲۳۵، باب ۵ من کتاب الهبات، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۲ و ۵؛ و ۱۷۸، باب ۴ من کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۱-۲ و ۷.

۳- (۳) همان: ۱۸۴-۱۸۵، باب ۵ من کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۳.

در روایت صحیح دیگر، علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم علیه السلام نقل میکند که فرمود: پدر در مورد اموال فرزندان خود میتواند به هر نحو که دوست داشته باشد، تصمیم بگیرد.

«يُصَيِّعُ الْوَالِدُ بِمَالِ وَلَدِهِ مَا أَحَبَّ»^(۱) خلاصه آن که ولایت پدر و جد پدری بر اموال صغیر از ضروریات فقه و مورد اجماع و شهرت است؛ این مفهوم از تتبع در ابواب مختلف فقه، مانند کتاب نکاح، مضاربه، حجر، زکات، وقف، صدقات، هبه، وصیت و غیر این ها به خوبی به دست میآید، بلکه سیره عقلا بر این معنی قائم است؛ زیرا این مسأله مخصوص شریعت اسلام نیست، بلکه مورد توافق کلیه ملل و شرایع میباشد.

(۲)

۳- تذکر چند مطلب

فقها در ذیل مباحث ولایت پدر و جد پدری در کتب فقه استدلالی، مطالبی را مطرح نموده اند که به مهمترین آنها به طور اجمال اشاره میگردد:

الف - ولایت جد، اختصاص به جدی که در مرتبه پایین است (پدر پدر) ندارد، بلکه دیگر اجداد، یعنی اجداد عالی (جد جد) را نیز شامل میشود.^(۳)

ب - ولایت اجداد در یک مرتبه قرار دارد و اگر به طور فرض، جد اول و دوم هر دو وجود داشته باشند، هیچ کدام بر دیگری امتیازی ندارد. به تعبیری جامع تر، هر کدام از اجداد به طور مستقل دارای ولایت میباشد.^(۴)

ج - چنان که گفته شد، پدر و جد، هر دو بر اموال صغیر ولایت دارند، به این معنی که تصرف هر یک از آنها با فقد تصرف دیگری یا موافقت هر دو و یا مقدم بودن تصرف یکی از آن دو بر دیگری، نافذ است.

ص: ۲۴

۱- (۱) همان: ح ۵.

۲- (۲) ر. ک: مصباح الفقاهه ۳: ۲۴۷-۲۴۸.

۳- (۳) الروضه البهیة ۵: ۱۵۰ و ۴: ۱۰۵؛ مسالک الافهام ۴: ۱۶۱؛ ریاض المسائل ۹: ۲۵۵؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۴۲؛ امام خمینی قدس سره، کتاب البیع ۲: ۴۴۲.

۴- (۴) تحریر الاحکام الشرعیة ۳: ۴۳۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۱۳۵؛ الدروس الشرعیة ۳: ۱۹۲؛ کنز العرفان ۲: ۲۶۴-۲۶۵؛ ریاض المسائل ۸: ۲۲۰؛ امام خمینی قدس سره، کتاب البیع ۲: ۴۴۰ و ۴۴۲.

به عنوان مثال، هرگاه پدری خانه فرزندش را بفروشد و چند روز پس از آن، جد پدری خانه را به دیگری منتقل کند، فروش پدر مقدم است. همچنین است در موردی که جد پدری زودتر اقدام کند و پدر بعد از او به تصرف معارضی دست زند، زیرا با قبول ولایت پدر و جد پدری باید پذیرفت که با نخستین تصرف، موضوعی برای تصرف معارض دوم باقی نماند. (۱)

دشواری در جایی است که دو تصرف معارض، هم زمان صورت پذیرد، چرا که در این فرض، عامل زمان نمیتواند در رفع تعارض مؤثر باشد و صلاحیت پدر و جد پدری روبروی یکدیگر قرار میگیرد؛ پس چه باید کرد؟ آیا اعتبار هر یک از دو تصرف در اثر تعارض از بین می‌رود و در نتیجه هیچ کدام اعتبار ندارد، یا باید یکی از آن دو را مقدم داشت؟ در این باره احتمالاتی وجود دارد:

احتمال اول: ولایت پدر مقدم بر ولایت جد است. (۲)

احتمال دوم: تصرف جد مقدم می‌گردد. (۳)

احتمال سوم: چون ولایت هر دو پذیرفته شده و هیچ کدام بر دیگری رجحانی ندارد، در صورت تعارض باید هر دو از اثر بیفتند. (۴)

احتمال چهارم: در این که ولایت کدام یک مقدم است، باید از قرعه استفاده شود. (۵)

احتمال پنجم: تصمیم‌گیری در این مسأله با حاکم است و هرگونه مصلحت بدانند، عمل مینماید. (۶)

برخی از فقها نیز معتقدند، در این مسأله باید جانب احتیاط رعایت شود. (۷) آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: «باید به طوری که سود بیشتری به صغیر برسد و مصلحت وی

ص: ۲۵

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۰۲:۲۶.

۲- (۲) ر. ک: تذکره الفقهاء ۲: ۵۱۰.

۳- (۳) جامع المقاصد ۵: ۱۸۷؛ مسالک الافهام ۴: ۱۶۱-۱۶۲.

۴- (۴) جواهر الکلام ۱۰۲:۲۶؛ الروضه البهیة ۴: ۱۰۵-۱۰۶.

۵- (۵) المناهل: ۱۰۵.

۶- (۶) همان.

۷- (۷) تحریر الوسیله ۲: ۱۲، مسأله ۷.

کاملاً رعایت گردد، احتیاط شود»^(۱). توضیح و استدلال بر هر یک از این احتمالات از هدف این تحقیق، خارج است. لیکن دیدگاه اخیر موجه به نظر می‌رسد.

۴- ولایت پدر و جد پدری بر اموال کودک در حقوق مدنی

طبق ماده ۱۱۸۳ قانون مدنی «در کلیه امور مربوط به اموال و حقوق مالی مولی علیه، ولی، نماینده قانونی او میباشد».

و مقصود از نماینده قانونی، کسی است که قانون، او را نماینده قرار میدهد؛ بدون آن که منوب عنه در انتخاب او مداخله داشته باشد. نمایندگان قانونی عبارتند از: ولی، وصی، قیم و امین که در موارد معینی به نمایندگی از طرف دیگری، اعمالی را انجام میدهد و نتیجه آن اعمال برای آن ها میباشد. قیم و امین اگر چه از طرف دادگاه به عنوان نمایندگی محجور منصوب میگردند و پس از قبول، دارای سمت مزبور میشوند، ولی دادگاه با اجازه قانون، این سمت را به آن ها میدهد، بدون آن که منوب عنه مداخله داشته باشد.^(۲)

بنابراین ولی قهری (پدر و جد پدری) میتواند اموال منقول و غیر منقول محجور را بفروشد، مواد (۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی) اسناد و اشیای قیمتی مولی علیه را نزد دیگری ودیعه گذارد و پول را به بانک بسپارد، (ماده ۸۴) و نیز حق دارد دعوی مربوط به مولی علیه را به صلح خاتمه دهد (ماده ۱۲۴۲ قانون مدنی) اموال او را به رهن گذارد یا معامله ای کند که در نتیجه آن، مدیون مولی علیه شود (ماده ۱۲۴۱ قانون مدنی) برای او قرض بگیرد و در خرید و فروش با او طرف معامله شود.^(۳)

۵- ولایت وصی

این مسأله در فقه، مسلم و مورد توافق فقها است که با فوت پدر و جد پدری، وصی آن دو بر اموال صغار ولایت دارد. شیخ طوسی در این باره مینویسد: «کسانی که در امور

ص: ۲۶

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الحجر): ۳۰۲-۳۰۳.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵: ۲۱۴-۲۱۵.

۳- (۳) ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲: ۲۱۶.

مالی صغیر و مجنون دخالت دارند، پنج نفرند؛ از جمله، وصی، پدر و یا جد پدری است»^(۱). ابن حمزه در وسیله میگوید: «تصرف در اموال یتیم جایز نیست مگر برای سه نفر، اول ولی یتیم که جد اوست، سپس وصی و آن کسی است که پدر یتیم او را منصوب نموده است سوّم حاکم»^(۲). مشابه چنین مطالبی در عبارات دیگر فقها^(۳) نیز دیده میشود.

۶- ادلّه فقهی ولایت وصی بر اموال صغار

الف: سیره مستمرّه متشرّعین^(۴).

سیره و رویه همیشگی اهل شرع بر پذیرش و اجرای ولایت وصی نسبت به اموال کودکان است.

ب: اطلاقات ادلّه نفوذ وصیت

با این تقریر که ادلّه وصیت به تجارت در اموال کودکان، حتی بعد از موت پدر و جد پدری را نیز شامل میگردد^(۵) البته بر این استدلال ایراد شده که در ادلّه وصیت چنین اطلاقی وجود ندارد^(۶).

ج: اجماع

بعضی از فقیهان در این باره ادعای اجماع کرده اند^(۷).

د: اخبار

دلیل اصلی در این مسأله، روایاتی است که در حدّ استفاضه اند، به عنوان نمونه:

۱- در روایت معتبر، محمد بن مسلم نقل میکند، از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردی نسبت به اموال فرزندان خود به دیگری وصیت کرده و در هنگام وصیت به او اجازه داده

ص: ۲۷

۱- (۱) المبسوط ۲: ۲۰۰.

۲- (۲) الوسيله الى نيل الفضيله: ۲۷۹.

۳- (۳) ر. ک: شرائع الاسلام: ۱۵: ۲؛ تحریر الاحکام الشرعیّه ۲: ۵۴۱؛ مسالک الافهام ۳: ۱۶۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۴۴۶؛ تحریر الوسيله ۲: ۱۲.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۱: ۱۲۶.

۵- (۵) موسوعه الامام الخویی ۳۱: ۱۶۴-۱۶۵.

۶- (۶) همان.

۷- (۷) ریاض المسائل ۸: ۲۲۰؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۱۲۶ و ۲۱۳.

در اموال آن ها دخالت نموده، داد و ستد نماید و سود حاصل از آن برای طرفین باشد؟ حضرت فرمود: جایز است و هیچ منعی ندارد، زیرا پدر آنان هنگامی که زنده بود، اجازه داده است. «فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ مِنْ أَجْلِ أَنَّ أَبَاهُمْ قَدْ أَذِنَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَهُوَ حَيٌّ» (۱) امام خمینی

قدس سره در توضیح این روایت، میگوید: «تعلیلی که در ذیل روایت آمده، دلالت دارد بر این که اذن و اجازه پدر موجب صحت معاملات انجام شده بر اموال صغیر میگردد، اعم از این که در زمان حیات پدر واقع شود، مانند این که کسی را برای انجام آن، وکیل خود قرار دهد، یا بعد از ممات او، به موجب وصیت و اجازه قبلی» (۲).

۲- در روایتی صحیح پیرامون تفسیر آیه ۶ سوره نساء (که مسائل اموال ایتم را بیان مینماید) عبدالله بن سنان میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، در جمله (فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ) ۳- هر کس فقیر است باید مطابق عرف از آن اموال بردارد، چه کسی مقصود است؟ حضرت فرمود: معنای معروف، فوت مورد نیاز است و مقصود از کسی که در اموال ایتم دخالت مینمایند، وصی یا قیم است که به طور شایسته آن را سامان دهد مینماید. «الْمَعْرُوفُ هُوَ الْقَوْتُ وَإِنَّمَا عَنَى الْوَصِيَّ أَوْ الْقَيِّمَ فِي أَهْوَالِهِمْ وَمَا يُصْرِحُهُمْ» (۳) استاد محمد جواد فاضل در توضیح این حدیث مینویسد: «از این روایت استفاده میشود، ولایت بر اموال صغار برای وصی ثابت است، اعم از این که موصی در این ارتباط وصیت نموده باشد یا خیر».

(۴) در روایت معتبر دیگری، اُبی الربیع میگوید: این مسأله از امام صادق علیه السلام سؤال شد، کسی که دارای فرزندان صغیر است، فوت نموده و برادرش را وصی خود قرار میدهد. این ایتم مالک اموالی میباشد، آیا جایز است وصی با آن اموال داد و ستد نماید؟ حضرت فرمود: «نَعَمْ كَمَا يَعْمَلُ بِمَالِ غَيْرِهِ وَالزُّيْحُ بَيْنَهُمَا» آری، همان گونه که با اموال دیگران داد

ص: ۲۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۲۷:۱۹، باب ۹۲ من کتاب الوصایا، ح ۱.

۲- (۲) کتاب البیع ۴۳۶:۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۵۰:۱۷، باب من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

۴- (۴) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۲: ۲۲۷.

و سستد مینماید و سود حاصل از آن بین هر دو (وصی و ایتم) تقسیم میشود. سؤال شد آیا اگر در انجام معامله، اموال ایتم تلف گردد، وصی ضامن است؟ حضرت فرمود: در صورتیکه با رعایت مصلحت، معامله انجام شده باشد، ضامن نیست. «قَالَ: لَا إِذَا كَانَ نَاطِرًا لَهُ»^(۱)؛ این روایت به روشنی بر ولایت وصی بر اموال صغار دلالت دارد.

۷- ولایت وصی بر اموال صغار در حقوق مدنی

یکی از اختیارات ولی قهری این است که میتواند برای محجور تحت ولایت خود، وصی تعیین کند تا پس از فوت او امور محجور را اداره نماید.

ماده ۱۱۸۸ قانون مدنی در این خصوص مقّرر میدارد: «هر یک از پدر و جدّ پدری بعد از وفات دیگری میتواند برای اولاد خود که تحت ولایت او میباشند، وصی معین کند تا بعد از فوت خود، در نگهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید».

هم چنین ماده ۱۱۸۹ قانون مدنی میگوید: هیچ یک از پدر و جدّ پدری نمیتواند با حیات دیگری برای مولی علیه خود وصی معین کند».

بنابراین ولی قهری در صورتی میتواند برای سرپرستی محجور تحت ولایت خود، وصی تعیین کند که ولی قهری دیگری وجود نداشته باشد. پس اگر پدر یا جدّ پدری در زمان حیات دیگری وصی معین کند، عمل او بیاثر و لغو خواهد بود، زیرا با بودن ولی قهری، دیگری نمیتواند سمت وصی داشته باشد.^(۲)

۸- ولایت وکیل پدر، و یا جدّ پدری

پدر و جدّ پدری میتوانند در زمان حیات خود، فرد یا افرادی را وکیل خویش قرار دهند تا در امور مالی صغار دخالت نماید. این مسأله مورد توافق فقها^(۳) است. محقق حلی در

ص: ۲۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۸۹:۹، باب ۲ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۶.

۲- (۲) ر. ک: سید حسین صفایی، اسدالله امامی، حقوق خانواده (قرابت و نسب و آثار آن) ۱۷۳:۲؛ ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲۳۹:۲-۲۴۰.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیّه ۳۱:۳؛ جامع المقاصد ۱۸۹:۸؛ مجمع الفائده و البرهان ۹:۴۹۰ و ۴۹۴؛ تحریر الوسیله ۳۸:۲، مسأله ۱۸.

این باره مینویسد: «پدر و جدّ پدری میتوانند فردی را به نیابت از کودک صغیر، وکیل بگیرند تا در امور مالی وی دخالت نمایند».^(۱)

دلیل این حکم، اطلاق ادلّه وکالت است. مانند این که امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر کسی مردی را برای انجام امری از امور، وکیل خود قرار دهد، وکالت در حق او ثابت و استمرار مییابد تا موکّل به وی اعلام نماید او را از وکالت خود عزل نموده است «مَنْوَكَلَ رَجُلًا عَلَى إِمضَاءِ اِمْرِ مِنَ الْأُمُورِ فَالْوَكَالَةُ ثَابِتَةٌ أَيْدًا حَتَّى يُعْلِمَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْهَا».^(۲) اطلاق و عموم این روایت شامل مسأله مورد بحث نیز میگردد.

۹- ولایت حاکم

در فقه امامیه، حاکم شرع (فقیه جامع الشرایط) در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام بر اموال صغاری که برای آنها ولی شرعی نباشد (ایتام)، ولایت دارد، این حکم مورد توافق فقیهان^(۳) است و کسی در آن تردید ننموده است.

شیخ طوسی در این باره مینویسد: «کسی که متولّی امور مالی یتیم باشد، برای او جایز است با رعایت مصلحت، با مال یتیم تجارت نماید، اعمّ از این که ولی پدر باشد یا جدّ پدری یا وصی یا حاکم و یا امین حاکم».^(۴)

هم چنین محقّق حلّی میگوید: «ولایت در اموال طفل و مجنون برای پدر و جدّ پدری است و اگر این دو نباشند، وصی آنها و اگر وصی نیز نباشد، برای حاکم شرع است».^(۵)

محقّق کرکی این مسأله را مورد اتفاق فقهها میدانند؛^(۶) برخی نیز آن را از ضروریات فقه دانسته اند به نحوی که نیاز به دلیل ندارد.^(۷)

ص: ۳۰

۱- (۱) شرائع الاسلام: ۲: ۱۹۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۱۶۱، باب ۱ من کتاب الوکاله، ح ۱.

۳- (۳) النهایه: ۳۶۱؛ السرائر ۲: ۲۱۱؛ کشف الرموز ۱: ۵۵۴؛ ارشاد الاذهان ۱: ۳۶۰ و ۳۹۷؛ عوائد الایام: ۵۵۵؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۶۲۳ و ۶۷۳ الی ۶۷۵.

۴- (۴) المسوّط ۲: ۱۶۲.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۱۰۲-۱۰۳.

۶- (۶) رساله صلاه الجمعه ۱: ۱۴۲.

۷- (۷) جواهر الکلام ۲۶: ۱۰۳.

مرحوم امام خمینی قدس سره هم بر این عقیده است که ولایت فقیه بعد از تصوّر اطراف آن، از امور نظری و استدلالی که نیاز به اقامه برهان داشته باشد، نیست، بلکه واضح و روشن است.^(۱)

۱۰- ادله ولایت حاکم بر اموال ایتم

علاوه بر ادله ای که در گفتار سوم اول کتاب (کلیات) ذکر شد، بعضی از ادله به صورت خاص بر ولایت حاکم بر اموال ایتم دلالت دارند، از جمله، آیه شریفه قرآن که میفرماید: «به مال یتیم جز به بهترین وجه نزدیک نشوید. (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)». (۲)

این آیه خطاب به جمیع مؤمنین است و میفرماید: به اموال ایتم نزدیک نشوید و هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نداشته باشید، مگر به نحو پسندیده که به مصلحت صغیر باشد، بدین جهت این آیه شریفه به مقتضای استثنایی که در آن وجود دارد (إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) دلیل است بر این که تصرف در اموال ایتم در صورتیکه با رعایت مصلحت آنها و به طور پسندیده صورت پذیرد، جایز است و قدر متیقن از آن، فقیه جامع شرایط است، بلکه به مقتضای این آیه برای غیر فقیه نیز با اذن و اجازه فقیه، دخل و تصرف در اموال ایتم با رعایت مصلحت آنها جایز است.^(۳)

۱۱- ولایت قضات و مؤمنین عادل بر اموال ایتم

ذکر دیدگاه های فقیهان در این باره و نیز ادله فقهی هر دو حکم، در بحث کلی ولایت قضات و عدول مؤمنین در گفتار سوم بخش اول کتاب (کلیات) گذشت، به جهت پرهیز از طولانی شدن؛ از توضیح بیش تر در این بخش خودداری میشود.

۱۲- ولایت حاکم و قضات در حقوق مدنی

همان گونه که پیش تر اشاره شد، در حقوق مدنی بحث از ولایت حاکم به طور خاص مطرح نشده، بلکه با عنوان «اختیارات دادگاه و دادستان» بحث شده است و اگر در

ص: ۳۱

۱- (۱) کتاب البیع ۲: ۴۶۷.

۲- (۲) سوره انعام ۶: ۱۵۲؛ سوره اسراء ۱۷: ۳۴.

۳- (۳) عوائد الایام: ۵۵۵.

کتاب هایی که در توضیح مباحث حقوقی تدوین گردیده، به ولایت حاکم اشاره شده، در حقیقت بیان نظریه فقهی و ذکر دیدگاه فقیهان است.

به هر حال مباحثی که در حقوق پیرامون اختیارات دادگاه در امور ایتم مطرح شده تحت عنوان «ولایت و یا اختیارات قاضی (دادگاه) در حقوق مدنی»، «ولایت و اختیارات قیم در حقوق مدنی»، «دادگاه صالح برای نصب قیم» در بخش اول کتاب «کلیات» ذکر شد، از این رو، در این بخش از توضیح بیش تر خودداری میشود.

۱۳- شرایط ولایت اولیا بر اموال صغار

اعمال ولایت اولیا (اعم از پدر، جد پدری، وصی، حاکم، قیم و عدول مؤمنین) بر اموال و ایتم مشروط به شرایطی است که عبارتند از:

الف: عدم مفسده

برخی از فقها^(۱) معتقدند: در تصرفات ولی در اموال کودک، عدم مفسده شرط است، به تعبیر دیگر، عدم ضرر بر کودک. عمده دلیل این دیدگاه، روایات است، از جمله در حدیث صحیح، ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام، نقل میکند و او از قول جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله که به مردی فرموده است: تو و آن چه از اموال داری در ملک پدرت میباشد، سپس امام باقر علیه السلام فرمود: دوست ندارم پدر از اموال فرزندش بیش از نیاز بردارد، زیرا خداوند فساد را دوست ندارد. «مَا أُجِبُّ [تُجِئُ ل] أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ ابْنِهِ إِلَّا مَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ وَمِمَّا لَا يَبْدُ مِنْهُ (وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقَسَادَ)» (۲) (۳).

کلام امام باقر علیه السلام: «دوست ندارم پدر از اموال فرزند بیش از نیاز استفاده کند»، هر چند به تنهایی دلالت بر حرمت ندارد، ولیکن به قرینه استشهاد امام علیه السلام به آیه قرآن که میفرماید: «خداوند فساد را دوست ندارد»، دلالت بر حرمت دارد، زیرا فساد دو قسم نیست که بخشی از آن مکروه و بخشی دیگر حرام باشد، بلکه تماماً حرام است.

ص: ۳۲

۱- (۱) جواهر الکلام ۳۳۲:۲۲ و ۲۹۷:۲۸؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۴۰؛ محقق نائینی، المکاسب والبیع ۲: ۳۳۱؛ امام خمینی، کتاب البیع ۲: ۴۵۶؛ مصباح الفقاهه ۳: ۲۶۰.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۰۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۷: ۲۶۳، باب ۷۸ من ابواب مایکتسب به، ح ۲.

به تعبیر دیگر، تعلیلی که در روایت آمده است، یعنی استشهاد امام علیه السلام به کلام خداوند متعال، شامل مسأله مورد بحث نیز می‌باشد، و از آن استفاده می‌شود تصرف ولی در اموال کودک در صورتیکه مفسده ایجاد کند (مضّر باشد) باطل و حرام است، بنابراین عدم ضرر و مفسده، شرط است؛ و روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد(۱).

ب: وجود مصلحت

دیدگاه مشهور فقیهان این است که باید تصرفات ولی در امور مالی صغار علاوه بر عدم مفسده، دارای مصلحت باشد و چنان که برخلاف مصلحت، دخالتی انجام شود غیر مؤثر و باطل است.

شیخ طوسی در این باره مینویسد: «تمام کسانی که بر اموال صغیر ولایت دارند، تصرفات و دخالت آنان صحیح نیست، مگر این که با حفظ احتیاط و سود صغیر و موکلی علیه انجام شود، زیرا ولایت آنان به همین دلیل قرار داده شده است، بنابراین اگر تصرفات آنان به سود صغار نباشد، باطل و غیر نافذ است، چون برخلاف فلسفه ولایت می‌باشد(۲). ابن ادریس در سرائر این دیدگاه را مقتضای مذهب تشیع میدانند(۳).

بسیاری از فقها مانند علامه حلی(۴)، محقق(۵)، شهید اول(۶) و شهید ثانی(۷)، محقق کرکی(۸) و دیگران(۹)، بر لزوم رعایت این شرط تصریح نموده اند.

صاحب مفتاح الکرامه در مسائل مربوط به رهن اموال صغیر نگاشته است: «نتیجه مجموع عبارات فقها و مقتضای اصول مذهب تشیع این است که برای ولی صغیر

ص: ۳۳

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷: ۲۶۵، باب ۷۸ من ابواب ما یکتسب به، ح ۵۸ و ۲۱: ۱۴۰، باب ۴۰ من ابواب نکاح العیید والاماء، ح ۱ و ۳-۴: ۹۶، باب ۱۱، ح ۲. ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۲: ۲۰۸ و بعد از آن.

۲- (۲) المبسوط ۲: ۲۰۰.

۳- (۳) السرائر ۱: ۴۴۱.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۲: ۱۳۵؛ ارشاد الاذهان ۱: ۳۶۰.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۷۸-۷۹ و ۱۷۱.

۶- (۶) اللمعه الدمشقیه: ۸۰؛ الدروس الشرعیه ۳: ۳۱۸ و ۴۰۳.

۷- (۷) مسالک الافهام ۳: ۱۶۶؛ ۴: ۳۳ و ۵: ۱۳۶.

۸- (۸) جامع المقاصد ۵: ۷۲.

۹- (۹) مجمع الفائدة والبرهان ۴: ۱۴؛ کفایه الاحکام ۱: ۴۵۴ و ۵۵۸؛ ۲: ۴۴۳؛ ریاض المسائل ۹: ۲۰۹.

جایز است که مال صغیر را رهن بگذارد یا در اموال او رهن بپذیرد، به شرط این که کاملاً جانب احتیاط را رعایت نموده و مصلحت صغیر را در نظر بگیرد. (۱)

ادله اعتبار مصلحت در تصرفات پدر و جد پدری

فقها برای اثبات این دیدگاه که ولایت اولیا بر اموال صغار، مشروط به رعایت مصلحت آنان میباشد، ادله ای به قرار زیر ذکر نموده اند:

۱. حکمت جعل ولایت

حکمت جعل ولایت برای پدر و جد پدری و... جلب منافع طفل و دفع ضرر از آنان است و اگر این مقصود رعایت نشود، دخالت آنان جایز نیست. (۲)

لیکن این استدلال در صورتی تمام است که ولایت فقط با توجه به مصلحت موئلیعیه، جعل و اعتبار شده باشد، در حالیکه چنین نیست، زیرا چه بسا در بعضی موارد، مصلحت ولی نیز مورد توجه باشد.

۲. اجماع

صاحب مفتاح الکرامه در شرح کلام علامه (۳) مینویسد: ظاهر عبارت نشان میدهد این مسأله از مسائلی است که در آن اختلافی بین مسلمانان نیست، (۴) البته برخی از فقها بر اثبات این اجماع تردید نموده اند. (۵)

۳. کلام خداوند

در قرآن کریم میخوانیم: (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ۶. هرگز به مال یتیم نزدیک نشوید (هیچ گونه دخل و تصرفی در آن نداشته باشید) مگر به صورتی که بهتر از آن نباشد.

ص: ۳۴

۱- (۱) مفتاح الکرامه ۱۵: ۳۴۳.

۲- (۲) ر. ک: مصباح الفقاهه ۳: ۲۶۳.

۳- (۳) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۴۳-۲۴۴.

۴- (۴) مفتاح الکرامه ۱۶: ۹۰.

۵- (۵) مصباح الفقاهه ۳: ۲۶۳.

در تفسیر این آیه، شیخ طبرسی در مجمع البیان مینویسد: مقصود از این که خداوند میفرماید، به مال یتیم نزدیک نشوید، یعنی هیچ گونه تصرفی در آن ننمایید و ذکر مال یتیم، به این دلیل است که او توانایی دفاع از خویش و مال خود را ندارد و چه بسا ممکن است دیگران به مال او طمع ورزند و بر آن مسلط گردند، بدان جهت خداوند از مال یتیم سخن به میان آورده و گرنه دخالت در اموال همه صغار باید به شیوه احسن و روش شایسته صورت پذیرد.^(۱)

همچنین محقق اردبیلی، آیه مذکور را این گونه معنی نموده است: «به اموال ایتم به هیچ وجه نزدیک نشوید و در آن دخل و تصرفی ننمایید، مگر به طوری که عقلا آن را احسن بدانند، مثل این که آن را حفظ نمایند و خرابی آن را تعمیر و در جهت نمو و بارور شدن آن بکوشید و به طور کلی تصرفی که عقل سلیم آن را نیک شمرده. وی در پایان اضافه میکند، آن چه گفته شد مقتضای فهم بیش تر عقلا است.^(۲)»

خلاصه این که، دخالت در اموال ایتم اگر با رعایت مصلحت نباشد، تصرف، پسندیده نیست و به مقتضای این آیه شریفه، جایز نمیباشد، زیرا از آن نهی شده است. با عنایت به این که اطلاق آیه، کودکی که مادرش فوت کرده را نیز شامل میگردد، از آن استفاده میشود که این حکم نسبت به پدر و جد پدری و دیگر اولیا جاری است.

به هر صورت، این آیه اطلاقات ادله ای را که دلالت بر اثبات ولایت پدر و جد پدری و دیگر اولیا به طور مطلق - حتی باعدم رعایت مصلحت - دارند، مقید میسازد.

در آیه دیگری، خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمده است: درباره یتیمان از تو سؤال میکنند، بگو اصلاح کار آنان بهتر است و اگر زندگی و اموال آنان را با زندگی و اموال خود مخلوط نمایم، مانعی ندارد، آن ها برادر دینی شما هستند و همچون برادر با آنها زندگی کنید، خداوند مفسدان را از مصلحان باز میشناسد. (وَ تَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ).^(۳)

ص: ۳۵

۱- (۱) مجمع البیان ۴: ۱۹۳.

۲- (۲) زبده البیان (۱-۲): ۵۰۱.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۲۲۰.

در شأن نزول این آیه، از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ۱ و آیه (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصِيرُونَ سَعِيرًا) ۲ یعنی کسانی که اموال یتیمان را به ظلم میخورند تنها آتش میخورند و به زودی به آتش سوزان میسوزند، نازل شد، مردمانی که یتیم در خانه داشتند از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند و حتی گروهی از آنان، آن ها را از خانه بیرون کردند و آنانی که بیرون نکردند، آب و غذای او را از مال خود یتیم تهیه میکردند تا با غذای خودشان مخلوط نشود.

همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند. این عمل برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلاتی به بار میآورد، از این رو خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند و از این طرز عمل سؤال کردند، در پاسخ آنها، آیه مورد بحث نازل شد (۱) و به مسلمانان اجازه داد زندگی مشترک و مخلوط نمودن اموال یتیمان با اموال خود و به طور کلی دخالت در اموال آنها مانعی ندارد و شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت سرپرستی یتیمان و آنها را به حال خود واگذار کردن نارواست، بلکه باید سرپرستی آنان پذیرفته شود و کارشان سامان یابد، به شرط آن که با نظر مصلحت مدار رفتار شود.

شیخ طوسی میگوید: «از آیه استفاده میگردد، خداوند به مؤمنین اجازه داده در اموال و خوراک و پوشاک و مانند آن، با یتیمان شریک شوند؛ به شرط این که مصلحت یتیم رعایت گردد» (۲).

و در مجمع البیان هم آمده است: (إِضْلَاحٌ لَهُمْ) یعنی اصلاح اموال و رعایت مصلحت آنها با مشارکت در اموالشان (۳) قریب به همین مضمون را دیگر مفسرین از آیه برداشت نموده اند (۴).

ص: ۳۶

۱- (۳) تفسیر مجمع البیان ۳: ۲۶-۲۷؛ تفسیر القمی ۱: ۱۳۲؛ تفسیر نمونه ۲: ۱۱۷.

۲- (۴) تفسیر التبیان ۲: ۲۱۵.

۳- (۵) مجمع البیان ۲: ۸۲-۸۳.

۴- (۶) جصاص، احکام القرآن ۱: ۴۵۲؛ محمد علی سائیس، تفسیر آیات الاحکام ۱: ۱۲۶.

نتیجه این که آیه شریفه دلالت دارد بر این که دخل و تصرف در اموال صغار در صورتیکه با رعایت مصلحت همراه باشد، جایز است.

۴. اخبار مستفیضه

روایات متعددی در این باره وجود دارد، به عنوان نمونه در حدیث صحیح، فرزند رثاب میگوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم، مردی که با من قرابت داشته، از دنیا رفته است، در حالیکه فرزندان صغیر و خدمتگزارانی از مرد و زن، از او باقی مانده و به کسی وصیت نکرده است، نظر شما در مورد کسانی که کنیزان او را، میخرند و از آنان صاحب فرزند میشود، چیست؟ و حکم معامله با اموال این شخص با این که فرزندان صغیر دارد و وصیت ننموده، چیست؟ امام علیه السلام فرمود: اگر برای صغار ولی باشد که در امور آنها دخالت کند و با رعایت مصلحت، انجام وظیفه نماید، در نزد خداوند مأجور است و منعی ندارد. «فَقَالَ: إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَظَرَ لَهُمْ، كَانَ مَأْجُورًا فِيهِمْ». دوباره از حضرت سؤال کردم، نظر شما در مورد کنیزان، که افرادی آن ها را میخرند و از آنها صاحب فرزند میشود، چیست؟ امام فرمود: در صورتیکه قیم بر ایتم گمارده شده، با رعایت مصلحت به فروش آنها اقدام نماید، منعی ندارد و کودکان بعد از بلوغشان نمیتوانند آن چه را قیم با رعایت مصلحت انجام داده است، رد نمایند. «قَالَ: لَا بَأْسَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَتِيمَ لَهُمُ النَّاطِرُ فِيمَا يُضْرِبُ لَهُمْ وَلَيْسَ لَهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا عَمَّا صَبَّحَ الْقَتِيمُ لَهُمُ النَّاطِرُ فِيمَا يُضْرِبُ لَهُمْ». مورد سؤال در روایت، مربوط به صغار یتیمی است که پدر و وصی پدر و همچنین جد پدری نداشته باشند، در این مورد، امام علیه السلام میفرماید: اگر برای آنها ولی باشد که با رعایت مصلحت دخالت نماید، منعی ندارد.

مقصود از جمله «نَظَرَ لَهُمْ» این است که معامله با ملاحظه سود و مصلحت یتیم، انجام میشود. هم چنین مفهوم شرط در جمله اخیر «لَا بَأْسَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَتِيمَ لَهُمُ النَّاطِرُ فِيمَا يُضْرِبُ لَهُمْ» دلالت دارد بر این که «بأس» یعنی عذاب الهی، در انتظار کسی است که بدون رعایت مصلحت یتیم، دخالت در اموال او داشته باشد.

ص: ۳۷

امام خمینی قدس سره در برداشت از این روایت مینویسد: تکرار «تَنْظُرُ لَهُمْ»، «التَّائِبُ فِيْمَا...» دلیل است بر این که امام علیه السلام، عنایت خاصی داشته که صرف قیومت و انجام معامله در اموال یتیم، کفایت نمیکند، بلکه قیّم موظّف است با در نظر گرفتن مصلحت یتیم، به انجام معامله با اموال وی، مبادرت نماید.^(۱)

در روایت دیگری راوی (عبدالله بن یحیی الکاهلی) میگوید: شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، ما در خانه برادرمان رفت و آمد میکنیم که ایتمای از او باقی مانده و خدمتگزارانی نیز دارد، بر فرش آنان مینشینیم، از آب منزلشان میآشامیم و خدمتگزارشان به ما خدمت میکند و چه بسا برای آنان خوراک میبریم و خود نیز در منزل آنان غذا میخوریم و یا از غذای آنان میخوریم، در این باره چگونه باید رفتار کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: اگر در رفت و آمد شما برای آنان منفعت است، منعی ندارد، و اگر ضرر است جایز نیست. «فَقَالَ: إِنْ كَانَ فِي دُخُولِكُمْ عَلَيْهِمْ مَنُفَعَةٌ لَهُمْ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ ضَرَرٌ فَلَا...»^(۲) از روایت استفاده میشود، رفت و آمد در خانه یتیم و تصرف در اموال او در صورتیکه برای یتیم منفعت داشته باشد، منعی ندارد.

^(۳) این تعبیر، عبارت دیگری از رعایت مصلحت یتیم است.

و روایات دیگری^(۴) هم وجود دارد که به جهت پرهیز از طولانی شدن، از ذکر آنها خودداری میشود.^(۵)

۵. اصل

اصل اولیه اقتضا دارد که هیچ کس حق دخالت در اموال دیگری ندارد، به ویژه یتیم که قادر به دفاع از خود نیست، مگر این که یقین برخلاف این اصل پیدا شود و یقین

ص: ۳۸

۱- (۱) کتاب البیع ۵۳۴:۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۴۸:۱۷-۲۴۹، باب ۷۱ من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

۳- (۳) امام خمینی، کتاب البیع ۵۳۴:۲-۵۳۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۴۹:۱۷، باب ۷۱ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲؛ ۲۵۵؛ ۷۳، ح ۳ و ۵؛ الفقه المنسوب للامام الرضا علیه السلام: ۳۳۳.

۵- (۵) ر. ک به موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۲۷۳:۲ و بعد از آن.

برخلاف اصل اولی در صورتی پیدا میشود که دخالت با رعایت مصلحت صورت پذیرد، زیرا دلیلی که بتواند اثبات نماید رعایت مصلحت لازم نیست، وجود ندارد. (۱)

ج: رعایت اصلحیت

بعضی از فقیهان معتقدند، در دوران بین مصلحت و اصلحیت (رعایت مصلحت و سود بیش تر برای یتیم) لازم است، اصلح انتخاب شود، بنابراین در جایی که تصرف خاصی در اموال ایتام دارای مصلحت و سود است، ولی ممکن است به صورت دیگری دارای سود بیش تر باشد، در این گونه موارد لازم است آن چه اصلح است صورت پذیرد و تصرف مصلحت کفایت نمیکند، زیرا معامله با سود کم تر موجب نادیده گرفتن بخشی از منافع یتیم میگردد که دلیلی برجواز آن وجود ندارد. (۲)

د: اعتبار عدالت ولی

در این که آیا علاوه بر رعایت مصلحت کودک توسط ولی، عدالت وی نیز شرط است، به گونه ای که تصرفات ولی فاسق بی تأثیر باشد یا خیر، دو دیدگاه مطرح شده است:

۱ - برخی از فقها مانند، فخر المحققین (۳)، آن را لازم دانسته است، مستند این قول، (۴) و جوهی است که از آن ها جواب داده شده است. (۵)

۲ - دیدگاه دوم که در بین فقها مشهور است، بلکه اکثریت قریب به اتفاق، آن را پذیرفته اند، (۶) عدالت را شرط ندانسته اند و دلیل آن را علاوه بر اصل

ص: ۳۹

۱- (۱) هدایه الطالب الی اسرار المكاسب ۲۳۸:۳-۲۳۹.

۲- (۲) ر. ك: القواعد والفوائد ۱:۳۵۲، قاعدة ۱۳۳؛ محقق اصفهانی، حاشیه كتاب المكاسب ۲:۴۳۳-۴۳۴؛ آیت الله اراکی، كتاب البیع ۲:۴۰-۴۱؛ نهج الفقاهه: ۳۱۲-۳۱۳؛ تراث الشيخ الاعظم، كتاب المكاسب ۳:۵۸۰.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۲:۶۲۷-۶۲۸؛ همچین در مفتاح الكرامه ۱۶:۸۱، این قول به صاحب الوسيله نسبت داده شده که با بررسی یافت نشد.

۴- (۴) ارشاد الطالب ۳:۷۷؛ تراث الشيخ الاعظم، كتاب المكاسب ۳:۵۳۶.

۵- (۵) امام خمینی قدس سره كتاب البیع ۲:۴۹۹-۴۵۰؛ آیت الله اراکی، كتاب البیع ۲:۱۰؛ محقق اصفهانی، حاشیه كتاب المكاسب ۲:۳۷۱-۳۷۲؛ ارشاد الطالب ۳:۹۳؛ المناهل: ۱۰۶.

۶- (۶) شرائع الاسلام ۲:۱۴؛ ارشاد الاذهان ۱:۳۶۰؛ الدروس الشرعیة ۳:۱۹۲؛ محقق نائینی، المكاسب والبیع ۲:۳۳۰؛ تفصیل الشرعیة (كتاب الحجر): ۳۰۱.

عدم (۱) و این که اگر شرط بود، بیان میشد، در حالیکه چنین نشده است (۲)، اطلاعات دانسته اند.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: مقتضای اطلاق ادله (۳)، ثبوت ولایت پدر و جد پدری است و مقتید به عدالت آن ها نیست، چنان که در مؤمنین نیز این گونه میباشد؛ بنابراین اگر مؤمنی، فاسق بود یا در حین انجام مسئولیت فاسق شد، فسق او موجب سقوط ولایت وی نمیگردد، به طوری که اگر در تصرفات خود نسبت به اموال کودک مصلحت را رعایت نمود، به دلیل این که فاسق است بی‌تأثیر باشد و مانند دخالت کسی باشد که شرعاً ولایت ندارد، بلکه با رعایت مصلحت، دخالت آنان صحیح است هر چند فاسق باشند (۴).

۱۴- احراز مصلحت یا عدم مفسده

در بحث از اعتبار مصلحت یا کفایت عدم مفسده (عدم ضرر) در نفوذ تصرفات پدر و جد پدری، فقها به نکته ظریفی اشاره نموده اند و آن این که آیا فقط شرط است، مصلحت یا عدم مفسده احراز شوند، هر چند در متن واقع چنین نباشد؛ بنابراین اگر برای ولی احراز شد فروش مال صغیر دارای مصلحت است و در متن واقع چنین نبود، معامله باطل نیست، بلکه نافذ است، یا این که باید در عالم واقع، این شرط وجود داشته باشد؛ بنابراین اگر فروش مال صغیر برای او مضر باشد، معامله آن باطل است، هر چند ولی در حین فروش، علم به ضرر پیدا نکند و یا این که هر دو شرط لازم است، یعنی باید در واقع دارای مصلحت باشد، ولی نیز علم به آن پیدا کند.

از بعضی از ادله (۵)، نظریه دوم استفاده میشود، یعنی وجود مصلحت یا عدم مفسده واقعی و علم به آن توسط ولی شرط است (۶).

ص: ۴۰

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۲۳۲:۹.

۲- (۲) جامع المقاصد ۲۷۶:۱۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۲۷:۱۹، باب ۹۲ من کتاب الوصایا ۱-۲؛ ۱۷۸-۱۸۰، باب ۴ من کتاب الوقوف والصدقات، ح ۱، ۵.

۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحج): ۳۰۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۶۳:۱۷، باب ۷۸ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۲: ۲۱۹-۲۲۰.

۱۵- عدم نفوذ تصرفات خالی از مصلحت

این پرسش مطرح است در مواردی که اولیا برخلاف مصلحت مولی علیه در اموال او تصرفاتی داشته باشند، مانند این که مال او را به قیمت کم تر از قیمت واقعی بفروشند یا به قیمت گزاف خریداری کنند و یا خانه او را به کم تر از اجاره المثل اجاره دهند، این گونه اعمال حقوقی، آیا باطل هستند یا غیر نافذ؟

برخی از فقها، به عدم نفوذ چنین تصرفاتی تصریح کرده اند.^(۱) برخی دیگر، از بطلان و عدم صحت سخن گفته اند.^(۲)

به نظر میرسد که عمل ولی قهری که برخلاف مصلحت صغیر انجام شده است، غیر نافذ باشد نه باطل، زیرا در واقع چنین معامله ای بدون اختیار انجام شده و فضولی و غیر نافذ به شمار می آید و به نظر اکثر فقهای امامیه، در معامله فضولی شرط نیست که اجازه کننده در حین عقد دارای حق اجازه و اهلیت تصرف باشد؛ ضمن این که عدم نفوذ با مصلحت مولی علیه هم سازگارتر است، چون به او و یا نماینده شرعی او، امکان می دهد که اگر در نتیجه تغییر شرایط و اوضاع، تنفیذ معامله به مصلحت باشد، آن را تنفیذ نمایند.

مسئله دیگری که در این جا مطرح میشود، این است که اگر مولی علیه پس از رشد به لحاظ این که ولی، مصلحت او را رعایت نکرده است، مدعی بطلان معامله او شد، چه باید کرد؟

ظاهر این است که در این جا باید قول ولی قهری مقدم باشد، زیرا ظاهر حال این است که او نسبت به مولی علیه دلسوز است و در جهت رعایت مصلحت و اصلاح امور وی دخالت نموده است، بنابراین مدعی بطلان باید برای اثبات ادعای خود، بینه بیاورد.^(۳) یا با دلیل قطعی دیگری که مورد قبول محاکم شرعی است، مدعی خود را اثبات نماید.

۱۶- رعایت مصلحت طفل (مولی علیه) در حقوق مدنی

قسمت اول ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی اصلاحی سال ۱۳۷۹ در باره رعایت مصلحت چنین مقرر میدارد: «هرگاه ولی قهری طفل، رعایت غبطه صغیر را ننماید و مرتکب اقداماتی

ص: ۴۱

۱- (۱) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۵۳۹؛ منیه الطالب ۲: ۲۳۰.

۲- (۲) جامع المقاصد ۵: ۱۸۷؛ مفتاح الکرامه ۱۶: ۹۰.

۳- (۳) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۵۰؛ جامع الشتات ۲: ۴۶۰.

شود که موجب ضرر مولی علیه گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی پس از اثبات، دادگاه، ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور مالی طفل، فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین مینماید...».

هم چنین رعایت این شرط، از مواد ۷۹، ۸۰، ۸۱ و ۸۳ قانون امور حسبی نیز استنباط میگردد، هر چند بدان تصریح نشده است. و نیز ملاک ماده ۶۶۷ قانون مدنی راجع به وکالت هم در این خصوص قابل استناد میباشد.

وانگهی میتوان گفت که طبق قاعده عقلی، کسی که به نمایندگی دیگری، عملی انجام میدهد باید در حدود متعارف اقدام کند و متعارف در اداره اموال غیر، رعایت غبطه و مصلحت اوست.^(۱) به هر حال تنها چیزی که اختیارات ولی قهری را محدود میکند، غبطه و مصلحت صغیر است، بنابر این باید در اعمال خود، مصلحت مولی علیه را رعایت کند و نمیتواند عملی برخلاف مصلحت او انجام دهد.

به گفته صاحب نظران در مسائل حقوقی، اعمالی را که ولی قهری به نمایندگی محجور انجام میدهد و در آن مصلحت مولی علیه رعایت نمیشود، میتوان به دو گروه اصلی تقسیم کرد:

الف: اعمالی که ولی به عمد به زیان موکلیه و به سود خود انجام میدهد، در این گروه، دسته ای که با تبانی طرف معامله انجام میشود، بیگمان غیر نافذ است؛ زیرا فرض این است که ولی از حدود اختیار خویش تجاوز کرده است.

ب: اعمالی که ولی قهری به عنوان نمایندگی از طرف محجور و برای حفظ مصلحت او انجام میدهد، لیکن در تمیز این مصلحت دچار اشتباه میشود، به گونه ای که نتیجه کار برخلاف آن چه او خواسته است به زیان مولی علیه منتهی میگردد. در این گونه موارد، پاره ای از استادان، معامله را فضولی پنداشته اند و بر همین مبنا، به ولی و قیم یا محجور اجازه داده اند که بطلان آن را از دادگاه بخواهند.

ص: ۴۲

فقها در کتب فقه استدلالی خود، ضمن اثبات ولایت اولیا و جواز دخالت آنها در امور مالی صغار و محجورین، به ذکر موارد و بیان مصادیق آن پرداخته اند. در این گفتار به ذکر مهم ترین آنها و دیگر مسائلی که در ارتباط با ولایت اولیا بر اموال صغار در فقه مطرح گردیده، میپردازیم.

۱- خرید و فروش و تجارت

این مسأله مورد توافق فقها است که ولی کودک (اعم از پدر، جد پدری، وصی آن دو، حاکم و قیم که از طرف حاکم معین میگردد) میتواند با رعایت مصلحت، اموال کودک را خرید و فروش و با آن تجارت نماید.

بسیاری از فقیهان^(۱) به آن تصریح نموده اند و دلیل آن، علاوه بر ادله ای که به نحو کلی بر اثبات ولایت بر اموال کودک ذکر شد، اجماع^(۲) در مسأله و بعضی از روایات خاص است؛ مانند روایت صحیح ابن رثاب^(۳) که پیش تر ذکر شد و نیز دیگر روایات^(۴).

ص: ۴۳

-
- ۱- (۱) المسبوط: ۱۶۲:۲؛ شرائع الاسلام: ۱۴:۲؛ مختلف الشیعه: ۸۹:۵؛ مجمع الفائدة والبرهان: ۱۵۷:۸؛ جامع المقاصد: ۸۷:۴.
 - ۲- (۲) ریاض المسائل: ۲۲۰:۸؛ جواهر الکلام: ۲۷۲:۲۲؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب: ۳: ۵۳۵.
 - ۳- (۳) وسائل الشیعه: ۳۶۱:۱۷؛ باب ۱۵ من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۱.
 - ۴- (۴) همان: ۳۳۲:۱۹، باب ۲۹ من کتاب الوصایا، ح ۱.

این مسأله نیز مورد توافق فقها است که برای ولی کودک جایز است در صورت نیاز و با رعایت مصلحت، در مورد اموال کودک اقدام به مصالحه (۱) نماید.

شیخ طوسی میگوید: «هرگاه یتیم از فردی، مبلغی طلبکار باشد، برای ولی او جایز است در صورتیکه به مصلحت یتیم باشد، آن را با چیزی مصالحه نماید و مابقی آن را بگیرد و مدیون را بریء الذمه سازد» (۲). قریب به این مضمون را، علامه حلی در تذکره (۳) و ابن حمزه در وسیله (۴) و ابن ادریس در سرائر (۵) آورده اند. ناگفته نماند که فقها در این مسأله به اطلاق ادله صلح (۶) استناد نموده اند.

۳- مضاربه در اموال کودک

در بین فقها اختلافی نیست که برای ولی یتیم جایز است اموال او را در اختیار فرد مورد اطمینان قرار دهد تا به صورت مضاربه (۷) با آن تجارت نماید و سود آن بین طرفین تقسیم گردد. بسیاری از فقیهان (۸) به این مسأله تصریح نموده اند. در کلمات برخی از آن ها آمده است: «همان گونه که ولی و وصی میتواند مال کودک را برای مضاربه به دیگری بدهد، خود نیز میتواند با اموال کودک به نحو مضاربه تجارت نماید، البته در هر صورت باید رعایت مصلحت کودک بشود».

ص: ۴۴

- ۱- (۱) مصالحه، اسم است از صلح به معنی «یسلم» موافقت و مسالمت و توفیق بر انجام امر مورد نظر. معجم الوسیط: ۵۲۰؛ مصباح المنیر: ۳۴۵؛ و در اصطلاح فقها، عقدی است که در آن، طرفین بر امری از امور توافق کنند، بدون این که توافق آنها معنون به عنوان یکی از عقود از قبیل بیع، اجاره، رهن و غیره باشد. ر. ک: قواعد الاحکام ۲: ۱۷۲؛ جواهر الکلام ۲۶: ۲۱۱؛ الحدیق الناضره، ۲۱: ۸۳-۸۴.
- ۲- (۲) النهايه: ۳۶۲.
- ۳- (۳) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۵۵-۲۵۶.
- ۴- (۴) الوسيله الی نیل الفضيله: ۲۸۰.
- ۵- (۵) السرائر ۲: ۲۱۳.
- ۶- (۶) وسائل الشیعه ۱۸: ۴۴۳؛ باب ۳ من کتاب الصلح، ح ۱-۲؛ همان: ۴۴۷؛ باب ۶ من کتاب الصلح، ح ۱-۲.
- ۷- (۷) مضاربه در لغت به معنی تجارت با مال غیر، به شرط این که سهم معینی از سود برای عامل باشد؛ معجم الوسیط: ۵۳۶؛ لسان العرب ۱: ۵۴۴. و مقصود از آن در اصطلاح فقها عقد شرعی است که به موجب آن یکی از متعاملین سرمایه میدهد، با قید این که طرف دیگر در آن تجارت نماید و در سود آن هر دو به طور معین شریک باشند. ر. ک: مسالک الافهام ۴: ۳۴۳؛ جواهر الکلام ۲۶: ۳۳۶.
- ۸- (۸) المبسوط ۳: ۱۹۹؛ مختلف الشیعه ۶: ۲۰۸؛ جامع المقاصد ۵: ۱۹۰؛ مفتاح الکرامه ۱۶: ۱۱۴-۱۱۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۴۴۶.
- ۹- (۹) جامع المقاصد ۵: ۱۹۰-۱۹۱.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره نگاشته اند: «برای پدر و جد پدری و وصی آن ها جایز است با اموال کودک به صورت عقد مضاربه تجارت کنند، حتی اگر عقد هم نخوانند صرف نیت کافی است. البته باید با رعایت غبطه و مصلحت کودک انجام گردد و در موردی سرمایه گذاری شود که بیم از بین رفتن آن نباشد»^(۱).

برای اثبات این حکم، علاوه بر ادله ای که به نحو کلی بر اثبات ولایت اولیا ذکر نموده اند، به بعضی از روایات خاص نیز استناد شده است، از جمله در روایت صحیحه، محمد بن مسلم نقل میکند: از امام صادق علیه السلام، سؤال شد مردی، فردی را بر فرزندان صغیر خود میگمارد تا در امور آنان دخالت کند و با مال آنها، به نحو مضاربه تجارت نماید و سود حاصله بین آنان تقسیم شود، آیا جایز است بعد از فوت آن، شخص عامل به فعالیت خود ادامه دهد؟ حضرت فرمود: آری، زیرا پدر کودک در زمانی که زنده بوده به او اجازه داده است. «فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِهِ مِنْ أَجْلِ أَنَّ أَبَاهُمْ قَدْ أُذِنَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَهُوَ حَيٌّ»^(۲) و نیز دیگر روایاتی

که در این باره وارد شده است.^(۳)

۴- رهن گذاردن اموال کودک

دیدگاه مشهور میان فقها این است که جایز است ولی کودک در صورت نیاز و با رعایت مصلحت وی، مال او را نزد دیگری رهن^(۴) گذارد و برای مخارج او و اداره اموال وی قرض بگیرد و یا اموال او را به دیگری قرض بدهد^(۵) و رهن بگیرد. مستند این دیدگاه،

ص: ۴۵

۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات الفاضل اللنکرانی ۵۷۶:۲، مسأله ۳۴۶۸.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۲۷:۱۹، باب ۹۲ من کتاب الوصایا، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۳۶۱:۲-۳۶۲.

۴- (۴) رهن اسم چیزی است که به عنوان وثیقه دین، مدیون آن را به نزد طلبکار میگذارد و در لغت به معنی ثبوت و دوام است. معجم الوسیط: ۳۷۸؛ مصباح المنیر: ۲۴۲. و در اصطلاح فقها عبارت است از عقدی که به موجب آن، مدیون مالی را برای وثیقه به دائن (طلبکار) میدهد و برای آن اقسام و شرایطی است. ر. ک: قواعد الاحکام ۱۰۸:۲؛ جامع المقاصد ۴۴:۵؛ جواهر الکلام ۹۴:۲۵.

۵- (۵) ر. ک: المبسوط ۲۰۱:۲؛ شرائع الاسلام ۷۸:۲، الدروس الشرعیة ۴۰۳:۳؛ ارشاد الاذهان ۳۹۲:۱، جواهر الکلام ۱۶۰:۲۵.

اطلاق آیه شریفه (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) ۱ میباید. زیرا در این آیه از دخالت در اموال یتیم نهی شده است، مگر در صورتیکه سود و مصلحت او مورد نظر باشد و مسأله مورد بحث این چنین است. هم چنین به اطلاق ادله دیگر و اجماع استناد شده است. (۱)

۵- تصرفات ولی قهری به نفع خود

این پرسش مطرح است که آیا ولی قهری حق دارد مال طفل را به عنوان قرض برای خود بردارد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح گردیده است:

برخی مانند ابن ادریس معتقدند که جایز است ولی، از اموال یتیم قرض بردارد و برای خود تجارت کند، خواه در حال حاضر متمکن باشد از عهده ضمان و غرامت مال برآید یا متمکن نباشد. (۲)

در مقابل دیدگاه اول، گروه دیگری از فقها معتقدند ولی قهری میتواند مال مؤلفی علیه را برای خود به عنوان قرض بردارد، به شرط آن که متمکن باشد تا در صورت ضرر، از عهده خسارت وارد شده بر مال طفل برآید.

شیخ طوسی میفرماید: «جایز است ولی، با اموال یتیم، برای خود تجارت نماید، به شرط آن که متمکن باشد تا در صورتیکه حادثه ای برای مال اتفاق افتاد، از عهده ضمان و غرامت برآید که در این صورت مال قرض بر ولی است و اگر سود برد، از آن خود اوست هم چنان که اگر خسارت ببیند به عهده خود او خواهد بود» (۳) عبارات برخی دیگر از فقها (۴) نیز این گونه میباشند.

مستند این دیدگاه، روایات است، مانند این که، راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، اموال یتیم در نزد من است و با آن برای خودم معامله میکنم، حکم آن چیست؟ فرمود:

ص: ۴۶

۱- (۲) مسالک الافهام ۳۳:۴.

۲- (۳) السرائر ۲: ۲۱۲.

۳- (۴) النهایه: ۳۶۱-۳۶۲.

۴- (۵) الوسيله الی نیل الفضیله: ۲۷۹؛ مسالک الافهام ۳۵:۴؛ جواهر الکلام ۱۶۵:۲۵.

اگر متمکن باشی و پرداخت آن را تضمین کنی، منعی ندارد و سود آن برای تو است و ضامن مال میباشی، و اگر متمکن نباشی سود آن برای یتیم است و در صورت تلف، تو ضامن میباشی. «قَالَ: إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ وَضَمَيْتَهُ فَلَكَ الرَّبْحُ وَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ وَإِنْ كَانَ لِمَالٍ لَكَ وَعَمِلْتَ بِهِ فَالرَّبْحُ لِلْغُلَامِ وَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ» (۱) و دیگر روایات. (۲)

دلیل این که امام فرموده اند، در صورت عدم تمکن خسارت به عهده ولی است، به خاطر آن است که تصرف او فاسد و غیر شرعی است و تعلق سود به مولی علیه هم به آن جهت است که سود نما و افزایش، در ملک طفل است، از این رو به او تعلق خواهد داشت. (۳)

۶- اجاره اموال کودک

برای اجاره اموال کودک چند صورت مطرح است:

صورت اول: ولی، مال کودک را برای مدتی اجاره دهد و یقین داشته باشد در این مدت کودک به سن بلوغ و رشد نرسد، در این فرض به اتفاق فقها، اجاره صحیح است و اگر کودک قبل از پایان مدت اجاره، بالغ و رشید شد، برخی از فقها مانند شیخ طوسی معتقدند نمیتواند اجاره را فسخ نماید. (۴) لیکن در مقابل، اکثریت آن ها معتقدند، بعد از بلوغ حق دارد اجاره را اجازه دهد یا نسبت به مدت باقی مانده فسخ نماید. (۵)

صورت دوم: اموال کودک را برای مدتی اجاره دهد و میدانند در این مدت، کودک بالغ خواهد شد، در این فرض نسبت به زمانی که کودک بالغ نشده، اجاره صحیح است و نسبت به زمان بعد از بلوغ، دو نظریه مطرح است؛ بعضی معتقدند در زمان بعد از بلوغ، اجاره غیرنافذ است، (۶) به این معنی که اجاره لازم نیست، بلکه متوقف بر اجازه کودک است

ص: ۴۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۸۹:۹، باب ۲ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۷.

۲- (۲) همان: ح ۳؛ ۲۵۸:۱۷-۲۵۹، باب ۷۶ من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۵: ۱۴.

۴- (۴) الخلاف ۳: ۵۰۰ مسأله ۲۱؛ المبسوط ۳: ۲۴۰؛ السرائر ۲: ۴۷۲.

۵- (۵) قواعد الاحکام ۲: ۲۸۳؛ جامع المقاصد ۷: ۹۹؛ مسالک الافهام ۵: ۲۲۸؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۲۸، مسأله ۱۲.

۶- (۶) المبسوط ۳: ۲۴۰؛ تحریر الاحکام الشرعیة ۳: ۶۹؛ جامع المقاصد ۷: ۹۹؛ مجمع الفائدة والبرهان ۱۰: ۶۷.

که در مفروض بحث فعلاً بالغ گردیده؛ زیرا فرض بر این است که برای مدت مزاد بر بلوغ کودک، ولی ولایت نداشته، بنابراین معامله او فصولی است.

در مقابل این نظریه، بعضی معتقدند، اجازه صحیح است و کودک بعد از بلوغ حق ندارد آن را فسخ نماید،^(۱) زیرا عقد اجازه که توسط ولی بر اموال کودک واقع شده، به اتفاق فقها صحیح است و دلیلی بر بطلان آن وجود ندارد.

به بیان دیگر؛ ولایت ولی هر چند مقید به زمانی است که کودک بالغ نشده باشد، اما متعلق این ولایت مطلق است و شامل زمان بعد از بلوغ کودک نیز می‌باشد.^(۲)

صورت سوم: موردی است که ولی، اموال کودک را در مدت زمانی اجازه می‌دهد که یقین ندارد قبل از گذشت آن زمان، صغیر به حد بلوغ برسد.

در این فرض به اتفاق فقها، اجازه صحیح است.^(۳)

و اگر قبل از پایان مدت اجازه، کودک بالغ شد، نسبت به زمان مزاد بر بلوغ، بعضی قائل به بطلان اجازه شده اند، به این معنی که اجازه متوقف بر اجازه کودک است.^(۴)

برخی دیگر معتقدند، اجازه صحیح است و نیاز به اجازه ندارد؛^(۵) همانند فرض قبل.

لازم است یادآوری گردد، هر سه صورتی که در اجازه اموال کودک بیان گردید، در اجازه شخص کودک نیز قابل تصور است،^(۶) به این معنی که برای ولی جایز است کودک را با رعایت مصلحت قبل از بلوغ برای انجام کاری که در توان دارد اجیر دیگری نماید، و در مقابل کار او مبلغی برای خود کودک بگیرد و یا حرفه معینی آموزش ببیند، و از این قبیل امور. و به دلیل این که در بخش های بعد در مورد کار کودک بحث خواهیم نمود، از توضیح بیش تر در این قسمت خودداری می‌گردد.

ص: ۴۸

۱- (۱) تحریر الوسیله ۱: ۵۲۸؛ شیخ محمد حسین اصفهانی، بحوث فی الفقه (کتاب اجازه) ۳: ۲۹۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۳۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۳۵-۳۶.

۲- (۲) موسوعه الامام الخوئی ۳۰: ۱۳۵.

۳- (۳) الخلاف ۳: ۵۰۰؛ مسأله ۲۱؛ جواهر الکلام ۲۷: ۳۳۳.

۴- (۴) المسبوط ۳: ۲۴۰؛ مختلف الشیعه ۶: ۱۲۴؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۸۳؛ جامع المقاصد ۷: ۹۹.

۵- (۵) السرائر ۲: ۴۷۲؛ وسیله النجاه ۲: ۵۲؛ مسأله ۱۲؛ مهذب الاحکام ۱۹: ۴۹.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه الاحکام الاطفال وادلتها ۲: ۳۹۰ الی ۳۹۹.

آیا برای ولی - اعم از جد، وصی، حاکم، قیم، و امین حاکم و عدول مؤمنین - جایز است در مقابل اعمالی که برای اداره اموال و نگاهداری و تربیت مولیعلیه انجام می‌دهد، در صورتیکه قصد تبرع و مجانیت نداشته باشد، حق الزحمه و دست مزدی، از دارایی او بردارد؟ این مسأله ممکن است به دو صورت مطرح گردد:

صورت اول: ولی، فقیر و نیازمند باشد؛ در این مورد بعضی فرموده اند: میتواند به اندازه ای که او را کفایت کند و نیاز دارد از اموال مولیعلیه بردارد، البته باید اسراف ننماید. (۱)

در مقابل این دیدگاه، بعضی از فقها فرموده اند: به اندازه ای که نیاز دارد یا اجرت عملی که انجام می‌دهد، هرکدام کم تر باشد (اقل الامرین) حق دارد بردارد. (۲)

این دو دیدگاه مورد ایراد واقع شده، به این که قدر کفایت و نیاز، مجمل است. (۳) هم چنین از استدلال‌هایی که ذکر شده جواب داده اند. (۴)

دیدگاه سوّم: متوکلی در صورتیکه فقیر باشد میتواند به اندازه اجره المثل (قیمت عرفی عملی که انجام داده) از اموال مولیعلیه بردارد. این دیدگاه قویتر به نظر میرسد و بسیاری از فقها (۵) از جمله معاصرین، (۶) آن را پذیرفته اند. ادله این دیدگاه به قرار زیر است:

الف: خداوند در قرآن میفرماید: هرکس از اولیای یتیم، دارا و توانمند است، از تصرف در اموال یتیم خودداری کند و هرکس فقیر است به قدر متعارف ارتزاق کند. (وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسِّرْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ). (۷)

ص: ۴۹

۱- (۱) النهایه: ۳۶۱؛ الوسيله الى نيل الفضيله: ۲۷۹.

۲- (۲) جامع المقاصد: ۱۸۸:۵؛ ۳۰۲:۱۱؛ الروضه البهیة ۵: ۸۰؛ التنقيح الرائع: ۳۹۶:۲؛ كشف الرموز: ۸۱:۲.

۳- (۳) مفاتیح الشرائع: ۱۸۸:۳؛ مسالك الافهام: ۲۷۶:۶.

۴- (۴) جواهر الکلام: ۴۴۳:۲۸؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها: ۴۰۹:۲ الى ۴۱۳.

۵- (۵) اصباح الشیعه: ۲۹۷؛ شرائع الاسلام: ۲۵۸:۲؛ قواعد الاحکام: ۵۶۷:۲؛ ریاض المسائل: ۳۴۲:۱۰؛ جواهر الکلام: ۴۴۰-۴۴۱.

۶- (۶) مهذب الاحکام: ۲۲۷:۲۲؛ وسیله النجاه: ۱۵۱:۲؛ تحریر الوسيله: ۹۴:۲؛ تفصیل الشریعه (کتاب الوصیة): ۲۰۰.

۷- (۷) سوره نساء: ۶:۴.

مقصود از قدر متعارف قیمت عملی است که انجام داده است (اجره المثل) که با توجه به معیارهای عرفی محاسبه میشود. (۱)

ب: روایاتی در حدّ استفاضه وارد شده که میتواند مستند دیدگاه سوّم قرار گیرد، مانند این که در حدیث صحیح، هشام بن حکم نقل نموده، از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، کسی که متولّی اموال یتیم است، چه مقدار میتواند از اموال او بردارد؟ حضرت فرمود: محاسبه کند، اگر دیگری غیر از او چنین کاری انجام میدهد، چقدر مزد میگیرد، به همان اندازه بردارد. «فَقَالَ: يُنْظَرُ إِلَى مَا كَانَ غَيْرُهُ يَقُومُ بِهِ مِنَ الْأَجْرِ لَهُمْ فَلْيَأْكُلْ يَقْدَرِ ذَلِكَ». (۲) در روایت صحیح دیگر، عبدالله بن سنان میگوید: در حضور من کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، در مورد قیّم که اموال چند نفر یتیم در اختیار اوست و در جهتی که مصلحت آن ها اقتضا دارد، خرید و فروش مینماید، آیا میتواند مقداری از اموال آنها برای مخارج زندگی خود بردارد؟ حضرت فرمود: به اندازه معروف منعی ندارد و به کلام خداوند متعال (آیه ای که ذکر شد) استناد نمود.

(۳) روایات دیگری نیز در این باره وجود دارد. (۴)

از مجموع روایات استفاده میشود که ولی میتواند از اموال مولّیعلیه به اندازه اجرت کاری که انجام داده استفاده کند و نیز معلوم میشود مقصود از معروف در آیه شریفه، اجره المثل است. البته در نحوه استدلال به روایات، توضیحاتی ذکر شده (۵) که توضیح در مورد آن، از مجال این نوشتار خارج است.

ج: برخی از فقها نسبت به دیدگاه سوّم ادعای اجماع، (۶) لاخلاف (۷) و سیره (۸) نموده اند.

ص: ۵۰

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۳۹:۲۸؛ مفتاح الکرامه ۱۰۴:۱۶-۱۰۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۵۱:۱۷، باب ۷۲ من ابواب ما یکتسب به، ح ۵.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۲۴۴:۹، ح ۴۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۵۰:۱۷-۲۵۳، باب ۷۲ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲-۳-۴-۶ و ۱۰.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴۱۸:۲ الی ۴۲۰.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۲۶۸:۱۴؛ مفتاح الکرامه ۹۷:۱۶.

۷- (۷) ریاض المسائل ۱۰:۳۴۲.

۸- (۸) مهذب الاحکام ۲۲:۲۲۲.

صورت دوم: موردی است که ولی، غنی است و نیازمند گرفتن اجرت نیست. در چنین حالتی آیا حق دارد از اموال کودک در مقابل عملی که انجام می‌دهد، استفاده کند و یا خیر؟

بعضی از فقها قائل به عدم جواز شده‌اند، (۱) زیرا در آیه شریفه امر شده که اگر ولی، غنی و بینواز است باید عفاف داشته باشد و چیزی از اموال ایتم را بر ندارد. (وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ) ۲ و امر دلالت بر وجوب دارد، بعضی از روایات (۲) نیز مؤید این برداشت می‌باشد.

از این استدلال جواب داده شده است به این که ماده استعفاف و تعفف دلالت بر رجحان و اولویت دارد، چنان که در لغت، استعفاف را به معنی طلب عفاف معنی کرده‌اند. (۳) بنابراین استعفاف در آیه مبارکه، حمل بر استحباب (۴) می‌شود.

در مقابل دیدگاه اول، برخی دیگر از فقها (۵) معتقدند، برای ولی هر چند غنی باشد، جایز است به اندازه‌ای که عمل او قیمت دارد (اجره المثل) از اموال مؤلیعلیه بردارد و بین غنی و فقیر در این حکم فرقی نیست.

بعضی نیز فرموده‌اند: اگر چه جایز است، لیکن احوط و اولی آن است که در صورت عدم نیاز، از گرفتن آن اجتناب ورزد. (۶) این دسته از فقها برای اثبات نظریه خود، به اموری استناد نموده‌اند، از جمله:

۱- اطلاق اخبار وارد شده در این باب که به برخی از آنها در توضیح صورت اول اشاره شد، این اخبار، مسأله مورد بحث را نیز شامل می‌شود.

ص: ۵۱

۱- (۱) السرائر ۲: ۲۱۱؛ مسالک الافهام ۶: ۲۷۷؛ التنقیح الرائع ۲: ۳۹۶؛ جامع المقاصد ۵: ۱۸۸.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۱۷: ۲۵۱، باب ۷۲ من ابواب ما یکتسب به، ح ۴.

۳- (۴) مجمع البحرین ۲: ۱۲۳۸؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۳: ۲۶۴.

۴- (۵) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۶۷؛ مسالک الافهام ۶: ۲۷۷؛ جواهر الکلام ۲۸: ۴۳۹.

۵- (۶) النهایه: ۳۶۱؛ اصباح الشیعه: ۲۹۷؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۵۸؛ مفتاح الکرامه ۱۶: ۹۷-۹۸؛ جواهر الکلام ۲۸: ۴۴۰.

۶- (۷) سید ابوالقاسم خوبی، منهاج الصالحین ۲: ۲۲۷؛ تحریر الوسیله (کتاب الوصیه) ۲: ۹۴، مسأله ۵۹؛ تفضیل الشریعه (کتاب الوصیه): ۲۰۰.

۲- قاعده احترام عمل مسلم، به این معنی که عمل مسلمان محترم است و میتواند برای آن در صورتیکه قصد تبرع نداشته باشد، اجرت درخواست نماید.^(۱)

آیت الله فاضل لنکرانی مینویسد: «هر کس برای دیگری عملی انجام دهد، به گونه ای که عمل انجام شده به امر آمر صورت پذیرد و خواسته او را تحقق بخشد، میتواند در مقابل آن به استناد قاعده احترام عمل مسلمان، تقاضای اجرت داشته باشد».^(۲) فقیهان دیگری نیز چنین گفته اند.^(۳)

در مسأله مورد بحث، شارع مقدس امر فرموده که ولی و قیم، اموال ایتم را حفظ و نگهداری و در جهت مصلحت آنها دخل و تصرف نمایند و به دلیل احترام عمل مسلمان، حق دارند اجره المثل را مطالبه نمایند، در غیر این صورت متحمل ضرر خواهند شد که به حکم قاعده نفی ضرر^(۴) برداشته شده^(۵)؛ البته در هر صورت چنان که برخی از فقها به آن تصریح نموده اند، لازم است احتیاط شود، زیرا در کتاب و سنت نسبت به حفظ اموال ایتم تأکید فراوان شده است.^(۶)

۸- حق الزحمه ولی در حقوق مدنی

بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی از قیاس ولی با قیم نتیجه گرفته اند که حکم ماده ۱۲۴۶ قانون مدنی در باب امکان گرفتن اجرت المثل برای قیم، در مورد ولی قهری نیز اجرا میشود. متن ماده مزبور چنین است: «قیم میتواند برای انجام امر قیمومت مطالبه اجرت کند؛ میزان اجرت مزبور با رعایت کار قیم و مقدار اشتغالی که از امر قیمومت برای او حاصل میشود و محلی که قیم در آن جا اقامت دارد و میزان عایدی مؤبعلیه تعیین میگردد».

ص: ۵۲

۱- (۱) سید کاظم مصطفوی، القواعد: ۲۴.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب الوصیة): ۲۰۰.

۳- (۳) تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۱۹۰؛ مهذب الاحکام ۲۲: ۲۲۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۲۸-۴۲۹، باب ۱۲ من کتاب احیاء الموات، ح ۳-۴-۵.

۵- (۵) مختلف الشیعه ۵: ۶۵.

۶- (۶) جواهر الکلام ۲۸: ۴۴۱.

در توجیه این حکم گفته شده، اخذ اجرت، منافات با الزام قانونی ولی به انجام وظایف مزبور ندارد، زیرا عمل انسان محترم است و احترام به آن، دادن اجرت میباشد، مگر آن که از وظایفی باشد که نفع اجتماعی ایجاب نماید که مجانی انجام گردد. (۱)

۹- استیفای حقوق مختلف کودک

اولیای کودک همان گونه که بر اموال او ولایت دارند و باید در جهت مصلحت او در آن تصرف نمایند، بر تمامی حقوق وی که در ارتباط با امور مالی است نیز ولایت دارند و باید آن ها را به نفع کودک استیفا نمایند. فقها در مباحث مختلف از این حقوق بحث نموده اند. در ادامه به ذکر مهم ترین آنها میپردازیم:

الف: استیفای حق شفعه (۲)

فقها فرموده اند: حق شفعه برای صغیر ثابت است و مسئولیت استیفای آن را ولی او به عهده دارد. (۳) امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «حق شفعه برای صغیر و مجنون ثابت است و ولی آن را استیفا مینماید، البته چنان چه ولی، وصی باشد در صورتی میتواند استیفا نماید که در جهت مصلحت صغیر باشد؛ لیکن پدر و جد پدری اگر در استیفای آن مفسده و ضرر نباشد، میتوانند اقدام کنند، هر چند مصلحت کودک در آن نباشد.» (۴)

ص: ۵۳

- ۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۱۵:۵-۲۱۶؛ ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی - خانواده ۲:۲۲۸.
- ۲- (۲) شفعه بر وزن غرفه، اسم ملکی است که دارای اقسامی است و در لغت به معنی کمک گرفتن و زیاده میباشد، زیرا شفع، مبیع و ملک مورد معامله را با استفاده از شفعه به ملک خود اضافه میکند. به معنی تملک نیز به کار میرود. القاموس الجامع ۱:۲۸۵؛ لسان العرب ۸:۱۸۴؛ مصباح المنیر: ۳۱۷. و مقصود از آن در اصطلاح فقها آن است که اگر مال غیر منقول قابل تقسیمی، بین دو نفر مشترک باشد و یکی از دو شریک، حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالث منتقل کند شریک دیگر حق دارد قیمتی را که مشتری داده است به او بدهد و حصه مبیع را تملک نماید. حق مزبور را خیار شفعه یا حق شفعه و به طور اختصار شفعه گویند و صاحب آن حق را شفع نامند. النهایه: ۴۲۳-۴۲۴؛ کشف الرموز ۲:۳۸۸؛ التنقیح الرائع ۴:۷۹؛ جامع المقاصد ۶:۳۴۲؛ مسالک الافهام ۱۲:۲۵۹.
- ۳- (۳) الخلاف ۳:۴۴۳؛ مسأله ۱۸؛ المقنعه: ۶۱۸؛ السرائر ۲:۳۹۱؛ شرائع الاسلام ۳:۲۵۵؛ الدروس الشرعیة ۳:۳۶۰.
- ۴- (۴) تحریر الوسیله ۱:۵۱۲، مسأله ۱۱.

دلیل این حکم اجماع و اطلاق بعضی از روایات است مانند آن که امام صادق علیه السلام میفرماید: پدر کودک متولی کلیه امور مربوط به وی خواهد بود. «لَأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» (۱). زیر اطلاق این جمله شامل کلیه مسائل مالی و حقوقی مربوطه میگردد. هم چنین بعضی از روایات خاص نیز بر این حکم دلالت دارد، مانند آن که امام صادق از جدش امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل میکند که فرموده است: وصی در امور مربوطه به منزله پدر اوست و چنان چه در جهت مصلحت او باشد، حق شفعه را استیفا مینماید. «وَصَيُّ النَّبِيِّ بِمَنْزِلَةِ أَبِيهِ يَأْخُذُ لَهُ الشُّفْعَةَ إِذَا كَانَ لَهُ رَعْبُهُ» (۲). هم چنین فقها فرموده اند: اگر ولی با این که مصلحت کودک اقتضا دارد حق شفعه را استیفا ننماید، کودک، خود وقتی به سن بلوغ رسید میتواند به گرفتن آن اقدام نماید.

(۳) ب: استیفای حق خیار

هرگاه معامله ای که توسط ولی بر اموال صغیر واقع شود، همانند دیگر معاملات برای صغیر، خیار (۴) (اعم از خیار مجلس، شرط، حیوان، عیب، رؤیت و...) ثابت است و ولی آن را استیفا مینماید، حتی اگر ولی، مال خود را به صغیر بفروشد یا ملک او را برای خود بخرد. به عقیده بسیاری از فقهای امامیه برای صغیر خیار ثابت است (۵). هم چنین اگر پدری مال یکی از فرزندان صغیر خود را برای دیگری بخرد، آن دو دارای خیار میباشند (۶).

ص: ۵۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۹: ۱۷۹-۱۸۰، باب ۴ من کتاب الوقوف والصدقات، ح ۱ و ۵.

۲- (۲) همان ۱: ۴۰۱، باب ۶ من کتاب الشفعه، ح ۲.

۳- (۳) الخلاف ۳: ۴۴۴؛ المقتعه: ۶۱۸؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۵۵؛ الروضه البهیة ۴: ۴۰۰؛ جامع المقاصد ۶: ۳۶۷.

۴- (۴) خیار به معنی اختیار است و نیز اسم است برای «تخیرت الشیء» [اختیار نمودم چیزی را]. مصباح المنیر: ۱۸۵؛ مجمع البحرین ۱: ۵۶۶. و مقصود از آن در فقه، تسلط بر ازاله و از بین بردن اثر حاصله از عقد است و به عبارت روشن تر، حق اختیار در فسخ معامله را خیار نامند. ر. ک: جواهر الکلام ۲۳: ۴؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۵: ۱۱-۱۲؛ امام خمینی قدس سره، کتاب البیع ۴: ۵ و ۸.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۱۱: ۹-۱۰، مختلف الشیعه ۵: ۹۶، شرائع الاسلام ۲: ۲۲؛ مسالک الافهام ۳: ۱۹۷.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۱۱: ۹-۱۰.

دلیل این حکم، اطلاق ادله خیار میباشد. افزون بر آن، خیار از آثار عقد معامله میباشد و مفروض این است که در خرید و فروش اموال کودک، عقد معامله توسط ولی صورت پذیرفته، پس باید خیار ثابت باشد. (۱)

ج: قبول هبه برای کودک

دیدگاه مشهور فقها این است که هبه (۲) از عقود جائز میباشد و نیاز به ایجاب و قبول دارد. (۳)

در مقابل این دیدگاه، بعضی معتقدند نیاز به ایجاب و قبول لفظی ندارد و به صورت معاطات (۴) نیز صحیح است. (۵) و به فرموده بعضی از فقها، قبول آن با هر چیزی که دلالت بر رضایت داشته باشد، تحقق مییابد، اعم از این که لفظ باشد یا فعل و یا اشاره و مانند آن ها. (۶) هدیه نیز همانند هبه میباشد. (۷)

هم چنین دیدگاه مشهور میان فقها این است که در صحت هبه، قبض و گرفتن آن شرط است.

با در نظر گرفتن آن چه ذکر شد، اگر کسی به کودک چیزی هدیه دهد یا ببخشد، ولی او به نیابت از وی آن را قبول و قبض مینماید (۸) تحویل میگیرد. هم چنین اگر پدر یا جد پدری، خود به کودک هدیه دهند، با عقد (بر طبق نظر کسانی که در هبه، عقد را لازم میدانند)، لازم میشود و نیاز به قبول و قبض جدید ندارد، زیرا مفروض این است که در دست ولی

ص: ۵۵

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴۵۰:۲.

۲- (۲) هبه در لغت به معنی بخشش بدون عوض است. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۵: ۲۳۱؛ معجم الوسیط: ۹۷۸. و مقصود از آن در اصطلاح فقها، عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به دیگری تملیک میکند. تملیک کننده را واهب و طرف دیگر را متهب و مالی را که مورد هبه است، عین موهوبه گویند. ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۲۲۹؛ جواهر الکلام ۲۸: ۱۵۹؛ وسیله النجاه مع تعلیقات الامام الخمینی قدس سره: ۵۲۳؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۵۵.

۳- (۳) السرائر ۳: ۱۷۳؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۲۹؛ قواعد الاحکام ۲: ۴۰۵؛ مسالک الافهام ۶: ۱۰.

۴- (۴) معامله ای که ایجاب و قبول آن لفظی یا کتبی نیست، بلکه با داد و ستد انجام میپذیرد.

۵- (۵) ریاض المسائل ۱۰: ۲۰۴؛ جواهر الکلام ۲۸: ۱۵۹.

۶- (۶) سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ۲: ۲۰۴؛ تحریر الوسیله ۲: ۵۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب الهبه): ۴۶۹.

۷- (۷) قواعد الاحکام ۲: ۴۰۵؛ جامع المقاصد ۹: ۱۴۱.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۸: ۱۷۵؛ تحریر الوسیله ۲: ۵۱؛ مسأله ۳.

است و او به نیابت از صغیر آن را در اختیار دارد. (۱) آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: «تحویل و قبض از طرف صغیر در این گونه موارد با فرض این که آن چه هبه شده در دست ولی است، منعی ندارد». (۲)

دلیل این حکم، علاوه بر عموم ادله ولایت ولی، روایاتی است که به طور خاص بر این مسأله دلالت دارد مانند این که امام صادق علیه السلام فرموده است: هبه و هدیه مادام که موهوب له آن را قبض نموده، جایز است و صاحبش تا زنده است میتواند آن را برگرداند، لیکن اگر به کودکی که در دامن اوست، هدیه داد و بر آن شاهد گرفت، دیگر نمیتواند آن را برگرداند. (۳)

در روایت دیگری از آن حضرت سؤال شده است که اگر پدر به فرزند خود هدیه داد آیا میتواند آن را پس بگیرد؟ حضرت فرمود: آری، ولی اگر فرزند صغیر باشد (به دلیل این که به نیابت از او قبض حاصل شده) نمیتواند آن را برگرداند، «قال: نَعَمْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا». (۴) د: تحویل گرفتن وقف به نیابت از صغیر

این مسأله مورد توافق فقها است که در صحت وقف (۵)، قبض معتبر است. بنابراین اگر کسی ملکی را بر صغار (ایتام) وقف نماید، لازم است ولی آنها، آن را قبض و تحویل بگیرد؛ و اگر پدر یا جد پدری، آن چه را در اختیار دارد بر اولاد صغار خویش وقف نماید، صحیح است و نیاز به قبض جدید نیست. (۶)

ص: ۵۶

۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۲۳۰؛ الدروس الشرعیه ۲: ۲۸۹؛ مسالک الافهام ۶: ۲۴-۲۵؛ ریاض المسائل ۱۰: ۲۱۲

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب الهبه): ۴۷۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۹: ۲۳۵، باب ۵ من کتاب الهبات، ح ۲.

۴- (۴) همان: ح ۱.

۵- (۵) وقف در لغت به معنی حبس است و جمع آن اوقاف میباشد، مصباح المنیر: ۶۶۹. در فقه، وقف عبارت از عقدی است که به موجب آن، مالک، عین مال معین را از اموال خود، از نقل و انتقال مصون کرده (حبس میکند) و منابع آن را در اختیار شخص یا اشخاص و یا برای مصرف معین، میگذارد. ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۲۱۱؛ الدروس الشرعیه ۲: ۲۶۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۳۸۷؛ مسالک الافهام ۵: ۳۰۹.

۶- (۶) النهایه: ۵۹۵؛ المختصر النافع (۲-۱): ۲۵۵؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۱۷؛ ریاض المسائل ۱۰: ۱۰۱؛ مسالک الافهام ۵: ۳۶۰.

امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: اگر پدر، ملکی را که در اختیار دارد بر اولاد صغار خود وقف نماید و همچنین هر یک از اولیا اگر ملکی را که در اختیار دارند، بر مؤبعلیه وقف نمایند، نیاز به قبض جدید نیست، هر چند احتیاط آن است که قصد کند به نیابت از صغار آن چه در اختیار دارد؛ بلکه این احتیاط، وجیه و پسندیده است. (۱) آیت الله فاضل لنکرانی هم این نظریه را پذیرفته است. (۲)

دلیل این حکم، علاوه بر اجماع (۳)، روایات است؛ مانند این که محمد بن مسلم در حدیث صحیح از امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرموده است: اگر پدری، ملکی را بر اولاد کبار وقف نماید و آنان آن را قبض نمایند تا از دنیا برود، آن ملک میراث متوفی است و بین ورثه تقسیم میشود، ولی اگر بر فرزندان صغیر خود وقف نماید، وقف صحیح است، زیرا پدر متولی کلیه امور مربوط به صغیر است. «قَالَ... فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ، لَأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ» (۴) به عبارت دیگر، ولی به نیابت از صغیر، ملک را در اختیار دارد و به منزله قبض اوست، بدان جهت صحیح است. روایات دیگری هم در این باره وارد شده است. (۵)

ه - قبول وصیت برای صغیر

بنابر این که در وصیت تملیکی، (۶) قبول شرط باشد (طبق نظر مشهور فقها) ولی صغیر به نیابت از او آن را قبول مینماید و دلیل آن، عموم ادله وصیت و ولایت است. (۷)

۱۰- موارد سقوط ولایت اولیا بر اموال صغار

هرگاه یکی از اولیا، محجور شود یا به هر علتی ممنوع از تصرف گردد، حق ولایت او بر اموال صغار ساقط میگردد.

ص: ۵۷

۱- (۱) تحریر الوسیله (کتاب الوقف) ۵۷:۲، مسأله ۱۰.

۲- (۲) تفصیل الشریعه (کتاب الوقف): ۲۲

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۰:۱۰؛ جواهر الکلام ۶۴:۲۸؛ التقیح الرابع ۳۰۲:۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۷۸:۱۹-۱۷۹، باب ۴ من کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۱.

۵- (۵) همان: ح ۲ و ۴-۵ و ۷.

۶- (۶) توضیح در مورد وصیت و اقسام آن در بخش اول کتاب گذشت.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴۹۲:۲ به بعد.

هم چنین اگر یکی از آن‌ها، کافر یا مجنون شود و یا بر اثر جنایت یا عدم لیاقت یا بر اثر بیماری، توانایی اداره اموال موئعلیه را حتی با گرفتن وکیل نداشته باشد ولایت آنها ساقط میگردد و موقتاً ولی بعدی در اموال صغیر، دخالت مینماید تا رفع مانع گردد.

مباحثی که در این بخش مطرح میگردد، همانند مباحثی است که در بخش پنجم بحث از حضانت طفل گذشت و به جهت پرهیز از طولانی شدن، از ذکر آن در این بخش خودداری میگردد.

در قانون مدنی نیز در مواد ۱۱۸۲ تا ۱۱۸۷ موارد سقوط ولایت اولیا پیش بینی شده است.

در ماده اخیر آمده است: «هرگاه ولی قهری منحصر، به واسطه غیبت یا حبس یا به هر علتی که نتواند به امور موئعلیه رسیدگی کند و کسی را هم از طرف خود معین نکرده باشد، حاکم یک نفر امین به پیشنهاد مدعی العموم برای تصدی و اداره اموال موئعلیه و سایر امور راجعه به او، موقتاً معین خواهد کرد».

۱- ولایت پدر و جد پدری

به اتفاق فقهاء، پدر و جد پدری بر تزویج صغار ولایت دارند. شیخ طوسی در این باره مینویسد: «برای پدر جایز است دختر خود را که به حد بلوغ نرسیده تزویج نماید» (۱). هم چنین محقق حلی میگوید: «غیر از پدر و جد پدری، کسی بر تزویج صغار ولایت ندارد» (۲). بسیاری از فقهاء اعم از گذشتگان (۳) و معاصرین (۴) به این مسأله تصریح نموده اند.

۲- ادله ولایت پدر و جد پدری بر تزویج صغار

الف: در قرآن آمده است: اگر زن ها را پیش از آن که با آن ها تماس بگیریید (آمیزش جنسی داشته باشید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آن ها تعیین کرده اید، باید نصف آن چه را که تعیین کرده اید بپردازید، مگر این که آنها حق خود را ببخشند و یا

ص: ۶۱

۱- (۱) النهایه: ۴۶۴.

۲- (۲) شرائع الاسلام: ۲: ۲۷۶.

۳- (۳) المقنعه: ۵۱۱؛ الانتصار: ۲۸۶؛ قواعد الاحکام: ۱۵: ۳؛ مختلف الشیعه: ۱۱۷: ۷؛ مسالک الافهام: ۱۱۸: ۷.

۴- (۴) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء: ۵: ۶۲۳؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۸۹.

در صورتیکه صغیر یا سفیه باشند، ولی آنها، یعنی آن کس که گره ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد. (أَوْ يَغْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ). (۱).

در روایت صحیح، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: مقصود از کسی که امر نکاح به دست اوست و میتواند مهریه زن مطلقه را ببخشد، ولی اوست. «قَالَ: الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ هُوَ وَوَلِيُّ أَهْلِهَا». (۲) در روایت دیگری فرموده است: مقصود، ولی زن است که حق دارد مقداری از مهریه را بگیرد و مقداری را ببخشد و حق ندارد تمام آن را ببخشد.

(۳) بنابراین با توجه به روایاتی که در تفسیر آیه شریفه وارد شده، از این آیه استفاده میشود پدر و جد پدری، بر نکاح صغیر ولایت دارند.

ب: در آیه دیگری میفرماید: زنانی که از دیدن خون ماهانه (خون حیض) نومیدند، اگر شک دارند که خون مبینند یا نه، عده طلاق آنان سه ماه است... ولی دخترانی که هنوز خون ندیده اند و به سن حیض نرسیده اند، عده ای بر آنان نیست. (وَاللَّائِي يَشْنَنُ مِنَ الْمَجِيضِ مَنْ نَسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحْضُنَّ). (۴).

بحث از عده طلاق در صورتی است که طلاق از نکاح صحیح واقع شود و بی تردید دختر قبل از بلوغ، صلاحیت امر ازدواج خود را ندارد. بنابراین طبق مفاد این آیه شریفه دختری که به سن بلوغ نرسیده در صورتی نکاح و طلاق در مورد او صحیح است که ولی او (پدر و یا جد پدری) او را تزویج نموده باشد.

ج: روایات مستفیضه که به چند دسته تقسیم میشود:

دسته اول: روایاتی که دلالت دارند بر این که جایز است پدر و جد پدری دختر صغیر خود را به عقد نکاح دیگری در آورند و چنین عقدی نافذ است و بعد

ص: ۶۲

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۸۲، باب ۸ من ابواب عقد النکاح اولیاء العقد، ح ۲.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) راوندی، فقه القرآن ۲: ۱۵۱-۱۵۲.

۵- (۵) سوره طلاق ۶۵: ۴.

از بلوغ، دختر نمیتواند آن را فسخ نماید (البته در صورتی که با رعایت مصلحت او انجام شده باشد). مانند این که ابن بزيع در روايت صحيح نقل ميکند، از امام رضا عليه السلام سؤال کردم، دختر صغيري پدرش او را به عقد ديگري در آورده و در حالي که هنوز صغير بوده، پدر فوت ميکند، بعد از آن که به حد بلوغ رسيد و در حالي که هنوز مدخول بها قرار نگرفته است، آيا ازدواج انجام شده بر او نافذ است يا اين که اختيار دارد آن را فسخ نمايد؟ حضرت فرمودند: «يَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ أَبِيهَا» (۱) ازدواج پدر بر او نافذ است.

دسته دوم: رواياتي است که از آن ها استفاده ميشود، اگر عقد ازدواج که توسط پدر و جد پدری بر دختر صغير وارد شده، متعارض يکديگر باشند (مانند آن که، پدر، دختر را به عقد فردي در آورده و جد پدری فرد ديگري را مورد نظر دارد) نکاح جدمقدم است. (۲)

دسته سوم: رواياتي که دلالت دارند اگر بين دختر و پسرى که به سن بلوغ نرسيده اند، عقد نکاح برقرار شود، از يکديگر ارث ميرند. (۳)

دسته چهارم: رواياتي است که دلالت دارد در صورت ايجاد عقد نکاح بين دختر و پسر صغير، بايد توسط پدر يا کودک در صورتی که صاحب اموال باشد، مهریه پرداخت شود. (۴)

با اين توضيح که ثبوت مهریه، فرع صحت نکاح است، زيرا عقد فاسد موجب مهریه نميباشد و با عنايت به اين که کودک، خود صلاحيت ايجاد عقد نکاح را ندارد، دلالت اين دسته از روايات بر تزويج صغار اثبات ميگردد.

د: برخي از فقها در اين مسأله ادعای اجماع نموده اند (۵).

ص: ۶۳

۱- (۱) وسائل الشيعه ۲۰: ۲۷۵، باب ۶ من ابواب عقد النکاح و اولياء العقد، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۲۸۹، باب ۱۱، ح ۱.

۳- (۳) همان: ۲۹۲، باب ۱۲، ح ۱.

۴- (۴) همان ۲۱: ۲۸۷، باب ۲۸ من ابواب المهور، ح ۱.

۵- (۵) السرائر ۲: ۵۶۱؛ مسائل الناصريات: ۳۳۳؛ تذکره الفقهاء ۲: ۵۸۷؛ جامع المقاصد ۱۲: ۹۲.

الف: به اتفاق فقها، فقط جدّ پدری در مورد تزویج صغار دارای ولایت است و جدّ مادری ولایت ندارد. (۱)

ب: مادر در تزویج صغار دارای ولایت نیست، این مسأله نیز مورد توافق و اجماع فقها است. (۲) هم چنین برادر، عمو، دایی و دیگر اقوام صغار ولایت بر تزویج صغار ندارند. شیخ مفید مینویسد: «هیچ کس غیر از پدر، جدّ پدری دختر، ولایت بر تزویج ندارند و اگر او را تزویج نمودند، صحت عقد نکاح متوقف بر رضایت او به ازدواج بعد از بلوغ وی میباشد، در غیر این صورت باطل است». (۳)

ج: ولایت جدّ پدری مشروط به بقا پدر نیست، بلکه او دارای ولایت است، چه در حیات پدر و چه بعد از فوت او. (۴)

۴- ولایت پدر و جدّ پدری بر تزویج صغار در حقوق مدنی

ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی به ولایت پدر و جدّ پدری بر تزویج صغار با واژه «اذن ولی» که مقصود از آن ولایت میباشد، اشاره دارد.

متن اصلاح شده این ماده در سال ۱۳۷۹ چنین است: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سنّ سیزده سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سنّ پانزده سال تمام شمسی، منوط است به اذن ولی، به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح».

دخالت خانواده صغیر در نکاح او می تواند بر دو مبنای مختلف استوار گردد:

۱ - حمایت از صغیر.

۲ - اظهار نظر درباره کسی که از این پس عضو خانواده میشود، و نیک و بد او نه تنها به همسرش، به خانواده او نیز مربوط میشود.

ص: ۶۴

۱- (۱) همان منابع.

۲- (۲) غنیه النزوع؛ ۳۴۲:۱؛ السرائر؛ ۵۶۱:۲؛ جامع المقاصد؛ ۹۲:۱۲؛ ریاض المسائل؛ ۷۳:۱۱.

۳- (۳) المقتعه؛ ۵۱۱.

۴- (۴) کشف الرموز؛ ۱۱۰:۲؛ شرائع الاسلام؛ ۲۷۶:۲؛ مسالک الافهام؛ ۱۱۷:۷؛ نهاییه المرام؛ ۶۳:۱.

در قانون مدنی، مبنای نخست پذیرفته شده بود، زیرا رضای ولی تنها در نکاح صغیر اثر داشت و شخص کبیر، جز در مورد دختر باکره، در انتخاب همسر آزاد بود. مهم ترین که اجازه نکاح صغیر تنها با سرپرست قانونی او بود؛ اگر کودک، پدر یا جد پدری داشت، این اجازه را او میداد و سایر اعضای خانواده در این راه سهمی نداشتند و در صورت فوت اولیای قهری، تصویب اراده او با قیام بود و احتمال داشت که قیم، شخص خارج از خانواده باشد.

پس از اصلاح ماده فوق نیز دخالت خانواده هم چنان بی‌اثر ماند، ولی مبنای دیگری برای دخالت پدر و جد پدری مطرح شد که پیش از آن، سابقه نداشت. این مبنای، شاخه ای از «ولایت» است که گستره تازه ای یافته و بر شخصی ترین چهره زندگی، یعنی انتخاب همسر نیز سایه افکنده است. میراثی از فقه که در قانون مدنی رسوخ کرده و به ندرت میتوان موردی برای آن سراغ یافت.

بدین ترتیب، باید پذیرفت که دخالت ولی قهری در ازدواج فرزند صغیر خود کم تر چهره حمایتی دارد و شاخه ای از اقتدار پدری است که محدود به «مصلحت موکلبه» شده است تا از خطرهای آن کاسته شود. اختیار پدر، نسبی و محدود به مصلحت فرزند است و دختر و پسر صغیر از این حیث تفاوتی با هم ندارند.^(۱)

۵- ولایت وصی بر نکاح صغار

در مورد ولایت وصی، پدر یا جد پدری، بر نکاح صغار سه دیدگاه میان فقها مطرح است:

الف: برخی از فقها مانند شهید ثانی^(۲) و صاحب مدارک^(۳) و برخی دیگر^(۴) معتقدند: ولایت وصی بر نکاح صغار، به طور مطلق ثابت است، اعم از این که موصی (پدر و جد پدری) به او در این خصوص اجازه دخالت داده باشد یا خیر.

ص: ۶۵

۱- (۱) ر. ک: ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی (خانواده): ۷۰-۷۱.

۲- (۲) مسالک الافهام ۱۴۸:۷.

۳- (۳) نهاییه المرام ۱: ۷۹.

۴- (۴) الحدائق الناضره ۲۳: ۲۴۲؛ مختلف الشیعه ۷: ۱۴۱-۱۴۲؛ الدروس الشرعیه ۲: ۳۲۷.

برای اثبات این دیدگاه (۱) به عموم آیه شریفه قرآن استدلال شده که میفرماید: هرگاه کسی پس از شنیدن وصیت، آن را تغییر دهد و برخلاف حقیقت رفتار نماید، گناه این کار برای کسانی است که آن را تغییر داده اند. (فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ... (۲)

از این استدلال جواب داده شده که از آیه شریفه، حرمت تبدیل وصیت استفاده میشود و در مقام اثبات ولایت وصی نیست.

ب: در مقابل دیدگاه اول، برخی از فقها بر این عقیده اند که وصی مطلقاً ولایت بر تزویج صغار ندارد. (۳) محقق حلی در این باره مینویسد: «وصی ولایت بر تزویج صغار ندارد، هرچند موصی به او اجازه دخالت در نکاح صغیر را داده باشد». (۴)

مستند این دیدگاه اصل عدم ولایت وصی بر نکاح صغیر است، به این معنی که اصل اولی این است که هیچ کس بر دیگری ولایت ندارد، مگر این که دلیلی بر خلاف آن اقامه شود و در این مورد دلیلی نداریم که وصی بر صغیر ولایت بر نکاح دارد. هم چنین اصل عدم صحت عقد (۵) است، در صورتیکه صغیر بعد از بلوغ، آن را فسخ نماید (۶). مستند دیگر روایاتی (۷) است که از آنها نیز جواب داده شده است. (۸)

ج: دسته سوم از فقها دیدگاه میانه را پذیرفته و معتقدند: در صورتیکه پدر یا جد پدری، بر نکاح وصی تصریح نماید و به او در این باره اذن دهد، دارای ولایت میگردد. شیخ مفید (۹) و نیز شیخ طوسی (۱۰) و برخی از فقهای گذشته (۱۱) و برخی از معاصرین، (۱۲) این دیدگاه را پذیرفته اند.

ص: ۶۶

۱- (۱) جامع المقاصد ۹۹:۱۲.

۲- (۲) سوره بقره ۱۸۱:۲.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۱۲:۳؛ ارشاد الازهان ۸:۲؛ المععه الدمشقیه: ۱۰۹؛ مستند الشیعه ۱۶:۱۳۸ و ۱۴۱؛ تحریر الوسیله ۲:۲۲۹، مسأله ۱۰.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲:۲۷۶-۲۷۷.

۵- (۵) مستند الشیعه ۱۶:۱۳۹.

۶- (۶) تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۱۴۲.

۷- (۷) وسائل الشیعه: ۲۰:۲۷۷-۲۷۸، باب ۶ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۸ و باب ۱۲، ح ۱.

۸- (۸) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱:۶۲۹ و بعد از آن.

۹- (۹) ر. ک: سلسله مؤلفات الشیخ المفید «احکام النساء» ۹:۳۶.

۱۰- (۱۰) الخلاف ۴:۲۵۴.

۱۱- (۱۱) جامع المقاصد ۱۲:۹۹؛ نهایه المرام ۱:۷۹؛ الروضه البهیة ۵:۱۱۸؛ جواهر الکلام ۲۹:۱۹۱.

۱۲- (۱۲) العروه الوثقی ۲:۶۴۸-۶۴۹؛ سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲:۲۶۱.

برای اثبات این دیدگاه، به آیه شریفه قرآن(۱) و بعضی از روایات اسناد نموده اند. مانند این که در حدیث صحیح، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که در تفسیر آیه شریفه (أَوْ يَعْقُواَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ) فرموده است: مقصود از کسی که امر نکاح در اختیار اوست، پدر، برادر و مردی که به او وصیت شده و کسی که حق دارد در اموال زن دخالت نماید، میباشد.(۲) مرحوم شیخ انصاری در رساله ای که در مسائل نکاح نوشته، به عموم روایتی که در توفیق صفار از امام عسکری علیه السلام نقل شده، استدلال نموده است. در آن روایت آمده است: میت میتواند به هر چیز وصیت نماید، «جائزٌ لِلْمَيِّتِ مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيٌّ مَا أَوْصَى إِنَّ شَاءَ اللَّهُ».(۳) و در پایان فرموده است: عموم کلام به دلیل خصوصیت مورد، نباید ترک شود.(۴)

۶- ولایت حاکم بر نکاح صغار

در این که آیا حاکم اجازه تزویج صغیری را که پدر و جد پدری ندارند دارد یا خیر؟ بین فقها اختلاف نظر وجود دارد:

مشهور فقهای امامیه این است که حاکم بر نکاح ایتم ولایت ندارد.(۵) ادله این نظریه عبارتند از:

الف: اصل اولی، عدم ولایت است، مگر دلیلی برخلاف آن اقامه شود و در این جا چنین دلیلی وجود ندارد.

ب: مفهوم روایاتی که اختیار تزویج صغیر را در انحصار پدر و جد پدری او قرار میدهد.

ج: برخی از فقیهان فرموده اند: ولایت حاکم از باب حسبه میباشد و در موردی که دختر و پسر نابالغ هستند، نکاح برای آنها ضرورتی ندارد و نیازی به نکاح نمیباشد تا حسبه در آن قابل فرض باشد.(۶)

ص: ۶۷

۱- (۱) سوره بقره ۱۸۱:۲.

۲- (۳) وسائل الشیعه ۲۰:۲۸۳، باب ۸ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۴.

۳- (۴) همان ۱۹:۳۹۴، باب ۶۳ من کتاب الوصایا، ح ۱.

۴- (۵) تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۱۴۷.

۵- (۶) جامع المقاصد ۱۲:۹۶؛ مسالک الافهام ۷:۱۴۶-۱۴۷؛ مستند الشیعه ۱۶:۱۴۲؛ الحدائق الناضره ۲۳:۲۳۷؛ جامع المدارک ۴:۱۶۵.

۶- (۷) الحدائق الناضره ۲۳:۲۳۷-۲۳۸؛ بلغه الفقیه ۳:۲۴۵.

در مقابل نظریه اول، عده ای از فقها بر این باورند که در صورت ضرورت و نیاز و با رعایت غبطه و مصلحت، حاکم بر نکاح کودکان بیسرپرست دارای ولایت است. (۱)

سید یزدی در عروه الوثقی مینویسد: «حاکم شرع میتواند صغیری را که فاقد پدر و جد پدری و وصی آن دو میباشد، در صورت نیاز با رعایت مصلحت تزویج نماید». (۲)

مستند این نظریه، اطلاق و عموم ادله ولایت حاکم است که در بحث ولایت کلی حاکم و نیز ولایت بر اموال ایتم و... ذکر شد. مانند حدیث معروفی که از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با این مضمون نقل شده: حاکم، ولی کسی است که برای او ولی دیگری نباشد. «الْأَسْلُطَةُ تَوْلِيٌّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ» (۳) و روایات دیگر. (۴)

هم چنین میتوان ولایت حاکم بر نکاح ایتم را از باب حسبه (۵) اثبات نمود. با این توضیح که قدر متیقن از ادله ای که بر این حکم دلالت دارد، مواردی است که شارع مقدس اجازه انجام آن را به مکلف داده است و تزویج ایتم با فرض نیاز و رعایت مصلحت، از این امور است و با عنایت به این که یتیم سرپرستی غیر از حاکم شرعی ندارد، بنابراین باید حاکم یا کسی که به او اجازه داده است، در این باره دخالت نماید.

آیت الله خویی در این باره نگاشته است: تزویج یتیم و مجنون با فرض وجود مصلحت، لازم است و باید انجام شود و به ناچار باید شخصی متصدی آن باشد و با فرض

ص: ۶۸

۱- (۱) تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۱۴۹؛ کشف اللثام ۶۱:۷؛ موسوعه الامام الخویی ۲۴۷:۳۳؛ تحریر الوسیله ۲۲۹:۲، مسأله ۱۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۱۳.

۲- (۲) العروه الوثقی ۶۴۹:۲، مسأله ۱۳.

۳- (۳) سنن ابن ماجه ۴۳۴:۲، باب ۱۵، ح ۱۸۷۹.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۴۰:۲۷، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی، ح ۹؛ الکافی ۶۷:۱، ح ۱۰ و ۴۶، ح ۵؛ تهذیب الاحکام ۳۰۳:۶، ح ۸۴۶؛ تحف العقول: ۲۳۸؛ الوافی ۱۷۹:۱۵.

۵- (۵) حسبه به معنی اجر و ثواب است و امور حسبه اموری است که در انجام آن، اجر و ثواب از خداوند متعال متوقع است، اعم از این که از امور اجتماعی باشد، مانند قضاوت و حکومت در بین مردم، و یا از امور شخصی باشد، مانند کفن و دفن و تشییع جنازه مسلمان؛ بنابراین موضوع امور حسبه، افعالی است که شارع بدان راضی و به آن اذن داده باشد؛ فقها برای انجام امور حسبه به آیات و روایاتی استدلال نموده اند؛ مانند آیه شریفه (فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) سوره بقره ۱۴۸:۲ (وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ)؛ سوره آل عمران ۱۳۳:۳.

عدم وجود وصی، حاکم عهده دار این مسئولیت است، زیرا قدر متیقن از کسی که میتواند عهده دار این مسئولیت باشد، اوست. (۱)

لازم به یادآوری است در حقوق مدنی، بحث از ولایت وصی و حاکم (دادستان و دادگاه) بر نکاح ایتمام و کودکان بیسرپرست، به میان نیامده است.

۷- شرایط ولی در اعمال ولایت بر نکاح صغار

در فقه برای دارندگان ولایت بر تزویج صغار، شرایطی ذکر نموده اند. تعبیر محقق حلی این است که فقد (نبودن) آن شرایط مانع است. (۲) برخی دیگر مانند علامه در قواعد (۳) و محقق ثانی (۴)، عدم آنها را مسقط ولایت دانسته اند. بعضی دیگر با تعبیر شرایط، (۵) این بحث را پیگیری نموده اند. به هر صورت عمده اموری که در این خصوص ذکر شده، عبارتند از:

الف: اسلام

بنابراین پدر و جد پدری اگر کافر باشند، ولایت بر نکاح اطفال مسلمان خود ندارند؛ این حکم مورد توافق فقها است و برخی در مورد آن ادعای اجماع نموده اند. (۶)

دلیل آن، آیه ای از قرآن و بعضی روایات است؛ در آیه ۱۴۱ سوره مبارکه نساء آمده است: (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا). خداوند هرگز برای کافران بر اهل ایمان، راه سلطه و سیطره باز نخواهد نمود.

هم چنین در روایتی که بین فریقین مشهور است، از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ». (۷) اسلام بلند مرتبه است و تحت سلطه قرار

ص: ۶۹

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی ۲۴۷:۳۳.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۲۷۸.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۱۳:۳.

۴- (۴) جامع المقاصد ۱۰۷:۱۲.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۶۶:۷؛ العروه الوثقی ۲: ۶۴۹؛ موسوعه الامام خویی ۲۵۰:۳۳.

۶- (۶) ر. ک: کشف اللثام ۶۷:۷؛ جواهر الکلام ۲۰۶:۲۹، مسالک الافهام ۱۶۶:۷.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۱۴:۲۶، باب ۱ من ابواب موانع الارث من الکفر، ح ۱۱؛ کنز العمال ۱: ۶۶، ح ۲۴۶.

نمیگیرد. روشن است ولایت کافر بر فرزند مسلمان خود، سلطه بر اوست که به حکم این آیه و روایت، جایز نیست. (۱)

باید دانست فرض مسلمان بودن طفل به این صورت است که مادرش یا جدش مسلمان باشد. همچنین در صورتی که طفل قبل از بلوغ، اسلام را بپذیرد و معتقد باشیم این پذیرش معتبر و دارای اثر است.

ب: بلوغ

تنها فرضی که بلوغ به عنوان شرط ولایت مطرح است، جایی است که صغیر بر عبد یا امه ای مالکیت داشته باشد ولی، بر آن ها ولایت ندارد (۲). لیکن این فرض هم با منتفی بودن مسائل عبد و امه جایی ندارد.

ج: عقل

افراد دیوانه و بیهوش و مست، (چنان چه مستی او باعث بیعقلی و یگرده) بر صغیر ولایت ندارند؛ (۳) زیرا اینان در ادراک و فهم مطالب، ضعیف یا عاجزند و قادر به رعایت مصلحت نیستند و به طور کلی، از انجام اموری که مربوط به ولایت میگردد، ناتوانند.

د: رشد و کمال

محقق ثانی درباره رشد چنین مینویسد: «سفاهت مانع از ولایت است، زیرا سفه سبب ولایت بر سفیه است، به ناچار وی ولایتی بر غیر خودش ندارد» (۴)

هم چنین علامه حلی میگوید: «سلب ولایت یا به جهت اختلال عقل و ضعف قوای ادراکی است یا به دلیل پیری و عجز از قیام به وظایف ولایت، و یا این که عجز از رعایت مصلحت و غبطه یعنی سفاهت، سبب سلب ولایت گردیده است» (۵)

ص: ۷۰

۱- (۱) جامع المقاصد ۱۲: ۱۰۷؛ مسالک الافهام ۷: ۱۶۶.

۲- (۲) ر. ک: جواهر الکلام ۲۹: ۲۰۶-۲۰۷؛ جامع المقاصد ۱۲: ۱۰۵؛ الحدائق الناضرة ۲۳: ۲۶۹.

۳- (۳) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۲۷۸؛ مسالک الافهام ۷: ۱۶۷؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۴۸۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۱۵.

۴- (۴) جامع المقاصد ۱۲: ۱۰۶.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۲: ۶۰۰؛ مقابس الانوار: ۱۴۴.

در خصوص این پرسش که در نکاح صغیر و صغیره آیا شرط است مصلحت طرفین رعایت گردد، یا عدم مفسده و ضرر کافی است؟ دو نظریه وجود دارد.

بعضی از فقها معتقدند که صرف نبودن ضرر و مفسده کافی است. (۱) دلیل این دیدگاه عموم و اطلاق روایات است (۲). علاوه بر آن اجماع (۳) است که بعضی آن را ادعا نموده اند، و نیز مناسبت حکم و موضوع، زیرا از روایات استفاده میشود، جعل ولایت بر صغار برای جلوگیری از ضرر بر آنها است. (۴)

در مقابل این نظریه، برخی معتقدند علاوه بر عدم ضرر، لازم است مصلحت طرفین نیز رعایت گردد. سید یزدی در این باره مینویسد: «ترویج صغار که توسط پدر و جد پدری انجام میشود، در صورتی صحیح و نافذ است که عاری از مفسده باشد و به احتیاط واجب باید با رعایت مصلحت همراه باشد». (۵) بسیاری از اعلام فقهای معاصر نیز بر رعایت این شرط تأکید کرده اند. (۶)

آیت الله خویی در توضیح کلام مرحوم سید یزدی میگوید: «عاری بودن ترویج صغار از مفسده و ضرر مورد اتفاق فقها است و احدی مخالفت نکرده و احتیاط در رعایت مصلحت است». (۷)

هم چنین آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: مقتضای احتیاط لزومی این است که در نکاح صغار، مصلحت رعایت شود، زیرا به حکم استصحاب در صورت عدم رعایت مصلحت، عقد نکاح محقق نمیگردد. (۸)

ص: ۷۱

۱- (۱) مسالک الافهام ۱۵۵:۷ و ۱۷۲؛ جواهر الکلام ۱۹۸:۲۹؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۱۶۸.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۶۳:۱۷-۲۶۴، باب ۷۸ من ابواب ما یکتسب به، ح ۲ و ۴؛ و ۲۸۹:۲۰، باب ۱۱ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۲.

۳- (۳) مستند الشیعه ۱۶۷:۱۶؛ مستمسک العروه الوثقی ۴۵۵:۱۴.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۶۸:۲۴.

۵- (۵) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵:۶۲۶.

۶- (۶) وسیله النجاه مع تعالیق الامام الخمینی قدس سره: ۷۰۸؛ مستمسک العروه الوثقی ۴۵۶:۱۴ تحریر الوسيله ۲۲۸:۲؛ مهذب الاحکام ۲۶۸:۲۴-۲۶۹.

۷- (۷) موسوعه الامام الخویی ۲۲۹:۳۳ الی ۲۳۱.

۸- (۸) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۰۵.

برای اثبات این نظریه، به دلیل اولویت استناد شده است، با این تقریر که رعایت مصلحت در تصرفات ولی بر اموال صغار، مورد توافق فقها است.^(۱) بنابراین، در ولایت بر نکاح به دلیل اهمیت بیش تر آن، باید به طریق اولی رعایت گردد.

باید افزود که عرف در این گونه موارد رعایت مصلحت را میفهمد، به علاوه بعضی از روایات نیز میتواند مؤید این نظریه قرار گیرد. مانند این که امام صادق علیه السلام در تعارض ولایت پدر و جدّ پدری - که هر کدام فردی مشخص را برای ازدواج با صغیره، مورد نظر داشته باشند - به این نکته اشاره فرموده اند که اعمال ولایت توسط جدّ، رضایت بخش باشد «وَكَانَ الْجَدُّ مَرْضِيًّا».^(۲) ظاهر کلام این است که آن چه انجام شده در جهت مصلحت صغیره باشد.

۸- رعایت مصلحت در نکاح صغار از دیدگاه قانون مدنی

قانون مدنی به پیروی از فقه امامیه، رعایت مصلحت مولیعلیه را لازم دانسته و نفوذ نکاح ولی قهری را مشروط بر این میداند که رعایت مصلحت در آن شده باشد.^(۳)

این مطلب در اصلاحیه ماده ۱۰۴۱ قانون مزبور لحاظ شده است. توضیح این که مجلس شورای اسلامی در اصلاحیه سال ۱۳۷۹، این گونه مقرر نمود:

ماده واحده: تبصره ذیل ماده ۱۰۴۱ قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۸۰/۸/۱۴ به شرح ذیل اصلاح میگردد:

«تبصره: ازدواج دختر قبل از رسیدن به پانزده سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به هیجده سال تمام شمسی، منوط به تحصیل اجازه از دادگاه میباشد».^(۴)

این اصلاحیه به تأیید شورای نگهبان رسید و این شورا در رابطه با آن، چنین نظر داد: «طرح اصلاح تبصره ۱۰۴۱ قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰

ص: ۷۲»

۱- (۱) تذکره الفقهاء ۲۴۵:۱۴.

۲- (۲) الکافی ۳۹۶:۵، ح ۵؛ وسائل الشیعه ۲۹۰:۲۰، باب ۱۱ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۴.

۳- (۳) ر. ک: ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۶۷-۶۸.

۴- (۴) مجموعه نظرات شورای نگهبان در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی، دوره ششم - سال اول: ۲۵۴-۲۵۵.

مصوب جلسه هشتم آبان ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و نه مجلس شورای اسلامی، در جلسه مورخه ۱۳۷۹/۸/۱۸ شورای نگهبان مطرح شد که خلاف شرع شناخته شد. (۱)

این طرح به مجلس بازگردانده شد، لیکن مجلس متن فوق را بدون تغییر برای بار دوم تصویب نمود و به همین دلیل جهت داوری و اعلام نظر نهایی به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال گردید و در نهایت، مجمع مصوبه مجلس را با تغییراتی به شرح زیر تصویب نمود:

ماده واحده: ماده ۱۰۴۱ قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰/۸/۱۴ و تبصره آن به شرح ذیل اصلاح میگردد: «عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن سیزده سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به پانزده سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح». (۲)

ص: ۷۳

۱- (۱) همان.

۲- (۲) همان: دوره ششم - سال دوم: ۶۵۳؛ قانون مدنی با آخرین اصلاحات والحاقت: ۱۳۵.

در صورتی که بین دو کودک صغیر، یا صغیر و کبیر، عقد نکاح ایجاد شود، احکام و آثاری بر آن مترتب میگردد. مهم ترین این احکام بدین قرار است:

الف: تضمین مهریه

اگر پدر یا دیگر اولیایی که در تزویج صغار ولایت دارند، اقدام به نکاح برای صغیر نمودند، باید مهریه همسر او را از اموال صغیر، در صورتیکه دارای ملک باشد، بردازند. در غیر این صورت پدر ضامن پرداخت مهریه میباشد؛ این حکم مورد توافق فقها است و کسی مخالفت نکرده است. (۱)

ب: حرمت ازدواج

بعد از انجام عقد نکاح، زوج و زوجه با افرادی محرم می گردند و ازدواج با آن ها حرام میشود؛ مثل مادر زوجه صغیره که بر زوج صغیر حرام میشود. هم چنین زوجه هر یک از پدر و پسری که برای او نکاح انجام شده، بر دیگری حرام میشود. (۲)

ص: ۷۴

۱- (۱) الخلاف ۴:۳۷۳؛ قواعد الاحکام ۳:۸۷؛ مسالک الافهام ۸:۲۸۴؛ تحریر الوسيله ۲:۲۶۹؛ مسأله ۲۳؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۴۵۴.
۲- (۲) شرائع الاسلام ۲:۲۸۷؛ مسالک الافهام ۷:۲۸۲-۲۸۳؛ جواهر الکلام ۲۹:۳۵۰؛ مستند الشیعه ۱۶:۳۰۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۲۱۹ و ۲۲۴.

این پرسش مطرح است که آیا دختر یا پسر صغیر پس از بلوغ و رشد میتوانند عقدی را که قبل از بلوغ بین آنها ایجاد شده برهم زنند یا خیر؟

فقه‌های امامیه معتقدند که عقد انجام شده از طرف دختر (صغیره) لازم بوده و بعد از بلوغ حق برهم زدن آن را ندارد. این مسأله مورد توافق (۱) است و بعضی ادعای اجماع (۲) نموده اند.

دلیل این دیدگاه علاوه بر اجماع، روایات صحیحه میباشد. مانند این که، ابن بزیع میگوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم، پدری دختر صغیر خود را ازدواج مینماید، سپس از دنیا میرود و دختر در حالی که هنوز با او نزدیکی نشده، به حد بلوغ میرسد، آیا حق دارد نکاح انجام شده را فسخ نماید؟ حضرت فرمود: نکاح انجام شده صحیح و بر دختر نافذ است. «قَالَ: يَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ أَبِيهَا» (۳) اما این که آیا پسر صغیر هم بعد از بلوغ می

تواند عقد را برهم زند یا نه، میان فقیهان اختلاف نظر وجود دارد: دیدگاه مشهور (۴) این است که پسر صغیر همانند دختر صغیره بعد از بلوغ حق ابطال نکاح را ندارد، زیرا فرض بر این است که نکاح با رعایت مصلحت و با ولایت صحیح شرعی انجام گردیده است.

روایاتی نیز بر این دیدگاه دلالت دارد، مانند آن که امام صادق علیه السلام فرموده اند: عقدی که پدر واقع ساخته بر دختر و پسر نافذ است، «يَجُوزُ عَلَيْهَا تَزْوِيجُ الْأَبِ وَيَجُوزُ عَلَى الْغُلَامِ...» (۵) در مقابل دیدگاه مشهور، عدّه ای از فقها مانند شیخ طوسی

(۶) و ابن بزاج (۷)، ابن حمزه (۸)

ص: ۷۵

- ۱- (۱) راوندی، فقه القرآن ۱۳۸:۲-۱۳۹؛ قواعد الاحکام ۱۵:۳؛ جواهر الکلام ۱۷۲:۲۹؛ جامع المدارک ۱۵۳:۴ و ۱۷۲.
- ۲- (۲) غنیه الزروع: ۳۴۲؛ مسالک الافهام ۱۱۸:۷-۱۱۹؛ الحدائق الناضره ۲۰۴:۲۳.
- ۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۷۵:۲۰، باب ۶ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۱.
- ۴- (۴) شرائع الاسلام ۲۷۶:۲؛ ارشاد الازدهان ۷:۲؛ مستند الشیعه ۱۳۰:۱۶-۱۳۱؛ تراث الشیخ الاعظم (کتاب النکاح): ۱۰۸ و ۱۱۰؛
- ۵- (۵) الکافی ۱۳۱:۷-۱۳۲، ح ۱.
- ۶- (۶) النهایه: ۴۶۷.
- ۷- (۷) المهدّب ۱۴۰:۲ و ۱۹۷.
- ۸- (۸) الوسيله الی نیل الفصیله: ۳۰۰.

و برخی دیگر^(۱) معتقدند: پسر صغیر بعد از بلوغ، خیار فسخ نکاح دارد و میتواند عقد را امضا یا ابطال نماید.

دلیل این نظریه، دو چیز است:

۱- ضرر بر زوج، زیرا اثبات مهر و نفقه بر وی ضرر بر اوست، در حالی که بر زوجه چنین ضرری وارد نمیکرد، از این رو از باب دفع ضرر، اگر خواست میتواند عقد را ابطال نماید.

۲- دلیل دیگر، برخی از روایات^(۲) است. لیکن از هر دو دلیل جواب داده شده^(۳) که تفصیل آنها خارج از مجال این تحقیق است.

د: حرمت نزدیکی با زوجه صغیره

بر زوج حرام است، قبل از آن که زوجه صغیره به سن بلوغ برسد با او نزدیکی نماید، اعم از این که با نکاح دائم، زوجیت منعقد شده باشد یا با عقد موقت. این حکم مورد توافق فقها^(۴) است.

و دلیل آن علاوه بر اجماع^(۵)، روایاتی است در حد استنفاضه، از جمله، حلبی با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: اگر مردی دختر صغیره ای را به عقد خود درآورد تا زمانی که به سن نه سالگی نرسیده، نباید با او نزدیکی نماید. «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَهِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعٌ سِنِينَ»^(۶).

ه - مجازات نزدیکی با زوجه صغیره

اگر زوج با زوجه صغیره خود نزدیکی نماید، احکامی بر آن مترتب میشود، از جمله این که:

ص: ۷۶

۱- (۱) السرائر ۲: ۵۶۸.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰: ۲۹۳، باب ۱۳ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۳؛ و ۲۷۷-۲۷۸، باب ۶، ح ۸-۹.

۳- (۳) ر. ک: جواهر الکلام ۲۹: ۱۷۴؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۵۹۶ و بعد از آن.

۴- (۴) جامع المقاصد ۱۲: ۳۳۰؛ مسالک الافهام ۷: ۶۷؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۷۴؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۱۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۲۳.

۵- (۵) التنقیح الرائع ۳: ۲۵؛ مفاتیح الشرائع ۲: ۲۹۰؛ جواهر الکلام ۲۹: ۱۱۸.

۶- (۶) وسائل الشیعه: ۲۰: ۱۰۱، باب ۴۵ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۱- اگر زوجه صغیره با این عمل، افضاء (۱) نشده باشد، عقد نکاح باقی است، ولی جایز نیست زوج در آینده با زوجه نزدیکی نماید، بلکه میتواند با وی زندگی نماید و یا او را طلاق دهد. (۲)

۲- اگر با انجام عمل زناشویی زوجه افضاء شده باشد، بر زوج حرام مؤید میگردد. (۳)

۳- در صورت افضای زوجه صغیره، بر زوج واجب است دیه یک انسان کامل را به او بپردازد؛ یعنی باید نصف دیه مرد به زن پرداخت شود. این مسأله مورد توافق فقیهان است. (۴)

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره میگوید: در صورتیکه بین زوجین در فرض مسأله، طلاق صورت پذیرد، وجوب پرداخت دیه از زوجه برداشته نمیشود. (۵)

۴- هم چنین در صورت افضای زوجه صغیره با نزدیکی بر زوج واجب است تا زمانیکه زوجه زنده است، نفقه او را بپردازد. در روایت صحیحه، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده

است: در صورتیکه زوجه صغیره با عمل زناشویی افضاء گردیده، تا زنده است زوج باید نفقه او را بپردازد. «قَالَ: عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ حَيَّةً». (۶)

و: وجوب پرداخت نفقه زوجه صغیره

از عبارات برخی از فقها استفاده میشود، پرداخت نفقه زوجه هر چند صغیره باشد، بر زوج کبیر واجب است. این دسته از فقیهان معتقدند که عقد نکاح خود مقتضی نفقه میباشد، خواه تمکین نمودن زوجه در مقابل زوج ممکن باشد، مانند آن که زوجه کبیره است یا ممکن نباشد، مثل آن که زوجه به سن بلوغ نرسیده باشد. (۷)

ص: ۷۷

۱- (۱) مقصود از افضاء تداخل مجرای بول و خون حیض است، به طوری که هر دو مجرا یکی شود.

۲- (۲) المقتعه: ۷۴۷؛ السرائر ۲: ۵۳۰؛ مختلف الشیعه ۷: ۶۴.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۲۷۰؛ کشف الرموز ۲: ۱۰۹؛ مسالک الافهام ۷: ۶۷؛ جامع المقاصد ۱۲: ۳۳۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۲۵.

۴- (۴) الخلاف ۵: ۲۵۷؛ جواهر الکلام ۲۹: ۴۲۲.

۵- (۵) تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۲۸.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۸۲؛ باب ۴۴ من ابواب موجبات الضمان، ح ۲.

۷- (۷) ر. ک: نهایی المرام ۱: ۴۷۴؛ الحدائق الناضره ۲۵: ۹۹-۱۰۰؛ مسالک الافهام ۸: ۴۴۰.

مستند این دیدگاه اطلاق بعضی از آیات قرآن (۱) و روایات (۲) است، مانند این که در روایت موثق، اسحاق بن عمار میگوید: از امام صادق علیه السلام از حق زن بر مرد سؤال کردم، فرمودند: از حقوق زن این است که مرد باید خوراک و پوشاک او را تأمین نماید. (۳)

اطلاق این روایت، صورت عدم امکان تمکین زوجه در مقابل زوج را شامل میشود، البته آن دسته از فقها که معتقدند شرط پرداخت نفقه، تمکین زوجه در مقابل زوج میباشد، آیات و روایات مورد اشاره را منصرف از فرض بحث دانسته و گفته اند: این ادله نسبت به زوجه صغیره دارای اطلاق نیست. (۴)

هم چنین در فرضی که زوج صغیر است و زوجه کبیره، بسیاری از فقها (۵) معتقدند که پرداخت نفقه بر زوج هر چند صغیر باشد، واجب است. البته به دلیل این که صغیر دارای تکلیف نیست، ولی او باید از اموالش بپردازد.

ز: عدم رعایت مصلحت در نکاح صغار

اقدام ولی نسبت به نکاح صغار باید در جهت غبطه و رعایت صلاح و سود آنان باشد، یا این که مستلزم مفسده و ضرر بر آنان نباشد (بنابر اختلاف رأیی که در این مورد وجود دارد) در غیر این صورت، یعنی اگر ازدواج به مصلحت صغیر نباشد یا مضر به حال او باشد، مانند این که با وجود دو خواستگار، ولی از نکاح دختر صغیره اش با فرد صالح خودداری نماید و او را به عقد دیگری درآورد یا به کم تر از مهر المثل (مهریه ای که برای دختران هم شأن او در نظر گرفته میشود) تزویج نماید یا برای همسر پسر صغیر خود مهریه ای بیش تر از مهر المثل در نظر بگیرد این پرسش مطرح است که آیا عقد نکاح باطل است یا متوقف بر اجازه صغیر و صغیره بعد از بلوغ میباشد؟ در این باره بین فقها اختلاف نظر وجود دارد:

ص: ۷۸

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۲۳۳؛ سوره نساء ۴: ۳۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۱: ۵۰۹، باب ۱ من ابواب النفقات، ح ۱-۲.

۳- (۳) همان: ۵۱۰، ح ۳.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۲: ۸۶.

۵- (۵) المبسوط ۴: ۳۱۶؛ کشف اللثام ۷: ۵۶۲؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۸۰، مسأله ۴؛ نهایه المرام ۱: ۴۷۵؛ مختلف الشیعه ۷: ۳۲۱.

دیدگاه مشهور فقها این است که در این گونه موارد، عقد به صورت فضولی واقع میشود و موقوف بر آن است که صغیر پس از بلوغ اجازه دهد یا رد نماید که در صورت اجازه، صحیح و در صورت رد، باطل است. (۱)

البته اگر ولی، دختر صغیره خود را به مهریه ای که کم تر از مهر المثل است، تزویج نماید، برخی از فقیهان فرموده اند: عقد، صحیح و مهریه تعیین شده، باطل و متوقف بر اجازه دختر صغیره بعد از بلوغ میباشد، اگر آن را اجازه داد، صحیح، و الا باید زوج، مهر المثل را بپردازد. (۲)

در مقابل این دیدگاه، بعضی از فقها معتقدند که عقد به کلی باطل است و اجازه دختر صغیره پس از بلوغ هم موجب صحت آن نمیشود. (۳)

ج: توارث بین صغیرین

در صورتیکه عقد نکاح بین دو صغیر با رعایت مصلحت انجام پذیرد، صحیح و نافذ است و اگر یکی از دو صغیر قبل از بلوغ فوت نماید، دیگری از او ارث میبرد. (۴)

ص: ۷۹

۱- (۱) الروضه البهیة ۵: ۱۳۹-۱۴۰؛ الحدائق الناضره ۲۳: ۲۵۳.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۱۵؛ مسالک الافهام ۷: ۱۵۴-۱۵۵؛ تحریر الوسيله ۲: ۲۲۸، مسأله ۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۰۷.

۳- (۳) جامع المقاصد ۱۲: ۱۴۹؛ جواهر الکلام ۲۹: ۱۹۸؛ العروه الوثقی ۲: ۶۴۶، مسأله ۶؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح: ۱۷۰-۱۷۱.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۲۷۹؛ قواعد الاحکام ۳: ۱۶؛ مستند الشیعه ۱۶: ۱۸۹؛ تحریر الوسيله ۲: ۲۳۱-۲۳۲؛ تفصیل الشریعه (کتاب النکاح): ۱۲۲-۱۲۳.

۱- ایراد بر ولایت بر ازدواج صغار

در مسأله ولایت بر ازدواج صغار، این ایراد مطرح است که انتخاب همسر از طبیعتیترین حقوق هر انسان است و از لوازم احترام به شخصیت اوست و با ولایت نمیتوان خصوصیتترین چهره زندگی را بر او تحمیل کرد، از این رو اعمال ولایت و انتخاب همسر توسط پدر و جد پدری برای کودک، او را از طبیعتیترین حق مشروع خود محروم میسازد و به شخصیت طفل صدمه میزند. صدمه های ناشی از چنین اقدامی، جبران ناپذیر است، زیرا کودک تا رسیدن به سن بلوغ، باید همسر ناخواسته را با تمام ضررهای مادی و معنوی آن پذیرا باشد. پس از بلوغ نیز بر فرض که بتواند تجاوز ولی قهری را از حدود نمایندگی اثبات کند و نکاح فضولی را بر هم بزند، هیچ چیز نمیتواند گذشته دردناک را به او بازگرداند. (۱)

مسأله اختیار در انتخاب همسر چنان دارای اهمیت است، که در ماده ۲۳ میثاق مدنی، سیاسی مصوب سال ۱۹۶۶ میلادی مجمع عمومی سازمان ملل متحد آمده است:

۱ - حق نکاح و تشکیل خانواده برای زنان و مردان از زمانی که به سن ازدواج میرسند، به رسمیت شناخته میشود.

۲ - هیچ نکاحی بدون رضایت آزادانه و کامل طرفین آن، منعقد نمیشود.

ص: ۸۰

۱- (۱) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی - خانواده: ۶۸-۶۹.

خلاصه این که؛ ولایت بر نکاح صغار که نتیجه آن، انتخاب همسر برای کودک بدون دخالت و رضایت وی میباشد، تعدی به حق و آزادی کودک است و قابل پذیرش و عمل نمیشد.

۲- مترقی بودن حکم ولایت بر نکاح صغار

مسئله ولایت بر نکاح صغار مانند دیگر احکام اسلام، حکمی مترقی و نشان گر جامعیت و فراگیر بودن احکام اسلام در تمام حالات و صور زندگی بشر است، و در تشریح آن، حقوق دختر و پسر رعایت شده است. برای اثبات این مدعا لازم است چند مطلب مورد توجه قرار گیرد.

الف: ازدواج در دوران های گذشته

در گذشته ای نه چندان دور موقعیت اجتماعی، فرهنگی و حقوقی زن نسبت به شرایط کنونی، بسیار متفاوت بوده است، زنان به رغم احکام و تعالیم مترقی ادیان الهی، از بسیاری از حقوق طبیعی و انسانی خود محروم مانده بودند؛ محرومیت آنان تنها در زمینه استقلال مالی، مشارکت در امور اجتماعی، دانش اندوزی و امثال آن خلاصه نمیشد، بلکه در ازدواج و همسرگزینی که از حقوق اولیه بشر میباشد، از حقوق مسلم خود محروم بودند. در عصر جاهلیت، پدران خود را صاحب اختیار دختران، خواهران و گاهی مادران خود میدانستند و در انتخاب شوهر اراده و اختیاری برای آنها قائل نبودند. تصمیم گرفتن، حق مطلق پدر یا برادر بود و در نبود آنها عمو و دایی دارای حق مطلق بودند. پدران به خود اجازه میدادند دخترانی که هنوز از مادر متولد نشده اند به عقد مرد دیگری در آورند که هر وقت متولد و بزرگ شد، آن مرد حق داشته باشد که آن دختر را برای خود ببرد.^(۱) نکاح شغار یکی دیگر از مظاهر اختیارداری مطلق پدران نسبت به دختران بود.^(۲)

ص: ۸۱

۱- (۱) شهید مطهری، نظام حقوق زن در اسلام: ۷۴.

۲- (۲) نکاح شغار یعنی معاوضه کردن دختران. دو نفر که دو دختر رسیده در خانه داشتند با یکدیگر معاوضه میکردند، به این ترتیب که هر کدام از دو دختر، مهر آن دیگری بشمار میرفت و به پدر او تعلق میگرفت، اسلام این رسم را منسوخ کرد. همان: ۷۵.

در تمام کشورها و ممالک دنیای آن روز، کم و بیش چنین وضعیتی وجود داشت. ایرانیان با این که در دوره ساسانیان نسبت به ممالک دیگر رشد یافته تر بودند، در انتخاب شوهر هیچ گونه حقی برای دختر قائل نبودند در مورد پسر نیز هنگامی که به سن بلوغ و رشد میرسید چه بسا پدر، یکی از زنان متعدد خود را به عقد زناشویی وی در میآورد و برای این که ازدواج کاملاً قانونی باشد، لازم بود که پدر، برادر، عمو یا قیم دختر، قباله عقد را امضا کند.^(۱) در هند نیز زنان مجبور بودند به شوهری که پدر یا برادر برای آنان انتخاب میکرد، رضایت دهند.^(۲)

با بررسی تاریخ و شرایط خاص اجتماعی صدر اسلام، به ویژه در زمینه تزویج، میتوان این نتیجه را گرفت که تشریح قانون ولایت بر تزویج صغار، برای پدر و جد پدری در موقعیت و شرایط خاص آن دوره، نه تنها حقی را از فرزندان ضایع نکرده، بلکه خدمت بزرگی نیز به آنان نموده است، زیرا در شرایطی که برخی از خویشاوندان به خصوص خویشاوندان پدری، به خود حق میدادند سرنوشت دختر یا پسری را به میل خود تعیین نموده و برای او همسر انتخاب نمایند، اسلام این سنت غلط را نسخ نمود و انتخاب همسر را پس از بلوغ، حق دختر و پسر و پیش از بلوغ در صورت نیاز فقط در اختیار پدر و جد پدری قرار داده که هم نسبت به فرزند خود دلسوزتر هستند و هم به مصالح او آشنا تر میباشند، در عین حال نفوذ تصرفات آنان را مشروط به عدم مفسده یا مصلحت فرزند نمود.

از این رو با دقت در روایات معلوم میگردد که پاره ای از آن ها در زمینه نفی ولایت خویشان غیر از پدر و جد پدری وارد شده اند و این مسأله، خود نشان گر شیوع و متداول بودن اعمال ولایت از ناحیه آنان بوده است به طوری که این روایات در صدد از بین بردن این ذهبت یا در پاسخ به پرسش اصحاب وارد شده اند.^(۳)

ص: ۸۲

۱- (۱) سن ازدواج دختران: ۶۷، به نقل از تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان: ۴۲.

۲- (۲) همان، به نقل از اعلام النساء المؤمنات، المقدمة الثانية: ۱۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۲: ۸۰، باب ۳۳ من ابواب مقدمات الطلاق، ح ۲ و ۲۷۳: ۲۰، باب ۴ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۴ و ۲۸۰، باب ۷، ح ۱ و ۲۷۶، باب ۶، ح ۲؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱: ۵۴۹ و بعد از آن.

ب: نسبی بودن مفهوم مصلحت و عدم ضرر

در مباحث گذشته بیان شد که اعمال ولایت و اقدام بر نکاح صغار توسط ولی شرعی مشروط به حفظ منافع و مصالح طفل یا احراز عدم مفسده و ضرر بر اوست و بر ولی جایز نیست کاری را بر خلاف مصلحت طفل در تصرفات مالی و غیر مالی انجام دهد.

توضیح این که؛ واژه های مصلحت، منفعت، صلاح و صرفه و عدم ضرر، مفاهیم عامی هستند که نمیتوان مصادیق آنها را منحصر در مواردی خاص دانست، بلکه از معیارهای نسبی برخوردارند و در هر زمینه و هرگونه تصرفی، معیار خاص خود و معنای مخصوص به خود را مییابند، مثلاً در زمینه تصرفات مالی، رعایت مصلحت به این است که ولی طفل مانع اتلاف مال او شود و آن را در جهت سودآوری به جریان اندازد و از جهت مادی ضرری متوجه طفل نشود. و در مسأله ازدواج، ازدواجی به صلاح و صرفه است که هدف و مقصود نهایی از آن را برای انسان تأمین نماید.

ازدواج، علاوه بر این که ضامن بقای نسل انسان میباشد، تأمین کننده آرامش و سلامت و امنیت جامعه و مانع انحراف ها و کج رویهای فردی و اجتماعی و تضمین کننده بهداشت جسمی و روانی انسان باید باشد. در آیات شریفه قرآن و احادیث نیز یکی از مهم ترین اهداف ازدواج، ایجاد انس و الفت و سکینه^(۱) و آرامش روحی بیان شده است.^(۲)

با توجه به این واقعیت، میتوان نتیجه گرفت که مصلحت در ازدواج این است که انسان را به اهداف فوق برساند، از این رو در ترویج ولایی، ولی نمیتواند تمام توجه خود را به امور مادی معطوف دارد و فقط بالا بودن مهریه یا توانایی زوج را در نظر بگیرد.

به بیان روشن تر: سکون و آرامش و تعادل روحی و روانی در ازدواج، زمانی حاصل میشود که زن و شوهر نسبت به یکدیگر تمایل داشته و مودت و دوستی بین آنان حکم فرما باشد. در صورتی که زوجین به هر علت نسبت به یکدیگر بیرغبت بوده و اکراه داشته باشند، صفا و آرامش در زندگی آنان وجود نخواهد داشت، بلکه چه بسا کانون

ص: ۸۳

۱- (۱) سوره روم ۲۱:۳۰.

۲- (۲) رج به گفتار اول، بخش سوم.

خانواده به عرصه جنگ و نزاع تبدیل شده و به جای این که موجب آرامش و تسکین خاطر یکدیگر باشند، هر یک موجب آزرده‌گی خاطر دیگری را فراهم سازند.

از مجموع مطالبی که گذشت، نتیجه می‌گیریم که مصلحت دارای مفهوم نسبی و معیار عرفی است، زیرا:

اولاً: در هر تصرّفی، معیاری خاص وجود دارد، معیار مصلحت در تصرّفات مادی، نفع و زیان مادی و معیار مصلحت در تزویج، فراهم آمدن ازدواج سالم و موفق است که توافق و همگونی زوجین تا حدّ امکان در آن لحاظ شده باشد.

ثانیاً: معیار در هر تصرّفی وابسته به شرایط مختلف زمانی، مکانی و اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی هر جامعه می‌باشد؛ ممکن است در شرایط زمانی و مکانی خاص، تصرّفی به صلاح و صرفه باشد، در حالی که در زمان و شرایطی متفاوت، مصلحتی در انجام آن نبوده، بلکه مصلحت در ترک آن باشد.

تزویج کودکان در سنین کودکی نیز یکی از مصادیق همین مسأله است، زیرا در گذشته که غالباً پدر و بزرگ ترهای خانواده عهده دار انتخاب همسر برای فرزندان بوده اند، تزویج ولایی کودکان با رعایت شرایط لازم، خلاف مصلحت نبوده است. اما امروزه که جوانان در انتخاب همسر، استقلال یافته و نظر آنان در برگزیدن شریک زندگی نقش تعیین کننده ای دارد، اعمال این ولایت معمولاً خالی از مصلحت است، بلکه دارای مفسده می‌باشد، به ویژه آن که در شرایط کنونی معیار انتخاب همسر نسبت به گذشته بسیار گوناگون شده و عواملی از قبیل سطح تحصیلات، اعتقادات، بینش و تفکر فردی و اجتماعی، نوع شغل و برخی عوامل دیگر، معیارهای عمده ای در گزینش همسر به شمار می‌روند.

ثالثاً: مرجع تشخیص مصلحت، بلکه عدم ضرر، عرف و عقلا و نوع خردمندان جامعه می‌باشند.

با این حال در وضعیت کنونی بسیار محتمل است که اگر ولی، دختر و پسری را به عقد یکدیگر در آورد، آنها پس از بلوغ نسبت به ازدواج انجام شده، ناراضی و ناخشنود

باشند و از آن جا که طبق دیدگاه مشهور فقها، خیار فسخ نیز ندارند، انجام چنین ازدواجی گاهی آن ها را دستخوش مسائل و مشکلات سختی میسازد که رهایی از آنها خالی از اشکال نیست و چه بسا غیرممکن است.

بنابراین اعمال ولایت قهری در ازدواج صغار، در عرف این زمان در غالب موارد و چه بسا در اکثریت قریب به اتفاق، خالی از مصلحت است، بلکه دارای مفسده میباشد و مجوزی برای انجام آن نیست مگر در موارد نادر و استثنایی که مصلحت و عدم ضرر احراز شود، در این گونه موارد نیز چون مرجع تشخیص مصلحت، نظر نوع مردم میباشد برای جلوگیری از سوء استفاده، لازم است احراز مصلحت توسط قاضی و سیستم قضایی تأیید شود و سپس اولیا بر این امر اقدام کنند.

ظاهراً با عنایت به آن چه ذکر شد، بعد از انقلاب در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، اصلاحاتی اعمال شد که پیش تر اشاره گردید.

ج: تحقق مصلحت حقیقی صغار با ازدواج ولایی

هر چند در شرایط کنونی معیار انتخاب همسر نسبت به گذشته دگرگون شده و جوانان در انتخاب همسر برای خود، نقش تعیین کننده دارند، از سوی دیگر میتوان ادعا کرد بسیاری از همین جوانان، دارای بلوغ فکری در امر ازدواج نیستند و نمیتوانند مصلحت خود را تشخیص دهند. هدف والا و مقدس ازدواج را آرامش و آسایش زن و شوهر و گام نهادن به سوی کمال انسانی را به درستی مورد توجه قرار نمیدهند.

شاهد این ادعا، کثرت طلاق در جامعه کنونی نسبت به گذشته است که متأسفانه هر سال به آمار آن اضافه میشود و بسیاری از ازدواج ها در همان ماه های اول به اختلاف و جدایی منجر میشود؛ مگر نه این است که دختر و پسر برای زندگی مشترک در تمام عمر پا به عرصه انتخاب و ازدواج میگذارند و روزها و ماه های اولیه به یکدیگر علاقه مند میباشند، ولی این علاقه مدّت زمان طولانی دوام ندارد و در ماه ها و یا سال های اول زندگی به سردی میگراید و در بسیاری از موارد با داشتن فرزند و یا فرزندان، کانون خانواده متلاشی میگردد.

ضرر و نابسامانی‌هایی که با جدایی پدر و مادر بر فرزندان وارد میشود و در جامعه کم نیستند و نیز اختلافاتی که میان بستگان طرفین بروز میکند و مشکلاتی که برای زنان در این رابطه به وجود می‌آید، با معیار و آمارهای مادی قابل سنجش نیست تا بیان شود در هر طلاق چقدر به افراد و جامعه خسارت وارد میشود.

همه این مشکلات برای این است که دختر و پسر در انتخاب همسر خود به بلوغ فکری لازم نرسیده اند، بلکه باید آن‌ها را کمک کرد تا با معیارهای صحیح، انتخاب همسر نمایند و در موارد استثنایی اگر ولی صغیر با رعایت آن چه ذکر شد، تشخیص دهد که ازدواج زود هنگام به مصلحت کودک است، با این شرط که نوع عقلا این تشخیص را سرزنش نکنند، این ازدواج میتواند خیر و برکت را به دنبال داشته باشد، و بر فرض که بعد از بلوغ و در برهه ای از زندگی خود به یکدیگر علاقه نداشته باشند، حفظ مصالح آن‌ها ایجاب میکند با یکدیگر بسازند و به این زندگی خوش بین و خشنود باشند.

قرآن کریم با سفارش به پرهیز از اختلاف و جدایی در زندگی مرد و زن میفرماید: با زنان به طور شایسته رفتار کنید و اگر از زنان خود به هر جهت کراهت داشتید، تصمیم به جدایی و طلاق نگیرید، چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است. (وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا). (۱)

یعنی اگر به هر دلیل زنان در نظر شما ناخوشایند باشند فوراً تصمیم به جدایی یا بدرفتاری نگیرید و تا آن جا که در توان دارید، مدارا کنید، زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید و آن چه را نمیپسندید، خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوان قرار داده باشد.

د: مخفی بودن علت تشریح احکام

صرف نظر از آن چه ذکر شد، باید گفت بنا نیست ما انسان‌ها به تمام علت تشریح احکام، آگاهی داشته باشیم و اگر نتوانستیم با عقل قاصر خود بفهمیم، آن را توجیه نماییم.

ص: ۸۶

فرض این است که ولایت پدر و جد پدری بر ازدواج صغار، با دلیل قطعی فقهی ثابت شده و فقهای اسلام اعم از شیعه و سنی در ادوار مختلف طبق آن فتوی داده اند.

بنابراین در تشریح این حکم بیگمان فلسفه و حکمت هایی وجود دارد و رعایت آن، مصالح صغار و پدر و مادر و در نتیجه جامعه را در پی خواهد داشت، هر چند ما به آن آگاهی نداشته باشیم، بلکه در نگاه نخست چندان جالب و مترقی هم نباشد.

اصولاً شبهه و تردید در احکام الهی به ویژه در این گونه موارد، بیش تر متأثر از افکار انحرافی و بیندوباری غربی است که قائل به آزادی بیقید و شرط جوانان در مسائل جنسی میباشند. انصاف این است که نسبت به این گونه افکار، ولایت ولی بر تزویج برخلاف آزادی است، لیکن با نگرش به احکام نورانی قرآن که به زنان دستور میدهد در سخن گفتن نیز جانب احتیاط را رعایت کنند و به گونه ای حرف نزنند که بیمار دلان هوس و مکر شهوانی در سر بپروراندند. (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ). (۱) و به مردان و زنان امر مینماید، چشمان خود را از نگاه به نامحرم و هوس آلود فرو گیرند. (قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَعْضَائِهِمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَعْضَائِهِنَّ... ۲)، این حکم برخلاف آزادی نیست، بلکه حکایت از لطف پروردگار دارد که مقزّر داشته، پدر و جد پدری باتوجه به تجربیات خود و واقعیت های موجود و علاقه ای که به سرنوشت فرزندان دارند، آن ها را در انتخاب همسر و مسائل جنسی که شعله های آن از روزهای نخست نوجوانی در وجود آنها شعله ور است، یاری و کمک کنند و اگر نیاز شد قبل از بلوغ در این باره تصمیم بگیرند.

به هر حال بعید نیست حتی در دوران کنونی با همه تحولاتی که در امر ازدواج به وجود آمده، در مواردی اعمال این حکم به نفع و مصلحت بعضی از کودکان باشد و میتواند از هرج و مرج و گسستگی که در مسائل جنسی در جامعه به وجود آمده، جلوگیری به عمل آورد و در همان سال های اول عمر، نوجوان خود را وابسته به فردی ببیند و دیگر در پی این و آن نرود و از برنامه های ضد اخلاقی گریزان باشد.

ص: ۸۷

البته این نظریه نیاز به بررسی و کارشناسی بیش تر دارد و لازم است در این باره بیش تر تحقیق شود تا ضمن گسترش فرهنگ قرآنی در جامعه راه کار عملی آن نیز فراهم گردد.

ه - تشریح حکم و اجرای آن

آخرین جوابی که برای این ایراد به ذهن میرسد، این است که لازمه تشریح حکم، اجرای آن در سطح وسیع نیست، بلکه چه بسا حکم یا احکامی در اسلام تشریح شده و اجرای آن مربوط به زمان ضرورت و نیاز است، مانند جواز اکل میته، جواز تصرف در اموال دیگران و از این قبیل. این حکم (ولایت بر تزویج صغار) نیز این چنین میباشد و فقط در صورت ضرورت، ولی مجاز به اعمال این ولایت است.

جمع بندی:

از آن چه گفته شد، معلوم گردید:

۱ - حکم ولایی ازدواج صغار ناظر به دوران های گذشته و زمان صدر اسلام است.

۲ - در ازدواج صغار باید رعایت مصلحت شود و چون مصلحت امر نسبی و عرفی است، رعایت آن در ازدواج صغار در این زمان کم تر اتفاق میافتد.

۳ - اگر در موردی ولی با رعایت مصلحت، به ازدواج صغار اقدام نمود، لازم است کودک به این ازدواج راضی باشد، چرا که خیر او در آن است.

۴ - بی تردید ولایت بر ازدواج صغار دارای علت ها و حکمت هایی است و عمل به آن حتی در زمان کنونی میتواند از اشاعه فساد جنسی، در بین جوانان جلوگیری به عمل آورد.

۵ - حکم ولایت بر ازدواج صغار، در موارد ضروری اعمال میگردد.

۳- اسلام و مسأله ازدواج جوانان

حال که سخن در تحقیق پیرامون حکم ولایت بر ازدواج صغار به میان آمد، مناسب است به نظر اسلام در مورد ازدواج جوانان نیز اشاره شود، هر چند تحقیق کامل در این خصوص مجال بیشتری را میطلبد.

ص: ۸۸

مسأله تربیت جنسی یکی از دشوارترین مسائل تربیتی است و درباره آن نظریات گوناگون اظهار شده که برخی از آن‌ها چنان سردرگم و نادرست است که نه تنها سودی نمی‌رساند، بلکه موجب انحراف نیز می‌گردد. در چنین اظهار نظرهایی معمولاً زندگی جنسی انسان هم ردیف زندگی جنسی سایر حیوانات معرفی شده است و اطفای غریزه جنسی و نتیجه طبیعی آن یعنی زاد و ولد، هدف اصلی است، بلکه گاه زاد و ولد را نیز مزاحم تلقی کرده‌اند و فقط در حد پاسخ‌گویی به یک هیجان درونی از هر طریق ممکن بسنده شده.

ولی از دیدگاه اسلام، زندگی جنسی انسان با سایر حیوانات تمایز دارد و در همین تمایز است که هدف تربیت جنسی جلوه می‌یابد.

اسلام با آزادی کامل غریزه جنسی و بیند و باری و ارضای آن از هر طریق ممکن و خارج از ضوابطی که معین کرده، مخالف است و آن را خطا و گناه می‌شمارد. البته، غریزه جنسی و ارضای آن را امری منفور، زشت و برخلاف فضایل انسانی نمی‌شمارد و اعراض از آن را کمال نمی‌داند.

به بیان دیگر، در نظام اخلاقی و تربیتی اسلام، افراط و تفریط در امر غریزه جنسی خلاف مقتضای طبیعت انسان است و راه سوم یعنی رعایت اعتدال را توصیه نموده و برای هدایت صحیح غریزه جنسی و مهار آن، ضابطه و مقرراتی وضع نموده است.

اسلام از یک طرف، ازدواج و تشکیل خانواده را امری پسندیده بلکه عبادت دانسته و به آن توصیه و تأکید کرده و ترک ازدواج را امری ناپسند شمرده است و از طرف دیگر، بیند و باری و هرگونه ارضای غریزه جنسی را از غیر طریق ازدواج، گناه و انحراف از مسیر طبیعی میدانند.

بدین ترتیب با توجه به اهمیت موضوع، ضرورت دارد پدران و مادران و دیگر مربیان نسبت به امور جنسی فرزندان و تربیت آنها در این خصوص عنایت ویژه داشته و حساسیت نشان دهند، و آنان را به مسائل مربوط به آن آگاهی دهند، تا کودکان و نوجوانان امروز، در آینده بتوانند وظیفه همسری خویش را به درستی ایفا کرده، کانون خانواده آنان به چراغ عشق و تعهد روشن شود و در کنار هم به آرامش توأم با رحمت و مودت دست یابند.

یکی از علل انحرافات جنسی در کودکان و نوجوانان، ناآگاهی و بیخبری آنان از ماهیت و چگونگی عملکرد غریزه جنسی و عواقب انحراف و آلودگی جنسی است. نوجوانان به لحاظ نداشتن آگاهی و تجربه لازم، به صورت طبیعی در معرض برخی از خطاها و لغزش ها هستند، از این رو بر پدر و مادر و مربیان است که به مرور زمان آنان را با مسائل مربوط به مراحل مختلف سنی خود آشنا سازند، زیرا بیخبری و کم اطلاعی نوجوانان موجب میشود که در تحریکات به عمل آمده براساس عامل «لذت آنی» عمل کنند. (۱)

بنابراین لازم است جوانان و نوجوانان را به رعایت آن چه در دوره بلوغ، لازم است آشنا کرد، و به تدریج ظرفیت آن ها را برای تشکیل خانواده ای سالم و متعادل بالا برد. برای تحقّق این منظور علاوه بر آن چه ذکر شد، موارد زیر نیز دارای اهمیت است.

- آموزش اولیا و مربیان در زمینه روش های کنترل و مراقبت بهداشتی نوجوانان در دوران بلوغ.

- آموزش آداب و احکام دوران بلوغ به دختران و پسران نوجوان.

- آموزش نسل جوان در زمینه آسیب های روانی، اجتماعی و تربیتی ناشی از روابط نامشروع دختر و پسر.

- تفکیک برنامه های جمعی و تحصیل دختران و پسران در دوران بلوغ.

- تدوین حدود شرعی معاشرت با جنس مخالف و تبیین فلسفه آن.

- حذف عوامل محرک محیطی، فیزیکی و روانی در جهت بهداشت جسمی و جنسی نوجوانان.

- مهار ارتباطات، تماس ها و رؤیت های تحریک کننده در بین دختران و پسران.

- تنظیم برنامه غذایی مناسب.

- برنامه ریزی برای فعالیت های بدنی و فکری به منظور تعدیل غریزه جنسی.

- الگوسازی وضعیت مطلوب رفتار و روابط دختر و پسر در محیطهای آموزشی، فرهنگی و علمی.

ص: ۹۰

- تقویت روحیه غیرت مندی جوانان نسب به حراست از نوامیس و عفت و شرف خانوادگی.

- هدایت خانواده ها در تسهیل امر ازدواج نسل جوان و عدم سخت گیری و تشریفات بیمورد. (۱)

آری، ازدواج جوانان و تسهیل آن، مهمترین عامل برای جلوگیری از انحرافات جنسی و کمک به عفت عمومی و ایجاد زمینه سعادت معنوی انسان است. بدین جهت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمک به ازدواج جوانان را از حقوق آن میشمرد. «مَنْ حَقَّ الْوَلَدُ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثَةً... وَبِزَوْجِهِ إِذَا بَلَغَ» (۲) شاید فرزندان به خاطر کم تجربگی، تنگ دستی، آرزوهای طولانی و اندیشه های رؤیایی در امر ازدواج، دچار انحراف یا تردید شوند. بر پدران است که آن ها را در انتخاب صحیح و مناسب همسر، یاری رسانند و مقدمات این امر مقدس را برای آنان فراهم آورند.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که جبرئیل بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرود آمد و سلام خدا را ابلاغ کرد و گفت: خداوند میفرماید، دوشیزگان همانند میوه بر درختان هستند، آن گاه که میرسند اگر چیده نشوند تابش آفتاب آن را تباہ میکند و یا وزش باد آنها را دگرگون میسازد. (۳)

از آن حضرت نقل شده که فرموده است: هر کس که فرزندش به سن ازدواج برسد و او امکان داشته باشد، ولی اسباب ازدواج وی را فراهم نکند و کار خلافی از فرزند سربرزند، گناهِش به گردن پدر است، «مَنْ بَلَغَ وَلَدَهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يُنْكِحُهُ فَلَمْ يُنْكِحْهُ ثُمَّ أَحَدَتْ حَدَثًا فَلَا يُؤْتَمُّ عَلَيْهِ» (۴).

ص: ۹۱

۱- (۱) همان: ۲۴۵-۲۴۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۸۲:۲۱، باب ۸۶ من ابواب احکام الاولاد، ح ۹.

۳- (۳) علل الشرائع ۳:۳۰۳، باب ۳۸۵ (نوادر العلل)، ح ۴؛ بحار الانوار ۳۷۱:۱۰۰، باب ۲۱ من ابواب النکاح، ح ۱.

۴- (۴) کتبر العمال ۱۶:۴۴۲، ح ۴۵۳۳۷.

برای بیان پاکی و طهارت روحی کودک مناسب است مطالبی در مورد مفهوم، جایگاه و ویژگیهای آن طی چند بند ارائه شود.

۱- طهارت روحی کودک (فطرت توحیدی)

خداوند متعال، کودک را با طهارت روحی که در آیات و روایات، فطرت توحیدی نامیده شده و امروزه از آن با نام وجدان توحیدی (خداجویی) یاد میشود، آفریده است.

مقصود از وجدان، نیروی درک کننده نفس بشر است. منظور از وجدانیاات هم واقعیت ها و حقایقی است که وجدان آنها را درک میکند. بنابراین مقصود از وجدان توحیدی که خداوند متعال در نهادش به ودیعه گذارده، این است که به فطرت طبیعی و باطنی خود - در صورتیکه در حد درک و فهم اشیاء رسیده باشد - درک میکند که قدرت نامحدود و نیروی ثابت ولا یتغیری گرداننده جهان هستی است.

وجود آیین ها و مذهب های مختلف و عقاید گوناگون در تمام ادوار تاریخ بین ملل و اقوام، دلالت دارد که خمیر مایه اصلی دین و خداشناسی در سرشت کودک و همه بشر وجود دارد و همه در پی گمگشته خویش میگردند.

۲- فطرت توحیدی در قرآن و احادیث

در قرآن کریم میخوانیم: به دین حنیف رویآور، به آیین فطرت متوجه شو، به آن فطرت پاکی که خداوند تمام بشر را به آن فطرت آفریده است. این است قانون ثابت خلقت، این است آیین استوار و تزلزل ناپذیر الهی. (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَوِيمُ). (۱).

به گفته برخی از مفسران: «اقرار به عبودیت پروردگار در ذات بشر به ودیعت سپرده شده و همه درجات آن، ظهور فطرت و کشف اسرار آن است» (۲). این آیه بیان گر چند حقیقت است:

الف: نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آیین به طور کلی و در تمام ابعاد، امری فطری است و باید چنین باشد؛ زیرا مطالعات توحیدی بیان گر این حقیقت است که بین دستگاه تکوین و تشریح، هماهنگی لازم وجود دارد و آن چه در شرع وارد شده است، بی گمان ریشه ای در فطرت دارد و آن چه در تکوین و نهاد آدمی است، مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.

ب: دین به صورت خالص و عاری از هرگونه آلودگی، در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات امری عارضی است.

ج: جمله (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) و بعد از آن، جمله (ذَلِكَ الدِّينُ الْقَوِيمُ) تأکید بر مسأله فطری بودن دین و مذهب است و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است، هرچند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی، قادر به درک این واقعیت نباشند. (۳).

ص: ۹۶

۱- (۱) سوره روم ۳۰:۳۰.

۲- (۲) انوار درخشان ۱:۳۰.

۳- (۳) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۶:۴۱۸-۴۱۹؛ تفسیر الوسیط للقرآن الکریم ۳:۳۱۶؛ التفسیر المنیر فی العقیده والشریعه ۱۱:۸۸-۸۹.

به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی گذارد، این نور الهی در وجود او شعله ور است. روایات متعددی که در تفسیر این آیه مبارکه وارد شده نیز این مدعی را اثبات مینماید. به عنوان نمونه میتوان به روایات زیر اشاره نمود:

۱ - حلبی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که در تفسیر این آیه شریفه فرموده است: خداوند بشر را با فطرت خدا پرستی آفریده است. **فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) قَالَ: «فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ»** (۱) همین مضمون را هشام از آن حضرت نقل نموده است. (۲).

۲ - زراره میگوید: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم، دین حنیف چیست؟ فرمود: فطرت است، فطرتی که خداوند در نهاد تمام افراد بشر آفریده است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. **«قَالَ: الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»** (۳) - در جوامع روایی با تعبیرهای مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: هر نوزادی با فطرت خداشناسی و معرفت الهی متولد میشود، آنگاه پدر و مادر او را به آیین یهودیت و نصرانیت بار میآورند.

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ» (۴) و در بیان دیگری فرموده است: **«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ»** (۵) مفاد این حدیث شریف این است که اساس پذیرش دین، در فطرت تمام کودکان وجود دارد. پدران و مادران که مربیان فرزندان هستند، از این سرمایه فطری استفاده میکنند و فرزند خود را به آیینی که مایلند و به راهی که در نظر دارند، سوق میدهند، اگر اصل تقاضای خداشناسی در فطرت بشر نبود و سرشت آدمی در خواست آن را نمیداشت و عرضه مذهب های مختلف از طرف پدران و مادران بیفایده بود بشر هرگز در مدت عمر خویش، دینی را با علاقه نمیپذیرفت و از آن پیروی نمیکرد.

ص: ۹۷

۱- (۱) الکافی ۲: ۱۳، ذیل ح ۴.

۲- (۲) همان: ح ۱.

۳- (۳) همان: ح ۴.

۴- (۴) بحار الأنوار ۳: ۲۸۱، ح ۲۲؛ و ۳۹: ۳۲۷.

۵- (۵) شیخ صدوق، التوحید: ۳۳۱، باب ۵۳، ذیل ح ۹؛ الکافی ۲: ۱۳، ذیل ح ۴.

۴- از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: شش چیز در وجود انسان است که در ساخت آن اختیاری ندارد: معرفت، نادانی، خشنودی، خشم، خواب، بیداری. «قَالَ: سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُحُفٌ: الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالنُّوْمُ وَالْيَقَظَةُ»^(۱) برای روشن شدن معنی حدیث باید گفت: زمانیکه طفل از مادر متولد میشود، صفحه خاطرش از نقش علم خالی است و هیچ دانشی ندارد.

(وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا) . (۲) ولی خداوند متعال برای تأمین زندگی و ادامه حیات بشری، نوزاد را با غرائزی از قبیل، شهوت، غضب، خواب، بیداری و... مجهز فرموده است. در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام با عنایت به این که نوزاد از علم خالی و از دانش بیخبر است، فطرت، معرفت را از افاضات و موهبت های واقعی خداوند در وجود کودک معرفی فرموده و در ردیف دیگر غرائز خدادادی آورده است و همان طور که فراگرفتن غرائز در اختیار کودک نیست، همچنین معرفت فطری از حدود اختیار بشر خارج است و خداوند بزرگ معرفت را مانند دیگر غرائز در سرشت او آفریده است.

۵- محمد بن حکیم میگوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، وجدان و معرفت توحیدی در باطن بشر ساخته و پرداخته کیست؟ فرمود: ساخته خداوند است و مردم را در ساخت آن دستی نیست. «قَالَ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُحُفٌ»^(۳) همین مضمون را ابی بصیر نیز از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.^(۴)

از روایاتی که ذکر شد و اخبار دیگری که در این باره رسیده است، به خوبی استفاده میشود که اسلام با صراحت، معرفت خداجویی را فطری بشر و جزئی از سرشت او میداند و آن را مانند دیگر غرائز از سرمایه های طبیعی انسان میشناسد.

پیامبران الهی در امر معرفت خدا نسبت به بشر نقش معلّم ندارند، بلکه مذکّرند؛ وظیفه آن ها یادآوری مردم و عقب زدن پرده های غفلت از روی ضمیر باطن و فطرت

ص: ۹۸

۱- (۱) الکافی ۱: ۱۶۴، باب (اختلاف الحجه علی العباد)، ح ۱.

۲- (۲) سوره نحل ۱۶: ۷۸.

۳- (۳) الکافی ۱: ۱۶۳، ح ۲.

۴- (۴) شیخ صدوق، التوحید: ۴۱۶، ح ۱۵.

است. انبیاء آمده اند تا فطرت خداشناسی که در باطن مردم است را بیدار نمایند و از راه تفکر و تدبیر در آیات، معرفت اجمالی فطری را به مقام شامخ ایمان استدلالی، عقلی و تفصیلی برسانند و از راه مطالعه در آیات الهی و توجه به محاسبه دقیق جهان، به خداوند عالم حکیم، مؤمن و معتقد شوند و در مقام حق شناسی، بندگی و اطاعت از او نمایند.^(۱)

۳- فطرت توحیدی جاذبه ای نیرومند

بدون شک همان گونه که ادله عقلی و منطقی به انسان جهت میدهد، در درون جان او نیز جاذبه هایی وجود دارد که آگاهانه و یا ناخودآگاه برای او تعیین جهت مینمایند.

فلسفه وجودی آن ها این است که در مسائل حیاتی همیشه انسان نمیتواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدف های حیاتی میشود، مثلاً اگر انسان برای خوردن غذا یا آمیزش جنسی، بخواهد از منطق (ضرورت بقا و لزوم تداوم نسل) الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند باید نوع او منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یک سو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه ناخواه او را به سوی این هدف میکشاند و هر قدر هدف ها حیاتیتر و عمومیتز باشد، این جاذبه ها نیرومندتر است.

ولی باید توجه داشت که این کشش ها و جاذبه ها بر دو گونه است: بعضی ناآگاه است، یعنی نیاز وساطت عقل و شعور ندارد، همان گونه که حیوان بدون نیاز به تفکر، به سوی غذا و جنس مخالف جذب میشود. اما گاهی تأثیر آن به صورت آگاهانه است، یعنی این جاذبه درونی، در عقل و اندیشه اثر میگذارد و او را وادار به انتخاب طریق میکند.

معمولاً قسم اول را «غریزه» و قسم دوم را «فطرت» مینامند.^(۲) و اگر گفته میشود، خداگرایی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان کودک به ودیعه گذارده شده، مقصود همین معنی است.

ص: ۹۹

۱- (۱) ر. ک: گفتار فلسفی، کودک از نظر وراثت و تربیت ۱: ۳۰۶.

۲- (۲) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۶: ۴۲۲-۴۲۳.

از مطالب گذشته واضح شد فطرت توحیدی، این واقعیتی که در نهاد انسان ها وجود دارد یک پدیده ساختگی و ادعایی نیست و در اثر وراثت های اجتماعی و تعالیم مذهبی و آموزش و پرورش به وجود نیامده است، بلکه یک امر سرشتی و یک ندای فطری است که با خلقت بشر آفریده شده و تا پایان با وی خواهد بود.

ممکن است کسانی در شرایط خاصی با یکی از تمایلات فطری خود مبارزه کنند و آن را در مزاج خویش، خاموش نمایند، ولی عمل آنان هرگز نمیتواند واقعیت فطری و خاصیت سرشتی نوع بشر را به کلی تغییر دهد و یا از بین ببرد؛ این مدعا (فطری بودن خداگرایی در وجود انسان) را میتوان با ادله زیر اثبات نمود:

الف: دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرایی بشر، خود نشانه ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود، نه جنبه عمومی و همگانی داشت و نه دائمی و همیشگی بود. عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر این که ریشه فطری دارد.

مورخان بزرگ میگویند: تا آن جا که تاریخ بشر را بررسی کرده اند، هرگز «بی دینی» را جز به صورت یک استثنا در جوامع انسانی ندیده اند. کاوش هایی که پیرامون انسان های قبل از تاریخ از طریق حفاریها انجام شده است نیز این مطلب را تأیید میکند، هم چنان که جامعه شناس معروف «ساموئل کینگ» در کتاب خود بنام «جامعه شناسی» تصریح میکند: «اسلاف انسان های امروزی (انسان نئاندرتال) حتماً دارای مذهب بوده اند»^(۱).

ب: مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان میدهد با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیم های استبدادی برای محو مذهب و آثار مذهبی از راه های مختلف انجام داده اند، نتوانسته اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند.

۳- دستاوردهای اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روحی انسان، شاهد دیگری بر این مدعا است؛ آن ها میگویند که بررسی در ابعاد روح انسان، نشان میدهد

ص: ۱۰۰

۱- (۱) همان: ۴۲۴، به نقل از جامعه شناسی: ۱۹۲.

که یک بُعد اصیل آن «بُعد مذهبی» یا به تعبیر آن‌ها «قُدسی» و «یزدانی» است و گاه این بُعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه گانه دیگر، یعنی بُعد «راستی»، «نیکویی» و «زیبایی» دانسته اند.

ج: در زندگی انسان رویدادهایی دیده میشود که جز از طریق اصالت حس مذهبی قابل تفسیر نیست. انسان‌هایی را میبینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و میکنند و همه آن چه را که دارند با گذشت بینظیری، در پای مذهب خود ریخته و حتی جان خویش را فدا میسازند. حرکت شهیدانی که در میدان‌های جنگ برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق نوشیدند، جز با این تحلیل قابل تفسیر نیست.

د: پناه بردن انسان در تنگناها و سختیها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفان‌های سخت زندگی از درگاه او نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است. (۱)

امام صادق علیه السلام در جواب مردی که از فطرت خداجویی پرسش نموده بود، فرمود: «کشتی در دریا میشکند، مسافر کشتی اسیر دست امواج خروشان دریا میشود، در آن نزدیکی نه کشتی دیگری است که او را برهاند و نه شناگری است که نجاتش دهد، تمام درها را بسته میبیند، به هیچ چیز و هیچ کس امیدی ندارد، در آن وقتی که در آب غوطه ور است، در آن موقع حساس، در آن لحظه خطرناک و در آن حال یأس و ناامیدی، تنها یک امید فطری و یک تکیه گاه وجدانی در خود حس میکند و از اعماق قلبش یک نور امید زبانه میکشد، اینجاست که دلش به یک قدرت نامحدود و توانا توجه میکند و از او کمک میخواهد، تنها اوست که میتواند نجاتش دهد و او را از این خطر هولناک برهاند، آن حقیقت که میتواند در این حالت، تنها تکیه گاه امید باشد، چیزی است که دل با التماس به او مینگرد و او «خدا» است، «قال:.... فَهَلْ تَعْلَقُ قَلْبَكَ هُنَالِكَ أَنَّ شَيْئًا مِنَ الْأَشْيَاءِ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُخَلِّصَكَ مِنْ وَطْنِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مُنْجِيَّ وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُغِيثَ.» (۲)

ص: ۱۰۱

۱- (۱) همان: ۴۲۴-۴۲۵ و ۴۲۷.

۲- (۲) معانی الاخبار: ۵، (باب معنی «الله» عزوجل)، ح ۲؛ الوافی ۵۹:۴.

از آن چه ذکر شد، روشن گردید فطرت توحیدی که خداوند حکیم در وجود انسان قرار داده و کودک را از آن بهره مند ساخته، موجب طهارت و پاکی روح می‌باشد و زمینه خداگرایی و قبول اعتقادات دینی و مذهبی را فراهم می‌سازد. این فطرت از بزرگترین پایگاه‌های تربیت سعادت بخش بشر است و اساس بنیادین دعوت انبیای الهی، متکی به این اصل طبیعی با کمک عقل است.

امیر المؤمنین علیه السلام در این باره می‌فرماید: خداوند پیامبران خود را برانگیخت و پیایی بین مردم فرستاد تا بشر را به ادای پیمان فطرت وادارند و نعمت‌های فراموش شده خدا را یادآوری کنند و با فعالیت‌های تبلیغی خود نیروهای نهفته عقل مردم را برانگیخته و بکار اندازند. «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَشْتَأِدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُدْكَرُوهُمْ مَنْبِيئِ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^(۱).

ص: ۱۰۲

۱- (۱) صبحی صالح، نهج البلاغه: ۴۳، خطبه اول، (اختیار الانبياء).

بیترديد، اسلام سبب طهارت جسم و جان مسلمان ميباشد^(۱) و اين طهارت گاهي مياشترتاً تحقّق ميبايد، به اين معنی که فرد بالغ عاقل يا کودک ممیّز عاقل، با قبول اسلام از کفر پاک میگردد و گاهي با تبعیّت، مانند آن که کودک به تبعیّت از پدر يا مادر و يا هر دو نفر، حکم به مسلمان بودنش ميشود. البته تبعیّت داراي اقسامی است که در ادامه به شرح آن ميپردازيم:

۱- تبعیّت کودک از پدر و مادر مسلمان خود

اين حکم مورد توافق فقها، بلکه اجماعی است که اگر پدر و مادر طفل يا یکی از آنها مسلمان باشند، کودک نيز به تبعیّت از آنها پاک و حکم به مسلمان بودنش می شود، اعمّ از اين که هر دو در حين انعقاد نطفه کودک، مسلمان باشند و اين اعتقاد تا زمان بلوغ وی ادامه داشته باشد، يا یکی از آنها اين گونه باشد و نيز اعمّ اين که یکی از آنها يا هر دو بعد از آن که در برهه ای از زمان مسلمان بودند، مرتد و کافر گردند.

هم چنين اگر پدر و مادر طفل در حين انعقاد او کافر باشند و سپس هر دو، يا یکی از آنها مسلمان شوند، اين حکم جاری است و در اين حکم بين طفل ممیّز و غير ممیّز فرقی نيست.

در تمام صورت هایی که ذکر شد، حکم به مسلمان بودن طفل و طهارت جسم و جان وی میگردد؛ اين مسأله مورد توافق فقيهان اماميه است و کسی در آن تردید نموده است.^(۲)

ص: ۱۰۳

۱- (۱) الروضه البهيه ۱: ۶۸؛ مفتاح الكرامه ۱۲: ۳۹؛ جواهر الكلام ۲: ۵۲؛ موسوعه احكام الاطفال وادلتها ۴: ۲۰۰.

۲- (۲) المبسوط ۳: ۳۴۲؛ الجامع للشرائع: ۳۵۷؛ الدروس الشرعيه ۲: ۳۴۵؛ العروه الوثقى مع تعليقات عدّه من الفقهاء ۱: ۲۷۴.

الف: خداوند میفرماید: کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند را، در بهشت به آنها ملحق میکنیم، بیان که از عمل آنها چیزی بکاهیم. (وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ). (۱).

برخی از مفسرین «ذریه» در این آیه را به معنی فرزند، اعم از صغیر و کبیر دانسته اند، در این صورت از آیه استفاده میشود، کودکان مسلمان در احکام اسلام مثل مسأله مورد بحث، ملحق به پدر و مادر خویش میباشند. (۲).

برخی دیگر «ذریتهم» را «ذریاتهم» قرائت کرده اند و گفته اند، معنی آیه چنین میشود: «ما کودکان را در ایمان، تابع پدر و مادر خود قرار دادیم». (۳).

ب: در خبر معروف و مشهوری که پیش تر ذکر شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کودک بر فطرت توحید و خداشناسی متولد میشود و پدر و مادر او را به آیین یهودیت و یا نصرانیت سوق میدهند؛ (۴) همین مضمون به طریق صحیح، از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. (۵).

بعضی از فقها از جمله شیخ طوسی به این حدیث برای تبعیت کودک از پدر یا مادر مسلمان خود، استناد نموده و گفته اند: اگر مادری که از شوهر مُشْرک خود حامله شده، مسلمان شود یا از او فرزند غیر بالغ داشته باشد، به تبعیت از مادر، حکم به اسلام کودک و نیز جنینی که آن زن در رحم دارد، میشود. (۶).

ج: در خبر دیگری، راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم، مردی در بین کفار، اسلام را میپذیرد، سپس مسلمانان بر شهر آنها مسلط شده، آنها را اسیر مینمایند؟

ص: ۱۰۴

۱- (۱) سوره طور ۵۲: ۲۱.

۲- (۲) ر. ک: مجمع البیان ۹: ۲۷۴-۲۷۵.

۳- (۳) انوار التنزیل ۲: ۴۲۵.

۴- (۴) عوالی اللئالی ۱: ۳۵، ح ۱۸.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.

۶- (۶) الخلاف ۳: ۵۹۱، مسأله ۱۹.

حضرت فرمود: مسلمان شدن آن شخص، برای آزادی خود و فرزندان صغیرش کافی است (در این حکم فرزندان از او تبعیت مینمایند) و آن فرزندان را نمیتوان به اسارت گرفت. «إِسْلَامُهُ إِسْلَامٌ لِنَفْسِهِ وَوَلُوْدِهِ الصَّغَارِ وَهُمْ أَخْرَازٌ» (۱). برخی از فقیهان از جمله صاحب جواهر (۲) به این روایت استدلال نموده اند. روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد. (۳)

د: بسیاری از فقها این مسأله را اجماعی دانسته اند (۴) و برخی آن را از ضروریات فقه امامیه بر شمره اند. (۵)

البته برخی از فقها، مانند علامه حلی (۶)، صاحب جواهر (۷)، آیت الله حکیم (۸) و دیگران (۹) معتقدند: در بعضی حالات حکم به طهارت و مسلمان بودن کودک به تبعیت از جدّ یا جدّه اش میشود، بنابراین اگر هر دو یا یکی از جدّ یا جدّه او مسلمان شوند، اعمّ از این که جدّ و جدّه پدری باشند یا مادری، کودک نیز به تبعیت از آنها مسلمان میباید، مشروط به این که پدر طفل در قید حیات نباشد؛ زیرا در این صورت بر جدّ، اطلاق پدر کودک صحیح است.

۳- تبعیت کودک از دار الاسلام

اگر کودکی که دارای هویت نیست و پدر و مادر شناخته شده ندارد (لقیظ) (۱۰) در دارالاسلام (۱۱) یعنی ممالک و شهرهای مسلمان نشین پیدا شود، طبق نظریه مشهور بین

ص: ۱۰۵

-
- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۱۶-۱۱۷، باب ۴۳ من ابواب جهاد العدوّ، ح ۱.
 - ۲- (۲) جواهر الکلام ۲۱: ۳۵.
 - ۳- (۳) من لایحضره الفقیه ۳: ۱۵۲، ح ۳۵۵۶؛ همان: ۴۹۱، ح ۴۷۳۹.
 - ۴- (۴) المبسوط ۳: ۳۴۲، الخلاف، ۳، ۵۹۱، مسأله ۱۹؛ جواهر الکلام ۲۱: ۱۳۵؛ مفتاح الکرامه ۱۷: ۵۷۵-۵۷۶؛ امام خمینی قدس سره، کتاب الطهاره ۳: ۴۲۲.
 - ۵- (۵) ریاض المسائل ۸: ۱۰۹.
 - ۶- (۶) قواعد الاحکام ۲: ۲۰۳؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۵۱.
 - ۷- (۷) جواهر الکلام ۳۸: ۱۸۳.
 - ۸- (۸) مستمسک العروه الوثقی ۲: ۱۲۶.
 - ۹- (۹) ایضاح الفوائد ۲: ۱۴۰؛ مهذب الاحکام ۲: ۱۱۵.
 - ۱۰- (۱۰) در بحث حق نسب کودک، این واژه را معنی و شرایط آن را ذکر نمودیم.
 - ۱۱- (۱۱) مقصود از دارالاسلام، شهرهایی است که در اسلام بنا شده و کفّار و مشرکین در آن نبوده اند یا شهرهایی که در ابتدا برای کفّار بوده و مسلمانان بر آن مسلط شده باشند و کافران در این گونه بلاد، تحت حمایت مسلمانان میباشند و به آنها جزیه پرداخت میکنند. ر. ک: المبسوط ۳: ۳۴۳؛ تذکره الفقهاء ۱۷: ۳۴۹.

فقها، به تبعیت از دار الاسلام، حکم به مسلمان بودنش میشود. (۱) برخی در این باره ادعای عدم خلاف نموده اند. (۲)

برای اثبات این نظریه، به برخی از روایات که در مباحث گذشته ذکر شد، مانند روایت معروف «ما مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبْوَاهُ اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَيَصْرَانِهِ وَيَمَجْسَانِهِ» (۳) استدلال شده است.

هم چنین به روایاتی که دلالت دارند صدقه (۴) و وقف بر لقیط جایز است، میتوان استدلال کرد، زیرا وقف مؤمن بر کافر، باطل و غیر جائز است. هم چنین به روایاتی که میگوید، قذف لقیط موجب حدّ است، میتوان استناد جست، (۵) زیرا برای اجرای حدّ، شرط است کسی که مورد قذف قرار میگیرد، مسلمان باشد. (۶)

افزون بر این، سیره قطعی، وجود دارد بر این که امامیه، لقیط دارالاسلام را مسلمان میدانند و احکام اسلام در مورد او به اجرا در میآورد. (۷)

۴- طهارت کودک با پذیرش اسلام

در این باره اختلافی نیست، بلکه به اجماع ثابت شده است که پذیرش اسلام توسط کودک غیر ممیز، صحیح نیست و حکم به اسلام وی نمیشود و این گونه کودکان فقط با تبعیت حکم به طهارت و مسلمان بودنشان میشود. اما کودک ممیز، یعنی کودکی که دارای فهم و شعور نسبی است، چنانچه پدر و مادرش کافر باشند، اگر خودش به طور مستقل اسلام را بپذیرد، به این معنی که اگر قدرت بر نطق و تکلم دارد، شهادتین را به زبان آورد و اگر چنین نیست، با اشاره، مقصود خود را بفهماند، تردید و اختلاف شده است. در این باره دو دیدگاه مطرح است:

ص: ۱۰۶

۱- (۱) شرائع الاسلام ۳: ۲۸۶؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۳؛ الدروس الشرعیة ۳: ۷۷؛ مسالک الافهام ۱۲: ۴۷۶؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۱۰.

۲- (۲) جواهر الکلام ۳۸: ۱۸۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۲۵، باب ۴۸ من ابواب جهاد العدو، ح ۳.

۴- (۴) همان ۲۵: ۴۶۷، باب ۲۲ من کتاب اللقطة، ح ۲.

۵- (۵) همان ۲۸: ۱۸۹-۱۹۰، باب ۸ من ابواب حدّ القذف، ح ۲ و ۵.

۶- (۶) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۲۲۰-۲۲۱.

۷- (۷) مفتاح الکرامه ۱۷: ۵۸۸؛ جواهر الکلام ۳۸: ۱۸۷.

بعضی از فقها معتقدند که پذیرش اسلام توسط چنین کودکی صحیح نیست (۱). این عده برای اثبات دیدگاه خود، به حدیث رفع (۲) و این که گفتار کودک دارای اعتبار نیست، استناد نموده اند. صاحب جواهر در این باره مینویسد: «قبول اسلام کودک منافات دارد با آن چه در حدّ ضرورت است، مبنی بر این که کودک مرفوع القلم است و گفتار او در پذیرش یا کفر، دارای اعتبار نیست، بلکه اسلام و کفر او فقط با تبعیت است» (۳).

لیکن در جواب اینان باید گفت:

اولاً: این دیدگاه با آن چه که بسیاری از این فقها (۴) پذیرفته اند، مبنی بر این که عبادات صبی مشروعیت دارد، در تناقض است و اگر گفتار او در تمام امور بیاعتبار باشد، نمیتواند عباداتش مشروعیت داشته باشد.

ثانیاً: حدیث رفع دلالت دارد بر این که احکام الزامی و مشقّت آور از باب امتنان از کودک برداشته شده اند. به تعبیری دیگر، مکلف به انجام احکام الزام آور که مخالفت آن موجب گناه باشد، نیست و اما احکام استحبابی که شرعاً و عقلاً پسندیده میباشد، از کودک برداشته نشده است. معنای امتنایی بودن حدیث رفع نیز چنین است، بنابراین شامل اسلام کودک نمیشود، زیرا رفع آن هیچ گونه امتنایی در بردارد.

ثالثاً: به گفته بعضی از محققین، مورد و موضوع حدیث رفع، امور اعتباری است که وضع و رفع آن در اختیار شارع باشد و اسلام از امور اعتباری نیست تا حدیث رفع آن را بردارد. (۵)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) مختلف الشیعه ۶: ۷۲؛ شرائع الاسلام ۳: ۷۰؛ مسالک الافهام ۱۰: ۴۲ و ۴۴؛ ۱۲: ۴۷۵؛ جواهر الکلام ۳۳: ۲۰۳؛ ۳۸: ۱۸۱.

۲- (۲) قال: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يَرْفَعُ عَنْ ثَلَاثِهِ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ...» الخصال (۲-۱): ۹۳-۹۴؛ وسائل الشیعه ۱: ۴۵؛ باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۱۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۳۹: ۲۷.

۴- (۴) ارشاد الاذهان ۱: ۳۰۳؛ تذکره الفقهاء ۶: ۱۰۱.

۵- (۵) محمد جواد فاضل، حاشیه موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴: ۲۴۵.

ب: درست بودن اسلام کودک

در مقابل دیدگاه اول، بسیاری از فقیهان بر این باورند که اسلام کودک با فرض این که ممیز و عاقل باشد و با بصیرت، اسلام را بپذیرد، صحیح است، زیرا چه بسا برخی از کودکان از بزرگترها با فهم تر و بصیر و زیرک تر باشند.

شیخ طوسی در کتاب خلاف^(۱)، این دیدگاه را پذیرفته است. یحیی بن سعید^(۲) از فقهای قرن ششم و شهید اول^(۳) نیز این دیدگاه را قریب به واقع دانسته اند، هم چنین محقق اردبیلی از این نظریه طرفداری کرده^(۴) و سید یزدی هم فرموده است: «قویتر این است که اگر کودک ممیز با بصیرت، اسلام را بپذیرد، قبول شود»^(۵).

بسیاری از فقهای معاصر^(۶) از جمله آیت الله فاضل لنکرانی^(۷) نیز به این نظریه قائل میباشند.

- ادله صحت اسلام کودک

الف: تحصیل معرفت نسبت به اصول دین، وجوب عقلی دارد، به این معنی که به حکم عقل، شکرگزاری از «منعم» (نعمت دهنده) واجب است.

البته این مهم به دست نیامد، مگر با معرفت نسبت به پروردگار متعال، و با فرض این که کودک ممیز اجمالاً قادر به ادراک این معنی است، به حکم عقل بر او نیز همانند مکلفین واجب است در این باره کسب معرفت نماید، زیرا در حکم عقل، تخصیص نیست^(۸).

محقق اردبیلی در این باره مینویسد: «کودکان ممیز در صورتیکه قادر بر استدلال و فهم ادله وجود واجب و توحید و آن چه متوقف بر آن است باشند، ممکن است

ص: ۱۰۸

۱- (۱) الخلاف ۳: ۵۹۱، مسأله ۲۰.

۲- (۲) الجامع للشرائع: ۳۵۸.

۳- (۳) الدروس الشرعیه ۳: ۷۵.

۴- (۴) مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۴۱۰-۴۱۱.

۵- (۵) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۱: ۲۷۳، مسأله ۳.

۶- (۶) مستمسک العروه الوثقی ۲: ۱۲۴؛ مصباح الفقاهه ۲: ۵۱۱-۵۱۲؛ موسوعه الامام الخوئی ۴: ۲۰۸؛ مهذب الاحکام ۲: ۱۱۱.

۷- (۷) العروه الوثقی مع تعلیقات الشیخ الفاضل اللنکرانی ۱: ۹۷.

۸- (۸) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴: ۲۵۰-۲۵۱.

تحصیل آن بر آنها واجب باشد؛ زیرا دلیل وجوب معرفت خداوند، عقلی است، پس هر کس آن را میفهمد مشمول این حکم قرار میگیرد و اختصاص به افراد بالغ ندارد و در ادله عقلی، استثنایی وجود ندارد، بنابراین بعید نیست اطفال ممیز، مکلف به تحصیل معرفت خداوند باشند، بلکه بر آنان واجب شود، و اگر بر آنها واجب باشد باید اسلام آنها پذیرفته شود و احکام اسلام بر آن مترتب گردد» (۱).

قریب به این مضمون در *مفتاح الکرامه* (۲) و *منیه الطالب* (۳) نیز آمده است.

ب: عدم صحت اسلام کودک به دو لحاظ میتواند باشد: ۱- به جهت مانع شرعی باشد، به این معنی که دلیل شرعی بر عدم صحت اسلام کودک دلالت داشته باشد و فرض بر این است چنین دلیلی وجود ندارد، زیرا ادله ای چون حدیث رفع چنین مسائلی را شامل نمیشود و به اصطلاح، وجوب معرفت نسبت به خداوند متعال از موضوع حدیث رفع خارج است. ۲- به دلیل مانع عقلی باشد، ولی این مانع هم وجود ندارد، بلکه همان گونه که توضیح داده شده، عقل، معرفت نسبت به خداوند را پسندیده، بلکه واجب میدانند.

ج: کفر و ایمان از امور واقعی میباشد و پذیرش آن از کودک ممیز عاقل ممکن است، همان گونه که بالغ آن را میپذیرد. به بیان دیگر، اسلام دائر مدار اقرار به شهادتین است و با آن، احکام اسلام، مانند احترام خون و مال مترتب میگردد.

روایات بسیاری بر این مدعا دلالت دارد و اطلاق آنها شامل افراد بالغ و غیر بالغ هر دو میباشد، از جمله آن که، سماعه از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: مقصود از پذیرش اسلام، اقرار به شهادتین، یعنی این که خدای یکتا نیست و تصدیق به رسالت نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد. با این اقرار، جان و خون مردم محفوظ و محترم میماند و احکام نکاح و ارث بر آن مترتب میشود، (یعنی ازدواج مسلمان با چنین فردی جایز است

ص: ۱۰۹

۱- (۱) مجمع الفائده والبرهان ۴۱۱:۱۰.

۲- (۲) *مفتاح الکرامه* ۵۷۳:۱۷.

۳- (۳) *منیه الطالب* ۳۵۱:۱.

و از مسلمان ارث میبرد و مسلمان نیز از او ارث میبرد) و بسیاری از مردم با استناد به ظاهر این حکم، مسلمان میباشند. «قَالَ: الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَالتَّصَدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه حَقَّقَتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَزَتْ الْمَنَاكِيحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ». (۱) وروایات دیگر. (۲)

د: ادله ای که بر مشروعیت (۳) و صحت عبادات کودک ممیز دلالت دارد، صحت اسلام او را نیز اثبات میداند، چرا که با آن ادله اثبات میشود خطاب های شارع در ابواب مختلف، عبادات کودک ممیز را نیز شامل میگردد، زیرا فرض بر این است چنین کودکی قادر به درک و فهم خطایی که به او متوجه است، می باشد. در نتیجه به مقتضای اطلاق ادله، قبول اسلام توسط کودک ممیز عاقل، صحیح است و از تبعیت پدر و مادر کافر خود، خارج میشود و باید با او به عنوان یک مسلمان عمل شود و احکام اسلام به عنوان کودک مسلمان، در مورد وی اجرا گردد.

۵- آزادی عقیده در کنوانسیون حقوق کودک

ماده ۱۳ کنوانسیون حقوق کودک مقرر میدارد: «کودک دارای حق آزادی ابراز عقیده میباشد، این حق شامل آزادی جستجو، دریافت و رساندن اطلاعات و عقاید از هر نوع، بدون توجه به مرزها، کتبی یا شفاهی یا چاپ شده، به شکل آثار هنری یا از طریق هر رسانه دیگری به انتخاب کودک میباشد».

هم چنین در ماده ۱۴ چنین آمده است: «کشورهای طرف کنوانسیون، حق آزادی فکر، عقیده و مذهب را برای کودک محترم خواهند شمرد». و در بند سوم ماده مزبور آمده است: آزادی اظهار مذهب و عقاید، فقط طبق محدودیت هایی که در قانون تصریح شده و برای حفظ امنیت، نظم، سلامت و اخلاقیات عمومی و یا حقوق آزادیهای اساسی دیگران لازم است، محدود میشود».

ص: ۱۱۰

۱- (۱) الکافی ۲: ۲۵، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۴؛ وسائل الشیعه ۱: ۲۸-۲۹، باب ۱ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۳۸-۳۹.

۳- (۳) در مباحث بعدی ادله مشروعیت عبادات کودک را ذکر خواهیم نمود.

هرچند در بند اخیر ماده ۱۴، آزادی عقیده کودک به صورت محدود مرزبندی شده است، ولی در مجموع به نظر میرسد اعمال این ماده در مورد کودک، موجب تضییع و نادیده گرفتن بزرگترین حق وی، یعنی اعتقادات او خواهد شد، زیرا در دنیای کنونی عقاید و مذاهب انحرافی و گمراه کننده که برخلاف عقل و فطرت و علم است، وجود دارد، از این رو اگر کودک که دارای ذهن مستعد، فکر روشن، اما بی تجربه و ناآگاه می باشد، آزادانه بتواند هر مذهبی که تمایل داشت برای خود انتخاب کند و والدین او در قبال او مسئولیتی نداشته باشند، چه ضمانتی وجود دارد که مذاهب انحرافی انتخاب نکند، به ویژه آن که در متن مواد مزبور آمده است، عقایدی که کودک میتواند انتخاب کند منحصر به مرز جغرافیایی کشوری که در آن سکونت دارد، کتبی، یا شفاهی، یا چاپ شده و... نیست و به هر طریق و به هر وسیله به او رسیده باشد، آزاد است آن را انتخاب نموده و ابراز نماید.

ملاحظه این ماده، ابطال و پوچی آن را اثبات مینماید، فرض کنید در خانواده ای، پنج کودک وجود دارد هر کدام برای خود مذهبی مستقل و مختلف از دیگران انتخاب کند و در یک مدرسه ای که صد کودک در حال تحصیل می باشند، ده ها مذهب گوناگون انتخاب شود آیا زندگی در چنین جامعه ای امکان دارد؟ آیا در مرحله عمل، امکان اجرای هر کدام از این مذاهب مختلف می باشد؟ آزادی عقیده که در اسلام پیش بینی شده، مصلحت و سعادت کودک را به دنبال دارد، برخلاف آن چه در کنوانسیون حقوق کودک آمده که اجرای آن، موجب ضلالت و گمراهی کودک خواهد شد.

در اسلام، جسم بی جان مسلمان نیز دارای احترام است و مُردگان با انجام مراسم و تشریفات خاص در وقت احتضار و جان دادن و بعد از آن، تکریم میگردند. مراسمی که برای مُرده شخصِ بالغ پیش بینی شده، در مورد کودکان غیر بالغ نیز اجرا میگردد؛ در ادامه فهرست وار به این آداب و مراسم اشاره میشود:

۱- تلقین محتضر

تلقین و تذکر به کودک ممیزی که در حال احتضار است با جمله شریفه «لا إله إلا الله». بعضی از فقها تصریح کرده اند که در این حکم فرقی بین صغیر و کبیر نیست. (۱)

۲- خواباندن محتضر به طرف قبله

توجیه محتضر به طرف قبله در مورد مکلفین واجب است؛ در این حکم نیز فرقی بین کودک و بالغ نیست. (۲)

امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «به نحو کفایی واجب است، میت را در حال احتضار و نزع به طرف قبله قرار داد... مرد باشد یا زن، صغیر باشد یا کبیر (۳)». دلیل آن، اطلاق روایات وارد شده در این زمینه میباشد. (۴)

ص: ۱۱۲

۱- (۱) روض الجنان ۲: ۸۴۷؛ الحدائق الناضرة ۴: ۱۳۰.

۲- (۲) جامع المقاصد ۱: ۳۵۵؛ جواهر الکلام ۴: ۲۱؛ مسالک الافهام ۱: ۷۸؛ مستند الشیعه ۳: ۷۲.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۱: ۵۸، مسأله ۲.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۴۵۲-۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار، ح ۱-۲ و ۶.

به اجماع فقها، غسل (۱) دادن میت مسلمان، واجب کفایی است. (۲) شیخ مفید در این باره می‌نویسد: «غسل دادن اموات، اعم از مردان و زنان و اطفال، در دین اسلام واجب است». (۳)

شیخ طوسی در این باره می‌گوید: «اگر میت، کودک باشد باید او را مانند مردان غسل داد و مانند آنها کفن و حنوط نمود». (۴)

حتی طفلی که یکی از والدین او، مسلمان باشند و نیز لقیط دارالاسلام و طفل اسیر که به حکم تبعیت، مسلمان می‌باشد، باید غسل داده شود. (۵) مستند این حکم نیز عموم و اطلاق روایات وارد شده می‌باشد. (۶)

۴- وجوب غسل کودک سقط شده

چنان که بیان شد غسل میت کودکی که تام الخلقه و زنده متولد شده، واجب است، هر چند بعد از تولد فوراً بمیرد. اما حکم غسل کودکی که سقط شده، بدین قرار است: چنان چه از زمان انعقاد نطفه او چهار ماه و یا بیش تر گذشته باشد، به اتفاق فقها باید غسل داده شود. (۷)

زراره از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: کودک سقط شده در صورتی که چهار ماه از زمان انعقاد او گذشته، باید غسل داده شود. «السَّقُطُ إِذَا تَمَّ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ غُسِّلَ» (۸) روایات دیگری هم در این باره وجود دارد. (۹)

ص: ۱۱۳

۱- (۱) غسل با فتح اول، به معنی شستن است و با ضم، اسم مصدر است؛ مجمع البحرین ۲: ۱۳۱۹؛ و در اصطلاح فقهاء، عبارت است از: شستن تمام بدن با آب پاک با شرایط معین؛ جواهر الکلام ۲: ۳.

۲- (۲) السرائر ۱: ۱۶۸؛ ذکری الشیعه ۱: ۳۰۳؛ قواعد الاحکام ۱: ۲۲۲.

۳- (۳) المقنعه: ۵۰ و ۸۲.

۴- (۴) النهایه: ۴۱.

۵- (۵) جامع المقاصد ۱: ۳۵۶؛ موسوعه الامام الخویی ۸: ۳۱۳.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲: ۴۸۷؛ باب ۳ من ابواب غسل المیت، ح ۲؛ و ۵۰۶-۵۰۷، باب ۱۴، ح ۳.

۷- (۷) شرائع الاسلام ۱: ۳۸؛ قواعد الاحکام ۱: ۲۲۲؛ ذکری الشیعه ۱: ۳۱۵؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۸-۵۹.

۸- (۸) وسائل الشیعه ۲: ۵۰۲؛ باب ۱۲ من ابواب غسل المیت، ح ۴.

۹- (۹) همان: ح ۲-۳.

و چنان چه کم تر از چهار ماه از زمان انعقاد نطفه او میگذرد، غسل ندارد، بلکه باید او را در پارچه ای پیچید و دفن نمود.^(۱)

به اجماع فقها، در غسل دادن میت، مماثلت شرط است، به این معنی که لازم است غسل میت مرد را، مرد انجام دهد و میت زن را، زن به عهده بگیرد، البته مرد میتواند همسر خود را غسل دهد و بالعکس. این حکم در مورد کودکانی که سه سال یا کم تر دارند استثناء شده، از این رو بسیاری از فقیهان تصریح نموده اند اگر دختری که سه سال یا کم تر دارد فوت کند، و زنی نباشد که او را غسل دهد، مرد میتواند او را غسل دهد، همچنین اگر پسر سه ساله یا کوچک تر، فوت کند، زن میتواند او را غسل دهد.^(۲)

۵- تکفین، حنوط و دفن کودک میت

(۳)

کودک میت در جمیع احکام اموات، مانند بالغ است، بنابراین واجب است بر طبق دستور شرع، او را کفن و حنوط نمود و سپس دفن کرد، حتی کودک سقط شده ای که چهار ماه از زمان انعقاد نطفه او یا بیش تر میگذرد، واجب است این احکام در موردش انجام شود.^(۴)

بعضی در این باره ادعای عدم خلاف^(۵) نموده اند. در کتاب شریف کافی، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که فرموده است: زمانی که ابراهیم^(۶) فرزند رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فوت کرد، آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: فرزندم را کفن و دفن کن. آن

ص: ۱۱۴

۱- (۱) المقنعه: ۸۳؛ شرائع الاسلام ۳۸:۱؛ المعتمد ۳۲۰:۱؛ مدارک الاحکام ۷۶:۲-۷۷؛ تحریر الوسيله ۵۹:۱.

۲- (۲) منابعی که قبلاً ذکر شد؛ مستمسک العروه الوثقی ۷۷:۴؛ تحریر الوسيله ۶۱:۱.

۳- (۳) حنوط عبارت است از، مالیدن قدری کافور به اعضای که میت در حال سجده، آنها را به زمین می گذارد (مساجد)، مثل پیشانی و کف دو دست و...؛ مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی ۲۳۵:۶؛ موسوعه الامام الخویی ۱۵۵:۹-۱۵۶.

۴- (۴) المقنعه: ۸۳؛ النهایه: ۴۱؛ جامع المقاصد ۳۵۶:۱؛ مستند الشیعه ۱۱۴:۳.

۵- (۵) منتهی المطلب ۲۵۱:۷؛ مصباح الفقیه ۱۵۲:۵.

۶- (۶) ابراهیم در زمان فوتش، شش ماهه بوده است.

حضرت، ابراهیم را غسل داد و حنوط نمود و بر تنش کفن پوشید، سپس با رسول الله صلی الله علیه و آله به نزد قبر برده و دفن نمود. (۱) و روایات دیگر. (۲)

البته در صورتیکه از زمان انعقاد نطفه کودک چهار ماه نگذشته باشد، مراسم مذهبی که ذکر شد انجام نمیشود.

۶- نماز میت، بر کودک

دیدگاه مشهور فقهای امامیه، این است که اقامه نماز بر کودک میتی که به سن شش سالگی و بالاتر از آن رسیده، واجب است. بسیاری از فقها (۳) به این حکم تصریح نموده و بعضی در این باره ادعای اجماع (۴) کرده اند.

در روایت صحیح، حلبی نقل میکند که از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چه زمانی بر کودک میت نماز گذارده میشود؟ فرمودند: آنگاه که نماز را بفهمد «إِذَا عَقَلَ الصَّلَاةَ». راوی سؤال میکند، چه زمانی نماز را میفهمد و باید بخواند؟ فرمودند: زمانی که شش ساله شود. «إِذَا كَانَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ» (۵) و روایات دیگر. (۶)

اما کودک میتی که به سن شش سالگی نرسیده باشد، واجب نیست نماز میت بر او اقامه شود، اعم از این که سقط شده باشد یا بعد از تولد قبل از شش سالگی مرده باشد. (۷) البته در فرض دوم، به نظر مشهور فقها اقامه نماز مستحب میباشد. (۸)

در روایت صحیح، علی بن یقظین میگوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سؤال نمودم، کودک میت، چند ساله یا چند ماهه باشد، بر او نماز اقامه میشود؟ فرمودند:

ص: ۱۱۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۹۹:۳، باب ۱۵ من ابواب صلاه الجنازه، ح ۲.

۲- (۲) همان: ح ۱.

۳- (۳) المسبوط ۱: ۱۸۰؛ السرائر ۱: ۳۵۶؛ كشف اللثام ۲: ۳۱۰؛ مسالك الافهام ۱: ۲۶۱؛ آیت الله فاضل لنکرانی، الاحکام الواضحه: ۸۱.

۴- (۴) الخلاف ۱: ۷۰۹؛ غنیة النزوع: ۱۰۵؛ جواهر الکلام ۱۲: ۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۹۵:۳، باب ۱۳ من ابواب صلاه الجنازه، ح ۱.

۶- (۶) همان: ح ۲-۳.

۷- (۷) شرائع الاسلام ۱: ۱۰۴-۱۰۵؛ ذکرى الشیعه ۱: ۴۱۵؛ تذکره الفقهاء ۲: ۲۷ و ۳۸.

۸- (۸) جامع المقاصد ۱: ۴۰۶؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء ۲: ۸۸.

هر چند ماه یا سال داشته باشد، بر او نماز خوانده میشود، مگر قبل از تمام شدن خلقتش، سقط شود. «قَالَ: يُصَلِّي عَلَيْهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَّا أَنْ يَشَقُّطَ لِغَيْرِ تَمَامٍ» (۱) و روایات دیگر (۲).

البته به قرینه آن دسته از اخبار که به صراحت دلالت بر عدم وجوب نماز میت بر کودک داشت، این دسته از اخبار حمل بر استحباب میشود (۳).

لازم به یادآوری است، نماز میت که بر کودک خوانده میشود، با نماز افراد بالغ قدری متفاوت است. از جمله این که مشهور فقها، دعا در حق پدر و مادر کودک را واجب دانسته اند (۴) که با جمله «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلِنَا سَلَفًا وَقَرِطًا وَأَجْرًا» (۵) بیان میشود و توضیح آن در متون فقهی آمده است (۶).

ص: ۱۱۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳: ۹۷، باب ۱۴ من ابواب صلاه الجنازه، ح ۲.

۲- (۲) همان: ح ۴؛ مستدرک الوسائل ۲: ۲۷۳، باب ۱۴ من ابواب صلاه الجنازه، ح ۱-۲.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۳۴۸-۳۴۹.

۴- (۴) الخلاف ۱: ۷۲۴، مسأله ۵۴۳؛ جواهر الکلام ۱۲: ۵۸؛ المعتمد ۲: ۳۴۹.

۵- (۵) ذکری الشیعه ۱: ۴۳۸؛ مدارک الاحکام ۴: ۱۸۱.

۶- (۶) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۳۶۹.

۱- مشروعیت عبادات کودک

اثبات مشروعیت عبادات کودک محور اصلی مباحث این فصل است، زیرا در صورت عدم صحت و فقدان مشروعیت، بحث از عبادات کودک معنی ندارد، ولی با فرض مشروعیت، آثار مختلفی بر آن مترتب میگردد که در خلال مباحث به آن اشاره خواهیم نمود.

فقها اتفاق نظر دارند، تکالیف الزام آور مثل وجوب و حرمت، متوجه کودک هر چند ممیز باشد، نیست، زیرا شرط تکلیف الزامی، رسیدن به سن بلوغ و رشد است.

آیا در این که، آیا احکام غیر الزامی متوجه کودک میشود یا خیر؟ اختلاف نظر وجود دارد. در حقیقت، بحث در این است که آیا عبادات کودک ممیز، مشروعیت دارد و میتواند آن را به عنوان عمل مستحب به جا آورد، یا خیر؟ به این معنی که اگر با قصد امتثال و اطاعت خداوند متعال عبادت را انجام دهد، مستحق اجر و ثواب باشد و آثاری مثل صحت نیابت از غیر خودش بر آن مترتب گردد. (۱)

ص: ۱۱۹

۱- (۱) ر. ک: آیت الله فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیة: ۳۵۵؛ الحدائق الناضرة ۵۳: ۱۳.

در این باره بین فقها نظریات مختلفی مطرح گردیده است:

الف: برخی معتقدند، عبادات نسبت به کودکان، صرفاً جنبه تمرینی دارد. البته اولیای کودکان به جهت این که آنها را به انجام عبادات عادت می‌دهند، اجر و ثواب دارند. (۱)

ب: بعضی دیگر بر این باورند که: عبادات کودک صحیح است، ولی مشروع نیست. (۲)

ج: برخی دیگر نیز بین عبادات واجب و مستحب تفصیل قائل شده و معتقد است، عبادات مستحب برای کودک، مشروع است، ولی عبادات واجب، تمرینی است. (۳)

قائلین به نظریات فوق برای اثبات مدعای خود، ادله ای ذکر نموده اند که همگی قابل خدشه و اشکال است. (۴)

د: در مقابل این نظریات، دیدگاهی است که اکثر فقها آن را پذیرفته اند، مبنی بر این که عبادات کودک ممیز، مشروع و صحیح است و با انجام آن، اجر و ثواب میرسد. (۵)

محقق بحرانی در این باره مینویسد: «نظریه مشهور بین فقهای امامیه (رضوان الله علیهم) این است که نیت عبادت از کودک ممیز صحیح است و انجام روزه توسط وی شرعی است و هم چنین دیگر عبادات او مشروع است.» (۶)

و در عروه الوثقی هم آمده است: «روزه و دیگر عبادات کودک ممیز، بنا بر اقوی، با عنایت به این که عبادتش مشروع میباشد، صحیح است.» (۷)

ص: ۱۲۰

۱- (۱) مختلف الشیعه ۳: ۲۵۶؛ مسالک الافهام ۲: ۱۵.

۲- (۲) الروضه البهیة ۲: ۱۰۱-۱۰۲.

۳- (۳) مستند الشیعه ۱۰: ۳۳۷.

۴- (۴) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۴۳۳ و بعد از آن.

۵- (۵) المبسوط ۱: ۲۷۸؛ النهایه: ۱۴۹، شرائع الاسلام ۱: ۱۸۸؛ ذکر الشیعه ۲: ۱۱۷؛ الدروس الشرعیة ۱: ۲۶۸.

۶- (۶) الحدائق الناضره ۱۳: ۵۳.

۷- (۷) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۶۱۷.

الف: عمومات واطلاقاتی که دلالت بر تکلیف و وجوب دارند، غیر بالغین را نیز شامل میشود. (۱) مانند (وَأَيُّمُوا الصَّلَاةَ). (۲) نماز را به پا دارید یا (فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ). (۳) هر کس ماه رمضان را درک کند، باید روزه بگیرد.

با این توضیح که توجه خطاب به کودک ممیز از نظر عقل منعی ندارد، هم چنین از دیدگاه شرع، توجه به تکالیف الزام آور مثل وجوب و حرمت، مشروط به رسیدن شخص به سن بلوغ است.

بنابراین توجه تکلیف استجابی به کودک ممیز، دارای منع شرعی و عقلی نیست و اطلاق در خطابات، او را نیز شامل میشود و فرض بر این است که کودک دارای فهمی که شرط توجه خطاب و تکلیف استجابی است، میباشد. (۴)

ب: عموم و اطلاقات غیر تکلیفی نیز کودکان ممیز را شامل میگردد. توضیح این که روایات وارد شده که تمام افراد را به انجام مفاد آن، دعوت میکند. مانند آن که امام رضا علیه السلام فرموده است: نماز سبب نزدیکی هر با تقوایی به پروردگار خویش است. «الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ نَقِيٍّ» (۵). یا پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: روزه به منزله سپری است که انسان را از آتش جهنم حفظ میکند. «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ» (۶) این روایات و مشابه آنها که تعدادشان در ابواب مختلف فقه کم نیست، میتواند استجاب را برای کودک اثبات نماید و اثبات استجاب، مساوی با صحت آن است.

(۷)ج: عمومات و اطلاقاتی وجود دارد که دلالت دارند بر ترتب ثواب و اجر بر افعالی خاص. مانند آن که خداوند میفرماید: هر کس کار نیک انجام دهد، ده برابر به او پاداش

ص: ۱۲۱

۱- (۱) محقق بجنوری، القواعد الفقهیه ۱۱۲:۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۴۲۳:۸-۴۲۴.

۲- (۲) .سوره بقره ۴۳:۲.

۳- (۳) همان، ۱۸۵.

۴- (۴) مدارک الاحکام ۴۲:۶.

۵- (۵) الکافی ۲۶۵:۳، ح ۶؛ وسائل الشیعه ۴۳:۴؛ باب ۱۲ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۱.

۶- (۶) الکافی ۱۹:۲، ح ۵؛ وسائل الشیعه ۳۹۵:۱۰، باب ۱ من ابواب الصوم المندوب، ح ۱.

۷- (۷) محقق داماد، کتاب الصلاه ۴۱۷:۱.

داده میشود. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا). (۱) یا در بعضی از روایات وارد شده است که هر کس نماز بخواند یا حج برود و یا زکات به مستحق بدهد، چه اندازه ثواب دارد، مثلاً در مورد روزه مستحبی فرموده اند: اگر کسی روز بیست و هفتم ماه رجب را روزه بگیرد، خداوند به اندازه شصت ماه روزه به او ثواب عطا میفرماید. «كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا» (۲) این گونه روایات، کودکان را نیز شامل میشود.

هم چنین آیات و روایاتی که مفادش چنین است: «خداوند کار هیچ کس را ضایع نمیکند و بدون مزد و اجر نمیگذارد» میتوان به آن ها استناد نمود. در قرآن آمده است: ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم نمود، (إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا). (۳)

در روایاتی نیز وارد شده که به طور خاص، دلالت بر استحباب عبادت نسبت به کودک دارد و میتوان مشروعیت را از آن استفاده نمود، در مباحث مربوط به هر یک از عبادات کودک، آن روایات را ذکر خواهیم نمود.

نتیجه این که اگر کار نیک از کودک مَمیز صادر شود، عنوان عمل صالح و نیک بر آن صادق است و بر اساس بسیاری از آیات و روایات، خداوند آن را ضایع نمیکند، بلکه پاداش خواهد داد و این مستلزم مشروعیت آن است.

۲- شرایط نماز کودک

همان شرایطی که در نماز افراد بالغ معتبر است، در نماز کودک نیز باید رعایت گردد، مگر در موارد استثنایی که دلیل خاصی بر عدم لزوم آن شرط، دلالت داشته باشد. برخی از فقها (۴)، به این معنی تصریح نموده و برخی نیز از مفهوم کلامشان استفاده میگردند. (۵)

ص: ۱۲۲

۱- (۱) سوره انعام ۶: ۱۶۰.

۲- (۲) الکافی ۴: ۱۴۹، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۱۰: ۴۴۸، باب ۱۵ من ابواب الصوم المندوب، ح ۵.

۳- (۳) سوره کهف ۱۸: ۳۰.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۶: ۵۱۴؛ موسوعه الامام الخوئی (کتاب الصلاه) ۱۵: ۳۹۵؛ مهذب الاحکام ۷: ۱۰۹.

۵- (۵) المبسوط ۱: ۸۹؛ شرایع الاسلام ۱: ۷۰؛ ذکری الشیعه ۳: ۹؛ مستند الشیعه ۴: ۲۵۰-۲۵۱.

فقیه بزرگ، صاحب جواهر میگوید: «بدیهی است آن چه در نماز مکلفین معتبر است، در نماز کودک نیز باید رعایت گردد»^(۱). هم چنین در عروه الوثقی آمده است: «در لزوم رعایت شرایط، نماز پسر مانند نماز مرد است و نماز دختر مثل نماز زن»^(۲).

۳- ادله لزوم رعایت شرایط در نماز کودک

الف: قاعده الحاق

برخی از فقیهان برای اثبات این مدعا به قاعده الحاق استناد نموده اند^(۳) و ظاهراً مقصود از آن، همان قاعده اشتراک است که از قواعد معروف فقهی محسوب میشود. به این معنی که اگر حکمی برای آحاد مکلفین یا عده ای از آنها ثابت شد و دلیلی که اختصاص به آنها داشته باشد، موجود نباشد، این حکم، مشترک بین جمیع مکلفین است، اعم از زن و مرد تا روز قیامت، خواه با دلیل لفظی ثابت شده باشد یا چنین نباشد.^(۴)

نحوه استدلال به این قاعده در مسأله مورد بحث، به این صورت است که گفته شود، نماز اشخاص بالغ دارای شرایط و اجزایی است که از طرف شارع بیان گردیده و نیز باید فاقد موانع و خلل باشد. از طرفی در موضوع حکم نماز، مکلف قید قرار نگرفته به طوری که اختصاص به او داشته باشد و بر غیر او منطبق نشود. بنابراین به دلیل قاعده اشتراک، باید نماز کودک دارای همان شرایط نماز بالغ باشد، زیرا فرض بر این است که کودک، مخاطب به خطاب نماز است، همانند مکلفین؛ با این تفاوت که خطاب در حق مکلفین الزامی است و ترک آن عقوبت دارد، بر خلاف کودک که خطاب نسبت به او غیر الزامی و مستحب است و با انجام آن، ثواب میرسد، ولی ترکش مؤاخذه ندارد.

ب: عمومات و اطلاقات ادله

بعضی از احکام وضعیه مانند شرطیت و مانعیت مشترک بین بالغ و کودک است. از طرفی، آیات و روایاتی وارد شده است با این محتوا که در نماز باید شرایطی رعایت شود،

ص: ۱۲۳

۱- (۱) جواهر الکلام ۸: ۱۲۲.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۲: ۶۱۵.

۳- (۳) مستمسک العروه الوثقی ۶: ۵۱۴؛ مهذب الاحکام ۷: ۱۰۹.

۴- (۴) آیت الله فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه: ۳۰۵.

این ادله کودک ممیز را نیز شامل می‌گردد، مثلاً به حکم آیه ششم سوره مبارکه مائده،^(۱) وضو در نماز شرط است و به مقتضای خطاب وضع این حکم مشترک بین صغیر و کبیر است، یعنی مصلی بالغ باشد یا غیر بالغ، باید نماز را با وضو به جا آورد.

یا در روایت صحیح، از امام باقر علیه السلام وارد شده که فرموده است: نماز بدون طهارت، نماز نیست. «لا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ»^(۲). و نیز فرموده است: نماز بدون قرائت که آهسته یا بلند خوانده میشود، نماز نیست. «لا صَلَاةَ لَهُ إِلَّا أَنْ يَقْرَأَ بِهَا فِي جَهْرٍ أَوْ إِخْفَاتٍ»^(۳). هم چنین در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: خنده با صدا، وضو را باطل نمیکند، ولی موجب بطلان نماز میباشد.

«الْقَهْقَهَةُ لَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَ تَنْقُضُ الصَّلَاةَ»^(۴) و روایات دیگر^(۵).

در تمام این موارد، اطلاق و عمومی که دلالت بر اجزاء، شرایط یا موانع نماز دارد، کودک را نیز شامل میشود، زیرا متعلق این ادله، طبیعت نماز است و فرقی نیست که آن را مکلف انجام دهد یا کودک.

ج: توقیفی بودن عبادات

عبادات اعم از اینکه واجب باشد یا مستحب، توقیفی است، به این معنی که جایز نیست آنها را زیاد یا کم نمود، بلکه باید به گونه ای که شارع دستور فرموده و با شرایط و اجزایی که معین شده، انجام شود.

بدان جهت به مقتضای اصل اولی، باید نماز کودک در اجزاء و شرایط و موانع، مثل نماز افراد مکلف باشد، زیرا فرقی بین آنان نیست، مگر در عدم بلوغ و این ویژگی نمیتواند موجب جواز و صحت نماز کودک با فقد شرایط باشد، مگر این که دلیل خاصی بر این معنی دلالت داشته باشد^(۶).

ص: ۱۲۴

۱- (۱) (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...).

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱: ۳۶۵، باب ۱ من ابواب الوضوء، ح ۱.

۳- (۳) همان ۶: ۳۷، باب ۱ من ابواب القراءه فی الصلاه، ح ۱.

۴- (۴) همان ۷: ۲۵۰، باب ۷ من ابواب قواطع الصلاه، ح ۱.

۵- (۵) همان ۶: ۸۷-۸۸، باب ۲۷ من ابواب القراءه فی الصلاه، ح ۱ و ۵؛ و ۴: ۳۱۲، باب ۹ من ابواب القبله، ح ۱.

۶- (۶) بنگرید، ذخیره المعاد: ۲۶۶؛ الحدائق الناضره ۶: ۷۶ و ۲۴۹؛ مستند الشیعه ۶: ۳۷۴ و ۷: ۳۰۵؛ موسوعه الامام الخوئی (کتاب الطهاره) ۱۰: ۱۸ و ۲۵.

افزون بر این که اگر نماز کودک بدون اجزاء و شرایط، صحیح باشد، فقه جدید ایجاد میشود، زیرا لازم میآید نماز کودک صحیح باشد، هر چند واجد شرایط و اجزاء مثل طهارت، رکوع، سجود و... نباشد. هم چنین لازم میآید که انجام مبطلات عمدی، سبب بطلان نماز نشود و کسی نمیتواند این لوازم را بپذیرد.

۴- برخی از شرایط و اجزاء استثناء شده در نماز کودک

الف: وضو

به اتفاق همه مسلمانان، طهارت و وضو در صحت نماز شرط است؛ ولی در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: وقتی کودک سه ساله شد، به او بگویند تا جمله شریفه «لا إله إلا الله» را چندین بار بگوید و آنگاه که هفت ساله شد، به او گفته شود صورت و دست های خود را شستشو ده، وقتی انجام داد به او گفته شود نماز بخوان و آنگاه که نه ساله شد وضو گرفتن به او آموزش داده شود و بعد از آموزش وضو و انجام آن به انجام نماز امر شود و اگر نماز را به جای نیاورد، تنبیه شود و آنگاه که نماز و وضو را آموزش دید و به جای آورد، خداوند، او و پدرش و مادرش را میبخشد: ان شاء الله. «فَإِذَا تَمَّ لَهُ شَيْعَ سِنِينَ قِيلَ لَهُ: إِغْسِلْ وَجْهَكَ وَكَفَيْكَ، فَإِذَا غَسَلَهُمَا قِيلَ لَهُ: صَلِّ، ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تَشَعِّقُ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَأُمِرَ بِالصَّلَاةِ...»^(۱). این روایت دلیل است بر این که برای کودکان هفت تا نه ساله، شستن صورت و دست ها به جای وضو متعارف کفایت میکند، البته از نظر سند ضعیف است، ولی از باب تسامح در ادله مستحبات (سنن)، ممکن است مستند قرار گیرد.

ب: نماز در مکان و لباس غصبی

به اتفاق فقها، کسی که میداند لباس یا مکان او غصبی و حرام است، اگر عمداً در آن نماز بخواند باطل است.^(۲)

ص: ۱۲۵

۱- (۱) من لا يحضره الفقيه ۱: ۲۸۱، ح ۸۶۳؛ وسائل الشيعه ۴: ۲۰، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۷.

۲- (۲) المسبوط ۱: ۸۲ و ۸۴؛ شرايع الاسلام ۱: ۶۹ و ۷۱؛ قواعد الاحكام ۱: ۲۵۶ و ۲۵۸؛ تحرير الوسيله ۱: ۱۳۰ و ۱۳۳؛ تفصيل الشريعه (كتاب الصلاه) ۱: ۶۲۵ و بعد از آن.

البته این حکم اختصاص به افراد بالغ دارد و کودکان را شامل نمیشود، زیرا وجوب اجتناب از غضب متوجه آنان نیست. به بیان دیگر، حکم حرمت به آنان تعلق نمیگیرد تا مشمول آن قرار گیرند.^(۱)

ج: پوشیدن ابریشم خالص

پوشیدن لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده است، برای مردان حرام است و نماز با آن باطل است، ولی برای زنان چه در حال نماز و چه در غیر نماز جایز است.^(۲) اما نسبت به پسر بچه از چند جهت قابل بررسی است:

۱- آیا برای ولی کودک جایز است لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده بر تن فرزند خود بپوشاند؟ دیدگاه مشهور فقها، حکم به جواز است.^(۳)، به ویژه کودکانی که نزدیک به بلوغ نیستند و به اصطلاح، مراهق نامیده نمیشوند. دلیل آن، اصل است؛ یعنی اصل برائت از حرمت، زیرا دلیلی بر عدم جواز آن وارد نشده است.^(۴)

۲- اگر پسر بچه، خود لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده است؛ بپوشد معنی ندارد و به دلیل این که، مکلف نیست، مشمول حکم حرمت قرار نمیگیرد.^(۵)

۳- آیا نماز پسر بچه در لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده باطل است؟ در این باره دو نظریه مطرح شده است:

بعضی قائل به بطلان شده^(۶) و معتقدند، اطلاق ادله مانند «لا تَجُلُ الصَّلَاةُ فِي الْحَرِيرِ الْمُخْصِصِ»^(۷) پسر بچه را نیز شامل میشود، زیرا مقصود از «لا تَجُلُ» حکم وضعی است، چرا که روایت در بیان آن چه مانع در نماز است، وارد شده و نظر به حکم تکلیفی ندارد.^(۸)

ص: ۱۲۶

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۲۲:۸؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴:۴۷۱.

۲- (۲) النهايه: ۹۶؛ تذکره الفقهاء ۲:۴۷۰، کشف اللثام ۳:۲۱۵؛ ذکرى الشیعه ۳:۴۰.

۳- (۳) الحدائق الناضرة ۷:۱۰۰؛ جامع المقاصد ۲:۸۷؛ مهذب الاحکام ۵:۳۳۰؛ تفصیل الشریعه (کتاب الصلاه) ۱:۳۵۳-۳۵۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۵:۳۹۱.

۴- (۴) همان منابع.

۵- (۵) روض الجنان ۲:۵۵۴، ریاض المسائل ۲:۳۲۳.

۶- (۶) جواهر الکلام ۸:۱۲۲؛ مستمسک العروه الوثقی ۵:۳۲۹.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۴:۳۷۷، باب ۱۴ من ابواب لباس المصلی، ح ۴.

۸- (۸) موسوعه الامام الخوئی (کتاب الصلاه) ۱۲:۳۸۷.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «ممکن است گفته شود به مقتضای کلام امام علیه السلام «لَا تَجُلُّ الصَّلَاةَ فِي التَّحْرِيرِ الْمُخَضِّصِ» نماز در لباسی که از ابریشم خالص تهیه شده، مطلقاً باطل است و فرقی بین بالغ و غیر بالغ نیست، زیرا مقصود حکم مولوی نیست، بلکه ارشاد به فساد و بطلان است و آن حکم وضعی است (۱) که کودک نیز مشمول آن قرار میگیرد».

برخی دیگر قائل به صحت میباشند (۲)، زیرا مانعیت از نهی نفسی انتزاع میشود و نهی نفسی نسبت به کودک فرض ندارد، زیرا بالغ نیست (۳). افزون بر این ممکن است به قرینه مناسبت حکم و موضع ادعا شود ادله ای که دلالت بر حرمت پوشیدن لباس تهیه شده از ابریشم خالص دارد، متصرف از کودک میباشد و او را شامل نمیشود و اگر پوشیدن چنین لباسی برای پسر بچه حلال باشد، برای نماز او مانع قرار نمیگیرد، باطل شود (۴).

د: لباس طلا بافت

پوشیدن لباس طلا بافت برای مردان جایز نیست و نماز را باطل میکند. هم چنین زینت طلا مانند انگشتر و آویختن زنجیر طلا به سینه یا ساعت مچی طلا و مانند آن برای مرد حرام است و نماز را باطل میسازد، ولی برای زنان در نماز و غیر نماز اشکال ندارد، مگر اینکه به حد اسراف برسد. این حکم مورد اجماع فقها است، بلکه آن را ضروری دین دانسته اند (۵).

اما اگر پسر بچه لباس طلا بافت بپوشد، از نظر تکلیفی منعی ندارد و جایز است. همچنین جایز است ولی کودک چنین لباسی را به او بپوشانند یا در اختیارش قرار دهد تا خودش بپوشد. برخی از فقهای معاصر این مسأله را مطرح نموده و فتوی به جواز آن داده اند (۶) و بعضی ادعای عدم خلاف در مسأله نموده اند (۷).

ص: ۱۲۷

۱- (۱) تفصیل الشریعه (کتاب الصلاه) ۳۵۴:۱

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۵۰:۲؛ تحریر الوسيله ۱۳۲:۱-۱۳۳؛ مساله ۱۹؛ تفصیل الشریعه (کتاب الصلاه) ۳۵۴:۱

۳- (۳) مهذب الاحکام ۳۳۱:۵

۴- (۴) ر. ک: مستمسک العروه الوثقی ۳۹۲:۵

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۴۷۱:۲، جواهر الکلام ۱۰۹:۸؛ مستند الشیعه ۳۵۶:۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الصلاه) ۳۲۹:۱

۶- (۶) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۴۲:۲؛ مهذب الاحکام ۳۱۰:۵؛ آیت الله خوئی؛ منهاج الصالحین ۱:۱۴۰

۷- (۷) مستمسک العروه الوثقی ۳۵۹:۵

دلیل آن، علاوه بر حدیث رفع (زیرا کودک اهل تکلیف نیست تا مشمول حکم حرمت قرار گیرد) روایت صحیحہ ابی الصباح است. وی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، آیا جایز است لباس طلا بافت را به کودکان بپوشانیم؟ فرمودند: حضرت علی علیه السلام کودکان و زنان خود را با لباس طلا و نقره بافت، زینت مینمودند: «كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخَلِّي وُلْدَهُ وَ نِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» (۱). در روایت صحیحہ دیگری که از آن حضرت نقل شده، در جواب فرموده است پدرم امام باقر علیه السلام این گونه بود، پس منعی ندارد.

«قَالَ: إِنَّ كَانَ أَبِي لِيُخَلِّي وُلْدَهُ وَ نِسَاءَهُ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ فَلَا بَأْسَ بِهِ» (۲). هم چنین اگر پسر بچه در لباس طلا بافت نماز بخواند ظاهراً نمازش صحیح است، هم چنان که برخی از فقها به آن تصریح نموده اند.

(۳) زیرا دلیلی مبنی بر این که لباس طلا بافت نسبت به نماز کودک مانعیت دارد و موجب بطلان میگردد، در دست نیست، چرا که آن چه دلیل بر مانعیت است در مورد مرد و افراد مکلف وارد شده، مثل این که امام صادق علیه السلام فرموده است: مرد نباید در لباس طلا بافت نماز بخواند. «لَا يَلْبِسُ الرَّجُلُ الذَّهَبَ وَ لَا يُصَلِّي فِيهِ...» (۴) و روایات دیگر (۵). به نظر میرسد عنوان «الرَّجُلُ» دخالت در حکم ندارد، بنابراین پسر بچه را شامل نمیشود.

ه - پوشانیدن بدن در حال نماز

مرد باید در حال نماز عورتین خود را بپوشاند، اگر چه کسی او را نمیبیند و بهتر است از ناف تا زانوها را بپوشاند. زن نیز باید در حال نماز، تمام بدن حتی سر و موی خود را بپوشاند، ولی پوشانیدن صورت به مقداری که در وضو شسته میشود و دست ها تا مچ و پاها تا مچ پا لازم نیست (۶). این حکم مربوط به زنان است، اما دختر بچه به اتفاق فقها (۷)، چنان چه با سر برهنه نماز بخواند صحیح است.

ص: ۱۲۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵: ۱۰۳؛ باب ۶۳ من ابواب احکام الملابس، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۲.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی (کتاب الصلاه) ۱۲: ۳۲۱-۳۲۲؛ مهذب الاحکام ۵: ۳۱۵؛ مدارک العروه ۱۳: ۱۷۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۴: ۴۱۳؛ باب ۳۰ من ابواب لباس المصلی، ح ۴.

۵- (۵) همان ۴۱۵، ح ۱۰.

۶- (۶) آیت الله فاضل لنکرانی، رساله عملیه: ۱۶۷، مسأله ۷۹۳-۷۹۴.

۷- (۷) النهایه: ۹۸؛ شرایع الاسلام ۱: ۷۰؛ تذکره الفقهاء ۲: ۴۵۱؛ الدروس الشرعیه ۱: ۱۴۷؛ مدارک الاحکام ۳: ۱۹۸.

در روایت صحیح، یونس بن یعقوب میگوید از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم آیا مرد میتواند در حال نماز فقط یک لباس داشته باشد؟ حضرت فرمود: آری، سؤال کردم آیا زن هم میتواند این گونه باشد، فرمود: نه، بلکه باید در حال نماز سر خود را بپوشاند: «قَالَ: لَا وَلَا يَصُولُحُ لِلْمَرْءِ إِذَا خَاضَتْ إِلَّا الْخِمَارَ»^(۱)...^(۲). در روایت صحیح دیگر، امام کاظم علیه السلام فرموده است: دختر بچه تا زمانی که به سن بلوغ و حیض نرسیده، لازم نیست در حال نماز سر خود را بپوشاند.

«قَالَ: لَا تُعْطَى رَأْسُهَا حَتَّى تَحْرِمَ عَلَيْهَا الصَّلَاةَ»^(۳). جمله «حَتَّى تَحْرِمَ...» کنایه از رسیدن به سن بلوغ و حیض است.

روایاتی که ذکر شد و روایات دیگر^(۴) با ظهور یا مفهوم دلالت دارند بر این که پوشش سر در حال نماز برای دختران غیر بالغ شرط نیست.

۵- اذان و اقامه توسط کودک

به اتفاق فقها، اذان و اقامه نماز، از کودک ممیز صحیح است و افراد بالغ میتوانند در اعلام وقت و در نماز جماعت به اذان و اقامه او اکتفا نمایند، اما از غیر ممیز صحیح نیست.

مرحوم محقق در این باره مینویسد: «مؤذّن باید عاقل، مسلمان و مرد باشد، ولی شرط نیست بالغ باشد، بلکه اگر کودک ممیز باشد، کافی است»^(۵).

قریب به این مضامین در عبارات بسیاری دیگر از فقیهان^(۶) دیده میشود، و دلیل آن علاوه بر اجماع^(۷) و اطلاقات ادله، بعضی از روایات صحیح و معتبر است که به طور خاص

ص: ۱۲۹

۱- (۱) خمار لباسی است که زنان، سر خود را با آن میپوشانیدند، مصباح المنیر: ۱۸۱، و امروزه روسری نامیده میشود.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴: ۴۰۵، باب ۲۸ من ابواب لباس المصلی، ح ۴.

۳- (۳) همان ۲۰: ۲۲۸، باب ۱۲۶ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۲.

۴- (۴) همان ۴: ۴۰۸، باب ۲۸ من ابواب لباس المصلی، ح ۱۳؛ و ۴۰۹-۴۱۰، باب ۲۹، ح ۳.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱: ۷۵.

۶- (۶) الخلاف ۱: ۲۸۱، مسأله ۲۳؛ تذکره الفقهاء ۳: ۶۵؛ قواعد الاحکام ۱: ۲۶۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۲: ۱۷۰؛ جامع المقاصد ۲: ۱۷۴-۱۷۵.

۷- (۷) جواهر الکلام ۹: ۵۴-۵۵؛ کشف اللثام ۳: ۳۶۶.

در این باره وارد شده است. مانند آن که امام صادق علیه السلام میفرماید: اذان گفتن توسط کودک که به سن بلوغ نرسیده، منعی ندارد. «لَا بَأْسَ أَنْ يُؤَدِّنَ الْغُلَامُ الَّذِي لَمْ يَحْتَلِمِ»^(۱) و روایات دیگر^(۲).

اطلاق این روایات اذان اعلام و نیز اذان برای نماز و هم چنین اقامه را شامل میشود، زیرا اذان خصوصیتی ندارد و هر دو مستحب میباشد و نیز از این روایات استفاده میشود، کودک میتواند برای نماز خودش، اذان و اقامه بگوید و برای او مستحب است.

در تمام آن چه ذکر شد، دختر نیز مانند پسر میباشد، بنابراین مستحب است در نماز خود، اذان و اقامه گوید و هم چنین در نماز زنان و مردانی که با او محرم می باشند، به اذان و اقامه او میتوان اکتفا کرد.^(۳)

۶- انعقاد نماز جماعت با کودک

جایز است نماز جماعت با کودک ممیز بر پا شود، این مسأله از اطلاق^(۴) عبارات برخی از فقها و صریح^(۵) بعضی دیگر استفاده میشود.

در روض الجنان آمده است: «نماز جماعت با دو نفر تشکیل میشود، هر چند یکی از آن دو کودک ممیز باشد»^(۶).

هم چنین در عروه الوثقی بیان شده است: «کمترین تعدادی که نماز جماعت با آن برگزار میشود (غیر از نماز جمعه و عید فطر و قربان) دو نفر است که یکی از آن دو، امام جماعت است و دیگری مأوموم، اعم از اینکه مأوموم مرد باشد یا زن، بلکه اگر یکی از دو نفر، کودک ممیز باشد، بنا بر اقوی صحیح است»^(۷). و مستند آن، احادیثی است که در این

ص: ۱۳۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵: ۴۴۰، باب ۳۲ من ابواب الاذان و الاقامه، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۳-۴.

۳- (۳) بنگرید، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۵۰۵ و بعد از آن.

۴- (۴) النهایه: ۱۱۱، شرائع الاسلام ۱: ۱۲۲؛ تذکره الفقهاء ۴: ۲۳۹؛ ذکری الشیعه ۴: ۴۲۸.

۵- (۵) مستمسک العروه الوثقی ۷: ۱۷۸؛ تحریر الوسيله ۱: ۲۴۱؛ مسأله ۲؛ مستند الشیعه ۸: ۱۹؛ مهذب الاحکام ۷: ۴۰۳.

۶- (۶) روض الجنان ۲: ۹۶۶.

۷- (۷) العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی ۱: ۵۷۵.

زمینه وارد شده است مانند آن که در روایت صحیح، حلبی نقل میکند از امام صادق علیه السلام سؤال شد، آیا مرد میتواند امام جماعت زن واقع شود؟ فرمودند آری، و اگر خدمتگذار مرد با آنهاست (غلام) مقدم بر زنان بایستد. «قَالَ: نَعَمْ، وَ إِنْ كَانَ مَعَهُنَّ غُلَامٌ، فَأَقِيمُوهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَإِنْ كَانُوا عِبِيداً» (۱). غلمان مطلق است و شامل بالغ و غیر بالغ میباشد، به علاوه این که در روایات دیگر، غیر بالغ بودن آنان صریحاً بیان شده است

(۲).

هم چنین اطلاق ادله ای که در مورد نماز جماعت وارد شده، کودک ممیز را، با فرض این که عبادات او مشروع و صحیح است، شامل میشود. مانند آن که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر دو نفر نماز گزار یا بیش تر باشند، میتوانند (سزاوار است) نماز را با جماعت به جا آورند. «قَالَ: أَلْيُتَانِ فَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَةٌ» (۳) و روایات دیگر (۴).

باید یاد آور شد که بر طبق دیدگاه مشهور فقها، قرار گرفتن کودکان در صف اول نماز جماعت مکروه است (۵). البته برخی (۶) فتوی به کراهت نداده اند و با استناد به مضمون بعضی از روایات (۷) گفته اند: مستحب است دانشمندان و صاحبان خرد و فضیلت در صف اول قرار گیرند و بعد از آنان، کودکان باشند.

۷- عدم انعقاد نماز جمعه با کودک

به اتفاق فقها، کمترین عدد لازم برای انعقاد نماز جمعه، پنج یا هفت نفر است که باید یکی از آن ها امام باشد و فقط توسط مردان منعقد میشود، البته زنان هم میتوانند در آن شرکت کنند. به عبارت دیگر، در انعقاد نماز جمعه، بلوغ، عقل و مذکر بودن شرط

ص: ۱۳۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۴۳:۸، باب ۲۳ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۹.

۲- (۲) همان: ح ۳ و همان: ح ۵؛ و ۲۹۸، باب ۴، ح ۸.

۳- (۳) همان: ۲۹۷؛ باب ۴ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۶.

۴- (۴) همان: ح ۴؛ و ۳۴۷، باب ۲۶، ح ۲ و ۵؛ و ۳۱۵، باب ۱۱، ح ۸.

۵- (۵) شرایع الاسلام ۱: ۱۲۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۳: ۲۹۵؛ ذکری الشیعه ۴: ۴۳۹؛ مدارک الاحکام ۴: ۳۴۵؛ العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی ۱: ۶۱۰.

۶- (۶) المعتمد ۲: ۴۲۹؛ جواهر الکلام ۱۳: ۲۲۶؛ مهذب الاحکام ۸: ۱۷۱.

۷- (۷) الکافی ۳: ۳۷۲، ح ۷؛ تهذیب الاحکام ۳: ۲۶۵، ح ۷۵۱؛ سنن ابن داود ۱: ۳۰۸، باب ۹۶، ح ۶۷۴.

است بنابراین با کودکان به تنهایی هر چند ممیز باشند - منعقد نمیشود. (۱). بعضی در این باره ادعای اجماع (۲) نموده اند، زیرا دلیلی بر جواز آن وارد نشده (۳) و مقتضای اصل، عدم جواز (۴) است.

افزون بر این، متبادر از روایاتی که دلالت دارند در اقامه نماز جمعه، عدد معینی از مأوم شرط است، غیر کودک است، زیرا در غیر این صورت، لازم میآید کودک نیز مکلف به حضور در نماز جمعه باشد، با این که چنین نیست. (۵)

۸- امامت کودک در نماز واجب

به اجماع فقها، امامت کودک غیر ممیز در نماز جماعت، صحیح نیست، و اما در مورد کودک ممیز، دو دیدگاه مطرح است:

الف: برخی قائل به جواز آن میباشند (۶). مستند این قول بعضی از اخبار است. مانند آن که، در روایت معتبر، غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است:

جایز است کودکی که به سن بلوغ نرسیده، امامت نماز گروهی را به عهده بگیرد و برای آنها اذان بگوید: «قَالَ لَايَأْسُ بِالْغُلَامِ الَّذِي لَمْ يَبْلُغِ الْخُلْمَ أَنْ يُؤَمَّ الْقَوْمَ وَ أَنْ يُؤَدَّنَ». (۷) در روایت دیگری، آن حضرت همین مضمون را از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده است:

«لَايَأْسُ أَنْ يُؤَدَّنَ الْغُلَامُ الَّذِي لَمْ يَخْتَلَمْ وَ أَنْ يُؤَمَّ». (۸) از این روایات جواب داده شده به این که به قرینه جمله

«لَمْ يَبْلُغِ الْخُلْمَ» و «لَمْ يَخْتَلَمْ» باید حمل شوند به موردی که کودک از حیث احتلام بالغ نشده، ولی از جهت

ص: ۱۳۲

۱- (۱) منتهی المطلب ۵: ۳۳۶؛ الدروس الشرعيه ۱: ۱۸۶؛ كشف اللتام ۴: ۲۷۱-۲۷۲.

۲- (۲) المعتمر ۲: ۲۸۹ و ۲۹۲؛ مفتاح الكرامه ۸: ۳۳۶؛ جواهر الكلام ۱۱: ۲۷۷.

۳- (۳) الخلاف ۱: ۶۲۸؛ مسأله ۴۰۰.

۴- (۴) رياض المسائل ۳: ۳۴۸.

۵- (۵) همان.

۶- (۶) المسبوط ۱: ۱۵۴؛ الخلاف ۱: ۵۵۳؛ مسأله ۲۹۵؛ مجمع الفائدة و البرهان ۳: ۲۹۵.

۷- (۷) وسائل الشيعه ۸: ۳۲۱؛ باب ۱۴ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۳.

۸- (۸) همان: ح ۸.

سن به حد بلوغ رسیده است، به علاوه چون فقها از این روایات اعراض نموده و بر طبق آن فتوی نداده اند، بر امامت کودک در نماز مستحب حمل می شود. (۱)

ب: دیدگاه دوم که در بین فقها شهرت دارد و اکثر آنان اعم از متقدمین (۲) تا معاصرین، (۳) آن را پذیرفته اند، این است که امامت کودک در نمازهای واجب صحیح نیست.

مستند این دیدگاه، اصل است، به این معنی که به مقتضای اصل اولی قرائت حمد و سوره در نماز جماعت از نماز گزار ساقط نمیشود، مگر این که علم به سقوط آن پیدا کند و با فرض این که امام جماعت کودک باشد، این علم پیدا نمیشود. (۴)

به عبارت دیگر، اطلاقاتی که بر صحت نماز جماعت دلالت دارد، منصرف است به موردی که امام جماعت بالغ شد و چنان چه غیر بالغ، امام جماعت شود، اصالت عدم ضمان جاری است، (۵) یعنی با امامت او بعضی از اجزای نماز مثل حمد و سوره از مأموم ساقط نمیشود.

مستند دیگر هم خبر اسحاق بن عمار است. وی از امام صادق علیه السلام و او از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده است: منعی ندارد که کودک قبل از بلوغ، اذان بگوید، ولی نباید امامت نماز را به عهده بگیرد، اگر چنین شد نماز خودش صحیح و نماز کسانی که با او جماعت خوانده اند، باطل است. «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: لَا بَأْسَ أَنْ يُؤَدَّ النَّعْلَامَ قَبْلَ أَنْ يَخْتَلِمَ وَلَا يُؤْمَ حَتَّى يَخْتَلِمَ فَإِنَّ أُمَّ جَارِثَ صَلَاتُهُ وَفَسَدَتْ صَلَاةُ مَنْ خَلْفَهُ» (۶) این روایت به صراحت بر مدعا دلالت دارد و ضعف سند آن به دلیل این که مشهور فقها به مضمون آن فتوی داده اند، جبران میگردد.

(۷) بنابراین بین این روایت و روایاتی که دلالت بر صحت امامت کودک در نماز دلالت داشت، تعارض واقع نمیشود، زیرا آن دسته از روایات

ص: ۱۳۳

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۵۳۴.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۱: ۱۲۴؛ تذکره الفقهاء ۴: ۲۷۶؛ ذکری الشیعه ۴: ۳۸۵؛ روض الجنان ۲: ۷۶۶؛ غایه المرام ۱: ۲۱۶.

۳- (۳) تحریر الوسيله ۱: ۲۴۹؛ العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی ۱: ۶۰۰.

۴- (۴) ر. ک: مدارک الاحکام ۴: ۳۴۸.

۵- (۵) ر. ک: تراث الشیخ الاعظم، کتاب الصلاه ۲: ۲۴۴-۲۴۵.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۸: ۳۲۲، باب ۱۴ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۷.

۷- (۷) مصباح الفقیه: ۶۷۶.

به دلیل این که مشهور فقها از آنها اعراض نموده و به مضمون آنها فتوی نداده بودند، از حجیت ساقط میشود. (۱) از این رو یکی از شرایط در امامت نماز واجب، بلوغ است.

۹- امامت کودک در نماز مستحب

پرسش دیگر این است که آیا امامت کودک در نمازهای مستحبی که جماعت در آنها صحیح است، مانند نماز استسقاء (طلب باران) برای افراد بالغ جایز است؟ در این مسأله نیز دو دیدگاه مطرح شده است.

برخی قائل به جواز میباشند؛ (۲) زیرا نماز مستحبی از کودک صحیح است. (۳) در مقابل این دیدگاه، برخی معتقدند: امامت او برای افراد بالغ حتی در نماز مستحبی جایز نیست، (۴) زیرا ادله ای که دلالت بر عدم جواز امامت کودک در نماز دارد، عام است و نمازهای مستحبی را نیز شامل میشود، افزون بر این ممکن است ادعا شود ادله ای که دلالت بر استحباب جماعت در نمازهای غیر واجب دارد، مربوط به مکلفین است و انصراف به آنان دارد. (۵)

۱۰- امامت کودک در نماز مستحبی برای غیر بالغ

این پرسش مطرح است که آیا کودک میتواند در نمازهای مستحبی برای مثل خودش امامت کند؟ در این باره نیز دو دیدگاه مطرح است:

برخی قائل به عدم جواز آن میباشند، (۶) زیرا ادله ای که بلوغ را در نماز جماعت شرط میدانند مطلق است و در این باره فرقی بین مأموم بالغ و غیر بالغ نیست. (۷) عده ای دیگر، قائل به جواز آن شده اند، (۸) به نظر میرسد باید دیدگاه اخیر را پذیرفت، زیرا:

ص: ۱۳۴

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۴: ۵۳۸-۵۳۹.

۲- (۲) الخلاف ۱: ۵۵۳، مسأله ۲۹۵؛ قواعد الاحکام ۱: ۳۱۳؛ ایضاح الفوائد ۱: ۱۴۹؛ الدروس الشرعیة ۱: ۲۱۹؛ کشف اللثام ۴: ۴۴۰.

۳- (۳) ذکری الشیعه ۴: ۳۸۶.

۴- (۴) جامع المقاصد ۲: ۴۹۷؛ الروضه البهیة ۱: ۳۷۸؛ ریاض المسائل ۴: ۲۴۲ و ۲۴۸؛ جواهر الکلام ۱۳: ۳۲۵.

۵- (۵) تراث الشیخ الاعظم (کتاب الصلاه) ۲: ۲۴۶؛ مصباح الفقیه (طبع قدیم): ۶۷۶.

۶- (۶) ریاض المسائل ۴: ۲۴۶؛ تحریر الوسیله ۱: ۲۴۹؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الصلاه ۱۷: ۳۷۰.

۷- (۷) مهذب الاحکام ۸: ۱۳۸؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب الصلاه ۲: ۲۴۶.

۸- (۸) الدروس الشرعیة ۱: ۲۱۹؛ روض الجنان ۲: ۹۶۶؛ مستند الشیعه ۸: ۳۴؛ جواهر الکلام ۱۳: ۳۲۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی ۱: ۶۰۲.

اولاً: ادله منع منصرف از این مورد است. (۱)

و ثانياً: ممکن است ادعا شود سیره متشوّعه از گذشته تا به حال، امامت کودک در نماز مستحبی برای غیر بالغ را جایز میدانسته و این خود، قرینه است بر این که باید روایاتی (۲) که دلالت بر جواز امامت کودک در نماز دارد و پیش تر بدان اشاره شد را بر این مورد حمل نمود. (۳)

۱۱- حکم قضای نماز میت نسبت به کودک

بر طبق دیدگاه مشهور فقها، اگر پدر نماز یا روزه خود را به جهت عذری که داشته باشد، انجام نداده باشد، بر پسر بزرگتر واجب است بعد از مرگ پدر به جا آورد، (۴) یا برای او اجیر بگیرد. هم چنین به نظر برخی از فقها احتیاط واجب است که نماز و روزه فوت شده مادر را نیز قضا نماید. (۵)

حال این پرسش مطرح است که اگر پسر بزرگتر در زمان مرگ پدر صغیر بود، آیا بعد از آن که به حد بلوغ رسید، قضاء نماز پدر و مادر بر او واجب است یا خیر؟

الف: برخی قائل به عدم وجوب میباشند و معتقدند در صورتی که ولی میت (پسر بزرگتر) در حین مرگ پدر، کبیر باشد، بر او واجب میشود؛ (۶) زیرا صغیر تکلیفی ندارد، (۷) به علاوه اصل برائت نیز جاری است. (۸)

ب: نظریه دیگری که بین فقها مشهور است این که کبیر بودن پسر بزرگتر در حین فوت پدر شرط نیست. (۹)

ص: ۱۳۵

۱- (۱) مصباح الفقیه (طبع قدیم): ۶۷۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۸: ۳۲۱-۳۲۳، باب ۱۴ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۳ و ۸.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۸: ۱۳۸.

۴- (۴) السرائر ۱: ۳۹۹؛ مسالک الافهام ۲: ۶۵؛ الروضه البهیة ۱: ۳۵۲.

۵- (۵) ذکری الشیعه ۲: ۴۴۸؛ مدارک الاحکام ۶: ۲۲۸؛ مجمع الفائده و البرهان ۵: ۲۶۹.

۶- (۶) ایضاح الفوائد ۱: ۲۳۷؛ جامع المقاصد ۳: ۷۸.

۷- (۷) ذکری الشیعه ۲: ۴۴۹.

۸- (۸) الروضه البهیة ۱: ۳۵۳.

۹- (۹) مدارک الاحکام ۶: ۲۲۸-۲۲۹؛ مستند الشیعه ۱۰: ۴۶۷؛ ریاض المسائل ۱۴: ۳۰۱؛ جواهر الکلام ۱۷: ۴۰ و ۴۲.

امام خمینی در این باره مینویسد: «شرط نیست پسر بزرگتر در زمان مرگ پدر، بالغ و عاقل باشد، بنابراین بر کودک زمانی که بالغ شد و بر مجنون آنگاه که عاقل گردید، قضا نماز پدر و مادر واجب است» (۱). قریب به این مضمون را نیز مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی فرموده است. (۲).

۱۲- ادله این نظریه

۱- اطلاق ادله، توضیح این که در روایت صحیح، از امام عسکری علیه السلام سؤال شده، مردی از دنیا رفته در حالی که ده روز روزه رمضان بدهکار بوده و دو نفر ولی داشته، آیا هر دو نفر، هر کدام پنج روز روزه بگیرند؟ حضرت فرمود: باید فرزند بزرگتر ده روز روزه بگیرد. «يُقْضَى عَنْهُ أَكْبَرُ وَلِيِّهِ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَوَلَاءٌ» (۳). در روایت دیگری آمده است: «يُقْضَى عَنْهُ أَوْلَى النَّاسِ بِمِثْرَائِهِ» (۴). باید کسی که نسبت به میراث او اولویت دارد، قضا کند.

این روایات مطلق و غیر بالغ را نیز شامل میشود. به عبارت دیگر، ظاهر این روایات حکم وضعی است، به ویژه این که در بعضی از آنها، تعبیر به دَئِن شده است. (۵).

صاحب جواهر در این باره مینویسد: «ادله این حکم اطلاق دارد و در هیچ کدام از آنها ظهوری نیست که وجوب قضا به ذمه ولی (پسر بزرگتر) از حین مرگ پدر است، هم چنین در ادله نیامده است که باید پسر بزرگتر در آن موقع کبیر باشد، بلکه از ظاهر روایات استفاده میشود که وجوب قضا از باب اسباب است، مثل این که گفته شود: هر کس جنب شد باید غسل کند یا هر کس مال دیگری را اتلاف کند ضامن است، بنابراین

ص: ۱۳۶

۱- (۱) تحریر الوسيله ۲۰۶:۱، مسأله ۱۶.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللکرانی ۵۶۸:۱، مسأله ۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۳۳۰:۱۰، باب ۲۳ من ابواب احکام شهر رمضان، ح ۳.

۴- (۴) همان: ح ۵-۶.

۵- (۵) مانند آن که ابن عباس نقل میکند: «جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله فقال: يا رسول الله، ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضته عنها؟ قال نعم، فدين الله احق ان يُقضى». صحيح البخاری (۲)-

(۱) ۲۹۴:۱، باب ۴۲ (من مات وعليه صوم)، ح ۱۹۵۳؛ قریب به این مضمون نیز حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل نموده است. وسائل الشیعه ۳۳۱:۱۰، باب ۲۳ من ابواب احکام شهر رمضان، ح ۶.

و جوب قضا بعد از بلوغ بر پسر بزرگتر که در حین فوت پدر صغیر است، منافاتی با رفع قلم از صغیر و مجنون ندارد» (۱).

۲- در ادله، عنوان «اولی الناس بمیراثه» یعنی هر کس به میراث میت اولویت دارد، قضا بر او واجب است، متعلق حکم قرار گرفته است و این عنوان بعد از بلوغ، بر صغیر صدق میکند.

به عبارت دیگر، وجوب قضا بر کسی که اولویت به میراث میت دارد، مانند دیگر تکالیف، آنگاه که شرایط آن، از جمله بلوغ و عقل تحقق یافت، منجز میشود، بنابراین وقتی کودک به حد بلوغ و رشد رسید، تکلیف مذکور در حق وی منجز میگردد. (۲) ادله دیگری نیز ذکر شده است که به دلیل طولانی بودن، از ذکر آنها خودداری میگردد. (۳)

۱۳- نیابت نمودن کودک در نماز و روزه

بعد از مرگ انسان جایز است برای نماز و عبادت های دیگر او که در زمان حیات خود انجام نداده است، شخص مکلفی را اجیر کنند، حال این پرسش مطرح است که آیا جایز است کودک ممیز با اذن ولیش اجیر شود؟ در این مسأله چند دیدگاه مطرح گردیده است:

الف: بعضی معتقدند، مطلقاً صحیح است، زیرا عدم مشروعیت عبادت صبی و تمرینی بودن آن به معنای این است که امر به آن نشده است، ولی منافات با صحت عمل و نیابت ندارد. (۴)

لیکن این نظریه صحیح نیست، زیرا بنابر این که عبادات کودک، صرف تمرین باشد، امر مستحبی متوجه کودک نیست و فعل او عبادت محسوب نمیشود تا به نیابت از دیگری انجام دهد.

ص: ۱۳۷

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۲:۱۷.

۲- (۲) موسوعه الامام الخویی، کتاب الطهاره ۱۶: ۲۸۰-۲۸۱.

۳- (۳) ر. ک: مستند الشیعه ۷: ۳۳۶؛ مستمسک العروه الوثقی ۷: ۱۴۵؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴: ۵۶۰-۵۶۱.

۴- (۴) ر. ک: مستند الشیعه ۷: ۳۴۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۷: ۱۲۵.

ب: برخی دیگر معتقدند، مطلقاً صحیح نیست، زیرا عبادات توقیفی است و مشروعیت آن نیاز به امر دارد و نسبت به کودک چنین امری ثابت نشده است، به علاوه اگر کودک اجیر شود، بعد از انجام عمل، این تردید وجود دارد که آیا ولی میت فارغ الذمه شده یا خیر؟ مقتضای ادله، عدم تفریح ذمه به نسبت تکلیفی است که متوجه ولی و یا وصی می باشد و نباید به آن اکتفا نمود.

هم چنین مقتضای اصل عملی نیز اشتغال ذمه ولی است؛ زیرا شک در تحقق فراغ ذمه و امتثال دارد، با این که علم به تکلیف، حاصل است. (۱)

اما از این استدلال جواب داده شده که عبادات کودک مشروعیت دارد و او امر استحبابی متوجه کودک است، ادله نیابت نیز عمومیت دارد و کودک ممیز را شامل می شود. (۲)

ج - دیدگاه سوم که قویتر به نظر می رسد، قائل به تفصیل شده و معتقد است بنابر مشروعیت عبادات کودک، نیابت او صحیح است، هر چند احتیاط بر این است که بلوغ را در شخص نائب، شرط بدانیم. (۳)
زیرا عبادت کودک ممیز مشمول اطلاق ادله (۴) صحت نیابت می باشد.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «عبادات کودک بنابر مشروعیت آن، صحیح است، زیرا واجد تمام شرایطی است که در صحت عبادت معتبر است؛ بنابراین جایز است به نیابت از دیگری واقع شود، اعم از این که دیگری زنده باشد یا مرده، و اعم از این که در مقابل اجرت واقع شود یا بدون اجرت» و این نظریه که نیابت کودک صحیح نیست، مورد قبول نمی باشد، زیرا دلیلی مبنی بر عدم صحت آن وارد نشده است. (۵)

ص: ۱۳۸

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی، کتاب الصلاه ۱۶: ۲۳۷-۲۳۸.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال ادلتها ۴: ۵۶۴-۵۶۵.

۳- (۳) ر. ک: العناوین ۳: ۶۶۵؛ محقق بجنوردی، القواعد الفقهیة ۴: ۱۲۳؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۸۶؛ مسأله ۱۱؛ تحریر الوسیله ۱: ۲۰۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۸: ۲۸۱؛ باب ۱۲ من ابواب قضاء الصلوات، ح ۲۲-۲۳-۲۴.

۵- (۵) القواعد الفقهیة ۱: ۳۵۸-۳۵۹.

مستحب است فرزندان چه کودک و چه بالغ، نماز، روزه، صدقه و دیگر عبادات را به نیابت از والدین خود خواه زنده و خواه مرده، انجام دهند.

در روایات بر این مسأله تأکید شده است به عنوان نمونه:

۱- امام صادق علیه السلام فرموده است: هیچ چیز مانع نشود فردی از شما، به پدر و مادر خود نیکی کند، زنده باشد یا مُرده. به نیابت از آنها نماز بخواند، صدقه بدهد، حج انجام دهد، روزه بگیرد، آن چه را که انجام میدهد برای پدر و مادرش میباشد و همان اندازه برای خود او نیز میباشد و خداوند متعال به جهت این نیکی و صله، به او اجر و ثواب بسیار خواهد داد. «قال: ما يَفْعَلُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ ان يَبْرَ والدَيْهِ حَيِّينَ وَمَيِّتَيْنِ يُصَلِّيَ عَنْهُمَا وَيَصَدَّقُ عَنْهُمَا وَيَحُجَّ عَنْهُمَا وَيُصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونُ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَلَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيْدُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِبِرِّهِ وَصَلَاتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا» (۱) - ۲ - در روایت دیگری، آن حضرت میفرماید: نماز، روزه، صدقه، حج، عمره و هر عمل نیک که به نیابت میت انجام شود، از آن منتفع میشود، حتی اگر در عالم برزخ ناراحتی داشته باشد، برطرف میشود و به او گفته میشود این به جهت کاری است که فرزندت فلانی انجام داد یا برادر دینی تو انجام داد.

«هَذَا بِعَمَلِ ابْنِكَ فُلَانٍ وَعَمَلِ ابْنِكَ فُلَانٍ أَخُوكَ فِي الدِّينِ» (۲) - ۳ - در حدیث دیگری از آن حضرت سؤال شده آیا برای میت، نماز، دعا، صدقه، روزه و... انجام دهیم؟ حضرت فرمود: آری. به حضرت عرض شد آیا میت متوجه میشود چه کسی برای او، این اعمال انجام داده؟ فرمود: آری. سپس فرمود: و اگر از او ناراحت باشد، راضی میشود.

«قال: نعم، ثُمَّ قال: يَكُونُ مَشْخُوطًا عَلَيْهِ فَيُرْضَى عَنْهُ» (۳) و روایات دیگری (۴) که اطلاق آنها شامل کودک ممیز میباشد.

ص: ۱۳۹

۱- (۱) و سائل الشیعه ۲۷۶:۸-۲۷۷، باب ۱۲ من ابواب قضاء الصلوات، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۲۸۰، ح ۱۵.

۳- (۳) همان: ۲۷۸، ح ۷.

۴- (۴) همان: ح ۴ و ۸ و ۲۳-۲۴؛ بحار الانوار ۲۹۳:۶-۲۹۴، باب ۱۰ (ما يلحق الرجل بعد موته...)، ح ۱ و ۳-۴.

الف: تبعیت در وطن

بین فقهاء اختلافی نیست که کودک در وطن، تابع والدین خویش است. این حکم، از اطلاق کلام برخی از فقیهان استفاده میشود (۱) و برخی دیگر به آن تصریح نموده اند (۲).

امام خمینی قدس سره مینویسد: ظاهراً تابع (کسی که در اراده و اداره زندگی خود استقلال ندارند، مانند کودک) از متبوع خود (کسی که اداره زندگی وی به دست اوست، مانند پدر) تبعیت میکند، بنابراین وطن متبوع (پدر) و وطن تابع (فرزند) نیز میباشد، اعم از این که فرزند صغیر باشد یا کبیر، چنان که غالباً این گونه میباشد، یا این که شرعاً کبیر باشد چنان که گاه برای اولاد ذکور و غالباً برای اولاد اناث به ویژه از اوائل بلوغ واقع میشود. ایشان در ادامه مینویسد: «میزان، تبعیت و عدم استقلال است و این مسأله اختصاص به والدین و فرزندان ندارد» (۳).

دلیل این حکم روشن است، زیرا وطن از نظر عرف در دو معنی به کار میرود: ۱- جایگاه، محل اقامت دائم و مسکن اصلی، ۲- زادگاه شخص به اعتبار تبعیت از والدین.

بر محلی که برای زندگی انتخاب میشود و شخص از مقر اصلی خود به آن مکان منتقل و آن را اقامتگاه و محل سکونت دائمی خود قرار میدهد و بتردید بعد از صدق عنوان وطن، حکم مترتب میشود، اعم از این که منشأ آن، اراده تفصیلی شخص باشد، چنان که در مورد مردان غالباً این گونه است یا منشأ آن اراده اجمالی و تبعی باشد، مثل زنان و کودکان ممیز که وطن پدر خانواده، وطن آنان نیز محسوب میشود.

به هر صورت وطن والدین، وطن کودک ممیز نیز میباشد و تا زمانیکه در وطن آنهاست، عنوان مسافر بر او صادق نیست، اعم از این که وطن و زادگاه اصلی آنان باشد یا محلی که برای زندگی انتخاب نموده اند.

ص: ۱۴۰

۱- (۱) الدرر الشریعیه ۱: ۲۰۹؛ غایه المرام ۱: ۲۲۵؛ محقق کرکی، رسائل ۱: ۱۲۲.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۴۷۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۸: ۱۱۱؛ مهذب الاحکام ۹: ۲۳۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللکرانی ۱: ۷۰۸.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۱: ۲۳۴، مسأله ۳.

بنابراین صدق عنوان وطن بر محل اقامت فرزندان، نیاز به قصد ندارد و آنها در وطن تابعند، هرچند غافل و بیتوجه بوده باشند.

افزون بر این، سیره مستمره بین متدینین و عقلا بر این است که کودکان در احکام وطن تابع والدین خود میباشند، منعی نسبت به این سیره وارد نشده است.

۱۶- اعراض کودک از وطن والدین

این پرسش مطرح است که اگر کودک ممیز از وطن والدین خود اعراض نماید، به این معنی که قصد کند در شهر دیگری به طور مستقل زندگی نماید، اثری بر آن مرتب میباید یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه مطرح گردیده است:

برخی گفته اند: اعراض وی بیتأثیر است و محلی که انتخاب نموده، وطن وی محسوب نمیشود؛ زیرا افعال کودک از دیدگاه شرع، نافذ نیست. به عبارت دیگر، شارع به کودک اجازه اداره امور خود را نداده و باید تحت ولایت ولی خویش باشد.

مؤید این دیدگاه، بعضی از روایات است که از امام علیه السلام سؤال شده، چه زمانی کودک از حالتی که نیاز به سرپرست دارد و بتواند در امور خود تصمیم بگیرد، خارج میشود؟ فرمودند: تصمیم کودک در خرید و فروش نافذ نیست و از یتیم (حالتی که نیاز به سرپرست دارد) خارج نمیشود، مگر این که به سن بلوغ و پانزده سالگی برسد، «وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشَّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَلَا يُخْرَجُ مِنَ الْيَتِيمِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَخْتَلِمَ (۱)». (۲) لیکن بعضی دیگر بر این عقیده اند: کودک ممیزی که میتواند مستقل از والدین خود زندگی کند و با قصد از وطن آنها اعراض نموده، عرفاً تابع والدین محسوب نمیشود

(۳). ظاهراً نظریه دوم صحیح باشد؛ زیرا ملاک در تبعیت و عدم تبعیت عرف است و بیشک عرف، کودک مزبور را تابع والدین خود در وطن نمیداند و وطن آنها، وطن وی محسوب نمیشود.

ص: ۱۴۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۳:۱، باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۲.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه الامام الخوئی، کتاب الصلاه ۲۰:۲۵۲.

۳- (۳) آیت الله گلپایگانی، حاشیه العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۴۷۴-۴۷۵.

ب: تبعیت کودک از والدین در سفر

سفری که موجب شکسته شدن نماز میگردد، دارای شرایطی است. از جمله این که:

۱- سفر کم تر از هشت فرسخ شرعی نباشد.

۲- از اول قصد مسافت و هشت فرسخ را داشته باشد.

البته این مسأله مورد توافق فقها بلکه اجماعی است که لازم نیست مسافر در سفر استقلال داشته باشد؛ بلکه اگر از دیگری تبعیت کند، یعنی در قصد مسافت و سفر استقلال نداشته باشد، نیز مسافر محسوب میشود. بنابراین همسر، خدمتگزار، کودک ممیز و به طور کلی هر کس که در مسافرت، تابع و در اختیار دیگری باشد، با وجود شرایط دیگر سفر، باید نماز را شکسته بخواند. (۱) آیت الله شیخ حسن نجفی میگوید: شرط دوم برای تحقق سفر، قصد مسافت است هر چند مسافر در سفر تابع دیگری باشد، در این مسأله، اجماع محصل و منقول وجود دارد. (۲)

دلیل این حکم، اطلاق ادله میباشد، یعنی مقتضای اطلاق ادله، عدم اعتبار استقلال در قصد سفر است. بنابراین مواردی که مسافر در اختیار دیگری است و از او تبعیت میکند و خود در سفر استقلال ندارد، را شامل میگردد، مانند کودک ممیز.

مؤید این نظریه، سیره متشعنه و تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است. در تاریخ آمده است که در بعضی از سفرهای رسول الله صلی الله علیه و آله برخی از همسران آن حضرت با وی بودند و نماز خود را شکسته میخواندند، (۳) با این که در سفر استقلال نداشتند. همچنین در سفر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از مدینه تا مرو، آن حضرت نمازهای خود شکسته خواندند. (۴)

ص: ۱۴۲

۱- (۱) ر. ک: الدروس الشرعیة ۱: ۲۰۹؛ مجمع الفائدة والبرهان ۳: ۳۷۰؛ روض الجنان ۲: ۲۷؛ ۱۰: ۴۷۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۴۲۵.

۲- (۲) ر. ک: جواهر الکلام ۱۴: ۲۳۱ و ۲۳۷-۲۳۸.

۳- (۳) ابن هشام، سیره النبویه (۳-۴): ۴۷ و بعد از آن.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۸: ۵۳۹، باب ۲۹ من ابواب صلاه المسافر، ح ۱.

اگر کودک ممیز بخواند در سفر، نماز بخواند، در صورتیکه قصد اقامت ده شبانه روز در محل معینی را نداشته باشد، باید شکسته بخواند. (۱)

دلیل این حکم، اطلاق ادله میباشد و در این مورد فرقی بین کودک ممیز و بالغ نیست، زیرا حکم با تحقق موضوع آن، محقق میگردد و بتردید اگر کودک قصد مسافتی را که در سفر معتبر است و نماز با آن شکسته میشود بنماید، عنوان مسافر بر او صدق میکند و شامل حکم سفر میگردد. (۲) البته بر مکلف واجب است در سفر، نماز را شکسته بخواند، لیکن بر کودک ممیز همان گونه که نماز مستحب است، شکسته خواندن آن نیز، مستحب میباشد؛ اما اگر تصمیم دارد ده شبانه روز متوالی در محلی بماند، باید نماز را تمام بخواند، هر چند در ماندن بیاختیار باشد و به تبعیت از والدین، قصد اقامت داشته باشد، زیرا در این حکم، فرقی بین صغیر و کبیر نیست.

مرحوم سید یزدی در این باره مینویسد: «برای قصد اقامت ده شبانه روز، بلوغ شرط نیست، بنابراین اگر کودک غیر بالغ، قصد نمود و در اثنای سفر بالغ شد، بر او واجب است نماز را تمام بخواند، هم چنین اگر قبل از بالغ شدن بخواند نمازی که در حقیقت مستحب است، به جا آورد، باید تمام بخواند؛ (۳) عبارات برخی دیگر از فقها نیز شبیه این میباشد. (۴)

دلیل این مسأله نیز اطلاق ادله میباشد. در روایت صحیح، زراره میگوید: از امام باقر علیه السلام سؤال نمودم، کسی که در شهری مسافر است، تا چند روز باید نماز را شکسته بخواند و چه زمانی تمام بخواند؟ فرمودند: هرگاه در محلی وارد شدی و یقین داری ده شبانه روز در آن اقامت خواهی داشت، باید نماز را تمام بخوانی، «إِذَا دَخَلْتَ أَرْضًا فَأَيُّقُتُّ أَنْ لَكَ بِهَا مُقَامٌ عَشْرَةَ أَيَّامٍ فَأَتِمَّ الصَّلَاةَ» (۵) و دیگر روایات. (۶)

ص: ۱۴۳

- ۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی؛ ۶۸۹:۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴۱۹:۳، مسأله ۱۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۲۱:۸-۲۲؛ مهذب الاحکام ۱۴۹:۹.
- ۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵۸۳:۴.
- ۳- (۳) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴۸۶:۳.
- ۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۲۸:۸؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الصلاه ۲۸۹:۲۰؛ مهذب الاحکام ۲۵۷:۹-۲۵۸.
- ۵- (۵) وسائل الشیعه ۵۰۰:۸، باب ۱۵ من ابواب صلاه المسافر، ح ۹.
- ۶- (۶) همان: ح ۱ و ۴ و ۱۳.

مقتضای اطلاق این روایت این است که در اقامت ده شبانه روز، بین کسی که نماز بر او واجب است و کسی که واجب نیست، مانند کودک، فرقی نیست؛ زیرا این ادله در حقیقت به منزله تخصیص نسبت به ادله ای است که کسر خواندن نماز در سفر را واجب میدانند و این که اگر کسی تصمیم دارد ده شبانه روز در محلی بماند، از موضوع آن حکم خارج است، اعم از این که نماز بر او واجب باشد یا مستحب. (۱)

ص: ۱۴۴

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴: ۵۸۵-۵۸۶.

۱- طرح مسأله

این پرسش مطرح است که آیا روزه گرفتن برای کودک ممیزی که توانایی آن را دارد، مستحب است و با انجام آن مستحقّ اجر و ثواب میباشند؟ یا این که صرف تمرین است؟ فقها در این باره دیدگاه های مختلفی مطرح کرده اند:

الف: برخی معتقدند، روزه برای کودک مستحب نیست و تنها جنبه تمرینی دارد. علامه حلی در کتاب مختلف (۱) و فرزند ایشان در ایضاح الفوائد (۲) و نیز محقق کرکی (۳) و برخی دیگر (۴)، این دیدگاه را پذیرفته اند و مهم ترین دلیلی که ذکر نموده اند این است که تکلیف مشروط به بلوغ است و با انتفای شرط، مشروط منتفی میگردد. (۵)

ب: عده ای دیگر گفته اند که روزه مستحب برای کودک، مستحب است و اما روزه واجب مثل ماه رمضان، تمرینی است، زیرا خطاب اختصاص به مکلفین دارد و به حکم حدیث رفع، وجوب از کودک برداشته شده و با برداشته شدن واجب، استحباب باقی نمیماند، لیکن خطاب مستحبی شامل کودک نیز میباشد. (۶)

ص: ۱۴۵

۱- (۱) مختلف الشیعه ۳: ۲۵۶.

۲- (۲) ایضاح الفوائد ۱: ۲۴۳.

۳- (۳) جامع المقاصد ۳: ۸۲.

۴- (۴) مسالک الافهام ۲: ۱۵؛ ریاض المسائل ۵: ۳۹۶.

۵- (۵) مختلف الشیعه ۳: ۲۵۶.

۶- (۶) ر. ک: مستند الشیعه ۱: ۳۳۷.

ج: دیدگاه سوم که بین فقها مشهور است و قویتر هم به نظر میرسد و بسیاری از فقیهان، اعم از متقدمین (۱) و متأخرین (۲) و معاصرین (۳) به آن معتقدند، این است که روزه در حق کودک مستحب است و در صورتیکه با نیت انجام شود، صحیح و شرعی است.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «بلوغ، شرط وجوب روزه میباشد نه صحت و استحباب آن، بنابراین روزه کودک صحیح است، زیرا عبادات وی مشروع میباشد» (۴).

۲- ادله استحباب روزه برای کودک

علاوه بر ادله ای که به طور عام بر مشروعیت عبادات کودک دلالت دارد و بعضی از آنها در گفتار اول از همین بخش مورد اشاره قرار گرفت، روایات بسیاری از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده که به طور خاص بر استحباب روزه در حق کودک دلالت دارد. در ادامه به چند نمونه از آن اشاره میشود:

الف: در روایت معتبره، اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل میکنند که فرموده است: «... آنگاه که کودک توان و قدرت روزه گرفتن را دارد، واجب است روزه بگیرد. «... وَإِذَا أَطَاعَ الصَّوْمَ وَجِبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ» (۵). مقصود از روزه در این روایت، روزه ماه رمضان است و کلمه «وَجِبَ» در آن بر معنی لغوی، یعنی «ثبوت» حمل میگردد و چون کودک مکلف نیست، با استناد به این روایت، استحباب روزه برای وی ثابت میگردد، مشروط به این که توان انجام را داشته باشد.

ص: ۱۴۶

۱- (۱) المبسوط ۱: ۲۷۸؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۹۷.

۲- (۲) الدروس الشرعیة ۱: ۲۶۸؛ الروضة البهیة ۲: ۱۰۱؛ مدارک الاحکام ۶: ۴۲.

۳- (۳) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۶۱۷؛ مستمسک العروه الوثقی ۸: ۴۲۳-۴۲۴؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الصوم ۲۱: ۵۰۱.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، کتاب الصوم: ۲۰۸.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۴: ۱۹، باب ۳ من ابواب اعداد الفرائض، ح ۴.

در روایت دیگری، سماعه میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، کودک در چه زمانی روزه بگیرد؟ فرمود: آنگاه که توان انجام آن را داشته باشد. «قال: إِذَا قَوِيَ عَلَى الصَّيَامِ» (۱). و روایات دیگر (۲).

مرحوم شیخ حرّ عاملی بعد از نقل این دسته از روایات، از شیخ طوسی نقل نموده که آنها را حمل بر استحباب نموده است (۳).

ب: روایاتی با مضامین مختلف (۴) وارد شده که کودک به جهت نگرفتن روزه، مؤاخذه و تأدیب می‌گردد. مانند آن که امام صادق علیه السلام فرموده است: چنانچه کودک به سن نه سالگی رسیده باشد و برانجام روزه، توانایی دارد، اگر آن را ترک نماید مؤاخذه میشود. «قال: الصَّبِيُّ يُؤَخَذُ بِالصَّيَامِ إِذَا بَلَغَ تَشَعُّرَ سِتِّينَ عَلَى قَدَرِ مَا يُطِيعُهُ» (۵). این دسته از روایات، دلیل است بر این که ولی کودک حق دارد او را به جهت ترک روزه، در صورتیکه توان انجام آن را داشته باشد، مؤاخذه و تأدیب نماید، بدیهی است تأدیب بر ترک روزه، در صورتی صحیح است که فعل آن، پسندیده و نیک باشد، در غیر این صورت صحیح نیست و از آنجا که بر کودک ممیز به طور قطع روزه واجب نیست، بنابراین باید حمل بر استحباب مؤکد گردد.

(۶)ج: در برخی از روایات آمده است: اولیای اطفال، آن را به انجام روزه امر نمایند، مانند آن که در حدیث معتبر، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: ما کودکان خود را در صورتی که به سن هفت سالگی رسیده باشند، به انجام روزه، به آن اندازه که توانایی داشته باشند، امر مینماییم... شما کودکان خود را در سن نه سالگی به انجام روزه به آن اندازه که توانایی دارند امر نمایید و در صورتی که عطش بر آنها غلبه

ص: ۱۴۷

۱- (۱) همان: ۲۳۶:۱۰، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۱۰.

۲- (۲) همان: ح ۵ و ۹.

۳- (۳) همان: ذیل ح ۹.

۴- (۴) همان: ح ۱ و ۴ و ۱۴.

۵- (۵) همان: ح ۱۱.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵: ۱۸.

نمود و تشنه شدند، افطار نمایند. «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّيَامِ إِذَا كَانُوا بِنِي سَبْتَيْنِ بِمَا أَطَقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ... فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بِنِي سَبْتَيْنِ بِالصَّوْمِ مَا أَطَقُوا مِنْ صِيَامِ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ، افْطَرُوا» (۱) آیت الله خویی می گوید: این دسته از روایات دلالت دارد بر این که عبادت کودک صحیح و شرعی است.

(۲)د: بعضی از روایات دلالت دارند که روزه مطلوب و پسندیده و دارای فوایدی است؛ (۳) مانند این که امام صادق علیه السلام میگوید: خداوند متعال فرموده است: روزه برای من است و من خود به آن پاداش خواهم داد. «قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى، يَقُولُ: الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي عَلَيْهِ» (۴) خطاب در این روایات، متوجه هر کسی است که قابلیت خطاب دارد و فرض بر این است، کودک ممیز چنین قابلیت دارد، زیرا وی دارای فهمی که شرط تکلیف است، میباشد، بنابراین روزه برای وی مستحب است.

۳- احکام روزه کودک

روزه دارای احکامی است، مثل این که واجب است روزه دار از وقت طلوع فجر تا وقت اذان مغرب، از خوردن و آشامیدن و... اجتناب نماید، حال این پرسش مطرح است که آیا رعایت این احکام برای روزه کودک نیز شرط است؟ ظاهراً چنین است.

بنابراین، کودک نیز باید آن چه بر افراد مکلف واجب است، در زمانیکه روزه دار است، رعایت کند، زیرا شرایطی که در روزه معتبر است، مربوط به طبیعت روزه است. به عنوان نمونه، ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: نسبت دادن دروغ به خدا و رسول او و ائمه اطهار علیهم السلام روزه را باطل مینماید. در این روایت، موضوع حکم، شخص روزه دار است و در این حکم فرقی بین کودک و بالغ نیست.

ص: ۱۴۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۰: ۲۳۴، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۳.

۲- (۲) موسوعه الامام الخویی، کتاب الطهاره ۸: ۲۴۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۰: ۳۹۵ و ۳۹۷، باب ۱ من ابواب الصوم المندوب، ح ۲ و ۵-۶-۷؛ و همان: ۸، باب ۱ من ابواب وجوب الصوم وثبته ح ۳.

۴- (۴) همان: ۳۹۷، باب ۱ من ابواب الصوم المندوب، ح ۷.

برخی از فقها در توضیح این نظریه فرموده اند: «اگر چیزی در عبادت افراد بالغ به استناد دلیل عام، جزء یا شرط و یا مانع قرار گیرد، در غالب احکام، شامل کودک نیز می‌باشد، زیرا موضوع در عبادت کودک، همان عبادت بالغ است و گویا چنین گفته شده است: نماز کودک همانند افراد بالغ است، بنابراین آن چه در نماز فرد بالغ معتبر و شرط است، در نماز کودک نیز شرط می‌باشد، مگر این که حکمی اختصاص به عنوان مرد داشته باشد، در این صورت کودک را شامل نمی‌گردد» (۱).

مفاد این نظریه را نیز میتوان از بعضی از روایات استفاده نمود، مانند روایت حلبی که پیش تر بدان اشاره شد (۲). از این روایت استفاده می‌گردد، کودک مانند بالغ است و شرط است در هنگام روزه، از خوردن و آشامیدن اجتناب ورزد و اگر عطش بر او غلبه نمود و آب آشامید، روزه اش باطل میشود. عنوان «افطروا» که در این روایت به کار رفته، دلیل است بر این که روزه استحبابی در حق کودک همان است که افراد مکلف آن را انجام میدهند و اجتناب از خوردن و آشامیدن شرط نیست. هم چنین از این روایت استفاده میشود خودداری از خوردن و آشامیدن تا ظهر یا بیشتر، برای تمرین و عادت نمودن کودک به روزه می‌باشد، ولی این اقدام مستحب نمی‌باشد (۳).

باید یاد آور شد که کودک باید به نیت استحباب، روزه بگیرد و بهتر آن است که نیت واجب یا مستحب ننماید و به قصد «قربه الی الله» و نزدیکی به پروردگار متعال به انجام آن مبادرت ورزد.

۴- عادت دادن کودک به روزه داری

این مسأله مورد توافق فقها است که مستحب است ولی، کودک را به روزه گرفتن وادار نماید تا برای او عادت شود و بعد از آن که به سن بلوغ رسید، بدون مشقت و ناراحتی به انجام آن مبادرت ورزد.

ص: ۱۴۹

۱- (۱) ر. ک: موسوعه الامام الخویی، کتاب الصلاه ۱۲: ۳۲۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۰: ۲۳۴، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۳.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵: ۱۸.

بسیاری از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند^(۱) و دلیل آن، علاوه بر این که حکم، مورد توافق فقها و قطعی میباشد، اطلاقات ادله ای است که دلالت بر استحباب کمک بر انجام کارهای نیک و دعوت به آن دارد، مانند آیه شریفه (وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى) ۲. بدون تردید، وادار نمودن کودک به روزه گرفتن در صورتی که توان آن را داشته باشد، از مصادیق برّ و نیکی در حقّ اوست. هم چنین بعضی از روایات که پیش تر ذکر شد، در این جا قابل استناد میباشند، مانند آن که در روایت صحیح حلی، امام صادق علیه السلام میفرماید: کودک خود را در سنّ نه سالگی، در صورتیکه توانایی گرفتن روزه دارند، به انجام آن وادار نمایید. «فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَيْنَ تَمَعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ...»^(۲)

۵- آغاز تمرین روزه گیری توسط کودک

در این که کودک در چه سنّی به روزه گرفتن وادار میشود، دیدگاه های مختلفی مطرح گردیده است:

الف: نزدیک بلوغ و آن گاه که توانایی گرفتن سه روز روزه پیدایی را داشته باشد.^(۳)

ب: شش سالگی.^(۴)

ج: هفت سالگی.^(۵)

د: نه سالگی،^(۶) به شرط این که در سنین ذکر شده، توان انجام روزه را داشته باشد.

ه: سنّ مشخصی تعیین نشده است.^(۷)

خاستگاه اصلی اختلاف دیدگاه ها، روایات وارد شده در این مسأله میباشد و به نظر میرسد دیدگاه اخیر (عدم تعیین سنّ خاص) بهترین نظریه میباشد، یعنی برای ولی

ص: ۱۵۰

۱- (۱) شرائع الاسلام ۱: ۱۹۸؛ قواعد الاحکام ۱: ۳۸۳؛ جامع المقاصد ۳: ۸۴؛ مدارک الاحکام ۶: ۱۶۰؛ مستمسک العروه الوثقی ۸: ۴۲۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۰: ۲۳۴، باب ۲۹ من ابواب من یصح منه الصوم، ح ۳.

۳- (۳) المقتعه: ۳۶۰-۳۶۱.

۴- (۴) المعتمر ۲: ۶۸۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱: ۱۹۸؛ مختلف الشیعه ۳: ۳۵۲؛ قواعد الاحکام ۱: ۳۸۳.

۶- (۶) النهایه: ۱۴۹؛ المبسوط ۱: ۲۶۶؛ مدارک الاحکام ۶: ۱۶۰؛ الروضه البهیة ۲: ۱۰۵؛ مستند الشیعه ۱۰: ۳۳۸.

۷- (۷) مسالک الافهام ۲: ۵۰؛ جواهر الکلام ۱۷: ۲۹۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۸: ۴۲۵.

کودک مستحب است هرگاه اطمینان یابد فرزندش توانایی روزه گرفتن را دارد، او را به انجام آن وادار نماید و در این مسأله، سن معینی ملاک حکم قرار نگرفته است.

مرحوم سید علی طباطبایی در این باره مینویسد: آن چه از اخبار وارد شده در این زمینه استفاده میشود، این است که اطفال در توان و ضعف جسمی برای گرفتن روزه، تفاوت دارند؛ رسیدن به سن نه سالگی، بالاترین مرتبه ای است که امکان روزه در آن برای بعضی از کودکان میباشد و به راحتی میتوانند روزه بگیرند، ولی در سنین قبل از آن این گونه نیست.

بنابراین، سنین هفت و نه سالگی و... که در روایات ذکر شده، به اعتبار این است که برخی از کودکان در این سال ها میتوانند روزه بگیرند و این گونه نیست که سال های قبل از آن، تمرین روزه در آن مستحب نباشد. (۱)

قریب به این مضمون در عبارت مرحوم آیت الله حکیم (۲) و برخی دیگر از فقیهان (۳) دیده میشود. لازم به یادآوری است که پسر و دختر در احکامی که در این گفتار ذکر شد، مشترک میباشدند. (۴)

۶- بلوغ کودک در ماه رمضان

اگر پسر یا دختر در ماه رمضان به حد بلوغ شرعی برسند، مانند آن که پسر، پانزده ساله شود یا در طول روز محتمل شود و یا دختر به سن نه سال تمام برسد، آیا روزه روزی که در آن بالغ شده اند بر آنها واجب است یا اگر افطار نمودند، قضای روزه بر آنها واجب میباشد؟ در این مسأله چند صورت متصور است:

صورت اول: کودک قبل از طلوع فجر بالغ شود و امکان تحصیل طهارت نیز داشته باشد، در این فرض به اتفاق فقها واجب است آن روز را روزه بگیرد. (۵)

صورت دوم: همان فرض اول است، با این تفاوت که امکان تحصیل طهارت نباشد، در این صورت احتمال دارد روزه، واجب نباشد، زیرا از شرایط صحت روزه، جنب نبودن روزه دار است.

ص: ۱۵۱

۱- (۱) ریاض المسائل ۵: ۴۰۳-۴۰۴.

۲- (۲) مستمسک العروه الوثقی ۸: ۴۲۵.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۱۰: ۲۲۷؛ مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی ۸: ۳۱۶.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵: ۳۴ و بعد از آن.

۵- (۵) المسبوط ۱: ۲۸۶؛ تذکره الفقهاء ۶: ۱۴۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۶۲۰؛ تحریر الوسيله ۱: ۲۶۸؛ مسأله ۳.

احتمال دیگر این است که روزه بر او واجب باشد، زیرا طهارت قبل از فجر شرط اختیاری است برای کسی که امکان تحصیل آن را داشته باشد، اما کسی که قادر به انجام طهارت نیست، رعایت این شرط بر وی لازم نیست. (۱)

صورت سوم: کودک بعد از ظهر بالغ شود، در این فرض به اتفاق فقها روزه آن روز واجب نیست. (۲)

صورت چهارم: قبل از ظهر بالغ شود، در این صورت این مسأله مطرح است که اگر با قصد استحباب، نیت روزه نموده، آیا واجب است با تجدید نیت و قصد وجوب، روزه خود را به اتمام رساند؟ بعضی واجب دانسته اند، (۳) زیرا امکان روزه گرفتن کودک وجود دارد و وقت تجدید نیت باقی است، ولی به نظر مشهور فقها، در فرض مزبور روزه آن روز واجب نیست. (۴)

آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: «شرط بلوغ نسبت به وجوب روزه در تمام ساعات و لحظات روز محاسبه میشود، بنابراین اگر کودک در اثنای روز بالغ شده، درحالیکه مقداری از روز را با قصد استحباب روزه سپری نموده، روزه آن روز بر او واجب نمیشود». (۵)

به عبارت دیگر، روزه در تمام ساعات روز یک تکلیف بیش تر نیست که با قصد استحباب یا وجوب واقع میشود و اگر مقداری از آن با قصد استحباب انجام شد، مقدار دیگر نمیتواند با قصد وجوب به اتمام رسد. (۶)

صورت پنجم: کودک قبل از ظهر بالغ شود، در حالیکه از خوردن و آشامیدن پرهیز نموده و در عین حال نیت روزه نیز نکرده است، در این فرض روزه بر او واجب نیست، ولی مستحب میباشد. (۷)

ص: ۱۵۲

۱- (۱) ر. ک: العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵۶۳:۳؛ تحریر الوسیله ۲۵۶:۱-۲۵۷؛ تفصیل الشریعه (کتاب الصوم): ۸-۸۰.

۲- (۲) الخلاف ۲۰۳:۲؛ غنایم الایام ۶۸:۵؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب الصوم ۲۱۷:۱۲.

۳- (۳) المعتمد ۷۱۱:۲؛ مدارک الاحکام ۱۹۳:۶؛ الحدائق الناضره ۱۸۱:۱۳.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲۰۱:۱؛ السرائر ۴۰۳:۱؛ تذکره الفقهاء ۱۴۷:۶؛ جواهر الکلام ۳۶۷:۱۷-۳۶۸.

۵- (۵) تفصیل الشریعه (کتاب الصوم): ۲۰۷.

۶- (۶) موسوعه الامام الخویی، کتاب الصوم ۳:۲۲.

۷- (۷) تذکره الفقهاء ۱۴۷:۶؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۶۲۱:۳؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب الصوم ۲۲۱:۱۲.

۱- مفهوم اعتکاف و دلیل استحباب آن

اعتکاف در لغت به معنی درنگ و ماندن در مکان مخصوص است،^(۱) و در اصطلاح فقها عبارت از درنگی است مخصوص عبادت^(۲) و توسط مکلف مسلمان در مساجد جامع که با داشتن نیت و گرفتن روزه انجام میشود و مدت آن سه روز یا بیش تر است.

دلیل بر استحباب آن، آیاتی از قرآن است، مانند آن که میفرماید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاکیزه دارید. (وَعَهَدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ).^(۳)

هم چنین روایات متواتر بر استحباب آن دلالت دارد. امام صادق علیه السلام میفرماید: روش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که در دهه آخر ماه مبارک رمضان در مسجد اعتکاف مینمود. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا كَانَ الْعَشْرُ الْأَوَّلِيُّ اعْتَكَفَ فِي الْمَسْجِدِ».^(۴) البته در این که آیا اعتکاف کودک ممیز، صحیح است یا خیر؟ دیدگاه های مختلفی مطرح گردیده است:

ص: ۱۵۳

۱- (۱) لسان العرب ۹: ۲۵۵؛ مصباح المنیر: ۴۲۴؛ معجم الوسیط: ۶۱۹.

۲- (۲) ر. ک: المعتمر ۲: ۷۲۵؛ مجمع الفائدة و البرهان ۵: ۳۵۰؛ ریاض المسائل ۵: ۵۱۳؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳: ۶۶۷.

۳- (۳) سوره بقره ۲: ۱۲۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۰: ۵۳۳، باب ۱ من ابواب اعتکاف، ح ۱-۲-۳.

الف: برخی از فقها معتقدند، شرط صحت اعتکاف، تکلیف است، بنابراین انجام آن از غیر بالغ صحیح نیست. (۱).

ب: برخی دیگر گفته اند، به عنوان تمرین بر عبادت، صحیح است. (۲).

ج: قول سوم که قویتر به نظر میرسد این است که اعتکاف کودک ممیز صحیح است و با انجام آن، مستحق اجر و پاداش میباشد، (۳) زیرا عبادات کودک مشروع و صحیح است.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «در صحت اعتکاف، بلوغ شرط نیست، چرا که عبادات کودک شرعی است نه تمرینی، و اعتکاف در هیچ وقتی از اوقات، خودش واجب نیست تا وجوب آن از کودک برداشته شود. (۴) افزون بر این، اطلاق ادله ای که بر استحباب اعتکاف (۵) دلالت دارد، کودک ممیز را نیز شامل میشود.

۲- اتمام اعتکاف در روز سوم

اعتکاف مستحب است، ولی با نذر و عهد و... واجب میگردد و بر طبق دیدگاه مشهور فقها، اعتکاف مستحب در روز سوم واجب میشود، به این معنی که معتکف مجاز است در روز اول و دوم اعتکاف خود را فسخ و از مسجد خارج شود، ولی با شروع روز سوم، حق ندارد آن را فسخ نماید، بلکه واجب است به پایان برساند. (۶)

حال آیا این حکم در حق کودک ممیز، بر فرض صحت اعتکاف وی، جریان دارد؟ ظاهراً چنین نیست، زیرا وجوب اتمام اعتکاف در روز سوم، حکم الزامی است و کودک، مکلف و ملزم به رعایت حکم الزامی واجب و یا حرمت، نیست. (۷)

ص: ۱۵۴

۱- (۱) المسبوط: ۲۸۹:۱؛ السرائر: ۴۲۱:۱؛ اصباح الشیعه: ۱۴۵؛ شرائع الاسلام: ۲۱۵:۱.

۲- (۲) مسالك الافهام: ۹۲:۲؛ مستند الشیعه: ۱۰:۵۴۶.

۳- (۳) منتهی المطلب: ۹:۴۷۰؛ مجمع الفائده والبرهان: ۵:۳۶۴؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء: ۳:۶۸۵؛ مهذب الاحکام: ۱۰:۳۸۸؛ تحریر الوسيله: ۱:۲۷۹.

۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الصوم): ۳۵۹.

۵- (۵) وسائل الشیعه: ۱۰:۵۳۳، باب ۱ من ابواب الاعتکاف، ح ۱-۲-۳ و ۵.

۶- (۶) جامع المقاصد: ۳:۹۴؛ جواهر الکلام: ۱۷:۶۹۷.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها: ۵:۶۶.

فقیهان در احکام اعتکاف، اموری را بر معتکف حرام دانسته اند، مانند لمس و بوسیدن زن نامحرم، زناشویی، استشمام عطر، خرید و فروش، مجادله برای اثبات کلام خویش، در امور دینی باشد و یا دنیوی و... (۱)

اینک این پرسش مطرح می‌باشد که آیا این امور بر کودک معتکف همانند مکلفین، حرام است؟ دو وجه ذکر شده است:

وجه اول: باید کودک از این امور در زمان اعتکاف اجتناب نماید، زیرا فرض بر این است که اعتکاف وی صحیح و شرعی است؛ البته کودک، مخاطب به حکم حرمت نیست، بلکه بر ولی وی واجب است او را از ارتکاب محرمات مزبور منع نماید، شبیه آن چه در باب احرام حج و عمره کودک گفته شده، مبنی بر این که باید ولی وی او را از ارتکاب محرمات احرام منع نماید. (۲)

وجه دوم: اجتناب از محرمات اعتکاف بر کودک واجب نیست، زیرا قرار دادن اعتکاف به منزله احرام در جمیع احکام نیاز به دلیل دارد و در این باره دلیلی وارد نشده است.

به عبارت دیگر، وجوب اجتناب محرمات احرام بر کودک، از ادله استفاده می‌گردد و وجهی برای سرایت آن به اعتکاف وی وجود ندارد، زیرا ما انسان‌های عادی، عالم به ملاک و منشأ احکام نیستیم و از روایات هم، چنین حکمی استفاده نمی‌شود. در کلمات فقها نیز به آن تصریح نشده است، بنابراین اگر کودک، اعتکاف خود را با ارتکاب محرمات مانند خوردن و آشامیدن و... در روز باطل نماید، پرداخت کفاره بر او واجب نیست نه در حال کودکی و نه بعد از بلوغ وی. هم چنین بر ولی وی واجب نمی‌باشد. البته رعایت احتیاط در جمیع موارد نیکو و پسندیده است. (۳)

ص: ۱۵۵

۱- (۱) شرائع الاسلام ۱: ۲۱۹؛ تذکره الفقهاء ۶: ۲۵۳-۲۵۴؛ تحریر الوسیله ۱: ۲۸۲.

۲- (۲) المبسوط ۱: ۳۲۹؛ النهایه: ۱۷۱-۱۷۲؛ تذکره الفقهاء ۷: ۳۲؛ مجمع الفائدة والبرهان ۶: ۲۳۳.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵: ۶۴-۶۵.

۱- مفهوم زکات

زکات در لغت به معنی طهارت و پاکی است (۱) و در اصطلاح فقها حتی واجب بر مال و مشروط به نصاب (۲) معین میباشد. (۳)

در مورد کودکان این پرسش مطرح است که چنانچه دارای اموال مشمول زکات باشند، آیا پرداخت زکات واجب میباشد یا بر فرض عدم وجوب، پرداخت آن از اموال کودک مستحب است؟ و چه کسی مسئول پرداخت آن میباشد؟ در ادامه به تحقیق در این باره میپردازیم:

۲- زکات نقدین (طلا و نقره)

این حکم مورد توافق فقها است که اگر کودک، مالک طلا یا نقره باشد و به حد نصاب شرعی وجوب زکات برسد، پرداخت زکات آن واجب نیست. (۴) دلیل آن، علاوه بر

ص: ۱۵۶

۱- (۱) لسان العرب ۱۴: ۳۵۸؛ مصباح المنیر: ۲۵۴؛ معجم الوسیط: ۳۹۶.

۲- (۲) زکات دو قسم است: ۱- زکات اموال، یعنی نقدین (طلا و نقره) و انعام ثلاثه (شتر، گاو و گوسفند) و غلات اربعه (گندم، جو، خرما، کشمش و یا مویز) و برای هر یک از اموال مزبور نصاب و اندازه معینی است که در فقه توضیح داده شده است. ۲- زکات فطره، به این معنی که مسلمان عاقل و بالغ که واجد معاش سال خود و عیال خویش میباشد، باید در پایان ماه رمضان، برای هر یک از افراد عائله اش که در حین غروب آفتاب، پیش از مغرب نان خور او محسوب میشوند، صاعی از گندم یا جو یا خرما یا مویز و یا قوت غالب خود را به فقیر بدهد و آن را زکات الفطره مینامند؛ زکات فطره را روز عید فطر با قصد قربت باید پرداخت.

۳- (۳) المعتمر ۲: ۴۸۵؛ تذکره الفقهاء ۵: ۷؛ التنقیح الرائع ۱: ۲۹۶؛ ریاض المسائل ۵: ۷.

۴- (۴) المقنعه: ۲۳۸؛ النهایه: ۱۷۴؛ السرائر ۱: ۴۳۲؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۴۰.

اجماع (۱) و اصل (۲) (عدم اشتغال ذمه) و این که وجوب زکات، تکلیف است و در تکلیف، بلوغ شرط است، حدیث رفع است، (۳) زیرا به موجب آن، هر نوع حکم الزامی (از جمله وجوب پرداخت زکات) از کودک برداشته میشود. هم چنین روایاتی وارد شده است که به طور خاص بر این حکم دلالت دارد. از جمله، زراره و محمد بن مسلم در حدیث صحیح السنند، از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل نموده که فرموده اند: در مال یتیم، در آن چه طلبکار است و دیگر اموالی که به عنوان سرمایه دارد، چیزی (زکات) نیست. «قَالَ: لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَيْءٌ...» (۴) در حدیث صحیح دیگری، امام باقر علیه السلام فرموده است: در مال یتیم، زکات واجب نمیشود.

«لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ» (۶) ظاهر این روایات، دلیل است بر این که مال یتیم موضوع وجوب زکات قرار نمیگیرد، بلکه موضوع و متعلق آن، اموال شخص بالغ است، بنابراین بلوغ، شرط وجوب زکات است و در روایات هر چند عنوان یتیم آمده است، ولی به اجماع قطعی ثابت است در این حکم بین یتیم و دیگر اطفال غیر بالغ، فرقی نیست و به این جهت که غالباً یتیم، صاحب اموالی است که از پدرش به وی منتقل شده، فقط لفظ یتیم به کار رفته است.

۳- زکات غلات و حیوان

اگر کودک مالک غلات اربعه (جو، گندم، خرما و کشمش) و حیوانات (گاو، شتر و گوسفند) باشد و به حد نصاب شرعی برسد، آیا پرداخت زکات بر وی واجب میشود؟ در این باره دو نظریه مطرح گردیده است.

ص: ۱۵۷

۱- (۱) المختصر النافع: ۱۱۱؛ مدارک الاحکام ۱۵:۵؛ جواهر الکلام ۲۵:۱۵.

۲- (۲) ریاض المسائل ۸:۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱:۴۵؛ باب ۴ من ابواب مقدمات العبادات، ح ۱۱.

۴- (۴) مقصود از مال صامت، طلا و نقره است، که در زمان های گذشته به عنوان سرمایه تجاری محسوب میگردد. مصباح المنیر: ۳۴۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۹:۸۳؛ باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۲.

۶- (۶) همان: ح ۶.

الف: بسیاری از بزرگان فقها که غالباً در دوران های گذشته میزیسته اند (مقدمین) آن را واجب دانسته اند. (۱) آنان برای اثبات مدّعی خود، به ادّله ای استناد نموده اند که دیگر فقها در دوران های بعدی به آن اشکال کرده اند. (۲)

ب: نظریه دیگری که مشهور است و برخی دیگر از فقهای گذشته (۳) و بعد از آنها (۴) تا معاصرین، (۵) آن را پذیرفته اند، این است که در فرض مزبور زکات واجب نیست و دلیل آن، هم بعضی از آیات است مثل آیه شریفه (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا) ۶. چرا که از آن استفاده میشود، پرداخت زکات سبب محو گناهان میباشد و غیر بالغ به دلیل این که تکلیف ندارد، گناهی بر او نیست (۶) و همچنین اصل، (۷) به این معنی که به مقتضای اصل، زکات بر اموال کودکان واجب نیست. هم چنین اجماع (۸) و حدیث رفع به تقریبی که پیش تر ذکر شد قابل استناد میباشد. افزون بر این ها بعضی از روایات به طور خاص بر این حکم دلالت دارند، مانند:

۱- در روایت صحیح، زراره از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرموده است: در اموال یتیم، زکات واجب نمیشود. «أَيَسُّ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ». (۹) ۲- در روایت موثقه، ابی بصیر میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: در مال یتیم زکات واجب نیست و بر او نماز واجب نمیشود. هم چنین بر جمیع غلات وی،

ص: ۱۵۸

۱- (۱) المقتعه: ۲۳۸، النهایه: ۱۷۵؛ الخلاف ۲: ۴۰، مسأله ۴۲؛ المهذب ۱: ۱۶۸؛ الجامع للشرائع: ۱۲۵.

۲- (۲) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۸۶.

۳- (۳) السرائر ۱: ۴۲۹؛ شرائع الاسلام ۱: ۱۴۰.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۵: ۱۱؛ الدرر الشریعه ۱: ۲۲۹؛ غایه المراد ۱: ۲۳۳؛ جواهر الکلام ۱۵: ۴۳-۴۴؛ جامع المقاصد ۳: ۵.

۵- (۵) مهذب الاحکام ۱۱: ۱۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات آیت الله الفاضل اللنکرانی ۲: ۸۵؛ تحریر الوسیله ۱: ۲۸۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۹: ۳-۴.

۶- (۶) آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الزکاه ۱: ۱۲.

۷- (۷) مستند الشیعه ۹: ۱۲؛ شرح تبصره المتعلمین ۳: ۸؛ جواهر الکلام ۱۵: ۴۴.

۸- (۸) المعتمد ۲: ۴۸۶؛ نهایه الاحکام ۲: ۲۹۸.

۹- (۹) وسائل الشیعه ۹: ۸۵؛ باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۸.

اعم از نخل و زراعت و... زکات واجب نیست. «سَمِعَهُ يَقُولُ: لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَلَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَلَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَاتِهِ مِنْ نُخْلِ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلِّهِ زَكَاةٌ» (۱) و روایات دیگر (۲) هم چنان که پیش تر ذکر شد، لفظ یتیم در این روایات، حمل بر غالب میشود و بین او و دیگر کودکان در این حکم فرقی نیست.

۴- استحباب پرداخت زکات از سرمایه تجاری کودک

در بین فقیهان اختلافی دیده نشده است که اگر ولی صغیر با اموال وی به طوری که مصلحت او اقتضا داشته باشد، تجارت نمود و از آن سودی حاصل شد، مستحب است زکات آن پرداخت شود. (۳)
امام خمینی در این باره مینویسد: اگر ولی شرعی برای صغیر تجارت نمود، مستحب است زکات آن را بپردازد و مستحب است زکات غلات آن را نیز بپردازد. (۴) و دلیل آن، علاوه بر اجماع، (۵) روایات بسیاری است که به طور خاص بر حکم مزبور دلالت دارد؛ مانند:

۱- در حدیث صحیح، یونس بن یعقوب میگوید: به امام صادق علیه السلام نوشتم برادرانی صغیر دارم، چه زمانی به اموال آنها زکات تعلق می گیرد؟ در جواب فرمود: آن گاه که نماز بر آنها واجب شود، پرداخت زکات واجب میشود، از ایشان سؤال کردم تا زمانیکه نماز واجب نشده، زکات واجب نیست؟ فرمود: اگر با اموال آنها تجارت شود، باید زکات آن پرداخت گردد. «قَالَ: إِذَا أُتِجِرَ بِهِ فَرَكَّهُ» (۶) ۲- در روایت صحیح دیگری، همین سؤال را راوی دیگری از امام صادق علیه السلام نموده و در جواب، آن حضرت فرموده: مال صغیر متعلق زکات قرار

ص: ۱۵۹

۱- (۱). همان: ح ۱۱.

۲- (۲). همان: ح ۱ و ۴ و ۷.

۳- (۳). شرائع الاسلام ۱: ۱۴۰؛ قواعد الاحکام ۱: ۳۲۹؛ جامع المقاصد ۳: ۵؛ مستند الشیعه ۹: ۲۳؛ مستمسک العروه الوثقی ۹: ۱۹.

۴- (۴). تحریر الوسیله ۱: ۲۸۵.

۵- (۵). المعتمد ۲: ۴۸۷؛ غنیة التزویع: ۱۲۸؛ منتهی المطلب ۸: ۲۶.

۶- (۶). وسائل الشیعه ۹: ۸۵، باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۵.

نمیگیرد، مگر آن که با آن تجارت شود یا شخصی به عنوان عامل در آن تصرف نماید. «قَالَ: لَا، إِلَّا أَنْ تَتَّجَرَ بِهِ أَوْ تَعْمَلَ بِهِ» (۱) قریب به این مضامین، در روایات

(۲) دیگری نیز آمده است. هر چند صریح برخی از این روایات و ظهور برخی دیگر، بر وجوب پرداخت زکات دلالت دارد، ولی به اتفاق فقها باید از این وجوب، رفع ید شود و حمل بر استحباب گردد. (۳) به همین جهت هیچ کس قائل به وجوب نشده و شیخ طوسی هم روایات را حمل بر استحباب نموده است. (۴)

افزون بر این، روایاتی در حدّ تواتر وارده شده مبنی بر این که وجوب پرداخت زکات فقط در نه چیز میباشد (طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند، گندم، جو، خرما و کشمش) و رسول خدا صلی الله علیه و آله زکات در غیر این اموال، را عفو نموده است، بنابراین چون اموال صغیر که با آن تجارت میشود، غیر از این نه چیز است، مشمول عفو آن حضرت قرار میگیرد، از این رو باید روایاتی که دلالت بر وجوب دارد حمل بر استحباب گردد. (۵)

ناگفته نماند فقها در کتب فقهی، تجارت ولی کودک با اموال وی را مشروط به مصلحت کودک دانسته و برای آن اقسام مختلفی ذکر نموده اند، مانند این که ولی، دارا و توانمند باشد، یا فقیر و محتاج برای خود تجارت کند یا برای کودک و یا هر دو شریک باشند و نیز مطرح شده که در چه صورت میتواند از اموال کودک برای خود حق الزحمه بردارد، و معیار آن چیست؟ و در صورتیکه تجارت به ضرر منتهی شد، چگونه باید جبران شود؟ منافع تجارت چگونه تقسیم شود؟ و این که آیا ولی حق دارد به فرد ثالثی اجازه دهد با اموال کودک تجارت نماید؟ و از این قبیل مباحث که به جهت پرهیز از طولانی شدن، از ذکر آنها در این تحقیق خودداری میگردد. (۶)

ص: ۱۶۰

۱- (۱) همان: ۸۷، باب ۲ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۲ و ۴.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، کتاب الزکاه ۲۳: ۵۷.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۴: ۲۷، ذیل ح ۶۴.

۵- (۵) آیت الله میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الزکاه ۱: ۲۰.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۱۱۱ و بعد از آن.

درباره این که آیا پرداخت زکات از اموال دیگر کودک - غلات چهارگانه و حیوانات «گاو، شتر و گوسفند» - مستحب است، چند نظریه مطرح گردیده است:

الف: برخی از فقها قائل به استحباب آن میباشند. (۱) محقق در شرائع مینویسد: «مستحب است پرداخت زکات از غلات کودک و نیز از حیوانات وی، و بعضی واجب دانسته اند». (۲)

دلیل این دیدگاه، روایت صحیح زراره و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که فرموده اند: در مال یتیم که طلبکار است و نیز در سرمایه نقدی وی، زکات نیست و اماغلات وی متعلق صدقه واجبه (زکات) میشود. «فَأَمَّا الْغُلَاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ» (۳) این روایت به صراحت دلالت بر وجوب دارد، ولی به قرینه روایت موثقه دیگری که در همین زمینه وارد شده است، باید حمل بر استحباب شود. در این روایت امام علیه السلام فرموده است: بر هیچ یک از غلات کودک، زکات نیست.

«وَلَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَاتِهِ مِنْ نُخْلِ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلِّهِ زَكَاةٌ» (۴). مرحوم علامه حلی و شیخ انصاری فرموده اند که به مقتضای جمع بین ادله، مقصود از این روایت، تأکید بر استحباب است.

(۵)ب: برخی دیگر از فقها، قائل به عدم استحباب زکات در فرض مزبور میباشند. (۶) اینان معتقدند، برای حکم به استحباب پرداخت زکات در این مسأله، دلیلی وجود ندارد و روایتی که بر این حکم دلالت دارد به صورت تقیه در برابر اهل سنت صادر شده است. (۷)

ج: قول سوم در مسأله، تفصیل بین دو دیدگاه قبل میباشد، به این معنی که، پرداخت زکات از غلات کودک مستحب است، ولی نسبت به حیوانات وی مستحب نیست. برخی از

ص: ۱۶۱

۱- (۱) المعتمد ۴۸۷:۲-۴۸۸؛ تذکره الفقهاء ۱۴:۵؛ منتهی المطلب ۲۹:۸؛ جامع المقاصد ۵:۳؛ مدارک الاحکام ۵:۲۲.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۱:۱۴۰.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۹:۸۳؛ باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۲.

۴- (۴) همان: ح ۱۱.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۵:۱۵؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب الزکاه: ۳۰.

۶- (۶) السرائر ۱:۴۴۱-۴۴۲؛ جواهر الکلام ۱۵:۴۶؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الزکاه ۲۳:۵۶-۵۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴:۱۰-۱۱.

۷- (۷) الحدائق الناضره ۱۲:۲۰؛ مهذب الاحکام ۱۱:۲۰؛ آیت میلانی، محاضرات فی فقه الامامیه، کتاب الزکاه ۱:۳۵.

فقهای معاصر،^(۱) مانند امام خمینی قدس سره^(۲) و سید یزدی^(۳) و دیگران، معتقد به این دیدگاه میباشند. دلیل آنها، روایت زراره از امام صادق علیه السلام است که در بیان دیدگاه اول ذکر شد.

حکم استحباب پرداخت زکات هر چند در روایات و نیز عبارات فقها، به اموال کودک نسبت داده شده است، لیکن مکلف به انجام این حکم، ولی کودک می باشد. به عبارت دیگر، ملاک استحباب در اموال کودک است، اما ولی او به نیابت از وی باید این حکم را امتثال نماید. چنان که در دیگر موارد، این چنین است، زیرا ولی کودک، ولایت تصرف در اموال او را داراست و نمیتواند خودش مستقلاً بدون اجازه در اموال خویش دخل و تصرف نماید.^(۴)

۶- عدم وجوب زکات فطره بر کودک

به اتفاق فقها، زکات بدن که آن را «زکات فطره» مینامند، بر کودک واجب نیست، اعم از این که ثروتمند باشد و یا فقیر، پدر وی زنده باشد یا مرده باشد.^(۵) علامه حلی مینویسد: «در وجوب زکات فطره، بلوغ شرط است، بنابراین بر کودک قبل از بلوغ واجب نیست، ثروتمند باشد یا فقیر و به اجماع فقها بر پدر کودک واجب است.»^(۶)

مستند این حکم، علاوه بر اجماع^(۷) و اصل^(۸) و حدیث رفع، بعضی از روایات است. راوی میگوید به امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام نوشتم، آیا باید وصی میت از مال ایتم در صورتیکه صاحب اموال باشند، از جانب آنها زکات فطره پرداخت نماید؟ در جواب نوشتند: زکات فطره بر یتیم واجب نیست. «فکتبعلیه السلام: لا زکاة علی یتیم»^(۹) و دیگر روایات.^(۱۰)

ص: ۱۶۲

۱- (۱) آقا ضیاء عراقی، العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۱۱:۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۹:۱۸-۱۹.

۲- (۲) تحریر الوسيله ۱:۲۸۵.

۳- (۳) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴:۱۱.

۴- (۴) ر. ک: مستمسک العروه الوثقی ۹:۱۸؛ جواهر الکلام ۱۵:۴۷.

۵- (۵) ر. ک: الخلاف ۲:۱۳۳-۱۳۴؛ المقنعه: ۲۴۷؛ شرائع الاسلام ۱:۱۷۱؛ الدروس الشرعیه ۱:۲۴۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴:۲۰۲.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۵:۳۶۶.

۷- (۷) المعتمد ۲:۵۹۳؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۱:۴۱۹؛ جواهر الکلام ۱۶:۱۷۴.

۸- (۸) مهذب الاحکام ۱۱:۳۲۴.

۹- (۹) وسائل الشیعه ۹:۸۴؛ باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۴.

۱۰- (۱۰) همان: ۸۳؛ باب ۱ من ابواب من تجب علیه الزکاه، ح ۱-۲ و ۵ و ۷ و ۹؛ و ۳۲۶، باب ۴ من ابواب زکاه الفطره، ح ۲.

۱- بیان مسأله

در اصطلاح فقهی مقصود از خمس، حق مالی است که خداوند متعال آن را به جهت احترام و اکرام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و اولاد و ذریه آن حضرت (سادات)، به جای زکات که برای غیر سادات معین شده به آنان اختصاص داده، و دلیل آن، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت و اجماع فقها است.

در روایتی، امام صادق علیه السلام فرموده است: خداوندی که جز او معبودی نیست، چون صدقه را بر ما حرام فرموده، به جای آن، خمس قرار داده است. «إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ، أَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ...»^(۱) هم چنین امام باقر علیه السلام فرموده است: مالی که متعلق خمس قرار گرفته، هیچ کس حق ندارد آن را بخرد، مگر این که حق ما را به ما برساند.

^(۲) فقهای امامیه خمس را در هفت چیز میدانند.

۱ - غنایم دار الحرب ۲ - معادن ۳ - گنج ۴ - جواهراتی که از دریاها با غواصی به دست میآید ۵ - منفعت کسب که از مخارج سالیانه اضافه باشد ۶ - خرید زمین به وسیله ذمی از مسلمان ۷ - مال حلال مخلوط با حرام.^(۳)

ص: ۱۶۳

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۳:۹، باب ۱ من ابواب ما يجب فيه الخمس، ح ۲.

۲- (۲) همان: ح ۲.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۱: ۱۷۹-۱۸۰؛ تذکره الفقهاء ۵: ۴۱۰ و بعد از آن؛ مدارک الاحکام ۵: ۳۶۰ و بعد از آن؛ تفصیل الشریعه (کتاب الخمس): ۱۷ و بعد از آن.

بیتریدید، پرداخت خمس بر مکلفین واجب است، بلکه می توان گفت که فریضه خمس از ضروریاتی است که اگر کسی آن را انکار نماید از زمره مسلمین خارج میگردد.

حال آیا پرداخت خمس بر کودک هم واجب است یا خیر؟ و آیا در مورد هفت چیزی که متعلق خمس قرار میگیرد، نسبت به کودک فرق است؟ و با فرض این که خمس بر کودک واجب شود، آیا باید ولی او از اموال وی بپردازد یا این که بعد از بلوغ، خودش ادا نماید؟ در ادامه در مورد این پرسش ها تحقیق خواهد شد.

۲- شرط نبودن بلوغ در برخی از موارد خمس

برخی از فقیهان بر این باورند که در تعلق خمس به معدن، گنج و آن چه با غواصی از دریا خارج میشود، بلوغ شرط نیست. محقق حلی در این باره مینویسد: «خمس گنج واجب است، یابنده آن آزاد باشد یا عبد، کودک باشد یا بزرگ، خمس معادن و غواصی نیز این گونه میباشد» (۱). شبیه این مضمون در عبارات برخی دیگر از فقها نیز دیده میشود. (۲). بعضی از آنها، دو مورد دیگر را نیز اضافه نموده اند. آیت الله سید کاظم یزدی میگوید: «ظاهراً در تعلق خمس به گنج، معدن، غواصی، مال حلال مخلوط به حرام و زمینی که ذمی از مسلمان میخرد، تکلیف شرط نیست، بنابراین به آنها خمس تعلق می گیرد، هر چند مالک آن، کودک باشد» (۳).

۳- ادله تعلق خمس به بعضی از اموال کودک

اگر کودک، مالک معدن، گنج و جواهراتی که از دریا به وسیله غواصی بیرون آورده میشود، شد، خمس بر او واجب میشود، برای اثبات این حکم به این ادله استناد شده است:

الف: آیه شریفه قرآن که میفرماید: بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما میشود، یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذیالقربی میباشد. (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ...)

(۴).

ص: ۱۶۴

۱- (۱) شرائع الاسلام ۱: ۱۸۱.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۱: ۳۶۲؛ الدروس الشرعیه ۱: ۲۶۰؛ مسالک الافهام ۱: ۴۶۷؛ غنایم الایام ۴: ۲۹۸.

۳- (۳) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۰۴، مسأله ۸۴.

۴- (۴) سوره انفال ۸: ۴۱.

در ریشه معنی لغوی غنیمت، عنوان جنگ و آن چه از دشمن به دست می‌آید نیامده است، از این رو هر درآمدی را شامل میشود. در کتاب لسان العرب می‌خوانیم: «غنم یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت، و غنم و غنیمت و مغنم به معنی فیء است» (۱) (فیء را نیز به معنی چیزهایی که بدون زحمت به انسان میرسد، ذکر کرده اند).

همچنین در مفردات راغب آمده است: «غنیمت از ریشه غنم به معنی گوسفند گرفته شده و سپس در هر چیزی که انسان از دشمن یا غیر دشمن به دست می‌آورد، به کار رفته است» (۲). بنابراین، از ظاهر آیه استفاده میشود در هر سود و منفعتی که لغتاً یا عرفاً غنیمت محسوب میشود، خمس است و شامل میشود هر سودی که با سعی و کوشش بدست آید.

لیکن چون این آیه شریفه مشتمل بر خطاب است، اثبات این که حکم آن، شامل کودک نیز میباشد، مشکل است، در نتیجه نمیتواند دلیل تعلق خمس به اموال کودک قرار گیرد.

ب: اطلاق بعضی از روایات، مانند این که عمار بن مروان میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: در آن چه از معادن و دریا خارج میشود و نیز در غنایم و مال حلال مخلوط به حرام، در صورتیکه صاحبش شناخته نشود همچنین گنج‌ها، خمس است» (۳).

هم چنین در روایت موثقه، راوی میگوید: حکم خمس را از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم، فرمود: هر نوع منفعتی که مردم داشته باشند، کم باشد یا زیاد، خمس دارد. «فی کُلِّ ما أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ» (۴) اطلاق این اخبار، کودک را نیز شامل میشود، هم چنان که برخی از فقها در مقام استدلال به آن، تصریح نموده اند.

(۵) ج: روایاتی که در آنها کلمه «فی» به کار رفته و ظهور در حکم وضعی دارد و این که اموال متعلق خمس، به منزله اسباب است و بدین جهت بین مکلف و غیر مکلف فرقی

ص: ۱۶۵

۱- (۱) «الغنم الفوز بالشیء من غیر مشقّه» لسان العرب ۴۴۵:۱۲.

۲- (۲) «ثم استعمل فی کل مظفور به من جهه العدی و غیرهم» راغب، مفردات: ۶۱۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۹۴:۹، باب ۳ من ما یجب فیہ الخمس، ح ۶.

۴- (۴) همان: ۵۳۰، باب ۸ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۶.

۵- (۵) تراث الشیخ الاعظم، کتاب الخمس: ۲۷۳-۲۷۴؛ ذخیره المعاد (طبع قدیم): ۴۸۴.

نیست، به عنوان نمونه: در روایت صحیح، عبدالله بن سنان میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: خمس فقط در غنایم میباشد. «لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً»^(۱) مقصود از غنایم، هر نوع سودی است که با سعی و کوشش به دست میآید. شیخ طوسی در توضیح این روایت مینویسد: «فوایدی که از کسب و کار برای انسان پیدا میشود، از جمله غنایمی است که خداوند متعال در قرآن آن را ذکر نموده و امام علیه السلام در این روایت آن را بیان فرموده است».

(۲) روایات دیگری هم به همین مضمون وجود دارد.^(۳)

د: روایاتی که با کلمه «علی» حکم خمس را بیان میکنند، به عنوان نمونه محمد بن مسلم میگوید: از امام باقر علیه السلام در مورد خمس معادن، طلا و نقره و مس و آهن سؤال کردم، فرمود: بر همه این ها خمس است. «عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعًا»^(۴) در جای خود تحقیق شده که اگر متعلق کلمه «علی» فعل مکلف قرار گیرد، دلالت بر تکلیف و الزام دارد، مثل این که گفته شود: «علیک ان تقوم» باید قیام نمایی، ولی چنان چه متعلق آن، عین خارجی باشد، دلالت بر حکم وضعی مینماید، مثل «علیک درهم» یک درهم بر عهده توست، و مورد روایت این چنین است، بنابراین کودک را نیز شامل میگردد.^(۵) نتیجه این که، طبق مفاد این روایات در تعلق خمس به گنج و معادن و غواصی، بلوغ و عقل معتبر نیست.

۴- شرط بودن بلوغ در وجوب خمس

برخی دیگر از فقیهان معتقدند که در وجوب خمس به طور مطلق، بلوغ و عقل شرط است؛^(۶) خواه متعلق خمس، گنج و معادن و غواصی باشد یا موارد دیگر.

آیت الله خویی میگوید: «در مال کودک و معجون، خمس واجب نیست، هم چنان که زکات نیز واجب نمیشود و در این مسأله بین گنج و غواصی و معدن و غیر این ها مانند منافع

ص: ۱۶۶

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۵:۹، باب ۲ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۱.

۲- (۲) الاستبصار ۵۶:۲، ح ۱۸۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۸۵:۹، باب ۳ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۲-۳ و ۴ و ۴۹۵، باب ۵، ح ۲.

۴- (۴) همان: ۴۹۱، باب ۳، ح ۱.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵:۱۶.

۶- (۶) مدارک الاحکام ۵: ۳۹۰؛ مستند الشیعه ۱۰: ۷۶.

کسب، فرقی نیست، زیرا ملاک در جمیع این امور یکی است، ولی چنانچه چه کودک مالک مال حلال مخلوط به حرام باشد، خمس آن واجب است، چون در این صورت مقداری از مال را مالک نیست و پرداخت خمس، راهی برای پاک و حلال نمودن آن است»^(۱).

این عدّه از فقیهان برای اثبات مدّعی خود ادّله ای ذکر نموده اند، مانند این که گفته اند، خمس مانند زکات است و چون زکات در مال کودک واجب نیست، خمس نیز واجب نمیشود، زیرا در بعضی روایات وارد شده، خمس برای سادات به جای زکات است که برای غیر سادات معین شده است.^(۲)

ادّله دیگری هم ذکر شده که مهم ترین آنها استدلال به حدیث معروف رفع قلم است و مفاد آن چنین است: تکالیف از کودک تا زمانیکه به حدّ بلوغ نرسیده، و از دیوانه تا زمانیکه عاقل نشده و از کسی که خواب است تا زمانی که بیدار نشده، برداشته شده است.^(۳) به مقتضای این حدیث شریف، خمس بر کودک واجب نیست، هر چند مفاد آن، حکم وضعی باشد، زیرا رفع قلم، کنایه از این است که حکم اگر موجب مشقت و الزام باشد، برای کودک جعل نشده، اعم از این که حکم وضعی باشد، یا تکلیفی و بتردید وجوب خمس در مال کودک موجب نقصان آن میگردد که رفع آن سبب امتنان و به سود وی خواهد بود، بنابراین مال کودک و مجنون متعلّق خمس قرار نمیگیرد و اگر عموم یا اطلاق بعضی از ادّله بر وجوب خمس بر کودک دلالت داشته باشد، به مقتضای این حدیث، باید از آن رفع ید شود.^(۴)

لازم به یادآوری است که در مفاد این حدیث شریف، مباحثی مطرح گردیده است. در بخش اول این کتاب (کلیات) پنج نظریه را از فقها در معنی حدیث ذکر نمودیم که خلاصه آن، چنین است:

۱ - رفع قلم، کنایه است از رفع تکلیف و قلم تشریح به طور مطلق.

۲ - مقصود از رفع قلم، رفع مؤاخذه میباشد نه رفع جعل حکم.

ص: ۱۶۷

۱- (۱) موسوعه الامام الخویی، کتاب الخمس ۳۰۸:۲۵-۳۰۹.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۵۱۲:۹ الی ۵۱۵، باب ۱ من ابواب قسمه الخمس، ح ۷-۸-۹.

۳- (۳) همان ۴۵:۱، باب ۴ من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۱.

۴- (۴) موسوعه الامام الخویی، کتاب الخمس ۳۰۸:۲۵-۳۰۹.

۳- مقصود رفع قلم تکلیف الزامی است.

۴- مقصود رفع حکم تکلیفی است که موجب مؤاخذه میباید و نیز احکام وضعی که سبب مؤاخذه و نقصان مال کودک شود.

۵- با حدیث رفع قلم، کتابت گناهان از کودک برداشته شده است؛ که نتیجه آن، رفع هر گونه الزام و سختی است، اعم از این که سبب آن، حکم تکلیفی باشد یا وضعی.

تطبیق معانی، پنج گانه در این بخش، به این صورت است که بر طبق معانی چهارگانه اخیر، حدیث رفع با وجوب خمس در اموال کودک، منافات ندارد، زیرا از ادله استفاده میشود خمس، حق مالی است که به عین مال تعلق میگیرد، اعم از این که مالک آن، صغیر باشد یا کبیر، لیکن چنان چه مالک، کبیر باشد متصدی پرداخت، خودش میباشد و اگر صغیر باشد، ولی او این مسئولیت را به عهده می گیرد.

اما بر طبق معنی اول، یعنی رفع قلم تشریح و عدم جعل حکم بر کودک به طور مطلق، اعم از وضعی و تکلیفی، وجوب خمس از اموال کودک برداشته شده است.

۵- عدم شرط بلوغ در وجوب خمس

در مقابل نظریه دوم، دیدگاه سومی مطرح است که در بین فقها مشهور میباشد، بدین بیان که به طور مطلق، بلوغ و عقل، شرط وجوب خمس نیست. برخی از فقیهان به این دیدگاه تصریح نموده و برخی دیگر هم از اطلاق عبارتشان فهمیده میشوند.^(۱)

ادله این دیدگاه عبارت است از:

الف: آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ...)؛^(۲) از ظاهر آیه استفاده میشود، متعلق حکم خمس، مالی است که به صورت منفعت و سود نصیب شخص میگردد و شامل صغیر نیز میباشد. برخی از بزرگان فقها^(۳) معتقدند این آیه

ص: ۱۶۸

۱- (۱) مجمع الفائدة و البرهان ۴: ۳۲۳؛ مستند الشیعه ۱۰: ۷۵؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب الخمس: ۲۷۳-۲۷۴؛ جواهر الکلام ۱۶: ۴۰۲-۴۰۳.

۲- (۲) سوره انفال ۸: ۴۱.

۳- (۳) مصباح الفقیه ۱۴: ۱۸۱-۱۸۲.

میتواند دلیل وجوب خمس بر کودک قرار گیرد. لیکن پیش تر ذکر نمودیم که استفاده چنین ظهوری از این آیه، مشکل است.

ب: اطلاق روایات بسیاری که در مورد خمس وارد شده است، از جمله:

۱- اطلاق روایاتی که در مورد گنج، معدن و غوآسی وارد شده و پیش تر نمونه ای از آنها ذکر گردید.

۲- اطلاق روایاتی که خمس را حق امام و سادات میدانند، امام باقر علیه السلام میفرماید: برای هیچ کس حلال نیست، مالی که متعلق خمس قرار گرفته، بخرد، مگر این که حق ما را به ما برساند. «قَالَ: لَا يَجِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا» (۱) در روایت دیگری، امام کاظم علیه السلام فرموده است: آن چه در آیه شریفه قرآن

(۲) برای خداوند متعال معین شده برای رسول اوست و آن چه برای رسول او تعیین گردیده، برای ماست. «مَا كَانَ لِلَّهِ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا» (۳) این روایت ظهور دارد در این که خمس، حق مالی است و حق از احکام وضعی است که شامل کودک نیز میباشد.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «ظاهراً خمس بر کودک ثابت است، هر چند ولی او مکلف به پرداخت آن میباشد، زیرا خمس، صرف تکلیف وجوبی نیست تا از کودک برداشته شود، بلکه حق است که نسبت به کودک و مجنون نیز ثابت است، مانند دیگر احکام وضعیه که شامل کودک و مجنون میباشد و در جای خود اثبات گردید، احکام وضعیه بلکه هر حکم غیر الزامی، اختصاص به افراد بالغ ندارد» (۴).

۳- اطلاق روایاتی که در مورد فواید کسب وارد شده و دلالت دارد آن چه از مخارج سالیانه شخص اضافه باشد، مشمول حکم خمس قرار می گیرد. عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: هر مردی غنیمتی نصیب و یگرودد یا دارای کسب و کاری باشد که از آن سود ببرد (و از مخارج سال او اضافه باشد) خمس آن برای

ص: ۱۶۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۸۴:۹، باب ۱ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۴؛ و باب ۲، ح ۵.

۲- (۲) سوره انفال ۴۱:۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۸۴:۹، باب ۱ من ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۶.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، کتاب الخمس: ۶۷.

فاطمه زهراء عليها السلام و اولاد طاهرين بعد از او که حجت خدا بر خلق ميباشند، تعيين گرديده تا به هر صورت بخواهند مصرف نمايند. «قَالَ: عَلَى كُلِّ امْرِئٍ، غَنِمَ أَوْ اُكْتَسَبَ الْخُمْسُ مِمَّا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلِمَنْ تَلَى أُمُّهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَّجِ عَلَى النَّاسِ، فَذَاكَ لَهُمْ خَاصَّةٌ يَصْهُوهُ حَيْثُ شَاؤُوا...» (۱) ملاحظه ميگردد که عموم و اطلاق در اين روايات شامل کودک نيز مي باشد و هم چنين روايات

(۲) ديگري که در زمينه وجوب خمس وارد شده است.

از مطالبی که ذکر شد، معلوم گرديد دیدگاه سوّم قويتر از ساير دیدگاه ها ميباشد، بنا بر اين در وجوب خمس، بلوغ شرط نيست و اموال کودک متعلق حق خمس قرار ميگيرد و بر ولي او واجب است از باب ادای حق آن را پرداخت نمايد، چنان که مسئوليت ادای ديون ديگر کودک نيز به عهده ولي او ميباشد، در عين حال بهتر است احتياط رعايت گردد.

ص: ۱۷۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۵۰۳:۹، باب ۸ من ابواب ما يجب فيه الخمس، ح ۸.

۲- (۲) ر. ک: وسائل الشیعه ۵۰۶:۹، باب ۱۰ من ابواب ما يجب فيه الخمس، ح ۱ و ۴؛ و باب ۹، ح ۱-۲.

۲- عدم وجوب حج بر کودک

دلیل بر حج، آیاتی از قرآن و سنت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و اجماع فقها است، بلکه حج از ضروریات دین (۱) است و بر هر مسلمانی که شرایط آن را داشته باشد در تمام عمر، یک بار واجب میشود و از جمله شرایط آن بلوغ است، بدین جهت به اتفاق فقها بر کودک، هر چند ممیز مراهق (نزدیک به بلوغ) باشد و دیگر شرایط وجوب را هم دارا باشد، واجب نیست. (۲)

ادله این حکم به قرار زیر است:

الف: اصل

ب: اجماع (۳)

ج: حدیث رفع قلم

د: روایاتی که با مضامین مختلف در حد استفاضه، بلکه تواتر معنوی بر این حکم دلالت دارد. این روایات را میتوان به چند دسته تقسیم نمود، از جمله:

۱- روایاتی که شرط تکلیف را بلوغ میدانند. (۴)

۲- روایاتی که دلالت دارند بر حج کودک، حجه الاسلام (۵) (حج واجب) صدق نمیکند. (۶) به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر کودک ده بار حج انجام دهد، سپس به حد بلوغ برسد (با وجود دیگر شرایط) باید حج واجب را به جا آورد. «لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ اخْتَلِمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ». (۷)

ص: ۱۷۲

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۶:۱۸؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۱: ۷.

۲- (۲) المقتعه: ۳۸۴؛ النهایه: ۲۰۲؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۲۴؛ تذکره الفقهاء ۷: ۲۳؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۰.

۳- (۳) کشف اللثام ۵: ۷۲؛ ریاض المسائل ۶: ۱۳؛ جواهر الکلام ۱۸: ۳۰؛ موسوعه الامام الخوئی، کتاب الحج ۲۶: ۱۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱: ۴۲، باب ۴ من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.

۵- (۵) مقصود از حجه الاسلام، حجی است که بر مسلمانان با شرایط خاصی واجب شده.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۱۱: ۴۵، باب ۱۳ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۱.

۷- (۷) همان: ح ۲.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «این روایات دلیل است بر این که بر حج کودک، حجه الاسلام صدق نمیکند و حج واجب محسوب نمیگردد، هرچند تمام شرایط لازم دیگر را غیر از بلوغ داشته باشد».

(۱)

۳- مشروعیت حج کودک

از آن چه گذشت معلوم شد، حج بر کودک واجب نیست، هم چنین به سبب نذر و عهد و قسم نیز واجب نمیشود، زیرا به اجماع فقها یکی از شرایط صحت نذر و عهد و قسم بلوغ است. (۲)

پرسشی که مطرح است این است که آیا حج استحبابی در حق کودک جعل شده؟ و اگر به جای آورد، صحیح است و مستحق اجر و پاداش برای خود و والدین خویش میباشد؟ و اگر حج وی صحیح است، چنان چه مُحْرَم شد و یا ولی، او را مُحْرَم نمود، باید خودش محرمات احرام را ترک نماید؟ و یا بر ولی واجب است او را از ارتکاب آنها منع نماید؟ و اگر مرتکب محرمات احرام شد، کفاره بر او واجب است، یا خیر؟ و در صورت اول، مسئول پرداخت آن کیست؟ ولی یا خودش بعد از بلوغ؟ و در صورتیکه پرداخت کفاره بر ولی واجب است، باید از اموال خودش بپردازد یا از اموال کودک؟

در ادامه با اختصار به تحقیق در مورد این پرسش ها و پرسش هایی از این قبیل میپردازیم:

۴- استحباب حج برای کودک

در مورد استحباب حج در حق کودک، دو دیدگاه مطرح گردیده است:

الف: برخی معتقدند، انجام حج توسط کودک صرف تمرین است و استحباب آن ثابت نیست. (۳) لیکن در مباحث قبل ذکر شد که عبادات کودک به طور عام مشروع و صحیح است. (۴)، از این رو این دیدگاه نمیتواند مورد قبول واقع شود.

ص: ۱۷۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۱: ۳۶.

۲- (۲) المبسوط ۱: ۲۹۶؛ شراعی الاسلام ۱: ۲۳۰؛ جواهر الکلام ۱۸: ۲۰۶؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۵۵؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۱: ۴۲۴.

۳- (۳) ر. ک: جامع المقاصد ۳: ۱۱۹؛ جواهر الکلام ۱۸: ۲۴۷-۲۴۸؛ محقق داماد، کتاب الحج ۱: ۱۲۶.

۴- (۴) ر. ک: گفتار اول همین بخش، بحث مشروعیت عبادات کودک به طور عام.

ب: دیدگاه دیگری که در میان فقها مشهور است و قوی به نظر میرسد این است که حج کودک ممیز، مشروع و مستحب است و آثاری بر آن بار میگردد، هرچند به جای حج واجب قرار نمیگیرد.^(۱) علامه حلی در این باره مینویسد: «اکثر فقها برآنند که احرام و حج کودک ممیز صحیح است»^(۲) و برخی در این مسأله ادعای اجماع^(۳) نموده اند.

۵- ادله استحباب حج برای کودک

علاوه بر ادله ای که مشروعیت عبادات کودک را به طور مطلق اثبات مینماید و پیش تر ذکر شد،^(۴) و نیز اجماع، روایات بسیاری با مضامین مختلف بر این حکم دلالت دارد:

الف: روایاتی که در مورد فضیلت و اجر و ثواب حج وارد شده است.^(۵) به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام میفرماید: هر کس قصد کند خانه خدا (کعبه) را، در حالیکه میدانند این خانه ای است که خداوند امر به تعظیم آن نموده و حق ما اهل بیت را آن گونه که هست بشناسد، از عذاب و سختی دنیا و آخرت در امان خواهد ماند. «مَنْ أَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ... كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».^(۶) عموم و اطلاق در این روایات، کودک ممیز را شامل میشود و صحیح نیست ادعا شود رضوان پروردگار و بخشش آن حضرت و سعادت و امنیت در دنیا و آخرت و دیگر پاداش هایی که در این روایات به آنها اشاره شده، اختصاص به مکلفین دارد و کودک از رسیدن به آنها منع و محروم شده است.

(۷)

ص: ۱۷۴

- ۱- (۱) المبسوط ۱: ۳۲۸؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۲۵؛ المعتمد ۲: ۷۴۷؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب الحج ۱: ۳۲۵؛ موسوعه الامام خوبی، کتاب الحج ۲۶: ۱۸.
- ۲- (۲) تذکره الفقهاء ۷: ۲۴.
- ۳- (۳) ریاض المسائل ۶: ۱۷؛ مستند الشیعه ۱۱: ۱۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۱۵.
- ۴- (۴) ر. ک: گفتار اول همین بخش.
- ۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۱: ۹-۱۰، باب ۱ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۷ و ۹-۱۰.
- ۶- (۶) همان: ۹۸، باب ۳۸ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۱۱.
- ۷- (۷) ر. ک: جامع المدارک ۲: ۲۵۸.

آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: «حدیث رفع این گونه روایات را تخصیص یا تقیید نمیزند و عموم و اطلاق در آنها شامل کودک نیز میباشد» (۱).

ب: روایاتی که دلالت دارد حج کودک به جای حج واجب کفایت نمیکند و پیش تر بدان اشاره شد، زیرا فرض این که حج کودک از حجه الاسلام کفایت نمیکند، (۲) در صورتی صحیح است که قائل به صحت حج وی باشیم و اگر حج او باطل باشد، معنی ندارد که گفته شود از حجه الاسلام کفایت نمیکند. (۳)

ج: روایاتی که دلالت دارد مستحب است ولی، کودک را به انجام حج وادار نماید که در ادامه توضیح داده میشود.

۶- استحباب واداشتن کودک به انجام حج

طبق دیدگاه مشهور فقها (۴)، مستحب است ولی کودک، او را به انجام حج وادار سازد، اعم از این که کودک ممیز باشد یا غیر ممیز و فرق بین آن دو، به این است که کودک ممیز را امر به حج مینماید و مناسک را به وی میآموزد تا خودش انجام دهد، زیرا چنان که ذکر شد، حج در حق او مستحب است. اما کودک غیر ممیز چون معنی و مفهوم عبادات را نمیداند، استحباب حج در حق او بیمعنی است.

لیکن به تعبیر روایات «احجاج» یعنی حج دادن او صحیح است؛ به این معنی که ولی از طرف او نیت مینماید و او را مُحرم میسازد و در انجام اعمال به وی کمک میکند و آن قسم از مناسک که توانایی ندارد به نیابت از وی به جا میآورد و ظاهراً اجر و پاداش این اعمال برای ولی است و نسبت به کودک، صرف تمرین است و بعید نیست خداوند متعال به کودک نیز اجر و پاداش عطا فرماید، بدون این که از پاداش ولی چیزی کم شود. دلیل این حکم، افزون بر آن که برخی ادعای اجماع و لاخلاف (۵) نموده اند، روایات معتبره میباشد.

ص: ۱۷۵

۱- (۱) تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۳۹:۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۴:۱۱-۴۵، باب ۱۲ من ابواب وجوب الحج و شرایطه: ح ۱-۲، و باب ۱۳، ح ۲.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی، کتاب الحج ۱۸:۲۶.

۴- (۴) الخلاف ۳۵۹:۲، مسأله ۱۹۲؛ المبسوط ۳۲۸:۱؛ شرائع الاسلام ۲۲۵:۱؛ تذکره الفقهاء ۲۴:۷؛ الروضه البهیة ۱۶۳:۲.

۵- (۵) ریاض المسائل ۱۸:۶؛ جواهر الکلام ۴۰:۱۸ و ۴۲؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۴۶:۴؛ موسوعه الامام الخوئی، کتاب الحج ۲۲:۲۶.

زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل میکند که فرموده است: آنگاه که مردی فرزند صغیر خود را به انجام حج وادار مینماید، او را امر کند تا لبیک بگوید، با گفتن لبیک، حج آغاز و اتمام آن لازم میگردد و اگر لبیک را نیکو نمیدانند، به نیابت از او بگوید، سپس او را طواف دهد و از طرف او، نماز طواف را به جا آورد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم، اگر گوسفند برای قربانی به نیابت از کودک نباشد؟ فرمود... و اگر گوسفند نیست، بزرگترها به نیابت از او به جای قربانی، روزه بگیرند. «قَالَ: إِذَا حَجَّ الرَّجُلُ بِابْنِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ فَإِنَّهُ يَأْمُرُهُ أَنْ يُبَلِّيَ وَيَفْرَضَ الْحَجَّ فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يُبَلِّيَ لَبَّوْا عَنْهُ وَيُطَافُ بِهِ وَيُصَلَّى عَنْهُ...» (۱) و دیگر روایات. (۲)

باید یادآور شد که طبق دیدگاه مشهور در بین فقها (۳) آن چه ذکر شد مشترک بین صغیر و صغیره دختر و پسر میباشد، و ذکر صبی (پسر) در بعضی از اخبار از باب مثال است و ویژگی خاصی ندارد. افزون بر این، بعضی از آنها به صراحت در مورد استحباب حج دختر (۴) وارد شده و برخی دیگر به حکم دختر و پسر هر دو اشاره دارد. (۵)

۷- استحباب عمره برای کودک

همان طور که حج برای کودک ممیز مستحب است و نیز مستحب است ولی، کودک غیر ممیز را به بیانی که توضیح داده شد به انجام حج وادار سازد؛ ظاهراً عمره مفرده نیز مستحب است، چنان که بعضی از بزرگان فقهای معاصر به آن تصریح نموده اند. (۶) دلیل آن، اطلاق روایات است، (۷) زیرا احرام در آنها شامل احرام حج و عمره هر دو میباشد، همچنین اطلاق ادله ای (۸) که به طور عام دلالت بر استحباب عمره دارد، کودک ممیز را نیز شامل میگردد.

ص: ۱۷۶

۱- (۱) و سائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۲- (۲) همان: ح ۲-۳-۴ و ۶-۷.

۳- (۳) ریاض المسائل ۶: ۱۹؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۶؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۱: ۴۵.

۴- (۴) و سائل الشیعه ۱۱: ۲۸۹-۲۹۰، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۷.

۵- (۵) همان: ۴۴-۴۵، باب ۱۲ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۱-۲.

۶- (۶) آیت الله میرزا جواد تبریزی، صراط النجاه ۴: ۱۰.

۷- (۷) و سائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸-۲۸۹، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۶-۷-۸.

۸- (۸) همان: ۱۴: ۲۹۸؛ الی ۳۰۵، باب ۲-۳-۴ من ابواب العمره.

۸- اولیای کودک در حج

آیا اولیای کودک در حج، منحصر به اولیای شرعی میباشند؟ یعنی فقط پدر، جدّ پدری، وصی این دو و حاکم شرع در صورت نبودن آنها (به نظر برخی از فقها) در این باره نظریاتی مطرح گردیده است: برخی معتقدند، فقط ولی شرعی است. (۱) محقق حلی در این باره مینویسد: «ولی کودک در حج، کسی است که بر اموال او ولایت دارد، مثل پدر، جدّ پدری و وصی». (۲)

این دسته از فقیهان برای اثبات دیدگاه خود به ادله ای استناد نموده اند، مانند:

الف: اجماع. (۳)

ب: ولایت اولیای شرعی قدر متیقّن است. (۴)

ج: ولایت اولیای شرعی مستفاد از ادله میباشد. (۵)

د: بعضی از اخبار، (۶) مانند این که امام باقر علیه السلام میفرماید: در صورتی که برای کودک در حج گوسفند قربانی نباشد، ولی او به جای وی روزه بگیرد. «الصَّبِيُّ يَصُومُ عَنْهُ وَإِنَّهُ إِذَا لَمْ يَجِدْ هَدْيًا» (۷) زیرا لفظ ولی در این اخبار، انصراف به ولی شرعی دارد نه ولی عرفی.

۹- ولایت مادر در حج کودک

نظریه دیگری که در میان فقیهان ما مشهور است این است که علاوه بر اولیای شرعی، مادر نیز در این خصوص ولایت دارد. (۸) مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «غیر از ولی شرعی، ظاهراً مادر نیز در حج کودک ولایت دارد». (۹)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) قواعد الاحکام ۴۰۳:۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۲۳:۱۰.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲۲۵:۱.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۲۶:۷-۲۷؛ مدارک الاحکام ۲۶:۷.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۴۹:۱.

۵- (۵) مهذب الاحکام ۲۹:۱۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۸۷:۱۱، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۳، و همان ۸۷:۱۴، باب ۳ من ابواب الذبیح، ح ۳-۴.

۷- (۷) همان ۸۷:۱۴، باب ۳ من ابواب الذبیح، ح ۵.

۸- (۸) المیسوط ۳۲۹:۱؛ الخلاف ۳۶۰:۲؛ مسأله ۱۹۴؛ الدروس الشرعیّه ۳۰۶:۱؛ ایضاح الفوائد ۲۶۴:۱؛ مسالک الافهام ۱۲۶:۲.

۹- (۹) تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۴۹:۱.

برای اثبات این نظریه، به اخباری استناد شده است، مانند آن که در روایت صحیح، راوی میگوید: در سفر حج به امام صادق علیه السلام عرض کردم، کودکی همراه ماست که به تازگی متولد شده، یا او چه کنیم؟ فرمود: مادرش به نزد حمیده (۱) رود و از او سؤال کند او با کودکانش چه می کند؟ آن زن به نزد حمیده آمد و مسأله را در میان گذاشت، حمیده جواب داد: روز هشتم ذیالحجه که رسید، لباس های کودک را بیرون بیاور و او را پاکیزه کن و غسل ده و مُحرم نما، همان گونه که بزرگترها مُحرم میشوند، بعد از آن در مواقع (صحرای عرفات، مشعر و منی) او را وقوف ده، و آنگاه که روز عید قربان فرا رسید از طرف وی رمی جمره انجام ده و موی سرش را با تیغ بز (حلق نما)، آنگاه او را به زیارت بیت الله الحرام برده، طواف بده، همچنین به نیابت از او سعی بین صفا و مروه انجام ده. (۲)

این روایت به صراحت دلالت دارد بر این که مادر میتواند متصدی حج کودک باشد و معنی ولایت در حج، غیر از این نمیباشد.

۱۰- تعمیم ولایت در حج کودک

دیدگاه سوم در مسأله این است که اگر اولیای شرعی و مادر همراه کودک نباشند، اشخاص دیگر میتوانند متصدی امور حج کودک باشند و در این باره بر او ولایت دارند.

برخی از بزرگان فقها با تعابیر مختلف، این مسأله را مطرح نموده اند. (۳) بعضی از آنها فرموده اند: در این صورت کسی که متصدی امر حج کودک (غیر از اولیای شرعی) گردیده، حق دخالت در اموال او را ندارد. (۴)

این دسته از فقها معتقدند که مقصود از ولی در روایات، کسی است که متصدی کودک در امور حج باشد، او را مُحرم نماید، مناسک را به وی بیاموزد و بر اعمالش

ص: ۱۷۸

۱- (۱) حمیده، زوجه امام صادق علیه السلام و مادر امام کاظم علیه السلام است.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۶، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۱.

۳- (۳) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۸؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۰، مسأله ۳؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب الحج ۱: ۳۳۲؛ مهذب الاحکام ۱۲: ۲۹.

۴- (۴) مستند الشیعه ۱۱: ۱۸.

نظارت کند و این که در بعضی از روایات، نام پدر به میان آمده از باب مثال است (۱) و ویژگی خاصی ندارد. (۲)

هم چنین به برخی از اخبار خاص استناد نموده اند، مانند این که امام صادق علیه السلام فرموده است: توجه داشته باشید اگر در سفر حج، کودکان همراه شما میباشند، آنها را به «جحفه» یا «بطن مز» (۳) برده و از آنجا محرم نمایید. «أَنْظُرُوا مَنْ كَانَ مَعَكُمْ مِنَ الصَّبِيَّانِ فَقَدْ مَوَّءَ إِلَى الْجَحْفَةِ...» (۴). جمله «مَنْ كَانَ مَعَكُمْ» اعم است از این که کودک، ولی خود باشد یا دیگری او را به حج برده باشد. (۵)

در روایت صحیح دیگری، زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل نموده که فرموده است: اگر کودکی که همراه خود به حج برده اید، لبیک گفتن را نیکو ادا نمینماید، از طرف او بگویید و او را طواف بدهید. «قَالَ... فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يَلْتَبِئَ لَبَّوْا عَنْهُ وَيُطَافُ بِهِ...» (۶). جمله

«لَبَّوْا عَنْهُ» به صراحت دلالت دارد بر این که برای هر یک از حجج که همراه کودک میباشند، جایز است از طرف او لبیک بگویند یا او را در ادای صحیح آن یاری نمایند و ادعای این که این جمله فقط مربوط به ولی کودک است و برای دیگران جایز نیست که در این باره دخالت کنند، خلاف ظاهر روایت است.

نتیجه این که از دو روایتی که ذکر شد به خوبی استفاده میشود غیر از اولیای شرعی کودک و مادر، افراد دیگر نیز میتوانند متصدی حج کودک قرار گیرند و او را در این زمینه یاری دهند، و مقصود از ولی غیر از این نیست. البته همان گونه که پیش تر ذکر شد در امور مالی مربوط به حج کودک، منحصراً ولی شرعی حق دخالت دارد و دیگران مجاز به دخل و تصرف در اموال وی نیستند، حتی اگر متصدی امور حج کودک قرار گیرند، باید

ص: ۱۷۹

۱- (۱) به نظر میرسد، اثبات این که ذکر پدر در روایات از باب مثال است و هیچ خصوصیتی ندارد، مشکل است، زیرا تعلق حکم به موضوعی خاص، دلیل این است که آن موضوع خصوصیتی دارد و با نبودن آن موضوع، حکم منتفی میگردد.

۲- (۲) آیت الله گلپایگانی، کتاب الحج ۱: ۳۳۲.

۳- (۳) جحفه نام میقات و محلی است که برخی از حجج در مسیر خود به مکه از آنجا محرم میشوند. بطن مز نیز نام مکانی است که ظاهراً مسافت کمتری نسبت به جحفه تا مکه دارد.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۷، باب من ابواب اقسام الحج، ح ۳.

۵- (۵) مستند الشیعه ۱۱: ۱۷ و ۱۹؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۸.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

مخارج او را بپردازند. هم چنین در صورت لزوم کفاره باید از مال خود پرداخت نمایند. برخی از فقهاء^(۱) در ضمن مباحث خود، به این نکته تذکر داده اند.

۱۱- اجازه ولی کودک در حج

آیا در صحت حج کودک ممیز، اجازه ولی شرعی شرط است؟ به گونه ای که اگر بدون اجازه به حج یا عمره رود، صحیح نباشد؟ در این مسأله چند نظریه مطرح شده است:

الف: بعضی اجازه پدر و هم مادر را شرط دانسته اند.^(۲) مستند این نظریه روایتی^(۳) است که از جهت سند و دلالت، ضعیف است و قابل اعتماد نیست.^(۴)

ب: نظریه دیگری که بین فقهاء مشهور است این است که فقط اجازه پدر شرط باشد.^(۵) علامه حلی مینویسد: «حج کودک ممیز صحیح نیست، مگر با اجازه ولی او»^(۶) ادله ای که بر اثبات این نظریه اقامه شده، بدین قرار است:

۱- ادعای اجماع و لاخلاف.^(۷)

۲- حج نیاز به صرف مال دارد و تصرف کودک در اموال بدون اجازه ولی، باطل و غیر مؤثر است.^(۸)

۳- حج عبادتی است که از طرف شارع تعیین گردیده و مخالف اصل است، بنابراین در انجام آن، باید به قدر متیقن اکتفا شود و آن موردی است که کودک اجازه ولی شرعی خود را به دست آورده باشد.^(۹)

ص: ۱۸۰

۱- (۱) مستند الشیعه ۱۱: ۱۸-۱۹؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب الحج ۱: ۳۳۲.

۲- (۲) مسالک الافهام ۲: ۱۲۵-۱۲۶.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۰: ۵۳۰، باب ۱۰ من ابواب الصوم المحرم والمکروه، ح ۳.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۱۲: ۲۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۱۸.

۵- (۵) الخلاف ۲: ۳۵۹؛ الدروس الشرعیه ۱: ۳۰۶؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۳-۲۴؛ ریاض المسائل ۶: ۱۷.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۷: ۲۶.

۷- (۷) الخلاف ۲: ۳۵۹-۳۶۰؛ تذکره الفقهاء ۷: ۲۶؛ منتهی المطلب ۱۰: ۵۵؛ جواهر الکلام ۱۸: ۳۹-۴۰.

۸- (۸) المعتمر ۲: ۷۴۷؛ موسوعه الامام الخوئی، کتاب الحج ۲۶: ۱۸.

۹- (۹) مستند الشیعه ۱۱: ۱۸.

۴ - حدیثی که پیش تر از امام صادق علیه السلام نقل شده و ادعا شده که این روایت دلیل است بر این که حج کودک متوقف بر اجازه ولی و اذن اوست.

ج - نظریه سوم که برخی از فقها گذشته و بسیاری از بزرگان معاصر آن را پذیرفته و قویتر مینمایند، این است که اجازه ولی در صحت حج کودک شرط نیست. (۱)

این دسته از فقیهان از استدلال اخیر نظریه قبل جواب داده و گفته اند: «از روایت مزبور استفاده میشود، لازم است ولی کودک، مسائل حج مانند گفتن لیکن را به او آموزش دهد و در مقام بیان این که اجازه او شرط صحت حج وی میباشد، نیست.

همچنین پیروان نظریه سوم، اجماع را هم دلیل مستقل ندانسته اند و استدلال دوم و سوم را هم مورد خدشه قرار داده و گفته اند: چون حج کودک مشروع میباشد و به مقتضای اطلاقات و عمومات وارد شده، استحباب آن ثابت است، نیاز به اجازه ولی نمیباشد، هر چند در امور مالی فقط نظر ولی مؤثر است و باید از او اجازه گرفت.

آیت الله فاضل لنکرانی در این خصوص مینویسد: «بین این دو حکم که حج کودک ممیز بدون اجازه ولی صحیح است، در عین حال برای مصرف اموال کودک، نظر ولی او شرط است، منافاتی دیده نمیشود». (۲)

افزون بر این، طرفداران نظریه سوم بر این عقیده اند که به مقتضای عمومات ادله واصل، نباید اذن ولی، شرط باشد، به این معنی که اصل عدم اعتبار اجازه ولی در صحت حج کودک است و فرض بر این است که دلیل تعبدی که آن را لازم بداند وجود دارد، هم چنان که در مورد نماز و روزه کودک، اجازه ولی لازم نیست. (۳)

ص: ۱۸۱

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۶: ۶۷-۶۸؛ كشف اللثام ۵: ۷۷؛ مستند الشیعه ۱۱: ۱۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۶؛ تحریر الوسيله ۱: ۳۴۰.

۲- (۲) تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۱: ۴۱-۴۲.

۳- (۳) ر. ک: مجمع الفائدة والبرهان ۶: ۶۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۶.

به هر صورت، با قبول این که عبادات کودک مشروع است و حج وی صحیح است، در حقیقت شارع به او اجازه حج داده و نیاز به اجازه ولی نمیباشد. (۱) لیکن در عین حال احتیاط نیکوست، و خوب است کودک با اجازه ولی حج انجام دهد.

البته، آن چه ذکر شد در صورتی است که رفتن کودک به حج، بیخطر باشد و موجب آزار و ناراحتی والدین و دیگر مؤمنین نباشد، و الا حج او صحیح نیست و لازم است ولی، او را از رفتن به حج منع نماید. در عبارات برخی از فقها به این نکته اشاره شده است. (۲)

۱۲- هزینه حج کودک

آیا هزینه حج کودک بر ولی اوست، یا اگر خودش مالی را داشته باشد، از آن پرداخت میشود و یا تفصیلی غیر از این دو مطرح است؟ در این مسأله چند صورت قابل تصور است:

الف: هزینه حج بر عهده ولی

صورت اول: موردی است که ولی، سبب مسافرت کودک و حج او میگردد در این فرض به اجماع فقها هزینه سفر و مخارجی که زائد بر نفقه کودک (نسبت به زمانی که به سفر نرفته) مصرف میگردد، باید ولی پرداخت کند. به عبارت دیگر، آن اندازه از مخارج که مصرف غذا، مسکن و لباس کودک است که اگر در مسافرت نباشد لازم دارد، از اموال کودک پرداخت میشود و زائد بر آن مثل مخارج رفت و برگشت و آن چه در سفر به طور خاص لازم میباشد، باید ولی، آنها را پردازد. (۳)

ادله این نظریه عبارت است از:

۱- ادعای اجماع و عدم خلاف. (۴)

ص: ۱۸۲

۱- (۱) مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۱۶-۱۷؛ جامع المدارک ۲: ۲۵۸.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۶؛ تحریر الوسيله ۱: ۳۴۰.

۳- (۳) ر. ک: المبسوط ۱: ۳۲۹؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۲۵؛ المعتمر ۲: ۷۴۸؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۹.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۷: ۳۱؛ الحدائق الناضره ۱۴: ۶۹؛ جواهر الکلام ۱۸: ۴۷.

۲- به مقتضای اصل در فرض مزبور، ولی کودک، ولایت در تصرف نسبت به اموال او را ندارد. (۱)

۳- هزینه سفر و آن چه زائد بر مخارج اولیه است، خسارت و ضرری است که ولی سبب شده تا بر کودک وارد شود، بنابراین باید خودش آن را بپردازد. (۲)

۴- روایت صحیح زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام که پیش تر ذکر شد. در آن روایت آمده است: ولی کودک که او را به حج برده، وی را از ارتکاب آن چه بر مخرج حرام است، مثل پوشیدن لباس دوخته، استنشام عطر و... منع مینماید و اگر در حال احرام صید کند، کفاره آن به عهده ولی میباشد. «وَيُتَّقَى عَلَيْهِمْ مَا يُتَّقَى عَلَى الْمُحْرِمِ مِنَ الثَّيَابِ وَالطُّيْبِ، وَإِنْ قَتَلَ صَيْدًا فَعَلَى أَبِيهِ» (۳) این روایت به صراحت دلالت دارد بر این که کفاره صید کودک در حال احرام، بر ولی است و به نظر برخی از فقها به حکم اولویت از آن فهمیده میشود که هزینه سفر حج وی نیز در صورتیکه ولی سبب آن گردیده، با اوست.

(۴) ب: هزینه حج بر عهده کودک

صورت دوم: موردی است که محافظت و تربیت کودک متوقف بر مسافرت او با ولی باشد، مثل این که شخص یا موسسه مورد اطمینان نباشد تا او را نگهداری نماید و مسافرت به مصلحت باشد، در این صورت هزینه سفر از اموال کودک پرداخت میشود، (۵) زیرا اطلاقات و عموماتی که دلالت بر جواز تصرف ولی در اموال کودک با رعایت مصلحت دارد، این مورد را شامل میباشد، چرا که معیار در جواز تصرف در اموال کودک، مصلحت اوست.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) مهذب الاحکام ۱۲: ۳۰؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۴-۲۵.

۲- (۲) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۲۹۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۴- (۴) مدارک الاحکام ۷: ۲۷؛ جواهر الکلام ۱۸: ۴۷-۴۸.

۵- (۵) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۵؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۶: ۲۶؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۰-۳۴۱، مسأله ۴.

صورت سوّم: موردی است که کودک بدون اجازه ولی به حج می‌رود، در این صورت تمام هزینه از اموال کودک پرداخت می‌شود، زیرا حج در حق او مستحب است و در حقیقت شارع مقدّس اجازه مصرف اموال خودش در حدّ هزینه حج را به او داده است. (۱)

۱۳- میقات احرام کودک

میقات از ماده «وقت» و جمع آن، مواقبت است و به معنی مقداری از زمان است که برای انجام کار معینی در نظر گرفته شده است و به طور مجازی در مورد مکان معین نیز به کار رفته است (۲) و مقصود از آن در این بحث، اماکنی است که از آن جا برای انجام حج، محرم می‌شوند.

توضیح این که احرام، اولین واجب از واجبات حج و عمره است و باید در مکان مشخص که از طرف شارع مقدّس تعیین گردیده، واقع شود. بر طبق اخبار رسیده و اجماع فقها (۳)، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله شش مکان برای طوائف مختلف که قصد انجام حج داشتند، تعیین فرموده است:

۱- ذالحلیفه (مسجد شجره)، میقات مردم مدینه و هر کسی که از مدینه عازم مکه باشد.

۲- جحفه، میقات مردم سوریه و شام، ایرانیان، از این دو میقات، محرم می‌شوند.

۳- قرن المنازل، میقات اهالی نجد و طائف و هر کس که از آن طریق عازم حج می‌باشند.

۴- یَلْمَلَم، میقات مردم یمن است.

۵- عقیق، میقات اهل عراق، ذات عرق نیز که ادامه همان مسیر است، میقات عراقیان و کسی که از آن مسیر به حج مشرف می‌باشد، است. (۴)

۶- میقات کسانی که محل زندگی آنها، نزدیک تر از مکان های یاد شده به مکه می‌باشد، منزل آنها است. (۵)

ص: ۱۸۴

۱- (۱) ر. ک: آیت الله سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۱: ۴۲.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۶۶۷؛ الصحاح ۱: ۲۵۶.

۳- (۳) مدارک الاحکام ۷: ۲۱۴-۲۱۵.

۴- (۴) المقتعه: ۳۹۴-۳۹۵.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۱: ۲۴۱.

اماکن یاد شده، میقات حج و عمره مکلفین است، و اما کودکان آیا حکمشان مانند افراد بالغ است و باید از اماکن مزبور مُحرم شوند، زیرا طبیعت حج آنها با افراد بالغ یکی است، مگر این که در حق کودکان مستحب است یا این که کودکان مجازند احرام را از مواقیع یاد شده به تأخیر بیندازند؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است:

الف: بسیاری از فقها معتقدند، میقات کودکان، صحرايي است به نام فَحَّحْ که حدود یک فرسخ از شهر مکه در زمان قدیم دور است. (۱)

دلیل این دیدگاه، روایت صحیحه ای است از امام صادق علیه السلام؛ راوی میگوید: از آن حضرت سؤال شده، از کجا کودکان را برهنه و بر آنها لباس احرام بپوشند؟ فرمود: پدرم محل برهنه نمودن کودکان را فَحَّحْ معین کرده، «كَانَ أَبِي يُجَزِّدُهُمْ مِنْ فَحَّحٍ» (۲). دیدگاه دوم که برخی دیگر آن را پذیرفته اند این که میقات کودکان، همان میقات افراد مکلف است، لیکن اجازه داده شده به جهت جلوگیری از سرما و تسهیل نسبت به آنها، از اماکن میقات تا فَحَّحْ لباس دوخته بپوشند و از آنجا برهنه شده و با لباس احرام وارد شهر مکه گردند.

(۳) بعضی از بزرگان فقهی معاصر، این نظر را مقتضای احتیاط دانسته اند. (۴)

به هر صورت، مستند این دیدگاه، اطلاقات ادله مواقیع (۵) است، به علاوه روایتی که برای اثبات قول اول به آن استدلال شده، صریح در آن نیست؛ زیرا «يُجَزِّدُهُمْ» به معنی کندن لباس کودکان است و با هر دو قول سازگار است.

۱۴- محرمات احرام نسبت به کودک

بر طبق دیدگاه مشهور فقها، در محرمات احرام، کودک مانند بالغ است و باید از آن چه بر فرد مکلف اجتناب از آن واجب است، اجتناب نماید و به جهت این که تکلیفی بر

ص: ۱۸۵

۱- (۱) المقتعه: ۴۴۲؛ النهایه: ۲۱۶؛ تذکره الفقهاء ۱۹۲:۷؛ الدرر الشریعیه ۳۴۲:۱؛ غایه المراد ۳۹۳:۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۸۸:۱۱، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۶.

۳- (۳) السرائر ۵۳۷:۱؛ التقیح الرانج ۴۴۸:۱؛ جامع المقاصد ۱۶۰:۳؛ جواهر الکلام ۵۲۴:۱۸.

۴- (۴) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۸۷:۲۷؛ آیت الله سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۲۸۴:۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۳۰۷:۱۱-۳۰۸، باب ۱ من ابواب المواقیع، ح ۲-۳.

کودک نیست، بر ولی واجب است او را از انجام آنها منع نماید،^(۱) زیرا چنان که پیش تر ذکر شد، احرام کودک، شرعی است؛ بنابراین احکام احرام بر آن مترتب میگردد.

در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: کودکان باید از آن چه مُحرَم از آن اجتناب مینماید، منع شوند. «وَيُنْتَقَى عَلَيْهِمْ مَا يُنْتَقَى عَلَى الْمُحْرِمِ»^(۲) و در روایت دیگری آمده است: «وَيُضَنَعُ بِهِمْ مَا يُضَنَعُ بِالْمُحْرِمِ»^(۳).

۱۵- جواز استفاده از سایه

کودک مُحرَم مجاز است در حال پیمودن مسیر از میقات تا منزل از سایه استفاده نماید.^(۴) توضیح این که یکی از محرمات احرام برای مردان، استفاده از سایه در زمان طی مسیر در حال احرام است. زن و کودک از این حکم استثناء شده و مجازند از سایه بان استفاده کنند. در حدیث معتبر آمده است: برای زنان و کودکان منعی نیست، در حال احرام از سایه بان استفاده کنند. «لَا بَأْسَ بِالْقَتْرِ عَلَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ وَهُم مُّحْرَمُونَ»^(۵).

۱۶- حکم کفاره احرام نسبت به کودک

اگر کودک در حال احرام آن چه را که بر مُحرَم بالغ حرام است، مرتکب شد، آیا موجب کفاره میشود یا خیر؟ و اگر موجب شود، آیا باید از مال کودک پرداخت شود و یا از مال ولی؟

باید دانست محرمات احرام که موجب کفاره میباشد، دو قسم است:

قسمی از آنها همواره موجب کفاره میباشد، خواه به عمد انجام شود و یا از روی سهو و خطا مثل صید کردن و آمیزش جنسی.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) المبسوط ۱: ۳۲۹؛ المعتمد ۲: ۷۴۸؛ تذکره الفقهاء ۳۲: ۷؛ الدرر الشریعہ ۱: ۳۰۶-۳۰۷، مسالک الافهام ۲: ۱۲۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۳- (۳) همان: ح ۳.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۷: ۳۴۳؛ الحدائق الناضره ۱۵: ۴۸۸؛ مستند الشیعه ۱۲: ۳۳؛ جواهر الکلام ۱۹: ۴۵۵؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحج ۳: ۲۸۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۲: ۵۱۹، باب ۶۵ من ابواب تروک الاحرام، ح ۱.

قسمی دیگر، فقط در صورت عمد موجب کفاره می‌باشد نه سهو، مانند دیگر محرمات، بنابراین لازم است این بحث در دو بخش پیگیری شود.

الف: کفاره غیر از صید

بیتدید، در مورد چیزی که فقط انجام عمدی آن، موجب کفاره می‌باشد و نه سهو، مثل استنشام عطر، پوشیدن لباس دوخته و...، کودک آن را از روی سهو مرتکب گردد، کفاره بر او واجب نمی‌شود، زیرا چیزی که ارتکاب آن بر بالغ در حال غیر عمد موجب کفاره نیست، باید به طریق اولی بر کودک نباشد. (۱) اما اگر آن را به عمد انجام دهد، آیا موجب کفاره می‌شود یا خیر؟ چند نظریه مطرح است:

۱- برخی گفته‌اند که کفاره ای را موجب نمی‌شود، نه بر کودک و نه بر ولی او. (۲)

۲- عدّه ای از فقیهان بر این باورند که در این صورت پرداخت کفاره بر عهده ولی است. (۳) امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «گوسفند قربانی در حج کودک بر عهده ولی است. هم چنین دیگر کفارات را احتیاطاً باید بپردازد». (۴)

آیت الله فاضل لنکرانی (۵) و آیت الله گلپایگانی (۶) و برخی دیگر از بزرگان فقهای معاصر (۷) نیز معتقد به این نظریه می‌باشند، زیرا ولی سبب وجوب کفاره گردیده است، چرا که او کودک را به حج برده است.

این حکم از بعضی از روایات نیز استفاده می‌گردد، مانند آن که امام صادق علیه السلام میفرماید: باید از طرف کودک قربانی شود و بزرگترها به جای او روزه گیرند و بر ولی واجب است او را از آن چه بر مُحرم حرام است، مانند استنشام عطر و پوشیدن لباس

ص: ۱۸۷

۱- (۱) جامع المقاصد ۳: ۱۲۰؛ مسالک الافهام ۲: ۱۲۷.

۲- (۲) المبسوط ۱: ۳۲۹؛ السرائر ۱: ۶۳۶؛ المعتمد ۲: ۷۴۸؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۸۶.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۱: ۲۴۷؛ الکافی فی الفقه: ۲۰۵؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲؛ الدروس الشرعیة ۱: ۳۰۶؛ مسالک الافهام ۲: ۲۴۱.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۱: ۳۴۱، مسأله ۵.

۵- (۵) تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۵۲ و ۶۰.

۶- (۶) کتاب الحج ۱: ۳۳۱.

۷- (۷) مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۵ و ۲۷.

دوخته، منع نماید، (۱) چون خطاب متوجه ولی است، بنابراین حکم مرتب بر این خطاب (وجوب کفاره در صورت ارتکاب محرمات احرام) نیز متوجه ولی می‌باشد.

۳- نظریه سوم این است که باید کفاره از مال کودک پرداخت گردد. (۲)

ب: کفاره صید

اگر کودک در حال احرام صیدی انجام دهد، کفاره بر کیست؟ در این باره بین فقها بحث و گفتگو است.

۱- بر طبق نظریه ای که مشهور است، کفاره بر ولی اوست؛ (۳) زیرا در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر کودک مرتکب صید شد، کفاره بر پدر او واجب می‌شود. «وَأَنْ قَتَلَ صَيْدًا فَعَلَى أَبِيهِ» (۴) - نظریه دیگر، کفاره را واجب نمی‌دانند، نه بر کودک و نه بر ولی، زیرا خطاب الزام آور متوجه افراد بالغ است و کودک، مخاطب به چنین خطایی نیست.

(۵) ۳- نظریه سوم، این است که باید کفاره صید از مال کودک پرداخت شود، زیرا با فعل او واجب گردیده است، مانند این که اگر مال غیر را اتلاف نمود، ضامن است. (۶) البته بر این نظریه ایراد شده که کفاره از باب ضمان نیست، بلکه حکم تکلیفی است، بنابراین نمیتواند متوجه کودک باشد. (۷)

۱۷- شیوه انجام مناسک حج توسط کودک

به طور کلی هر اندازه از مناسک حج که کودک، خودش توانایی آن را دارد، انجام میدهد، هرچند که ولی در حین عمل، او را آموزش دهد یا به وی تلقین نماید و آن مقدار که توانایی ندارد، ولی کودک به نیابت از او انجام میدهد. (۸)

ص: ۱۸۸

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۲- (۲) جامع المدارک ۲: ۲۵۹؛ همچنین در کشف اللثام ۵: ۸۰-۸۱، این نظریه را یکی از احتمالات دانسته است.

۳- (۳) الخلاف ۲: ۳۶۳، مسأله ۱۹۸؛ المعتمر ۲: ۷۴۸؛ مسالک الافهام ۲: ۱۲۷؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۵۲ و ۵۴.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۵- (۵) السرائر ۱: ۶۳۷.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۷: ۳۲-۳۳.

۷- (۷) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۶: ۲۹.

۸- (۸) المبسوط ۱: ۳۲۹؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۴؛ جواهر الکلام ۱۸: ۲۵۵؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۱.

در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: کودکانی که در سفر حج با شماسه را به حجفه یا بطن مز (۱) برده و آن گونه که دیگر افراد مُحرم مناسک حج را انجام میدهند به آنان آموزش دهید، تا انجام دهند و به نیابت از آنها، طواف به جا آورید و رمی نمایید. (۲)

در روایت دیگری از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرموده است: از طرف مریض رمی کنید و سنگ ریزه به دست کودک دهید تا خود رمی نماید. «الْمَرِيضُ يُرْمِي عَنْهُ وَالصَّبِيُّ يُعْطَى الْحَصَى فَيُرْمِي» (۳) و روایات دیگر. (۴)

باید یادآور شد کسی که کودک را طواف میدهد (ولی وی باشد یا غیر او) میتواند از طرف خود نیز نیت کند و طواف برای هر دو واقع میشود. (۵) در روایت صحیح، از امام صادق علیه السلام در مورد زنی که همزمان با طواف خود، کودک خویش را نیز طواف میدهد و به نیابت از وی سعی مینماید، سؤال شد، آن طواف انجام شده از هر دو نفر (کودک و مادرش) کفایت میکند؟ فرمود: آری. «هَلْ يُجْزِي ذَلِكَ عَنْهَا وَعَنِ الصَّبِيِّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ» (۶)

۱۸- شرایط طواف نسبت به کودک

در این باره بین فقها اختلافی دیده نشده که بیش تر شرایطی که در صحت طواف معتبر است، مثل نیت (۷) هفت دور بودن طواف، ابتدا نمودن از حجر الاسود، ختم به آن، در حال طواف، خانه خدا طرف چپ طواف کننده قرار داشتن، ستر عورتین و...، مشترک بین مکلف و غیر مکلف است و کودک باید آنها را رعایت نماید و اگر توانایی ندارد، ولی وی باید به نیابت از او، آنها را انجام دهد.

ص: ۱۸۹

۱- (۱) نام دو مکان است.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۷، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۳.

۳- (۳) همان ۱۴: ۷۷، باب ۱۷ من ابواب رمی جمره العقبه، ح ۱۲.

۴- (۴) همان: ۷۵، ح ۱ و ۳؛ ۱۱: ۲۸۶ الی ۲۸۹، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۱ و ۵ و ۷.

۵- (۵) المسبوط ۱: ۳۲۹؛ تذکره الفقهاء ۷: ۳۱؛ مسأله ۱۸؛ کشف اللثام ۵: ۷۹؛ جواهر الکلام ۱۸: ۲۸۸.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۱۳: ۳۹۵، باب ۵۰ من ابواب الطواف، ح ۳.

۷- (۷) در مورد طفل غیر ممیز، ولی از طرف او نیت مینماید.

البته در بین شرایط، دو شرط مورد بحث قرار گرفته است:

- ۱- طهارت به این معنی که باید بدن و لباس طواف کننده پاک و با وضو باشد.
- ۲- ختنه نسبت به مرد، که در ادامه به بیان و بررسی دیدگاه های مطرح شده میپردازیم:

الف: طهارت

کودک متمیزی که توانایی تحصیل طهارت را دارد، مانند بالغ است و باید در حین طواف دارای طهارت باشد، زیرا عموم و اطلاقات (۱) ادله لزوم طهارت در حین طواف، ممیز را شامل میشود و فرق او با افراد بالغ در این است که حج و طواف در حق وی مستحب است.

اما کودک غیر متمیز، اگر در سنی است که توانایی تحصیل طهارت را دارد، هر چند که ولی او را تعلیم دهد، در حق وی نیز شرط است و باید با طهارت طواف کند، ولی اگر توان تحصیل آن را ندارد، مانند طفل شیرخوار یا نزدیک به شیرخوارگی، در این باره چند نظر مطرح گردیده است:

۱- لازم است ولی، خود با وضو باشد و برای طفل نیز وضو بگیرد (۲) و سپس او را طواف دهد، بعضی از فقها این نظریه را موافق احتیاط دانسته اند. (۴)

۲- اگر ولی که طفل را طواف میدهد با طهارت باشد، کافی است (۵) و نیاز به طهارت کودک نیست.

۳- نظریه سوم معتقد است، وضوی کودک به تنهایی کافی است، هر چند صورت وضو باشد؛ (۶) زیرا طفل شیرخوار نمیتواند یت وضو کند تا وضوی حقیقی داشته باشد.

۴- برخی معتقدند در چنین موردی نیز طهارت هیچ کدام از ولی و طفل شرط نیست. (۷)

ص: ۱۹۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۷۵:۱۳، باب ۳۸ من ابواب الطواف، ح ۱، ۳-۴-۵.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۴۷:۴؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۴:۲۶؛ تحریر الوسيله ۳۴۰:۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۴۸:۱.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۳۰:۷؛ غایه المرام ۳۸۳:۱؛ جواهر الکلام ۴۳:۱۸.

۴- (۴) تحریر الوسيله ۳۴۰:۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۴۸:۱.

۵- (۵) الدروس الشرعیة ۳۰۷:۱؛ مدارک الاحکام ۲۵:۷.

۶- (۶) مسالک الافهام ۱۲۶:۲؛ مستمسک العروه الوثقی ۲۲:۱۰؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۴۷:۴.

۷- (۷) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۴:۲۶-۲۵.

برای هر کدام از نظریات یاد شده ادله ای بیان گردیده است (۱) که ذکر آنها موجب طولانی شدن بحث است و ظاهراً نظریه سوم قویتر میباشد، البته نظر اول هم مقتضای احتیاط است.

ب: ختنه

آیا ختنه بودن پسر بچه در حین طواف شرط است؟ در این باره بحث و گفتگو است:

۱ - بعضی از فقها بر این باورند که رعایت این شرط در طواف کودک لازم نیست، بنابراین اگر کودکی که ختنه نشده، طواف کند صحیح است. (۲)

۲ - نظریه ای دیگر که قویتر به نظر میرسد، رعایت این شرط را به نحو مطلق لازم دانسته است، (۳) اعم از این که پسر بچه ممیز باشد یا غیر ممیز، برخی از بزرگان فقهای معاصر، این نظریه را پذیرفته اند، (۴) زیرا اطلاق روایاتی که رعایت این شرط را لازم میدانند، کودک را شامل میشود.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد مردی مسلمان شده و قصد دارد حج به جا آورد و هم اکنون موسم حج رسیده است، آیا قبل از ختنه شدن، حج انجام دهد یا لازم است ختنه شود و سپس حج به جا آورد؟ فرمود: حج انجام ندهد، مگر بعد از ختنه شدن. «لَا يُحُجُّ حَتَّى يَخْتِنَ» (۵) و روایات دیگر. (۶)

مستفاد از سیاق این اخبار به قرینه این که زن را استثنا نموده، لزوم این شرط نسبت به هر کسی است که رعایت آن نسبت به او متصور است، مرد باشد یا کودک ممیز و یا غیر ممیز. (۷)

۳ - برخی از بزرگان فقهای معاصر، بین پسر بچه ممیز و غیر ممیز تفصیل قائل شده و رعایت این شرط در مورد کودک ممیزی که خودش طواف را انجام میدهد، لازم دانسته اند. (۸)

ص: ۱۹۱

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۳۴۵:۵ به بعد.

۲- (۲) السرائر ۱: ۵۷۴؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۲۵؛ الدرر الشریعه ۱: ۳۹۳؛ مسالک الافهام ۲: ۳۲۹؛ ریاض المسائل ۷: ۸.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۱: ۲۶۶؛ جامع المقاصد ۳: ۱۸۹؛ مدارک الاحکام ۸: ۱۱۸؛ جواهر الکلام ۲۰: ۳۰۱.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۱: ۳۹۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۳: ۲۷۰، باب ۳۳ من ابواب مقدمات الطواف، ح ۲.

۶- (۶) همان: ح ۳-۴.

۷- (۷) مهذب الاحکام ۱۴: ۵۰.

۸- (۸) موسوعه الامام خویی، کتاب الحج ۲۹: ۳۶.

به اتفاق فقها، اگر کودک ممیز که توانایی نماز خواندن را دارد، طواف نماید، باید نماز طواف را خود به جا آورد و اما غیر ممیز، ولی وی به نیابت از او به جا می‌آورد. (۱)

در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر کودکی که حج انجام می‌دهد، لَبَّيْكَ گفتن را نیکو نینماید، ولی وی به نیابت از او می‌گوید و او را طواف می‌دهد و به نیابت از وی نماز طواف را می‌خواند، «وَيُطَافُ بِهِ وَيُصَلَّى عَنْهُ». (۲)

۲۰- قربانی در حج کودک

در مورد قربانی این پرسش مطرح است که آیا قربانی حج کودک، بر عهده ولی است یا از مال کودک پرداخت می‌شود؟ و آیا بین کودک ممیز و غیر ممیز در این مسأله فرق است؟ در ذیل به توضیح در این باره می‌پردازیم:

الف: در حج کودک غیر ممیز

به اتفاق فقها، قربانی در حج کودک غیر ممیز، بر ولی است (۳). همچنین بر او واجب است، هرگاه قربانی موجود نبود، بدل از قربانی به نیابت از کودک روزه بگیرد (۴) و ادله آن عبارت است از:

۱- ولی سبب حج کودک است، بنابراین باید هزینه قربانی را بپردازد. (۵)

۲- به مقتضای اصل، ولی، ولایت بر اموال کودک برای پرداخت هزینه قربانی حج او را ندارد.

۳- در روایت صحیح، زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل نموده که فرموده است: از طرف کودکان در حج قربانی می‌شود و اگر یافت نشد بزرگترها به نیابت از آنها روزه می‌گیرند.

ص: ۱۹۲

۱- (۱) غایه المرام ۱: ۳۸۳؛ جواهر الکلام ۱۸: ۴۴؛ تحریر الوسيله ۱: ۳۴۰؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۲؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۴۸.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۸؛ باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.

۳- (۳) النهایه: ۲۱۶؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۴۷؛ مسالک الافهام ۲: ۲۴۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۴۹؛ تحریر الوسيله ۱: ۳۴۱.

۴- (۴) همان منابع.

۵- (۵) جامع المقاصد ۳: ۱۲۰.

«قَالَ: يُذْبِحُ عَنِ الصَّغَارِ وَيَصُومُ الْكِبَارَ» (۱) این روایت دلیل است بر این که هر کس کودک را به حج ببرد، و به تعبیری دیگر، سبب حج او گردد، باید از طرف او قربانی نماید، ولی او باشد یا نباشد. (۲)

در روایت صحیح دیگری، امام صادق علیه السلام میفرماید: کودکان را طواف دهید و از طرف آنها رمی نمایید و اگر قربانی یافت نشد، ولی کودک به نیابت از او روزه بگیرد. «وَمَنْ لَا يَجِدُ الْهَدْيَ مِنْهُمْ فَلْيَصُمْ عَنْهُ وَرِيئَهُ» (۳) و روایات دیگر. (۴)

ب: در حج کودک ممیز

در مورد هزینه قربانی در حج کودک ممیز، دو نظریه مطرح است:

۱- از مال کودک پرداخت میشود (۵) و اگر قربانی یافت نشد، ولی به وی امر مینماید تا بدل از قربانی، روزه بگیرد. (۶)

۲- نظریه دیگری که قویتر به نظر میرسد، معتقد است در این مسأله بین کودک ممیز و غیر ممیز فرقی نیست و قربانی و بدل آن (روزه)، بر ولی است. (۷) روایاتی که در ذیل عنوان قبل ذکر شد و برخی دیگر از روایات، (۸) بر این مسأله نیز دلالت دارد.

۲۱- طواف نساء در حج کودک

به اتفاق فقهای امامیه بر هر حاجی، مرد باشد یا زن، مکلف یا غیر مکلف، حتی اگر کودک غیر ممیز باشد، واجب است بعد از اعمال روز عید قربان در منی و اعمال حج در مکه، یک طواف با نام «طواف نساء» به جا آورد. (۹)

ص: ۱۹۳

- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۸۸:۱۱، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۵.
- ۲- (۲) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۶:۲۷.
- ۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۸۷:۱۱، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۳.
- ۴- (۴) همان ۸۷:۱۴، باب ۳ من ابواب الذبیح، ح ۳ و ۵.
- ۵- (۵) مدارک الاحکام ۲۸۷:۷؛ مصباح الهدی الی شرح العروه الوثقی ۲۶۱:۱۱-۲۱۷.
- ۶- (۶) النهایه: ۲۱۶؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲؛ جامع المقاصد ۳: ۱۲۲.
- ۷- (۷) المعتمر ۷۴۸-۷۴۹؛ مسالک الافهام ۲: ۲۴۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء ۴: ۳۴۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۲۵.
- ۸- (۸) وسائل الشیعه ۸۶-۸۷، باب ۳ من ابواب الذبیح، ح ۱-۲-۳-۴-۵.
- ۹- (۹) المسووط ۱: ۳۶۰؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۷۱؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۲۹؛ مسالک الافهام ۲: ۳۵۵؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۵: ۳۷۶ و ۳۷۸.

امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «طواف نساء اختصاص به مردان ندارد، بلکه عمومیت این حکم زنان و ختنی و... را شامل میشود، حتی اگر ولی کودک غیر ممیز را مُحرم نماید، واجب است احتیاطاً به عنوان طواف نساء نیز او را طواف دهد تا زن بر او حلال شود»^(۱).

دلیل این حکم علاوه بر اجماع^(۲) که بعضی ادعا نموده اند، عموم و اطلاق بعضی از اخبار است. امام صادق علیه السلام میفرماید: آن چه دیگر افراد مُحرم باید انجام دهند در مورد کودکان نیز رعایت کنید. «وَيُضَعُّ بِهِمْ مَا يُضَعُّ بِالْمُحْرِمِ»^(۳) از این روایت معلوم میشود در مسائل احرام و احکام مترتب بر آن، از جمله طواف نساء بین کودک و غیر کودک، تفاوتی نیست.

امام علیه السلام در روایت دیگری فرموده است: آنگاه که مرد حاجی در روز عید، قربانی کرد و حلق نمود، همه محرمات احرام بر او حلال میشود، مگر زن و عطر و آنگاه که طواف حج به جا آورد و سعی بین صفا و مروه نمود، استنشام عطر نیز بر او حلال میشود و آنگاه که طواف نساء انجام داد، تمام محرمات احرام حلال میشود، مگر صید و...^(۴).

این روایت در مورد مکلف وارد شده، ولی به مقتضای روایت اول حکم آن مشترک بین بالغ و کودک است.

۲۲- حکم ترک طواف نساء نسبت به کودک

به اعتقاد فقهای امامیه، اگر مرد در حج طواف نساء را ترک نماید، استمتاع و همبستر شدن با زن بر او حرام میشود، و اگر زن است، مرد بر او حرام میشود و بر آنها واجب است آن را قضا نمایند.

حال آیا این حکم اختصاص به افراد بالغ دارد یا کودک را نیز شامل میشود؟ در این خصوص چند نظریه مطرح است:

ص: ۱۹۴

۱- (۱) تحریر الوسیله ۱: ۴۱۶، مسأله ۷.

۲- (۲) تذکره الفقهاء ۸: ۳۵۳، مسأله ۶۷۳؛ منتهی المطلب ۱۱: ۳۶۴.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۱: ۲۸۷، باب ۱۷ من ابواب اقسام الحج، ح ۳.

۴- (۴) همان ۱۴: ۲۳۲، باب ۱۳ من ابواب الحلق و التقصیر، ح ۱.

۱- برخی از فقها بر این باورند که، این حکم بر احرام کودک خواه ممیز باشد و خواه غیر ممیز، مرتب می‌گردد. (۱) زیرا احکام وضعی اختصاص به افراد بالغ ندارد و کودک را نیز شامل می‌شود. (۲)

۲- آیت الله خویی از بزرگان فقهای معاصر معتقد است این حکم (حرمت زن بر مرد و مرد بر زن) بر احرام کودک مرتب نمی‌گردد. (۳)

۳- نظریه سوم در بردارنده تفصیل است، به این که این حکم بر احرام کودک ممیز بار میشود ولی بر احرام کودک غیر ممیز مرتب نمی‌گردد. (۴)

۴- نظریه چهارم معتقد است که حکم این مسأله نسبت به قبل از بلوغ و بعد از بلوغ متفاوت است. به عبارت دیگر، چون احکام الزام آور متوجه کودک نیست، بنابراین اگر طواف نساء را ترک نمود بعد از بلوغ، زن بر او حرام می‌گردد. (۵)

۲۳- حکم بطلان حج نسبت به کودک

بر اساس دیدگاه مشهور در میان فقها، فرد بالغی که برای انجام حج محرم شده، اگر قبل از مشعر از روی اختیار آمیزش نماید، حجش باطل و فاسد می‌گردد و باید آن را تمام نماید و یک شتر کفاره دهد و در سال آینده قضا نماید، اعم از این که آمیزش با زن خودش باشد یا با زن اجنبیه، و به عقیده برخی از فقها اگر در عمره (مفرد یا تمتع) قبل از سعی، آمیزش صورت پذیرد، این حکم بر آن بار می‌گردد، و اگر زن در مقابل شوهر تمکین نموده و او را اطاعت نماید، محکوم به حکم مذکور می‌گردد، یعنی حجش فاسد میشود و باید آن را تمام و کفاره نیز بدهد و در سال بعد قضا نماید. (۶)

ص: ۱۹۵

۱- (۱) ر. ک: الدروس الشرعیة ۱: ۴۰۴ و ۴۵۸؛ تذکره الفقهاء ۸: ۳۵۳-۳۵۴؛ مسالک الافهام ۲: ۳۵۵؛ تحریر الوسیله ۱: ۴۱۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۵: ۳۷۹.

۲- (۲) کشف اللثام ۶: ۲۲۸؛ جامع المقاصد ۳: ۲۵۹.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۹: ۳۶۱-۳۶۲.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۱: ۴۴۵؛ جواهر الکلام ۲۰: ۲۷۸.

۵- (۵) ر. ک: جامع المقاصد ۳: ۲۶۰؛ مسالک الافهام ۲: ۳۵۵؛ کشف اللثام ۶: ۲۹۵-۲۹۶؛ مدارک الاحکام ۸: ۲۰۰؛ مهذب الاحکام ۱۴: ۲۸.

۶- (۶) ر. ک: تذکره الفقهاء ۸: ۳۶؛ غایه المراد ۱: ۴۱۲؛ مجمع الفائده والبرهان ۷: ۳؛ مسالک الافهام ۲: ۴۷۵ و ۴۷۸؛ مستند الشیعه ۱۳: ۲۲۹.

حال آیا کودک هم مشمول این حکم قرار میگیرد؟ چرا که شرط تحقق جماع، انزال منی نیست، بلکه با صرف دخول صورت میپذیرد و در مورد کودک ممیز این عمل امکان پذیر است، یا این که حکم مذکور اختصاص به افراد بالغ دارد؟ در این باره بحث و گفتگو است و چند نظر مطرح گردیده است:

الف: برخی آن را مختص به افراد بالغ دانسته اند. (۱)

ب: برخی دیگر معتقدند که کودک مشمول این حکم قرار میگیرد، (۲) زیرا عموم و اطلاق ادله (۳)، وی را شامل میگردد.

ج: برخی دیگر بر این باورند که با آمیزش در فرض مزبور حج کودک باطل میشود و کفاره به عهده او میآید، ولی قضاء حج بر او واجب نمیشود. (۴)

۲۴- هزینه قضای حج کودک و زمان آن

در فرض یاد شده، طبق این نظریه که قضای حج بر کودک واجب است، برخی از فقها فرموده اند: «هزینه آن را باید ولی پرداخت نماید». (۵) برخی دیگر معتقدند در صورتی که کودک صاحب مال باشد، از اموال خودش پرداخت میشود. (۶)

هم چنین در فرض مزبور باید بعد از بلوغ آن را قضا نماید، (۷) زیرا خطاب وجوب قضا، متوجه مکلف است و قبل از بلوغ متوجه کودک نمیگردد. (۸)

به هر صورت، حجتی که قضا شده از حج واجب (حجه الاسلام) کفایت نمیکند (۹) و در صورتی که کودک بعد از بلوغ، شرایط وجوب حج را برخوردار گردد، باید علاوه بر

ص: ۱۹۶

۱- (۱) المبسوط ۱: ۳۲۹؛ السرائر ۱: ۶۳۷؛ مختلف الشیعه ۴: ۳۴۵.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲؛ جامع المقاصد ۳: ۱۲۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۳: ۱۱۰-۱۱۱، باب ۳ من ابواب کفارات الاستمتاع، ح ۱-۲-۳.

۴- (۴) الخلاف ۲: ۳۶۱-۳۶۲؛ جواهر الکلام الفقه: ۴۴-۴۵.

۵- (۵) الدروس الشرعیة ۱: ۳۰۷.

۶- (۶) قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲.

۷- (۷) تذکره الفقهاء ۷: ۳۵؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۰۲؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۸۰؛ جامع المقاصد ۳: ۱۲۱.

۸- (۸) جواهر الکلام ۱۹: ۲۰۰.

۹- (۹) الخلاف ۲: ۳۶۲؛ تحریر الاحکام الشرعیة ۱: ۵۴۳؛ الدروس الشرعیة ۱: ۳۰۷؛ غایه المرام ۱: ۳۸۴.

قضای حج فاسد شده، حج واجب خویش را نیز به جا آورد، زیرا وجوب قضا بر طبق نظریه ای که آن را واجب میدانند، و وجوب حجه الاسلام، دو عنوان مستقل میباشند و در یکدیگر تداخل نمی نمایند، چرا که اصل در عناوین، عدم تداخل است (۱) و ابتدا باید حج واجب را به جا آورد، سپس حج فاسد شده را قضا نماید، (۲) زیرا وجوب حج واجب بالاصاله و فوری است. (۳)

۲۵- بلوغ کودک در اثنای مناسک حج

به اجماع فقها، (۴) حج کودک از حج واجب کفایت نمیکند، حال اگر در اثنای مناسک حج بالغ شود، آیا از حجه الاسلام کفایت میکند یا خیر؟ در این مسأله چند فرض متصور است.

فرض اول: قبل از مشعر

اگر کودک قبل از وقوف به مشعر بالغ گردد، طبق نظریه مشهور فقها از حج واجب وی کفایت میکند؛ (۵) دلیل این نظریه علاوه بر اجماع، (۶) روایات مختلفی (۷) است. از جمله روایاتی که دلالت دارد هر کس وقوف مشعر الحرام را در روز عید قربان قبل از ظهر درک نماید، در حقیقت حج را درک نموده است. امام صادق علیه السلام در این باره میفرماید: «مُنَادِرَكَ الْمَشْعَرِ يَوْمَ النَّحْرِ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ اَذْرَكَ الْحَجَّ...» (۸) اطلاق این روایت و روایات دیگری

(۹) که به همین مضمون وارد شده، کودکی که تازه به سن بلوغ رسیده را نیز شامل میگردد.

ص: ۱۹۷

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۴۲۸.

۲- (۲) الخلاف ۲: ۳۶۲؛ تذکره الفقهاء ۷: ۳۵؛ جواهر الکلام ۱۹: ۲۰۱.

۳- (۳) جامع المقاصد ۳: ۱۲۱؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۴۲۹.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۷: ۳۶؛ مستند الشیعه ۱۱: ۲۰؛ شرائع الاسلام ۱: ۲۲۴؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۰.

۵- (۵) الدروس الشرعیة ۱: ۳۰۸؛ مسالک الافهام ۲: ۱۲۳؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۱؛ مسأله ۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۶۶.

۶- (۶) الخلاف ۲: ۳۷۹-۳۸۰؛ تذکره الفقهاء ۷: ۳۸؛ ریاض المسائل ۶: ۲۲.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۱۱: ۵۲؛ باب ۱۷ من ابواب وجوب الحج وشرایطه، ح ۱-۲؛ و ۳۲۹-۳۳۰، باب ۱۴ من ابواب المواقیت، ح ۵ و ۸.

۸- (۸) همان ۱۴: ۴۰؛ باب ۲۳ من ابواب الوقوف بالمشعر، ح ۸.

۹- (۹) همان: ۴۰؛ باب ۲۳ من ابواب الوقوف بالمعشر، ح ۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳.

لیکن در مقابل این دیدگاه، برخی معتقدند در فرض مزبور حج کودک کی که به حد بلوغ رسیده از حج واجب کفایت نمیکند (۱) و اطلاق روایاتی که ذکر شد، او را شامل نمیگردد. (۲)

احکام مترتب بر فرض اول

بر طبق دیدگاهی که حج را در فرض مزبور، از حج واجب کافی میدانند، احکامی بر آن مترتب میگردد که در ادامه به طور خلاصه بدان اشاره میشود:

الف: وجوب تجدید نیت، (۳) به این معنی که واجب است بعد از بلوغ، قصد کند که برای حج واجب مُحرم میباشد. (۴)

ب: وجود استطاعت از حین احرام. به هر روی، این پرسش مطرح است که آیا در فرض مزبور لازم است، کودک در وقت شروع به احرام، شرایط دیگری که برای وجوب حج لازم است را دارا باشد (استطاعت)؟ یا اگر بعد از بلوغ مستطیع شود، کافی است و یا این که در هیچ کدام از این دو مرحله، لازم نیست مستطیع باشد؟ در این باره چند دیدگاه مطرح گردیده است:

۱ - برخی استطاعت را لازم ندانسته اند، (۵) زیرا ادله وجوب حج در فرض مزبور، مطلق است (۶) و ادله ای که به طور عام، استطاعت را در حج شرط میدانند، از این فرض منصرف است. (۷)

۲ - برخی دیگر معتقدند که لازم است از شهر خود مستطیع بوده و همواره آن را داشته باشد (۸) و دلیل آن را اطلاق آیه مبارکه و روایات (۹) ذکر نموده اند.

ص: ۱۹۸

۱- (۱) الجامع للشرائع: ۱۷۳؛ الحدائق الناضره ۶۱:۱۴.

۲- (۲) مستند الشیعه ۲۱:۱۱-۲۲.

۳- (۳) الخلاف ۲:۳۷۹، مسأله ۲۲۷؛ المعتمر ۲:۷۴۹؛ الدروس الشرعیة ۱:۳۰۶.

۴- (۴) کشف النام ۵:۷۴.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۷:۴۰-۴۱؛ ذخیره المعاد (طبع قدیم): ۵۵۸؛ جواهر الکلام ۱۸:۳۵-۳۶؛ الحدائق الناضره ۶۲:۱۴.

۶- (۶) مدارک الاحکام ۷:۲۳.

۷- (۷) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴:۳۵۴.

۸- (۸) مسالک الافهام ۲:۱۲۵؛ الروضه البهیة ۲:۱۶۵.

۹- (۹) سوره آل عمران ۳:۹۷؛ وسائل الشیعه ۱۱:۳۴ الی ۳۶، باب ۸ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۴-۵ و ۷ و ۱۲.

۳- دیدگاه سوم، وجود استطاعت را از میقات و مکانی که کودک از آنجا مُحرم میشود، لازم میدانند. (۱)

۴- دیدگاه چهارم، استطاعت را از زمانی که کودک به حدّ بلوغ میرسد، لازم میدانند. (۲)

باید دانست که دیدگاه اخیر قویتر میباشد؛ زیرا استطاعت در حین وجوب حج لازم است، نه قبل از آن؛ چرا که قبل از بلوغ، حج بر کودک واجب نیست. (۳)

در آخر تذکر این نکته لازم است که در فرض مزبور، درک وقوف اختیاری مشعر (۴)، لازم (۵) است و درک وقوف اضطراری آن کافی نیست و در این صورت حج واجب محسوب نمیگردد. (۶)

فرض دوم: بعد از مشعر

به اتفاق فقها اگر کودک بعد از وقوف به مشعر الحرام بالغ شود، حجی که انجام میدهد از حج واجب کفایت نمیکند. (۷)، بلکه به عنوان حج مستحب واقع میشود و دلیل آن، علاوه بر اجماع (۸) واصل (یعنی اصل عدم کفایت حج مستحب، از حج واجب است) بعضی از روایات (۹) است.

فرض سوم: قبل از مُحرم شدن

در این باره اختلافی دیده نشده که اگر کودک قبل از احرام در میقات بالغ شود و دیگر شرایط استطاعت را دارا باشد، حج بر او واجب میشود و باید آن را به عنوان حجه

ص: ۱۹۹

۱- (۱) مصباح الهدی الی شرح العروه الوثقی ۱۱: ۲۶۶ و ۲۷۳؛ مهذب الاحکام ۱۲: ۳۶؛ سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۱: ۷۱.

۲- (۲) مدارک الاحکام ۷: ۲۳؛ مجمع الفائده و البرهان ۶: ۶۳؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۲۶: ۴۱.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۶۹.

۴- (۴) وقت وقوف اختیاری از اول صبح (شفق) روز دهم ذی الحجه (عید قربان) تا اول آفتاب همان روز میباشد و وقت وقوف اضطراری از اول آفتاب همان روز تا ظهر است.

۵- (۵) جواهر الکلام ۱۸: ۳۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۵۲-۵۳.

۶- (۶) جواهر الکلام ۱۸: ۳۶-۳۷؛ کشف اللثام ۵: ۷۴؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۳۵۴.

۷- (۷) تذکره الفقهاء ۷: ۳۷؛ مدارک الاحکام ۷: ۲۲؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۱: ۵۴۳.

۸- (۸) همان منابع.

۹- (۹) وسائل الشیعه ۱۱: ۵۳، باب ۱۷ من ابواب وجوب الحج و شرایطه، ح ۴.

الاسلام انجام دهد،^(۱) زیرا ادله وجوب حج، این فرض را شامل میشود و تمام مناسک حج، در زمان بلوغ کودک انجام میگردد.

۲۶- بررسی دو فرع پیرامون حج کودک

فرع اول: اگر کودک به اعتقاد این که غیر بالغ است، به قصد استحباب، حج را به جا آورد و بعد از انجام آن معلوم شود در آن زمان بالغ بوده، با فرض این که دیگر شرایط را واجد بوده، آیا از حج واجب وی کفایت میکند؟ در این باره دو نظر مطرح است.

توضیح این که اگر ما حج واجب را با ویژگیها و آثار خاصی که دارد، در ذات و حقیقت، متعدّد و متغایر از حج مستحب بدانیم، مانند نماز صبح و نافله صبح که دو حقیقت متغایر میباشند و قصد وجوب و استحباب را نیز در انجام عبادات لازم بدانیم، در این صورت حج انجام شده نمیتواند به جای واجب قرار گیرد، هم چنان که بعضی از بزرگان فقهای معاصر این گونه نظر داده اند.^(۲)

امام خمینی قدس سره در این باره میگوید: «در فرض مزبور حج انجام شده بنا بر اقوی از حج واجب کفایت نمیکند، مگر این که امکان اشتباه در تطبیق وجود داشته باشد».^(۳)

آیت الله فاضل لنکرانی در توضیح این جمله مینویسد: بنا بر اقوی، حقیقت حج واجب و مستحب با یکدیگر مغایرت دارند، بنابراین در فرض مزبور باید حکم شود «که حج انجام شده از حج واجب کفایت نمیکند، مگر در صورتی که اشتباه در تطبیق امکان داشته باشد»^(۴) یعنی قصد کند آن چه بر عهده اوست به طور مطلق انجام شود، لیکن به جای واجب، مستحب به نظر آورد».

ص: ۲۰۰

۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۵۲:۴، مستمسک العروه الوثقی ۳۲:۱۰؛ تحریر الوسیله ۳۴۱:۱، مسأله ۷؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۷۱:۱؛ مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی ۲۷۶:۱۱.

۲- (۲) آیت الله بروجردی و آیت الله گلپایگانی، العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۳۵۲:۴؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۳۶:۲۶-۳۷.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۳۴۱:۱، مسأله ۸.

۴- (۴) تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۷۵:۱-۷۶.

اما آن دسته از فقها که قائل به عدم تعدد و تغایر حج واجب و مستحب میباشند، حج انجام شده را از حج واجب کافی میدانند.^(۱)

فرع دوم: اگر کودک با وجود دیگر شرایط استطاعت و با اعتقاد این که بالغ است، حج به جا آورد، سپس معلوم شود بالغ نبوده، از حج واجب کفایت نمیکند.^(۲) و در آینده اگر شرایط استطاعت را واجد گردد، باید حج به جا آورد، زیرا حجی که انجام شده به دلیل عدم بلوغ، شرایط حج واجب را نداشته است.

به عبارت دیگر، به مقتضای ادله،^(۳) شرط بلوغ در وجوب حج شرط واقعی است و علم و جهل کسی که حج به جا میآورد در این باره دخالتی ندارد، بدین سان اطلاق روایات نیز این نظریه را تأیید مینماید.

امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر کودک ده بار حج انجام دهد، سپس بالغ شود، حج واجب، با وجود شرایط استطاعت، بر عهده اوست. «لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ اخْتَلَمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ»^(۴) به هر صورت، ظاهراً در فرض مزبور، حج واقع شده، مستحب است، زیرا حجی که کودک ممیز میتواند انجام دهد، حج مستحبی است، خواه عنوان استحباب را قصد کرده باشد یا خیر. حتی اگر قصد وجوب هم داشته باشد، مستحب واقع میشود، زیرا قصد وجوب عمل انجام شده را از حقیقت و ذات خود و آن چه هست، خارج نمیسازد.

۲۷- نیابت کودک در حج

به اجماع قطعی فقها، نیابت کودک غیر ممیز در حج، صحیح نیست،^(۵) زیرا او قادر به قصد عبادت نیست. افزون بر این، شرط است که نایب از جهت عقل کامل باشد و کودک غیر ممیز این چنین نیست.

ص: ۲۰۱

۱- (۱) سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۱: ۵۰؛ مهذب الاحکام ۱۲: ۳۶-۳۷؛ مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی ۱۱: ۲۷۷.

۲- (۲) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۴۱۸؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۰: ۱۷۴؛ تحریر الوسیله ۱: ۳۴۸-۳۴۹، مسأله ۴۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۱: ۲۵۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه: ۷: ۱۱، باب ۱۲ من ابواب وجوب الحج و شرایطه.

۴- (۴) همان: ۴۶، باب ۱۳، ح ۲.

۵- (۵) المعتمر ۲: ۷۶۶؛ تذکره الفقهاء ۷: ۱۱۰، مسأله ۹؛ الدروس الشرعیه ۱: ۳۲۰؛ مجمع الفائده والبرهان ۶: ۱۲۸؛ مستند الشیعه ۱۱: ۱۰۸.

اما کودک ممیز، بنابر این که عبادت وی مشروع و صحیح نباشد، نمیتواند نائب قرار گیرد، زیرا در این فرض، عبادت او، صورت عبادت را داراست و در حقیقت عبادت نیست تا از دیگری واقع شود، ولی بنابر این که عبادت وی را مشروع و صحیح بدانیم، چنان که نظر حق این است، آیا میتواند در حج، نائب قرار گیرد؟ در این باره چند دیدگاه مطرح است:

الف: مشهور این است که کودک مطلقاً نمیتواند در حج، نائب قرار گیرد، اعم از این که در حج واجب باشد یا حج مستحبی، از شخص مرده نیابت کند یا زنده، با اجازه ولی باشد یا بدون اجازه، اجرت بگیرد یا تبرعاً نائب شود.

بسیاری از فقیهان به این مسأله تصریح نموده اند،^(۱) زیرا نیابت بر خلاف اصل است و انجام آن توسط کودک مشکوک است و اصل عدم جواز آن است.^(۲)

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «معنای صحت نیابت این است که فعل صادر از نائب به جای منوب عنه واقع میشود و او را بریء الذمه مینمایند. این ویژگی نیاز به دلیل دارد و بدون دلیل، چنان که مفروض کلام در نیابت کودک چنین است، به مقتضای اصل، اشتغال ذمه شخصی که از او نیابت شده (منوب عنه) باقی است و فعل نائب، او را بریء الذمه نمیسازد.^(۳)

افزون بر این، ادله صحت نیابت، مانند فرموده امام صادق علیه السلام: مرد به نیابت از زن، حج به جا میآورد و زن به نیابت از مرد و زن به نیابت از زن. «قَالَ، يَخْرُجُ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَالْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةُ عَنِ الْمَرْأَةِ»^(۴)، و روایات دیگر^(۵) کودک را شامل نمیشود، زیرا لفظ «رجل» و «مرأه» در آنها ظهور در بالغ دارد یا منصرف از غیر بالغ است و دست کم مشکوک میباشد، بنابراین لازم است نائب بالغ باشد.

ص: ۲۰۲

۱- (۱) قواعد الاحکام ۱: ۴۱۰؛ مسالک الافهام ۲: ۱۶۴؛ کشف اللثام ۵: ۱۴۹؛ جواهر الکلام ۱۸: ۲۴۷؛ محقق داماد، کتاب الحج ۱: ۱۲۶.

۲- (۲) ریاض المسائل ۶: ۶۹.

۳- (۳) تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۲: ۱۶؛ موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۴-۵.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۱: ۱۷۷، باب ۸ من ابواب النیابه فی الحج، ح ۶.

۵- (۵) همان: ح ۸؛ تهذیب الاحکام ۵: ۱۴، ح ۳۸؛ و ۴۶۰، ح ۲۴۷؛ الکافی ۴: ۲۷۳، ح ۲.

ب: در مقابل دیدگاه اول، برخی معتقدند نیابت کودک در حج مطلقاً صحیح است.^(۱) به نظر این دسته از فقها، ادله نیابت مطلق است و شامل کودک می‌گردد.

البته این دیدگاه نمیتواند مورد قبول واقع شود، زیرا اصل در عناوین، موضوعیت است، یعنی عنوان «رجل» (مرد) که در ادله وارد شده در این حکم (جواز نیابت) مؤثر است و اگر نیابت مرد از زن و بالعکس، جایز است، به استناد دلیل خاص میباشد، بنابراین نیابت کودک صحیح نیست.

ج: دیدگاه سوم این است که نیابت کودک از کسی که فوت کرده (میت) جایز است، ولی از شخص زنده صحیح نیست، مستند این دیدگاه بعضی از روایات است، مانند آن که راوی میگوید از امام صادق علیه السلام سؤال نمودم: اجر و پاداش چه عملی بعد از مرگ شخص، به او میرسد؟ فرمود: اگر فرزند نیکوکار برای والدین خود طلب آموزش نماید و حج به جا آورد و صدقه دهد و به نیابت از آنها نماز بخواند. «وَالْوَلَدُ الطَّيِّبُ يَدْعُو لَوَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَيُحْجُّ وَيَصَدِّقُ... وَيُصَلِّي»^(۲). ولد در این روایت شامل کودک غیر بالغ نیز میباشد.^(۳) البته این روایت از جهت سند ضعیف است،^(۴) بنابراین نمیتواند مستند حکم قرار گیرد.

د: دیدگاه چهارم که قویتر از دیگر دیدگاه‌ها میباشد، قائل به تفصیل شده و معتقد است نیابت کودک در حج مستحبی جایز است و در غیر آن جایز نیست.^(۵)

مستند این دیدگاه، اطلاق ادله استحباب نیابت است. راوی میگوید: به امام صادق علیه السلام، عرض کردم، مادرم فوت کرده و از آن زمان هر موقع صدقه دادم به نیابت از ایشان پرداخت کردم، آیا به وی میرسد؟ فرمود: آری. گفتم: به نیابت از ایشان نماز

ص: ۲۰۳

۱- (۱) مدارک الاحکام ۱۱۲:۷؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۲۶:۶ و ۱۲۹؛ مفاتیح الشرائع ۳۰۲:۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۶:۱۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۴۴:۲، باب ۲۸ من ابواب الاحتضار، ح ۶.

۳- (۳) موسوعه الامام الخویی، کتاب الحج ۶:۲۷.

۴- (۴) همان: ۷.

۵- (۵) مدارک الاحکام ۱۱۲:۷-۱۱۳؛ مفاتیح الشرائع ۳۰۲:۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵۳۳:۴؛ مهذب الاحکام ۲۳۳:۱۲.

خواندم و به حج رفتم، آیا به ایشان میرسد؟ فرمود: آری. (۱) و روایات دیگری (۲) که با این مضمون وارد شده است.

آیت الله خوئی در این باره مینویسد: «اطلاق این روایات دلیل است که نیابت کودک از شخص زنده در مستحبات، جایز است» (۳).

۲۸- هدیه کردن پاداش حج توسط کودک

اختلافی در میان فقها دیده نشده است که اگر کودک حج به جا آورد، جایز است بعد از اتمام آن، ثواب آن را به دیگری هدیه کند، هم چنان که جایز است از ابتدا، حج را با این نیت که ثواب آن برای دیگری باشد، آغاز نماید.

برخی (۴) به این مسأله تصریح نموده و بعضی دیگر از اطلاق (۵) کلماتشان فهمیده میشود، ضمن این که این مسأله ربطی به جواز یا عدم جواز نیابت (۶) کودک در حج ندارد. و دلیل آن، اولاً این است که خداوند متعال ثواب عمل را از روی تفضّل حق هر عامل دانسته و او می تواند به هر کس بخواهد هدیه کند، ثانیاً موافق با قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و منافعهم و حقوقهم» میباشد، زیرا اهدای ثواب شامل محجوریت کودک نمی باشد و ثالثاً روایاتی است در حدّ استفاضه بلکه تواتر معنوی، از جمله این که:

ص: ۲۰۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۸: ۲۸۰، باب ۱۲ من ابواب قضاء الصلوات، ح ۱۷.

۲- (۲) همان: ح ۸-۹-۱۰ و ۱۲ و ۱۵.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی، کتاب الحج ۲۷: ۷.

۴- (۴) جواهر الکلام ۱۸: ۲۴۸.

۵- (۵) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴: ۵۹۷؛ تحریر الوسيله ۱: ۳۶۸، مسأله ۶؛ تفصیل الشریعه (کتاب الحج) ۲: ۲۱۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۱: ۱۳۱.

۶- (۶) بین نیابت در عمل و هدیه ثواب آن، فرق هایی است از جمله: الف - در نیابت تمام عمل برای منوب عنه است، ولی در هدیه ثواب عمل از نائب است و او را به غیر هدیه مینماید. ب - در هدیه ثواب کسی که ثواب به او هدیه شده، چنان چه بدهکاری داشته باشد بریء الذمه نمیگردد، به خلاف عمل نیابی که ذمه منوب عنه را بریء میسازد. ج - در نیابت، قصد لازم است و باید منوب عنه هر چند اجمالاً تعیین گردد، زیرا نیابت عنوان قصد است و بدون آن تحقق نمییابد، و اما اهدای ثواب نیاز به تعیین کسی که ثواب به او هدیه میشود، در حین عمل نیست. د - در هدیه ثواب نسبت به کودک، نیاز به اجازه ولی نیست، به خلاف نیابت که در بعضی صور نیاز به اجازه دارد. موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۵: ۴۸۸.

۱ - روای میگوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، پدر، مادر و برادرانم، حج انجام داده اند، ولی من اراده نموده ام آنها را در ثواب حج خود شریک سازم و دوست دارم چنین باشد که با من حج انجام داده اند؟ حضرت فرمود: آنها را در حج خود وارد ساز، خداوند حج را برای تو و آنها قرار میدهد، افزون بر این، به شما اجر صله رحم نیز خواهد داد. «فَقَالَ: اجْعَلْهُمْ مَعَكَ فَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ لَهُمْ حَجًّا وَلَكَ حَجًّا وَلَكَ أَجْرًا بِصَلَاتِكَ إِيَّاهُمْ» (۱). ۲ - روای میگوید: من در مدینه بعد از پایان حج به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و از ایشان سؤال نمودم: دوست دارم ثواب حجی که انجام دادم برای دخترم باشد؟ فرمود: از هم اکنون برای او قرار ده.

«قَالَ: فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهَا الْآنَ» (۲) و غیر از این دو روایت (۳) بیگمان اطلاق این روایات، کودک ممیز را شامل میگردد.

۲۹- نیابت از کودک در حج

بیترید نیابت از کودک غیر ممیز در هیچ عبادتی صحیح نیست، زیرا در نیابت، نائب عمل را به قصد منوب عنه انجام میدهد. روشن است این ویژگی در صورتی صحیح است که خطابات شرعی اعم از وجوبی یا استحبابی متوجه منوب عنه باشد و نائب عبادت را به نیابت از او انجام دهد، این در حالی است که کودک غیر ممیز چون هیچ نوع خطاب اعم از وجوبی یا استحبابی متوجه او نیست، نمیتواند عمل عبادی برای او قرار گیرد تا از او نیابت شود.

اما نیابت از کودک ممیز بر طبق نظر کسانی که عبادات وی را مشروع میدانند، صحیح است. هم چنان که بسیاری از بزرگان فقهای معاصر به آن تصریح نموده اند (۴) و ادله آن عبارت است از:

ص: ۲۰۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰۳:۱۱، باب ۲۸ من ابواب النیابه فی الحج، ح ۶.

۲- (۲) همان: ۲۰۴، باب ۲۹، ح ۱.

۳- (۳) همان: ۲۰۳-۲۰۳، باب ۲۸، ح ۲ و ۷.

۴- (۴) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵۳۷:۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۳:۱۱؛ موسوعه الامام الخویی کتاب الحج ۱۵:۲۷؛ مهذب الاحکام ۲۳۶:۱۲؛ سید محمود شاهرودی، کتاب الحج ۲: ۲۶.

الف: نیابت در حج، عملی است مشروع و نسبت به حج استحبابی به طور مطلق صحیح است، اعم از این که منوب عنه زنده باشد یا مرده، صغیر باشد یا کبیر، بعضی از فقها حتی در این باره ادعای اجماع نموده اند.^(۱)

ب: اطلاق روایاتی که در حدّ استفاضه میباشد و دلالت بر صحت نیابت دارد، و بعضی از آنها پیش تر ذکر شد، به عنوان نمونه: شیخ کلینی در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرموده است: اگر هزار نفر را در حج خود شریک کنی برای هر یک از آنها پاداش حج است، بدون این که از ثواب حج خودت کم شود. «قَالَ: لَوْ أَشْرَكَتْ أَلْفًا فِي حَجَّتِكَ لَكَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ حَجٌّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ حَجَّتِكَ شَيْءٌ»^(۲) و روایات دیگر.^(۳) بی تردید، اطلاق جواز شریک قرار دادن جماعتی در ثواب حج مستحبی، کودک ممیز را نیز شامل میگردد.

هم چنین اطلاق روایاتی که دلالت دارد کسی که فوت کرده هر عمل نیک که برای او انجام شود، از جمله حج مستحبی و عمره در عالم برزخ از آن بهره مند میگردد و چه بسا اگر ناراحتی داشته باشد رفع میشود^(۴)، کودک ممیز را شامل میشود.

ص: ۲۰۶

۱- (۱) الحدائق الناضرة ۱۴: ۲۸۹.

۲- (۲) من لایحضره الفقیه ۲: ۲۲۳، ح ۲۲۴۲؛ وسائل الشیعه ۱۱: ۲۰۴، باب ۲۸ من ابواب النیابه فی الحج، ح ۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۱: ۱۹۷، باب ۲۵ من ابواب النیابه فی الحج، ح ۵.

۴- (۴) همان ۸: ۲۸۰، باب ۱۲ من ابواب قضاء الصلاه، ح ۱۵.

۱- مفهوم جهاد و اهمیت آن

جهاد در لغت از ماده جهد (با فتح جیم) به معنی مشقّت و سختی و از ماده جهد (باضم جیم) به معنی به کار گرفتن توانایی است (۱) و در اصطلاح فقهی، عبارت است از بذل جان و مال برای جنگ با مشرکین و باغین، (۲) به شیوه خاص (۳) با اذن امام معصوم علیه السلام یا کسی که از جانب او مأذون و منصوب باشد.

شهید ثانی در این باره مینویسد: «مقصود از جهاد در اسلام بذل جان و مال است برای اعتلا و برتری کلمه اسلام و اقامه شعائر ایمانی». (۴)

جهاد در راه دین، واجبی از واجبات الهی و یکی از فروع دین میباشد و از اهمیت بالایی برخوردار است؛ پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله میفرماید: خیر و نیکی همگی در زیر سایه شمشیر مجاهدین جمع است، فقط شمشیر مجاهدین می تواند مردم را به اقامه عدل و صراط مستقیم وا دارد، آری شمشیر مجاهدین کلید بهشت است. (۵)

ص: ۲۰۷

۱- (۱) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۱: ۳۲۰؛ مصباح المنیر: ۱۱۲؛ القاموس المحیط ۱: ۳۹۶.

۲- (۲) باغین جمع باغی، به کسانی گفته میشود که بر حکومت اسلامی قیام کنند، جهاد با بغات عبارت است از جنگ داخلی با قیام کنندگان علیه امام حق یا نائب او.

۳- (۳) جامع المقاصد ۳: ۳۶۵؛ جواهر الکلام ۲۲: ۵-۶.

۴- (۴) مسالک الافهام ۳: ۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۹: ۱۵، باب ۱ من ابواب جهاد العدو و ما یناسبه، ح ۱.

هم چنین فرموده است: هیچ قطره ای در نزد خدا محبوب تر از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود نیست. «ما مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^(۱). جهاد بر مسلمانان مذکر، بالغ، عاقل، با وجود شرایطی که در فقه بیان شده، واجب کفایی است و به اجماع فقها،

(۲) بر کودک چه ممیز و چه غیر ممیز، واجب نیست، زیرا شرط وجوب آن بلوغ است.

۲- مشروعیت جهاد برای کودک

بحث مشروعیت جهاد برای کودک، در نوشتارهای فقیهان مطرح نشده است، ولی علاوه بر ادله ای که به صورت عام دلالت به مشروعیت عبادت کودک دارد و در این بخش میتواند اجمالاً مستند واقع شود، قرائن و شواهد متعددی در دست است که مجموع آن ها میتواند دلیل بر مشروعیت جهاد برای کودک، البته در موارد استثنایی و حساس و آن جا که نیاز به کمک آن ها باشد، قرار گیرد هر چند فرد فرد آنها این توانایی را نداشته باشد. این قرائن و شواهد عبارتند از:

الف: برخی از فقیهان به صراحت ذکر نموده اند که امام علیه السلام میتواند به کودکان ممیزمراهق (نزدیک به بلوغ) اذن دهد، تا در اموری که توانایی دارند به جهادگران علیه کفار و مشرکین کمک کنند.^(۳)

ظاهر این است که اذن به کودکان در فرض مزبور، دلیل بر مشروعیت جهاد در حق آنان میباشد.

ب: روایاتی از طریق اهل سنت وارد گردیده است که دلالت دارد بر این که کودکان با مجاهدین روانه جهاد میشوند، به عنوان نمونه: در جنگ احد یکی از زنان مسلمان، شمشیری به کودک خود داد تا به جنگ رود، در حالی که او توانایی حمل آن را نداشت، شمشیر را به بازوی وی بست و هر دو نفر نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، مادر به آن حضرت

ص: ۲۰۸

۱- (۱) همان: ح ۱۱.

۲- (۲) النهایه: ۲۸۹؛ السرائر ۲: ۳۰۲؛ جامع المقاصد ۳: ۳۶۵؛ منتهی المطلب ۱۴: ۲۱؛ جواهر الکلام ۲۲: ۹.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۱: ۴۸۷، جامع المقاصد ۳: ۳۸۹.

عرض کرد فرزندم را برای جنگیدن علیه دشمنان تو به میدان آورده ام، آن حضرت به کودک مأموریت داد در نقطه ای خاص بایستد، ناگهان جراحتی بر او وارد آمد و به زمین افتاد، بعد از آن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، حضرت فرمود: شاید ترسیده ای. عرضه داشت: خیر نترسیدم. (۱)

در روایت دیگری نقل شده است که در جنگ بدر پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله از ورود عمیر بن ابی وقاص به جنگ، به دلیل این که کودک بود جلوگیری کرد، او گریه کرد، بعد از آن به او اجازه داد. (۲) و روایات دیگری هم به همین مضمون وجود دارد. (۳)

ج: کودک اگر در جبهه جنگ حاضر شود، از غنایم سهم دارد و نیز از سلب بهره میبرد که در ادامه توضیح آن خواهد آمد.

د: اطلاق شهید بر کودک. توضیح این که بسیاری از فقها (۴) ذکر نموده اند، بلکه ادعای اجماع دارند. (۵) که اگر کودک در معرکه و میدان جهاد کشته شود، لازم نیست غسل داده شود و کفن گردد، بلکه با همان لباسی که در تن دارد، دفن میشود، زیرا به او شهید گفته میشود و اطلاق ادله ای که در این باره وارد شده، او را نیز شامل میگرداند. (۶)

مرحوم محقق حلی در این باره مینویسد: «کودک و مجنون اگر در معرکه جهاد کشته شوند، شهید محسوب میشوند و حکم بالغ عاقل را دارند». (۷)

هم چنین در تاریخ آمده است: «در واقعه کربلا تعدادی از کودکان مانند قاسم و عبدالله از فرزندان امام مجتبی علیه السلام همراه حضرت سید الشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند و

ص: ۲۰۹

۱- (۱) ابن ابی شیبیه، المصنف ۸: ۴۹۱، کتاب المغازی، باب ۲۶، ح ۴۱؛ کنز العمال ۱۰: ۴۳۸، ح ۳۰۰۶۲.

۲- (۲) کنز العمال ۱۰: ۴۱۱، ح ۲۹۹۹۰.

۳- (۳) صحیح البخاری ۵: ۱۲، باب ۹، ح ۳۹۸۲؛ ۳: ۲۷۲، باب ۱۴، ح ۲۸۰۹؛ و ۴: ۶۸، باب ۱۸، ح ۳۱۴۱؛ و ۵: ۱۴، باب ۱۰، ح ۳۹۸۸.

۴- (۴) الخلاف ۱: ۷۱۱، مسأله ۵۱۵؛ الميسوط ۱: ۱۸۱؛ قواعد الاحکام ۱: ۲۳۴؛ تذکره الفقهاء ۱: ۳۷۳؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۲: ۳۹.

۵- (۵) المعتمر ۱: ۳۱۲؛ کشف اللثام ۲: ۲۲۶.

۶- (۶) ذکری الشیعه ۱: ۳۲۲؛ مصباح الفقیه ۵: ۱۲۱.

۷- (۷) شرائع الاسلام ۱: ۴۴.

هرگز ذکر نشده که آنها غسل داده شدند، بلکه نقل شده است که بعد از شهادت علیاصغر علیه السلام طفل شیرخواره امام حسین علیه السلام آن حضرت با نوک نی گودالی حفر نمود و بر او نماز خواند و با همان وضعیت با لباس خون آلود دفن نمود.^(۱)

به هر صورت مواردی که ذکر شد، میتواند مؤید بلکه دلیل مشروعیت جهاد برای کودک ممیز در موارد حساس و استثنایی و آن جا که امر بر مسلمانان سخت باشد، قرار گیرد. ناگفته نماند همان گونه که در ابتدای بحث اشاره شد، بلوغ شرط اساسی جهاد است و موارد یاد شده نیز از باب استثنا یا تحت عنوان دفاع قابل ملاحظه میباشند.

۳- بررسی چند فرع فقهی پیرامون جهاد کودک

فرع اول. سهم کودک از غنائم جنگی

به اتفاق فقیهان کودک از غنائم جنگی سهم دارد.^(۲) شیخ طوسی در این باره میگوید: «کودکان مانند مردان از غنائم جنگی دارای سهم میباشند».^(۳) محقق حلی نیز نگاشته است: «یک سهم از غنائم جنگی برای کسانی است که در جنگ حضور دارند، حتی کودک، هر چند بعد از این که غنائم در اختیار مجاهدین قرار گرفته و قبل از تقسیم آن، متولد شده باشد».^(۴)

دلیل آن، اولاً اجماع^(۵) است و ثانیاً این که کودک همانند دیگر مسلمانان است که در جبهه حضور دارند و دارای سهم است، افزون بر این در معرض تلف است، مانند دیگر جنگجویان، بدین جهت باید سهم داشته باشد^(۶) و ثالثاً، دلیل اصلی روایات است. مانند این که امام صادق علیه السلام از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرموده است: اگر کودکی

ص: ۲۱۰

۱- (۱) خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام ۲۷:۲-۲۸ و ۳۲؛ شیخ مفید، الارشاد ۲:۱۰۸ و ۱۱۰.

۲- (۲) المهذب ۱:۱۸۶؛ تذکره الفقهاء ۹:۲۲۹؛ الدرر الشریعیه ۲:۳۵؛ جامع المقاصد ۳:۴۱۴؛ سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۱:۳۸۵.

۳- (۳) المبسوط ۲:۷۰.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۱:۳۲۴.

۵- (۵) غنیة النزوع: ۲۰۴؛ جواهر الکلام ۲۲:۳۴۵.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۹:۲۳۰؛ منتهی المطلب ۱۴:۳۳۰ و ۳۳۲.

در جنگ متولّد شود، قسمی از آن چه خداوند برای مجاهدین قرار داده، به او میرسد. «قَالَ: إِذَا وُلِدَ الْمُؤَلَّدُ فِي أَرْضِ الْحَزْبِ قُسِمَ لَهُ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^(۱) در روایت دیگری فرموده است: برای او نیز سهمی است.^(۲)

فرع دوم. استحقاق کودک از سلب

مقصود از سلب اموالی است که متعلّق به کشته شدگان مخالف در جنگ است که همراه آنان باشد، مثل لباس، زره، اسلحه، مرکب سواری^(۳) و از این قبیل.

دیدگاه مشهور فقهای امامیه این است که کودک استحقاق گرفتن سلب دارد^(۴) و دلیل آن اطلاق روایت معروفی است از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: آن کس که در جنگ، فردی از دشمن را میکشد، اموالش (سلب) از آن اوست. «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا... فَلَهُ سَلْبُهُ»^(۵). در عبارت دیگری هم آمده است: «مَنْ قَتَلَ كَافِرًا فَلَهُ سَلْبُهُ»^(۶) البته این روایت از جهت سند ضعیف است و قابل اعتماد برای اثبات حکم نیست.

فرع سوم. عدم جواز قتل کودکان کفار در جنگ

به اتفاق فقیهان کشتن کودکان کفار در جنگ جایز نیست، هر چند کمک و همکار هم کیشان خود باشند.

محقق حلی مینویسد: «کشتن مجانین، کودکان و زنان کفار در جنگ جایز نیست و اگر چه هم کیشان خود را در جنگ یاری دهند، مگر در حال ضرورت»^(۷). عبارت بسیاری از فقها نیز شبیه آن چه ذکر شد میباشد.^(۸) دلیل این حکم، علاوه بر اجماع^(۹)، اخبار بسیاری است، مانند:

ص: ۲۱۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۱۳، باب ۴۱ من ابواب جهاد العدوّ و ما یناسبه، ح ۸

۲- (۲) همان: ح ۹

۳- (۳) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۲: ۳۸۷؛ مصباح المنیر: ۲۸۴؛ مسالک الافهام ۳: ۶۰.

۴- (۴) المبسوط ۲: ۶۶-۶۷؛ تذکره الفقهاء ۹: ۲۱۶-۲۱۷؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۹۹؛ جامع المقاصد ۳: ۴۲۴.

۵- (۵) صحیح البخاری ۴: ۶۹، ح ۳۱۴۲؛ سنن ابی داود ۳: ۱۱۰-۱۱۱، باب ۱۴۷، ح ۲۷۱۷ و ۲۷۲۱.

۶- (۶) ابن ابی شیبّه، المصنّف ۸: ۵۵۵، کتاب المغازی، باب ۳۷، ح ۱۷.

۷- (۷) شرائع الاسلام ۱: ۳۱۲.

۸- (۸) تحریر الاحکام الشرعیه ۲: ۱۴۴؛ الدروس الشرعیه ۲: ۳۱؛ مسالک الافهام ۳: ۲۶؛ جواهر الکلام ۲۲: ۱۲۸؛ سیدابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۱: ۳۷۱.

۹- (۹) منتهی المطلب ۱۴: ۹۸؛ ریاض المسائل ۸: ۷۵.

۱- در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: روش رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود، هر گاه گروهی را به جنگ کفار میفرستاد، قبل از حرکت، آنها را دعوت مینمود و در نزد خود مینشانید و میفرمود: با نام خدا حرکت کنید و در راه او و بر ملت رسول او، در جنگ خیانت نکنید، افراد را مثله ننمایید (گوش و بینی آنها را تیرید)، بیوفا نباشید، پیرمردان، زنان و کودکان را نکشید، درختان را قطع ننمایید. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ... وَلَا تَقْتُلُوا شَيْخًا فَايْبًا وَلَا صَبِيًّا وَلَا إِمْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تُصْطَرِّفُوا إِلَيْهَا» (۱) - ۲ - در روایت صحیح دیگر میخوانیم، روش آن حضرت این بود هر گاه تصمیم میگرفت گروهی را به جنگ با کفار بفرستد، فرمانده آنها را همراه با دیگر افراد جنگجو به نزد خود میخواند و در حضور فرمانده، کلماتی که در روایت قبل ذکر شد، بیان میفرمود.

(۲) سپر قرار گرفتن کودکان کفار در جنگ

در عبارات فقها، از حکم «عدم جواز قتل کودکان کفار یک مورد استثنا شده است که از آن به عنوان «تترس» (۳) به اطفال کفار، یاد شده است، به این صورت که اگر کفار کودکان خود را سپر خویش قرار داده و در سایه آنها بر علیه مسلمانان بجنگند، به گونه ای که اگر به کودکان حمله نشود و قتل آنها را جایز ندانیم، موجب غلبه کفار و شکست مسلمانان خواهد شد، در این حالت استثنایی به عنوان ضرورت، قتل کودکان کفار جایز است. (۴) البته تشخیص این ضرورت به عهده امام معصوم علیه السلام یا نائب مأذون از طرف او میباشد.

دلیل این استثنا، علاوه بر این که جواز آن به مقتضای ضرورت است، زیرا فرض بر این است که اگر به کودکان حمله نشود، مسلمانان مغلوب خواهند شد، روایات است، مانند آن که راوی میگوید: بعضی از برادران از من درخواست کردند از امام صادق علیه السلام سؤال کنم در مورد شهری از شهرها که در آن مسلمانان و کفار در حال جنگ میباشند،

ص: ۲۱۲

۱- (۱) الکافی ۵: ۲۷، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۵۸: ۱۵، باب ۱۵ من ابواب جهاد العدو وما یناسبه، ح ۲.

۲- (۲) الکافی ۵: ۳۰، ح ۹.

۳- (۳) تترس در لغت به معنی حفظ و نگهداری است، و مقصود از آن در این بخش سپر قرار دادن کودکان به جهت حفظ کفار از حمله مجاهدین میباشد.

۴- (۴) المبسوط ۲: ۱۱-۱۲؛ السرائر ۲: ۶؛ شرائع الاسلام ۱: ۳۱۲؛ تذکره الفقهاء ۹: ۳۸۵؛ مسالک الافهام ۳: ۲۵.

آیا جایز است جنگجویان و مجاهدین وارد شهر شوند و چه بسا ممکن است بر اثر جنگ، اماکنی به آتش کشیده شود، در حالیکه زنان، کودکان، افراد سالخورده و اسیران مسلمان و تاجر در آن شهر میباشند؟ حضرت فرمود: جایز است و چنانچه افراد مذکور کشته شوند، دیه آنها بر مسلمانان نیست، هم چنین واجب نیست مسلمانان کفاره بپردازند. (۱)

سپر قرار گرفتن کودکان مسلمان در جنگ

اگر کفاره در جنگ، کودکان، زنان و اسیران مسلمان را سپر خود قرار دهند و علیه مسلمانان بجنگند، به عنوان ضرورت و در یک حالت استثنایی به گونه ای که در مورد سپر قرار گرفتن کودکان کفاره توضیح داده شد، حمله بر کودکان مسلمان جایز است، هر چند منتهی به قتل آنان شود و ظاهراً به اتفاق فقها، پرداخت دیه بر مسلمان جنگجو، واجب نیست.

مرحوم علامه حلی در این باره مینویسد: «اگر حفظ جان مسلمانی که کفاره او را در جنگ سپر خود قرار داده اند، ممکن باشد و جنگجو به او حمله کند و او را بکشد، واجب است قصاص شود و کفاره قتل نیز به عهده او میآید، ولی اگر پیکار با دشمن ممکن نباشد، مگر با حمله به مسلمان، جایز است به او حمله شود و در این صورت، قصاص و دیه نیست. (۲)

عبارات برخی دیگر از فقیهان نیز شبیه آن چه ذکر شد، میباشد. (۳) دلیل این حکم، اجماع (۴) و روایت (۵) معتبری است از امام صادق علیه السلام که پیش تر به آن اشاره شد. حال آیا در فرض مزبور کفاره قتل بر عهده مسلمان جنگجو واجب میشود یا خیر؟ در این باره بحث و گفتگو است و دو نظریه مطرح گردیده است:

۱- قول مشهور در میان فقها، وجوب کفاره است. (۶)

ص: ۲۱۳

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۶: ۱۴۲، ح ۲۴۲.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۱: ۴۸۱-۴۸۲.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۱: ۳۱۲؛ الروضه البهیة ۲: ۳۹۳؛ جامع المقاصد ۳: ۳۸۶؛ ریاض المسائل ۸: ۷۳.

۴- (۴) منتهی المطلب ۱۴: ۹۴.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۵: ۶۲، باب ۱۶ من ابواب جهاد العدو وما یناسبه، ح ۲.

۶- (۶) المبسوط ۲: ۱۲؛ شرائع الاسلام ۱: ۳۱۲؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۸۶؛ جامع المقاصد ۳: ۳۸۶؛ مسالک الافهام ۳: ۲۶.

۲- در مقابل نظریه مشهور، برخی از فقها قائل به عدم وجوب کفار در فرض مزبور میباشند^(۱) و دلیل آن، اصل و روایت معتبره ای است از امام صادق علیه السلام و میفرماید: دیه و کفار بر مسلمان مجاهد نیست. «وَلَا دِيَّةَ عَلَيْهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَلَا كَفَّارَةَ»^(۲) بنابراین قول دوم قویتر از نظر اول است، لیکن مخالفت نظر مشهور فقها مشکل است و مشکل تر از آن، پذیرفتن نظر آنان بدون دلیل است از این رو باید احتیاط رعایت شود.

البته به اجماع فقها در فرض مزبور، بر مجاهد مسلمان که جهادش بر علیه کفار موجب قتل مسلمان شده، قصاص نیست^(۳).

فرع چهارم. اسارت کودکان و احکام آن

اگر در جنگ، کودکان و زنان کفار اسیر شوند، به اجماع فقهای امامیه، قتل آنان جایز نیست^(۴) زیرا اگر قبل از اسارت، قتل آنها جایز نباشد، بعد از اسارت که در اختیار مسلمانان میباشند به طریق اولی جایز نیست.

علامه حلی در این باره مینویسد: «قتل زنان و کودکان بعد از اسارت به اجماع فقها جایز نیست، زیرا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از قتل آنها نهی فرموده است^(۵)»^(۶).

برای کودکان و زنان اسیر در فقه آثاری است، از جمله این که:

۱- به عنوان غنایم جنگی ملک مجاهدین قرار میگیرند^(۷) به عبارت دیگر، حکم به رقیق و بنده بودن میشود و میتوان آنها را خرید و فروش نمود.

ص: ۲۱۴

۱- (۱) المختصر النافع: ۱۸۸-۱۸۹؛ کشف الرموز ۱: ۴۲۵؛ التفتیح الرائع ۱: ۵۸۱-۵۸۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۵: ۶۲، باب ۱۶ من ابواب جهاد العدو وما یناسبه، ح ۲.

۳- (۳) المبسوط ۲: ۱۲؛ السرائر ۲: ۸؛ الروضه البهیة ۲: ۳۹۳؛ جامع المقاصد ۳: ۳۸۶؛ جواهر الکلام ۲۱: ۱۲۴-۱۲۵.

۴- (۴) منتهی المطلب ۱۴: ۲۰۲؛ تحریر الاحکام الشرعیة ۲: ۱۶۲؛ الدروس الشرعیة ۲: ۳۶؛ مسالک الافهام ۳: ۳۹؛ الروضه البهیة ۲: ۴۰۰.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۵: ۱۴۷، باب ۶۵ من ابواب جهاد العدو وما یناسبه، ح ۲؛ صحیح مسلم بشرح النووی ۸: ۴۸۰، باب ۸، ح ۴۴۶۷؛ السنن الکبری ۱۳: ۳۲۷، ح ۱۸۵۲۷ و ۱۸۵۲۸.

۶- (۶) تذکره الفقهاء ۹: ۱۵۴.

۷- (۷) شرائع الاسلام ۱: ۳۱۷؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۸۸؛ المختصر النافع ۱۸۹-۱۹۰.

۲- اثر دیگری که اختصاص به کودکان دارد و قابل ذکر است این است که، طبق نظر برخی از فقها، جایز نیست بین کودک و مادرش و نیز بین کودک و مادر بزرگش در تقسیم غنایم یا به وسیله خرید و فروش، جدایی افتد. (۱) در روایت صحیح، راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: تعدادی از اسرا، از یمن به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله میآوردند، وقتی به سرزمین جحفه (نزدیکی مکه) رسیدند، آذوقه و مواد خوراکی آنها تمام شد، نگهبانان دختر بچه ای که مادرش در بین اسرا حضور داشت را برای تأمین مواد خوراکی به فروش رساندند، وقتی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند، آن حضرت شنید زنی گریه میکند، علت را جویا شد، گفتند: یا رسول الله، در بین راه برای تأمین مخارج، دخترش را فروختیم. آن حضرت دستور فرمود: قیمت آن به کسی که او را خریده برگردانند و دختر را باز پس گیرند، سپس فرمود: یا مادر و دختر هر دو را بفروشید و یا هر دو را نگه دارید. «قَالَ: يَبُوعُهُمَا جَمِيعًا أَوْ اُمِّيَهُ كُوهُمَا جَمِيعًا». (۲) دیدگاه دیگری، جدایی بین مادر و کودک را مکروه میدانند.

(۳) و روایات وارد شده را حمل بر کراهت مینماید، آثار دیگری نیز بیان شده ولی به دلیل این که مسأله اسارت موضوع ندارد و در زمان ما مورد ابتلا نیست از ذکر و تفصیل آن خودداری میشود.

ص: ۲۱۵

۱- (۱) الخلاف ۵: ۵۳۱، مسأله ۱۸؛ المبسوط ۲: ۲۱؛ المهذب ۱: ۳۱۸.

۲- (۲) الکافی ۵: ۲۱۸، ح ۱؛ تهذیب الاحکام ۷: ۷۳، ح ۳۱۴.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۹: ۱۷۲، مسأله ۱۰۳؛ قواعد الاحکام ۱: ۴۹۰؛ السرائر ۲: ۱۳.

۱- مفهوم و اهمیت این دو فریضه

معروف در لغت به معنی شناخته شده، از ماده «عرف» یعنی کار خیر و نیک و احسان(۱) و منکر به معنی ناشناس از ماده «انکار» ضد معروف است.(۲)

به این ترتیب، کارهای نیک، اموری شناخته شده و کارهای زشت و ناپسند اموری ناشناس معرفی شده اند، زیرا فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است.

امر به معروف و نهی از منکر از فروع دین اسلام و از واجبات بسیار با اهمیت است. آیات بسیاری از قرآن مجید و روایات که در منابع معتبر اسلامی آمده در اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه بوجود میآید، اشاره گردیده است، به عنوان نمونه:

الف: در قرآن میخوانیم: باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارانند. (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) ۳. در این آیه دستور داده شده که در میان مسلمانان همواره باید گروهی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند، مردم را به نیکیها دعوت کنند و از بدیها باز دارند.

ص: ۲۱۶

۱- (۱) مصباح المنیر: ۴۰۴.

۲- (۲) لسان العرب ۵: ۲۳۳؛ مصباح المنیر: ۶۲۵.

ب: امام باقر علیه السلام میفرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که دیگر فرائض با آنها برپا میشوند و به وسیله این دو، راه ها امن میگردد و کسب و کار مردم حلال میشود، حقوق افراد تأمین میگردد و در سایه آن، زمین ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته میشود و در پرتو آن، همه کارها رو به راه میگردد. «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ تُقَامُ الْفَرَايِضُ... وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَجَلُّ الْمَكَابِبُ وَتُرْدُ الْمَظَالِمُ وَتَعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُتَّصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ...» (۱).

۲- وجوب کفای یا عینی بودن این دو فریضه

دیدگاه مشهور فقهای امامیه این است که وجوب امر به معروف و نهی از منکر، کفایی است، به این معنی که اگر فرد یا افرادی به انجام آن قیام نموده اند، از دیگران ساقط میشود و اگر ترک شود همگان معصیت نموده اند. (۲) در مقابل این دیدگاه، بعضی قائل به وجوب عینی بودن آن میباشند. (۳)

۳- عقلی یا تعبدی بودن این دو فریضه

آیا وجوب این دو فریضه الهی، عقلی است یا تعبدی و شرعی که با ادله نقلی ثابت میشود؟ در این باره دو نظریه مطرح است:

الف: مشهور در بین دانشمندان، اعم از فقها و متکلمین این است که وجوب این دو فریضه تنها با دلیل نقلی ثابت است. (۴)

ب: برخی دیگر معتقدند، وجوب این دو، عقلی است، زیرا عقل مستقلاً لزوم آن را درک میکند. (۵)

ص: ۲۱۷

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۵-۵۶، ح ۱، وسائل الشیعه ۱۶: ۱۱۹، باب ۱ من ابواب الامر والنهی، ح ۶.

۲- (۲) الکافی فی الفقه: ۲۶۷؛ المهذب ۱: ۳۴۰؛ الدروس الشرعیة ۲: ۴۷؛ مسالک الافهام ۳: ۱۰۰؛ مجمع الفائدة والبرهان ۷: ۵۳۲.

۳- (۳) الوسيله الی نیل الفضیله: ۲۰۷؛ شرائع الاسلام ۱: ۳۴۱؛ جامع المقاصد ۳: ۴۸۵.

۴- (۴) السرائر ۲: ۲۲؛ الکافی فی الفقه: ۲۶۴؛ جامع المقاصد ۳: ۴۸۵؛ مختلف الشیعه ۴: ۴۷۱؛ تفصیل الشریعه (کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر): ۲۳.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۹: ۴۴۱؛ قواعد الاحکام ۱: ۵۲۴؛ الدروس الشرعیة ۲: ۴۷؛ الروضه البهیة ۲: ۴۰۹؛ التنقیح الرائع ۱: ۵۹۱.

به توضیحی دیگر، در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک «زیان اجتماعی» در آید، و به همین دلیل، منطقی و عقلی به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زندگی خود، از هر گونه تلاش و کوششی خودداری نکنند. با در نظر گرفتن این ویژگی، عقلی بودن این دو فریضه تقویت می‌گردد.

ولی هیچ منافاتی دیده نمی‌شود که حکمی از احکام، وجوب مولوی شرعی و تعزیدی داشته باشد، در عین حال متعلق حکم عقل نیز باشد و انجام آن را ترغیب و تشویق نماید و ترک آن را قبیح شمرد. ظاهراً امر به معروف و نهی از منکر از این قبیل است و از این رو به دو اعتبار می‌تواند وجوب شرعی و عقلی داشته باشد. در این صورت نزاع دانشمندان در آن، لفظی است.

۴- انجام امر به معروف و نهی از منکر توسط کودک

به اتفاق فقها، امر به معروف و نهی از منکر بر کودک هر چند ممیز و مراهق (نزدیک بلوغ) باشد، از نظر شرعی واجب نیست، زیرا همان گونه که بارها بیان شد از شرایط هر حکم الزام آور از جمله وجوب این دو فریضه الهی، تکلیف است و مقصود ما از بحث، این است که اگر کودک ممیز به این واجب عمل نمود، آیا وجوب از افراد مکلف ساقط می‌گردد یا خیر؟

در پاسخ باید گفت: این مسأله مبتنی است بر این که آیا واجب کفایی در صورتیکه کودک ممیز آن را انجام دهد، مثل رد سلام، تجهیز و تکفین میت، از مکلف ساقط می‌گردد یا خیر؟

با قبول این که امر به معروف و نهی از منکر وجوب کفایی دارد، چنان که حق این است و اعتقاد به این که مقصود از واجب کفایی در نظر شرع مقدس این است که فعل معروف انجام شود و منکر رفع گردد و هدف این نیست که فردی خاص به انجام آن مبادرت ورزد، اگر کودک ممیز امر به معروف و نهی از منکر نمود، وجوب آن از افراد مکلف برداشته می‌شود.

به عبارت دیگر، شرط وجوب که ترک معروف و اصرار بر منکر باشد، وجود ندارد، بنابراین بر مکلف واجب نیست.

۵- وجوب امر به معروف و نهی از منکر بر کودک به حکم عقل

با اعتقاد به این که وجوب امر به معروف و نهی از منکر به بیانی که توضیح داده شد، به اعتباری عقلی است، انجام آن بر کودک ممیز به ویژه آنها که تا بلوغشان زمان زیادی باقی نمانده، به حکم عقل واجب است، زیرا عقل همان گونه که حکم به وجوب دارد، مجری حکم خود را نیز معین مینماید و از دیدگاه او، فعل معروف پسندیده است و باید انجام پذیرد و از این جهت که توسط فرد بالغ انجام پذیرد و یا غیر بالغ، فرقی نیست، زیرا مفروض این است که کودک ممیز توانایی انجام این دو فریضه را دارد و با انجام آن، وجوب از مکلف ساقط میشود. از نظر حکم شرع نیز با قبول این که عبادات وی صحیح و مشروع است، نسبت به کودک ممیز مستحب میباشد.

۱- مفهوم سلام و تحیت

برای سلام در لغت چند معنی ذکر شده است:

الف: اسم خداوند متعال است، یعنی خداوند حافظ و نگهبان و ناصر شما است. (السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ). (۱).

ب: در بردارنده دعاست، یعنی خداوند شما را سالم نگه دارد و از آفات و بلیات دنیوی و اخروی در امان دارد.

ج: امنیت و درود و تحیت است، بدین جهت بهشت هم «دارالسلام» نامیده شده است، زیرا خانه ای است که انسان در آن از ناراحتی و درد و موت در امان است. (لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ). (۲).

لیکن مقصود از سلام در نزد فقها، تحیتی است که خداوند به آن امر نموده و فرموده است: هنگامی که کسی به شما تحیت گوید، پاسخ آن را بهتر بدهید یا لااقل به طور مساوی پاسخ گوید. (وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا). (۳).

تحیت در لغت از ماده حیات و به معنی دعا برای دیگری است، خواه این دعا به صورت «سلام علیک» خداوند تو را به سلامت دارد یا «حیاک الله» خداوند تو را زنده

ص: ۲۲۰

۱- (۱) سوره حشر ۲۳:۵۹.

۲- (۲) سوره انعام ۱۲۷:۶.

۳- (۳) سوره نساء ۸۶:۴.

بدارد و یا مانند آن باشد، ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد به وسیله سخن یا یکدیگر دارند، شامل میشود که روشن ترین مصداق آن سلام کردن است.

در آیه دیگری میخوانیم: هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت و سلام بفرستید، تحیتی پربرکت و پاکیزه. (فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ). (۱)

در این آیه، سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه، معرفی شده است و در ضمن میتوان از آن استفاده کرد که «سلام علیکم» در اصل، سلام الله علیکم است، یعنی درود پروردگار بر تو باد یا خداوند تو را سلامت دارد و در امن و امان باشی. به همین جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب میشود. (۲)

به هر صورت، به اجماع فقها، بلکه تمام مسلمین، سلام مستحب است و پاسخ آن به نحو کفایی واجب می باشد. (۳) اگر کسی که به او سلام شده، یک نفر است، معتیناً باید او پاسخ دهد و اگر چند نفر باشند بر همگان واجب است و اگر یکی از آنها پاسخ داد، از دیگران ساقط میشود و اگر هیچکدام پاسخ ندهند، تمام آنها گناهکار میباشند.

امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرموده است: سلام کردن مستحب است و پاسخ آن واجب است. «السَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَالرَّدُّ فَرِيضَةٌ». (۴)

۲- استحباب سلام در حق کودک

برای کودک ممیز، سلام و تحیت دادن به دیگران همانند افراد بالغ، مستحب است. (۵)

امام صادق علیه السلام میفرماید: باید کودک بر بزرگسال، و کسی که در حال عبور است بر آن که نشسته، و جمعیت کم بر افراد زیاد، سلام کنند، «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (۶)

ص: ۲۲۱

۱- (۱) سوره نور ۶۱:۲۴.

۲- (۲) تفسیر نمونه ۴۳:۴.

۳- (۳) الحدائق الناضرة ۷۵:۹.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۵۸:۱۲، باب ۳۳ من ابواب احکام العشره، ح ۳.

۵- (۵) همان: ۷۳، باب ۴۵ من ابواب احکام العشره؛ مستدرک الوسائل ۳۷۱:۸، باب ۴۰ من ابواب احکام العشره.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۷۳:۱۲، باب ۴۵ من ابواب احکام العشره، ح ۱.

اگر کودک ممیز سلام کرد، به نظر بسیاری از فقها پاسخ و رد سلام او، واجب است. (۱) محقق نراقی در این باره مینویسد: پاسخ سلام کودک ممیز در نماز و غیر نماز، واجب است (۲)، دلیل این حکم اولاً: عموم آیه شریفه (وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاَخْسِرُوا بِأَخْسَرِيٍّ مِمَّا هِيَ أَوْ رُدُّوْهَا) است.

ثانیاً: اطلاق اخبار (۳) وارد شده در این مورد میباشد. به عبارت دیگر، بر تحیت کودک ممیز، سلام صدق میکند، بنابراین اطلاق اخبار، آن را شامل میگردد. حال آیا اگر به جماعتی سلام شود و کودک ممیزی که در بین آنها است، بدان پاسخ دهد، کافی است و وجوب رد سلام از دیگران ساقط میشود؟ در این باره چند نظر مطرح گردیده است:

الف: برخی آن را کافی نمیدانند (۴) و معتقدند امر به پاسخ سلام در آیه شریفه، مخصوص مکلفین است (۵)، زیرا خطاب و جویی متوجه کودک نیست. (۶)

ب: برخی دیگر این مسأله را مبتنی بر شرعی بودن عبادات کودک دانسته و معتقدند با قبول این مبنی، به پاسخ کودک اکتفا میشود و وجوب از دیگران ساقط میشود. (۷)

ج: نظریه سوم که قویتر مینماید و عده ای از بزرگان فقها اعم از گذشتگان (۸) و معاصرین (۹) آن را پذیرفته اند این است که پاسخ کودک کافی است و نیاز به پاسخ دیگران نمیشود.

ص: ۲۲۲

۱- (۱) مفتاح الکرامه ۱۳۹:۸؛ مجمع الفائدة والبرهان ۱۲۰:۳؛ جامع المقاصد ۳۵۷:۲؛ غنایم الایام ۲۳۶:۳؛ تحریر الوسیله ۱۶۹:۱، مسأله ۴؛ مستمسک العروه الوثقی ۵۵۹:۶.

۲- (۲) مستند الشیعه ۷۱:۷.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۵۷:۱۲-۵۸، باب ۳۳ من ابواب احکام العشره، ح ۱ و ۳؛ و ۲۶۷:۷-۲۶۸، باب ۱۶ من ابواب قواطع الصلاه، ح ۱-۲ و ۴؛ و باب ۱۷، ح ۱.

۴- (۴) مدارک الاحکام ۴۷۵:۳؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۱۹:۳-۲۰، مسأله ۲۱.

۵- (۵) مستند الشیعه ۷۱:۷.

۶- (۶) مدارک الاحکام ۴۷۵:۳.

۷- (۷) ذکری الشیعه ۲۶:۴-۲۷؛ جامع المقاصد ۳۵۷:۲؛ روض الجنان ۹۰۵:۲.

۸- (۸) مجمع الفائدة والبرهان ۱۱۸:۳؛ الحدائق الناضره ۷۵:۹؛ غنایم الایام ۲۴۱:۳؛ مصباح الفقیه ۵۱۵:۱۳.

۹- (۹) آیات عظام، بروجردی، خمینی، خوانساری، گلپایگانی، العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۱۹:۳-۲۰.

در روایت صحیح، امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر یک نفر از گروهی که با هم وارد مجلس میشود بر آنها سلام کند، از دیگران کفایت میکند و اگر یک نفر از آنها پاسخ دهد نیاز به پاسخ دیگران نیست. «قَالَ: إِذَا سَلَّمَ مِنْ الْقَوْمِ وَاحِدًا اجْزَأَ عَنْهُمْ وَإِذَا رَدَّ وَاحِدًا اجْزَأَ عَنْهُمْ»^(۱). این مضمون در چند روایت تکرار شده است^(۲) و بتردید اطلاق در آنها، کودک ممیز را شامل میگردد و این مسأله همان گونه که برخی از فقها بیان نموده اند،^(۳) ربطی به مشروعیت عبادات کودک ندارد.

البته در این صورت، ظهور اخبار با ظهور آیه شریفه، طبق این نظریه که معتقد شویم، خطاب در آن متوجه کودک نمیشد، در تعارض قرار میگیرد، ولی اطلاق اخبار، حاکم بر ظهور آیه می باشد.^(۴) در پایان یادآوری این نکته مناسب است که سلام کردن افراد مکلف نیز بر کودک مستحب است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرموده است: پنج چیز را تا وقت مرگ ترک نخواهم کرد... و سلام بر کودکان، تا بعد از من سنت قرار گیرد. «... وَالتَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَانِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ شُهُ مِنْ بَعْدِي»^(۵).

ص: ۲۲۳

-
- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۷۵: ۱۲، باب ۴۶ من ابواب احکام العشره، ح ۲.
 - ۲- (۲) همان: ح ۳؛ مستدرک الوسائل ۳۷۲: ۸، باب ۴۱ من ابواب احکام العشره، ح ۱.
 - ۳- (۳) جواهر الکلام ۱۱: ۱۸۲؛ مصباح الفقیه ۱۳: ۵۱۳-۵۱۴.
 - ۴- (۴) مصباح الفقیه ۱۳: ۵۱۵ و ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۵: ۵۸۷-۵۸۸.
 - ۵- (۵) علل الشرائع ۱: ۱۵۷-۱۵۸، باب ۱۰۸، ح ۱؛ عیون اخبار الرضا ۲: ۸۱، باب ۳۲، ح ۱۴؛ شیخ صدوق، الامالی: ۱۳۰، المجلس السابع عشر، ح ۲.

یکی از مباحث مهم و کاربردی پیرامون حقوق و احکام کودکان، تصرفات حقوقی کودک است. در این فصل طی شش گفتار مباحث مختلفی که در این باره وجود دارد از قبیل انجام عقود و معاملات توسط کودکان مورد بررسی قرار میگیرد. و در گفتار هفتم به کار کودک و حمایت از او در برابر استثمار و بهره کشی خواهیم پرداخت.

گفتار اول: خرید و فروش توسط کودک

۱- مفهوم تصرف و قلمرو آن

تصرف در لغت، به معنی ایجاد دگرگونی و تغییر است (۱). در آن چیز تصرف نمود، یعنی دگرگونی ایجاد کرد. برای خود و فرزندان خویش، کارکرد و برای کسب، کوشش نمود (۲).

و اما در اصطلاح، فقها آن را تعریف ننموده اند ولی از نوشتارهای آنان به دست میآید که مقصود آن ها از تصرف، هر قول و فعلی است که الزام آور باشد و شارع بر آن

ص: ۲۲۷

۱- (۱) فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۷۵۵.

۲- (۲) لسان العرب ۴: ۳۴-۳۵؛ القاموس المحيط ۲۱۹؛ معجم الوسیط: ۵۱۳.

اثری مترتب نماید. (۱) به عبارت دیگر هر قول و فعلی که با اراده از شخص صادر شود و شارع احکام مختلف بر آن بار نماید، تصرف نامیده میشود. (۲)

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی تصرف را این گونه تعریف کرده است: «تصرف عبارت است از این که مالی (عین یا غیر عین) در اختیار کسی (بیواسطه یا با واسطه) باشد، و او بتواند به حساب خود یا به حساب غیر درباره آن مال، تصمیم بگیرد». وی سپس تصرف را به اقسامی تقسیم مینماید. مانند تصرف ابتدایی، اتلافی، اختیاری، اداری، استعمالی، استیفائی، اصلاحی، تصرف از طرف غیر و.... (۳)

به هر صورت تصرفاتی که از کودک صادر میشود به اعتبارات مختلف قابل تقسیم است و اجمال آن بدین قرار میباشد.

الف: تقسیم آن به اعتبار نفس تصرف، به تصرفات قولی و تصرفات فعلی.

ب: تقسیم آن به اعتبار موضوع تصرف به تصرفات مالیه و غیر مالیه.

مقصود از تصرفات مالیه تصرفاتی است که موضوع آن مال است، اعم از این که قول باشد یا فعل، بنابراین شامل عقود و ایقاعات مثل خرید و فروش و اتلاف مال غیر واستیلا بر مال مباح میباشد. چنان چه تصرفی موضوع آن مال نباشد غیر مالی است، مثل طلاق، نذر، قسم. (۴)

۲- بطلان خرید و فروش توسط کودک

خرید و فروش توسط کودک غیر ممیز صحیح نیست و هیچ اثری بر آن مترتب نمیگردد و در مورد کودک ممیز بحث و گفتگو است و نظریات متفاوتی ابراز گردیده است، لیکن مشهور در بین فقها این است که خرید و فروش از کودک صحیح نیست.

ص: ۲۲۸

۱- (۱) ر. ک: محقق اصفهانی، حاشیه مکاسب ۴۰:۴-۴۱؛ مفتاح الکرامه ۷:۱۳۸.

۲- (۲) معجم المصطلحات والفاظ الفقهیه ۱:۴۵۶.

۳- (۳) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۲:۱۲۳۰-۱۲۳۱-۱۲۳۲-۱۲۳۳.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶:۱۲.

شیخ طوسی در این باره مینویسد: «خرید و فروش کودک صحیح نیست، اعم از این که ولی وی به او اجازه داده باشد یا خیر. (۱) شبیه این تعبیر در عبارات بسیاری از فقیهان دیده میشود (۲) و صاحب جواهر مدعی است در این باره اختلافی دیده نشده است. (۳) همچنین محقق نراقی میگوید: «بیع کودک مطلقاً صحیح نیست، خواه ممیز باشد یا غیرممیز، ولی وی به او اجازه داده باشد یا خیر، در مال خودش باشد یا دیگری (۴)».

دلایل بطلان خرید و فروش توسط کودک

الف: آیات قرآن

۱ - یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند. (در این موقع) اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید. (وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ). (۵)

در این آیه مبارکه، خداوند متعال تصرّف یتیم در اموال خود را متوقف بر دو امر دانسته است: بلوغ و رشد، و از آن فهمیده میشود، با نبودن هر کدام از این دو، تصرّفات وی صحیح نیست، بنا بر این نمیتواند در اموال خود تصرف نماید، هر چند رشید باشد. (۶)

مرحوم طبرسی در تفسیر خود مینویسد: «خطاب در این آیه متوجه اولیای یتیم است و جواز سپردن اموال یتیم به وی، مشروط به دو شرط شده است: بلوغ و اثبات رشد و این خود دلیل است بر این که با نبودن این دو شرط، تصرّف یتیم در اموال خویش صحیح نیست و نباید اموال وی در اختیارش قرار گیرد.» (۷)

ص: ۲۲۹

۱- (۱) الخلاف ۳: ۱۷۸، مسأله ۲۹۴.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۱۴؛ قواعد الاحکام ۲: ۱۷؛ مختلف الشیعه ۵: ۹۱؛ الدروس الشرعیه ۳: ۱۹۲؛ جامع المقاصد ۵: ۱۸۶.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۳: ۴۲۲.

۴- (۴) مستند الشیعه ۱۴: ۲۶۳.

۵- (۵) سوره نساء ۴: ۶.

۶- (۶) ر. ک: مصباح الفقاهه ۲: ۵۲۱؛ امام خمینی، کتاب البیع ۲: ۱۱-۱۲.

۷- (۷) مجمع البیان ۳: ۱۹.

باید یادآور شد هرچند در آیه بحث از یتیم به میان آمده است ولی چون جواز سپرده شدن اموال به وی معلق به دو شرط بلوغ و رشد گردیده از آن فهمیده میشود که منع یتیم از دخالت در اموال خویش به دلیل عدم بلوغ میباشد و این علت در غیر یتیم نیز جاری است.

البته این استدلال مورد ایراد قرار گرفته، به این که دلالت آیه شریفه بر اثبات مدعا صریح نیست، زیرا عدم جواز واگذار نمودن اموال یتیم به وی، مستلزم عدم جواز اجرای عقد بیع توسط ایشان و این که کلام او دارای اعتبار نیست، نمیشاند، به ویژه این که اگر با اذن ولی به انجام آن مبادرت ورزد. (۱)

۲- اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن به آن ها روزی دهید؛ (وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا) ۲. ادعا شده این آیه به حکم اولویت، دلالت بر بطلان معامله کودک دارد، زیرا اغلب کودکان دارای رشد و عقل داد و ستد نیستند و در این خصوص ضعیف تر از سفیهان میباشند. (۲)

این استدلال نیز نمیتواند مورد قبول قرار گیرد، زیرا بسیاری از کودکان ممیز، به ویژه جوانانی که نزدیک به زمان بلوغ آنها است، دارای رشد و عقل میباشند و قدرت داد و ستد دارند و قویتر از سفیهان میباشند.

افزون بر این، دلیل حاضر اخص از مدعی است و شامل بطلان معامله کودک در صورتی که ولی او اجازه داده باشد و مصلحت وی باشد، نیست. به عبارت دیگر بحث در این است که معامله کودک مطلقاً صحیح نیست، ولی اجازه داده باشد یا خیر و این دلیل چنین عمومی ندارد.

ب: روایات

به روایات مختلف برای بطلان معامله کودک استناد شده است، به عنوان نمونه:

۱- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؛ از کودک تا زمانی که بالغ شود، از مجنون تا بهبود یابد، و از کسی که خواب است تا بیدار شود.

ص: ۲۳۰

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱۷:۶.

۲- (۳) المناهل: ۲۸۶.

«أَنَّا لَقَلَّمُ زُفْعَ عَن ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمُجْتُنُونِ حَتَّى يَفِيقَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَشْتَبِيَهُ»^(۱). برداشته شدن و رفع قلم مقتضی این است که کلام ایشان دارای حکمی نیست و بود و نبودش یکسان است و تصرفاتشان در اموال مطلقاً بی اثر است^(۲). بنابراین کلام کودک شرعاً بی‌اثر است و حکمی بر آن مترتب نمی‌گردد.

بر این استدلال ایراد شده که این حدیث شریف دلالت دارد که احکام الزام آور بر مکلفین از کودک قبل از بلوغ برداشته شده است، چنان که همین معنی سازگار با امتنان و رفق و مدارای با کودک است که مفاد این حدیث می‌باشد. بدیهی است اجرای صیغه عقد معامله از احکام الزامی نیست تا به حکم این حدیث رفع گردد. به عبارت روشن تر رفع قلم تکلیف از کودک با صحت اجرای عقد و ایقاع وی با اذن ولی، در تنافی نیست.

بدین ترتیب این حدیث دلیل است بر این که کودک محکوم به حکم الزامی نیست، در عین حال منافات ندارد که معاملات وی با اذن ولی او صحیح باشد و برای افراد بالغ دارای اثر واقع شود یا کودک بعد از بلوغ به انجام آن ملزم گردد^(۳).

۲- روایاتی در حد استفاضه وارد شده مبنی بر این که امر کودک قبل از بلوغ نافذ نیست، از جمله در روایت صحیح، عبدالله بن سنان می‌گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام در حضور من سؤال نمود، امر یتیم چه زمانی نافذ و دارای اثر است؟ فرمود: آن زمان که به حد بلوغ رسیده و محتلم گردد. به ایشان عرض شد ممکن است به سن هیجده سال یا کم تر و بیش تر برسد و محتلم شود؟ فرمود: وقتی بالغ گردد و قلم تکلیف بر او نوشته شود، امر او جایز و دارای اثر است، مگر این که ضعیف یا سفیه باشد. «قال: إِذَا بَلَغَ وَكَبَبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ امْرُؤُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ سَرَفِيهَا أَوْ ضَعِيفًا»^(۴). روایات^(۵) دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است.

ص: ۲۳۱

۱- (۱) خصال ۹۴: ح ۴۰.

۲- (۲) ر. ک: المبسوط ۳: ۳؛ غنیه النزوع: ۲۱۰؛ السرائر ۳: ۲۰۷؛ جواهر الکلام ۲۳: ۴۲۴.

۳- (۳) ر. ک: مصباح الفقاهه ۲: ۵۲۶-۵۲۷؛ مهذب الاحکام ۱۶: ۲۷۲؛ تراث الشيخ الاعظم، المكاسب ۳: ۲۷۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۸: ۴۱۲، باب ۲ من ابواب احکام الحجر، ح ۵.

۵- (۵) همان: ۴۱۱ ح ۱ و ۳؛ و ۱۷: ۳۶۰-۳۶۱ باب ۱۴ من ابواب عقد البیع وشروطه، ح ۱ و ۳، و ۱۷ باب ۱۶، ح ۱-۲.

مقصود از «امر» در این روایات تصرّفات قولی و فعلی است (۱) و به مفهوم شرط دلالت دارد بر این که خرید و فروش و دیگر تصرّفات کودک قبل از بلوغ صحیح نیست و دارای اثر نمیباشد. (۲)

این استدلال نیز قابل پذیرش نیست، زیرا این روایات دلیل است بر این که تصرّفات کودک قبل از بلوغ به طور مستقل دارای اثر نیست، لیکن بر عدم نفوذ تصرّفات وی با اذن ولی یا به وکالت از طرف او دلالت ندارد. به صورتی که فروشنده، در حقیقت ولی باشد و کودک واسطه قرار گیرد و اجرای عقد نماید. (۳)

۳- در برخی از روایات وارد شده است که معامله اموال ایتام فقط توسط قیم صورت میپذیرد، مانند این که در حدیث صحیح، راوی میگوید از امام کاظم علیه السلام در مورد مردی از بستگانم که فوت کرده و تعدادی صغیر از او باقی مانده، در خصوص خرید خدمتگزاران زن که جزء اموال ایشان میباشد سؤال کردم، فرمودند: چنان چه قیم که ناظر بر آن ها است به نحوی که مصلحت آن ها اقتضا دارد بفروشد، منعی ندارد.

«فَقَالَ: لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقِيمَ لَهُمُ النَّاطِرُ لَهُمْ فِيمَا يُضِلُّهُمْ» (۴) این روایت به مفهوم شرط دلالت دارد بر این که اگر کسی غیر از قیم متصدی فروش اموال صغار باشد جایز نیست. (۵) اعم از این که کودکان باشند یا غیر آنها.

این استدلال نیز نمیتواند مدعا را اثبات نماید، زیرا روایات دلالت دارد بر این که معاملات کودک در صورتی که خود مستقلاً به انجام آن، مبادرت ورزند و بدون مصلحت باشد، باطل و غیر صحیح است و اما اگر با اذن ولی و با رعایت مصلحت صورت پذیرد، از این روایات بطلان آن استفاده نمیشود.

ص: ۲۳۲

۱- (۱) جواهر الکلام ۲۳: ۴۲۳-۴۲۴.

۲- (۲) الحدائق الناضرة ۱۸: ۳۷۰-۳۷۱؛ مفتاح الکرامه ۱۲: ۵۴۸.

۳- (۳) ر. ک: تراث الشیخ الاعظم، المکاسب ۳: ۲۷۷.

۴- (۴) الکافی ۵: ۲۰۸ (باب شراء الرقیق)، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۱۷: ۳۶۱-۳۶۲، باب ۱۵ من ابواب عقد البیع وشروطه، ح ۱.

۵- (۵) مستند الشیعه ۱۴: ۲۶۴.

برخی از فقها در مورد بطلان معاملات کودک به طور مطلق ادعای اجماع نموده اند.^(۱) لیکن چنین اجماعی با این که برخی از فقها مخالفت نموده اند ثابت نیست.^(۲)

د: اصل

به این معنا که اصل بقای ملک هر یک از متعاملین، در ملک آنهاست، مگر دلیل روشنی بر نقل و انتقال پیدا شود و هیچ نقل و انتقالی بدون سبب شرعی تحقق نمیابد و از طرفی ثابت نیست معامله کودک سبب شرعی قرار گیرد، بنابراین اصل بقای هر یک از ثمن و مثن را در ملک مالک قبل از معامله اقتضا دارد. در نتیجه به مقتضای اصل معامله کودک صحیح نیست.^(۳)

لیکن به نظر میرسد مقتضای اصل عدم اعتبار بلوغ است، زیرا در این که آیا بلوغ شرط در انجام معامله میباشد یا خیر تردید وجود دارد. و به عبارت دیگر مسأله از مصادیق شک در شرطیت بلوغ است، چون به نظر عرف بر معاملات کودک خرید و فروش (بیع و شرا) صدق میکند.^(۴)

ادله دیگری نیز برای اثبات عدم صحت معامله کودک به طور مطلق اقامه شده است.^(۵) که قابل خدشه و مورد ایراد است و برای پرهیز از طولانی شدن بحث، از ذکر آنها خودداری میگردد.

۳- صحت خرید و فروش کودک با اذن ولی

در مقابل دیدگاه مشهور برخی از فقها معتقدند خرید و فروش توسط کودک با اذن ولی و با رعایت مصلحت او صحیح است.^(۶) محقق اردبیلی در این باره مینویسد:

ص: ۲۳۳

-
- ۱- (۱) تذکره الفقهاء ۱۱:۱۰؛ مسالک الافهام ۳:۱۵۵؛ العناوین ۲:۶۷۴.
 - ۲- (۲) مجمع الفائدة والبرهان ۸:۱۵۲-۱۵۳؛ الحدائق الناضره ۱۸:۳۶۷-۳۶۸؛ تراث الشيخ الاعظم، المکاسب ۳:۲۸۱.
 - ۳- (۳) ر. ک: ایضاح الفوائد ۱:۴۱۳؛ الحدائق الناضره ۱۸:۳۷۰؛ المناهل: ۲۸۶.
 - ۴- (۴) مهذب الاحکام ۱۶:۲۷۱.
 - ۵- (۵) ر. ک: الخلاف ۳:۱۷۸؛ غنیه النزوع: ۱:۲۱۰؛ المناهل: ۲۸۶؛ غنیه الطالب ۲:۲۳۴-۲۳۵.
 - ۶- (۶) المهذب ۲:۲۰؛ تراث الشيخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳:۲۷۸-۲۷۹؛ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۲:۱۵.

«به مقتضای اصل، حکم خرید و فروش توسط کودک به شرط این که ممیز باشد و سود و زیان را تشخیص دهد و با اذن ولی انجام پذیرد، جایز است»^(۱).

محقق اصفهانی نیز اعلام میدارد این قسم از معاملات کودک مشمول روایات و اجماع فقها مبنی بر عدم صحت نمیشد.^(۲) همچنین امام خمینی قدس سره فرموده است: «اگر شخصی به کودکی اذن دهد تا از طرف او عقد معامله را اجرا نماید یا بعد از انجام معامله اجازه دهد، ادله ای که پیش تر ذکر شد، نمیتواند بطلان آن را اثبات نماید»^(۳). برخی دیگر از اعلام فقهای معاصر نیز به صحت این قسم از معاملات کودک تصریح نموده اند.^(۴)

دلایل صحت بیع کودک با اذن ولی

الف: در قرآن کریم آمده است: اگر در یتیمان رشد کافی یافتید، اموالشان را در اختیار آن ها قرار دهید. (فَإِنْ آتَشَيْتُمْ مِنْهُمْ زُجْداً فَأَدْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ). این جمله استدراک از صدر آیه میباشد که فرموده بود اموال یتیم قبل از رشد و بلوغ نباید در اختیار وی قرار گیرد و دلالت دارد بر این که اگر رشد کودک احراز شد معنی ندارد.^(۵)

به نظر میرسد آیه شریفه هرچند به صراحت بر این معنا دلالت ندارد، لیکن با وجود این احتمال حکم به بطلان بیع کودک با استناد به این آیه مشکل است.

ب: اگر عقد معامله با اذن ولی انجام شود، گویا خود ولی آن را انجام داده و صحیح میباشد.^(۶)

ج: مقتضی برای صحت معامله کودک در فرض مزبور موجود است، زیرا به نظر عرف بر معاملات وی عنوان بیع و عقد صادق است، بنابراین مشمول عموم و اطلاقات

ص: ۲۳۴

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۱۵۳:۸.

۲- (۲) حاشیه المکاسب ۹:۲.

۳- (۳) کتاب البیع ۲۱:۲.

۴- (۴) جامع المدارک ۷۷:۳؛ مهذب الاحکام ۲۷۴:۱۶-۲۷۵؛ نهج الفقاهه: ۳۱۱؛ مصباح الفقاهه ۵۳۴:۲.

۵- (۵) سوره نساء ۶:۴.

۶- (۶) محقق ابروانی، حاشیه المکاسب ۱۷۰:۲.

۷- (۷) ایضاح الفوائد ۵۵:۲.

صحت قرار میگیرد و دعوی عدم صحت صدق بیع و تجارت بر معاملاتی که توسط کودک انجام میشود، پذیرفتنی نیست.^(۱)

د: در بعضی از روایات نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از کسب کودک در صورتی که به انجام صحیح آن آگاهی ندارد، نهی فرموده است، سپس علت آن را چنین آورده اند که اگر کودک به طور شایسته به کسب و کار آگاهی نداشته باشد به سرقت روی میآورد. «وَنَهَى عَنْ كَسْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يُحِسُّ صِنَاعَتَهُ يَدِيهِ، فَإِنَّهُ أَلَمْ يَجِدْ سِرْقًا».^(۲) از این روایت با ملاحظه مفهوم شرط استفاده می

شود چنانچه کودک به نیکویی به انجام کسب آگاهی داشته باشد، جایز است کسب نماید و روشن است مقصود این نیست فقط انشای لفظ نماید و انجام آن را دیگری به عهده داشته باشد، بلکه ظاهراً دلیل است بر این که میتواند خود (به طور مباشرت) کسب نماید. ولی چون استقلال وی در کسب بدون اذن ولی مخالف با اجماع است، جواز آن مقید به صورتی میگردد که با اذن ولی انجام پذیرد.

از طرفی ظاهراً این حکم اختصاص به ولی کودک ندارد، مفهوم آن نیز چنین است، بنابراین خطاب در آن نسبت به هر کسی که با کودک معامله داشته باشد، تعمیم دارد، در نتیجه این روایت دلیل است بر جواز معامله با کودک مشروط به این که با اذن ولی صورت پذیرد.^(۳) امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «این روایت دلالت دارد بر صحت معاملات کودکی که میتواند به نیکویی کار انجام دهد». وی سپس اضافه میکند قدر متیقن آن است که معامله کودک با اذن ولی صحیح است.^(۴)

ه: - برخی از فقیهان برای اثبات صحت معامله کودک با اذن ولی به سیره تمسک کرده و ادعا نموده اند تردیدی نیست که از گذشته تا به امروز عقلاً، معاملات کودک با اذن ولی را صحیح میدانسته اند. شارع نیز آن را ردع نموده و ظاهراً سیره متشرعه نیز چنین

ص: ۲۳۵

۱- (۱) سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۲: ۱۵-۱۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۷: ۱۶۳ باب ۳۳ من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: آیت الله اراکی، کتاب البیع ۱: ۲۱۰-۲۱۱؛ محقق اصفهانی، حاشیه المکاسب ۲: ۲۴-۲۵؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۶: ۴۸-۴۹.

۴- (۴) کتاب البیع ۲: ۳۵.

است، بنابراین نباید در حجیت آن تأمل نمود.^(۱) یکی دیگر از فقهای معاصر در توضیح این سیره میگوید: «به نظر عرف، فرقی بین خبری که کودک میدهد و اجرای عقد معامله توسط وی نیست تا گفته شود خبر او با رعایت شرایط صحیح است و میتوان به آن ترتیب اثر داد و معامله وی صحیح نیست، چگونه میتوان این مدعا را اثبات نمود، با این که از جمله افتخارات بعضی از انبیا علیهم السلام این است که در کودکی خداوند به آن ها حکم آموخته و از فضایل حضرت علی علیه السلام این است که در کودکی اسلام را پذیرفته است. علوم جدید نیز اثبات نموده و به تجربه هم ثابت شده است که ضریب هوش و زیرکی کودکان از کردار آنها معلوم میشود، با این حال چگونه میتوان پذیرفت افعال کودک که کاشف از استعداد تکوینی و عقل فطری اوست، خطا و بی‌اثر است.»^(۲)

و: اصل. با این توضیح که به نظر عرف بر معاملات کودک خرید و فروش صدق مینماید و شک در این است که آیا از نظر شرعی بلوغ شرط در آن قرار گرفته یا خیر؟ اصل عدم آن است.^(۳)

ز: برخی از محققین فرموده اند: معامله ای که کودک با اذن ولی انجام میدهد، دارای دو نسبت است؛ از طرفی معامله کودک است و از سوی دیگر با واسطه و تسبیب، معامله ولی است و هیچ منعی وجود ندارد که به عنوان معامله کودک بر آن ترتیب اثر داده شود و به عنوان معامله ولی که مسبب آن قرار گرفته، دارای اثر باشد.^(۴)

نتیجه بحث

آن چه در این مسأله باید پذیرفت این است که اگر کودک به طور مستقل و بدون اذن و نظارت ولی، به انجام معامله مبادرت ورزد، باطل است و اثری بر آن مترتب نمیکرد. قدر متیقن از ادله ای که بر عدم صحت معامله کودک اقامه شده این مورد است و اما اگر کودک ممیز رشید که دارای فهم داد و ستد است، با اذن ولی که مصلحت وی را

ص: ۲۳۶

۱- (۱) نهج الفقاہ: ۳۱۰.

۲- (۲) مہذب الاحکام ۱۶: ۲۷۳.

۳- (۳) همان: ۲۷۱؛ مصباح الفقاہ ۲: ۵۳۵.

۴- (۴) محقق اصفہانی، حاشیہ مکاسب ۱۲: ۲؛ نهج الفقاہ: ۳۰۵-۳۰۶.

مورد نظر دارد معامله کند، به ویژه در چیزهای کوچک که معامله آن بین کودکان متداول است، ظاهراً دلیلی بر عدم صحت آن وجود ندارد، بلکه اطلاقات ادله آن را شامل می‌گردد، بنابراین به مقتضای عموم و اطلاقات ادله صحت و نیز بعضی از اخبار و سیره باید حکم به درستی آن نمود و در صورتی که دیگر شرایط در آن جمع باشد، مثل این که با گفتار و قول انجام شود و ولی و مشتری به انجام آن راضی باشند، آثار بیع صحیح بر آن مترتب می‌گردد، با وجود این، احتیاط در این است که در صورت امکان با کودک معامله نشود.

۴- دیدگاه های دیگر در مورد خرید و فروش توسط کودک در این مسأله

در بحث از معامله کودک علاوه بر آن چه که ذکر شد، دیدگاه های دیگری نیز مطرح است که تنها به ذکر آن ها بسنده میشود:

الف: صحت معامله کودک ممیزی که به حدّ رشد رسیده باشد. (۱)

ب: صحت معامله کودک ده ساله به شرط آن که به حدّ رشد رسیده باشد. (۲)

ج: صحت معامله کودک ممیزی که نزدیک بلوغ است و میتوان برای اثبات رشدوی را آزمود. (۳)

د: صحت معامله کودک ممیزی که به حدّ رشد رسیده باشد و بعد از انجام، ولی آن را اجازه دهد. (۴)

ه :- صحت معامله چیزهای کوچک که خرید و فروش آن توسط کودکان متداول است و کودک واسطه معامله قرار میگیرد. (۵)

برای هر یک از دیدگاه های یاد شده دلایلی استناد شده که به لحاظ پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر و نقد و بررسی آن خودداری میگردد. (۶)

ص: ۲۳۷

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۸: ۱۵۳.

۲- (۲) المسبوط ۲: ۱۰۶.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیه ۲: ۵۳۶؛ تذکره الفقهاء ۱۰: ۱۲.

۴- (۴) سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۲: ۱۵؛ مصباح الفقاهه ۲: ۵۳۶.

۵- (۵) مفاتیح الشرائع ۳: ۴۶؛ ریاض المسائل ۸: ۲۱۷؛ مفتاح الکرامه ۱۲: ۵۴۹؛ مقابسات الانوار: ۱۱۳؛ مهذب الاحکام ۱۶: ۲۷۵.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۶: ۵۱ و بعد از آن.

در تمام مواردی که معامله با کودک محکوم به بطلان است. مالی را که طرف معامله با کودک از او گرفته است، مالک نخواهد شد و ملک کسی است که آن مال را به کودک داده است. بنابراین اگر کودک چیزی را بخرد و تحویل بگیرد و از بین برود (تلف) یا آن را از بین ببرد (اتلاف) ضامن نیست، نه در حال کودکی و نه بعد از بلوغ. هم چنین است اگر چیزی را قرض بگیرد، زیرا مالکی که مال را به کودک تسلیم نموده، در حقیقت خود آن را از بین برده است (اقدام) و در فرض مزبور اگر مالی که تحویل کودک شده است، باقی است مالک میتواند آن را به ملک خود برگرداند. همچنین اگر کودک قیمت آن چه را خریده پرداخت کرده، فروشنده باید آن را به ولی وی برگرداند و اگر به کودک دهد، بریء الذمه نمیگردد.^(۱)

۶- معامله توسط کودک در حقوق مدنی

برای این که معامله به طور صحیح واقع شود، طبق ماده ۲۱۰ قانون مدنی باید متعاملین برای معامله اهلیت داشته باشند.

اهلیت بر دو قسم است:

الف: اهلیت تمتع: اهلیت تمتع یا برخورداری از حق، قابلیت شخص است برای این که بتواند دارای حقوق مدنی گردد، یعنی بتواند دارای حق شود، بر اساس قسمت اول ماده ۹۵۸ قانون مدنی: «هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود...». ماده ۹۵۶ قانون مزبور میگوید: «اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام میشود».

ب: اهلیت استیفا: اهلیت استیفا یا قدرت اعمال حق، قابلیت شخص است برای آن که بتواند حق خود را استیفا و اعمال

ص: ۲۳۸

۱- (۱) نهاییه الاحکام ۲: ۴۵۴؛ تذکره الفقهاء ۱۰: ۱۲؛ مسالک الافهام ۳: ۱۵۵.

نماید، یعنی بتواند در اموال و حقوق خود تصرف نماید. برای آن که انسان بتواند حق خود را استیفا کند، داشتن حق تمتع کافی نمیباشد،^(۱) به همین جهت قسمت اخیر ماده ۹۵۸ قانون مدنی میگوید: «... هیچ کس نمیتواند حقوق خود را اعمال و اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد».

یکی از انواع مهم اعمال حق معامله کردن است، یعنی شخص بتواند مال خود را به دیگری واگذار نماید یا تعهد بر امری کند و یا قبول انتقال و تعهد نماید. ماده ۲۱۱ قانون مدنی مقرر میدارد: «برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عامل و رشید باشند». و در ماده ۲۱۲ نیز آمده است: «معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند، به واسطه عدم اهلیت باطل است» یا این سه عنوان «بلوغ، عقل، رشد» اهلیت متعاملین در عقود و اهلیت یک طرف در ایقاعات - که محتاج به دو طرف نیست - پیدا میشود بنا بر این هر گاه متعاملین یا یکی از آنها فاقد این سه عنوان یا بعضی از آنها باشند معامله آنها نافذ نیست.^(۲) البته در ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی آمده است: «اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد، باطل و بلا اثر است، معذالک صغیر ممیز میتواند تملک بلاعوض کند، مثل قبول هبه و صلح بلاعوض و حیات مباحات». ماده ۱۲۱۴ قانون مدنی مقرر میدارد «معاملات و تصرفات غیر رشید در اموال خود نافذ نیست، مگر با اجازه ولی یا قیم او اعم از این که این اجازه قبلاً داده شده باشد یا بعد از انجام عمل...».

ص: ۲۳۹

۱- (۱) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱: ۲۱۰-۲۱۱؛ ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی قواعد عمومی قرار دادها ۲: ۲-۳.

۲- (۲) سید علی حائری شاه باغ، شرح قانون مدنی ۱: ۱۶۸-۱۷۲.

۱- مفهوم رهن در لغت و اصطلاح

رهن در لغت عبارت است از گذاردن چیزی در نزد دیگری به جای آن چه از او میگیرد، به همین جهت آن را به ثبات و دوام معنی میکنند.^(۱) و در اصطلاح فقها وثیقه دین را رهن مینامند. به عبارت دیگر رهن عقدی است که به وسیله آن مدیون مالی را به عنوان وثیقه دین خود، به طلبکار میدهد تا اگر بدهی را در موعد مقرر نپردازد، با فروش وثیقه آن را استیفا نماید.^(۲) کسی که مالی به عنوان رهن در نزد طلبکار میگذارد را «راهن» و آن کسی که رهن را میپذیرد «مرتهن» و مالی که به رهن گذارده میشود را «عین مرهونه» نامند. عقد رهن از طرف راهن لازم است یعنی نمیتواند آن را فسخ نماید، لیکن نسبت به مرتهن جایز است و اختیار فسخ را دارد.

۲- عدم صحت رهن توسط کودک

در مورد راهن و مرتهن، بلوغ و رشد و عدم حجر از تصرف در اموال شرط است، بنابراین رهن کودک صحیح نیست، هر چند ممیز باشد.^(۳) و توضیح این مسأله بدین ترتیب است که کودک ممکن است خود رهن گذار باشد «راهن» و یا رهن را بپذیرد «مرتهن» و

ص: ۲۴۰

۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۱۳: ۱۸۸-۱۸۹؛ مجمع البحرین ۲: ۷۴۰؛ مصباح المنیر: ۲۴۲.

۲- (۲) ر. ک: المبسوط ۲: ۱۴۸.

۳- (۳) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۳: ۱۰۸-۱۰۹؛ الدروس الشرعیة ۳: ۳۸۶؛ مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۱۵۱؛ مسالک الافهام ۴: ۳۳-۳۴؛ التنقیح الرائع ۲: ۱۶۹-۱۷۱.

در هر دو صورت گاهی مال خود را رهن میگذارد یا مال دیگری را با اذن او یا به وکالت از طرف ولی و یا دیگری رهن میگذارد. هم چنان که ممکن است فقط وکیل در اجرای عقد باشد یا در تمام امور مربوط به رهن. آن چه در معاملات کودک بیان شد در خصوص رهن وی نیز جاری است، بنابراین به نظر آن دسته از فقها که معاملات کودک را مطلقاً صحیح میدانند، رهن وی نیز چنین است. اما بر طبق نظر کسانی که معاملات کودک را با اذن ولی و با اجازه او و رعایت مصلحت صحیح میدانند، ظاهراً در نزد آنان حکم رهن وی نیز چنین باشد، چون بین دو مسأله فرقی نیست و ادله ای که مستند صحت معامله کودک در فرض دوم قرار گرفت در صحت رهن وی نیز میتواند دلیل قرار گیرد. هر چند در عبارات فقها این مسأله چندان با صراحت بیان نشده است.

۳- رهن کودک در قانون مدنی

رهن یکی از معاملات است و طرفین آن باید بر اساس ماده ۲۱۰ قانون مدنی دارای اهلیت برای معامله باشند، در غیر این صورت طبق ماده ۲۱۲ قانون مدنی باطل خواهد بود.

البته، از این جهت در مورد رهن قانون گذار حکم خاصی ندارد و با سکوت خود این عقد را تابع قواعد عمومی قرار داده است، ولی برخی از صاحب نظران حقوق مدنی متمایل بر این نظر شده اند که اگر مرتهن بتواند هر زمان که بخواهد از رهن منصرف شود صغیر ممیز و سفیه نیز میتوانند به عنوان مرتهن طرف عقد واقع شوند.

مبنای تمایل یاد شده این است که طبق مفاد ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ قانون مدنی، صغیر ممیز و سفیه می توانند طرف قراردادی شوند که احتمال هیچ ضرری برای آنان ندارد، هم چنان که تملک بدون عوض (مانند قبول هبه) نیز که در مورد آن نص آمده از همین گونه است و خصوصیتی ندارد. از طرفی دیگر چون عقد رهن از سوی مرتهن جایز است و تعهدی برای او به وجود نمیآورد، هیچ مانعی ندارد که صغیر ممیز یا سفیه مالی را به عنوان وثیقه بپذیرد و نیازی به تنفیذ ولی یا قیم خود نداشته باشد.

۱- مفهوم ضمان در لغت و اصطلاح

ضمان در لغت در چند معنی به کار می‌رود، از جمله التزام به تأدیه حق یا دین دیگری است (۱). ضمانت اسم آن است، یعنی در مقابل شخصی امری یا کاری را به عهده گرفتن، ضامن شدن و عهده دار شدن (۲).

مقصود از ضمان در اصطلاح فقهی و حقوق مدنی معنایی نزدیک به معنای لغوی است، بنابراین میتوان به طور اجمال آن را این گونه تعریف کرد: «ضمان عقدی است که به موجب آن شخصی از دیگری ضمانت میکند تا بدهی خود را بپردازد یا تعهد خود را انجام دهد» (۳).

برای ضمان اقسام مختلفی وجود دارد (۴) که ذکر آنها خارج از هدف این تحقیق است و در این بخش ضمان اشتغال ذمه مورد نظر میباشد به این معنی که اگر دینی بر کسی باشد و دیگری ضامن دین او گردد، این را ضمان اشتغال ذمه نامیده اند و در مقابل ضمان عین به کار می‌رود (۵).

ضمان دارای پنج رکن میباشد: ۱- عقد ۲- ضامن ۳- مضمون له (کسی که برای او ضمانت شده) ۴- مضمون عنه (کسی که از او ضمانت شده) ۵- حق و مالی که ضمانت به آن تعلق گرفته است (۶).

ص: ۲۴۲

۱- (۱) ر. ک: مجمع البحرین ۲: ۱۰۸۶؛ معجم مقاییس اللغه ۳: ۳۷۲؛ مصباح المنیر: ۳۶۴.

۲- (۲) فرهنگ بزرگ سخن ۵: ۴۸۲۹.

۳- (۳) ر. ک: التقیح الرائع ۲: ۱۸۳؛ جامع المقاصد ۵: ۳۰۸؛ جامع المدارک ۳: ۳۷۹؛ مسالک الافهام ۴: ۱۷۱.

۴- (۴) ر. ک: مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۳۹۳ الی ۲۴۲۰.

۵- (۵) همان.

۶- (۶) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۲۴۱.

به اتفاق فقها شرط است که ضامن بالغ، عاقل و رشید باشد، بنابراین ضمانت کودک صحیح نیست، هر چند ممیز و نزدیک به بلوغ باشد،^(۱) زیرا کودک به دلیل این که مجاز به تصرف در اموال نیست، در ذمه نیز نمیتواند دخل و تصرفی داشته باشد، بنابراین نمیتواند ضمانت نماید یا چیزی را به نسیه بخرد. علامه حلی در این باره میگوید: «کودک از جمیع تصرفات محجور و ممنوع است، مگر مواردی که از این حکم کلی استثنا شده باشد.»^(۲)

این حکم مربوط به موردی است که کودک بدون اذن ولی ضمانت نماید و اما اگر با اذن ولی وی ضامن شود آیا ضمانت وی صحیح است یا خیر؟ در این خصوص دو نظریه مطرح است:

الف: نظر مشهور بین فقها عدم صحت است هم چنان که بعضی به آن تصریح نموده اند.^(۳) محقق کرکی در این باره مینویسد: «کودک مسلوب العبارة میباشد، بر گفتار وی اثری مترتب نمیشود، اذن ولی نیز نمیتواند آن را مؤثر نماید، زیرا ضمانت مال دیگری نسبت به کودک بیفایده است.»^(۴)

در مقابل این نظریه بعضی از فقها مانند محقق اردبیلی،^(۵) آیت الله سید ابوالقاسم خویی^(۶) و برخی دیگر^(۷) معتقدند که با اذن ولی شرعی و با رعایت مصلحت ضمانت کودک صحیح است و ادله عدم صحت را منصرف از این مورد دانسته اند.^(۸)

ص: ۲۴۳

-
- ۱- (۱) قواعد الاحکام ۱۵۶:۲؛ الحدائق الناظره ۴:۲۱؛ تذکره الفقهاء ۲۹۱:۱۴؛ ریاض المسائل ۹:۲۶۰؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵:۴۰۱؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... والضمنان: ۳۵۹.
- ۲- (۲) تذکره الفقهاء ۱۴:۱۸۵.
- ۳- (۳) قواعد الاحکام ۱۵۶:۲؛ جواهر الکلام ۱۱۵:۲۶؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۳:۲۵۱.
- ۴- (۴) جامع المقاصد ۵:۳۱۵.
- ۵- (۵) مجمع الفائده والبرهان ۹:۲۸۴-۲۸۵.
- ۶- (۶) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵:۴۰۱-۴۰۲؛ موسوعه الامام الخویی؛ المبانی فی شرح العروه الوثقی، کتاب المساقاه ۳۱:۳۹۴.
- ۷- (۷) کاشف الغطاء و محقق عراقی، همان.
- ۸- (۸) مستمسک العروه الوثقی ۱۳:۲۵۱-۲۵۲.

هم چنین شرط است مضمون له (کسی که برای او ضمانت میشود) بالغ، رشید و عاقل باشد، بنابراین صحیح نیست برای کودک ضمانت شود.^(۱) دلیل این حکم همان ادله عدم صحت ضمانت کودک است.^(۲)

آیت الله فاضل لنکرانی میگوید: «اعتبار بلوغ، عقل، رشد و اختیار در هر یک از ضامن و مضمون له به این جهت است که ضمانت از تصرفات مالی است و کسی که اوصاف مزبور یا بعضی از آن ها را ندارد، نمیتواند تصرفات مالی داشته باشد.^(۳) اما در مضمون عنه (کسی که از او ضمانت میشود) به اتفاق فقها بلوغ و عقل معتبر نیست.^(۴) باید افزود حتی لازم نیست مضمون عنه زنده باشد، از این رو صحیح است از میت ضمانت شود،^(۵) چرا که مضمون عنه خارج از عقد ضمان میباشد.

۳- ضمان در حقوق مدنی

طبق ماده ۶۸۶ قانون مدنی: «ضامن باید برای معامله اهلیت داشته باشد»، زیرا ضامن در عقد ضمان تعهد به دین مینماید و اهلیت طبق ماده ۱۹۰ قانون مدنی از شرایط اساسی هر معامله ای است، بنابراین ضمان کودک و مجنون باطل است، زیرا آنان دارای اهلیت معامله نمیشوند.^(۶)

۴- مفهوم حواله در لغت و اصطلاح

حواله در لغت از حوّل به معنی نقل از جایی به جای دیگر است^(۷) و در اصطلاح فقها عقدی است که تشریح شده برای انتقال مال از ذمه ای به ذمه دیگری که مانند آن بدهکار

ص: ۲۴۴

- ۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۴۰۱؛ وسیله النجاه: ۴۲۲؛ تحریر الوسیله ۲: ۲۲؛ سید ابوالقاسم خویی؛ منهاج الصالحین ۲: ۱۸۲.
- ۲- (۲) موسوعه الامام الخویی المبنی فی شرح العروه الوثقی، کتاب المساقات ۳۱: ۳۹۴.
- ۳- (۳) تفضیل الشریعه کتاب المضاربه... والضمان: ۳۵۹.
- ۴- (۴) ریاض المسائل ۹: ۲۶۰؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۴۰۱؛ وسیله النجاه: ۴۲۲.
- ۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۸: ۴۲۲-۴۲۳ باب ۲ من کتاب الضمان: ح، ۱ و ۲؛ و باب ۳: ح، ۲-۳.
- ۶- (۶) سید حسن امامی؛ حقوق مدنی ۲: ۳۳۴.
- ۷- (۷) تاج العروس ۱۴: ۱۷۹-۱۸۱؛ مصباح المنیر: ۱۵۷؛ مجمع البحرین ۱: ۴۷۵.

است. (۱) به عبارت دیگر حواله عقدی است بین بدهکار، بستانکار به منظور ایفای دین توسط شخص ثالث. البته در این که آیا شرط است کسی که حواله را میپذیرد (محال علیه) مدیون باشد بحث و گفتگو است، دیدگاه مشهور فقها آن را لازم نمیدانند، بنابراین حواله بر برئ در صورتی که قبول کند صحیح است. (۲) و در ماده ۷۲۴ قانون مدنی آمده است: «حواله عقدی است که به موجب آن طلب شخصی از ذمه مدیون به ذمه شخص ثالثی منتقل میگردد و مدیون را (محل) طلبکار را (محتال) و شخص ثالث را (محال علیه) گویند».

۵- عدم صحت حواله کودک

از شرایط صحت حواله کمال محل، محتال و محال علیه (۳) ، به عقل، بلوغ و رشد است، بنابراین حواله کودک صحیح نیست، هرچند ممیز باشد، این حکم مورد توافق است و به دلیل روشن بودن آن فقها به طور جداگانه به آن نپرداخته اند. (۴) البته بعضی گفته اند شرایطی که در دیگر عقود معتبر است در عقد حواله نیز باید رعایت گردد. (۵)

مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نگاشته اند: شرایطی که در ضمان معتبر است یعنی بلوغ، عقل، رشد و اختیار، در حواله نیز شرط است. افزون بر این لازم است محتال (طلبکار) به دلیل مفلس شدن محجور از تصرف در اموال خود نباشد. (۶)

حال آیا کودک ممیز میتواند با اذن ولی شرعی اقدام به حواله نماید بحث در آن به همان صورتی است که در خرید و فروش و رهن گذشت. (۷)

ص: ۲۴۵

۱- (۱) المبسوط؛ ۲: ۲۸۸؛ شرائع الاسلام؛ ۲: ۱۱۲؛ قواعد الاحکام؛ ۲: ۱۶۲؛ تذکره الفقهاء؛ ۱۴: ۴۳۶؛ مجمع الفائده والبرهان؛ ۹: ۳۰۵.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) در مورد کمال «محال علیه» اختلاف نظر وجود دارد؛ همان منابع قبل.

۴- (۴) مجمع الفائده والبرهان؛ ۹: ۳۰۹.

۵- (۵) مسالک الافهام؛ ۴: ۲۱۴؛ الروضه البهیة؛ ۴: ۱۳۶؛ مهذب الاحکام؛ ۲۰: ۳۰۲.

۶- (۶) تفصیل الشریعه؛ کتاب المضاربه... الحواله والکفاله؛ ۳۸۱.

۷- (۷) ر. ک: مجمع الفائده والبرهان؛ ۹: ۳۰۸؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها؛ ۶: ۲۴۷.

اطراف عقد حواله باید دارای اهلیت برای معامله باشند، زیرا در عقد حواله هر یک از «محل» و «محتال» و «محال علیه» تصرف در اموال خود مینمایند و طبق مواد ۲۱۰ تا ۲۱۲ قانون مدنی آنها باید عاقل و بالغ و رشید باشند، در غیر این صورت حواله باطل است.^(۱)

۷- مفهوم کفالت در لغت و اصطلاح

کفالت در لغت عرب اسم مصدر است و به معنی ضمان و تعهد به کار می‌رود. از حیث لغت واژه کفالت اعم از ضمان است به طوری که اگر متعلق آن مال باشد، یعنی گفته شود: «تکفلت المال» معنای ضمان خواهد داشت و چنان چه متعلق آن نفس واقع شود و گفته شود: «تکفلت النفس» در معنی کفالت به کار گرفته می‌شود.^(۲) و در فرهنگ فارسی کفالت به معنای عهده داری، سرپرستی و نگهداری به کار می‌رود.^(۳)

در اصطلاح فقهی برخی آن را تعهد به نفس معنی کرده اند، این گونه که به موجب آن کفیل متعهد میشود «مکفول» را که نسبت به «مکفول له» متعهد و بدهکار است برای متعهدله حاضر نماید.^(۴) گروهی نیز آن را عقدی دانسته اند که به منظور تعهد به نفس تشریح شده است.^(۵) بنابراین کفالت در حقیقت عقدی است که اثر آن التزام و تعهد شخص ثالث است نسبت به حاضر نمودن بدهکار و تسلیم وی به طلبکار، هرگاه که او را بخواهد.^(۶) به این معنی که شخص ثالث به سود متعهدله، ملتزم میشود که متعهد و بدهکار وی را برای او حاضر کند.^(۷)

ص: ۲۴۶

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۳۶۷؛ ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی عقود معین ۴: ۴۰۷.

۲- (۲) ر. ک: الصحاح ۲: ۱۳۴۷؛ مختار الصحاح: ۲۷۱؛ لسان العرب ۱۱: ۵۸۹-۵۹۰؛ مصباح المنیر: ۵۳۶.

۳- (۳) ده خد، لغت نامه ۱۲: ۱۸۴۱۱.

۴- (۴) مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۳۱۵؛ اللعه دمشقیه: ۸۵؛ الروضه البهیة ۴: ۱۵۱؛ ریاض المسائل ۹: ۲۸۹.

۵- (۵) قواعد الاحکام ۲: ۱۶۷؛ کشف الرموز ۱: ۵۵۹؛ ایضاح الفوائد ۲: ۹۸؛ مفتاح الکرامه ۱۶: ۵۶۳.

۶- (۶) سید ابوالقاسم خوبی، منهاج الصالحین ۲: ۱۹۰.

۷- (۷) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۶: ۱۵۰؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۰.

در اصطلاح حقوقی نیز ماده ۷۳۴ قانون مدنی کفالت را چنین تعریف کرده است: «کفالت عقدی است که به موجب آن، احد طرفین در مقابل دیگر، احضار شخص ثالثی را تعهد میکند، متعهد را کفیل، شخص ثالث را مکفول و طرف دیگر را مکفول له میگویند».

۸- صحت کفالت از کودک

در انعقاد کفالت شرط است کفیل، بالغ، عاقل و رشید باشد و بتواند در اموال خود تصرف نماید، بنابراین کودک و مجنون نمیتوانند کفالت نمایند، زیرا از تصرف در اموال خود ممنوع میباشند. لیکن صحیح است از کودک و مجنون کفالت شود. به عبارت دیگر در «مکفول» بلوغ، عقل، رشد و اختیار شرط نیست، بدین جهت جایز است از کودک در صورتی که ولی شرعی او قبول کند کفالت شود. (۱) دلیل این حکم روشن است، زیرا مکفول طرف عقد کفالت نیست. هم چنین صحیح است کودک «مکفول له» قرار گیرد و برای او کفالت شود، زیرا اوصاف مزبور در مکفول له شرط نیست. (۲)

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره میگوید: در مکفول له بلوغ و عقل معتبر نیست، هر چند طرف عقد کفالت باشد، بدین جهت کفالت برای کودک با اذن ولی و قبول وی صحیح است و با قبول ولی کودک، دلیلی برای بطلان آن وجود ندارد، چرا که کفیل متعهد میشود مدیون را برای مکفول له در موعد مقرر جهت استیفای حق از وی حاضر نماید در این صورت حتی از کودک ترضیع نمیگردد. (۳)

۹- کفالت در حقوق مدنی

طرفین کفالت باید اهلیت برای معامله داشته باشند، زیرا آنان غیر مستقیم در امور مالی خود تصرف مینمایند و طبق ماده ۷۴۰ قانون مدنی کفیل باید مکفول را در زمان و مکانی که

ص: ۲۴۷

۱- (۱) تذکره الفقهاء ۳۹۲:۱۴؛ مسالک الافهام ۲۳۴:۴؛ جواهر الکلام ۱۸۶:۲۶؛ تحریر الوسیله ۳۰:۲؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... والکفاله: ۳۹۳.

۲- (۲) همان منابع؛ وسیله النجاه مع تعالیق الامام الخمینی: ۵۰۳؛ سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲: ۱۹۰؛ مهذب الاحکام ۳۴۱:۲۰.

۳- (۳) تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... الحواله والکفاله: ۳۹۳-۳۹۴.

تعهد کرده است، حاضر نماید، در غیر این صورت باید از عهده حقی که بر عهده مکفول ثابت میشود، برآید. ولی در مکفول اهلیت شرط نیست و میتوان از محجور مانند کودک، سفیه و مفلس کفالت نمود، زیرا مکفول هیچ گونه مداخله ای در انعقاد عقد کفالت ندارد.^(۱)

۱۰- مفهوم صلح در لغت و اصطلاح

صلح مصدر است و در لغت به معنی سازش کردن، آشتی، تسالم و توافق است، ضد مخاصمه و تخاصم.^(۲) در اصطلاح فقها عقدی است که برای قطع مخاصمه تشریح شده است.^(۳) بعضی از اعلام فقهای معاصر فرموده اند: «صلح عبارت از تراضی و تسالم بر امری است، خواه تملیک عین باشد، یا منفعت، یا اسقاط دین، یا حق و یا غیر آن با عوض یا مجانی».^(۴) هم چنین به گفته بعضی از اساتید حقوق مدنی: «عقد مصالحه عقدی است بینام که فاقد عناصر و احکام اختصاصی عقود دیگر است».^(۵)

۱۱- عدم جواز صلح کودک

شرط است طرفین عقد صلح، بالغ و رشید باشند و نسبت به آن چیزی که صلح به خاطر آن واقع شده، جازئ التصرف باشند، بدین جهت صلح کودک صحیح نیست و اثری بر آن مترتب نمیشود، هر چند ممیز باشد.^(۶) ادله ای که برای عدم صحّت معاملات و رهن کودک به طور مطلق به آن استناد شده بود، در این بخش نیز میتواند دلیل قرار گیرد.^(۷)

هم چنین طبق ماده ۱۹۰ به بعد قانون مدنی باید صلح مانند عقود دیگر دارای شرایط صحت از جمله، اهلیت طرفین آن باشد، بنابراین مطابق قانون مدنی کودک نمیتواند طرف عقد صلح قرار گیرد.

ص: ۲۴۸

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۳۸۳.

۲- (۲) القاموس المحيط ۱: ۳۲۲؛ مصباح المنیر: ۳۴۵؛ لسان العرب ۲: ۵۱۶-۵۱۷؛ فرهنگ معین ۲: ۲۱۶۰.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۲: ۱۲۱؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۵.

۴- (۴) سید ابوالقاسم خویی، منهاج الصالحین ۲: ۱۹۲.

۵- (۵) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳: ۲۳۵۶.

۶- (۶) ر. ک: قواعد الاحکام ۲: ۱۷۲؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۷؛ جامع المقاصد ۵: ۴۱۰؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۱۷؛ مهذب الاحکام ۱۸: ۱۷۲.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۶: ۲۷۱ الی ۲۷۴.

الف: شرکت

۱. مفهوم شرکت در لغت و اصطلاح

شرکت (با کسر شین و سکون را) بر وزن «نعمت» یا (با فتح شین و کسر را) بر وزن «کَلِمَه» در لغت عربی به این معنی است که برای دو نفر یا بیش تر در چیزی به طور اشاعه سهم و نصیبی باشد. (۱)

شرکت در اصطلاح فقهی (۲) و حقوقی (۳) نیز به همان معنای لغوی و عرفی به کار رفته است. بنابراین هر ذره ای از ذرات مالی که متعلق شرکت واقع شده ملک دو مالک یا چند مالک به صورت مشاع میباشد. مال مشاع یا مشترک میتواند عین خارجی باشد، مانند خانه و باغ مشترک و میتواند منفعت باشد مانند منفعت خانه مورد اجاره که در اثر فوت مستأجر به ورثه منتقل شده باشد و یا حق باشد مانند حق خیار، حق شفعه، که در نتیجه فوت مورث به ورثه منتقل شده است.

شرکت در اثر پیدایش سببی از اسباب معین پیدا میشود. این اسباب بر دو قسم است؛ اختیاری و قهری که به این اعتبار دو نوع شرکت اختیاری و قهری به وجود میآید.

ص: ۲۴۹

۱- (۱) ر. ک: مصباح المنیر: ۳۱۱؛ القاموس المحيط ۳: ۴۲۰؛ تاج العروس ۱۳: ۵۹۱؛ معجم الوسیط: ۴۸۰.

۲- (۲) ر. ک: شرایع الاسلام ۲: ۱۲۹؛ المختصر النافع: ۲۳۹؛ ایضاح الفوائد ۲: ۲۹۸؛ المهذب البارع ۲: ۵۴۳؛ جامع المقاصد ۸: ۷؛ مهذب الاحکام ۲۰: ۶.

۳- (۳) ماده «۵۷۱» قانون مدنی.

۱. شرکت اختیاری: در نتیجه یکی از امور زیر پیدا میشود:

الف: شرکت ممکن است در نتیجه عقدی از عقود حاصل گردد، چنان که چند نفر ملکی را خریداری کنند یا آن را اجاره نمایند و یا به آنها هبه شود.

ب: عمل شرکا: شرکت ممکن است در نتیجه عمل شرکا باشد، از قبیل مزج اختیاری اجناس برای مقاصدی که مورد نظر شرکا است.

۲. شرکت قهری: که در نتیجه ارث یا امتزاج پیدا میشود. (۱)

۲. بطلان تصرف کودک در شرکت

برای شرکت احکام مختلفی است از جمله این که هیچ یک از شرکا نمیتواند بدون اجازه شرکای دیگر در مال مشترک تصرفی نماید، (۲) زیرا تصرف هر یک در سهم مشاع خود موجب تصرف او در سهام دیگران خواهد بود و بدون اجازه شرکا، تجاوز به حقوق آنان میباشد. این تصرف اعم از تصرف مادی (مانند سکونت در خانه، تعمیر و تخریب) یا تصرف غیر مادی (مانند فروش، اجاره، هبه و رهن) میباشد. به هر صورت باید مباشر این تصرفات اهل تصرف باشد و چون کودک اهل تصرف نیست، حق دخالت در این امور را ندارد، بنابراین نمیتواند به دیگر شرکا اذن در تصرف دهد یا حق خود را بفروشد، و یا اجاره دهد، بلکه باید ولی او به انجام آن اقدام نماید. (۳)

هم چنین باید دانست که قسمی از شرکت (شرکت اختیاری) عقدی از عقود معاوضی و مالی میباشد و باید ارکان معینی داشته باشد، از جمله این که ایجاد کنندگان شرکت باید داری شرایط لازم در دیگر عقود باشند، بنابراین بلوغ، عقل و رشد در آنها شرط است.

علامه حلی در این باره مینویسد: «رکن اول در شرکت تجاری دو طرف عقد میباشد و شرط است بالغ، عاقل و دارای اختیار و قصد و جایز التصرف باشند و ضابطه

ص: ۲۵۰

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۲۰۵-۲۰۶.

۲- (۲) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۱۳۰؛ الحدائق الناضره ۲۱: ۱۴۹؛ الروضه البهیة ۴: ۲۰۲؛ جواهر الکلام ۲۶: ۳۰۵.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۲۸۳.

کلی در آن ها، این که برای وکالت اهلیت داشته باشند، زیرا هر یک از دو شریک در تمام مال دخالت میکنند در آن چه حق خود اوست، چون مالک است و نسبت به حق شریک خود چون به او اذن داده است، بنابراین او وکیل شریک خود میباشد، در عین حال موکل او نیز میباشد، زیرا به وی وکالت داده در مال او تصرف نماید، ولی وکالت کودک صحیح نیست، زیرا کلام او از نظر شرعی بی‌اثر است. (۱) عبارات برخی دیگر از فقها نیز شبیه آن چه ذکر شد، میباشد. (۲)

در قانون مدنی نیز در فصل هشتم از ماده ۵۷۱ به بعد، مسائل شرکت مورد بحث قرار گرفته و آن چه از نوشتارهای فقها در مورد شرکت کودک استفاده شد از مواد مزبور به اجمال استفاده میگردد.

ب: مضاربه

۱. مفهوم مضاربه در لغت و اصطلاح

مضاربه مصدر باب مفاعله واژه ای عربی است و معادل فارسی ندارد، این کلمه مشتق از «ضرب» به معنی سیر نمودن در زمین میباشد. (۳)

از آن جا که شخص مسافر به ویژه در زمان های گذشته میبایست پا را بر زمین زند و طی طریق کند، این پا زدن در زمین را «ضرب فی الارض» میگفتند که کنایه از مسافرت است و به مسافرت در زمین برای این نوع از تجارت «مضاربه» گفته شده است، که گویا شخص عامل پا را بر زمین میزند و شخص صاحب مال هم پولش را بر زمین میزند، البته این معنا برای زمانی بوده که برای تجارت از محلی به محل دیگر طی طریق مینمودند، ولی امروزه که غالباً در یک منطقه یا با تلفن و یا واسطه تجارت مینمایند، این واژه همچنان مصطلح است.

ص: ۲۵۱

۱- (۱) تذکره الفقهاء ۱۶: ۳۲۳.

۲- (۲) جامع المقاصد ۸: ۱۳-۱۴؛ الحدائق الناضره ۲۱: ۱۵۱؛ تحریر الوسيله ۱: ۵۷۳؛ العروه الوثقی مع تعليقات عده من الفقهاء ۵: ۲۷۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۳: ۲۴؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه، الشرکه: ۱۰۲.

۳- (۳) ابن قتیبه، غریب الحدیث ۱: ۳۲؛ لسان العرب ۱: ۵۴۴؛ القاموس المحیط ۱: ۱۲۷؛ مجمع البحرین ۲: ۱۰۷۲.

به معامله مزبور (مضاربه) قراض و مقارضه نیز گفته میشود این واژه از «قرض» گرفته شده و از نظر مفهوم همان معنای مضاربه را دارد، هرچند دو لفظ مختلف میباشند، چه این که قرض به معنی بریدن و قطع کردن آمده و وجه تسمیه معامله مزبور به «قراض» از آن نظر است که مالک قطعه ای از مال خود را میبرد و به عامل میدهد که با آن معامله کند به هر صورت در مضاربه مالک مقداری از مال خود را در اختیار دیگری (عامل) قرار میدهد تا با آن تجارت کند و سود حاصل از تجارت بین طرفین تقسیم شود.^(۱)

مقصود از مضاربه در اصطلاح فقها نیز همان معنای لغوی است در عبارات برخی از فقها چنین آمده است: «مضاربه عبارت است از این که شخصی پولی را به عنوان تجارت به دیگری میدهد تا با آن تجارت کند و سود حاصله به نحو معین بین آنان تقسیم شود».^(۲)

۲. عدم صحت مضاربه کودک

شرط است دو طرف عقد مضاربه (مالک و عامل) بالغ، عاقل، رشید و جایز التصرف در مال خویش باشند، بدان جهت مضاربه کودک و مجنون صحیح نیست،^(۳) زیرا اینان مجاز به تصرف در اموال خود نیستند. ادله ای که در بطلان بیع کودک اقامه شد در این بخش نیز دلیل قرار میگیرد.

یکی از بزرگان فقها معاصر در شرح کلام صاحب عروه الوثقی - مبنی بر این که در مجری عقد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است - مینویسد: این امور در جمیع مواردی که انسان تصرف در مال و یا جان خود داشته باشد، لازم میباشد و ادله آن در کتاب حجر ذکر میشود. هم چنین فقها بخشی از آن ادله را در کتاب بیع بیان میکنند، زیرا اولین کتابی است که در آن تصرفات اعتباری مورد بحث و تحقیق قرار میگیرد.^(۴) بر طبق دیدگاهی که تصرفات

ص: ۲۵۲

۱- (۱) همان منابع.

۲- (۲) اللعه دمشقیه: ۸۹؛ الروضه البهیة ۴: ۲۱۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۲۳۷؛ موسوعه الامام خوبی ۳۱: ۴؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۱۴۵-۱۴۶؛ الحدائق الناضره ۲۱: ۱۹۹.

۳- (۳) ر. ک: جامع المقاصد ۸: ۵۷؛ تحریر الاحکام الشرعیة ۳: ۲۴۴؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۵۸؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۱۴۷؛ سید ابوالقاسم خوبی، منهاج الصالحین ۲: ۱۲۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب المضاربه): ۱۳.

۴- (۴) مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۲۴۱.

کودک ممیز در اموال خود با اذن ولی را جایز می‌شمرد (که به نظر ما قوی می‌باشد) مضاربه کودک نیز به شرط این که با اذن ولی و به مصلحت وی باشد، جایز است. بعضی از مذاهب اهل سنت نیز آن را جایز دانسته‌اند. (۱)

۳. مضاربه کودک در حقوق مدنی

در حقوق مدنی مضاربه از عقود دانسته شده و باید دارای شرایط اساسی صحت معامله که در ماده ۱۹۰ و ۲۱۰ قانون مدنی و بعد از آن، بیان شده باشد و هرگاه یکی از آن شرایط را فاقد گردد، عقد مضاربه باطل خواهد بود. (۲) بر این اساس چون کودک اهلیت انجام معامله و اجرای عقد را ندارد مضاربه او به استناد مواد فوق باطل است.

ج: مزارعه

۱. مفهوم مزارعه در لغت و اصطلاح

مزارعه مصدر باب مفاعله از ماده زرع در زمین است و معنی آن کشت کردن دو نفر با یکدیگر است (۳) و مقصود از آن در اصطلاح فقهی، عقدی است که یک طرف زمینی را برای زراعت در مدتی معلوم در اختیار دیگری می‌گذارد و حاصل آن طبق توافق انجام شده بین آنان تقسیم می‌گردد. (۴)

یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی می‌گوید: «از نظر تحلیل حقوقی، مزارعه شرکتی است بین مالک (مزارع) و زارع (عامل) که از یک طرف انتفاع از زمین و از طرف دیگر کار به عنوان سرمایه گذارده میشود و عوامل لازم دیگر را برای کشت یکی از طرفین نیز عهده دار می‌گردد و محصولی که به دست می‌آید مانند سود شرکت به نسبتی که طرفین با یکدیگر قرار می‌دهند، بین خود تقسیم میکنند». (۵)

ص: ۲۵۳

۱- (۱) ابن قدامه، المقنع: ۹۷؛ المغنی والشرح الكبير ۵۳۳:۴؛ المبدع ۳۱۹:۴؛ کشاف القناع ۵۳۳:۳.

۲- (۲) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۷۴:۲.

۳- (۳) لسان العرب ۱۴۱:۸؛ مصباح المنیر: ۲۵۲؛ مجمع البحرین ۷۷۰:۲.

۴- (۴) ر. ک: شرائع الاسلام ۱۴۹:۲؛ قواعد الاحکام ۳۱۱:۲؛ مسالک الافهام ۷:۵؛ جواهر الکلام ۲:۲۷.

۵- (۵) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۴۳:۲.

مزارعه توسط کودک غیر ممیز، باطل و بی‌اثر است، ولی نسبت به ممیز دو نظر مطرح است.

الف: مشهور فقها آن را باطل میدانند، بعضی از فقیهان به آن تصریح نموده اند^(۱) و برخی دیگر از اطلاق عبارات شان به دست می‌آید^(۲) مستند این نظر ادله ای است که برای بطلان بیع کودک به طور مطلق اقامه شده و پیش تر ذکر گردید.

ب: قول دیگری که برخی از فقها پذیرفته اند و قوی هم به نظر میرسد، این است که مزارعه توسط کودک با اذن ولی شرعی صحیح است^(۳). مرحوم کاشف الغطا در این باره مینویسد: «شرط است دو طرفی که عقد مزارعه را جاری می‌سازند عاقل باشند، ولی شرط نیست بالغ باشند، بنابراین مزارعه کودکی که ولی به او اذن داده صحیح است^(۴). این نظر از کلمات برخی دیگر از فقها نیز استفاده میشود^(۵)».

به هر صورت ظاهراً دلیلی بر بطلان مزارعه کودک ممیز، در صورتی که با اذن ولی شرعی انجام پذیرد و مصلحت او در آن رعایت شود، وجود ندارد، اعم از این که کودک زارع باشد و در زمین مالکک زراعت نماید یا این که زمین مالکی خود را جهت مزارعه در اختیار زارع قرار دهد. قانون مدنی نیز مزارعه را از عقود معینه میدانند که باید دارای شرایط اساسی صحت بر معامله مذکور در ماده ۱۹۰ باشد، در غیر این صورت باطل خواهد بود^(۶).

ص: ۲۵۴

۱- (۱) مختلف الشیعه ۶: ۱۵۰؛ قواعد الاحکام ۲: ۳۱۱؛ مفتاح الکرامه ۲۰: ۲۱؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۸۴؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... والمزارعه: ۱۴۰؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۳: ۵۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۷: ۳-۴؛ مسالک الافهام ۵: ۷-۸.

۳- (۳) المهذب ۲: ۱۹-۲۰؛ مجمع الفائده والبرهان ۸: ۱۵۲-۱۵۳.

۴- (۴) تحریر المجله ۴: ۲۶.

۵- (۵) ر. ک: تراث الشیخ الاعظم، کتاب المکاسب ۳: ۲۷۷-۲۷۸؛ محقق خراسانی، حاشیه المکاسب: ۴۶؛ سیدمحمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۲: ۱۶-۱۷؛ محقق ایروانی، حاشیه المکاسب ۲: ۱۶۶؛ امام

خمینی، کتاب البیع ۲: ۳۰؛ مصباح الفقاهه ۲: ۵۳۴.

۶- (۶) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۱۴۳.

۱. مفهوم ودیعه در لغت و اصطلاح

ودیعه بر وزن «فعلیه» و جمع آن «ودائع» به معنی مستقر نمودن، سپردن و درخواست نیابت در حفظ مال است. «أُودِعْتُهُ مَالاً» یعنی مالی را به عنوان ودیعه به او دادم و درخواست نمودم آن را محافظت نماید. (۱) فقها با اختلاف در تعبیر آن را این گونه تعریف کرده اند: «ودیعه عقدی است که به موجب آن مالک مال خود را به فرد امینی میسپارد و درخواست محافظت از آن را دارد». (۲)

مرحوم آیت الله خویی میگوید: «ودیعه از عقود جایزه میباشد و نتیجه آن درخواست حفظ مال از شخص امین است». (۳)

در ماده ۶۰۷ قانون مدنی آمده است: «ودیعه عقدی است که به موجب آن یک نفر مال خود را به دیگری میسپارد برای آن که آن را مجاناً نگاه دارد». از دیدگاه فقهی و حقوقی ودیعه در زمره امانات مالکانه است، زیرا مالک به اختیار و در نتیجه پیمانی که با دیگری مینماید، مال خویش را به او میسپارد تا از آن نگاهداری کند. بدین ترتیب ودیعه نوعی «استنباه» است که به منظور حفظ مال انجام میشود، یعنی مالک بدین وسیله «امین» را نایب خود قرار میدهد.

ویژگی ودیعه در این است که در سایر قراردادها، نیابتی که داده میشود به منظور انجام سایر تصرفات است، چنان که در عقد اجاره مقصود اصلی طرفین، تملیک منافع به مستأجر است، لیکن چون انتفاع از عین ایجاب میکند که در تصرف مستأجر باشد، نیابت در حفظ مال نیز به او داده میشود. به همین جهت قواعد عمومی مربوط به امانت و رابطه امین با مالک و مسئولیت های ناشی از این رابطه در ودیعه مطرح میشود و آن را امانت به معنی خاص نامیده اند. (۴)

ص: ۲۵۵

۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۸: ۳۸۷-۳۸۶؛ مصباح المنیر: ۶۵۳؛ الصحاح ۲: ۹۹۸؛ مجمع البحرین ۳: ۱۹۲۰.

۲- (۲) تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۴۴؛ قواعد الاحکام ۲: ۱۸۳؛ جامع المقاصد ۶: ۷.

۳- (۳) منهاج الصالحین ۲: ۱۳۳

۴- (۴) ر. ک: ریاض المسائل ۹: ۴۰۹؛ ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی عقود معین ۴: ۸-۹.

به هر صورت عقد ودیعه دارای دو طرف است: یکی موذع یا امانت گذار، یعنی کسی که مال خود را به دیگری میسپارد و دیگری «مستودع» یا امین و یا امانت دار، یعنی کسی که مال طرف را برای نگهداری میپذیرد.

۲. عدم صحت ودیعه کودک

به اتفاق فقها شرط است دو طرف عقد ودیعه (متعاقدان) عاقل و بالغ و رشید و جایز التصرف در اموال خود باشند.^(۱) بنابراین ودیعه کودک صحیح نیست، زیرا اهلیت تصرف در اموال خود را ندارد. هم چنین بر او واجب نیست ودیعه را حفظ نماید. به عبارت دیگر، بعد از آن که مستودع، ودیعه را تحویل گرفت بر او واجب است آن را حفظ نماید.^(۲) ولی کودک به دلیل این که مکلف نیست نمیتوان او را ملزم به حفظ ودیعه نمود، از این رو بر ودیعه او اثری مترتب نمیشود.

هم چنین در ودیعه رضایت طرفین شرط است و رضایت کودک بی اثر است، اعم از این که ودیعه بدهد و یا بپذیرد. البته در صورتی که در دادن ودیعه و قبول آن، از طرف ولی مأذون باشد، به گونه ای که حفظ ودیعه و رد آن، بر ولی واجب باشد و کودک فقط واسطه در اجرای عقد باشد، ودیعه وی صحیح است، بعضی از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۳)

از دیدگاه حقوق مدنی نیز چنان که گذشت، ودیعه عقدی است از عقود معین و طرفین آن باید دارای شرایط اساسی برای صحت معامله مذکور در ماده ۱۹۰ قانون مدنی باشند.

۳. ضمان در ودیعه کودک

به اجماع فقها، ودیعه امانت شرعی است و گیرنده آن بدون تعدی و تفریط ضامن نیست.^(۴) این حکم مربوط به افراد مکلف است و اما اگر کودکی مالی را در نزد بالغی به

ص: ۲۵۶

۱- (۱) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۴۹-۱۵۰؛ قواعد الاحکام ۲: ۱۸۳؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۰: ۲۷۶؛ جامع المقاصد ۶: ۸۰؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۴۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۷: ۱۱۶؛ الروضه البهیة ۴: ۲۳۲.

۳- (۳) جواهر الکلام ۲۷: ۱۱۶.

۴- (۴) همان: ۱۰۲.

ودیعه گذارد، جایز نیست آن را بپذیرد. اگر پذیرفت در هر صورت ضامن است، خواه افراط یا تفریط نموده باشد یا خیر، البته واجب است آن را به ولی کودک تحویل دهد این حکم مورد توافق فقها است.^(۱)

دلیل بر وجوب ردّ ودیعه به ولی کودک روایت معروفی است از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میباشد که فرموده است: بر کسی که چیزی را از دیگری گرفته واجب است آن را برگرداند. «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»^(۲) یا «حَتَّى تُؤَدِّيَهُ»^(۳). ضمن این که کودک اهلیت اذن دادن را ندارد، در این صورت مستودع (تحویل گیرنده ودیعه) بدون اذن شرعی آن را تحویل گرفته و ضامن است.^(۴)

آن چه ذکر شد، مربوط به موردی است که خوف تلف آن نباشد. اما اگر مکلف بترسد از این که آن چه در اختیار کودک است، تلف گردد و به این جهت آن را از او بگیرد، ضامن نیست، البته واجب است آن را به ولی کودک برساند.^(۵) امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «اگر مکلف نگران باشد از این که مال در دست کودک تلف میشود و به جهت حفظ آن به عنوان وظیفه شرعی (از باب حسبه) آن را از وی بگیرد، منعی ندارد و در این جهت أخذ او به عنوان ودیعه و امانت مالکی محسوب نمیشود بلکه امانت شرعی است و واجب است آن را حفظ نموده به مالک آن برساند یا به او اعلام نماید که در نزد اوست و اگر تلف شود ضامن نیست.»^(۶)

دلیل عدم ضمان در این مورد بدین جهت است که او به عنوان حسبه و وظیفه شرعی اقدام نموده و محسن محسوب میشود و به فرموده قرآن کریم: (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ) بر احسان کننده مسئولیتی نیست.^(۷)

ص: ۲۵۷

- ۱- (۱) المبسوط ۳: ۳۶۶-۳۶۷؛ شرائع الاسلام ۲: ۱۶۴؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۴۹؛ ارشاد الاذهان ۱: ۴۳۷؛ مجمع الفائده والبرهان، ۱۰: ۲۷۶.
- ۲- (۲) المبسوط ۳: ۳۴۹؛ عوالی اللالی ۳: باب الودیعه، ح ۳.
- ۳- (۳) مستدرک الوسائل ۱۴: ۷-۸ باب ۱ من ابواب، کتاب الودیعه، ح ۱۲.
- ۴- (۴) الروضه البهیة ۴: ۲۴۰؛ مسالک الافهام ۵: ۹۲-۹۳.
- ۵- (۵) تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۴۹؛ مسالک الافهام ۵: ۹۳؛ الروضه البهیة ۴: ۲۴۰؛ کفایه الاحکام ۱: ۶۹۳؛ مفتاح الکرامه ۱۷: ۲۰۵-۲۰۶.
- ۶- (۶) تحریر الوسیله ۱: ۵۴۸.
- ۷- (۷) سوره توبه ۹: ۹۱.

چنان که ذکر شد در مودع (ودیعه گذار) و مستودع (ودیعه پذیر) بلوغ و عقل، شرط است، حال اگر مکلف مال خود را در نزد کودک به ودیعه گذارد و تلف شود کودک ضامن نیست، هر چند در حفظ آن کوتاهی و تفریط نموده باشد، ولی وی نیز ضامن نمیباشد، ظاهراً این حکم مورد توافق فقها است^(۱)، زیرا صاحب مال با ودیعه گذاشتن در نزد کودک در حقیقت مال خویش را تلف نموده و کسی که حفظ مال و ادای امانت بر او واجب نیست را بر مال خود مسلط نموده است.^(۲)

اما این پرسش مطرح است، اگر کودک آن را اتلاف نماید، آیا ضامن است یا خیر؟ در این باره چند نظر مطرح است.

الف: دیدگاه مشهور فقها که قوی هم به نظر میرسد، ضمان کودک در صورت اتلاف است،^(۳) زیرا اتلاف مال دیگری در صورتی که بدون اذن صاحب مال صورت پذیرد، موجب ضمان است، خواه اتلاف کننده کودک باشد یا مکلف. به عبارت دیگر، اتلاف سبب ضمان است و سبب حکم وضعی است که مشترک بین صغیر و کبیر میباشد.

ب: نظریه دوم: عدم ضمان میباشد، زیرا ودیعه دهنده خود کودک را بر مال خویش مسلط ساخته و سبب اتلاف شده است.^(۴) به اعتقاد این دسته از فقها در این صورت کودک که مباشر در اتلاف است، ضعیف تر از مالک که سبب آن بوده میباشد.

ج: نظریه سوم: بین کودک ممیز و غیر ممیز تفصیل داده و فقط کودک ممیز را ضامن میدانند.^(۵) ولی چنان که بعضی از فقها فرموده اند: «اتلاف به طور مطلق سبب ضمان است و در این حکم بین مکلف و غیر مکلف و کودک ممیز و غیر ممیز فرقی نیست».^(۶)

ص: ۲۵۸

-
- ۱- (۱) شرائع الاسلام ۲: ۱۶۴؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۵۰؛ المبسوط ۳: ۳۶۶؛ السرائر ۲: ۴۴۱؛ جامع المقاصد ۶: ۹؛ جواهرالکلام ۲۷: ۱۱۶..
 - ۲- (۲) مسالک الافهام ۵: ۹۳.
 - ۳- (۳) همان.
 - ۴- (۴) تذکره الفقهاء ۱۶: ۱۵۰؛ جامع المقاصد ۶: ۹.
 - ۵- (۵) جامع المقاصد ۶: ۹.
 - ۶- (۶) جواهر الکلام ۲۷: ۱۱۷.

۱. مفهوم عاریه در لغت و اصطلاح

عاریه (با تشدید یا تخفیف آن) (۱) به گفته بعضی از لغویین اسم است از «اعاره» یعنی چیزی را به عنوان امانت از دیگری طلب کردن. (۲) بعضی دیگر آن را مشتق از «عار» دانسته اند که به معنی عیب و ننگ است، چون عاریه خواستن ننگ و عار دارد. (۳)

عاریه در اصطلاح فقها عقدی است که به موجب آن مالک مال معین، به عاریه گیرنده اجازه میدهد که از عین مال او منتفع گردد. (۴) تعریف ودیعه در ماده ۶۳۵ قانون مدنی نیز نزدیک به همین است. یکی از صاحب نظران در حقوق مدنی آن را این گونه تعریف کرده است: «عاریه عقدی است جایز که مالک منافع مال معین به دیگری اذن بهره برداری مجانی از آن مال را میدهد (باحه منافع). (۵)

ارکان عاریه عبارتند از:

۱ - معیر یا عاریه دهنده، یعنی کسی که مال خود را به دیگری میدهد تا از آن منتفع شود.

۲ - مستعیر یا عاریه گیرنده، یعنی کسی که مال دیگری را میگیرد تا از آن انتفاع برد.

۳ - عین مستعاره و آن هر مالی است که انتفاع از آن با وجود بقای عین شرعاً صحیح است. (۶)

به هر صورت عاریه از عقود جایز میباشد و در نزد مستعیر امانت است و اگر بدون تعدی و تفریط تلف شده ضامن نیست. (۷)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) لسان العرب ۴: ۶۱۸-۶۱۹؛ مجمع البحرین ۲: ۱۲۹۲.

۲- (۲) مصباح المنیر: ۴۳۷.

۳- (۳) ابن اثیر، النهایه ۳: ۳۲۰؛ لسان العرب ۴: ۶۱۸-۶۱۹.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۲: ۱۷۱؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۲۳۱؛ ریاض المسائل ۹: ۴۳۹؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۴۳.

۵- (۵) مبسوط در ترمینولوژی، حقوق مدنی ۴: ۲۴۷۳.

۶- (۶) جواهر الکلام ۲۷: ۱۶۱ و ۱۶۹.

۷- (۷) جواهر الکلام ۲۷: ۱۸۳؛ جامع المقاصد ۶: ۷۷؛ مسالک الافهام ۵: ۱۳۸.

برای عاریه و ارکان آن شرایطی ذکر شده، از جمله این که لازم است معیر و متسعیر عاقل، بالغ و جایز التصرف در اموال خویش باشند، بدین جهت، کودک به دلیل فقدان اوصاف مزبور نمیتواند، معیر یا مستعیر قرار گیرد.^(۱)

آن چه ذکر شد مربوط به موردی است که کودک به طور مستقل تصمیم بگیرد، اما اگر با اذن ولی و با رعایت مصلحت به انجام ودیعه اقدام نماید، طبق دیدگاه مشهور فقها عاریه وی صحیح است، اعم از این که مال خود را عاریه دهد یا از مالک در جهت عاریه دادن مال نیابت کند و یا مالی را عاریه بگیرد،^(۲) زیرا اذن ولی شرعی در تحقق عقد ودیعه کافی است و به چیز دیگری نیاز نیست.^(۳)

به عبارت دیگر، چون عاریه از عقود جایز میباشد، در تحقق آن نیاز به لفظ نیست، بلکه با هر چیزی که دلالت بر رضایت معیر داشته باشد ایجاد میشود و چون معیر، ولی است اذن دادن به کودک به منزله ایجاب برای عقد ودیعه میباشد، بنابراین آن چه معتبر است اذن ولی شرعی است نه گفتار کودک، به همین جهت برخی از فقها معتقدند در این مسأله فرقی بین کودک ممیز و غیر ممیز نیست.^(۴)

در توضیح این دیدگاه و نقد و بررسی آن و نیز تفاوت آن با خرید و فروش توسط کودک، در «موسوعه احکام الاطفال»^(۵) مطالبی آمده برای مطالعه بیشتر به آن مراجعه شود.

۳. عاریه کودک در حقوق مدنی

طرفین معامله باید دارای اهلیت معامله (عقل، بلوغ و رشد) باشند و هر گاه یکی از آن دو اهلیت نداشته باشند، عقد عاریه باطل است، مثلاً هر گاه معیر اهلیت نداشته باشد و

ص: ۲۶۰

۱- (۱) ر. ک: شرائع الاسلام ۲: ۱۷۱؛ تذکره الفقهاء ۱۶: ۲۳۷؛ اللعه دمشقیه: ۹۱؛ مسالک الافهام ۵: ۱۳۶؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۰: ۳۵۶ و ۳۶۳؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۴۳؛ جواهر الکلام ۲۷: ۱۶۰-۱۶۱.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) الروضه البهیة ۴: ۲۵۷؛ ریاض المسائل ۹: ۴۴۴.

۴- (۴) مسالک الافهام ۵: ۱۳۶؛ مفتاح الکرامه ۱۷: ۳۷۳.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۳۲۷ الی ۳۳۰.

مستعیر جاهل به آن بوده باشد، مال در دست عاریه گیرنده امانت قانونی است و باید به ولی یا قیم محجور که اداره امور او را عهده دار است، مسترد دارد و هرگاه استیفای منافع نموده اجرت المثل آن را بپردازد و در صورتی که آن را رد نکند در حکم غاصب است و مسئول تلف و عیب و نقصی که در آن حاصل میشود خواهد بود و نسبت به مدتی که آن را در تصرف نموده باید اجره المثل بپردازد، اگر چه استیفای منفعت نکرده باشد و در صورتی که مستعیر عالم به عدم اهلیت معیر باشد و مال را به عنوان عاریه از او تحویل بگیرد، غاصب محسوب میگردد، زیرا محجور حق تصرف در مال خود را ندارد.^(۱)

ص: ۲۶۱

۱- (۱) سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۲۵۶.

الف: وکالت

۱. مفهوم وکالت در لغت و اصطلاح

وکالت (باکسر و فتح واو) مصدر است و نیز اسم از توکیل و مشتق از فعل «وَكَّلَ» به معنی تفویض کردن، واگذار نمودن میباشد. (۱)

فقها امامیه با اختلاف در تعبیر آن را این گونه تعریف کرده اند: وکالت، عقدی است جایز که به موجب آن فردی دیگری را برای انجام امری در زمان حیات خود نایب قرار میدهد. (۲) هم چنین قانون مدنی در ماده ۶۵۶ وکالت را نزدیک به همین مفهوم تعریف نموده است.

ارکان وکالت عبارت است از: ۱- عقد ۲- موکل ۳- وکیل ۴- متعلق وکالت، یعنی چیزی که برای انجام آن موکل، وکیل را نایب خود قرار میدهد.

۲. وکالت نمودن کودک

بتردید کودک غیر ممیز نمیتواند وکالت نماید، ولی در مورد کودک ممیز چند نظر مطرح است.

الف: بسیاری از فقها بلوغ و عقل را از شرایط وکیل دانسته و به همین جهت وکالت کودک را صحیح نمیدانند، هر چند ممیز و نزدیک به بلوغ باشد. (۳) ادله ای که برای اثبات

ص: ۲۶۲

۱- (۱) لسان العرب ۱۱: ۷۳۶؛ مصباح المنیر: ۶۷۰؛ مجمع البحرین ۳: ۱۹۷۰.

۲- (۲) التنقیح الرائع ۲: ۲۷۸؛ المهذب البارع ۳: ۲۹۹؛ ریاض المسائل ۱۰: ۵۳؛ تحریر الوسيله ۲: ۳۴.

۳- (۳) الخلاف ۳: ۳۵۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۳۵۲؛ ایضاح الفوائد ۲: ۳۳۶؛ الروضه البهیة ۴: ۳۷۳-۳۷۴؛ جامع المقاصد ۸: ۱۹۵.

این نظر به آن استناد شده همان است که در مسأله عدم صحت بیع کودک به طور مطلق گذشت و به آن جواب داده شد.

ب: در مقابل، برخی دیگر وکالت کودک در صورتی که از طرف ولی، مأذون باشد را صحیح میدانند.^(۱)

یکی از اعلام فقها معاصر در این باره مینویسد: «جایز است کودک از دیگری وکالت نماید، موکل ولی باشد یا غیر او، هرچند مأذون از طرف ولی نباشد و انجام امر مورد وکالت را خود به تنهایی و به طور مستقل انجام دهد تا چه رسد به این که ولی به او اذن دهد و یا فقط وکیل باشد در اجرای صیغه».^(۲)

دلیل این حکم عموماً و اطلاعات ادله وکالت است، زیرا هیچ دلیلی مبنی بر این که آن ادله مقید به بلوغ شده باشد یا لزوم شرط بلوغ آن ها را تخصیص زده باشد، وجود ندارد.

به عبارت روشن تر، هیچ دلیلی وجود ندارد که وکالت اختصاص به مکلفین داشته باشد، بنابراین به مقتضای اصل باید تصرف کودک در مال دیگری به وکالت از طرف او جایز باشد.^(۳) البته چنان که پیش تر گذشت در این موارد احتیاط این است که باید کودک از طرف ولی، مأذون باشد.

ج: برخی دیگر از فقها قائل به تفصیل شده و گفته اند که فقط وکالت کودک ده ساله در وجوه بزرگ و انجام کارهای نیک صحیح است.^(۴) مستند این نظر بعضی از روایات است که در عنوان بعدی ذکر خواهد شد.

۳. وکیل گرفتن کودک

به اتفاق فقها، موکل در موردی می تواند وکیل بگیرد که حق تصرف داشته باشد، خواه به عنوان ملک خود و خواه به جهت حق مولی علیه، مثل پدر و جد پدری که حق

ص: ۲۶۳

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۵:۹؛ مصباح الفقاهه ۲:۵۳۴؛ تحریر الوسیله ۲:۳۵؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... الوکاله: ۴۱۵؛ ر. ک: ریاض المسائل ۱۰:۷۷.

۲- (۲) مصباح الفقاهه ۲:۵۳۴-۵۳۵.

۳- (۳) مهذب الاحکام ۲۱:۲۰۰.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۱۵:۳۰؛ جامع المقاصد ۸:۱۹۵؛ جواهر الکلام ۲۷:۳۹۳.

دارند در اموال کودکان صغیر تصرف داشته باشد، زیرا وکیل حق تصرف در متعلق وکالت را از موکل میگیرد و از ناحیه او مالک تصرف میگردد، بنابراین کسی که قادر بر تصرف نیست و حق آن را ندارد، نمیتواند به دیگری تملیک نماید، بر این اساس کودک غیر ممیز نمیتواند دیگری را وکیل خود قرار دهد. اما در مورد کودک ممیز چند دیدگاه مطرح است.

الف: برخی از فقها معتقدند صحیح نیست. (۱) اینان بلوغ را در موکل شرط میدانند. (۲)

ب: برخی دیگر وکیل گرفتن کودک ممیز را در صورتی که با اذن ولی انجام شود صحیح میدانند. (۳) مستند این دیدگاه عموم و اطلاقات ادله میباشد.

ج: دیدگاه سوم معتقد است کودک ممیز چنان چه به سن ده سالگی رسیده باشد، دراموری که انجام آن (مباشرت) برای او جایز است (کارهای خیر و پسندیده) میتواند وکیل بگیرد. این دیدگاه از جمع بندی نظریات برخی از فقها در مسائل مربوط به صدقه، هبه و بخشش، وصیت و وکالت به دست میآید. (۴)

مستند این دیدگاه، بعضی از روایات است، مانند این که در حدیث موثق، امام باقر علیه السلام فرموده است: وقتی کودک ده ساله شد جایز است در اموال خود تصرف کند... به این که صدقه دهد یا در امور معروف (خیر) و حق وصیت نماید، این امور جایز است. قال: «إِذَا أَتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرُ سِنِينَ فَإِنَّهُ يَجُوزُ لَهُ فِي مَالِهِ مَا عَتَقَ أَوْ تَصَدَّقَ أَوْ أَوْصَى عَلَى حَدِّ مَعْرُوفٍ وَ حَقِّ فَهُوَ جَائِزٌ» (۵) و روایات دیگر. (۶)

ص: ۲۶۴

۱- (۱) قواعد الاحکام ۲: ۳۵۰؛ الدروس الشرعیه ۲: ۳۲۲؛ جامع المقاصد ۸: ۱۸۳؛ کفایه الاحکام ۱: ۶۷۷؛ مسالک الافهام ۵: ۲۶۰.

۲- (۲) ایضاح الفوائد ۲: ۳۳۴.

۳- (۳) مجمع الفائده والبرهان ۸: ۱۵۲-۱۵۳؛ جامع المدارک ۳: ۴۸۵؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۰۰.

۴- (۴) ر. ک: النهايه: ۶۱۱؛ المقنعه: ۶۶۷؛ المهذب ۲: ۱۱۹؛ رياض المسائل ۱۰: ۷۳؛ العروه الوثقی مع تعليقات عدّه من الفقهاء ۶: ۲۰۴؛ مفتاح الكرامه ۲۱: ۳۳ و موسوعه احکام الاطفال وادلّتها ۶: ۳۶۱ الى ۳۶۳.

۵- (۵) وسائل الشيعه ۱۹: ۳۶۲؛ باب ۴۴ من ابواب احکام الوصايا، ح ۴.

۶- (۶) همان، ح ۲-۳-۵-۶-۸.

به این استدلال چنین ایراد شده که مفاد روایات جواز تصرف کودک در مال خود در خصوص صدقه، وصیت به حق و... میباشد و بین وکیل گرفتن کودک و جواز تصرف در این امور ملازمه نیست، بنابراین باید حکم به عدم صحت شود.^(۱)

۴. وکالت کودک در حقوق مدنی

طبق ماده ۶۵۶ قانون مدنی وکالت یکی از عقود معین است و باید دارای شرایط اساسی مذکور در ماده ۱۹۰ قانون مزبور باشد، بنابراین طرفین عقد باید دارای اهلیت برای معامله باشند. اهلیتی که قانون برای طرفین معامله لازم میدانند از دو جهت است.

الف: از نظر تحقق قصد انشا که ماده اصلی و تشکیل دهنده عقد است، از این رو، طرفین عقد باید عاقل و بالغ باشند، زیرا عقد بدون اراده حقیقی و انشایی، محقق نمیگردد و کسی که بالغ و عاقل نباشد نمیتواند اراده لازم را ابراز نماید، بدین جهت قانون، عبارت و قصد انشا صغیر غیر ممیز و مجنون را مفید ندانسته است.

ب: از نظر جواز تصرف در امور مالی، از این نظر هیچ یک از مجنون و صغیر، اعم از ممیز و غیر ممیز و هم چنین سفیه نمیتواند در امور مالی خود تصرف نماید. خواه مال خود را به دیگری تملیک کند یا تعهدی به او داشته باشد. خواه در مورد آن مال باشد یا عمل، زیرا تصرفات آنان مصون از تضییع و تفریط نمیشود. نتیجه آن که وکیل نمیتواند شخصی مجنون و صغیر غیر ممیز باشد، زیرا قصد انشا آنان در قبول عقد وکالت اعتبار قانونی ندارد، ولی صغیر ممیز و سفیه میتوانند در کلیه امور مالی و غیر مالی از طرف دیگری وکیل باشند، زیرا آن چه برای آنها ممنوع است تصرف در اموال خودشان است، نه تصرف در اموال دیگران با اجازه مالکین آنها، مگر آن که غیر مستقیم برای آنان ایجاد تعهد نماید. به همین جهت است که ماده ۶۸۲ قانون مدنی میگوید: «محجوریت موکل موجب بطلان وکالت میشود، مگر در اموری که حجر مانع از توکیل در آنها نمیشود و هم چنین است محجوریت وکیل، مگر در مواردی که حجر مانع از اقدام در آنها نباشد.»^(۲)

ص: ۲۶۵

۱- (۱) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۶: ۳۶۱ الی ۳۶۳.

۲- (۲) ر. ک: سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲۹۵: ۲۹۷.

۱. مفهوم وقف در لغت و اصطلاح

وقف در لغت به معنی نگاه داشتن و حبس است. (۱) فقها با اندکی اختلاف در تعبیر آن را این گونه تعریف کرده اند: «وقف عقدی است که به موجب آن عین مال حبس و منافع آن تسبیل میگردد». (۲) مقصود از حبس نمودن عین مال، نگاه داشتن آن و منع از نقل و انتقال و هم چنین از تصرفاتی است که موجب تلف عین گردد، زیرا منظور از وقف انتفاع همیشگی موقوف علیهم از مال موقوفه است. مقصود از تسبیل منافع، واگذاری منافع در راه خداوند و ائمه اطهار علیهم السلام و امور خیریه اجتماعی است. (۳)

قانون مدنی نیز در ماده ۵۵ آن را این گونه تعریف نموده است: «وقف عبارت است از این که عین مال، حبس و منافع آن، تسبیل شود».

برای وقف در آیات و روایات ثواب بسیار ذکر شده است. در حدیث صحیح امام صادق علیه السلام فرموده است: بعد از مرگ عمل انسان منقطع و هیچ چیز که بتواند از آن بهره مند باشد برای او باقی نمیماند مگر سه عمل:

اول: صدقه جاریه و آن چه را که در زمان حیاتش وقف نموده بعد از مرگ باقی است و از آن بهره میبرد.

دوم: سنت و روش نیکی که از خود به یادگار گذاشته است، بعد از مرگ از ثواب آن منتفع میشود.

سوم: فرزند نیکوکار که برای او دعا کند.

قال: «لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَهُ أَجْرُهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ،

ص: ۲۶۶

۱- (۱) مصباح المنير: ۶۶۹؛ القاموس المحيط ۳: ۲۷۶؛ اقرب الموارد ۵: ۸۱۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۲۱۱؛ تحرير الاحكام الشرعيه ۳: ۲۸۹؛ الدروس الشرعيه ۲: ۲۶۳؛ كشف الرموز ۲: ۴۴؛ التفتيح الرابع ۲: ۲۹۹.

۳- (۳) ر. ك: جامع المقاصد ۷: ۹؛ رياض المسائل ۱۰: ۹۱؛ مسالك الافهام ۵: ۳۰۹.

أَوْوَلَدُصَالِحٍ يَدْعُو لَهُ» (۱) به همین مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است. (۲) مقصود از صدقه جاریه وقف است. (۳)

۲. وقف کودک

به اتفاق فقها وقف کودک غیر ممیز صحیح نیست. (۴) لیکن نسبت به کودک ممیز چند نظر مطرح است.

الف: برخی معتقدند وقف کودک به طور مطلق صحیح نیست. (۵) امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «در واقف بلوغ، عقل، اختیار و عدم حجر شرط است، بنابراین اقوی عدم صحت وقف کودک است، هر چند ده ساله باشد». (۶)

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نیز همین نظر را پذیرفته است. (۷) به اعتقاد این دسته از فقها کودک از تصرف در اموال خود منع شده (محجور) و دلیلی مبنی بر جواز وقف توسط وی صادر نشده است. (۸)

ب: برخی دیگر از فقیهان که غالباً از متقدمین میباشند، اعتقاد دارند وقف کودک ده ساله چنانچه در جهت کار نیک و معروف و پسندیده باشد، صحیح است. (۹)

مستند این دیدگاه بعضی از روایات است، مانند روایت زراره، او از امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرموده است: کودکی که به سن ده سالگی رسیده باشد، جایز است از مال خود صدقه بدهد یا به اندازه معروف (عرف شناخته شده) نسبت به کارهای حق

ص: ۲۶۷

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷۱:۱۹ باب ۱ من ابواب وقوف و الصدقات، ح ۱.

۲- (۲) همان، ح ۲ تا ۵؛ بحار الانوار ۲: ۲۲، ح ۶۵.

۳- (۳) الدروس الشرعیة ۲: ۲۶۳؛ التنقیح الرائع ۲: ۲۹۹.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۰: ۱۲۴؛ مقابس الانوار: ۲۵۸.

۵- (۵) شرائع الاسلام ۲: ۲۱۳؛ قواعد الاحکام ۲: ۳۹۰؛ الدروس الشرعیة ۲: ۲۶۳؛ مسالک الافهام ۵: ۳۲۳؛ جواهر الکلام ۲۸: ۲۱.

۶- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۶۱.

۷- (۷) تفصیل الشریعه کتاب الوقف: ۴۴.

۸- (۸) همان منابع.

۹- (۹) المقتعه: ۶۶۷-۶۶۸؛ النهایه: ۵۱۸ و ۶۱۱؛ المهدب ۲: ۱۱۹؛ ارشاد الاذهان ۱: ۴۵۱؛ الدروس الشرعیة ۲: ۲۶۳.

(پسنیدیده و نیک) وصیت نماید. «إِذَا آتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرَ سِنِينَ فَأَنَّهُ يُجُوزُ لَهُ فِي مَالِهِ مَا اعْتَقَ أَوْ تَصَدَّقَ أَوْ أَوْصَى عَلَى حَدِّ مَعْرُوفٍ وَ حَقِّ فَهُوَ جَائِزٌ» (۱۱) و روایات دیگر (۱۲) با این تقریب که ادعا شود اطلاق و عموم صدقه در این روایات شامل وقف نیز میگردد. (۱۳) مؤید این برداشت روایات دیگری است که بر وقف اطلاق صدقه شده است، مانند این که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چاهی را که به دست مبارک خود حفر نموده بود و در آن آب زیادی فوران داشت، بر حججاج بیت الله الحرام و کسانی که از آن طریق عبور مینمودند وقف کرد و فرمود: «هِيَ صِدْقَةٌ بَنِيًّا بَنِيًّا فِي حَجَّيجِ بَيْتِ اللَّهِ وَ عَجَائِرِ سَبِيلِهِ...» (۱۴) و روایات دیگر (۱۵).

ج: دیدگاه سوم که مشهور فقها آن را پذیرفته اند این است که کودک ده ساله صحیح است وصیت به وقف نماید. (۱۶) دلیل این دیدگاه روایاتی است که پیش تر ذکر شد. (۱۷)

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره مینویسد: «ادله صحت وصیت کودک (مقصود روایات مزبور میباشد) شامل وصیت به وقف نیز میباشد. (۱۸)

د: دیدگاه چهارم هم معتقد است اگر وقف کودک با اذن ولی و رعایت مصلحت همراه باشد، صحیح است. (۱۹) ادله ای که بر جواز تصرفات کودک با اذن ولی دلالت داشت این مسأله را نیز شامل میشود.

۳. وقف کودک در حقوق مدنی

قانون مدنی شرایط صحت عقد وقف را به طور کامل بیان نموده ولی معلوم است که باید عقد مزبور مانند عقود دیگر دارای شرایط اساسی صحت معامله که در ماده ۱۹۰ قانون

ص: ۲۶۸

- ۱- (۱) و سائل الشیعه ۱۹: ۲۱۱ باب ۱۵ من ابواب کتاب وقوف و صدقات، ح ۱.
- ۲- (۲) همان: ح ۲ و ۳؛ همان ۲۲: ۷۹ باب ۳۲ من ابواب مقدمات طلاق، ح ۷.
- ۳- (۳) النهایه و نکنها ۳: ۱۱۹؛ ریاض المسائل ۱۰: ۹۱.
- ۴- (۴) و سائل الشیعه ۱۹: ۱۸۶ باب ۶ من ابواب کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۲-۴.
- ۵- (۵) همان: ح ۴؛ تهذیب الاحکام ۹: ۱۴۶-۱۴۷، ح ۶۰۸.
- ۶- (۶) مقابس الانوار: ۲۵۹؛ جواهر الکلام ۲۸: ۲۱؛ جامع المدارک ۴: ۱۲-۱۳؛ مهذب الاحکام ۲۲: ۴۰؛ تحریر الوسیله ۲: ۶۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۶: ۳۱۳.
- ۷- (۷) و سائل الشیعه ۱۹: ۱۸۶ باب ۶ من ابواب کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۲.
- ۸- (۸) تفصیل الشریعه، کتاب الوقف: ۴۴.
- ۹- (۹) سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ۲: ۲۳۷.

مزبور بیان گردیده، باشد. دلیل این مدعا روشن است، زیرا قانون مدنی به پیروی از نظر مشهور فقهای امامیه وقف را مطلقاً، خواه وقف عام باشد یا وقف خاص، عقد دانسته و محتاج به قبول میداند، از این رو در ماده ۵۷ قانون مزبور آمده است: «واقف باید مالک مالی باشد که وقف میکند و به علاوه دارای اهلیتی باشد که در معاملات معتبر است».

ج: هبه

۱. مفهوم هبه در لغت و اصطلاح

هبه در لغت از «وَهَبَ يَهَبُ» به معنی بخشش و تملیک بلاعوض است (۱). در اصطلاح فقهی آن را به بخشش و تملیک مجانی و بلاعوض تعریف نموده اند. محقق حلی در این باره مینویسد: هبه عقدی است که به مقتضای آن فردی عین مال خود را رایگان به طور منجز و بدون این که قصد قربت داشته باشد به دیگری تملیک مینماید (۲). عبارت برخی از فقها نیز نزدیک به همین مضمون میباشد (۳).

باید دانست که هبه در اصطلاح فقهای امامیه در دو معنی بکار میرود.

الف: هبه به معنای عام و مقصود از آن تملیک مال بدون عوض میباشد. هبه در معنی مزبور مترادف با کلمه عطیه است و شامل هدیه، جایزه، نخله، صدقه و وقف میباشد (۴).

ب: هبه به معنی خاص و آن عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را به دیگری به طور رایگان تملیک میکند (۵).

ماده ۷۹۵ قانون مدنی نیز هبه را همین گونه تعریف کرده است. به هر صورت تملیک کننده را «واهب» طرف دیگر که به او بخشش میشود را «متهب» و مالی را که مورد هبه قرار میگیرد را «عین موهوبه» نامند.

ص: ۲۶۹

۱- (۱) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث والاثار ۵: ۲۳۱.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۲۲۹.

۳- (۳) الدروس الشرعیه ۲: ۲۸۵؛ تکمله العروه الوثقی ۱: ۱۵۹؛ تحریر الوسیله ۲: ۵۰؛ وسیله النجاه مع تعلیقات امام خمینی: ۵۲۳؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۵۵.

۴- (۴) ر. ک: الحدائق الناضره ۲۲: ۲۹۶؛ ریاض المسائل ۱۰: ۲۰۳-۲۰۴.

۵- (۵) الدروس الشرعیه ۲: ۲۸۵؛ تحریر الوسیله ۲: ۵۰؛ تفصیل الشریعه کتاب المضاربه... و الهبه: ۴۶۹.

سؤال: آیا کودک ممیز می‌تواند واهب باشد و مال خود را به دیگری ببخشد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است.

الف: شیخ طوسی^(۱) و برخی دیگر از فقها آن را جایز دانسته‌اند. مستند آنان در این دیدگاه روایتی^(۲) است که پیش تر ذکر شد، بنابراین که واژه صدقه، هبه را نیز شامل می‌گردد، ولی ظاهراً چنین دلالتی ندارد، زیرا هبه اعم از صدقه می‌باشد و نمیتوان اعم را با اخص ثابت نمود.^(۳)

ب: دیدگاهی که مشهور فقها^(۴) آن را پذیرفته‌اند، عدم صحت است، زیرا در واهب بلوغ شرط است و باید اهلیت در تصرف نسبت به اموال خود را داشته باشد و کودک این چنین نیست.

هم چنین در این که آیا کودک ممیز می‌تواند موهوب له قرار گیرد و هبه را قبول نماید، دو نظر مطرح است. شیخ طوسی^(۵) و برخی دیگر آن را جایز میدانند و بعضی همانند هبه کودک آن را جایز ندانسته‌اند،^(۶) زیرا کلام کودک بی‌اثر است، بنابراین نمیتواند حتی برای خود قبول هبه نماید.

به نظر میرسد اثبات بی‌اثر بودن کلام کودک ممیز در موردی که به نفع خود اقدام مینماید و فعل او موجب ضرر نمی‌باشد (مانند قبول هبه غیر معوض) بسیار مشکل است. به عبارت دیگر، از ادله ای که دلالت بر محجوریت کودک و منع وی از تصرف در اموال خود و دیگران دارد استفاده میشود، تشریح این حکم به این جهت است که تصرفات کودک موجب ضرر بر وی نباشد. بنابراین موردی که در بر دارنده ضرر نیست، مثل قبول هبه غیر معوض شامل آن ادله نمی‌گردد و دست کم تردید پیدا میشود که آیا قبول هبه توسط کودک مشمول ادله منع تصرفات وی قرار می‌گیرد یا خیر، و اصل عدم آن است، در نتیجه حکم به جواز قبول هبه غیر معوض توسط کودک میشود.

ص: ۲۷۰

۱- (۱) النهایه: ۶۱۱؛ المهدب ۲: ۱۱۹.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۲؛ باب ۴۴ من کتاب الوصایا، ح ۴.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۳۹۷.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۲: ۴۵؛ شرایع الاسلام ۲: ۲۲۹؛ الدروس الشرعیه ۲: ۲۸۵؛ جامع المقاصد ۹: ۱۳۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۶: ۲۴۱؛ تحریر الوسیله ۲: ۵۰.

۵- (۵) النهایه: ۶۱۱؛ المهدب ۲: ۱۱۹.

۶- (۶) همان منابع.

آن چه گفته شد مربوط به موردی است که کودک به طور مستقل و بدون اذن ولی، هبه را قبول کند، اما اگر با اذن انجام شود بر طبق این نظر که تصرفات کودک با اذن ولی صحیح است، قبول هبه وی نیز صحیح می‌باشد و ادله‌ای که برای صحت بیع کودک با اذن ولی اقامه شد، این مدعی را نیز اثبات مینماید، چنان که برخی از فقها به این مسأله تصریح نموده اند.^(۱)

۳. هبه کودک در حقوق مدنی

طبق ماده ۷۹۶ قانون مدنی واهب باید برای معامله و تصرف در مال خود اهلیت داشته باشد، هم چنین متبیه که هبه را قبول مینماید، باید عبارات و قصد او دارای اعتبار قانونی باشد، بنابراین صغیر غیر ممیز و مجنون نمیتواند متبیه قرار گیرد، لیکن صغیر ممیز و سفیه میتواند قصد انشا بنماید و عبارات و الفاظ آن دارای اعتبار قانونی میباشد و از طرفی چون در هبه غیر معوض هیچ گونه تصرفی متبیه در اموال خود نمینماید، طبق صریح ماده ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ قانون مدنی صغیر ممیز و سفیه میتواند قبول هبه بلاعوض کنند. اما در صورتی که در هبه شرط عوض شود و متبیه در مقابل هبه تملیک مالی را بنماید و یا تعهد به دادن مالی داشته باشد، چون در قبول، تصرف در اموال خود مینماید، از این رو باید بالغ و رشید باشد، بدین جهت صغیر ممیز و سفیه نمیتواند قبول هبه معوض بنماید.^(۲)

د: صدقه

۱. مفهوم صدقه و اهمیت آموزش انجام آن به کودک

صدقه در لغت به معنی بخشیدن چیزی به کسی در راه خدا^(۳) است. در لسان العرب آمده است: «صدقه آن چیزی است که در راه خدا به فقرا داده میشود». «وَالصَّدَقَةُ: مَا أُعْطِيَتهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ لِلْفُقَرَاءِ».^(۴)

ص: ۲۷۱

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۳: ۲۷۸.

۲- (۲) دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی ۲: ۴۷۲.

۳- (۳) فرهنگ بزرگ سخن ۵: ۴۷۱۷؛ مفردات راغب: ۴۸۰.

۴- (۴) لسان العرب ۴: ۲۶.

به کار میبرند، هر چند در بعضی موارد برای هر کار خیر و نیک از این لفظ استفاده میشود. مانند روایت معروف از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: هر کار نیک صدقه میباشد. «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ» (۱). صدقه دارای انواعی

(۲) است، اما در این قسمت، مقصود صدقه مستحبی است که در آیات و روایات نسبت به آن بسیار تأکید شده است. در قرآن کریم میخوانیم: از آن چه خداوند شما را نماینده خود قرار داده انفاق کنید، زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند. (آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ) (۳).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، صدقه از مرگ نا به هنگام و بد جلوگیری مینماید. «الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مَيْتَةَ السَّوَاءِ» (۴) و نیز فرموده است: مریض های خود را با دادن صدقه مداوا نمایید. (۵).

از امام رضا علیه السلام نیز چنین نقل شده است: به فرزندانان دستور دهید تا صدقه را هر چند یک نصف نان یا کمتر از آن و یا چیزی هر چند اندک باشد، خودشان بپردازند، چون صدقه اندک اگر با نیت خیر انجام شود، بسیار بزرگ است. سپس آن حضرت به آیه شریفه قرآن استدلال نموده که میفرماید: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) ۶

آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است: در پرداخت صدقه کمیت اهمیت ندارد و فرزندانان را به صدقه دادن، هر چند در حد یک تکه نان باشد، تشویق کنید. سپس داستانی را از قول امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود: به مردی از بنی اسرائیل گفته شد، فرزندت

ص: ۲۷۲

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۸۵:۱۶ باب امن ابواب فعل المعروف، ح ۲.

۲- (۲) مانند: (۱) صدقه واجب که به حکم شرع بر اموال واجب میشود «زکات واجب» (۲) صدقه واجب بر بدن «زکات فطره». (۳) صدقه ای که با نذر واجب میشود. (۴) صدقاتی که به عنوان حق خدا واجب میشود (کفارات) و این قسم خود دارای اقسامی است.

۳- (۳) سوره حدید ۵۷:۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۶۷:۹ باب ۱ من ابواب الصدقه، ح ۲.

۵- (۵) همان: ح ۱۸.

امشب از دنیا می‌رود، ولی برخلاف این خبر روز بعد فرزند خود را زنده دید، از فرزند خود عَلت را جويا شد و این که آیا دیشب چه کار نیکی انجام دادی؟ فرزند جواب داد: فقیری در خانه ما آمد و من او را غذا دادم، پدر گفت: با این عمل مرگ از تو دفع شد.^(۱)

۲. صحت صدقه کودک

آیا از نظر شرع صحیح است کودک ممیز از اموال خود صدقه دهد؟ در این باره دو دیدگاه مطرح است.

الف: برخی از فقها قائل به عدم صحت آن می‌باشند.^(۲) مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی نوشته اند: «کودکی که به سن ده سالگی رسیده است، صدقه او مطلقاً صحیح نیست، هر چند وصیت او را در این موقعیت سنّی صحیح بدانیم، زیرا بین جواز وصیت وی و صدقه دادن او ملازمه نیست و قیاس نمودن وصیت به صدقه باطل است».^(۳)

ادله ای که برای اثبات این دیدگاه اقامه شده، همان است که برای عدم صحت بیع کودک به طور مطلق، به آن استناد شده است. البته این ایراد بر آن وارد است که با وجود روایات متعددی که در خصوص صحت صدقه کودک وارد شده آن ادله تخصیص می‌خورد.^(۴)

ب: قول دوم که در میان فقها مشهور است و قوی نیز به نظر می‌رسد، این است که صدقه مستحبی از کودک ممیز که به سن ده سالگی رسیده باشد، به شرط اینکه در کارهای خیر باشد و با توجه به ضوابط و شرایط اخلاقی و انسانی صورت پذیرد، صحیح است، چنان که بسیاری از بزرگان فقها متقدمین^(۵) و بعد از آنها^(۶) به آن معتقدند.

ص: ۲۷۳

۱- همان: ح ۲.

۲- (۲) سرائر ۳: ۲۰۶؛ شرائع الاسلام ۲: ۲۱۳؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۳: ۲۹۵؛ مسالک الافهام ۵: ۳۲۳؛ تحریر الوسیله ۲: ۸۱؛ غایه المرام ۳: ۳۵۸.

۳- (۳) تفصیل الشریعه، کتاب الوقف و الصدقه: ۱۲۷.

۴- (۴) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۳۸۷ و بعد از آن.

۵- (۵) المقتنعه: ۶۶۸؛ النهایه: ۶۱۱؛ الوسیله: ۳۷۲؛ الجامع الشرائع: ۴۹۳.

۶- (۶) الدروس الشرعیه ۲: ۲۶۳؛ الحدائق الناضره ۲۲: ۱۸۱؛ کشف الرموز ۲: ۲۸۷؛ جامع المقاصد ۸: ۱۸۴؛ کفایه الاحکام ۲: ۴۱.

دلیل این دیدگاه روایاتی است در حداستفاضه که بعضی از آنها پیش تر ذکر شد.^(۱) به عنوان نمونه به روایات زیر میتوان اشاره کرد.

۱- در حدیث موثق محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل میکنند که فرموده است: کودکی که دارای درک و عقل باشد، جایز است صدقه دهد و نیز وصیت نماید هر چند به حد بلوغ نرسیده باشد. «بُجُورٌ... إِذَا كَانَ قَدْ عَقَلَ وَ صَدَقْتُهُ وَ وَصِيَّتُهُ وَ أَنْ لَمْ يَخْتَلِمَ».^(۲) - ۲ در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا صدقه کودکی که به حد بلوغ نرسیده صحیح است. فرمود: اگر در موردی که صدقه پرداخت میشود انجام پذیرد، آری.

«قَالَ: نَعَمْ إِذَا وَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الصَّدَقَةِ».^(۳) ۳- هم چنین آن حضرت وقت پرداخت صدقه کودک را سن ده سالگی معین نموده است.

«قَالَ: نَجُوزٌ صِدَقَةُ الْعُلَامِ وَ عِتْقُهُ... إِذَا كَانَ لَهُ عَشْرُ سِنِينَ».^(۴) این گونه روایات که از نظر سند صحیح و موثق میباشند، به صراحت بر صحت صدقه مستحبی توسط کودک ممیز دلالت دارند. روایات دیگری نیز که در باب صحت گواهی کودک،

^(۵) صحت وصیت^(۶) او و نیز صحت انجام طلاق^(۷) توسط وی صادر شده، مؤید این برداشت میباشد.

به هر صورت این روایات، ادله ای را که دلالت دارد فعل و عبارات کودک بیتأثیر است و کودک ممنوع از تصرف در اموال خود میباشد، تخصیص میزند، چنان که بعضی از فقها به آن تصریح نموده اند.^(۸) به عبارت دیگر امور ذکر شده در این روایات از عموماتی که دلالت بر منع کودک از تصرف در اموال خویش دارد خارج میشود.

ص: ۲۷۴

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۹: ۱۸۱، ح ۷۲۹؛ وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۲، باب ۴۴ من کتاب الوصایا، ح ۴.

۲- (۲) تهذیب الاحکام: ۱۸۲، ح ۷۳۳؛ وسائل الشیعه ۱۹: ۲۱۲، باب ۱۵ من ابواب کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۲.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۹: ۱۸۲، ح ۷۳۴؛ وسائل الشیعه ۱۹: ۲۱۲، ح ۳.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۸: ۳۲۲، باب ۱۴ من ابواب صلاه الجماعه، ح ۵.

۵- (۵) همان ۲۷: ۳۴۳-۳۴۴، باب ۲۲ من کتاب الشهادات، ح ۱ و ۲.

۶- (۶) همان ۱۹: ۳۶۱-۳۶۳، باب ۴۴ من کتاب الوصایا، ح ۱ الی ۷.

۷- (۷) همان ۲۲: ۷۷-۷۹، باب ۳۲ من ابواب مقدمات طلاق، ح ۲-۶-۷.

۸- (۸) جواهر الکلام ۲۸: ۲۷۱-۲۷۲.

مرحوم شهید اول قدس سره میفرماید: «فتویٰ برخلاف روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام که بسیاری از بزرگان فقها بر طبق آن فتوای داده اند، مشکل است».^(۱) محقق بحرانی این برداشت را بسیار نیکو و با ارزش تلقی می‌کند.^(۲)

۵- اجاره

۱. مفهوم اجاره در لغت و اصطلاح

اجاره مشتق از «أجر» به معنی اجرت و مزد بر عمل است.^(۳) در مورد اصطلاح آن نیز بعضی از فقها فرموده اند: «اجاره عقدی است که موجب میشود منافع عین در مقابل عوض معلوم در مدت معین منتقل شود به شرط آن که اصل ملک باقی بماند».^(۴) نزدیک به این تعریف را محقق کرکی قدس سره هم آورده است.^(۵) برخی دیگر نیز فرموده اند: «اجاره معامله ای است که نتیجه آن تملیک عمل یا منفعت است».^(۶)

و در ماده ۴۶۶ قانون مدنی آمده است: «اجاره عقدی است که به موجب آن مستأجر، مالک منافع عین مستأجره میشود».

اجاره عقدی است لازم و معوض و دارای دو طرف، و نیز دو مورد میباشد که عوضین نامیده میشود. طرفین عقد آن در اجاره اشیاء و حیوان، اجاره دهنده (موجر) و اجاره کننده (مستأجر) نامیده میشوند و در اجاره اشخاص کسی که منافع خود را اجاره میدهد اجیر، و کسی که او را اجاره میکند، مستأجر، نامیده میشود.

اجاره یکی از مهمترین عقود معین است. امروزه رابطه بین مالک و مستأجر تنها یک رابطه خصوصی نیست تا استقرار عدالت معاوضی در آن هدف اصلی باشد. دو گروه موجر و مستأجر همچون دو طبقه اجتماعی ممتاز در برابر هم قرار گرفته اند و تنظیم روابط آنان

ص: ۲۷۵

۱- (۱) ر. ک: غایه المراد فی شرح نکت الارشاد ۲: ۴۶۵.

۲- (۲) الحدائق الناضره ۲۲: ۴۱۲.

۳- (۳) لسان العرب ۱: ۴۲؛ مصباح المنیر: ۵؛ مجمع البحرین ۱: ۱۸؛ معجم الوسیط: ۷.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۲: ۲۸۱.

۵- (۵) جامع المقاصد ۷: ۸۰.

۶- (۶) امام خمینی؛ حاشیه العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۷.

چندان اهمیت یافته است که دولت خود را ناگزیر از دخالت در آن میبیند و ناچار است که روز به روز بر میانجیگری خود بیفزاید و گاه نیز نقش رهبر و مدیر را ایفا کند.

در حقوق کنونی عقد اجاره به ویژه در مورد محل کسب و پیشه از حیث امری شدن قواعد حاکم بر آن و بی‌اثر بودن حاکمیت اراده در بسیاری از موارد به صورت سازمان حقوقی مستقل درآمده است، سازمانی که به وسیله قوانین اداره میشود، قالب آماده‌ای که مالک و مستأجر میتوانند به تراضی خود را درون آن جای دهند بی‌آن که بر سرنوشت آینده روابط خود حاکم باشند. (۱)

مورد اجاره که موضوع عقد قرار میگیرد بر دو قسم است.

الف: منفعت، مانند این که کسی خانه خود را برای شش ماه به دیگری اجاره دهد که در اصطلاح به آن خانه عین مستأجره گفته میشود.

ب: عمل، مثل این که کسی ساختمان خانه‌ای را طبق نقشه به دیگری مقاطعه میدهد، در این مورد اجاره عقدی است عهدی و اجیر متعهد میشود عمل معینی را برای مستأجرانجام دهد. نسبت به کودک در هر دو مورد قابل تحقیق است که در ادامه به آن میپردازیم.

۲. عقد اجاره توسط کودک

به اتفاق فقها کودک غیر ممیز نمیتواند چیزی را اجاره دهد، هرچند ولی به او اذن دهد یا بعد از اجاره اجازه دهد. (۲) لیکن در مورد کودک ممیز دو نظر مطرح است.

الف: قول مشهور فقها - به ویژه متأخرین - که اجاره کودک را به طور مطلق باطل و بی‌اثر میدانند. (۳) ادله‌ای که برای اثبات این نظر به آن استناد شده، اغلب همان ادله عدم صحت بیع کودک به طور مطلق است (۴) که پیش تر ذکر گردید و به آنها جواب داده شد.

ص: ۲۷۶

۱- (۱) دکتر ناصر کاتوزیان، حقوق مدنی، دوره عقود معین ۱: ۳۴۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲: ۱۸۰.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۲: ۲۹۰؛ ایضاح الفوائد ۲: ۲۴۲؛ جامع المقاصد ۷: ۸۲؛ مسالک الافهام ۵: ۱۷۸؛ جواهرالکلام ۲۷: ۲۱۹.

۴- (۴) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۳۳۴-۳۳۵.

ب: نظر دیگری که برخی از اعلام فقها معاصر آن را پذیرفته اند، قائل به صحت اجاره کودک است در صورتی که به مصلحت باشد و ولی اذن دهد یا به نیابت از او انجام گیرد و آن را اجازه دهد.^(۱)

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی در این باره مینویسد: «اگر کودک متصدی اجرای صیغه اجاره در مال خودش قرار گیرد به این گونه که ولی به او اذن دهد یا در مال دیگری که به وکالت از او اقدام نماید، در هیچ آیه و روایتی وارد نشده که این نحو معامله بی‌تأثیر است. هم چنین اگر به طور مستقل به معامله اقدام نماید، مانند این که به وکالت از دیگری بفرودد یا بخرد و فقط متصدی اجرای صیغه نباشد، چنان که سیره جاری در بین مسلمانان چنین است، چرا که در مواردی بعضی از فروشندگان کودکان زیرک و فطنی که به مسائل خرید و فروش آگاهی دارند را در غیاب خود نیابت می‌دهند تا به جای آنها خرید و فروش نمایند، ظاهراً بر بطلان این نوع معامله نیز دلیل قابل اعتماد و روشنی وجود ندارد، هر چند ظاهر کلمات فقها آن را باطل و بی‌اثر میدانند».^(۲)

خلاصه این که اگر کودک در اجاره مال خود از طرف ولی مأذون باشد، دلیلی بر منع آن وجود ندارد و عمومات و اطلاقات ادله صحت آن را شامل میشود.

۳. اجیر شدن کودک

اجیر قرار گرفتن کودک ممیز ممکن است به دو صورت انجام پذیرد.

اول این که ولی کودک، او را برای انجام کار به دیگری می‌دهد. به تعبیری دیگر، با عقد اجاره منافع کودک را برای مدت معینی در مقابل عوض معلوم به دیگری واگذار مینماید، اعم از این که ولی پدر باشد یا جد پدری یا وصی آن دو یا حاکم شرع یا امین و یا قیم که از طرف حاکم برای اداره امور کودک تعیین گردیده است. بدیهی است برای ولی کودک جایز است با رعایت مصلحت و با

ص: ۲۷۷

۱- (۱) مجمع الفائده و البرهان ۱۱:۱۰؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲:۶؛ نهج الفقاهه: ۳۰۸؛ مهذب الاحکام ۱۱:۱۹؛ امام خمینی، کتاب البیع ۲:۳۰.

۲- (۲) موسوعه الامام خوئی، المستند فی شرح العروه الوثقی، کتاب الاجاره ۳۰:۲۳ و ۲۵.

در نظر گرفتن شرایط لازم، کودک را اجیر قرار دهد، البته توضیح بیش تر در مورد این مسأله در گفتار بعد خواهد آمد.

دوم موردی که کودک خود را اجیر قرار دهد، که خود به دو صورت تقسیم میشود، زیرا کودک گاهی خود مستقلاً بدون اذن ولی، اجیر میشود و گاهی با اذن و اجازه او.

صورت اول: کودک بدون اذن ولی برای انجام کاری اجیر شود که به اتفاق فقها صحیح نیست، همان گونه که تصرف و دخالت او در اموال خویش به طور مستقل صحیح نیست، چون منافع و عمل به منزله اموال است و تملیک منافع از نظر عرفی تصرف در اموال محسوب میشود که کودک نسبت به آن مجبور است. بسیاری از فقها به این حکم تصریح نموده اند. (۱)

اما صورت دوم: یعنی جایی کودک با اذن و اجازه ولی اجیر شود. این مسأله در عبارات فقها عنوان نشده است، لیکن از مطالبی که در مورد مشابه آن ذکر نموده اند و در عناوین گذشته مانند خرید و فروش، رهن، مضاربه، مزارعه و... مطرح شد حکم آن استفاده میگردد.

توضیح: اذن ولی کودک گاهی به عنوان کلی و متعلق به نوع تصرفات کودک است به صورتی که کودک بعد از اذن به طور مستقل عمل نماید، به مقتضای ادله فقهی، تصرفات کودک بدین صورت تجویز نشده و صحیح نمیباشد. اما چه بسا اذن ولی به صورت خاص در مورد اجاره یا عقود دیگر صادر میشود به گونه ای که آن عنوان (مثل اجاره) عرفاً به ولی نسبت داده میشود و کودک واسطه بین طرفین عقد میباشد، در صورت دوم اجیر شدن کودک با اذن ولی صحیح است. البته در همین صورت نیز بعد از آن که کودک اجرت دریافت کرد، حق ندارد به صورت مستقل در آن تصرف نماید، بلکه باید با اذن ولی و با نظر او مصرف شود.

ص: ۲۷۸

۱- (۱) تذکره الفقهاء (ط. ق) ۲: ۲۹۰؛ ایضاح الفوائد ۲: ۲۴۲؛ مسالک الافهام ۵: ۱۷۸؛ الحدائق الناضره ۲۱: ۵۴۷؛ جامع المقاصد ۷: ۸۲؛ تحریر الوسیله ۱: ۵۲۵.

اجاره مانند بیع یکی از عقود معین است و باید دارای شرایط اساسی معامله که قانون مدنی در ماده ۱۹۰ بیان نموده باشد. به عبارت دیگر، طرفین عقد باید دارای اهلیت برای معامله یعنی بالغ، عاقل و رشید، باشند، زیرا اهلیت شرط اساسی برای صحت هر معامله می‌باشد. طبق ماده ۲۱۲ قانون مدنی معامله با اشخاصی که بالغ نیستند به واسطه عدم اهلیت باطل است، و محجور نمیتواند در اموال خود تصرف بنماید، هم چنان که نمیتواند تعهد نماید، در حالی که عقد اجاره موجب انتقال منفعت یا تعهد است.^(۱)

۵. استحقاق کودک نسبت به اجرت کار

با این فرض که اجیر شدن کودک جهت انجام کار برای دیگری باطل است، این پرسش مطرح است که اگر کودک بر طبق اجاره فاسد، کار انجام داد، آیا استحقاق گرفتن مزد دارد یا خیر؟ و در فرض استحقاق آیا مستحق اجرت المثل است یا اجرت المسمی (یعنی مبلغی که در اجاره تعیین گردیده است).

نظر صحیح این است که در فرض مزبور استحقاق اجره المثل را دارد، اعم از این که از اجرتی که در عقد اجاره تعیین گردیده است بیش تر باشد یا کمتر و نیز اعم از این که مستأجر آگاهی به بطلان اجاره داشته باشد یا خیر. این حکم از عبارات فقها در بحث حکم اجاره فاسده استفاده میشود.

محقق حلّی در این باره مینویسد: «در هر مورد، اجاره باطل شود، واجب است مستأجر به اجیر اجره المثل را پرداخت نماید خواه تمام منافع استیفا شده باشد یا بعضی از آن و خواه اجره المثل از اجره المسمی کمتر باشد و یا بیشتر».^(۲)

عبارات برخی از فقیهان نیز قریب به آن چه ذکر شد میباشد.^(۳) صاحب جواهر هم مدعی است در این باره اختلافی دیده نشده، بلکه این حکم از مسلمات و قطعی است.^(۴)

ص: ۲۷۹

۱- (۱) دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی ۵۵:۲.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۱۸۱:۲-۱۸۲.

۳- (۳) مجمع الفائدة و البرهان ۴۹:۱۰؛ مسالک الافهام ۱۸۳:۵؛ ریاض المسائل ۴۳:۱۰؛ تحریر الوسیله ۵۳:۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵۶:۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۴۶:۲۷.

۱ - قاعده احترام: به این معنی که کار افراد دارای احترام است و نسبت به آن، مزد پرداخت میشود. روایت ابی بصیر از امام باقر علیه السلام بر این قاعده دلالت دارد؛ آن حضرت از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرموده است: دشنام دادن به مؤمن گناه است و کشتن او کفر و خوردن گوشتش (غیبت نمودن از او) معصیت و همان گونه که جان او دارای احترام است مال او نیز این چنین میباشد و نمیتوان بدون اجازه در آن تصرف نمود. «سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ»^(۱). به نظر میرسد به دو صورت میتوان به این روایت استدلال نمود:

الف: مقصود از حرمتی که به مال مؤمن تعلق گرفته حرمت تکلیفی باشد، به جهت این که در سیاق احکام تکلیفی دیگر قرار دارد، یعنی فسوق، کفر و معصیت. در این صورت از آن استفاده ضمان میشود.^(۲)

ب: مقصود از حرمت، حکم وضعی باشد یا اعم از وضعی و تکلیفی. در این صورت استدلال به روایت منعی ندارد، مگر این که ادعا شود فقط در مقام تشریح حکم است.^(۳)

۲ - قاعده اتلاف^(۴). بنا بر این که شامل اعمال و منافع باشد، زیرا اتلاف منافی که به طور تدریجی به دست میآید، استیفای تدریجی آنها است^(۵). و به نظر عرف، منافع به منزله مال است و مفروض این است که مستأجر منافع کودک را استیفا نموده است، بنابراین طبق نظر عرف که در این گونه موارد به آن مراجعه میشود باید اجره المثل را پرداخت کند.^(۶)

ص: ۲۸۰

۱- (۱) الکافی ۲: ۳۵۹-۳۶۰؛ وسائل الشیعه ۱۲: ۲۹۷ باب ۵۸ من ابواب احکام العشره، ح ۱۶۳۴۹.

۲- (۲) بحوث فی الفقه، کتاب الاجاره: ۹۵-۹۷.

۳- (۳) تفصیل الشریعه کتاب الاجاره: ۳۳۶-۳۳۷.

۴- (۴) این قاعده را از قواعد مسلم فقهی دانسته اند و برای اثبات آن به آیاتی از قرآن مثل (فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ) سوره بقره ۱۹۴:۲ استدلال شده و بی شک اتلاف مال غیر بدون اذن او اعتداء و تعدی بر او محسوب میشود.

۵- (۵) بحوث فی الفقه، کتاب الاجاره: ۹۷.

۶- (۶) ر. ک: مجمع الفائده و البرهان ۱۰: ۴۹.

۳- قاعده ید: یعنی ضمان چیزی که شخص در اختیار گرفته، بر طبق حدیث معروفی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کسی که چیزی را به ناروا گرفته است، ضامن است تا آن را تحویل دهد. «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِيَ» (۱). ۴- قاعده لاضرر: مفاد حدیث دیگری است از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است:

«لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارًا» (۲) و بر طبق نقل دیگری فرموده است: «لَا ضَرَرَ وَلَا أَضْرَارَ فِي الْإِسْلَامِ» (۳). بدیهی

است در اجاره فاسده هر یک از دو عوض (منافع و پولی که در مقابل آن قرار میگیرد) در ملک صاحبان آن باقی میماند، بنابراین کسی که منافع را استیفا نموده باید جوابگو باشد و چون با بطلان اجاره اجاره المثل نیز باطل میباشد، لازم است اجاره المسمی پرداخت شود. (۴) در غیر این صورت بر کسی که منافع او استیفا شده ضرر وارد شده و به حکم این حدیث شریف ضرر برداشته شده است.

البته بر استدلال به دو قاعده اخیر برای حکم به پرداخت اجاره المثل در مورد اجاره فاسده بعضی از بزرگان (۵) از جمله آیت الله فاضل لنکرانی (۶) ایراد کرده اند. هم چنین برای اثبات این حکم به ادله دیگری استناد شده که توضیح در این باره مجال بیشتری را میطلبد. (۷)

ص: ۲۸۱

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۸۸:۱۷ باب ۱ من ابواب کتاب الغصب، ح ۴.

۲- (۲) الکافی ۵: ۲۹۳-۲۹۲ باب الضرار، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۲۵: ۴۲۸-۴۲۹ باب ۱۲ من کتاب احیاء الموات، ح ۳.

۳- (۳) من لایحضره الفقیه ۴: ۳۳۴، ح ۵۷۱۸.

۴- (۴) جواهر الکلام ۲۷: ۲۴۷.

۵- (۵) بحوث فی الفقه، کتاب الاجاره: ۹۸-۱۰۴؛ مهذب الاحکام ۱۹: ۸۶-۸۷.

۶- (۶) تفصیل الشریعه کتاب الاجاره: ۳۲۷ الی ۳۴۲.

۷- (۷) بنگرید موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۳۴۲ الی ۳۴۸.

الف: احیای موات

۱. مفهوم احیای موات در لغت و اصطلاح

احیاء در لغت به معنی زنده کردن^(۱) از حی به معنی زنده میباشد و موات مصدر و به معنی مرده و بیروح است. اراضی موات زمین هایی است که در آن آبادی و سکونت و عمران و سابقه مالکیت نباشد.^(۲)

مقصود از احیاء در اصطلاح، آباد کردن است و موات به زمین هایی گفته میشود که معطل مانده و به دلیل نبودن آب یا آب گرفتگی در آن سرزمین و نیز پوشش درختان جنگلی و دیگر مراتع و... از آنها استفاده نشده باشد.^(۳)

به نظر میرسد همان گونه که بعضی از فقها فرموده اند:^(۴) «مقصود از احیا و موات در فقه همان معنای عرفی و لغوی است، یعنی آباد ساختن زمینی که پیش تر زراعت نشده و آباد نبوده و مالک نداشته است.^(۵)

و در ماده ۱۴۱ قانون مدنی آمده است: «مراد از احیاء زمین آن است که اراضی موات و مباحه را به وسیله عملیاتی که در عرف آباد کردن محسوب است از قبیل زراعت، درخت کاری، بنا ساختن و غیره قابل استفاده نمایند».

ص: ۲۸۲

۱- (۱) لسان العرب ۲: ۲۰۲؛ القاموس المحيط ۴: ۳۲۳؛ معجم الوسیط: ۲۱۳.

۲- (۲) الصحاح ۱: ۲۵۴؛ مصباح المنیر: ۵۸۴.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳: ۲۷۱؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۸۴؛ مسالک الافهام ۱۲: ۳۹۱؛ الدروس الشرعیه ۳: ۵۵.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۸: ۹-۱۰.

۵- (۵) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۴: ۳۷۰.

به اجماع فقهای امامیه مالک زمین های موات امام معصوم علیه السلام است و آن حضرت در زمان حضور به هر صورت که مصلحت بداند عمل خواهد نمود؛ میبخشد و میفروشد^(۱). روایاتی نیز در حدّ تواتر بر این معنی دلالت دارد.^(۲)

هم چنین به اتفاق فقهای احناف و مالکیه زمین های موات جایز، بلکه مستحب است^(۳) که در زمان حضور مشروط به اذن امام معصوم علیه السلام است، لیکن در زمان غیبت هر کس آن را احیاء نماید مالک خواهد شد.^(۴)

امّا در زمانی که امور مملکت باحکومت و نظارت ولی فقیه عادل اداره میشود و دولت اسلامی با استناد به ادلّه فقهی قدرت اجرایی را در دست گرفته است، به مفاد ادلّه ولایت مطلقه فقیه و نیز برای جلوگیری از هرج و مرج و تضییع حقوق افراد جامعه باید احیای موات بر طبق ضوابط و شرایطی باشد که دولت اسلامی تدوین و اجرا مینماید.

۳. مالکیت کودک در احیاء

عدّه ای از فقهایان با صراحت اعلام نموده اند که کودک همانند بالغ اگر زمین مواتی را احیاء نماید، مالک میشود. به عبارت دیگر، احیای زمین، سبب ملکیت نسبت به آن میگردد و در احیاء کننده آن بلوغ شرط نیست، بنا بر این هر کس آن را احیاء نماید مالک میگردد خواه بالغ باشد یا کودک^(۵). ادلّه آن عبارت است از:

الف: احیاء سبب مالکیت است، آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «از روایات استفاده میشود آباد نمودن زمین موات، علّت ملکیت نسبت به آن است و این که چه کسی آن را آباد نموده بیناثر است، وی سپس به روایت معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

ص: ۲۸۳

۱- (۱) ر. ک: النهایه: ۴۱۹-۴۲۰؛ الخلاف: ۳: ۵۲۵؛ جامع المقاصد ۷: ۹؛ مسالک الافهام ۱۲: ۳۹۱؛ التنقیح الرائع ۴: ۹۸.

۲- (۲) ر. ک: وسائل الشیعه ۹: ۵۲۳؛ باب امن ابواب الانفال.

۳- (۳) مصادر و منابع قبل.

۴- (۴) کفایه الاحکام ۲: ۵۴۴؛ مسالک الافهام ۱۲: ۳۹۲؛ جواهر الکلام ۱۶: ۴۹۳.

۵- (۵) العناوین ۲: ۶۶۰؛ محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۱۷۴؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه: ۳۴۶؛ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۲: ۱۲.

«مَنْ أَحْيَىٰ أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^(۱) اشاره نموده و میگوید ظاهر این روایت دلیل است بر این که آباد نمودن زمین سبب ملکیت است و به کسی که آباد نموده است، اختصاص مییابد، هر کس که باشد؛ کودک یا مکلف، برای او هیچ خصوصیتی شرط نیست.^(۲)

ب: اطلاق روایات مانند روایتی که ذکر شد. هم چنین امام باقر علیه السلام فرموده است: هر قوم و گروهی زمین را آباد نماید یا آن را تعمیر نماید (مقصود شیعیان میباشند) نسبت به دیگران به آن زمین سزاوارتر است و به او اختصاص مییابد. «أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ أَوْ عَمَرُوهَا فَهَمُّ أَحَقُّبِهَا»^(۳). در روایت دیگری فرمود: ملک آنان قرار میگیرد. «وَ هِيَ لَهُمْ»^(۴) و برخی روایات دیگر.^(۵)

اطلاق این روایات که از نظر سند صحیح میباشند، کودک را نیز شامل میشود و ادعای این که منصرف به افراد بالغ باشند، پذیرفته نیست؛ زیرا الفاظ بکار گرفته شده در آن ها از حیث لغت و عرف دارای عموم و اطلاق است.^(۶)

ج: سیره عقلا بر این است که اگر کودک چیز مباحی را حیازت نمود یا زمین مواتی را احیا کرد مالک میشود، این سیره از طرف شارع رد نشده است، بنابراین میتواند دلیل این حکم قرار گیرد.

د: ملکیت از احکام وضعی است و بلوغ در آن شرط نمیباشد.^(۷)

۴. مفهوم حیازت و مباح در لغت و اصطلاح

حیازت مصدر باب حاز و به معنی بدست آوردن است.^(۸) مباح اسم مفعول از اباحه به معنی آزاد گذاردن در فعل و ترک است.^(۹)

ص: ۲۸۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۱۲:۲۵ باب ۱ من ابواب احیاء الموات، ح ۵-۶.

۲- (۲) ر. ک: فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه ۳۴۶:۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۱۲:۲۵ باب ۱ من ابواب احیاء الموات، ح ۴.

۴- (۴) همان: ح ۱ و ۴.

۵- (۵) همان: ح ۵ و ۷.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱۳۱:۷.

۷- (۷) همان.

۸- (۸) لسان العرب ۱۸۵:۲؛ القاموس المحيط ۱۸۰:۲؛ معجم الوسیط: ۲۰۶.

۹- (۹) مصباح المنیر: ۶۵؛ لسان العرب ۱: ۲۷۰.

اراضی موات را مباحه میگویند به اعتبار آن که اشخاص آزادانه میتوانند آن را تملک کنند و به طور کلی هر شیء مادی که قابل تملک یا حیازت و انتفاع بوده و مالک خاصی نداشته باشد، مباح نامیده میشود، مثل ماهی دریا، جنگل ها، میوه های جنگلی، آب باران، آب های دریاها و نهرهای بزرگ و کوچکی که مالک ندارند. در اصطلاح فقها حیازت عبارت است از تصرف و سیطره عرفی بر شیء مباح مانند گرفتن ماهی دریا. (۱)

ماده ۱۴۷ قانون مدنی مقرر میدارد: «هر کس مال مباحی را با رعایت قوانین مربوطه به آن حیازت کند، مالک آن میشود».

به نظر میرسد حیازت امر عقلایی و عرفی است که شارع آن را امضا نموده است و نسبت به طبیعت اشیا مختلف میباشد، چنان که در مرورید به دست آوردن صدف آن و در علف و شاخه بریدن و چیدن آن و در آب رودخانه وارد ساختن آن در نهر یا حوض و یا چاهی که ملک کسی است حیازت شناخته میشود. (۲)

۵. مالک شدن کودک با حیازت

هر کس مباحات اصلی را حیازت نماید، مالک میشود و در این حکم فرقی بین کودک و مکلف نیست. به عبارت دیگر در حیازت مباحات بلوغ شرط نیست، بنابراین کودک نیز همانند بالغ است. (۳) دلیل این حکم عبارت است از:

الف: آیاتی از قرآن کریم، آن جا که میفرماید: او خدایی است که آن چه در روی زمین است را به خاطر شما آفریده است. (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا). (۴)

ص: ۲۸۵

۱- (۱) موسوعه الامام خوئی ۳۵۰:۳۰ الی ۳۵۲؛ احکام الغصب فی الفقه الاسلام: ۲۶۸.

۲- (۲) ر. ک: دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۴۵:۱-۱۴۶؛ ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه ۱۲۹:۲-۱۳۰.

۳- (۳) ر. ک: العناوین ۶۶۰:۲؛ سید محمد کاظم یزدی، حاشیه المکاسب ۱۲:۲؛ محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱۷۴:۴-۱۷۵؛ فاضل لنکرانی، القواعد الفقهیه ۱:۳۴۶.

۴- (۴) سوره بقره ۲۹:۲.

از این آیه شریفه یک اصل کلی استفاده میشود و آن این که همه چیز برای انسان مباح است مگر دلیل مخصوصی آن را رد کند. به عبارت دیگر از آن استفاده میشود مباحات اصلی برای این که در تملک انسان قرار گیرد، خلقت شده اند و شیوه تملک آن استیلا بر آن است، بنابراین هر کس بر آن تسلط یابد مالک خواهد شد. (۱)

ب: اخبار، از جمله:

۱- روایت معتبره امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شخصی که پرنده ای را دید و او را تعقیب نمود تا بر درختی نشست، سپس شخص دیگری او را گرفت، فرمود: برای چشم آن چه راکه دیده و برای دست آن چه را که گرفته است. «لِلْعَيْنِ مَا رَأَتْ وَ لِلْيَدِ مَا أَحَدَتْ» (۲) کنایه از این که با گرفتن پرنده آن را مالک میشود.

۲- در روایت صحیح امام صادق علیه السلام در مورد کسی که شتر رها شده در بیابان که صاحبش آن را نخواست و به حال خود گذارده بود را گرفت و به آن آب و علف داد تا از مرگ رهاشاید، فرمود: این حیوان مال اوست و نمیتوان از او گرفت، زیرا به منزله شیء مباح است. «قال... فَهِيَ لَهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَ أَنْمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» (۳). کلام امام علیه السلام دلیل است بر این که این حکم اختصاصی به حیوان رها شده در بیابان ندارد، بلکه شامل هر شیء مباح که انسان آن را حیازت نماید میباشد. (۴)

۳- هم چنین روایاتی که در بحث احیای موات بدان اشاره شد، مانند «وَإِيْمَا قَوْمًا حَيُّوا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ أَوْ عَمَلُوهُ فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا وَ هِيَ لَهُمْ» (۵) میتواند در این حکم نیز مستند قرار گیرد. به هر صورت عموم و اطلاق این روایات کودک را نیز شامل میشود و اختصاصی به مکلفین ندارد. (۶)

ص: ۲۸۶

۱- (۱) سید محمد کاظم مصطفوی، القواعد مأه قاعده الفقهیه: ۲۸۰.

۲- (۲) الکافی ۶: ۲۲۳، ح ۶؛ وسائل الشیعه ۲۳: ۳۹۱ باب ۳۸ من ابواب الصيد، ح ۱.

۳- (۳) الکافی ۵: ۱۴۰ ح ۱۳؛ وسائل الشیعه ۲۵: ۴۵۸ باب ۱۳ من کتاب اللقطه، ح ۲.

۴- (۴) ناصر مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه ۲: ۱۲۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۱۱ باب ۱ من ابواب احیاء الموات، ح ۱.

۶- (۶) مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۱۲۴؛ العناوین ۲: ۶۶۰.

از اطلاق دو ماده ۱۴۳ و ۱۴۷ قانون مدنی معلوم میشود قانونگذار به تبعیت از نظر مشهور فقها در احیای موات و حیازت، بلوغ را شرط نمیدانند، بنابراین کودک نیز میتواند با احیای زمین های موات و حیازت اشیاء مباحه آنها را مالک شود.

احتمال دارد گفته شود که در احیاء موات و حیازت قصد تملک شرط است و چون کودک فاقد قصد میباشد، یا به عبارت دیگر چون قصد او بیتأثیر است نمیتواند مالک شود.

در جواب باید گفت: اولاً این مسأله مورد بحث و گفتگو است و برخی از فقها قصد و نیت را لازم نمیدانند.^(۱) و ثانیاً مقصود از قصد تملک همان قصد حیازت است، به این معنی که کودک قصد میکند پرنده یا ماهی مثلاً، تحت سیطره و سلطه او قرار گیرد و با همین قصد او را بگیرد. بدیهی است کودک ممیز توانایی قصد به این معنی را دارد.^(۲)

۷. ایجاد حق برای کودک نسبت به مشترکات

اماکنی که برای استفاده عموم مردم در نظر گرفته شده است، مشترکات نامیده میشوند، مانند کنار خیابان ها، حاشیه بازار، مساجد، مدارس و دیگر اماکن عمومی، اگر کسی نسبت به این مکان ها سبقت جوید و قبل از دیگران آن ها را به تصرف خود درآورد، در صورتی که تصرف او برخلاف اصول و قوانین مربوط به استفاده از آن اماکن نباشد و نیز برخلاف نظر واقف، در صورت وقف بودن آن نباشد، برای او ایجاد حق مینماید.

این حکم اختصاص به مکلفین ندارد و کودک نیز همانند افراد بالغ در صورتی که به مباحات اصلی و مشترکات سبقت جوید، برای او ایجاد حق مینماید و جایز نیست از استیفای این حق منع شود، دلیل این حکم - علاوه بر استمرار سیره مشرعه بلکه عقلاً بر آن، روایاتی است در حد استفاضه به عنوان نمونه به دو روایت زیر توجه نمایید.

ص: ۲۸۷

۱- (۱) جامع المقاصد ۵۶:۷؛ محقق اصفهانی، حاشیه المکاسب ۲: ۲۴.

۲- (۲) ر. ک: جواهرالکلام ۲۶: ۳۲۳.

۱- بر طبق حدیث معروفی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر کسی چیزی را (از مشترکات) قبل از آن که مسلمان دیگری به تصرف خود درآورد، تصرف نماید، برای او ایجاد حق مینماید و استفاده از آن را سزاوارتر است. «مَنْ سَبَقَ إِلَى مَالٍ يَشِيقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ» (۱). ۲- امیرالمومنین علیه السلام فرموده است: بازار مسلمین مانند مساجد آنها است و هر کس به این اماکن قبل از دیگران سبقت جوید برای استفاده از آن تا شب سزاوارتر است.

«قَالَ سَوْقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ أَلَى اللَّيْلِ» (۲) و روایات دیگر (۳). کلمه «مَنْ» در این روایات عام است و غیر بالغ را شامل میگردد، هم چنین در بعضی از آنها «الناس» (۴) و یا «الْمُسْلِمِينَ» (۵) به کار رفته که شامل کودک نیز میباشد.

۸. اشیای پیدا شده توسط کودک

در فقه و حقوق مدنی برای اشیایی که پیدا میشود و در اصطلاح آنها را «لقطه» (۶) مینامند احکامی است، از قبیل:

الف: مالی که پیدا شده اگر قیمت آن کمتر از یک درهم باشد (۱۲/۶ نخود نقره) شخص میتواند آن را تملک نماید و نیازی به اعلان و جستجوی از صاحب آن نیست. (۷).

ب: اگر مال پیدا شده قیمت آن بیش از یک درهم باشد، شخص یابنده موظف است آن را تا یک سال اعلان کند و در پی صاحب آن باشد. اگر صاحب مال پیدا شد، مال را به او مسترد میکند، در غیر این صورت شخص پیدا کننده مختیر بین سه امر است.

ص: ۲۸۸

-
- ۱- (۱) الميسوط ۳: ۸۰؛ مستدرک الوسائل ۱۷: ۱۱۱ باب ۱ من ابواب كتاب احياء الموات، ح ۴.
 - ۲- (۲) تهذيب الاحكام ۷: ۹، ح ۳۱؛ وسائل الشيعه ۵: ۲۷۸ باب ۵۶ من ابواب احكام المساجد، ح ۲.
 - ۳- (۳) تهذيب الاحكام ۷: ۱۵۱، ح ۶۷۰؛ وسائل الشيعه ۲۵: ۴۱۳ باب ۲ من ابواب كتاب احياء الموات، ح ۱.
 - ۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۷: ۱۱۴ باب ۴ من كتاب احياء الموات، ح ۲.
 - ۵- (۵) وسائل الشيعه ۲۵: ۴۱۷ باب ۵ من كتاب احياء الموات، ح ۱.
 - ۶- (۶) لقطه بر دو قسم است. لقطه حيوان که آن را ضالّه هم ميگویند (حيوانات ضالّه) و لقطه غير حيوان (اشياء پيدا شده). ر. ك: جامع المقاصد ۶: ۱۵۶؛ ايضاح الفوائد ۲: ۱۵۳؛ مسالك الافهام ۱۲: ۵۱۰؛ جواهر الكلام ۳۸: ۲۷۱.
 - ۷- (۷) المهذب ۲: ۵۶۷؛ شرائع الاسلام ۳: ۲۹۱-۲۹۲؛ تحرير الاحكام الشرعيه ۴: ۴۶۳؛ رياض المسائل ۱۴: ۱۶۶-۱۶۵؛ جواهر الكلام ۳۸: ۲۷۸.

اول آن که: برای خود تملک کند. دوم آن که: برای صاحبش صدقه بدهد. در این دو فرض اگر صاحب مال پیدا شود باید عین مال یا قیمت آن را در صورت تلف به او بپردازد و اگر شخص به صدقه راضی شد ثواب آن از صاحب مال خواهد بود. سوم آن که: آن را به عنوان امانت حفظ کند تا شاید صاحبش پیدا شود در این حالت اگر بدون تعدی و تفریط آن مال تلف شود، شخصی که آن را پیدا کرده ضامن نیست و الاً ضامن خواهد بود. (۱) و دیگر احکامی که برای لقطه بیان شده. (۲) در اینجا سؤالی که مطرح است اینکه آیا اگر کودک چیزی را پیدا کند حکم لقطه افراد مکلف را دارد؟

دیدگاه مشهور در بین فقیهان این است که حکم لقطه افراد بالغ را دارد، بلکه در این باره مخالفی دیده نشده علامه حلی مینویسد: «هر کس که اهلیت کسب و کار داشته باشد، احکام لقطه بر چیزی که او پیدا میکند مترتب میگردد. بر این اساس اگر کودک و یا مجنون اشیا را پیدا کنند صحیح است و ولی آن دو مسئولیت اعلان آن را به عهده دارند. (۳)

عبارات برخی از فقها گذشته (۴) و معاصرین (۵) همین گونه میباشد.

مستند این دیدگاه، این است که اولاً پیدا کردن اشیا (التقاط) سبب ملک است و کودک میتواند با این سبب مالک شود، مانند حیا (۶)، ثانیاً پیدا کردن اشیا خود نوعی کار محسوب میشود و کودک از آن منع نشده است (۷) ثالثاً دلیل اصلی اطلاق و عموم اخبار است، مانند این که در روایت صحیح امام صادق علیه السلام فرموده است:

ص: ۲۸۹

۱- (۱) ر. ک: قواعد الاحکام ۲۰۹:۲؛ ایضاح الفوائد ۱۵۴:۲-۱۵۳؛ مسالک الافهام ۵۱۷:۱۲؛ الدروس الشرعیه ۸۲:۳؛ ارشاد الاذهان ۴۴۲:۱.

۲- (۲) مثل این که: ۱- وجوب اعلان فوری است و مسامحه در آن روا نیست ۲- در اعلان یک سال توالی شرط نیست ۳- لازم نیست شخص پیدا کننده در اعلان مباشرت داشته باشد، بلکه اگر دیگران هم به نیابت از او اعلان کنند کافی است ۴- اگر شخص یقین دارد اعلان بی فایده است، ساقط میشود و... منابع قبل.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیه ۴:۴۶۵.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳:۲۹۴؛ غنیه النزوع ۳۰۴:۱؛ الدروس الشرعیه ۹۲:۳؛ الروضه البهیة ۱۰۸:۷؛ ریاض المسائل ۱۴:۱۹۶.

۵- (۵) تحریر الوسیله ۲:۲۰۵؛ تفصیل الشرعیه، کتاب الغصب... و اللقطه: ۳۳۵؛ سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ۲:۱۴۲؛ مهذب الاحکام ۲۳:۳۳۵.

۶- (۶) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۷:۱۸۱.

۷- (۷) المبسوط ۳:۱۵۹-۱۵۸؛ شرائع الاسلام ۳:۲۹۴؛ مسالک الافهام ۱۲:۵۰۲ و ۵۳۶.

اگر کسی مالی را پیدا کند یا شتری را در بیابان در حالی که صاحبش او را رها نموده بیاید و آن را آب و علف دهد تا از مرگ نجات یابد برای کسی است که آن را پیدا کرده و کسی نمیتواند از او بگیرد، زیرا همانند دیگر اشیاء مباح میباشد. «قَالَ مَنْ اَصَابَ مَالًا- اَوْ بَعِيرًا فِي فَلَاةٍ... فَهِيَ لَهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهِمْ اَوْ اَنْتَمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» (۱) کلمه امام علیه السلام که فرمود: «اَنْتَمَا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ» دلیل است که این حکم اختصاص به حیوانات ندارد، بلکه شامل هر چیزی که انسان آن را پیدا کند، میباشد.

هم چنین اطلاق کلام امام که فرمود: «مَنْ اَصَابَ مَالًا...» شامل غیر بالغ میباشد، روایات دیگری که در آنها با کلمات «الناس» (۲) «الانسان» (۳) و یا «من وجد» (۴) بیان حکم شده نیز این گونه میباشد.

به هر صورت این اخبار که در بین روایات صحیح و معتبر هم دیده میشود، مطلق است و حکم در آنها کودک را شامل میشود.

۹. احکام لقطه نسبت به کودک

اشیایی که کودک آنها را پیدا میکند، دارای احکامی است که به طور خلاصه بدین قرار است:

الف: مسئولیت حفظ اشیای پیدا شده و اعلان آن در صورت نیاز با ولی کودک است و در آخر آن چه به مصلحت کودک میباشد (صدقه دادن اشیای پیدا شده یا باقی گذاردن آنها برای کودک) باید انجام دهد. (۵)

ب: بر ولی کودک واجب است آن چه را که کودک پیدا کرده است، همانند دیگر اموال وی از او بگیرد و از تلف شدن آن جلوگیری به عمل آورد. (۶)

ص: ۲۹۰

۱- (۱) تهذیب الاحکام ۳۹۳:۶-۳۹۲ باب اللقطه و الضاله، ح ۱۷؛ وسائل الشیعه ۴۵۸:۲۵ باب ۱۳ من ابواب کتاب اللقطه، ح ۲.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۴۵۵:۲۵ کتاب اللقطه باب ۱۱، ح ۱.

۳- (۳) همان: ۴۴۳ باب ۲، ح ۹.

۴- (۴) همان: باب ۴، ح ۲.

۵- (۵) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۴۶۵:۴؛ تحریر الوسيله ۲:۲۰۵؛ الدروس الشرعیه ۳:۹۲؛ جواهر الکلام ۳۸:۲۵۵؛ تفصیل الشریعه کتاب الغصب... و اللقطه: ۳۳۵.

۶- (۶) المسوط ۳:۱۹۵؛ جامع المقاصد ۶:۱۵۲ و ۱۵۴؛ مسالک الافهام ۱۲:۵۰۲.

ج: اگر کودک مالی را که پیدا کرده است، اتلاف نماید در حالی که ولی وی بیاطلاع باشد، ضامن است و باید از مال او پرداخت شود، زیرا اتلاف موجب ضمان است و بعضی از فقها فرموده اند، حتی اگر بدون تفریط در دست کودک تلف شود، نیز ضامن است. (۱). برخی دیگر در صورت دوم حکم به عدم ضمان نموده است. (۲).

۱۰. کودک و مالی که مالکش آن را رها نموده

در مورد اموالی که به هر دلیل مالک از آنها اعراض نموده اند، دو نظر وجود دارد.

الف: برخی معتقدند صرف اعراض، موجب زوال ملکیت مالک از آن اموال نمیشود، لیکن جایز است در آن تصرف شود. به اصطلاح فقهی طبق این دیدگاه اعراض موجب اباحه تصرف است و موجب زوال ملکیت نیست، مگر در چیزهای کوچک و کم ارزش و چیزهایی که سریعاً تلف میشود. (۳).

ب: دیدگاه دوم که میان فقها مشهور است این است که اعراض مالک از مال خود و رها نمودن آن، مال را به منزله مباحات اصلیه قرار میدهد و هر کس میتواند آن را تملک نماید، مانند دیگر مباحات. (۴) طبق هر یک از دو دیدگاه مزبور صحیح است که کودک همانند افراد مکلف در اموالی که صاحبش از آن اعراض نموده تصرف نماید و احکام مربوط به آن مترتب میگردد، مستند این حکم عموم و اطلاق روایات (۵) است، چرا که از آنها استفاده در این خصوص فرقی بین کودک و مکلف نیست، مانند حیازت.

ص: ۲۹۱

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۶۷؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۸؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۵۲.

۲- (۲) ر. ک: جامع المقاصد ۶: ۱۵۲؛ مفتاح الکرامه ۱۷: ۷۲۰.

۳- (۳) شرائع الاسلام ۳: ۲۱۱؛ مسالک الافهام ۱۱: ۵۲۴؛ قواعد الاحکام ۳: ۳۱۵؛ التنقیح الرائع ۴: ۲۷۲؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۲: ۲۰۰.

۴- (۴) ر. ک: السرائر ۲: ۱۹۵؛ کنایه الاحکام ۲: ۵۸۲؛ العروه الوثقی مع تعلیقات فاضل لنکرانی ۲: ۵۱۸؛ سیدابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ۲: ۱۰۰.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۵: ۴۵۸؛ باب ۱۳ من ابواب اللقطه، ح ۲ الی ۵؛ همان باب ۱۱، ح ۱ و ۲؛ همان باب ۱ من ابواب احياء الموات، ح ۵ و ۶.

الف: جعاله

۱. مفهوم جعاله در لغت و اصطلاح

جعاله (به فتح و کسر و ضم جیم) در لغت به معنی قرار دادن مزد برای انجام کار^(۱) است. و در اصطلاح فقها با اختلاف در عبارات آن را این گونه تعریف کرده اند: «جعاله عقدی است که بر طبق آن شخص در مقابل کاری که برای او انجام میشود ملتزم به پرداخت اجرت معلوم میگردد، اعم از اینکه طرف (کسی که کار انجام میدهد) معین باشد یا نباشد.^(۲) تعریف جعاله در ماده ۵۶۱ قانون مدنی نیز شبیه همین میباشد.

۲. حقیقت جعاله، ارکان و اقسام آن

در این که آیا جعاله از عقود یا از ایقاعات است، بین فقها بحث و گفتگو است. بعضی آن را از ایقاعات دانسته اند؛^(۳) زیرا شرط نیست عامل و کارگر معین باشد، از این رو در جعاله نیاز به قبول نیست. برخی دیگر آن را از عقود دانسته^(۴) و معتقداند قبول فعلی کافی است و نیاز به قبول لفظی نمیباشد.^(۵) ارکان جعاله هم عبارت است از:

ص: ۲۹۲

-
- ۱- (۱) ر. ک: الصحاح ۲: ۱۲۴۴؛ ابن اثیر النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۱: ۲۷۶؛ مصباح المنیر: ۱۰۲؛ مجمع البحرین ۱: ۲۹۸.
 ۲- (۲) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۷: ۴۲۳؛ الدروس الشرعیه ۳: ۹۷؛ ایضاح الفوائد ۲: ۱۶۲؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۱۲؛ الروضه البهیة ۴: ۴۳۹.
 ۳- (۳) شرائع الاسلام ۳: ۱۶۳.
 ۴- (۴) الدروس الشرعیه ۳: ۹۸.
 ۵- (۵) کفایه الاحکام ۲: ۵۱۲.

۱: صیغه و لفظی که دلالت بر درخواست عمل داشته باشد.

۲: جاعل یا کسی که درخواست انجام کاری را دارد.

۳: عمل مورد درخواست جاعل که عامل عهده دار انجام آن میگردد.

۴: جعل و یا اجرتی که در عقد جعله مقابل عمل قرار میگیرد. (۱)

جعله به اعتبار عامل و طرف خطاب جاعل، به دو قسم عام و خاص قابل تقسیم است.

الف: جعله عام: در جعله عام هدف اصلی جاعل رسیدن به نتیجه مطلوب است و برای او فرق نمیکنند که عامل آن کار چه کسی باشد، از این رو خطاب و ایجاب او به طرف عموم است، مثل این که میگوید: هر کس گمشده مرا پیدا کند فلان مبلغ به او خواهم داد.

ب: جعله خاص: در جعله خاص، جاعل شخص معینی را مخاطب قرار داده و میگوید: هر گاه گمشده مرا پیدا کنی فلان مبلغ به تو خواهم داد. در این صورت اگر عمل به وسیله شخص دیگری انجام گیرد، آن شخص مستحق گرفتن اجرت نیست. (۲)

به هر صورت جعله تعهدی است جایز و هر یک از طرفین میتواند آن را فسخ نماید. البته اگر جاعل پس از شروع کار آن را فسخ کند باید به نسبت کار انجام شده اجره المسمی یا اجره المثل را به عامل بپردازد. (۳)

۳. حکم جعله نسبت به کودک

در جعله شرط است جاعل، اهل تصرف باشد، خواه جعله را عقد بدانیم یا ایقاع، از این رو صحیح نیست کودک و مجنون جاعل قرار گیرند. برخی از فقها در این باره ادعای عدم خلاف نموده اند. (۴)

ص: ۲۹۳

۱- (۱) ر. ک: جامع المقاصد ۶: ۱۸۹ الی ۱۹۳؛ تحریر الوسيله ۱: ۵۳۸.

۲- (۲) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۴: ۴۴۱-۴۴۲؛ الدروس الشرعیه ۳: ۹۸؛ غایه المراد ۲: ۳۴۰؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۰: ۱۴۵؛ جواهر الکلام ۳۵: ۲۱۱.

۳- (۳) ر. ک: الروضه البهیة ۴: ۴۴۳؛ مسالک الافهام ۱۱: ۱۵۶-۱۵۷؛ کفایه الاحکام ۲: ۵۱۳-۵۱۴.

۴- (۴) تذکره الفقهاء ۱۷: ۴۲۹؛ جامع المقاصد ۶: ۱۹۱؛ مفتاح الکرامه ۱۷: ۸۶۶؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۹۶؛ سیدعلی سیستانی، منهاج الصالحین ۲: ۱۵۳.

به نظر میرسد جاعل قرار گرفتن کودک ممیز با اذن ولی شرعی به گونه ای که جعاله به ولی نسبت داده شود و کودک واسطه قرار گیرد، صحیح است و دلیل آن همان است که در بحث بیع کودک ذکر شد. ولی چه آن دسته از فقها که جعاله را عقد میدانند و چه آنان که جعاله را ایقاع میدانند، در طرف عامل بلوغ و عقل و رشد را شرط نمیدانند. تنها شرطی که وجود دارد امکان تحصیل عمل است، یعنی بتواند کار مورد نظر جاعل را انجام دهد، بنا بر این کودک میتواند در جعاله عامل قرار گیرد.^(۱)

امام خمینی قدس سره مینویسد: «در جعاله برای عامل فقط امکان تحصیل عمل شرط است، به طوری که مانع عقلی^(۲) یا شرعی از انجام آن نداشته باشد، به عنوان مثال جایز نیست شخص جنب را برای کار در مسجد در جعاله عامل قرار داد، زیرا مانع شرعی دارد و چنین شخصی اگر در مسجد کارکرد، استحقاق گرفتن اجرت ندارد، لیکن نفوذ تصرف در عامل شرط نیست، بر این اساس کودک ممیز میتواند عامل قرار گیرد، هر چند بدون اذن ولی باشد، بلکه حتی کودک غیر ممیز و مجنون نیز میتواند عامل باشند و با انجام عملی که در جعاله مقرر شده باید به آنها اجرت پرداخت شود.^(۳)

۴. عامل قرار گرفتن کودک در حقوق مدنی

بعضی از صاحب نظران حقوق مدنی، جعاله را در زمره ایقاعات بر شمرده اند^(۴) و برخی دیگر آن را عقد میدانند. طبق نظر دوم طرفین عقد جعاله باید دارای اهلیت برای معامله باشند، زیرا جعاله یکی از عقود معین است و اهلیت شرط اساسی برای صحت کلیه تعهدات است.^(۵) لیکن طرفداران هر دو نظریه اهلیت را در عامل شرط نمیدانند. برخی از محققین که جعاله را عقد دانسته اند، در این باره گفته اند: «به نظر میرسد که سفیه و صغیر

ص: ۲۹۴

۱- (۱) ر. ک: شرائع الاسلام ۱۶۳:۳؛ ایضاح الفوائد ۱۶۲:۲؛ جامع المقاصد ۱۹۱:۶؛ مسالک الافهام ۱۵۴:۱۱؛ جواهرالکلام ۱۹۶:۳۵.

۲- (۲) جعاله بر عمل نامشروع یا بر عمل غیر عقلایی باطل است.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۵۳۹:۱.

۴- (۴) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۱۵۵۱:۲.

۵- (۵) دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی ۱۹۹:۲.

ممیز بتواند در عقد جعله عامل قرار گیرند، زیرا با معتبر بودن عباراتشان آنان میتوانند طرف عقد قرار گیرند و تعهد به انجام عمل نمایند» (۱).

ب: غضب

۱. مفهوم غضب در لغت و اصطلاح

غضب در لغت به معنای گرفتن چیزی با ستم است (۲). برخی دیگر کلمه عدوان را بدان اضافه نموده اند (۳). امّا در اصطلاح، فقها تعاریفی در مورد آن ارائه نموده اند که با معنای لغوی آن متناسب و نزدیک است. به عنوان نمونه محقق حلّی و شهید اول و برخی دیگر فرموده اند: «الغضب هو الاستقلال باثبات الید علی مال الغیر عدواناً» (۴) یعنی غضب آن است که شخص مستقلاً و به تنهایی بر مال دیگری (اعم از عین یا منفعت) به طور ظلم و ستم دست گذارده و مسلط میشود. طبق این تعریف اگر کسی به حق دیگری تجاوز کند، مثل حق تحجیر و حق نشستن در مسجد و در مدرسه و... غضب به حساب نمیآید. هم چنین اگر در خانه ای که صاحب خانه نیز در آن سکونت دارد به نحو اشاعه سلطه پیدا کند، مصداق غضب نخواهد بود، با اینکه در هر دو مورد به طور یقین غضب است. بدان جهت برخی از فقیهان به جای کلمه «الاستقلال» «الاستیلاء» و به جای «مال غیر» «حق غیر» به کار برده و فرموده اند: «بهتر است غضب را این گونه تعریف نمود: «الغضب هو الاستیلاء علی حقّ الغیر بغیر حقّ»» یعنی غضب عبارت است از استیلاء بر حق غیر به طور عدوان» (۵). ظاهراً تعریف مزبور نظر مشهور فقها است و شامل غضب حقوق نیز میباشد.

قانون مدنی نیز به پیروی از این دیدگاه در ماده ۳۰۸ مقرر میدارد: «غضب استیلاء بر حق غیر است به نحو عدوان».

ص: ۲۹۵

۱- (۱) همان.

۲- (۲) لسان العرب ۵: ۳۹؛ القاموس المحيط ۱: ۱۱۵؛ الصحاح ۱: ۲۰۱.

۳- (۳) ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۳: ۳۰۷.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۳: ۲۳۵؛ اللمعه الدمشقیه: ۱۴۱؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۲۱-۲۲۲؛ غایه المرام ۴: ۸۱.

۵- (۵) ایضاح الفوائد ۲: ۱۶۶؛ الروضه البهیة ۷: ۱۹۰؛ ریاض المسائل ۱۴: ۶؛ تحریر الوسیله ۲: ۱۵۲؛ تفصیل الشریعه کتاب الغضب: ۷.

استیلا، مسلط گردیدن بر حق غیر و تصرف در آن است و معیار حصول این امر نیز داوری عرف است. به هر حال علاوه بر این که ممکن است مال مورد تصرف غاصبانه قرار گیرد، چیزهای دیگری نیز ممکن است مورد غضب واقع شود که عرفاً مال نیست، بلکه حق است. حقی که غضب شده نیز ممکن است حق مالکیت بر عین باشد، اعم از منقول و غیر منقول، ممکن است حق بر منفعت باشد و ممکن است حقوق دیگری مانند حق تحجیر و حق مرتهن نسبت به مال مرهون و یا حق انتفاع از مشترکات عمومی مثل حق سکونت در مدرسه و حق جلوس و نماز خواندن در مسجد و یا حق عبور از جاده و... باشد. البته در بین این حقوق اگر اختصاص به غیر نداشته باشد، مثل حق انتفاع از مشترکات، غاصب تنها معصیت کار می‌باشد و مستحق عقوبت اخروی است، اما حکم وضعی ضمان بر او نیست.

۲. ضامن بودن کودک در غضب

بی گمان با تحقق یافتن غضب دو حکم بر آن مترتب می‌گردد:

الف: حکم تکلیفی: یعنی حرمت غضب و ارتکاب جرم و عقوبت اخروی آن و وجوب رد مال مغضوب به صاحبش و یا ولی وی (در صورتی که صاحب مال صغیر و یا مجنون باشد). این دو حکم اختصاص به افرادی دارد که از جهت بلوغ و عقل کامل باشند (مکلفین)؛ زیرا به اتفاق مسلمانان شرط تکلیف به واجب و حرام بلوغ است^(۱)، از این رو حکم تکلیفی غضب شامل کودک نمی‌باشد.

ب: حکم وضعی: یعنی ضمان، به این معنا که مال غضب شده بر عهده غاصب است و باید خسارت آن از مال وی پرداخت شود و اگر عین مال تلف گردیده بدل آن (قیمت و یا مثل آن) پرداخت شود و آن را ضمان ید^(۲) مینامند، این حکم به کودک تعلق می‌گیرد، زیرا ببتردید در ضمان بلوغ و رشد شرط نیست^(۳).

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «حکم غضب همانند اتلاف شامل کودک و بالغ هر دو می‌باشد و دلیل آن اجماع است که از تتبع در کلمات فقها به دست

ص: ۲۹۶

۱- (۱) عوائد الایام: ۷۹۱.

۲- (۲) وسیله النجاه مع تعالیق امام خمینی: ۶۳۶.

۳- (۳) العناوین ۲: ۶۶۰.

می‌آید، زیرا در بین آنها اختلافی دیده نشده که حکم ضمان بر کودک غاصب ثابت است، همان گونه که اگر مال دیگری را اتلاف نماید، ضامن می‌باشد. (۱)

به هر حال چون حکم تکلیفی بر کودک نیست، بر ولی او واجب است عین مال مغضوب را از وی بگیرد و به صاحبش برگرداند و اگر عین تلف شده قیمت یا مثل آن را از مال کودک بپردازد. (۲)

آن چه ذکر شد در صورتی است که کودک صاحب اموال باشد، اما در صورتی که دارای اموال نباشد در عبارات فقها حکم این مسأله با صراحت بیان نشده و ظاهر این است که به دلیل اجرای اصل برائت ولی کودک ضامن نیست، هم چنان که بعضی از فقها در موارد مشابه آن به آن تصریح نموده اند. (۳) در این صورت کسی که مال از او غصب شده باید صبر کند تا کودک بالغ شود و حق او را جبران نماید.

بعضی از فقها فرموده اند: «بعید نیست لازم باشد دین کودک نسبت به کسی که مال او غصب نموده از بیت المال پرداخت شود، زیرا حکم به این که صاحب مال غصب شده باید مدتی طولانی صبر کند تا کودک بالغ شود ضرر بر اوست، (۴) البته در فرض مزبور اگر ولی کودک در مراقبت از وی کوتاهی کرده باشد ظاهراً باید خسارت را بپردازد. لازم به یادآوری است در حقوق مدنی بحث از غصب توسط کودک، به میان نیامده و قانونگذار این مسائل را مسکوت گذارده است.

ج: وصیت

۱. وصیت کودک

در بحث از کلیات، مفهوم وصیت بیان شد و آن چه در این بخش مورد توجه است، این است که آیا وصیت کودک صحیح است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت:

ص: ۲۹۷

۱- (۱) القواعد الفقهیه ۱: ۳۴۶.

۲- (۲) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۱۷۹؛ مهذب الاحکام ۲۱: ۲۹۲.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۲۶؛ المناهل: ۹۴.

۴- (۴) سید محمد حسینی شیرازی، الفقه، کتاب الغصب: ۳۸۲.

به اجماع فقها، وصیت کودک غیر ممیز صحیح نیست. (۱) ولی در مورد کودک ممیز بحث و گفتگو است و در این باره دیدگاه های متعددی مطرح است:

الف - وصیت کودک مطلقاً صحیح نیست. (۲)

ب - وصیت کودک برای مصرف اموالش در راه نیک و پسندیده در صورتی که به سن ده سالگی رسیده باشد، صحیح است. این دیدگاه مورد پذیرش مشهور فقها است (۳) و بعضی بر آن ادعای اجماع نموده اند. (۴) مستند این دیدگاه، روایات است، مانند این که ابوبصیر در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: در صورتی که کودک ده ساله باشد و به مقدار ثلث مال خود را در راه حق و ثواب وصیت نماید، صحیح است. «إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ وَ أَوْصَى بِثُلْثِ مَالِهِ فِي حَقِّ جَارَتٍ وَصِيَّتُهُ» (۵). روایات دیگری نیز به همین مضمون وارد شده است. (۶)

آیت الله فاضل لنکرانی در توضیح این روایت مینویسد: «ظاهراً مقصود از حق در روایت، اموری است که به عهده کودک قرار گرفته به طوری که واجب است بر او بعد از بلوغ انجام دهد یا باید ولی او از اموال صغیر ادا نماید، مانند این که مال دیگری را اتلاف نموده و به حکم قاعده اتلاف ضامن است خسارت وارده را جبران نماید» (۷).

ج - وصیت کودک ده ساله مطلقاً صحیح است. (۸)

د - وصیت کودک مراهق و کسی که بلوغ او نزدیک میباشد، صحیح است. (۹)

دیدگاه های دیگری نیز که در این باره مطرح شده است (۱۰)

ص: ۲۹۸

۱- (۱) تذکره الفقهاء، (طبع قدیم)، ۲: ۴۵۹.

۲- (۲) ر. ک: السرائر ۳: ۲۰۶؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۳: ۳۳۶؛ جامع المقاصد ۱۰: ۳۳؛ مسالک الافهام ۶: ۱۴۰.

۳- (۳) ر. ک: المقتنعه: ۶۶۷؛ النهایه: ۶۱۱؛ شرائع السلام ۲: ۲۴۴؛ تفصیل الشریعه (کتاب الوقف و الوصیه): ۱۴۴.

۴- (۴) غنیه الزروع: ۳۰۵-۳۰۶؛ جواهر الکلام ۲۷: ۲۷۱.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱۹: ۳۶۱؛ باب ۴۴ من ابواب احکام الوصیه، ح ۲.

۶- (۶) همان، ح ۴ و ۶.

۷- (۷) تفصیل الشریعه (کتاب الوقف و الوصیه): ۱۴۸.

۸- (۸) الکافی فی الفقه: ۳۶۴.

۹- (۹) الوسيله الی نیل الفضیله: ۳۷۲.

۱۰- (۱۰) مختلف الشیعه ۶: ۳۴۷ - جامع المدارک ۴: ۵۷.

به استناد ماده ۲۱۰ قانون مدنی باید اذعان نمود که لازم است موصی در حین وصیت برای معامله اهلیت داشته باشد، زیرا مطابق ماده ۲۱۱ قانون مدنی باید متعاملین، اهل محسوب شوند، یعنی بالغ، عاقل، و رشید باشند. از طرف دیگر هم چنان که از ماده ۸۲۶ قانون مدنی که وصیت تملیکی را تعریف مینماید، معلوم میگردد، موصی با انجام وصیت، مال خود را به دیگری واگذار مینماید و واگذاری از اقسام معاملات، به معنی اعم است و بدون داشتن اهلیت باطل میباشد، بنابراین لازم است موصی، محجور (صغیر، مجنون یا سفیه) نباشد، وصیت اینان باطل است، زیرا آنها نمیتوانند در اموال خود تصرف نمایند. از این رو یکی از صاحب نظران حقوق مدنی با صراحت اعلام میدارد: «وصی باید در زمان وصیت کردن، بالغ و عاقل و رشید باشد»^(۱). علاوه بر آن، ولی و قیم آنها نیز نمیتوانند به عنوان نمایندگی از آنها وصیت کنند، زیرا ولی و قیم برای اداره دارایی محجور میباشد، و وصیت، واگذاری مجانی دارایی محجور به غیر میباشد، و ولی و قیم، در این باره مسئولیتی ندارند.^(۲)

در مورد زمان لزوم اهلیت در موصی، بعضی نوشته اند: «موصی باید در زمان انشای وصیت، اهلیت داشته باشد. زیرا در این لحظه است که نسبت به تملیک مال خود، تصمیم میگیرد و ضرورتی ندارد که اهلیت موصی تا زمان فوت باقی بماند و عارضه جنون و سفه بعد از انشای وصیت در نفوذ حقوقی آن بیاثر باشد»^(۳).

در این جا مناسب است به این نکته اشاره شود که فقها در مباحث فقه استدلالی علاوه بر عناوینی که در این بخش ذکر شد و حکم فقهی دخالت و تصرف کودک در اموال خود و دیگران نسبت به آنها بیان گردید، مسائل متعدد دیگری که مرتبط با مسأله مورد بحث است طرح کرده و در مورد آنها به تفصیل اظهار نظر نموده اند مانند:

ص: ۲۹۹

۱- (۱) محمدجعفر جعفری لنگرودی، مجموعه محشی قانون مدنی: ۹۷۰.

۲- (۲) ر. ک: قانون مدنی با آخرین اصلاحات: ۲۷ و ۹۹؛ سید حسن امامی، حقوق مدنی ۳: ۸۲.

۳- (۳) ناصر کاتوزیان، دوره مقدماتی حقوق مدنی (شفعه - وصیت - ارث): ۷۸.

۱. مسائل مربوط به وصیت کودک.

۲. مسائل مربوط به اجرای عقد نکاح و طلاق توسط وی.

۳. یمین کودک و نذر وی.

۴. حکم صید کودک و ذبیحه (سر بریدن گوسفند) او.

۵. مسائل حق الشفعه برای کودک.

در موسوعه احکام الاطفال مباحث مزبور ذکر و پیرامون آن بحث شده است، ولی به دلیل این که بحث از مباحث مذکور فایده عملی ندارد و نظر فقهی در مورد آنها غالباً شبیه آن چه در دیگر عناوین ذکر شده، میباشد و نیز برای جلوگیری از طولانی شدن این مبحث از ذکر این مباحث خودداری میگردد. (۱)

ص: ۳۰۰

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۶: ۴۰۵ تا آخر همان جلد و ۷: ۳۵ به بعد.

۱- طرح مسأله

از دیدگاه اسلام کار و تلاش برای اداره زندگی، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. لیکن این امر موجب نمیشود که کودکان ضعیف و ناتوان دستاویز کار و بهره‌کشی قرار گیرند. متأسفانه یکی از روشن‌ترین و بیرحمانه‌ترین سوءاستفاده‌ها از کودکان، بهره‌کشی اقتصادی است که در شکل‌های مختلف از قبیل سوءاستفاده برای تکدی‌گری، جیب‌بری، توزیع مواد مخدر و... ظاهر میگردد. حال چه باید کرد؟ چگونه میتوان بین این دو مسأله یعنی اهمیت کار و جلوگیری از سوءاستفاده از کار کودک و استثمار وی جمع نمود؟ آیا باید از کار کودک ممانعت به عمل آورد و یا راه حل دیگری وجود دارد؟

در این بخش، بحث از کار کودک تحت عناوین فقهی و حقوقی مطرح شد و به دلیل اهمیت و حساسیت موضوع، مناسب است بحث بهره‌کشی اقتصادی کودک را در یک گفتار مستقل و فراتر از دیدگاه فقهی و حقوقی ذکر نماییم.

۲- اهمیت کار در اسلام

در آیات و روایات بسیاری بر اهمیت کار و فعالیت برای اداره زندگی و توسعه آن تأکید شده است، به عنوان نمونه میتوان به آیات و روایات زیر اشاره کرد.

۱. قرآن عامل اصلی سعادت انسان را سعی و تلاش برای زندگی میداند و انسان را در گرو اعمالش معرفی میکند (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ) ۱

۲. در آیه دیگری بهره او را تنها در گرو سعیش می‌شمرد. (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) ۲

۳. در بسیاری از آیات بعد از ذکر ایمان، بر عمل صالح و نیک تکیه میکند و غیر نیکوکاران را اهل خسران و بدبختی میداند (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ). (۱)

۴. مال بدست آمده از کسب و کار پاکیزه و زیبا است و ارزش انفاق در راه خدا را دارد (اتَّقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ). (۲)

۵. تلاش برای زندگی در کنار «جهاد فی سبیل الله» قرار داده شده و میفرماید: و گروهی برای بدست آوردن فضل الهی (کسب و روزی) به سفر میروند و گروهی دیگر در راه خدا جهاد میکنند. (وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ). (۳)

آری این یک واقعیت انکارناپذیر است که کار برای بهبود زندگی به منزله جهاد فی سبیل الله است. چرا چنین نباشد در حالی که یک ملت فقیر و محتاج به بیگانه، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت، از این رو «جهاد اقتصادی» بخشی از «جهاد با دشمن» است.

ب: اهمیت و ارزش کار در روایات

۱. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: عبادت دارای هفتاد جزء است، بالاترین آن کار و کسب حلال است. «الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءً أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ». (۴)

ص: ۳۰۲

۱- (۳) سوره عصر ۱۰۳:۲ و ۳.

۲- (۴) سوره بقره ۲:۲۶۷.

۳- (۵) سوره مزمل ۷۳:۲۰.

۴- (۶) وسائل الشیعه ۲۱:۱۷ باب ۴ من ابواب مقدمات التجاره، ح ۶.

۲. در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: کوشش برای تأمین مخارج زندگی اهل و عیال همانند جهاد در راه خداست.

«الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (۱). ۳. هم چنین آن حضرت فرموده است: سعادت مرد در این است که برای تأمین مخارج زندگی اهل و عیال خویش کوشش و استقامت نماید.

«مَنْ سَعَادَهُ الْمَرْءُ أَنْ يَكُونَ الْقَمِيمَ عَلَى عِيَالِهِ» (۲). ۴. راوی میگوید امام صادق علیه السلام را دیدم وسائل کار در باغ را به دوش کشیده در هوای گرم عازم بستان خویش برای انجام کار کشاورزی است، در حالی که عرق از صورت مبارکش ریزان بود به ایشان عرض کردم فدایت شوم وسیله کار را بدهید من بردارم. فرمود: من دوست دارم مرد در گرمای سوزان حرارت خورشید برای تأمین مخارج زندگی خسته شود.

«إِنِّي احِبُّ أَنْ يَبْأُدِّي الرَّجُلُ بِخَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ» (۳). ۵. علی بن حمزه از پدرش نقل نموده است که امام کاظم علیه السلام را دیدم در زمین کشاورزی خود کار میکرد در حالی که عرق عرق بود. عرض کردم چرا دستور نمیدهید کارگران کار کنند؟ فرمود: کسی که بهتر از من و پدر من بود کار میکرد. گفتم مقصود شما از آن کس کیست؟ فرمود: رسول الله و امیرالمؤمنین علیها السلام پدران و اجداد من همگی کار میکردند. کار دأب و عادت همه انبیا و فرستادگان خدا و اوصیای آنها و مردان پرهیزگار بوده است.

«قال... و آبائی كلهم كانوا قد عملوا بأيديهم و هو من عمل النبيين و المرسلين و الأوصياء و الصالحين» (۴). ح: نکوهش بیکاری و تنبلی در روایات

۱. در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها به نام فقر متولد شد. قال: «إنَّ الأشياءَ لما ازدوجتْ ازدوجَ الكسلِ و العجزُ فتيجا بينهما الفقر» (۵).

ص: ۳۰۳

۱- (۱) همان: باب ۲۳، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۶.

۳- (۳) همان: باب ۹، ح ۷.

۴- (۴) همان: ح ۶.

۵- (۵) همان: باب ۱۸، ح ۷.

۲. امام صادق علیه السلام فرموده است: در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید، چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن میدویدند و آن را طلب میکردند.

«لَا تَكْتَسِبُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا» (۱). ۳. امام باقر علیه السلام فرموده است: من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مینمایم (با اینکه ثمره اش به زودی نصیب او خواهد شد) در کار آخرتش تنبل تر است.

«إِنِّي لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ أَوْ ابْنَهُ أَوْ ابْنَةَ ابْنِهِ أَوْ ابْنَةَ ابْنَةِ ابْنِهِ أَوْ ابْنَةَ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنِهِ أَوْ ابْنَةَ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنِهِ أَوْ ابْنَةَ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنَةِ ابْنِهِ» (۲). ۴. موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: خداوند بنده پر خواب را میبغضد. خداوند انسان بیکار را دشمن دارد.

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ» (۳). لازم به یادآوری است اطلاق و عموم آیات و روایاتی که ذکر شد و بسیاری دیگر که بیانگر دیدگاه اسلام در اهمیت کار و تلاش برای معیشت و اداره زندگی است، کودک ممیز که توانایی انجام کار را دارد، به ویژه نوجوانانی که نزدیک به بلوغ اند، را شامل میشود. بیگمان پذیرفته نیست ادعا شود تنبلی و بیکاری از فرد مکلف نکوهیده است و در حق نوجوان این چنین نیست.

۳- بهره گیری از کار کودک

بر اساس تازه ترین آمار منتشر شده توسط سازمان های بین المللی هم اکنون در جهان در حدود ۲۰۰ میلیون دختر و پسر بین ۵ تا ۱۴ ساله مشغول به کار هستند. به عنوان نمونه تنها در کشور هند بر اساس آمار رسمی ۱۳ میلیون کارگر خردسال وجود دارد که برای کارهای سنگین و طاقت فرسا ساعتی ۱۴ سنت دستمزد دریافت میکنند.

بهره کشی از کودکان در اشکال مختلف کار اجباری، بردگی، انواع کارهای سخت و زیان آور، کار خانگی بدون مزد، مشاغل سیاه و کاذب، قاچاق کودکان، هم چنان

ص: ۳۰۴

۱- (۱) همان: ح ۸

۲- (۲) همان: ح ۱

۳- (۳) همان، باب ۱۷ من ابواب مقدمات التجاره، ح ۴.

رؤیاهای بشر را در ساختن جهان آینده عاری از تبعیض، فقر و خشونت در آغاز هزاره سوم بر می‌آشوبد. هم اکنون در مقیاس جهانی نابرابری سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورها، بیثباتی سیاسی، جنگ، مهاجرت‌های اجباری و آوارگی، بیسوادی، فقر مزمن، موجبات استمرار بهره‌کشی از کودکان را فراهم ساخته‌اند.

این عوامل در شرایط کنونی در برخی از مناطق جهان که در آنها فقر، بلایای طبیعی، بیثباتی سیاسی و مناقشات مسلحانه درهم تنیده‌اند، بیش از همه کودکان بیپناه را در معرض بهره‌کشی قرار داده است.

در بین ۴۹ کشور در حال توسعه، حدود ۳۵ درصد جمعیت جهان وجود دارد و در این کشورها قریب ۱۹ درصد کودکان واقع در سنین ۵ تا ۱۴ سالگی مشغول به کار می‌باشند.^(۱)

در این میان در ایران نظر به ممنوعیت کار اطفال کمتر از ۱۵ سال و با عنایت به جرم بودن استفاده از نیروی کار اطفال کم سن و سال، آمار رسمی و دقیقی وجود ندارد تا بتوان قاطعانه گفت که چه تعداد از افراد زیر ۱۵ سال به کار اشتغال دارند. با این وجود سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۷۵ حکایت از آن دارد که در این سال در حدود یک میلیون و هشتصد هزار کودک ۱۰ تا ۱۸ ساله در بخش‌های صنعت، خرده‌فروشی، تعمیرات، حمل و نقل و صیادی، جهت کمک به اقتصاد خانواده به کار اشتغال داشته‌اند.^(۲)

افزون بر این، اندکی بیش از ۴ درصد مشاغل در کشور را گروه سنی ۱۰ تا ۱۴ سال تشکیل می‌دهد (البته این آمار ناقص می‌باشد، زیرا از یک سو اشاره‌ای به شاغلان زیر ۱۰ سال ندارد و از سوی دیگر، شامل کودکان روستایی که در کشتزارها و مزارع و کارگاه‌های قالبیابی به کار مشغولند، نمی‌باشد).^(۳)

هم چنین بنا به گزارش دفتر نمایندگی یونسف «صندوق کودکان ملل متحد» در ایران نیز حدود ۱/۳ درصد کودکان بین سنین ۶ تا ۱۴ ساله به کار اشتغال دارند. این رقم برای

ص: ۳۰۵

۱- (۱) ر. ک: جامعه‌شناسی ایران، علی طائفی.

۲- (۲) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۳۹، به نقل از نسیم بجنوردی، نگاهی به وضعیت حقوقی کارگران کودک و نوجوان «کارفرما: هرچه کودکتر بهتر» روزنامه زن ش ۱۱۹، س ۱۳۷۷، ص ۹.

۳- (۳) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۳۹.

مناطق شهری ۲/۴ درصد و برای مناطق روستایی ۵ درصد است. در مناطق روستایی بیش از ۱۰ درصد از دختران و ۱۷ درصد از پسران بیش از هفت ساعت در روز کار میکنند و در گروه های سنی ۱۰- ۱۴ سال تعداد دخترانی که در خانه ها برای کسب درآمد مشغول به کار هستند دو برابر پسران است. (۱)

۴- پیامدهای کار کودکان

کار کودک میتواند در بردارنده آثار و پیامدهای سازنده و مثبتی باشد، لیکن در برابر آثار منفی و پیامدهای ناگواری هم دارد، از این رو باید این گونه آثار و پیامدها مورد ملاحظه قرار گیرند.

الف: پیامدهای مثبت

کارهایی که کودکان انجام میدهند همگی زیان آور نیستند، از این رو اگر کودکان در محیطی آرام به همراه والدین خود یا در زیر چتر حمایت یک سرپرست دلسوز به کار گمارده شوند و بتوانند از تحصیلات و آموزش متوسط برخوردار باشند، نمیتوان گفت کار کردن برای اطفال پیامدهای منفی به بار خواهد آورد. در تاریخ، زندگی افراد نامی و برجسته بسیاری را مشاهده میکنیم که دوران کودکی را در سختی، فقر، کار و تلاش، گذرانده اند. به هر صورت کار کودکان علاوه بر تقویت بنیه مالی خانوادهها و بهبود وضعیت اقتصادی جامعه که میتواند آثار مثبت محسوب گردد، از نقطه نظر روانی نیز آثار مثبت چندی در بردارد که مهم ترین آنها عبارتند از:

۱- الگوی ایشار: اطفال شاغل و تلاش گرو، در بزرگسالی اغلب از اعتماد به نفس بیشتری برخوردار میشوند، زیرا روابط اجتماعی را به شکل حرفه ای خیلی زود شروع کرده اند و چه بسا زودتر ازدواج میکنند و به استقلال مالی میرسند و خیلی بهتر از کسانی که تازه بعد از تمام شدن مدرسه و دانشگاه شروع به کار میکنند از پس مشکلات زندگی بر میآیند.

ص: ۳۰۶

۱- (۱) همان: به نقل از احمد آملی، کار کودکان و جلوگیری از بهره کشی روزنامه خرداد مورخ ۱۳۷۸/۳/۲۵.

۲- درک و تیزبینی و استقامت بیشتر: انسان هایی که از کودکی کار کرده اند و از دست رنج خود، نان خورده اند. در مقابل سختیهای زندگی استقامت مینمایند و مشکلات، آنها را از پای در نمیآورد. به علاوه به دلیل داشتن تجربیات بیشتر، که به پرورش هوش کمک میکنند، از تیزبینی و درک بیشتری برخوردار میباشند.

ب: پیامدهای منفی

کار کودکان صرف نظر از پیامدهای مثبت، چه بسا ممکن است پیامدهای منفی و زیانباری نیز داشته باشد زیان هایی که بیش از همه، ساعات طولانی و سختی کار و آسیب های روانی و ذهنی عامل ایجاد آن میباشند و مهم ترین آنها عبارتند از:

۱- پیامدهای جسمانی: کار کردن در ساعات طولانی، از حیث تندرستی اطفال را با مشکلات عدیده ای مواجه میسازد تا جایی که به استخوان بندی آنها فشار آورده و موجب تغییر شکل بدن آنها میگردد. این پیامد به ویژه در خصوص مشاغل سخت، مانند جابجایی بار سنگین وجود دارد. هم چنین خطر مبتلا شدن به بیماریهای واگیردار را از طریق تماس با بزرگسالان در بر دارد. این پیامد در مورد اطفالی که برای نظافت کامیون ها، یا کار در رستوران ها، یا کنار جاده ها و یا ایستگاه اتوبوس و راه آهن، به کار گمارده میشوند بیش تر است. به گفته بعضی از محققین تحمل بار سنگین یا نشستن در وضعیت های غیر طبیعی برای مدت طولانی میتواند به طور مداوم جسم در حال رشد اطفال را ناتوان سازد.^(۱)

۲- پیام های ادراکی: اشتغال به کار، بسیاری از کودکان را از کسب دانش باز میدارد، زیرا وقتی کودکان به جای درس و تحصیل کار کنند، طبیعی است که در بزرگسالی هر قدر هم انرژی خود را صرف نمایند توفیق چندانی نمیابند و رشد نمیکنند.^(۲)

ص: ۳۰۷

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۵۰ به نقل از محمد حسین حافظیان (مترجم) کار کودکان (درباره وضعیت کودکان جهان ۱۹۹۷) در مسأله کار کودک، مجله کار و جامعه، ش ۲۳، س ۱۳۷۶، ص ۲۷.

۲- (۲) همان: با تلخیص.

۳- پیامدهای عاطفی و روانی: با توجه به این که اطفال از نظر روانی فوق العاده آسیب پذیر میباشند، از این رو محیطهای کاری سخت و تحقیرکننده، باعث میشود که آنها از جهت روانی به شدت رنج ببرند تا جایی که ممکن است به اختلال های روانی مبتلا شوند. از نظر عاطفی نیز اطفال کارگر همگی احساس کمبود میکنند.^(۱)

۴- پیامدهای اجتماعی و اخلاقی: کودکان به لحاظ ورود زودرس و نابهنگام به محیطهای شغلی و کاری نامناسب، ممکن است از نظر اخلاقی در معرض بهره کشیهای غیرمتعارف از سوی کارفرمایان، یا کارگران بزرگسال و یا استفاده های جنسی قرار گیرند. از سوی دیگر از نظر اجتماعی نیز به لحاظ آشنایی کودکان با افراد بزهکار در محیطهای نامناسب شغلی، توان تمیز بین درست و نادرست آنها به تدریج کاهش مییابد و ممکن است در معرض شکار بزهکاران حرفه ای و باندهای قاچاق قرار گیرند و نیازهای مالی آنها زمینه سوء استفاده از آنها را فراهم آورده و در مسیر اهداف شوم تبهکاران قرار دهد.

۵- دیدگاه اسلام نسبت به کار کودک

برای بررسی دیدگاه اسلام در مورد کار کودک، مناسب است چند صورت مورد بررسی قرار گیرد.

صورت اول: کودک خودش برای انجام کار اجیر شود.

از مجموع مباحث گذشته روشن گردید که به اتفاق فقها بلکه به ضرورت فقه، کودک اهلیت تصرف در مال خود و کار خود (که به منزله مال است و تعهد مالی ایجاد میکند) را ندارد، بنابراین نمیتواند برای انجام کار اجیر شود، هم چنین جایز نیست کارفرما تحت هیچ عنوانی او را برای کار اجیر نماید، اعم از این که کاری که کودک برای انجام آن اجیر میشود حلال باشد یا حرام، آثار و تبعات مثبت داشته باشد یا منفی، سخت و مشکل باشد یا آسان و سبک.

ص: ۳۰۸

(۱) - همان: ۱۵۲، به نقل از محمد حسین حافظیان (مترجم) راهکارهای بانک جهانی برای رفع کار کودکان، قسمت اول، پیشین، ص ۴۰.

در فرض مزبور کارفرمایی که کودک را اجیر نماید و یا با هر عنوان دیگری او را وادار به انجام کار نماید، از جهت حکم تکلیفی مرتکب حرام شده و استحقاق تعزیر دارد، زیرا اجیر نمودن کودک بدون اجازه ولی شرعی او، حرام است و فقها در مباحث فقهی اثبات نموده اند مرتکب حرام مستحق تعزیری باشد، به عنوان نمونه علامه حلی مینویسد: «در هر جرم و گناهی که شارع مقدس برای مجازات آن حدی تعیین نموده، تعزیر واجب است» (۱). شبیه این مضمون در کلمات فقیهان دیگر نیز دیده میشود. (۲)

اما از جهت حکم وضعی، به نسبت کاری که انجام شده باید حق الزحمه، به ولی کودک پرداخت شود، تا برای وی نگهداری نماید.

صورت دوم ولی شرعی، کودک را اجیر قرار دهد.

اگر ولی شرعی (اعم از پدر، جد پدری، وصی آن دو، قیم و حاکم) تحت عنوان اجاره و یا عناوین دیگری کودک ممیز را برای کاری که قادر به انجام آن است، اجیر قرار دهد یا به او اذن دهد تا خود اجیر شود، این صورت خود به دو بخش تقسیم میشود.

قسم اول: ولی او را برای انجام کارهایی که شرعاً حرام است یا برای کودک ضرر دارد (اعم از ضرر جسمی ادراکی، اخلاقی و اجتماعی، عاطفی و روانی و...) اجیر قرار دهد. بتردید ولی چنین حقی را ندارد و عمل او در فرض مزبور از جهت حکم تکلیفی حرام و از جهت حکم وضعی باطل است و برای مستأجر حقی ایجاد نمیکند. دلیل آن عبارت است از:

الف: ولایت ولی در امور مالی (۳) و غیر مالی (۴) به اتفاق فقها مشروط به رعایت مصلحت کودک میباشد. بدیهی است در صورتی که کار برای کودک ضرر داشته باشد، اجیر نمودن وی برای انجام آن به مصلحت او نیست، حتی در صورتی که وجود ضرر و عدم آن مورد تردید باشد، جایز نیست ولی در این باره اقدام نماید.

ص: ۳۰۹

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه (ط. ق) ۲: ۲۳۹.

۲- (۲) مجمع الفائده و البرهان ۱۴: ۴۶۴؛ جوامع الفقهیه: ۶۲۴؛ جواهر الکلام ۴۱: ۴۴۸؛ تحریر الوسيله ۲: ۶۰۷؛ تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق: ۹۹ و ۲۸۲.

۳- (۳) ر. ک: المبسوط ۲: ۱۵۳؛ النهایه: ۳۶۱؛ السرائر ۲: ۲۱۲؛ اصباح الشیعه: ۲۹۶؛ الجامع الشرائع: ۲۸۱.

۴- (۴) نهایه المرام ۱: ۹۸؛ مفاتیح الشرائع ۲: ۲۶۵؛ جامع المقاصد ۱۲: ۱۴۴-۱۴۵؛ تفصیل الشریعه، کتاب النکاح: ۱۰۵.

به عبارت دیگر، همان گونه که بعضی از فقها فرموده اند درجواز تصرفات ولی، در اموال کودک احراز مصلحت شرط است و مصلحت واقعی که در ظاهر مورد تردید باشد کفایت نمی‌کند.^(۱)

ب: در قرآن کریم آمده است: مادر و هم چنین پدر حق ضرر زدن به کودک را ندارد. (لَا تُضَارُّ وَالِدَهُ يَوْلِيهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ يَوْلِيهِ)^۲. این آیه شریفه هرچند در مورد حکم رضاع و شیر دادن به نوزاد وارد شده، ولی اطلاق آن مسأله مورد بحث را نیز شامل می‌شود و از آن استفاده می‌شود ضرر زدن به کودک در هر مورد از جمله اجیر قرار دادن وی برای کاری که به مصلحت او نمی‌باشد، جایز نیست.

ج: قاعده لاضرر، با این توضیح که ولایت ولی بر کودک حتی در موردی که برای او ایجاد ضرر نماید، شرعاً جعل نشده است، بنابراین ولی حق ندارد در موردی که کار برای کودک ضرر دارد او را وادار به انجام آن نماید.

د: اطلاق ادله حرمت ظلم مسأله مورد بحث را شامل می‌شود، زیرا ببتردید وادار ساختن کودک برای کاری که ضرر بر اوست و پیامد منفی دارد، ظلم به وی می‌باشد و ظلم از نظر شرع، عقل و عرف حرام و مرتکب آن مجرم است. در این قسم نیز اگر ولی طفل با علم و آگاهی اقدام نماید مستحق تعزیر می‌گردد.

قسم دوم: ولی، کودک را برای کاری که برای او ضرر ندارد و قادر به انجام آن می‌باشد، اجیر قرار دهد یا به او اذن دهد تا اجیر شود. مشهور فقها این قسم از کار کودک را مکروه میدانند.^(۲)

مستند این دیدگاه روایت موثقی است که امام صادق علیه السلام از جدّ بزرگوارش نقل نموده با این مضمون: رسول خدا صلی الله علیه و آله از کسب کنیزان و خدمتگزاران نهی فرموده اند، همچنین از کسب کودکی که به نیکی نمیتواند کار را با دست انجام دهد، زیرا چنین

ص: ۳۱۰

۱- (۱) سید ابوالقاسم خوئی، منهاج الصالحین ۲: ۲۱۰.

۲- (۳) النهایه: ۳۶۸؛ المذهب (ابن براج) ۱: ۳۴۶؛ شرائع الاسلام ۲: ۱۱؛ قواعد الاحکام ۲: ۶؛ الدروس الشرعیه ۳: ۱۸۰.

کودکی به دلیل این که توانایی انجام کار ندارد، دست به سرقت میزند یا از کار میدزد. «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ... وَ نَهَى عَنْ كَسْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يَحْسِنُ صِنَاعَةً يَبْدِيهِ فَإِنَّهُ أَنْ لَمْ يَجِدْ سَرَقًا» (۱). بعضی از فقها تصریح نموده اند نهی در این روایت تنزیهی است و دلالت بر کراهت دارد. (۲).

شهید ثانی قدس سره در توجیه کراهت داشتن کسب کودک میفرماید: «این شبهه وجود دارد که کودک به دلیل عدم آگاهی یا به این جهت که میدانند مرفوع القلم است و ارتکاب حرام در حق او حرام نیست، مرتکب اموری شود که شرعاً حلال نیست، به این جهت کار او مکروه است» (۳).

برخی دیگر از فقیهان این دیدگاه را به صورت دیگری توجیه نموده و فرموده است: «مقصود فقها این است که تصرف ولی در اموالی که کودک کسب کرده مکروه است، زیرا این شبهه وجود دارد که در حین کسب از محرمات، به دلیل عدم آگاهی از مسائل یا به دلیل این که مورد مؤاخذه قرار نمیگیرد، اجتناب نکند، بنابراین مکروه است چنین اموالی را خرید و یا فروخت» (۴).

با این توجیه نفس کار کودک مکروه نیست، بلکه دخالت در درآمد آن مکروه است.

بنابراین، صرف نظر از این که مقصود فقها از مکروه دانستن کار کودک در فرض مزبور چیست، وادار نمودن کودک به کار و اجیر قرار دادن وی برای انجام آن فقط در صورتی صحیح است که ولی او را برای کار حلال که قادر به انجام آن میباشد و هیچ نوع ضرری برای وی ندارد، اجیر نماید یا اذن دهد که خودش اجیر شود، البته در این فرض نیز چنان چه گذشت بسیاری از فقها آن را مکروه دانسته اند.

ص: ۳۱۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷: ۱۶۳؛ باب ۳۳ من ابواب ما یکتسب به، ح ۱.

۲- (۲) الدروس الشرعیة ۳: ۱۸۰؛ قواعد الاحکام ۲: ۶؛ کفایة الاحکام ۱: ۴۴۵.

۳- (۳) الروضة البهیة ۳: ۲۲۰.

۴- (۴) ر. ک: مجمع الفائده و البرهان ۸: ۱۹؛ مستند الشیعه ۱۴: ۵۹؛ ریاض المسائل ۸: ۱۸۹؛ جواهر الکلام ۲۳: ۲۲۴؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب المكاسب ۳: ۲۸۷.

الف: حداقل سن کار

در قانون کار جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۳۷ حداقل سن شروع به کار را ۱۲ سالگی تعیین کرده است، اما پس از پیروزی انقلاب مجلس شورای اسلامی به پیروی از نظر فقها در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۲ با تغییر موادی از آن حداقل سن شروع به کار را ۱۵ سال تعیین نمود. در ماده ۷۹ این قانون آمده است: «به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است». بنابراین کسی که ۱۵ سال تمام نداشته باشد کارگر شناخته نمیشود. به همین دلیل است که قانون کار عنوان «کودکان کارگر» را به کار نبرده، بلکه از عنوان «کارنوجوان» استفاده نموده است، ماده ۸۰ قانون مزبور میگوید: کارگری که سنش بین ۱۵ تا ۱۸ سال تمام باشد کارگر نوجوان نامیده میشود. البته باید توجه داشت که ممنوعیت اشتغال کودکان نباید بهانه ای برای تضييع حقوق آنان باشد و اگر کارفرمایی چنین فردی را به کار گمارد نوجوان مقصر نیست و نباید حقتش به این بهانه تضييع شود، بلکه ضمن ممانعت از ادامه کار او باید حقوق گذشته اش پرداخت شود و کارفرما به مجازات های مقرر در قانون کار برسد.

ب: معاینات پزشکی

ماده ۸۰ قانون کار در این باره میگوید: «کار نوجوان در بدو استخدام باید توسط سازمان تأمین اجتماعی مورد آزمایش های پزشکی قرار گیرد. در ماده ۸۱ این قانون نیز آمده است: آزمایش های پزشکی کار نوجوان حداقل باید سالی یک بار تجدید شود و مدارک مربوط در پرونده استخدامی وی ضبط گردد، پزشک درباره تناسب نوع کار با توانایی کارگر نوجوان اظهار نظر میکند و چنان چه کار مربوط را نامناسب بداند کارفرما موظف است در حدود امکانات خود شغل کارگر را تغییر دهد».

فلسفه این دستور (لزوم انجام آزمایش های پزشکی) این است که اولاً احراز شود که نوجوان از لحاظ جسمی و روانی آمادگی کار را پیدا کرده است و ثانیاً کار پیشنهاد شده به

سلامتی او لطمه نمیزند. تجدید آزمایش ها در هر سال این خوبی را دارد که اگر درطول مدت سه سال (از ۱۵ تا ۱۸ سالگی) کارگر نوجوان آمادگی جسمی خود را از دست داد یا اثرات منفی کار روی وی مشاهده شد، کار او عوض میشود.

ج: ساعات کار

قانون کار در ماده ۸۲ مقرر میدارد: «ساعات کار روزانه کارگر نوجوان نیم ساعت کمتر از ساعت کار معمولی کارگران است ترتیب استفاده از این امتیاز با توافق کارگر و کارفرما تعیین خواهد شد».

برای این که استفاده از تخفیف روزانه در کارگاه اختلال ایجاد نکند، قانونگذار استفاده از نیم ساعت را به توافق کارگر و کارفرما موکول کرده است، ولی در هر حال این نیم ساعت جنبه حداقل دارد و نمیتوان به کمتر از آن توافق کرد.

به هر صورت از این دستور روشن میشود که کارگران نوجوان در هفته (۶ روز کاری) از سه ساعت تخفیف برخوردارند و ساعات کار هفتگی آنان ۴۱ ساعت است.

د: ممنوعیت کار اضافی، کار شبانه و سخت

مطابق ماده ۸۳ قانون مزبور: «ارجاع هر نوع کار اضافی و انجام کار در شب و نیز ارجاع کارهای سخت و زیان آور و خطرناک و حمل بار با دست و بیش از حد مجاز و بدون استفاده از وسایل مکانیکی برای کار نوجوان ممنوع است».

به لحاظ آثار بدی که کار شبانه بر نوجوان دارد و برای جلوگیری از سوء استفاده از وجود آنها، انجام کار شبانه به وسیله نوجوان ممنوع اعلام شده است. در این ماده کلمه «خطرناک» مبهم است و معلوم نیست آیا کارهای خطرناک همان کارهای سخت و زیان آور است یا علاوه بر کارهای سخت و زیان آور ارجاع کارهای خطرناک نیز به کارگر نوجوان ممنوع است. بی گمان اگر قانونگذار منظور اخیر را مدنظر داشته باشد باید مصداق و تعریف کارهای خطرناک را روشن نماید.

ص: ۳۱۳

ه - ممنوعیت کارهای مضر به سلامت و اخلاق نوجوان

ماده ۸۴ قانون کار مقرر داشته است: «در مشاغل و کارهایی که به علت ماهیت آن یا شرایطی که کار در آن انجام میشود برای سلامتی یا اخلاق کارآموزان و نوجوانان زیان آور است، حداقل سن کار ۱۸ سال تمام خواهد بود، تشخیص این امر با وزارت کار و امور اجتماعی است.»

مطابق این ماده کارهایی که به سلامتی اخلاقی نوجوان آسیب میرسانند دو دسته اند:

۱ - کارهایی که ماهیتاً زیان آورند. به عنوان نمونه برخی از کارهای بهداشتی و درمانی را که جنبه های جنسی دارد در این دسته قرار میگیرد.

۲ - کارهایی که به علت شرایطی که در آن انجام میشود به اخلاق نوجوان زیان وارد میکند، مثل پذیرایی در قهوه خانه ها و انجام کار در حمام ها و....

در عین حال شاید این مثال ها دقیق نباشد، بنابراین تفکیک بین کارهایی که به اخلاق کارگران بالای ۱۸ سال آسیب نمیرسانند، اما کارگران زیر ۱۸ سال از آن مصون نیستند به آسانی مقدور نیست، از این رو است که تشخیص این امر به عهده وزارت کار گذاشته شده است. (۱)

۷- حمایت از حقوق کاری کودک و نوجوان در اسناد فراملی (بین المللی)

الف: اعلامیه جهانی حقوق کودک

در خصوص حمایت از حقوق کار اطفال اعلامیه جهانی حقوق کودک در اصل ۹ مقرر داشته است: «کودک باید در برابر هرگونه غفلت، ظلم و استثمار حمایت شود. کودک نباید به هر شکلی وسیله مبادله قرار گیرد. کودک نباید قبل از رسیدن به حداقل مناسب به استخدام درآید و نباید به هیچ وجه امکان یا اجازه استخدام کودک در کارها داده شود که به سلامت یا آموزش وی لطمه زده و یا باعث اختلال رشد بدنی، فکری، و یا اخلاقی، وی گردد.»

ص: ۳۱۴

۱- (۱) ر. ک: ابوالفضل رنجبری، حقوق کار: ۱۵۱.

ظاهراً منظور از وسیله مبادله قرار گرفتن مذکور در این اصل، خرید و فروش، معاوضه و به طور کلی سوداگری کودکان (برده داری) میباشد. ضمن این که اصل مذکور به جهت عدم تعریف واژه هایی چون «غفلت»، «ظلم»، «شقاوت» و «استثمار»، همچنین مشخص نمودن حداقل سن مناسب و مرجع تشخیص اختلال در رشد بدنی، فکری، و اخلاقی اطفال ناقص میباشد. (۱)

ب: کنوانسیون حقوق کودک

دیدگاه حمایتی این کنوانسیون در خصوص حقوق کار اطفال بسیار صریح و روشن است، مطابق ماده ۳۲ آن استعمار اقتصادی کودکان یا استفاده از آنها برای هرگونه کاری که برای آنها زیان بار بوده و یا توقفی در آموزش و پرورش آنان فراهم آورد ممنوع است و کشورهای عضو این کنوانسیون ملزم به اتخاذ تدابیر قانونی، اداری، اجتماعی، و آموزشی جهت حفظ آثار در برابر کارهای زیان آور یا مختل کننده فعالیت های آموزشی، و جسمی و روانی و اخلاقی آنان گردیده اند. بنا براین در همین راستا و با توجه به موارد مربوط در سایر اسناد بین المللی، کشورهای طرف این پیمان به ویژه موارد زیر را مورد توجه قرار خواهند داد:

۱- تعیین حداقل سن یا حداقل سنین برای انجام کار

۲- تعیین مقررات مناسب از نظر ساعت و شرایط کار

۳- تعیین مجازات ها یا اعمال سایر ضمانت های اجرایی مناسب جهت تضمین اجرایی مؤثر مرتبط با مسأله کاری کودکان. (۲)

ص: ۳۱۵

۱- (۱) ر. ک: بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۷۳، به نقل از دکتر حسین باهر، نکاتی پیرامون حقوق جهانی کودک و نوجوان، ماهنامه دادرسی، ش ۶ و ۵، س ۱۳۷۶، ص ۲۹.

۲- (۲) ر. ک: کنوانسیون حقوق کودک و بهره وری از آن در حقوق داخلی ایران: ۱۹۶.

۱- مفهوم اقرار در لغت و اصطلاح

اقرار در لغت به معنی اعتراف است و در معنی اذعان نیز به کار می‌رود.^(۱) و تقریر به معنی وادار نمودن، اجبار ساختن مخاطب به اقرار نسبت به آن چه مربوط به اوست و از آن آگاهی دارد، می‌باشد.^(۲) اقرار در معنی اصطلاحی از معنی لغوی دور نیفتاده است و فقها با اختلاف عبارت، آن را این گونه تعریف نموده اند: «اخبار مخبر به حقی که برای غیر بر ضرر خود مینماید».^(۳) در ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی نیز اقرار همین گونه تعریف شده است.

البته درباره ماهیت اقرار اختلاف نظر وجود دارد. بعضی آن را در زمره ایقاعات می‌آورند، بدین اعتبار که تنها با اراده اقرار کننده (مُقر) واقع میشود. برخی دیگر هم چون

ص: ۳۱۹

۱- (۱) ر. ک: لسان العرب ۵: ۲۳۰؛ تاج العروس ۷: ۳۸۱؛ الصحاح ۱: ۶۳۸؛ مجمع البحرین ۳: ۱۴۶۴.

۲- (۲) مختصر المعانی: ۹۴-۹۵.

۳- (۳) ر. ک: ابن حمزه (الوسیله) ۲۸۳؛ الدروس الشرعیه ۳: ۱۲۱؛ قواعد الاحکام ۲: ۴۱۱؛ جامع المقاصد ۹: ۱۹۵.

صاحب جواهر قدس سره معتقداند اقرار از عقود و ایقاعات نیست، زیرا چهره انشایی ندارد و چون شبیه به ایقاع است، فقها آن را در باب ایقاعات ذکر نموده اند. (۱)

به هر صورت عناصر اقرار از نظر تحلیلی عبارت است از:

اول: اخبار، در این عنصر احدی تردید نکرده است، بنابراین بر سکوت اخبار صدق نمیکنند، مگر به ضمیمه قرائن، ضمن اینکه در اقرار اخباری باید قصد اقرار کننده وجود داشته باشد و گرنه اقرار صادق نیست.

دوم: اقرار باید به زیان اقرار کننده تمام شود.

سوم: مورد اخبار (مخبر به) باید صورت خارجی به خود گرفته باشد، هر چند مستمر تا زمان اقرار باشد، مانند اقرار به اجاره که در گذشته صورت گرفته است و اقرار به اجاره دادن خانه که تا زمان اقرار بر اجاره باقی است، پس اخبار از آینده خارج از اقرار مورد بحث است. (۲)

۲- حکم اقرار نسبت به کودک

آیا اگر کودک علیه خود اقرار نماید، مثل این که بگوید به دیگری بدهکارم یا مالی را از دیگری برداشته ام، صحیح است و آثار شرعی، همانند اقرار مکلفین بر آن مترتب میگردد یا خیر؟

در پاسخ باید گفت: از دیدگاه فقهی اقرار کودک به دو قسم تقسیم میشود.

قسم اول: اقرار غیر مجاز (غیر معروف)

به اتفاق فقیهان اقرار کودک در اموری که حق دخالت و تصرف ندارد، مثل امور مالی پذیرفته نیست و هیچ اثری بر آن مترتب نمیگردد، هر چند ولی شرعی به او اذن داده باشد. (۳)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) جواهر الکلام ۳:۳۵.

۲- (۲) ر. ک: مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۱:۵۳۱-۵۳۰.

۳- (۳) المبسوط ۲:۴۰۳؛ السرائر ۲:۴۹۸؛ شرائع الاسلام ۳:۱۵۱؛ قواعد الاحکام ۲:۴۱۳؛ الدروس الشرعیه ۳:۱۲۶؛ تحریر الوسیله ۲:۴۵.

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره در این باره مینویسد: «اقرار کننده باید بالغ و عاقل باشد و با قصد و اختیار اقرار نماید، بنابراین اقرار کودک و مجنون و انسان مست بی‌تأثیر است»^(۱). زیرا ادله نفوذ اقرار، اقرار کودک را شامل نمیگردد و دست کم منصرف از آن میباشد، چرا که مقصود از «اقرار العقلیه» در روایات و کلمات فقها اقرار افراد بالغ میباشد نه کودک^(۲). برای اثبات این حکم به ادله دیگری مانند اجماع^(۳)، اصل^(۴)، حدیث رفع قلم^(۵) و این که کودک مسلوب العبارة میباشد و بر اقرار او اثری مترتب نیست و نیز بعضی از روایات به طور خاص^(۶) استناد شده که خالی از ایراد نیست^(۷).

قسم دوم: اقرار مجاز (معروف)

بر اساس دیدگاه مشهور فقها، اگر کودک ممیز در اموری که شرعاً حق دخالت و تصرف دارد، اقرار نماید، مانند اقرار به وقف، وصیت، صدقه و غیر از این ها از کارهای نیک و پسندیده (معروف) پذیرفته است و آثار شرعی بر آن مترتب میگردد.^(۸)

امام خمینی قدس سره مینویسد: «اقرار کودک ممیزی که به سن ده سالگی رسیده در اموری که شرعاً حق دخالت دارد مانند وصیت به امور خیر صحیح است»^(۹). قریب به این مضمون در تفصیل الشریعه نیز آمده است.^(۱۰) برای اثبات این حکم به قاعده فقهی «مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مَلَكَ الْإِقْرَارَ بِهِ»، کسی که چیزی را مالک باشد و حق دخالت در آن را داشته باشد، میتواند

ص: ۳۲۱

۱- (۱) تفصیل الشریعه، کتاب المضاربه... و الاقرار: ۴۵۴-۴۵۵.

۲- (۲) علامه مصطفوی: (القواعد مائه قاعده فقهیه): ۶۲.

۳- (۳) تذکره الفقهاء ۱۵: ۲۵۱-۲۵۲؛ ریاض المسائل ۱۳: ۱۲۶؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۰۳.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۳: ۱۲۶.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱: ۴۵؛ کتاب الطهاره باب ۴ من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۱.

۶- (۶) همان.

۷- (۷) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۱۱-۱۲.

۸- (۸) شرائع الاسلام ۳: ۱۵۲؛ تحریر الاحکام ۴: ۳۹۹؛ الروضه البهیة ۶: ۳۸۵؛ مسالک الافهام ۱۱: ۸۹؛ جواهر الکلام ۳۵: ۱۰۴.

۹- (۹) تحریر الوسیله ۲: ۴۶-۴۵، مسأله ۸.

۱۰- (۱۰) تفصیل الشریعه، کتاب المضاربه... و الاقرار: ۴۵۵.

نسبت به آن اقرار نماید. استناد شده است. این قاعده در بین فقها معروف و مشهور میباشد و در ابواب مختلف به آن استناد نموده اند^(۱) و در مورد آن توافق و تسالم وجود دارد.^(۲)

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره نگاشته اند: با وجود این که بر طبق این قاعده سیره عقلاییه وجود دارد و شارع مقدس این بنای عقلایی را رد ننموده است، اصول و قواعدی که در مقابل آن قرار میگیرد، نمیتواند آن را رد نماید، بلکه برای رد آن نیاز به دلیل قوی میباشد و مفروض این است که چنین دلیلی وجود ندارد.^(۳)

۳- اقرار کودک در قانون مدنی

ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی مقرر میدارد: «اقرارکننده باید بالغ و عاقل و قاصد و مختار باشد، بنابراین اقرار صغیر و مجنون در حال دیوانگی و غیر قاصد و مکره مؤثر نیست». البته طبق ماده ۱۲۱۲ قانون مدنی اقرار صغیر ممیز در اموری که به طور مستقل میتواند آن را انجام دهد، مانند قبول صلح یا هبه بلاعوض، صحیح است. هم چنین بر طبق ماده ۸۵ قانون مدنی امور حسبی اقرار صغیر ممیز مربوط به کار یا پیشه که ولی و یا قیم اجازه آن را داده باشد صحیح است. اقرار صغیر ممیز موارد بالا-اعتراف به وجود امری است که مقرر میتواند انجام دهد و با قدرت به انجام آن موجب ندارد که اقرار او پذیرفته نشود.^(۴)

ص: ۳۲۲

۱- (۱) ر. ک: بلغه الفقیه ۳: ۳۳۱؛ جامع المقاصد ۹: ۲۰۱؛ تراث الشيخ الاعظم (رسائل فقهیه): ۱۷۹.

۲- (۲) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۱: ۱۲.

۳- (۳) القواعد الفقهیه ۱: ۲۰۷.

۴- (۴) ر. ک: دکتر سید حسن امامی، حقوق مدنی ۶: ۳۰.

۱- تحلیل مفهوم قضا

یکی از معانی «قضی» در لغت، حکم کردن و فصل خصومت است (۱). در قرآن میخوانیم: (فَأُقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ) یعنی به آن چه حکم کننده هستی حکم کن. این که قاضی را قاضی مینامند بدین دلیل است حکم میکند و آن را اجرا مینماید. (۲)

واژه «قضی» دارای معنای خاص شرعی یا متشرعی نیست، ولی در اصطلاح فقها و یا خواص متشرعه همان گونه که شیخ انصاری و برخی دیگر از بزرگان فقها فرموده اند، عبارت است از: «ولایت شرعی بر حکم برای کسی که صلاحیت فتوی را دارد در جزئیات قوانین شرعی، نسبت به اشخاص خاص از مردم، و مضمون این حکم «اثبات حقوق» برای برخی یا «استیفای حق» برای آن میباشد. (۳)

در این تعریف «قضا» به ولایت قضایی تفسیر شده که جزء احکام وضعی میباشد، ولی از مباحث مطرح شده در کتاب القضاء استفاده میشود که این واژه تنها در موارد

ص: ۳۲۳

۱- (۱) لسان العرب ۵: ۲۷۸؛ مصباح المنیر: ۵۰۷؛ مجمع البحرین ۳: ۱۴۸۹.

۲- (۳) مقایس اللغه ۵: ۹۹.

۳- (۴) ولایه الحکم شرعاً لمن له اهلیته الفتوی بجزئیات القوانین الشرعیه علی اشخاص معینة أو «معینین» بشریه باثبات الحقوق و استیفائهما للمستحق. ر. ک: تراث الشیخ الاعظم کتاب القضاء و الشهادات:

۲۵؛ ایضاح الفوائد ۴: ۲۹۳؛ مسالک الافهام ۱۳: ۳۲۵؛ ریاض المسائل ۱۵: ۵؛ تفصیل الشریعه کتاب القضاء و الشهادات: ۱۱. باختلاف در بعضی از تعبیرات.

اختلاف و فصل مخاصمه به کار می‌رود. از این رو بزرگان فقهای معاصر آن را به «فصل خصومت بین دو طرف تخاصم و حکم به ثبوت ادعای مدعی یا عدم حق برای او نسبت به مدعا علیه»^(۱) یا «حکم بین مردم برای رفع تنازع از بین آنها»^(۲) تفسیر میکنند.

بعضی از صاحب نظران در حقوق مدنی در تبیین واژه قضا نوشته اند: «قضا دادرسی داوری صدور رأی در امور جزئی (جزئی منطقی) است، خواه برای فصل خصومات باشد یا در مصالح عامه مانند امور حسبی»^(۳).

۲- اقسام قضاوت

در یک نگاه کلی میتوان قضاوت را به دو قسم تقسیم نمود:

۱- دادرسی مدنی که قضاوت مصطلح در فقه به آن اختصاص دارد.

۲- دادرسی کیفری که از شوون ولایی محسوب میشود، ولی قضاوت با رویکرد حکومتی شامل آن نیز میگردد.

دادرسی مدنی یا قضاوت مصطلح در فقه نیز به دو قسم تقسیم میشود:

الف: دادرسی مدنی توسط قاضی منصوب، یعنی قضاوتی که قاضی آن از سوی شارع یا فقیه یا حاکم اسلامی دارای منصب قضا میباشد و حکم قضایی وی نافذ است.

ب: دادرسی مدنی توسط قاضی تحکیم، یعنی قضاوت توسط شخصی که دو طرف دعوا او را به عنوان حاکم برای خویش برگزیده اند و الزام به حکم وی را پذیرفته اند.^(۴)

۳- عدم اهلیت کودک برای قضاوت

برای تصدی قضاوت شرایطی بیان شده است، از جمله این که لازم است قاضی، مسلمان، عاقل، بالغ و آزاد باشد. بنابراین کودک برای قضاوت اهلیت ندارد و صحیح

ص: ۳۲۴

۱- (۱) مبانی تکمله المنهاج ۳:۱.

۲- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۳۶۴.

۳- (۳) مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۴: ۲۹۲۷.

۴- (۴) ر. ک: مهدی هادوی تهرانی، قضاوت در اسلام (۱) قضاوت و قاضی: ۲۵-۲۶.

نیست متصدی آن قرار گیرد، هر چند نزدیک به بلوغ باشد (مراهق) فقها بر رعایت شرط بلوغ برای تصدی قضاوت اتفاق نظر دارند. (۱) صاحب جواهر در این باره ادعای عدم خلاف مینماید. (۲)

ادله عدم اهلیت کودک برای قضاوت

الف: اصل، به این معنی که اصل عدم نفوذ حکم هر فردی بر دیگری است، مگر به دلیل شرعی منصب قضا برای کسی اثبات گردد. به فرموده آیت الله سید رضا صدر: «اصل تشریحی عقلی و عقلایی و شرعی حاکم است به عدم نفوذ حکم فردی بر فرد دیگر و نیز حاکم است به عدم صلاحیت احدی برای قضاوت، مگر این که بدانیم فرد یا افرادی از این اصل کلی خارج شده و منصب قضاوت برای آنها اثبات گردیده است.» (۳)

مفروض این است کودک مشمول ادله قضا نمیباشد و منصب قضاوت برای وی اثبات نشده است. به عبارت دیگر قدر متیقن این است فرد بالغ عاقل که جامع شرایط قضاوت است، از این اصل خارج شده و دلیلی بر خروج غیر بالغ از این اصل وجود ندارد.

ب: اولویت، به این معنی که چون غیر بالغ محجور است و نمیتواند در اموال و نفوس خویش تصرف نماید و در امور مربوط به خود تصمیم بگیرد، به حکم اولویت نباید در مورد دیگران حکم نماید. (۴)

به توضیحی دیگر مسلوب العبارة بودن غیر بالغ، به اولویت عرفی بر عدم قضاوت وی و عدم ثبوت منصب قضا برای او دلالت دارد.

ج: قضاوت مانند حکومت ولایت است و کودک صلاحیت آن را ندارد. آیت الله سید محمد کاظم یزدی مینویسد: «قضاوت منصبی است بلند مرتبه و عظیم، زیرا قضاوت

ص: ۳۲۵

۱- (۱) ر. ک: قواعد الاحکام ۳: ۴۲۱؛ مسالک الافهام ۱۳: ۳۲۶-۳۲۷؛ تحریر الوسیله ۲: ۳۶۶؛ تفصیل الشریعه کتاب القضاء و الشهادات: ۳۹؛ المقنعه: ۷۲۱.

۲- (۲) جواهر الکلام ۱۲: ۴۰.

۳- (۳) ر. ک: الاجتهاد و التقليد: ۶۲.

۴- (۴) ر. ک: مجمع الفائده و البرهان ۱۲: ۵؛ مفاتیح الشرائع ۳: ۲۴۶؛ جواهر الکلام ۴۰: ۱۲؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب القضاء: ۱: ۲۱.

ریاست و امارت شرعی است و شاخه ای از ریاست عامی است که برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ثابت است و قضاوت جانشینی از طرف آنها است.^(۱) چون غیر بالغ از یک سو نیازمند قیم و سرپرست است و خود نمیتواند در امور خود به استقلال تصرف نماید و از سویی دیگر رفتار و گفتار او فاقد ارزش حقوقی است و اثری بر آن مترتب نمیشود، بنابراین صلاحیت منصب خطیر قضاوت را ندارد.

د: سیره، از زمان ائمه معصومین علیهم السلام تاکنون سیره بر این قرار گرفته که کودک نمیتواند قضاوت نماید.

ه: - اجماع، که برخی از فقها آن را ادعا فرموده اند.^(۲)

و: عمده دلیل در این مسأله اخباری است در حد استفاضه، به عنوان نمونه:

۱ - روایتی که به مشهوره یا معتبره ابی خدیجه (سالم بن مکرم الجمال) معروف شده است. وی از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: مبدا برخی از شما برخی دیگر را به محکمه اهل جور بکشانید، بلکه به مردی از خودتان که چیزی از مطالب ما (داوریهای ما) رامیداند نظر کنید و او را بین خود قرار دهید، زیرا من او را قاضی قرار داده ام پس به او مراجعه کنید. «وَلَكِنْ أَنْظَرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا أَوْ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ».^(۳) از همین راوی روایت دیگری قریب به این مضامین نقل شده است.

(۴) هر دو روایت از جهت سند دارای اعتبار میباشد و نحوه استدلال به آنها با این تقریر است که گفته شود امام علیه السلام در مقام بیان شرایط شخصی است که میتواند متصدی قضاوت باشد و مردم را از مراجعه به قضاتی که از طرف سلطان ظالم معین شده اند بر حذر و نهی مینماید، بنابراین قیود و شرایطی که در دو روایت ذکر شده به اصطلاح فقهی احترازی است، به این معنی

ص: ۳۲۶

۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۴۱۴:۶؛ مستند الشیعه ۷:۱۷.

۲- (۲) مجمع الفائده و البرهان ۵:۱۲؛ مفاتیح الشرائع ۲۴۶:۳؛ ریاض المسائل ۸:۱۵؛ جواهر الکلام ۱۲:۴۰؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب القضاء: ۲۹؛ مستند الشیعه ۳۳:۱۷.

۳- (۳) الکافی ۴۱۲:۷، ح ۴؛ تهذیب الاحکام ۲۱۹:۶، ح ۸؛ وسائل الشیعه ۱۴:۲۷-۱۳ باب ۱ من ابواب صفات قاضی، ح ۵.

۴- (۴) تهذیب الاحکام ۳۰۳:۶، ح ۵۳؛ وسائل الشیعه ۱۳۹:۲۷ باب ۱۱ من ابواب صفات قاضی، ح ۶.

که دلالت دارد فقط افرادی که واجد این شرایط میباشند، میتوانند متصدی امر قضاوت باشند و آنها که این شرایط را دارا نمیباشند اهلیت قضاوت ندارند و چون در روایت عنوان رجل ذکر شده است «انظروا الی رجل منکم» معلوم میشود برای تصدی قضاوت باید دو شرط یعنی: بلوغ و رجولیت (مرد بودن) وجود داشته باشد.

به بیان دیگر از این دو روایت استفاده میشود که امام علیه السلام به دو شرط مزبور عنایت خاص داشته و به عنوان مثال آنها را ذکر ننموده است و چون قضاوت منصب رسمی شرعی است و نیاز به اذن عام یا خاص امام علیه السلام میباشد با شک در ثبوت آن و با استناد به اصل عملی که در این گونه موارد به آن استناد میشود عدم اذن ثابت میگردد.^(۱)

۲- روایت دیگری که راوی آن شخصی است به نام عمر بن حنظله و به مقبوله شهرت یافته است. وی پرسش های متعددی از امام صادق علیه السلام نموده است. در آغاز از دو نفر شیعه که بین آنها نزاعی در دین یا میراث است و به سلطان یا قضات غیر شیعه مراجعه میکنند، میپرسد. حضرت علیه السلام میفرماید: کسی که در حق با باطل به آنها رجوع کند به طاغوت و ظالم مراجعه کرده است و از آنان درخواست قضاوت نموده است، و آن چه برای او حکم کنند حرام است. تا آنکه راوی سؤال میکند اگر آن دو نفر که بین آنها نزاع و اختلاف است هر کدام مردی را انتخاب کنند که از اصحاب ما است، لیکن در حکم خود که با استناد به احادیث شما صادر میشود، اختلاف نظر دارند در این صورت چه کنند؟ حضرت فرمود: باید حکم هر کدام از آنها که عادل تر است و آگاهی بیشتری به مسائل فقهی دارد و در نقل حدیث راستگوتر و تقوای بیشتری دارد پذیرفت و به حکم دیگری توجه ننمود. «قال... الْحُكْمُ مِا حَكَمَ بِهِ اَعْدِلُهُمَا وَ اَفْقَهُهُمَا وَ اضِدْفَهُمَا فِي الْجِدِيثِ وَ اَوْزَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتْ اِلَى مَا يَحْكُمُ»^(۲) در ذیل این روایت نیز عنوان رجل به کار رفته و نحوه استدلال به آن به گونه ای است که در روایت قبل توضیح داده شد و نیز روایات دیگر.^(۳)

ص: ۳۲۷

۱- (۱) - شرح تبصره المتعلمین ۳۱۱:۷.

۲- (۲) الکافی ۶۸:۱، ح ۱۰؛ تهذیب الاحکام ۳۰۳:۶، ح ۵۲؛ وسائل الشیعه ۱۰۶:۲۷، باب ۹ من ابواب صفات قاضی.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۳۰۱:۶، ح ۵۱؛ وسائل الشیعه ۱۲۳:۲۷، باب ۹ من ابواب صفات قاضی، ح ۴۵.

نتیجه آن که در بسیاری از روایات عنوان رجل از شرایط قضاوت شمرده شده است و روشن است این عنوان بر غیر بالغ صدق نمیکند، بدان جهت این دسته از روایات، روایاتی را که عموم یا اطلاق در آنها غیر بالغ شامل میشود، تخصیص میزند.

آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «ولایت بر قضاوت و حکومت برای عنوان رجل جعل شده که در آن دو ویژگی وجود دارد: ۱- رجولیت و مؤنث نبودن؛ ۲- بلوغ و کودکی نبودن و نمیتوان با الغای خصوصیت از این عنوان صرف نظر نمود، زیرا این عنوان از امام علیه السلام صادر شده که به مسائل آگاهی دارند. افزون بر این منصب قضاوت دارای اهمیت بسزایی است و حکم احدی نسبت به دیگری بدون دلیل شرعی نافذ نیست.»^(۱)

ص: ۳۲۸

۱- (۱) تفصیل الشریعه کتاب القضاء و الشهادات: ۴۰.

۱- تحلیل مفهوم شهادت

شهادت در لغت در چند مورد از جمله شهادت در راه خدا، حضور، قسم، اقرار، کلمه توحید و... استعمال شده (۱) و مقصود از آن در مسأله مورد بحث خبر قاطع میباشند. در قرآن آمده است شهادت نمیدهیم مگر به آن چه علم داریم (وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا). فقها نیز این واژه را در مباحث مختلف به کار برده اند از جمله در اخبار به حقی غیر بر ضرر اقرار کننده که بحث از آن در کتاب اقرار میآید و نیز در قتل در راه خدا که در کتاب جهاد و شهادت بیان میگردد، و در اخبار به حقی غیر در مجلس قضاوت که مسأله مورد بحث ما در این گفتار میباشند.

برخی از آنها در تعریف آن فرموده اند: «شهادت عبارت است از اخبار جازم و قاطع از حقی که برای غیر لازم است استیفاء شود و به آن حکم نشده است» (۲).

برخی دیگر این تعریف را کامل ندانسته و فرموده اند: «ممکن است گفته شود شهادت در اصطلاح فقهی نیز به همان معنای لغوی و عرفی خود، باقی است. البته گاهی با

ص: ۳۲۹

۱- (۱) ر. ک: معجم المقاییس اللغه ۳: ۲۲۱؛ تاج العروس ۵: ۴۵؛ لسان العرب ۳: ۴۸۵؛ مصباح المنیر: ۳۲۴؛ ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر ۲: ۵۱۳.

۲- (۳) ر. ک: مجمع الفائده و البرهان ۱۲: ۲۹۲؛ ریاض المسائل ۱۵: ۲۲۵؛ مستند الشیعه ۱۸: ۹؛ جواهر الکلام ۴۱: ۷؛ مصطلحات الفقه: ۳۱۹.

ذکر این واژه، نظر به شهادتی است که به نفع مدعی در مرافعات بیان میشود و زمانی دیگر، مقصود صرف حضور در مجلس است، مثل شهادت در مجلس طلاق» (۱).

یکی از حقوق دانان، در تعریف شهادت نگاشته است: «شهادت عبارت است از: اخبار شخص از امری به نفع یکی از طرفین دعوی و به زیان دیگری» (۲).

۲- امکان پذیرش شهادت کودک

در مورد پذیرش و یا عدم پذیرش شهادت کودک بین فقها بحث و گفتگو است، در ادامه به دیدگاه های مطرح شده در این باره که با توجه به سنین مختلف کودک ابراز شده طی چند مسأله میپردازیم.

مسأله اول: کودک غیر ممیز

به اجماع فقها، بلکه به ضرورت از دین، شهادت کودک غیر ممیز پذیرفته نیست (۳).

مسأله دوم: کودک زیر ده سال

طبق نظریه مشهور فقها، شهادت کودک ممیزی که به سن ده سالگی نرسیده در غیر از قتل پذیرفته نیست (۴).

دلیل این حکم، علاوه بر اجماع (۵) و اصل (۶)، بعضی از روایات است از جمله در حدیث صحیح، راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا شهادت کودک پذیرفته است؟ فرمود: آری، در شهادت بر قتل پذیرفته میشود و باید به گفتار اول او، ترتیب اثر داده شود و گفتار بعدی او پذیرفته نیست. قال: «نَعَمْ فِي الْقَتْلِ يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي مِنْهُ» (۷).

ص: ۳۳۰

۱- (۱) جامع المدارک ۹۶:۶.

۲- (۲) دکتر حسن امامی، حقوق مدنی ۱۸۹:۶.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۴:۱۷؛ الدروس الشرعیة ۲:۱۲۳؛ مسالک الافهام ۱۴:۱۵۴؛ جواهر الکلام ۴۱:۹؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب الشهادت: ۲۱.

۴- (۴) المهذب البارع ۴:۵۰۷؛ شرائع الاسلام ۴:۱۲۵؛ کشف اللثام ۱۰:۲۶۹؛ غایه المرام ۴:۲۷۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۲:۲۹۲.

۵- (۵) همان منابع.

۶- (۶) مستند الشیعه ۱۸:۱۸.

۷- (۷) تهذیب الاحکام ۶:۲۵۱، ح ۵۰؛ وسائل الشیعه ۲۷:۳۴۳؛ باب ۲۲ من ابواب شهادت، ح ۱.

علیه السلام مبنی بر پذیرش شهادت کودک در قتل و این که باید به گفتار اول او، ترتیب اثر داده شود، مطلق است و به منزله تفصیل در مسأله میباید و از آن استفاده میشود، شهادت کودک در غیر قتل پذیرفته نیست.

روایت دیگری نیز به همین مضمون از آن حضرت نقل شده است. (۱)

مسأله سوم: کودک ده ساله تا زمان بلوغ

نسبت به پذیرش یا عدم پذیرش شهادت کودک ممیزی که به سن ده سالگی رسیده تا زمان بلوغ چند دیدگاه مطرح است:

برخی معتقدند مطلقاً پذیرفته نیست. (۲) برای اثبات این دیدگاه به ادله ای استناد شده که ضعیف است و میتواند مورد خدشه قرار گیرد. (۳)

بعضی دیگر قائل به عدم پذیرش آن در غیرقتل میباشند. (۴) دلیل این دیدگاه علاوه بر اصل (۵) و اجماع (۶)، بعضی از اخبار است مانند این که امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده است: شهادت کودکان نسبت به وقایعی که در زمان کودکی آنها اتفاق افتاده بعد از آن که به سن بلوغ رسیدند اگر فراموش ننموده باشند، پذیرفته میشود. «شَهَادَةُ الصَّبِيَانِ إِذَا اشْهَدُوهُمْ وَ هُمْ صِبَاغًا جَارَتْ إِذَا كَبُرُوا مَالَهُمْ يَسْتَوْهَا» (۷). این روایت به مفهوم شرط دلالت دارد بر این که شهادت کودک تا زمانی که کبیر نشده (به حد بلوغ نرسیده است) پذیرفته نیست.

هم چنین در روایت صحیح دیگری که پیش تر ذکر شد امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که آیا شهادت کودک پذیرفته است؟ جواب فرمود: آری در قتل

ص: ۳۳۱

۱- (۱) تهذیب، همان، ح ۱۱؛ وسائل الشیعه، همان، ح ۵۱.

۲- (۲) ایضاح الفوائد ۴: ۴۱۷؛ المهذب البارع ۴: ۵۰۷؛ مناهج المتقین: ۴۸۸؛ مجمع الفوائد و البرهان ۱۲: ۲۹۲.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۲۳۲-۲۳۱.

۴- (۴) السرائر ۲: ۱۳۶؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۲۵؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۹۳؛ کنز الفوائد ۳: ۵۴۰؛ تفصیل الشریعه، کتاب القضاء و الشهادات: ۳۹۵.

۵- (۵) مستند الشیعه ۱۸: ۲۱.

۶- (۶) ایضاح الفوائد ۴: ۴۱۷؛ غایه المرام ۴: ۲۷۴؛ ریاض المسائل ۱۵: ۲۲۷.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۴۲؛ باب ۲۱ من ابواب الشهادات، ح ۲.

پذیرفته است و گفتار اول او مورد توجه قرار میگیرد و به کلمات بعدی توجه نمیشود. «قال: نَعَمْ فِي الْقَتْلِ يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي مِنْهُ» (۱). سؤال راوی مطلق است، لیکن امام علیه السلام بین قتل و غیر قتل تفصیل (۲) داده اند. در نتیجه این روایت دلیل است بر اینکه شهادت کودک در غیر قتل پذیرفته نیست. روایات دیگری نیز وارد شده که مضمون آنها شبیه آن چه ذکر شد، میباشد. (۳)

از مطالب گذشته معلوم گردید که شهادت کودک در مفروض کلام فقط در مورد قتل پذیرفته میشود و بسیاری از فقها به آن تصریح نموده اند. (۴) دلیل آن علاوه بر اجماع (۵) روایاتی است که به برخی از آنها اشاره شد.

حال آیا این حکم اختصاص به قتل دارد، زیرا روایات در خصوص آن وارد شده یا این که علاوه بر قتل در مورد جرح نیز پذیرفته میشود. دیدگاه های مختلفی ابراز گردیده است.

از عبارات برخی از فقیهان (۶) تعمیم استفاده میشود. اینان معتقدند در قتل، جرح و شکستگی اعضا، شهادت کودک پذیرفته میشود. برخی دیگر آن را منحصر به مورد قتل و قصاص میدانند. (۷) گروه سوم در این مسأله مردد شده و نظر صریحی ابراز نموده اند. (۸) و بالاخره برخی اختلاف در دیدگاه های مطرح شده را توجیه و بین آنها به گونه ای جمع نموده اند. (۹) اما توضیح آن در مجال این نوشتار نیست. (۱۰)

ص: ۳۳۲

-
- ۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۴۳-۲۲ من ابواب شهادات، ح ۱.
 - ۲- (۲) به اصطلاح فقهی تفصیل، قاطع شرکت است، یعنی فقط در مورد قتل، شهادت کودک پذیرفته است و در غیر این مورد پذیرفته نیست.
 - ۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۴۳-۳۴۲ باب ۲۲، ح ۲ و ۴.
 - ۴- (۴) النهایه: ۳۳۱؛ المقنعه: ۷۲۷؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۹۳؛ مسالک الافهام ۱۴: ۱۵۵؛ تفصیل الشریعه، کتاب القضاء و الشهادات: ۳۹۲؛ مهذب الاحکام ۲۷: ۱۶۸.
 - ۵- (۵) الخلاف ۶: ۲۷۰؛ غنیه النزوع ۱: ۴۴۰؛ الانتصار: ۲۵۰؛ المهذب البارع ۴: ۵۰۸.
 - ۶- (۶) النهایه: ۳۳۱؛ السرائر ۲: ۱۳۶؛ ابن حمزه، الوسيله: ۲۳۱؛ مفاتیح الشرائع ۳: ۲۷۶.
 - ۷- (۷) المختصر النافع: ۴۱۳؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۹۳؛ الدروس الشرعیه ۲: ۱۲۳؛ الروضه البهیة ۳: ۱۲۵.
 - ۸- (۸) مجمع الفائده و البرهان ۱۲: ۲۹۶؛ تحریر الوسيله ۲: ۴۱۹.
 - ۹- (۹) مسالک الافهام ۱۴: ۱۵۵؛ جواهر الکلام ۱۱: ۴۱؛ آیت الله گلپایگانی، کتاب الشهادات: ۲۷.
 - ۱۰- (۱۰) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۲۴۱-۲۴۲-۲۴۳.

۳- شرایط شهادت کودک

در مواردی که گواهی کودک پذیرفته میشود، لازم است شرایطی رعایت گردد که به اجمال عبارت است از:

۱- ممیز بودن کودک.

۲- متفرق نشدن از مکانی که جرم در آن واقع شده و عدم مراجعه کودک به نزد خانواده اش یا کس دیگری که به احتمال قوی او را بر شهادت دادن به غیر واقع، تلقین نماید.

۳- برخی از فقها سن ده سالگی را شرط دانسته اند. (۱)

۴- در صورتی که عبارات کودک در ادای شهادت اختلاف داشته باشد، فقط گفتار اول وی پذیرفته میشود. (۲)

آن چه تا کنون ذکر شد مبنی بر پذیرش شهادت کودک در قتل، اختصاص به پسران دارد، اما شهادت دختر مطلقاً پذیرفته نیست، این حکم مورد توافق فقها است و اختلافی در آن دیده نشده است. (۳)

۴- شهادت کودک در حقوق مدنی

از مفهوم ماده ۱۳۱۴ قانون مدنی استفاده میشود که اهلیت برای ادای شهادت پانزده سال تمام (سن بلوغ در پسران) میباشد. صریح ماده مزبور چنین است: «شهادت اطفالی را که به سن پانزده سال تمام نرسیده اند، فقط ممکن است برای مزید اطلاع استماع نمود، مگر در مواردی که قانون، شهادت این قبیل اطفال را معتبر شناخته باشد».

ص: ۳۳۳

۱- (۱) النهایه: ۳۳۱؛ السرائر ۲: ۱۳۶؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۲۵؛ الجامع الشرائع: ۵۴۰؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۹۳.

۲- (۲) المقتعه: ۷۲۷؛ الکافی فی الفقه: ۴۳۶؛ غنیة النزوع ۱: ۴۴۰؛ اصباح الشیعه: ۵۲۹؛ المختصر النافع: ۴۱۳.

۳- (۳) ر. ک: السرائر ۲: ۱۳۶؛ الروضه البهیة ۳: ۱۲۵؛ جواهر الکلام ۴۱: ۱۵؛ ریاض المسائل ۱۵: ۲۳۶؛ تحریر الوسیله ۲: ۴۱۹؛ اسس القضاء و الشهادت: ۴۲۹.

۵- شهادت فرد بالغ نسبت به دوران کودکی

اگر کودک چیزی را در زمان کودکی نظاره گر باشد و آن را فراموش نکند، بعد از آن که به سن بلوغ رسید در صورتی که واجد شرایط شهادت باشد، میتواند نسبت به آن شهادت دهد، این حکم مورد توافق فقها^(۱) است. و ادله آن عبارت است از:

الف: اجماع^(۲).

ب: به مقتضای اطلاق و عمومات ادله، شاهد باید هنگام ادای شهادت واجد شرایط باشد و نیاز نیست در وقت تحمّل مورد شهادت (دیدن صحنه ای که به آن شهادت میدهد) شرایط را دارا باشد^(۳).

ج: روایات مستفیضه، به عنوان نمونه:

۱- در حدیث معتبر امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرموده است: شهادت افراد بالغ نسبت به چیزهایی که در زمان کودکی شاهد بوده اند و آن را از یاد نبرده اند صحیح است. «إِنَّ شَهَادَةَ الصَّبِيَانِ إِذَا أَشْهَدُوهُمْ وَ هُمْ صِبَاغٌ جَازَتْ إِذَا كَبُرُوا مَا لَمْ يَنْسُوْهَا»^(۴). روایت دیگری نیز به همین مضمون از امام باقر علیه السلام نقل شده است^(۵).

۲- در روایت موثقه، زراره میگوید از امام صادق علیه السلام در خصوص گواهی کسی که در زمان کودکی چیزی را میبیند و بعد از آن که به سن بلوغ رسید به آن شهادت میدهد، سؤال نمودم، فرمود: باید شهادت به این گونه پذیرفته شود و چه بسا، بهتر از شهادت دیگران باشد. «فَقَالَ: تُجْعَلُ شَهَادَتُهُ نَحْوَ «خَيْرًا» مِنْ شَهَادَةِ هُوَلَاءِ»^(۶). مقصود حضرت در مورد کسی است که شرایط شهادت در او جمع است.

ص: ۳۳۴

۱- (۱) النهایه: ۳۳۲؛ السرائر ۲: ۱۳۷؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۳۱-۱۳۰؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۹۷؛ تحریر الوسیله ۲: ۴۲۲، مسأله ۷؛ تفصیل الشریعه، کتاب القضاء و الشهادت: ۴۴۸.

۲- (۲) کشف اللثام ۱۰: ۳۱۱؛ جواهر الکلام ۴۱: ۸۶.

۳- (۳) ر. ک: مجمع الفائده و البرهان ۱۲: ۴۴۹؛ غایه المراد ۴: ۱۳۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۷: ۳۴۲ باب ۲۱ من ابواب الشهادت، ح ۲.

۵- (۵) همان، ح ۴.

۶- (۶) همان، ح ۳.

۱- مفهوم دعوی در لغت و اصطلاح

دعوی اسم است برای چیزی که شخص آن را ادعا مینماید و جمع آن دعاوی است و در چند معنی به کار میرود از جمله، طلب، درخواست و دادخواهی (۱) که مورد بحث ما در این گفتار میباشد. اما در اصطلاح فقها عبارت است از: درخواستی که شخصی به نفع خود یا به نیابت از غیر، مانند پدر به نیابت از کودک، بر ضرر دیگری اظهار مینماید، خواه شیء مورد درخواست ملک باشد یا حق در دست طرف مقابل باشد یا بر ذمه او، بنابراین دعوا از امور نسبی است که نیاز به دو نسبت دارد که یکی از آنها خواهان (۲) و دیگری خوانده (منکر) میباشد. (۳)

ص: ۳۳۵

۱- (۱) لسان العرب ۲: ۳۹۰؛ مصباح المنیر: ۱۹۵؛ تاج العروس ۱۹: ۴۰۵؛ مجمع البحرین ۱: ۵۹۹-۵۹۸؛ فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین ۲: ۱۵۳۹.
 ۲- (۲) خواهان (مدعی) در لغت به کسی گفته میشود که میخواهد چیزی را برای خود بر علیه دیگری ثابت کند و منکر مانع آن است. مجمع البحرین ۱: ۵۹۹. در تعریف خواهان و خوانده نظرات مختلفی وجود دارد که همگی در پی به دست دادن مفهوم عرفی آن میباشند، زیرا به اتفاق علمای شیعه و سنی برای آن معنای شرعی وجود ندارد، مشهور فقهای شیعه در تبیین نظر عرف میگویند: خواهان کسی است که اگر ترک خصومت کند دعوی خاتمه پیدا خواهد کرد و خوانده (منکر) مقابل خواهان است. ر. ک: التنقیح الرائع ۴: ۲۶۵؛ المهدب البارع ۴: ۴۸۲؛ کشف اللثام ۱۰: ۸۵؛ اسس القضاء و الشهادة: ۳۰۳.

۳- (۳) ر. ک: التنقیح الرائع ۴: ۲۶۶؛ ایضاح الفوائد ۴: ۳۲۳؛ المهدب البارع ۴: ۴۸۲؛ معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیه ۳: ۲۴۶، با اختلاف در تعبیر.

شناخت خواهان و خوانده (مدعی و منکر) از آن جهت اهمیت دارد که به استثنای موارد لوث^(۱) بینه با خواهان و قسم با خوانده است که یکی از اصول مسلم قضای اسلام است و مبتنی بر روایات متعدّد و اصل است.

و اما در حقوق ایران تعاریف مختلفی از دعوا ارائه شده است از جمله این که: «دعوا عبارت از عملی است که برای تثبیت حقی صورت میگیرد، یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز واقع شده باشد» یا: «دعوا حقی است که به موجب آن اشخاص میتوانند به دادگاه مراجعه کنند و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله اجرای قانون از حقوقشان در برابر دیگری حمایت شود. مراجعه به دادگاه و اجرای این حق همیشه به وسیله عمل حقوقی خاصی انجام میشود که «اقامه دعوا» نام دارد.»^(۲)

۲- عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا

طبق نظر مشهور در بین فقها، دعاوی کودک پذیرفته نیست و اثری بر آن مترتب نمیگردد، اعم از این که متعلق دعوا از اموری باشد که کودک نسبت به آن، محجور است (امور مالی) و یا غیر آن و نیز اعم از این که برای اثبات مدعا اقامه بینه نماید یا بینه نداشته باشد، زیرا شرط است مدعی بالغ و عاقل باشد.^(۳)

۳- ادله عدم اهلیت کودک برای اقامه دعوا

برای اثبات عدم اهلیت کودک در اقامه دعوا به ادله ای استناد شده که مهم ترین آنها به قرار زیر است:

ص: ۳۳۶

۱- (۱) لوث در اصطلاح فقها عبارت است از اینکه قاضی ظنّ قوی به ارتکاب جرم نسبت به خوانده دعوی پیدا کند در قتل یا نقص عضو به این معنی که مدعی قرآینی به قاضی ارائه دهد که قاضی در ظن خود تمایل به صدق دعوی او پیدا میکند مانند، وجود کارد خونین در دست خوانده. و در لوث شرط است مدعی، دعوی را به صورت جزم مطرح نماید و اگر مدعی به، قطع و یا نقص عضو باشد لوث را، لوث اعضاء نامند.

۲- (۲) دکتر عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی ۱: ۳۰۹؛ دکتر سید جلال الدین مدنی، ادله اثبات دعوی: ۸.

۳- (۳) ر. ک: شرائع الاسلام ۴: ۱۰۶؛ المختصر النافع: ۴۰۹؛ قواعد الاحکام ۳: ۴۳۶؛ الدروس الشرعیه ۲: ۸۴؛ کشف اللثام ۱۰: ۸۶.

الف: بعضی در این باره ادعای اجماع نموده اند. (۱)

ب: اصل، با این توضیح که به مقتضای اصل، آثار دعوا، مثل وجوب استماع آن، قبول بیته از خواهان و سقوط دعوا با قسم خوانده بر دعوی کودک مترتب نمیگردد.

ج: ادله ای که دلالت بر وجوب استماع دعوا و ترتیب آثار بر آن دارد، به حکم تبادل اختصاص به موردی دارد که شرایط اقامه دعوا از جمله بالغ بودن خواهان در آن جمع باشد. (۲)

د: دعوی کودک و مجنون پذیرفته نیست، زیرا آنان مسلوب العبارة اند و کلامشان دارای اعتبار نمیباشد. (۳)

ه: - کودک صلاحیت مطالبه حق خود را ندارد، بنابراین نمیتواند در موردی که از شرایط آن، حق دخالت و سلطنت داشتن است، مداخله نماید. (۴)

نتیجه این که به دلیل نص، فتوا و اجماع فعل و عبارت کودک بی اثر است، بنابراین دعوی وی که گفتار اوست لغو و بی اثر میباشد و استماع دعوی وی بیفایده خواهد بود.

۴- تفصیل در مسأله

هرچند بعضی از ادله ای که ذکر شد، توسط برخی از بزرگان فقها از جمله محقق نراقی، (۵) آیت الله گلپایگانی (۶) و آیت الله فاضل لنکرانی (۷) مورد ایراد قرار گرفته است، (۸) ولی حکم مسأله فیالجمله مورد توافق است، به ویژه آن که برخی در این باره ادعای اجماع نموده اند و چون اجماع، دلیل لئی است، باید به قدر متیقن مورد آن اکتفا شود. بنابراین حق در مسأله، تفصیل است.

ص: ۳۳۷

۱- (۱) مجمع الفائدة و البرهان ۱۲: ۱۱۶-۱۱۵؛ ریاض المسائل ۱۵: ۱۴۸-۱۴۹؛ جواهر الکلام ۴۰: ۳۷۶؛ مستند الشیعه ۱۷: ۱۴۴.

۲- (۲) ر. ک: مستند الشیعه ۱۷: ۱۴۵-۱۴۴.

۳- (۳) کشف اللثام ۱۰: ۸۶؛ جواهر الکلام ۴۰: ۳۷۶.

۴- (۴) شرح تبصره المتعلمین ۷: ۱۵۷.

۵- (۵) مستند الشیعه ۱۷: ۱۴۵.

۶- (۶) کتاب القضاء ۲: ۸۰.

۷- (۷) تفصیل الشریعه، کتاب القضاء و الشهادات: ۷۹-۷۸.

۸- (۸) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۲۷۰-۲۶۹.

بدین جهت، آیت الله خوئی معتقد است در موردی که ولی کودک متمکن از اقامه بینه و احقاق حق وی نمیباشد، باید دعوی وی پذیرفته شود. او در این باره مینویسد: «اگر قضا برای رفع خصومت بین مترافعین باشد، به دلیل بیاتر بودن اعترافات صغیر، و قسم دادن وی، دعوی پذیرفته نمیشود و در امور غیر ترافعی (مثل جنایات) نیز اگر صغیر ولی داشته باشد تا از طرف وی اقامه دعوی و بینه نموده، منکر را قسم بدهد و یا خود قسم بخورد، دعوی صغیر، استماع نمیشود و بر قاضی قضاوت در این مورد واجب نیست، چون دلیل نداریم. اما اگر ولی کودک قادر بر اقامه بینه نباشد، مثل جایی که کسی بر جسم صغیر ضربه ای وارد ساخته و ولی از جانی اطلاع ندارد، بعید نیست اقامه دعوا توسط کودک به دلیل حفظ نظم صحیح باشد و بر قاضی نیز تصدی قضا واجب باشد. در این صورت اگر کودک بینه داشته باشد، اقامه مینماید و قاضی باید حکم دهد، در غیر این صورت دعوی ساقط میشود، زیرا کودک نمیتواند منکر را قسم دهد، ولی نیز چون اطلاع ندارد، نمیتواند قسم بخورد، بنابراین دعوی به تأخیر میافتد تا مجنی علیه (کودک) بالغ شود. (۱) قریب همین مضمون را برخی دیگر از بزرگان فقهای معاصر فرموده است. (۲)

همچنین امام خمینی قدس سره راه حل کامل تری ارائه داده و گفته است: «دعوی کودک استماع نمیشود. اما اگر به نزد قاضی تظلم آورد قاضی ولی او را احضار مینماید تا از طرف کودک طرح دعوی نماید یا خوانده را احضار مینماید و برای مدعی قیم یا وکیل تعیین میکند و یا خود قاضی منکر را قسم میدهد». (۳) آیت الله فاضل لنکرانی نیز همین نظریه را پذیرفته است. (۴) مطابق این نظریه باید بین مرافعات مالی صرف و تظلمات ناشی از تعدی و جنایت و موردی که راهی برای احقاق کودک وجود ندارد، فرق گذاشت و در صورت دوّم فیالجمله دعوی کودک استماع میشود.

ص: ۳۳۸

۱- (۱) مبانی تکمله المنهاج ۴۳:۱.

۲- (۲) آیت الله گلپایگانی، کتاب القضا ۸۱:۲-۸۰؛ آیت الله تبریزی، اسس القضاء و الشهادات: ۳۰۹.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۳۹۰:۲.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، کتاب القضاء و الشهادات: ۷۹.

۵- عدم شرط بلوغ در خواننده

آن چه تاکنون ذکر شد مربوط به خواهان دعوا است، اما در خواننده بلوغ، عقل، و رشد، شرط نیست. بنابراین اگر علیه کودک یا مجنون، طرح دعوی شود صحیح و مسموع است و ولی وی باید متصدی پاسخ به دعوی مطرح شده قرار گیرد و بر چنین دعوایی آثار مربوطه مترتب میگردد. این حکم مورد توافق فقها است و اختلافی در آن دیده نشد. (۱)

۶- اهلیت اقامه دعوی در حقوق مدنی

مطابق ماده ۹۵۸ قانون مدنی هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود. لیکن هیچ کس نمیتواند حقوق خود را اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت داشته باشد.

بنابراین یکی از شرایط اقامه دعوی اهلیت قانونی است. شخصی که اقامه دعوا نمینماید در صورتی «اهل» محسوب میشود که بالغ، عاقل و رشید باشد. ماده ۲۱۱ قانون مدنی.

سن بلوغ به موجب تبصره ۱ ذیل ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نُه سال تمام قمری است. با توجه به صریح ماده مزبور و ماده ۴۱۸ قانون تجارت و رأی وحدت رویه شماره ۱۳۶۴/۱۰/۳۰ دیوان عالی کشور و رویه قضایی در خصوص این شرط در مورد اقامه دعوا نتایج زیر حاصل میشود.

۱ - هر شخصی که به سن هیجده سال تمام شمسی رسیده، اعم از زن و مرد دارای اهلیت قانونی محسوب و هرگونه دعوایی را، خواه در امور غیر مالی یا مالی میتواند خود اقامه نماید یا طرف هر دعوایی قرار گیرد، مگر این که عدم رشد یا جنون او به موجب حکم دادگاه ثابت شده باشد، که در صورت اخیر شرط اقامه دعوا را فاقد میگردد و حسب مورد ولی خاص و یا قیم و یا وصی ولی او، باید به نمایندگی از او اقامه دعوی نماید.

ص: ۳۳۹

۱- (۱) ر. ک: قواعد الاحکام ۳: ۶۱۰؛ کشف اللثام ۱۱: ۱۰۸؛ ایضاح الفوائد ۴: ۶۰۳؛ جواهر الکلام ۴۲: ۱۹۳.

۲- پسر دارای پانزده سال تمام قمری و دختر دارای نه سال تمام قمری قبل از این که به هیجده سالگی برسد نیز میتواند با توجه به اینکه به سن بلوغ رسیده است در امور غیر مالی اقامه دعوی نموده و یا طرف دعوی قرار گیرد، مگر اینکه عدم رشد یا جنون او به موجب حکم دادگاه ثابت شده باشد.

۳- پسر یا دختری که به سن هیجده سال تمام شمسی نرسیده باشد، در صورتی میتواند در امور مالی اقامه دعوی نمود یا به دعوی مربوط به حقوق مالی که علیه او اقامه شده، پاسخ دهد که رشد او به موجب حکم دادگاه اثبات شده باشد. (۱)

ص: ۳۴۰

۱- (۱) ر. ک: دکتر عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی ۱: ۳۴۱-۳۴۰؛ دکتر محسن صدرزاده افشار، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی: ۳۰.

۱- مفهوم اجتهاد

اجتهاد در لغت از ماده «جهد» یا «جهد» به معنی نهایت تلاش و کوشش در انجام کاری است. (۱) و مجتهد اسم فاعل از آن است. (۲)

اثری در اصطلاح، فقها و اصولیین با اختلاف در عبارت آن را این گونه تعریف کرده اند: «اجتهاد عبارت است. از به کار بردن منتهای کوشش و صرف نیرو و توان برای تحصیل اطمینان به حکم شرعی است. (۳) یا تحصیل حجت شرعی. (۴)

برخی دیگر آن را از لحاظ این که صفت مجتهد است تعریف کرده و کلمه ملکه را به آن افزوده و گفته اند: «اجتهاد ملکه ای (۵) است که به وسیله آن شخص توانایی استخراج احکام شرعی عملی با استناد به ادله تفصیلی آن را پیدا کند». (۶)

بر هر یک از تعاریف ایرادهایی وارد شده که بررسی آنها از هدف این تحقیق خارج است. به هر صورت، واژه مجتهد در معنی اصطلاحی آن، وصف کسی است که بتواند احکام شرعی را از ادله آن استنباط نماید و خود و دیگران به آن عمل نمایند.

ص: ۳۴۱

۱- (۱) لسان العرب ۱: ۴۷۶؛ مصباح المنیر: ۱۱۲؛ معجم الوسیط: ۱۴۲.

۲- (۲) مجمع البحرین ۱: ۳۳۱.

۳- (۳) «استفراغ الوسع لتحصیل الظن بالحکم الشرعی» ر. ک: رسائل، محقق کرکی ۳: ۱۷۵؛ المقاصد العلیه فی شرح الرساله الالفیه: ۴۷؛ القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد ۱: ۵۶؛ التنقیح فی شرح العروه الوثقی ۱: ۲۰.

۴- (۴) مجمع الأفکار و مطرح الانظار ۵: ۴.

۵- (۵) ملکه صفت راسخ و پا برجایی است در نفس انسان مانند، ملکه عدالت در مقابل حالت که وصف زودگذر است.

۶- (۶) مجمع الفائده و البرهان ۱: ۱۳؛ کفایه الاصول: ۵۲۸؛ مفاتیح الاصول: ۵۶۹؛ عنایه الاصول ۶: ۱۶۲.

تقلید در لغت از «قلاده» به معنای گردن بند به گردن انداختن است. قَلَدَ السیف، یعنی حمایل شمشیر را بر گردن انداخت و کلمه تقلید از باب تفعیل، ضد ابتکار است، یعنی کورکورانه از پی کسی رفتن و الگو از عمل او برداشتن. (۱)

اما از نظر اصطلاحی، تقلید در چند معنی به کار می‌رود. معنایی که در این گفتار مورد نظر می‌باشد عبارت است از: پیروی نمودن کسی که خود اهل خبره نیست از نظر خبرگان در فقه. شخص خبره را در این خصوص، مرجع تقلید و جمع آن را مراجع تقلید می‌نامند. برخی از فقها و علمای علم اصول فقه نیز آن را این گونه تعریف کرده اند: «تقلید عبارت است از عمل نمودن به قول دیگری بدون این که از او دلیل خواسته شود». (۲)

توضیح اینکه چون انسان‌های عادی نمیتوانند به طور مستقیم از کتاب و سنت استفاده کنند و توان دست یابی به احکام شرعی را ندارند و در هر زمان فقط عده ای معدود قدرت استنباط احکام را به دست می‌آورند. بنابراین مردم خواه ناخواه چاره ای جز تبعیت از نظرات و عمل به گفتار آنها را ندارند. مراجعه مردم عادی به خبرگان مذهب (مجتهدین) برای بدست آوردن حکم شرعی فقهی و عمل به آن را تقلید می‌نامند، به همین جهت است که تقلید در مقابل اجتهاد قرار می‌گیرد و بین این دو واژه رابطه تنگاتنگ و جدی دیده میشود.

از آن چه گفته شد، روشن گردید که تقلید مربوط به مسائل فقهی عملی است و اما در مسائل مربوط به عقاید و اصول دین مانند، شناخت خداوند متعال، توحید و صفات او، ادله نبوت و امامت، و هم چنین مسائل بدیهی دین، تقلید راه ندارد و جایز نیست.

۳- امکان رسیدن کودک به مرتبه اجتهاد

شاید در ابتدا این سؤال به ذهن آید که رسیدن به مرحله اجتهاد و گذراندن مقدمات آن، مانند معرفت و آگاهی به زبان و ادبیات عرب و نیز علوم مربوط به حدیث و اصول

ص: ۳۴۲

۱- (۱) ر. ک: مصباح المنیر: ۵۱۳-۵۱۲؛ منجد الطلاب: ۶۴۹؛ فرهنگ بزرگ سخن ۳: ۱۸۳۶.

۲- (۲) ر. ک: معالم الدین قسیم اصول: ۲۳۶؛ مفاتیح الاصول: ۵۸۸؛ مستمسک العروه الوثقی ۱: ۱۱.

فقه، به طور عادی بیش از پانزده سال به طول میانجامد، حال آیا کودک قبل از بلوغ میتواند به مرتبه اجتهاد برسد؟

در پاسخ باید گفت که امکان دارد، زیرا بعضی از انبیای بزرگ مانند حضرت عیسی و یحیی علیهما السلام در کودکی به مقام والای نبوت، دست یافتند. هم چنین بعضی از ائمه بزرگوار شیعه مانند حضرت جوادالائمه و امام هادی علیهما السلام و نیز امام منتظر صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در کودکی به مقام امامت و وصایت رسیدند. همان گونه که کودکی مانع از رسیدن به مقام نبوت و امامت نیست، نمیتواند برای رسیدن به مرحله اجتهاد مانع باشد، افزون بر این برخی از فقها بزرگ شیعه در کودکی به مرتبه اجتهاد دست یافتند از جمله:

۱- علامه حلی (۱).

۲- فرزند ایشان ملقب به فخرالمحققین، متولد قرن ششم هجری. در شرح حال این بزرگوار آمده است که در سن ده سالگی به مرتبه اجتهاد رسید. (۲).

۳- فاضل اصفهانی، ایشان قبل از بلوغ به تألیف و تصنیف کتب فقهی پرداخته است. (۳).

۴- سید صدرالدین موسوی عاملی. (۴).

۵- سید محمدعلی فرزند سید صدرالدین موسوی عاملی معروف به «آقا مجتهد» نوه دختری مرحوم آیت الله کاشف الغطاء. وی از نوادر عصر خود به حساب میآید و در سن دوازده سالگی کتابی با نام «البلاغ المبین فی احکام الصبیان و المجانین» به رشته تحریر درآورده است. هنگامی که سید محمدباقر رشتی از علمای آن زمان کتاب او را دید اجتهاد وی را در همان سنین کودکی تصدیق نمود. (۵).

۶- سید عبدالکریم غیاث الدین ابن طاووس فرزند احمد بن طاووس (۶) و بسیاری دیگر که نیاز به ذکر نیست.

ص: ۳۴۳

۱- (۱) شرح حالات علامه حلی، مقدمه قواعد الاحکام ۱: ۱۱۱.

۲- (۲) مجالس المؤمنین ۱: ۵۷۶؛ ایضاح الفوائد ۹: ۱.

۳- (۳) کشف اللثام ۱: ۱۱۱.

۴- (۴) تکمله امل الآمل: ۲۳۷.

۵- (۵) همان: ۳۸۵؛ رجال اصفهان: ۱۲۸.

۶- (۶) رجال ابن داوود: ۲۲۷؛ الکنی و الالقاب ۱: ۳۴۲.

باید افزود هرچند استعداد و فهم بالا در رسیدن کودک به مقام علمی قابل انکار نیست، ولی تربیت خانوادگی، مجالست و اهتمام اولیای وی نیز از عوامل تأثیرگذار در این خصوص میباشند. بدین جهت بر پدر و مادر و دیگر سرپرستان کودک لازم است در این باره وظایف خطیر خود را فراموش نکنند. بی گمان جای بسی درنگ است که کودکی با پی گیری والدین در طفولیت به مرتبه اجتهاد که یکی از عالیترین مقامات علمی مذهبی است میرسد و در برابر کودکی که رفتار اعضای خانواده و هجوم تبلیغاتی دشمنان دین که متأسفانه در زمان ما به اوج خود رسیده او را از خدا و دین و معنویت دور میسازد. تفاوت راه از کجا تا به کجا.

۴- اعتبار فتوای کودک

بعد از آنکه روشن شد کودک میتواند قبل از بلوغ به مرتبه اجتهاد برسد، بحث در این مسأله واقع میشود که آیا فتوای کودک برای خودش و دیگران معتبر است. به این معنی که کودک میتواند بر طبق فتوای خود به احکام شرعی عمل کند یا دیگران بر اساس فتوای او چنین نمایند؟

بتردید فتوای کودک برای خودش معتبر است و باید به احکامی که بر طبق موازین فقهی استنباط نموده عمل نماید، زیرا برای کسی که به مرتبه اجتهاد رسیده و علم به احکام پیدا کرده، تقلید از دیگری، مثل خودش جایز نیست.

اما آیا فتوای کودکی که جامع شرایط افتا غیر از بلوغ است، برای دیگران حجیت دارد و میتوانند بدان عمل نمایند. دو دیدگاه مطرح شده است:

۱. شرط بودن بلوغ در فتوا دهنده

دیدگاه مشهور فقهای امامیه بلوغ را در مفتی شرط میدانند، از عبارات برخی استفاده میشود این شرط مورد توافق و تسالم است. (۱)

برای اثبات این دیدگاه به ادله ای استناد شده است مانند:

ص: ۳۴۴

۱- (۱) مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه (منها رساله الاجتهاد و التقليد)، تراث الشیخ الاعظم ۵۷؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۲۴:۱، مسأله ۲۲؛ مهذب الاحکام ۳۸:۱؛ مفاتیح الاصول: ۶۱۰؛ العمل الابقی فی شرح العروه الوثقی ۲۶:۱.

الف: اصل، به این معنی که شک در حجیت فتوای کودک، عدم حجیت آن را در پی دارد.^(۱)

ب: روایت غیر بالغ مورد قبول نیست، پس فتوای او به طریق اولی قبول نمیشود.^(۲)

ج: از مذاق شرع استفاده میشود، غیر بالغ شایسته مقام افتا نمیشود.

د: کودک مرفوع القلم است، به این معنی که کلام و فعل او حکمی ندارد، با این وصف چگونه تقلید از وی جایز خواهد بود.

ه: به مقتضای بعضی از روایات عمد و خطای کودک یکسان است،^(۳) اطلاق این روایات شامل آرا و نظریات و افعال کودک میباشد و فتوایی که با خطا صادر شده نمیتواند حجت شرعی قرار گیرد.^(۴)

به عبارت دیگر، احکام مترتب بر افعال و گفتار همراه با قصد بالغین، بر افعال و گفتار همراه با قصد صغیر بار نمیشود و قصد او کالعدم تلقی میگردد، و آرا و نظریاتی که بدون قصد باشد اثری ندارد.

و: در بعضی از ادله، حجیت فتوا، عنوان مرد آمده است، مثل «أَنْظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ»^(۵). نظر نمایید به مردی از خودتان، این جمله دلالت بر عدم حجیت فتوای کودک دارد، زیرا کودک در مقابل مرد است.

ز: ادله حجیت فتوی، ایمان و عدالت را در مفتی شرط میداند^(۶) و کودک با این که تکلیف الزامی بر او نیست، اطمینان پیدا نمیشود که به مقتضای عدالت، فتوا دهد.

ح: کودک مطلقاً محجور است و نمیتواند در اموال و نفس خود تصرف نماید، مگر با اذن ولی شرعی و هم چنین در اموال دیگران و این ویژگی با مرجعیت و حجیت فتوا در تنافی است، زیرا از جمله وظایف مرجع به معنی مصطلح آن، حفظ اموال محجورین است.

ص: ۳۴۵

۱- (۱) ر. ک: مفاتیح الاصول: ۶۱۱.

۲- (۲) الفصول الغریبه فی اصول الفقهیه (الفصول فی الاصول): ۴۱۸.

۳- (۳) تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۳۳ ح ۹۲۰؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۴۰۰، باب ۱۱ من ابواب عاقله، ح ۲.

۴- (۴) ر. ک: مرتضی بن محمد الاردکانی، الاجتهاد و التقليد: ۶۷.

۵- (۵) مرتضی بن محمد الاردکانی، الاجتهاد و التقليد: ۶۶.

۶- (۶) الکافی ۱: ۶۷، ح ۱۰؛ وسائل الشیعه ۲۷: ۱۳۷-۱۳۶، باب ۱۱ من ابواب صفات قاضی، ح ۱، و باب ۱، از همان: ۱۳، ح ۵.

و پاره ای از ادله دیگر مثل این که گفته شده است: «چون در قاضی بلوغ شرط (۱) است، در مرجع تقلید نیز شرط میباید و بعضی در این باره ادعای اجماع نموده اند.» (۲)

لیکن تمام ادله مذکور نقض گردیده و به آنها جواب داده شده است. به عنوان مثال در جواب دلیل اول گفته شده است هیچ منعی وجود ندارد که ادله حجیت فتوا، فتوای کودک را شامل گردد و با وجود دلیل نبوت به اصل نمیرسد.

در جواب از دلیل دوم هم میتوان چنین گفت که شرط بودن بلوغ در راوی ثابت نیست و بر فرض که چنین باشد این دو را نمیتوان به یکدیگر قیاس نمود، چرا که قیاس در فقه شیعه دلیل نمیباشد.

و در جواب دلیل سوم گفته شده است که این مدعا صرف استبعاد است و دلیلی بر آن نیست، بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد، زیرا بعضی از پیامبران و ائمه علیهم السلام قبل از بلوغ به مقام نبوت و امامت رسیده اند. (۳)

هم چنین در جواب از دلیل چهارم هم مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی فرموده اند: «مرفوع القلم بودن کودک دلیل بر اعتبار بلوغ در مقام افتا نیست، زیرا مقصود از رفع القلم، رفع قلم مؤاخذه و یا اصل تکلیف الزامی است و این ویژگی موجب سلب صلاحیت کودک برای افتا و عمل نمودن دیگران به فتوای وی نمیگردد. (۴) از ادله دیگر هم جواب داده شده است. (۵)

۲. شرط نبودن بلوغ در فتوا دهنده

در مقابل دیدگاه اول برخی از فقها بلوغ را در فتوی دهنده شرط نمیدانند. مرحوم آیت الله خوئی مینویسد: «هیچ دلیل قابل قبول مبنی بر این که مفتی باید بالغ باشد اقامه

ص: ۳۴۶

۱- (۱) شرائع الاسلام ۶۷:۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۵:۱۲؛ کشف الرموز ۲:۴۹۲؛ جواهر الکلام ۱۲:۴۰.

۲- (۲) مسالک الافهام ۱۳:۳۲۷؛ مستند الشیعه ۱۷:۳۳؛ مفتاح الکرامه (ط. ق) ۱۰:۹؛ مهذب الاحکام ۱:۳۸؛ ریاض المسائل ۱۵:۸.

۳- (۳) التنقیح فی شرح العروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد): ۲۱۵.

۴- (۴) تفصیل الشریعه، الاجتهاد و التقليد: ۹۲.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷:۲۸۳ الی ۲۹۲.

نشده است. (۱) برخی دیگر از فقهای معاصر نیز این دیدگاه را پذیرفته اند (۲) و بعضی دیگر وجود این شرط را رعایت احتیاط دانسته اند. (۳) دلیل این نظریه اطلاق ادله لفظی حجیت فتوا و سیره میباشد.

به عبارت دیگر، عناوینی چون عالم، فقیه، اهل ذکر، و غیر از اینها که در ادله حجیت فتوی آمده اختصاص به افراد بالغ ندارد و شامل کودک ممیزی که قادر به استنباط احکام میباشد نیز میگردد، از طرفی برخی از کودکان به خواست خداوند متعال به مقام نبوت و امامت که بالاتر و عظیم تر از مرتبه اجتهاد و افتا میباشد، دست یافته اند. بنابراین بعید نیست ادله حجیت فتوی شامل کودک باشد، چنان که برخی از اعلام معاصر به آن تصریح نموده اند، (۴)

به این استدلال ایراد شده که ادله حجیت فتوا مربوط به افراد متعارف (بالغین) است، زیرا کودک ممیزی که به مرتبه اجتهاد رسیده باشد، در دوران های گذشته بسیار کمیاب و نادر است و جنبه استثنایی دارد و ادله از چنین فردی منصرف است.

از این ادعا نیز جواب داده شده که کمیاب بودن، موجب انصراف ادله از آن نمیشود. افزون بر این که دلیل عمده در صحت تقلید و جواز مراجعه افراد عادی به عالم و تبعیت از او، فطری و ارتکازی بودن است، و ریشه در نهاد و ذات بشر دارد. سیره عرفی و عقلایی و نیز متشرعه که در این گونه موارد از آن یاد میشود، نیز به همین امر فطری و ارتکازی بر میگردد و اختصاصی به افراد بالغ ندارد. عقلا رجوع جاهل به عالم و تبعیت غیر خیره از اهل خیره را لازم می‌شمرند هر چند فرد عالم، کودک باشد مثل این که کودک ممیزی طیب حاذق و متخصص باشد. (۵)

ص: ۳۴۷

۱- (۱) التنقیح فی شرح العروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد) ۱: ۲۱۵-۲۱۴.

۲- (۲) مستمسک العروه الوثقی ۱: ۴۱؛ مرتضی بن محمد الاردکانی، الاجتهاد و التقليد: ۶۸-۶۷.

۳- (۳) الدر النضید فی الاجتهاد و التقليد ۱: ۴۱۶؛ آیت الله نجفی مرعشی، القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد ۱: ۴۰۳.

۴- (۴) التنقیح فی شرح العروه الوثقی الاجتهاد و التقليد ۱: ۲۱۵-۲۱۴.

۵- (۵) ر. ک: مستمسک العروه الوثقی ۱: ۴۱؛ التنقیح فی شرح العروه الوثقی الاجتهاد و التقليد ۱: ۲۱۵-۲۱۴؛ بحوث فی الاصول (مبحث اجتهاد و تقليد): ۶۸.

لیکن با عنایت به ادعای تسالم و اجماعی که شده است، اگر این اجماع کامل بوده و کاشف از رأی معصوم علیه السلام باشد، که ظاهراً چنین است، به احتیاط واجب باید شرط بلوغ در مفتی رعایت گردد، بر این اساس تقلید از مجتهد غیر بالغ جایز نیست.^(۱)

باید یاد آور شد اگر کودک قبل از بلوغ، مراحل رسیدن به مرتبه اجتهاد را پیموده باشد و در زمان بلوغ وی به فتوای او عمل شود، بتردید جایز و صحیح است،^(۲) و اختلاف نظری که در عنوان قبل ذکر شد، ربطی به این مسأله ندارد.

۵- صحت تقلید کودک

این مسأله در بین فقهای گذشته مطرح نشده است، ولی برخی اعلام فقهای معاصر فرموده اند که تقلید کودک صحیح است^(۳) و دلیل این دیدگاه عبارت است از:

الف: اطلاق ادله حجیت فتوای مجتهد برای غیر عالم، این ادله غیر بالغ را شامل میشود، زیرا هیچ کدام از آنها بلوغ را در مفتی معتبر نمیدانند، به عنوان مثال در قرآن میخوانیم: شایسته نیست مؤمنان همگی [به سوی میدان جهاد] کوچ کنند، چرا از هر گروهی طایفه ای از آنان کوچ نمیکند [و طایفه ای بماند] تا در دین [و معارف احکام اسلام] آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انذار نمایند تا از مخالفت فرمان پروردگار بترسند. (وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فَوْقِهِ مِثْمَهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)^۴. و نیز میفرماید: اگر نمیدانید از اهل اطلاع بپرسید. (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)^۵. بنابراین که این آیات دلالت بر حجیت فتوای مجتهد و جواز رجوع غیر عالم به عالم

ص: ۳۴۸

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۲۹۴-۲۹۳.

۲- (۲) تراث الشیخ الاعظم، مجموعه رسائل فقهیه و اصولیه (منها رساله الاجتهاد و التقليد): ۵۷.

۳- (۳) آیت الله خوئی، منهاج الصالحین ۱: ۵؛ آیت الله سیستانی، منهاج الصالحین ۱: ۹؛ آیت الله میرزا جواد تبریزی، منهاج الصالحین ۱: ۶.

جهت عمل به فتوای وی را داشته باشد،^(۱) شامل کودک متمیزی که حکم را میفهمد و قدرت انجام آن بر طبق فتوای مجتهد را دارد، میگردد. هم چنین روایات مستفیضه بلکه متواتر دلالت بر جواز تقلید دارد و غیر بالغ را شامل میشود، مثلاً در توقیعی به خط شریف حضرت صاحب الامر علیه السلام آمده است: در حوادثی که برای شما پیش میآید به راویان احادیث ما مراجعه کنید (حکم مسائل فقهی خود را از آنها بگیریید)، زیرا آنها حجت من بر شما میباشند و من حجت خدایم. «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقْعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّتُهُ اللَّهُ»^(۲). اطلاق این روایت و دیگر روایات^(۳) کودک متمیز را شامل میشود، و او یکی از مصادیقی است که به حکم این روایات باید به روایت احادیث ائمه علیهم السلام (مجتهد جامع الشرائط) برای گرفتن فتوی و عمل بر طبق آن مراجعه نماید و در این باره فرقی بین کودک و بالغ نیست.

ب: از جمله ادله جواز تقلید، سیره عقلایی بر رجوع غیر اهل خبره به خبره میباشند و روشن است که علمای دین در فهم احکام دین خبره میباشند و چون این سیره از طرف شارع ردع نشده، میتواند دلیل جواز تقلید قرار گیرد. این سیره در بین متشرعه و مسلمین در دوران های گذشته جاری بوده و اختصاصی به افراد متشرع از امامیه نداشته، بلکه بعید نیست ادعا شود اختصاصی به مسلمین هم ندارد، بلکه در بین همه ملت ها که دارای احکام دین میباشند جریان داشته است و مردم عوام برای فهم مسائل دینی به علما مراجعه مینمودند. با این توضیح معلوم میشود، این سیره امر تعجیدی شرعی نیست، بلکه سیره ای است عقلایی بر رجوع جاهل به عالم و غیر خبره به اهل خبره^(۴)، اعم از این که فرد جاهل بالغ باشد یا غیر بالغ.

ص: ۳۴۹

۱- (۱) ر. ک: التنقیح فی شرح العروه الوثقی الاجتهاد و التقليد ۱: ۵۸ و بعد از آن؛ تفصیل الشریعه الاجتهاد و التقليد: ۷۱ و بعد از آن؛ بحوث فی الاصول (الاجتهاد و التقليد): ۱۸ و بعد از آن.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۷: ۱۴۰، باب ۱۱ من ابواب صفات قاضی، ح ۹.

۳- (۳) همان: ۱۱۵ باب ۹ من ابواب صفات قاضی، ح ۲۲ و ۲۳؛ و باب ۱۱، ح ۴، و باب ۶، ح ۵۲.

۴- (۴) آیت الله سید رضا صدر، الاجتهاد و التقليد: ۹۷-۹۶.

مقصود از روایت که با واژه های خبر، حدیث، سنت هم از آن یاد میشود، کلام پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام میباشد که از عظمت، منزلت و شرافت بالایی برخوردار است، زیرا بعد از قرآن بزرگترین و جامع ترین دلیل احکام شرعی به حساب میآید و حلقه اتصال خلق با خالق و پیوند بنده با پروردگار را تشکیل میدهد. افزون بر این بسیاری از احکام الهی که در قرآن آمده است با زبان روایات تبیین شده به گونه ای که بدون آن مقصود خداوند متعال روشن نیست، به همین جهت مسلمانان در طول تاریخ اسلام و به ویژه شیعیان برای روایت و علوم مربوط به آن (۱) اهمیت خاصی قائل بوده اند.

به هر صورت اجماعی است که روایت کودک غیر ممیز مورد قبول نیست (۲) و اثری بر آن مترتب نمیکردد. البته در مورد کودک ممیز دو دیدگاه مطرح است:

الف - دیدگاه مشهور فقها که عدم قبول است و بلوغ را در راوی شرط میدانند. (۳)

ادله عدم مقبولیت روایت کودک

الف: به مقتضای اصل، خبر غیر بالغ دارای اعتبار نیست.

ب: در این باره ادعای اجماع شده است. (۴)

ج: ادله ای وارد شده مبنی بر این که نباید به خبر غیر علمی عمل شود و هیچ دلیلی وجود ندارد که خبر غیر بالغ از عموم ادله مزبور خارج شده باشد، بنابراین روایت کودک مقبول نیست.

د: کودک چون میدانند مرفوع القلم است و بر کذب مؤاخذه نمیشود، چه بسا مرتکب کذب شود، بنابراین خبر او مورد وثوق نمیشود. (۵)

ص: ۳۵۰

- ۱- (۱) مثل علم رجال که بیانگر احوال راویان حدیث از جهت وثاقت و اعتماد و یا عدم وثاقت میباشد و علم درایه که در آن از حالاتی که بر روایات از جهت متن عارض میگردد بحث میشود.
- ۲- (۲) معالم الدین: ۱۹۹؛ وصول الأخبار الی اصول الأخبار: ۱۸۷؛ ابوالفضل حافظیان البابی، رسائل فی درایه الحدیث ۱: ۱۳۳.
- ۳- (۳) معارج الاصول: ۱۵۰؛ مبادی الوصول الی علم الاصول: ۲۰۶؛ «الطریحی»، جامع المقال: ۱۹؛ تهذیب الوصول الی علم الاصول: ۲۳۰.
- ۴- (۴) وصول الاخبار الی اصول الاخبار: ۱۸۷؛ فخرالدین طریحی، جامع المقال: ۱۹؛ رسائل فی درایه الحدیث ۲: ۳۳؛ الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه: ۲۹۱.
- ۵- (۵) تهذیب الوصول الی علم الاصول: ۲۳۰؛ معالم الدین: ۱۹۹.

ه - روایت فاسق مقبول نیست، از این رو به طریق اولویت روایت کودک نیز نباید قبول باشد، زیرا چه بسا ترس از خداوند فاسق را از دروغ گفتن منع نماید، به خلاف کودک چرا که وی تکلیف ندارد تا از دروغ پرهیز نماید.

لیکن ادله مزبور مورد ایراد و خدشه واقع شده است، زیرا با وجود بنای عقلا بر پذیرش خبر مورد اطمینان، اصل جاری نمیشود و اجماعی که ادعا شده است، تعبدی و کاشف از رأی معصوم نیست و دلیل پرهیز از کذب فقط ترس از خدا نمیباشد، بلکه چه بسا شخص به جهت اینکه روحی سالم دارد و طالب کمالات معنوی است، از دروغ پرهیز مینماید.^(۱)

۷- تحقیق در مسأله

به نظر میرسد حق این است که گفته شود اگر از خبر کودک ممیز اطمینان پیدا نشود که از معصوم علیه السلام صادر شده، قطعاً حجیت ندارد و به مقتضای اصل و عموم ادله ای که دلالت بر منع از عمل به خبر غیر علمی دارد، نباید مورد قبول واقع شود، اما اگر اطمینان (اطمینان نوعی) پیدا شود به گونه ای که غالب مردم از خبر شخص عادل، علم پیدا میشود، در این صورت بعید نیست خبر کودک معتبر باشد و مورد قبول واقع شود، زیرا دلیل عمده بر اعتبار و حجیت خبر واحد بنای عقلا است و عقلا خبر مورد وثوق را مقبول میدانند.

به عبارت دیگر، بنای عرف و عقلا از گذشته بر این قرار گرفته که اگر به صدور خبری اطمینان یابند به آن ترتیب اثر میدهند و در صورتی که اطمینان صدور خبر پیدا کنند، فرقی بین راوی بالغ و غیر بالغ نیست.

بعضی از بزرگان فرموده اند: «اگر کودک ممیز راوی خبر باشد و اطمینان به صدور خبر وی از معصوم علیه السلام پیدا شود، به گونه ای که عقلا به خبر عادل اطمینان پیدا میکنند، باید مورد قبول واقع شود، چون در این صورت مانعی برای پذیرش آن نیست و دلیلی که برای حجیت خبر لازم است، وجود دارد.»^(۲)

ص: ۳۵۱

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۷: ۳۰۶.

۲- (۲) سید ابراهیم قزوینی، ضوابط الاصول، ضابطه و شرایط عمل به خبر واحد: ۱۰۸.

بسیاری از فقها با صراحت اعلام نموده اند که معیار در شرایط راوی وقت ادای خبر است، نه وقت شنیدن آن، بنابراین اگر راوی در وقت بیان و ادای خبر، واجد شرایطی باشد که در نقل آن لازم است، خبر او مورد قبول واقع میشود، هرچند در وقت شنیدن و تحمّل آن، کودک بوده و تمام یا برخی از شرایط مورد نیاز را نداشته باشد. (۱)

مرحوم شهید ثانی قدس سره در این باره مینویسد: «مسلمانان اعم از شیعه و اهل سنت اتفاق نظر دارند که برخی از صحابه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل نموده اند، با این که در وقت شنیدن کلام آن حضرت کودک بوده اند. مثل اخباری که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از آن حضرت نقل نموده اند؛ زیرا سنّ مبارک امام حسن علیه السلام در وقت رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک به هشت سال و امام حسین علیه السلام هفت ساله بوده است. هم چنین عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و نعمان بن بشیر و دیگر افرادی از این قبیل از آن حضرت روایت نقل نموده اند با این که در وقت رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالغ نبوده اند و مسلمانان و متدینین جامعه آن روز، روایات این افراد را قبول نموده و به آن ترتیب اثر داده اند، به همین جهت مردم پیوسته روایات را برای کودکان نقل میکردند و آنها را در مجالس بیان احادیث حاضر مینمودند و روایت آنها را بعد از بلوغشان مورد توجه قرار میدادند و فقط اندکی از مردم برای شنیدن خبر، بلوغ را شرط میدانستند. (۲)

قریب به همین مضمون در عبارات برخی دیگر از فقیهان آمده و مدعی شده اند این مسأله اجماعی است. (۳)

ص: ۳۵۲

۱- (۱) وصول الاخبار الی اصول الاخبار: ۱۸۷؛ فخرالدین الطریحی، جامع المقال: ۲۰؛ معالم الدین: ۱۹۸-۱۹۷؛ قوانین الاصول: ۴۶۳.

۲- (۲) الرعايه لحال البدایه: ۱۲۷.

۳- (۳) مفاتیح الاصول: ۳۵۹؛ معارج الاصول: ۲۱۷؛ الفصول الغرویه: ۲۹۱.

در احکام کیفری اسلام حقوق کودک بزه دیده به طور کامل رعایت شده است، بیگمان تحقیق در این باره مجال بیشتری را میطلبد، لیکن در این فصل به ذکر بخشی از اموری که میتواند این مدعا را اثبات نماید، میپردازیم.

۱- طرح موضوع و اهمیت آن

کودکان دنیای پاکی و صداقت و دریای عطف و مهربانی میباشند، ولی طبق آمارهای موجود که توسط سازمان های بین المللی تهیه گردیده است، بیشترین ظلم ها و ستم ها بر آنها تحمیل میگردد، انواع سوء استفاده ها را مبینند، امروز بشر نشان داده که زیباترین مخلوق عالم را رها میکند، میدزدد، میفروشد، معتاد میکند و چون بازیچه ای به هیچ میانگارد. باندهای مخوف مافیای تجارت کودکان، بعضی از مواقع بیهیچ مانعی به فعالیت مجرمانه خود ادامه میدهند و از کودکان بهره کشی میکنند و در برابر چنین کودکانی گاه حتی سر شکایت هم ندارد، به اشکی آرام میگیرند و به ناپناهی، پناه

میباشد. آیا میتوان مفتخر بود که هیچ طفلی در خیابان ها رها و سرگردان نیست؟ آیا میتوان به خود بالید که نگذاشته ایم هیچ غنچه نوشکفته ای اسیر شیادان گداصفت گردد و وسیله کسب حرام آنها شود؟^(۱)

حمایت از اطفال مظلوم و دفاع از حقوق طفل بزه دیده ای که به ناحق از ناحیه بزرگسالان مورد تعدی قرار گرفته است، مبنای فلسفی و ایدئولوژی واحدی دارد، بدین معنی که در همه ادیان الهی، به ویژه در اسلام حمایت از حقوق او از تکالیف شرعی و از موجبات خشنودی خداوند متعال و رستگاری بندگان شمرده شده است. به عنوان مثال در آیه ۷۵ سوره مبارکه نساء میخوانیم: «چرا در راه خدا و در راه زنان و مردان و کودکانی که به دست ستمگران تضعیف شده اند پیکار نمیکنید، همان افراد ستمدیده ای که میگویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از سوی خود ولیی قرار ده و برای ما از سوی خود یار و یآوری معین فرما. (وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ...)» از این آیه استفاده میشود حمایت از مظلومان از جمله کودکان ستمدیده در مقابل ظالمان یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی شود و از طرفی چون در آیه قید و شرطی نیست، معلوم میشود اختصاص به زمانی خاص و نقطه ای معین ندارد، بلکه باید از کودکان مظلوم در هر کجا که باشند حمایت شود و در این خصوص نزدیک و یا دور بودن، داخل و یا خارج کشور تفاوت نمیکند.

هم چنین در روایات معصومین علیهم السلام به این اصل اشاره شده و حمایت از مظلوم از وظائف مسلمانان به حساب آمده. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت معروف خود به دو فرزند بزرگوارش میفرماید: دشمن ستمگر و یاور و پشتیبان ستمدیده باشید. «وَكُونُوا لِلظَّالِمِ خَصَمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^(۲). و نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است، حمایت تو از ضعیف از بهترین صدقات و راه های خشنودی پروردگار به حساب میآید. «عَوْنُكَ الضَّعِيفِ مِنَ الْبِرِّ الْبَاطِلِ»^(۳).

ص: ۳۵۶

۱- (۱) ر. ک: بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران مقدمه: ۲۳.

۲- (۲) نهج البلاغه: ۹۲۴، نامه شماره ۴۷.

۳- (۳) الکافی ۵: ۵۵، ح ۲.

در فقه نیز که بر گرفته از کتاب، سنت و عقل است، این اصل مورد تأکید قرار گرفته است و فقها در مباحث فقه جزایی جنایات علیه کودک را مطرح نموده و کیفر آن را بیان نموده اند. افزون بر این حمایت از نیازمندان، مظلومان، و به ویژه اطفال بزه دیده که مصداق بارز نیازمندان میباشند، جزء ارزش های جوامع به حساب میآید. سیاست های جنایی

(۱) نمیتوانند با بی تفاوتی از چنین مسأله مهمی بگذرند.

یکی از صاحب نظران در این باره مینویسد: «حمایت از قربانیان بزهکاری و کمک به آنها، باید بخشی از ارزش های اساسی جامعه محسوب شود. تعهدات هر جامعه نسبت به بزه دیدگان باید از نظر اعتقادی در اعماق نظام کلی آن جامعه ریشه بگستراند، از این رو ایجاد منابع قانونی که حقوق بزه دیدگان از آنها سیراب شوند، اهمیتی بسزا دارد. اگر بخواهیم که اقدامات و سیاست های مورد نظر علاوه بر ملاحظات بشر دوستانه در مورد بزه دیدگان و وضعیت آنها بر معیارهای دیگری نیز مبتنی باشند، لازم است پایه های حقوقی و اجتماعی تعهدات جامعه و نیز مسئولیت بزه کار را نسبت به بزه دیده تعیین نماییم» (۲).

از طرفی در روند تحولات اجتماعی جرایم علیه اطفال نیز دگرگون شده و امروزه در بعضی موارد به گونه ای غیر از آن چه در دوران های گذشته متداول بوده بر کودکان ستم میشود. در گذشته قتل، جرح و آزار جسمی و گاه سوء استفاده های جنسی از جنایات بر علیه کودکان محسوب میشد، ولی امروزه علاوه بر آنها جنایاتی، مانند هرزه نگاری، اعتیاد و قاچاق موادمخدر، فروش اعضا نیز به آن افزوده شده، بلکه از رایج ترین جرایم علیه کودکان گردیده است.

بدان جهت اگر در گذشته طرح مباحث حقوقی و بیان احکام فقهی در این زمینه لازم بود، در این زمان ضرورت دارد و اهمیتی آن را دو چندان میسازد. البته صرف بیان

ص: ۳۵۷

۱- (۱) مراد از سیاست های جنایی، بررسی معرفت شناختی پدیده مجرمانه و تحلیل و درک این پدیده و ابزارها و امکاناتی است که به منظور مبارزه علیه رفتارهای بزهکارانه به اجرا گذاشته میشود، سیاست جنایی استراتژی حقوقی و اجتماعی مبتنی بر انتخاب های عقیدتی نیز میباشد که هدف از آن پاسخ گویی واقع بینانه به مسائلی است که در پیش گیری و سرکوبی پدیده مجرمانه در معنای وسیع آن مطرح میکنند. کریستین لازرژ، سیاست جنایی، ترجمه علی حسینی نجفی ابرندآبادی: ۲۴.

۲- (۲) عزت عبدالفتاح، از سیاست مبارزه با بزهکاری تا سیاست دفاع از بزه دیده «ضرورت یک تغییر بنیادی در سیاست جنایی کنونی» ترجمه علی حسینی نجفی ابرندآبادی و سوسن خطاطان، مجله قضایی و حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران، ش ۳، سال ۱۳۷۱: ۸۹.

مجازات و قوانین کیفری اسلام در مورد مرتکبین جنایات بر علیه کودکان ستم دیده کفایت نمیکند، هر چند آگاهی جامعه از آن در تقلیل جنایات مؤثر است، بلکه باید حمایت از کودکان ستم دیده در ابعاد مختلف مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد که تحقیق در مورد آن خارج از هدف این نوشتار میباشد.

۲- قتل کودک

طبق دیدگاهی که اکثریت قریب به اتفاق فقهای امامیه آن را پذیرفته اند اگر شخص بالغ، کودکی را عمداً به قتل (۱) برساند، خواه ممیز باشد یا غیر ممیز، در صورتی که شرایط مقرر در فقه را دارا باشد، مشمول قصاص (۲) قرار میگیرد.

ص: ۳۵۸

۱- (۱) به طور کلی قتل به سه شکل متصور است: الف: قتل عمد و آن هنگامی محقق میشود که شخص بالغ و عاقل آهنگ کشتن دیگری را کند. صاحب جواهر در تعریف عمد مینویسد: هو قصد الفعل الذي يقتل مثله سواء قصد القتل مع ذلك اولا و قصد القتل بما يقتل نادراً. جواهر الکلام ۱۸:۴۲. یعنی قتل عمد، قصد عملی است که مانند آن به قتل منجر میشود، خواه مرتکب، قصد قتل هم داشته باشد یا خیر و نیز جایی که قصد قتل باشد هر چند با وسیله ای که به طور نادر سبب قتل میشود عمد به شمار میآید. قریب به این مضمون را آیت الله فاضل لنکرانی در تعریف قتل عمد آورده است تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۱۳. ب: قتل شبهه عمد به این معنی که مرتکب قصد عملی را نسبت به شخص نموده که در آن نه قصد جنایت وارده را دارد و نه عملش در بیش تر اوقات به آن جنایت منتهی میگردد، مانند زدن کودک به قصد تأدیب هر گاه اتفاقاً به مرگ او منتهی گردد. ج: قتل خطا که قاتل قصد قتل مجنی علیه را ندارد، به این صورت که یا اصلاً قصد چیزی را ندارد و یا قصد چیز یا حیوان و یا شخص دیگری را دارد، لیکن اتفاقاً مجنی علیه در معرض قرار میگیرد و بدین ترتیب نتیجه ای که اصلاً مقصود فاعل نبوده، یعنی کشتن شخص خاص محقق میشود مثل این که اصلاً قصد تیراندازی ندارد و میخواهد تفنگ خود را پاک کند، ولی اتفاقاً به انسانی بر میخورد و کشته میشود. ر. ک: المبسوط ۱۳۱:۵؛ فقه القرآن ۴۱۴:۲؛ کشف الرموز ۵۹۲:۲؛ شرائع الاسلام ۲۴۵:۴؛ تبصره المتعلمین: ۱۹۳؛ القصاص علی ضوء القرآن و السنه ۴۰:۱؛ کتاب الشهادات تقریرات درس آیت الله گلپایگانی: ۴۱۸.

۲- (۲) قصاص در لغت به معنی کُشنده را باز کُشتن و یا جراحت کردن به عوض جراحت، آمده است. لغت نامه دهخدا ۳۶:۳۱۷. و بعضی آن را به معنی ردگیری و پی گیری دانسته اند، گویا کسی که قصاص میکند اثر و کار جانی را پیگیری میکند و همانند فعلی که او انجام داده، میکشد یا جراحت ایجاد میکند. مصباح المنیر: ۵۰۵. و فقها آن را اجمالاً این گونه تعریف کرده اند «قصاص اسم است برای انجام دادن مثل جنایت ارتکاب شده از قتل یا قطع یا ضرب و یا جرح. ر. ک: المهذب البارع ۵:۱۳۵؛ ریاض المسائل ۱۶:۱۸۱؛ التنقیح الرائع ۴:۴۰۱؛ مسالک الافهام ۱۵:۶۵؛ جواهر الکلام ۴۲:۷.

شیخ طوسی در این باره نگاشته است: اگر کسی کودکی را عمدتاً به قتل رساند قصاص میشود، و اگر به صورت خطا مرتکب قتل شود باید عاقله وی دیه او را بپردازد. (۱) عبارت بسیاری دیگر از فقها شبیه آن چه ذکر شد، میباشد. (۲) بعضی این قول را دیدگاه مشهور فقها دانسته اند. (۳) شهید ثانی هم آن را مذهب اکثر فقها، بلکه مذهب شیعه دانسته است. (۴)

هم چنین صاحب جواهر میگوید: در بین قدما و متأخرین مخالف این نظر را نیافته است، مگر آن که حکایت شده حلبی معتقد به عدم قصاص بوده است. (۵) از بزرگان فقها معاصر امام خمینی قدس سره (۶) و آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره (۷) و برخی دیگر (۸) نیز به این دیدگاه معتقد میباشند.

ادله قصاص بالغ در قتل کودک

الف: آیاتی از قرآن مانند آن که میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما درباره کشتگان، قصاص نوشته شده «لازم الاجراء میباشد» آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده و زن در برابر زن... (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى). (۹)

در آیه دیگری میخوانیم: و کسی که مظلوم «بناحق» کشته شود برای ولی او سلطه قرار دادیم «سلطه قصاص قاتل» پس در کشتن زیاده روی نکنند به درستی که او یاری خواهد شد (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا). (۱۰) و نیز میفرماید: و بر آنها

ص: ۳۵۹

۱- (۱) النهایه: ۷۶۰.

۲- (۲) الوسیله (ابن حمزه): ۴۳۳؛ السرائر ۳: ۳۶۹؛ کشف الرموز ۲: ۶۱۱؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۱۵؛ ارشاد الأذهان ۲: ۲۰۲.

۳- (۳) المهذب البارع ۵: ۱۹۵.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۵: ۱۶۴.

۵- (۵) جواهرالکلام ۴۲: ۱۸۴.

۶- (۶) تحریر الوسیله ۲: ۵۲۳؛ مسأله ۵.

۷- (۷) تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۱۷۲.

۸- (۸) جامع المدارک ۷: ۲۳۶.

۹- (۹) سوره بقره: ۱۷۸:۲.

۱۰- (۱۰) سوره اسراء ۱۷: ۳۳.

(بنی اسرائیل در تورات) قانون قصاص را مقزّر داشتیم که اگر کسی عمداً بیگناهی را به قتل برساند، اولیای مقتول میتوانند او را قصاص نمایند، هم چنین در مقابل بریدن بینی جایز است بینی جانی بریده شود و در مقابل بریدن گوش، بریدن گوش جانی جایز است^(۱).

ب: روایات مستفیضه از جمله در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سرزمین منی خطبه خوانده و در آن فرموده است: مسلمانان برادر یکدیگرند باید جان های آنها محفوظ بماند. «الْمُسْلِمُونَ اخوةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاءَهُمْ...»^(۲) در روایت صحیح دیگری امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر کسی مؤمنی را به قتل برساند، قصاص میشود.

«مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا قِيدَ مِنْهُ»^(۳) هم چنین امام باقر علیه السلام فرموده است: قتل خطایی مانند عمد نیست، اگر کسی دیگری را عمداً به قتل رساند، باید کشته شود.

«لَيْسَ الْخَطَأُ مِثْلَ الْعَمْدِ، الْعَمْدُ فِيهِ الْقَتْلُ»^(۴) و دیگر روایاتی که از جهت سند مرسل^(۵) میباشد و ضعف سند آنها به دلیل اینکه فقها بر طبق آن فتوا داده اند جبران میشود.

به هر صورت اطلاق و عموم در آیات و روایاتی که ذکر شد مرتکب قتل کودک را نیز شامل میشود. محقق اردبیلی در این باره مینویسد: «دلیل جواز قصاص شخص بالغ به جهت قتل غیر بالغ، عموم آیات و روایات و نیز اجماع فقها است بر این که قاتل را در مقابل قتل مقتول، باید قصاص نمود و هیچ دلیل صریح و روشنی از عقل یا نقل بر این که قاتل کودک از این حکم خارج شده وجود ندارد^(۶).»
قریب به این مضمون را آیت الله فاضل لنکرانی در توضیح یکی از روایاتی که مستند این حکم میباشد، آورده است^(۷).

ص: ۳۶۰

۱- (۱) سوره مائده ۴۵:۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۷۵:۲۹ باب ۳۱، از ابواب القصاص فی النفس، ح ۱ و ۲.

۳- (۳) همان، باب ۱۹، از ابواب القصاص فی النفس، ح ۳.

۴- (۴) همان، ح ۴.

۵- (۵) همان، ح ۲ و ۳.

۶- (۶) مجمع الفائدة والبرهان ۱۰:۱۴.

۷- (۷) تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۱۷۲.

در برابر دیدگاه مشهور، بعضی از فقیهان گذشته، مانند ابوالصلاح حلبی^(۱) و از اعلام معاصر آیت الله سید ابوالقاسم خویی^(۲) و بعضی از شاگردان وی^(۳) معتقدند در مقابل قتل کودک، بالغ قصاص نمیشود و فقط باید دیه پرداخت نماید.

دلیل اصلی این دیدگاه، روایت صحیح ابوبصیر است، وی میگوید: امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده است: حکم قصاص برای کسی که قصاص نمیشود، نیست. «فَلَا قَوْلَ لِمَنْ لَا يُقَادُ مِنْهُ»^(۴) در این روایت امام علیه السلام علت اینکه قاتل شخص مجنون قصاص نمیشود را عدم قصاص مجنون اعلام فرموده است. طرفداران این دیدگاه معتقدند این علت منصوص در هر کجا باشد، حکم نیز به دنبال آن خواهد آمد. به عبارت دیگر فرموده امام علیه السلام

«فَلَا قَوْلَ لِمَنْ لَا يُقَادُ مِنْهُ» تطبیق یک قاعده و کبرای کلی بر فرد خاص میباشد، بنابراین در مورد قاتل شخص غیر بالغ نیز میتوان گفت، چون غیر بالغ در صورت ارتکاب قتل قصاص نمیشود، حق قصاص برای او نیست، در نتیجه قاتل کودک فقط به پرداخت دیه الزام میشود.^(۵)

آن چه در این روایت مورد توجه قرار گرفته است، تفاوت قاتل و مقتول از نظر موقعیت فردی و اجتماعی است، در این مجازات همان گونه که از مفهوم قصاص استفاده میشود، جرم و مجازات باید کاملاً با هم برابر باشند. اگر کسی مسئول جرایم ارتكابی خود نیست و نمیتوان او را مجازات کرد، بیگمان جان او برابر با جان یک انسان مسئول نیست و قصاص نفس به دلیل عدم تساوی در این گونه موارد ثابت نیست و به تعبیر فقهی این روایت عموم و اطلاق ادله حکم قصاص را تخصیص میزند.

ص: ۳۶۱

۱- (۱) الکافی فی الفقه: ۳۸۴؛ اصباح الشیعه: ۴۹۲.

۲- (۲) موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۸۵.

۳- (۳) آیت الله شیخ جواد تبریزی، کتاب القصاص: ۱۵۹-۱۵۸.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۹: ۷۱ باب ۲۸ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۵- (۵) موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۸۶؛ مسالک الافهام ۱۵: ۱۶۵.

لیکن در برابر میتوان گفت که استدلال به این روایت بر اثبات مدعا در صورتی صحیح است که بپذیریم لفظ «مَن» در کلام امام علیه السلام «فلا قود لمن لا یقاد منه» اطلاق دارد و شامل هر کسی که قصاص نمیشود، میگردد تا کودک نیز در این حکم کلی وارد شود، در صورتی که این چنین نیست، زیرا این جمله جزای شرطی است که مجنون در آن مفروض است و احتمال این که حکم در آن اختصاص به مجنون داشته باشد، وجود دارد و با این احتمال اطلاق از بین می‌رود و نمیتواند کودک را شامل باشد.

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره در این باره مینویسد: «استفاده حکم کلی از روایت در صورتی صحیح است که آن را به منزله علت تا مه بدانیم، ولی اگر به عنوان جزای شرط مفروض باشد، چنان که روایت مورد بحث این گونه میباشد، نمیتوان علت را از آن استفاده کرد و تعمیم داد. البته به این معنی که روایت مشعر و مؤید حکم است، قابل انکار نیست. (۱) ناگفته نماند که از این استدلال جواب های دیگری نیز داده شد که ذکر آنها در مجال این نوشتار نیست. (۲)

به هر صورت در مسأله مورد بحث همان گونه که گذشت، حکم به قصاص توجیه فقهی دارد و مشهور فقها به آن فتوا داده اند، حکم به عدم قصاص نیز توجیه فقهی دارد و به آن فتوا داده شده است، ولی به نظر میرسد با توجه به فلسفه قصاص، باید آن نظری که بیش تر تأمین کننده مصالح اجتماعی است، مورد عمل قرار گیرد و این خود نیاز به مطالعه و بررسی همه جانبه دارد.

۴- قصاص قاتل کودک از دیدگاه قانون مجازات اسلامی

ظاهراً بر اساس رعایت مصالح اجتماعی و جلوگیری از کشتن کودکان در جامعه است که قانونگذار در جمهوری اسلامی نظر مشهور فقهای امامیه را پذیرفته است. بر این اساس ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی مقرر میدارد: «هرگاه بالغ، نابالغی را بکشد قصاص میشود».

ص: ۳۶۲

۱- (۱) تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۱۷۳.

۲- (۲) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۸: ۴۰ الی ۴۲.

به اتفاق فقها اگر کسی مسلمانی را از روی عمد به قتل برساند، بر قاتل علاوه بر پرداخت دیه در صورتی که اولیای مقتول به گرفتن دیه به جای قصاص رضایت دهند، کفاره جمع نیز واجب میشود، یعنی باید یک بنده را آزاد نماید و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را غذا بدهد. هم چنین در قتل خطایی کفاره مرتبه (به ترتیب) واجب میگردد، یعنی اگر میتواند باید یک بنده آزاد نماید و اگر توانایی بر انجام آن نیست، شصت روز پی در پی روزه بگیرند و اگر توانایی ندارند، شصت مسکین را طعام دهد. در این حکم بین کودک و بالغ تفاوتی نیست حتی در قتل جنین که روح در آن دمیده شده باشد، این حکم ثابت است و بسیاری از فقهای گذشته (۱) و معاصرین (۲) به آن تصریح نموده اند.

بعضی در این باره ادعای لاخلاف و اجماع محصل و منقول (۳) نیز نموده اند. لیکن مستند آن عموم و اطلاق ادله میباشد، مانند آن که در روایت صحیح راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا برای کسی که مسلمانی را عمداً به قتل میرساند توبه میباشد؟ فرمود: اگر قاتل، مسلمان را به جهت ایمانش به قتل رساند راهی برای توبه نیست و اگر به خاطر این که در حال غضب بوده یا به جهت امری از امور دنیا او را به قتل رساند، توبه او به این است که قصاص شود؛ او باید به نزد اولیای مقتول رود و به قتل اقرار نماید. پس اگر نسبت به قصاص عفو نمودند و به گرفتن دیه راضی شدند، علاوه بر پرداخت دیه واجب، یک بنده آزاد نماید و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد، علاوه بر آن به درگاه پروردگار توبه نماید. «فَقَالَ... اَعْطَاهُمُ الدِّيَةَ وَ اعْتَقَ نَسِيمَةً وَ صَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ وَ اطْعَمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا تَوْبَهُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ» (۴).

ص: ۳۶۳

۱- (۱) المبسوط ۵: ۲۷۸؛ شرایع الاسلام ۴: ۲۸۷؛ مسالک الافهام ۱۵: ۵۰۳؛ غایه المرام ۴: ۴۸۲.

۲- (۲) جامع المدارک ۶: ۲۹۴-۲۹۳؛ مهذب الاحکام ۲۹: ۳۶۲؛ تحریر الوسیله ۲: ۶۰۶، مسأله ۴؛ تفصیل الشریعه کتاب الدیات: ۳۴۱؛ موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۲۴۹.

۳- (۳) جواهرالکلام ۴۳: ۴۰۷.

۴- (۴) الکافی ۷: ۲۷۶، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۳۰، باب ۹ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

در روایت صحیح دیگری فرموده است: قاتل باید از این عمل پشیمان و نادم باشد و تصمیم جدی داشته باشد بعد از آن، آن را تکرار ننماید و تا آخر عمر به درگاه خداوند متعال استغفار نماید.

«وَيَعِزُّ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ابْنًا مَابَقَى» (۱) و در مورد قتل خطایی در قرآن میخوانیم: برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست فرد با ایمانی را به قتل برساند، مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند و هرگاه کسی فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل برساند، باید یک برده آزاد کند و دیه را به کسان مقتول بپردازد، مگر این که آنها دیه را ببخشند.

«فَتَحْرِيرُ زَقِيهِ مُؤْمِنِهِ وَ دِيَهُ مُسْلِمَهُ إِلَى أَهْلِهِ» ۲. البته در این آیه حکم کفاره و مصادیق مرتبه قتل خطایی به طور کامل ذکر نشده است، ولی در روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده بیان گردیده است. (۲)

به هر صورت اطلاق این آیه و روایاتی که ذکر شد و دیگر روایات به طور قطع شامل کودک ممیز میگردد، زیرا عنوان قتل مسلمان نسبت به وی صادق است. هم چنین قتل کودک غیر ممیز و نیز جنین در صورتی که روح در آن دمیده شده باشد را نیز شامل میشود. صاحب جواهر در این باره مینویسد: «اگر در جنین روح دمیده شده باشد، در قتل او کفاره واجب میشود، زیرا عنوان قتل بر او صادق است» (۳). قریب به همین مضمون را برخی دیگر از فقها (۴) از جمله آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره (۵) بیان فرموده است.

۶- جنایت بر اعضای کودک

به اتفاق فقها اگر فرد بالغ عاقل، دیگری را از روی عمد مجروح سازد یا اعضا و جوارح وی را قطع نماید، با وجود شرایط مقرر در فقه، قصاص میشود. اعم از این که عضو قطع شده از اعضای مشهور باشد، مانند دست، پا، بینی یا غیر مشهور مانند جراحت بر

ص: ۳۶۴

- ۱- (۱) تهذیب الاحکام ۳۲۲:۸، ح ۱۲؛ وسائل الشیعه ۳۹۸:۲۲، باب ۲۸ من ابواب الایلاء و الکفارات، ح ۲.
- ۲- (۲) تهذیب الاحکام ۳۲۲:۸، ح ۱۲.
- ۳- (۳) جواهر الکلام ۴۰۸:۴۳.
- ۴- (۴) المختصر النافع: ۴۷۶؛ کشف الرموز ۶۸۱:۲ و ۶۸۲؛ التنقیح الرائع ۵۲۹:۴؛ مهذب الاحکام ۳۶۱:۲۹.
- ۵- (۵) تفصیل الشریعه کتاب الادیات: ۳۴۱.

شکم و پشت و از این قبیل و اعم از این که مجنی علیه بالغ باشد یا غیر بالغ و خواه غیر بالغ ممیز باشد یا غیر ممیز.

شیخ طوسی در این باره چنین نگاه داشته است: «اگر کسی عضوی از اعضای انسانی را قطع نماید، اگر مجنی علیه بخواهد، قصاص میشود، هم چنین اگر او را مجروح نماید» (۱). صاحب جواهر نیز فرموده است: «در اصل قصاص تردیدی وجود ندارد، بلکه اجماع محصل و منقول بر آن قائم است، افزون بر این که عموم آیات قرآن (۲) و روایات متواتر (۳) بر آن دلالت دارد» (۴).

به عبارت دیگر هر فعلی که انجام آن شرعاً حرام است، اگر عمداً صورت پذیرد و سبب قطع عضوی از اعضای دیگری یا جراحت بر وی شود، جنایت مادون نفس (جنایت بر اعضا) محسوب میشود و موجب قصاص میگردد، ولی اگر جنایت بر اعضا به عنوان شبه عمد یا خطای محض صورت پذیرد، مرتکب یا بستگان او فقط به پرداخت دیه محکوم میشوند و موجب قصاص نمیشد. فقها مسائل جنایت بر اعضای کودک را در لابلای مباحث کیفری مربوط به بزرگسالان کم و بیش بیان نموده اند. در ذیل دو مورد به عنوان نمونه ذکر میشود.

۷- جنایت بر دندان کودک

دندان ها با رعایت برابری از لحاظ محل، مورد قصاص قرار میگیرند، دندانی را که در فک بالا است، در برابر دندان فک پائینی و برعکس قصاص نمیشود. هم چنین دندان سمت راست در برابر چپ و برعکس قصاص نمیگردد و نیز دندان آسیا را در برابر نیش نمیکشند. هم چنین دندان اصلی در برابر زاید و زاید در برابر اصلی قطع نمیشود. با ملاحظه آن چه ذکر شد اگر کسی دندان شیری (۵) کودک را قطع

ص: ۳۶۵

۱- (۱) النهایه: ۷۷۲.

۲- (۲) سوره بقره ۱۷۸:۲ و ۱۹۴؛ سوره مائده ۴۵:۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۷۴:۲۹ الی ۱۷۷ باب ۱۲ و ۱۳ من ابواب قصاص الطرف.

۴- (۴) جواهر الکلام ۳۴۳:۴۲.

۵- (۵) مقصود از دندان شیری دندانی است که در دهان کودک بعد از حدود یک سالگی میروید و بعد از چند سال ساقط میشود و سپس دندان اصلی به جای آن در میآید.

نماید، به اتفاق فقها در زمان وقوع جرم، جانی قصاص نمیشود و هم چنین به پرداخت دیه محکوم نمیگردد، بلکه باید صبر کرد که آیا دندان اصلی به جای دندان شیری میروید یا خیر؟

بنابراین در این مسأله چند صورت وجود دارد:

فرض اول: این که دندان اصلی بدون تغییر و نقصان بروید. در حکم این فرض سه نظر مطرح شده است:

نظر اول: مشهور فقها این است که جانی به قصاص و دیه محکوم نمیشود. (۱) بلکه باید ارش (۲) بردازد. دلیل آن این است که در بعضی از روایات (۳) علت قصاص را نقصان ایجاد شده بر مجنبی علیه بیان کرده اند و در این مورد بعد از رویش دندان، نقصانی وجود ندارد و نیز بر عدم قصاص ادعای اجماع و لاخلاف (۴) شده است. هم چنین روایت مرسله ای وجود دارد که بزرگان محدث شیعه (شیخ طوسی، شیخ صدوق و شیخ کلینی) آن را از امام باقر یا صادق علیهما السلام نقل نموده اند که فرموده است: اگر مردی بر دندان شیری کودکی ضربه وارد سازد تا قطع شود و سپس بروید قصاص نمیشود، بلکه باید ارش بردازد. «قال: لیسَ عَلَیْهِ قِصَاصٌ وَ عَلَیْهِ الْأَرْشُ» (۵).

ص: ۳۶۶

۱- (۱) المقتعه: ۷۵۷؛ النهایه: ۷۶۸؛ شرایع الاسلام: ۲۳۷:۴؛ غایه المراد: ۳۷۸:۴؛ جواهر الکلام: ۳۸۹:۴۲.
۲- (۲) مقصود از ارش در احکام کیفری اسلام دیه غیر مقدر میباشد. توضیح این که: در شریعت اسلام دو نوع دیه وجود دارد: ۱. دیه مقدر که مقدار آن از طرف شارع تعیین شده و کم و زیاد نمیشود، مثل دیه قطع دست که نصف دیه یک انسان کامل است. ۲. دیه غیر مقدر یا ارش، مرحوم آیت الله خویی در این باره مینویسد: هر جنایتی که دیه مقدر و معینی برای آن شرعاً در نظر گرفته نشده جانی باید ارش بردازد، اگر عمدی یا شبه عمد باشد، اما اگر خطای محض باشد عاقله جانی باید ارش بردازد و تعیین ارش بعد از مراجعه و کسب نظر عدول مؤمنان (ظاهراً منظور خبره عادل و کارشناس میباشد) به نظر حاکم است. مبانی تکمله المنهاج: ۲: ۲۱۲. قریب به این مضامین در کلمات دیگر فقها نیز دیده میشود. شرایع الاسلام: ۲۷۹:۴؛ قواعد الاحکام: ۳: ۶۹۱؛ غایه المراد: ۳۸۱:۴-۳۸۰؛ جواهر الکلام: ۳۵۲:۴۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه: ۱۸۵:۲۹؛ باب ۲۳ من ابواب قصاص الطرف، ح ۱.

۴- (۴) الخلاف: ۵: ۲۴۴؛ مسأله ۳۹؛ سرائر: ۳: ۳۸۶؛ جواهر الکلام: ۳۸۹:۴۲.

۵- (۵) وسائل الشیعه: ۲۹: ۳۳۷؛ باب ۳۳ من ابواب دیات الاعضاء، ح ۱.

(۱) از اعلام معاصر و بعضی از شاگردان (۲) وی میباشد، که جانی به پرداخت دیه محکوم میگردد. ایشان بر استدلال به روایتی که ذکر شد ایراد نموده که مقصود از ارش در آن دیه میباشد و از نظر سند نیز ضعیف است، بنابراین به مقتضای اطلاق ادله باید دیه پرداخت شود. (۳)

لیکن این ایراد وارد نیست، زیرا اگرچه در بعضی از موارد خاص ارش بر دیه اطلاق شده است، ولی در اغلب موارد در مقابل دیه قرار میگیرد و حمل ارش بر دیه در این روایت بعید به نظر میرسد، به ویژه این که در ادامه حدیث، راوی از امام علیه السلام سؤال میکند مقدار ارش در دندان کودک و شکستن دست چه اندازه میباشد؟ حضرت فرمود: مبلغ و اندازه معلومی در این باره روایت نشده است، (۴) این در حالی است که در روایات بسیاری مقدار دیه اعضا تعیین گردیده است و ایراد وی از جهت ضعف سند نیز وارد نمیشود، زیرا در سند آن بعضی از بزرگان روات شیعه، مانند ابن عمیر واقع شده است و نامبرده از کسانی است که اجماع متقدمین اصحاب بر این قرار گرفته، آن چه را ایشان صحیح بدانند صحیح است. (۵) بنابراین مرسله بودن روایت ایجاد مشکل نمیکند.

نظر سوم: معتقد است دیه قطع دندان کودک یک شتر است، اعم از این که بعداً برآید یا نرود. شیخ طوسی در مبسوط (۶) و برخی دیگر از فقهای گذشته (۷) این نظریه را پذیرفته اند. دلیل آن بعضی از روایات است، مانند آن که امام صادق علیه السلام میفرماید امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت نمود: دیه دندان شیری کودک یک شتر میباشد. «أَنَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى فِي السِّنِّ الصَّبِيِّ إِذَا لَمْ يَتَّخِرْ بِبَعِيرٍ» (۸) البته این روایت از جهت سند ضعیف است. (۹)

ص: ۳۶۷

- ۱- (۱) منهاج الصالحين، با فتاوی آیت الله وحید خراسانی ۵۴۳:۳.
- ۲- (۲) آیت الله میرزا جواد تبریزی کتاب القصاص: ۳۱۲؛ شیخ فیاض منهاج الصالحین ۳: ۳۷۹.
- ۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۲۰۸-۲۰۹: ۴۲.
- ۴- (۴) الکافی ۳۲۱: ۷؛ تهذیب الاحکام ۱۰: ۲۶۰، ح ۵۹.
- ۵- (۵) ممن اجمعت العصابه علی تصحیح ما صح عنه.
- ۶- (۶) المبسوط ۱۵۸: ۵.
- ۷- (۷) ابن حمزه، الوسیله: ۴۴۸؛ الکافی فی الفقه: ۳۹۸؛ اصباح الشیعه: ۵۰۵؛ مختلف الشیعه ۹: ۳۷۷.
- ۸- (۸) وسائل الشیعه ۲۹: ۳۳۸؛ باب ۳۳ من ابواب دیات الاعضاء، ح ۳.
- ۹- (۹) خلاصه الاقوال: ۳۳۹، شماره ۱۳۴۰.

باید یادآور شد در فرضی که ذکر شد اگر کودکی که دندان شیری او قطع شده قبل از آن که زمان رویش دندان اصلی وی فرا رسد بمیرد، وارث می‌توانند از جانی مطالبه ارش نمایند. بعضی از فقیهان (۱) به این مسأله تصریح نموده و دلیل آن را عموم و اطلاق ادله و اصل دانسته اند. و برخی دیگر فرموده است: در این صورت جانی محکوم به پرداخت دیه می‌شود. (۲)

فرض دوم: آن که دندان کودک به نحو ناقص برود، مثل این که کوچک تر از دیگر دندان ها باشد و یا تغییر رنگ دهد و مانند آن، در این حالت به پرداخت دو خسارت محکوم می‌گردد:

اول خسارت دندان شیری که آن را قطع نموده است و دوم خسارت دندانی که ناقص روییده است. (۳)

فرض سوم: این که دندان قطع شده نروید، در این حالت، این سوال مطرح است که آیا جانی محکوم به قصاص می‌گردد یا خیر؟ در این باره دو نظر مطرح گردیده است.

۱ - مشهور فقها (۴) قائل به قصاص می‌باشند، آنان دلیل این دیدگاه را اطلاق ادله مانند آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «دندان در مقابل دندان» (السِّنُّ بِالسِّنِّ) ۵ دانسته اند.

۲ - نظر دوم از مرحوم آیت الله خوئی قدس سره است. وی معتقد است به مقتضای روایت صحیح ابی بصیر که می‌فرماید: قصاص برای کسی که قصاص نمی‌شود، نیست. «فَلَا قَوْدَ لِمَنْ لَا يُقَادُ مِنْهُ» (۵). در فرض مزبور جانی به پرداخت دیه محکوم می‌شود، زیرا کودک در ارتکاب جنایت قصاص نمی‌گردد. (۶) در بحث از قصاص نفس به ادله این نظر جواب داده شد.

ص: ۳۶۸

۱- (۱) الخلاف ۵: ۲۴۶؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۳۸؛ قواعد الاحکام ۳: ۶۴۲؛ الروضه البهیة ۱۰: ۸۸؛ التنقیح الرائع ۴: ۴۵۹؛ مهذب الاحکام ۲۹: ۳۱.

۲- (۲) کشف اللثام ۱۱: ۲۲۰؛ المهذب ۲: ۴۸۴-۴۸۳.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۶۴۲؛ کشف اللثام ۱۱: ۲۲۰؛ جواهر الکلام ۴۲: ۳۹۳.

۴- (۴) المبسوط ۵: ۱۱۰؛ شرائع الاسلام ۴: ۳۳۸؛ تحریر الاحکام الشرعیة ۵: ۵۱۶؛ التنقیح الرائع ۴: ۴۵۶؛ تفصیل الشریعة کتاب القصاص: ۴۰۸-۴۰۷.

۵- (۵) وسائل الشیعة ۲۹: ۷۱ باب ۲۸ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۶- (۶) موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۲۱۰-۲۰۹.

فرض چهارم: این که کودکی دندان کودک دیگری را قطع نماید. در این فرض در تمام حالات حکم به پرداخت دیه میشود؛ زیرا در قصاص بلوغ و عقل شرط است. بنابراین کودک محکوم به قصاص نمیشود. (۱)

۸- جنایت بر آلت تناسلی کودک

به اتفاق فقها، حکم قصاص در آلت تناسلی مرد ثابت است (۲). بعضی در این باره ادعای اجماع (۳) نموده اند که در این جهت بین کودک و بالغ تفاوتی نیست. امام خمینی قدس سره در این باره مینویسد: «قصاص در آلت تناسلی مرد ثابت است و در این حکم بین کودک، هر چند شیرخوار باشد با افراد بزرگسال تفاوتی نیست. (۴) دلیل آن عموم و اطلاقات ادله قصاص (۵) میباشد.

قصاص در جنایت بر عضو تناسلی زن نیز ثابت است و در این باره بین دختر خردسال با زن بزرگسال فرقی نیست شرح این مسأله نیز در فقه بیان گردیده است. (۶)

ص: ۳۶۹

۱- (۱) ر. ک: مسالک الافهام ۱۵: ۲۹۱.

۲- (۲) المسبوط ۵: ۱۰۵؛ المهذب ۲: ۲۸۰؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۳۶؛ ریاض المسائل ۱۶: ۳۰۳.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۵۱۲؛ کشف اللثام ۱۱: ۲۲۶؛ جواهر الکلام ۴۲: ۳۷۵.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۲: ۵۸۲؛ تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۴۱۶.

۵- (۵) سوره مائده ۵: ۴۵؛ سوره بقره ۲: ۱۹۴؛ سوره نحل ۱۶: ۱۱۶؛ وسائل الشیعه ۲۹: ۱۷۶؛ باب ۱۳ من ابواب قصاص الطرف، ح ۵ و ۳ و ۱.

۶- (۶) قواعد الاحکام ۳: ۶۴۴؛ جواهر الکلام ۴۲: ۳۷۸-۳۷۷؛ مسالک الافهام ۱۵: ۲۸۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۴: ۱۰۷؛ ارشاد الاذهان ۲: ۲۰۸.

۱- ولایت در قصاص و اخذ دیه

به اتفاق فقها در مواردی که جنایت عمد بر کودک موجب قصاص شود یا جنایت بر اعضا و جوارح وی به عنوان خطای محض یا شبه عمد موجب دیه گردد، هم چنین در مواردی که جنایت عمدی به دلیل فقد بعضی از شرایط موجب دیه شود و یا به هر دلیل جنایت بر کودک موجب دیه گردد، در تمام موارد ولی شرعی کودک (پدر، جد پدری، حاکم شرع) در قصاص یا گرفتن دیه و لایت دارد، اعم از این که دیه توسط جانی پرداخت شود و یا عاقله وی. البته باید مالی که به عنوان دیه اخذ میشود برای کودک تا زمان بلوغ او نگهداری شود، این مسأله مورد توافق فقها^(۱) است و اختلافی در آن دیده نشده است.

آیت الله خوئی در این باره مینویسد: «به اقتضای مصلحت، ولی کودک میتواند از قاتل دیه بگیرد یا با گرفتن چیزی با وی مصالحه نماید، زیرا ولایت ولی در این موارد ثابت است»^(۲).

ادله ولایت ولی در اخذ دیه و قصاص

الف: عموم و اطلاقاتی که دلالت بر ولایت ولی، بر مال کودک دارد.^(۳)

ب: گرفتن دیه یا قصاص حق کودک است و با فرض این که محجور است و توانایی استیفای حق خود را ندارد، ولی او، باید حق وی را استیفا نماید.^(۴)

ص: ۳۷۰

۱- (۱) المبسوط ۳: ۱۸۵-۱۸۴؛ قواعد الاحکام ۲: ۲۰۴؛ جامع المقاصد ۶: ۱۲۴؛ مسالک الافهام ۴: ۱۶۵؛ جواهرالکلام ۳۸: ۱۹۰ و ۴۳: ۵۷؛ کشف اللثام ۱۱: ۲۴۹.

۲- (۲) موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۱۶۳.

۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۲: ۱۶۴.

۴- (۴) ر. ک: تذکره الفقهاء ۱۴: ۲۵۷؛ المناهل: ۱۱۰.

ج: اطلاق بعضی از روایات به طور خاص، مانند این که محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل میکند که در ضمن حدیث صحیح در ارتباط با ولایت در قبول هبه (بخشش) از طرف کودک خردسال فرموده است: پدر کودک متولی امور وی میباشد. «لَأَنَّ وَالِدَهُ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ»^(۱) و روایات دیگر^(۲). به هر حال امر کودک در کلام امام علیه السلام مطلق است و شامل مال، نفس و حق میباشد.

۲- عفو ولی از قصاص

اختلافی در بین فقیهان دیده نشده و بعضی هم ادعای اجماع نموده اند^(۳) که در قصاص اعضا (طرف) کودک نمیتواند جانی را مورد عفو قرار دهد^(۴)، زیرا کودک و مجنون مسلوب العبارة میباشند و اهل عفو نیستند، بنابراین نمیتوانند در این خصوص تصمیم بگیرند^(۵). به بیان دیگر نمیتوانند در مورد اموال و دیگر حقوق خود دخالت داشته باشند.

هم چنین ولی کودک نمیتواند بدون گرفتن مال و برخلاف مصلحت کودک، جانی را مورد عفو قرار دهد. اما جایز است با رعایت مصلحت و غبطه نسبت به کودک، و گرفتن مال از جانی، او را عفو نماید^(۶).

علامه در قواعد مینویسد: «برای ولی کودک جایز نیست جانی را بدون گرفتن مال، عفو نماید. ولی میتواند در مقابل مالی که از او به نفع کودک میگیرد و با رعایت مصلحت، عفو نماید^(۷) ادله ای که در مورد ولایت ولی در اخذ دیه^(۸) ذکر شد هم چنین ادله ولایت وی بر اموال کودک^(۹) در این مسأله نیز، دلیل قرار میگیرد.

ص: ۳۷۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۷۹:۱۹ باب ۴ من ابواب کتاب الوقوف و الصدقات، ح ۱.

۲- (۲) همان: ح ۵ و ج ۱۷:۲۶۳ باب ۷۸ من ابواب مایکتسب به، ح ۱ و ۲.

۳- (۳) مفتاح الکرامه (ط ق) ۲۰۳:۱۱.

۴- (۴) قواعد الاحکام ۶۴۸:۳؛ مسالک الافهام ۲۴۵:۱۵.

۵- (۵) کشف اللثام ۲۳۵:۱۱.

۶- (۶) ر. ک: ایضاح الفوائد ۶۵۳:۴؛ السرائر ۲:۲۱۳؛ ارشاد الاذهان ۲:۲۱۲؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۴:۱۳۹.

۷- (۷) قواعد الاحکام ۶۴۸:۳.

۸- (۸) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۲:۱۶۴؛ تذکره الفقهاء ۱۴:۲۵۷؛ المناهل: ۱۱۰.

۹- (۹) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱:۵۳۴؛ ج ۲: ۱۶۱ به بعد.

به تناسب بحث از مسائل دیه کودک در کتب فقهی این مسأله مطرح شده است که اگر پدری کودک خود را برای آموزش به مربی شنا تحویل دهد و بر اثر تفریط و سهل انگاری او، کودک غرق شود ضامن است، و باید دیه وی را بپردازد. (۱) بی تردید این حکم اختصاص به شنا ندارد و آموزش دیگر فنون اعم از ورزشی و رزمی که در زمان ما رایج است را نیز شامل میگردد، از این رو افرادی که در این خصوص تفریط نموده اند به پرداخت دیه محکوم میگردند.

توضیح این که آموزش دادن شنا یا هر مهارت و فن دیگری به کودک گاه با اذن ولی شرعی صورت میپذیرد و گاهی بدون اذن وی و در هر دو صورت گاهی مربی در انجام وظیفه کوتاهی و بیاحتیاطی میکند (تفریط) و کودک تلف میشود و گاهی حتی با رعایت احتیاط نیز ممکن است کودک از بین برود، ضامن مربی در دو مورد قطعی است:

نخست جایی که آموزش به کودک بدون اذن ولی انجام شود. و دوم این که مربی در انجام وظیفه کوتاهی کرده و مقصر باشد.

دلیل وجوب پرداخت دیه در دو فرض مزبور این است که مربی سبب تلف شدن کودک است، افزون بر این بر او واجب بوده در حفظ کودک بکوشد و به این وظیفه عمل ننموده و چون فعل او خطای محض نیست، بنابراین دیه از مال اوست و بر عاقله وی واجب نیست و اما در صورتی که ولی، کودک را به مربی شنا یا هر مهارت دیگری تحویل دهد و انجام آن به مصلحت کودک باشد و مربی و معلم در وظیفه خود کوتاهی ننماید، آیا اگر کودک تلف شد مربی ضامن است یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه مطرح شده است:

الف: از ظاهر کلام برخی از فقها (۲) استفاده میشود در فرض مزبور مربی یا آموزش گر ضامن نیست، زیرا فرض بر این است آموزش شنا یا هر صنعت دیگر به

ص: ۳۷۲

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۲۵۴؛ المبسوط ۵: ۱۹۷-۱۹۶؛ قواعد الاحکام ۳: ۶۵۳؛ ارشاد الازدهان ۲: ۲۲۶؛ ایضاح الفوائد ۴: ۶۶۱؛ اللمعه الدمشقیه: ۱۸۱.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۲۵۴؛ المهذب ۲: ۴۹۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۴: ۲۵۸؛ مسالک الافهام ۱۵: ۳۶۴.

مصلحت کودک است و مرئی نیز کوتاهی ننموده است، بنابراین نسبت به ضامن بودن مرئی، اصل برائت جاری است.

ب: از عبارات برخی دیگر از فقها^(۱) استفاده میشود که در این فرض مرئی ضامن است، زیرا وی سبب تلف میباشد، به علاوه فحوای روایاتی که در مورد ضمانت پزشک هرچند حاذق و متخصص باشد وارد شده است، حکم مسأله مورد بحث را شامل میشود. مانند آن که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: کسی که طبابت مینماید باید قبل از مداوا از مریض یا ولی او برائت جوید، به این معنی که اگر طبابت او موجب ضرر و زیان شد بریء الذمه باشد در غیر این صورت ضامن است، «مَنْ تَطَبَّبَ... فَلْيَأْخُذِ الْبِرَّاءَ مِنْ وَلِيِّهِ وَ الْآ فَهُوَ لَهُ ضَامِنٌ»^(۲). به حکم این روایت اگر مریض پزشک را در صورت بروز زیان بریء الذمه ننماید ضامن است، هرچند متخصص و حاذق باشد و در انجام وظیفه کوتاهی ننموده باشد. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: هر کس اجیر شود تا در مقابل گرفتن مزد، کاری را به طور شایسته انجام دهد و کار وی موجب ضرر شود ضامن است. «كُلُّ اجِيرٍ يُعْطَى الْاِجْرَةَ عَلَىٰ انْ يُصْلِحَ فَيُفْسِدُ فَهُوَ ضَامِنٌ»^(۳). فحوای هر دو روایت مسأله مورد بحث را نیز شامل میگردد. لیکن به نظر میرسد در فرض مزبور ضمان دائرمدار بیاحتیاطی و کوتاهی مرئی و صنعت گر است و در صورتی که وی با رعایت جانب احتیاط به وظیفه خود عمل نموده حکم به ضمان مشکل است. روایاتی که حکم به ضمان دارد نیز باید بر همین مورد حمل شود.

۴- رعایت حق کودک با داشتن حق قصاص

در کتب فقهی این مسأله مطرح گردیده است که اگر ولی دم و وارث مقتول، صغیر باشد و حق قصاص برای وی باشد، مثل این که مادر کودک کشته

ص: ۳۳۳

۱- (۱) اللمعه الدمشقیه: ۱۸۱؛ غایه المراد ۴: ۴۶۵؛ الروضه البهیة ۱۰: ۱۴۹؛ جواهر الکلام ۴۳: ۱۰۶؛ موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۳۰۱؛ مهذب الاحکام ۲۹: ۱۴۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۹: ۲۶۰، باب ۲۴ من ابواب موجبات الضمان، ح ۱.

۳- (۳) الکافی ۵: ۲۴۱؛ وسائل الشیعه ۱۹: ۱۴۱، باب ۲۹ من ابواب الاجاره، ح ۱.

شود و دارای پدر و جدّ پدری باشد و در صورتی که آنها نباشند حاکم شرع ولی او باشد و یا اولیای دم همگی صغیر باشند، مانند آن که مقتول مادر چند کودک خردسال باشد. در این گونه موارد آیا ولی کودک میتواند با رعایت مقرّرات شرعی قاتل را قصاص نماید، یا این که لازم است به جهت رعایت حقّ کودک یا کودکان قاتل حبس گردد تا بعد از بلوغ خود تصمیم بگیرند. در این مورد دو نظر مطرح گردیده است.

نظر اول: برخی معتقدند در فرض مزبور ولی کودک نمیتواند درخواست قصاص کند، شیخ طوسی در این باره مینویسد: «اگر ولی دم صغیر یا مجنون باشد مثل این که مقتول مادر کودک باشد، کسی نمیتواند درخواست قصاص نسبت به قاتل بنماید، بلکه باید صبر نمود تا کودک بالغ گردد و او خود تصمیم بگیرد، اعم از این که قصاص نسبت به اعضا باشد و یا قصاص نفس. (۱)» برخی دیگر از فقها گذشته (۲) و معاصرین (۳) نیز این نظر را پذیرفته اند.

۱. ادلّه نظر اول

الف: اجماع (۴)

ب: حق قصاص از آن صغیر است و او اهلیت استیفای این حق را ندارد و معلوم نیست بعد از بلوغ چگونه تصمیم خواهد گرفت، بنابراین باید استیفای این حق به تأخیر بیفتد تا کودک بالغ شود. (۵)

ج: از ظاهر ادلّه استفاده میشود حق قصاص فقط برای ولی دم ثابت است و فرض بر این است که وی صغیر میباشد و از طرفی ولایت پدر و جدّ پدری بر صغیر در استیفای حق قصاص برای وی ثابت نیست، زیرا اطلاق یا عمومی که دلالت بر ثبوت ولایت آنان

ص: ۳۷۴

۱- (۱) الخلاف ۵: ۱۸۰-۱۷۹؛ المبسوط ۵: ۶۳.

۲- (۲) الجامع للشرایع: ۵۷۵؛ اللّمعه الدمشقیه: ۱۷۹.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۱۶۳؛ مرحوم شیخ جواد تبریزی کتاب القصاص: ۲۵۷.

۴- (۴) الخلاف و المبسوط: همان.

۵- (۵) مسالک الافهام ۱۵: ۲۳۹؛ الروضه البهیة ۱۰: ۹۶.

حتی در مورد قصاص داشته باشد وجود ندارد، بنابراین واجب است قصاص تا زمان بلوغ صغیر به تأخیر افتد. (۱)

د: غرض در تشریح حکم قصاص تشفی قلب اولیای دم است (۲) و با عجله در اجرای قصاص قبل از بلوغ کودک این غرض تحقق نمییابد.

ه: در روایت معتبر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده است: کودکانی که پدرانشان کشته شده، باید منتظر بمانند تا به حد بلوغ برسند، آنگاه مخیرند قاتل را قصاص نمایند یا عفو کنند و یا با گرفتن دیه مصالحه نمایند. (۳)

لیکن تمام ادله مذکور مورد خدشه و ایراد قرار گرفته و از آنها جواب داده شده است. (۴)

نظر دوم: این دیدگاه قویتر مینماید و بسیاری از بزرگان فقها (۵) آن را پذیرفته اند، این است که در فرض مزبور برای ولی صغیر جایز است قاتل را، در صورتی که مصلحت صغیر اقتضا داشته باشد، قصاص نماید یا در مقابل گرفتن دیه عفو نماید.

۲. ادله نظر دوم

الف: روایت مشهور نبوی مبنی بر این که، حاکم ولی کسی است که برای او ولی نباشد. «السلطان ولی لمن لا ولی له» (۶). مقصود از سلطان در این روایت امام عادل یا کسی که از طرف او مأذون است، میباشد که در عصر ما فقیه جامع شرایط و حاکم اسلامی است. (۷) بنابراین به مقتضای این روایت حاکم بر کسی که برای او ولی نیست ولایت دارد، و اطلاق آن شامل ولایت بر استیفای حق قصاص برای صغیر میگردد، ضعف سند آن نیز با

ص: ۳۷۵

۱- (۱) الروضه البهیة: همان.

۲- (۲) تذکره الفقهاء ۲۴:۱۴ مسأله ۲۶۹؛ غایه المراد ۳۲۴:۴؛ الروضه البهیة ۱۰:۹۶.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۱۵:۲۹ باب ۵۳ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۲.

۴- (۴) جامع المقاصد ۱۸۷:۵؛ موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۸:۱۱۱.

۵- (۵) تذکره الفقهاء ۱۴:۲۶۰-۲۵۹؛ قواعد الاحکام ۳:۶۲۳؛ ایضاح الفوائد ۴:۶۲۳؛ مسالک الأفهام ۱۵:۲۳۹؛ کشف اللثام ۱۱:۱۵۱.

۶- (۶) سنن ابی داود ۲:۳۹۲، ح ۲۰۸۳؛ سنن ابن ماجه ۲:۴۳۴، ح ۱۸۷۹.

۷- (۷) تراث الشیخ الاعظم کتاب النکاح: ۱۴۸ و کتاب المکاسب ۳:۵۵۸.

عمل اصحاب(۱) جبران میگردد، البته این روایت اختصاص به حاکم دارد و پدر و جد پدری را شامل نمیشود.

ب: در روایت صحیح که در مسائل ولایت پدر و جد پدری بر نکاح صغیر به آن استناد میشود از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: کسی که گره گشای عقد نکاح صغیره میباشد بر امور او ولایت دارد. «الَّذِي يَبْدُوهُ عَقْدَهُ النِّكَاحُ هُوَ وَوَلِيُّ امْرِئِهِ»(۲). مقصود از کسی که عقد نکاح صغیر به دست او است پدر و جد پدری است

(۳) و به مقتضای این روایت این دو بر امور صغیر دارای ولایت میباشند، این ولایت مطلق است و شامل استیغای قصاص نیز میباشد.

ج: در ضمن روایت صحیح دیگری امام کاظم علیه السلام در پاسخ سؤالی در ارتباط با خرید اموال صغار فرموده است: اگر برای صغار ولی باشد که به انجام امور مربوط به آنان مبادرت ورزد و یا قیم و ناظر برای آنان تعیین شده باشد تا با رعایت مصلحت به انجام امور آنان بپردازد، خرید مال آنان منعی ندارد. «إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيُّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ... لَا بَأْسَ بِبَدْلِكَ إِذَا بَاعَ عَلَيْهِمُ الْقَيْمَ لَهُمُ النَّاطِرُ لَهُمْ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ...»(۴). جمله مذکور در کلام امام علیه السلام مبنی بر انجام امور صغار توسط ولی و ناظر بر ایتام، مطلق است و شامل استیغای حق قصاص نیز میباشد.

د: تأخیر در اجرای قصاص چه بسا موجب تقویت و تضییع حق صغیر میگردد، زیرا ممکن است قاتل فرار کند یا قبل از بلوغ کودک، بمیرد در این صورت انجام قصاص امکان پذیر نیست.(۵)

ه: هدف از تشریح حکم قصاص حفظ جان انسان ها است، چنان که خداوند متعال آن را در کلامی موجز بیان نموده و فرموده است: (وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ) بنابراین تأخیر در اجرای آن مخالف با نتیجه ای که از تشریح آن مورد نظر بوده محسوب میگردد.(۶)

ص: ۳۷۶

۱- (۱) کشف اللثام ۶۱:۷؛ ریاض المسائل ۱۱:۱۰۰.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۰:۲۸۲ باب ۸ من ابواب عقد النکاح و اولیاء العقد، ح ۲.

۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال و أدلتها ۱:۵۳۴-۵۴۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۷:۳۶۲ باب ۱۵ من ابواب عقد البیع و شروطه، ح ۱.

۵- (۵) الروضه البهیة ۱۰:۹۶؛ کشف اللثام ۱۱:۱۵۱؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۳:۴۱۳.

۶- (۶) سوره بقره ۲:۱۷۹؛ غایه المراد ۲:۳۸۲.

و: عموم ادله ولایت بر صغار که با رعایت مصلحت یا عدم مفسده برای ولی ثابت است، مقتضی این است که در فرض مزبور نیز دارای ولایت باشد،^(۱) زیرا از آن ادله استفاده میشود ولی قائم مقام مولی علیه میباشد و آن چه برای مولی علیه ثابت است برای او نیز چنین است، بنابراین میتواند به مصلحت مولی علیه (صغیر) انجام وظیفه نماید و حق او را استیفا نماید.

با تمام آن چه ذکر شد، در عین حال بعضی از بزرگان در حکم مسأله متوقف شده و با تردید از کنار آن گذشته و به آن فتوی نداده اند.^(۲)

آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره در این باره نگاشته اند: انصافاً فرض مورد بحث مسأله مشکلی است، زیرا از طرفی روشن نیست که عموم ادله ولایت، ولایت بر قصاص را شامل باشد و در نتیجه باید قاتل را حبس نمود، که لازمه آن مجازات شدیدتر نسبت به وی میباشد، چرا که باید چند سال تحمل زندان نماید و بعد از آن که کودک به حد بلوغ رسید، اگر خواست قصاص نماید و از طرفی نمیتوان از روایتی که دلالت بر وجوب تأخیر قصاص و منتظر ماندن تا زمان بلوغ کودک دارد دست برداشت.^(۳) برخی دیگر از فقیهان معاصر در مسأله تفصیل قاتل شده و فرموده اند: «اگر تا بلوغ کودک زمان طولانی باقی نمانده باید صبر کرد در غیر این صورت حاکم شرعی باید به اجرای حکم خدا (قصاص) مبادرت ورزد، زیرا در این صورت وجود کودک کالعدم است و حاکم شرع ولی مقتول محسوب میگردد».^(۴)

۵- اشتراک کودک با بالغ در حق قصاص

اگر بعضی از اولیای دم بالغ و رشید و بعضی دیگر صغیر و یا مجنون باشند، این پرسش مطرح است که آیا برای فرد یا افراد بالغ جایز است قبل از آن که صغیر به حد بلوغ رسد، قاتل را قصاص نماید یا خیر؟ در این جا نیز دو نظر مطرح گردیده است:

ص: ۳۷۷

۱- (۱) جواهر الکلام ۳۰۳:۴۲؛ مسالک الأفهام ۲۳۹:۱۵.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۴:۲۳۰-۲۲۹؛ غایه المرام ۴۰۳:۴.

۳- (۳) تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۳۲۰.

۴- (۴) آیت الله نجفی مرعشی کتاب القصاص ۴۰۳:۲.

نظر اول: بعضی از فقها معتقدند جایز است فرد یا افراد بالغ با رعایت شرایط قاتل را قصاص نمایند و در این صورت باید سهم دیگر اولیای دم را از دیه پرداخت کنند و اگر با قاتل در گرفتن دیه مصالحه نمودند کودک یا کودکان بعد از آن که به سن بلوغ رسیدند، حق دارند قاتل را قصاص نمایند، البته باید آن چه را که قاتل پیش تر به عنوان دیه پرداخت کرده یا بعضی از اولیای دم او را عفو نموده اند به اولیای قاتل پرداخت نمایند.^(۱)

ادله جواز قصاص

الف: در این باره ادعای اجماع^(۲) شده و بعضی از فقها^(۳) این اجماع را دلیل و حجت شرعی دانسته اند.

ب: در قرآن کریم آمده است: (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا) کسی که مظلوم کشته شده برای ویش حق قصاص (سلطه) قرار داده شده است و بر هر یک از اولیای دم ولی صدق دارد، بنابراین هر یک از آنها جداگانه بر قاتل تسلط و حق قصاص دارند، در غیر این صورت سلطه آنها کامل و تمام نیست.^(۴)

به عبارت دیگر، حق قصاص برای مطلق و طبیعی ولی جعل شده و به تعداد نفراتی که دارای ولایت میباشند انحلال مییابد، یعنی برای هر یک از آنها به طور مستقل حق قصاص مییابد. چنان که در دیگر مواردی که حکم به نسبت طبیعت موضوع خود انحلال مییابد، این چنین است.^(۵)

ج: در مواردی که تمام اولیا کبیر باشند، چنان که بعضی از آنها قاتل را عفو نمایند و بعضی به گرفتن دیه راضی شوند، برای افراد باقی مانده که خواستار قصاص میباشند،

ص: ۳۷۸

۱- (۱) المبسوط ۵: ۶۲؛ الخلاف ۵: ۱۷۹؛ الکافی فی الفقه: ۳۸۲؛ اصباح الشیعه: ۴۹۳؛ جواهر الکلام ۴۲: ۳۰۳؛ آیت الله میرزا جواد تبریزی کتاب القصاص: ۲۵۶.

۲- (۲) الخلاف، المبسوط، همان؛ مفتاح الکرامه، تعلیقات علی باب القصاص ۱۱: ۸۸.

۳- (۳) ریاض المسائل ۱۶: ۳۰۲؛ جواهر الکلام ۴۲: ۲۸۹.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۲: ۲۹۰-۲۸۹؛ شیخ جواد تبریزی کتاب القصاص: ۲۵۶.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۱۵۹.

جایزاست با پرداخت دیه نسبت به دو گروه اول به اجرای قصاص مبادرت ورزند. در فرض مورد بحث که صاحبان حق سکوت کرده یا معلوم نیست در آینده چه تصمیم خواهند گرفت، باید به طریق اولی اجرای قصاص جایز باشد. (۱)

به نظر میرسد هر چند بعضی از ادله ای که ذکر شد، به ویژه دلیل اخیر قابل خدشه و مورد ایراد است، لیکن به جهت اینکه در مسأله اجماع و سیره قطعی وجود دارد، این نظر اثبات میگردد و باید آن را پذیرفت، به علاوه بعضی از اعلام فقهای معاصر (۲) برای تثبیت این نظر به برخی از روایات استناد نموده است، از جمله روایتی که به صحیحہ ابی ولاد شهرت یافته است، وی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی کشته شده و دارای مادر، پدر و فرزند است، فرزند درخواست قصاص قاتل دارد، پدر میگوید: من او را مورد عفو قرار دادم و مادر درخواست گرفتن دیه دارد، چه باید کرد؟ حضرت فرمود: باید فرزند مقتول که خواهان قصاص است، یک ششم دیه را به مادر مقتول بپردازد و یک ششم دیگر یعنی سهم پدر مقتول را به ورثه قاتل، آنگاه حق دارد قاتل را قصاص نماید. (۳)

تقریب استدلال به این روایت به گونه ای که مسأله مورد بحث را شامل شود به این صورت است که گفته شود آن دسته از اولیاء دم که در حال حاضر اهلیت استیفای قصاص را ندارند، بعد از بلوغ یا خواستار قصاص میشوند که انجام شده و یا درخواست دیه دارند و ممکن است قاتل را عفو نمایند، در دو صورت اخیر به استناد این روایت امام علیه السلام اجرای قصاص را جایز دانسته است، در نتیجه میتواند مستند حکم، در مسأله مورد بحث قرار گیرد، مگر این که ادعا شود این روایت یا روایات دیگری که در همین زمینه وارد شده، مبنی بر اینکه اگر بعضی از اولیاء دم عفو نمودند حکم قصاص منتفی میگردد (۴) و سایر ورثه فقط حق دیه دارند، در تعارض است، بدان جهت نمیتوان به آن استناد نمود. (۵)

ص: ۳۷۹

۱- (۱) غایه المراد ۳۲۴:۴؛ کشف اللثام ۱۱: ۱۵۰؛ جواهر الکلام ۲۸۹:۴۲.

۲- (۲) موسوع الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۱۵۹:۴۲.

۳- (۳) الکافی ۳۵۶:۷-۳۵۷، ح ۱؛ وسائل الشیعه ۱۱۳:۲۹ باب ۵۲ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۱۱۵:۲۹-۱۱۶ باب ۵۴ من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱-۲-۴.

۵- (۵) موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۱۲۸:۸.

نظر دوم: برخی دیگر از فقها، بر این باورند که اگر اولیای دم متعدد باشند، اجرای قصاص در صورتی جایز است که بین آنها در این خصوص توافق حاصل شود، مانند این که به یکی از افراد در بین خود اذن یا وکالت دهند. (۱) امام خمینی قدس سره (۲) و نیز آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره (۳) و برخی دیگر از اعلام فقهای (۴) معاصر این نظر را قوی دانسته اند. ادله این دیدگاه به شرح زیر است:

الف: تمام اولیای دم در حق قصاص اشتراک دارند و در سلطه بر قاتل مساوی میباشند، انجام قصاص توسط یکی از آنها بدون اذن دیگران تصرف در حق غیر بدون اذن وی محسوب میگردد، (۵) بنابراین باید در استیفای آن توافق حاصل شود.

ب: تشریح حکم قصاص به جهت تشفی قلوب اولیای دم میباشد و انجام آن توسط بعضی از آنها برای بعضی دیگر حاصل نمیکردد. (۶)

ج: حق قصاص اختصاص به افراد بالغ یا حاضر ندارد و قابل تقسیم و تبعیض پذیر نیز نمیشود، بنابراین لازم است به تأخیر افتد تا کودک و یا کودکان به مرحله ای برسند که بتوانند حق خود را استیفا نمایند، از این رو لازم است حاکم شرع قاتل را جهت حفظ حقوق اولیای دم حبس نماید (۷) و ادله دیگر (۸).

با عنایت به آن چه در توضیح ادله نظر اول گذشت، ادله نظر دوم مورد مناقشه و ایراد قرار میگیرد، به ویژه این که حبس قاتل در مدت طولانی پیامدهای منفی متعددی خواهد

ص: ۳۸۰

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۲۲۸؛ ارشاد الازهان ۲: ۱۹۹؛ التنقیح الرائع ۴: ۴۴۵؛ الروضه البهیة ۱۰: ۹۵؛ ریاض المسائل ۱۶: ۳۰۲.

۲- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۵۰۸، مسأله ۷.

۳- (۳) تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۳۰۱-۳۰۰.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۸: ۲۹۹.

۵- (۵) التنقیح الرائع و الروضه البهیة و ریاض المسائل: همان.

۶- (۶) همان منابع.

۷- (۷) ایضاح الفوائد ۴: ۶۲۳.

۸- (۸) همان.

داشت، ضمن این که مجوز روشنی برای آن وجود ندارد(۱)، از این رو این مسأله نیز از مسائل مشکل باب قصاص میباشد و چون نص خاص و روشنی در حکم آن وجود ندارد باید جوانب احتیاط را رعایت نمود به همین جهت بزرگان فقها در مورد آن تردید نموده و امر به تأمل و احتیاط فرموده اند(۲) و برخی دیگر احتمال های گوناگونی را ذکر نموده و هیچ کدام از آنها را بر دیگری ترجیح نداده اند(۳) و یا در مسأله توقف نموده اند(۴).

۷- حبس قاتل

در مفروض بحث که ولی دم، کودک است و خود دارای ولی شرعی (پدر، جد پدری یا حاکم) است و با فرض قبول این نظر که ولی شرعی حق استیفای قصاص را ندارد، آیا جایز است قاتل را حبس نمود تا کودک بالغ شود و خود تصمیم بگیرد؟ چند نظر مطرح شده است:

الف: جایز است، زیرا حبس به نفع قاتل و نیز ولی دم هر دو میباشد؛ قاتل به زندگی خود هر چند در حبس ادامه میدهد و حق کودک نیز محفوظ میماند(۵).

ب: جایز نیست، زیرا برای قاتل مجازات قصاص یا دیه تجویز شده و مجازات حبس مجوز شرعی ندارد(۶).

ج: در مسأله بین این که بیم فرار قاتل باشد یا خیر باید تفصیل داد(۷) در صورت اول، حبس جایز است، زیرا استیفای حق قصاص متوقف بر حبس است، به علاوه خون مسلمان نباید هدر باشد و با فرض فرار قاتل، چنین خواهد شد(۸).

ص: ۳۸۱

۱- (۱) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۸: ۱۳۰ و بعد از آن.

۲- (۲) مجمع الفائده و البرهان ۱۳: ۴۳۱-۴۳۰.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۳: ۶۲۳؛ کشف اللتام ۱۱: ۱۵۰.

۴- (۴) غایه المراد ۴: ۳۲۴-۳۲۳؛ مسالک الافهام ۱۵: ۲۳۰.

۵- (۵) المبسوط ۵: ۶۳؛ الجامع الشرایع: ۵۷۵؛ ایضاح الفوائد ۴: ۶۲۳؛ کشف اللتام ۱۱: ۱۵۱.

۶- (۶) مسالک الافهام ۱۵: ۲۳۹؛ مفاتیح الشرایع ۲: ۱۴۰؛ جواهر الکلام ۴: ۳۰۴؛ تفصیل الشریعه کتاب القصاص: ۳۱۹.

۷- (۷) تحریر الوسیله ۲: ۵۱۰-۵۰۹، مسأله ۱۵.

۸- (۸) شیخ جواد تبریزی، کتاب القصاص: ۲۵۷.

د: برخی دیگر از فقها^(۱) در مسأله متوقف شده و به بیان اشکال بر مفاد هر یک از اقوال بسنده نموده و به صراحت نظری را انتخاب ننموده اند.

همان گونه که ذکر شد مسأله مورد اختلاف فقها است، از طرفی دلیل خاصی هم در این خصوص وارد نشده است، بنابراین به مقتضای احتیاط اگر بیم فرار قاتل وجود دارد، بهتر است با اخذ وثیقه نقدی یا غیر نقدی از فرار وی جلوگیری شود و اگر باز هم بیم فرار وجود داشته باشد، ظاهراً منعی برای حبس او نیست، چرا که اجرای حکم قصاص بدون حبس امکان پذیر نمیباشد.

۸- استیفای قصاص توسط کودک

در مفروض بحث که کودک ولی دم است و از طرفی اهلیت استیفای حق قصاص را ندارد، سؤالی که ممکن است مطرح باشد این است که اگر خود به انجام قصاص مبادرت نمود چه حکمی دارد؟ در جواب این مسأله دو فرض قابل تصور است:

فرض اول این که جانی برای انجام قصاص در اعضا، خود را در اختیار کودک یا مجنون قرار دهد، در این صورت به اتفاق فقها^(۲) قصاص انجام شده، هدر است به این معنا که حق قصاص به قوت خود باقی است و جانی برای آن چه انجام شده هیچ ادعایی علیه کودک یا عاقله وی و مجنون نمیتواند داشته باشد، اعم از این که جانی به حکم مسأله آگاهی داشته باشد یا خیر، زیرا فرض بر این است که کودک و مجنون اهلیت استیفای حق قصاص را ندارند.

فرض دوم این که کودک خود و بدون رضایت جانی به انجام قصاص مبادرت ورزد در این صورت در حکم آن دو دیدگاه مطرح شده است:

ص: ۳۸۲

۱- (۱) شرائع الاسلام ۴: ۲۳۰؛ قواعد الاحکام ۳: ۶۲۳؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۴۹۳؛ غایه المراد ۴: ۳۲۶؛ مجمع الفائدة و البرهان ۱۳: ۴۳۱.
۲- (۲) المسبوط ۵: ۱۱۸؛ کشف اللثام ۱۱: ۲۰۵؛ جواهر الکلام ۴۲: ۴۱۵؛ شرایع الاسلام ۴: ۲۴۰؛ ارشاد الاذهان ۲: ۲۰۹؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۵۲۲-۵۲۳؛ مجمع الفائدة و البرهان ۱۴: ۱۱۵.

۱ - در عبارات برخی از فقیهان به گروهی (۱) نسبت داده شده که در این صورت فعل کودک استیفای حق وی محسوب میشود، البته برخی فرموده اند قائل این نظریه فقهای اهل سنت میباشند و بین فقهای امامیه طرفداری ندارد. (۲) و بر آن ایراد شده که با فرض عدم اهلیت کودک عملی که توسط او انجام شده به منزله فعل غیر است، بنابراین باید حق قصاص باقی باشد.

۲ - دیدگاه دوم معتقد است آن چه توسط کودک انجام شده استیفای حق قصاص محسوب نمیشود، چرا که وی اهلیت آن را ندارد، (۳) بنابراین در قصاص اعضا، حق قصاص باقی است و فعلی که از کودک صادر شده حکم خاص خود را دارد.

ص: ۳۸۳

۱- (۱) المیسوط: ۵: ۱۱۹-۱۱۸؛ شرایع الاسلام ۴: ۲۴۰؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۵۲۳؛ کنز الفوائد ۳: ۷۳۸؛ ایضاح الفوائد ۳: ۷۳۸.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۲: ۴۱۵.

۳- (۳) شرایع الاسلام ۴: ۲۴۰؛ کشف اللثام ۱۱: ۲۰۵؛ جواهر الکلام ۴۲: ۴۱۵؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۵۲۲؛ مجمع الفائدة و البرهان ۱۴: ۱۱۵.

۱- زناى بالغ با کودک

(۱)

اگر انسان بالغی که شرایط زناى محصنه^(۲) را ندارد با دختر غیر بالغ زنا کند به حدّ زناى غیر محصنه (صد ضربه شلاق) محکوم میگردد، این حکم مورد توافق فقها^(۳) است. حال پرسش این است که چنانچه دارای شرایط احصان باشد آیا حدّ رجم بر او اجرا میشود یا فقط به صد تازیانه محکوم میگردد؟ در این باره دو نظر مطرح شده است.

ص: ۳۸۴

۱- (۱) زنا عبارت از آن است که انسان مکلف، عاقل به اختیار خود در حالی که علم به حرمت آن دارد آلت رجولیت خود را به اندازه ختنه گاه در فرج زنی که بر او حرام است داخل کند، بی آن که عقد یا شبهه یا ملکی در میان باشد، اعم از اینکه در قُبُل (جلو) باشد و یا دُبُر (عقب) و مقصود از حرام بودن، تحریم اصلی است بنابراین حرمت بالعرض مانند نزدیکی با همسر در مدت حیض و یا در روز ماه رمضان از این تعریف خارج میشود. ر. ک: السرائر ۳: ۴۲۸؛ کشف الرموز ۲: ۵۳۸؛ شرایع الاسلام ۴: ۱۴۹؛ المختصر النافع: ۴۲۱؛ ارشاد الأذهان ۲: ۱۷۰؛ اللعنه الدمشقیه: ۱۶۴.

۲- (۲) در مورد احصان مرد علاوه بر شرایطی که در زنا معتبر است، شرط شده که باید برای وی زوجه دائمی وجود داشته باشد که با او نزدیکی کرده باشد و هر صبح و شام به وی دسترسی داشته و متمکن از دخول باشد. ر. ک: غایه المراد ۴: ۱۸۴؛ ارشاد الأذهان ۲: ۱۷۱-۱۷۰؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۳: ۱۱. بنابراین اگر زن از مرد دور باشد به گونه ای که مرد متمکن از استمتاع نباشد یا مرد در حبس باشد که به زوجه خود دسترسی نداشته باشد، حکم احصان مترتب نخواهد شد. درباره احصان زن نیز شرط شده است که برای وی شوهری بالغ و دائم باشد که با او نزدیکی کرده باشد، لیکن قید تمکن از دخول تنها در حق مرد رعایت میشود نه زن. همان منابع.

۳- (۳) السرائر ۳: ۴۴۴؛ شرایع الاسلام ۴: ۱۵۵؛ مسالک الافهام ۱۴: ۳۶۵-۳۶۴؛ الدر المنضود فی احکام الحدود ۱: ۲۹۱؛ اسس الحدود و التعزیرات: ۱۱۴-۱۱۳.

نظر اول، معتقد است فقط محکوم به تازیانه میشود. شیخ طوسی در این خصوص مینویسد: «اگر مرد بالغ با دختری که به حد بلوغ نرسیده و همسالان وی نیز بالغ نمیباشند زنا کند، محکوم به رجم (نوع خاصی از قتل) نمیشود و باید او را صد تازیانه بزنند، البته اگر دختر را افضا نموده یا معیوب ساخته ضامن عیب نیز میباشد». (۱) بسیاری دیگر از فقها (۲) از جمله محقق (۳) و نیز علامه (۴) و برخی از فقهای معاصر (۵) مانند آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره (۶) این نظر را پذیرفته اند.

مستند این دیدگاه برخی از روایات است، مانند:

الف: در روایت موثق راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد مردی با دختری که به حد بلوغ نرسیده است زنا نموده، حکمش چیست؟ فرمود: دختر به کم تر از حد محکوم میگردد و بر مرد اقامه حد میشود. قال: «تُضْرَبُ الْجَارِيَةُ دُونَ الْحَدِّ وَ يُقَامُ عَلَى الرَّجُلِ الْحَدُّ» (۷) مقصود از اقامه حد بر مرد به قرینه این که در مقابل «دون الحد» یعنی مجازات صغیره قرار گرفته، تازیانه میباشد، نه رجم، زیرا عنوان «دون» (کمتر) در مقابل رجم به کار نمیروند افزون بر اینکه کلمه «تضرب» قرینه است بر این که مقصود از حد تازیانه میباشد، نه رجم، زیرا بر رجم، زدن صدق نمیکند.

ب: در روایت دیگری آمده است: اگر کودک با زنی زنا کند به حد محکوم نمیگردد، ولی اگر مردی با دختر غیر بالغی زنا کند، محکوم به حد میگردد. «لَا يُحَدُّ الصَّبِيُّ إِذَا وَقَعَ عَلَى الْمَرْأَةِ وَ يُحَدُّ الرَّجُلُ إِذَا وَقَعَ عَلَى الصَّبِيَّةِ» (۸). مقصود از حدی که مرد به آن محکوم میگردد، به قرینه این که در مقابل حد کودک

ص: ۳۸۵

۱- (۱) النهایه: ۶۹۵.

۲- (۲) الجامع للشرائع: ۵۵۲؛ اللمعه دمشقیه: ۱۶۵.

۳- (۳) شرایع الاسلام: ۴: ۱۵۵.

۴- (۴) تحریر الاحکام الشرعیه: ۵: ۳۱۸؛ قواعد الاحکام: ۳: ۵۲۷.

۵- (۵) جامع المدارک: ۷: ۳۰.

۶- (۶) تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۱۷۰.

۷- (۷) الکافی: ۷: ۱۸۰، ح ۲؛ تهذیب الاحکام: ۱۰: ۱۷، ح ۴۵.

۸- (۸) وسائل الشیعه: ۲۸: ۸۳ باب ۹ من ابواب حد الزنا، ح ۳.

قرار گرفته است، صد ضربه شلاق است، زیرا به طور قطع کودک محکوم به رجم نمیگردد و روایات دیگر (۱).

افزون بر این با استناد به قاعده معروف فقهی «درء الحدود بالشبهات» با وجود شبهه، اجرای حدود متوقف میگردد، حد رجم نفی میگردد، زیرا صرف نظر از دلالت روایات تردید پیدا میشود که آیا مرتکب مستحق رجم میشود یا خیر؟ با استناد به این قاعده رجم برداشته میشود.

در قانون مجازات اسلامی در خصوص فرض مورد بحث اظهار نظر نشده است، ولی صورت مشابه آن را موجب حدّ تازیانه دانسته و در تبصره ذیل ماده ۸۳ آمده است: «زنانی زن محصنه با نابالغ موجب حدّ تازیانه است».

نظر دوم، که برخی دیگر از فقها اعم از متقدمین (۲) و معاصرین (۳) آن را پذیرفته اند این که در فرض مزبور مرتکب به حدّ رجم محکوم میگردد. طرفداران این نظریه به اطلاق ادله ثبوت رجم با وجود شرایط احصان استناد نموده اند و معتقدند دلیلی که بتوان از اطلاق آن ادله صرف نظر نمود، وجود ندارد (۴).

صاحب جواهر در توضیح این دیدگاه مینویسد: «بدیهی است در فرض مزبور عنوان زنانی محصنه صادق است بنابراین اطلاق ادله ای که دلالت بر ثبوت حدّ بر فرد بالغ دارد، این مورد را شامل میشود و از سیاق ادله استفاده میشود حدّ باید کامل باشد و حدّ کامل با وجود شرایط احصان، رجم است» (۵).

به نظر میرسد روایات وارد شده در این خصوص میتواند اطلاق ادله را تقیید نماید، زیرا همان گونه که توضیح داده شد مقصود از حدّ در آنها تازیانه است و مجازات رجم را شامل نمیگردد.

ص: ۳۸۶

۱- (۱) همان: ح ۱-۴.

۲- (۲) السرائر ۳: ۴۴۳؛ مختلف الشیعه ۹: ۱۴۳-۱۴۲؛ جواهر الکلام ۴۱: ۳۲۱.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی مبانی تکمله المنهاج ۱: ۲۴۲-۲۴۱؛ مهذب الاحکام ۲۷: ۲۷۲-۲۷۱؛ تحریر الوسیله ۲: ۴۴۰، مسأله ۲.

۴- (۴) ر. ک: مهذب الاحکام ۲۷: ۲۷۲؛ الدر المنصود فی احکام الحدود ۱: ۲۹۵؛ اسس الحدود و التعزیرات: ۲۵، باختلاف در عبارات.

۵- (۵) جواهر الکلام ۴۱: ۳۲۲.

الف: مفهوم لواط و تفضیح و حکم آن

لواط در لغت از ماده لاط به معنی چسبیدن است و مقصود از آن در اصطلاح فقه جماع نمودن دو مذکر با یکدیگر است، اعم از این که حشفه در دُبر پنهان شود یا نشود، (۲) البته بعضی پنهان شدن حشفه را شرط دانسته اند، (۳) قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۱۰۸ آن را این گونه تعریف کرده است: «لواط وطی انسان مذکر است چه به صورت دخول باشد یا تفضیح».

از تعریف لواط معلوم میشود که در تحقق آن شرط است که مفعول مذکر باشد بنابراین اگر مفعول مؤنث باشد لواط محقق نمیگردد، بلکه زنا به حساب میآید. اما تفضیح عبارت است از مالیدن آلت تناسلی مرد به ران یا در میان دو آلیه و کفل. (۴)

حرمت لواط یکی از مسائل ضروری و مسلم دین اسلام است و آیات و روایات فراوانی بر آن دلالت دارد، از جمله در قرآن آمده است: (و لوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُشْرِقُونَ) هنگامی که لوط به قوم خود گفت آیا مرتکب فحشا و ننگی میشوید که هیچ کس قبل از شما انجام نداده است آیا برای شهوت رانی به جای زنان به سراغ مردان میروید، بلکه شما گروهی اسراف کار میباشید. (۵)

امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل میکند که فرموده است: کسی که با کودکی مجامعت نماید در قیامت جُنب محشور میگردد و آب دنیا او را پاک نمیکند و خداوند بر او غضب نموده و از رحمت خود دور میدارد و جهنم را برای او آماده ساخته و

ص: ۳۸۷

۱- (۱) لواط را از آن جهت لواط نامیده اند که عمل متداولی میان قوم لوط بوده است.

۲- (۲) ر. ک: غایه المراد ۲۱۱:۴؛ الروضه البهیة ۱۴۱:۹؛ موسوعه الامام الخوئی مبانی تکملة المنهاج ۲۷۸:۴۱؛ تحریر الوسیله ۴۴۵:۲، مسأله ۱.

۳- (۳) قواعد الاحکام ۵۳۶:۳؛ ایضاح الفوائد ۴۹۱:۴.

۴- (۴) مسالک الافهام ۴۰۱:۱۴؛ مجمع الفائده و البرهان ۱۰۳:۱۳؛ جواهر الکلام ۳۷۶:۴۱.

۵- (۵) اعراف ۸۱:۷-۸۰.

بدجایگاهی است. سپس فرمود: هنگامی که انسان مذکر بر مذکر دیگری قرار میگیرد، عرش خدا میلرزد. «إِنَّ الذَّكَرَ لَيُرَكَّبُ الذَّكَرَ فَيَهْتَرُ الْعَرْشُ لِذَلِكَ» (۱). ب: حدّ لواط

لواط بر دو قسم است:

۱- دخول در دُبر به اندازه حشفه و حدّ آن در صورتی که فاعل، بالغ، عاقل، و دارای اختیار باشد، قتل است.

۲- تفخیز بدون این که دخول صورت پذیرد و حدّ آن اگر فاعل واجد شرایطی که ذکر شد باشد، صد تازیانه است، این حکم تا حدودی مورد توافق فقها است. (۲) البته اگر فاعل یا مفعول کودک باشد تأدیب میشوند و تحقیق آن در فصل بعد خواهد آمد.

سید مرتضی از بزرگان و متقدمین فقهای شیعه گفته است: «حدّ فاعل در عمل شنیع لواط در صورتی که دخول نباشد و فقط آلت تناسلی در بین ران مفعول قرار دهد صد ضربه شلاق است و همچنین حدّ مفعول در صورتی که هر دو بالغ و عاقل باشند و در اجرای آن رعایت شرایط احصان معتبر نیست و چنان چه دخول انجام شود حدّ آن قتل است، هر چند شرایط احصان نباشد» (۳) هم چنین شهید ثانی در این باره نگاهشته است: «نزدیکی با مذکر اعم از این که دخول صورت پذیرد یا صرف تفخیز باشد، لواط بر آن اطلاق میشود هر چند حکم این دو مختلف است و اطلاق وطی بر قسم دوم مجازی است» (۴).

نظریه فقها امامیه در حدّ لواط در قانون مجازات اسلامی نیز پذیرفته شده و در ماده ۱۱۲ مقرر میدارد: «هرگاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی لواط کند، فاعل کشته میشود و مفعول اگر مکره نباشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشود».

ص: ۳۸۸

۱- (۱) الکافی ۵: ۵۴۴، ح ۲؛ وسائل الشیعه ۲۰: ۳۲۹، باب ۱۷ من ابواب النکاح المحرم، ح ۱.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۳۸۱؛ النهایه: ۷۰۴؛ شرایع الاسلام ۴: ۱۶۰؛ المقنعه: ۷۸۵؛ تحریر الوسیله ۲: ۴۴۶؛ مسأله ۶؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۳۰۷-۳۰۶؛ کشف اللثام ۱۰: ۴۹۴.

۳- (۳) الانتصار فی انفرادات الامامیه: ۵۱۰.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۴: ۴۰۱.

به هر صورت دلیل وجوب اجرای حد بر فرد بالغی که با کودک عمل شنیع لواط نموده روایاتی در حد استفاضه است، به عنوان نمونه:

الف - در حدیث صحیح ابوبصیر میگوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: اگر مردی را با کودکی در زیر یک رختخواب برهنه ببینند بر مرد اجرای حد (صد ضربه شلاق) میشود و کودک تأدیب میگردد و اگر دخول انجام شده مرد محکوم به رجم میگردد. «ضُرِبَ الرَّجُلُ وَ أُدْبِ الْغُلَامُ وَ ان كَانَ نَقَبٌ وَ كَانَ مُحْصِنًا رُجِمَ» (۱). ب - در روایت دیگری آن حضرت فرموده است: مرد و زنی را به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند که مرد با فرزند زن که از شوهر دیگری بود لواط کرده و دخول انجام شده بود و شهود بر علیه او شهادت دادند، حضرت دستور فرمود: مرد را با شمشیر کشتند.

«وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ فَأَمَرَ بِعَلِيهِ السَّلَامَ فَضُرِبَ بِالسَّيْفِ حَتَّى قُتِلَ» (۲).

۳- تعزیر بوسیدن کودک با انگیزه شهوانی

به اتفاق فقها بوسیدن کودک به جهت لذت جنسی و انگیزه شهوانی و امیال نفسانی جایز نیست و مرتکب مستحق تعزیر میگردد. (۳) دلیل آن روایات بسیاری است، به عنوان نمونه:

الف - امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرموده است: کسی که کودکی را با قصد شهوت ببوسد، خداوند او را در روز قیامت با لجامی از آتش وارد میسازد. «مَنْ قَبَّلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَةٍ الْجَمَةِ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنْ نَارٍ» (۴). ب - در کتاب الفقه که منسوب به امام رضا علیه السلام است از ایشان نقل شده که فرموده است: «کسی که کودکی را با انگیزه شهوانی ببوسد، ملائکه آسمان و

ص: ۳۸۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۵۹:۲۸، باب ۳ من ابواب حد اللواط، ح ۷.

۲- (۲) همان ۱۵۶:۲۸، باب ۲ من ابواب حد اللواط، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: اصباح الشیعه: ۵۱۸؛ کشف الرموز: ۵۶۲:۲؛ شرائع الاسلام: ۱۶۰:۴؛ تبصره المتعلمین: ۱۸۶؛ ارشاد الاذهان: ۱۷۵:۲؛ مسالک الافهام: ۴۱۲:۱۴.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۳۴۰:۲۰، باب ۲۱ من ابواب النکاح المحرم و ماینبه، ح ۱.

ملانکه زمین، هم چنین ملانکه غضب و رحمت، او را لعنت نموده و درخواست دوری او از رحمت پروردگار را دارند و برای او جهنم که جایگاه بدی است مهیا گردیده است.^(۱)

قانون مجازات اسلامی نیز به تبعیت از فقها بوسیدن فرد دیگری را از روی شهوت جرم دانسته و در ماده ۱۲۴ مقرر میدارد: «هرگاه کسی، دیگری را از روی شهوت ببوسد تا شصت ضربه شلاق تعزیر میشود».^(۲)

البته بوسیدن کودک به جهت اظهار محبت و نشان دادن علاقه پدری و یا مادری و خویشاوندی و به خاطر انگیزه دینی و الهی دارای اجر معنوی است و عبادت محسوب میشود، چنان که برخی از فقها به آن تصریح نموده اند و روایاتی بر آن دلالت دارد که در بحث تعلیم و تربیت به آن اشاره شد.^(۳)

۴- احکام فقهی مترتب بر لواط با کودک

اختلافی در بین فقها دیده نشده اگر کسی با پسری عمل شنیع لواط انجام دهد مادر مفعول و هر کس در این سلسله قرار گیرد، یعنی مادر مادر و... (جدات) برفاعل حرام میشود و نمیتواند با آنها ازدواج نماید، هم چنین دختر مفعول و دختر دختر او و دختر پسر وی و نیز خواهر مفعول بر فاعل حرام ابدی میشوند و جایز نیست با آنها عقد نکاح برقرار نماید. مرحوم شیخ مفید در این باره مینویسد: «اگر کسی بر کودکی جنایت نماید (لواط کند) و دخول صورت پذیرد، خواهر و مادر و دختر او به طور دائم بر او حرام میشود و نمیتواند آنها را به عقد نکاح خود در آورد».^(۴) عبارت بسیاری دیگر از فقها^(۵) قریب به همین مضمون میباشد.

ص: ۳۹۰

۱- (۱) الفقه المنسوب للامام الرضا علیه السلام: ۲۷۸.

۲- (۲) السرائر ۳: ۴۶۱؛ ریاض المسائل ۱۶: ۱۹-۱۸.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۲: ۲۳۳؛ باب ۱۳۳ من ابواب احکام العشره، ح ۱-۸-۶، و باب ۱۲۸، ح ۱.

۴- (۴) المقتعه: ۵۰۱.

۵- (۵) شرایع الاسلام ۲: ۲۹۲؛ قواعد الاحکام ۳: ۳۲؛ ایضاح الفوائد ۳: ۷۲؛ کشف اللثام ۷: ۱۸۷؛ تفصیل الشریعه کتاب النکاح: ۲۵۶.

دلیل این حکم، علاوه بر اجماع (۱) فقها که به تعبیر بعضی از بزرگان در بالاترین مرتبه استفاضه و تواتر میباشد (۲)، روایاتی است در حد استفاضه، به عنوان نمونه:

الف: در حدیث معتبر حماد بن عثمان میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مردی با کودکی عمل لواط انجام داده آیا خواهر او برای وی حلال است و میتواند ازدواج نماید؟ فرمود: اگر دخول انجام شده باشد، نه. فقال: «إِنْ كَانَ نَقَبَ فَلَا» (۳). ب: همین مضمون را راوی دیگری از آن حضرت نقل نموده است.

(۴) ج: در روایت صحیح دیگری فرموده است: دختر و خواهر مفعول بر فاعل حرام میشود. «إِذَا أَوْقَبَ حُرْمَتِ عَلَيْهِ ابْنَتُهُ وَ اخْتَهُ» (۵)

۶- تذکر چند مطلب در ارتباط با این حکم

الف: در روایات و نیز عبارات فقها عنوان دخول «ایقاب» موضوع قرار گرفته و حکم بر آن مترتب میگردد و دخول با ادخال قسمتی از حشفه نیز صادق است، چنان که بسیاری از فقها (۶) به آن تصریح نموده اند، البته بعضی ادخال بعضی از حشفه را در نشر حرمت کافی میدانند. (۷)

ب: پرستی مطرح است که آیا این حکم فقط در موردی است که فاعل کبیر باشد یا این که بین کودک و بالغ تفاوت نیست. در این باره دو نظر مطرح گردیده است: بسیاری از فقها معتقدند در این حکم بین صغیر و کبیر فرقی نیست. (۸) در مقابل

ص: ۳۹۱

۱- (۱) الانتصار: ۲۶۵؛ الخلاف: ۳۰۸:۴؛ مسالک الافهام: ۳۴۳:۷؛ جامع المقاصد: ۳۱۷:۱۲.

۲- (۲) جواهر الکلام: ۴۴۷:۲۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه: ۴۴۵:۲۰ باب ۱۵ من ابواب ما یحرم بالمصاهره، ح ۴.

۴- (۴) همان: ح ۷.

۵- (۵) همان: ح ۱.

۶- (۶) السرائر: ۵۲۵:۲؛ مسالک الافهام: ۳۴۳:۷؛ الروضه البهیة: ۲۰۳:۵؛ ریاض المسائل: ۲۳۶:۱۱؛ العروه الوثقی مع تعلیقات عدّه من الفقهاء: ۵۳۵:۵.

۷- (۷) موسوعه الامام الخوئی: ۲۳۵:۳۲.

۸- (۸) الانتصار: ۲۶۵؛ المقنعه: ۵۰۱؛ مسالک الافهام: ۳۴۳:۷؛ کشف الرموز: ۱۴۳:۲؛ شرائع الاسلام: ۲۹۲:۲؛ تحریر الوسیله: ۲۶۸:۲، مسأله ۲۴.

بعضی دیگر از فقها (۱) از جمله حضرات آیات عظام حکیم (۲) و خوئی (۳) و فاضل لنکرانی (۴) معتقدند این حکم اختصاص به فاعل کبیر دارد و بر فعل غیر بالغ بار نمیشود، زیرا لفظ رجل که در روایات وارد شده ظهور در فرد بالغ دارد نه کودک.

ج: بسیاری از فقها تصریح نموده اند این حکم اختصاص به فاعل دارد و مفعول را شامل نمیگردد، (۵) زیرا اخبار در مورد لواط کننده وارد شده و اثبات حکم آن برای مفعول نوعی قیاس محسوب میشود که در فقه امامیه نمیتواند دلیل حکم شرعی قرار گیرد.

د: حکم به تحریم افراد مزبور بر فاعل، مربوط به موردی است که این عمل قبل از عقد ازدواج انجام شود، از این رو بسیاری از فقها تصریح نموده اند اگر این عمل بعد از عقد ازدواج صورت پذیرد، این حکم بار نمیگردد، مثل این که فردی با برادر همسر خود لواط کند در این صورت خواهر مفعول که همسر وی باشد بر او حرام نمیگردد (۶). دلیل آن را علاوه بر اصل (۷) یعنی استصحاب حلیت (۸) و اجماع (۹)، عموم اخباری دانسته اند که دلالت دارد بر این که ارتکاب فعل حرام موجب از بین رفتن حلال نمیشود «إِنَّ الْحَرَامَ لَا يُفْسِدُ الْحَلَالَ» (۱۰) بنابراین در فرض مزبور عقد نکاح بین فاعل و خواهر مفعول قبل از انجام عمل لواط حلال بود با انجام آن به حکم روایاتی که به آنها اشاره شد حرام نمیشود. البته بعضی از فقهای (۱۱) گذشته معتقدند با

ص: ۳۹۲

- ۱- (۱) جواهر الکلام ۴۴۷:۲۹.
- ۲- (۲) مستمسک العروه الوثقی ۱۶۱:۱۴.
- ۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی ۲۳۶-۲۳۷:۳۲.
- ۴- (۴) تفصیل الشریعه کتاب النکاح: ۲۵۷.
- ۵- (۵) منابع قبل؛ نهاییه المرام ۱۷۳:۱؛ قواعد الاحکام ۳۲:۳؛ تحریر الوسیله ۲۶۸:۲، مسأله ۲۴.
- ۶- (۶) شرائع الاسلام ۲۹۲:۲-۲۸۸؛ للمعه الدمشقیه: ۱۱۲؛ مسالک الافهام ۳۴۳:۷.
- ۷- (۷) الروضه البهیة ۲۰۳:۵؛ ریاض المسائل ۲۳۹:۱۱.
- ۸- (۸) مسالک الافهام ۳۴۳:۷؛ کشف اللثام ۱۸۸:۷.
- ۹- (۹) تراث الشیخ الاعظم کتاب النکاح: ۴۲۳؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۶۳:۱۴.
- ۱۰- (۱۰) الکافی ۴۱۵:۵، ح ۶-۱؛ تهذیب الاحکام ۳۲۸:۷، ح ۱۳۵۱-۱۳۵۰؛ وسائل الشیعه ۴۲۵:۲۰، باب ۶ من ابواب ما یحرم بالمصاهره و نحوها، ح ۶-۱۱-۱۰؛ همان، باب ۸، ح ۱.
- ۱۱- (۱۱) الجامع للشرائع: ۴۲۸.

انجام لواط بعد از عقد ازدواج نیز حکم تحریم بار میگردد. بعضی از معاصرین (۱) نیز احتیاط را در حکم به حرمت دانسته اند.

ه- در بین فقها اختلافی دیده نشده که حکم تحریم مربوط به ازدواج فاعل و افرادی که در ابتدای این بحث ذکر شد، میباشد (۲)، بنابراین پسر فاعل میتواند با دختر مفعول یا خواهر یا مادر او ازدواج نماید. (۳) بعضی از بزرگان (۴) در این مورد نیز حکم تحریم را به عنوان احتیاط لازم دانسته اند.

و: طبق نظر مشهور فقها در این حکم، مادر، دختر و خواهر رضاعی مانند نسبی میباشد و با ارتکاب لواط حکم تحریم بار میگردد، بنابراین فاعل نمیتواند با افراد مذکور در صورتی که از جهت رضاع و شیرخوارگی با مفعول منتسب میباشد، ازدواج نماید. (۵)

۷- تصریح قانون مدنی به مسئله مورد بحث

قانون مدنی نیز به پیروی از فقه امامیه ازدواج فاعل با افراد مزبور را جایز نمیداند. در ماده ۱۰۵۶ این قانون آمده است: «اگر کسی با پسر عمل شنیع کند، نمیتواند مادر یا خواهر یا دختر او را تزویج کند».

۸- قذف کودک

الف: مفهوم قذف و حد آن

قذف در لغت به معنی پرتاب کردن چیزی است (۶) و در اصطلاح فقها نسبت دادن شخص دیگری را به زنا و یا لواط قذف میگویند. (۷) گویا قذف کننده

ص: ۳۹۳

۱- (۱) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۵۳۶.

۲- (۲) مادر مفعول و جدات وی و دختر او و دختر دختر وی و نیز دختر پسر او و خواهرش.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۴۹: ۲۹؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۱۶۶-۱۶۵؛ موسوعه الامام الخوئی ۲۴۳: ۳۲.

۴- (۴) العروه الوثقی مع تعلیقات عده من الفقهاء ۵: ۵۳۷.

۵- (۵) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۴۶۶: ۳؛ التنقیح الرائع ۸۷: ۳؛ ریاض المسائل ۲۳۶: ۱۱؛ کشف اللثام ۱۸۷: ۷؛ مستمسک العروه الوثقی ۱۴: ۱۶۵؛ تفصیل الشریعه کتاب النکاح: ۲۵۸.

۶- (۶) مجمع البحرین ۱۴۵۴: ۳؛ لسان العرب ۵: ۲۱۷.

۷- (۷) ر. ک: ارشاد الاذهان ۱۷۶: ۲؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۳۹۹: ۵؛ المختصر النافع: ۴۳۰؛ غایه المراد فی شرح نکت الارشاد ۲۲۱: ۴؛ شرائع الاسلام ۱۶۲: ۴، با اختلاف در تعبیرات.

«قذف» نسبت ناروایی را به قذف شده «مقذوف» پرتاب میکند و در این که آیا نسبت مساحقه دادن به دیگری نیز موجب حد قذف میگردد یا خیر بین فقها اختلاف نظر وجود دارد.^(۱)

قانون مجازات اسلامی نیز در ماده ۱۳۹ در تعریف قذف مقزّر میدارد: «قذف نسبت دادن زنا یا لواط است به شخص دیگری». منظور از شخص دیگری در این ماده شخص معین خارجی است، بنابراین شرط تحقق قذف آن است که نسبت زنا یا لواط به شخص معین داده شود.

قذف از گناهان کبیره است و حد آن با وجود شرایط مقرر در فقه و اثبات آن در دادگاه هشتاد ضربه شلاق است و مستند آن آیاتی از قرآن و روایات^(۲) است، از جمله در آیه ۴ سوره نور میخوانیم: و کسانی که زنان پاکدامن را متهم میکنند، سپس چهار شاهد بر ادعای خود نمیاورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها فاسقانند». (و الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ)

ب: کیفر قذف کودک

بلوغ و عقل در مقذوف «قذف شده» از شرایط معتبر در استحقاق حد قذف میباشد، بنابراین اگر فرد بالغ کودک را قذف نماید، حد بر او جاری نمیشود، بلکه به اندازه ای که حاکم شرع مصلحت بداند تعزیر میگردد.^(۳) این حکم تا حدودی مورد توافق فقها است.^(۴)

مرحوم علامه حلی در این باره چنین نگاشته است: «اگر فرد قذف شده کودک حر و آزاد باشد بر قذف کننده حد جاری نمیشود، بلکه به اندازه ای که امام مصلحت بداند

ص: ۳۹۴

۱- (۱) ر. ک: جواهر الکلام ۴۱: ۴۰۲.

۲- (۲) ر. ک: وسائل الشیعه ۲۸: ۱۷۵؛ باب ۲ من ابواب حد القذف، ح ۵-۱.

۳- (۳) تعزیر کیفری است که تعیین نوع و مقدار آن به نظر حاکم شرع واگذار شده است.

۴- (۴) ر. ک: المقنعه: ۷۹۳-۷۹۸؛ النهایه: ۷۲۳؛ السرائر ۳: ۵۱۶-۵۲۰؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۶۵؛ اللمعه الدمشقیه: ۱۶۸؛ ریاض المسائل ۱۶: ۴۳؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۳۷۷.

تعزیر میگردد(۱) و مستند آن آیه ۴ سوره مبارکه نور است که پیش تر ذکر شد، توضیح این که، حدّ قذف در صورتی ثابت میشود که فرد قذف شده محصن یا محصنه باشد و در احصان پنج شرط لازم است.

۱. فرد قذف شده حرّ باشد.

۲. بالغ باشد.

۳. عاقل باشد.

۴. مسلمان باشد.

۵. عقیف از زنا باشد. به عبارت دیگر متظاهر و معروف به زنا نباشد.(۲)

بدین ترتیب قذف کودک موجب تعزیر است نه حدّ، علاوه بر این برای اثبات این حکم به اصل(۳) و اجماع(۴) و روایاتی در حدّ استفاضه استناد شده است، مانند:

۱ - در روایت معتبر راوی میگوید: از امام باقر علیه السلام سؤال نمودم، کودکی که به حدّ بلوغ نرسیده، مردی را قذف مینماید، آیا میتوان بر او اجرای حدّ نمود؟ حضرت فرمود: نه، زیرا اگر مرد کودکی را قذف نماید، مستحقّ حدّ نمیشود. «قال: لا وَ ذَلِكَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَذَفَ الْعُلَامَ لَمْ يُجْلَد» (۵). ۲ - در روایت صحیح دیگری از امام صادق علیه السلام سؤال شده اگر مردی دختر غیر بالغی را قذف نماید، بر او حدّ جاری میشود؟ حضرت فرمود: تا زمانی که به حدّ بلوغ نرسیده، نه

(۶) و روایات دیگر(۷) البته چنان که ذکر شد قذف کودک موجب تعزیر میباشد.

ص: ۳۹۵

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۴۰۵:۵.

۲- (۲) السرائر ۳:۵۱۶؛ الروضه البهیة ۹:۱۷۹؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵:۴۰۴؛ کنز العرفان ۲:۴۷۲ الی ۲۷۴.

۳- (۳) کشف اللثام ۱۰:۵۲۷.

۴- (۴) ریاض المسائل ۱۶:۴۴؛ جواهر الکلام ۴۱:۴۱۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۸:۱۸۵ باب ۵ من ابواب حد القذف، ح ۱.

۶- (۶) همان، ح ۳.

۷- (۷) همان، ح ۴.

ماده ۱۴۶ قانون مزبور مقرر می‌دارد: «قذف در مواردی موجب حدّ میشود که قذف کننده بالغ، عاقل، مختار و دارای قصد باشد و قذف شونده نیز بالغ، عاقل، مسلمان و عقیف باشد. در صورتی که قذف کننده یا قصد شونده فاقد یکی از اوصاف فوق باشد، حدّ ثابت نمیشود. بی تردید شرایط بلوغ، عقل، اختیار و قصد برای قذف کننده یک امر طبیعی و مطابق با قواعد حقوقی است، زیرا قصد یکی از جرایم است و مرتکب باید شرایط سایر مجرمان را داشته باشد، اما شرط بلوغ و عقل برای قذف شونده مخالف قواعد حقوقی میباشد و مهم ترین دلیل آن روایات است که به بعضی از آنها در بحث قبل اشاره شد.

۱- کودک ربایی

الف: طرح مسأله و اهمیت آن

در میان حیوانات هم‌نوع، کمک و مساعدت و تعاون به طور شایسته ای به چشم می‌خورد. آنها با برابری و مدارا با هم زندگی میکنند؛ قوی در خدمت ضعیف است و ضعیف متکی به قوی. در بین افراد یک نوع حیوان خیلی کم اتفاق می‌افتد که تعدی و تجاوز وجود داشته باشد، اگر هم یکی بخواهد تعدی کند با مقاومت طرف مقابل روبرو میشود، به همین جهت است که حیوانات بنده و برده یکدیگر نمیشوند، در راه خود مستقیم و در زندگی خود دادگر و دادگستر میباشند.

اما در مورد انسان، به رغم اینکه از لحاظ فکری و عقلی از همه قویتر و در عرصه پهناور جهان فعال مایشاء است، با نظام عجیبی روبرو میشویم، نظامی که بی گمان غیر طبیعی است. در میان انسان ها آن قدر که تنازع هست، تعاون نیست. انسان قوی هم‌نوع ضعیف خود را میکشد و به بیگاری و بهره کشی میگیرد تا خود بهتر زندگی کند و باز آنها که ضعیفند یا به ضعیفی خو گرفته اند، پیش هم‌نوع خود کُرنش و بندگی میکنند، تا بهتر به آرمان های پوچ خود دست یابند، کاری که هیچ حیوانی حاضر نیست در برابر هم‌نوع یا غیر هم‌نوع خود انجام دهد.

ص: ۳۹۷

آدم از بیصبری بندگی آدم کرد گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی ز سگان پست تر است من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد!

این همه انبیاء آمدند، حکما گفتند، واعظان وعظ کردند، اخلاقیون اخلاق بنا نهادند، ولی هنوز نیز اصل تنازع در جهان بشریت جولان دارد، بسیاری از انسان ها چون میخواهند با اصل تنازع بقا زندگی کنند، حق زیستن و به زیستن را از ممنوع خود سلب میکنند تا خود زندگی بهتری داشته باشند.^(۱) به همین جهت است که کار انسان به جایی رسیده است که ممنوع خود را میدزدد و شاید یکی از دردناک ترین جنایات بر علیه کودک که متأسفانه در اجتماع به اصطلاح متمدن امروز دنیا وجود دارد کودک ربایی در اشکال مختلف آن میباشد. آزادی یکی از مهم ترین موهبت ها و یکی از بارزترین حقوق مسلم کودک است که همواره مورد بحث بوده است یکی از انواع این آزادی، آزادی تن کودک است که بر اساس آن کودکان میتوانند هر کجا که بخواهند بروند، بیانند، بنشینند، برخیزند، سکونت و اقامت گیرند و کسی هم مانع آنها نشود و راه بر آنها نبندد و آنها را از رفت و آمد باز ندارد «مگر در مواردی که قانون مقرر کرده است».

این نوع آزادی از دیرباز به ویژه در احکام و مقررات دین مبین اسلام مورد حمایت بوده و امروزه نیز در اسناد و اعلامیه ها بین المللی و قوانین اساسی و عادی کشورهای مختلف به شیوه های گوناگون بیان شده و تضمیناتی نیز برای حفظ و رعایت آن منظور گردیده است، ولی متأسفانه به رغم اهمیت و حساسیت این نوع آزادی و نیز به رغم حمایت ها و تضمینات حقوقی و قانونی و مذهبی و اخلاقی از آن همیشه مورد تعرض بوده است^(۲) به گونه ای که گاه و بی گاه شاهد تجاوز به آزادی جسمانی کودکان به شیوه های گوناگون میباشیم که بارزترین آن در قالب «کودک ربایی و قاچاق وی» نمود پیدا میکند.

ص: ۳۹۸

۱- (۱) ر. ک: (احمد بشهتی)، اسلام و حقوق کودک، ۲۱۵-۲۱۴.

۲- (۲) هوشنگ ناصرزاده، آئین دادرسی کیفری «سلب آزادی تن، بازداشت و حبس در حقوق ایران»: ۱۹.

ب: مجازات کودک ربایی در فقه

در مباحث فقهی از دیر زمان مسائل ربوده شدن انسان به صورت های مختلف مورد تحلیل قرار گرفته است که مهم ترین آن بدین قرار است:

۱- اگر انسان، اعم از این که کودک باشد یا بزرگسال، ربوده شود و سارق او را بفروشد، در مجازات وی دو نظر مطرح است:

الف - بعضی معتقدند مجازات مرتکب در فرض مزبور قطع دست است.^(۱)

ب - نظر دیگری که تعداد بیشتری از فقها گذشته تا معاصرین آن را پذیرفته اند، این است که مرتکب به آن چه حاکم شرع مصلحت بداند (شلاق یا حبس) تعزیر میگردد.^(۲)

۲- فرض دیگری که بیش تر مورد ابتلا میباشد، این است که سارق کودک یا فرد بالغی را برباید و او را بفروشد و یا به هر صورت غیر از فروش در اختیار دیگری قرار دهد، در این فرض نیز در مجازات مرتکب دو نظر مطرح است.

الف - تعزیر میشود، زیرا انسان آزادی که مورد سرقت قرار گرفته مال نیست تا به حد نصاب شرعی برسد و مجازات آن قطع دست باشد.^(۳)

ب - دست مرتکب قطع میشود.^(۴) شیخ طوسی در این باره میگوید: «واجب است در فرض مزبور دست سارق قطع شود، زیرا چنین فردی از مفسدین فی الارض میباشد».^(۵)

دلیل عمده این دیدگاه روایاتی است در حد استفاضه، از جمله در روایت معتبر نقل شده است: مردی که انسان آزاد و حزی را ربوده و به فروش رسانده بود را به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. حضرت حکم فرمود: دست او را قطع نمودند، «فَقَطَّعَ يَدَهُ».^(۶)

ص: ۳۹۹

۱- (۱) المسبوط (ط ج) ۳: ۳۶۸؛ السرائر ۳: ۴۹۹.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۵۵۵؛ اللمعه الدمشقیه: ۱۷۱؛ الروضه البهیة ۹: ۲۵۱؛ کشف اللثام ۱۰: ۵۷۴؛ مهذب الاحکام ۲۸: ۸۳؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۵۵۲.

۳- (۳) تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۳۵۷؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۷۵.

۴- (۴) المسبوط (ط ج) ۵: ۳۶۷؛ راوندی فقه القرآن ۲: ۳۸۸؛ التنقیح الرائع ۴: ۳۸۰؛ جواهر الکلام ۴۱: ۵۱۱؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۵۵۲؛ مهذب الاحکام ۲۸: ۸۳.

۵- (۵) النهایه: ۷۲۲.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۸: ۲۸۳؛ باب ۲۰ من ابواب حد السرقة، ح ۲.

در روایت دیگری راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مجازات مردی که زن یا دختری را ربوده و او را فروخته بود، سؤال کردم. حضرت فرمود: در این فرض ممکن است چهار نوع مجازات در نظر گرفته شود:

۱- به جهت ارتکاب سرقت، سارق به قطع دست محکوم میشود.

۲- در صورتی که با زن یا دختر دزدیده شده زنا کرده باشد، به حدّ زنا محکوم میشود.

۳- خریدار در صورتی که با علم به مسأله مرتکب زنا شده و شرایط زناى محصنه را داشته باشد، به قتل و رجم محکوم میشود و اگر شرایط احصان را نداشته به شلاق محکوم میشود و اگر بدون علم و آگاهی مبادرت به خرید نموده و چیزی نمیدانسته، مجازاتی ندارد.

۴- اگر امور ذکر شده در حالی که زن ناراضی است و با کراهت وی انجام شود زن مجازاتی ندارد، ولی چنان چه در انجام زنا همکاری داشته باشد به حدّ زنا (شلاق) محکوم میگردد،^(۱) و روایات دیگر.^(۲)

بی تردید اطلاق این روایات کودک را شامل میشود، البته برخی از فقها آنها را از جهت سند ضعیف دانسته اند، از این رو در حکم مسأله تردید نموده^(۳) و یا احتیاط^(۴) کرده اند. ولی صاحب جواهر میگوید: «ادعای ضعف سند در این روایات بعد از آن که مجازات قطع دست برای مرتکب در فرض مزبور شهرت یافته واضح الفساد^(۵) است».

از ظاهر روایاتی که ذکر شد استفاده میشود مجازات قطع دست در آنها به جهت فروش انسان بعد از سرقت وی میباشد و مِصرف بودن وی موجب قطع دست نیست. آیت الله فاضل لنکرانی در این باره مینویسد: «هرچند تعبیر سرقت در بیش تر روایات آمده است، ولی مجازات قطع دست در آنها مستند به سرقت نمیشود، بلکه از این جهت

ص: ۴۰۰

۱- (۱) همان: ح ۱.

۲- (۲) الکافی ۲۲۹:۷ باب حدّ من سرق حرّاً فباعه؛ تهذیب الاحکام ۱۱۳:۱۰، ح ۴۴۷؛ وسائل الشیعه ۱۳۰:۲۸ باب ۲۸ من ابواب حد الزنا، ح ۱.

۳- (۳) التنقیح الرائع ۳۸۱:۴-۳۸۰؛ اللمعه الدمشقیه: ۱۷۱؛ مسالک الافهام ۵۰۳:۱۴-۵۰۲.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۴۳۸:۲، مسأله ۱۳.

۵- (۵) جواهر الکلام ۵۱۱:۴۱.

که فعل مرتکب موجب مفسده در اجتماع میباشد، به این مجازات محکوم میگردد و ممکن است ادعاً شود بر نفس عنوان فروش انسان آزاد در شریعت اسلام مجازات قطع دست و دیگر مجازاتی که در آیه شریفه قرآن(۱) برای مفسد فی الارض در نظر گرفته شده و انتخاب آن در اختیار حاکم شرع میباشد مترتب میگردد، هرچند از مصادیق مفسد به معنی مذکور در آیه نباشد»(۲).

ج: مجازات کودک ربایی در قوانین داخلی

اولین گروه از بزه دیدگان این جرم را کودکان تازه متولد شده، تشکیل میدهند و به ویژه این که قابل جابجایی با اطفال دیگر بوده و چهره آنها قابل تمییز و شناسایی با اطفال دیگر نمیباشد، با ملاحظه حیات و ممات این اطفال در هنگام تولد و برخورداری از حمایت قانونی، میتوان آنها را در سه قسم زیر طبقه بندی کرد:

قسم اول: اطفال تازه متولد مسلم الحیات

قسم دوم: اطفال تازه متولد مسلم الوفات

قسم سوم: اطفال تازه متولد مشکوک الحیات

دومین گروه از بزه دیدگان این جرم را کودکان بزه دیده ای تشکیل میدهند که از نظر طیف سنی در سنین بالاتر از گروه قبلی قرار دارند و تحت عنوان «اطفال واقع در مراحل بالاتر رشد» از آنها یاد میشود. به عبارت دیگر محدوده سنی آنها به طوری است که عرفاً به آنها اطفال تازه متولد اطلاق نمیگردد و در سن بلوغ خاتمه مییابد. حمایت تقنینی از هر دو گروه و بیان مجازات مرتکبین جرم کودک ربایی در متون قانونی قبل از انقلاب (مواد ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۰۹ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ و بعد از انقلاب ماده ۹۷ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲ و نیز مواد ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵) به صراحت بیان شده است. متن سه ماده اخیر که در حال حاضر قابل اجرا میباشد بدین شرح است:

ص: ۴۰۱

۱- (۱) سوره مائده ۵:۳۳.

۲- (۲) تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۵۵۲-۵۵۱.

در مورد گروه اول ماده ۶۳۱ قانون مجازات اسلامی مقرّر میدارد: هر کس طفل را که تازه متولّد شده است، بدزدد یا مخفی کند یا او را به جای طفل دیگری یا متعلّق به زن دیگری غیر از مادر طفل قلمداد نماید، به شش ماه تا سه سال حبس محکوم خواهد شد و چنان چه احراز شود که طفل مزبور مرده بوده مرتکب به یکصد هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهد شد. در ماده ۶۳۲ آمده است: «اگر کسی از دادن طفلی که به او سپرده شده است در موقع مطالبه اشخاصی که قانوناً حق مطالبه دارند امتناع کند به مجازات از سه ماه تا شش ماه حبس یا به جزای نقدی از یک میلیون و پانصد هزار تا سه میلیون ریال محکوم خواهد شد.»

در مورد مجازات ربودن گروه دوم سنی کودکان، ماده ۶۲۱ قانون مزبور مقرّر میدارد: «هر کس به قصد مطالبه وجه یا مال یا به قصد انتقام یا به هر منظور دیگر به عنف یا تهدید یا حيله یا به هر نحو دیگر شخصاً یا توسط دیگری شخصی را بر بیاورد به حبس از پنج تا پانزده سال محکوم خواهد شد در صورتی که سن مجنی علیه کم تر از پانزده سال تمام باشد یا ربودن توسط وسایل نقلیه انجام پذیرد یا به مجنی علیه آسیب جسمی یا حیثیتی وارد شود مرتکب به حداکثر مجازات تعیین شده محکوم خواهد شد، و در صورت ارتکاب جرائم صورت دیگر به مجازات آن جرم نیز محکوم میگردد.»

ماده ۶۳۱ صرفاً برای حمایت از طفل وضع نشده است، بلکه برای حمایت از حق والدین جهت نگهداری و حضانت از طفلی که از آنان متولّد شده است نیز میباشد، ممکن است جرم موضوع این ماده یک جرم مطلق تلقی شود، یعنی دزدیدن یا مخفی کردن یا جایجا کردن طفل در هر صورت جرم محسوب میشود، هر چند در حین ربودن یا جایجایی مرتکب دستگیر شود، بنابراین شخصی که طفل را از محل خود بر میدارد و قبل از این که طفل دیگری را به جای او بگذارد، دستگیر شود مرتکب جرم تام شده، ولی ظاهراً این عملیات را باید شروع در جایجایی دانست و تحقق جرم منوط به حصول نتیجه میباشد. توضیح دیگر این که عنصر معنوی این جرم (کودک ربایی) سوء نیت عام است که همان قصد جدا کردن فرزند از والدین یا اشخاص مراقب میباشد، بنابراین تفاوتی ندارد که

مرتکب با چه هدفی این کار را کرده باشد. هم چنین واژه دزدیدن ظهور در موردی دارد که مرتکب به قصد جداسازی دایمی طفل از والدینش، او را مریباید، از این رو اگر شخصی، طفلی را بریاید تا مدتی نزد او باشد و سپس او را برگرداند بعید است که عمل وی مشمول ماده ۶۳۱ باشد. این معنی در مورد جابجایی طفل یا متعلق به غیر مادر وانمودن کردن نیز صادق است. اما مخفی کردن طفل شامل مخفی کردن موقتی نیز میشود. (۱)

د: حمایت تقنینی از کودکان ربوده شده یا مخفی نگه داشته شده در سطح بین المللی

شیوع بچه دزدی و درک مفاسد و پیامدهای ناگوار آن منجر به ابداعات خاص در سطح بین المللی نیز شده است که مهم ترین آن پیمان نامه ۱۹۸۰ لاهه در مورد جنبه های مدنی بچه دزدی در سطح بین الملل بوده است. پیمان نامه لاهه یک سند جهانی است که در ژوئن ۱۹۹۷ میلادی ۴۳ کشور این سند را به تصویب رسانده اند یا به آن ملحق گردیده اند.

طبق مواد این پیمان نامه میتوان اطفال کم تر از ۱۶ سالی را که به طور نادرست (یعنی برخلاف میل سرپرست یا قیم آنها) بین دو کشور متعاهد پیمان نامه جابجا شده یا نگهداری میشود سریعاً به محل سکونت دائمی آنها بازگرداند تا در آن جا تصمیم نهایی درباره آینده آنها اتخاذ شود. البته دادگاه میتواند در صورتی که اطفال مخالف این امر باشند یا در معرض احتمال آسیب جدی باشند یا در محل سکونت جدید خویش بیش از یک سال مقیم بوده و در نتیجه استقرار یافته باشند با این دستور مخالفت نماید. (۲)

هم چنین کنوانسیون حقوق کودک که به عنوان یک سند بین المللی به طور خاص به منظور حمایت از حقوق اطفال تدوین گردیده بودن اطفال را، اعم از اطفال تازه متولد شده و اطفال واقع در مراحل بالاتر سنی ممنوع اعلام کرده و آنها را در قبال این نوع بزه دیدگی تحت پوشش حمایتی خویش قرار داده است. به موجب ماده ۱۱ این کنوانسیون، قاچاق اطفال به طور کلی ممنوع است و کشورهای عضو این کنوانسیون موظف به

ص: ۴۰۳

۱- (۱) ر. ک: عباس زراعت شرح قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات ۲: ۴۰۶-۴۰۵.

۲- (۲) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۳۰۹.

جلوگیری از قاچاق اطفال و نیز بازگشت دادن آنها به کشورهای خود شده اند. همچنین ماده ۳۵ این کنوانسیون در راستای حمایت از اطفال، ربودن و قاچاق اطفال را به هر شکلی (حتی با اجازه والدین آنها) و به هر منظوری (اعم از خرید و فروش یا تهاجر و مانند اینها) ممنوع اعلام کرده و خواستار اقداماتی برای جلوگیری از بچه دزدی و فروش و جابجایی اطفال به هر منظور و به هر شکلی میباشد.

۲- رها کردن کودکان

یکی از حقوق مسلم کودکان، زندگی و رشد و پرورش یافتن آنها در محیط مملو از مهر و محبت خانواده است، محیطی که زندگی در آن رشد و پرورش مادی و معنوی و اخلاقی کودکان را میسر میسازد، به رغم این که حق زیستن با والدین و در کنار آنها بودن از حقوق طبیعی و اساسی اطفال تلقی گردیده است، لیکن با این وجود، این حق، به عناوین مختلفی نقض و مورد تهدید قرار میگیرد. نمونه بارز آن تحت عنوان «رها کردن اطفال در معابر، خیابان ها و...» میتواند مطرح شود. نقض این حق اساسی به عنوان یکی دیگر از جرایم خاص علیه اطفال محسوب میگردد. از دیدگاه فقهی، حضانت و نگهداری طفل تا زمانی که نیاز به نگهداری دارد بر والدین و دیگر اولیای وی واجب است و امتناع از آن و نادیده گرفتن این حق گناه و جرم است و دادگاه صالح میتواند به حسب مورد متخلف را مجازات نماید که شرح آن در مباحث حضانت در جلد اول این تحقیق گذشت.

۳- سوء استفاده از کودکان در تکدی گری

(۱)

تکدی از گناهان بزرگ است و به عنوان یکی از مهم ترین جرایم بر ضد نظم عمومی جامعه محسوب میشود، فقها در بحث از شرایط مستحقین زکات به حکم تکدی اشاره نموده اند. شیخ طوسی در این زمینه مینویسد: «توانایی بر انجام کار به منزله داشتن مال

ص: ۴۰۴

۱- (۱) تکدی در لغت به معنای «حاجت خواهی از این و آن در کوی و برزن گدایی، صدقه خواستن، درپوزگی و سؤال به کف» میباشد علی اکبر دهخدا، لغت نامه ۸۶۹:۱۵. و نیز گفته شده تکدی: با تکلف گدایی و درپوزگی کردن است، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی: ۲۵۱.

است، بنابراین برای کسی که قادر به انجام کسب و کار برای تأمین معیشت خود و کسانی که واجب النفقه او محسوب میشوند، باشد درخواست صدقه نمودن و کمک مالی خواستن از دیگران (تکذبی) حرام است و قبول زکات هم برای او حرام میباشد. وی سپس در این باره ادعای اجماع^(۱) مینماید.

عبارات بسیاری دیگر از فقها^(۲) نیز بدین مضمون میباشد، مستند این حکم روایاتی است در حدّ استفاضه، از جمله از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: صدقات برای افراد بینای حرام است. «لا تَجُلُ الصَّدَقَةُ لِعَيْبٍ»^(۳) و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: کسی که از مردم درخواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون میسازد. «مَنْ سَأَلَ وَ عِنْدَهُ مَا يَغْنِيهِ فَمَا يَسْتَكْتِرُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ»^(۴) هم چنین در روایات وارد شده که شهادت سائل به کف (متکذبی) پذیرفته نیست.^(۵)

متأسفانه متکذبان برای رسیدن به اهداف و مقاصد شوم خود اغلب از اطفال بیدفاع و اشخاص غیر رشید استفاده میکنند، از این رو میتوان گفت که اطفال مهم ترین گروه از بزه دیدگان این جرم محسوب میشوند.

حتی در جوامع کنونی استفاده از اطفال برای تکذبی به عنوان یک سنت (در قالب اجاره کردن و اجاره دادن) در آمده است که زشتی این پدیده را بیش از پیش نمایان میسازد. در این میان اجاره دهندگان اغلب والدین معتادی هستند که توانایی و صلاحیت کار کردن حتی تکذبی گری را نیز از دست داده اند و اجاره کنندگان نیز متکذبان با سابقه و حرفه ای هستند که از درآمد بالایی برخوردارند و مورد اجاره نیز اغلب اطفال بیگناه و بیدفاعی هستند که با محبت و صمیمیت بیگانه اند و وجودشان سرشار از ترس و اطاعت محض است، خیلی زود

ص: ۴۰۵

۱- (۱) الخلاف ۲۳۱:۴.

۲- (۲) مسائل الناصریات: ۲۸۷؛ المؤلف من المختلف ۲: ۱۰۰؛ المعبر فی شرح المختصر ۲: ۵۶۷؛ الحدائق الناضره ۱۲: ۱۵۷؛ مصابیح الظلام ۱۰: ۵۰۰؛ غنایم الایام ۴: ۱۲۴؛ جواهر الکلام ۱۵: ۳۱۳.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۹: ۲۳۴-۲۳۳ باب ۸ من ابواب المستحقین للزکاه، ح ۸-۹-۱۱.

۴- (۴) سنن ابی داوود ۲: ۱۹۲، ح ۱۶۲۹؛ صحیح ابن حبان ۲: ۳۰۴، ح ۵۴۵.

۵- (۵) ر. ک: وسائل الشیعه ۲۷: ۳۸ کتاب الشهادت، الباب ۲۵.

تربیت شده و منظور اجاره کننده را میفهمند و بسان بازیگری ماهر نقش اطفال بیماری، فلج و علیل را بازی میکنند و عواطف و احساسات رهگذران را بر میانگیزند و در صورت ناتوانی در ایفای وظیفه محوله با نیشگون های دردناک و یا سوزن های سوزدار اجاره کننده مواجه میشوند. در کنار این نوع عقد اجاره، اشخاصی نیز پیدا شده اند که در گریم کردن اطفال و آنان را به شکل بیمار و علیل درآوردن، تخصص دارند، آنان که با رنگ ها و وسایل پانسمان قسمتی هایی از دست و پای اطفال را گچ گرفته و یا بدن و اندام آنان را همانند مجروحان و سوختگان در میآورند و از این راه امرار و معاش مینمایند. (۱)

۴- عوامل بزه دیده واقع شدن اطفال در زمینه تکدی

علاوه بر عوامل مهمی چون صغر سن و ناتوانی دفاع در مقابل بزرگسالان و ترحم انگیزی بیش تر توسط اطفال، دو دسته از عوامل در بزه دیدگی اطفال در این جرم دخالت دارند که بدان ها اشاره میگردد.

الف: علل و عوامل مربوط به اطفال

- ۱- معلولیت جسمی و ناقص العضو بودن به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی این پدیده نابهنجار تلقی میشود، زیرا در برانگیختن احساسات مردم و جذب کمک های مالی از آنها نقش اساسی دارد.
- ۲- اشتغال اطفال در مشاغل کاذبی چون واکس زنی، سیگار فروشی، آدامس فروشی، موجب گزینش سریع و سهل آنان برای تکدی گری میباشد.
- ۳- عدم موفقیت اطفال در امتحانات درسی و ترس از تنبیه والدین باعث میشود که آنها از محیطهای تحصیلی و آموزشی گریزان شده و به جمع گروه های اطفال خیابانی ملحق شوند که از نظر جرم شناختی مهم ترین گروه برای تکدی گری محسوب میشوند.
- ۴- خیابانی بودن اطفال بهترین عامل برای تکدی گری محسوب میشوند و عوامل مختلفی چون فقر، اعتیاد، جنگ، مهاجرت و... در به وجود آمدن آن نقش دارند.

ص: ۴۰۶

این عوامل به طور اجمال عبارتند از:

بد رفتاری پدر و مادر یا پدرخوانده و یا مادرخوانده با اطفال، وجود اختلاف در خانواده و عدم احساس و آرامش و امنیت در محیط خانوادگی، سخت گیریهای بیجای والدین، اعتیاد، طلاق و یا مرگ والدین، افزایش هزینه سرسام آور زندگی خانواده ها در شهرهای بزرگ و عدم تأمین زندگی مثل غذا، مسکن، پوشاک و غیره و نیز مهاجرت های دسته جمعی خانواده ها از روستاها به شهرها و عدم انطباق وضع زندگی و عادت و اخلاق روستائیان با تمدن شهری و سرگردانی و روحی اطفال در محیطهای بزرگ و نامأنوس. (۱)

۵- بزه دیدگی کودکان در جرایم مواد مخدر

کودکان در خصوص جرایم مواد مخدر نیز همانند سایر انحرافات و جرایم اجتماعی دیگر از دو دیدگاه بزهکاری و بزه دیدگی قابل مطالعه و بررسی میباشند. بزهکاری کودکان در مواد مخدر همانند بزهکاری بزرگسالان میباشد و تفاوت چندانی بین آنها از ناحیه ارتکاب بزه نیست هرچند از ناحیه مجازات متفاوت میباشند. البته بزهکاری کودکان از موضوع تحقیق در این گفتار خارج است، از این رو عمده بحث بر جنبه دیگر یعنی بزه دیدگی کودکان در جرایم مواد مخدر متمرکز میگردد که در ادامه به دو شکل رایج آن اشاره میشود.

الف: معتاد کردن کودکان

اعتیاد به مواد مخدر از عواملی است که فرد را به نابودی میکشانند و در پی آن خانواده و اجتماع را نیز به تباهی سوق میدهد، اهمیت موضوع وقتی است که این کار از ناحیه کودکان جامعه صورت گیرد و توجه خاص و بسیج عمومی

ص: ۴۰۷

زمانی به صورت جدی لازم می‌آید که اکثریت افراد یک جامعه یعنی کودکان در معرض خطر باشند. (۱)

معتاد کردن کودکان ممکن است به دو صورت انجام پذیرد:

۱- معتاد کردن آنان به صورت مستقیم: به این معنا که شخص بزرگسالی مستقیماً و بلاواسطه، با انگیزه و به قصد معتاد کردن کودک باعث اعتیاد وی به مواد مخدر یا مواد روان گردان گردد، این شیوه اغلب توسط قاچاقچیان، معتادان بزرگسال و معتادان همسال صورت می‌پذیرد.

معتاد کردن اطفال توسط قاچاقچیان بدین صورت است که چون فروش مواد مخدر دارای سود فراوان می‌باشد، از این رو آنها سعی می‌کنند تا اطفال را به این مواد معتاد سازند تا بدین وسیله هم خود از لحاظ جنسی از آنها بهره‌کشی نمایند و هم به وسیله آنها جنس خود را به فروش برسانند. از طرف دیگر قاچاقچیان مواد مخدر اطفال معصوم و بیگناه را معتاد نموده و با شرکت و همدستی آنان به فعالیت‌های نامشروع خود ادامه می‌دهند و مطمئن هستند که اطفال در صورت ارتکاب جرم از پرداخت جزای نقدی معاف و محکومیت‌های طولانی در مورد آنان اجرا نخواهد شد. (۲)

البته گروه دیگری از معتادان بزرگسال اشخاص بیگانه یا والدین یا سرپرستان قانونی اطفال می‌باشند که به قصد ارضاع طمع‌های مالی یا جنسی به صورت عالمانه یا جاهلانه، اطفال و افراد تحت سرپرستی خویش را معتاد مینمایند. معتادان همسال هم گروه

ص: ۴۰۸

۱- (۱) دفتر مشاوره و برنامه ریزی امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش ایران در سال ۱۳۷۷ توانسته با کمک عوامل اجرایی خود در سطح کشور «۸۷۴۸۰» نفر دانش آموزش را در مقاطع گوناگون تحصیلی شناسایی نماید که در معرض اعتیاد یا قاچاق مواد مخدر و... قرار دارند، بر اساس آمار مذکور ۴۷٪ این دانش آموزان در مقاطع راهنمایی و ۲۱٪ در مقاطع متوسطه مشغول تحصیل بوده‌اند مقاله «بچه‌های اعتیاد کندکاوی پیرامون آمار دانش آموزان وابسته به والدین معتاد و موقعیت آنان، ماهنامه اصلاح و تربیت، ش ۴۹، س ۱۳۷۷، ص ۲۶ به نقل از بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۱۵؛ این آمار که در سال‌های اخیر قطعاً افزایش یافته زنگ خطر بسیار جدی برای والدین و مسئولین مختلف مملکتی و آحاد مردم می‌باشد!!

۲- (۲) هوشنگ شامبیاتی بزهکاری اطفال و نوجوانان: ۱۵۰.

دیگری از معتادکنندگان به شیوه مستقیم هستند که به انگیزه دمسازی، کنجکاوی، تفتن و... اطفال هم سن و سال خویش را به وادی اعتیاد میکشانند.^(۱)

۲- معتاد کردن به شیوه غیر مستقیم: یعنی علل و عوامل اعتیادزایی که به صورت غیر مستقیم و با واسطه به کشیده شدن اطفال به اعتیاد منجر میگردد، زیرا اطفال به عنوان افراد آسیب پذیر میتوانند با نامناسب بودن بسترهای پرورشی خیلی زود و به راحتی به اعتیاد روی آورند. از جمله علل و عوامل اعتیادزا برای اطفال میتوان به علل جسمی (توراث، نژاد، جنسیت، سن و وضع جسمی از نظر مصرف داروهای مسکن)، علل روانی (اختلالات روانی، هیجانات ناگهانی، احساس تنهایی، کمبود محبت و افسردگی)، علل اجتماعی (وضع محیط خانواده، ناسازگاری، از هم گسیختگی خانواده، عدم سرپرست و مراقبت، بیاعتنایی، عدم امکانات تفریحی، اعتیاد والدین و...) اشاره نمود.

به هر صورت یکی از مهم ترین علل اعتیادزا برای اطفال که جزء علل اجتماعی به شمار میآید، اعتیاد والدین است.^(۲)

ب: به کارگیری اطفال در خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر

امروزه بهره کشی و سوء استفاده از اطفال در خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر به صورت فزاینده ای گسترش یافته تا جایی که به گفته بعضی از محققین، اشتغال به قاچاق توسط اطفال زیر نظر افراد مسن و با سابقه به یکی از حرفه های شایع انحرافی و غیر قانونی درآمده است. این اطفال به علت سبکی وزن و چابک بودن در پیمودن سریع کوچه ها و خیابان ها جهت انتقال پیام ها و حمل مواد چون کوکائین و حشیش تحت عناوینی چون (هوایما) به خدمت گرفته میشوند.^(۳)

ص: ۴۰۹

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۲۰.

۲- (۲) ر. ک: بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۲۱؛ هوشنگ شامبیاتی، بزهکاری اطفال و نوجوانان: ۲۰۷.

۳- (۳) سید محمد سید میرزایی، کودکان آسیب پذیر شهری، فصلنامه جمعیت شماره ۲۸-۲۷، س ۱۳۷۸، ص ۱۷، به نقل از بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۲۴.

این پدیده شوم به ویژه در کشورهای در حال توسعه متأثر از شرایط نامناسب اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی آن جوامع و به لحاظ وضعیت آسیب پذیری اطفال به صورت جرایم سازمان یافته بین المللی درآمده است. عمده ترین کودکان آسیب پذیر جهت به کارگیری در خرید و فروش و قاچاق مواد مخدّر به ویژه در قالب سازمان یافته اطفال مهاجر روستایی، اطفال پناهنده و اطفال کارگر خردسال (۱) میباشند.

۶- گمراه نمودن (اضلال) کودکان

ضلالت و اضلال که ترجمه آن در فارسی گمراهی و گمراه نمودن است، در لغت به معنی هلاک شدن، گم کردن، مخفی شدن، رفتن به راهی که انسان را به مطلوب نمیرساند و انحراف از دین حق یا طریقی که به نفع دنیا و آخرت انسان است، به کار می‌رود. (۲)

واژه های هدایت و هم خانواده های آن کلماتی هستند که به گونه ای با این واژه تقابل و ضدیت دارند، هدایت به معنی دلالت و راهنمایی نمودن است که همراه با لطف و محبت باشد، هدیه نیز از همین واژه می‌باشد. (۳) مقصود از اضلال در این بحث نیز گمراه نمودن کودکان از راه حق و حقیقت و دینداری و اعتقادات صحیح مذهبی است.

توضیح این که کودک در جهت تربیت صحیح، بیش تر و زودتر از بزرگسالان مسائل تربیتی و علمی را می‌گیرد و بدان آگاهی پیدا میکند، هم چنان که گفته شده آموختن مسائل علمی در کودکی همانند نقش بر سنگ است. (۴)

غالباً مسائلی که انسان در کودکی می‌آموزد، در تمام دوران عمر آنها را از یاد نمیبرد، به همین جهت ترویج و تبلیغ مظاهر کفر و شرک در بین کودکان و طرح سؤالاتی که کودک قدرت فهم و هضم آن را ندارد و موجب تضعیف اعتقادات وی میشود و جو سازی بر علیه دین و دینداری زودتر و بیش تر

ص: ۴۱۰

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۲۶-۱۲۵.

۲- (۲) ر. ک: الصحاح ۲: ۱۳۰۵؛ القاموس المحيط ۳: ۵۵۸؛ تاج العروس ۱۵: ۴۲۰؛ لسان العرب ۴: ۱۳۴.

۳- (۳) مفردات الفاظ القرآن: ۸۳۵.

۴- (۴) «العلم فی الصغر کالتنقیح فی الحجر» الطرائف ۲: ۵۱۵؛ منیه المرید: ۲۲۵.

کودکان را منحرف میسازد، به گونه ای که شاید آثار مخرب و منفی آن تا آخر عمر باقی بماند و کودک را برای همیشه از دین و باورهای دینی دور و موجبات شقاوت و بدبختی او را فراهم سازد.

این ظلم بر کودک توسط هر کس انجام شود - پدر و مادر، معلم و استاد، افراد جامعه، دوست و همنشین و... - دردناک ترین و پر خطرترین جنایات می باشد و با عناوینی مانند اضلال کودک، ترویج و تبلیغ منکرات در بین آنها، ایجاد روح بدبینی و نفرت از دین و دینداری، سوق دادن آنها به عقاید کفرآمیز و ترویج از کفر و ضدیت علیه اسلام میتواند مورد بحث و کاوش قرار گیرد که تحقیق در مورد آنها مجال بیشتری را میطلبد.

در این بحث کلام را با این حدیث شریف از امام کاظم علیه السلام به پایان میبریم که فرموده است: هر کس بنیانگذار روش و سنت نیک باشد، پاداش آن را دارد و نیز پاداش کسانی که به آن سنت عمل مینمایند، بدون این که از پاداش آنان کم شود، هم چنین کسی که بنیانگذار روش و سنت زشت و زیان باری باشد، عواقب آن روش باطل را خواهد داشت و نیز کیفر کسانی که به آن سنت و روش باطل عمل مینمایند، بدون اینکه از کیفر آنان چیزی کم شود. «وَمَنْ اسْتَنَّ بِسُنَّتِي فَعَلِيهِ وَرُحْمَا وَوَزُرُ مِنْ عَمَلِ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ» (۱). بر طبق این حدیث شریف اگر تبلیغ و ترویج معلم در کلاس درس از مظاهر کفر و شرک و ایراد بر احکام اسلام و ایجاد وسوسه نسبت به آنها، اعتقادات کودک نسبت به مسائل دینی تضعیف شود به طوری که موجب گردد نماز و دیگر احکام مستحبی که کودک میتواند آن را انجام دهد، ترک نماید و این عمل به صورت یک سنت باطل در بین کودکان رایج گردد و بعد از بلوغ آنان نیز ادامه یابد، معلم مشمول کیفر ترک نماز قرار میگیرد، بدون این که از کیفر کسی که نماز را بجا نیاورده است کم شود و این کیفر بسیار شدید و ترسناک است.

ص: ۴۱۱

تعدیات و جنایات ذکر شده، یعنی رها کردن کودکان در معابر، سوء استفاده از آنان در تکدی گری، سوء استفاده از آنان در جرایم مواد مخدر، ایجاد روح بدبینی نسبت به مسائل دینی در بین آنها، صرف نظر از تفاوت هایی که در شیوه ارتکاب آنان ممکن است صورت پذیرد^(۱)، به طور کلی از دیدگاه احکام کیفری اسلام جزء جرایم تعزیری قرار میگیرد و حاکم شرع با توجه به اختیاراتی که در این زمینه به وی تفویض شده و با رعایت مصلحت، مجرم را به مجازاتی که متناسب با جرم ارتكابی وی باشد محکوم مینماید.

باید دانست که ارتکاب گناه در صورتی که برای آن از طرف شرع مقدس حدّ تعیین نشده باشد، موجب تعزیر است، مرحوم کیدری از فقهای قرن ششم هجری در این باره مینویسد: «در هر مورد گناهی صورت پذیرد یا به واجبی اخلال شود در صورتی که شارع مقدس عقوبت معین (حدّ) تعیین نکرده باشد، تعزیر واجب است، هم چنین اگر حدّ معین شده ولی شرایط اجرای آن کامل نیست»^(۲). علامه حلی قدس سره نیز میگوید: «در هر جرم و گناهی که شارع مقدس برای مجازات آن حدّ تعیین ننموده تعزیر واجب است»^(۳).

البته بعضی دیگر وجوب اجرای تعزیر را منوط به شرایطی^(۴) دانسته اند. امام خمینی قدس سره میگوید: هر کس واجبی را ترک نماید یا حرامی را مرتکب شود، به شرط این که از گناهان کبیره باشد، امام معصوم علیه السلام و یا نایب وی میتواند او را تعزیر نماید»^(۵).

ص: ۴۱۲

۱- (۱) به عنوان مثال اگر کسی که طفلی را در محل خالی از سکنه رها میسازد با سوء نیت و به قصد از بین بردن او این جنایت را مرتکب میشود، علاوه بر تعزیر به قصاص نیز محکوم میشود و اگر قتل یا صدمه اتفاقاً صورت پذیرد و قصد آن را نداشته باشد، علاوه بر تعزیر به پرداخت دیه نیز محکوم میگردد یا در مورد سوء استفاده از کودکان در جرایم مواد مخدر چنانچه مرتکب علاوه بر جرم مزبور به سوء استفاده های جنسی (زنا یا لواط) مبادرت ورزد، حسب مورد محکوم به حدّ نیز میگردد.

۲- (۲) اصباح الشیعه: ۵۲۵.

۳- (۳) التعزیر فی کل جنایه لاحد فیها، تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۴۱۰.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۱: ۴۴۸؛ ریاض المسائل ۱۶: ۶۳-۶۲؛ جامع المدارک ۷: ۱۲۱.

۵- (۵) تحریر الوسیله ۲: ۴۵۳؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۴۱۸.

به هر صورت هر چند در بین فقها در جزئیات و شرایط اجرای تعزیر بحث و گفتگو است، ولی اصل مسأله (جواز اجرای تعزیر در گناهان کبیره یا اعم از صغیره و کبیره (۱)) به اجمال مورد توافق و اتفاق است و با استناد به ادله مختلف (۲) عقلی و نقلی قابل اثبات میباشد. از جمله در روایات معتبر میخوانیم: خداوند متعال برای هر چیزی «ضابطه و قانون» قرار داده است و برای کسی که از آن تجاوز نماید، مجازات قرار داده است. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَيْدًا وَ جَعَلَ عَلَىٰ مَنْ تَعَدَّىٰ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَدًّا...» (۳). قرائتی که در این روایت و روایات قبل و بعد از آن وجود دارد، دلیل است (۴) بر این که مقصود از حد در جمله اول روایت، حکم و قانون شرعی است و منظور از تعدی از حد در جمله دوم مخالفت با قوانین الهی است، از این رو کلیه گناهان اعم از کبیره و صغیره را شامل میگردد.

علاوه بر این بعضی از فقها معتقدند تعزیر در ایجاد مفسده نیز جایز و در مواردی لازم است، هر چند فعل ارتكابی حرمت شرعی نداشته باشد. به عنوان مثال اگر جوانی با بدن نیمه عریان در انتظار زنان نامحرم حاضر شود، بعضی از فقها معتقدند بر زن حرام است به بدن چنین مردی نگاه کند، ولی بر مرد واجب نیست خود را بپوشاند. (۵)

برخی دیگر گفته اند: «چون عمل این شخص کمک به گناه است، واجب است خود را بپوشاند» (۶). حال به نظر کسانی که معتقدند این کار حرام نیست، اما موجب مفسده است، به ویژه اگر این روش رایج و عمومی گردد در چنین حالتی اگر مرتکبین این گونه اعمال بر انجام آن اصرار داشته باشند، به نظر برخی از فقها حاکم شرع میتواند آنها را تعزیر نماید».

ص: ۴۱۳

۱- (۱) ر. ک: تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۹۰ و بعد از آن.

۲- (۲) همان.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۵:۲۸ باب ۲ من ابواب مقدمات الحدود، ح ۲.

۴- (۴) ر. ک: تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق: ۲۱۳ و ۲۹۰.

۵- (۵) العروه الوثقی، کتاب النکاح ۸۰۷:۲، مسأله ۵۱؛ مستمسک العروه الوثقی ۵۹:۱۴؛ موسوعه الامام الخوئی (شرح العروه الوثقی) ۱۰۴:۳۲، کتاب النکاح.

۶- (۶) همان.

شهید اول در این باره نگاشته است: «تعزیر تابع مفسده ای است که پیدا میشود، اگر چه فعل ارتكابی معصیت نباشد، مانند تعزیر کودکان و دیوانگان جهت اصلاح آنها، البته برخی از اصحاب در این زمینه واژه تأدیب را به کار برده اند» (۱). این جمله صراحت دارد در این که تعزیر در ارتكاب مفسده حتی اگر فعل ارتكابی معصیت نباشد، جایز است، زیرا انجام اموری که برای افراد بالغ و عاقل معصیت است برای اطفال و دیوانگان معصیت نیست. هم چنین صاحب ریاض در توجیه جواز تعزیر اطفال ممیز و مجانبین میگوید: «جواز تعزیر نسبت به کودک و مجنون به خاطر جلوگیری از فساد و قطع ریشه های آن است و اصل در تشریح حدود و تعزیرات همین ملاک (قطع فساد) (۲) است».

این مدعا را میتوان با تقریر دیگری نیز بیان نمود با این توضیح که گفته شود: حفظ نظام و جامعه اسلامی از آلودگی و فساد، از واجبات بزرگ و از اهمیت خاصی برخوردار است (۳)، حال اگر انجام اموری موجب فساد در جامعه باشد و برای جلوگیری از آن راهی جز تعزیر مرتکب وجود نداشته باشد به حکم عقل حاکم میتواند مرتکب چنین افعالی را تعزیر نماید، زیرا فرض بر این است که این گونه تعزیرات مقدمه انحصاری اقامه واجبی است (حفظ نظام از فساد) که تردیدی در اهمیت آن نیست. این دلیل عقلی را میتوان با بعضی از ادله نقلی نیز استحکام بخشید از جمله در روایتی امام رضا علیه السلام دلایل نصب امام را توضیح داده و میفرماید: خداوند امام را قیّم مردم قرار داد تا آنها را از انجام فساد باز دارد و احکام الهی را به اجرا در آورد. «فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمٌ يَمْنَعُهُمْ مِنَ الْفَسَادِ» (۴) کوتاه سخن این که ادله جواز تعزیر مرتکب فعل حرام یا ایجاد مفسده که به بعضی از آنها اشاره شد، به طور قطع شامل مرتکبین جنایات علیه کودک به

ص: ۴۱۴

۱- (۱) القواعد و الفوائد ۲: ۱۴۳.

۲- (۲) ریاض المسائل ۱۶: ۴۳.

۳- (۳) ر. ک: جامع المدارک ۷: ۹۸-۹۷؛ الدرّ النضید (تقریرات درس فقه آیت الله گلپایگانی) ۲: ۱۵۵؛ مبانی تکمله المنهاج ۱: ۴۰۸؛ انوار الفقاهه کتاب الحدود و التعزیرات ۸: ۱.

۴- (۴) علل الشرایع ۱: ۲۵۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۰۱.

شیوه های مختلف آن که در این گفتار مورد تحقیق قرار گرفت، میباشد و به استناد این ادله حاکم شرع باید آنان را تعزیر نماید، به همین جهت جرایم مزبور در قانون مجازات اسلامی جرم شناخته شده و برای آن تعیین کیفر گردیده است که در ادامه به آن اشاره میشود.

۸- مجازات جنایات علیه کودک در قوانین داخلی

الف: مجازات رها کردن طفل

در ماده ۶۳۳ قانون مجازات اسلامی مقرر شده است: «هرگاه کسی شخصاً یا به دستور دیگری طفل یا شخصی را که قادر به محافظت خود نمیباشد در محلی که خالی از سکنه است رها نماید به حبس از شش ماه تا دو سال و جزای نقدی از سه میلیون تا دوازده میلیون ریال محکوم خواهد شد و اگر در آبادی و جایی که دارای سکنه باشد رها کند تا نصف مجازات مذکور محکوم خواهد شد و چنان چه این اقدام سبب وارد آمدن صدمه یا آسیب و یا فوت شود، رهاکننده، علاوه بر مجازات فوق حسب مورد به قصاص یا دیه یا ارش نیز محکوم خواهد شد». مجازات حبس «از شش ماه تا دو سال» یا جزای نقدی «از سه میلیون تا دوازده میلیون» مربوط به قسمت اول ماده مزبور در مورد رها کردن اطفال (مشروع یا نامشروع) توسط والدین یا اشخاص بیگانه در اماکن خالی از سکنه میباشد. باین وصف که این رهایی هیچ صدمه و آسیبی به اطفال رها شده وارد نیارد، و مجازات دوّم حبس «از سه ماه تا یک سال» یا جزای نقدی «از یک و نیم میلیون تا شش میلیون ریال» به صورت تخییری مربوط به قسمت وسط ماده مزبور میباشد یعنی رها کردن اطفال (مشروع یا نامشروع) توسط والدین یا اشخاص بیگانه در اماکن آباد و دارای سکنه با این قید که این رهایی هیچ صدمه و آسیبی به اطفال رها شده وارد نسازد. اما مجازات سوّم «حبس از شش ماه تا دو سال» یا جزای نقدی «از سه میلیون تا دوازده میلیون ریال» به انضمام قصاص یا دیه یا ارش در مورد رها کردن اطفال (مشروع یا نامشروع) توسط والدین یا اشخاص بیگانه

ص: ۴۱۵

در اماکن خالی از سکنه تعیین گردیده است با این توضیح که اگر رها کردن سبب وارد آمدن صدمه یا آسیب به اطفال رها شده بشود و رهاکننده در اقدام خود تعمد داشته باشد مجازات حبس یا جزای نقدی مذکور در این قسمت به انضمام کیفر قصاص عضو (در صورتی که شرایط قصاص اطراف موجود باشد) در نظر گرفته خواهد شد و در صورتی که رها کردن سبب وارد آمدن صدمه یا آسیب به اطفال رها شده بشود، ولی رهاکننده در اقدام خود تعمد نداشته باشد و در عین حال صدمه و آسیب وارده به گونه ای باشد که دیه به آن تعلق بگیرد مجازات حبس یا جزای نقدی مقرر در قسمت اخیر همراه با دیه تعیین خواهد شد و در فرض اخیر اگر صدمه و آسیب وارده به نوعی باشد که دیه به آن تعلق نگیرد، مجازات حبس یا جزای نقدی موصوف همراه با ارش منظور خواهد شد.

ب: مجازات سوء استفاده از کودکان در تکذبی گری

ماده ۷۱۳ قانون مجازات اسلامی که هم اکنون مستند قانونی این بزه محسوب میشود، مقرر میدارد: «هر کس طفل صغیر یا غیر رشیدی را وسیله تکذبی قرار دهد یا افرادی را به این امر بگمارد به سه ماه تا دو سال حبس و استرداد کلیه اموالی که از طریق مذکور به دست آورده است، محکوم خواهد شد».

هم چنین بر اساس بند ۴ از قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مصوب (۱) ۱۳۷۶ سوء استفاده از اطفال در تکذبی گری توسط والدین یکی از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط

ص: ۴۱۶

۱- (۱) ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی: هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد محکمه میتواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضایی هر تصمیمی که برای حضانت طفل مقتضی بداند اتخاذ کند. موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است: ۱. اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار. ۲. اشتها به فساد اخلاق و فحشا. ۳. ابتلاء به بیماری های روانی با تشخیص پزشک قانونی. ۴. سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضد اخلاقی مانند فساد و فحشا، تکذبی گری و قاچاق. ۵. تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف.

اخلاقی والدین تلقی گردیده است که در صورت تحقق آن، مطابق صدر ماده موصوف، دادگاه اجازه یافته تا بر مبنای تقاضای اقربای طفل یا قیم وی یا رئیس حوزه قضایی تصمیم مقتضی در خصوص طفل اتخاذ نماید که یکی از تصمیمات متخذه توسط دادگاه میتواند «سلب حضانت از والدین مرتکب» باشد.

ج: مجازات معتاد کردن کودکان

در این خصوص ماده ۱۸ قانون مبارزه با مواد مخدر مصوب سال ۱۳۷۶ مجمع تشخیص مصلحت مقرر کرده است: «هرگاه محرز شود که شخص با انگیزه و به قصد معتاد کردن دیگری باعث اعتیاد وی به مواد مخدر مذکور در ماده ۸ شده است برای بار اول به پنج تا ده سال و برای بار دوم به ده تا بیست سال حبس و در صورت تکرار به اعدام محکوم خواهد شد». واژه «دیگری» مذکور در صدر این ماده، عام بوده و از این جهت شامل اطفال نیز میگردد و حتی میتوان گفت اطفال بارزترین مصداق بزه دیده ماده مزبور محسوب میشوند. با در نظر گرفتن تفسیر فوق میتوان گفت که اگر شخصی با انگیزه و به قصد معتاد کردن طفل باعث اعتیاد وی به هرئین، مورفین، کراک و... شود برای بار اول به پنج تا ده سال حبس و برای بار دوم به ده تا بیست سال و در صورت تکرار به اعدام محکوم میشود، خواه مرتکب بیگانه باشد و یا والدین طفل. هم چنین مطابق بند ۱ از قانون اصلاح ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۶ که پیش تر ذکر شد اعتیاد زیان آور والدین به مواد مخدر یکی از مصادیق عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی والدین تلقی گردیده که در صورت تحقق آن مطابق صدر همین ماده، دادگاه میتواند به اعمال سلب حضانت در قالب اقدام تأمینی سالب حق نسبت به والدین اقدام نماید.^(۱)

۹- حمایت بین المللی از کودکان در برابر جرایم مواد مخدر

با توجه به تأثیر مخرب اعتیاد و پیامدهای فاسد و آثار بسیار منفی آن بر کودکان و نوجوانان، نویسندگان کنوانسیون حقوق کودک نیز از این مهم غفلت ننموده و ماده ۳۳ آن

ص: ۴۱۷

۱- (۱) ر. ک: بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۱۳۰ الی ۱۳۲.

را به شرح این مهم اختصاص داده اند: «کشورهای طرف کنوانسیون تمام اقدامات لازم از جمله اقدامات قانونی، اجرایی، اجتماعی، آموزشی را جهت حمایت از کودکان در برابر استفاده غیر قانونی از مواد مخدر یا مواد محرک همان گونه که در معاهدات بین المللی مربوطه تعریف شده و جلوگیری از استفاده کودکان در تولید غیر قانونی و قاچاق این گونه مواد به عمل خواهند آورد.»

حمایت بین المللی که در ماده ۳۳ کنوانسیون مزبور تجلی یافته است، جامع و کامل به نظر میرسد و شامل اقدامات پیشگیرانه فردی و اجتماعی و نیز جلوگیری و حفاظت از کودکان در عدم ابتلای آنان به اعتیاد در اشکال مختلف آن میباشد، ولی اشاره ای به نحوه برخورد با مرتکبین این جنایت و ضمانت های اجرایی ندارد.

در دین اسلام، حقوق کودک بزه کار در بالاترین سطح رعایت شده است، به گونه ای که عمل به دستورات آن در این زمینه، اصلاح کودک و سالم سازی جامعه، را در پی خواهد داشت. مباحث فصل حاضر این ادعا را به روشنی ثابت میکند.

۱- مفهوم بزهکاری اطفال

بزهکار واژه حقوقی است و در فرهنگ اصطلاحات جزایی آن را به معنی مجرم و کسی که مرتکب جرم میشود، معنی کرده اند.^(۱) در فرهنگ مذهبی و فقهی نیز همین معنی از آن اراده میشود و به گفته بعضی از صاحب نظران در مسائل حقوقی، این اصطلاح غالباً معادل جرم و به ویژه در ارتباط با جرایم ارتكابی از سوی اطفال و نوجوانان به کار میرود. اینان معتقدند که بزهکاری مفهومی است جزایی و به عملی اطلاق میگردد که قانون آن را مجرمانه میدانند، پس بزهکاری اطفال پدیده ای اجتماعی و شامل مجموعه جرایم به وسیله کودکان و نوجوانان میباشد.^(۲)

ص: ۴۲۱

۱- (۱) فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی: ۹۷.

۲- (۲) نابهنجاری و بزهکاری کودکان و نوجوانان: ۲۱.

البته این واژه در معنای غیر حقوقی شامل رفتارهایی از قبیل مدرسه‌گریزی، فرار از کنترل والدین، و غیره استفاده می‌گردد، در حالی که در یک فرد بالغ چنین فعالی مجرمانه تلقی نمیشود. (۱)

۲- گسترش بزهکاری در بین کودکان

امروزه پدیده بزهکاری اطفال و نوجوانان یکی از مشکلات بزرگ جوامع کنونی جهان است. اگر این معضل در سال‌های گذشته ویژه کشورهای پیشرفته صنعتی بوده، هم اکنون، این پدیده با توسعه صنعت و انتقال عوارض آن و گسترش شهرنشینی در دنیا، جهانی شده است. (۲)

آمارهای انتشار یافته نشان می‌دهد که به رغم بهبود وضع زندگی و معیشتی، و ازدیاد سریع مؤسسات و خدمات اجتماعی در اکثر کشورهای جهان، جرایم ارتكابی اطفال و نوجوانان با سرعت و آهنگ بیشتری افزایش می‌یابد. (۳)

به گفته یکی از پژوهشگران: «مشکل بزهکاری اطفال پیچیده و جهانی شده است. داده‌های آماری نشان می‌دهند که تقریباً در تمام دنیا به استثنای ایالات متحده نرخ بزهکاری اطفال در دهه ۱۹۹۰ افزایش یافته است در اروپای غربی که یکی از مناطق معدودی است که داده‌های آماری آن موجود است، دستگیری کودکان بزه‌کار و بزه‌کاران کم سن و سال از نیمه دهه ۱۹۸۰ تا اواخر دهه ۱۹۹۰ حدود ۵۰ درصد افزایش یافته است. هم چنین از سال‌های ۱۹۹۵ میزان بزهکاری کودکان در بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و کشورهای مشترک المنافع بیش از ۳۰ درصد افزایش یافته است. (۴)

جامعه ما نیز مانند بسیاری از جوامع در حال توسعه، به ویژه با پیشرفت صنعت و هجوم فرهنگ غرب شاهد ازدیاد کمی و کیفی پدیده بزهکاری اطفال گردیده است. (۵)

ص: ۴۲۲

۱- (۱) همان: ۱۷.

۲- (۲) همان: ۱۶.

۳- (۳) هوشنگ شامیانی، بزهکاری اطفال و نوجوانان: ۱۱.

۴- (۴) شهلا معظمی، بزهکاری کودکان و نوجوانان: ۳۴.

۵- (۵) نابهنجاری و بزهکاری کودکان و نوجوانان: ۳۲.

پژوهش گران افزایش بزهکاری و خشونت در بین نوجوانان را ناشی از علل گوناگون دانسته اند، از جمله:

الف: عدّه ای آن را از ویژگیهای جوامع متمدن دانسته و معتقدند که بشر به همان سرعتی که به سوی ترقی و تکامل صنعتی و مادی پیش میرود، از معنویت دور شده و در نتیجه به تبهکاری و قانون شکنی روی میآورد.

ب: عدّه ای نیز ازدیاد جرایم را محصول سستی اعتقادات دینی و مذهبی دانسته و معتقدند که علم، ایمان و عمل صالح موجبات رشد انسان را فراهم میسازد و آفاتی نظیر خود پرستی، حبّ دنیا، یا دنیا زدگی، غفلت، تکبر و خودبرتری بینی سبب میگردد که انسان از رشد و کمال باز ماند و در نتیجه به طرف بزهکاری سوق داده شود. (۱)

ج: برخی دیگر فقر، افزایش موادّ مخدّر و خشونت حاکم بر خانواده و جامعه را، از جمله علل افزایش بزهکاری میدانند. فقر زائیده نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی است و موجب می گردد بیشترین میزان خشونت از آن جوامعی باشد که بالاترین نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی را دارا هستند. (۲)

د: وضعیت نابسامان اقتصادی نیز در گسترش بزهکاری نوجوانان نقش دارد، میزان بزهکاری ممکن است تحت تأثیر وضعیت اقتصادی کشور قرار گیرد. فقدان فرصت های اقتصادی مشروع و قانونی ممکن است فرد را به سوی خشونت سوق دهد. (۳)

ه - مشکلات خانوادگی، شامل از هم پاشیدگی خانواده، انحراف و بزهکاری والدین یا یکی از اعضای خانواده، سوء رفتار و بیتوجهی والدین نسبت به فرزندان، یکی دیگر از عوامل بزهکاری کودکان و نوجوانان دانسته شده است.

ص: ۴۲۳

۱- (۱) هوشنگ شامیبانی، بزهکاری اطفال و نوجوانان: ۱۴-۱۳، به نقل از عبدالله نصری، مبانی انسان شناسی در قرآن... انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی: ۲۴۳.

۲- (۲) شهلا معظمی، بزهکاری کودکان و نوجوانان: ۳۰، به نقل از رفیع پور، توسعه و تضاد: ۱۹۸-۱۹۷-۳۵.

۳- (۳) همان: ۳۱.

و: مسائل آموزشی، مانند عدم امکان استفاده از امکانات تحصیلی، ضعف و ناتوانی در تحصیل، تحصیل در مدارس با کمترین امکانات، و ترک تحصیل از عواملی است که می‌تواند موجب بزهکاری کودکان و نوجوانان شود.

ز: مهاجرت هم یکی دیگر از علل افزایش بزهکاری نوجوانان مهاجرت افراد و افزایش جمعیت نامتجانس در شهرهاست. (۱)

ح: عده ای بر این باورند که جنگ از علل اساسی ازدیاد جرایم ارتكابی اطفال و نوجوانان است. به عنوان نمونه جنگ جهانی دوم باعث گردید که در کلیه کشورهای درگیر اعم از این که فاتح جنگ بوده یا مغلوب دشمن شده اند، تعداد جرایم اطفال و نوجوانان را افزایش دهد. اسارت، خانه به دوشی، کار اجباری در پایگاه های دشمن، و فاصله عظیم بین توسعه مادیات و کمبود معنویات، باعث تضاد فکری اطفال و خانواده آنان شده و اعتراضات اطفال ناشی از این تضادها به عناوین مختلف با رفتار ضد اجتماعی، از قبیل جرایم مختلف، اخلال در نظم و آرامش اجتماعی، حالت بیقیدی، سرکشی، پرخاشگری، ترک خانواده، اعتیاد و غیره را موجب گردید. (۲)

۴- میزان تأثیر هر یک از علل ذکر شده

عواملی که ذکر شد هر یک به سهم خود مؤثر در بزهکاری کودکان میباشد، ولی به نظر میرسد محیط خانواده در جامعه امروز و برخورد بزرگترها با کودکان، بیشترین تأثیر را در این خصوص موجب میشود.

اطفال به دلیل شرایط جسمی و حساسیت روحی آسیب پذیرترین اقشار جامعه از جرایم خشونت آمیز میباشند، اثر خشونت در اطفال به دو صورت غیر مستقیم و مستقیم خودنمایی میکند.

حالت غیر مستقیم ناشی از جو متشنج در خانواده و برخوردهای فیزیکی بین والدین یا همسالان و افراد بزرگسال از یک طرف و تماشای فیلم های مروج خشونت از طریق تلویزیون و اینترنت از طرف دیگر بر روح و روان اطفال اثر منفی و زیان بار قابل توجهی

ص: ۴۲۴

۱- (۱) همان: ۳۳-۳۲.

۲- (۲) هوشنگ شامیانی، بزهکاری اطفال و نوجوانان: ۱۴.

دارد. تحقیقات انجام شده در اکثر جوامع نشان گر این امر است که کودکانی که در معرض چنین وضعیتی قرار دارند به علت کاهش قباحت عمل و تقلیل حس همدردی با قربانیان خشونت و آموزه های جدید خشونت یا تقلید از روش های اعمال خشونت، از همان دوران اول زندگی مبادرت به ضرب و جرح و حتی قتل میکنند یا در دوران های بعدی زندگی خود، با سرمشق قرار دادن آموزه های خشونت، افرادی پرخاشگر و مهاجم خواهند شد یا این که به کودکان افسرده، گوشه گیر و ترسو مبدل میگردند.

اثر مستقیم زیان دیدگی از خشونت در محیط خانواده، مربوط به کودکانی است که پدر و مادر یا یکی از آنان پرخاشگر و خشونت گر بوده، و فرزندان خود را با تنبیه های سخت بدنی مورد ایذا و آزار قرار میدهند یا در خانواده توسط افراد از جمله برادر یا خواهر یا در محیط کار توسط سایر کارگران و یا کارفرما و حتی دوستان و همکاران، چنین رفتاری با آنان میشود. بیگمان این کودکان با چنین سابقه و تجربه ای در دوران نوجوانی و جوانی افراد متعادلی نخواهند شد. و با خاطره تلخ از آن دوران ضمن تلاش برای پاسخ گویی زور با زور، اشخاصی کینه جو، پرخاشگر، عصبی و زورگو شده و درواقع قربانی بیعدالتی خانوادگی و یا اجتماعی میشوند و خود نیز به بیعدالتی و بزهکاری روی میآورند.^(۱)

۵- مسئولیت کودک و ارتکاب بزه

الف: مسئولیت^(۲) مدنی کودک

در مسئولیت مدنی کودک بحث از این است که هرگاه کودکی، اعم از ممیز و غیرممیز، با انجام عمل عمدی یا سهوی، زبانی به دیگری وارد کند آیا مسئول جبران آن میباشد یا خیر؟

ص: ۴۲۵

۱- (۱) ر. ک: نابهنجاری و بزهکاری کودکان و نوجوانان: ۷۱-۷۰.

۲- (۲) واژه مسئولیت حقوقی است و به معنی مؤاخذه و مورد بازخواست قرار گرفتن، میباشد، این واژه بیش تر در برابر ضمان بکار میرود ولی موارد استعمال ضمان اوسع است. ر. ک: مبسوط در ترمینولوژی حقوق ۳۳۲۴:۵.

فقها معتقدند در احکام وضعی مانند، ارث و ضمان ناشی از غصب و اتلاف، بلوغ و عقل شرط نیست. (۱). به عبارت دیگر، حجر صغیر در اسباب فعلیه مؤثر نیست و تنها به اسباب قولیه یعنی عقود و ایقاعات منحصر است، بنابراین در فقه، مسئولیت مدنی کودک بدون تفکیک بین اتلاف و تسبیب مورد قبول قرار گرفته است. البته این مسأله و ادله آن در جلد اول کتاب در مباحث کلیات با عنوان «تعلق برخی از احکام وضعی به کودک» بیان گردید. (۲)

ب: مسئولیت کیفری (۳) کودک

فقها امامیه کودک را اعم از ممیز و غیر ممیز، فاقد مسئولیت کیفری میدانند، بنابراین مجازات هایی که برای افراد بالغ مقرر شده بر کودک تحمیل نمیشود.

در اسلام مجازات بر چند رکن اساسی یعنی بلوغ، عقل، علم و قصد و اختیار، استوار است. به همین دلیل احکام کیفری نسبت به کودکان و نوجوانان متناسب با تغییر مراحل که کودک از هنگام تولد تا زمان بلوغ پشت سر میگذارد، متفاوت است.

انسان از روز ولادت تا زمانی که به سن رشد و بلوغ میرسد سه مرحله را طی میکند:

۱ - مرحله فقدان ادراک: طفل در این مرحله غیر ممیز نامیده میشود. این مرحله از تولد آغاز میگردد و اغلب کودکان با رسیدن به سن هفت سالگی این مرحله را به پایان میرسانند.

۲ - مرحله ادراک ضعیف و ناقص: کودک را در این مرحله ممیز مینامند یعنی به طور اجمالی توانایی دارد سود و زیان خود را تشخیص دهد. این مرحله به طور معمول از هفت سالگی آغاز و تا رسیدن به سن بلوغ ادامه مییابد.

ص: ۴۲۶

۱- (۱) بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴: ۱۷۳؛ العناوین ۲: ۶۶۰؛ شیخ انصاری، المکاسب: ۱۱۴؛ القواعد والفوائد ۲: ۷۱.

۲- (۲) ر. ک: احکام و حقوق کودک در فقه و حقوق.

۳- (۳) مسئولیت کیفری عبارت است از قابلیت توجه اتهام و تحمیل کیفر به شخصی که با وصف عقل، بلوغ، اختیار و قصد، مرتکب جرم شده است. ر. ک: محمد حسین شاملو احمدی، فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزایی: ۴۲۱، و نیز گفته شده مقصود از مسئولیت جزایی، همان مسئولیت مجرمان است که در قانون جزا مصرح باشد، ر. ک: مبسوط در ترمینولوژی ۵: ۳۳۲۶.

۳- مرحله ادراک تام: انسان در این مرحله بالغ و رشید نامیده میشود. انسان در مرحله سوّم با وجود شرایط مقزّر در فقه مشمول انواع مجازات های کیفری قرار میگیرد.

کودک در مرحله اوّل مسئولیت کیفری ندارد و هیچ یک از انواع مجازات، اعم از حدود، قصاص و تعزیرات بر او اجرا نمیشود(۱) و تأدیب نمیگردد، زیرا در این مرحله قادر به تشخیص امور نیست و به اهدافی که در اجرای مجازات ها مدّ نظر است، توجه ندارد.

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به کودکی که دزدی کرده بود سؤال کردم. فرمودند: اگر هفت سال یا کم تر دارد مجازات از او برداشته شده است. قال: «إِنَّ كَانَ لَهُ سِتْرٌ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ أَقَلُّ رُفِعَ عَنْهُ»(۲) پرسش این جاست که آیا مجازات های کیفری بر کودک ممیّز که در مرحله دوم قرار دارد اجرا میشود؟ در ادامه به تحقیق در این باره میپردازیم.

۶- عدم جواز اجرای حدود بر کودک

حدّ در لغت به معنی منع و فاصله بین دو شیء است(۳) و در اصطلاح فقها عبارت از مجازاتی است که نوع، میزان و کثیت و کیفیت آن توسط شارع مقدس تعیین گردیده است(۴).

هر چند کودک ممیّز باشد، مشمول کیفر حدود قرار نمیگیرد و اجرای مجازات بر او جایز نیست. این مسأله مورد توافق فقها است و در مباحث مختلف حدود و قصاص به آن تصریح نموده اند، به عنوان نمونه، شیخ مفید در بحث حدّ لواط مینویسد: «اگر این عمل شنیع را دو کودک مرتکب شدند، مشمول حدّ لواط که بر افراد بالغ اجرا میشود، قرار

ص: ۴۲۷

۱- (۱) ر. ک: شرائع الاسلام ۴: ۱۰۰؛ جواهر الکلام ۴۱: ۴۱۳؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۲۷۵؛ اسس الحدود والتعزیرات: ۲۳۶؛ مبانی تکملة المنهاج ۴۱: ۳۰۶.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۸: ۲۹۷، باب ۲۸ من ابواب حد السرقة، ح ۱۲.

۳- (۳) ر. ک: النهایه ابن اثیر ۱: ۳۵۲؛ مصباح المنیر: ۱۲۵.

۴- (۴) ر. ک: ریاض المسائل ۱۵: ۴۳۳؛ مسالک الافهام ۱۴: ۳۲۵؛ جواهر الکلام ۴۱: ۲۵۴؛ التنقیح الرائع ۴: ۳۲۷؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۷.

نمیگیرند و فقط تأدیب میشوند. (۱) شبیه این عبارت را دیگر فقها ذکر نموده اند. (۲) امام خمینی قدس سره در بحث از اجرای حد زنا میفرماید: شرط اجرای حد بر زانی و زانیه، بلوغ و عقل است، از این رو پسر و دختری که به حد بلوغ نرسیده اند و نیز مجنون در صورت ارتکاب زنا مشمول اجرای حد قرار نمیگیرند. (۳) نزدیک به این مضمون را آیت الله فاضل لنکرانی در تفصیل الشریعه (۴) آورده است.

- ادله عدم جواز اجرای حدود بر کودک

الف: اصل عدم جواز، به این معنی که در اجرای حد بر کودک بی گمان تردید پیدا می شود و چون دلیلی برای اجرای آن وجود ندارد، عدم جواز آن اثبات میگردد. (۵)

ب: حدیث رفع قلم (۶) که در بین فقها معروف و مشهور است و به مفاد آن فتوا داده اند. بر طبق این حدیث، قلم تکلیف، الزام و مجازات از کودک تا زمانی که به سن بلوغ نرسیده برداشته شده است.

ج: اجرای حد، فرع تکلیف میباشد و مفروض این است کودک تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده دارای تکلیف نیست، بنابراین مشمول اجرای حد قرار نمیگیرد. (۷)

د: روایاتی در حد استفاضه از جمله در حدیث صحیح امام صادق علیه السلام از جدّ بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکنند که فرموده است: بر کودک تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده است، اجرای حد نمیشود. قال: «وَأَلَّا عَلَى الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ» (۸).

ص: ۴۲۸

۱- (۱) المقتعه: ۷۸۶.

۲- (۲) السرائر ۳: ۴۵۹؛ شرائع الاسلام ۱۵۹؛ ارشاد الاذهان ۲: ۱۷۵؛ قواعد الاحکام ۳: ۵۳۶؛ کشف اللثام ۱۰: ۴۹۴؛ تحریر الوسیله ۲: ۴۲۳، مسأله ۴؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۳۰۰.

۳- (۳) تحریر الوسیله ۲: ۴۱۱، مسأله ۴.

۴- (۴) تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۲۱.

۵- (۵) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۷: ۳۲۳.

۶- (۶) الخصال ۱: ۱۷۵.

۷- (۷) المختصر النافع: ۴۲۱؛ التنقیح الرائع ۴: ۳۲۸؛ المهذب البارع ۵: ۱۳.

۸- (۸) وسائل الشیعه ۲۸: ۲۳، باب ۸ من ابواب مقدمات الحدود، ح ۱.

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام در جواب این سؤال که چه زمانی بر دختر اجرای حد می‌گردد، فرموده است: تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده است، مشمول اجرای کیفر حدود به طور کامل (آن گونه که بر افراد مکلف اجرا میشود) قرار نمی‌گیرد.

«وَأَمَّا الْحُدُودُ الْكَامِلَةُ الَّتِي يُؤَخَذُ بِهَا الرِّجَالُ فَلَا» (۱) ح: بعضی از فقیهان در این باره ادعای اجماع نموده اند.

(۲)

۷- عدم جواز اجرای تعزیر بر کودک

تعزیر در لغت در معانی مختلف از جمله، ردع و منع، زدن کم تر از حد، ضرب شدید، سرزنش و ملامت، اعانت و یاری نمودن به کار رفته است. (۳) مقصود از تعزیر در اصطلاح فقها مجازاتی است که شارع مقدس اندازه و مقدار آن را تعیین نموده و به نظر حاکم شرع واگذار شده است (۴). هر چند مجازات تعزیری، با حدود، تفاوت هایی (۵) دارد، ولی در این که هر دو مجازات محسوب میشوند و باید بعد از آن که جرم مجرم با ادله شرعی اثبات گردید، بروی اعمال گردد، مشترک میباشند.

به عبارت دیگر، فقها در بیان موارد اجرای تعزیر اذعان نموده اند که تعزیر مجازات کسانی است که مرتکب حرام شوند یا واجبی را ترک نمایند، در این صورت بر امام لازم است به کم تر از حد، آنان را تعزیر نماید. (۶)

ص: ۴۲۹

۱- (۱) همان: باب ۶، ح ۱.

۲- (۲) جواهر الکلام ۲۶۲:۴۱؛ ریاض المسائل ۴۳۶-۴۳۵.

۳- (۳) ر. ک: الصحاح ۶۰۳:۱؛ تاج العروس ۲۱۲:۷؛ النهایه ابن اثیر ۲۲۸:۳؛ لسان العرب ۳۲۵:۴.

۴- (۴) ر. ک: مسالک الافهام ۳۲۵:۱۴؛ المذهب البارع ۵:۵؛ ریاض المسائل ۴۳۳:۱۵؛ جواهر الکلام ۲۵۴:۴۱؛ الدر المنصود فی احکام الحدود ۲۰:۱؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۷.

۵- (۵) مانند این که لازم است در تعزیر تناسب بین مجرم و جرم ارتكابی رعایت شود، به عنوان مثال مجازات سرقت در بعضی از موارد به خاطر فقدان بعضی از شرایط اجرای حد سرقت، تعزیر است و لازم است تعزیر کسی که مال بیشتری سرقت کرده یا به طور مکرر مرتکب شده شدیدتر از مجرمی که چنین نیست، باشد. در حالی که در اجرای حدود رعایت این شرط لازم نیست و با وجود شرایط صرف صدق ارتکاب جرم دارای حد برای اجرای مجازات کافی است. ر. ک: القواعد والفوائد ۱۴۴:۲-۱۴۲؛ نضد القواعد الفقهیه: ۴۷۳؛ الفروق ۳۱۹:۴ الی ۳۲۶.

۶- (۶) کل من فعل محرماً أو ترک واجباً فللامام تعزیره بما لا يبلغ الحد. ر. ک: شرائع الاسلام ۱۶۸:۴؛ کشف الرموز ۵۶۸:۲؛ المختصر النافع ۴۳۲:۱؛ ارشاد الاذهان ۱۷۹:۲؛ قواعد الاحکام ۵۴۸:۳؛ غایه المراد ۲۳۳:۴؛ التنقیح الرائع ۳۶۵:۴؛ مسالک الافهام ۴۵۷:۱۴.

بدیهی است در تعلق تکلیف، بلوغ و عقل، شرط است و از آن جا که حرام و واجب مربوط به مکلفین میباشد و کودک تا زمانی که به حد بلوغ نرسیده دارای تکلیف الزام آور نیست، بنابراین مشمول مجازات تعزیری قرار نمیگیرد.

۸- مسئولیت کیفری کودک در قانون مجازات اسلامی

بر اساس ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، اطفال در صورت ارتکاب جرم میزای از مسئولیت کیفری هستند و در تبصره همین ماده آمده است که منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی نرسیده باشد.

به عبارت دیگر، اگر کسی به حد بلوغ شرعی برسد، دارای مسئولیت کیفری است و در صورت ارتکاب هر نوع بزهکاری به مانند فرد بزرگسال با وی رفتار خواهد شد، زیرا فرض بر این است که هر فردی که به سن بلوغ شرعی برسد، از جهت قوای عقلی کامل است و قادر به تمیز خیر از شر میباشد و در نتیجه میباید عواقب اعمال خود را بپذیرد.

از طرف دیگر قانون گذار لفظ «جرم» را به طور عام و مطلق به کار برده و بر اساس ماده ۲ همین قانون «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب میشود»، بنابراین بر اساس ماده ۴۹ قانون مزبور هرگاه کودکی که به حد بلوغ نرسیده باشد، مرتکب جرم شود از مجازات کیفری میزای است و نمیتوان او را به مجازات عمل ارتكابی محکوم نمود، منتها بر این اصل کلی استثنائاتی وارد شده که در مباحث بعدی به آن اشاره خواهیم نمود. عدم مسئولیت کیفری کودکان در برخی دیگر از مواد قانون مجازات اسلامی نیز مورد تأکید قرار گرفته است یا از مفهوم آن استفاده میشود از جمله ماده ۶۴ در خصوص حد زنا مقرر میدارد: «زنا در صورتی موجب حد میباشد که زانی یا زانیه، بالغ و عاقل و مختار باشد». یعنی عقل و بلوغ شرط اجرای حد است و بدون آن مجازات حد نیست.

۱- مفهوم تأدیب و تنبیه در لغت و اصطلاح

تأدیب در لغت به معنی تعلیم، ریاضت نفس و کسب محاسن اخلاق است. هم چنین به معنی مجازات نمودن به جهت ارتکاب فعل ناپسند نیز به کار می‌رود^(۱) و در اصطلاح فقها مقصود از تأدیب همان تعزیر است، یعنی مجازات کم تر از حدّ، لیکن همان گونه که توضیح داده شد، کودکان همانند بزرگسالان مشمول مجازات تعزیر قرار نمیگیرند، به همین جهت در روایات و عبارات فقها در ارتباط با تعزیر کودکان از لفظ تأدیب استفاده شده که مقصود از آن مجازاتی خفیف و سبک تر از تعزیر بزرگسالان میباشد، به گونه ای که کودک را از انجام مجدد فعل ناپسند باز دارد.

شهید ثانی در این باره مینویسد: «اگر کودک مرتکب عمل شنیع لواط شود، فاعل باشد یا مفعول، تأدیب می‌گردد و تأدیب در این گونه موارد به معنی تعزیر است»^(۲).

اما تنبیه در لغت به معنی هشیار کردن، تذکر، بیدار کردن و توجه دادن است^(۳) و نیز به معنی توبیخ، گوشمالی دادن، توبیخ همراه با کتک به کار می‌رود. به عبارت دیگر، به معنی کیفر میباشد. در زبان فارسی گاهی تنبیه به معنی تأدیب و نوعی مجازات به کار می‌رود و مترادف یکدیگر میباشند.

ص: ۴۳۱

۱- (۱) ر. ک: مجمع البحرین ۲۸:۱؛ لسان العرب ۵۰:۱؛ مصباح المنیر: ۹.

۲- (۲) الروضه البهیة ۱۴۵:۹.

۳- (۳) لسان العرب ۱۳۲:۶؛ فرهنگ بزرگ سخن ۱۹۱۱:۳؛ فرهنگ ابجدی (عربی - فارسی): ۲۶۴.

در اصطلاح حقوق جزا، تأدیب عبارت است از واکنش مخصوص کیفری، در مقابل اعمال مجرمانه طفل و مجنون. به عبارت دیگر مقصود از آن نوعی مجازات خفیف میباشد. (۱) همچنین تنبیه به معنی کیفر انضباطی کودک و مجنون است. (۲)

۲- جواز تأدیب کودک

به طور کلی تأدیب کودک ممیز در موارد زیر مورد توافق فقها اعم از شیعه و اهل سنت است:

۱- به جهت ارتکاب جرایمی که اگر فرد بالغ عاقل مرتکب شود، موجب حد یا تعزیر میباشد، این قسم از تأدیب که از آن به عنوان تعزیر یاد میشود، وظیفه حاکم شرع و دادگاه صالح میباشد.

۲- برای تربیت کودک و نیز به جهت ارتکاب خطا و امور خلاف اخلاق.

۳- به جهت انجام مراسم دینی، تأدیب در دو قسم اخیر وظیفه پدر و مادر کودک و گاه معلّم میباشد، توضیح بیش تر در این باره در مباحث بعد خواهد آمد.

- ادله جواز تنبیه کودک

قبل از بیان ادله جواز تأدیب کودک ذکر دو نکته لازم و ضروری مینماید.

الف: اصل این است که تأدیب کودک جایز نیست، چون خداوند متعال انسان را آزاد آفریده و کسی بر دیگری تسلطی ندارد، مگر آن که خداوند اجازه دهد. به علاوه تنبیه و زدن دیگری، اذیت و ظلم به اوست و این اعمال در شرع مقدّس اسلام نهی شده است، به طوری که برخی از روایات آن را جنگ با خدا و کفر میدانند، روای میگوید از امام صادق علیه السلام در مورد کلام خداوند متعال (وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ) ۳. کسی که اراده کند در زمین دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او

ص: ۴۳۲

۱- (۱) فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری: ۱۰۹.

۲- (۲) همان: ۱۴۱.

میچشانیم - سؤال کردم فرمود: هر ظلمی الحاد است و زدن خادمی که گناه نکرده از این نوع الحاد است. قال: «كُلُّ ظُلْمٍ الْحَادُّ وَصَدْرُ الْخَادِمِ فِي غَيْرِ ذَنْبٍ مِنْ ذَلِكَ الْإِلْحَادُ»^(۱) بنابراین اگر نتوانیم از ادله فقهی جواز تأدیب کودک را استفاده کنیم، اصل عدم جواز به حال خود باقی است. هم چنین در مواردی که شک در جواز داریم، باید به اصل عدم جواز تمسک نمود.

ب: از ادله جواز کیفر مجرم در باب تعزیرات استفاده میشود که مجازات باید متناسب با میزان عقل و شعور مرتکب جرم باشد، این ویژگی را میتوان به عنوان یک اصل از ادله مجازات های تعزیری استفاده کرد.

به عبارت دیگر، مذاق شرع در باب تعزیرات مقتضی این معنا است، بنابراین به حکم این اصل باید تأدیب و تنبیه کودک متناسب با عقل، شعور، و درک وی، و نیز قوه جسمی او باشد و فراتر از آن جایز نیست. اما ادله تأدیب کودک به شرح زیر است:

به استناد برخی از روایات مانند حدیث رفع قلم^(۲) که مفاد آن مورد قبول فقها است، و بر طبق آن فتوا داده اند، کودک و مجنون مسئولیت کیفری ندارند و به طور قطع همانند اشخاص بالغ و عاقل تعقیب و مجازات نمیشوند، از سوی دیگر به استناد روایاتی که در حد استفاضه، بلکه متواتر میباشد، تأدیب کودک و مجنون در صورت ارتکاب جرم با شرایط خاص تجویز شده است.

جمع بین این دو دسته از روایات ایجاب میکند که تأدیب کودک ممیز در مواردی که مرتکب خلاف شود، با وجود شرایطی که در فقه مقرر شده جایز باشد. افزون بر این به حکم عقل نیز برای اصلاح و تربیت کودک و نیز برای حفظ نظم و رعایت اصول اخلاقی در جامعه، هم چنین به جهت این که کودک به ارتکاب جرایم عادت نکند، تأدیب وی جایز است. بدیهی است اگر کودکان به ویژه آنان که تا رسیدن به سن بلوغ فاصله چندانی ندارند، در ارتکاب جرایم آزاد باشند و تأدیب نشوند مشکلاتی برای خود و دیگران در

ص: ۴۳۳

۱- (۱) الکافی ۴: ۲۲۷، ح ۲.

۲- (۲) کتاب الخصال: ۹۴-۱۷۵، ح ۴۰ و ۲۳۳.

جامعه ایجاد خواهند نمود. کوتاه سخن آن که تأدیب کودکان در جهت مصلحت و اصلاح آنان است و این تأدیب خود از مصادیق کمک به بزرگسالی و تقوی و عین احسان است. (ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ).
(۱) از آن جا که حکمت جواز تأدیب کودکان رعایت مصلحت آنان است، بنابراین باید به آن مقدار که مقصود حاصل شود اکتفا نمود. (۲)

۳- نمونه هایی از تأدیب کودکان در روایات

در روایات بسیاری تأدیب کودکان به جهت ارتکاب برخی از جرایم تجویز شده است و فقها بر طبق آن فتوا داده اند. در ادامه به برخی از آنها اشاره میشود.

الف: ارتکاب زنا

مرحوم شیخ طوسی نگاهشسته است: «اگر کودکی که به حد بلوغ نرسیده با زنی زنا نماید، زن به کیفر رجم محکوم نمیشود، بلکه مستحق حد دیگر زنا (صد ضربه شلاق) میباشد و لازم است کودک نیز تأدیب گردد. (۳) همین نکته در عبارات دیگر فقها نیز دیده میشود. (۴) مستند این فتوا روایات است از جمله، در روایت صحیح ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل میکند که فرموده است: اگر کودکی به سن ده سالگی یا بیش تر رسیده با زنی زنا نماید، بر زن اجرای حد میگردد و کودک نیز به کم تر از حد تأدیب میگردد. قال: «يُجْلَدُ الْعَلَامُ دُونَ الْحَدِّ وَتُجْلَدُ الْمَرْأَةُ الْحَدَّ كَامِلًا» (۵) و روایات دیگر (۶).

ب: ارتکاب لواط

اگر مردی با کودکی لواط کند، بر مرد حد لواط اجرا میشود و کودک نیز در صورتی که در مقابل مرد تمکین نماید و ارتکاب این عمل شنیع به عنف نباشد، تأدیب

ص: ۴۳۴

۱- (۱) سوره توبه ۹: ۹۱.

۲- (۲) ر. ک: جامع الشتات ۲: ۷۲۵-۷۳۱.

۳- (۳) النهایه: ۶۹۶-۶۹۵.

۴- (۴) المهذب ۲: ۵۲۱؛ المقنع: ۴۳۲؛ الکافی فی الفقه: ۴۰۵؛ الجامع للشرائع: ۵۵۴؛ کشف اللثام ۱۰: ۴۱۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۸: ۸۲، باب ۹ من ابواب حد الزنا، ح ۱.

۶- (۶) همان: ح ۲، ۳ و ص ۲۰ باب ۶ من ابواب مقدمات الحدود، ح ۱.

میگردد. هم چنین اگر دو کودک با یکدیگر لواط کنند هر دو تأدیب میگردند. این مسأله مورد توافق فقها (۱) است. راوی از امام صادق علیه السلام نقل نموده است که مرد و زنی را به نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند، زن مدعی بود شوهرش با فرزندش که از شوهر قبلی وی بوده لواط کرده است. بعد از تحقیق و شهادت شهود بر علیه مرد، به حکم امیر المؤمنین علیه السلام بر مرد اجرای حد شد و او را با شمشیر کشتند. آن حضرت دستور فرمود کودک را نیز به کم تر از حد تأدیب نمایند و فرمود: اگر بالغ بودی حکم به قتل تو میدادم و هم اکنون تأدیب مینمایم، چرا که در مقابل این مرد تمکین نمودی تا با تو این عمل شنیع را انجام دهد. «وَضَرَبَ الْعُلَامَ دُونَ الْحَدِّ وَقَالَ: أَمَا لَوْ كُنْتَ مُدْرِكًا لَقَتَلْتُكَ لِإِثْمِكَ أَيَّاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِتَقْبِكَ» (۲) روایات دیگری (۳) نیز با این مضمون وارد شده است.

بر همین اساس در قانون مجازات اسلامی تعزیر کودک در ارتکاب لواط تجویز شده است. در ماده ۱۱۲ قانون مزبور آمده است: «هرگاه مرد بالغ و عاقل، با نابالغی لواط کند فاعل کشته میشود و مفعول اگر مکره نباشد تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشود. در ماده ۱۱۳ نیز آمده است: «هر نابالغی، نابالغ دیگر را و طی کند تا ۷۴ ضربه شلاق تعزیر میشوند، مگر آن که یکی از آنها مکره باشند».

ج: انجام قذف (۴)

به اجماع فقها در اجرای حد قذف بر قاذف بلوغ و عقل شرط است. (۵) بنابراین اگر کودک فرد بالغی را قذف نماید یا دو کودک یکدیگر را قذف نمایند، مشمول اجرای حد قذف قرار نمیگیرند، بلکه تأدیب میشوند. این حکم نیز مورد توافق فقها است. (۶) و دلیل آن

ص: ۴۳۵

۱- (۱) النهایه: ۷۰۴؛ المقنعه: ۷۸۶؛ شرائع الاسلام: ۱۵۹:۴؛ قواعد الاحکام: ۵۳۶:۳؛ کشف اللثام: ۱۰: ۴۹۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۵۶:۲۸ باب ۲ من ابواب حد اللواط، ح ۱.

۳- (۳) همان: باب ۳، ح ۷.

۴- (۴) قذف در لغت به معنی انداختن، نسبت دادن است. ر. ک: مجمع البحرین ۱۴۵۵:۳-۱۴۵۴؛ لسان العرب ۲۱۷:۵، و در اصطلاح فقها، نسبت دادن زنا یا لواط به کسی است مثل این که به دیگری دشنام دهد که تو زنا کردی یا زنا زاده ای و یا لواط میکنی. ر. ک: ارشاد الاذهان: ۱۷۶:۲؛ تحریر الأحکام الشرعیه ۳۹۹:۵؛ غایه المراد ۲۲۱:۴؛ شرائع الاسلام: ۱۶۲:۴.

۵- (۵) جواهر الکلام ۴۱۳:۴۱؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۴۰۳:۵؛ ریاض المسائل ۱۶: ۴۲.

۶- (۶) النهایه: ۷۲۲-۷۲۳؛ شرائع الاسلام: ۱۶۴:۴؛ قواعد الاحکام: ۵۴۴:۳؛ جامع المدارک: ۹۹:۷؛ تحریر الوسیله ۴۲۷:۲؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۳۷۵.

دیدگاهی است که برگرفته از روایات است مبنی بر این که کودک و مجنون مشمول اجرای حد قرار نمیگیرند، بلکه به آن چه حاکم مصلحت بداند تعزیر میگردند، تا بعد از آن مسلمانان را دشنام ندهند و به آنان آزار نرسانند و موجب فساد در جامعه نشوند.^(۱)

از امیر المؤمنین علیه السلام روایتی نقل شده که خلاصه اش چنین است: مردی از دیگری به نزد آن حضرت شکایت برد که او به مادر من دشنام داده حضرت بعد از تحقیق، به کسی که دشنام داده بود، فرمود: من تو را میزنم تا بعد از این مسلمانان را دشنام ندهی و آنها را آزار نرسانی و سپس مرد دشنام دهنده را کتک زد.^(۲) تعلیلی که در این روایت ذکر شده، یعنی جلوگیری از دشنام و آزار مسلمانان شامل کودک نیز میباشد. بنابراین در صورتی که او به دیگران دشنام دهد، باید تأدیب گردد.

افزون بر این ها، در بعضی از روایات به طور خاص تأدیب کودک در فرض مزبور تجویز شده است، از جمله امام صادق علیه السلام میفرماید: غیر بالغ اگر دیگری را قذف نماید، تأدیب میشود. «وَعَلَى غَيْرِ الْبَالِغِ حَدُّ الْأَدْبِ».^(۳) در قانون مجازات اسلامی نیز تعزیر کودک در ارتکاب قذف تجویز شده است، ماده ۱۴۷ این قانون مقرر میدارد: «هرگاه نابالغ ممیز، کسی را قذف کند به نظر حاکم تأدیب میشود».

د: ارتکاب سرقت

بین فقها اختلافی نیست در این که در اجرای حد سرقت بر سارق، بلوغ و عقل در وی شرط است.^(۴)، بنابراین اگر کودک مرتکب سرقت شود، مشمول حد سرقت قرار نمیگیرد، بلکه تأدیب میگردد. البته در کیفیت و نوع تأدیب او نظریات مختلفی ابراز شده است.^(۵)

ص: ۴۳۶

۱- (۱) ر. ک: مجمع الفوائد والبرهان ۱۳: ۱۳۷؛ المقنعه: ۷۹۷.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۸: ۲۱۰، باب ۴۴، من ابواب حد القذف، ح ۱.

۳- (۳) همان ۲۸: ۱۸۶، باب ۵، من ابواب حد القذف، ح ۵.

۴- (۴) شرائع الاسلام ۴: ۱۷۲؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۳۵۱؛ ایضاح الفوائد ۴: ۵۱۸؛ مسالک الافهام ۱۴: ۴۷۸؛ غایه المراد ۴: ۲۴۵؛ جواهر الکلام ۴۱: ۴۷۶-۴۸۱.

۵- (۵) برخی معتقدند باز اول عفو میشود، بار دوم تأدیب میگردد، بار سوم انگشتان وی را میخراشند تا خون جاری شود... ر. ک: النهایه: ۷۱۶؛ ابن حمزه، الوسیله الی نیل الفضیله: ۴۱۸؛ مختلف الشیعه ۹: ۲۱۸؛ نظر دیگری معتقد است در مرتبه سوم حد بر وی جاری میشود، المقنع ۴۴۶ در کلمات برخی دیگر آمده است: اگر کودک به جهت سرقت چهار بار تأدیب شد بار پنجم مشمول اجرای حد قرار میگردد. ر. ک: الکافی فی الفقه: ۴۱۱؛ غنیه النزوع ۱: ۴۳۴.

آن چه در میان آنان مشهور است و بسیاری از آنها از گذشتگان تا معاصرین آن را پذیرفته اند این است که به هر اندازه حاکم شرع مصلحت بدانند، تأدیبه می‌شود هر چند به تکرار مرتکب سرقت گردد. (۱)

منشأ اختلاف دیدگاه فقها روایاتی است که با مضامین مختلف در مورد سرقت کودک صادر شده است، (۲) از این رو بعضی معتقدند به دلیل عدم امکان جمع بین آنها، باید حمل شود بر این که حاکم شرع به هر صورت مصلحت بداند کودک را تأدیبه نماید تا بار دیگر مرتکب نشود. محقق حلی در این باره می‌نویسد: «به عقیده من کودک در ارتکاب سرقت به اندازه ای که حاکم شرع مصلحت بداند تعزیر (تأدیبه) می‌گردد؛ زیرا به اخباری که در شیوه اجرای حد سرقت بر وی وارد شده است به دلیل وجود اختلاف فراوان و جدی در مضمون نمیتوان اطمینان نمود، بنابراین آن چه برخی از فقها مانند شیخ طوسی مبنی بر اجرای حد بر کودک در صورت تکرار سرقت فرموده است، پذیرفته نیست، چرا که از اخبار صادره چنین حکمی با اطمینان استفاده نمیشود و اجرای حد با وجود احتمال خلاف ساقط می‌گردد. (۳)

همچنین آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره فرموده است: «به دلیل اختلاف مضامین در روایات نمیتوان به آنها عمل نمود» (۴) البته بعضی از فقها به گونه ای دیگر بین روایات جمع نموده و نتیجه گیری کرده اند که تفصیل و تحقیق در این باره مجال بیشتری میطلبد. (۵)

طبق ماده ۱۹۸ قانون مجازات اسلامی نیز سرقت در صورتی موجب حد میشود که سارق به حد بلوغ رسیده باشد.

ه - شرب خمر

در اجرای حد شرب خمر نیز مانند دیگر حدود، بلوغ، عقل، اختیار و علم به حکم شرط است، بنابراین اگر کودک شرب خمر نماید، مشمول اجرای حد قرار نمیگیرد،

ص: ۴۳۷

۱- (۱) المقتنع: ۸۰۳؛ شرائع الاسلام: ۱۷۲:۴؛ قواعد الاحکام: ۵۵۴:۳؛ جواهر الکلام: ۴۱:۴۷۶؛ تحریر الوسیله: ۲:۴۳۴؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۴۸۹.

۲- (۲) وسائل الشیعه: ۲۸:۲۹۴، باب ۲۸، من ابواب حد السرقة، ح ۲-۳-۱-۴-۱۵-۷.

۳- (۳) نکت النهایه: ۳:۳۲۴.

۴- (۴) تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۴۹۴.

۵- (۵) ر. ک: ریاض المسائل: ۱۶:۸۷-۸۶؛ جامع المدارک: ۷:۱۳۳؛ مجمع الفائدة والبرهان: ۱۳:۲۱۵؛ موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکلمه المنهاج: ۱:۳۳۹-۳۴۳؛ اساس الحدود والتعزیرات: ۳۱۱-۳۱۰؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها: ۷:۴۴۰ الی ۴۵۰.

لیکن باید تأدیب گردد(۱). بعضی در این باره ادعای عدم خلاف نموده اند(۲). دلیل این حکم روایاتی است که به طور عام بر جواز تعزیر و تأدیب دلالت دارد از جمله در روایت صحیح امام صادق علیه السلام فرموده است: در کتابی که از امیر المؤمنین علیه السلام به ما رسیده آمده است که آن حضرت در اجرای حدود گاهی از نصف تازیانه استفاده مینمود، حتی اگر کودک (دختر یا پسر) که مستحق تأدیب میبود به نزد آن حضرت میآوردند، اجرای حدود الهی را در مورد آنان تعطیل نمینمود، به ایشان عرض شد، چگونه آنان را میزد؟ فرمود نصف از تازیانه یا ثلث آن را میگرفت و به تناسب سن کودک او را تأدیب مینمود و حدی از حدود الهی را تعطیل نمیگذاشت. «قِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ كَانَ يَضْرِبُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ الشَّوْطَ بِيَدِهِ مِنْ وَسِيطِهِ أَوْ مِنْ ثُلُثِهِ ثُمَّ يَضْرِبُ بِهِ عَلَى قَدْرِ أَسْتِنَانِهِمْ وَلَا يُبْطِلُ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»(۳) البته مقصود از حدود در این روایت تعزیر و تأدیب است.

و: ارتداد(۴)

طبق دیدگاه مشهور فقها اگر کودک منکر اسلام شود یا عملی که ارتداد با آن تحقق مییابد انجام دهد، حکم به کفر وی نمیگردد و نیز مشمول احکام ارتداد نمیشود. علامه حلی در این مورد مینویسد: «در حکم به ارتداد، بلوغ، عقل و قصد شرط است، بنابراین

ص: ۴۳۸

۱- (۱) ابن حمزه، الوسیله الی نیل الفضیله: ۴۱۶؛ شرائع الاسلام ۱۶۹:۴؛ کشف اللثام ۵۵۵:۱۰؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۸۶:۱۳؛ تحریر الوسیله ۴۳۰:۲؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۴۳۳.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۵۴:۴۱.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۱۱:۲۸، باب ۱ من ابواب مقدمات الحدود، ح ۱.

۴- (۴) ارتداد در لغت به معنی بریدن و بازگشت است. لسان العرب ۵۷:۳؛ مجمع البحرین ۶۹۱:۲؛ مصباح المنیر ۲۲۴ و مقصود از آن در اصطلاح فقها بریدن و بازگشت از اسلام است که گاهی به فعل است مانند بت پرستی و گاهی به قول مانند انکار آن چه از ضرورت های دین دانسته شده است، و طبق نظر مشهور در بین فقهای امامیه مرتد بر دو قسم است. الف - مرتد فطری و او کسی است که بر فطرت اسلام به دنیا آمده باشد بدین معنی که نطفه او در هنگام مسلمان بودن ابوبن او یا یکی از آنان بسته شده باشد، چنین کسی اگر مرتد شود به عقیده بسیاری از فقیهان قتل او واجب است، زیرا توبه او در ظاهر قبول نمیشود و زن بر وی حرام میشود و مال او بین ورثه تقسیم میشود و ولایت او از فرزندان مسلمانانش منقطع میگردد و اگر میان خود و خدا توبه کند ظاهراً توبه او در باطن قبول میشود. ب - مرتد ملّی و او کسی است که از کفر به اسلام روی آورد و سپس کافر شود چنین فردی توبه او در ظاهر و باطن قبول است و کشتن او واجب نیست، بلکه ابتدا از او خواسته میشود که توبه کند و یا به مجازات قتل تن دهد. ر. ک: المبسوط (طبع) ۳۲۴:۵؛ مسالک الافهام ۲۶:۱۵؛ جواهر الکلام ۶۱۳:۴۱-۶۱۲؛ مجمع الفائده والبرهان ۳۲۲:۱۳.

حکم به ارتداد کودک نمیگردد»^(۱). این مضمون در عبارات بسیاری دیگر از فقها^(۲) نیز به چشم میخورد. دلیل آن علاوه بر اصل^(۳) و اجماع، حدیث رفع قلم^(۴) است، چرا که این حدیث شریف دلالت دارد بر این که احکام الزامی تکلیفی از کودک برداشته شده و مشمول احکام کیفری قرار نمیگیرد، بنابراین به گفتار و افعال وی ترتیب اثر داده نمیشود، البته دیدگاه های دیگری نیز در این مسأله مطرح شده است.^(۵)

به هر صورت تأدیب کودک به جهت ارتداد مورد توافق فقها است^(۶) و دلیل آن عموم بعضی از روایات است مانند روایتی که امام صادق علیه السلام از کتاب امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده اند^(۷) و در بحث تأدیب کودک برای شرب خمر گذشت و روایات دیگر^(۸).

ح: ارتکاب نزدیکی با چهارپایان

اگر کسی با حیوانی نزدیکی کند، حاکم شرع او را به آن چه صلاح میدانند تعزیر مینماید. علاوه بر آن اگر حیوان حلال گوشت باشد، گوشت و نتایجی که از آن حیوان بعد از وطی پیدا میشود، نیز حرام میگردد و واجب است حیوان ذبح شود و سپس او را بسوزانند و اگر حیوان مال دیگری باشد باید متجاوز (واطی) قیمتش را به صاحب آن بپردازد، و احکام دیگری که با توجه به اختلاف حیوانات در این مسأله بیان گردیده است^(۹).

ص: ۴۳۹

-
- ۱- (۱) قواعد الاحکام ۵۷۳:۳.
 - ۲- (۲) شرایع الاسلام ۱۸۳:۴؛ ایضاح الفوائد ۵۴۷:۴؛ الدروس الشرعیة ۵۱:۲؛ جواهر الکلام ۶۰۹:۴۱؛ تحریر الوسیله ۴۴۵:۲؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۷۰۴.
 - ۳- (۳) موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۴۸۷:۷.
 - ۴- (۴) وسائل الشیعه ۴۵:۱، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱.
 - ۵- (۵) مانند آن که بعضی معتقدند کودک مراهق که تا زمان بلوغ وی مدت طولانی باقی نمانده است، اگر مرتد شود مشمول احکام ارتداد قرار میگیرد. ر. ک: الخلاف ۵۹۱:۳ برخی دیگر بین احکام ارتداد تفصیل قائل شده و فرموده اند حکم به نجاست کودک مرتد میشود ولی مشمول دیگر احکام قرار نمیگیرد. موسوعه الامام الخوئی، التنقیح فی شرح العروه الوثقی ۲۱۰:۴.
 - ۶- (۶) قواعد الاحکام ۵۷۳:۳؛ الدروس الشرعیة ۵۱:۲؛ ایضاح الفوائد ۵۴۷:۴؛ الروضه البهیة ۳۴۱:۹؛ جواهر الکلام ۶۰۹:۴۱؛ اسس الحدود والتعزیرات: ۴۱۷.
 - ۷- (۷) وسائل الشیعه ۱۱:۲۸، باب ۱، من ابواب مقدمات الحدود، ح ۱.
 - ۸- (۸) همان: باب ۶، ح ۱.
 - ۹- (۹) بنگرید المقنعه: ۷۸۹؛ النهایه: ۷۰۹، ۷۰۸؛ مسالک الافهام ۳۰:۱۲؛ غنیه النزوع ۴۳۵:۱؛ شرائع الاسلام ۲۱۹:۳؛ قواعد الاحکام ۳۲۸:۳.

باید دانست احکامی که در جماع نمودن انسان با حیوان وجود دارد، دو قسم است.

۱- احکامی که بلوغ، عقل و اختیار، در آنها شرط نیست، مانند حرام شدن گوشت حیوان، غرامت قیمت حیوان که باید واطی بپردازد و... این قسم از احکام همان گونه که بسیاری از فقها تصریح نموده اند بر واطی (تجاوز) انسان، اعم از این که صغیر باشد یا کبیر، مجنون باشد یا عاقل بار میگردد و کودک را نیز شامل میگردد(۱).

۲- قسم دوم احکامی است که به استناد روایات(۲) وارد شده، تنها اختصاص به فاعل بالغ و عاقل دارد و کودک را شامل نمیگردد، مانند تعزیر به کم تر از حدّ زنا و لواط،(۳) ولی در هر صورت با ارتکاب عمل مزبور، کودک باید تأدیب گردد(۴) و دلیل جواز آن، اصلاح وی و جلوگیری از شیوع فساد در جامعه است و این که کودک در آینده به چنین اعمالی دست نزند.(۵)

ط: برای تربیت و فراگیری علم

از امام صادق علیه السلام نقل شده کودکان مکتبی نوشته های خود را نزد امیر المؤمنین علیه السلام آوردند تا بهترین آنها را انتخاب کند. امام علیه السلام فرمود: این کار قضاوت است و ظلم در آن مثل ظلم در قضاوت میماند، به معلّم خود بگویید: اگر بیش تر از سه ضربه شلاق برای تأدیب به شما بزند قصاص خواهد شد. «أَلْبَغُوا مُعَلِّمَكُمْ أَنْ ضَرْبَكُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْأَدَبِ اقْتَصَّ مِنْهُ»(۶). از مضمون روایت استفاده میشود تأدیب کودک به جهت فراگیری علم جایز است و بحث در مقدار آن میباشد. بسیاری فقها(۷) نیز جواز آن را مفروغ عنه دانسته اند.

ص: ۴۴۰

۱- (۱) ر. ک: مجمع الفائدة و البرهان ۱۱: ۲۶۱؛ مسالک الافهام ۱۵: ۴۲؛ جواهرالکلام ۳۶: ۲۸۴؛ مستند الشیعه ۱۵: ۱۱۹؛ اسس الحدود و التعزیرات: ۴۴۳.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۱۰: ۶۱، ح ۵؛ وسائل الشیعه ۲۸: ۳۵۷، باب ۱، من ابواب نکاح البهائم، ح ۱.

۳- (۳) ر. ک: قواعد الاحکام ۳: ۵۴۱؛ تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۳۳۸؛ المعه الدمشقیه: ۱۷۲.

۴- (۴) مسالک الافهام ۱۵: ۴۱؛ مجمع الفائدة و البرهان ۱۳: ۳۵۰-۳۴۹؛ جواهر الکلام ۴۱: ۶۳۷؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۷۱۹.

۵- (۵) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادّتها ۷: ۵۲۱.

۶- (۶) الکافی ۷: ۲۶۸، ح ۳۸؛ وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۲، باب ۸، من ابواب بقیه الحدود و التعزیرات، ح ۲.

۷- (۷) مسالک الافهام ۱۴: ۴۵۵؛ مجمع الفائدة و البرهان ۱۳: ۱۷۹؛ ریاض المسائل ۱۶: ۶۱؛ جواهر الکلام ۴۱: ۴۴۴.

ی: برای عادت نمودن به عبادت

از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است که کودک را تا سن هفت سالگی به حال خود واگذارید بعد از هفت سالگی وضو و نماز را به وی بیاموزید و از او درخواست کنید نماز بخواند و تا نه سالگی با مدارا با او رفتار شود، بعد از آن او را به خواندن نماز امر نمایید و اگر کوتاهی کرد و نیاز شد، تأدیب کنید، پس هرگاه مسائل وضو و نماز را بیاموزد، خداوند متعال پدر و مادر وی را مورد بخشش قرار میدهد. «ثُمَّ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تَشْعُ سَبِينُ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَأُمَرَ بِالصَّلَاةِ وَضُرِبَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ عَفَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ وَلِوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» (۱).

۴- حمایت از کودکان بزه کار در اسناد بین المللی

در ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک به حقوق کیفری کودکان بزه کار توجه شده و دولت ها را به تضمین حقوقی که کودک متهم یا مجرم در دوران رسیدگی به محکومیت دارد، ترغیب و در پاره ای از موارد ملزم نموده است مطابق بند ۱ ماده مزبور دولت ها باید تلاش خود را به حفظ کرامت انسانی و فراهم نمودن محیط مساعد برای بازگشت بزه کار به جامعه و عادی سازی این روند معطوف دارند. در بند ۲ به طور مشروح به اموری تذکر داده شده که به اختصار چنین است:

الف: هیچ کودکی نباید به خاطر اعمالی که در زمان ارتکاب توسط قانون ملی یا بین المللی منع شده، متهم یا مجرم به نقض قانون کیفری شناخته شود.

ب: هر کودکی که متهم یا محکوم به نقض قوانین کیفری شود، دست کم دارای تأمین های زیر خواهد بود.

۱ - بیگناه شناخته شدن تا زمانی که جرم طبق قانون ثابت نشده است.

۲ - اطلاع مستقیم و سریع از اتهامات وارد شده علیه وی و در صورت لزوم از طریق والدین و قیم های قانونی و حق داشتن مشاوره حقوقی.

ص: ۴۴۱

۱- (۱) من لایحضره الفقیه ۱: ۲۸۱، ح ۸۶۳ و مسائل الشیعه ۴: ۲۰، باب ۳، من ابواب أعداد الفرائض، ح ۷.

۳- روشن شدن موضوع در اسرع وقت توسط مقام یا ارگان قضایی بیطرف و مستقل و طی یک دادرسی عادلانه.

۴- مجبور نبودن به دادن شهادت یا اظهار تقصیر.

۵- دسترسی به مقام یا ارگان قضایی ذیصلاح بیطرف و مستقل بالاتر در صورت مجرم شناخته شدن.

۶- حق استفاده رایگان از مترجم.

۷- محرمانه بودن کامل موضوع در طول تمام مراحل دادرسی.

هم چنین در بند ۳ ماده مزبور خواسته شده اموری رعایت شود از جمله، تعیین حداقل سنی که پایین تر از آن کودکان را نتوان دارای قابلیت نقض قوانین جزایی محسوب کرد و نیز در بند ۴ خواسته شده است که برای تضمین این که با کودکان به روشی متناسب با رفاه آنان و متناسب با شرایط و جرم آنان رفتار شود، باید امکانات گوناگون از قبیل مقررات مراقبت، راهنمایی و تمهیدات دیگری که جای مراقبت در مؤسسات را بگیرند، فراهم باشد.

ص: ۴۴۲

۱- ولایت امام و حاکم شرع

به استناد ادله قطعی امام معصوم علیه السلام دارای ولایت مطلقه است و پرتو ولایتش امور مختلف، از جمله ولایت بر تأدیب کودکان بزه کار را نیز فرا میگیرد.^(۱) این حکم مورد توافق فقها است و جای هیچ تردید و ابهامی در آن وجود ندارد. هم چنین حاکم شرع (فقیه عادل جامع شرایط) بر تأدیب کودک ولایت دارد.

شاید به دلیل این که فقها آن را مسلم میدانسته اند، بدین مسأله نپرداخته اند، لیکن از لابلای عبارات ایشان در بحث های مختلف از جمله در جواز تأدیب کودک و مجنون این مطلب به خوبی استفاده میشود،^(۲) بعضی هم به طور خاص این بحث را مطرح نموده اند.^(۳)

ادله اثبات ولایت حاکم بر تأدیب کودک

الف: استفاده از مفاد روایات

روایاتی در حدّ استفاضه، بلکه به تواتر معنوی، دلالت بر جواز تأدیب کودک دارند. در گفتار قبل نمونه هایی از این روایات را ذکر نمودیم و از آن جا که بیان نشده چه کسی موظف به اجرای تأدیب است، از آنها استفاده میشود قدر متیقن برای اجرای این حکم

ص: ۴۴۳

۱- (۱) السرائر ۳: ۵۳۷؛ ماوراء الفقه ۹: ۳۷.

۲- (۲) ر. ک: المیسوط (طبع) ۵: ۴۱۳؛ قواعد الاحکام ۳: ۵۴۸؛ التنقیح الرائع ۴: ۳۶۵؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۳: ۱۷۸؛ تحریر الوسيله ۲: ۴۳۰؛ تفصیل الشریعه کتاب الحدود: ۴۲۴.

۳- (۳) مسالک الافهام ۶: ۲۵۶؛ مهذب الاحکام ۲۸: ۳۵؛ ماوراء الفقه ۹: ۸۳.

کسی است که در مورد او اطمینان بیشتری وجود دارد و او فقیه جامع شرایط است و نیز دادگاه صالح که تحت نظارت فقیه جامع شرایط انجام وظیفه مینماید.

ب: تنفیح مناط

از بعضی از روایات (۱) استفاده میشود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام کودک و مجنون را به جهت ارتکاب فحشا و جرم تأدیب مینمودند و بر انجام آن ولایت داشته اند، با قبول این که این وظیفه را به عنوان حاکم دارا بودند، به حکم تنفیح مناط برای حاکم شرع جامع شرایط نیز اثبات میگردد.

ج: اولویت

در روایت معتبری، راوی میگوید از امام صادق علیه السلام سؤال کردم آیا اقامه حدود از وظایف سلطان است یا قاضی؟ فرمود: مسئولیت اقامه حدود را کسی به عهده دارد که به صدور حکم اقدام مینماید. «إِقَامَةُ الْحُدُودِ أَلَى مَنْ أَلَيْهِ الْحُكْمُ» (۲). اگر تأدیب از مصادیق حدود باشد، این روایت به صراحت بر ولایت حاکم نسبت به آن دلالت دارد و اگر از مصادیق حدود نباشد به حکم اولویت بر این مسأله دلالت میکند، زیرا ولایت بر اجرای حدود که از هر جهت دارای اهمیت بیشتری است به حاکم داده شده به اولویت قطعی در تأدیب باید این مسئولیت را به عهده داشته باشد، چرا که حد، تعزیر و تأدیب از این جهت که اجرای آنها در جهت مصلحت فرد و جامعه میباشد، مشترکند، اگر چه هر کدام، شرایط مخصوص به خود را نیز دارا میباشند. افزون بر این صدور حکم تأدیب در ارتکاب جنایات با حاکم است اجرای آن نیز باید توسط وی انجام شود.

د: جلوگیری از فساد و امور خلاف مصالح عمومی

از جمله وظایف حاکم و دولت اسلامی، قطع ریشه های فساد و حرکت در جهت مصالح مردم است. برای تحقق این خواسته، نیاز به انجام اموری است، از جمله این که اگر

ص: ۴۴۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۱۱:۲۸، باب ۱، من ابواب مقدمات الحدود، ح ۱؛ تهذیب الاحکام ۱۰:۱۴۶، ح ۱۰؛ الکافی ۷:۱۷۶، ح ۱۳.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۶:۳۱۴، ح ۷۸؛ وسائل الشیعه ۲۷:۳۰۰، باب ۳۱، من ابواب کیفیه الحکم، و احکام الدعوی، ح ۱.

افرادی واجد شرایط اجرای حدود و تعزیرات نبودند، (مانند کودک و مجنون) مرتکب فحشا، فساد و اعمال خلاف مصالح عمومی شدند، باید تأدیبات گردند. (۱)

ه :- اقامه معروف و دفع منکر

امر به معروف و نهی از منکر دارای مراتبی است. برای انجام بعضی از مراتب آن که نیاز به ضرب و تأدیبات است در بین فقها در این باره دو نظر وجود دارد: برخی از آنها اجازه حاکم شرع را برای ضرب و تأدیبات لازم میدانند؛ (۲) برخی دیگر لازم نمیدانند (۳) و در هر صورت برای شخص حاکم شرع و کسی که به امر و اجازه او به این وظیفه عمل مینماید، ولایت بر تأدیبات کودک و مجنون، از باب امر به معروف و نهی از منکر، ثابت است.

فقها این واجب را به چند قسم تقسیم نموده اند: (۴)

قسمی از آن اختصاص به واجبات و محرمات دارد و قسمی دیگر در مستحبات و مکروهات نیز جاری است. قسم اخیر شامل افعال کودک و مجنون میگردد. بنابراین اگر نوجوانی نماز نخواند، با این که نماز خواندن در حق او مستحب است (بنابراین که عبادات کودک ممیز استجاب داشته باشد)، حاکم شرع برای وادار ساختن او به این مهم ولایت دارد و همین طور برای بازداشتن او از انجام امور خلاف مصالح اجتماعی.

و: حسبی بودن تأدیبات کودک

ارتکاب جرایم و انجام امور خلاف مصالح عمومی در شکل فراگیر آن، هرچند تحت عنوان واجب و حرام قرار نگیرد، از اموری است که در هر صورت باید از آن جلوگیری شود. فقها انجام آن را از امور حسبه دانسته اند که بیگمان حاکم شرع بر آن ولایت دارد. (۵)

ص: ۴۴۵

۱- (۱) مهذب الأحكام ۶۳:۲۸؛ ریاض المسائل ۴۳:۱۶.

۲- (۲) النهایه: ۳۰۰؛ المراسم: ۲۶۰.

۳- (۳) السرائر ۲۳:۲؛ المهذب ۳۴۱:۱؛ مختلف الشیعه ۴۷۶:۴؛ تحریر الوسیله ۱: ۴۶۱.

۴- (۴) تحریر الوسیله ۱: ۴۴۴.

۵- (۵) السرائر ۲: ۵۴۶؛ مهذب الاحکام ۳۵:۲۸ و ۶۱؛ مبانی تکمله المنهاج ۱: ۲۲۵.

بی تردید شارع راضی نیست که بعضی از امور در جامعه انجام شود و بعضی دیگر ترک گردد. ارتکاب فحشا و منکر و تخلف از رسوم صحیح اجتماعی، هرچند به وسیله کودک و مجنون انجام شود، به ویژه اگر همگانی و فراگیر باشد، از این امور است. قدر متیقن از افرادی که ولایت بر انجام آن دارند، به ویژه در موردی که پدر و جد پدری به این وظیفه اقدام نمایند، حاکم جامع شرایط است. تعلیلی که برخی از فقها در لزوم اجرای حدود ذکر نموده اند، شامل تأدیب نیز میگردد.

علامه حلی در این باره مینویسد: «تعطیل و عدم اجرای حدود موجب ارتکاب محرمات و انتشار مفساد است و این امر چیزی است که شارع به آن راضی نیست و باید ترک شود» (۱).

بنابراین اگر ارتکاب فحشا و ترک عادات و رسوم صحیح به وسیله نوجوانان موجب فساد اجتماعی گردد، حاکم شرع از باب حسبه، بر تأدیب مرتکبین و جلوگیری از آن ولایت دارد.

سئوالی که ممکن است در این بحث مطرح گردد، این است که آیا ولایت بر تأدیب دارای مراتب است و ولایت پدر و جد پدری مقدم بر ولایت حاکم است؟

در پاسخ باید گفت: به استناد اطلاق و تعمیم موجود در ادله ای که ذکر شد، حاکم به طور مطلق بر تأدیب کودک ولایت دارد و مشروط به فقدان پدر نیست و هر دو ولایت در عرض یکدیگر قرار میگیرند. نظیر ولایت پدر و جد پدری بر ترویج صغار. نتیجه آن که برای ولایت حاکم بر تأدیب، مقتضی و دلیل وجود دارد و در مقابل مانع یا دلیلی که آن را مشروط به زمانی خاص (فقدان پدر) گرداند نیست. مگر روایتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده با این مضمون «السُّلْطَانُ وَلِيُّ مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ» (۲) حاکم بر کسی که ولی ندارد، ولایت دارد. از ظاهر این روایت استفاده میشود که ولایت حاکم مشروط به فقدان پدر است، زیرا تا زمانی که کودک پدر دارد «لاولی له» بر او صدق نمیکند.

ص: ۴۴۶

۱- (۱) مختلف الشیعه ۴: ۴۷۸.

۲- (۲) سنن ابی داود ۲: ۳۹۲، باب ۲۰، کتاب النکاح، ح ۲۰۸۳؛ سنن ابن ماجه ۲: ۴۳۴، ح ۱۸۷۹.

در پاسخ باید گفت: اولاً این روایت از طریق اهل سنت نقل شده و از جهت سند دارای اعتبار نیست و ثانیاً بر فرض که شهرت آن ضعف سند را جبران نماید^(۱)، سیاق این روایت مربوط به ولایت بر نکاح و مال است، زیرا در دو مورد ذکر شده به استناد ادله قطعی با وجود پدر و جد پدری، حاکم دارای ولایت نیست، از این رو این روایت ربطی به ولایت حاکم بر اقامه حدود و تعزیر و تأدیب ندارد.^(۲)

نتیجه این که: به مفاد ادله ای که ذکر شد حاکم شرع ولایت دارد، کودک ممیز را به جهت ارتکاب معاصی و جرایم از قبیل زنا، سرقت، لواط و به طور کلی امور کیفری تأدیب نماید و تحقیق و اثبات این امور فقط با نظر قاضی و دادگاه صالح امکان پذیر است.

۲- ولایت پدر و جد پدری بر تأدیب کودک و ادله آن

بیتدید پدر و جد پدری بر تأدیب کودک ممیز ولایت دارند. فقها در خلال مباحث مختلف به این حکم تصریح نموده و آن را امری مسلم دانسته اند.^(۳) ادله ای که میتواند در این حکم مستند قرار گیرد عبارت اند از:

الف: امر به تأدیب در قرآن

در قرآن میخوانیم: ای مؤمنین خود و خانواده خویش را از آتش دوزخ محافظت کنید. (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ)؛ کلمه «قوا» از ماده «وقایه» به معنای محافظت، نگهداری و منع است^(۴) و با عنایت به اطلاق کلمه «اهل» که به طور قطع فرزندان را شامل میگردد، معنای آیه چنین میشود: بر مؤمنین واجب است خود، خانواده و فرزندان خویش را از هر عملی که

ص: ۴۴۷

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۸۸:۲۹؛ مستند الشیعه ۱۴۳:۱۶.

۲- (۲) ر. ک: ریاض المسائل ۱۰۰:۱۱؛ جامع المقاصد ۹۲:۱۲؛ جواهر الکلام ۱۸۸:۲۹؛ تراث الشیخ الاعظم، کتاب النکاح ۱۴۹:۲۰-۱۴۸.

۳- (۳) المبسوط ۶۱۱:۳؛ السرائر ۷۲۹:۲؛ جواهر الکلام ۳۸۸:۲۱؛ جامع المدارک ۴۱۳:۵؛ الدر المنضود ۲۸۲:۲؛ مهذب الاحکام ۳۷:۲۸.

۴- (۴) لسان العرب ۴۷۹:۶.

موجب عذاب الهی است، باز دارند. باز داشتن از عذاب به این است که آنها را به انجام واجبات و کارهای شایسته و دوری از معاصی، امر و نهی نمایند.^(۱) بدیهی است عمل به این وظیفه متوقف بر تأدیبات است، زیرا امر و نهی تنها در قالب موعظه و نصیحت نیست. چه بسا به دلایل مختلف این گونه امور تأثیر خود را از دست می‌دهد. از این رو در مواردی که اولیای اطفال اطمینان دارند که فقط تنبیه و تأدیبات، فرزندان را از انجام عملی که موجب عذاب الهی است باز میدارد، با استفاده از اطلاق آیه میتوان حکم نمود که باید به انجام آن اقدام نمایند، چرا که در این صورت تنها وسیله نگهداری و محافظت اطفال تأدیبات است.

به همین جهت برخی از مفسرین در تفسیر آیه نگاشته اند: «مقصود این است که شخص، خودش و خانواده و فرزندان خویش را تأدیبات نماید و یکی از موارد تأدیبات ضرب و عقوبت است».^(۲) برخی دیگر در ذیل همین آیه به روایاتی استناد نموده اند که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده مبنی بر این که اگر کودک به سن ده سالگی رسیده و در انجام نماز کوتاهی مینماید او را با زدن تأدیبات نماید.^(۳)

ب: استفاده از مفاد روایات

روایاتی که بر ولایت پدر و جد پدری بر تأدیبات کودک دلالت دارد به چند دسته تقسیم میشود.

دسته اول: روایاتی است که به طور مطلق دلالت بر تأدیبات دارد. امام صادق علیه السلام میفرماید: کودک را تا سن هفت سالگی آزاد بگذارید، آن گاه به مدت هفت سال او را تربیت و تأدیبات نمایید و در هفت سال سوم همراه و مشاور خود قرار دهید، در این صورت باید به نیکی و رستگاری گرایش داشته باشد و گرنه امید خیری در او نیست. «قال: دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سَنِينَ وَيُؤَدِّبُ سَبْعَ سَنِينَ وَالزَّمَهُ نَفْسَكَ سَبْعَ سَنِينَ فَإِنْ أَفْلَحَ وَإِلَّا فَلَا حَیْرَ فِيهِ»^(۴). این مضمون با عبارات مختلف در روایات دیگری^(۵) نیز آمده است.

ص: ۴۴۸

۱- (۱) تفسیر تبیان ۱۰: ۵۰.

۲- (۲) مجمع البیان ۱۰: ۳۱۸.

۳- (۳) الجامع لاحکام القرآن ۱۸: ۱۹۵؛ الجصاص، احکام القرآن ۳: ۶۹۸-۶۹۷.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲۱: ۴۷۵، باب ۸۳ من ابواب احکام الاولاد، ح ۴.

۵- (۵) همان: ح ۵، و باب ۸۲، ح ۲.

دسته دوم: روایاتی که امر به تأدیب نموده است. در روایت معتبر امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرموده است: یتیم را در مورد آن چه فرزند خودت تأدیب مینمایی، تأدیب کن و هر اندازه کتک میزنی کتک بزن «أَدَبِ الْيَتِيمَ مِمَّا تُؤَدِّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَأَضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ»^(۱) در این روایت ولایت بر تأدیب فرزند مسلم دانسته شده است و جواز تأدیب یتیم متفزع بر آن میباید.

دسته سوم: روایاتی که در آن ها به جهت اطاعت از خداوند امر به تأدیب شده است. در برخی روایات چنین وارد شده است، هنگامی که آیه ششم سوره تحریم در مورد حفاظت از اهل و خانواده نازل شد، بعضی از مردم به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و به ایشان عرض کردند؟ چگونه اهل و فرزندان خویش را از عذاب الهی محافظت نماییم؟ فرمود: به انجام کار خیر مبادرت نمایید و به خانواده و فرزندان تذکر دهید و آنها را به اطاعت خداوند تأدیب نمایید. «اعْمَلُوا الْخَيْرَ وَذَكِّرُوا بِهِ أَهْلِيكُمْ وَأَدَّبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ»^(۲) دسته چهارم: روایاتی است که تأدیب فرزند را از وظایف پدر و در زمره حقوقی که پدر ملزم به رعایت آن است، میدانند. امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: حق فرزند بر پدر این است که برای او نام زیبا انتخاب کند و به نیکی ادب نماید.

«وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ»^(۳). ادب بر تنبیه و تأدیب اطلاق می شود. همچنین در کلمات امام سجاد علیه السلام میخوانیم که به درگاه الهی عرضه میدارد: خدایا مرا بر تربیت، تأدیب و نیکی به فرزندان یاری کن. «وَأَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبِرِّهِمْ»^(۴). ج: سیره

بسیاری از فقها بر این باورند که سیره مستمره و روش گذشتگان از دیر زمان حاکی از ولایت پدر بر تأدیب فرزندان است. از ظاهر عبارات برخی از آنها استفاده میشود که

ص: ۴۴۹

۱- (۱) وسائل الشیعه ۴۷۹:۲۱، باب ۸۵ من ابواب احکام الاولاد، ح ۱.

۲- (۲) مستدرک الوسائل ۲۰۱:۱۲، باب ۸ من ابواب الامر و النهی، ح ۵.

۳- (۳) نهج البلاغه: حکمت ۳۹۹.

۴- (۴) صحیفه سجادیه: دعای شماره ۲۵.

این سیره وجود داشته است، اعم از این که فرزند، صغیر باشد یا کبیر(۱) و برخی دیگر آن را مقتید به قبل از بلوغ فرزند دانسته اند.(۲) به هر صورت شارع مقدس این سیره را مردود ندانسته، بلکه آن را تأیید نموده است.

د: صلاحیت پدر برای اجرای حدود بر فرزند

شیخ طوسی معتقد است، در هر زمان حکومت در اختیار حکام ستمگر باشد و قدرت در اختیار فقهای عادل نباشد، پدر میتواند بر فرزند خود به شرط این که ایمن از ضرر باشد، اجرای حدود بنماید.(۳)

برخی دیگر از فقها نیز همین نظر را پذیرفته اند.(۴) هم چنین شهید اول با توسعه بیشتری قائل به این نظر شده است و اجرای حدّ به وسیله پدر بر فرزند را بدون هیچ شرطی جایز میدانند.(۵) بر اساس دیدگاه این دسته از فقها که در جای خود قابل بحث است، چنان چه تأدیب جزء حدود باشد، به همان ملاکی که پدر ولایت بر اقامه حدود دارد، ولایت بر تأدیب نیز برای وی ثابت است و اگر از حدود نباشد (که به نظر هم چنین میرسد) به طریق اولی ولایت دارد.

ه - احسان بودن تأدیب اولاد

دایره قاعده احسان که فقها در ابواب مختلف فقه به آن استناد مینمایند(۶) تأدیب کودک ممیز به وسیله پدر را نیز شامل میگردد و با استناد به آن ولایت وی بر تأدیب اثبات میشود.

تأدیب اولاد به طور مطلق و تنبیه بدنی و ایراد ضرب بر آنها در مواقع ضروری و مواردی که اولیای آن ها اطمینان به تأثیر مثبت آن دارند، از مصادیق روشن احسان به آنهاست، زیرا سبب میشود تا فرزند از آلودگی پاک شود و در جهت کسب سعادت و

ص: ۴۵۰

۱- (۱) جواهر الکلام ۳۸۸:۲۱؛ مهذب الاحکام ۱۳۰:۲۱.

۲- (۲) جامع المدارک ۴۱۳:۵.

۳- (۳) النهایه: ۴۳۰؛ النهایه و نکتها ۱۶:۲.

۴- (۴) المهذب ۳۴۲:۱. برخی دیگر قبول این نظریه را مشروط به این دانسته اند که پدر اهلیت صدور حکم داشته باشد. جامع المقاصد ۴۸۹:۳.

۵- (۵) دروس فی الفقه ۴۸:۲.

۶- (۶) القواعد الفقهیه ۸:۴.

خوشبختی به وی کمک گردد. بنابراین اطلاق آیه شریفه (مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ) ۱ جواز آن را اثبات مینماید. (۱)

و: حسبه بودن تأدیب

اثبات ولایت برای پدر با استناد به دلیل «حسبه» از جهت پدر بودن نیست، از این رو او و دیگران در جهت عمل به این وظیفه، مسئولیت مشترک دارند و تنها حاکم نسبت به دیگران، اولویت دارد.

هر نوع ولایت و مسئولیت دخالت در امور صغار که برای پدر ثابت باشد، برای جدّ پدری نیز ثابت است. بسیاری از فقها در بحث از ولایت بر تزویج (۲) و اموال (۳) و اجرای حدود (۴) ولایت پدر و جدّ پدری را به طور عام مطرح نموده اند و برخی از آنها در این باره ادعای اجماع دارند. (۵)

۳- ولایت وصی بر تأدیب کودک

از مجموع گفتار فقها در مسأله وصیت به ولایت و غیر آن چنین استفاده میشود که در هر مورد که پدر و جدّ پدری نسبت به صغار ولایت داشته باشند، میتوانند وصی خود را در آن مورد نایب خودش قرار دهند، مشروط به این که به مصلحت صغار باشد. در مسأله مورد بحث نیز چون تأدیب کودک ممیز و جلوگیری از ارتکاب فحشا و منکرات توسط او به طور قطع به مصلحت وی میباشد و پدر در این مورد ولایت دارد. با وصیت پدر، وصی به نیابت از او دارای ولایت میگردد و میتواند در صورت نیاز کودک ممیز را تأدیب نماید. اطلاق ادله وصیت (۶) این مورد را شامل میشود و با قبول وصیت، توسط وصی، ولایت وی بر تأدیب اثبات میگردد و بعد از فوت ولی، میتواند به اجرای آن پردازد.

ص: ۴۵۱

۱- (۲) الدر المنضود ۲: ۲۸۲.

۲- (۳) النهایه: ۴۶۵؛ المهدّب ۲: ۱۹۳؛ مختلف الشیعه ۷: ۱۱۷؛ جامع المقاصد ۱۲: ۹۲.

۳- (۴) شرایع الاسلام ۲: ۱۰؛ الروضه البهیة ۵: ۶۲؛ مسالک الافهام ۳: ۱۶۶؛ مجمع الفائده والبرهان ۹: ۲۳۱.

۴- (۵) الدروس الشرعیة ۲: ۴۸؛ جواهر الکلام ۲۱: ۳۸۹؛ المهدّب ۲۸: ۲۰.

۵- (۶) بلغه الفقیه ۳: ۲۶۵.

۶- (۷) وسائل الشیعه ۱۹: ۲۵۷-۲۶۵-۲۸۷-۳۹۴، باب ۱-۶-۱۵-۶۳، من ابواب فی احکام الوصایا.

افزون بر این با فرض این که وصیت به ولایت بر تأدیب، صحیح و نافذ است، عمل به آن واجب میشود و متخلف مشمول حرمت تغییر وصیت میگردد، زیرا خداوند متعال میفرماید: هر کس بعد از شنیدن وصیت آن را تغییر دهد (و برخلاف حقیقت رفتار نماید) تنها گناه آن بر کسانی است که وصیت را تغییر میدهند. (فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ... (۱)).

این آیه دلیل است بر این که تغییر وصیت به هیچ صورت جایز نیست، مگر این که وصیت در جهت مخالفت فرمان الهی باشد، اعم از این که به وسیله فعل جانشین، وصیت تغییر داده شود یا این که به مفاد وصیت عمل نگردد. (۲).

اگر تغییر وصیت حرام باشد، عمل بر طبق آن واجب است و قبل از آن باید وصی، حق دخالت و ولایت بر آن را داشته باشد. باید دانست که این آیه بر یک اصل کلی دلالت دارد و آن این که مورد وصیت و چیزی که وصیت به آن تعلق میگیرد، هر چه باشد باید طبق آن عمل شود و تغییر در آن جایز نیست، مگر این که به صراحت در جهت خلاف فرمان الهی باشد، در این صورت به حکم ادله دیگر نباید به آن عمل شود. (۳).

در مسأله مورد بحث چون دلیلی بر استثنای آن از این قاعده کلی وجود ندارد، با وصیت پدر، ولایت وصی بر تأدیب کودک ممیز، به حکم این قاعده اثبات میگردد.

۴- ولایت وکیل بر تأدیب کودک

به اتفاق فقها جایز است پدر، جد پدری، وصی آنها و حاکم شرع در اموری که ولایت دارند فرد یا افرادی را وکیل خود قرار دهند. (۴) در این صورت وکیل همانند موکل، در مورد وکالت دارای ولایت میگردد، ولایت در تأدیب کودک نیز مشمول این اصل

ص: ۴۵۲

۱- (۱) سوره بقره ۲: ۱۸۱.

۲- (۲) ر. ک: فقه القرآن ۲: ۳۰۳؛ مجمع البیان ۲: ۲۶۸؛ التفسیر الکبیر ۱: ۲۹۶.

۳- (۳) ر. ک: تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا: ۵۴۹-۵۴۸-۵۴۷.

۴- (۴) مجمع الفائدة والبرهان ۹: ۴۹۴، ۴۹۰، ۵۱۴؛ جامع المقاصد ۸: ۱۸۰-۱۸۹؛ جواهر الکلام ۲۷: ۳۷۸-۳۷۷؛ مهذب الاحکام ۲۵: ۲۲۳؛ جامع المدارک ۳: ۴۸۳.

کلی است، زیرا هیچ دلیلی بر عدم وکالت نسبت به آن وجود ندارد، بلکه سیره وادله قطعی بر جواز آن ثابت است.^(۱)

۵- ولایت معلم بر تادیب شاگرد

برخی از فقها به طور ضمنی^(۲) و بعضی به طور صریح این مسأله را عنوان نموده اند.^(۳) شیخ طوسی در این باره میگوید: «به اجماع فقها جایز است معلم صبی را تادیب نماید».^(۴)

ادله ای که میتواند مستند این حکم قرار گیرد، عبارتند از: اجماعی که شیخ طوسی ادعا نموده است.^(۵) و عمومیت قاعده احسان، زیرا تادیب طفل و جلوگیری او از ارتکاب فحشاء، احسان و کمک به وی در جهت کسب نیکیها به حساب میآید و اطلاق آیات شریفه (ما عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ)^۶ و (وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى...)^۷ آن را شامل میگردد.^(۶)

هم چنین در روایت معتبر راوی میگوید: امام صادق علیه السلام از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است: «أَلْبَغُوا مُعَلِّمَكُمْ أَنْ صَرَبْتُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ صَرَباتٍ فِي الْأَدَبِ اقْتَصَّ مِنْهُ».^(۷) به معلمین ابلاغ نماید که اگر در تادیب اطفال بیش از سه ضربه شلاق بزنند، قصاص خواهند شد. در این روایت امام علیه السلام جواز تادیب صبیان به وسیله معلم را مسلم دانسته و تنها در مقدار آن اظهار نظر فرموده است.

البته در این مسأله که آیا لازم است معلم از پدر و جد برای تادیب کودک اجازه بگیرد یا خیر، دو تحلیل فقهی وجود دارد؛ از جهت ظهور و اطلاق روایتی که مستند این

ص: ۴۵۳

۱- (۱) تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا: ۵۵۱-۵۵۰.

۲- (۲) مسالک الافهام: ۱۴: ۴۵۵؛ ریاض المسائل: ۱۶: ۶۰-۵۹؛ جواهر الکلام: ۴۱: ۴۴۴؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحدود: ۳۳۸.

۳- (۳) الدر المنضود: ۲: ۲۸۷؛ مهذب الاحکام: ۲۸: ۱۵۷؛ مبانی تکلمه المنهاج: ۱: ۳۴۱.

۴- (۴) المبسوط: ۵: ۴۱۳.

۵- (۵) همان.

۶- (۶) ر. ک: الدر المنضود: ۲: ۲۸۵.

۷- (۷) وسائل الشیعه: ۲۸: ۳۷۲، باب ۸، من ابواب بقیه الحدود و التعزیرات، ح ۲.

حکم است، اذن پدر لازم نیست؛ زیرا اطلاق آن شامل میشود موردی که معلّم از طرف پدر مأذون نباشد.

لیکن وجه دیگری که قویتر به نظر میرسد این است که ولایت بر تأدیب بر خلاف اصل است، بنابراین باید به موردی که نسبت به آن یقین و اطمینان وجود دارد منحصر شود و آن جایی است که پدر کودک به معلّم اذن تأدیب دهد. مقتضای اجماع و قاعده احسان نیز همین است، زیرا نمیتوان ادعا کرد تأدیب کودک و زدن او حتّی اگر پدرش نهی نموده باشد احسان به وی محسوب میگردد. صرف این احتمال کافی است، تا محدوده دلیل، منحصر به موردی قرار دهیم که پدر کودک اجازه تأدیب داده است.

مرحوم آیت الله سید محمدرضا گلپایگانی در این باره فرموده اند: «معلّم در تأدیب استقلال ندارد و به اذن ولی نیاز دارد، زیرا اگر چه ممکن است، معلّم از تأدیب قصد خیر و اصلاح کودک را در نظر داشته باشد، ولی چه بسا پدر این گونه نیندیشد و راضی نباشد که فرزندش را کتک بزنند تا علم بیاموزد»^(۱).

از توضیحاتی که داده شد، روشن گردید که، جواز تأدیب کودک به وسیله معلّم منحصر به مورد فراگیری علم و تخلف از ضوابط و مقرّرات مدرسه است و در غیر این مورد حق دخالت ندارد و در هر کجا تردید پیدا شود حکم به عدم جواز میگردد.^(۲) هم چنین به استناد ادله فقهی، ولایت مؤمنان عادل بر تأدیب کودک با رعایت شرایط مربوط ثابت است که توضیح و تحقیق در این باره مجال بیشتری را میطلبد.

۶- تأدیب کودک به وسیله دادگاه اطفال

در روزگاران گذشته کودکان را مانند افراد بالغ مجازات میکردند، ولی قوانین جزایی جدید که بر پایه فرض مسئولیت بیان شده است، کودک را به خاطر فاقد بودن قدرت شعور و تمیز کامل، معاف از مجازات میشناسد. البته مسأله بزهکاری کودکان دارای اهمیت بسیاری است هر چند که آنان فاقد مسئولیت جزایی و معاف از مجازات

ص: ۴۵۴

۱- (۱) الدر المنضود ۲: ۲۸۶.

۲- (۲) تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا: ۵۵۳.

میباشند. (۱) و اتخاذ بعضی از تدابیر تأمینی و تربیتی و حتی اجرای بعضی از مجازات های ملایم در مورد آنان ضرورت دارد. (۲) به همین جهت از قرن هفدهم میلادی به بعد در اکثر کشورها برای بهبود وضع کودکان بزه کار اقدامات مؤثری انجام شد، در قوانین کیفری حدود سنی تعیین شد و مجازات کودکان خفیف تر از بزرگسالان مقرر گردید.

این مسأله با ورود به قرن بیستم و پیشرفت علم و صنعت که به دلایل مختلف، از جمله از هم گسیختگی نظام خانواده، منجر به بزه کاری کودکان و نوجوانان شد، حساسیت بیشتری پیدا کرد و افکار عمومی با تشویش و نگرانی که در این رابطه وجود داشت، آماده پذیرش تحولات و تجدید نظر در قوانین کیفری مربوط به اطفال گردید.

بر این اساس در برخی از کشورها در قوانین کیفری سنّ مسئولیت کیفری کودکان تعیین گردید و مؤسساتی برای تأدیب و اصلاح آنها تحت عنوان حمایت از اطفال و دادگاه های اطفال تأسیس شد که تا این زمان به کار خود ادامه میدهد. (۳)

دادگاه اطفال که با ویژگیهای خاص خود با تشکیلات قضایی بزرگسالان متفاوت است، به بزه کاری کودک رسیدگی مینماید. به این ترتیب که در دادگاه اطفال، قاضی به عنوان ریاست دادگاه تنها فرد تصمیم گیرنده در مورد طفل نیست، بلکه نظر کارشناسان قضایی در تغییر روند پرونده نقشی مهم ایفا مینماید. مراحل رسیدگی به پرونده با حضور روان شناسان، پزشکان، متخصصان علوم اجتماعی و... انجام میشود. هم چنین به لحاظ شخصیت خاص و وضعیت ویژه کودک، قاضی اطفال باید علاوه بر علم حقوق به علوم دیگر از جمله علوم اجتماعی، جامعه شناسی، روان شناسی احاطه داشته باشد. در مجموع تمام اعضای دادگاه، از قاضی تا کارشناس با هدف کمک به کودک بزه کار و نیز اصلاح و درمان وی، به پرونده او رسیدگی میکنند و این خود مشخصه ای است که دادگاه اطفال از دادگاه بزرگسالان متمایز میسازد و علاوه بر آن نشانگر اهداف عالی و والای دادگاه ویژه اطفال میباشد. (۴)

ص: ۴۵۵

۱- (۱) حسن دادبان، حقوق جزای عمومی ۷۵۵:۲؛ نجیب محمود حسنی، شرح قانون العقوبات: ۵۴۶ به بعد.

۲- (۲) الاحکام الجزائیه العامه: ۲۰۰؛ پرویز صانعی، حقوق جزای عمومی ۱۴:۲ به بعد؛ محسن ناجی، الاحکام العامه فی قانون العقوبات: ۳۴۴ به بعد.

۳- (۳) ر. ک: تاج زمان دانش، طفل بزه کار کیست: ۱۴-۲۱ و ۱۱۰ به بعد.

۴- (۴) نابهنجاری و بزه کاری کودکان و نوجوانان: ۲۰۸-۲۰۹؛ مریم عباچی، حقوق کیفری اطفال: ۱۰۲-۱۰۱.

در ایران در سال ۱۳۳۸ قانون تشکیل دادگاه اطفال بزه کار با ۳۳ ماده و ده تبصره به تصویب رسید و در سال ۱۳۴۵ برای اولین بار دادگاه اطفال شروع به کار نمود.^(۱) روند تأدیب اطفال بزه کار در قوانین جزایی پس از پیروزی انقلاب نیز ادامه یافت و در تصویب قوانین مورد توجه قرار گرفت. در ماده ۱۲ لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی مصوب شورای انقلاب آمده است: «به جرایم اطفال در دادگاه جزا به ترتیب مقرر در قانون تشکیل دادگاه اطفال بزه کار، رسیدگی خواهد شد». بعد از آن با تصویب آئین نامه دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۸ که موادی از آن در ارتباط با رسیدگی به جرایم اطفال میباشد (فصل پنجم)، حقوق کودکان بزه کار مورد توجه بیشتری قرار گرفت.

هم چنین به پیشنهاد قوه قضائیه، هیأت وزیران در تاریخ ۱۳۸۳ لایحه ای با نام «لایحه رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان» به تصویب رساند. در این لایحه وظایف دادگاه اطفال و شرایط و نحوه رسیدگی به جرایم آنان بیان گردیده است. به دلیل اهمیت موضوع در ادامه به بعضی از مواد آن اشاره میشود. در ماده ۳ آمده است: «در هر حوزه قضایی شهرستان یک یا چند شعبه دادگاه اطفال و نوجوان بر حسب نیاز تشکیل میشود» و در ماده ۱ مقرر شده است: «به کلیه جرایم اشخاص کم تر از هیجده سال تمام، در دادگاه اطفال رسیدگی خواهد شد». همچنین در ماده ۷ آن آمده است: «مشاوران دادگاه های اطفال و نوجوانان از بین متخصصان علوم روانشناسی و تربیتی مددکاران اجتماعی و دانشگاهیان و فرهنگیان آشنا به مسائل روانشناسی و تربیتی کودکان و نوجوانان (اعم از شاغل و بازنشسته) انتخاب میشوند». و در ماده ۱۴ (تحقیقات و نحوه رسیدگی) مقرر گردیده است: کلیه اقدامات اعم از تعقیب، تحقیق و رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان... رأساً توسط دادگاه اطفال به عمل میآید و دادگاه مذکور کلیه وظایفی را که بر طبق قانون به عهده ظابطان دادگستری و دادسرا است، انجام میدهد».

ص: ۴۵۶

۱- (۱) ناصر قاسمی، اقدامات تأمینی و تربیتی: ۷۷-۷۶؛ سید جلال الدین مدنی، آیین دادرسی کیفری: ۱ و ۴۲۹:۲.

هدف از تنظیم این ماده آن است که اطفال در صورت ارتکاب جرم در حد امکان کم تر با مجرمان بزرگسال در یک مکان نگهداری شوند و در ضمن کلیه تحقیقات توسط قضات صورت پذیرد، تا دقت بیشتری به عمل آید و از صدمات روحی و روانی بر کودک بزه کار جلوگیری به عمل آید. هم چنین رسیدگی به جرایم اطفال علنی نخواهد بود و در دادگاه فقط اولیا و سرپرست قانونی طفل و وکیل مدافع و شهود، در صورتی که دادگاه حضور آنان را لازم بداند، حاضر خواهند شد.

ماده ۲۱ لایحه مذکور در این خصوص مقرر می‌دارد: «انتشار جریان رسیدگی یا افشای هویت و مشخصات متهم به وسیله مطبوعات یا سایر رسانه های گروهی یا به هر طریق دیگر ممنوع است». و بالاخره ماده ۳۲ نحوه تصمیمات دادگاه در ارتباط با کودکانی که مرتکب جرم شده اند را چنین بیان مینماید: «کودکان و نوجوانانی که سن آنها بیش از نه سال تا پانزده سال تمام خورشیدی است، در صورت ارتکاب جرم حسب مورد، دادگاه یکی از تصمیمات زیر را اتخاذ میکند.

الف: تسلیم به والدین یا به اولیا و یا سرپرست قانونی یا اخذ تعهد به تأدیب و تربیت و مواظبت درحسن اخلاق طفل و نوجوان، در این صورت هرگاه دادگاه مصلحت بداند میتواند بر حسب مورد از اشخاص مذکور تعهد به انجام اموری از قبیل موارد ذیل و اعلام نتیجه به دادگاه در مهلت مقرر را اخذ نماید.

۱ - معرفی طفل و یا نوجوان به مددکار اجتماعی یا روانشناسی و دیگر متخصصان و همکاری با آنان.

۲ - فرستادن طفل و یا نوجوان به یک موسسه آموزشی و فرهنگی به منظور تحصیل و یا حرفه آموزی.

۳ - اقدامات لازم جهت درمان و یا ترک اعتیاد طفل یا نوجوان تحت نظر پزشک.

۴ - جلوگیری از معاشرت طفل یا نوجوان با اشخاصی که دادگاه ارتباط با آنها را مضر تشخیص دهد.

۵ - جلوگیری از رفت و آمد طفل و یا نوجوان به محل های معین.

ب: تسلیم به اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگری که دادگاه به مصلحت طفل و یا نوجوان بداند، با الزام به دستورهای مذکور در بند فوق در موارد زیر:

۱ - عدم صلاحیت والدین، اولیا یا سرپرست قانونی طفل یا نوجوان و یا عدم دسترسی به آنها.

۲ - عدم امکان الزام والدین، اولیا یا سرپرست قانونی به تأدیبات، تربیت و مواظبت در حسن اخلاق طفل و یا نوجوان.

ج: سرزنش و نصیحت به وسیله قاضی دادگاه.

د: اخطار، تذکر و تعهد به عدم تکرار جرم (به صورت کتبی).

ه -: نگهداری در کانون اصلاح و تربیتی از سه ماه تا یک سال در مورد جرایمی که مجازات قانونی آن سه سال و یا بیش از سه سال حبس است. در تبصره ۱ ذیل ماده ۳۲ آمده است: «تصمیمات مذکور در بندهای د و ه - صرفاً در خصوص اطفال و نوجوانان بیش از دوازده سال و تا پانزده سال قابل اجرا خواهد بود».

ص: ۴۵۸

۱- طرح موضوع

با عنایت به ادله فقهی که در جای خود به اثبات رسیده است،^(۱) برای امام و حاکم شرع جایز و در بعضی از موارد واجب است تا با انواع عقوبت‌ها مجرم را مجازات و تعزیر نماید. تعزیر مجرم اختصاص به نوعی خاص از مجازات ندارد. البته در بسیاری از روایات و عبارات فقها، تعزیر فقط بر ضرب کم تر از حد، اطلاق شده است، لیکن این بدین دلیل است که مصداق روشن تعزیر در زمان صدور روایات، ضرب بوده است و نیز به این جهت است که اجرای آن نسبت به دیگر مصدایق در بسیاری از موارد از جهات مختلف اولویت دارد و گرنه هیچ دلیلی مبنی بر این که تعزیر منحصر به مصداق خاصی از مجازات است، وجود ندارد.

بدین ترتیب حاکم شرع با حفظ شرایط لازم، مثل رعایت تناسب جرم و مجازات و در نظر گرفتن مصالح مجرم و جامعه اسلامی، به هر صورت که صلاح بداند مجرم را با توبیخ، سرزنش، ضرب، حبس، جریمه مالی، تخریب اماکن فساد و... تعزیر و از انجام گناه منع کند و از تکرار آن به وسیله او و دیگر افراد جامعه جلوگیری به عمل آورد.^(۲)

با عنایت به این که تأدیب کودک نیز نوعی مجازات تعزیری است که باید خفیف تر، سبک تر و آسان تر، از تعزیر افراد بزرگسال باشد. باید آن چه در تعزیر رعایت آن لازم

ص: ۴۵۹

۱- (۱) ر. ک: تعزیرات از دیدگاه فقه و حقوق جزا: ۲۱۸-۲۳۴.

۲- (۲) همان: ۲۳۶-۲۳۵.

است، در تأدیب کودک نیز رعایت شود. از جمله رعایت تناسب بین بزه ارتكابی و تأدیبی که اعمال آن بر کودک ممکن و مفید است، مثل سرزنش، توبیخ، نگهداری در اماکن معین، محروم سازی و از این قبیل امور به گونه ای که مصلحت کودک بزه کار از جهات مختلف مورد توجه قرار گیرد.

۲- مقدار تأدیب با ضرب

این پرسش مطرح است در موردی که جایز است کودک بزه کار با ضرب تأدیب شود، مقدار آن چه اندازه می باشد؟ در این باره چند نظر مطرح شده است:

الف: پنج تا شش ضربه

برخی از فقها (۱) از جمله شیخ طوسی (۲) و بعضی از اعلام فقهای معاصر (۳) معتقدند نباید مقدار تأدیب از پنج تا شش ضربه شلاق فراتر رود. برخی دیگر این مقدار را مقتضای احتیاط دانسته اند. (۴) مستند این دیدگاه روایت معتبری است. راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام در مورد مقدار تأدیب کودک سؤال کردم، فرمود: پنج تا شش ضربه و لازم است با آن بامدارایی رفتار شود. «حَفَسَهُ أَوْ سَبَّهَ وَارْفُقْ» (۵) شبیه این مضمون در روایت معتبر دیگری نیز آمده است. (۶)

روایاتی که مقدار تأدیب را بیش تر از پنج ضربه جایز میدانند، قرینه است بر این که تعیین مقدار ضرب در روایاتی که مستند این دیدگاه قرار گرفته است، از باب تطبیق و بیان مصداق است، نه این که جنبه انحصاری داشته باشد.

ص: ۴۶۰

۱- (۱) الجامع للشرائع: ۵۶۷.

۲- (۲) النهایه: ۷۳۲.

۳- (۳) موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکلمه المنهاج ۴۱: ۴۱۱.

۴- (۴) مهذب الاحکام ۲۸: ۳۷.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۲، باب ۸ من ابواب بقیه الحدود، ح ۱.

۶- (۶) همان: ح ۲.

ب: عدم جواز بیش از ده ضربه

برخی دیگر از فقها معتقدند که مقدار تأدیب نباید بیش از ده تازیانه باشد.^(۱) بعضی دیگر بیش از ده تازیانه را مکروه دانسته اند.^(۲) ظاهراً دلیل این دیدگاه روایتی است که شیخ صدوق از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده است که بر هیچ حاکمی که به خداوند متعال و روز قیامت معتقد باشد، جایز نیست بیش از ده ضربه شلاق بزند. «لَا يَجْلُ لِرَؤَالٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجْلِدَ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَةٍ اشْوَابِ الْآفِ حَدْ». ^(۳) این روایت هر چند از جهت سند مرسل است، ولی طبق نظر کسانی که معتقدند اگر در موردی شیخ صدوق روایت مرسله را صریحاً با واژه «قال» به پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام نسبت دهد، به منزله مسند است و دارای اعتبار سندی میگردد. روایت دیگری نیز به همین مضمون از امام رضا علیه السلام نقل شده است.

^(۴) آن چه در جواب اول ذکر شد، در مورد این دیدگاه جاری است، علاوه بر این طبق نظر آن دسته از فقها که مبنای مذکور (تصحیح اعتبار روایت) را قبول ندارند، هر دو روایت از نظر سند ضعیف اند و نمی توانند مستند نظریه دوّم قرار گیرند، هم چنین نمیتوانند کراهت تأدیب به بیش از ده ضربه شلاق را اثبات نمایند.^(۵)

ج: صلاح دید تأدیب گر

دیدگاه سوم که در بین فقها مشهور است و از سایر دیدگاه ها قویتر میباشد این است که تعیین مقدار تأدیب به نظر مؤدّب (تأدیب گر) بستگی دارد. محقق اردبیلی در مقام ایراد بر کلام علامه حلّی که معتقد است تأدیب به بیش از ده ضربه شلاق جایز نیست. میگوید: «این مدّعا بیدلیل است، زیرا تعیین مقدار تأدیب وابسته به نظر حاکم و مؤدّب است و تنها در این صورت

ص: ۴۶۱

۱- (۱) السرائر ۳: ۵۳۴؛ ارشاد الاذهان ۲: ۱۷۹؛ الروضه البهیة ۹: ۱۹۳؛ قواعد الاحکام ۳: ۵۴۸؛ ایضاح الفوائد ۴: ۵۰۸.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۶۷؛ المهذب البارع ۵: ۷۶.

۳- (۳) من لایحضره الفقیه ۴: ۷۳؛ ح ۱۴۳؛ وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۵، باب ۱۰، من ابواب بقیه الحدود، ح ۲.

۴- (۴) مستدرک الوسائل ۱۱: ۱۸، باب ۳، من ابواب مقدمات الحدود، ح ۵.

۵- (۵) ر. ک: جامع المدارک ۷: ۱۱۹؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحدود: ۴۲۵.

آیت الله فاضل لنکرانی در برداشت از این روایت مینویسد: از ظاهر جمله اخیر «إِنْ كُنْتَ تَدْرِي...» استفاده میشود که امر تأدیب به شخص مودب واگذار شده است و تا اندازه ای که در جهت مصلحت طفل باشد، میتواند تأدیب نماید. در عین حال مقتضای احتیاط این است، که از پنج تا شش ضربه تجاوز ننماید. علاوه بر این تأدیب صبی در امور متعارف باید کمتر از تعزیر افراد بالغ به جهت ارتکاب حرام باشد. (۱)

ب: روایاتی که دلالت دارد، تأدیب کودک باید کم تر از حد باشد. مانند آن که امام صادق علیه السلام میفرماید: اگر کودک مرتکب زنا شود به کم تر از حد تأدیب میشود. قال: «يُجْلِدُ الْعَلَامَ دُونَ الْحَدِّ» (۲). روایاتی که دلالت دارد، تعزیر به حاکم واگذار شده تا با رعایت مصلحت و احتیاط به انجام آن پردازد. راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: مقدار تعزیر چقدر است؟ فرمود: هر اندازه حاکم مصلحت بداند، او باید با ملاحظه تناسب بین جرم و مجازات و توانایی مجرم اقدام نماید.

«عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى الْوَالِي مِنْ ذَنْبِ الرُّجُلِ وَقُوَّةِ بَدَنِهِ» (۳). جمع بین این دو دسته از روایات این است تعیین مقدار تأدیب به اختیار مودب باشد.

توضیح این که تأدیب به معنای مورد بحث ماهیتاً نوعی از تعزیر است که به جهت اصلاح کودکان بزه کار و حفظ مصالح آنها و جلوگیری از ارتکاب معاصی و فحشا و وادار نمودن آنها به عادات و رسوم صحیح تشریح شده است. (۴)

از سوی دیگر، حاکم در امور مختلف مربوط به تعزیر از جمله در تعیین مقدار آن دارای اختیار است و باید بر طبق مصلحت اقدام نماید. این امر اقتضا دارد، چنان که حاکم تشخیص دهد بیش از مقداری که در روایات تعیین گردیده است، تأدیب صورت گیرد، جایز باشد و گرنه آن چه از تشریح تأدیب مقصود بوده است به دست نیاید. بنابراین تأدیب به بیش از مقدار تعیین شده در روایات، در صورتی جایز است که مودب علم داشته

ص: ۴۶۳

۱- (۱) تفصیل الشریعه، کتاب الحدود: ۴۲۶-۴۲۴.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۸۲:۲۸، باب ۹، من ابواب حد الزنا، ح ۱-۲ و ۱۵۶ باب ۲، من ابواب حد اللواط، ح ۱.

۳- (۳) الکافی ۲۴۱:۷، ح ۵؛ تهذیب الاحکام ۹۲:۱۰، ح ۱۳.

۴- (۴) ر. ک: مجمع الفائده والبرهان ۱۰۱:۱۳؛ کشف اللثام ۵۱۹:۷.

باشد با این مقدار تأدیبه تحقق نمییابد، لیکن در صورتی که مرّد باشد، نمیتواند به بیش از این مقدار تأدیبه نماید.

همچنین با توضیحاتی که داده شد روشن گردید که اختلاف روایات در تعیین مقدار باید بر مناسبات، حالات، و ظروف مختلفی که با عنایت و توجه به آنها روایات صادر شده است، حمل شود. البته ملائک کلی این است که هر مقدار که هدف و مقصود از تأدیبه متوقف بر آن است، انجام شود. به شرط آن که به مقدار حدّ شرعی نرسد، هم چنین به بیش تر از آن چه تأدیبه با آن انجام میشود، نباشد. (۱)

۳- یادآوریهای مهم

الف: دیدگاهی که ذکر شد (مقدار تأدیبه به اندازه ای است که تأدیبه گر (مؤدّب) مصلحت میداند) اختصاص به ارتکاب گناهان و معاصی شرعی دارد، اعم از گناهی که دارای حدود مصطلح میباشند یا گناهان کبیره ای که ارتکاب آنها توسط فرد بالغ موجب تعزیر است. اما تأدیبه در امور اخلاقی و عرفی که تأدیبه در آنها مرسوم میباشند، به مقتضای روایاتی (۲) که ذکر شد، نباید از پنج تا شش ضربه بیش تر باشد و دلیلی بر جایز بودن بیش تر از این مقدار وجود ندارد.

ب: تأدیبه به وسیله ضرب، آخرین مرحله از مراحل تأدیبه است، به این معنی که اگر تأدیبه گر (مؤدّب) با وسیله دیگری غیر از ضرب نتواند کودک بزه کار را اصلاح کند و از انجام معاصی باز دارد، جایز است با رعایت شرایط و با در نظر گرفتن مصالح کودک در این باره اقدام نماید. در چنین شرایطی بعضی از فقها ترک تأدیبه را مکروه دانسته اند (۳) و بعضی دیگر آن را واجب میدانند. (۴)

آیت الله فاضل لنکرانی مینویسد: «حکم شرعی در ارتکاب محرمات شرعی وجوب تعزیر است، زیرا از این جهت فرقی بین حد و تعزیر نیست». (۵)

ص: ۴۶۴

۱- (۱) جواهر الکلام ۴۱:۴۴۵؛ الدر المنضود ۲:۲۸۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۸:۳۷۲، باب ۸، من ابواب بقیه الحدود والتعزیرات، ح ۱ و ۲.

۳- (۳) مجمع الفائده والبرهان ۱۳:۱۷۸.

۴- (۴) جواهر الکلام ۴۱:۴۴۵.

۵- (۵) تفصیل الشریعه، کتاب الحدود: ۴۲۴.

ج: حکم تأدیبه به جهت ارتکاب امور خلاف اخلاقی و عرفی جواز است، نه واجب، مگر به مرحله ای برسد که ترک تأدیبه موجب مفسده گردد. (۱)

د: تأدیبه گر باید کودک را به جهت اصلاح وی تأدیبه نماید، نه به خاطر انتقام و فرو نشانندن غضب. در روایتی آمده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ادب نمودن کودک در حالت غضب نهی فرموده است. (۲)

۴- مقدار تأدیبه به وسیله معلم

در موردی که معلم و استاد مجاز به تأدیبه کودک میباشد (مثل تقصیر در امور مربوط به تحصیل علم و کوتاهی در فراگیری آن و تخلف از ضوابط و مقررات مدرسه توسط کودک ممیز) لازم است تأدیبه از سه ضربه تجاوز ننماید. دلیل این حکم روایت موثقه ای از حضرت المؤمنین علیه السلام که فرموده است: به معلمین ابلاغ نمایند چنان چه در تأدیبه کودکان بیش از سه ضربه شلاق بزنند، قصاص خواهند شد. «أَلْيَعُوأَعْلَمُكُمْ أَنْ ضَرْبِكُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْأَدَبِ اقْتَصَّ مِنْهُ» (۳). همان گونه که برخی از بزرگان فقهای معاصر از جمله آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره فرموده است: کلمه «اقتص منه» قرینه است بر این که تأدیبه به بیش از این مقدار جایز نیست، زیرا عنوان تقاص در موردی به کار میرود که انجام آن جایز نباشد. (۴)

۵- تنبیه کودک در قانون مجازات اسلامی

به موجب تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی، هرگاه برای تربیت اطفال بزه کار تنبیه بدنی ضرورت پیدا کند، تنبیه باید به میزان و مصلحت باشد تعیین میزان و مصلحت بر عهده دادگاه است.

ص: ۴۶۵

۱- (۱) همان: ۴۲۵-۴۲۴؛ الدر المنضود ۲: ۲۸۲.

۲- (۲) الکافی ۷: ۲۶۰، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۲۸: ۴۸، باب ۲۶، من ابواب مقدمات الحدود، ح ۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۲، باب ۸، من ابواب بقیه الحدود والتعزیرات، ح ۲.

۴- (۴) موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکمله المنهاج ۴۱: ۴۱۲؛ الدر المنضود ۲: ۲۸۶؛ تفصیل الشریعه، کتاب الحدود: ۴۲۵-۴۲۴.

آن چه ذکر شد حکم فقهی تأدیب کودک است، ولی باید توجه داشت که در این مسأله مهم تنها جواز فقهی کافی نیست، بلکه باید بررسی شود که آیا تأدیب کودک از جهت تربیتی و اخلاقی مطلوب است یا خیر؟ در این خصوص لازم است دو دسته دیگر از روایات را مد نظر قرار داد.

یک دسته روایاتی است که به رحم، شفقت، مدارا و عفو نسبت به کودک امر مینماید. مثل این که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: «أَجْبُوا الصَّبِيَانَ وَأَرْحَمُوهُمْ»^(۱) و نظایر این روایت که در منابع روایی ما فراوان است.

دسته دوم، روایاتی است که از تندی و غضب نسبت به کودک منع مینماید. مانند آن که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: خداوند متعال نسبت به هیچ چیز به اندازه ناراحتی و غضب کودک و زنان غضبناک نمیشود. «قال... لَيْسَ يَغْضَبُ لِسَيِّءٍ كَغَضَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصَّبِيَانِ»^(۲) در روایت دیگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ادب نمودن کودکان در وقت غضب نهی فرموده است.

^(۳) با توجه به این دو دسته از روایات میتوان نتیجه گیری کرد، که محبت، رحمت، احترام و بخشش، همیشه مطلوب است و تندی، عتاب و غضب نسبت به کودک نه تنها مطلوب نیست، بلکه از آن نهی شده است. البته این که برخی از روایات، تنبیه کودک را جایز میدانند، در مواردی است که راه دیگری جز تنبیه برای اصلاح و تربیت کودک وجود نداشته باشد و یا کارآیی خود را نسبت به افرادی از دست داده باشد، و گرنه تا وقتی راه اصلاح و تأدیب کودک منحصر به تأدیب نباشد یا کارآیی روش تنبیه در مواردی خاص بیش تر و یا بهتر از روش های دیگر نباشد، استفاده از تنبیه جایز نخواهد بود، بلکه به حکم آیه شریفه (ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛^(۴) باید از آن روش بهتر، استفاده شود.

ص: ۴۶۶

۱- (۱) الکافی ۴۹:۶، ح ۳؛ وسائل الشیعه ۴۸۳:۲۱، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۳.

۲- (۲) الکافی ۵۰:۶، ح ۸؛ وسائل الشیعه ۴۸۴:۲۱، باب ۸۸ من ابواب احکام الاولاد، ح ۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۴۸:۲۸، باب ۲۶، من ابواب مقدمات الحدود و التعزیرات، ح ۲.

۴- (۴) سوره فصلت ۳۴:۴۱.

۱- ضمان در تأدیب

اگر عهده داران تأدیب کودک در اجرای آن تعدی و تفریط نمایند و در پی آن خسارت و آسیبی به کودک وارد شود، ضامن میباشند و به قصاص یا دیه محکوم میگردند، اعم از این که در میزان تأدیب زیاده روی شود، مثل این که بیش تر از حد نیاز و آن چه شرعاً مجاز است، اجرای تأدیب نمایند، یا در کیفیت آن تعدی نمایند، مانند آن که تأدیب با ضرب بر مواضع ممنوع مانند سر و صورت واقع شود یا برخلاف شرایط انجام گردد، در این گونه موارد چنان چه کودک تلف گردد یا نقص عضو و یا ضرر فاحش بر وی وارد شود تأدیب گر مسئول است و به قصاص یا پرداخت دیه محکوم میشود.

این حکم مورد توافق فقها است و اطلاق ادله قصاص و دیات، آن را شامل میگردد. حتی اگر عهده داران تأدیب، طبق وظیفه و با رعایت شرایط به انجام آن اقدام کنند، و تلف یا نقص و خسارت ایجاد شود، طبق دیدگاه مشهور فقها متولی امر تأدیب ضامن است، و محکوم به پرداخت دیه میگردد.

شیخ طوسی در این باره مینویسد: «اگر پدری کودکش را تأدیب نماید و در اثر آن از بین برود، یا امام، یا حاکم، یا امین حاکم، یا وصی، و یا معلم، او را تأدیب نمایند، و وی تلف شود، در تمام این موارد حکم به ضمان میشود؛ زیرا تجویز تأدیب مشروط به این است که کودک بعد از تأدیب سالم بماند.» (۱)

ص: ۴۶۷

هم چنین محقق اردبیلی میگوید: «اگر ولی طفل مانند پدر، جد پدری حتی وصی این دو، کودک را تأدیب نمایند و منجر به تلف نفس یا نقص عضو و یا جرمی که موجب ضمان است گردد، مؤدب (تأدیب گر) در حدی که جنایت انجام داده است، ضامن است، به سبب این که وی سبب اتلاف و ضمان شده است و جواز تأدیب به جهت اصلاح کودک منافات با ضمان ندارد. (۱) عبارات بسیاری دیگر از فقها شبیه به آن چه ذکر شد، میباشد. (۲)

- ادله ضمان مؤدب در تأدیب کودک

الف: اجماع فقها، یعنی ادعای اجماع شده که تأدیب کننده در برابر خسارات ناشی از تأدیب ضامن است. (۳)

ب: قاعده اتلاف، فقها در ابواب مختلف فقه برای اثبات ضمان، اعم از ضمان در مال یا نفس، به این قاعده استناد نموده اند، (۴) آیت الله فاضل لنکرانی در این باره نگاشته اند: «با فرض این که استناد قتل در صورت تلف و ایراد ضرب و جرح، در صورت نقصان به ولی، وصی، و یا معلم ثابت و صحیح است و در جریان این قاعده اراده و قصد اتلاف شرط نیست، همچنین شرط نیست که قتل یا نقصان با وسیله ای خاص تحقق یافته باشد، بی تردید استناد به قاعده مزبور در فرض مورد بحث صحیح است. (۵)

ج: اطلاقی روایاتی در حد استفاضه، بلکه تواتر مسأله مورد بحث را شامل میباشد، مانند این که امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید: خون مسلمان به هیچ وجه بدون قصاص و دیه نمیماند. «لَا يَبْتَطُلُ دَمُ امْرِي مُثْلِمٍ». (۶)

ص: ۴۶۸

۱- (۱) مجمع الفائدة والبرهان ۳: ۳۱۱.

۲- (۲) قواعد الاحکام ۳: ۵۸۲؛ شرائع الاسلام ۴: ۱۹۲ و ۲۴۸؛ الدروس الشرعیه ۲: ۶۱؛ مسالک الافهام ۱۵: ۵۹-۶۰؛ تحریر الوسيله ۲: ۵۰۴، مسأله ۳.

۳- (۳) المبسوط ۵: ۴۰۹؛ مسالک الافهام ۱۵: ۶۰-۵۹؛ جواهر الکلام ۴۳: ۴۴؛ العناوین ۲: ۴۳۴-۴۳۵؛ مهذب الاحکام ۲۵: ۲۲۲؛ و ۲۹: ۹۹.

۴- (۴) محقق بجنوردی، القواعد الفقهیه ۲: ۲۲ به بعد؛ العناوین ۲: ۴۳۴ به بعد.

۵- (۵) تفصیل الشریعه، کتاب الديات: ۵۴.

۶- (۶) وسائل الشیعه ۲۹: ۱۴۹، باب ۸ من ابواب دعوی القتل، ح ۳.

هم چنین از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده است: مال مسلمان همانند جان او دارای احترام است (و نباید بدون قصاص و دیه بماند).

«وَحُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ» (۱) همین مضمون از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است (۲) و روایاتی از این قبیل که در جوامع روایی ما بسیار است (۳).

بی گمان اطلاق این روایات، مسأله مورد بحث را شامل می‌باشد و با فرض این که عهده دار تأدیبات، مجاز به تأدیبات بوده، و فعل او منجر به تلف و یا نقض عضو شده است، فعل وی دارای حرمت تکلیفی نیست و تنها محکوم به پرداخت دیه میگردد. از این رو برخی از فقها تصریح نموده اند: «جواز تأدیبات برای مؤدب منافات با ضمان وی ندارد، زیرا آن چه از طرف شارع تجویز شده، تأدیبات است نه اتلاف، بلکه فرض بر این است که مؤدب مجاز به اتلاف نبوده است، بنابراین باید ضامن باشد» (۴).

قریب به این مضمون را آیت الله خویی قدس سره آورده است، ایشان میگوید: «مشروعیت تأدیبات موجب سقوط دیه نمیگردد و منافاتی بین این دو دیده نمیشود؛ زیرا جواز تکلیفی منافات با حکم وضعی آن ندارد، بلکه جواز تکلیفی فقط موجب سقوط قصاص است» (۵).

د: فرض مزبور از مصادیق جرایم (قتل یا جرح) شبه عمد محسوب میشود و مرتکب حسب مورد به پرداخت دیه محکوم میگردد (۶).

دیدگاه عدم ضمان در مسأله

در مقابل دیدگاه مشهور، برخی از فقها فرموده اند که در صورتیکه متولی امر تأدیبات با رعایت شرایط و بدون افراط و تفریط به وظیفه خود عمل نماید ضامن نیست،

ص: ۴۶۹

۱- (۱) من لایحضره الفقیه ۴: ۴۱۸، ح ۵۹۱۳.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۱۲: ۲۹۷، باب ۱۵۸، من ابواب احکام العشره، ح ۳.

۳- (۳) مستدرک الوسائل ۹: ۱۳۶، باب ۱۳۸، من ابواب احکام العشره، ح ۱.

۴- (۴) مجمع الفائده والبرهان ۱۳: ۳۱۱.

۵- (۵) مبانی تکمله المنهاج ۲: ۲۷۰.

۶- (۶) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۷: ۵۷۰-۵۶۹.

زیرا تأدیب کودک به جهت مصلحت خود اوست و احسان به وی محسوب می‌گردد و بر شخصی که به قصد احسان عملی انجام داده است، نباید غرامت تحمیل گردد (۱) (مَا عَلَى الْمُخِيبِينَ مِنْ سَبِيلٍ) (۲).

ولی چنان چه بیان شد، تجویز تأدیب منافات با ضمان ندارد، چرا که تأدیب مشروط است به این که در جهت مصلحت کودک باشد و نیز بعد از اجرای آن کودک سالم باقی بماند، در غیر این صورت با عنایت به این که استناد تلف یا ایجاد نقصان به تأدیب گرا ثابت است و در ضمان قصد و اراده شرط نیست، حکم به پرداخت دیه صحیح است.

ص: ۴۷۰

۱- (۱) مسالک الافهام ۸: ۳۶۲-۳۶۱.

۲- (۲) سوره توبه ۹: ۹۱.

۱- ارتکاب قتل توسط کودک

طبق دیدگاه مشهور که اکثریت قریب به اتفاق فقها آن را پذیرفته اند، از جمله شرایط اجرای قصاص بر قاتل، بلوغ و تکلیف است، بنابراین کودک اعم از ممیز و غیر ممیز اگر مرتکب قتل یا قطع و یا نقص عضو دیگری شود، قصاص نمیشود، بلکه تأدیب میگردد و باید عاقله^(۱) وی دیه مقتول را بپردازند.

شیخ طوسی مینویسد: «اگر کودک یا مجنون مرتکب قتل شوند، قصاص نمیشوند، بلکه باید دیه مقتول را عاقله آنان بپردازد»^(۲). بسیاری دیگر از فقها از قداما^(۳) تا معاصرین^(۴) با صراحت این حکم را بیان نموده اند.

ص: ۴۷۱

۱- (۱) مقصود از عاقله خویشاوندان ذکور جانی است که از سوی پدر و مادر قرابت دارند، مانند برادران وی و فرزندان آنها و عموها و فرزندانشان و اجداد پدری هر قدر که بالاتر روند و نیز پدر و فرزندان قاتل بر طبق نظر برخی از فقها. ر. ک: السرائر ۳: ۳۳۱؛ مختلف الشیعه ۹: ۲۸۹؛ جواهر الکلام ۴۳: ۴۱۷؛ مسالک الافهام ۱۵: ۵۲۶-۵۰۹-۵۲۷؛ مبانی تکملة المنهاج ۴۲: ۵۶۰. طبق ماده ۳۰۷ قانون مجازات اسلامی عاقله عبارت است از «بستگان ذکور نسبی پدر و مادری و یا پدری به ترتیب طبقات ارث به طوری که همه کسانی که حین الفوت میتوانند ارث ببرند، به طور مساوی عهده دار پرداخت دیه خواهند بود».

۲- (۲) المیسوط ۵: ۵۷.

۳- (۳) المقتنع: ۷۴۸؛ المقتنع: ۵۲۱؛ الکافی فی الفقه: ۳۸۴؛ السرائر ۳: ۳۶۹؛ کشف الرموز ۲: ۶۱۱؛ مجمع الفائدة والبرهان ۱۴: ۷؛ قواعد الاحکام ۳: ۶۰۹.

۴- (۴) موسوعه الامام الخویی، مبانی تکملة المنهاج ۴۲: ۷۹؛ جامع المدارک ۷: ۲۴۲؛ تفصیل الشریعه، کتاب القصاص: ۱۶۲.

امام خمینی قدس سره در تحریر الوسیله پس از ذکر این مطلب میفرماید: «اگر چه سنش به ده سال و طول قامتش به پنج وجب رسیده باشد (۱). (۲)»

ادله ای که مستند حکم عدم اجرای قصاص بر کودک قرار گرفته به طور عمد همان ادله ای است که به آنها برای عدم اجرای حدود بر وی، استناد میشود. مانند اصل، (۳) اجماع، (۴) حدیث رفع قلم (۵) و این که شرط اجرای قصاص بلوغ و تکلیف است. (۶)

به علاوه در مورد قصاص روایاتی در حد استفاضه وارد شده است و از آنها استفاده میشود، فعلی که با قصد عمد از کودک صادر شود، در حکم خطا است، از جمله امام صادق علیه السلام میفرماید: عمد و خطای کودک یکسان است. «عَمْدُ الصَّبِيِّ وَ حَطَأُهُ وَاحِدٌ». (۷) هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: عمد کودک و مجنون به منزله خطا است که دیه آن را عاقله بر عهده میگیرد، زیرا تکلیف از آنها برداشته شده است.

«عَمِدُهُمَا حَطَأٌ تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَقَدْ رُفِعَ عَنْهُمَا الْقَلَمُ». (۸) محقق بجنوردی در توضیح حدیث رفع و شیوه استفاده از روایاتی که ذکر شد، مینویسد: «خلاصه کلام این که از حدیث رفع و ذکر صغیر، در کنار مجنون و نائم، ظاهر میشود، همان گونه که در مجنون و نائم (شخصی که در خواب است) از لحاظ تکوینی

ص: ۴۷۲

۱- (۱) تحریر الوسیله ۲: ۴۷۰.

۲- (۲) عبارت امام خمینی قدس سره اشاره به دو نظریه دیگر در این مسأله، یکی بر این که اگر کودک ده ساله باشد مشمول حکم قصاص قرار میگیرد. ر. ک: النهایه: ۷۶۱-۷۶۰؛ الاستبصار ۴: ۲۸۷، ذیل ح ۱۰۸۴. برطبق نظریه دیگری: اگر طول قامت کودک به پنج وجب برسد، در صورت ارتکاب قتل قصاص میشود. ر. ک: المقنع: ۵۲۳؛ المقنعه: ۷۴۸؛ الاستبصار ۴: ۲۸۷، ذیل ح ۱۰۸۴. مستند هر دو نظریه روایاتی است که فقها آن را نپذیرفته و برطبق آن فتوی نداده اند. ر. ک: موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۱۱: ۸ الی ۱۷.

۳- (۳) السرائر ۳: ۳۶۹؛ جواهر الکلام ۴۲: ۵۱-۱۷۸.

۴- (۴) الخلاف ۵: ۱۷۶، مسأله ۳۹؛ غنیة النزوع ۱: ۴۰۳؛ مجمع الفائدة والبرهان ۱۴: ۵.

۵- (۵) وسائل الشیعه ۱: ۴۵، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۱۱.

۶- (۶) المختصر النافع: ۴۲۱؛ التنقیح الرائع ۴: ۳۲۸؛ المهذب البارع ۵: ۱۳؛ وسائل الشیعه ۱: ۴۳، باب ۴، من ابواب مقدمه العبادات، ح ۲.

۷- (۷) وسائل الشیعه ۲۹: ۴۰۰، باب ۱۱، من ابواب العاقله، ح ۲.

۸- (۸) همان ۲۹: ۹۰، باب ۳۶، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۲.

قصد وجود ندارد، در کودک نیز از لحاظ تشریحی قصد وجود ندارد، پس هر فعلی که تأثیر آن منوط به انجام عمدی آن، باشد و بدون عمد اثری نخواهد داشت، اگر کودک چنین کاری را مرتکب شود، اثری بر آن مترتب نمیشود، حتی اگر کودک آن را با قصد انجام داده باشد.^(۱)

۲- اختلاف قاتل با اولیای مقتول

اگر بین کودکی که مرتکب قتل شده و اولیای مقتول، اختلاف شود، به این ترتیب که کودک مدعی باشد در حین ارتکاب قتل بالغ نبودم، بنابراین مشمول حکم قصاص نمیشوم و اولیای مقتول مدعی بلوغ وی، در حین ارتکاب قتل باشند، تا مشمول حکم قصاص شود، در چنین حالتی کودک قسم میخورد و قصاص را از خود دفع مینماید، زیرا احتمال این که وی در وقت ارتکاب قتل بالغ نباشد، وجود دارد و از طرفی شرط اجرای قصاص بلوغ است و اصل، عدم تحقق بلوغ در حین ارتکاب قتل است.^(۲) بعضی از فقها در این باره ادعای اجماع نموده است.^(۳)

۳- اشتراک کودک با بالغ در قتل

اگر کودک ممیز^(۴) با فرد بالغ به طور مشترک مرتکب قتل شوند، به طوری که قتل به هر دو استناد داده شود، کودک قصاص نمیشود و اولیای مقتول میتوانند قاتل بالغ را قصاص نمایند، به شرط این که نصف دیه را از عاقله کودک بگیرند و به ورثه جانی پرداخت نمایند.

علامه حلی در این باره مینویسد: «اگر کودک با بالغ به طور مشترک مرتکب قتل شوند، بالغ قصاص میشود و از طرف کودک «عاقله او» باید نصف دیه یک انسان را به

ص: ۴۷۳

۱- (۱) القواعد الفقهیه ۱۷۷:۴-۱۷۶.

۲- (۲) شرائع الاسلام ۲۱۵:۴؛ قواعد الاحکام ۶۰۹:۳؛ مسالک الافهام ۱۶۳:۱۵؛ کشف اللثام ۱۰۳:۱۱؛ تحریر الوسیله ۴۷۱:۲-۴۷۰؛ تفصیل الشریعه، کتاب القصاص: ۱۶۹.

۳- (۳) جواهر الکلام ۱۸۳:۴۲؛ مهذب الاحکام ۲۳۵:۲۸.

۴- (۴) استناد قتل به کودک غیر ممیز صحیح نیست.

ورثه بالغ که مورد قصاص قرار میگیرد، پرداخت کنند.^(۱) عبارات برخی دیگر از فقها نیز قریب به آن چه ذکر شد، میباشد.^(۲) مستند این حکم عبارت است از:

الف: اطلاق ادله عدم قصاص، مثل حدیث رفع قلم و غیر آن، نسبت به کودک، زیرا فرض بر این است، یکی از دو نفری که مرتکب قتل شده اند، کودک میباشند.

ب: اطلاق ادله جواز قصاص نسبت به فرد بالغ، مانند این که در حدیث صحیح راوی میگوید: از امام صادق علیه السلام در مورد دو مرد که مرد دیگری را کشته بودند، سؤال شد، فرمود: اولیای مقتول میتوانند، هر دو را قصاص نمایند، به شرط آن که دیه کامل یک انسان بپردازند تا بین اولیای هر دو نفری که قصاص شده اند تقسیم شود و نیز میتوانند یکی از آنها را قصاص نمایند، البته آن کس که قصاص نشده نصف دیه یک انسان کامل به اولیای فردی که به قتل میرسد، بپردازد. قال: «إِنْ أَرَادَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ قَتْلَهُمَا أَوْ دِيَّةً كَامِلَةً وَقَتْلُوهُمَا... فَإِنْ أَرَادُوا قَتْلَ أَحَدِهِمَا قَتْلُوهُ وَأَدَى الْمَثْرُوكَ نِصْفَ الدِّيَةِ إِلَى أَهْلِ الْمَقْتُولِ».^(۳) اطلاق این روایت مسأله مورد بحث را شامل میباشد. و نیز روایات دیگر.^(۴)

ج: بعضی از روایات به طور خاص بر این حکم دلالت دارد، مانند این که در روایت معتبر امام صادق علیه السلام از جدش امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده که در مورد مرد و کودکی که به طور مشترک مرتکب قتل شده بودند، فرمود: مرد قصاص میشود و کودک باید دیه بپردازد.^(۵) یعنی باید عاقله کودک نصف دیه یک انسان کامل را به اولیای کسی که قصاص میشود، بپردازند.

۴- امر شدن کودک به قتل

برخی از فقها معتقدند، اگر شخص بالغ، کودکی را به قتل دیگری امر نماید، چنانچه کودک غیر ممیز باشد، به گونه ای که استناد قتل به وی عرفاً صحیح نباشد و به منزله آلت

ص: ۴۷۴

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه: ۵: ۴۳۷.

۲- (۲) بنگرید، المقنعه: ۷۵۴؛ المسبوط: ۷۸: ۵؛ مجمع الفائده والبرهان ۱۳: ۴۴۷؛ غایه المراد ۴: ۳۳۰؛ کشف اللثام ۱۱: ۱۰۶؛ مهذب الاحکام، ۲۸: ۲۱۵.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۴۲، باب ۱۲، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۴.

۴- (۴) همان: ح ۱، ۳، ۶.

۵- (۵) همان ۲۹: ۹۰، باب ۳۶، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

و وسیله قتل محسوب گردد، شخصی که کودک را وادار به قتل نموده است، محکوم به قصاص می‌باشد. (۱). بعضی دیگر این احتمال را قوی دانسته اند. (۲).

برخی دیگر نیز گفته اند که اگر شخص عاقل، کودک غیر ممیزی را به قتل دیگری امر نماید و او را به ارتکاب قتل اجبار و اکراه ننماید، در این صورت دیه مقتول بر عاقله کودک است، ولی چنانچه وی را اکراه نماید، آمر به پرداخت نصف دیه محکوم میشود و نصف باقی مانده را عاقله کودک می‌پردازند و در فرض مزبور چنانچه کودک که امر به قتل شده ممیز باشد و بدانند ارتکاب قتل جایز نیست، حکم قصاص متوجه مأمور (کودک ممیز) می‌باشد، زیرا در این صورت نمیتوان قتل را به آمر استناد نمود. (۳).

در فرض اخیر دیدگاه سومی هم مطرح شده که قویتر به نظر میرسد، بدین بیان که هیچ کدام از آمر و مأمور قصاص نمیشوند. امام خمینی (۴) قدس سره و نیز آیت الله فاضل لنکرانی قدس سره (۵) دیدگاه اخیر را پذیرفته اند. در این مسأله مباحث دیگری نیز مطرح است، از جمله این که آمر محکوم به حبس دائم میگردد. (۶).

۵- اکراه کودک به قتل

اگر شخص بالغ، کودکی را به قتل دیگری اکراه نماید، چنانچه کودک غیر ممیز باشد، مکره (اکراه کننده) محکوم به قصاص میگردد، زیرا در این صورت استناد قتل به مکره صحیح است، و به کودک غیر ممیز استناد داده نمیشود. (۷). اما در صورتی که کودک، ممیز باشد و بدانند قتل دیگری جایز نیست، هیچ کدام از آنها مشمول حکم قصاص نمی‌باشند،

ص: ۴۷۵

- ۱- (۱) ر. ک: المبسوط ۵: ۴۹؛ الخلاف ۵: ۱۷۰؛ القصاص علی ضوء القرآن والسنة ۱: ۱۳۲-۱۳۱؛ موسوعه الامام الخویی، مبانی تکملة المنهاج ۴۲: ۱۸.
- ۲- (۲) المهذب البارع ۵: ۱۴۸؛ مجمع الفائدة والبرهان ۱۳: ۴۰۵.
- ۳- (۳) ر. ک: الوسيلة ۴۳۸؛ كشف اللثام ۱۱: ۳۴؛ رياض المسائل ۱۶: ۱۹۲.
- ۴- (۴) تحرير الوسيلة ۲: ۴۶۳.
- ۵- (۵) تفصيل الشريعة، كتاب القصاص: ۶۹-۷۲.
- ۶- (۶) الوسيلة: ۴۳۸؛ موسوعه احكام الاطفال وادلتها ۵۸: ۵۸؛ وسائل الشيعه ۲۹: ۴۵، باب ۱۳، من ابواب القصاص في النفس، ح ۱.
- ۷- (۷) ر. ک: تفصيل الشريعة، كتاب القصاص: ۷۱.

زیرا نسبت به مکروه چون وی مباشر در قتل نیست و به او استناد داده نمیشود و نباید کودک ممیز را به منزله آلت قتل دانست، و نسبت به کودک، زیرا غیر بالغ است و شرط لازم برای شمول حکم قصاص در مورد قاتل بلوغ و عقل وی میباشد. (۱) بعضی از فقها این حکم را مطابق احتیاط (۲) دانسته است. در عبارات فقها در ذیل دو عنوان اخیر فروض دیگری نیز مورد بحث و بررسی قرار گرفته که تحقیق در آن مجال بیشتری میطلبد. (۳)

۶- دیه جنایات کودک

واژه «دیه» مفرد است و جمع آن دیات میباشد و «ها» در آن عوض «واو» آمده است «ودیت القتل دیه» یعنی دیه مقتول را پرداختم. (۴) برخی دیگر از لغویین گفته اند: «دیه مالی است که بدل از نفس مقتول، به اولیای او داده میشود و از باب تسمیه مصدر است». (۵) اما مقصود از آن در اصطلاح فقها، مالی است که به سبب جنایت بر نفس یا اعضای بدن و یا ایراد جرح، باید پرداخت شود. (۶)

هم چنان که کودک اگر مرتکب قتل شود قصاص نمیشود و فقط تأدیب میگردد و چون فعل عمد او به منزله خطا محسوب میگردد، بنابراین قتل انجام شده توسط او خطایی است و دیه آن بر عاقله (۷) وی میباشد و از این جهت فرق نمیکند که کودک شخصاً مالی داشته باشد یا خیر. باید دانست در صورت پرداخت، عاقله حق ندارد از اموال کودک مطالبه و استیفا نماید و به اتفاق فقها کودکان، زنان و مجانین در زمره عاقله که پرداخت دیه بر آنان واجب باشد، قرار نمیگیرند. (۸)

ص: ۴۷۶

-
- ۱- (۱) ر. ک: موسوعه الامام الخویی، مبانی تکمله المنهاج ۱۵:۴۲-۱۴.
 - ۲- (۲) تحریر الوسیله ۲: ۴۶۳، مسأله ۳۴.
 - ۳- (۳) ر. ک: موسوعه احکام الاطفال و ادلتها ۸: ۶۸۸ و بعد آن.
 - ۴- (۴) لسان العرب ۶: ۴۲۱.
 - ۵- (۵) مصباح المنیر: ۶۵۴؛ لغت نامه دهخدا ۸: ۱۱۴۵۴.
 - ۶- (۶) جواهر الکلام ۲: ۴۳؛ مبانی تکمله المنهاج ۲۲۹: ۴۲؛ مسالک الافهام ۱۵: ۳۱۵.
 - ۷- (۷) یعنی خویشاوندان ذکور که از ناحیه پدر و مادر با او قرابت دارند. مانند برادران و فرزندان آنها عموها و... - میباشد، المبسوط ۵: ۵۷؛ قواعد الاحکام ۳: ۶۰۹؛ کشف الرموز ۲: ۶۱۰؛ التنقیح الرائع ۴: ۴۲۸؛ مسالک الافهام ۱۵: ۱۶۱.
 - ۸- (۸) المبسوط ۵: ۱۹۹؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۸۸؛ ارشاد الاذهان ۲: ۲۲۹؛ کشف الرموز ۲: ۶۸۴؛ جواهر الکلام ۴۳: ۴۲۱.

علامه حلی در این خصوص مینویسد: «فعل عمدی کودک با خطای او مساوی است و در هر دو صورت عاقله وی مسئول پرداخت دیه میباشد، اعم از این که کودکی را به قتل رسانده باشد یا فرد بالغی را» (۱).

مستند این حکم علاوه بر اجماع که بعضی ادعا نموده اند (۲)، روایاتی است در حدّ استفاضه مانند آن که در حدیث معتبر امام باقر علیه السلام از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرموده است: فعل عمدی کودکان «در خصوص ارتکاب جنایت» به منزله خطا است و موجب تحمیل دیه بر عاقله آنان میباشد. «إِنَّ عَلِيًّا كَانَ يَقُولُ: عَمْدُ الصَّبِيَّانِ حَطًّا يُحْمَلُ عَلَى الْعَاقِلَةِ» (۳) و روایات دیگر (۴).

البته اگر کودک مرتکب عملی شود که در نتیجه آن زیان مالی متوجه کسی شود، خودش مسئول جبران خسارت است و از این جهت عاقله وی مسئولیت ندارد. دلیل این حکم که بارها در این تحقیق ذکر شده، این است که کودک مشمول بعضی از احکام وضعی، مثل ضمان خسارتی که بر دیگران وارد نموده، قرار میگیرد. لیکن چون قبل از بلوغ خود مکلف نیست، ولی شرعی او باید از مال کودک آن را بردارد. در ماده ۵۰ قانون مجازات اسلامی آمده است: «چنان چه غیر بالغ مرتکب قتل، جرح و ضرب شود، عاقله ضامن است. لکن در مورد اتلاف مال اشخاص، خود طفل ضامن است و ادای آن بر عهده ولی طفل میباشد».

۷- تصادم دو کودک با یکدیگر

هرگاه دو کودک که خود یا با اذن ولی شرعی سوار بر وسیله ای شده اند، با هم تصادم کنند و از بین بروند یا مجروح شوند، عاقله هر کدام مسئول پرداخت نصف دیه دیگری است، زیرا تلف یا جراحت موجب دیه به فعل هر دو مستند میباشد. یکی فعل خود و

ص: ۴۷۷

۱- (۱) تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۴۶۳.

۲- (۲) الخلاف ۵: ۱۷۶؛ ریاض المسائل ۱۶: ۳۵۷؛ السرائر ۳: ۳۳۲.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۹: ۴۰۰، باب ۱۱، من ابواب العاقله، ح ۳.

۴- (۴) همان: ۹۰، باب ۳۶، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۲.

دیگری فعل غیر، یعنی در مورد قتل، نصف قتل مستند به فعل خود اوست، پس دیه هدر است و نصف دیگر بر عهده عاقله طرف مقابل است. ولی اگر کسی بدون اذن ولی شرعی آنها را بر وسیله ای سوار نماید و تصادم کنند باید دیه هر دو را به طور کامل بپردازد.^(۱)

فقها در این مسأله در کتب فقه استدلالی صور مختلفی ذکر نموده اند. مثل این که اگر با اذن ولی سوار بر مرکب میشوند، آیا به مصلحت آنان است یا نیست؟ یا غیر از ولی که آنها را بر مرکب سوار مینماید یک نفر است و یا چند نفر^(۲).

۸- کودک فاقد عاقله

در این فرض که کودک عاقله ندارد، یا این که عاقله وی فقیر و بیمال میباشد، و توانایی پرداخت دیه جنایات او را ندارند، این پرسش مطرح است که آیا دیه از مال کودک، در صورتی که صاحب مال باشد، پرداخت میشود و یا این که به عهده امام و حاکم است که باید از بیت المال پرداخت نماید؟

فقها این مسأله را در موردی که فرد بالغی مرتکب قتل خطایی شود، عنوان نموده اند. و در این باره دو دیدگاه مطرح شده است، و از آنجا که فعل عمدی کودک به منزله فعل خطایی افراد بالغ میباشد، مبنای مزبور در این دو دیدگاه جریان میابد.

دیدگاه اول

که جمعی از فقها از جمله شیخ طوسی، شیخ مفید، محقق حلّی، علامه و جمعی دیگر و بعضی از بزرگان فقهای معاصر آن را پذیرفته اند، این است که اگر قاتلی که مرتکب قتل خطایی شده است، صاحب اموال باشد و عاقله وی فقیر باشد، دیه از مال قاتل پرداخت میشود و چنان چه عاقله ندارد یا عاقله وی فقیرند و خود نیز دارای اموال نباشد، دیه مقتول از بیت المال مسلمین پرداخت میگردد.^(۳)

ص: ۴۷۸

۱- (۱) ر. ک: تحریر الاحکام الشرعیه ۵: ۵۳۱؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۵۰؛ مسالک الافهام ۱۵: ۳۳۹؛ جواهر الکلام ۴۳: ۶۶؛ موسوعه الامام الخویی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۲۸۴.

۲- (۲) همان منابع؛ موسوعه احکام الاطفال وادلتها ۸: ۳۱۶ و بعد از آن.

۳- (۳) ر. ک: النهایه: ۷۳۷؛ المقننه: ۷۴۳؛ شرائع الاسلام ۴: ۲۹۱؛ قواعد الاحکام ۳: ۷۱۲؛ کشف اللثام ۱۱: ۵۱۸؛ موسوعه الامام خویی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۵۵۴.

الف: ظاهر ادله وجوب پرداخت دیه، مانند آن که در آیه ۹۲ سوره مبارکه نساء آمده است: اگر کسی فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل رساند باید یک برده آزاد کند و خون بهای او را به کسان او بپردازد، مگر این که آنها خون بها را به وی ببخشند. (وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا).

ظاهر آیه شریفه دلالت دارد بر این که در قتل خطایی دیه بر ذمه جانی است و او مکلف به پرداخت آن به اولیای مقتول میباشد. البته برطبق ادله خاص که در محل خود به اثبات رسیده است، عاقله وی آن را از طرف او پرداخت مینمایند، ولی اگر جانی عاقله ندارد یا عاقله قادر به پرداخت نیستند، باید از مال جانی پرداخت شود. (۱)

ب: اصل اقتضا دارد که جانی نسبت به دیه مقتول مشغول الذمه باشد و ادای آن بر وی لازم باشد. (۲)

ج: بعضی در این باره ادعای اجماع (۳) نموده اند، البته این اجماع نمیتواند دلیل مستقل محسوب شود.

د: ظاهر روایاتی که در مورد جنایات اشخاص کور وارد شده است، مانند این که در حدیث صحیح حلبی میگوید: از امام صادق علیه السلام در مورد دو مرد کور که یکی از آنها به دیگری حمله ور شده و چشمان وی را مجروح ساخته، بعد از آن مضروب، ضارب را کشته، سؤال کردم؟ حضرت فرمود: هر دو به یکدیگر تعدی نموده اند، ولی قاتل قصاص نمیشود، زیرا او کور است و جنایت عمدی اشخاص کور به منزله خطا است. (۴) بنابراین باید

ص: ۴۷۹

۱- (۱) ر. ک: موسوعه الامام الخویی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۵۵۵-۵۵۴.

۲- (۲) جواهر الکلام ۴۳: ۴۴۲؛ مهذب الاحکام ۲۹: ۳۵۳.

۳- (۳) غنیه النزوع ۱: ۴۱۳.

۴- (۴) در این که آیا جنایات اشخاص کور به منزله عمد است یا خطا، دو دیدگاه مطرح است، بعضی آن را به منزله عمد دانسته اند. ر. ک: السرائر ۳: ۳۶۸؛ غایه المرام ۴: ۳۸۹؛ ایضاح الفوائد ۴: ۶۰۲-۶۰۱ برخی دیگر آن را به منزله خطا دانسته اند و دلیل آن را روایتی که در متن ذکر شد و دیگر روایات میدانند. ر. ک: النهایه: ۷۶۰؛ المهذب ۲: ۴۹۵؛ موسوعه الامام الخویی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۹۹.

عاقله جانی دیه مقتول را در مدت سه سال بپردازند و اگر جانی کور، عاقله ندارد، دیه از مال خودش پرداخت میشود. «قال... وَالْأَعْمَى جِنَائَتُهُ حَطًّا يَلْزُمُ عَاقِلَتَهُ... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْأَعْمَى عَاقِلَهُ لَزِمَتْهُ دِيَةٌ مَا جَنَى فِي مَالِهِ...» (۱) و روایات دیگر (۲).

ظاهر روایاتی که به آنها اشاره شد، دلالت دارد که دیه در قتل خطایی ابتدا بر عاقله تحمیل میشود و چنانچه عاقله نباشد، باید از مال جانی پرداخت شود. از طرفی امام علیه السلام کبرای کلی این حکم را بر مورد سؤال تطبیق فرموده است، بنابراین حکم کلی است و اختصاص به مورد روایت ندارد، در نتیجه حکم فرض مورد بحث (موردی که کودک عاقله نداشته باشد و یا عاقله وی فقیر و بیمال باشند) از این روایات استفاده میگردد.

دیدگاه دوم

جمعی دیگر از فقها بر این عقیده اند که در قتل خطایی اگر جانی عاقله ندارد یا عاقله وی فقیر میباشند، بر امام علیه السلام واجب است دیه را از بیت المال بپردازد و بر جانی چیزی نیست. به نظر این دسته از فقها این حکم در مورد کودک نیز جاری است. شیخ طوسی در کتاب خلاف (۳) و برخی دیگر از فقها (۴) از جمله امام خمینی قدس سره (۵) آن را پذیرفته اند. در قانون مجازات اسلامی نیز نظریه دوم مورد قبول گرفته و در ماده ۳۱۲ این قانون مقرر شده است: «هرگاه جانی دارای عاقله نباشد یا عاقله او نتواند دیه را در مدت سه سال بپردازد، دیه از بیت المال پرداخت میشود».

به هر صورت دلیل دیدگاه دوم نیز بعضی از روایات است، از جمله در مورد مردی که به نحو خطا دیگری را کشته بود و قبل از آن که دیه مقتول را به اولیای وی بپردازد، خود نیز مرده بود. از امام باقر یا صادق علیهما السلام سؤال شد؟ حضرت فرمود: دیه بر وارث (عاقله) جانی است و چنانچه عاقله نداشته باشد، والی باید از بیت المال بپردازد. «قال:... أَنَّ الدِّيَّةَ

ص: ۴۸۰

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۹۹:۲۹، باب ۱۰، من ابواب العاقله، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۸۹، باب ۳۵، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۱.

۳- (۳) الخلاف ۵:۲۷۸.

۴- (۴) السرائر ۳:۳۳۵؛ مسالک الافهام ۱۵:۵۲۵.

۵- (۵) تحریر الوسیله ۲:۵۴۲، مسأله ۷.

عَلَى وَرَثَتِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَاقِلَةٌ فَعَلَى الْوَالِي مِنْ بَيْتِ الْمَالِ (۱). وروایات دیگر (۲). بعضی از فقها بر این دیدگاه ایراداتی (۳) وارد نموده از جمله این که روایات مورد استناد آن از نظر سند ضعیف است و قابل اعتماد نمیباشد. (۴)

۹- حکم کفاره قتل نسبت به کودک

به اتفاق فقها در ارتکاب قتل عمد، توسط فرد بالغ، علاوه بر دیه (در صورتی که اولیاء مقتول با قاتل در گرفتن دیه توافق نمایند) کفاره جمع، یعنی آزاد کردن یک بنده و شصت روز روزه پیدرپی و اطعام دادن به شصت مسکین، بر قاتل واجب میشود. هم چنین در قتل خطایی کفاره مرتبه، یعنی اموری که ذکر شد به ترتیب اولویت اول تا سوم، واجب است. (۵)

حال آیا کودک در صورت ارتکاب قتل مضمول این حکم قرار میگیرد یا خیر؟ در این باره دو دیدگاه مطرح شده است.

۱- بعضی معتقدند کودک در صورت ارتکاب قتل مضمول این حکم قرار میگیرد (۶) و دلیل آن را اطلاق ادله وجوب کفاره میدانند. مرحوم شهید ثانی در این باره مینویسد: «اطلاق ادله مقتضی این است که در این حکم بین قاتل از جهت مکلف بودن یا نبودن تفاوتی نباشد، بنابراین بر کودک و مجنون در صورتی که مسلمانی را به قتل برسانند، کفاره واجب میشود، هر چند در غیر این مورد کفاره بر آنها واجب نیست و باید در صورت امکان از مال آنها برده آزاد شود و نیز به شصت مسکین طعام داده شود، هم چنان که دیگر حقوق مالی نیز از اموال آنها برداشته میشود. (۷)

ص: ۴۸۱

۱- (۱) وسائل الشیعه ۳۹۷:۲۹، باب ۶، من ابواب العاقله، ح ۱.

۲- (۲) همان: ۳۹۲، باب ۲، من ابواب العاقله، ح ۱؛ و ۱۲۵، باب ۶۰، من ابواب القصاص فی النفس، ح ۲ و ۱.

۳- (۳) جواهر الکلام ۴۴۴:۴۳.

۴- (۴) ریاض المسائل ۵۸۱:۱۶.

۵- (۵) ر. ک: شرائع الاسلام ۲۸۷:۴؛ مسالک الافهام ۵۰۳:۱۵؛ غایه المرام ۴۸۲:۴؛ جواهر الکلام ۴۰۷:۴۳؛ تفصیل الشریعه، کتاب الدیات: ۳۳۹.

۶- (۶) المسبوط ۲۸۱:۵؛ مسالک الافهام ۵۰۵:۱۵؛ مهذب الاحکام ۳۶۴:۲۹.

۷- (۷) مسالک الافهام ۵۰۵:۱۵.

۲- دیدگاه دیگری که قویتر به نظر میرسد، این که کودک در صورت ارتکاب قتل مشمول حکم وجوب کفاره نمیگردد.^(۱) شاید بتوان این نظر را به مشهور فقها نسبت داد. برای اثبات این دیدگاه هم به اصل^(۲) استناد شده و هم به این که کفاره تکلیف است و کودک و مجنون دارای تکلیف نمیباشند.^(۳)

در توضیح دو دیدگاه مزبور باید گفت: آیا وجوب کفاره قتل حکم تکلیفی است یا حکم وضعی؟ محتمل است، حکم تکلیفی باشد، زیرا شرط است با قصد قربت انجام شود، اگر چنین باشد، بر کودک و مجنون واجب نیست، زیرا این دو دارای تکلیف نیستند.

احتمال دیگر این که وجوب کفاره، عقوبت بر ارتکاب جنایت است، اگر این احتمال را بپذیریم بر کودک و مجنون واجب میشود.

یکی از بزرگان فقهای معاصر در این باره مینویسد: «کفاره قتل، تکلیف است و نمیتوان آن را از حقوق متعلق به مال دانست، بنابراین اطلاق ادله وجوب کفاره، با ادله رفع قلم تکلیف از کودک، مقید میگردد. در این صورت بر کودک چیزی واجب نیست و بر فرض که بپذیریم، کفاره از حقوق مالی است و نیز بپذیریم که حدیث رفع قلم اختصاص به احکام تکلیفی ندارد و بعضی از احکام وضعی را نیز شامل میگردد، در این صورت شمول حکم کفاره نسبت به کودک، در فرض مورد بحث منعی ندارد و خلاف امتنان نیست، هم چنان که در دیگر موارد ضمان، این گونه میباشد.»^(۴)

به هر تقدیر چنان چه کودک را مشمول این حکم بدانیم، بر ولی شرعی او واجب است موارد کفاره را از مال کودک، اگر صاحب اموال باشد، بپردازد، همان طور که بر وی واجب است دیگر حقوق مالی وی نیز مانند زکات از اموال او بپردازد.

ص: ۴۸۲

۱- (۱) ر. ک: السرائر ۳: ۳۳۱؛ قواعد الاحکام ۳: ۷۱۳؛ کشف اللثام ۱۱: ۵۲۳؛ جواهر الکلام ۴۳: ۴۱۲؛ موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۵۳۸.

۲- (۲) کشف اللثام ۱۱: ۵۲۳.

۳- (۳) ایضاح الفوائد ۴: ۷۵۲.

۴- (۴) موسوعه الامام الخوئی، مبانی تکمله المنهاج ۴۲: ۵۳۸.

۱- مفهوم کودک استثنایی

کودک استثنایی در درجه اول یک کودک است و سپس کودکی است با تفاوت‌ها و ویژگیهای استثنایی نسبت به دیگر کودکان این ویژگیهاست که پدران و مادران و مربیان آنها باید خود را با آن سازگار و هماهنگ نمایند. در حقیقت افراد انسانی از نقطه نظر خصوصیات مختلف جسمانی، ذهنی، روانی، عاطفی، سازگاری اجتماعی و غیره یکسان نبوده و نسبت به دیگران دارای تفاوت‌های خاصی میباشند.

در واقع نه تنها هر فرد نسبت به افراد دیگر از ابعاد مختلف جسمانی و ذهنی دارای تفاوت‌های ویژه‌ای است، بلکه بین تواناییها و استعدادهای مختلف (از قبیل استعداد فنی و هنری و سیاسی) هر فرد نیز تفاوت‌هایی مشهود و موجود است. بدین ترتیب هر فرد نسبت به افراد دیگر استثنایی است و کلمه استثنایی به طور اعم و به معنای دقیق علمی خود، نمیتواند فقط به گروه خاصی از افراد جامعه و کودکان اطلاق شود، بنابراین کلمه

استثنایی نمایان گر انواع ویژگیها و تفاوت ها است و هر کودکی نسبت به دیگر کودکان میتواند از نظر جسمانی، روانی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... استثنایی باشد، ولی مقصود از کودک استثنایی در این بخش کودکی است که دارای یکی از دو ویژگی عقب ماندگی ذهنی یا معلولیت جسمانی باشد.

الف: عقب ماندگی ذهنی

عقب ماندگی ذهنی عبارت است از پایین بودن کنش هوش عمومی در حد کم تر از متوسط و اختلال در رفتار سازشی که در یکی از مراحل رشد و تحول صورت پذیرد. هم چنین گفته شده است که عقب ماندگی ذهنی حالتی است از محدودیت کنش هوش عمومی در حد قابل ملاحظه (معنیدار) پایین تر از میانگین و توأم است با اختلال رفتار سازشی که در دوران «تحول روانی» به وقوع میبویند. (۱)

کاملاً روشن است که کودکان عقب مانده ذهنی از نظر آمادگی بدنی، توانایی حرکتی و مکانیک بدن نیاز به پیشرفت دارند، و وضعیت بدنی آنها معمولاً دچار ضعف است و شادابی و نشاط جسمی خوبی ندارند. چگونگی گام برداشتن و راه رفتن آنان نامتعادل و ناهماهنگ است و به همین دلیل در هماهنگیهای کلی حرکات بدن ضعیف میباشند. در مطالعات مقایسه ای همیشه دانش آموزان عقب مانده ذهنی در زمینه های قدرت تحمل، چابکی، تعادل و سرعت، دویدن، انعطاف پذیری و زمان واکنش نسبت به دانش آموزان عادی امتیازهای کمتری به دست میآورند. (۲)

مشکلات مفصل بندی و تلفظ شمرده، صدای ناهنجار و گفتار ناهماهنگ از رایج ترین و عمومترین اختلالات گفتار و زبان عقب مانده ذهنی است. بسیاری از متخصصان این گونه اختلال ها را نتیجه تأخیر در رشد عضلانی و عصبی میدانند که منجر به ضعف در هماهنگی عضلات و اندام گفتاری میگردد. (۳)

ص: ۴۸۶

۱- (۱) پرویز شریفی، کودکان استثنایی ویژگیها و محدودیت های روان شناختی کودکان استثنایی: ۲۸

۲- (۲) همان: ۴۹

۳- (۳) همان: ۵۰

کودکان معلول جسمانی به کودکانی گفته میشود که محدودیت های جسمانی غیرحسی یا مشکلات سلامتی آنها، خدمات ویژه ای را در امر یادگیری و تحصیل ایجاب میکند.

به عبارت دیگر، مقصود از کودکان دارای معلولیت جسمی کودکانی هستند که شرایط جسمانی آنها بیش از هر چیز نگران کننده است، در حالی که ممکن است خصوصیات دیگری نظیر پزیشانیهای عاطفی، ناتوانی یادگیری، اختلالات گفتاری و زبانی، عقب ماندگی ذهنی و حتی نوع و هوش سرشار داشته باشند. (۱)

۲- آفرینش جهان در کامل ترین نظم ممکن

گاه بعضی از کودکان استثنایی و ناقص دیده به جهان می‌گشایند و اگر در همان روزهای اول تولد، زندگی را بدرود نگویند، باید عمری را به ناکامی و حسرت بگذرانند و همواره چشم انتظار کمک و ترخم انسان های دیگر باشند.

این وضع خاص و استثنایی، معلول چه عاملی است؟ چه بسا بعضی از انسان های ناآگاه، خداوند بزرگ را مسئول نقص و بدبختی این گونه کودکان معرفی میکنند و بسیار سؤال میشود چرا خداوند یکی را ناقص و علیل و رنجور ناتوان می‌آفریند؟ و یکی را کامل و سالم و مستعد؟ کودک ناتوان چه تقصیری دارد که باید ناقص متولد شود و عمری را با سختی و مشکلات طاقت فرسا سپری سازد؟

این نگرش قطعاً باطل و بیدلیل است. در توضیح باید گفت که کارخانه عظیم خلقت با تمام مواد و عناصری که در آن به کار رفته، آن چنان کامل و منظم است که محال است کسی بتواند در کار آن نقص یا قصوری بیابد، در این کارخانه بزرگ و وسیع و دقیق هر چیز به اندازه آفریده شده و با سایر مخلوقات و موجودات هماهنگ است. در قرآن کریم آمده است: خداوند بزرگ همان کسی است که هر چه آفرید نیکو آفرید.

ص: ۴۸۷

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) ۱. هر چیزی که مخلوق خدا است زیبا و نیک است، حسن و زیبایی دائرمدار خلقت است. هم چنان که خلقت دائرمدار حسن و زیبایی است. پس هیچ خلقی نیست، مگر آن که به احسان خدا زیبا و نیکو است، بنابراین خلقت و حسن و زیبایی باهم متلازمند و هرگز از هم جدا نمیشوند. (۱)

تمام افعال خداوند حکیم از روی حکمت و درست و بجاست و تمام نیکو و زیبا میباشند. فعل قبیح و ناقص محال است از او صادر شود. حتی پست ترین مخلوقات و بدترین درندگان و گزندگان و خارهای بیابانی، صورت آنها در حد خود و آن چه مربوط به خلقت آنها است، زیبا است و مطابق حکمت و مصلحت و مفید میباشند. (۲)

خلاصه آن که خداوند بزرگ بنای کاخ عظیم خلقت را بر «نظام احسن» یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کامل تر تصور نمیشود. (۳)

قانون علیت آن چنان با استحکام و قاطعیت بر کائنات حکومت میکند که دانش بشری با همه محدودیت و نارسایی خود توانسته است در موارد بیشماری به راز آن پی ببرد و سیطره آن را باز شناسد. جهان ما جهانی است عظیم بر اساس محاسباتی دقیق و حکیمانه و قوانینی استوار و نظمی حیرت انگیز، انسان نه تنها قادر است این رموز حیرت انگیز و روابط دقیق حوادث و وقایع را دریابد، بلکه قدرتی به او عطا شده است که میتواند در بسیاری از موارد در علل و عوامل تأثیر کند و مسیر حوادث را به نفع یا زیان خود دگرگون سازد.

این مطلب کاملاً صحیح است که پیدایش و جنبش هر موجود زنده ای به اراده آفریدگار بزرگ جهان است، ولی به واسطه همان رابطه علی و معلولی کائنات است که نقص و نادرست بودن بعضی از عوامل در وضع موجود اثر میگذارد و او را دچار نقص و کمبود میسازد، در آن جا که پاره ای از شرایط و عوامل به اختیار و خواست و خواهش

ص: ۴۸۸

۱- (۲) ر. ک: تفسیرالمیزان ۳۷۳:۱۶.

۲- (۳) تفسیر اطیب البیان ۴۴۸:۱۰.

۳- (۴) تفسیر نمونه ۱۲۳:۱۷.

انسان ارتباط پیدا میکند، مسئول نقص و عقب افتادگی موجودی که معلول همین عوامل است، جز انسان نمیتواند باشد. بنابراین بسیار بیانصافی است که در چنین مواردی خداوند بزرگ را مسئول نقص و بدبختی یک انسان معزفی کنیم(۱).

۳- ارتباط اعمال انسان با مصیبت ها و حوادث تلخ

از آیات قرآن استفاده میشود که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ میدهد تا حدی ارتباط وجود دارد، به عنوان نمونه خداوند میفرماید: اگر مردم که در شهرها و آبادیها زندگی میکنند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها میکشایم. (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ). (۲). از این آیه معلوم میشود حوادثی که در جهان به وجود میآید تا حدی تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضای خدا عمل کنند و راه طاعت خدا را پیش گیرند، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را خواهند داشت و اگر این نوع از راه عبودیت منحرف شوند و اعمال زشت را مرتکب گردند، باید منتظر بلاها و مصیبت ها باشند.(۳).

در آیه دیگر میخوانیم: فساد درخشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده اند آشکار شده، خداوند میخواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشانند، شاید به سوی حق بازگردند. (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ). (۴) این آیه معنی وسیع و گسترده ای پیرامون ارتباط فساد و گناه با یکدیگر را بیان میکند و از آن استفاده میشود هر جا فسادی ظاهر شود، بازتاب اعمال مردم است و هر کار نادرست، چه در مقياس محدود و چه گسترده عكس العمل نامطلوبی دارد، یعنی بین فساد و نقصان رابطه طبیعی وجود دارد.(۵).

ص: ۴۸۹

۱- (۱) بنگرید، اسلام و حقوق کودکان: ۹۵-۹۶.

۲- (۲) سوره اعراف: ۷-۹۶.

۳- (۳) تفسیر المیزان ۲۵۴:۸.

۴- (۴) سوره روم ۳۰:۴۱.

۵- (۵) ر. ک: تفسیر نمونه ۱۶:۴۵۰-۴۵۱-۴۵۶.

ظاهر این آیه در مورد جوامع انسانی است که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها میشوند و ممکن است این قضیه در مورد فرد، فرد انسان ها نیز صادق شود و هر کس در مقابل گناهی که مرتکب میشود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد. (۱)

خلاصه آن که افعال انسان، خواسته یا ناخواسته، به گونه ای میتواند در پیدایش کودکانی که عقب افتادگی جسمی یا روحی یا اجتماعی دارند مؤثر باشد و در حقیقت وجود آنها متأثر از علل و عواملی است مربوط به محیط زندگی و وضع جسمی و روحی والدین و اجداد آنها و بی گمان بعضی از عوامل تأثیر بیشتری دارند.

۴- عوامل مؤثر در به وجود آمدن کودکان استثنایی

عوامل مؤثر در به وجود آمدن کودکان استثنایی را میتوان به دو قسم تقسیم کرد.

الف: عوامل مادی

چه بسا ممکن است نقص جسمی و روحی، معلول عوامل مادی باشد. به عنوان نمونه در مورد تغذیه یکی از پژوهشگران نگاشته است: «کمبود پروتئین و کالری در سال های اولیه زندگی ممکن است مشکلات زیست شیمی مغز را سبب شود، این کمبودها مشکل عام و خاص مغزی ایجاد میکند، گرچه شدت نقص به سالی که فرد با سوء تغذیه مواجه بوده، میزان سوء تغذیه و مدت آن بستگی دارد، البته بیش تر مطالعات تغذیه ای نیز در مورد کسانی است که فزون کنشی دارند. (۲)

هم چنین برخی در مورد فلج مغزی گفته اند: «هر عاملی که در جریان رشد مغز به آن آسیب برساند میتواند منجر به فلج مغزی شود، مثلاً قبل از تولد عفونت های مادر، بیماری مزمن، ضربه جسمی، مواد سمی، در معرض اشعه ایکس قرار گرفتن مادر میتواند به مغز جنین آسیب برساند و در جریان وضع حمل ممکن است این اتفاق بیفتد. تولد نارس، محرومیت از اکسیژن، تب شدید عفونی، مسمومیت و خونریزی ممکن است در بعد از

ص: ۴۹۰

۱- همان ۴۴۴:۲۰-۴۴۳؛ تفسیر المیزان ۸۶:۱۸.

۲- پرویز شریفی، کودکان استثنایی، ویژگیها و محدودیت های روان شناختی کودکان استثنایی: ۸۷.

تولد به کودک آسیب برساند با وجودی که فلج مغزی کودکان در هر سطح اجتماعی ممکن است بروز کند، ولی در بین مادرانی که وضعیت اجتماعی اقتصادی پایین دارند بیش تر است، مواردی که در عوامل ژنتیکی (کروموزومی) باعث فلج مغزی است، نادر است، در برخی از موارد مربوط به اختلالات بیوشیمیایی ژنتیکی که همراه با عقب ماندگی نیز هست، نشانه هایی از ضربه مغزی یا فلج دیده میشود» (۱).

همچنین دکتر «وب فدرستون» استاد دانشگاه کلمبیا مینویسد: «این نکته امروز روشن شده است که اکثر دیرآموزان، متعلق به خانواده هایی هستند که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی عقب تر از طبقات دیگر اجتماعی هستند، گذشته از این در خانواده های فقیر و تنگدست قدرت پدر و مادر در تأمین نیازمندیهای اساسی کودکان از لحاظ خواربار و لباس و خانه و بهداشت و مراقبت دندان ها و تفریحات و سرگرمیهای خارج از آموزشگاه، غالباً کم تر از خانواده های دیگر است، زیرا هم از لحاظ مالی در مضیقه هستند و هم از نیازمندیهای حقیقی کودکان آگاهی کامل ندارند، در عین حال غالباً محیط این خانه ها از لحاظ اجتماعی و روان شناسی طوری نیست که مساعد برای تأمین سلامت جسمانی و ذهنی و عاطفی کودک باشد... دختر یا پسری که در خانه پیوسته ناظر اختلاف والدین خود باشد، یا آن که دائماً از ترس پدر و مادر بلرزد، و یا همیشه از حس حقارت و عدم توجه پدر و مادر در رنج باشد، به هیچ روی از لحاظ روحیه نمیتواند با سایر کودکان هماهنگی کند» (۲).

کوتاه سخن این که کلیه افراطها و تفریطهایی که در زندگی از لحاظ کار و خواب و خوراک و سایر جنبه ها پیش میآید بر جسم و اعصاب اثر میگذارد و چون فرزندان نیز ثمره وجود پدران و مادران هستند از آثار شوم آن برکنار نمیباشند، البته بسیاری از این عوامل شناخته شده و بسیاری دیگر هنوز ناشناخته باقی مانده است.

ص: ۴۹۱

۱- (۱) همان: ۱۶۴، دانیل پی. هالاهان جمیر. ام. کافمن، کودکان استثنایی «زمینه تعلیم و تربیت ویژه» ترجمه فرهادماهر ۲: ۶۲۴.

۲- (۲) اسلام و حقوق کودک: ۱۰۰ به نقل از کودکان دیر آموز: ۱۵۶-۱۵۵.

عیب بزرگ کار بشر متمدن امروز این است که غالباً فقط به علل مادی میاندیشد و در این راه هم به موفقیت های عظیم و درخشانی نایل آمده است، لیکن اگر به علل و عواملی معنوی هم توجه مینمود از این راه نیز در راه پیشگیری و معالجه بسیاری از نقص ها و بیماریها به موفقیت های درخشان تر نایل میآمد. در روایات بسیاری که از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده به نتایج شوم گناه و تخلف از دستورات حیات بخش اسلام بر والدین و فرزندان آنها اشاره شده که تحقیق در آن مجال بیشتری میطلبد. در این بخش تنها نمونه هایی از روایاتی که در آنها به آثار افعال والدین بر کودکان اشاره شده را ذکر مینماییم.

۱. آمیزش در ایام عادت ماهیانه

به اتفاق فقها برای مرد جایز نیست در ایام عادت ماهیانه و حیض زن، آمیزش نماید و هم چنین بر زن حرام است در مقابل شوهر تمکین نماید. (۱) اگر مردی با عمد و اختیار در این حالت آمیزش نماید، حاکم شرع میتواند تا بیست و پنج ضربه شلاق (یک چهارم حد زانی) او را تأدیب نماید. (۲) امام صادق علیه السلام میفرماید: باید مرد از آمیزش در ایام عادت ماهیانه زن پرهیز نماید، اگر مجامعت نمود و حاصل آن فرزندی باشد که مبتلا به مرض جذام یا ابرص (نوعی بیماری پوستی) (۳) شد کسی غیر از خود را ملامت ننماید. «فَإِنَّ عَشِيَّتَيْهَا فَخَرَجَ الْوَلَدُ مُجَذَّومًا أَوْ ابْرَصًا فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» (۴). هم چنین نقل شده است که فرزندی سیاه چهره به حضور خلیفه دوم عمر آوردند که پدرش او را نفی میکرد و مدعی بود از او نیست. عمر تصمیم گرفت پدر را به جهت اتهام به مادر طفل تعزیر نماید، در این هنگام حضرت امیرالمومنین علیه السلام از آن مرد سؤال کرد: آیا با مادر

ص: ۴۹۲

۱- (۱) النهایه: ۲۶؛ قواعد الاحکام ۱: ۲۱۶؛ جامع المقاصد ۱: ۳۲۰؛ جواهر الکلام ۳: ۲۲۵.

۲- (۲) وسائل الشیعه ۲۸: ۳۷۸؛ باب ۱۳ من ابواب بقیه الحدود و التعزیرات، ح ۲.

۳- (۳) فرهنگ بزرگ سخن ۲: ۹۱۴.

۴- (۴) وسائل الشیعه ۲: ۳۲۰؛ باب ۲۴ من ابواب الحیض، ح ۱۰.

کودک در ایام حیض مجامعت نمودی؟ آن مرد جواب داد: آری. حضرت فرمود: بدان جهت فرزند سیاه چهره شده است. فقال علیه السلام: «إِتْمَلِكْ سَوْدَهُ اللَّهِ فَقَالَ عُمَرُ: لَوْلَا عَلَيَّ لَهْلَكْتُ عُمَرُ» (۱). به هر صورت آمیزش در ایام حیض برای زوجین و فرزند احتمالی آنها ضررهای غیرقابل جبران دارد قرآن کریم هم آن را با کلمه

«أَذَى» (۲) چیز آلوده و زیان آور معرفی کرده است و در حقیقت با این کلمه فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان در حالت قاعدگی را بیان نموده است. طب امروز نیز آن را به اثبات رسانیده است، از جمله احتمال عقیم شدن زن و مرد و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکروب و بیماریهای آمیزشی و نیز التهاب اعضای تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به عضو تناسلی مرد و غیر این ها که در کتب طب و بهداشت آمده است، از این رو پزشکان آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام میکنند. (۳).

۲. ازدواج و آمیزش در اوقات معین

از آن جا که کیفیت انعقاد نطفه و شرایط زمانی و مکانی و حالات روانی پدر و مادر بر نطفه و در نهایت کودک، آثار و عوارض مثبت یا منفی دارد، بدین جهت این مسائل در راستای مراعات حقوق کودک قابل ملاحظه و دقت است، بر همین اساس در متون روایی برای وقت ازدواج و تشکیل خانواده و زمان آمیزش و انعقاد نطفه و دیگر اموری که در این خصوص مؤثر باشد، تحت عناوین فقهی حرام، واجب، مکروه و مستحب، توصیه ها و سفارشات شده است. تخلف از این دستورها و نادیده گرفتن آنها میتواند از علل به وجود آمدن کودکان استثنایی باشد، به عنوان نمونه:

الف: از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: مردی که در ایام قمر در عقرب ازدواج نماید آماده سقط فرزند خود باشد. «فَلَيْسَ لِمَنْ لَيْسَ قَطُّ الْوَالِدِ» (۴) در روایت دیگری فرموده است: از آن ازدواج نیکی نمیبیند یا از آن زن نیکی نمیبیند. (۵).

ص: ۴۹۳

۱- (۱) مستدرک الوسائل ۲: ۱۹، باب ۱۹ من ابواب الحيض، ح ۹.

۲- (۲) سوره بقره ۲: ۲۲۲.

۳- (۳) ر. ك: تفسير نمونه ۲: ۱۳۸؛ تفسير مواهب الرحمن ۲: ۳۲۱.

۴- (۴) وسائل الشيعه ۲۰: ۱۱۵، باب ۵۴ من ابواب مقدمات النكاح، ح ۳.

۵- (۵) همان: ح ۱.

ب: آمیزش در زمان عصبانیت و بیماری، وقوع زلزله خسوف (ماه گرفتگی) و کسوف (خورشید گرفتگی) نکوهش شده است. امام باقر علیه السلام قسم یاد میکند آمیزش در اوقات فوق که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی نموده است حاصل آن فرزندی خواهد شد که آن گونه که پدر و مادر دوست میدارند، نیست. «وَأَيُّهَا لَا يَجَامِعُ أَحَدٌ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نَهَى عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ... فَيَزُقُّ وُلْدًا فَيَزِي فِي وُلْدِهِ ذَلِكَ مَا يُحِبُّ» (۱) ج: آمیزش در حال سخن گفتن، زیرا حاصل آن فرزندی خواهد شد که در معرض کبری است.

«فَإِنَّهُ أَنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَكُونَ أَحْرَسَ» (۲) در روایت دیگری آمده است سخن گفتن موجب کبری میشود. «فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَرَسَ» (۳) د: آمیزش در شب اول، آخر و وسط ماههای قمری نیز مناسب نیست، زیرا ممکن است به سقط جنین منجر شود و اگر تام الخلقه به دنیا بیاید دیوانه گردد.

«فَإِنَّتُمْ أَوْ شَكَّ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا» (۴) ه: تکرار آمیزش قبل از غسل نیز ممنوع شده است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: ممکن است حاصل چنین آمیزشی فرزند مجنون باشد، در این صورت مرد فقط خودش را سرزنش نماید

«فَإِنْ فَعَلَ وَ خَرَجَ الْوَلَدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ» (۵) و: سزاوار است آمیزش در زمان حاملگی زن هم ترک شود. طبق حدیثی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله میفرماید: هنگامی که همسرت حامله است با او آمیزش مکن، مگر این که با وضو باشی در غیر این صورت ممکن است فرزند شما تاریک دل و بخیل گردد. «فَإِنَّهُ أَنْ قَضَى بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْبَيْدِ» (۶)

ص: ۴۹۴

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۱۲۵-۱۲۶، باب ۶۲ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱-۲.

۲- (۲) همان ۱۲۳، باب ۶۰ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۳- (۳) همان: ح ۱-۲.

۴- (۴) همان: ۱۲۹، باب ۶۴ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۳.

۵- (۵) همان: ۱۳۹، باب ۷۰ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۶- (۶) من لا یحضره الفقیه ۳: ۵۵۳، باب نوادر، ح ۴۸۹۹.

ز: هم چنین توصیه شده است که ازدواج و آمیزش با زن احمق (کودن) و کم عقل ترک شود. از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده که فرموده است: مصاحبت با چنین زنی بلا و مصیبت است و فرزندانش نیز ضایع و ناقص خواهد شد قال:

«إِيَّاكُمْ وَ تَزْوِيجَ الْحَمَقَاءِ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدُهَا ضِيَاءٌ» (۱). ۳. استعمال مشروبات الکلی و مواد مخدر

پدران و مادران الکلی و معتاد به مواد مخدر غالباً فرزندی کم استعداد و زبون و بیچاره تحویل اجتماع می‌دهند در حالی که اگر لب به مشروبات نمیزدند و در برابر هوا و هوس و شهوت به زانو در نمی‌آمدند، منشأ تولید انسانی ناقص و بدبخت نمیشدند. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرماید: کسی که شرب خمر نماید، بعد از آن که خداوند آن را به زبان من حرام نموده اهلیت ازدواج ندارد. «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ بَعْدَ مَا حَرَّمَهَا اللَّهُ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُزَوَّجَ إِذَا حَظَبَ» (۲). هم چنین امام صادق علیه السلام میفرماید: کسی که دختر معصوم و مؤمن خود را به ازدواج شراب خوار درآورد در حقیقت قطع رحم نموده و او را از خود دور ساخته است.

«مَنْ زَوَّجَ كَرِيمَتَهُ مِنْ شَارِبٍ حَخْرٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا» (۳). به گفته برخی از دانشمندان: «کسی که در حین انعقاد نطفه مست است، ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل میکند و اگر مرد و زن هر دو مست باشند صد در صد عوارض حاد در بچه ظاهر میشود. بر طبق یک آمار که بر پایه تحقیقات علمی استوار است، کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا می‌آیند از پدران و مادران الکلی ۴۵ درصد، و از مادران الکلی ۳۱ درصد و از پدران الکلی ۱۷ درصد بوده‌اند. کودکانی که هنگام تولد توانایی زندگی را ندارند از پدران الکلی ۶ درصد و از مادران الکلی ۴۵ درصد... کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده‌اند از مادران و پدران الکلی ۷۵ درصد بوده‌اند».

(۴)

ص: ۴۹۵

۱- (۱) وسائل الشیعه ۲۰: ۸۴، باب ۳۳ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۲- (۲) تهذیب الاحکام ۷: ۳۹۸، ح ۱۵۸۹.

۳- (۳) وسائل الشیعه ۲۰: ۷۹، باب ۲۹ من ابواب مقدمات النکاح، ح ۱.

۴- (۴) تفسیر نمونه ۲: ۱۲۴-۱۲۵

۱- رشد شخصیت

بر طبق تحقیقات دانشمندان، کودکان عقب مانده ذهنی، بیش از کودکان عادی، تنوع شخصیتی و رفتاری نشان می دهند، خودمحوری و محدودیت شخصیتی در آنها به نقایص شناختی آنان مربوط میشود، از این رو احساس بیکفایتی، عدم احترام به خود و عدم احساس خودارزشمندی و ابتلا به حالات انقباض روانی از مهم ترین ویژگیهای شخصیتی آنهاست که به عوامل محیطی و تجربی مربوط میشود. به همین لحاظ در آنان اختلال کرداری، پرخاشگری، گوشه گیری افراطی، اختلالات اضطرابی و وابستگی شایع تر است. (۱)

از سوی دیگر، برای کمک به کودکان استثنایی که نقص جسمی یا روحی دارند، دو راه وجود دارد؛ یکی راه ترخم و ارفاق و تأمین نیازمندیهای ایشان است و راه دوم شخصیت دادن به آنها و وادار نمودنشان به کار و فعالیت در حد استعداد و توانایی خود به گونه ای که احساس استقلال کنند و به امید زندگی شرافتمندانه تلاش و کوشش نمایند.

بدون تردید راه دوم هم به سود خود کودکان است و هم به سود اجتماع. به سود خود ایشان است، زیرا به جای این که موجودی انگل و طفیلی بار آیند و چشم به دست دیگران بدوزند و هم چون گدایان حریم، از مال و منال دیگران ارتزاق کنند و خود شانه از زیر بار مسئولیت بیرون کشند، بسیاری از آنان میتوانند با احساس شخصیت و استقلال و

ص: ۴۹۶

اتکای به خود با نهایت شرافتمندی و آزادی و آزادی‌گی زندگی کنند. به قول جامی در داستان پیر خارکن که خطاب به جوانی نو رسیده میگوید:

شکر گویم که مرا خار نساخت به خسی چون تو گرفتار نساخت

به ره حرص شتابنده نکرد بر در شاه، گدا، بنده نکرد

داد با این همه افتادگی معز و آزادی و آزادی‌گی

مهم چنین به سود اجتماع است، به این دلیل که عواطف و نوع دوستی مردم نه تنها صرف گداپرووری و انگل‌سازی نمیشود، بلکه علاوه بر این که از نیروهای افراد در حد استعداد و توانایی استفاده شده است، اجتماع نیز میتواند عواطف انسان دوستانه خود را در راه های صحیح تر و ارزنده تر به جریان اندازد و بدون این که عزت نفس خود را خرد کرده باشد و انسانی را به بازار گدایی رهنمون و شخصیت او را لگد مال ساخته باشد، به ترمیم کمبودهای کودکان استثنایی و مردم درمانده از راه های پرثمرتر و با روشی آبرومندانه تر اقدام مینماید. (۱) یکی از پژوهشگران در این باره مینویسد: «ما اغلب بر این باوریم که افراد مبتلا به ناتوانیهای جسمانی درمانده اند، یا قادر به یادگیری نیستند، پایین آوردن سطح توقعات ما از آنها آسان است، چرا که میدانیم آنها به راستی در انجام برخی چیزها یا کارها ناتوانند، ما فراموش میکنیم که بسیاری افراد مبتلا به ناتوانیهای جسمانی میتوانند بیش تر کارهایی را که از عهده اشخاص توانا برمیآید، انجام دهند، هر چند این افراد ممکن است آن کارها را به شیوه متفاوت انجام دهند» به عنوان مثال شخصی که از دست های خود استفاده نمیکند، ممکن است از پاها یا دهان خود بهره ببرد.

پذیرش محدودیت های ناشی از ناتوانی جسمانی، بدون تلاش برای درک میزان توانایی افراد ناتوان برای یادگیری، با شیوه های تغییر محیط به منظور فراهم آوردن امکان پاسخ مؤثرتر آنان، یکی از شیوه های اهانت آمیز پاسخ دهی به تفاوت های جسمانی است. (۲)

ص: ۴۹۷

۱- (۱) ر. ک: اسلام و حقوق کودک: ۱۰۴-۱۰۳.

۲- (۲) دانیل پی هالا هان، جیمز ام کافمن - کودکان استثنایی «زمینه تعلیم و تربیت ویژه» ترجمه فرهاد ماهر ۶۶۷:۲.

۲- تأثیر برخورد دیگران

واکنش های کودکان نسبت به تواناییهای جسمانی و روحی خود تا حد زیادی بازتاب شیوه برخورد دیگران با آنها است، چنانچه دیگران با آنها رفتاری سرزنش آمیز داشته باشند و آنان را شرمگین ساخته یا مقصیر بدانند، این کودکان دچار احساسات منفی خواهند شد. تنها زمانی آنان مستقل و خودکفا خواهند شد که بیاموزند چگونه باید نیازهایشان را برآورده سازند، آن هنگام که دیگران به آنها نگرش مثبت دارند و در برخورد با آنان با در نظر گرفتن موقعیتشان صادق و صریحند، در ذهنشان تصویری واقعی از خود دارند و اهدافی واقعی ترسیم مینمایند، صرف نظر از شیوه رفتار با آنها وجود برخی واکنش های روان شناختی در مورد کودکان اجتناب ناپذیر است.

همواره آنها در خیال خود آرزو میکنند، ای کاش دچار نقص نبودند و میتوانستند در فعالیت های عادی شرکت کنند با کمک و مدیریت صحیح و مناسب میتوان آنها را یاری کرد تا نقص خود را بپذیرند و در عین حال زندگی شادی داشته باشند.

از طرفی ممکن است چنین کودکانی دچار ترس و اضطراب هم بشوند، وقتی کودکی از والدینش جدا میشود، بستری میگردد و در معرض آزمایش های پزشکی و روش های دردناک قرار میگیرند، ترس او کاملاً طبیعی است، در چنین موقعیت هایی برخورد درست و اداره مناسب، امور فشار هیجانی و ناراحتیهای عاطفی را به حداقل میرساند(۱).

۳- الهام از دستورات حیات بخش اسلام

کامل ترین برنامه ای که در زمینه کمک به کودکان استثنایی و سوق دادن آنها به یک زندگی آرام و نسبتاً شیرین میتوان به آن دست یافت، الهام از زندگی عملی و آموزه های پیشوایان دین و ائمه معصومین علیهم السلام است، در ادامه به نمونه هایی از آن اشاره خواهیم نمود.

ص: ۴۹۸

۱- (۱) بنگرید، همان: ۶۶۲، پرویز شریفی، کودکان استثنایی: ۱۶۰-۱۵۹.

در زندگی امامان معصوم علیهم السلام به عنوان یک اصل روشن و غیر قابل انکار، این ویژگی وجود داشته که آنها بذل و بخشش و کمک به یتوایان را غالباً خود شخصاً و در دل سیاه شب انجام میدادند. این آشناهای مهربان و ناشناخته، چنان در خانه فقیر را میکوبیدند که همسایه دیوار به دیوار آنها چیزی نمیفهمید و حتی خود فقیر هم در بسیاری از مواقع از محبت و بذل مساعی چنین انسان کاملی بی اطلاع میماند. برای حفظ شخصیت و شرافت یک انسان وامانده بهتر از این کار چیست؟ اسلام تأکید دارد خود را در غم و شادی دیگران شریک بدانیم و در راه شاد کردن دل ها و آسوده کردن هموعان گامی برداریم، در غیر این صورت مسلمانی مواجه با خطر خواهد شد. بدیهی است بهترین کمک این است که برای افراد عقب افتاده نیز شرایط و محیطی فراهم گردد تا بتوانند مانند دیگران به نیروی کار و توان و استعداد خود متکی باشند و با استفاده از حاصل دسترنج خود لذت ببرند. وانگهی طبیعت انسان اقتضا دارد و ما نیز دوست می‌داریم که همواره متکی به خود باشیم و به دیگران وابسته نباشیم و از سر بار بودن و فقر و احتیاج بیزاریم، به همین جهت موظفیم برای هموعان و کودکان ضعیف خود نیز چنین باشیم. این سخن یادگاری گرانمایه از امیرالمومنین علیه السلام است که فرمود: آن چه را که برای خود دوست میداری، برای دیگران نیز دوست بدار و آن چه را که برای خود نمیپسندی، برای دیگران هم میپسند. «أَحِبِّ لِغَيْرِكَ مِمَّا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لِمَا تَكْرَهُ لَهَا» (۱). خوشبختانه دنیای امروز با امکاناتی که بدست آورده است به خوبی میتواند به کمک و هم دردی معلولان و عقب افتاده ها بشتابد و زمینه سعادت و سربلندی ایشان را فراهم سازد. امروز حتی دنیای محدود و بسته کر و لاله‌ها هم فتح شده، در مدرسه‌هایی مخصوص، زیر نظر معلمانی که برای تعلیم و تربیت ایشان تخصیص یافته‌اند، به کسب علم و سواد میپردازند و با زبان گویای قلم میتوانند به اندیشه‌های دیگران پی ببرند و اندیشه‌های خود را به دیگران بفهمانند. برای نابینایان که در میان ایشان روشن دلان و نوابغ برجسته‌ای هم پیدا شده و

ص: ۴۹۹

میشود، امکانات کامل فراهم گردیده است، آنها میتوانند در مدرسه های ویژه به وسیله خطوط برجسته خواندن و نوشتن را بیاموزند و در دنیای وسیع تر گام نهند. (۱)

۴- توصیه اسلام نسبت به کمک به مریض و یتیم

در روایات رسیده از پیشوایان اسلام در مورد کمک به مریض و عیادت از او بسیار تأکید و ترغیب شده است. در حدیثی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که به عیادت و دلجویی مریضی میرود، منادی از جانب خداوند او را در آسمان به اسم میخواند و میگوید: کاری پاکیزه انجام دادی و در راهی پاکیزه گام برداشتی و جایگاه خود را در بهشت آماده ساختی. «مَنْ عَادَ مَرِيضًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِهِ يَا فُلَانُ طِبْتَ وَ طَابَ مَمْسَاكَ تَبَوَّأَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَنزِلًا» (۲). در روایت دیگری امام صادق علیه السلام میفرماید: کسی که مریضی را عیادت نماید، هفتاد هزار ملک او را مشایعت نموده و برای وی استغفار مینمایند تا به منزل برگردد

(۳) و روایات دیگر (۴) هم چنین در مورد سرپرستی و کمک به یتام بسیار توصیه شده، از جمله امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی که یتیمی را سرپرستی نماید تا به سن بلوغ برسد و یا بینواز گردد خداوند بهشت را بر او واجب میفرماید. (زمینه رفتن به بهشت را فراهم میسازد) چنانچه اگر کسی اموال یتیم را حیف و میل نماید مستحق جهنم خواهد شد. قال... «مَنْ عَالَ يَتِيمًا حَتَّى يَنْقَطِعَ يَتُّهُ أَوْ يَشْتِغِي نَفْسِهِ أَوْ جَبَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ الْجَنَّةُ» (۵) اهمیت این مسأله آن قدر زیاد است که امیرالمومنین علیه السلام در وصیت نامه معروفش توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده و میفرماید: خدا را خدا را درباره یتیمان، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید و نکند با حضور شما حق آنها ضایع شود. «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْيَتَامِ فَلَا تُغْبُوا أَوْا هُمْ وَ لَا يَضِغُوا بِخَضْرَائِكُمْ» (۶)

ص: ۵۰۰

۱- (۱) اسلام و حقوق کودک: ۱۰۶.

۲- (۲) و قرب الاسناد: ۱۳، ح ۴۰.

۳- (۳) الکافی ۳: ۱۲۰، ح ۲.

۴- (۴) همان: ح ۳-۴-۵-۶-۷-۸.

۵- (۵) همان: ۱۲۸:۵، ح ۲.

۶- (۶) تهذیب الاحکام ۹: ۱۷۷، باب ۶ ح ۱۴؛ نهج البلاغه، نامه ۴۷.

در حدیث دیگری یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله میگوید خدمت آن حضرت نشسته بودیم پسر بچه ای وارد شد عرض کرد: کودک یتم هستم و خواهری یتم دارم، و مادری بیوه زن از آن چه خدا به تو اطعام کرده به ما هم اطعام کن، تا خداوند از آن چه نزد او است آن قدر به تو ببخشد که خوشنود شوی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه زیبا سخن گفتی ای پسر! سپس رو به بلال کرده و فرمود: برو از آن چه نزد ما است بیآور، بلال بیست و یک خرما با خود آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت و هفت دانه برای مادرت.

معاذبن جبل از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست، دستی بر سر کودک یتم کشید و گفت: خداوند یتیمی تو را جبران کند و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتم از فرزندان مهاجران بود) پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به معاذ کرد و فرمود: انگیزه تو برای این کار چه بود؟ عرض کرد: محبت و رحمت بود. فرمود: هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد و حق آن را ادا کند و دست بر سر یتم کشد خداوند به عدد هر مویی حسنه ای برای او مینویسد و به هر مویی، گناهی از او محو میکند و به هر مویی درجه ای به او میبخشد. (۱)

اطلاق این گونه روایات کودکان مریض و ناتوان را نیز شامل میگردد و اهمیت کمک به آنان اثبات میگردد، از سوی دیگر هر چند به طور قطع نمیتوان به ملاک اصلی حکم دست یافت که چرا اسلام این قدر به عیادت و کمک به مریض و یتیم اهمیت داده است، ولی ظاهراً آن چه بیش تر سببیت دارد و ملاک حکم را تأمین مینماید، ضعف و نیازمندی آنان است. این ملاک در کودکان استثنایی نیز وجود دارد با کشف این ملاک از روایاتی که ذکر شد و روایات دیگری که با مضامین مختلف در جوامع روایی بسیار است، استفاده میگردد کمک به کودکان استثنایی از اهمیت فوق العاده برخوردار است و از بهترین عباداتی که انسان میتواند به درگاه خداوند داشته باشد، محسوب میگردد.

ص: ۵۰۱

تمام مباحثی که در ارتباط با وجوب تعلیم و تربیت کودکان بر والدین و مربیان آنها در فصل هفتم این تحقیق ذکر شده، به اولویت قطعی کودکان استثنایی را شامل میشود. افزون بر این به استناد روایاتی که در این بخش ذکر شد نیز باید کودکان استثنایی، با فرض این که ضعیف، علیل و مریض میباشند و نسبت به کودکان عادی نیازمندی بیشتری دارند، از مساعدت و کمک بیشتری برخوردار شوند، بنابراین بر والدین آنها و حکومت اسلامی و آحاد ملت مسلمان به صورت کفایی واجب است آنان را مساعدت نموده و برای آنها زمینه تعلیم و تربیت مناسب و زندگی شرافتمندانه فراهم سازند.

۶- برنامه ریزی دقیق و منظم

جهت کمک به کودکان استثنایی باید در مورد تعلیم و تربیت آنان و به فعلیت رساندن استعداد آنها، از همان روزهای نخست زندگی با برنامه ای دقیق و منظم اقدام گردد. به گفته دانشمندان، نوزادان معمولی طی دو ماه اول زندگی از محیط خود آگاهی پیدا میکنند، به اشیاء نگاه میکنند و آنها را با چشم تعقیب مینمایند، از وجود اطرافیان خود آگاه میشوند و با لبخند زدن به آنها واکنش نشان میدهند، به صداها توجه مینمایند و با حرکات دست، به جستجو بر میآیند.

اما در مورد نوزادان عقب مانده یا معلول، وضعیت ممکن است قدری فرق کند، زیرا نوزاد عقب مانده علاقه زیادی به محیط نشان نمیدهد، او به سختی میتواند بر اشیاء و اطرافیان خود تمرکز داشته باشد و ممکن است به آنها توجهی نشان ندهد. در این صورت نوزاد عقب مانده باید بیش تر از کودک عادی در معرض انگیزش قرار گیرد نه کمتر، وقتی کودک عقب مانده درصدد برنمیآید که خود را بر محیط تحمیل کند، بر مربیان و والدین است که محیط را بر کودک تحمیل کنند، حتی اگر کودک بیتفاوت و تأثیر ناپذیر بنماید، برای برانگیختنش باید سعی مداوم کرد (۱) و این کار جز با برنامه ریزی دقیق و منظم امکان پذیر نمیگردد.

ص: ۵۰۲

۱- (۱) ر. ک: ویکی جانسن، روبرتاورنر، راهنمای آموزش گام به گام نوزادان و کودکان عقب مانده ترجمه حسام گوهری، شهین بیضاوی: ۴۳-۴۴

به طور کلی فلسفه آموزش و پرورش استثنایی را نمیتوان از فلسفه کلی نظام آموزش و پرورش کشور جدا دانست، پرورش انسان های والا و ارزشمند و متعهد و متخصص که در رشد و شکوفایی ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یک کشور میتواند مؤثر واقع شود، بخشی از اهداف آموزش و پرورش هر کشوری است و هدف نهایی از آموزش و پرورش کودکان استثنایی نیز فراهم آوردن فرصت هایی مناسب جهت رشد و شکوفایی توانمندیهای بالقوه آنان است. آموزش و پرورش استثنایی بر این اصل استوار است که هر طفلی با توجه به تفاوت های فردی حق دارد که از آموزش متناسب با تواناییهای خویش، برخوردار شود و ایجاد زمینه و فراهم آوردن امکانات و تسهیلات در جهت آموزش، رفاه، و توان بخشی آنان، نه به عنوان ترحم و دلسوزی، بلکه به عنوان یک وظیفه برای دولت ها و والدین و سرپرستان قانونی آنها، از حقوق مسلم اطفال استثنایی تلقی میگردد.^(۱)

به گفته یکی از دانشمندان: «کلیه آموزگاران و پدران و مادران باید همواره این نکته را به خاطر داشته باشند که کودک دیرآموز نیز با پیروی از اصول روان شناسی و مبانی تعلیم و تربیت استوار، قابل ترقی و پیشرفت است و تازه، توجه به آموزش و پرورش دیرآموزان، مراحل ابتدایی خود را طی میکنند و به طور یقین علم برای فائق آمدن بر مشکلات این طبقه از دانش آموزان در کسب معلومات به پیروزیهای درخشان و نوینی نایل آمده است».^(۲)

در پایان کلام خود را با این حدیث پرمغز و نورانی از مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان میرسیم که فرمود: دل کودکان بسان زمینی است که در آن بذری افشانده نشده است، کشاورز با فهم و با تجربه وظیفه دارد که نخست استعداد زمین را برای نوع محصول بدست آورد، آن گاه در آن بذر افشانی کند. «أَنْمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا الْقَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَهُ».^(۳) از این حدیث استفاده میشود که مریضان و مسئولان آموزش و پرورش برای نتیجه گیری کامل از زحمات خود، نخست باید استعداد کودک را به درستی کشف کنند، آن گاه درمیسری که

ص: ۵۰۳

۱- (۱) بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۳۳۱.

۲- (۲) اسلام و حقوق کودک: ۱۱۱-۱۱۰، به نقل از کتاب کودکان دیرآموز مقدمه مؤلف.

۳- (۳) نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱.

قابلیت دارد آن استعداد نهفته را به کار گیرند و مورد بهره برداری قرار دهند، تا کودک در دراز مدّت بتواند با اتکای به استعداد خدادادی خویش، به زندگی مناسب و شرافتمندانه دست یابد.

۷- حمایت از کودکان استثنایی در قانون اساسی و اعلامیه های جهانی

بر اساس بند ۹ اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمامی زمینه های مادی و معنوی به عهده دولت جمهوری اسلامی ایران گذاشته شده است. یکی از امکانات، حق آموزش و تحصیل میباشد که بر مبنای بند فوق دولت اسلامی موظف گردیده این امکانات را به طور عادلانه برای همه (حتی برای اطفال استثنایی) ایجاد نماید. هم چنین بر اساس اصل پنجم اعلامیه جهانی حقوق کودک مصوب ۱۹۵۹ حمایت از حق آموزش و تحصیل اطفال استثنایی، مورد توجه قرار گرفته است و مقرر شده اطفالی که از لحاظ بدنی، فکری و اجتماعی، معلول هستند، باید مورد توجه خاص در آموزش و مراقبت لازم متناسب با وضع خاص آنها قرار گیرند.

هم چنین در منشور جهانی حقوق کودک در راستای حمایت از آموزش و تحصیل اطفال استثنایی چنین آمده است: «همه کودکان بدون تبعیض در رنگ، نژاد، زبان و چگونگی وضع مادی و اجتماعی آنان به رغم این که هوش سرشار داشته یا عادی باشند، عقب مانده، نابینا، ناشنوا، یا دارای هر گونه نقص یا ضعف جسمی و یا روانی و اجتماعی باشند حق یکسانی در بهره برداری از امکانات یادگیری آموزش و پرورش با حداکثر تواناییها و استعدادهای خود را دارند»^(۱).

تحقیق و تدوین این مجموعه در شب یکشنبه ۸۹/۰۹/۱۳ مطابق ۲۸ ذیالحجه ۱۴۳۱ به پایان رسید. خداوند بزرگ را بر نعمت های بیشمارش شاکریم، امید آن که این خدمت ناچیز را از این بنده کوچک و گناهکار به لطف و کرم خویش بپذیرد و از قصور و تقصیر ما درگذرد و آن را ذخیره ای نیک برای عالم آخرت قرار دهد و همه آنها که در انجام آن زمینه سازی نمودند و سهمی داشتند، به ویژه مرجع فقید مرحوم حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی قدس سره را غریق رحمت بیانتهاش قرار دهد و اجر و ثواب عنایت فرماید. «ان الله هو الجواد الکریم و ذوالفضل العظیم».

ص: ۵۰۴

۱- (۱) ر. ک: بزه دیدگی اطفال در حقوق ایران: ۳۳۱.

۱. آلوسی، ابی الفضل شهاب الدین سید محمود، تفسیر روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۲. ابن عربی، ابی بکر محمد بن عبدالله، احکام القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
۳. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱.
۴. ابی حیان اندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸ ق.
۵. الامام العسکری، الحسن بن علی، التفسیر المنسوب الی، قم، مدرسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۰۹ ق.
۶. جصاص، ابی بکر احمد بن علی الرازی، احکام القرآن، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ ق.
۷. راوندی، سعید بن هبه الله، فقه القرآن، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ ق.
۸. رضا، محمدرشید، تفسیر المنار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق.
۹. زحیلی، وهبه، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، دارالفکر، ۱۴۲۶ ق.
۱۰. سائیس، محمدعلی، تفسیر آیات الاحکام، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۱۱. طباطبائی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ ق.

١٢. طبرسي، ابوعلی الفضل بن الحسن، تفسير مجمع البيان، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ ق.

١٣. طوسي، محمد بن حسن، تفسير التبيان، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٣٧٦ ق.

١٤. طيب، سيد عبدالحسين، اطيب البيان في تفسير القرآن، انتشارات اسلام، ١٣٧٨ ق.

١٥. العروسي الحوزي، عبدعلی بن جمعه، تفسير نورالثقلين، قم، مطبعه الحكمة، ١٣٨٢ ق.

١٦. فخر رازی، التفسير الكبير، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤٢٠ ق.

١٧. فيض كاشاني، محسن، تفسير الصافي، تهران، مكتبة الصدر، ١٤١٦ ق.

١٨. قمي المشهدي، محمدرضا، تفسير كنز الدقائق، مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره و الارشاد الاسلامي، ١٤١٠ ق.

١٩. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير القمي، مطبعه النجف، ١٣٨٧ ق، قم، كتابفروشي علامه.

٢٠. كاشاني، فتح الله، زبده التفاسير، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤٢٣ ق.

١٢. مغنيه، محمدجواد، التفسير الكاشف، دارالكتاب الاسلامي، ١٤٢٥ ق.

٢٢. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٠ ق.

٢٣. موسوي سبزواري، سيد عبدالاعلي، مواهب الرحمن في تفسير القرآن، مؤسسه المنار، ١٤١٤ ق.

ب - منابع فقهي

٢٤. آبي، زين الدين ابي علي الحسن بن ابي طالب ابن ابي المجدد، كشف الرموز في شرح مختصر النافع، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٨ ق.

٢٥. آل بحر العلوم، سيد محمد، بلغه الفقيه، مكتبة الصادق، ١٤٠٣ ق.

٢٦. آل عصفور البجراني، حسين، الانوار اللوامع في شرح مفاتيح الشرائع، قم، مكتبة انوار الهدى، ١٤١٨ ق.

٢٧. آمدی، عبدالواحد بن محمد التميمي، غررالحكم و دررالکلم، دارالهادي، ١٤١٣ ق.

٢٨. آملی، محمدتقی، مصباح الهدی في شرح العروه الوثقی، تهران، مكتبة ولي عصر (عج)، ١٣٧٧ ق.

٢٩. آملی، ميرزاهاشم، بدایع الافكار في الاصول تقرير اباحت شيخ ضياء الدين العراقي، المطبعه العلميه في النجف، ١٣٧٠ ق.

٣٠. ابن ابي الحديد، عبدالحميد، شرح نهج البلاغه، داراحياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ ق.

٣١. ابن ابي شيبه، ابي بكر عبدالله بن محمد، المصنّف، شركه دارالقبلة - مؤسسه علوم القرآن، ١٤٢٧ ق.

٣٢. ابن ابي شيبه، ابي بكر عبدالله بن محمد، كتاب المغازي، الرياض، داراشيبيلا، ١٤٢٠ ق.

٣٣. ابن اثير، مجدالدين محمد الجزري، النهايه في غريب الحديث و الاثر، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٩ ق.

٣٤. ابن ادريس، منصور بن احمد، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٠ ق.
٣٥. ابن حمزه (الطوسي)، ابوجعفر محمد بن علي، الوسيله الى نيل الفضيله، قم، مكتبه آيه الله المرعشي النجفي، ١٤٠٨ ق.
٣٦. ابن داود، تقي الدين الحسن بن علي، كتاب الرجال، النجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٩٢ ق.
٣٧. ابن شهر آشوب، ابي جعفر رشيد الدين محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
٣٨. ابن طاوس الحسن بن الحسيني، ابي القاسم علي بن موسى، الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف، قم، مطبعه الخيام، ١٤٠٠ ق.
٣٩. ابن عابدين، محمدا مين، رد المحتار، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥ ق.
٤٠. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، غريب الحديث، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ ق.
٤١. ابن قدامه، عبدالله بن احمد، المغني، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٣٤٧ ق.
٤٢. ابن مفلح، ابراهيم بن محمد بن عبدالله، المبدع في شرح المقنع، المكتب الاسلامي، ١٣٩٣ ق.
٤٣. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤١٦ ق.
٤٤. ابن هشام، السيره النبويه، انتشارات ايران، المطبعه مهر، قم، ١٣٦٣.
٤٥. ابي فراس المالكي، امير زاهد وزّام، مجموعه وزّام، قم، مكتبه الفقيه.
٤٦. احسائي (ابن جمهور)، محمد بن علي بن ابراهيم، عوالي النثالي، قم، مطبعه سيد الشهداء (عليه السلام)، ١٤٠٣ ق.
٤٧. اراكي، محمدعلي، استفتاآت، قم، مؤسسه چاپ الهادي، ١٣٧٣.
٤٨. اراكي، محمدعلي، المكاسب المحرّمه، قم، مؤسسه في طريق حق، ١٤١٣ ق.
٤٩. اراكي، محمدعلي، كتاب البيع، قم، مؤسسه الامام الصادق (عليه السلام)، ١٤١٥ ق.
٥٠. اراكي، محمدعلي، كتاب النكاح، نور نگار، ١٣٧٧.
٥١. اردبيلي، احمد، زبده البيان، المكتبه المرتضويه، ١٣٨٦ ق.
٥٢. اردبيلي، احمد، مجمع الفائده و البرهان، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٢ ق.
٥٣. اردكاني، مرتضى بن محمد، الاجتهاد و التقليد و رساله في العدالة، قم، المطبعه العلميه، ١٣٧٠.
٥٤. ازهرى، ابي منصور محمد بن احمد، معجم تهذيب اللغه، بيروت، دارالمعرفه، ١٤٢٢ ق.
٥٥. اشتهاودي، علي پناه، مدارك العروه، دارالاسوه، ١٤١٧ ق.
٥٦. اصفهاني، سيد ابوالحسن موسى، وسيله النجاه، النجف الاشرف، المطبعه العلويه، ١٣٥٥ ق.
٥٧. اصفهاني، محمدحسين، الفصول الغرويه في الاصول الفقهيّه، قم، داراحياء العلوم، ١٤٠٤ ق.

۵۸. اصفهانی، محمدحسین، بحوث فی الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۵۹. اصفهانی، محمدحسین، بحوث فی الفقه کتاب الاجاره، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۶۰. الاعرج، سید عمیدالدین، کنز الفوائد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۶۱. انصاری مرتضی، کتاب الخمس و کتاب الزکاه، لجنه التحقیق تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۱۵ ق.
۶۲. انصاری مرتضی، کتاب الصلاه، لجنه التحقیق تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۲۰ ق.
۶۳. انصاری و جمعی من المؤلفین، قدرت الله و...، موسوعه احکام الاطفال و ادلتها، قم، مرکز فقه ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۴۲۵ ق.
۶۴. انصاری، مرتضی، الوصایا و المواریث، قم، مؤسسه الهادی، ۱۴۱۵ ق.
۶۵. انصاری، مرتضی، رسائل الفقہیہ، قم، المطبعه باقری، ۱۴۱۴ ق.
۶۶. انصاری، مرتضی، کتاب الصوم، لجنه التحقیق تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۱۳ ق.
۶۷. انصاری، مرتضی، کتاب القضاء و الشهادات، قم، المؤتمر العالمی، ۱۴۱۵ ق.
۶۸. انصاری، مرتضی، کتاب مکاسب، لجنه التحقیق تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۱۵ ق.
۶۹. انصاری، مرتضی، کتاب النکاح، لجنه التحقیق تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۱۵ ق.
۷۰. انطون، الیاس، فرهنگ نوین عربی - فارسی، تهران، کتابفروشی اسلامیہ.
۷۱. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
۷۲. ایروانی، میرزا علی، حاشیہ مکاسب، منشورات دار ذوی القربی، ۱۴۲۱ ق.
۷۳. بجنوردی، محمدحسن، القواعد الفقہیہ، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ ق.
۷۴. بحرانی، یوسف، الحدائق الناظره، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۷۵. البخاری، ابی عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، صحیح البخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹ ق.
۷۶. البرقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، المجمع العالمی لاهل البیت (علیه السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۷۷. بهبهانی، محمدباقر، مصابیح الظلام، مؤسسه علامه الوحید البهبهانی، ۱۴۲۴ ق.
۷۸. بی آزار شیرازی، عبدالکریم، رساله نوین فقہی پزشکی بهداشت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲.
۷۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل، مکتبه مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
۸۰. بیهقی الکیدری، قطب الدین، اصباح الشیعه، مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ۱۴۱۶ ق.
۸۱. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی، السنن الکبری، حیدرآباد هند، ۱۳۴۴ ق.
۸۲. پابنده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، سازمان انتشارات جاویدان، المطبعه محمدحسن علمی.
۸۳. تبریزی، میرزا جواد، ارشاد الطالب، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۶ ق.

٨٤. تبریزی، میرزا جواد، اسس القضاء و الشهاده، مؤسسه الامام الصادق (عليه السلام)، ١٤١٥ ق.
٨٥. تبریزی، میرزا جواد، المسائل المنتخبه، قم، دفتر نشر برگزیده، ١٤١٦ ق.
٨٦. تبریزی، میرزا جواد، دروس فی مسائل علم الاصول، قم، دفتر آیه الله العظمی المیرزا تبریزی.
٨٧. تبریزی، میرزا جواد، صراه النجاه، دار الصديقه شهیده (عليه السلام)، قم، ١٤٢٢ ق.
٨٨. تبریزی، میرزا جواد، كتاب الفصااص، قم، المكتبه الميرزا جواد تبریزی، ١٤١٩ ق.
٨٩. تبریزی، میرزا جواد، منهاج الصالحين، قم، المكتبه آیه الله تبریزی، ١٤١٩ ق.
٩٠. ترمذی، ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره، الجامع الصحیح، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤١٥ ق.
٩١. تفتازانی، سعدالدین، مختصر المعانی، مكتبه المصطفوی.
٩٢. تمیمی المغربی، ابی حنیفه النعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون، دعائم الاسلام، قاهره، دارالمعارف، ١٣٨٣ ق.
٩٣. الجزری، عزالدین بن الانیر ابی الحسن علی بن محمد، اسد الغابه، دارالفکر، ١٤٠٩ ق. و انتشارات اسماعیلیان، طهران، ١٤٢٢ ق.
٩٤. جعفری، محمد تقی، رسائل فقهی، مؤسسه نشر کرامت، ١٣٧٧.
٩٥. جناتی، محمد ابراهیم، دروس فی الفقه المقارن، قم، مجمع الشهد الصدر العلمی، ١٤١١ ق.
٩٦. جوادی الآملی، عبدالله، كتاب الحج تقرير ابحاث آیه الله سيد محمد المحقق الداماد، قم، مطبعه مهر، ١٤٠١ ق.
٩٧. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالفکر، ١٤١٨ ق.
٩٨. جوهری، اسماعیل بن حماد، مجمع الصحاح، بیروت، دارالمعرفه، ١٤٢٦ ق.
٩٩. حافظیان، ابوالفضل، رسائل فی درایه الحدیث، قم، دارالحدیث، ١٤٢٤ ق.
١٠٠. الحائری المازندرانی، زین العابدین، ذخیره المعاد، الطبع القديم، ١٢٩٨ ق.
١٠١. حجتی، سید محمد باقر، اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٩٩ ق.
١٠٢. حجر عسقلانی، احمد بن علی بن، فتح الباری شرح صحیح البخاری، بیروت، مكتبه العصریه، ١٤٢٠ ق.
١٠٣. الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، لاحیاء التراث.
١٠٤. حرانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ١٤١٧ ق.
١٠٥. حسن، حسن ابراهیم، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، بدرقه جاویدان، ١٣٨٥.

١٠٦. حسيني البهسودي، سيد محمد سرور الواعظ، مصباح الاصول (تقرير ابحاث سيد الخوئي)، قم، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئي، ١٤٢٢ ق.
١٠٧. حسيني الشيرازي، سيد محمد، الفقه كتاب الغصب، مطبعه سيد الشهداء (عليه السلام)، ١٤٠٤ ق.
١٠٨. حسيني العاملي، سيد محمدجواد، مفتاح الكرامه (ط. ج)، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٩ ق.
١٠٩. حسيني العاملي، سيد محمدجواد، مفتاح الكرامه (ط. ق)، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، ١٣٧٥ ق.
١١٠. حسيني المرآغي، سيد ميرعبدالفتاح، العناوين، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٧ ق.
١١١. حسيني الميلاني، سيد علي، كتاب القضاء بحث سيد محمدرضا گلپايگاني، قم، مطبعه الخيام، ١٤٠١ ق. و دارالقران الكريم، ١٤٠٣ ق.
١١٢. حسيني الواسطي الزبيدي، سيد محمدمرتضى، تاج العروس، دارالفكر، ١٤١٤ ق.
١١٣. حسيني شير، سيد علي، العمل الابقي في شرح العروه الوثقى، مطبعه النجف، ١٣٨٣ ق.
١١٤. حسيني فيروزآبادي، سيد مرتضى، عنايه الاصول في شرح كفايه الاصول، قم، مكتبه الفيروزآبادي، ١٤٠٥ ق.
١١٥. حلي، ابي صلاح، الكافي في الفقه، اصفهان، مكتبه الامام اميرالمؤمنين علي (عليه السلام)، ١٤٠٣ ق.
١١٦. حلي، سيد حمزه بن علي بن زهره، غنيه النزوع، قم، مؤسسه امام صادق (عليه السلام)، ١٤١٧ ق.
١١٧. حلي، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، المختصر النافع في فقه الاماميه، النجف الاشرف، المكتبه الأهلبيه - مطبعه النعمان، ١٣٨٣ ق.
١١٨. حلي، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، المعتبر في شرح المختصر، قم، مؤسسه سيد الشهداء (عليه السلام)، ١٣٦٤ ق.
١١٩. حلي، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، شرايع الاسلام، نجف اشرف، مطبعه الآداب، ١٣٨٩ ق.
١٢٠. حلي، ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، معارج الاصول، مؤسسه الامام علي (عليه السلام)، لندن، المطبعه سرور قم، ١٤٢٣ ق.
١٢١. حلي، ابي العباس احمد بن محمد بن فهد، المهذب البارع، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٧ ق.
١٢٢. حلي، حسن بن يوسف، ارشاد الاذهان، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٠ ق.
١٢٣. حلي، حسن بن يوسف، ايضاح الفوائد، مؤسسه الثقافيه لكوشانپور، ١٣٨٧ ق.
١٢٤. حلي، حسن بن يوسف، تحرير الاحكام الشرعيه، مؤسسه الامام الصادق (عليه السلام)، ١٤٢٠ ق.
١٢٥. حلي، حسن بن يوسف، تذكره الفقهاء، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، لاهياء التراث، ١٤١٤ ق.
١٢٦. حلي، حسن بن يوسف، تهذيب الوصول الى علم الاصول، مؤسسه الامام علي (عليه السلام)، لندن، ١٤٢١ ق.

١٢٧. حلى، حسن بن يوسف، خلاصه الاقوال، نشر الفقاهه، ١٤١٧ ق.
١٢٨. حلى، حسن بن يوسف، قواعد الاحكام، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١٣ ق.
١٢٩. حلى، حسن بن يوسف، مبادئ الوصول الى علم الاصول، مطبعه الاداب فى النجف الاشرف، ١٣٩٠ ق.
١٣٠. حلى، حسن بن يوسف، مختلف الشيعه، مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، ١٤١٢ ق.
١٣١. حلى، حسن بن يوسف، منتهى المطلب، مشهد، مجمع البحوث الاسلاميه مؤسسه الطبع و النشر فى الآستانه الرضويه المقدسه، ١٤١٢ ق.
١٣٢. حلى، يحيى بن سعيد، الجامع للشرائع، قم، مؤسسه سيد الشهداء (عليه السلام) العلميه، ١٤٠٥ ق.
١٣٣. حميرى، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه الثقافه الاسلاميه لكوشانيور، ١٤١٧ ق.
١٣٤. خطيب، يحيى بن عبدالرحمن، احكام المرأه الحامل فى الشريعه الاسلاميه، دارالنفايس و دارالبليارق، ١٤١٩ ق.
١٣٥. خوارزم، ابى المؤيد الموفق بن احمد المكي اخطب، مقتل الحسين، مكتبه المفيد.
١٣٦. خوانسارى، سيد احمد، جامع المدارك، تهران، مكتبه الصدوق، ١٤٠٥ ق.
١٣٧. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، اجود التقريرات، قم، مؤسسه صاحب الامر (عج)، ١٤١٩ ق.
١٣٨. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، صراه النجاه، مدين، ١٤٢٥ ق.
١٣٩. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، مباني تكمله المنهاج، قم، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئى، ١٤٢٢ ق.
١٤٠. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، مصباح الفقاهه، قم، المكتبه الداورى.
١٤١. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، منهاج الصالحين، قم، مؤسسه احياء الآثار الامام الخوئى، ١٤٢٤ ق.
١٤٢. خوئى، سيد ابوالقاسم موسى، موسوعه الامام الخوئى، قم، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئى، ١٤١٨ ق.
١٤٣. خوئى، محمد تقى، مباني العروه الوثقى، النجف الاشرف، المطبعه الآداب - لطفى، ١٤٠٤ ق.
١٤٤. دورانت، ويل، تاريخ تمدن، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٨٢.
١٤٥. دهخدا، على اكبر، لغت نامه، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ١٣٧٧.
١٤٦. ديلمى، ابى يعلى حمزه بن عبدالعزيز، المراسم العلويه، بيروت، دارالحق، ١٤١٤ ق.
١٤٧. رازى النجفى الاصفهانى، محمد تقى، هدايه المسترشدين، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤٢١ ق.
١٤٨. رازى، عبدالقادر، مختار الصحاح، القاهره، دارالحديث، ١٤٢٤ ق.
١٤٩. راغب اصفهانى، ابى القاسم حسين بن محمد، المفردات الفاظ القرآن الكريم، انتشارات ذوى القربى، ١٤٢٤ ق.
١٥٠. راغب اصفهانى، ابى القاسم حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، المكتبه المرتضويه.

١٥١. رجبیان، زهره، سن ازدواج دختران، سفیر صبح، ١٣٨٠.
١٥٢. رشتی، میرزا حبیب الله، کتاب الغصب، نشر الحاج شیخ احمد شیرازی، ١٣٢٢ ق.
١٥٣. روحانی، سید محمدصادق، منهاج الفقاهه، نشر مؤلف، المطبعه العلمیه، ١٤١٨ ق.
١٥٤. زکریا، احمد بن فارس، معجم مقاییش اللغة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ١٤٠٤ ق.
١٥٥. زیدان، عبدالکریم، المفصل فی احکام المرأه و البيت المسلم...، بیروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٧ ق.
١٥٦. سبحانی، جعفر، رسائل الفقهیة، قم، مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ١٤٢٩ ق.
١٥٧. سبحانی، جعفر، نیل الوطر من قاعده لاضرر، مؤسسه الامام الصادق (علیه السلام)، ١٤٢٠ ق.
١٥٨. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الاحکام، دفتر آیه الله السید السبزواری، ١٤١٣ ق.
١٥٩. سجستانی الأردی، ابی داود سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، بیروت، دار ابن حزم، ١٤١٨ ق.
١٦٠. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی - فارسی، تهران، انتشارات اسلام، ١٣٧٨.
١٦١. سید شریف المرتضی، مسائل الناصریات، رابطه الثقافه و العلاقات الاسلامیه، ١٤١٧ ق.
١٦٢. سید قطب، فی ضلال القران، بیروت، دارالشروق، ١٤٢٥ ق.
١٦٣. سیستانی، سید علی حسینی، المسائل المنتخبه، مکتبه آیه الله سیستانی، المطبعه ستاره - قم، ١٤٢٥ ق.
١٦٤. سیستانی، سید علی حسینی، منهاج الصالحین، مدین، المطبعه سرور، ١٤٢٤ ق.
١٦٥. سیوری الحلی، جمال الدین المقداد بن عبدالله، کنز العرفان، تهران، المکتبه الرضویه لاحیاء آثار الجعفریه، ١٣٨٥ ق.
١٦٦. سیوری الحلی، جمال الدین مقداد بن عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ١٤٠٤ ق.
١٦٧. شاهرودی، سید محمود حسینی، کتاب الحج، النجف، مطبعه القضاء، ١٣٨٣ ق.
١٦٨. شریبئی، محمد خطیب، مغنی المحتاج، بیروت، دارالفکر.
١٦٩. شرتوتی، سعید، اقرب الموارد، دار الاسوه للطباعه و النشر التابعه المنظمه الاوقاف و الشؤون الخیریه - ایران، ١٤١٦ ق.
١٧٠. شریف القرشی، باقر، نظام الاسره فی الاسلام، دارالاضواء، ١٤١٣ ق.
١٧١. شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ١٣٥٤.
١٧٢. شهابی، محمدجواد، مسائل وردود طبقاً لفتاوی سید ابوالقاسم الخوئی، قم، دارالهادی للمطبوعات، ١٤١٢ ق.
١٧٣. الشهیدی التبریزی، میرزا فتاح، هدايه الطالب الی اسرار المكاسب، دارالفقه للطباعه و النشر، ١٤٢٨ ق.

١٧٤. صانعي، يوسف، بلوغ دختران، قم، مؤسسه فرهنگي فقه الثقلين، ميثم تمار، ١٣٨٥.
١٧٥. صانعي، يوسف، رساله عمليه، قم، دفتر نشر مصطفى، ١٣٧٤.
١٧٦. صبحي صالح، نهج البلاغه، قم، منشورات دارالهجره.
١٧٧. صدر، سيد حسن، تكمله امل الآمل، بيروت، دارالمؤرخ العربي، ١٤٢٩ ق.
١٧٨. صدر، سيد رضا، الاجتهاد و التقليد، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٣٧٨.
١٧٩. صدر، سيد محمد، ماوراء الفقه، دارالاضواء، ١٤٢٠ ق.
١٨٠. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، الامالي، بيروت، منشورات الاعلمي، ١٤٠٠ ق.
١٨١. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، التوحيد، قم، جماعه المدرسين في الحوزه العلميه.
١٨٢. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، الخصال، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.
١٨٣. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، المقنع، قم، مؤسسه الامام الهادي (عليه السلام)، ١٤١٥ ق.
١٨٤. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، علل الشرائع، مؤسسه دارالحجه - للثقافه، ١٤١٦ ق.
١٨٥. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، عيون الاخبار الرضا (عليه السلام)، رضا مشهدي، ١٣٦٣.
١٨٦. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.
١٨٧. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، معاني الاخبار، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.
١٨٨. صدوق، ابوجعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، دارالكتب الاسلاميه، ١٤١٠ ق.
١٨٩. الصيمري البخراني، مفلح، غايه المرام، دارالهادي، ١٤٢٠ ق.
١٩٠. الصيمري، حسن بن رشيد، تلخيص الخلاف و خلاصه الاختلاف، قم، مكتبه آيه الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤٠٨ ق.
١٩١. طاووس، علي بن موسى بن جعفر، اقبال الاعمال، قم، سماء قلم، ١٣٨٣.
١٩٢. طباطبائي الحائري، محمدعلي، الشرح الصغير، قم، مكتبه آيه الله المرعشي النجفي، ١٤٠٩ ق.
١٩٣. طباطبائي الحكيم، سيد محمدسعيد، منهاج الصالحين، مكتب آيه الله السيد الحكيم، ١٤١٨ ق.
١٩٤. طباطبائي القمي، سيد تقى، مباني منهاج الصالحين، بيروت، دارالسرور، ١٤١٨ ق.

١٩٥. طباطبائی حکیم، سید محسن، مستمسک العروه الوثقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٣٩١ ق.
١٩٦. طباطبائی حکیم، سید محسن، نهج الفقاهه، بیروت، انتشارات ٢٢ بهمین.
١٩٧. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی مع تعلیقات شیخ محمد فاضل لنکرانی، قم، مرکز فقه الاثمه الاطهار (علیه السلام)، ١٤٢٢ ق.
١٩٨. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی مع تعلیقات عدہ من الفقهاء، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٧ ق.
١٩٩. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، العروه الوثقی، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ١٤١٢ ق.
٢٠٠. طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم، حاشیه مکاسب، قم، دار المصطفی لاحیاء التراث، المطبعه ستاره، ١٤٢٣ ق.
٢٠١. طباطبائی، سید علی، ریاض المسائل، بیروت، دار الہادی، ١٤١٢ ق.
٢٠٢. طباطبائی، سید محمد، المناهل، مؤسسه آل البيت (علیه السلام).
٢٠٣. طباطبائی، سید محمد، مفاتیح الاصول، قم، مؤسسه آل البيت (علیه السلام).
٢٠٤. طبرسی، ابی نصر الحسن بن الفضل، مکارم الاخلاق، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٦ ق.
٢٠٥. طبرسی، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بین ائمه السلف، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیہ، ١٤١٠ ق.
٢٠٦. طرابلسی، عبدالعزیز بن البراج، المہذب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٦ ق.
٢٠٧. طریحی، فخرالدین، جامع المقال فیما یتعلق باحوال الحدیث و الرجال، تهران، چاپخانه حیدری، ١٠٥٩ ق.
٢٠٨. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثہ، ١٤١٤ ق.
٢٠٩. طوسی و حلّی، محمد بن حسن و...، النہایہ و نکتہا، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤١٧ ق.
٢١٠. طوسی، محمد بن حسن، الاستبصار، تهران، دارالکتب الاسلامیہ، ١٣٩٠ ق.، و دارالاضواء - بیروت، ١٤١٣ ق.
٢١١. طوسی، محمد بن حسن، الخلاف، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ١٤٠٧ ق.
٢١٢. طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، تهران، المکتبہ المرتضویہ لاحیاء الآثار الجعفریہ، ١٣٨٨ ق.
٢١٣. طوسی، محمد بن حسن، النہایہ، بیروت، دارالکتب العربی، ١٤٠٠ ق.
٢١٤. طوسی، محمد بن حسن، تہذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیہ، ١٣٩٠ ق.
٢١٥. العاملی (شہید الثانی)، زین الدین بن علی، الرعاہ فی علم الدراہ، قم، المکتبہ آیہ اللہ المرعشی النجفی، ١٤٠٨ ق.

٢١٦. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، الروضة البهيه، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٤ ق.
٢١٧. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، المقاصد العليه في شرح الرساله الالفية، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٢٠ ق.
٢١٨. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، تمهيد القواعد، مكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٦ ق.
٢١٩. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، حاشيه شرائع الاسلام، قم، بوستان كتاب - التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٢٢ ق.
٢٢٠. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، مسالك الافهام، قم، مؤسسه المعارف الاسلاميه، ١٤٢٥ ق.
٢٢١. العاملي (شهيد الثاني)، زين الدين بن علي، منيه المرید، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٧ ق.
٢٢٢. العاملي (شهيد اول)، محمد بن مكى، الدروس الشرعيه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٤ ق.
٢٢٣. العاملي (شهيد اول)، محمد بن مكى، القواعد و الفوائد، قم، مكتبه المفيد، ١٣٩٩ ق.
٢٢٤. العاملي (شهيد اول)، محمد بن مكى، اللعه دمشقيه، تهران، مركز بحوث الحج و العمره، ١٤٠٦ ق.
٢٢٥. العاملي (شهيد اول)، محمد بن مكى، ذكرى الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، لاحياء التراث، ١٤١٩ ق.
٢٢٦. العاملي (شهيد اول)، محمد بن مكى، غايه المراد، قم، نشر مركز الابحاث و الدراسات الاسلاميه، ١٤١٤ ق.
٢٢٧. العاملي، حسين بن عبدالصمد، وصول الاختيار الى اصول الاخبار، قم، مجمع ذخائر الاسلاميه، ١٤٠١ ق.
٢٢٨. العاملي، سيد محمد، نهايه المرام، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٣ ق.
٢٢٩. عباسى (مشهور به يعقوبى)، جعفر بن وهب ابن واضح، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بيت (عليه السلام).
٢٣٠. عبدالمنعم، عبدالرحمن، معجم المصطلحات و الالفاظ الفقيهيه، دارالفضيله، ١٤١٩ ق.
٢٣١. عراقى، آقا ضياء، شرح تبصره المتعلمين، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٤ ق.
٢٣٢. عطوى، فتحه مصطفى، الاجهاض بين الشرع و القانون و الطب، بيروت، صادر، ٢٠٠١ م.
٢٣٣. العكبى البغدادى (شيخ مفيد)، محمد بن نعمان، الاختصاص، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
٢٣٤. العكبى البغدادى (شيخ مفيد)، محمد بن نعمان، الارشاد، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
٢٣٥. العكبى البغدادى (شيخ مفيد)، محمد بن نعمان، الامالى، قم، منشورات جماعه المدرسين فى الحوزه العلميه.
٢٣٦. العكبى البغدادى (شيخ مفيد)، محمد بن نعمان، المقنعه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٠ ق.

٢٣٧. العكبرى البغدادي (شيخ مفيد)، محمد بن نعمان، سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد احكام النساء، بيروت، دارالمفيد، ١٤١٤ ق.
٢٣٨. علوي، سيد عادل، القصاص على ضوء القرآن و السنه (تقريرات ابحاث المرعشى النجفي)، قم، مكتبه آيه الله المرعشى النجفي، ١٤١٥ ق.
٢٣٩. علوي، سيد عادل، القول الرشيد في الاجتهاد و التقليد (تقريرات ابحاث المرعشى النجفي)، قم، مكتبه آيه الله المرعشى النجفي، ١٤٢٢ ق.
٢٤٠. عميد، حسن، فرهنگ فارسي، تهران، انتشارات اميركبير، ١٣٨٢.
٢٤١. غانم، محمد بن ابراهيم، احكام الجنين في الفقه الاسلامي، بيروت، دار ابن حزم، ١٤٢١ ق.
٢٤٢. الغديري، عبدالله عيسى ابراهيم، القاموس الجامع للمصطلحات الفقهيه، بيروت، دارالحججه البيضاء، ١٤١٨ ق.
٢٤٣. غروي اصفهاني، محمدحسين، حاشيه كتاب المكاسب، قم، نشر محقق كمپاني، ١٤١٨ ق.
٢٤٤. غروي تبريزي، ميرزا علي، التنقيح في شرح العروه الوثقى الاجتهاد و التقليد، مطبعه الآداب - النجف.
٢٤٥. فاضل لنكراني، محمد، احكام الواضحه، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤١٨ ق.
٢٤٦. فاضل لنكراني، محمد، القواعد الفقيهيه، قم، مركز فقه الاثمه الاطهار (عليه السلام)، ١٤٢٥ ق.
٢٤٧. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعه في شرح تحرير الوسيله الاجتهاد و التقليد، قم، مركز فقه الاثمه الاطهار (عليه السلام)، ١٤٢٦ ق.
٢٤٨. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعه في شرح تحرير الوسيله كتاب الحدود و التعزيرات و...، كتاب القصاص و...، كتاب النكاح و...، كتاب الطلاق و...، قم، مركز فقه الاثمه الاطهار (عليه السلام)، ١٤٢٢ ق. و ١٤٢١ ق.
٢٤٩. فاضل لنكراني، محمد، تفصيل الشريعه في شرح تحرير الوسيله كتاب اللقطه و...، كتاب المضاربه و...، كتاب الوقف...، قم، مركز فقه الاثمه الاطهار (عليه السلام)، ١٤٢٩ و ١٤٢٥ و ١٤٢٤ ق.
٢٥٠. فاضل لنكراني، محمد، جامع المسائل، قم، مطبوعاتي امير، ١٣٧٩.
٢٥١. فاضل لنكراني، محمد، رساله توضيح المسائل، قم، مطبوعاتي امير، ١٣٧٩.
٢٥٢. فاضل هندي، محمد بن حسن اصفهاني، كشف اللثام، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.
٢٥٣. فتاحي معصوم، سيد حسين، مجموعه مقالات و گفتارهاي دومين سمينار ديدگاه هاي اسلام در پزشكي، دانشگاه علوم پزشكي مشهد، ١٣٨٠.
٢٥٤. الفزاء البغوي، مسعود بن محمد، التهذيب في فقه الامام الشافعي، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٨ ق.
٢٥٥. فراهيدي، خليل بن احمد، كتاب العين، داراحياء التراث العربي، ١٤٢١ ق.

٢٥٦. فقه الرضا (عليه السلام)، الفقه المنسوب للامام الرضا (عليه السلام)، مشهد مقدس، المؤتمر العالمي للامام الرضا (عليه السلام)، ١٤٠٦ ق.
٢٥٧. فياض، محمد اسحاق، منهاج الصالحين، قم، مكتب آية الله حاج شيخ محمد اسحاق فياض، ١٤١٩ ق.
٢٥٨. فيروزآبادي، محمد بن ابراهيم، القاموس المحيط، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٠ ق.
٢٥٩. فيض كاشاني، محسن، المحجبه البيضاء، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ١٤١٧ ق.
٢٦٠. فيض كاشاني، محسن، الوافي، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين (عليه السلام).
٢٦١. فيض كاشاني، محسن، مفاتيح الشرائع، قم، مجمع الذخائر الاسلاميه، ١٤٠١ ق.
٢٦٢. فيومي، محمد بن علي، المصباح المنير، قم، مؤسسه دارالهجره، ١٤٠٥ ق.
٢٦٣. قاسمي، محمد جمال الدين، محاسن التأويل، دارالفكر، ١٤٢٥ ق.
٢٦٤. قرطبي، محمد بن احمد بن رشد، بدايه المجتهد و نهايه المقتصد، بيروت، دارالمعرفه، ١٤١٨ ق.
٢٦٥. قزويني، سيد ابراهيم، ضوابط الاصول، مصطفى، ١٢١٧ ق.
٢٦٦. قزويني، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، بيروت، دارالجيل، ١٤١٨ ق.
٢٦٧. قشيري النيسابوري، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دار ابن حزم، ١٤١٦ ق.
٢٦٨. قمى سيزواري، محمد بن محمد، جامع الخلاف و الوفاق، قم، انتشارات زمينه سازان ظهور امام عصر (عج)، ١٣٧٩.
٢٦٩. قمى، الميرزا ابي القاسم، جامع الشتات، سازمان انتشارات كيهان، ١٣٧٥.
٢٧٠. قمى، شيخ عباس، الكنى و الالقاب، تهران، مكتبه الصدر، ١٣٦٨.
٢٧١. قمى، شيخ عباس، سفينه البحار، دار الاسوه للطباعه و النشر - ايران، ١٤١٦ ق.
٢٧٢. قمى، شيخ عباس، مفاتيح الجنان، قم، انتشارات فاطمه الزهرا (عليه السلام)، ١٣٨٢.
٢٧٣. قمى، شيخ عباس، منتهى الآمال، مؤسسه انتشارات هجرت، ١٤١١ ق.
٢٧٤. قمى، محمد مؤمن، كلمات سديده فى مسائل جديده، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٥ ق.
٢٧٥. قمى، ميرزا ابوالقاسم، غنائم الايام، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، ١٤١٧ ق.
٢٧٦. الكاساني الحنفي، ابي بكر بن مسعود، بدائع الصنائع، دار احياء التراث العربي، ١٤١٧ ق.
٢٧٧. كاشف الغطاء، جعفر، كشف الغطاء، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٢٢ ق.
٢٧٨. كاشف الغطاء، علي، النور الساطع فى الفقه النافع، نجف، مطبعه الآداب، ١٣٨١ ق.
٢٧٩. كاشف الغطاء، محمد حسين، الارض و التربه الحسينيه، النجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٨٠ ق.
٢٨٠. كاشف الغطاء، محمد حسين، تحرير المجله، مكتبه النجاح و مكتبه الفيروزآبادي، ١٣٥٩ ق.

٢٨١. كاظمي، اسدالله، مقابيس الانوار، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، لاهياء التراث.
٢٨٢. كاظمي، جواد، مسالك الافهام الى آيات الاحكام، انتشارات مرتضوى، ١٣٦٥.
٢٨٣. كركي، علي بن حسين، جامع المقاصد، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، لاهياء التراث، ١٤٠٨ ق.
٢٨٤. كركي، علي بن حسين، رسائل، قم، المكتبه آيه الله المرعشى النجفي، ١٤٠٩ ق.
٢٨٥. كريمي جهرمي، علي، الدر المنضود تقرير ابحاث آيه الله گلپايگاني، قم، دار القرآن الكريم، ١٤١٢ ق.
٢٨٦. كلانترى، علي اكبر، الجزيه و احكامها، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٦ ق.
٢٨٧. كليني، يعقوب بن اسحاق، اصول كافي، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ ق.
٢٨٨. مجلسي، محمداقبر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، ١٤٠٣ ق.
٢٨٩. مجلسي، محمداقبر، مراه العقول، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٩٤ ق.
٢٩٠. مجلسي، محمداقبر، ملاذ الاخيار، قم، مكتبه آيه الله المرعشى النجفي، ١٤٠٦ ق.
٢٩١. مجلسي، محمداقبر، روضه المتقين، بنياد فرهنگ اسلامي، ١٤٠٦ ق.
٢٩٢. مجلسي، محمداقبر، لوامع صاحبقراني، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ١٤١٤ ق.
٢٩٣. مجمع اللغة العربيه، المعجم الوسيط، دارالدعوه، استانبول - تركيه.
٢٩٤. مجموعه من الفقهاء و الباحثين، قراءات الفقهيه معاصره في معطيات الطب الحديث، بيروت، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، ١٤٢٣ ق.
٢٩٥. محسنى، محمد آصف، الفقه و مسائل طبيه، قم، مركز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامي، ١٤٢٤ ق.
٢٩٦. محقق داماد، سيد محمد، كتاب الصلاه، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤٠٥ ق.
٢٩٧. مرتضوى لنگرودى، محمداحسن، الدر النضيد في الاجتهاد و التقليد، قم، مؤسسه انصاريان، ١٤١٢ ق.
٢٩٨. مشكيني، علي، مصطلحات الفقه، قم، دفتر نشر الهادي، ١٤١٩ ق.
٢٩٩. مصطفوى، سيد محمد كاظم، القواعد (مائة قاعده الفقهيه)، قم، مؤسسه النشر الاسلامي، ١٤١٥ ق.
٣٠٠. معزى الملايرى، اسماعيل، جامع احاديث الشيعه، قم، ناشر: مؤلف، ١٤٢٢ ق.
٣٠١. معلوف، لويس، المنجد في اللغة، بيروت، دارالمشرق، ١٩٩٨ م.
٣٠٢. مغنيه، محمداقبر، فقه الامام جعفر الصادق (عليه السلام)، بيروت، دارالجواد، ١٤٠٤ ق.
٣٠٣. مكارم شيرازى، ناصر، الفتاوى الجديده، قم، مدرسه الامام على بن ابى طالب (عليه السلام)، ١٤١٩ ق.
٣٠٤. مكارم شيرازى، ناصر، القواعد الفقهيه، قم، مدرسه الامام على بن ابى طالب (عليه السلام)، ١٤٢٥ ق.
٣٠٥. مكارم شيرازى، ناصر، انوار الفقاهه كتاب الحدود و التعزيرات، قم، مدرسه الامام على بن ابى طالب (عليه السلام)، ١٤١٨ ق.

۳۰۶. مکارم شیرازی، ناصر، بحوث فقهیه هامة، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۴۲۲ ق.
۳۰۷. منصور، محمدخالد، الاحکام الطیبه المتعلقة بالنساء فی الفقه الاسلامی، اردن، دارالفائس، ۱۴۲۰ ق.
۳۰۸. موحد ابطی، سید محمدباقر، صحیفه سجادیه، قم، مؤسسه الامام المهدي (عج)، ۱۴۲۳ ق.
۳۰۹. موسوی اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیله النجاه مع تعالیق الامام الخمينی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمينی (ره)، ۱۴۲۲ ق.
۳۱۰. موسوی اصفهانی، سید ابوالحسن، وسیله النجاه مع تعالیق آیه الله سید محمدرضا گلپایگانی، قم، مطبعه مهر استوار، ۱۳۹۳ ق.
۳۱۱. موسوی البغدادی، سید شریف المرتضی، الانتصار، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۵ ق.
۳۱۲. موسوی الخمينی، سید روح الله، تحریر الوسیله، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۱۳. موسوی الخمينی، سید روح الله، کتاب البیع، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.
۳۱۴. موسوی الخمينی، سید روح الله، کتاب الطهاره، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۱ ق.
۳۱۵. موسوی العاملی، سید محمد بن علی، مدارک الاحکام، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، لاجیاء التراث، ۱۴۲۹ ق.
۳۱۶. موسوی خلخالی، سید محمدمهدي، حاکمیت در اسلام، تهران، انتشارات آفاق، ۱۴۰۲ ق.
۳۱۷. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، کتاب الحج، قم، مطبعه الخيام، ۱۴۰۰ ق.
۳۱۸. موسوی گلپایگانی، سید محمدرضا، مجمع المسائل، قم، دارالقران الکریم، ۱۴۰۹ ق.
۳۱۹. الموصلي، ابی یعلی احمد بن علی، مسند، دارالکتب العلمیه.
۳۲۰. مؤمن سبزواری، محمدباقر، کفایه الاحکام، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۳ ق.
۳۲۱. میلانی، سید محمدهادی، محاضرات فی الفقه الامامیه، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۲۲. نائب زاده، عباس، باروری مصنوعی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۰.
۳۲۳. نائینی، میرزا محمدحسین، فوائد الاصول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ ق.
۳۲۴. نجفی خوانساری، موسی، منیه الطالب، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
۳۲۵. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳۲۶. نراقی، احمد، عوائد الايام، مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۷ ق.
۳۲۷. نراقی، احمد، معراج السعاده، تهران، انتشارات یاسر و دهقان، ۱۳۶۶.
۳۲۸. نراقی، محمدمهدي، مستند الشيعه، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، لاجیاء التراث، ۱۴۲۹ ق.
۳۲۹. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، بیروت، مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، لاجیاء التراث، ۱۴۰۸ ق.

۳۳۰. وحید خراسانی، حسین، منهاج الصالحین، مدرسه الامام باقر العلوم (علیه السلام)، مطبعه نگارش.

۳۳۱. همدانی، آفرضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، المؤسسة الجعفریه للاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق.

۳۳۲. الہندی البرہانی فوری، حسام الدین، کنز العمال، بیروت، مؤسسہ الرسالہ، ۱۴۰۹ ق.

ج - منابع حقوقی

۳۳۳. افشار، سید محسن صدرازادہ، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، تهران، انتشارات جہاد دانشگاهی، ۱۳۸۲.

۳۳۴. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، کتابفروشی اسلامیہ، ۱۳۷۷.

۳۳۵. انصاری و...، قدرت اللہ و...، تعزیرات از دیدگاه فقہ و حقوق جزا، قم، پژوهشگاہ علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.

۳۳۶. ایمانی، عباس، فرهنگ اصطلاحات حقوقی کیفری، تهران، آریان، ۱۳۸۲.

۳۳۷. باختر، سید احمد، مجموعہ کامل آراء وحدت رویہ دیوانعالی کشور (حقوقی - جزائی)، تهران، خط سوم، چاپ آیندہ، ۱۳۸۶.

۳۳۸. بروجردی، محمد عبدہ، کلیات حقوق اسلامی، تهران، انتشارات رہام، ۱۳۸۱.

۳۳۹. بہشتی، احمد، اسلام و حقوق کودک، قم، دفتر تبلیغات حوزہ علمیہ، ۱۳۷۷.

۳۴۰. بیگی، جمال، بزہ دیدگی اطفال در حقوق ایران، تهران، میزان، ۱۳۸۴.

۳۴۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانہ گنج دانش، ۱۳۷۸.

۳۴۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مجموعہ محشی قانون مدنی، کتابخانہ گنج دانش، ۱۳۷۹.

۳۴۳. جہانگیر، منصور، قانون مجازات اسلامی، نشر دیدار، ۱۳۷۷.

۳۴۴. حائری شاہ باغ، سید علی، شرح قانون مدنی، تهران، کتابخانہ گنج دانش، ۱۳۷۶.

۳۴۵. حجتی اشرفی، غلامرضا، قانون مدنی با آخرین اصطلاحات و الحاقات، تهران، کتابخانہ گنج دانش، ۱۳۸۲.

۳۴۶. خسروشاهی، قدرت اللہ، فلسفہ حقوق، قم، انتشارات مؤسسہ آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رہ)، ۱۳۸۰.

۳۴۷. دادبان، حسن، حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات دانشگاه علامہ طباطبائی، ۱۳۸۳.

۳۴۸. دانش، تاج زمان، طفل بزہکار کیست، تهران، کپہان، ۱۳۸۵.

۳۴۹. رضانیامعلم، محمدرضا، باروری های پزشکی از دیدگاہ فقہ و حقوق، قم، مؤسسہ بوستان کتاب، ۱۳۸۳.

۳۵۰. رنجبری، ابوالفضل، حقوق کار، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۰.
۳۵۱. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۲.
۳۵۲. شاکریان و...، شاهرخ و...، مجموعه کنوانسیون های بین المللی، تهران، اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۷۶.
۳۵۳. شامبیاتی، هوشنگ، بزهکاری اطفال و نوجوانان، تهران، مجد/ ژوبین، ۱۳۸۲.
۳۵۴. شامبیاتی، هوشنگ، حقوق کیفری اختصاصی، تهران، ژوبین/ مجد، ۱۳۸۲.
۳۵۵. شاملو احمدی، محمدحسین، فرهنگ اصطلاحات و عناوین جزائی، اصفهان، نشر دادیار، ۱۳۸۰.
۳۵۶. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، تهران، میزان، ۱۳۸۱.
۳۵۷. صناعی، پرویز، حقوق جزای عمومی، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۶.
۳۵۸. صفایی، سید حسین، حقوق خانواده (قربت و نسب و آثار آن)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، ۱۳۸۱.
۳۵۹. صفایی، سید حسین، حقوق مدنی اشخاص و محجورین، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت)، ۱۳۷۷.
۳۶۰. صفایی، سید حسین، دوره مقدماتی حقوق مدنی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۲.
۳۶۱. صفایی، سید حسین، مختصر حقوق خانواده، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
۳۶۲. صفایی، سید حسین، مقالاتی درباره حقوق مدنی و حقوق تطبیقی، نشر میزان، ۱۳۷۵.
۳۶۳. طاهری، حبیب الله، حقوق مدنی، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
۳۶۴. طبسی، محمدجواد، حقوق فرزندان در مکتب اهل بیت (علیه السلام)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۳۶۵. عباچی، مریم، حقوق کیفری اطفال، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۸۸.
۳۶۶. عبادی، شیرین، حقوق کودک نگاهی به مسائل حقوقی کودکان در ایران، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، ۱۳۸۶.
۳۶۷. فاضل لنکرانی، محمدجواد، بررسی فقهی - حقوقی تلقیح مصنوعی، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار (علیه السلام)، ۱۳۸۷.
۳۶۸. کاتوزیان، ناصر، (دوره عقود معین) حقوق مدنی، تهران، انتشار، ۱۳۷۸.
۳۶۹. کاتوزیان، ناصر، حقوق خانواده - اولاد، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۸۵.

۳۷۰. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی خانواده، تهران، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۱.
۳۷۱. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶.
۳۷۲. کاتوزیان، ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، تهران، مؤسسه نشر یلدا، ۱۳۷۵.
۳۷۳. کاتوزیان، ناصر، وصیت در حقوق مدنی ایران، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۶.
۳۷۴. گلدوزیان، ایرج، محشای قانون مجازات اسلامی، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۲.
۳۷۵. محلاتی و شاکر، شهربانو و طویی، بررسی خلاءهای قانونی حقوق کودک (بررسی حقوق کودک ناشی از تلقیح مصنوعی)، تهران، شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۴.
۳۷۶. محمدیان، بهرام، نگاهی دیگر به حقوق فرزندان از دیدگاه اسلام، تهران، انجمن اولیاء و مربیان، ۱۳۸۶.
۳۷۷. مدنی، سید جلال الدین، ادله اثبات دعوی، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۰.
۳۷۸. مصفا، نسرين، کنوانسیون حقوق کودک و بهره وری از آن در حقوق داخلی ایران، تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی مؤسسه حقوق تطبیقی و مرکز مطالعات حقوق بشر، ۱۳۸۳.
۳۷۹. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، انتشارات صدرا، ۱۴۱۸ ق.
۳۸۰. معظمی، شهلا، بزهکاری کودکان و نوجوانان، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۸۸.
۳۸۱. مهریزی، مهدی، شخصیت و حقوق زن در اسلام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
۳۸۲. نجفی توانا، علی، نابهنجاری و بزهکاری کودکان و نوجوانان، تهران، آموزش و سنجش، ۱۳۸۵.

نمايه

اشاره

ص: ۵۲۵

نام سوره - شماره آيه آيه - شماره صفحه

بقره ۲۹ - هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا - ۲۸۵

۴۳ و ۸۳ - وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ - ۱۲۱

۱۲۵ - وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ - ۱۵۳

۱۷۸ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ - ۳۵۹

۱۷۹ - وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ - ۳۷۶

۱۸۱ - فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ... - ۶۶

۱۸۱ - فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَىٰ الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ... - ۵۲

۱۸۵ - فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ - ۱۲۱

۲۰۵ - وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ - ۳۲

۲۲۰ - وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ - ۳۵

- إِصْلَاحٌ لَهُمْ - ۳۶

۲۳۳ - لِأَنصَارٍ وَالِدَةً بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ - ۳۱۰

۲۳۷ - أَوْ يُعْفُوا الَّذِي يَبْدِيهِ عُقْدَةَ النِّكَاحِ - ۶۲، ۶۷

۲۶۷ - أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ - ۳۰۲

آل عمران - ١٠٤ - وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - ٢١٦

نساء - ٥ - وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَالَ الْكُفَّارِ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا - ٢٣٠

٦ - وَمَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ - ٤٩

٦ - وَمَنْ كَانَ عَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ - ٤٩، ٥١

٦ - وَابْتَلُوا الْيَتِيمَ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ - ٢٢٩

٦ - فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ - ٢٣٤

٦ - فَلْيَأْكُلُوا بِالْمَعْرُوفِ - ٢٨

١٠ - إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا - ٣٦

١٩ - وَعَاشِرُوهُمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُمْ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا - ٨٦

٧٥ - وَ مَا لَكُمْ لَاتْقَاتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ... - ٣٥٦

٨٦ - وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا - ٢٢٠، ٢٢٢

٩٢ - فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ أَوْ مِمَّا مَدَّ يَدَهُ إِلَى الصَّلَاةِ وَالْأَقْرَبِينَ إِلَى أَهْلِهِ - ٣٦٤

٩٢ - وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ أَوْ مِمَّا مَدَّ يَدَهُ إِلَى الصَّلَاةِ وَالْأَقْرَبِينَ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا - ٤٧٩

١٤١ - وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا - ٦٩

مائده - ٢ - وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى - ١٥٠، ٤٥٣

٤٥ - السِّنِّ بِالسِّنِّ - ٣٦٨

انعام - ١٢٧ - لَهْمُذَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ - ٢٢٠

١٥٢ - وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - ٣٤، ٣٦، ٤٦

١٦٠ - مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا - ١٢٢

اعراف - ٨٠-٨١ - وَلَوْ طَآءَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلِ اتَّخَذْتُمْ قَوْمَ مُسْرِفُونَ - ٣٨٧

٩٦ - وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ - ٤٨٩

انفال - ٤١ - وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى... - ١٦٤

٤١ - وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ... - ١٦٨

توبه - ٣٦ - ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ - ٩٦

٩١ - مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ - ٤٣٤

١٠٣ - خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تَزَكِّيهِمْ بِهَا - ١٥٨

١٢٢ - وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَانْفَرَّ مِنْ كُلِّ فَوْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ - ٣٤٨

يوسف - ٨١ - وَ مَا سَهَدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا - ٣٢٩

نحل - ٤٣ - فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ - ٣٤٨

٧٨ - وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا - ٩٨

اسراء - ٣٣ - وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا - ٣٥٩، ٣٧٨

كهف - ٣٠ - إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا - ١٢٢

طه - ٧٢ - فَأَقْضِ مَا آتَتْ قَاضٍ - ٣٢٣

حج - ٢٥ - وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِطَلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ - ٤٣٢

مؤمنون - ٩٦ - اذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - ٤٦٦

نور - ٤ - وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ - ٣٩٤

٣٠-٣١ - قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ... - ٨٧

٦١ - فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ - ٢٢١

روم - ٣٠ - فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ - ٩٦

٣٠ - لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ - ٩٦

٣٠ - ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ - ٩٦

٣٠ - فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا - ٩٧

٤١ - ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ - ٤٨٩

سجده - ٧ - الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ - ٤٨٨

احزاب - ٣٢ - فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ - ٨٧

طور - ٢١ - وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ - ١٠٤

نجم - ٣٩ - وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - ٣٠٢

حديد - ٧ - آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ - ٢٧٢

طلاق - ٤ - وَ اللَّائِي يَتَّبِعْنَ مِنَ الْمُحْضِرِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ ارْتَبْتُمْ فَعَدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَ اللَّائِي لَمْ يَحْضُرْنَ - ٦٢

تحريم - ٦ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَ قُودَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ - ٤٤٧

مزل - ٢٠ - وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مَنْ فَضَّلِ اللَّهُ وَ آخِرُونَ يَمَاتُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - ٣٠٢

مدر - ٣٨ - كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ - ٣٠٢

زلزله - ٧-٨ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - ٢٧٢

عصر - ٣-٢ - إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ - ٣٠٢

- ابُلُّغُوا مُعَلِّمَكُمُ اَنْ صَرَبَكُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ صَرَباتٍ فِى الْاَدَبِ اَقْتَصَّ مِنْهُ - ٤٤٠، ٤٥٣، ٤٦٥
- اجْعَلُهُمْ مَعَكَ فَإِنَّ اللهَ جَاعِلٌ لَهُمْ حَجًّا وَلَكَ حَجًّا وَلَكَ أَجْرًا بِصَلَاتِكَ إِيَّاهُمْ - ٢٠٥
- اجْتَبِ لِعَبْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اِكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا - ٤٩٩
- اجْتَبُوا الصَّبِيَّانَ وَارْحَمُوهُم - ٤٦٦
- اَدَّبِ النَّبِيَّ مِمَّا يُؤَدِّبُ مِنْهُ وَلَدَكَ وَاضْرِبْهُ مِمَّا تَضْرِبُ مِنْهُ وَلَدَكَ - ٤٤٩
- إِذَا اوقَبَ حُرْمَتِ عَلَيْهِ ابْنَتُهُ وَ اخْتَهُ - ٣٩١
- إِذَا بَلَغَ الْغُلَامُ عَشْرَ سِنِينَ وَ اَوْصَى بِثَلْثِ مَالِهِ فِى حَقِّ حَازِرَتِ وَصِيَّتِهِ - ٢٩٨
- إِذَا بَلَغَ وَكُتِبَ عَلَيْهِ الشَّيْءُ جَازَ اِمْرُهُ اَلَّا اَنْ يَكُونَ سَفِيهًا اَوْ ضَعِيفًا - ٢٣١
- إِذَا آتَى عَلَى الْغُلَامِ عَشْرَ سِنِينَ فَانَّهُ يَجُوزُ لَهُ فِى مَالِهِ مَا عَتَقَ اَوْ تَصَدَّقَ اَوْ اَوْصَى عَلَى خِدِّ مَعْرُوفٍ وَ حَقِّ فَهُوَ جَائِزٌ - ٢٦٤
- إِذَا أُتِجِرَ بِهِ فَرَّكَه - ١٥٩
- إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْجَارِيَةَ وَهِيَ صَغِيرَةٌ فَلَا يَدْخُلُ بِهَا حَتَّى يَأْتِيَ لَهَا تِسْعَ سِنِينَ - ٧٦
- إِذَا حَجَّ الرَّجُلُ بِإِنْتِهِ وَهُوَ صَغِيرٌ فَإِنَّهُ يَأْمُرُهُ اَنْ يَلْتَبَّى وَنَفَرَضَ الْحَجَّ فَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ اَنْ يَلْتَبَّى لَبَّوْا عَنْهُ وَبَطَافُ بِهِ وَيُصَلَّى عَنْهُ... - ١٧٦
- إِذَا دَخَلْتَ اَرْضًا فَأَيَّقَنْتِ اَنَّ لَكَ بِهَا مَقَامَ عَشْرِهِ اَيَّامٍ فَانْتِ الصَّلَاةُ - ١٤٣
- إِذَا سَلَّمَ مِنَ الْقَوْمِ وَاحِدًا اجْزَأَ عَنْهُمْ وَإِذَا رَدَّ وَاحِدًا اجْزَأَ عَنْهُمْ - ٢١١
- إِذَا قَوِيَ عَلَى الصَّبَامِ - ١٤٧
- إِذَا كَانَ ابْنُ سِتِّ سِنِينَ - ١١٥
- إِذَا كَانَ الْعَشْرُ الْاَوَاخِرُ اعْتَكَفَ فِى الْمَسْجِدِ - ١٥٣
- إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَالٌ وَصِيَّتُهُ فَالْكَ الرِّبْحُ وَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ وَإِنْ كَانَ لَامَالَ لَكَ وَعَمِلْتَ بِهِ فَالرِّبْحُ لِلْغُلَامِ وَأَنْتَ ضَامِنٌ لِلْمَالِ - ٤٧
- إِذَا وُلِدَ الْمُؤَلُّودُ فِى اَرْضِ الْحَرْبِ قَسَمَ لَهُ مِمَّا آفَاءَ اللهُ عَلَيْهِمْ - ٢١١
- إِسْلَامُهُ إِسْلَامٌ لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدِهِ الصَّغَارِ وَهُمْ اَخْرَاءُ - ١٠٥
- اعطاهم اللّٰه والديه و اعقبت نيسمه و صام شهرين متتابعين و اطعم ستين مسكيناً توبه الى الله عز وجل - ٣٦٣
- اغْمَلُوا الْخَيْرَ وَذَكَرُوا بِهٖ اَهْلِيكُمْ وَادَّبُوهُمْ عَلَى طَاعَةِ اللهِ - ٤٤٩
- اقامة الحدود الى من اليه الحكم - ٤٤٤
- الْاِثْنَانِ فَمَا فَوْقَهُمَا جَمَاعَةٌ - ١٣١
- الْاِسْلَامُ شَهَادَةٌ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ، وَالتَّضَدُّيقُ بِرَسُولِ اللهِ - ١١٠
- الْاِسْلَامُ يَغْلُو وَلَا يَغْلَى عَلَيْهِ - ٦٩
- الحكم ما حكم به اعدلها و افقها و اصدقها في الحديث و اوزعها و لا يلتفت الى ما يخكم - ٣٢٧
- الْخَنِيْفَةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِى فَطَرَ اللهُ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ - ٩٧
- الَّذِى يَبْدِىهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ هُوَ ولى امرها - ٦٢
- السَّقَطُ إِذَا تَمَّ اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ غُسِّلَ - ١١٣

السُّلْطَانُ لِي مَنْ لَا وَلِيَّ لَهُ - ٦٨

الصَّبِيُّ يُؤْخَذُ بِالصَّبَامِ إِذَا بَلَغَ تِسْعَ سِنِينَ عَلَى قَدْرِ مَا يُطِيعُهُ - ١٤٧

الصَّبِيُّ يَصُومُ عَنْهُ وَلِيِّهُ إِذَا لَمْ يَجِدْ هَدِيًّا - ١٧٧

الصَّدَقَةُ تَدْفَعُ مَيْتَةَ السُّوءِ - ٢٧٢

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَعَيٍّ - ١٢١

الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ - ١٢١

الْعِبَادَةُ سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ - ٣٠٢

الْفَهْمَةُ لَا تَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَتَنْقُضُ الصَّلَاةَ - ١٢٤

الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - ٣٠٣

الْمَرِيضُ يُزِمِي عَنْهُ وَالصَّبِيُّ يُعْطَى الْخَصَى فَرِيضَى - ١٨٩

المُسْلِمُونَ اخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاءُهُمْ... - ٣٦٠

المَعْرُوفُ هُوَ الْقَوْتُ وَإِنَّمَا عَنَى الْوَصِيَّ أَوْ الْقَيْمَ فِي أَمْوَالِهِمْ وَمَا يُصْلِحُهُمْ - ٢٨

إِنْ أَرَادَ أَوْلِيَاءُ الْمَقْتُولِ تَقْلُهَا أَدْوَا دِيَّةً كَامِلَةً وَقَتْلُوهُمَا... فَإِنْ أَرَادُوا قَتْلَ أَحَدِهِمَا قَتْلُوهُ وَأَدَى الْمَثْرُوكُ نِصْفَ الدَّيْبِ إِلَى أَهْلِ الْمَقْتُولِ - ٤٧٤

أَنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا أزدَوَجَتْ أزدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَتَنْجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ - ٣٠٣

أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ تَقَامُ الْقَرَائِضُ... وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَطَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ... - ٢١٧

أَنَّ الْحَجَّ أَفْضَلُ مِنَ الصَّلَاةِ وَالصَّبَامِ، لِأَنَّ الْمُصَلِّيَّ إِنَّمَا يَسْتَعْلُ عَنْ أَهْلِهِ سَاعَةً وَأَنَّ الصَّائِمَ يَسْتَعْلُ عَنْ أَهْلِهِ بِيَاضِ يَوْمٍ وَأَنَّ الْحَاجَّ يُشَخِّصُ بَدَنَهُ وَيُضْحِي نَفْسَهُ وَيُنْفِقُ مَالَهُ وَيُطِيلُ الْعَيْبَةَ عَنْ أَهْلِهِ... - ١٧١

ان الحرام لا يفسد الحلال - ٣٩٢

أَنَّ الدَّيْبَةَ عَلَى وَرَثَتِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَاقِلَةٌ فَعَلَى الْوَالِيِّ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ - ٤٨١

أَنَّ الذَّكَرَ لِيَرَكِبُ الذَّكَرَ فِيهِتُّ الْعَرْشُ لِذَلِكَ - ٣٨٨

أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى، يَقُولُ: الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي عَلَيْهِ - ١٤٨

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيَبْعُضُ الْعَبْدَ النَّوَامِ، إِنَّ اللَّهَ لِيَبْعُضُ الْعَبْدَ الْفَارِغِ - ٣٠٤

إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ، أَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ... - ١٦٣

أَنَّ شَهَادَةَ الصَّبِيَّانِ إِذَا أَشْهَدُوهُمُ وَهُمْ صِغَارٌ جَارَتْ إِذَا كَبُرُوا مَالَهُمْ يَسْتَوْهَا - ٣٣٤

إِنْ كَانَ أَبِي لِيَحْلِي وُلْدَهُ وَنِسَاءَهُ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ فَلَا بَأْسَ بِهِ - ١٢٨

إِنْ كَانَ فِي دُخُولِكُمْ عَلَيْهِمْ مَنَفَعَةٌ لَهُمْ فَلَا بَأْسَ وَإِنْ كَانَ فِيهِ ضَرَرٌ فَلَا... - ٣٨

إِنْ كَانَ لَهُمْ وَلِيٌّ يَقُومُ بِأَمْرِهِمْ بَاعَ عَلَيْهِمْ وَنَظَرَ لَهُمْ، كَانَ مَأْجُورًا فِيهِمْ - ٣٧

ان كان تقب فلا - ٣٩١

إِنْ كَانَ لَهُ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ أَقَلَّ رَفَعَ عَنْهُ - ٤٢٧

ان كان لهم ولي يقوم بأمرهم... لا بأس بذلك إذا باع عليهم القيم لهم الناظر لهم فيما يصلحهم... - ٢٣٢

أَنَّا لَقَلَمُ رُفَعٍ عَنِ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَفِيقَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ - ٢٣١

أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى حَدًّا مِنَ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَدًّا... - ٤١٣

ان امير المؤمنين قصى في السن الصبي إذا لم يتغير بغيره - ٣٦٧

إِنْ كُنْتَ تَدْرِي... - ٤٦٣

إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَانَا بِالصَّيَامِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ النَّبِيِّ إِذَا كَانُوا بَنِي تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ، أَفْطَرُوا - ١٤٨

أَنْتَ وَمَلَكَ لِأَيِّكَ - ٢١

انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ - ٣٢٧

انظُرُوا مَنْ كَانَ مَعَكُمْ مِنَ الصَّبِيَانِ فَقَدَّمُوهُ إِلَى الْجُحْفَةِ... - ١٧٩

أَمَّا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا الْيَمَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْه - ٥٠٣

أَمَّا هِيَ بِمِثْلِ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ - ٢٩٠

أَنَّى اجِبُ أَنْ يَتَأَذَى الرَّجُلُ بِحَرِّ الشَّمْسِ فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ - ٣٠٣

أَنَّى لَأُبْغِضُ الرَّجُلَ أَوْ أُبْغِضَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ كَشَلَانَا «كسلان» عَنْ أَمْرِ دُنْيَاةٍ وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاةٍ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ - ٣٠٤

أَيَاكُمْ وَ تَرْوِيحِ الْأَحْمَاءِ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بَلَاءٌ وَ وُلْدَهَا ضِيَاعٌ - ٤٩٥

أَيُّمَا قَوْمٍ اخْتَارُوا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ أَوْ عَمَرُوهَا فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا - ٢٨٤

بِهِ حَقَّتِ الدَّمَاءُ وَعَلَيْهِ جَزَتْ الْمَنَاكِيحُ وَالْمَوَارِيثُ وَعَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ - ١١٠

بِئَعُوهُمَا جَمِيعًا أَوْ امْسِكُوهُمَا جَمِيعًا - ٢١٥

تَجْعَلُ شَهَادَتَهُ نَحْوًا «خَيْرًا» مِنْ شَهَادَةِ هَوْلَاءِ - ٣٣٤

تُضْرَبُ الْجَارِيَةُ دُونَ الْحَدِّ وَ يَقَامُ عَلَى الرَّجُلِ الْحَدُّ - ٣٨٥

تُمْ يُتْرَكُ حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعَ سِنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَأَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَضُرِبَ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ عَفَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَاتَ اللَّهُ - ٤٤١

جَائِزٌ لِلْمَيِّتِ مَا أَوْصَى بِهِ عَلَى مَا أَوْصَى إِنْشَاءً اللَّهُ - ٦٧

حَتَّى تُؤَدِيَهُ - ٢٥٧

حَتَّى تَحْرِمَ... - ١٢٩

حَمْسَةٌ أَوْ سِتَّةٌ وَارْفَقَ - ٤٦٠

دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ وَيُؤَدِّبُ سَبْعَ سِنِينَ وَالزُّمَّةُ تَنْفُسُكَ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ اِقْلَعَتْ وَإِلَّا فَلَا خَيْرَ فِيهِ - ٤٤٨

الَّذِي يَبْدُوهُ عُقْدَةُ النِّكَاحِ هُوَ وَلِيُّ أَمْرِهَا - ٦٢

سَبَابُ الْمُؤْمِنِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ وَ أَكْلُ لَحْمِهِ مَعْصِيَةٌ وَ حُرْمَةُ مَالِهِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ - ٢٨٠

سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْبَغَادِ فِيهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْعُصْبُ وَالنُّؤْمُ وَالْيَقْظَلَةُ - ٩٨

سُوقُ الْمُسْلِمِينَ كَمَسْجِدِهِمْ فَمَنْ سَبَقَ إِلَى مَكَانٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ إِلَى اللَّيْلِ - ٢٨٨

شَهَادَةُ الصَّبِيَانِ إِذَا أَشْهَدُوهُمْ وَ هُمْ صِغَارٌ جَازَتْ إِذَا كَبُرُوا مَا لَمْ يُنْسَوْهَا - ٣٣١

ضُرِبَ الرَّجُلُ وَ أُدْبِ الْعُلَامُ وَ إِنْ كَانَ نَقَبٌ وَ كَانَ مُحْصِنًا رُجِمَ - ٣٨٩

عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَى - ٢٥٧

عَلَى قَدْرِ مَا يَرَى الْوَالِي مِنْ ذَنْبِ الرَّجُلِ وَ قُوَّةِ بَدَنِهِ - ٤٦٣

عَلَى كُلِّ امْرِئٍ، عَنِمَ أَوْ اكْتَسَبَ الْخُمُسَ مِمَّا أَصَابَ لِغَاظِمَةٍ - ١٧٠

عَلَيْهِ الْإِجْرَاءُ عَلَيْهَا مَا دَامَتْ حَيَّةً - ٧٧

عَلَيْهَا الْخُمُسُ جَمِيعًا - ١٦٦

عَمَدُ الصَّبِيَانِ حَطًّا يُحْمَلُ عَلَى الْعَاقِلِ - ٤٧٧

عَمَدُ الصَّبِيِّ وَحَطَّاهُ وَاحِدٌ - ٤٧٢

عَمَدُهُمَا حَطًّا تَحْمِلُهُ الْعَاقِلَةُ وَقَدْ رَفَعَ عَنْهُمَا الْقَلَمَ - ٤٧٢

عَوْنِكَ الضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ - ٣٥٦

فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهَا الْآنَ - ٢٠٥

فَإِذَا تَمَّ لَهُ سِتْعَ سِنِينَ قِيلَ لَهُ: إِغْسِلْ وَجْهَكَ وَكَفَيْكَ، فَإِذَا غَسَلْتُمَا قِيلَ لَهُ: صَلِّ، ثُمَّ يَبْرُكُ حَتَّى يَبِيَّ لَهُ تِسْعَ سِنِينَ، فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضُرِبَ عَلَيْهِ وَأَمَرَ بِالصَّلَاةِ... - ١٢٥

فَأَمَّا الْعَلَاتُ فَعَلَيْهَا الصَّدَقَةُ وَاجِبَةٌ - ١٦١

فَإِنْ تَصَدَّقَ عَلَى مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مِنْ وُلْدِهِ فَهُوَ جَائِزٌ، لِأَنَّ الْوَالِدَ هُوَ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ - ٥٧

فَإِنْ غَشِيَتْهَا فَخَرَجَ الْوَالِدُ مَجْزُومًا أَوْ ابْرَصَ فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ - ٤٩٢

فَإِنْ فَعَلَ وَخَرَجَ الْوَالِدُ مَجْنُونًا فَلَا يُلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ - ٤٩٤

فَإِنْ لَمْ يُحْسِنِ أَنْ يَلْتَمِسَ لِبَوَائِيهِ عِنْدَهُ وَيُطَافَ بِهِ... - ١٧٩

فَإِنَّتُمْ أَوْ شَكَّ أَنْ يَكُونَ مَجْنُونًا - ٤٩٤

فَإِنَّهُ أَنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ لَا يُؤْمَنُ أَنْ يَكُونَ أَحْرَسَ - ٤٩٤

فَإِنَّهُ أَنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ يَكُونُ أَعْمَى الْقَلْبِ بِخَيْلِ الْيَدِ - ٤٩٤

فَإِنَّهُ يورثُ الْحَرَسَ - ٤٩٤

فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِنْ مَبَاقِ فِطْرَتِهِ وَيَدْكُرُوهُمْ مَنَسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَنِجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّلْبِيحِ وَيُنِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ - ١٠٢

فَجَعَلَ عَلَيْهِمْ قِيَمًا بِمَنْعِهِمْ مِنَ الْفَسَادِ - ٤١٤

فَذَلِكَ الشَّيْءُ هُوَ اللَّهُ الْقَادِرُ عَلَى الْإِنجَاءِ حَيْثُ لَا مَنجِيَّ وَعَلَى الْإِغَاثَةِ حَيْثُ لَا مُعِيثَ - ١٠١

فَضْرَبَ بِالسَّيْفِ حَتَّى قُتِلَ - ٣٨٩

فَطَرَهُمْ عَلَى التَّوْحِيدِ - ٩٧

فَقَطَعَ يَدَهُ - ٣٩٩

فَلَا قُوَّةَ لِمَنْ لَا يَقَادُ مِنْهُ - ٣٦١، ٣٦٨

فَلْيَسَلِّمْ لِسَقَطِ الْوَالِدِ - ٤٩٣

فَمَرُّوا صَبِيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَيْنَ تِسْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ... - ١٥٠

فَهِيَ لَهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَأَمَّا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ - ٢٨٦

فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ - ١٦٥

فَيَزُقُّ وَلَدًا قَبْرِي فِي وَوَلَدِهِ ذَلِكَ مَا يَجِبُ - ٤٩٤

كَانَ أَبِي يُجَرِّدُهُمْ مِنْ قُبْحٍ - ١٨٥

كَانَ يَأْخُذُ الشُّوْطَ بِيَدِهِ مِنْ وَسْطِهِ أَوْ مِنْ ثَلَاثِهِ ثُمَّ يَضْرِبُ بِهِ عَلَى قَدْرِ اسْتَانِهِمْ وَلَا يُبْطِلُ حَدًّا مِنْ حُدُودِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - ٤٣٨

كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا - ١٢٢

كُلُّ ظَلَمٍ الْحَادِّ وَضُرْبُ الْحَادِمِ فِي غَيْرِ ذَنْبٍ مِنْ ذَلِكَ الْإِلْحَادِ - ٤٣٣

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يَكُونَ أَبُوهُ يَهُودِيًّا وَيُنْصَرَانِيًّا - ٩٧

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، يَعْنِي عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ - ٩٧

ص: ٥٣٣

كَلَّاجِرٍ يُعْطَى الاجرة على ان يصلح فيفسد فهو ضامن - ٣٧٣

كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَهُ - ٢٧٢

لا بأس أن يؤذّن العُلام الذي لم يحتلم - ١٣٠

لا بأس أن يؤذّن العُلام قبل أن يحتلم ولا يؤم حتى يحتلم فإن أم جازت صلاته وفسدت صلاه من خلفه - ١٣٣

لا بأس بالقبية على النساء والصبيان وهم مُحْرَمُونَ - ١٨٦

لا بأس بذلك إذا باع عليهم القِيم لهم الناظر لهم فيما يصلحهم - ٣٧

لا تحل الصدقة لغني - ٤٠٥

لا تحل الصلاة في الحرير المُخض - ١٢٦

لا زكاة على يتيم - ١٦٢

لا صلاة إلا بطهور - ١٢٤

لا صلاة له إلا أن يقرأها في جهر أو أخفات - ١٢٤

لا ضرر ولا اضرار في الإسلام - ٢٨١

لا وذلك لو أن رجلاً قذف العُلام لم يجلد - ٣٩٥

لا ولا يصلح للخره إذا حاضت إلا الخمار - ١٢٩

لا يبطل دم امرئ مسلم - ٤٦٨

لا يحل لوال (حاكم) يؤمن بالله واليوم الآخر أن يجلد أكثر من عشرة اشواط إلا في حد - ٤٦١

لا يلبس الرجل الذهب ولا يصلى فيه... - ١٢٨

لا تغطي رأسها حتى تحرم عليها الصلاة - ١٢٩

لا تكسولوا في طلب معاشيكم فإن آباينا كانوا يزكسون فيها ويطلبونها - ٣٠٤

لا يصح حتى يحنثين - ١٩١

لا يحل الصبي إذا وقع على المرأة ويحد الرجل إذا وقع على الصبي - ٣٨٥

لا، إلا أن تتجر به أو تعمل به - ١٦٠

لا إذا كان ناظرًا له - ٢٩

لا بأس به من أجل أن أباهم قد أذن له في ذلك وهو حتى - ٤٨، ٤٥

لا بأس - ٢٣

لا بأس إذا باع عليهم القِيم لهم الناظر فيما يصلحهم فليس لهم أن يرجعوا عما صنع القِيم لهم الناظر فيما يصلحهم - ٣٧

لا بأس أن يؤذّن العُلام الذي لم يحتلم و أن يؤم - ١٣٢

لا بأس بالعلم الذي لم يبلغ الحلم أن يؤم القوم و أن يؤذّن - ١٣٢

لا ضرر ولا ضرار - ٢٨١

لأن والده هو الذي يلي أمره - ٥٤، ٥٧

لا يحل لأحد أن يشتري من الخمس شيئاً حتى يصل إلينا حقتنا - ١٦٩

للعين ما رأث ولليد ما أخذت - ٢٨٦

لَمْ يَلْعَ الْهَلْمُ - ١٣٢

لَمِيحَلِيمَ - ١٣٢

لَوْ أَشْرَكَتْ أَلْفًا فِي حَجَّتِكَ كَانَ لِكُلِّ وَاحِدٍ حِجٌّ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ حَجَّتِكَ شَيْءٌ - ٢٠٦

ص: ٥٣٤

لَوْ أَنَّ غُلَامًا حَجَّ عَشْرَ حَجَجٍ ثُمَّ اخْتَلَمَ كَانَتْ عَلَيْهِ فَرِيضَةُ الْإِسْلَامِ - ٢٠١

اللَّهُ فِي الْآيَاتِ فَلَا تُعْتَبِرُوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيْعُوا بِحَضْرَتِكُمْ - ٥٠٠

اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبِيهِ وَلَنَا سَلْفًا وَفِرْطًا وَأَجْرًا - ١١٦

لَيْسَ الْحَطُّ بِمِثْلِ الْعَمْدِ، الْعَمْدُ فِيهِ الْقَتْلُ - ٣٦٠

لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً - ١٦٦

لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ - ١٥٧

لَيْسَ عَلَى مَالِ الْيَتِيمِ فِي الدِّينِ وَالْمَالِ الصَّامِتِ شَيْءٌ... - ١٥٧

لَيْسَ عَلَيْهِ قِصَاصٌ وَعَلَيْهِ الْأَرْضُ - ٣٦٦

لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ - ١٥٨، ١٥٩

لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ وَلَيْسَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ وَلَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَابِهِ مِنْ نُخْلٍ أَوْ زُرْعٍ أَوْ غَلَّةٍ زَكَاةٌ - ١٥٩، ١٦١

لَيْسَ يُتْبَعُ الرَّجُلُ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثَ خِصَالٍ: صَدَقَهُ إِجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ، وَشُئُهُ هَدَى سَبِيلَهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ، أَوْ وُلِدَ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ - ٢٦٦، ٢٦٧

لَيْسَ يَغْضَبُ لُنْشَاءِ كَعْصَبِهِ لِلنِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ - ٤٦٦

مَا أَحْبَبَ [نَجِيحٌ ل] أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ ابْنِهِ إِلَّا مَا اخْتِاجَ إِلَيْهِ مِمَّا لَا يَبْدُ مِنْهُ - ٣٢

مَا كَانَ لِلَّهِ فَهْوٌ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهْوٌ لَنَا - ١٦٩

مَا مِنْ قَطْرَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ قَطْرَةٍ دَمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - ٢٠٨

مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يَهْوُدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ - ١٠٦

مَا يَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ أَنْ يَبْرَأَ وَالِدَيْهِ حَتَّى يَمُوتَ وَيَصَلِّيَ عَنْهُمَا وَيَتَصَدَّقَ عَنْهُمَا وَيَحجَّ عَنْهُمَا وَيَصُومَ عَنْهُمَا فَيَكُونَ الَّذِي صَنَعَ لَهُمَا وَلَهُ مِثْلُ ذَلِكَ فَيَزِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِبِرِّهِ وَصَلِيَّتِهِ خَيْرًا كَثِيرًا - ١٣٩

مَنْ أَصَابَ مَالًا أَوْ بَعِيرًا فِي فَلَاةٍ... فَهِيَ لَهُ وَلَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا وَآمَّا هِيَ مِثْلُ الشَّيْءِ الْمُبَاحِ - ٢٨٦

مَنْ أَصَابَ مَالًا... - ٢٩٠

مَنْ بَلَغَ وَوَلَدَهُ النُّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يُنْكِحُهُ فَلَمْ يُنْكِحْهُ ثُمَّ أَحْدَثَ حَدَثًا فَالِإِثْمُ عَلَيْهِ - ٩١

مَنْ تَطَلَّبَ... فَلْيَأْخُذْ الْبِرَاءَةَ مِنْ وَلِيِّهِ وَالْأَفْهَى لَهُ ضَامِنٌ - ٣٧٣

مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ ثَلَاثَةٌ... وَيُرْوَجُّ إِذَا بَلَغَ - ٩١

مَنْ زَوَّجَ كَرِيْمَتَهُ مِنْ شَارِبِ خَمْرٍ فَقَدْ قَطَعَ رَحِمَهَا - ٤٩٥

مَنْ سَأَلَ وَعِنْدَهُ مَا يَغْنِيهِ فَأَتَمَّا يَسْتَكْفِرُ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ - ٤٠٥

مَنْ سَبَقَ إِلَى مَالٍ يَسْبِقُهُ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ - ٢٨٨

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ الْقَيْمَ عَلَى عِيَالِهِ - ٣٠٣

مَنْ صُنِعَ اللَّهُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ - ٩٨

مَنْ عَادَ مَرِيضًا نَادَى مُنَادًا مِنَ السَّمَاءِ يَا فُلَانُ طِبْتُ وَطَابَ مَمْسَاكَكُ تَبَوَّأَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَثْرَلًا - ٥٠٠

مَنْ عَالَ بَيْتًا حَتَّى يَنْقَطِعَ بَيْتُهُ أَوْ يَنْشَقَّتْ بِنَفْسِهِ أَوْ جَبَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْجَنَّةُ - ٥٠٠

مَنْ قَبَلَ غُلَامًا مِنْ شَهْوَةِ الْجَمَّةِ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَلْجَأُ مِنْ نَارٍ - ٣٨٩

مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا... فَلَهُ سَلْبَةٌ - ٢١١

مَنْ قَتَلَ كَافِرًا فَلَهُ سَلْبَةٌ - ٢١١

مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مَلَكَ الْإِفْرَارَ بِهِ - ٣٢١

مَنْ أَحْبَبَ الْأَرْضَ مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ - ٢٨٤

مَتَاذَرَكَ الْمَشْعَرَ يَوْمَ النَّحْرِ قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْحَجَّ... - ١٩٧

مَتَأَمَّ هَذَا الْبَيْتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ الْبَيْتُ الَّذِي أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ... كَانَ آمِنًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ - ١٧٤

مُسْتَرْبِ الْحَمْرِ بَعْدَ مَا حَرَمَهَا اللَّهُ عَلَى لِسَانِي فَلَيْسَ بِأَهْلِ أَنْ يَزُوجَ إِذَا حَطَبَ - ٤٩٥

مُتَوَكِّلٌ رَجُلًا عَلَى إِضْيَاءِ امْرِئٍ مِنَ الْأُمُورِ فَالْوَكَاةُ نَابِتُهُ أَبَدًا حَتَّى يُعْلِمَهُ بِالْخُرُوجِ مِنْهَا - ٣٠

الناظر فيما... - ٣٨

نَظَرُ لَهُمْ - ٣٧، ٣٨

نَعَمَ إِذَا وَضَعَهَا فِي مَوْضِعِ الصَّدَقَةِ - ٢٧٤

نَعَمٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَغِيرًا - ٢٣

نَعَمٌ فِي الْقَتْلِ يُؤْخَذُ بِأَوَّلِ كَلَامِهِ وَلَا يُؤْخَذُ بِالثَّانِي مِنْهُ - ٣٣٠

نَعَمٌ كَمَا يَعْمَلُ بِمَالِ غَيْرِهِ وَالزَّيْنُ بَيْنَهُمَا - ٢٨

نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: يَكُونُ مَشْخُوطًا عَلَيْهِ فَيَرْضَى عَنْهُ - ١٣٩

نَعَمْ، وَإِنْ كَانَ مَعَهُنَّ غُلَمَانٌ، فَأَقِيمُوهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَإِنْ كَانُوا عِبِيدًا - ١٣١

نَهَى رَسُولُ اللَّهِ... وَنَهَى عَنْ كَسْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يَحْسُنُ صِنَاعَةً بِيَدِهِ فَإِنَّهُ أَنْ لَمْ يَجِدْ سَرَقًا - ٣١١

وَأَبَائِي كُلُّهُمْ كَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَيْدِيهِمْ وَهُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالصَّالِحِينَ - ٣٠٣

وَمَنْ اسْتَنَّ سِنِّيَّ سَبَّهَ سِنِّيَّ فَعَلِيهِ وَزُرْهَا وَوَزُرْ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ - ٤١١

وَهِى لَهُمْ - ٢٨٤

وَيَغْرَمُ عَلَى تَرْكِ الْعُودِ وَيَسْتَعْفِرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِتْدَأَ مَا بَقِيَ - ٣٦٤

وَالصَّدَقَةُ: مَا أَعْطَيْتُهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ لِلْفُقَرَاءِ - ٢٧١

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَأَنْتُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حَجَّهُ اللَّهُ - ٣٤٩

وَأَيُّهَا اللَّهُ لَا يَجَامِعُ أَحَدٌ هَذِهِ الْأَوْقَاتِ الَّتِي نَهَى عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ - ٤٩٤

وَأَيُّهَا قَوْمَ أَخِيوَا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ أَوْ عَمَلُوهُ فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا وَ هِيَ لَهُمْ - ٢٨٦

وَشَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ الشُّهُودُ فَأَمَرَ بِهِ - ٣٨٩

وَإِذَا أَطَاقَ الصُّومَ وَجِبَ عَلَيْهِ الصِّيَامُ - ١٤٦

وَاعْتَنَى عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَتَأْدِيبِهِمْ وَبُرْهِمَ - ٤٤٩

وَالْأَعْمَى جَنَابَتُهُ خَطَأٌ يَلْزَمُ عَاقِلَتَهُ... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِلْأَعْمَى عَاقِلَةٌ لَرَمَتْهُ دِيَةٌ مَا جَنَى فِي مَالِهِ... - ٤٨٠

وَالشَّلِيمُ عَلَى الصَّبِيَانِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي - ٢٢٣

وَالْغُلَامُ لَا يَجُوزُ أَمْرُهُ فِي الشَّرَاءِ وَالْبَيْعِ وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْبَيْتِ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ عَشْرَةَ سَنَةً أَوْ يَحْتَلِمَ - ١٤١

وَالْوَالِدُ الطَّيِّبُ يَدْعُو لِوَالِدَيْهِ بَعْدَ مَوْتِهِمَا وَيَحُجُّ وَيَتَصَدَّقُ... وَ يُصَلِّي - ٢٠٣

وَأَمَّا الْخُدُودُ الْكَامِلَةُ الَّتِي يُؤْخَذُ بِهَا الرِّجَالُ فَلَا - ٤٢٩

وَإِنْ قَتَلَ صَبِيْدًا فَعَلَى أَبِيهِ - ١٨٨

وَحُزْمَهُ مَالِهِ كَحُزْمِهِ دَمِهِ - ٤٦٩

وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ - ٤٤٩

وَصِيُّ النَّبِيِّ بِمَنْزِلِهِ أَبِيهِ يَأْخُذُ لَهُ الشُّفْعَةَ إِذَا كَانَ لَهُ رَغْبَةٌ - ٥٤

ص: ٥٣٦

وَصَرَبَ الْعُلَامُ دُونَ الْحَدِّ وَقَالَ: أَمَا لَوْ كُنْتُ مُدْرِكًا لَقَتَلْتُكَ لِإِمْكَانِكَ آيَاهُ مِنْ نَفْسِكَ بِتَفْيِكَ - ٤٣٥

وَعَلَى غَيْرِ الْبَالِغِ حَدُّ الْأَدَبِ - ٤٣٦

وَكَانَ الْجَدُّ مَرْضِيًّا - ٧٢

وَكُونَا لِلظَّالِمِ حَصَمًا وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْنًا - ٣٥٦

وَلَا تُقْتُلُوا شَيْخًا فَايًّا وَلَا صَبِيًّا وَلَا إِمْرَأَةً وَلَا تَقْطَعُوا شَجْرًا إِلَّا أَنْ تُصْطَرَّوْا إِلَيْهَا - ٢١٢

وَلَا دِيَةَ عَلَيْهِمْ لِلْمُتَسَلِّمِينَ وَلَا كَفَّارَةَ - ٢١٤

وَلَا عَلَى الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ -

وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا «أَوْ شَيْئًا مِنْ قَضَائِنَا» فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًّا فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ - ٣٢٦

وَلِمَنْ يَلِي أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحَجَّجُ عَلَى النَّاسِ، فَذَلِكَ لَهُمْ خَاصَّةٌ يَصْعُقُونَهُ حَيْثُ شَاؤُوا... - ١٧٠

وَلَيْسَ عَلَى جَمِيعِ غَلَابِهِ مِنْ نَخْلِ أَوْ زَرْعٍ أَوْ غَلَّةِ زَكَاةٍ - ١٥٩، ١٦١

وَمَنْ لَا يَجِدُ الْهَدْيَ مِنْهُمْ فَلْيَصُمْ عَنْهُ وَلِيَّهُ - ١٩٣

وَنَهَى عَنِ كَسْبِ الْعُلَامِ الصَّغِيرِ الَّذِي لَا يُحْسِنُ صِنَاعَةَ بِيَدِهِ، فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَجِدْ سَرَقَ - ٢٣٥

وَيَتَّقِي عَلَيْهِمْ مَا يُتَّقَى عَلَى الْمُحْرَمِ - ١٨٦

وَيَتَّقِي عَلَيْهِمْ مَا يُتَّقَى عَلَى الْمُحْرَمِ مِنَ النَّيَابِ وَالطَّبِيبِ، وَإِنْ قَتَلَ صَيْدًا فَعَلَى أَبِيهِ - ١٨٣

وَيُضَنَعُ بِهِمْ مَا يُضَنَعُ بِالْمُحْرَمِ - ١٩٤

وَيُطَافُ بِهِ وَيُصَلَّى عَنْهُ - ١٩٢

هَذَا بِعَمَلِ ابْنِكَ فَلَانَ وَبِعَمَلِ اخِيكَ فَلَانَ أَحْوَكُ فِي الدِّينِ - ١٣٩

هِيَ صَدَقَةٌ بِنَاءً بِنَاءً فِي حَجِيجِ بَيْتِ اللَّهِ وَ عَابِرِ سَبِيلِهِ... - ٢٦٨

يَا اسْحَاقُ إِنْ كُنْتُ تَدْرِي حَدَّ مَا اجْرَمَ فَأَقِمِ الْحَدَّ فِيهِ وَلَا تَعُدَّ حُدُودَ اللَّهِ - ٤٦٢

يَأْكُلُ مِنْهُ مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ سَرْفٍ - ٢١

يُجَلِّدُ الْعُلَامَ دُونَ الْحَدِّ - ٤٦٣

يُجَلِّدُ الْعُلَامَ دُونَ الْحَدِّ وَتُجَلِّدُ الْمَرْأَةَ الْحَدَّ كَامِلًا - ٤٣٤

يُجُوزُ عَلَيْهَا تَرْوِيجُ أَبِيهَا - ٦٣

يُجُوزُ عَلَيْهَا تَرْوِيجُ الْأَبِّ وَيُجُوزُ عَلَى الْعُلَامِ... - ٧٥

يُجُوزُ... إِذَا كَانَ قَدْ عَقَلَ وَصَدَقْتَهُ وَوَصِيَّتُهُ وَإِنْ لَمْ يَحْتَلِمَ - ٢٧٤

يَحِجُّ الرَّجُلُ عَنِ الْمَرْأَةِ وَالْمَرْأَةُ عَنِ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةُ عَنِ الْمَرْأَةِ - ٢٠٢

يُحَلَّى وُلْدُهُ وَنِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ - ١٢٨

يُذَبِّحُ عَنِ الصَّغَارِ وَيَصُومُ الْكِبَارُ - ١٩٣

يُسَلِّمُ الصَّغِيرَ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَارَّ عَلَى الْقَاعِدِ وَالْقَلِيلَ عَلَى الْكَثِيرِ - ٢٢١

يُصَلِّيَ عَلَيْهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ إِلَّا أَنْ يَشَقُطَ لِغَيْرِ تَمَامٍ - ١١٦

يَضَعُ الْوَالِدُ بِمَالٍ وَلَدَهُ مَا أَحَبَّ - ٢٤

يَقْضِي عَنْهُ أَكْبَرُ وَلِيِّهِ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَوَلَاءٌ - ١٣٦

يَقْضِي عَنْهُ أُولَى النَّاسِ بِبِرَائِهِ - ١٣٦

يَنْظُرُ إِلَى مَا كَانَ عَيْزُهُ يَقُومُ بِهِ مِنَ الْأَجْرِ لَهُمْ فَلْيَأْكُلْ بِقَدْرِ ذَلِكَ - ٥٠

ص: ٥٣٧

اصطلاحات

اباحه ۲۵۹، ۲۸۴، ۲۹۱

اتخاذ ۴۱۶، ۴۱۷

اتلاف ۸۳، ۱۳۶، ۱۸۸، ۲۲۸، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۸۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۸، ۴۲۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۷

اجاره ۱۹، ۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۲۰، ۴۰۵

اجتهاد ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸

اجره المثل ۴۱، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۹۳

اجره المسمى ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۳

اجماع ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۳۴، ۴۳، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۹

اجير ۴۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۷۳

احتلام ۱۳۲

احجاج ۱۷۵

احرام ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹

احصان ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۰

احضار ۲۴۷، ۳۳۸

احكام وضعيه ۱۲۳

احياء ۵۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۱

اختلال ۷۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۸۶، ۴۹۶

اراضى ۲۸۲، ۲۸۵

ارتداد ۴۳۸، ۴۳۹

ارتزاق ۴۹، ۴۹۶

ارش ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۱۵

استبعاد ۳۴۶

استثمار ۲۲۷، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۵

استخدام ۳۱۲، ۳۱۴

استرداد ۴۱۶

استسقاء ۱۳۴

استطاعت ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱

استغفاف ۵۱

استماع ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۸

استنابه ۲۵۵

استيفاء ٣٢٩

استيلاء ٢٩٥

اصل براءت ١٢٦، ١٣٥، ٢٩٧، ٣٧٣

اصلاحي ٢٢٨، ٤١

اضلال ٤١٠، ٤١١

اعتكاف ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥

اعراض ٨٩، ١٣٣، ١٣٤، ١٤١، ٢٩١

افراط ٨٩، ٢٥٧، ٤٦٩

افضاء ٧٧

اقرار ٩٦، ١٠٩، ٢٦٢، ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٩، ٣٦٣

الحاد ٤٣٣

امتنال ١١٩، ١٣٨، ١٦٢

امتزاج ٢٥٠

ص: ٥٣٨

امتنان ۱۰۷، ۱۶۷، ۲۳۱، ۴۸۲

انتزاع ۱۲۷

انظار ۴۱۳

انعقاد ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۹۳، ۴۹۵

اهلیت ۲۳۸، ۲۷۱، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۳۹

ایقاعات ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۱۹، ۴۲۶

بزھکار ۴۲۱، ۵۲۲

بستانکار ۲۴۵

بیگاری ۳۹۷

تأدیب ۱۴۷، ۳۵۸، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۷

تبعیت ۲۸۷، ۳۴۲، ۳۹۰

تدبیر ۱۹

تسالم ۲۴۸، ۳۲۲، ۳۴۴، ۳۴۸

تسیب ۲۳۶، ۴۲۶

تشریح ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۱۴، ۴۶۲، ۴۶۳

تصدی ۳۲۷

تصرف ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۲۲۹، ۳۸۰

تضییع ۱۱۱، ۲۴۷، ۲۶۵، ۲۸۳، ۳۱۲، ۳۷۶

تعبدی ۲۱۷

تعديل ۹۰

تغزیر ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۹۲

تفریط ۸۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۷۲، ۴۶۷، ۴۶۹

تفویض ۲۶۲، ۴۱۲

تقلید ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۵

تکدی ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۲، ۴۱۶

تکوین ۹۶

تلقین ۱۱۲، ۱۸۸، ۳۳۳

تمتع ۲۳۸، ۲۳۹

تنازع ۳۲۴، ۳۹۷، ۳۹۸

تنزیهی ۳۱۱

تنفیذ ۴۱، ۲۴۱

تنقيح مناط ٤٤٤

تهاتر ٤٠٤

تواتر ٢١، ١٦٠، ١٧٢، ٢٠٤، ٢٨٣، ٣٩١، ٤٤٣، ٤٦٨

توقيفی ١٢٤، ١٣٨

ثمن ١٩، ٢٣٣

جحفه ١٧٩، ١٨٤، ٢١٥

جرح ٣٣٢، ٣٥٧، ٣٥٨، ٤١٦، ٤٢٥، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٦، ٤٧٧

جرم ٢٩٦، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣٣٣، ٣٣٦، ٣٦١، ٣٦٦، ٣٩٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٨، ٤١٢، ٤١٥، ٤٢١، ٤٢٦، ٤٢٩، ٤٣٠، ٤٣٣، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٢، ٤٦٣

جعله ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤

جعل ١٩، ٣٤، ٧١، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٣، ٣١٠، ٣٢٨، ٣٧٨

جنایی ٣٥٧

جنین ٣٦٣، ٣٦٤، ٤٩٠، ٤٩٤

جهاد ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٢٩، ٣٤٨، ٣٥٦، ٥٢٢

ص: ٥٣٩

حجج ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲
 ۴۳۲، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲

حجه الاسلام ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰

حسبہ ۶۷، ۶۸، ۲۵۷، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۱

حق تحجیر ۲۹۵، ۲۹۶

خلق ۱۷۸، ۱۹۴

حنوط ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

حنیف ۹۶، ۹۷

حوالہ ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶

حيازت ۲۳۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱

ختنہ ۱۹۰، ۱۹۱، ۳۸۴

خسوف ۴۹۴

خمس ۱۶۳-۱۷۰

خيار فسخ ۷۶، ۸۵

خيار مجلس ۵۴

دارالاسلام ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳

دشنام ۲۸۰، ۴۳۵، ۴۳۶

دعوى ۱۹، ۲۶، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۴۶۸، ۵۲۴

ديه ۷۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۳-۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱

ذبيحه ۳۰۰

راہن ۲۴۰

رجم ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۴۰۰، ۴۳۴

رشيد ۴۷، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۳۹، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۲۷، ۵۱۵

رضاع ۳۱۰، ۳۹۳

رفع قلم ۱۳۷، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۳۱، ۳۲۱، ۳۴۶، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۲

رفق ۲۳۱

رهن ۱۹، ۲۶، ۳۳، ۴۴، ۴۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۷۸

زکات ۲۲، ۲۴، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۴۰۴، ۴۸۲

زناشویی ۷۷، ۸۲، ۱۵۵

سفيه ۶۲، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۹۴، ۲۹۹

سقط ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۹۳، ۴۹۴

سلب ۷۰، ۳۴۶، ۳۹۸، ۴۱۷

سيره ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۵۰، ۱۰۶، ۱۳۵، ۱۴۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۷۷، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۹، ۴۴۹، ۴۵۳

شرکت ۱۳۱، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۴۰۸، ۴۹۸، ۵۱۳، ۵۲۳، ۵۲۴

شغعه ۵۳، ۵۴، ۲۴۹، ۲۹۹

شلاق ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۹۲

شهادت ۱۰۱، ۲۰۹، ۳۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۳۵، ۴۴۲

صغار ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۲۳۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۴۶، ۴۵۱

صلح ۲۶، ۴۴، ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۲۲

صيد ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۴، ۳۰۰

ضاللت ۱۱۱، ۴۱۰

ص: ۵۴۰

ضمان ٤٦، ١١١، ١٣٣، ١٨٨، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٩١، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٥، ٤٢٥، ٤٢٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧٧، ٤٨٢
 طهارة ٩٥، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٢٤، ١٢٥، ١٥١، ١٥٢، ١٥٦، ١٩٠
 طواف ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥
 عارية ٢٤٩، ٢٥٩، ٢٦١
 عاقله ٣٤٥، ٣٥٩، ٣٦٦، ٣٧٢، ٣٨٢، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٠
 عدوان ٢٩٥
 عزل ٣٠، ٤٢
 عطش ١٤٧، ١٤٩
 عفيف ٣٩٥، ٣٩٦
 عقود ٤٤، ٥٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٠، ٢٥٣-٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٥، ٢٦٨، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٩٢، ٢٩٤، ٣٢٠، ٣٢٦، ٤٢٣
 عقيم ٤٩٣
 عمره ١٣٩، ١٥٥، ١٧٦، ١٨٠، ١٨٤، ١٨٥، ١٩٥، ٢٠٦
 عيادت ٥٠٠، ٥٠١
 عين مرهونه ٢٤٠
 عين مستعارة ٢٥٩
 عيني ١٠٠، ٢١٧
 غبطة ٤١، ٤٢، ٤٥، ٤٨، ٧٠، ٧٨، ٣٧١
 غرامت ٤٦، ٤٤٠، ٤٧٠
 غرائز ٩٨
 غصب ١٢٦، ٢٩٢، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٤٢٦
 غلات ١٥٦، ١٥٩
 غلمان ١٣١
 غنائم ٥١٩
 غنيمت ١٦٥
 غير مميز ١٩٥، ٢٢٨، ٢٢٩
 فاسق ٣٩، ٤٠، ٣٥١
 فريضة ١٦٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩
 قاعده الحاق ١٢٣
 قاعده لاضرر ٢٨١، ٣١٠
 قاعده يد ٢٨١
 قبالة ٨٢
 قذف ١٠٦، ٣٩٣، ٣٩٤، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٣٥، ٤٣٦

قربانی ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۲۵

قرض ۲۶، ۴۵، ۴۶، ۲۳۸، ۲۵۲

قصاص ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۳۲، ۳۵۸-۳۶۶، ۳۶۸-۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹

قضاء ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۰۶

قمر در عقرب ۴۹۳

قیم ۴۹، ۵۲، ۶۵

کارفرما ۴۲۵

کاشف ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۴، ۳۴۸، ۵۱۹

کسوف ۴۹۴

کفارہ ۲۱۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۸۱

کفالت ۳۶، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸

کفای ۱۱۲، ۱۱۳، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۵۰۲

لیک ۱۷۶، ۱۷۹

لقطه ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰

لقیط ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳

لوٹ ۳۳۶

مأذون ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۷، ۳۷۵، ۴۵۴

مباح ۲۲۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰

مبادرت ۳۸، ۱۴۹، ۲۱۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۴۹

ص: ۵۴۱

متبوع ١٤٠
متعاقدان ٢٥٦
متعاملين ٢٩٩، ٢٣٩، ٢٣٨، ٢٣٣، ٤٤
متهب ٢٧١
متوالى ١٤٣
مثنى ٢٣٣
مجادله ١٥٥
مجنى عليه ٣٣٨، ٣٥٨، ٣٦٥، ٤٠٢
مجال عليه ٢٤٥، ٢٤٦
مجال ٢٤٥، ٢٤٦
محتضر ١١٢
محتلم ١٥١، ٢٣١
محجور ١٩، ٢٦، ٢٩، ٤٢، ٥٧، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٦١، ٢٦٧، ٢٧٩، ٢٩٩، ٣٢٥، ٣٣٦، ٣٤٥، ٣٧٠
محرم ٧٤، ١٨٤، ١٩٥
محض ١٤٢، ٣٦٣، ٣٦٥
محصن ٣٩٥
مجيل ٢٤٥، ٢٤٦
مخاصمه ٢٢١، ٢٤٨، ٣٢٤
مراهق ١٢٦، ١٧٢، ٢٠٨، ٢١٨، ٢٩٨، ٣٢٥، ٤٣٩
مرتبهن ٢٤٠، ٢٤١، ٢٩٦
مزارعه ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٧٨
مزم ٣٠٥، ٤٩٠
مسترد ٢٦١، ٢٨٨
مستطيع ١٩٨
مستعير ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١
مستودع ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨
مسقط ٦٩
مسلوب العبارة ٢٤٣، ٣٢٥، ٣٣٧
مشاع ٢٤٩، ٢٥٠
مشروع ٨٠، ١٢٠، ١٣١، ١٤٦، ١٥٤، ١٧٣، ١٧٤، ١٨١، ١٨٢، ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢١٩، ٤١٥، ٤٢٣
مشروعيت ١١٠، ١١٩، ١٣٧، ١٣٨، ١٧٤، ٢٠٨، ٤٦٩
مشعر ١٧٨، ١٩٥، ١٩٧، ١٩٩، ٣٦٢

مصالحه ٤٤، ٢٤٨، ٣٧٠، ٣٧٥، ٣٧٨

مضاربه ٢٤، ٤٤، ٤٥، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٧٨

معاشرت ٩٠، ٤٥٧

معامله فضولی ٤١

معتكف ١٥٤، ١٥٥

معير ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١

مفتی ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٨

مفلّس ٢٤٥، ٢٤٨

مقاطعه ٢٧٦

مكفول ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨

مكلف ١٤٩، ٢٥٧، ٣٨٤

ملكيت تنزیلی ٢٢

مماثلت ١١٤

ممیز ١٢١، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٩، ٢٤٨، ٤٣٣

مناسك ١٧١، ١٧٥، ١٧٨، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٧، ٢٠٠

منقول ٢٦، ٥٣، ١٤٢، ٢٩٦، ٣٦٣، ٣٦٥

منوب عنه ٢٠٢

مهریه ٦٢، ٦٣، ٧٤

موات ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧

مودت ٨٣، ٨٩

موصی ٢٨، ٦٥، ٦٦، ٢٩٩

موقوف علیه ٢٣، ٢٦٦

موقوفه ٢٣، ٢٦٦

موكل ٢٥١

مولی علیه ٣٧٧

موهوب له ٢٣، ٢٧٠

میقات ١٧٩، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٩

نائب ١٣٨، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٧، ٢١٢، ٥٢١

ص: ٥٤٢

نکاح ۲۱، ۲۴، ۳۳، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۰۹، ۱۰۹، ۳۷۶، ۳۹۰، ۳۹۲، ۴۴۰، ۴۴۷

نکاح شغار ۸۱

نکاح فضولی ۸۰

نهی نفسی ۱۲۷

نیابت ۳۰، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۱۱۹، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱-۲۰۶، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۳۵، ۴۵۱

واهب ۵۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱

وثیقه ۴۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۸۲

ودیعہ ۲۶، ۹۵، ۹۹، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰

وراثت ۹۹

وساطت ۹۹

وقف خاص ۲۳، ۲۶۹

وقف عام ۲۶۹

وکالت ۳۰، ۴۲، ۲۳۲، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۸۰، ۴۵۲

ولایت ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۸۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴

ولی ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹

ولی شرعی ۱۵۹، ۳۰۹، ۳۷۰، ۳۷۲

ولی قهری ۲۹، ۴۲، ۵۸

اعلام

ابراہیم ۱۱۴، ۱۵۳، ۳۵۱، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۱۹

ابن ابی عمیر ۳۶۷

ابن ادريس ۳۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰۹

ابن براج ۳۱۰

ابن بزيع ۶۳، ۷۵

ابن حمزه ۲۷، ۴۴، ۷۵، ۳۱۹، ۳۳۲، ۳۵۹، ۳۶۷، ۴۳۶، ۴۳۸، ۵۰۹

ابن رثاب ۴۳

ابن عباس ۳۶، ۱۳۶

ابو بصیر ۱۴۸، ۴۳۴

ابوالصلاح حلبی ۳۶۱

ابی الصباح ۱۲۸

ابی بصیر ۹۸، ۱۵۸، ۲۸۰، ۳۶۸

ابی خدیجه ۳۲۶

ابی ولاد ۳۷۹

اردبیلی ۲۰، ۳۵، ۱۰۸، ۲۳۳، ۲۴۳، ۳۶۰، ۴۶۱، ۴۶۸، ۵۰۹

اسماعیل ۱۵۳، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۰

اقبال ۳۹۸، ۵۱۵

امام باقر ۳۲، ۵۷، ۹۷، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۰، ۳۰۴، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۹۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۹۴

امام حسن ۳۵۲

امام حسین ۲۱۰، ۳۵۲

امام خمینی ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۸۰، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۸۰، ۵۲۱، ۵۲۲

امام رضا ۶۳، ۷۵، ۹۱، ۱۲۱، ۲۷۲، ۳۸۹، ۴۱۴، ۴۶۱

امام سجاد ۴۴۹

امام صادق ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۸، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۶۷، ۷۲، ۷۵-۷۸، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۸-۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۶-۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۹، ۱۹۴-۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱-۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲-۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۶۶، ۲۷۴، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۱۲

امام عسکری ۶۷، ۱۳۶

امام کاظم ۲۴، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۷۸، ۲۳۲، ۳۷۶، ۴۱۱

آیت الله حکیم ۱۰۵، ۱۵۱

بجنوردی ۲۴۶، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۵، ۳۲۲، ۴۲۶، ۴۶۸، ۴۷۲، ۵۱۰

بلال ۵۰۱

پیامبر ۲۱، ۳۵، ۶۸، ۶۹، ۹۱، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۸۱، ۳۲۶، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۶

پیغمبر ۱۷۲، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۰

جامی ۴۹۷

حضرت جواد الائمه ۳۴۳

حضرت عیسی ۳۴۳

حلبی ۷۶، ۷۷، ۹۷، ۱۱۵، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۳۵۹، ۴۷۹، ۵۱۲

خوبی ۵۱، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۱۴۸، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۷۸

خوبی ۵۵، ۱۲۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۳۱۰، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۹۲، ۵۱۳

رسول اکرم ۳۲، ۴۴۴

ص: ۵۴۴

رسول الله ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۸۰، ۳۰۳

رتاب ۳۷

زراره ۹۷، ۱۱۳، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۶۷، ۳۳۴

ساموئل کینگ ۱۰۰

سماعه ۱۰۹، ۱۴۷

شهید اول ۲۷۵، ۲۹۵، ۴۱۴، ۵۱۷

شهید ثانی ۲۰، ۳۳، ۶۵، ۲۰۷، ۳۱۱، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۸۱

شیخ انصاری ۶۷، ۱۶۱، ۳۲۳، ۴۲۶

شیخ حسن نجفی ۱۴۲

شیخ کلینی ۲۰۶، ۳۶۶

شیخ مفید ۶۴، ۶۶، ۱۱۳، ۲۱۰، ۳۹۰، ۴۲۷، ۴۷۸، ۵۱۷، ۵۱۸

صاحب الامر ۳۴۳، ۳۴۹، ۵۱۳

صدوق ۹۷، ۹۸، ۲۲۳، ۳۶۶، ۴۶۱، ۵۱۵

صقار ۶۷

طبرسی ۳۵، ۲۲۹، ۵۰۸، ۵۱۶، ۵۲۱

طوسی ۱۹، ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۶۱، ۶۶، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۶۶، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۷۰، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۰، ۵۰۸، ۵۱۶

عبدالرحمن بن حجاج ۲۳

عبدالله ۲۸، ۳۸، ۵۰، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۳۱، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۵۲، ۴۲۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۳

عبدالله بن زبیر ۳۵۲

علامه حلی ۲۸۹، ۳۰۹، ۳۴۳، ۳۹۴، ۴۱۲

علی بن جعفر ۲۴

علی بن حمزه ۳۰۳

علی بن موسی الرضا ۱۴۲، ۱۶۲

علی بن یقطين ۱۱۵

غیاث بن ابراهیم ۱۳۲

فاضل اصفهانی ۳۴۳

فاضل لنکرانی ۲۵، ۴۰، ۴۵، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۷۱، ۷۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۷۳، ۲۸۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۲۸، ۴۳۷، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۵، ۵۰۴، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۳

فاطمه زهرا ۱۷۰

کاشف الغطا ۲۴۳، ۲۵۴، ۵۱۹

کرکی ۲۰، ۳۰، ۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۴۳، ۵۲۰

کیدری ۴۱۲

گلیایگانی ۱۴۱، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۲۲، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۸، ۴۱۴، ۴۵۴، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۲۱

محقق اصفهانی ۳۹، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۷

محقق بحرانی ۲۷۵

محقق حلی ۱۷۱، ۱۷۷، ۲۱۰، ۲۶۹

محمد بن مسلم ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۴۵، ۱۶۶، ۲۷۴، ۳۷۱، ۴۲۷

محمد جواد فاضل ۲۲، ۲۸، ۱۰۷

معاذ بن جبل ۵۰۱

موسی بن جعفر ۳۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۵، ۳۰۴، ۴۶۶، ۵۱۵

نراقی ۲۲۲، ۲۲۹، ۳۳۷، ۵۲۱

نعمان بن بشیر ۳۵۲

هشام ۵۰، ۹۷، ۱۴۲، ۵۰۹

یحیی بن سعید ۱۰۸، ۵۱۳

یونس بن یعقوب ۱۲۹، ۱۵۹

ص: ۵۴۵

اروپای شرقی ۴۲۲

اروپای غربی ۴۲۲

ایران ۸۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۳۶، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۵۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴

بطن مر ۱۷۹، ۱۸۹

بیت الله الحرام ۲۶۸

جحفه ۱۷۹، ۱۸۴، ۲۱۵

ذالحلیفه ۱۸۴

سوریه ۱۸۴

شام ۱۸۴، ۳۸۴

طائف ۱۸۴

عراق ۱۸۴

عقیق ۱۸۴

قرن المنازل ۱۸۴

کربلا ۲۰۹

کلمبیا ۴۹۱

مدینه ۱۴۲، ۱۸۴، ۲۰۵

مکه ۱۷۹، ۱۹۳، ۳۵۶

منی ۱۷۸، ۱۹۶، ۳۶۰

میقات ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۹

نجد ۱۸۴

هند ۸۲، ۳۰۴، ۵۱۰

یمن ۱۸۴، ۲۱۵

ص: ۵۴۶

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
 ۲. ارتباط با مراکز هم سو
 ۳. پرهیز از موازی کاری
 ۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
 ۵. ذکر منابع نشر
- بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghamiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادهای انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

